



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

اخبار سلاجقه روم

به انضمام

مختصر سلجوقنامه ابن بي بي

باجتتام محمد جواد مشكور



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی

نویسنده:

محمد جواد مشکور

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی	۱۵
مشخصات کتاب	۱۵
سراغاز	۱۵
مقدمه بر اخبار سلاجقه روم	۱۸
اشاره	۱۸
فصل اول تاریخ ابن بی بی و سلجوقنامه های مأخوذ از آن	۱۸
ابن بی بی:	۱۹
کتاب تاریخ ابن بی بی:	۲۳
تقدیم کتاب به عطا ملک جوینی:	۲۴
اشعار کتاب ابن بی بی:	۲۶
شاهنامه ابن بی بی:	۲۸
قانعی طوسی:	۳۱
نظام الدین احمد ارزنجانی:	۳۶
نسخه تاریخ ابن بی بی:	۳۷
کتاب مختصر سلجوقنامه	۳۹
فصل دوم جغرافیای تاریخی آسیای صغیر	۴۳
اوضاع جغرافیایی:	۴۳
نظری به تاریخ آسیای صغیر از قدیم تا سقوط قسطنطنیه	۴۵
آسیای صغیر در دوره هخامنشی	۵۴
اشاره	۵۴
۱. لیدیه «۳»	۵۴
۲. ایونی «۵»	۵۸
۳. کاری «۲۰»	۵۹
۴. میسیه	۶۱
۵. فریگیه «۲۵»	۶۱
۶. کاپادوکیه «۱۶»	۶۴
۷. پافلاگونیه «۶»	۶۶
۸. بی تی نیه «۸»	۶۶
۹. لیکیه «۱۶»	۶۶
۱۰. سوریه	۶۸
راه شاهی	۶۹
آسیای صغیر در دوره اسلامی	۸۰
آسیای صغیر از قرن پنجم تا نهم هجری	۱۱۲
آسیای صغیر در قرن پنجم هجری	۱۱۲

۱۱۲ آسیای صغیر در قرن ششم هجری
۱۱۳ آسیای صغیر در قرن هفتم هجری
۱۱۴ آسیای صغیر در قرن هشتم هجری
۱۱۶ آسیای صغیر در قرن نهم هجری
۱۱۷ فصل سوم نظری به تاریخ سلاجقه روم
۱۱۷ اشاره
۱۱۸ سلاجقه روم
۱۲۲ جنگ منازکرت (ملاذگرد)
۱۲۶ از منازکرت تا نخستین جنگهای صلیبی:
۱۳۱ اوضاع آسیای صغیر بعد از مرگ سلیمان:
۱۳۳ پادشاهی قلیچ ارسلان اول ۴۸۵- ۵۰۱ هـ (۱۰۹۲- ۱۱۰۷ میلادی)
۱۳۴ قلیچ ارسلان و صلیبی ها:
۱۳۶ دانشمندیه:
۱۳۷ تسخیر نیقیه بدست دولت بیزانس:
۱۴۰ بنی ارتق:
۱۴۱ سلطنت شاهنشاه ۵۰۱- ۵۱۰ هـ (۱۱۰۷- ۱۱۱۶ م)
۱۴۲ مسعود اول ۵۱۰- ۵۵۱ هـ (۱۱۱۶- ۱۱۵ م)
۱۴۴ قلیچ ارسلان دوم ۵۵۱- ۵۸۴ هـ (۱۱۵۶- ۱۱۸۸ م)
۱۵۱ رکن الدین سلیمان ۵۹۲- ۶۰۰ هـ (۱۱۹۶- ۱۲۰۳ م)
۱۵۳ قلیچ ارسلان سوم ۶۰۱ هـ (۱۲۰۴ م)
۱۵۴ غیاث الدین کیخسرو اول ۵۵۸- ۵۹۳ هـ (۱۱۹۲- ۱۲۱۰ م)
۱۵۶ عز الدین کیکائوس اول ۶۰۸- ۶۱۶ هـ (۱۲۱۱- ۱۲۱۹ م)
۱۵۷ علاء الدین کیقباد اول ۶۱۶- ۶۳۴ هـ (۱۲۱۹- ۱۲۳۶ م)
۱۶۱ نبرد علاء الدین کیقباد با سلطان جلال الدین خوارزمشاه
۱۶۴ غیاث الدین کیخسرو دوم ۶۳۶- ۶۴۴ هـ (۱۲۳۶- ۱۲۴۶ م)
۱۶۶ تهدید مغل:
۱۶۸ نبرد کوسه طاغ (کوسه داغ):
۱۷۰ آشفتهگی اوضاع:
۱۷۱ عز الدین کیکائوس ۶۴۴- ۶۸۲ هـ (۱۲۴۶- ۱۲۸۳ م)
۱۷۵ رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم ۶۴۴- ۶۶۳ هـ (۱۲۴۶- ۱۲۶۴ م)
۱۷۶ غیاث الدین کیخسرو سوم (۶۶۳- ۶۸۲ هـ)، ۱۲۶۴- ۱۲۸۳ م
۱۸۰ واقعه ایلستان
۱۸۵ شجره نسب سلجوقیان آسیای صغیر
۱۸۷ فصل چهارم ملای رومی یونانی ماب
۱۸۷ اشاره
۱۸۷ نسب مولانا:

۱۹۰	زادگاه مولانا:
۱۹۱	ملاقات بهاء الدین و علاء الدین کیفیاد:
۱۹۲	جوانی مولانا:
۱۹۳	آمدن شمس تبریزی به قونیه و آشتگی حال مولانا:
۱۹۸	بازگشت مولانا به حال طبیعی:
۲۰۰	دل بستن مولانا به حسام الدین چلبی:
۲۰۱	رحلت مولانا:
۲۰۲	رابطه مولانا با امیران زمانش:
۲۰۵	اشعار مولانا:
۲۰۵	دیوان شمس:
۲۰۹	تظم مثنوی:
۲۱۲	دیگر آثار مولانا:
۲۱۳	سبب مقبولیت مثنوی:
۲۱۴	مثنوی و علم کلام:
۲۱۶	مسئله جبر و تفویض در مثنوی:
۲۲۲	شریعت و طریقت:
۲۲۵	وحدت وجود:
۲۲۸	مولانا و وجد و سماع:
۲۳۲	مولانا در مکتب هلنیسم:
۲۳۳	مثل افلاطون:
۲۳۵	فلسفه نو افلاطونی:
۲۳۸	فلسفه افلوپین:
۲۴۱	مسیحیت و یونان مآبی:
۲۴۴	عرفان مولانا فلسفه نو افلاطونی است:
۲۴۸	تربت مولانا:
۲۵۳	فصل پنجم جدول نام های فرمانروایان آسیای صغیر تا پیش از تشکیل دولت عثمانی سلجوقیان در آسیای صغیر
۲۵۲	۱- سلاجقه روم:
۲۵۳	اشاره
۲۵۲	انقسام دولت:
۲۵۴	حکومت سه برادر فرزندان کیخسرو (دوم):
۲۵۶	تسلط مغولان- فرمانروایان مغول: ۷۰۷-
۲۵۶	۲- بنی سلدوق (سلدوقیان) در ارزروم:
۲۵۶	۳- بنی منگوچک در ارزنجان:
۲۵۷	۴- بنی دانشمند (دانشمندیان):
۲۵۷	اشاره
۲۵۹	معروفتر آنان:

- ۲۶۱-۶- بنی غازی جلیبی در سینوپ:
- ۲۶۱-۷- بنی صاحب عطا (در «قره حصار صاحب»):
- ۲۶۱-۸- امراء گرده پولی:
- ۲۶۲-۹- چوپانیان:
- ۲۶۲-۱۰- اسفندیاریان (قزل احمدلی یا جندار اغلو):
- ۲۶۳-۱۱- آل قراسی:
- ۲۶۳-۱۲- صاروخانیان (آل صاروخان):
- ۲۶۴-۱۳- آیدینیان:
- ۲۶۶-۱۴- کرمیانیان، در کوتاهیه:
- ۲۶۷-۱۵- امراء دنیزلی:
- ۲۶۷-۱۶- آل حمید:
- ۲۶۸-۱۷- آل تکه:
- ۲۶۹-۱۸- آل منتشا:
- ۲۶۹-۱۹- آل اشرف:
- ۲۷۰-۲۰- آخی، در آنقره:
- ۲۷۰-۲۱- یرغوج پاشا (یورکچ) در آماسیا:
- ۲۷۰-۲۲- آل ارتنا در سیواس:
- ۲۷۱-۲۳- قاضی برهان الدین «۲» در سیواس:
- ۲۷۱-۲۴- آل راحت، امراء سیواس:
- ۲۷۲-۲۵- رمضانیان، در آطنه:
- ۲۷۳-۲۶- آل «ذو القدر»:
- ۲۷۴-۲۷- قرامانیان:
- ۲۷۶- اعلام مقدمه:
- ۲۷۶- اشاره:
- ۲۷۶- ۱- اسامی اشخاص:
- ۳۲۱- ۲- اسامی امکانه:
- ۳۸۰- مختصر سلجوقنامه:
- ۳۸۰- اشاره:
- ۳۸۲- مقدمه:
- ۳۸۲- ذکر ولئ عهد کردن سلطان قلیچ ارسلان غیاث الدین کیخسرو را «۲»:
- ۳۸۴- ذکر اجتماع اخوان یخدمت ملک رکن الدین و تحریض او بر منازعت «۱»:
- ۳۸۶- ذکر استماع سلطان رکن الدین «۱»:
- ۳۸۷- ذکر جلاء غیاث الدین کیخسرو و واقعاتی که در غربت دید «۲»:
- ۳۸۸- ذکر وصول سلطان غیاث الدین بارمنستان «۳»:
- ۳۹۰- ذکر بیوستن سلطان بملک شام «۳»:
- ۳۹۲- ذکر رسیدن سلطان از طرف مغرب بجانب استنبول:

- ۳۹۷- ذکر ایام پادشاهی رکن الدین «۱» سلیمان شاه و تقریر بعضی از مناقب کریمش
- ۴۰۰- ذکر عزم سلطان رکن الدین سلیمان‌شاه «» بغرو گرجستان و مراجعت از آنجا برخلاف ارادت و ذکر ملک فخر الدین بهرامشاه
- ۴۰۳- ذکر ایام سلطنت عزّ الدین قلج ارسلان پسر رکن «۲» الدین سلیمان‌شاه
- ۴۰۷- ذکر محاصرت غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان قونیه را «»
- ۴۰۸- ذکر دخول سلطان غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان در قونیه و جلوس بر سریر سلطنت «»
- ۴۱۲- ذکر عزیمت سلطان غیاث الدین کیخسرو بر فتح انطالیه
- ۴۱۵- ذکر عزیمت سلطان بغزو بلاد روم و ترقّی از آنجا بدرجه شهادت «»
- ۴۱۸- ذکر پادشاهی سلطان عزّ الدین کیخسرو بن کیخسرو و فتوح «» که در ایام دولت او سنوح پذیرفت
- ۴۲۰- ذکر محاصرت علاء الدین کیقباد عزّ الدین کیخسرو را در قیصریه «»
- ۴۲۴- ذکر مکارم اخلاق سلطان غالب عزّ الدین کیخسرو «»
- ۴۲۷- ذکر عزیمت سلطان بجانب انگوریه و محاصرت برادرش ملک علاء الدین «»
- ۴۳۰- ذکر عصیان سگن انطاکیه و فتح آن نغر بار دوم بر دست بندگان سلطنت «»
- ۴۳۳- ذکر عزیمت سلطان بطرف سینوب و فتح آن در عهد مبارکش «»
- ۴۳۸- ذکر ارسال سلطان شیخ مجد الدین اسحق را بحضرت دار السلام باعلام فتح سینوب «»
- ۴۳۹- ذکر عزیمت سلطان بطرف طرسوس «»
- ۴۴۱- ذکر محاصرت قلعه جنجن و فتح آن بر دست «۲» بندگان سلطان
- ۴۴۵- ذکر ورود رسولان لیفون بتضرّع و استعطاف و تضعیف خراج و تنزل از اهمال که در خدمت جایز داشته شود «»
- ۴۴۷- ذکر تزوّج سلطان بکریمه از ذریات ملک فخر الدین بهرامشاه بن داود ملک ارزنجان «»
- ۴۵۲- ذکر عزیمت سلطان بقصد ولایت شام «»
- ۴۵۶- خبر یافتن والده ملک عزیز از قصد سلطان بتمک دبار شام «»
- ۴۶۲- ذکر مشاورت امرا در اختیار یکی از شه زادگان بسطنت «۲»
- ۴۶۹- ذکر عزیمت سلطان علاء الدین بطرف قونیه «»
- ۴۷۲- ذکر بعضی از سیر خوب و اخلاق زاهر این پادشاه قاهر «»
- ۴۷۶- ذکر خرابی قیصریه و هلاک محصوران آن ز دست تتر «»
- ۴۷۷- ذکر عزیمت صاحب مهذب الدین نزد بایجو و تقریر مصالحت «»
- ۴۷۹- ذکر معاودت صاحب شمس الدین از شام بحضرت سلطنت «»
- ۴۸۱- ذکر عودت صاحب مهذب الدین از خدمت بایجو نوین «۱»
- ۴۸۲- ذکر توجه صاحب اصبهانی بخدمت صابین «b» خان از دریا خزر «۲»
- ۴۸۳- ذکر عزیمت صاحب شمس الدین و اغراء عساکر بقصد سیس «»
- ۴۸۵- ذکر جلوس سلطان عزّ الدین کیخسرو بر سریر سلطنت «»
- ۴۸۸- ذکر احتیال پروانه و امیرداد و اغتیال خاص اغز و روزه در سرآ صاحب «»
- ۴۹۰- ذکر استدعاء صاحب حضور شرف الدین محمود ارزنجانی را «» و سبب تبدل دوستیشان بدشمنی
- ۴۹۴- ذکر پریشانی که میان صاحب اصبهانی و شرف الدین ارزنجانی واقع گشت «»
- ۴۹۶- ذکر استقلال صاحب شمس الدین در مسند جلال «»
- ۴۹۳- ذکر امیر جلال الدین قراطی و ایام نفاذ احکام او «»
- ۴۵۸- ذکر وزارت قاضی عزّ الدین محمد شهید رازی رحمه الله «۱»

۶۶۲	ذکر سبب مخالفت سلطان عزّ الدین و رکن الدین و محاربت «»
۶۶۷	ذکر سبب توژد پایجو در ممالک روم بار دوم و حوادث کی در آن ایام حادث شد «»
۶۷۱	ذکر جلاء سلطان عزّ الدین بار اول و خروج برادرش رکن «» الدین از قلعه برغلو و جلوس او بر تخت
۶۷۵	ذکر معاودت سلطان عزّ الدین از ملک لشکری بممالک محروس «۲»
۶۷۶	ذکر وفات سلطان علاء الدین در راه و رجوع صاحب طغرانی «» بحکم وزارت بممالک روم و تقریر قضا یا
۶۷۸	ذکر عزیمت هر دو سلطان بخدمت اردوی معظّم «»
۶۸۰	ذکر انہزام سلطان عزّ الدین بار دوم بطرف فاسلیوس «»
۶۸۲	ذکر پادشاهی سلطان رکن الدین قلیج ارسلان و سیرت او «»
۶۸۴	ذکر سبب واقعه هلاک سلطان رکن الدین «»
۶۸۸	ذکر سلطنت غیاث الدین کیخسرو بن قلیج ارسلان «»
۶۸۸	ذکر اعتزال صاحب فخر الدین و اعتقال او در قلعه عثمانجوق «»
۶۹۲	ذکر تبدیل مناصب در دیوان سلطنت ممالک روم «»
۶۹۳	ذکر بعضی از اوصاف اتابک مجد الدین و خاتمت کار او «»
۶۹۸	ذکر وصول مهد ملکه و مراجعت امرا و سکون فتنه اولاد خطیر «»
۷۰۱	ذکر خروج فندقدار از طرف شام «»
۷۰۳	ذکر سبب حرکت رکاب جهانگیر پادشاه جهانگیر بروم «»
۷۰۵	ذکر محاسن اوصاف معین الدین پروانه تغقده الله [برحمتہ] «»
۷۰۶	ذکر استیلاء قرامانیان و تسلّط جمری «»
۷۱۲	ذکر محاربت جمری با اولاد صاحب و نکبت ایشان «» در آن معرکه
۷۱۵	ذکر ورود خواجه صاحب دیوان «۲» بروم و ضبط احوال مملکت «»
۷۱۸	ذکر محاربت سلطان غیاث الدین کیخسرو بن قلیج «» ارسلان با جمری خارجی
۷۲۰	ذکر گذر کردن سلطان غیاث الدین مسعود بن کیکاوس از دریا خزر بکشور روم در شہور سنہ تسع و سبعین و ستمایہ «»
۷۲۴	تعلیقات و اضافات
۷۲۴	اشارہ
۷۲۴	تاریخ آل سلجوق در آناتولی
۷۲۷	تاریخ آل سلجوق در آناتولی
۷۲۷	اشارہ
۷۲۷	حدیث سلاطین روم کہ از فرزندان اسرائیل بن سلجوق [بودند]:
۷۲۹	قلج ارسلان
۷۳۰	پادشاهی قلیج ارسلان بن مسعود در سنہ خمسین و خمسمایہ
۷۳۲	جلوس سلطان غیاث الدین کیخسرو قلیج ارسلان
۷۳۵	جلوس سلطان عزّ الدین کیکاوس بن غیاث الدین
۷۳۷	سلطنت سلطان علاء الدین و بنیاد کردن شہر قونہ را
۷۳۹	جلوس غیاث الدین کیخسرو بن علاء الدین کیقباد
۷۴۱	جلوس سلطان عزّ الدین بن کیکاوس
۷۴۲	وزارت ولایت روم بجلال الدین قراطایی رسید

- ۷۴۴ - آمدن باجو دوم بار بروم و مصاف کردن با سلطان
- ۷۴۶ - سلطنت بر تخت قونیه بی مانع و مدعی شد
- ۷۴۶ - حدیث صاحب فخر الدین خواجه علی
- ۷۴۷ - جلوس سلطان غیاث الدین بن رکن الدین قلیج ارسلان
- ۷۵۳ - آمدن فرزندان سلطان عز الدین کیکاوس بن کیخسرو بن کیقباد
- ۷۵۵ - سلطنت مغل با ارغون خان بن ابغا بن هلاکو
- ۷۷۰ - حدیث کشته شدن بهاء الدین والی در دست ملک برادر سلطان
- ۷۷۹ - آمدن رسول قیزغان در قونیه بی دادیها کردن و راندن او را بشهر
- ۷۸۱ - از کتاب راحه الصدور و آیه السرور «۱» ذکر خواب
- ۷۸۹ - از کتاب سیرت جلال الدین مینکیرنی «۱» ذکر وصول شمس الدین رسول خلیفه مغرب در سنه ثلث و عشرين و ستمایه
- ۷۸۹ - اشاره
- ۷۹۰ - ذکر آمدن رسول روم در وقت اقامت شرف الملک بظاهر خوی
- ۷۹۲ - ذکر مسیر سلطان به روم و مصاف او با سلطان علاء الدین کیقباد و انهزام او ازو
- ۷۹۵ - ذکر ورود رسل روم از سلطان علاء الدین کیقباد بن کیخسرو سلجوقی
- ۷۹۷ - از کتاب تاریخ و صاف «۱» جاسوسی کردن بندقدار در روم
- ۷۹۹ - از کتاب جامع التواریخ خواجه رشید الدین فضل الله «۱» حکایت آمدن بندقدار با لشکر بجانب روم و توجه آباغا خان بدان صوب و خشم فرمودن او با اهل روم و شهید شدن بعضی امراء روم و پروانه و رفتن صاحب دیوان شمس الدین بدان طرف
- ۷۹۹ - اشاره
- ۸۰۲ - اخبار سلاجقه روم در تاریخ مبارک غازانی
- ۸۰۶ - از کتاب تاریخ گزیده «۱» ذکر شعبه سوم سلاجقه به روم
- ۸۰۶ - اشاره
- ۸۰۷ - داود بن سلیمان
- ۸۰۸ - قلیج ارسلان
- ۸۰۸ - مسعود
- ۸۰۸ - عز الدین قلیج ارسلان
- ۸۰۸ - غیاث الدین کیخسرو
- ۸۰۹ - عز الدین قلیج ارسلان
- ۸۰۹ - عز الدین کیکاوس
- ۸۰۹ - علاء الدین کیقباد
- ۸۰۹ - غیاث الدین کیخسرو
- ۸۱۰ - رکن الدین سلیمان
- ۸۱۰ - غیاث الدین کیخسرو
- ۸۱۰ - غیاث الدین مسعود
- ۸۱۱ - علاء الدین کیقباد ابن فرامرز
- ۸۱۱ - از کتاب روضه الصفا «۱» ذکر شعبه سیم از سلاجقه که در روم سلطنت کرده اند
- ۸۱۶ - از کتاب حبیب السیر «۱» گفتار در بیان ایالت طبقه سیم از سلجوقیه در مملکت روم و قونیه
- ۸۱۶ - اشاره

۸۲۰	عز الدین کیکاوس بن غیاث الدین کیخسرو
۸۲۰	علاء الدین کیقباد بن غیاث الدین کیخسرو
۸۲۰	غیاث الدین کیخسرو بن کیقباد
۸۲۰	رکن الدین سلیمان بن کیخسرو
۸۲۱	کیخسرو بن سلیمان
۸۲۱	کیقباد بن فرامرز
۸۲۱	از کتاب مسامره الاخبار و مسایره الاخبار «۱» ذکر سلاطین روم بعد از جماعتی که در عهد آلب ارسلان درآمده بودند
۸۲۱	اشاره
۸۲۳	السلطان مسعود بن قلع ارسلان بن سلیمان شاه
۸۲۴	السلطان عز الدین قلع ارسلان بن مسعود
۸۲۵	غیاث الدین کیخسرو
۸۲۶	سلطان رکن الدین
۸۲۶	عز الدین قلع ارسلان
۸۲۶	غیاث الدین کیخسرو
۸۲۶	سلطان عز الدین کیکاوس
۸۲۶	سلطان علاء الدین کیقباد
۸۲۷	سلطان غیاث الدین کیخسرو
۸۲۷	فی الدواوین
۸۲۸	پادشاهی کردن عز الدین کیکاوس و رکن الدین قلع ارسلان و علاء الدین کیقباد باهم
۸۳۰	نامه که سلطان علاء الدین نوشت
۸۳۸	ذکر عزیمت هر دو سلطان بخدمت هولاکو
۸۴۰	نشستن سلطان رکن الدین قلع ارسلان بر تخت قونیه
۸۴۴	ذکر ماجرای سلطان عز الدین کیکاوس بنزد فاسلیوس
۸۴۷	ذکر احوال رکن الدین قلع ارسلان و سبب کشته شدن او
۸۵۱	جلوس سلطان غیاث الدین کیخسرو بن السلطان رکن الدین قلع ارسلان
۸۵۳	مناصب دولت در عهد غیاث الدین کیخسرو
۸۵۶	تبدیل مناصب در دیار روم
۸۶۲	ذکر ظهور فتنه و آشوب و عصیان پسر خطیر
۸۶۷	صورت فتحنامه که وجود نداشت آنچه باقسرا آوردند بر این نسق بود
۸۷۲	ذکر خروج اتراک قرامان
۸۷۵	ذکر دخول سلطان بیبارس بدیار روم و نهضت فرمودن پادشاه آباقا بدینجاناب
۸۷۷	وفات اکابر
۸۸۳	خروج جمعی لعین
۸۸۷	وصول موکب شاه زاده قنغرتای باقسرای
۸۸۹	فتح و فتوح سلطان غیاث الدین کیخسرو در دفع جمعی
۸۹۲	خروج سلطان مسعود و وصول او از دیار قیرم و عبور او از معبر سینوب و پیوستن بعبودیت حضرت

۸۹۳	ابتداء سلطنت سلطان غياث الدين مسعود
۸۹۶	وزارت صاحب فخر الدين قزوینی و امارت مجیر الدین امیرشاه
۸۹۸	وفات صاحب فخر الدين علی
۹۰۱	انقسام ممالک روم بر عهده صاحب قزوینی و مجیر الدین امیرشاه
۹۰۲	ذکر وزارت سعد الدوله یهودی صاحب دیوان و تقریر واقعه حکام روم
۹۰۷	خروج ملک رکن الدین قلچ ارسلان ابن سلطان عز الدین کیکاوس برادر سلطان مسعود
۹۱۳	عودت کیغاتو از بلاد روم بدار الملک آذربایجان
۹۱۵	حوادث زمان- عصیان کردن تغاچار در دیار روم
۹۲۱	نکبت و حادثه بالتو
۹۲۳	ارسال کردن پادشاه اسلام غازان خان قتلغشاه را بديار روم بدفع فتنه بالتو پسر تنجی در سنه ست و تسعین و ستمایه
۹۲۸	ذکر احوال سلطان مسعود
۹۳۱	تبدیل مناصب در مملکت روم
۹۳۸	انقسام اداره دیار روم بر چهار قسم ۱- محمد یک پروانه
۹۴۰	۲- کمال الدین تفلیسی
۹۴۴	۳- شرف الدین عثمان مستوفی
۹۴۵	۴- صاحب جمال الدین
۹۴۸	ذکر بعضی حوادث که در این سال واقع شد
۹۵۱	سلطنت علاء الدین کیقباد بن فرامرز بن کیکاوس
۹۵۲	خروج سولمیش
۹۵۴	ذکر مناصب دولت
۹۵۶	آمدن امیر جویان بدفع عصیان سولمیش
۹۵۹	ذکر احوال رجال و مملکت
۹۶۳	تأمین آسایش با همت مجیر الدین
۹۶۵	رفتن مجیر الدین امیرشاه بطرف سامیون
۹۶۷	آمدن نظام الدین یحیی پسر خواجه وجیه بديار روم
۹۷۲	خروج سولمیش نوبت دیگر
۹۷۳	آمدن سلطان علاء الدین بن فرامرز نوبت دوم بسلطنت روم
۹۸۵	عاقبت سلطان علاء الدین کیقباد و وفات اتابک قراحصاری و مجیر الدین امیرشاه.
۹۸۶	قتل نظام الدین یحیی ابن خواجه وجیه خراسانی
۹۸۷	وصول سلطان غياث الدين مسعود
۹۸۷	وفات سلطان غياث الدين مسعود
۹۸۸	ذکر وزارت صاحب لاکوشی
۹۸۹	ذکر مظالم ایرینجین و ظهور فتنه و آشوب
۹۹۵	حکومت و امارت خسرو عادل تمورتاش نوین
۹۹۸	ذکر وزارت صاحب لاکوشی و وفات او
۹۹۸	ذکر عصیان ایرینجین و عاقبتش

- ۱۰۰۱ ذکر احوال تمورتاش نوین
- ۱۰۰۶ از کتاب مناقب العارفين «۱»
- ۱۰۲۴ از «رساله فریدون سپهسالار» «*»
- ۱۰۲۴ اشاره
- ۱۰۲۵ حکایت
- ۱۰۳۴ از کتاب «ولدنامه» «*»
- ۱۰۴۰ از کتاب روضه الكتاب «*»
- ۱۰۴۰ اشاره
- ۱۰۴۱ این مرثیه بحکم عموم در حق امرای روم که ایام دولتشان در شهر ۶۷۶ بانقراض انجامید در قلم آمد «*»
- ۱۰۴۳ من معین الدین پروانه الی حضرت الشریفه
- ۱۰۴۶ * من انشاء صاحبديوان علاء الحق و الدین الی پروانه
- ۱۰۴۷ از تاریخ بناکتی «*»
- ۱۰۴۸ از کتاب بزم و رزم «*»
- ۱۰۶۳ فهرست اعلام
- ۱۰۶۳ اشاره
- ۱۰۶۵ نامه‌های اشخاص
- ۱۱۲۲ نامه‌های اماکن و اقوام
- ۱۱۵۴ نامه‌های کتب
- ۱۱۵۶ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: مشکور، محمدجواد گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: اخبار سلاجقه روم: حاوی مقدمه ای مبسوط و مستقل در پنج فصل.... با متن کامل مختصر سلجوقنامه ابن بی بی: جامع مطالب تاریخی کتاب الا و امر العلالیه فی الامور العلالیه/ تصنیف امیر ناصرالدین حسینی (یحیی) بن محمد بن علی الجعفری الرغدی مشهور به ابن بی بی المنجمه؛ باهتمام م. ه. هوتسما. بانضمام تعلیقات و اضافات مشتمل بر بعضی از اخبار سلاجقه روم.../ باهتمام محمدجواد مشکور

مشخصات نشر: تهران.

مشخصات ظاهری: دوپست و دو، ۵۹۷ ص. مصور

وضعیت فهرست نویسی: فهرستنویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

شماره کتابشناسی ملی: ۳۴۹۲۰

سر آغاز

باسمه تعالی

نفوذ ترکان سلجوقی در آسیای صغیر از نبرد منازکرت (ملاذگرد) که در سال ۴۶۴ هجری اتفاق افتاد آغاز می شود. از همان زمان است که ترکان سلجوقی به قیادت سلطان الب ارسلان بن طغرل و به تدبیر خواجه نظام الملک طوسی به روم شرقی حمله آوردند، و پس از شکست دادن رومیان در منازکرت در مدت کمی قسمت اعظم آسیای صغیر را از تصرف دولت بیزانس خارج کردند و سلسله ای باعتبار که شعبه ای از خاندان بزرگ سلجوقی است و نسب ایشان به سلیمان بن قتلش بن ارسلان بن سلجوق می رسد در آن نواحی تشکیل دادند که معروف به دولت سلاجقه روم است.

درباره سلاجقه روم تاکنون کتاب مستقلی به فارسی امروز نوشته نشده، و چند تاریخ قدیم که به سلجوقنامه معروف است اساس همه آنها کتاب الاوامر العلالیه فی الامور العلالیه تصنیف ابن بی بی می باشد. آن کتاب علاوه بر ناتمام بودن از جهت اشتغال بر اشعار فارسی و قطعات و عبارات عربی سبکی متکلفانه و مسجع و مقفی دارد که از نظر تاریخی چنانکه شاید قابل استفاده

نیست و می توان آنرا جزء کتب ادبی بشمار آورد.

اغلاق و تکلف این کتاب باعث شد که در همان زمان ابن بی بی، مرد فاضلی که نام خود را از غایت تواضع به مؤلف ذکر نکرده زحمتی کشیده آن نسخه مفصل و قطور را از سر تا بن بخواند و حشو و زواید آنرا بیاندازد و آنرا مهذب و ملخص سازد.

نسخه این کتاب را خاورشناس معروف هلندی هوتسما از کتابخانه ملی پاریس بدست آورد و در هفتاد سال پیش تحت عنوان مختصر سلجوقنامه ابن بی بی در لیدن منتشر ساخت.

چون تاکنون تاریخ جامعی درباره سلاجقه روم وجود نداشت محرر این اوراق بر آن شد که مجموعه ای از حوادث آل سلجوق را در دفتری بنام اخبار سلاجقه روم منتشر کند.

ازینرو نخست کتاب مختصر سلجوقنامه را از روی همان طبع هوتسما که از غایت کمیابی اکسیر احمر بود دیگر باره تجدید چاپ کرد و اساس کار خود قرار داد.

در هر صفحه صدر و ذیلی بر آن بیافزود و فصول آن را با نسخه عکسی «الایوامر العلائیه» که اصل آن به شماره ۲۹۸۵ در کتابخانه ایاصوفیه استانبول مضبوط است تطبیق کرد و صفحات آن نسخه را در ذیل صفحات این طبع یادداشت نمود تا مراجعه به نسخه اصلی برای خوانندگان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲

آسان باشد، و چون در اصل نسخه مختصر سلجوقنامه آخرین صفحه یعنی صفحه ۳۳۷ ناقص بود مطالب آنرا با رجوع به کتاب الایوامر العلائیه تکمیل کرد. سپس تعلیقات و اضافاتی از دیگر کتب معتبر فارسی بر آن بیافزود و گذشته از طبع تاریخ آل سلجوق در آناطولی که از مؤلفی گمنام و

نسخه یگانه آن در پاریس است، در دیگر تواریخ معتبر فارسی تصفح کرد و در هر جا مطلبی راجع به سلجوقیان روم یافت بیرون آورد و برای هر یک فصلی جداگانه بنام آن کتاب ترتیب داد.

برای اینکه آن مجموعه از فایدهت بصری نیز خالی نباشد تصاویری از آثار باقیه سلاجقه روم در آناطولی از روی کتاب مادام تالبوت رایس که از محققان تاریخ آن دوره است عینا به پایان کتاب بیافزود.

سرانجام ناچار شد که مقدمه مفصلی در پنج فصل بر آن مجموعه بنویسد:

فصل اول را به تاریخ ابن بی بی و سلجوقنامه های مأخوذ از آن اختصاص داد و تا آنجا که توانست در استقصای شرح حال او تحقیق کرد.

چون آن مجموعه مشحون از اعلام جغرافیایی است، فصل دوم را اختصاص به جغرافیای تاریخی آسیای صغیر داد و از ازمینه قدیم تا قرن نهم هجری درباره نام های جغرافیایی آن خطه بحث کرد و نقشه هایی از دوره های مختلف بدان ضمیمه ساخت.

فصل سوم را اختصاص به تاریخ سلاجقه روم داد و از روی منابع شرقی و غربی تا آنجا که توانست تاریخ مختصری درباره پادشاهان سلجوقی روم نوشت و شجره نسب افراد آن خاندان را روشن ساخت.

چون مولانا جلال الدین بلخی مشهور به ملای رومی در عصر سلاجقه روم می زیست و مدفن او در قونیه است و در تاریخ تحولات فکری و عرفانی اسلامی اثری عمیق از فلسفه خود بجای گذاشته است، فصل چهارم را به وجود شریف او اختصاص داد و تحت عنوان ملای رومی یونانی مآب بحثی ممتع درباره زندگانی و فلسفه نو افلاطونی او نمود.

چون در این مجموعه و مقدمه مکرر به نام های پادشاهان و امیران آسیای صغیر از

دوره سلاجقه روم تا پیش از عصر عثمانی اشاره رفته است فصل پنجم را اختصاص به جدول نام های پادشاهان و فرمانروایان آسیای صغیر از سلاجقه روم تا پیش از تشکیل دولت عثمانی داد، تا مراجعه بدانها فهم مطالب کتاب را بر خواننده آسان نماید.

برای آنکه پیدا کردن اعلام و مطالب بر خوانندگان ارجمند آسان باشد فهرست های مختلفی در صدر و ذیل کتاب بیافزود.

نگارنده بسی خوشوقت است که طبع این کتاب در هنگامی به اتمام می رسد و به بازار جوهریان ادب عرضه می گردد که دولت همسایه و برادر ما ترکیه در کار بپاداشتن جشن نهمین سال فتح منازکرت (ملاذگرد) و در حقیقت اشغال آسیای صغیر بدست ترکان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۳

سلجوقی است. ازینجهت انتشار این کتاب که مشتمل بر اخبار سلاجقه روم است با این جشن اقتران سعدین یافته و از این تاریخ است که سلجوقیان روم روابط تاریخی دو برادر ایران و ترکیه را پی افکنده اند.

تهران هیجدهم تیرماه ۱۳۵۰ محمد جواد مشکور

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۵

مقدمه بر اخبار سلاجقه روم

اشاره

در پنج فصل از صفحه هفده تا صد و هفتاد و دو

فصل اول: ابن بی بی و سلجوقنامه های مأخوذ از آن

فصل دوم: جغرافیای تاریخی آسیای صغیر

فصل سوم: نظری به تاریخ سلاجقه روم

فصل چهارم: ملای رومی یونانی مآب

فصل پنجم: جدول نامهای فرمانروایان آسیای صغیر تا زمان عثمانیان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷

فصل اول تاریخ ابن بی بی و سلجوقنامه های مأخوذ از آن

نام و نسب خود را مؤلف در کتاب خویش: حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی نوشته که مشهور به ابن بی بی المنجمه بوده است. بطور اختصار او را ابن بی بی می خوانند. «۱»

کتاب وی که عنوان آن الامور العلائیه فی الامور العلائیه است بنام تاریخ ابن بی بی مشهور می باشد. این کتاب که درباره تاریخ سلاجقه روم یا آسیای صغیر است در آغاز سال ۶۸۰ هجری قمری با تمام رسیده و وقایع بین سالهای ۵۸۸ تا ۶۷۹ هجری را دربر دارد و یکی از کتب بسیار نفیس و پراهمیت درباره تاریخ سلاجقه روم بشمار می رود و شاید باین تفصیل کتابی درباره آن خاندان نوشته نشده باشد.

لقب مؤلف امیر ناصر الدین است که مالک دیوان طغرا یا امیر دیوان طغرا یعنی فرمان- نویس و مهرداد سلطنتی دربار سلجوقیان روم بوده است. «۲»

پدرش مجد الدین محمد ترجمان مدتی دراز منشی دربار سلطان جلال الدین خوارزمشاه بود و از سادات کورسرخ «۳» و معتبران جرجان بشمار می رفت. سپس به وسیلت پدرزنش کمال الدین کامیار بدربار سلاجقه روم راه یافت و مقرب حضرت ایشان شد.

چون از طرف آن سلاطین برسالت های سیاسی می رفت و به بغداد و شام و اردوی مغول و نزد علاء الدین نومسلمان به الموت برسولی فرستاده میشد ملقب به ترجمان گردید و از اینرو

عنوان او را مجد الدین محمد ترجمان نوشته اند. «۴» وی در سال ۶۷۰ هجری برحمت ایزدی پیوست.

اما پدرزنش کمال الدین کامیار از بزرگان و امیران دولت سلجوقی روم بود و در روزگار علاء الدین کیقباد (۶۳۴-۶۱۷) مورد عنایت سلطان و مشار الیه با لبنان شد، و فتح ارمنستان و گرجستان و بعضی از بلاد شام بر اثر حسن کفایت و درایت او دست داد. وی پس از آنکه از سفارتی از نزد جلال الدین خوارزمشاه باز آمد، علاء الدین کیقباد را بجنگ با جلال الدین برانگیخت. وی که صاحب شمشیر و قلم بود سرانجام در آغاز پادشاهی غیاث الدین

(۱)- تاریخ ابن بی بی. نسخه عکسی ص ۱۰.

(۲)- تاریخ ابن بی بی ص ۴۴۲ و مختصر سلجوقنامه ص ۱۹۶.

(۳)- مختصر سلجوقنامه ص ۱۹۷- ظاهرا کوه سرخ باید درست باشد.

(۴)- سلطان ولد در قصیده ای نام مجد الدین محمد بن علی را آورده است. رک: دیوان سلطان ولد. طبع نافذ اوزلوک، آنکارا ۱۹۴۱، ص ۱۴۳ شماره ۲۴۰.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۸

کیخسرو (۶۴۴-۶۳۴) در حدود سال ۶۳۴ کشته شد.

ابن بی بی در ستایش او چنین می نویسد: «امیر کمال الدین کامیار را که از اعیان دهر و از اکابر سروران عصر بود، ایزد تعالی بدو بسطتی در حشم و علم ارزانی داشته بود، کمان صدمنی و گرز تهمتھنی او را کسی تا گوش و بر دوش نتوانستی کشیدن. بر دقایق علوم و حقایق موجودات بطریق علمی اهل حکمت یونان احاطت کلی و جزوی حاصل داشت، و در تحصیل اجزاء حکمیات فلاسفه از مستفیدان شهاب الدین حکیم سهروردی بود. خطی خوب و خلق و خلقی بشکوه

و فرهمند، بلاغتی فصیح و عبارتی بلیغ داشت. (عاقبت) او را در حضيض قلعه کاوله از لواحق محروسه قونیه باوج سعادت شهادت رسانیدند. «۱»

اما مطلبی را که ابن بی بی در شرح حال کمال الدین کامیار نوشته و گفته است «در فقه از مقتبسان نظام الدین حصیری بود» درست نیست. زیرا کمال الدین کامیار در آغاز شهریاری غیاث الدین کیخسرو (در حدود ۶۳۴) بقتل رسید و نظام الدین حصیری در این هنگام شش ساله بوده است. اما جمال الدین محمود بن احمد بن عبد السید الحصیری البخاری از بزرگان و مشایخ فقهای مذهب حنفیه است. ولادت او بسال ۵۴۶ و وفاتش در یکشنبه هشتم صفر سال ۶۳۲ در دمشق اتفاق افتاده است. «۲»

مادر ابن بی بی چنانکه خود او نوشته زنی منجمه یعنی ستاره شناس از خاندانی مشهور و از مردم نیشابور بوده است. وی دختر کمال الدین سمنانی رئیس شافعیان نیشابور بود و از طرف مادر نیره محمد یحیی که از بزرگان دین بشمار می رفته بوده است.

آن زن در علم نجوم مهارتی تمام داشت و به زایچه گیری و طالع بینی و نظر در احکام نجوم می پرداخت. از اینجهت به بی بی منجمه مشهور گشت. وی با شوهرش مجد الدین محمد در دربار سلطان جلال الدین خوارزمشاه بسر می برد و در احکام نجومی در نزد سلطان مقبوله القول و مشار الیها بود. بدانگاه که کمال الدین کامیار از طرف سلطان علاء الدین کیقباد بر در شهر اخلاط به سفارت نزد سلطان جلال الدین خوارزمشاه آمده بود آن خاتون را به نزد سلطان مقرب دید و در احکام نجومی مرجوعه علیها یافت. در وقت بازگشت سخن او با علاء الدین کیقباد

بگفت. اتفاقاً سلطان جلال الدین از لشکر مغول شکست یافت، بی بی منجمه با شوهرش مجد الدین محمد که پشتیبان و حامی بزرگی را از دست داده بودند گریخته به شهر دمشق در ولایت شام رفتند. در آنجا مجد الدین بدربار ملک اشرف مظفر الدین موسی ایوبی راه یافت و در پیش وی بخدمت مشغول شد. چون سلطان علاء الدین کیقباد پیوسته تفحص حال ایشان میفرمود آنان را از ملک اشرف طلب کرد و با اعزاز و اکرام به پیش خود به قونیه آورد.

(۱) - تاریخ ابن بی بی ص ۴۷۱، ۴۷۹.

(۲) - فروزانفر: زندگانی مولانا جلال الدین ص ۱۸۶ - ۱۸۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹

این زن و شوهر در دربار سلجوقی روم به احترام و عزت می زیستند تا جنگی در میان عساکر شام و سلاجقه روم اتفاق افتاد. چون لشکر روم به محلی که خرتبرت نام داشت رسیدند بی بی منجمه از روی علم نجوم حکم کرد که فلان روز در فلان ساعت لشکر سلطان ظفر خواهد یافت، و همچنان شد که پیش بینی کرده بود. لشکر شام روی به هزیمت نهاده به خرتبرت پناه آوردند و قلعه ایشان بی هیچ منازعت بدست سلطان افتاد.

باید دانست که خرتبرت بفتح خاوتا و کسر باء نامی ارمنی است و دژی معروف به حصن زیاد در دیاربکر بوده که بین آن و شهر ملطیه دو روز راه فاصله بوده است. «۱»

علاء الدین کیقباد را به مهارت بی بی منجمه در علم نجوم اعتقاد زیادت گشت. در حال غلامان خاص به احضار او روان شدند. چون درآمد فرمود که حکم بی بی خاتون موافق تقدیر ربانی شد، پس خلعت سلطانی

در وی پیوشانید و گفت هر آرزوی که دارد بعرض رساند. بی بی منجمه تصدی دار الانشاء سلطنت را بنام شوهرش مجد الدین محمد ترجمان خواستار شد، سلطان بی تأمل مسؤول او برآورد.

مجد الدین همواره در حضر و سفر ملازم سلطان بود و بنوازش خسروانه اختصاص می یافت. «۲»

کتاب تاریخ ابن بی بی:

کتاب سلجوقنامه ابن بی بی بنام سلطان علاء الدین کیقباد «الوامر العلائیه فی الامور العلائیه» نام یافته است. و مؤلف در تسمیه کتاب بدین نام چنین می نویسد: «بدان سبب که بحکم فرمان بارگاه جلال و جناب فلک مآب کتاب از افتتاح به اختتام پیوست و از ابتدا به انتها انجامید و از آغاز به انجام آمد و مقامات عزمات سلطان اعظم علاء الخلق و الدین کیقباد انار الله برهانه برمتها متضمن بود الوامر العلائیه فی الامور العلائیه نام یافت. «۳»

این کتاب تاریخی است از نوع کتاب و صاف (تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار) که مشحون از کلمات عربی و عبارات مسجع و مقفی است و دارای سبکی متکلفانه و ملال آور است. چنانکه از غایت اغلاق و پیچیدگی، مطالب و حوادث تاریخی در طی آن عبارات مغلقه و تعبیرات منشیانه مشکله گم شده است و بزحمت و دشواری میتوان شرح واقعه و بیان حادثه ای را از آن استخراج کرد. یقین است که نویسنده در این اثر متصنع و تکلف خود تنها قصد تاریخنگاری نداشته بلکه می خواسته با عبارت پردازی و لفظبازی اظهار فضل و دبیرپیشگی کرده در این شیوه پرتصنع و تکلف استادی خویش را در عربیت و ادبیت برخ خواننده کشیده باشد.

(۱) - معجم البلدان یاقوت - طبع اروپا. ج ۲ ص ۴۱۷.

(۲) - تاریخ ابن بی بی ص ۴۴۲، مختصر سلجوقنامه ص ۱۹۶.

(۳) - تاریخ ابن بی بی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۰

تقدیم کتاب به عطا ملک جوینی:

ابن بی بی پس از اتمام این شاهکار ادبی خود کتابش را به علاء الدین عطا ملک بن محمد جوینی صاحب تاریخ جهانگشای جوینی که گویا در آن هنگام از طرف ایلخان مغول ولایت بغداد را داشته تقدیم کرده است.

ظاهراً قرائت تاریخ جهانگشای جوینی که گذشته از تاریخ مغول از شاهکارهای ادبی بشمار می رود در نفس ابن بی بی اثری عمیق گذاشته و خواسته است به تقلید آن کتاب او نیز کتابی در تاریخ سلاجقه روم نوشته باشد. البته از عهده برنیامده و در جزالت و روانی و انسجام عبارات هرگز نتوانسته است که کتاب خود را پبای تاریخ جهانگشای جوینی برساند و در این تقلید سر از پای خجالت بردارد.

وی بسبب آنکه ارادتی خاص به خاندان جوینی داشته پس از مدح و ثنای شمس الدین محمد صاحب دیوان نثرا و نظما به ستایش برادر مورخ او عطا ملک جوینی پرداخته است که مختصر آن عبارات متکلف چنین است:

كهِفِ الْإِمَامِ الْبَاهِرِ آصْفِ الزَّمَانِ بَزْرَجْمَهْرِ الدُّوْرَانِ مَالِكِ أَزْمَةِ الْوُزْرَاءِ قَسِّ الْبَلَاغَةِ وَ الْفَصَاحَةِ سَيْدِ السَّلَاطِينِ الزَّمَنْ قَهْرْمَانَ الْمَاءِ
وَ الطِّينِ الْغِ قَلَنْغِ اغْرَلُو صَاحِبِ دِيْوَانِ الْمَمَالِكِ أَبُو الْمَعَالِي عَطَا مَلِكِ بْنِ مُحَمَّدِ الْخِ ...

و نیز قصیده ای به عربی در مدح او سروده که این سه بیت از آن است:

كهِفِ الْبِرَايَا عَطَا مَلِكِ سَيْدِنَا مَتَاعِ حَكْمِ الْقَضَا غَلَابَهُ الْقَدْر

مَنْهُ الْحَيَوَةُ لِمَنْ يَغْشَاهُ تَهْلِكُهُ مِنَ الزَّمَانِ وَ مَنْهُ الرِّيُّ مِنَ الْبَحْرِ

فصار بغداد باغ الحسن من ارج و ليس باغ بها يغرى الى الضرر «۱» پس از آن قصیده امیر حکیم عماد الدین یوسف لر فضلوی را در مدح آن دو برادر

در مقدمه کتاب خود آورده که این ابیات از آن است:

ای همایون پیکری بر روی دریا ساخته همچو شکل هندسی از طبع دانا ساخته

مثل تو هرگز نه پرویز و نه کسری یافته شبه تو هرگز نه شاپور و نه دارا ساخته

خطه بغداد را راهی است از تو بانوای نگارین پرده ای بر رود کرخا ساخته

در عراق امروز هر کس می کند آهنگ توجون که شد زیرافکنت رودی چنان نا ساخته

(۱) - ابن بی بی، ص ۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۱ آن یکی صاحب علاء دولت دنیا و دین کر عطاء اوست کار دین و دنیا ساخته

هرچه اسباب سعادات دو عالم اندروست هم در ایام شما زین گونه بادا ساخته

بر شما هر دو مبارک باد و میمون این بنای سریر قدرتتان برتر ز جوزا ساخته «۱» ابن بی بی آخرین شاهی را که از سلاجقه روم در کتاب تاریخ خود ذکر کرده ملک غیاث الدین مسعود بن کیکاوس (۶۷۹-۶۸۳ ه) «۲» است. وی سرانجام کتاب خود را باز به مدح و ثنای عطا ملک جوینی ختم می کند که مختصر عبارات او از اینقرار است: «بر موجب حکم مطاع جناب اعلی دستور روی زمین ملک الوزراء ابو المعالی عطا ملک بن محمد را اعلی الله شأنه، این بنده و بنده زاده در این مجلد آنچه از مجاری امور در سنین و شهور در ممالک روم حدوث پذیرفته بود از شنیده و دیده در قلم آورد و در آن جناب بمحل عرض رسانید و قدر مجهود مبذول داشت اگرچه اصلا اصلاح پذیر نیست اما امید از فرط فضل و کمال عدل آنجناب آنست که رغما لائف الحاسد ترمیم الفاسد دریغ ندارند و ذیل

عفو و اغماض بر معایب و مقابح ترکیبات و ترصیعات و تشبیهات و تشبیحات آن مبسوط و مسحوب دارند و از شجره العفو اقرب للتقوی ثمره هنی بمذاق ایام مبارک مؤبدش جاری گردد.»

سپس باز قصیده ای در ۱۴ بیت بتازی در مدح او سروده که این ابیات از آن است:

كهف الا نام علاء الدین سیدنا علامه الدهر زان الملك و الحسبا

ملك الصدور و من لالاء غرته شمس النهار تری للنور مكتسبا

اضحی عطارد تلمیذا لسدته و المشتري مشتر من فضله الادبا «۳»

اشعار کتاب ابن بی بی:

تاریخ ابن بی بی علاوه بر عبارت پردازی و سجع سازی مشحون از اشعار پارسی و تازی است که بسیاری از آنها اثر طبع مؤلف است. از جمله اشعار شیوایی که در آن کتاب آمده قصیده ایست که ظهیر الدین ابو الفضل طاهر بن محمد فاریابی در گذشته در سال ۶۹۸ هجری، در ستایش سلطان رکن الدین سلیمان شاه (۵۹۲-۶۰۰ ه) سروده و این ابیات از آن است:

زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کندجان اگر جان دریندازد گرانجانی کند

(۱)- تاریخ ابن بی بی ص ۸-۹.

(۲)- ابن بی بی ص ۷۹، مختصر سلجوقنامه ص ۳۳۴.

(۳)- ابن بی بی ص ۷۴۲-۷۴۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۲ عقلها را از پریشان زیستن نبود گزیراندر آن مجلس که زلف او پریشانی کند

از تکبر نرگس جادوی خون آشام اوسوی عاشق یک نظر با صد پشیمانی کند

عشق عالمگیر او چون عالم دل را گرفت کس نداند تا در آن عالم چه ویرانی کند

گوی دل می افکنم در عرصه میدان عشق تا مگر آن گوی را زلف تو چو گانی کند

چنگ در فتراک عدل شامل سلطان زخم گر دل سخت تو با من سست پیمانی کند

ظل حق سلطان اعظم

شه سلیمان رکن دین آنک گردونش خطاب اسکندر ثانی کند

آنک در ایوان او قیصر بخدمت دم زندوانک بر درگاه او فغفور دربانی کند

خسروا گر شخص تو بر آسمان سازد مقام مشتری، بهرام گردد زهره کیوانی کند

تیر عزمت از کمان فتح چون گردد جداموی بر اعضای اعدای تو پیکانی کند

باش باقی در جهان تا پاس بآس و هیبت دین و دولت را بفر تو نگهبانی کند «۱» دیگر قصیده شیوانی است بنام انگوریه که امام ملک الکلام جلال الدین ورکانی در مدح صاحب شمس الدین محمد اصفهانی وزیر سلطان عز الدین کیکاوس (۶۴۴-۶۴۶ه) که مشتمل بر هفده بیت است سروده و این ابیات از آنست:

زهی ز مشرب لطف تو خورده آب انگورجناب مهر تو پرورده آفتاب انگور

جناب کعبه شکوه ترا چو اهل هنرز جور دور فلک ساخته مآب انگور

بخوشه چینی لطف خوش تو چون زنبورشفاء خلق نهان کرده در لعاب انگور

(۱)- ابن بی بی ص ۶۱-۶۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۳ صیت نویسنده باده اندر سرعزم بزم تو برخاسته ز خواب انگور

سؤال بی مزه غوره ترش رو راچو لطف خوب تو شیرین دهد جواب انگور

بر غم سرکه زاهد که خوانقه دار است بدوستکامی رویت خورد شراب انگور

تو آفتاب سپهر وزارتی و ندیدبجز به سایه تو التجا صواب انگور

به بندگیت کمر بندد ار تواند دیدگشوده پیش نقیب درت نقاب انگور

بسا که هدیه فرستد به رسم خدمت تو بر آسمان ز دعاهاى مستجاب انگور «۱» این قصیده را امام ملک الکلام جلال الدین ورکانی که قاضی شهر آماسیه بود مصحوب چند بار انگور از آن ناحیه برای شمس الدین محمد اصفهانی صاحب دیوان که از اکابر

دیران و شعرای دولت سلجوقی است بفرستاد. شمس الدین محمد اصفهانی در جواب انگوریه قاضی جلال الدین ورکانی بهمان وزن قصیده ای نیز در هفده بیت سرود که این ابیات از آن است:

کشید رایت دولت بدین دیار انگورفکند سایه همت همای وار انگور

نمود طلعت زیبا چو خوشه پروین به طالعی که کند زهره اختیار انگور

بدان امید که لطفت فرستدش برهی سپید کرد دو دیده در انتظار انگور

طلاق دولت رز در زمان بداد رهی چو کرد قصد بدین خطه خواستار انگور

ز رنج راه چو پرسیدمش شکایتهاز دهر کرد و ز تو شکر بیشمار انگور

از آنجهت که چو حلاج رفت بر سر دارسر آمده است در این عهد پایدار انگور

رضیع طبع تو گر نیست جمله تن پستان چرا شدست چو طفلان شیرخوار انگور

مسیح وار سزد گر زند دم احیاء از آنکه هست بقول تو استوار انگور

میان زهد و رهی صوفیانه گردی بودبه لطف سعی تو برداشت آن غبار انگور «۲» شمس الدین محمد اصفهانی در روزگار علاء الدین کیقباد و غیاث الدین کیخسرو و عز الدین کیکاوس مناصب مهم از قبیل طغرا و نیابت وزارت و نیز وزارت را بتدریج متصدی گردید ولی سرانجام از وزارت معزول شد و در حدود سال ۶۴۷ در زندان بقتل رسید.

(۱) - تاریخ ابن بی بی ص ۵۷۴ - ۵۷۶.

(۲) - ابن بی بی ص ۵۸۷ - ۵۹۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۴

شاهنامه ابن بی بی:

ابن بی بی در ضمن شرح حال پادشاهان سلجوقی روم و جهانگشائیهای ایشان اشعاری سست از خود بمقتضای مقام ببحر متقارب آورده است که ظاهراً از شاهنامه ای که خود او درباره پادشاهان سلجوقی روم سروده است گرفته شده باشد.

عدد ابیاتی که از آن شاهنامه جای بجای در

تاریخ ابن بی بی آمده است از هزار و چهارصت بیت متجاوز می باشد. وی در آن اشعار در رثای علاء الدین کیقباد چنین سروده است:

ز روز وفات الغ کیقبادنیورد کس خرمی را بیاد

همه کارها رفت در بدتری رعیت برافتاد و هم لشکری

همه خوشدلی رفت سوی عدم چو از تخت برداشت خسرو قدم

همه رونق ملک بر باد شددل دشمنان زان قبل شاد شد

کرام طراز و ملوک حجازفتادند زین ماتم اندر گداز

بماندست غمناک روح الامین همی خواند از آسمان بر زمین «۱» آخرین سلطان سلجوقی را که وی در شاهنامه خود ستوده
غیاث الدین کیخسرو بن قلیج ارسلان است. در آن زمان هنوز سلطان طفل ابجد خوان بوده و بمکتب میرفته است چنانکه
گوید:

اگرچه بدادش جهان کرد گاراتابک خرد طالع آموزگار

نخستین که استاد یزدانپرست حروف تهجی بدادش بدست

زهی تازه نوباوه خسروی که میتابد از وی شکوه گوی

که از دیدن حرفهای هجاچنان کرده دولت بدو التجا

که بنمودش از بهر شاهنشهی ز هر حرف صد آیت فرهی

همیشه جهاندار و پیروز بادهمه وقت او جشن نوروز باد «۲» آخرین ابیاتی که از این شاهنامه در آن کتاب آمده اشعاریست که
در مدح خواجه شمس الدین محمد جوینی معروف به صاحب دیوان که از طرف ایلخان مغول اباقا برای تمشیت امور روم
بآسیای صغیر فرستاده شده بود سروده شده است، و بعضی از آن ابیات این است:

سپاه مغل همچو شیر دمان فتادند در لشکر شامیان

برادر شده با مغل رومیان برای مصالح ببسته میان

در ایام سلطان دین کیقبادچنان ایمنی کس نمیداد یاد

(۱) - تاریخ ابن بی بی ص ۴۶۳.

(۲) - تاریخ ابن بی بی ص ۶۵۱-۶۵۲.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۵ که در عهد توقو و پروانه

بود کسی را بغم هیچ پروا نبود

ترا اعظم ایلخان ابا قاکه صد قرن بادش بعالم بقا

سپهر برین بنده فرمان او قضا و قدر تحت پیمان او

هر آنکس که بر تافت روی از درش چو زلف بتان شد بریده سرش

چو تدبیر صاحب بپایان رسیدز ناگاه پروانه آمد پدید

نشست از بر تخت سلطان روم ز تدبیر و رأی بد و بخت شوم

چو کرد او چنین اهل روم و عرب نهادند نامش شه بی ادب

که این ترک ترک ادب کرده رادهد داور عدل یزدان سزا

چنین گفت دستور کون و مکان الغ شمس دین صاحب کامران

یکی بحر مواج از دانش است ز رایش زمانه پر از رامش است

دو برهان بر این هست قایم یقین کند بنده معروض رأی متین

نخستین که با ایلخان کینه بست همیشه بر آن کینه در زین نشست

دوم آنکه بر تخت سلجوقیان غلامی رود کی پسندد جهان

سلاطین سلجوق شاهان بدندبنیکی جهان را نگهبان بدند

امید است کاین خاندان قدیم بود در پناه خدیو کریم

الغ شمس دین لطف یزدان پاک کزو ماند جان ستم دردناک

دو چشم جهانینش پر نور بادقصور معالیش معمور باد «۱»

قانعی طوسی:

بنظر می رسد که ابن بی بی در نظم این شاهنامه از ملک الشعراء بهاء الدین احمد بن محمود معروف به قانعی طوسی از شعرای قرن هفتم هجری تقلید کرده باشد. این شاعر از زادبوم خود طوس خراسان بهنگام حمله هولناک مغول در سال ۶۱۷ گریخته از راه دریا به هندوستان رفت و از آنجا به جانب مغرب سفر کرد و به عدن و مکه و مدینه و بغداد بگذشت و سرانجام با آسیای

صغیر افتاد و به دربار سلطان علاء الدین کیقباد در قونیه راه یافت و به امر آن پادشاه در آن شهر رحل اقامت افکند. پس از
چندی ملک الشعراى

سلطان علاء الدین شد و سپس در دربار جانشین وی غیاث الدین کیخسرو و عز الدین کیکاوس همین مقام را داشت و نزدیک
چهل سال در همین مقام باقی بود و در اواخر قرن هفتم هجری درگذشت، قانعی در قصیده سرائی مهارت تمام داشت و وقایع
دوران سلجوقی را به بحر متقارب بنظم آورد و کتابی بنام سلجوقنامه در تقلید شاهنامه نظم کرد که گویند مشتمل بر سی جلد
و سیصد هزار بیت بوده است.

(۱) - ابن بی بی ص ۶۷۱ - ۶۷۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۶

گذشته از این شاهنامه قانعی طوسی منظومه دیگری در نظم کلیله و دمنه بهرامشاهی نیز به بحر متقارب دارد که نسخه خطی
آن در موزه بریتانیا بشماره ۷۷۶۶ موجود است و ریو در فهرست کتب خطی فارسی موزه بریتانیا (ص ۵۸۲) آنرا وصف کرده
است. بعلاوه وی در رثای جلال الدین محمد رومی صاحب کتاب مثنوی که مرگ او در سال ۶۷۲ هجری اتفاق افتاده قصیده
ای سروده است «۱»

کتاب کلیله و دمنه قانعی طوسی که نسخه منحصر بفرد آن چنانکه در فوق اشاره شد در موزه بریتانیا موجود است، به این
عبارات آغاز می شود: «کتاب کلیله و دمنه از مصنفات املح الشعراء احمد بن محمود الطوسی المشهور به قانعی رحمه الله علیه
رحمه واسعه»

این نسخه به خط نستعلیق بسیار خوشی نوشته شده و به بحر متقارب می باشد و به این اشعار آغاز می گردد:

خدایا توئی زنده و جاودان فرازنده این سپهر روان

خداوند کیوان و گردان سپهر فروزنده پیکر ماه و مهر سپس در مدح کاووس شاه سلجوقی در تألیف شاهنامه خود که فعلا
اثری از آن در دست نیست

و مقدار آن را یک شتر بار خوانده است چنین گوید:

جهاندار کاووس فریادرس که مدحش مرا کرد مشکین نفس

شنیدست رنجی که من برده ام در آن نام شاهان برآورده ام

همانا بود یک شتروار بار که من نظم کردم به کم روزگار

ز هر کس که اصلش بود ز آب و گل به سلجوقنامه نباشم خجل

که در نظم آن کرده ام درفشان نگفتم سخن مثل آن بی نشان

اگر در جهان نیست گفتار من بر کس جز این یک مجلد سخن

ز تألیف آن روزگاری گذشت بگرد کلیله که یارست گشت

بمن زنده شد نام شاهان دادجهاندار کیخسرو و کیقباد

کنون از کلیله شوم شادمان باقبال سلطان روشن روان ورق آخر نسخه کلیله و دمنه قانعی طوسی باین اشعار ختم می شود:

زمان و زمین بنده شاه باده همیشه بکام نکو خواه باد

بدو باد آبادی بوم و برفزودست حکمش قضا و قدر سپس کاتب نسخه در پایان آن منظومه چنین نوشته است:

«تمام شد کتاب کلیله و دمنه از گفتار ملک الشعراء و افصح الفصحاء احمد بن محمود طوسی المعروف به قانعی رحمه الله علیه و نور قبره بعون الله تعالی و حسن توفیقه فی وقت زوال من یوم الجمعة فی اوائل شهر ذی القعدة الحرام عام ثلاث و ستین و ثمان مائه (۸۶۳هـ)»

(۱) - از سعدی تا جامی چاپ دوم ص ۱۵۸ - سعید نفیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران تا پایان قرن دهم جلد ۱ ص ۱۶۱ - فرهنگ سخنوران، قانعی طوسی ص ۴۶۶.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۷

الهجریه النبویه» (۱)

بهاء الدین قانعی طوسی از یاران و مریدان مولانا جلال الدین رومی بود و ذکر او در یکی از مجالس مولانا به این شرح آمده

است: «روزی مولانا در مدرسه مبارک

نشسته بود از ناگاه ملک الشعراء امیر بهاء الدین قانعی که خاقانی زمان بود با جماعتی اکابر بزیارت مولانا درآمدند، قانعی گفت که سنائی را دوست نمیدارم از آنکه مسلمان نبود، فرمود بچه معنی او مسلمان نبود. گفت از برای آنکه آیات قرآن مجید را در اشعار خود ثبت کرده است و قوافی ساخته، حضرت مولانا بحدت تمام قانعی را در هم شکسته فرمود که خمش کن چه جای مسلمانی که اگر مسلمانی عظمت او را دیدی کلاه از سرش بیفتادی، مسلمان تویی و هزاران همچون تو او از کونین مسلم بود» و گویند که قانعی مولانا را مرثیت گفته است «۲». وی از کسانی است که در مرگ مولانا او را رثا گفته است.

نظام الدین احمد ارزنجانی:

از شعرای معاصر ابن بی بی نظام الدین احمد ارزنجانی است که از افاضل نویسندگان و دبیران و شاعران روزگار عز الدین کیکاووس و علاء الدین کیقباد بوده است. وی در روزگار علاء الدین کیقباد یکچند مورد خشم سلطان واقع شد و سرانجام بسبب فتحنامه ای که هنگام پیروزی سلطان علاء الدین کیقباد بر سلطان جلال الدین خوارزمشاه در قلم آورد مقبول حضرت سلطان شد و منصب طغرا بدو مفوض گشت. نظام الدین احمد مانند قانعی طوسی شاهنامه ای داشته که ظاهراً مثل شاهنامه فردوسی به بحر متقارب بوده است.

تصور می رود شاهنامه او همان فتحنامه ای باشد که وی درباره فتح علاء الدین کیقباد در جنگ با جلال الدین خوارزمشاه سروده است. ابن بی بی از ذکر رجال دوره علاء الدین کیقباد وصف فضایل او را بدینگونه آورده است:

ملک الساده ولی الافضال و السیاده شعبه السرحه الطاهره و زهره الدوحه الزاهره مالک البراعه و العبارة

نظام الدین احمد امیر عارض معروف به پسر محمود وزیر که بعد از سلطان ممالک کلام فردوسی طوسی رقاء الله مراقی الجنان و لقاء مرضی الغفران تلیق قوافی مثنوی پهلوی را مبدع تر و ملفق تر از متصدی نشده و درج در دری دری [را] ماهر تر از نظامی اتفاق نیفتاده، رباعی سؤال و جواب چون لولوی خوشاب از نتایج طبع سلیم و قریحه مستقیم او تا بر نقاء لطف طبع و ملاء طرف ظرف او بدان اعتقاد ازدیاد یابد اثبات افتاد.

گفتم غم زلف تو دگر نتوان خوردوز مشک تو بیش از این جگر نتوان خورد

(۱) - اصل این نسخه کلیله و دمنه در موزه بریتانیا است و استاد محترم جناب آقای مجتبی مینوی دو نسخه عکسی از آن یکی برای خود و دیگری برای کتابخانه مرکزی دانشگاه آورده اند و مطالب فوق الذکر از نسخه عکسی کتابخانه ممتع ایشان که همواره مرجع فضلاست استفاده شد.

(۲) - فروزانفر، زندگانی مولانا جلال الدین محمد مولوی ص ۱۲۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۸ گفتا غم چشم و لب من نیز مخور کاخر همه بادام و شکر نتوان خورد «۱»

نسخه تاریخ ابن بی بی:

نسخه منحصر بفرد این کتاب بخط نسخ و قطع وزیری در ۷۴۴ صفحه که بطور متوسط هر صفحه آن دارای ۲۳ سطر است اتفاقاً در یکی از خزاین ترکیه پیدا شده و در کتابخانه ایاصوفیا تحت شماره ۲۹۸۵ مضبوط است.

این نسخه عیناً از طرف انجمن تاریخ ترکیه باهتمام دانشمند معروف ترک عدنان صادق ارزی در سال ۱۹۵۶ بچاپ عکسی رسیده است. نسخه مزبور برای پادشاه سلجوقی روم سلطان غیاث الدین کیخسرو سوم نوشته شده و بهمین مناسبت

این عبارات در پشت جلد آن در صفحه ای تذهیب شده آمده است:

«کتاب الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه برسم خزانه السلطان الاعظم ظل الله فی العالم، کهف الامم غیاث الدنیا و الدین رکن الاسلام و المسلمین ابو الفتح کیخسرو بن قلج ارسلان بن کیخسرو خلد الله ملکه و دولته خدمت العبد الاصغر الحسین بن محمد المنشی الجعفری» «۲» و آن نسخه به این عبارات ختم میشود:

«تم الكتاب بعون الله و حسن توفيقه و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين كتبت على يد العبد الضعيف المرجو على رحمه ربه ابراهيم بن اسمعيل بن ابى بكر القيصرى غفر الله له و لوالديه و لاستادينا و عن جماعه المسلمین اجمعین برحمتك يا ارحم الراحمين» «۳»

این نسخه که به اهتمام آقای عدنان صادق ارزی در سال ۱۹۵۶ بچاپ عکسی رسیده مجددا با دقت و مراقبت خاصی باهتمام و تصحیح فاضل مزبور و دانشمند دیگر ترک مرحوم نجاتی لوغال در سال ۱۹۵۷ از طرف انجمن تاریخ ترکیه بطبع رسیده و جلد اول آن بقطع وزیری منتشر شده است «۴»

جای تأسف است که در این کتاب سطر و مفصل نامی از مولانا جلال الدین محمد بلخی نیامده ولی از بعضی از مریدان او مانند معین الدین پروانه ذکر فراوان رفته است.

خبری که در این کتاب از نظر انتشار زبان فارسی در آسیای صغیر بسیار جالب توجه است مطلبیست که مؤلف در ذکر استیلای ترکان قرامانی و تسلط جمری بر آن بلاد می کند.

و این واقعه در ذی الحجه سال ۶۷۶ هجری بوده که جمری چون بر کشور سلجوقیان

(۱) - تاریخ ابن بی بی ص ۲۰۲ و مختصر سلجوقنامه ص ۸۳

(۲) - ابن بی بی نسخه

(۳) - نسخه عکسی ابن بی بی ص ۷۴۴

(۴) - عنوان کتاب چنین است: الحسين بن محمد بن علی الجعفری الرغدی المشتھر بابن البی بی المنجمه، الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه بتصحیح و اهتمام: نجاتی لوغال و عدنان صادق ارزی، جلد اول آنقره ۱۹۵۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۹

مسلط گشت و بر تخت ایشان تکیه زد فرمانی صادر کرد که رواج زبان فارسی در اناطولی متروک شود.

«و هیچکس بعد الیوم در دیوان و درگاه و بارگاه و مجلس و میدان جز بزبان ترکی سخن نگوید» (۱)

کتاب مختصر سلجوقنامه

خلاصه ای از این کتاب بزبان فارسی بنام مختصر سلجوقنامه در دست است که ملخص کننده معلوم نیست. این خلاصه در بین شعبان سال ۶۸۳ و شوال ۶۸۴ هجری نوشته شده که هنوز ابن بی بی مؤلف کتاب زنده بوده است. ملخص کننده در تلخیص نامه خود عبارتپردازی های ابن بی بی را حذف کرده و نسخه ۷۴۴ صفحه ای او را در ۳۳۷ صفحه یعنی تقریباً کمتر از نصف آن خلاصه کرده است و سبب تلخیص را در مقدمه کتاب خود چنین نوشته است:

«کتاب سلجوقنامه از منشآت صدر علامه نادره الادوار مالک دیوان الطغرا ناصر المله و الدین یحیی بن محمد المعروف بابن البی بی دامت فضایله کتابی عدیم النظر و فقید المثل است و در آن اسلوب که او رفته است و بر آن وجه که او داد سخن داده مجارات و مبارات او مقذور هیچ صاحب صنعتی نباشد. الا چون جماعت اخوان از کبر حجم آن شکایت کردند و از مطالعه و استفاده محروم می ماندند این ضعیف باقلت بضاعت در صنعت متعهد و متدرک شد که

مقاصد و مغازی کتاب را بی اطناب در اوصاف و اغراق در تشبیهات در جزوی چند بیارد تا هر کس به تحصیل نسخه و تیسیر مطلوب قادر باشند و نفعش بعموم خلق برسد و الله ولی ذلک...» (۲)

این نسخه را که م. ت. هوتسما خاورشناس معروف هلندی (متوفی در ۱۸۵۱ ه. ۱۹۴۳ م) در کتابخانه ملی پاریس پیدا کرده بود تحت عنوان: «تواریخ آل سلجوق و هذا الجلد مشتمل علی مختصر سلجوقنامه و اصله تألیف ناصر الملّه و الدین یحیی بن محمد المعروف بابن بی بی» در مطبعه بریل لیدن در ۱۹۰۲ میلادی بطبع رسانید (۳)

هوتسما غیر از این کتاب، کتابهای دیگری نیز درباره تاریخ سلاجقه بشرح زیر منتشر کرده است:

تاریخ سلاجقه کرمان بفارسی تألیف محمد بن ابراهیم. تاریخ سلاجقه عراق تألیف

(۱) - نسخه عکسی ابن بی بی ص ۶۹۶، مختصر سلجوقنامه ص ۳۲۶

(۲) - مختصر سلجوقنامه ابن بی بی ص ۱

(۳) -

M, H. Houtsma, Histoire des Seldjoucides d'Asie Mineure, d, Apres l'Abrege du Seldjouknameh d'Ibn- Bibi, Texts Persan, publie d'apres le Ms. de Paris, Leide E. J. Brill, (۱۹۰۲) - Recueill de Texts relatifs a l'histoire des Seldjoucides, Vol IV

انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۳۰

بنداری. تاریخ سلاجقه اناطولی ترجمه ترکی ابن بی بی طبع لیدن (۱۸۸۲-۱۹۰۲) (۱)

زیده النصره بنداری که مختصر کتاب عماد اصفهانی است از روی دو نسخه خطی اکسفورد و پاریس بافهارس اسماء رجال و طوایف و اماکن و یک مقدمه بفرانسه که در سال ۱۸۸۹ طبع رسیده است. (۲)

ترجمه ای که از این مختصر بزبان ترکی در دست میباشد بعضی از مطالب کتاب ابن بی بی در آن حذف و در برخی

از مواضع مطالبی افزوده شده است. این ترجمه را یازجی اغلوعلی در سومین فصل اغوزنامه خود آورده و سلجوقنامه نامیده و به پادشاه عثمانی زمان خود سلطان مراد دوم در ۸۲۷ یا ۸۴۰ هجری تقدیم کرده است.

از این اغوزنامه یازجی اغلوعلی نسخه هائی در کتابخانه های آنکارا و برلین و استانبول و لیدن و لنینگراد و مسکو و پاریس موجود است.

چاپی را که هوتسما از این کتاب کرده براساس دو نسخه ناتمام لیدن و کتابخانه ملی پاریس است و آن فقط نیمی از قسمت مربوط به تاریخ سلاجقه آسیای صغیر را دربردارد.

هم چنین خلاصه ای از اغوزنامه توسط سید لقمان نامی در ۱۰۰۸ هجری نوشته شده که نسخه منحصر بفرد آن در کتابخانه ملی اطریش است. این نسخه توسط ج. ج. و. لاگوس طبع و بزبان لاتین ترجمه و در ۱۸۵۴ منتشر شده است «۳»

یک ترجمه کامل نیز از این کتاب بزبان آلمانی با بعضی از شروح از روی مختصر ابن بی بی طبع هوتسما وجود دارد که در آن متن کامل هوتسما براساس نسخه ایاصوفیا (شماره ۲۹۸۵) از اغوزنامه و نسخه برلین آورده شده و در سال ۱۹۵۹ توسط ه. و. دودا، در کپنهاک طبع رسیده است «۴»

(۱) -

Houtsma, Histoire des Seldjoucides d'Asie Mineure, d'Apres Ibn Bibi)- Recueill de texts relatifs a l'Histoire des Seldjoucides Vol, III (Texte turc, d'Apres les mss. De Lei- de et de Paris, Brill. ۱۹۰۲

تواریخ آل سلجوق اوچنجی جلد مستقل بر تاریخ سلجوقیان روم بترکی

(۲) - نجیب الحقیقی المستشرقون، الجزء الثانی ص ۶۶۹

(۳) -

J. J. W. Lagus Seid Locmani ex Libro Turcico qui oghuzname inscribitur exerpta, Helsingfors ۱۸۵۴

(۴) -

H. W Duda, Die Seltschu kengeschichte des Ibn Bibi, Copenhague ۱۹۵۶

کنید ایضا به: H. W. Duda Encyclopedie de L'Islam, Nouvelle Edition, Toma III, Livraison, P. ۷۱۲-۷۱۸, ۱۹۵۰, Istanbul ۴۷ cuz, Adnan Sadik Erzi, Islam Ansiklopedisi. ۷۶. P. ۵۱-۵۲-۱۹۶۸.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۳۱

فصل دوم جغرافیای تاریخی آسیای صغیر

اوضاع جغرافیایی:

آسیای صغیر قسمت بسیار وسیعی است در انتها الیه غربی آسیای مقدم که از طرفی به فلات ارمنستان و از جانبی دیگر به کوههای کردستان اتصال دارد و تشکیل شبه جزیره ای را می دهد که ما بین دریای مدیترانه شرقی و دریای اژه و دریای مرمره و دریای سیاه واقع است.

این سرزمین مستطیلی شکل که ۷۵۰ میل درازا و ۳۰۰ تا ۳۷۵ میل پهنا دارد از طرف شمال به دریای سیاه و تنگه بسفر و دریای مرمره و تنگه داردانل، از طرف مغرب به دریای اژه و قسمتی از دریای مدیترانه، از طرف جنوب به دریای مدیترانه شرقی و سوریه و عراق، از شرق به ایران، و از شمال شرقی به ارمنستان و گرجستان محدود است. این سرزمین به جز از ایالت تراکیه که بخش اروپایی ترکیه را تشکیل می دهد همه آن امروز جزء قسمت آسیایی خاک ترکیه شمرده می شود.

این سرزمین وسیع را یونانیان قدیم به مناسبت اینکه در مشرق کشور ایشان واقع بوده آناتولی یعنی مطلع الشمس یا برآمدنگاه آفتاب خوانده اند که تلفظ یونانی آن آناتوله

Anatole

است.

نام آناتولی غالبا به امپراطوری سفلی بیزانس اطلاق می شد و بیشتر استعمالش در عصر بیزانس و عثمانی است. یونانیان قدیم که از آسیای امروز و وسعت آن بی خبر بودند نام آسیا را ابتدا بر شبه جزیره آناتولی نهادند، و بعدها که اطلاعات بیشتری از قسمتهای دیگر آسیا به دست آوردند

آن سرزمین را آسیای صغیر نامیدند. اصطلاح آناتولی از سال ۱۹۲۳ میلادی فقط به تمام سرزمینهای آسیایی ترکیه اطلاق شد که مشتمل بر قسمتی از ارمنستان و کردستان نیز می شود. در قسمت مرکزی آناتولی فلات پهناوری به ارتفاع ۴۵۵ تا ۵۸۵ متر از سطح دریا واقع است و آن را تپه ها و کوههای بلندی فراگرفته.

بلندترین این کوهها رشته جبال توروس است در جنوب شبه جزیره آناتولی که مرتفع ترین قله آن آلاداغ ۳۷۳۴ متر ارتفاع دارد. دیگر سلسله جبال آرارات است در شمال شرقی آناتولی، این کوه که به زبان ارمنی ماسیس و به ترکی آغریداغ خوانده می شود در انتهای شمال شرقی آناتولی در مرز ایران و ارمنستان شوروی واقع است، و به دو قله به نام آرارات بزرگ در شمال غربی به بلندی ۵۱۵۶ متر و آرارات کوچک در جنوب شرقی به ارتفاع

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۳۲

۳۹۱۴ متر تقسیم می شود که در کتابهای اسلامی نام آن دو «الحارث و الحویرث» آمده است.

در مشرق ترکیه دریاچه نسبه وسیعی به نام وان قرار دارد. در جنوب شرقی آناتولی رودهای بزرگ دجله و فرات جاری است. در مرکز آن رود هالیس یا قزل ایرماق و رود سیحان (ساروس) Sarus (جریان دارد).

آب و هوای آناتولی در شرق خشک و بری و در نواحی دیگر غالباً معتدل است و به سبب همین اعتدال هوا برای زراعت مناسب است، و دارای چراگاههای فراوان می باشد که از روزگاران قدیم مردم آن سرزمین به دامپروری در آنجا می پرداختند. شهرهای عمده آن که از قدیم زمان همچنان برجاست: ازمیر، طرابوزان، سینوپ، آنقره، بورسه، سیواس و ارزروم است. این سرزمین

را به مناسبت آنکه قرنهای دراز در تحت اشغال رومیان بوده و به دست امپراتوران روم شرقی یا بیزانس اداره می شده روم نیز خوانده اند.

نظری به تاریخ آسیای صغیر از قدیم تا سقوط قسطنطنیه

از مدتها پیش قسمت علیای رود فرات و رود هالیس «۱» مرز طبیعی ناحیه کوماگنه «۲» بودند که در آنجا بازرگانان آشوری با بومیان هاتی «۳» در مغرب و با مردم موتسرو «۴» در مشرق تجارت می کردند. آرشیههای مهاجرنشینان کاناش «۵» اطلاعات جالب توجهی درباره این فعالیتها به جای گذارده اند.

در کشورهای داخل انحنای رود هالیس در عهد انثولوتیک «۶» (عصر مفرغ) مردمانی زندگانی می کردند که ایشان را پروتوهیتیت «۷» (عصر ما قبل هیتی ها) می خواندند. این مردم در طی حوادث مختلفی از طرف شمال به این ناحیه آمده بودند و محتمل است که «هیتی ها» همچنین اصلشان از ناحیه قفقاز باشد. هوریها «۸» و سامیها از روزگاران بسیار قدیم در کشورهای قوئه «۹» و کیلیکیه زندگی می کردند. مغرب آسیای صغیر تا حدود سنجار «۱۰» و کوههای پی سی دیه «۱۱» که به سوی مغرب تا دریای اژه کشیده می شود، پیوسته در ارتباط با مردم هلااد «۱۲» بود.

از قرن دوازدهم قبل از میلاد تغییرات مهمی در نقشه نژادشناسی آسیای صغیر روی داد.

از بعد از ویرانی شهر تروا حمله فری جیها «۱۳» به مغرب آغاز می شود.

Halys-(۱)

commagene-(۲)

Hatti-(۳)

Moutsrou-(۴)

Kanesh-(۵)

Eneolitique-(۶)

Proto -Hittites-(۷)

Hourrites-(۸)

Qoue-(۹)

Sangarus-(۱۰)

Pisidie-(۱۱)

Hellade-(۱۲)

Phrygiens-(۱۳)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۳۳

از طرف دیگر حملات جدید از سواحل دریای سیاه به مرکز آسیای صغیر باعث انقراض و سقوط سلطنت هیتی گردید.

مسخ ها «۱» در پشت سلسله جبال توروس، و اورارتوها در ناحیه فرات علیا ساکن گشتند سرزمینهای داخلی انحنای رود

هالیس به اسم مردمی به نام تابال «۲» خوانده شد.

آشوریان تسلط خود را به آهستگی بر کیلیکیه و کوماگنه امتداد می دادند.

کیمریها «۳» با حملات یغماگرانه خود این نواحی را به کلی جاروب کردند، و سپس این سرزمینها به دست ایرانیان فتح شد. بعد از آن برتری سیاسی در آسیای صغیر به دست پادشاهان لیدیه افتاد.

آلیات «۴» پادشاه لیدیه کیمریها را براند و پسرش کروزوس «۵» سلطه خود را بر یونانیان سواحل غربی پیش از آنکه به دست کوروش در سال ۵۴۶ ق. م شکست پذیرد تحمیل کرد.

در زمان تسلط ایرانیان بر آسیای صغیر، اتحادی سیاسی بین ایالات این ناحیه برقرار شد که این بهم پیوستگی قریب ۲۰۰ سال به طول انجامید.

از مغرب به مشرق آسیای صغیر به دست هخامنشیها جاده وسیعی احداث شد که آن را راه شاهی می خواندند و به شهر سارد «۶» منتهی می گشت.

امپراتوری هخامنشی به ساتراپی های بسیاری تقسیم می شد. در آسیای صغیر مانند دیگر نواحی کشور شاهنشاهی این ساتراپ نشین ها تا حدی مستقل بودند. یونانیان که در جزایر خود در همسایگی آسیای صغیر می زیستند و طوایفی از ایشان در سواحل غربی آن به سر می بردند از حکومت ایرانیان بر این نواحی و تحمل سلطه ایشان خشنود نبودند، و همین عدم رضایت بود که ایشان را وادار به قیام بر علیه ایرانیان کرد. (۵۰۰ ق. م)

تحریکات یونانیان اروپا در بین یونانیان آسیای صغیر و بومیان آن ناحیه موجب شعله ور شدن جنگ های مدیک «۷» گردید و منتهی به لشکرکشی داریوش و خشایارشا به یونان شد که به شکست ماراتن و سالامیس انجامید.

در سال ۴۰۲ ق. م. یونانیان اروپا از بازگشت ده هزار نفر یونانی که

به سرکردگی گزنفون «۸» به اروپا بازگشته بودند استفاده کرده به سرداری آگزیلائوس «۹» به آسیای صغیر حمله آوردند ولی با تدبیری که ایرانیان به کار بردند نتوانستند پیشرفتی نمایند.

شبه جزیره آسیای صغیر همواره مانند پلی میان آسیا و اروپا قرار داشت و از ابتدای تاریخ به مثابه میدان جنگی بین شرق و غرب محسوب می شد. از نظر معنوی و فکری نیز این سرزمین میدان تنازع بین افکار شرقی و غربی بود. ایران و یونان دو کشور بودند که

Moshkiens-(۱)

Tabal-(۲)

Cimmeriens-(۳)

Alyatte-(۴)

Cresus-(۵)

Sardis-(۶)

Mediques-(۷)

Xenophon-(۸)

Aguesilaus-(۹)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۳۴

به مدت دو قرن در جبهه مخالف یکدیگر قرار داشتند و میدان کشمکش ایشان همین سرزمین آسیای صغیر بود.

اسکندر کبیر در ۳۳۴ ق. م پس از شکست دادن هخامنشیان آسیای صغیر را تسخیر کرد. بعد از دوران سلطنت کوتاه او آن سرزمین به حکومت‌های مستقل یونانی و بعضی از ساتراپ نشین های قدیم، که شامل: پونت «۱» و بی تی نیه «۲» و کاپادوکیه «۳» و پافلاگونیه «۴» می شد، تقسیم گشت.

سلسله سلوکی در قسمت شرقی این شبه جزیره تا هنگام فیروزی رومیها در ۱۹۰ ق. م در ماگنه سیا «۵» حکومت داشت.

آتالیهای «۶» پرگام «۷» بر سرزمین یونانیان ایونی فرمانروایی می کردند و تا هنگامی که رومیان در سال ۱۳۳ ق. م جانشین

آتالوس «۸» شدند بر آن ناحیه حکومت داشتند.

در قرن سوم قبل از میلاد حمله اقوام سلتی «۹» گالات «۱۰» به آسیای صغیر روی داد که از شمال بالکان به صورت دسته های متفرقی به دو ناحیه هجوم آوردند، و توسط پادشاهان پرگام در منطقه داخلی آسیای صغیر که به نام ایشان گالاتی

«۱۱» خوانده شد مستقر گشتند. در زمان رومیان سرزمین های آسیای صغیر میدان کارزار بین شاهان ایرانی اشکانی و ساسانی با ایشان بود. در این زمان آسیای صغیر از نواحی پرجمعیت جهان محسوب می شد و شهرهای ثروتمندی را تشکیل می داد که از بلاد مشهور دنیای قدیم به شمار می رفتند مانند شهر نيقومديا «۱۲» در کنار دریای مرمره یا پروپونتید «۱۳» و شهر پرگام «۱۴» و شهر افس «۱۵» در مغرب، و شهر قيساريه «۱۶» در مرکز کاپادوکیه و شهر آنقره «۱۷» در محل آنکارای امروز در سرزمین گالاتهای قدیم.

هیچ کدام از این شهرها مرکزیت نداشت و نقش یک پایتخت بزرگ را ایفا نمی نمود.

از آثار باستانی و کتیبه ها و منابع یونانی به خوبی معلوم می شود که این شهرها در زمان آبادی تا چه اندازه شکوفان و متری بوده اند.

رومیان این شهرها را با شبکه ای از جاده ها و کاروانسراهای منظم به یکدیگر پیوسته بودند. اراضی زراعتی با آبیاری منظمی توسعه داشت، طبقه متوسط و کاسب کار و بازرگان در آن شهرها به رفاهیت می زیستند. در این شهرها مردم به خدایان بومی و یونانی و مصری و آشوری اعتقاد داشتند. تغییر هویت خدایان آنان با مقایسه خدایان یونانی و رومی به توسط افراد تحصیلکرده صورت می گرفت. هم آنان بودند که خدایان بومی را به نامهای یونانی می خواندند در صورتی که هیچکدام آنان شخصیت یونانی و رومی نداشتند.

Pont-(۱)

Bithynis-(۲)

Cappadace-(۳)

Paphlagonie-(۴)

Magnesie-(۵)

Attalides-(۶)

Pergame-(۷)

Attalos-(۸)

Geltique-(۹)

Galates-(۱۰)

Galatie-(۱۱)

Nicomédie-(۱۲)

Propontide-(۱۳)

Pergame-(۱۴)

Ephese-(۱۵)

Cearee-(۱۶)

Ancyre-(۱۷)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۳۶

با فتوحات اسکندر مقدونی و سپس با نبوغ رومیان تشکیلات اروپایی در این سرزمین چنان مستحکم گردید

که از آن به بعد در طی قرن‌ها روح مغرب زمین به طور آشکار در آنجا باقی ماند.

رومیان که بر آسیای صغیر حکومت می‌کردند با استعداد فوق‌العاده‌ای که در فرمانروایی داشتند، می‌دانستند که چگونه مردم این فلات را با قدرت مدیریت خود آشنا سازند. بسیاری از شهرهای بزرگ که مظاهر تمدن غرب را پذیرفته بودند اسامی لاتینی و یونانی را نیز قبول کردند. زبان یونانی و لاتینی زبان دستگاه اداری و طبقات تحصیل کرده و تربیت یافته بود.

زبان یونانی حتی در قرن سوم بعد از میلاد به عنوان یک زبان همگانی این فلات به کار می‌رفت.

توده مردم به زبان لیکی «۱» و گالاتی و فریجی صحبت می‌کردند. اما زبان کتابت و ادبی زبان یونانی بود و فرمانروایان و دولتیان به زبان لاتینی سخن گفته و احکام دولتی را به آن زبان می‌نوشتند. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی مقدمه ۳۶ نظری به تاریخ آسیای صغیر از قدیم تا سقوط قسطنطنیه ص: ۳۲

یحیت به سرعت در نواحی مرزی جنوب شرقی منتشر شد و پل مقدس «۲» سراسر آسیای صغیر را درنوردید و کلیساهایی در آنجا بنیان گذارد.

شهر افس بت پرست تبدیل به یک شهر مسیحی و مرکز تعلیمات عیسوی گردید.

زمانی که مسیحیت این سرزمین را تسخیر کرد موفق به کاری شد که هرگز از عهده یونان و روم برنیامده بود و آن تحمیل زبان یونانی انجیل بر مردم این سرزمین بود. اما مسیحیت فریجیه و دیگر ملل آسیای صغیر مانند مسیحیت اروپایی نبود و رنگ آسیایی داشت.

قسطنطنیه را امپراتور قسطنطین با فکر و ایده آل مسیحی خود در شرق اروپا بنیان گزارد. این شهر را

غرب هرگز نتوانست تسخیر کند. شخصیت شرقی این شهر به زودی تبدیل به دولت بیزانس شد که قرنهای دراز همچنان در برابر حملات شرق و غرب پای برجا بود.

فریجیه، کاپادوکی ها و ارمنی ها روش حکومتی امپراتوری بیزانس را تقلید می کردند، تا اینکه یک سلسله کاملاً شرقی که دولت ترکان عثمانی باشد قسطنطنیه را تسخیر و تشکیلات مغرب زمینیان را از میان برد. در عصر بیزانس هرج و مرجی در آسیای صغیر روی داد.

هراکلیوس «۳» رویاروی لشکر خسرو دوم، پرویز قرار گرفت و ایرانیان تمام آسیای صغیر را دیگر باره تسخیر کردند و شهر قسطنطنیه را مورد تهدید قرار دادند، اما به تدبیر کلیسای مسیحی و اراده هراکلیوس آن خطر رفع شد. دیری نگذشت که عربها پس از تسخیر سوریه به آسیای صغیر حمله آوردند و تا حدود قسطنطنیه پیش رفتند و آن شهر را در ۶۶۸ م محاصره کردند. چند قرن بعد از این تاریخ ترکان سلجوقی به آسیای صغیر درآمدند و از سال ۱۰۶۷ میلادی آنجا را اشغال کردند و سلطنتی به نام روم در آنجا تشکیل دادند و قونیه را پایتخت ساختند که مردم بیزانس ایشان را سلطنت قونیه «۴» می خواندند.

Lycaonian-(۱)

Saint -Paul-(۲)

Heraclius-(۳)

Sultanat de conium-(۴)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۳۷

سپس آسیای صغیر توسط اقوام چادرنشین ترک و کرد و یوروک «۱» مورد حمله قرار گرفت اما سواحل غربی آن وضع یونانی خود را حفظ کرد و در دست دولت بیزانس بود.

بعد از آن صلیبی ها به آسیای صغیر روی آوردند و از قرن دوازدهم تا پانزدهم در آنجا به کشمکشهایی پرداختند. سپس نوبت به ترکان عثمانی رسید و آنان آسیای صغیر

را به ولایتهایی تقسیم کرده و فرمانروایانی از پادشاهان به عنوان بیگلریک بر آن ولایات گماشتند، و سپس آن را به مناطق نظامی به نام سنجاق تقسیم کردند.

در آغاز قرن پانزدهم تیمورلنگ گورکانی به آسیای صغیر حمله آورد و ایلدروم بایزید پادشاه عثمانی را شکست داد. ولی تسلط او بر آن ناحیه طولی نکشید و دیگر باره عثمانیان بر اوضاع مسلط شدند و از طرف شرق تیموریان و از طرف غرب دولت بیزانس را شکست دادند و سرانجام در سال ۱۴۵۳ میلادی شهر قسطنطنیه به دست سلطان محمد دوم معروف به فاتح سقوط کرد، و عثمانیان وارث دولت بیزانس گشتند.

در تاریخ هیچ واقعه ای جالبتر از فتح قسطنطنیه نبود. با این فتح بزرگ که به دست ترکان انجام گرفت نقطه عطف شگرفی در تاریخ جهان پدید آمد و طومار عصر قرون وسطی در نور دیده گشت و این واقعه مبداء تاریخ قرون جدید بشر گردید «۲».

آسیای صغیر در دوره هخامنشی

اشاره

آسیای صغیر در این دوره مرکب از ده خشته یا ساتراپی بود که سه در مغرب و دو در مرکز و دو در جنوب و سه در شمال قرار داشت. اینک ما به شرح آن ساتراپ نشینهای هخامنشی می پردازیم:

۱. لیدیه «۳»

لیدیه که در تورات نام آن لودی آمده و نام سابق آن مئونی «۴» بوده در کتیبه های داریوش نام آن اسپردا «۵» یاد شده است. این ساتراپ نشین از طرف جنوب به رود متاندر «۶» و از مشرق به فریگیه «۷» و از شمال به میسیه «۸» و از مغرب به ایونی «۹» محدود می شد.

کوههای معروف آن تومولوس «۱۰» و مسوگی «۱۱» نام داشت که به جهت مناظر باصفا و

Yuruks-(۱)

-(۲)

Grand Larousse encyclopedique ۹۶۰ Tome I, Asie Mineur, P. ۶۳۵; Anatolie. P. ۳۸۰;
Ramsay, W. M. The Historical Geography of Asia Minor, Ammsterdam, ۱۹۶۲, P. ۲۳- ۲۶

Lydie-(۳)

Meonie-(۴)

Sparda-(۵)

Meandre-(۶)

Phrygie-(۷)

Mysie-(۸)

Ionie-(۹)

Tamolus-(۱۰)

Mesogis-(۱۱)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۳۸

رزستانهای فراوان مشهور آفاق بود. رود پاکتول «۱» از کوههای تومولوس جاری می شد و به خلیج از میر می ریخت. رود کایستر «۲» و مه ایندر «۳» که آن را مئاندر کوچک می نامیدند نیز این سرزمین را مشروب می ساخت.

شهر سارد پیش از ضمیمه شدن به ایران در زمان کوروش پایتخت لیدیه بود و در دامنه کوه تومولوس قرار داشت و بعدها بر اثر زلزله خراب گردید. شهرهای دیگر این ایالت عبارت بود از فیلادلفی «۴» واقع در دامنه کوه تومولوس، و هی پوئه پا «۵» که فعلا برکی «۶» خوانده می شود. دیگر شهر ترالس «۷» در دامنه کوه مسوگی که از شهرهای زیبا و آباد به شمار

می رفت و شهر ماگنژیا «۸» که در جنگ بین رومیان و سلوکیان با شکست لشکر سلوکی سرنوشت آن دولت معلوم شد، از شهرهای لیدیه به شمار می رفت، شهر اخیر بر اثر زلزله ویران گردید.

به قول هرودت رودی در لیدیه به نام تمل «۹» جاری بود که رسوبات طلا داشت و در آن طلاشویی می کردند. ظاهراً این رود از کوههای تومولوس که ذکر آن در پیش گذشت سرچشمه می گرفته است. شهرهای لاریس «۱۰» و سیلن «۱۱» در نزدیکی کیمه «۱۲» از شهرهای لیدیه بودند.

ماریاندی ها «۱۳» که در مغرب رود هالیس می زیستند از مردم این ایالت شمرده می شدند.

هرودت ایونی ها و ماگنتهای «۱۴» آسیایی که ظاهراً از اهل ماگنه سیا بودند و ائولی ها «۱۵» که در کنار بحر الجزایر می زیستند، و کاری ها و لیکلی ها و پامفیلی ها را از مردم منطقه اول مالیاتی داریوش بزرگ شمرده و مجموع مالیات ایشان را چهارصد تالان نقره نوشته است.

اهالی لیدیه نخست مردمانی نیرومند و غیور و دلیر بودند، اما پس از آنکه آن کشور در جنگ با کوروش بزرگ و شکست کرزوس پادشاه ایشان به دست ایرانیان افتاد مردم آن خصال حمیده خود را از دست داده و افرادی بیکفایت و تن پرور شدند. شغل صنعتگران آنان ساختن اشیاء تجملی و آلات فلزی بود. ظاهراً نخستین مردمی که به ضرب سکه اقدام کرده اند لیدیها باشند. لیدیه به جهت هوای صاف و معتدل و زمینهای حاصلخیز و رواج تجارت در آنجا یکی از پرثروت ترین خستره های هخامنشی به شمار می رفت.

به روایت پلوتارک مورخ معروف، تمیستوکلس «۱۶» فاتح جنگ سلامیس بر اثر اختلافی که با همشهریان آتنی خود پیدا کرد مجبور شد به دربار پادشاه ایران که

دشمن سابق او بود پناهنده شود. وی به نزد اردشیر اول هخامنشی آمده و طلب عفو کرد. اردشیر از خطایای او در گذشت و او را در آسیای صغیر مسکن داد و برای مصرف نان خانه او دستور داد که سه شهر:

Pactole-(۱)

Caystre-(۲)

Meinder-(۳)

Philadelphie-(۴)

Hypoepa-(۵)

Berki-(۶)

Trallos-(۷)

Magnesie-(۸)

Tmol-(۹)

Larisse-(۱۰)

Cyllene-(۱۱)

Cyme-(۱۲)

Meriadiens-(۱۳)

Magnetes d'Asie-(۱۴)

Eoliens-(۱۵)

Themistocles-(۱۶)

ماگنزی و لامپساک «۱» و میونت «۲» را به او اعطا کردند. بعضی از مورخان دو شهر دیگر را که پرکت «۳» و پالس سپ سس «۴» باشد نیز علاوه کرده اند و گویند این دو شهر برای مخارج اثاث-البیت و لباس به تمیستو کلس داده شده بود تا از خراج آن استفاده نماید. توسیدید مورخ یونان مالیات ماگنزی را پنجاه تالان نقره نوشته که معادل ششصد هزار ریال امروز است.

۲. ایونی «۵»

ایرانیان این سرزمین را به ئونه می نامیدند. این قوم مهاجران یونانی بودند که از نه صد سال قبل آن ناحیه را تصرف کرده بودند. کلمه یونان و یونانی مأخوذ از لفظ یه ئونه می باشد.

وجه تسمیه آن، چنان است که چون کوروش به آسیای صغیر لشکر کشید و با مردم ایونی مصادف شد چون دانست که آن مردم از آن سوی دریا یعنی شبه جزیره هلاس (یونان) به آسیا مهاجرت کرده اند به جای آنکه آنان را هلن بخواند، نام ایشان را به کشور قدیم آنان نیز اطلاق کرد و هلنیها را نیز یونانی خواند. بر اثر تسمیه کل به نام جزء از آن تاریخ در بین مشرق زمینی ها، هلنی ها، یونانی خوانده شدند.

ایونی دارای چندین شهر بود که مهمترین آنها میلت «۶» و میونت

«۷» و کولوفن «۸» و لبدوس «۹» و جزایر سامس «۱۰» و خیوس «۱۱» می باشد. شهر نوتیوم «۱۲» از بلاد تابع کلفون بود. دیگر از شهرهای یونانی پانیونیوم «۱۳» (محل اجتماع ایونیاها) و تئوس «۱۴» و کلازومن «۱۵» و فوسه «۱۶» و اریتره «۱۷» بود که در خشکی بنا شده و اهالی آن به چهار زبان تکلم می کردند.

ازمیر از شهرهای ایونی بود و در نزدیک شهر افس «۱۸» قرار داشت. اسکندر شهر اسمیرنه «۱۹» یا ازمیر را که در قرن چهارم پیش از میلاد به دست لیدیها خراب شده بود دیگر باره از نو بنا کرد.

۳. کاری «۲۰»

از طرف مغرب و جنوب محدود به دریای اژه بود. اهالی این ایالت نخست در جزایر دریای اژه نشیمن داشتند و از جهت نزاع با یونانیان به آسیای صغیر مهاجرت کردند، رود مئاندر آن سرزمین را مشروب می کرد و مرز میان لیدیه و کاری بود و در نزدیکی شهر میلت به دریا می ریخت. شهرهای بزرگ آن عبارت بود از هالیکارناس «۲۱» که مهاجرنشین یونانی و

(۱)–Lampsaque

(۲)–Myonte

(۳)–Percote

(۴)–Palessepses

(۵)–Ionie

(۶)–Milet

(۷)–Myuntes

(۸)–Colophne

(۹)–Lebedas

(۱۰)–Samos

(۱۱)–chios

(۱۲)–Notium

Phnionium-(۱۳)

Theos-(۱۴)

Calzomene-(۱۵)

Phocee-(۱۶)

Erythre-(۱۷)

Ephes-(۱۸)

Smyrne(۱۹)

Carie(۲۰)

Halicarnass(۲۱)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۴۰

پیش از تصرف ایرانیان مقر سلطنت پادشاهان کاری بوده است. هرودت مورخ مشهور یونانی از مردم این شهر بود. شهرهای معروف دیگر آن کنوس «۱» نزدیک مصب کالیسیس «۲» دارای آب و هوای بد و ناسازگار و به قدری به بدی آب و هوا معروف بوده که ساکنین آن نقطه را مردگان متحرک می نامیده اند. دیگر از شهرهای معروف آن گنید «۳» که زادگاه مورخ

مشهور کنزیاس «۴» است. مجسمه ملکه زیبایی ونوس «۵» از شاهکارهای مجسمه ساز مشهور یونانی موسوم به پراک ستل «۶» (متولد در ۳۹۰ ق.م) در یکی از معابد آن شهر بوده است. این شهر دو بندر مهم داشته است یکی میل که مسقط الرأس طالس «۷» حکیم و فیلسوف و منجم معروف یونانی بوده است و شهر مهم دیگر استراتنیسه «۸» بوده که آثار آن در محلی که امروز به ترکی «اسکی شهر» (یعنی شهر قدیم) نام دارد یافت می شود.

جزیره رودس «۹» مولد هیپکرات «۱۰» (بقراط) از توابع این ایالت بود. اهالی کاری مردمی تاجریشه بودند و به کسب علم و آموختن صنعت ذوق فراوان داشتند. جزایر میکال و میل و سانس و کالیدنا و کنید و گس «۱۱» و رودس در بحر الجزایر از جزیره های کاری شمرده می شد.

دیگر از شهرهای کاری، میندس «۱۲» در نزدیکی هالیکارناس بود.

۴. میسیه

میسیه حاصلخیز و از طرف شمال به پرپنتید «۱۳»، از مغرب به بحر اژه، از سمت جنوب به لیدی و از مشرق به بی تینی «۱۴» محدود و مقر حکومت ساتراپی شهر داسی لیوم «۱۵» که امروز دیاس کیلو «۱۶» نام دارد بوده است. از شهرهای میسیه شهر پرگاموس «۱۷» در کنار رود سلینوس «۱۸» و کته ئیوس «۱۹» بود که اکنون به پرگام چای معروف است. در پرگام کاغذ مخصوصی از پوست آهو می ساختند که اروپائیان آن را پارشومن «۲۰» گویند که مأخوذ از لفظ پرگامون «۲۱» لاتینی است. از شهرهای دیگر میسیه ائولی «۲۲» و توترانی «۲۳» و هالیسارن «۲۴» است

۵. فریگیه «۲۵»

یکی از مهمترین ساتراپ نشینهای ایران در آسیای صغیر فریگیه بود و اگر پادشاهان

Caunus-(۱)

Calbis-(۲)

Gnide-(۳)

Ctesias-(۴)

Venus-(۵)

Praxtele-(۶)

- Talese-(۷)
Stratonicea-(۸)
Rhoees-(۹)
Hippocrate-(۱۰)
Gos-(۱۱)
Myndos-(۱۲)
Propontide-(۱۳)
Bitynie-(۱۴)
Dascylium-(۱۵)
Diaskillo-(۱۶)
Pergomos-(۱۷)
Selinos-(۱۸)
Keteios(۱۹)
Parchemin(۲۰)
Pergamon(۲۱)
Elie(۲۲)
Teutranie(۲۳)
Halisarne(۲۴)
Phrigie(۲۵)

ایران برای کم کردن نفوذ فرمانروایان آنجا این ناحیه را تجزیه نمی نمودند بزرگترین ساتراپ نشینها محسوب می شد.

دشتهای پهناور این ایالت به وسیله چند رودخانه مهم که رود هالیس (قزل ایرماق) و سانگاروس «۱» (سنجار) جزء آنهاست مشروب می شد. خشایارشا در بازگشت از یونان قصری رفیع و باغ وحش وسیعی که پئیری دئزا «۲» خوانده می شد در این ناحیه بنا کرد. اهمیت تاریخی که یکی از شهرهای جزء این ایالت یعنی تیم برایا «۳» داشت این بود که کوروش بزرگ پادشاه ایران کرزوس پادشاه لیدی را در آنجا مغلوب ساخت. مردم فریگیه کشاورز بوده و میل مفراطی به پرورش چهارپایان داشتند. شهر سلنس «۴» واقع در نزدیکی رود مئاندر شهر بزرگ آن محسوب می شد. قونیه

که امروز یکی از شهرهای آسیای صغیر است جزء این ایالت بود و در قدیم آن را ایکونیوم «۵» می خواندند. ولایت بیزانس «۶» در تراکیه کنار بسفور که بعدها تبدیل به قسطنطنیه شد با فاصله یک تنگه مجاور فریگیه بود. فریگیه به دو قسمت علیا و سفلی تقسیم می شد. فریگیه علیا در جنوب و فریگیه سفلی در شمال بود. کرسی ایالت فریگیه سفلی داس - کیلیون «۷» نام داشت. شهر خیروسپولیس «۸» در نزدیکی کالسدون «۹» (قاضی کوی کنونی) قرار داشت. رود گرانیکوس «۱۰» که به دریای مرمره می ریزد و امروز «کجاسو» نام دارد و اولین جنگ ایران و اسکندر در کنار آن روی داد در فریگیه بود. آب رود گرانیکوس در نزدیکی شهر سزیکوس «۱۱» به دریا می ریخت. پایتخت سلاطین فریگیه در شهر گوردیون «۱۲» قرار داشت.

به قول هرودت: فریگی ها، تراکیه های آسیایی «۱۳»، پافلاگونی ها «۱۴»، کاپادوکی ها، ماریاندینها «۱۵» و سیریانیها، از مردم منطقه سوم مالیاتی داریوش محسوب می شدند و مالیات ایشان بالغ بر سیصد و شصت تالان نقره بود. باید دانست که مردم اخیر سریانی نژاد نبودند ولی یونانیان ایشان را چنین می نامیدند.

۶. کاپادوکیه «۱۶»

این ایالت که در کتیبه داریوش کته پتوکه «۱۷» آمده، از طرف شمال به دریای سیاه و از مغرب به پافلاگونی و از جنوب به کوههای توروس و از مشرق به ارمنستان محدود می شد و شامل ناحیه واقع میان رود هالیس و فرات بوده است. این ایالت به دو قسمت منقسم می گشت:

کاپادوکیه بزرگ و کاپادوکیه کوچک.

Sangaros-(۱)

Pairi -daeza-(۲)

Thymbraia-(۳)

Celenes-(۴)

Iconlum-(۵)

Byzance-(۶)

Dascilion-(۷)

Chyrospolis-(۸)

Chalcedone-(٩)

Granicus-(١٠)

Cyzicus-(١١)

Gordion-(١٢)

Thraces d ,Asie-(١٣)

Paphlagoniens-(١٤)

Maryandinens-(١٥)

Capadoce-(١٦)

Katapatuka-(١٧)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی،

کاپادوکیه بزرگ. که یونانیان ایشان را شامیان سفید می نامیدند و کلمه شام که در فرانسه و یونانی قدیم سیری «۱» خوانده می شود در کتابهای دینی پیشین، آرام «۲» نام داشته و عربها آن را شام به معنای چپ خوانده اند. از رودهای بزرگ کاپادوکیه کبیر رود هالیس است که به دریای سیاه می ریزد. استرابون «۳» جغرافیدان قدیم یونانی از اهالی آماسیه «۴» یکی از شهرهای کاپادوکیه بوده است.

پتریوم «۵» در نزدیکی سینوپ از شهرهای کاپادوکیه بود که پایتخت قدیم هیتی ها در آنجا قرار داشت و امروز آن محل به بغازکوی معروف است.

۷. پافلاگونیه «۶»

پافلا-گونیه در جنوب دریای سیاه قرار داشت و بندر سینوپ «۷» امروز یکی از شهرهای آن بوده است. دیگر از شهرهای پافلاگونیه آمیزوس در کنار دریای سیاه و کومانا و آماستا بود.

۸. بی تی نیه «۸»

از این ساتراپ نشین اطلاعات کمتری در دست است و جز قسمت کوچکی از آن از شاهنشاه هخامنشی اطاعت نمی کردند. از شهرهای بی تی نیه یکی هراکله «۹» (هرقلیه) نام داشت که مستعمره یونانیان مگار «۱۰» بود. خرابه های آن در نزدیکی ایزمید است. دیگر پروسیاد «۱۱» (بروسه) و کلودیوپولیس «۱۲»، و دیگر آپامئا «۱۳» و نیکومیدیا «۱۴» (نیقومیدیه) و کالسدون (قاضی کوی) در کنار هلسپونت «۱۵» (داردانل) بوده است.

۹. لیکیه «۱۶»

لیکیه و پامفیلیه «۱۷»، پیسیدیه «۱۸» و کیلیکیه «۱۹»، ایالات کوهستانی و نیمه مستقلی بودند که غالباً به ساتراپ نشینهای مجاور تجاوز کرده آنان را به شورش بر ضد حکومت مرکزی ترغیب می نمودند.

داریوش سوم در ایسوس «۲۰» که یکی از شهرهای مهم کیلیکیه بود از اسکندر مقدونی شکست خورد. این ولایات در جنوب آسیای صغیر و در کنار دریای مدیترانه واقع بودند، شهر ترسوس «۲۱» از بلاد کیلیکیه به شمار می رفت. شهرهای کسانت «۲۲»، پی نارا «۲۳» و پاتارا «۲۴» از شهر-

Strabon-(۳)

Amasie-(۴)

Peterium-(۵)

Paphlagonie-(۶)

Sinop-(۷)

Bithynie-(۸)

Heraclee-(۹)

Megar-(۱۰)

Prosiade-(۱۱)

Claudupolis-(۱۲)

Apamea-(۱۳)

Nicomdia-(۱۴)

Hellespont-(۱۵)

Lycie-(۱۶)

Pamphylie-(۱۷)

Pisidie-(۱۸)

Cilicle-(۱۹)

Issus-(۲۰)

Tarsus-(۲۱)

Xent-(۲۲)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۴۳

های لیکیه بود. تارس مرکز کیلیکیه به شمار می رفت. پی سی دیه ولایتی بین پامفیلیه و لیکیه بود و تلمیس «۱» از شهرهای آن محسوب می شد. شهر سل «۲» و مالوس «۳» و کاستابال «۴» در کیلیکیه قرار داشت.

۱۰. سوریه

سوریه که در آن زمان از ساتراپ نشینهای آسیای صغیر به شمار می رفت از طرف شمال به کوههای توروس و از مشرق به فرات و عربستان و از جنوب به دریای مدیترانه محدود بود، و اگر آن را با فینیقیه و فلسطین حساب می کردند، حد جنوبی آن مصر محسوب می شد. شهرهای عمده آن آنتوخیا (انطاکیه) و سلوکیا (سلوکیه) و صور و صیدا بود که دو شهر نیمه مستقل به شمار می رفت. و فقط مردم آن مالیاتی به ایران می پرداختند. به قول هرودت از نظر منطقه مالیاتی، سوریه از شهرهای پیسیدییه در حدود کیلیکیه تا حوالی مصر، به استثنای اراضی عرب نشین امتداد می یافت و

مالیات آن مجموعاً سیصد و پنجاه تالان نقره بود. علت کمی مالیات این ناحیه به قول هرودت آن بود که مردم آن به طیب خاطر و رغبت مطیع ایران گشته بودند. از شهرهای سوریه «خالیون» را می توان نام برد که بعدها آن را «حلبون» نامیدند و همان حلب امروز است. (۵)

راه شاهی

هرودت جاده عظیم شاهی ایران را که مربوط به عصر هخامنشی بوده است و از شهر افس از طریق دروازه های کیلیکیه به شوش منتهی می شد چنین توصیف می کند: «این راه را جاده شاهی می گویند زیرا چاههای پادشاه بزرگ در امتداد این جاده رفت و آمد می کردند و آن جاده مستقیمی است که برای ارتباط کلیه امور دولتی به کار می رود.»

آن طوری که هرودت احتمالاً از تجار سینوپ شنیده بود، این جاده به وسیله پلی از رود هالیس می گذشت. این پل از وجهه نظر کسانی که آن را دیده بودند شاهکاری از مهندسی زمان شمرده می شد. مرکز آسیای صغیر که در آن دریاچه بزرگی از نمک قرار داشت، به وسیله دو راه از مشرق به مغرب که یکی از جنوب و دیگری از شمال این بیابان می گذشت به سرزمینهای همسایه مرتبط می شد. اگر جاده شاهی از جنوب این بیابان عبور می کرد نمی توانست هالیس را قطع کند. بنابراین می بایستی راه شمالی را پیش گیرد. جاده جنوبی شاید

Telmis-(۱)

Sole-(۲)

Mallus-(۳)

Castabale-(۴)

-(۵)

Drasy, M. E. Dictionnaire General de Biographie et d, Histoire, Paris, ۱۸۸۹, ۲ Vol

Bunbury, A History of Ancient Geography Vol I, P. ۲۳۶- ۲۳۸ اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر

سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۴۴

یکی از بزرگترین شاهراههای عصر یونانی و رومی (۱) بود، که

تاریخ آسیای صغیر به طور قطع به مدت شش تا هفت قرن بدان بستگی داشت. این راه که از شهر افس (افسوس) به دروازه های کیلیکیه منتهی می شد، به مراتب از راه شمالی که مشتمل بر انحنایی عظیم بود، کوتاهتر می- نمود. این جاده بین سواحل دریای اژه و زمینهای فلاتی مرتفع از طریقی که طبیعتاً سهل است می گذشت. در صورتی که جاده شمالی راه مشکلی را به مسافت صد میل در قسمت غربی خود در پیش داشت. حال باید دید که به چه دلیل پارسیان جاده مشکل و پرپیچ و خم را بر راهی ساده و مستقیم ترجیح می دادند. تنها دلیلش آن است که پارسیان اصولاً جاده ای را که در دوران پیش از آنها توسعه یافته بود مرمت و نگاهداری می کردند. می توان گفت که جاده شاهی ایران پیش از آنکه مورد استفاده پارسیان قرار گیرد راه رفت و آمد آشوریان بوده است. به ویژه آنکه قسمت شرقی جاده شاهی که کیلیکیه را به شوش می پیوست از نظر قدمت پیش از تشکیل دولت پارس بوده است.

در قسمت شرقی آسیای صغیر نیز پدیده متشابهی به وجود آمد. در حال حاضر کاپادوکیه دارای دو بندر می باشد، یکی بندر سامسون «۲» در ساحل شمالی و دیگر بندر مرسینا «۳» که در جنوب قرار دارد. در زمان استرابون بندری که در سواحل شمالی قرار داشت همان بندر سامسون بود، و او راه عظیم بازرگانی را چنین شرح می دهد: «این راه از آسیای مرکزی از طریق کوماناپونتیکا «۴» به آمیزوس (سامسون) متصل می شد» که ظاهراً با راه جدید سیواس و توقات به سامسون تطبیق می نماید. اما اگر به روزگار کهن تری برگردیم متوجه خواهیم شد که سینوپ بندری

بود در شمال که تجارتگاه محصولات کاپادوکیه و آسیای مرکزی به شمار می رفت نه آمیزوس. سینوپ ایستگاه نهائی یک جاده کاروانی قدیم بود. در امتداد این راه بود که کالاهای بازرگانی از شرق به یونان آورده می شد. در سینوپ جاده هایی که از فرات از راه مازاکا «۵» (قیساریه زمانهای بعد) و از دروازه کیلیکیه به تیانا «۶» می آمد به هم می پیوست.

تجارت شرق به طور کلی از طریق شاهراه بزرگ رومی و یونانی از راه فرات و مازاکا به افس ادامه داشت، و همچنین قسمتی از آن از طریق سباستیا «۷» و کومانانا «۸» و لائودیسیا «۹» به آمیزوس (سامسون) راه می یافت. در جغرافیای استرابون اهمیت اولیه بندر سینوپ ذکر گردیده است. خاک سرخ که در کاپادوکیه یافت می شد توسط این بندر به مقدار زیادی در یونان و ایتالیا مورد استفاده قرار می گرفت. در یک قرن پیش از میلاد این خاک سرخ در امتداد شاهراه بزرگ شرق به افس برده می شد و از آنجا در کشتیها حمل می گردید و به غرب ارسال می گشت. اما پیش از راههای تجارتی اخیر خاک سرخ از راه سینوپ به یونان حمل می گردید

Graco -Roman-(۱)

Samson-(۲)

Mersina-(۳)

Komanapontica-(۴)

Mazaka-(۵)

Tyana-(۶)

Sebastia-(۷)

Komana-(۸)

Laodiceia-(۹)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۴۶

و از این لحاظ یونانیان آن را خاک سینویی می خواندند.

در اینجا برای ما مشکل دیگری به وجود می آید که چرا باید اصولاً جاده های قدیمی با راههای طویل و پراشکالش بر راههای کوتاه و آسان ترجیح داده شوند. دلیلش آن است که جاده در زمانی باید به وجود آید که مرکز قدرت آن را طبیعی

ساخته باشد. هر دو این

راهها از افس به دروازه های کیلیکیه که بر روی هالیس قرار دارد و از مرکز کاپادوکیه به سینوپ می رود یکدیگر را در قسمتی از گالاتیا «۱» که در مشرق هالیس است قطع می کنند. به طور یقین در این چهارراه بقایای قابل توجهی از تاریخ قدیم آناتولی نهفته است. در بغازکوی «۲» خرابه ای وسیع در آسیای صغیر قرار دارد. بقایای دیواری عظیم نشان می دهد که این حصار بسیار طویل و مرتفع بوده است که یک دور تمام از چهار تا پنج میل را دربردارد. آثار قصری یا احتمالاً عبادتگاهی در آن یافت می شود که از نظر عظمت و ساختمان در آسیای صغیر بی همتا است. به طور قطع این شهر با سینوپ ارتباط داشته و جاده ای از آن به افس و سینوپ منتهی می شده است. آن جاده از دروازه های کیلیکیه به بغازکوی پایتخت هیتی ها از طریق کاپادوکیه می گذشت و محصولات کاپادوکیه در امتداد این راه به سوی سینوپ حمل می شد.

زمانی که کرزوس «۳» به مقابل کوروش می شتافت به سوی پتریا «۴» رهسپار شد و از رود هالیس به وسیله پلی که جاده شاهی از روی آن می گذشت عبور کرد و در امتداد این جاده مستقیماً از شهر سارد به پتریا آمد. این امر ثابت می کند که راه شاهی قبل از اینکه پارسیان به آسیای صغیر وارد شوند، به نحو توسعه نیافته ای مورد استفاده بوده است. هرودت این راه را تا آنجایی که شناخته شده به آریستاگوراس «۵» نسبت می دهد. بنابراین، این راه در قرن ششم قبل از میلاد وجود داشته است. و می توان گفت که پارسیان این راه قدیم را مرمت کرده و توسعه داده اند و احیاناً آن را سنگفرش

نموده اند.

واقعا نمی توان خط سیر دقیق جاده شاهی را که بین پتریا و سارد کشیده شده بود تعیین نمود. محتملا این راه از کنار پسینوس «۶» و شهر ناشناخته ای که در بالای مقبره میدائیس «۷» قرار داشت عبور می کرد. مجسمه هایی شبیه آنچه که در پتریا یافت شده در فواصل این راه به چشم می خورد و معمولا این مجسمه ها همراه نوشته هایی به خط هیروگلیفی هستند.

شهرهایی که در جاده جنوبی شاهراه معروف یونانی و رومی قرار داشته به نامهایی که متعلق به عصر یونانی و یا دوره شاهنشاهی پارسی و سلوکی است بدینقرار خوانده می شوند:

قیساریه «۸»، آرکلیه «۹»، لائودیسیه «۱۰»، کومبوستا «۱۱»، فیلمیلیون «۱۲»، یولیا «۱۳»، لی سیا، «۱۴» اپامیا «۱۵»،

Galatia-(۱)

Boghaz -Keu-(۲)

Croesus-(۳)

Pteria-(۴)

Aristagoras-(۵)

Pessinus-(۶)

Midais-(۷)

Caesareia-(۸)

Archelais-(۹)

Laodiceia-(۱۰)

Combusta-(۱۱)

Philomelion-(۱۲)

Julia-(۱۳)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۴۷

لئودیسیا، آدلیکوم «۱»، آنتیوخیا «۲»، نیسا «۳»

اسامی شهرهایی که در جاده شمالی قرار داشتند به نامهای قدیمتری خوانده شدند از اینقرار: تاویوم «۴»، آنکیرا «۵»، (آنکارا)، گوردیون «۶»، پسینوس «۷»، اورکیستوس «۸»، آکمونیا «۹»، ساتالا «۱۰»، ساردیس «۱۱».

بعضی از این شهرها که نام برده شدند زمانی مرکز مذهبی و تجاری محسوب می شدند.

در راه بین افس و سارد که معبر کارابل «۱۲» را قطع می کرد بناهای تاریخی از هنر کاپادوکی و سوریاپی وجود داشت که یکی از آنها برای مدتهای مدید به سسوس تریس «۱۳» مشهور شده بود.

اثر تاریخی دیگر از هنر کاپادوکی و سوریاپی دیگر مجسمه ای از خدای بزرگ متریکیله بود.

در راهی که از کنار بی کوی «۱۴» می گذشت قطعه سنگی از دل خاک بیرون آمده که روی آن کتیبه ای از نوع خط هیروگلیف

کاپادوکی و سریایی وجود دارد. قبل از فتوحات پارسیان تمدن توسعه یافته ای در آسیای صغیر وجود داشت و ارتباط منظم و مرتبی از سارد به ممالک آن سوی هالیس برپای شده بود.

چنانکه گفتیم در روی این رودخانه تند پلی از سنگ و آجر زده بودند که در دنیای قدیم از شاهکارهای معماری تلقی می شد. بنای این پل در اواسط قرن ششم قبل از میلاد بود.

استادی مهندسان آن روزگار این بود که بر روی زمینی کوهستانی و رودخانه ای تند، چنین پلی را برپا داشته بودند. چنانکه از تاریخ برمی آید پس از غلبه ایرانیان تا زمان برقراری سلطه رومیان چنین مهارتی در پل سازی و احداث جاده دیده نشده است.

هرودت گوید که این پل در نزد یونانیان سینوپ شاهکاری مشهور و شگفت آور بوده است. تمام رودخانه هایی که در راه شاهی وجود داشت به وسیله قایق از آن می گذشتند به استثنای هالیس که بر روی آن پلی استوار برقرار بود.

تعیین محل شهر پتریوم تاکنون مورد بحث است. در بغازکوی خرابه هایی وجود دارد که در روزگاران پیشین شهر بزرگی محسوب می شده است و اگر امپراتوری وسیعی در قدیم در آنجا وجود داشته می بایستی پایتخت آن همین محل خرابه های بغازکوی باشد. ما در تاریخ به این نکته برمی خوریم که کروزوس پادشاه لیدیه به محض آنکه تصمیم به جنگ با پارسی ها گرفت به سوی پتريا لشکرکشی کرد. آیا این همان پتريا پایتخت قدیم هیتی ها بوده است؟

درست نمی دانیم، همینقدر می دانیم در زمانی که کروزوس برای جنگ با کوروش بدانجا رفت پتريا یک قلعه نظامی بود نه یک شهر بزرگ. اما می دانیم که جاده ای از سینوپ به طرف جنوب شبه جزیره آسیای صغیر یعنی کیلیکیه کشیده

می شد که بغازکوی در کنار آن قرار داشت.

Laodiceia ,Ad lycom-(۱)

Lntioucheia-(۲)

Nysa-(۳)

Tavium-(۴)

Ankyra-(۵)

Gordion-(۶)

Pessinus-(۷)

Orkistos-(۸)

Akmonia-(۹)

Satala-(۱۰)

Sardis-(۱۱)

Kara -bol-(۱۲)

Sesoters-(۱۳)

Beikeui-(۱۴)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۴۸

هرودت می گوید که پتريا در جاده ای از سینوپ در کیلیکیه کشیده شده بود. نظر هرودت این است که خطی از ساحل شمال به طرف غرب و شرق منشعب می شد و پتريا در گوشه راست این خط در ناحیه ای قرار داشت که از سینوپ به طرف جنوب امتداد می یافت.

رام سی «۱» می گوید این خط جاده ای بود که بغازکوی و تيانا «۲» را از سینوپ به دروازه- های کیلیکیه می پیوست. ظاهرا

هرودت هیچ گونه اطلاعی از اوضاع داخلی کیلیکیه نداشته است. فقط گزارشهای بازرگانان سینوپی بود که اطلاعاتی راجع به پتريا و پل هالیس در اختیار او گذارده بودند.

در سرزمینهای پهناور سانگاریوس (سنجار) جایی برای نژاد دیگر که فریگی ها نام دارند تعیین شده که پادشاهان نیمه اساطیری و نیمه تاریخی آنان شناخته شده اند. مراجع یونانی به اتفاق برآندند که فریجیها از یک نژاد اروپایی بودند که بعضی از آنان از طریق هلس پونت (داردانل) به آسیا آمدند، در حالی که گروهی دیگر از ایشان تحت عنوان بریجی ها «۳» در مقدونیه به زندگی خود ادامه می دادند. از تحقیقات باستانشناسی درباره این دو قوم به یک نتیجه متشابهی منتهی می شویم. رام سی می گوید که فریجی ها بر سراسر کشور تروا «۴» نفوذ کرده بودند و تروایی ها که اعتلا- و انحطاط آن بنابر شواهد تاریخی ضعیفی براساس ایلپاد «۵» قرار دارد و هم شاعر معروف قدیم یونان از تمدن ایشان صحبت کرده، بنیان کهنی در آسیا داشته اند. تروایی ها اصلا از

مردم ساحلی بودند و بر اثر فشار قبایل وحشی مهاجر تراکیه به داخل آسیای صغیر رانده شدند. وقایع نگاران یونانی به این موضوع که کشتیهای فریجی ها در زمانهای پیش بر دریای اژه فرمان می راندند اشاره می کند (۹۰۰-۹۱۱ ق.م) زمانی که فریجی ها به حکم اجبار به داخل دره های سانگاریوس رانده شدند، تاریخش تقریبا زودتر از نیمه نهم قرن قبل از میلاد است. در ایلیاد (قسمت سوم بند ۱۸۵) آمده است که پریام- تروایی «۶» در جنگهایی که فریجی ها بر علیه آمازونها در سواحل سانگاریوس می کردند شرکت داشتند. محتملا- این واقعه اشاره به داستان جنگهای واقعی بین مردم پتريا و فریجی ها بوده است.

بنابراین تقریبا در حدود ۹۰۰ ق.م یک امپراتوری کهنی که پایتخت آن پتريا بود به زوال کشانده شد. فریجی ها در مغرب آن جایی برای خود پیدا کردند. در مشرق و جنوب شرقی آن حدود را مورد حمله قرار دادند. بهرحال، پتريا برای مدت درازی شهر بزرگی در کاپادوکیه و محلی برای فرمانروایان خارجی محسوب می شد. فرضیاتی مبنی بر هویت تعیین پتريا و ارتباط آن با هیتی ها که در شمال سوریه جای داشتند باعث پیدا شدن هواخواهان بسیاری شده است. هنر و نوشته های هیروگلیفی که ما بین آثار تاریخی اولیه آسیای صغیر و

Ramsay-(۱)

Tyana-(۲)

Briges-(۳)

Troy-(۴)

Iliad-(۵)

Priam of troy-(۶)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۴۹

آثار هیتی در شمال سوریه به دست آمده، باعث به وجود آمدن این فرضیات گشته است. در مقایسه با آثاری که در آسیای صغیر یافت شده، آثار هیتی ها در سوریه از نظر اسلوب بسیار توسعه یافته تر از آثار ما قبل خود می باشند.

محتملا جاده مهمی وجود

داشته که به وسیله نواحی آنتی توروس «۱»، پتیرا را به سوریه می پیوسته و راهی بین البستان و مرعش (که نام قدیم شهر اول آرایزوس «۲» و شهر دوم جرمانیسیا «۳» بود) به شمار می رفته است. احتمالاً این راه از سراسر کومانا «۴» و مازاکا «۵» می گذشته است «۶».

آسیای صغیر در دوره اسلامی

مسلمانان ممالک روم شرقی را به طور کلی بلاد روم می گفتند. کلمه رومی در قرون اسلامی همان معنی کلمه نصرانی را داشت خواه یونانی بود خواه از ملت‌های لاتین. دریای مدیترانه را نیز بحر الروم می گفتند و رفته رفته اسم «بلاد روم» به «روم» تنها اختصار یافت و کلمه «روم» بر آن کشورهای مسیحی که به کشورهای اسلامی مجاور و نزدیک بودند اطلاق می گردید و از این جهت اعراب سرزمین پهناور آسیای صغیر را که در اواخر قرن پنجم هجری با استیلای سلاجقه بر آنجا به دست مسلمانان افتاد روم نامیدند.

نویسندگان مسلمان به این سرزمین اسلامی دورافتاده توجهی نکردند و اولین شرح کاملی که درباره آسیای صغیر اسلامی به دست ما رسیده نوشته حاجی خلیفه است در کتاب جهان نما که آنهم در آغاز قرن یازدهم هجری یعنی دویست سال بعد از الحاق آن سرزمین به امپراتوری عثمانی نوشته شده است.

حدود بلاد اسلامی و روم در زمان امویان و عباسیان، بلکه تا یک قرن و نیم پیش از آنکه هجوم خانمانسوز مغول حکومت عباسیان را براندازد، از دو سلسله جبال توروس و آنتی توروس تشکیل می گردید. این حدود را خطی طولانی که از سنگرها و دژها تشکیل شده بود تعیین و حمایت می کرد. این دژها را در عربی ثغور که جمع «ثغر» است می گفتند و از ملطیه در ساحل

فرات علیا تا طرسوس نزدیک ساحل مدیترانه امتداد داشت. این سنگرها و دژها را گاهی رومیان و زمانی مسلمانان متصرف می شدند و بین این دو گروه دست به دست می گشت. این ثغور نیز عموماً به دو دسته تقسیم می شد. دسته ای در شمال شرقی که از ایالت جزیره حراست می کرد و ثغور جزیره نامیده می شد و دسته ای در جنوب غربی که بلاد شام را حراست می کرد و ثغور شام خوانده می شد. از جمله ثغور جزیره ملطیه، زبطره «۷»،

Anti-tourus-(۱)

Arabisos-(۲)

Germanisia-(۳)

Komana-(۴)

Mazaka-(۵)

-(۶)

Ramsay, W. M. The Historical Geography of Asia Minor, P. ۲۷- ۳۵

(۷)- زبطره (به کسر ز و فتح با) شهری بوده است بین ملطیه و شمشاط و جندب در راه روم (یاقوت)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۵۰

حصن منصور «۱»، بهسنا «۲» و حدث «۳» بود و گذشته از مرعش، هارونیه، کنیسه و عین زربی، ثغوری که از شام حراست می کرد و در مجاورت ساحل شرقی شمالی خلیج اسکندرونه قرار داشت مصیبه، اذنه و طرطوس بود.

مرعش را رومیها مراسیون «۴» می خواندند و گویند آن در جایگاه جرمانیقیه ساخته شده است. معاویه بن ابی سفیان در قرن اول بنای آن را تجدید کرد و در اواخر دوره امویان مسلمین آنجا را پایگاه خویش ساختند و جمع کثیری از مسلمانان در آنجا اقامت گزیدند و مسجد جامعی نیز برای خود بنا کردند. هارون الرشید هم بر استحکامات آنجا افزود. این شهر یک خندق و دو بارو داشت و در وسط آن قلعه ای بود معروف به قلعه مروانی که به قول یاقوت به نام مروان دوم آخرین خلیفه سلسله امویان نامیده می شد. در

سال ۴۹۰ مرعش را صلیبیون به سرکردگی گودفری دوبویون «۵» تصرف کردند و از آن پس مرعش یکی از شهرهای مهم ارمنیه صغری شد، و مدت زمانی در دست مسیحیان باقی ماند تا زمانی که دولت ارمنیه منقرض گردید. قلعه عین زربی که نزد صلیبیون به نام انازربوس «۶» معروف بود هنوز پایدار است.

هارون الرشید در سال ۱۸۰ هجری بر استحکامات آن افزود و آن را تعمیر کرد.

اصطخری درباره عین زربی گوید این شهر در جلگه ای که نخلهای بسیار دارد واقع است و اطرافش را مزارع حاصلخیز فراگرفته. این شهر در قرن چهارم شهری آباد بود و بارویی داشت. گویند در نیمه آن قرن امیر سیف الدوله حمدانی سه میلیون درهم (تقریباً ۱۲۰ / ۰۰۰ پوند) برای استحکام آن خرج کرده است. معذکک رومیان چند بار آن را تصرف نمودند و در آخر قرن بعد که به تصرف صلیبیون درآمد آن را خراب کردند و سپس یکی از مستملکات ارمنیه صغری شد.

هارونیه در غرب مرعش و تا آن یک روز راه فاصله داشت. گویند قلعه آن منسوب به هارون الرشید است که آن را در سال ۱۸۳ ساخته است. این قلعه در یکی از دره های غربی جبل لکام واقع بود. جبل لکام اسمی است که جغرافی نویسان مسلمان به سلسله جبال آنتی توروس «۷» داده اند.

کنیسه که اسم کامل آن کنیسه السوداء یعنی کلیسای سیاه است از ثغور مهم باستانی

(۱) - حصن منصور: از بلاد دیار مضر است در مغرب فرات در نزدیکی شمشاط دارای حصار و خندق و سه دروازه بوده است و بین آن و زبطره دو منزل راه بود (رک: یاقوت، معجم البلدان)

(۲) - بهسنا (به فتح با

وها) قلعه ای بود در نزدیکی مرعش و شمشاط که از نواحی حلب به شمار می رفت (یاقوت).

(۳) - حدث: قلعه ای بود بین ملطیه و شمشاط و مرعش و آن را قلعه سرخ می خواندند (یاقوت)

Marasion-(۴)

Godfrey de Boullon-(۵)

Anazarbus-(۶)

Anti -Taurus-(۷)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۵۱

است که به گفته بلاذری رومیان آن را از سنگ سیاه ساخته بودند و هارون الرشید بر استحکامات آن افزود و پادگان مهمی در آن جای داد. کنیسه مسجد جامعی داشت و ظاهرا در جنوب رود جیحان واقع بود.

در آن حوالی ثغری دیگری بود که اعراب آن را «مئقب» یعنی سوراخ شده می گفتند و به گفته یاقوت چون در کوههایی واقع شده بود که گویی در آن کوه ها سوراخهای بزرگی حفر شده بود آن ثغر به این نام موسوم شد، موضع دقیق آن معلوم نیست ولی قطعا از کنیسه مسافت زیادی نداشته و پای جبل لکام نزدیک ساحل دریا و مجاور مصیصه واقع بوده است.

سه شهر مصیصه «۱» و اذنه و طرسوس که همه از بناهای رومیان است هنوز پایدار مانده.

مصیصه واقع در کنار جیحان (رود پیراسوس) را عبد الله پسر عبد الملک خلیفه اموی در قرن اول فتح کرد.

شهر اذنه نزدیک مصیصه در کنار نهر سیحان (رود سروس) «۲» واقع است و در راه آن به مسافت کمی از مصیصه پلی سنگی از زمان ژوستینیان «۳» وجود داشت که در زمان ولید خلیفه اموی به سال ۱۲۵ هجری ترمیم گردید و به «جسر الولید» معروف شد.

رودخانه های سروس و پیراسوس را مسلمانان به ترتیب سیحان و جیحان نام داده اند.

در اوایل امر این دو رودخانه مرز آبی

ممالک اسلام و روم بود و جغرافیدانهای عرب به قیاس و به تقلید از نام آمودریا «۴» و سیردریا «۵» واقع در آسیای مرکزی، آنها را به این دو نام می نامیدند. سرچشمه این دو رودخانه در ارتفاعات شمالی ارمنستان صغیر است.

مهمترین ثغور اسلامی شهر طرسوس بود که پادگان نیرومندی متشکل از سوار و پیاده در زمان قدیم آن را حفظ می کرد زیرا این مکان بر مدخل جنوبی معبر معروف کیلیکیه در جبال توروس مسلط بود. ابن حوقل گوید طرسوس دو باروی سنگی و صد هزار سوار ساخلو داشت. سپس گوید بین آن شهر و مرز روم کوههای بلندی از انشعابات جبال لکام قرار دارد که مانند سدی سدید بین دنیای اسلام و مسیحیت کشیده شده است.

جبال توروس چندین معبر یا گذرگاه داشت که غالباً دو معبر آن مورد استفاده مسلمین برای حملات سالیانه آنان به بلاد روم واقع می شد. معبر اول در شمال شرقی درب الحدث نام داشت که از مرعش به سمت شمال می رفت و به ابلستن که بعدها البستان خوانده شد می رسید. معبر دوم که بیش از معبر اول از آن عبور و مرور می شد معبر معروف به معبر کیلیکیه واقع در شمال طرسوس بود و از آنجا شاهراهی بود که به قسطنطنیه می رفت و از این راه بود که قاصدهای سریع السیر و ایلچیان که بین خلیفه اسلام و قیصر روم آمد و رفت

Mopsustia-(۱)

Sarus-(۲)

Justinian-(۳)

Oxus-(۴)

Jaxartes-(۵)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۵۲

می کردند می آمدند و می رفتند و یورشهای مسلمانان به مسیحیان و مسیحیان به مسلمانان نیز از همین معبر به وقوع می پیوست.

شهر طرابزون که آن را به

صورت طرابزنده نیز نوشته اند چنانکه ابن حوقل گوید، بزرگترین بندری بود که در آغاز دولت عباسیان از قسطنطنیه مال التجاره به آن وارد می گردید، و از آنجا به سایر بلاد اسلامی فرستاده می شد. تجار عرب یا نمایندگان آنها مال التجاره را از این جا گرفته از طریق کوهستان به ملطیه و شهرهای دیگر کنار فرات علیا حمل می کردند.

بحر اسودرا به نام آن بحر طرابزنده می نامیدند در حالیکه اسم رسمی آن بحر «بنطس» یا پنطس بود. این کلمه پنطس «۱» را که اعراب از رومیان گرفتند به سبب اشتباه در نقطه گذاری حروف از همان ابتدا به صورت «نیطس» و «نیطش» نوشتند و غالب مؤلفین ایرانی و ترک به همین شکل کتابت غلط این اسم را در تألیفات خود وارد کردند. مسلمانان سالی دو بار یعنی در بهار و پاییز به عملیات جنگی دست می زدند و از گردنه های جبال توروس گذشته وارد بلاد روم می شدند و منظور اصلی آنها رسیدن به قسطنطنیه بود و بالاخره هم توانستند سه دفعه قسطنطنیه را در زمان بنی امیه محاصره کنند ولی در هر سه محاصره به سختی شکست خوردند، و این امر مایه تعجب نیست زیرا از بوسفور تا طرسوس، پایگاه عملیات جنگی مسلمین، از راه فلات آسیای صغیر به خط مستقیم چهارصد و پنجاه میل و اندی فاصله است.

اولین سه محاصره مشهور در سال ۳۲ هجری زمان خلافت عثمان به وقوع پیوست و معاویه که بعدها به خلافت رسید آسیای صغیر را مورد تاخت و تاز قرار داده متوجه قسطنطنیه شد و خواست آنجا را اول با هجوم و یورش و سپس به وسیله محاصره تصرف کند ولی چون خبر قتل عثمان

در آن اثناء رسید از محاصره دست برداشت و حوادثی پیش آمد که به تأسیس خلافت اموی منتهی گردید. محاصره دوم در سال ۴۹ هجری زمان خلافت همین معاویه روی داد و او پسر و جانشین خود یزید را به جنگ کنستانتین چهارم فرستاد ولی در نتیجه بی لیاقتی سرداران لشکر اسلام، شکست بزرگی نصیب محاصره کنندگان گردید و در این اثنا معاویه هم مرد و یزید به خلافت رسید و به پایتخت برگشت. سومین محاصره قسطنطنیه که مهمترین آنها می باشد محاصره مهمی است که در زمان خلافت سلیمان بن عبد الملک واقع شد و چند سال به طول انجامید. سلیمان برادر خود مسلمه را در سال ۹۶ به جنگ لئوی ایزوری «۲» گسیل داشت.

بعد از سال ۲۲۳ که سال حمله مشهور معتصم خلیفه به عموریه «۳» است حملات مسلمانان

Pontos-(۱)

Leo the Isaurian-(۲)

(۳)- عموریه؛ (به فتح عین و تشدید میم) شهری بود در بلاد روم که معتصم خلیفه عباسی آن را فتح کرد (یاقوت)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۵۳

به بلاد روم کمتر شد و فتنه های چندی که در بغداد ظهور کرد خلفای عباسی را از توجه به جنگ رومیان منصرف ساخت. اگرچه در عین حال از نیمه قرن سوم تا قرن پنجم بسیاری از سپاهیان مسلمین از ممالک تابعه خلفا از معابر گذشتند و مرزها به یک حال باقی نمانده به جلو و عقب می رفت و می توان گفت که مسلمانان هیچ نقطه ای از ماوراء جبال توروس را به طور ثابت و دائم نتوانستند برای خود نگاهدارند.

ظهور ترکان سلجوقی در قرن پنجم که متعاقب جنگهای صلیبی اتفاق افتاد اوضاع آسیای صغیر را دگرگون

ساخت. در بهار سال ۴۶۳ آلب ارسلان سلجوقی در جنگ ملازگرد فاتح شد و سپاهیان روم شرقی را تارومار کرد و رومانوس دیوجانس امپراتور روم را به اسارت گرفت. به علاوه در سال ۴۵۶ شهر «انی» پایتخت ارمنستان مسیحی را تصرف نمود و این واقعه دولت بغروند «۱» ارمنستان قدیم را منقرض ساخت و باعث شد که روپن «۲» دولت ارمنستان صغیر را در توروس تأسیس کند.

بعد از آنجا به سمت غرب متوجه گردیده و با فتح و فیروزی تا نیکیه «۳» پیش رفتند و چندی هم آن شهر را پایتخت خویش ساختند ولی از آنجا جلوتر نرفتند و در اولین حمله صلیبیون از این پایتخت موقت به فلات مرکزی آسیای صغیر عقب نشسته قونیه را که در سال ۴۷۷ فتح کرده بودند پایتخت خود قرار دادند و این شهر مدت زمانی مرکز دولت آل سلجوق باقی ماند.

خاندان سلاطین سلجوقی قونیه بیش از دو قرن، یعنی از سال ۴۷۰ تا ۷۰۰ هجری، دوام داشت اما باید گفت که چراغ دولت آنان در سال ۶۵۵ که مغولها قونیه را فتح کردند خاموش گردید و این واقعه یکسال پیش از فتح بغداد اتفاق افتاد. ظهور سلجوقیان در فلات آسیای صغیر مقارن شد با تشکیل دولت ارمنستان صغیر مسیحی در بلاد توروس و اندکی پس از سال ۴۷۳ روپن مؤسس آن دولت شهر «سیس» یا «سیسیه» را پایتخت کشور خود قرار داد و یک قرن بعد در سال ۵۹۴ لئو «۴» به عنوان پادشاهی ملقب شد و دولت ارمنستان صغیر که در برابر هجوم مغول نیز پایداری کرد تا سال ۷۴۳ پایدار باقی ماند.

قلمرو سلاطین سلجوقی در مغرب

و شمال مملکت ارمنستان صغیر قرار داشت، (و هنوز صد سال از استیلای آنها بر آسیای صغیر نگذشته بود که سپاهیان صلیبی سه دفعه از آنجا عبور کردند). اولین جنگ صلیبی در سال ۴۹۰ هجری به فرار قلج ارسلان اول از نیقیه پایان یافت، و گروهی از صلیبیون از قونیه گذشته در سواحل طرسوس به عزم فلسطین به کشتی نشستند. در جنگ دوم صلیبی لئی هفتم پادشاه فرانسه سلطان مسعود پسر قلج ارسلان را در سال ۵۴۲ هجری در سواحل میاندر شکست داد ولی فرنگیان هنگامی که به سمت ساحل انطاکیه می رفتند در کوهستانها دچار تلفات سنگینی شدند. در جنگ صلیبی سوم گویند

Bagratids-(۱)

Rupen-(۲)

Nicaea-(۳)

Leo-(۴)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۵۴

فردریک باربروس (ریش قرمز) در سال ۵۸۶ قونیه پایتخت قلج ارسلان دوم پسر مسعود را متصرف گردید ولی خود باربروس هنگام عبور از رودخانه ای در حوالی سلوقیه که شاید رودخانه لاموس باشد و در زمان عباسیان در کنار آن رود اسیران مسلمان و نصاری مبادله می شدند غرق گردید.

وسعت سرزمینی که سلاجقه روم بر آن حکومت می کردند در زمانهای مختلف تغییر پیدا می کرد و با زیاد و کم شدن قدرت امپراتوری روم شرقی و پیشرفت دولت ارمنستان صغیر مسیحی و اوضاع کشورهای کوچک مسلمان نشین مجاور که بعضی به دست صلیبیون مغلوب شدند و فرمانروایی رعایای مسلمان آن نواحی به دست فرنگیان افتاد ارتباط داشت. اسامی بلاد مهمی که در سال ۵۸۷ در زیر فرمانروایی سلاجقه روم بود از ترتیبی که قلج ارسلان دوم کشور خود را بین یازده نفر پسران خود در آن سال تقسیم نمود به دست می آید. قونیه

چنانکه سابقاً گفتیم پایتخت کل مملکت بود و قیصریه «۱» شهر دوم آن مملکت محسوب می گردید. ملطیه «۲» مهمترین ولایت شرقی در ساحل فرات بود. در قسمت شمال سیواس «۳» و نکیسار یا نیکسار که نیوسزار «۴» قدیم باشد و توقات و اماسیه «۵» قرار داشت.

هریک از آن بلاد به طور تیول به یکی از امرای سلجوقی واگذار گردید. همچنین انگوریه «۶» در شمال غربی و برغلو در سرحد غربی که شاید با الوبرلوی جدید واقع در ساحل دریاچه اگریدور یکی بوده باشد.

در مرز جنوبی سمت شرقی قونیه شهرهای مهم عبارت بود از اراکلیه «۷» و نکیده یا نکهده و ابلستین که بعدها به نام البستان معروف گردید.

سلطان علاء الدین نوه قلع ارسلان دوم که در سال ۶۱۶ به تخت سلطنت نشست مملکت خود را از شمال و جنوب تا سواحل بحر اسود و بحر الروم (مدیترانه) وسعت داد. وی سینوپ را در ساحل بحر اسود متصرف گردید و در ساحل جنوبی بندر بزرگی در علایا بنا کرد.

حدود امیرنشین های دهگانه ترکمان در قرن هشتم با حدود ایالات قدیم یونان در آسیای صغیر تقریباً یکی بود. امیرنشین های ده گانه ترکمان عبارت بودند از قرمان یا قره مان که از همه بزرگتر و مطابق لیقونیه «۸» قدیم بود، در ساحل بحر الروم ایالت تکه که مشتمل بود بر لیقیه «۹» و پمفیلیه «۱۰» و در داخل (قسمت غیر مجاور دریا) امیرنشین حمید که مطابق بود با پسیدیه «۱۱» و ایزوریه «۱۲» و امیرنشین گرمیان یا جرمیان که مطابق بود با فریجیه «۱۳» و در ساحل بحر اسود. امیرنشین قزل احمدلی که آن را اسفندیار هم می گفتند مطابق با

Caesrea Mazaka-(۱)

Melitene-(۲)

Sebastia-(۳)

Neo -Caesarea-(۴)

Amasia-(۵)

Angora-(۶)

Heraclia-(۷)

Lycaonia-(۸)

Lycia-(۹)

Pamphylia-(۱۰)

Pisidia-(۱۱)

Isauria-(۱۲)

Phrygia-(۱۳)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۵۵

نقل از کتاب سرزمینهای خلافت شرقی (ترجمه فارسی)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۵۶

پفلغونیه «۱» و در سواحل بحر اژه منتشا یعنی کاریه «۲» قدیم و امیرنشین آیدین و صارو خان که توأما مطابق بود با مملکت لیدی «۳» و قراسی یعنی میسیه «۴» بالاخره ولایت عثمانی که در آغاز امر عبارت بود از ایالت کوچک فریجیه اپیکتوس «۵» (و این امیرنشین متعلق به عثمانیها بود که بعدها بر نه امیرنشین دیگر غلبه و استیلا یافتند). پشت ولایت عثمانی سرزمین مرتفع بیشه «۶» قرار داشت که سرانجام عثمانیان آن را از دست رومیها (بیزانسی ها) بیرون آوردند.

در قرن هشتم آسیای صغیر در مشرق متعلق به ایلخانان یعنی امرای مغولی بود که بر ایران و بین النهرین فرمانروایی می کردند و از آنجا حکام خود را برای حفظ نظم و آرامش به سرزمینهایی که ایلات و عشایر کوچک ترکمان بعد از هجوم مغول قرارگاه خود ساخته بودند می فرستادند. شهر عمده مرز خاوری ایالت قرامان قیساریه نام داشت که قیصریه نیز گفته می شد (و همان **Caesarea Mazaka** در کاپادوکیه است) و در زمان سلجوقیان دومین شهر مهم روم محسوب می شد و قزوینی در آثار البلاد آن را پایتخت مملکت سلجوقیان می شمارد. در این شهر از اماکن مقدسه مسجدی را می توان ذکر نمود که به نام

قهرمان دوره امویان ابو محمد بطل ساخته شده بود. حمد الله مستوفی گوید «قیصریه شهری بزرگ است قلعه آن را سلطان
علاء الدین کیقباد سلجوقی بارو از

سنگ تراشیده و در پای کوه ارجاسب افتاده است» (۷). در خصوص کوه ارجاسب مستوفی گوید «کوه بس عظیم است و بلند ... و قله آن هرگز از برف کم نشود و آبهای فراوان از آن کوه فرود می آید و به بلاد روم می ریزد و بر آن کلیسیای بزرگ ساخته اند و دور آن کوه کس نداند که چند فرسنگ است و قیصریه و دولو (۸) در پایان اوست». در قیصریه مزار معروف محمد بن حنفیه پسر حضرت علی بن ابیطالب واقع شده. و در موقع مسافرت ابن بطوطه (که آن را به نام «قیساریه» ذکر کرده است) پادگان عراقی از طرف امیر مغولی بین النهرین آنجا را متصرف بوده است. در آغاز قرن نهم قیصریه اولین شهر بزرگ آسیای صغیر بود که سپاهیان امیر تیمور آن را تسخیر کردند.

ابلستان (آراییسوس) «۹» در خاور قیصریه از قلاع سرحدی زمان رومیها بود که در فتوحات امیر تیمور هم نام آن ذکر شده است. مستوفی گوید «ابلستان شهری وسط است».

جهان نما این شهر را مطابق تلفظ جدید «الْبستان» (به معنی باغ) نوشته. قیرشهر (همان «ژوستی نیانوپولیس مکیسوس») «۱۰» تقریباً در هشتاد میلی مغرب قیصریه شهر بسیار مهمی بود که در جنگهای امیر تیمور مکرر از آن نام برده شده است. حمد الله مستوفی گوید «قیرشهر شهری

Paphlagonia-(۱)

Caria-(۲)

Lydia-(۳)

Mysia-(۴)

Phrygia Epictetus-(۵)

Bythia-(۶)

(۷) - حمد الله مستوفی، نزهت القلوب، طبع تهران ص ۱۱۴

Davalu-(۸)

Arabissus-(۹)

Justinianopolis Mokissus-(۱۰)

بزرگ است و درو عمارات عالی و هوای خوب دارد.» جهان نما آن را از شهرهای ایالت قرامان به حساب آورده است. اماسیه

یا

اماصیه در زمان سلجوقیان از مراکز حکومت آنان شمرده می شد.

مستوفی نقل می کند که سلطان علاء الدین آن را دوباره بنا کرده است. این بطوطه که از آنجا عبور کرده گوید شهری بزرگ است دارای کوچه های گشاد و بازارهای نیکو و اطرافش باغات خرم وجود دارد که از چرخاب های کنار رودخانه سیراب می شود. در زمان ابن بطوطه این شهر به سلطان بین النهرین تعلق داشته و با شهر سونسی (که در جهان نما به صورت «صونسیا» نوشته شده) نزدیک بوده و ساکنان آن شیعه متعصب بوده اند.

در شمال اماسیه شهر لاذق «۱» بود که در زمان سلجوقیان نقطه مهمی به شمار می آمد.

در تاریخ ابن بی بی مکرر ذکر آن آمده است. بندر سامسون (یا صامصون، امی سوس «۲» رومی ها) را حمد الله مستوفی لنگرگاه بزرگی برای کشتیها شمرده و در اواخر قرن هشتم از جهت تجارت بندر قدیم صنوب به آنجا منتقل گردیده بود ثروت آن بندر رو به افزایش بوده است.

نیکسار (یا نکیسار Neo-Cesareo رومیها) در مملکت سلجوقیان نقطه مهمی بوده و ابن بی بی نام آن را مکرر ذکر نموده و حمد الله مستوفی گوید شهری است وسط دارای باغات پرمیوه. توقات (که «دوقاط» هم نامیده می شود) در مغرب نیکسار سر راه اماسیه واقع و یکی از حکومتهای تابع سلجوقیان بود، و پس از آن در سمت مغرب زیله قرار داشت که نام آن در کتاب ابن بی بی و مؤلفان دیگر بعد از وی یاد شده است. سلطان علاء الدین شهر سیواس را در ساحل قزل ایرماق (هالیس) تجدید بنا کرد و ساختمانهای جدید آن را از سنگ تراشیده ساخت. حمد الله مستوفی گوید «صوف سیواسی مشهور است

از آنجا می آورند، هوایش سرد است حاصلش غله و میوه و پنبه باشد.» ابن بطوطه آن را بزرگترین شهر سلطان عراق می داند و گوید منزل امراء و عمال سلطان در آنجاست شهری است با عمارات نیکو و کوچه های گشاد و بازارهای پرجمعیت و خانه ای در آنجاست مانند مدرسه موسوم به دار السیاده.

حمد الله مستوفی شاهراهی را که از سیواس به سمت خاور می رود تا به ایران می رسد چنین شرح می دهد: از سیواس تا زاره که شهری کم اهمیت است دو منزل و از آنجا تا آق شهر (شهر سفید) نیز دو منزل. ذکر آق شهر در تواریخ سلجوقیان مکرر آمده است. در شمال غربی آق شهر، قره حصار (قلعه سیاه) واقع بود. ابن بی بی آن را قره حصار دولت نامیده تا این قلعه، که مستوفی نیز از آن نام برده است، باقلاع دیگر به همین نام اشتباه نشود. این قلعه در جهان نما به نام «قره حصار شابین» منسوب به «شاب» یعنی زاج سفید ذکر شده، زیرا معدن زاج سفیدی در حوالی آن قلعه وجود داشته است. از آق شهر این شاهراه به طرف مملکت

(۱)-Laodicea pontica

(۲)-Amysos

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۵۸

ایران می رود و پس از عبور از سه منزل به ارزنجان می رسد و از آنجا هم طی سه منزل به ارزنه الروم می رود.

از اینجا به طرف جنوب پس از پیمودن سه منزل به خنوس (که ابن بی بی آن را «خوناس» نوشته و اسم فعلی آن «خنس» می باشد) و از این شهر ده منزل است تا ملاسجرد (منازکرت) و از آنجا هشت منزل تا ارجیش که در ساحل دریایچه وان واقع است.

نام ایالت قرمان (یاقرامان)، بزرگترین امیرنشین

دهگانه، از نام قبیله ترکمنی که در آن ناحیه اقامت داشتند مأخوذ است. کرسی نشین این ایالت شهر لارنده بود که به مناسبت نام ایالت «قرمان» نیز نامیده می شد و تاریخ آن به زمان رومیها می رسید. ابن بطوطه که لارنده را در قرن هشتم دیده و آن را «الارنده» نامیده گوید شهری زیباست و در وسط باغستانی واقع است و آب فراوان دارد. در اواخر قرن هشتم سپاهیان تیمور آن را به تصرف خود درآورده به باد غارت دادند ولی بعدها این شهر دوباره آباد گردید و رونق سابق را به دست آورد. در جنوب لارنده شهر «ارمناک» واقع بود که حمد الله مستوفی گوید در سابق ایام شهر بزرگی بوده، و در قرن هشتم از اوج عظمت خود به پایه یک شهر ایالتی تنزل پیدا کرده است. نام این شهر در جهان نما با شهر سلفکه «۱» که سلوقیه قدیم اعراب باشد باهم ذکر شده است.

در زمان عثمانیها این اماکن جزء ایالتی محسوب می شد که موسوم بود به ایالت ایچ ایلی (که به ترکی معنی سرزمین داخلی را دارد) و چون این وصف با وضع آن ایالت تطبیق نمی کند، زیرا در داخل مملکت واقع نگردیده و در امتداد ساحل واقع شده است، حدس می زنند که این نام از اسم یونانی قدیم آن کیلیکیه مأخوذ شده باشد.

قونیه «۲» چنانکه قبلا ذکر نمودیم پایتخت سلجوقیان بود ولی در دوره امرای قرمان به یک شهر درجه دوم تنزل پیدا کرد. حمد الله مستوفی گوید: «سلطان قلیج ارسلان در آنجا قلعه ای ساخت از سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ایوانی عظیم برآورد و چون خرابی به حال قلعه

و باروی قونیه راه یافت سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی و امرای او تجدید عمارت باروی شهر کردند بارویی بس بلند از سنگ تراشیده و از قعر خندق برآورده است بیست گز عمق خندق و سی گز بلندی باروست، دور بارو زیادت از ده هزار گام است و در آن شهر عمارات عالی ساخته و دوازده دروازه دارد بر فراز هر یک کوشکی قلعه شکل است و هوایش معتدل است و آبش از آن جبال و بر آن آب بر دوازده جهت مظهر آب گنبدی عظیم ساخته اند چنانکه بر بیرون گنبد سیصد و چند لوله آب جاری است، محصولش غله و پنبه و دیگر حبوبات بسیار و نیکو باشد. باغستان فراوان دارد به دو طرف یکی به جانب صحرا و آن اکنون خراب است و دیگری به جای پای قلعه و آن معمور است، انگور و میوه به انواع از او حاصل شود از میوه هاش زردآلو به غایت شیرین و آبدار می باشد و چون بر سرحد قرمانست همیشه از

Seleucia Of Cilicia-(۱)

Iconium-(۲)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۵۹

ایشان به زحمت باشند و از مزار اکابر تربت مولانا جلال الدین بن بهاء الدین قدس سره آنجاست».

ابن بطوطه نیز مزار ملای روم را نام برده و عمارت عالی و فراوانی آب قونیه را به دیده تحسین نگریسته است. وی از باغهای آنجا و زردآلوهای موسوم به قمر الدین که به شام صادر می شد سخن می گوید و کوچه های وسیع و بازارهای پرمتاع آن را که هر کدام برای صنف مخصوصی معین شده بود، وصف می نماید. ابن بی بی در تاریخ سلجوقیان سه دروازه قونیه را

به این شرح نام برده: دروازه اسب بازار. دروازه چاشنی گیر و دروازه پل احمد. قلعه قره حصار قونیه به فاصله کمی در شرق قونیه بود و حمد الله مستوفی گوید بهرامشاه آن را ساخته است. آن طرف قونیه هراقله «۱» است که بعدها اراکلیه خوانده شد و در جهان نما مکرر نام آن ذکر گردیده است.

در شمال قونیه لاذق سوخته «۲» قرار دارد که ابن بی بی آن را به نام قریه لاذق نام می برد تا با دیگر شهرهایی که لاذقیه نام دارند اشتباه نشود. جهان نما لاذق سوخته را یورگان لاذق ذکر کرده و لادقیه قرمان نیز نامیده می شود.

در قسمت شمالی ایالت قرمان، انقره (Ancyra یونانی) واقع است. این اسم را مؤلفین قدیم عرب انقره و مؤلفین اخیر ایرانی و ترک انگوریه گفته اند. حمد الله مستوفی گوید «هوایش به سردی مایل است و حاصلش غله و میوه و پنبه باشد. شهرت تاریخی آنقره به سبب آن است که در آنجا در سال ۸۰۴ هجری امیر تیمور در جنگ خونینی بر سلطان عثمانی بایزید ایلدرم غالب شد و او را اسیر کرد. قوش حصار یا کوچ حصار در کناره شرقی دریاچه بزرگ نمک واقع است و حمد الله مستوفی گوید «شهری است وسط». نام این شهر در جهان نما نیز آمده است. به فاصله کمی در مشرق ساحل جنوبی دریاچه نمک، آق سرا (قصر سفید) که به دستور سلطان قلع ارسلان دوم در سال ۵۶۶ هجری ساخته شده واقع گردیده است و حمد الله مستوفی گوید «جای عظیم خوب بوده و مرتفع و حاصلش غله و میوه و انگور فراوان خوب باشد».

از آق سرا سه نهر می گذشت و باغستانی بسیار عالی داشت و در

محوطه آن موستانهای بسیار بود و اهالی آن شهر در قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) از پشم گوسفندان خود قالیه‌های گرانبها که عمده آن به شام و مصر و عراق حمل می شد می بافتند. ابن بطوطه گوید که در زمان او آق سرا تابع سلطان عراق بوده است.

در حدود پنجاه میلی شرق آق سرا ملنقوبیه (ملکوبیه) «۳» واقع است که حمد الله مستوفی در قرن هشتم (چهاردهم میلادی) آن را جای مهمی شمرده است. در شمال ملنقوبیه، قریه حصار دیگری است که مستوفی آن را جزء ولایت نگده شمرده است و در مشرق آن ایضا دولو (که در جهان نما «دوه لو» ذکر گردیده است) واقع شده و آن، چنانکه سابقا گفتیم، در پای کوه

Heraclea-(۱)

Loodicea Conbusta-(۲)

Malacopia-(۳)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۶۰

ارجائش است و ذکر این شهر چندین بار در کتاب ابن بی بی جائیکه از قیصریه نام برده آمده است. حمد الله مستوفی گوید «شهری است وسط و سلطان علاء الدین سلجوقی باروی آن را تجدید کرد». در جنوب ملنقوبیه، نیگده (ابن بی بی «نکیده» ضبط کرده است) که از طرف سلطان علاء الدین به جای طوانه قدیم (تیانه) «۱» ساخته شده واقع است، مستوفی نیگده را شهری وسط نوشته، ابن بطوطه که از آنجا عبور کرده است گوید قسمت اعظم آن به حال ویرانی است و جزء مملکت پادشاه عراق است، رودخانه آنجا را نهر الاسود (رود سیاه) گویند و سه پل سنگی بر روی آن ساخته شده، باغستان نیگده میوه بسیار داشته و چرخابها برای آبیاری آنها به کار می رفته است. در جنوب نیگده لؤلؤ «۲» واقع بود که ابن بی بی مکرر

از آن نام برده و آن چنانکه قبلا- گفته شد در انتهای شمالی معبر (ابواب) کیلیکیه بوده است. در قرن هشتم مستوفی گوید «شهری کوچک و هوایش به سردی مایل و علفزار بسیار دارد و شکارگاه بی حد و شمار».

ظاهرا در قلمرو امیرتکه مهمترین شهرها دو بندر مشهور علایا و انطالیه بود. علایا (علائیه) را چنانکه سابقا گفتیم، سلطان علاء الدین سلجوقی در محل خرابه های کراکسیوم «۳» بنا کرد. ابن بطوطه در سال ۷۳۳ که از شام می آمده در آنجا از کشتی پیاده شده و آن را بزرگترین بندر آن زمان برای دادوستد با اسکندریه شمرده است. در قسمت بالای شهر قلعه مستحکمی از بناهای سلطان علاء الدین وجود داشته که ابن بطوطه به دقت آن را بررسی کرده است، ولی چنین به نظر می رسد که در زمان او علایا (علائیه) به سلطان قره مان تعلق داشته است.

انطالیه، دومین بندر، در یکصد میلی مغرب علایا و در رأس خلیج واقع بود و شهرت آن مخصوصا از این جهت است که صیلیون به عزم حمله به فلسطین از آنجا به کشتی می نشستند.

انطالیه شهر زیبایی بود و یاقوت آن را بندر عمده روم وصف کرده و گوید بارویی مستحکم دارد و اطرافش حاصلخیز است با موستان بسیار. در این شهر سلطان قلج ارسلان سلجوقی بر فراز تپه ای که به دریا مشرف است برای خود قصری ساخته بود. همچنین در این شهر ابن بطوطه عده کثیری از بازرگانان مسیحی را دیده که در آنجا مخصوصا در محل معروف به میناء (لنگرگاه) اقامت داشته اند و محله آنها محصور به دیوار بوده و هر صنفی از پیشه وران بازاری مخصوص به خود داشته اند. محله کلیمیان نیز

جدا بوده و مسلمانان نیز در محله مخصوص خود، که دارای مسجد و مدرسه بوده اقامت داشته اند. انطالیه که نام آن در تواریخ صلیبیون به صورت «ستالیا» یا «اتالیه» آمده در تاریخ جنگهای تیمور مکررا به نام عدالیه ذکر شده است. در باختر این شهر شرف الدین علی یزدی از شهری به نام استانوس نام برده که نام

Tyanah-(۱)

Loulon-(۲)

Coracesium-(۳)

Attaleia-(۴)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۶۱

آن در جهان نما به صورت «استناز» نوشته شده است. در شمال تکه امارت حمید بر سرزمینهایی که در حوالی چهار دریاچه اگریدور و بردور و بقشهر و آقشهر واقع بود استیلا داشت. در زمان سلجوقیان بنا به گفته ابن بی بی، مقر دولت شهر بروغلو بود که با اولوبرلو (در مغرب دریاچه اگریدور) یعنی همان سوزوپلیس «۱» یا پولونیای «۲» یونانی مطابق می شود. انطاکیه «۳» که در تواریخ قدیم مسلمین مکرر ذکر آن رفته است در زمان ترکها اسم «یلاواج» را به خود گرفت و در جلگه بین دریاچه اگریدور و آقشهر واقع بود. ظاهرا شهر مهم آن ایالت، در قرن هشتم به گفته حمد الله مستوفی، شهر اگریدور (پروستانای «۴» قدیم) در کناره جنوبی دریاچه اگریدور) بوده است. ابن بطوطه گوید مکانی عظیم نیکونیا است بازارهای خوب دارد و در میان باغستان شادابی جای گرفته است. آنجا دریاچه ای است که کشتیهای بازرگانان در آن آمد و رفت می کند و کالاهای آنها را به نقاط مجاور حمل و نقل می نماید و با شهرهای سواحل دریاچه های آقشهر و بقشهر دادوستد می کنند. شهر بقشهر (یا «بی شهر» کارالیای «۵» بیزانسی) در ساحل دریاچه بقشهر، به قول جهان نما، از

بناهای سلطان علاء الدین سلجوقی است. بارویی داشت از سنگ باد و دروازه و مسجدی جامع و حمامهای خوب و بازار آن در مکانی موسوم به «الرغه» واقع بود. در مغرب اگریدور شهر بردور در ساحل دریاچه ای به همین نام واقع بود و به گفته ابن بطوطه شهری بود کوچک با چندین نهر و باغستان و به وسیله قلعه ای که بر روی تپه ای در جوار شهر قرار داشت نگهداری می شد.

اسپارطه در جنوب اگریدور واقع و به گفته جهان نما در این اواخر کرسی نشین امارت حمید بود. ابن بطوطه نام این شهر را به صورت سبرتا ذکر می کند و گوید شهرست نیکوبنیاد باغستانی وسیع دارد و شهر در پناه قلعه ای است. این مکان نماینده شهر بریس رومی است که اکنون به نام اسپارطه معروف است.

دریاچه آقشهر همان است که ابن خردادبه آن را باسیلیون نامیده و رومیها آن را دریاچه «چهل شهید» می گفتند. در مغرب آن دریاچه قلعه عظیم قره حصار است که آن ضمن گفتگوی از آقشهر در جنگهای تیمور مکرر ذکر شده است. به گفته شرف الدین علی یزدی در آقشهر ایلدرم بایزید سلطان بخت برگشته عثمانی که در جنگ انقره از تیمور شکست خورده بود در سال ۵۰۸ (۱۴۰۳ میلادی) از غصه مرد. این آقشهر و قره حصار هر دو را حمد الله مستوفی در زمره اماکنی که به این نام معروف بوده اند نام برده است. اکنون قره- حصار را به مناسبت اینکه در آنجا زراعت تریاک می شود «افیون قره حصار» گویند و در موضع شهر یونانی قدیم پریم نسوس «۶» یا اکرونیس «۷» واقع است. بنابر روایات و شایعات محلی

Sozopolis-(۱)

Apollonia-(۲)

Antioch Of Pisidia-(۳)

Prostanna-(۴)

Karallia-(۵)

Prymnessos-(۶)

Akroenos-(۷)

بطل قهرمان جنگهایی که امویان دوره اول با رومیها می کردند در حوالی آن شهر کشته شده است، اگرچه طبری که در این موضوع قدیم ترین مورخ محسوب می شود روایت کرده است که در سال ۱۲۲ (۷۴۰ میلادی) عبد الله بطل در بلاد روم به قتل رسید، بدون اینکه به محل قتل او اشاره کرده باشد.

در سمت شمال و باختر ایالت حمید سرزمینهایی بود که امیر گرمیان یا جرمیان بر آنها حکومت می کرد و پایتخت او کوتاهیه (کوتیوم) «۱» بود. تاریخ نویسان عرب، چنانکه ذکر شد، این اسم را به صورت «قطیه» ضبط کرده اند و البته شهر قدیمی رومیها که در آنجا بوده مدت زمانی پیش خراب گردیده و به گفته جهان نما شهر کوتاهیه قرون وسطی به فرمان سلطان جرمیان بنا شده است و ابن بطوطه در وصف آن شهر گوید مسکن راهزنان است. در آخر قرن هشتم نام این شهر به طور مکرر در جنگهای تیمور ذکر شده و مدتی مرکز عملیات جنگی وی بوده است. در صد میلی مشرق کوتاهیه نزدیک نهرهای علیای (تشکیل دهنده) رودخانه سانگاریوس «۲» قلعه عظیم سیوری حصار «۳» که آن هم چندی مرکز عملیات جنگی تیمور بوده است قرار دارد. این اسم در ترکی به معنی قلعه نوک دار است (قزوینی آن را به صورت «سیری حصار» ضبط کرده). این قلعه در محل پسی نوس «۴» رومی که بعدها ژوستینانوپلیس پالیا «۵» نامیده شد واقع است. قزوینی گوید در قرن هفتم (سیزدهم میلادی) دیر معروفی در آنجا وجود داشت به نام بیعه کمنانوس که هرگاه حیوان چهارپایی به درد شاش بند گرفتار می شد و هفت

بار به گرد آن دیر می گردانیدند از آن درد رهایی می یافت.

در جنوب سیوری حصار شهر عموریه «۶» (در حوالی «اسار قلعه» جدید) که سابقا ذکری از آن نمودیم واقع است. مستوفی تا قرن هشتم هنوز آن را مکان مهمی به شمار آورده گوید «در تلفظ آن را انگوریه خوانند» و این تلفظ نادرست و غریب در جهان نما هم وارد شده و گوید انگوریه همان است که آن را عموریه نامند. در جنوب شرقی جرمیان شهر لاذق «۷» واقع است. ترکها آن را دنیزسو (یعنی آبهای بسیار) نام داده اند زیرا نهرهای فراوان در آنجا وجود دارد و اکنون موسوم است به اسکی حصار (قلعه کهنه). ابن بطوطه گوید شهری بزرگ است، و هفت مسجد برای اقامه نماز جمعه دارد. بازارهایش نیکوست و در آن پارچه های نخی زردوزی شده بافته می شود بیشتر بافندگان آنان رومی هستند. در جهان نما اسم قدیم آن که شهر لاذقیه باشد ذکر شده است.

در ایالتی که تحت فرمان امیر منتشا بود ابن بطوطه از سه شهر مجاور یکدیگر: مغله

Cotyaeum-(۱)

Sangarius-(۲)

Siver Hisar-(۳)

Pessinus-(۴)

Jutianianoplis Palia-(۵)

Amoria-(۶)

Lodicea ad .Lycum-(۷)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۶۳

آسیای صغیر از قرن پنجم تا هشتم هجری

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۶۴

میلاس و برجین دیدن کرده است.

امیر در مغله (مبله قدیم) «۱» که بنا بر نوشته جهان نما کرسی منتشا بوده اقامت داشته و آن به گفته ابن بطوطه شهری نیکو بوده است. میلاس «۲» شهری عظیم بوده و باغستانهای میوه و نهرهای متعدد داشته است. برجین «۳» (که اکنون معروف به

«سارامریک» می باشد) در چند میلی میلاس، شهری نوبنیاد و

بر فراز تپه ای جای داشته است با مسجدی زیبا و خانه هایی خوب.

در مشرق منتشا ابن بطوطه شهر «قل حصار» را دیده که مستوفی آن را به نام «گل» در کتاب خود ذکر کرده و گوید شهریست وسط، در شرح جنگهای تیمور نیز نام این قلعه آمده است. ابن بطوطه گوید اطراف شهر را از هر سوی آب فرا گرفته و در آن آب نی های بسیار روئیده و راه رفتن به شهر منحصر است به جاده ای پل مانند که روی این نی زار است و شهر بر فراز تپه ای بلند و غیرقابل دسترس قرار گرفته است. در قسمتهای شمالی منتشا حصن طواس که اکنون آن را دوناس «۴» می گویند و تا لاذق یک روز و نیم راه دارد واقع است.

ابن بطوطه گوید طواس قلعه ای است عظیم و شهری کوچک که دیواری به دور آن کشیده شده در پایین آن است. گویند صهیبا یکی از صحابه معروف در آنجا متولد گردیده.

در شمال منتشا امیرنشین ایدین که کرسی آن شهر تیره «۵» بود قرار دارد. ابن بطوطه در این شهر به ملاقات امیر ایدین رسیده و گوید شهری نیکوست و دارای نهرها و باغستان ها، وی همچنین از شهر برکی (برگیون) «۶» در یک منزلی شمال تیره عبور کرده و درختان عظیم آن را ستوده است. شهر ایدین یا گوزن حصار در محل شهر رومی ترلیس «۷» واقع بوده است و از حیث اهمیت درجه دوم را داشته است. بندر افسیس در نزد جغرافی نویسان قدیم به نام افسوس یا افسوس معروف بود و چون غار اصحاف کهف که ذکر آن در قرآن آمده در آنجا بوده شهرتی داشته است.

این شهر بعدها به نام ایاسلوق

معروف گردید (که «آیا ثلoux» و «ایاسلیغ» نیز نوشته می شود) و این تغییر شکلی از نام یونانی Agiou Theologou می باشد و وجه تسمیه اش این است که کلیسای بزرگ سن جان تیا لوگوس (یوحنا لاهوتی) از بناهای امپراتور ژوستی- نیان در آنجاست. ابن بطوطه در سال ۷۳۳ این کلیسا را دیده و گوید از تخته سنگهای بزرگ که طول هر یک ده گام است و با دقت تراشیده شده ساخته شده است. کلیسای دیگری هم در آنجا بوده که پس از فتح مسلمانان به مسجد جامع تبدیل گردیده و این کلیسا زیباترین ابنیه آنجا به شعار می آمده، دیوارهای آن با سنگهای رنگارنگ مرمر و کف آن با مرمر سفید و سقف آن که یازده گنبد داشته با سرب پوشیده بوده است. ابن بطوطه گوید ایاسلوق در زمان

(۱)- Mobolla

(۲)- Mylasa یا Melisos

(۳)- Bergylia

(۴)- Donas

(۵)- Teira

(۶)- Pyrgion

(۷)- Tralleis

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۶۵

او پانزده دروازه داشته و رودخانه ای (رود کایستر) «۱» از آن شهر می گذشته و به دریا می- ریخته و خود شهر در میان باغهای گل یاسمین و درختان مو واقع بوده است. بندر بزرگ دیگر آیدین، اسمرنه «۲» است که ترکها آن را از میر یا یزمیر گویند و در اوایل قرن نهم تیمور آن را از تصرف پهلوانان اسپتالیه «۳» بیرون آورد. ابن بطوطه که در سال ۷۳۳ در آنجا بوده گوید قسمت مهم آن بندر ویران است و قلعه بزرگی دارد که بر فراز تپه ای بالای شهر واقع است. ابن بطوطه اضافه می کند که امیر آیدین بسیار به جهاد می رود و با کشتیهای جنگی خویش بر بنادر مسیحی همجوار می تازد و اسیر و مال به

غارت می برد. از جمله این بنادر شهر فوجه (یا فوجه، فوجیه) «۴» در ساحل ایالت صارو خان است که بعدها در زمان تیمور یک قلعه اسلامی شمرده شده، ولی ابن بطوطه می نویسد در زمان مسافرت او به دست کفار بوده است، و مقصود وی از کفار اهالی جنو است.

پایتخت صارو خان مغنسیه (یا مغنسیا) «۵» بود. ابن بطوطه در وصف آن گوید شهر زیبایی است، در دامنه کوهی و در میان باغستان و نه‌های آب فراوان و میوه بسیار دارد و مقر امیر صارو خان است. در جنگهای امیر تیمور ولایت حول وحوش مغنی سیاه (که در آن زمان به این صورت نوشته می شد) را «سروهان ایلی» نام داده اند.

در شمال صارو خان سرزمین امیر قراصی یا قره سی قرار داشت و پایتخت های او دو شهر بالیکسری و برغمه «۶» بود. ابن بطوطه که برغمه را در سال ۷۳۳ دیده گوید قسمت عمدۀ شهر به حال ویرانی افتاده و دارای قلعه عظیمی است که در حوالی شهر بر فراز تپه ای بنا شده است. ابن بطوطه بالیکسری را نیز دیده و گوید شهری نیکوست با عمارت بسیار، جمعیت زیاد و بازارهای عالی. در آن تاریخ مسجد جامعی در آن شهر نبوده اگرچه سلطان قراصی دموور (یا تیمور) خان معمولا در آن شهر اقامت داشته و پدرش آن شهر را ساخته بود. بعدها نام بالیک سری مکرر در جنگهای تیمور ذکر شده است.

ابن بطوطه از بالیک سری به شهر بروسی (بروسه) رفته که در آن زمان پایتخت دولت عثمانی بوده است و این دولت در آن زمان به تسخیر و تصرف دیگر امیرنشینان ترکمان شروع کرده بود.

بروسی یا بروسه «۷»

در آن تاریخ شهری بود بزرگ و دارای بازارهای قشنگ و کوچه های وسیع، در آغوش باغستان عظیمی جای داشت و در میان شهر استخر بزرگی بود که در آنجا آب انباشته می شد و به خانه های شهر توزیع می گردید. بیمارستانی نیز داشت که در آن جای بیماران زن و مرد از هم جدا و ضروریات آنها آماده بود و حمام آب گرمی نیز داشت. ابن بطوطه

(۱)-Cayster

(۲)-Smyrana

(۳)-Knights Hospitallers

(۴)-Phocia ,Fuchah

(۵)-Magnesia

(۶)-Pergamus

(۷)-Prusa

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۶۶

سلطان عثمانی، اور خان (جد ایلدرم بایزید) را ملاقات کرده است. بزرگترین ابنیه پایتخت این سلطان مقبره پدرش سلطان عثمان بود که قبلا کلیسیا بوده است.

میخالج (میلتوپلیس «۱») که رومیها آن را Michaelitze می نامند) که تقریبا در پنجاه میلی مغرب بروصه واقع شده در شرح جنگهای تیمور و جهان نما مکرر نام برده شده است، ولی مهمترین شهر ولایت عثمانی در سال ۷۳۳ نیکائیا بود که جغرافی نویسان قدیم عرب آن را نیقیه می نامند، و اکنون ترکها آن را یزنیق یا ازنیق می گویند و سلطان اور خان آن را از دست رومی ها گرفته بود. ابن بطوطه گوید دریاچه یزنیق را نی فرا گرفته است.

در ساحل شرقی دریاچه شهر یزنیق واقع بود و فقط از راه بسیار تنگی مانند پل و چنان باریک که فقط یک سوار به تنهایی می توانست از آن عبور کند به شهر وارد می شدند.

ابن بطوطه گوید خود شهر ویران است و ساکنین آن معدودند و در داخل آن بستانها وجود دارد. این شهر چهار بارو دارد و بین دو بارو خندقی پر از آب است و باید به وسیله پل چوبی از

خندقها گذشت. در شمال نیقیه شهر (نیکومدیا) «۲» که مؤلفان قدیم عرب «نیقمودیه» گفته اند واقع شده، ترکها آن را «ازنکمید» می گفتند و به همین صورت هم در جهان نما ذکر شده است بعدها این اسم را به طور اختصار ازمید گفتند و تاکنون به همین اسم خوانده می شود. ابن بطوطه و نویسندگان دیگر چیزی درباره آن ننوشته اند. ایالت قزل احمدلی در طول ساحل بحر اسود از نزدیکی بسفور تا سینوپ امتداد داشت. اولین شهر بزرگی که ابن بطوطه پس از خروج از یزنیق و عبور از رود سنگاریوس، که ترکها آن را سقری می - نامیدند، دیده مطرنی یا مودرنی بوده (مودورلوی جدید و مدرنه قدیم) و آن را بالنسبه مهم شمرده است. نام این شهر در جهان نما نیز ضبط گردیده. ابن بطوطه شهر بولی (کلودویو- پلیس) «۳» در شمال شرقی مطورنی را وصف کرده گوید در ساحل رودخانه نسبه بزرگی است، گره ده بولی (گره دی بولی) در یک منزلی خاور آن شهر است، شهری بزرگ و نیکوست در میان جلگه ای، بازارهای عالی و کوچه های وسیع دارد و هر طایفه ای در محله مخصوص به خود مسکن دارند، گردی بولی در سال ۷۳۳ اقامتگاه امیر بوده و به نظر می رسد که در آن زمان مهمترین شهرهای ایالت قزل احمدلی بوده است.

در خاور ایالت قزل احمدلی شهر قصطمونیه (یا قصطمونی که از قصطمون مأخوذ گردیده) واقع است و مستوفی گوید شهری است وسط. ابن بطوطه آن را یکی از بزرگترین شهرهایی که در آسیای صغیر دیده و خواربار و ضروریات زندگانی در آن هم ارزان و هم فراوان یافت می شده شمرده است، در شمال شرقی قصطمونیه بندر بزرگ صنوب (یا سینوپ) «۴» واقع بوده که ابن

بطوطه از آنجا به عزم کریمه سوار کشتی شده است. از تفصیلی که وی درباره

Miletopolis-(۱)

Nikomedea-(۲)

Claudiopolis-(۳)

Sinope-(۴)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۶۷

سینوپ داده می بینیم که این شهر از سه طرف محصور به دریا بوده و فقط از دروازه ای، در سمت مشرق، به شهر وارد می شده اند. این شهر بندری زیبا و پرجمعیت و مستحکم بوده با مسجدی خوب و زیبا که گنبد آن بر فراز ستونهای مرمر قرار داشته، و محلی که نزد عامه اهالی محترم بوده قبر بلال حبشی از صحابه حضرت پیغمبر، و اولین مؤذنی که در اسلام با گفتن اذان مسلمین را به نماز دعوت کرد، بوده است.

شهر رومی گنگره جرمانیکوپلیس «۱» در پنجاه میلی جنوب قسطنطنیه واقع بود و ترکها آن را کانقری می گفتند. وقایع نگاران قدیم عرب آن را خنجره ضبط کرده اند و در زمان هشام خلیفه اموی پیشرفت مسلمین در بلاد روم و حمله آنها تا به شهر خنجره رسید. قزوینی که آن را خنجره ضبط کرده گوید این شهر در ساحل رودی به نام نهر المقلوب (رود واژگون) قرار دارد، زیرا این رود برخلاف رودهای دیگر از جنوب به شمال جاری است. وی می گوید به سال ۴۴۲ (۱۰۵۰ میلادی) تقریباً تمام این شهر از آسیب زلزله ویران گردید.

در خاتمه برای تکمیل اسامی شهرهای ایالت قزل احمدلی باید از کوچ حصار هم که در جهان نما نام آن برده شده ذکری بشود. این شهر تقریباً بین قسطنطنیه و کانقری واقع بود و دور نیست همان قوش حصار باشد که مستوفی از آن نام برده و با شهری به همین نام در ساحل دریاچه بزرگ

نمک تطبیق می کند. «۲»

آسیای صغیر از قرن پنجم تا نهم هجری

آسیای صغیر در قرن پنجم هجری

سرزمین آناتولی تا قرن پنجم هجری (۱۱ م) در تصرف امپراطوری روم شرقی یعنی بیزانس بود. چنانکه در پیش گفتیم در جنگ ملازگرد که در سال ۱۰۷۱ م بین الب ارسلان و رومانوس دیوجانوس امپراطور روم شرقی اتفاق افتاد برای نخستین بار ترکان سلجوقی بدان سرزمین راه یافتند و از سال ۱۰۷۷ تا ۱۰۹۷ م سلاجقه روم بر قسمت شرقی آن تسلط پیدا کردند و نیقیه (ازنیق) را تا سال ۱۰۸۴ در دست داشتند و سپس شهر قونیه را تصرف کردند.

صلیبیان مسیحی در سال ۱۰۹۷ م بازگشته و سواحل آسیای صغیر را تا حدود بیزانس اشغال کردند و کلیکیه ارمنی را آزاد ساختند. اما سلاجقه روم در داخل آناتولی و امرای دانشمندیه در فلات شرقی آن مستقر گشتند.

Gangra Germanicopolis-(۱)

(۲)- لسترنج: سرزمینهای خلافت شرقی (ترجمه محمود عرفان) ص ۱۳۶-۱۶۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۶۸

آسیای صغیر در قرن ششم هجری

آسیای صغیر در قرن ششم هجری یا دوازدهم میلادی بین دولت بیزانس و سلاجقه روم، امرای دانشمندیه و شاهان ارمنی متنازع فیه بود و این وضع تا سال ۱۱۳۴ م ادامه داشت.

امپراطوران بیزانس نواحی ساحلی شمالی و غربی را که مشتمل بر سواحل دریای سیاه از طرابوزان تا بسفر و قسمت غربی آناتولی از جزیره بورسه تا حدود ازمیر و افسوس و تمام سواحل دریای اژه می شد در تصرف داشتند.

ارمنیان کلیکیه را که در جنوب غربی آن سرزمین بود و شامل سیس و آطنه و طرسوس و آنطاکیه و جزیره قبرس می شد اشغال کرده بودند.

سلاجقه روم در قسمت داخلی آسیای صغیر که بخش بزرگی از آن را تشکیل میداد و پایتخت آن قونیه بود

سلطنت می کردند. امرای دانشمندیه در مرتفعات شرقی آناتولی در ولایات کاپادوکیه یعنی در شهرهای سیواس و قیساریه (قیصری) و ملطیه دولتی تشکیل داده و در نزدیکی این محل فرانکها را بسختی مغلوب کردند و از سال ۴۹۰ تا ۵۶۰ هجری مطابق ۱۰۹۷ تا ۱۱۶۵ میلادی در آن نواحی حکومت نمودند.

سلاجقه روم از سال ۱۱۱۰ تا ۱۱۱۷ بکشور بیزانس لشکرکشی کردند ولی باز بمرزهای خود رانده شدند.

دولت بیزانس از سال ۱۱۳۴ تا ۱۱۳۷ م ارمنستان و کلیکیه را به زیر ربه اطاعت خود درآورد. از سال ۱۱۳۷ تا ۱۱۸۰ پادشاهان بیزانس و سلاجقه روم و امیران دانشمندیه با یکدیگر می جنگیدند.

در سال ۱۱۸۰ سلاجقه روم بر امیران دانشمندیه غلبه کردند، از آن پس کشور ایشان بین سلاجقه روم و دولت بیزانس تقسیم گشت. از سال ۱۱۸۹ تا ۱۱۹۰ دیگر باره صلیبیان سواحل آسیای صغیر را مورد حمله قرار دادند.

آسیای صغیر در قرن هفتم هجری

در قرن هفتم هجری (۱۳ م) سرزمین آسیای صغیر را دولت بیزانس و سلاجقه آسیای صغیر تا سال ۱۲۰۴ م بین خود تقسیم کردند و پس از هجوم صلیبی ها در سال ۱۲۰۴ به قسطنطنیه، قسمت بیزانس آسیای صغیر بین لاتین ها (در بی تینه) و یونانیان (در نیکه) و طرابوزان مستقر شدند.

سلاجقه روم و مسیحیان صلیبی از سال ۱۲۰۴ تا ۱۲۲۳ با یکدیگر می جنگیدند.

مسیحیان صلیبی و سلجوقیان روم و امیران قره مان از سال ۱۲۲۳ تا ۱۲۶۱ باهم در جنگ بودند از بعد از سال ۱۲۴۴ م سلاجقه روم تحت سیطره مغولان قرار گرفتند. در سال ۱۲۶۱ م امپراطوری بیزانس دیگر باره قوام یافت ولی ایالت طرابوزان مستقل باقی ماند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۶۹

سرزمین آناتولی

را در این قرن دولت بیزانس و طرابوزان و سلاجقه روم و قره مانیان از سال ۱۲۶۱ تا ۱۲۹۹ بین خود قسمت کردند ولی قزل احمدلی در بندر سینوپ از بعد از سال ۱۲۹۱ اعلام استقلال کرد.

از سال ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۰ مملکت سلجوقیان روم به امارات کوچکی قسمت شد.

چنانکه در سال ۱۲۹۹ قره سی و عثمانلی (عثمانیان) و گرمیان و حمیدوتکه و در سال ۱۳۰۰ م منتشا و آیدین ادعای استقلال کردند.

آسیای صغیر در قرن هشتم هجری

آسیای صغیر در قرن هشتم هجری (۱۴ م) ما بین دولت بیزانس و طرابوزان و ارمنیان کلیکی و امیرنشینان مسلمان و ایلخانان مغول و ترکان عثمانی متنازع فیه بود.

در نیمه دوم قرن هفتم سلاجقه روم خواهی نخواهی بفرمانبرداری از ایلخانان مغول در ایران گردن نهادند و اداره امور این بلاد بفرمانروایی که از ایران می آمد محول می شد ولی بجهت دوری بلاد روم از ایران تسلط حکومت مغول بر این سرزمین مقتدرانه نبود و هم دوام و ثباتی نداشت.

پادشاهان سلجوقی کم کم بضعف گزیدند ولی سلسله های جوان دیگری که از تجزیه دولت ایشان بیرون آمده بود آنچنانکه شاید زیر بار حکم ایلخانان مغول نرفتند و با وجود کوششهای بسیاری که از جانب ایلخانان بعمل آمد آن امیران یاغی بجای خود باقی ماندند و مملکت سلاجقه روم را بین خود تقسیم کردند.

سلسله کراسی ولایت میسیه «۱»، خاندان صارو خان و آیدین و امرای تکه ولایات لیسیه و پامفیلیه و ولایت لیدیه «۲» و امرای منتشا، ولایت کاریه «۳» را گرفتند. ولایت پیسیدیه «۴» و ایزریه «۵» بدست امرای حمید و ولایت لیکائونیه «۶» بتصرف امرای قره مانی افتاد.

ولایت فریجیه را هم امرای گرمیان و ولایت پافلاگونیه را

نیز خاندان قزل احمدلی تصرف کردند. سلسله آل عثمان بر یک قسمت از ولایت فریجیه که به فریجیای ایپک ته تس «۷» موسوم بود حکومت می کردند. مالیک بحری در سال ۱۳۰۲ میلادی کلیکیه را تصرف نمودند و از بعد از سال ۱۳۱۳ م صاروخانیان در آیدین دعوی استقلال کردند. از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۶ عثمانیان، قره سی را بخاک خود ضمیمه کردند. از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۹ پادشاهان طرابوزان و امرای ایلخانی مغول قسمت شرقی آناتولی را بین خود تقسیم کردند.

در سال ۱۳۴۴ امرای آیدین از میر را از دست مسیحیان بیرون آوردند. در سال ۱۳۴۹ قره مانیان متصرفات ایلخانیان را در آسیای صغیر ضمیمه خاک خود ساختند و آن اراضی را

(۱)-Mysiya

(۲)-Lydia

(۳)-Caria

(۴)-Pisidia

(۵)-Isauria

(۶)-Lycaonia

(۷)-Phrygia Epicteteus

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۷۰

از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۹۰، با دولت طرابوزان و امارات دیگر تقسیم کردند. در سال ۱۳۸۲ ترکان عثمانی بر حمید استیلا یافتند. ترکان عثمانی در سال ۱۳۹۰ گرمیان و صارو خان و آیدین و منتشا، و تکه و سپس قره مان را در ۱۳۹۲ و پس از آن قزل احمدلی را در ۱۳۹۳ ضمیمه خاک خود ساختند.

از بعد از سال ۱۳۹۳ مالیک در کلیکیه و مسیحیان در طرابوزان و از میر و عثمانیان در مغرب برقرار ماندند و همچنان ترکمانان بر ارتفاعات شرقی آناتولی تسلط داشتند.

سلاطین آل عثمان بعد از آنکه قوی شدند جمیع این سلسله ها را یکی پس از دیگری منقرض کردند و ولایتشان را متصرف شدند. چنانکه امرای کراسی را در ۷۳۷ هجری (۱۳۳۶ م) برانداختند و استقلال سلسله حمید را در سال ۷۸۳ ه (۱۳۸۲ م) در

نتیجه

عقد ازدواج با ایشان از میان بردند. سلطان بایزید اول در سال ۷۹۲ هـ (۱۳۹۰ م) ممالک امرای گرمیان و تکه و صارو خان و آیدین و منتشاء را بممالک عثمانی ضمیمه ساخت و در فاصله سنوات ۱۳۹۲-۱۳۹۳ م (۷۹۴-۷۹۵ هـ) امرای قره مانی و قزل احمدلی را نیز برانداخت بطوریکه در اواخر قرن هشتم یعنی کمتر از یک قرن بعد از عثمان اول لشکریان نبیره بااقتدار او نه سلسله رقیب را از میان برداشتند.

بعد از جنگ آنقره در سال ۱۴۰۲ م (۸۰۴ هـ) و مغلوبیت و اسارت ایلدورم بایزید به دست امیر تیمور چون قدرت سلاطین آل عثمان رو بضعف موقتی گذاشت، هفت سلسله از این امرای نه گانه غیر از امرای کراسی و حمید را امیر تیمور گورکانی دیگر باره احیاء نمود و این سلسله ها تا ربع قرن پابرجا ماندند. ولی همینکه سلاطین عثمانی از زیر بار شکست مزبور بیرون آمدند سلطان مراد خان ثانی در سال ۸۲۹ و ۸۳۲ هـ (۱۴۲۶-۱۴۲۸ م) ممالک پنج سلسله از آن امراء را دیگر باره بخاک خود ضمیمه کرد، و در سال ۸۷۷ هـ (۱۴۷۱ م) سلطان محمد خان ثانی پس از تسخیر مجدد ممالک امرای قره مانی دیگر باره تمام آسیای صغیر را تحت فرمان خود در آورد.

آسیای صغیر در قرن نهم هجری

آسیای صغیر در قرن نهم هجری یا پانزدهم میلادی مسیحیان از میر و طرابوزان و ممالک کلیکیه و ترکان عثمانی تا سال ۱۴۰۲ م در تصرف داشتند. امیر تیمور ترکان عثمانی را در سال ۱۴۰۲ م در آنقره شکست سختی داد و در همان سال بر از میر تسلط یافت و در ۱۴۰۳ دیگر باره امیرنشینهای آن ناحیه را احیا کرد ولی پس از

رفتن تیمور ترکان عثمانی بتدریج از سال ۱۴۰۵ تا ۱۴۲۸ آن امیرنشینها را بجز قره مان و قزل احمدلی دیگر باره فتح کردند از سال ۱۴۲۸ تا ۱۴۸۰ دولت طرابوزان (طرابوزانده) و ترکان عثمانی و قره مان و قزل احمدلی سرزمین آسیای صغیر را بین خود تقسیم کرده بودند. تا اینکه در سال ۱۴۶۰ م دولت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۷۱

عثمانی کشور قزل احمدلی و در سال ۱۴۶۱ مملکت طرابوزان را ضمیمه خود ساخت.

از سال ۱۴۶۱ تا ۱۴۷۱ م ترکان عثمانی و قره مانیان آسیای صغیر را بین خود تقسیم کرده بودند تا اینکه در سال ۱۴۷۱ همه آن سرزمین بدست ترکان عثمانی افتاد جز ارتفاعات شرقی که در تحت حکومت ایل ذو القدر باقی ماند. در سال ۱۵۱۵ دولت عثمانی طایفه ذو القدر را نیز برانداخت و همه آناتولی شرقی و غربی بدست آن دولت افتاد.

منابع: اطلس التاريخ الاسلامی ص ۲۴-۱۴

استانلی: طبقات سلاطین اسلام ص ۱۶۸، ۱۶۶، ۱۳۹، ۱۳۸

Claude Cahen Pre-Ottoman Turkey New York- ۱۹۶۸, P. ۶۱- ۶۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۷۲

فصل سوم نظری به تاریخ سلاجقه روم

اشاره

از تاریخ سلجوقیان روم اطلاع بسیاری نداریم. زیرا درباره ایشان جز دو تاریخ نسه منظم که یکی تاریخ ابن بی بی و تلخیص آن و دیگری از مؤلفی بی نام است از زمان ایشان کتاب مستقلی در دست نیست. و دیگر تواریخی که از ایشان یاد کرده اند مربوط به سلاطین دیگر هستند و غالباً مطالب آنها تکرار نوشته های پیشینیان است. ناچار برای کسب آگاهی از آن روزگار بایستی به اخبار سلاطین مسیحی آسیای صغیر که معاصر ایشان بوده اند و مورخان عیسوی در آن باره

مطالبی نوشته اند مراجعه کرد. در تواریخ عربی که درباره شام و مصر نوشته شده، بمناسباتی نیز راجع به ایشان مطالبی آمده است. ما در این مجموعه کوشیده ایم که اخبار سلاجقه روم را که در تواریخ و کتب فارسی موجود است در یکجا گرد آوریم. و کتابی بنام اخبار سلاجقه روم به پژوهندگان حوادث تاریخی عرضه نمائیم.

در این گفتار لازم می دانیم برای تسهیل فهم متونی که درباره سلاجقه روم در این مجموعه گرد آمده است بطور اجمال نظری به حوادث روزگار ایشان بیفکنیم تا خواننده محترم پیش از قرائت آن اخبار فی الجمله اطلاعی از تاریخ سلاجقه روم داشته باشد.

سلجوقیان قبیله ای ترک نژاد بوده اند که در زمان سلاطین غزنوی و در اواخر قرن چهارم هجری از آسیای میانه به ماوراء النهر مهاجرت کردند، چون یکی از پیشوایان ایشان سلجوق بن دقاق بود. لذا اخلاف او را بنام وی سلجوقیان یا سلاجقه خوانده اند.

سلجوقیان در سال ۴۲۹ هجری به ریاست طغرل سلجوقی، سلطان مسعود غزنوی را در دندانقان نزدیک مرو شکست دادند و موفق به تشکیل دولت عظیم سلجوقی گردیدند.

قلمرو سلجوقیان در زمان عظمت ایشان از ماوراء النهر تا دریای مدیترانه امتداد داشت. از بعد از سلطنت برکیارق (۴۸۵-۴۹۸) دولت عظیم سلجوقی تجزیه شد و به پنج خانواده به شرح زیر تقسیم گردید:

۱- سلاجقه بزرگ ۲- سلاجقه عراق ۳- سلاجقه کرمان ۴- سلاجقه شام ۵- سلاجقه روم یا آسیای صغیر.

سلاجقه روم

در حقیقت تاریخ تأسیس دولت سلجوقی در روم و آسیای صغیر از نبرد منازکرت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۷۳

(ملاذگرد) در ۴۶۴ هجری مطابق با ۱۰۷۱ میلادی آغاز می شود.

در سال ۴۶۲ هجری امپراطور

روم شرقی رمانوس دیوجانس Rmanos Diogenes چهارم (۱۰۶۸-۱۰۷۱ م) با لشکری عظیم به شهرهای شام بتاخت و لشکر اسلام و سپهسالار ایشان امیر مرداسی حلب یعنی محمود بن صالح را مغلوب ساخت. و محمود که تا این تاریخ خود را فرمانبردار خلفای فاطمی مصر می خواند، چون دولت فاطمیان را در انحطاط دید از ایشان روی گردانید و در سال ۴۶۳ هجری در حلب بنام قائم بامر الله عباسی و آلب ارسلان خطبه خواند و در همین تاریخ بود که در مکه و مدینه نام مستنصر فاطمی را از خطبه انداختند و بجای آن قائم و آلب ارسلان را گذاشتند.

با آنکه محمود بن صالح خود را فرمانبردار او خوانده بود آلب ارسلان به ولایت حلب آمد و از محمود خواست که به پیشگاه او حاضر شود. محمود از این کار سر باز زد، سلطان به محاصره حلب پرداخت، سرانجام محمود چاره ای جز تسلیم ندید و با مادر خود به حضور آلب ارسلان رسید و سلطان او را به وساطت مادرش ببخشود و حلب در ۴۶۳ بدست سلجوقیان افتاد.

رومانوس دیوجانس برای استرداد بلاد از دست رفته ارمنستان و حدود شرقی ممالک خود که مسخر سلجوقیان شده بود، با ۲۰۰ هزار سپاهی از یونانیان و گرجیان و مردم بلغار و روس و فرانسه به آسیای صغیر آمد و در شهر منازکرت ما بین دریاچه وان و ارزنه الروم (ارزروم) در شمال اخلاط اردو زد.

باید دانست که پیش از این تاریخ سلجوقیان توانسته بودند، امیران محلی ولایات ارمنستان و گرجستان و ابخاز «۱» را که از دولت بیزانس اطاعت می کردند تحت فرمانبرداری خود آوردند و تفلیس و آنی و

قارص را که از نظر لشکرکشی اهمیت بسیار داشت بدست بگیرند.

بفرمان سلطان آلب ارسلان و با صلاح‌دید شورای جنگی قمش تکین و افشین و احمد شاه و سالار خراسان که از سرداران بنام زمان خود محسوب می شدند، مأموریت یافتند تا فتوحات سلجوقی را در سرزمینهای روم شرقی گسترش دهند. افشین در سال ۱۰۶۷ میلادی تا ملاطیه پیش رفت و بی آنکه با لشکر منظمی از رومیان تلافی کند، شهر قیساریه (قیصریه) کرسی

(۱) - اکنون ابخازیا نام دارد و از جماهیر خودمختار شوروی است که در شمال غربی و جنوب شرقی گرجستان واقع است و کرسی آن شهر سوخومی می باشد. این ناحیه در قدیم مسکن قوم ابخاز بود. این قوم در زمان یوستینیانوس امپراتور روم مطیع دولت روم شده به مسیحیت گرویدند (۵۵۰ م.) و سپس آن کشور بدست اعراب اشغال شد و مدتی نیز مطیع امرای گرجستان بودند. در قرن شانزدهم میلادی ابخاز تحت تسلط دولت عثمانی درآمد و اسلام جای مسیحیت را گرفت. (دایره المعارف فارسی). اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی مقدمه ۷۴ سلاجقه روم ص: ۷۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۷۴

ایالت کاپادوکیه را مورد حمله قرار داد. سردار رومی نیکه فروس بوتانیاتس - Nike Phoros Eotaniates مأمور شد که از حمله سواره نظام سلجوقی که بطرف کیلیکیه پیش می آمدند جلوگیری نماید. اما او هم نتوانست کاری از پیش ببرد.

در این هنگام پادشاه بیزانس یا روم شرقی، زنی بنام اودکسیا Eudoxia بود.

چون در اداره امور سلطنت فروماند در برابر تهدید سلجوقیان و دشمنان داخلی ناچار شد با یکی از سرداران معروف خود بنام رومانوس دیوجانس که ذکر او

در پیش گذشت زناشویی کند.

رومانوس در سال ۱۰۶۸ میلادی خود را امپراتور روم شرقی خواند و هنوز دو ماه از جلوس او نگذشته بود که در ماه مارس همان سال به گردآوری لشکری فراوان از اقوام مختلف پرداخته و به شتاب برای مقابله با سلجوقیان بسوی آناتولی حرکت کرد.

کاتاتورياس **Kataturias** که از سرداران روم بود به فرمان امپراتور، راههایی را که به کیلیکیه منتهی می شد مسدود کرد تا رومیان بتوانند سواره نظام سلجوقی را منهدم سازند. در سال ۱۰۷۰ م امپراتور دیوجانس سپاه بزرگی ترتیب داد تا ولایت از دست رفته را بازستاند. اما درباریان با این لشکرکشی که به ریاست او بود مخالفت ورزیده از وی خواستند که سرداری سپاه را به مانوئل کومننوس **Manuel Komnenos** واگذارد و خود در شهر قسطنطنیه بماند. قشون روم شرقی در حوالی سیواس با لشکریان سلجوقی که تحت قیادت ارسقون سردار خود در حرکت بودند تلافی نمودند. در جنگ بزرگی که به وقوع پیوست رومیان شکست یافته و مانوئل کومننوس سردار ایشان بدست ترکان گرفتار شد.

مقارن همین احوال افشین سردار ایرانی دیگر، سرزمینهای فریگیه و شهر خونته **Khonae** (خناس) را در نزدیکی دریا غارت و خراب کرد. ظاهراً سواران سلجوقی توانسته بودند تا دریای مرمره پیشرفت نمایند.

سرانجام امپراتور رومانوس دیوجانس برای آنکه دست سلجوقیان را از سرزمینهای شرقی کشور خود کوتاه کند در ۱۳ مارس ۱۰۷۱ میلادی با لشکر بزرگی بسوی مشرق حرکت کرد و حتی از غروری که داشت در این لشکرکشی خیال فتح ایران را نیز در سر می پروراند. در همین هنگام بود که آلب ارسلان با لشکری به محاصره حلب رفته بود.

آلب ارسلان از خبر عزیمت امپراتور روم با لشکر

انبوه خود به شتاب به آناتولی آمد و قلعه منازکرت (ملاذکرد) را که توسط ارمنیان طرفدار بیزانس مدافعه می شد، فتح نمود.

و پس از این فتوحات دو شهر میافارقین و آمد به اطاعت او درآمدند.

کوشش سلجوقیان برای تسخیر اورفه (الرها) بی نتیجه ماند. پادشاه سلجوقی از آنجا به حلب آمد و در این محل نخستین سفیر روم شرقی به پیشگاه او رسید.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۷۵

به روایت ابن عبری «۱» سفیر روم پس از اینکه از قدرت و شوکت رومانوس سخن فراوان گفت از طرف امپراتور درخواست کرد که سلطان قلعه منازکرت و اخلاط را به روم مسترد دارد.

سلطان به سفیر روم جواب صریحی نداد، آلب ارسلان می خواست که از حلب برای فتح دمشق حرکت کند اما خبر پیشروی سریع رومانوس او را از ادامه فتح آن شهر باز داشت، و در سوم رجب همان سال دیگر باره به سوی آناتولی آمد.

رومانوس دیوجانس چون به سیواس رسید خبر حرکت آلب ارسلان را از شام بشنید و سپس وارد ارزنه الروم شد و سپاه خود را به سه قسمت تقسیم کرد:

سی هزار تن از فرانکها و اوزها به سرداری اورسلیوس **Urselius** مأمور پیشروی بسوی اخلاط «۲» شدند. دسته ای نیز برای تهیه خواربار عازم اطراف گشتند. خود رومانوس نیز به پیشوائی سپاهی بسوی منازکرت پیش آمد. در بین راه لشکر ارمنستان به سرداری ماگسترس **Magistros** بوی پیوست. هنوز مسافتی دراز طی نکرده بود که نامه ای از سردار خود داباتانس **Dabatanes** دریافت داشت که آلب ارسلان بسوی بغداد در حرکت است. دیوجانس گمان کرد که سلطان از بیم او عقب نشینی کرده است. ولی آلب ارسلان بسوی موصل

رفته بود تا در آنجا منتظر قوای کمکی باشد. و در ضمن توسط جاسوسان از راه منازکرت اطمینان حاصل کند. رومانوس که به کامیابی خود غره بود با آسانی بر منازکرت دست یافت و همه مدافعان سلجوقی دژ منازکرت را بکشت و گروهی از سپاهیان خود را به سرداری باسیلاکس Basilaks بیاری پادگان رومی به اخلاط فرستاد.

جنگ منازکرت (ملاذگرد)

نخستین جنگ ایرانیان و رومیان در چهارشنبه ۲۴ اوت میان لشکریان باسیلاکس و پیشقراولان سپاه آلب ارسلان روی داد. در این جنگ سلجوقیان توانستند رومیان را شکست داده باسیلاکس را به اسارت بگیرند، و نیز توانستند نیروی امدادی روم را که به سرداری برینیوس Bryennios تازه از راه رسیده بود در هم بکوبند. سردار مزبور با زخمهای مهلکی که داشت ناچار به عقب نشینی شد. در این جنگ صلیب بزرگی همراه غنایم با اسیران بسیار به نزد خواجه نظام الملک وزیر با تدبیر سلجوقی که در همدان مقر داشت فرستاده شد.

رومانوس با لشکریان خود به صحرای زهره در ۱۰ یا ۱۳ کیلومتری منازکرت

(۱) - کتاب تاریخ مختصر الدول - طبع بیروت ۱۸۹۰، ص ۳۲۲-۳۲۳

(۲) - اخلاط اکنون از شهرهای ترکیه است که در شمال غربی دریاچه وان واقع می باشد.

و ویرانه های قدیم شهر اخلاط یا خلاط نزدیک آن است. (دایره المعارف فارسی).

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۷۶

رسید. در بیست و هفتم ذی القعدة ۴۶۳ (۲۶ اوت ۱۰۷۱ م) ایرانیان و رومیان در حالیکه یک فرسنگ باهم فاصله داشتند در مقابل هم قرار گرفتند.

سپاه بزرگ روم شرقی غیر از رومیان که از ایالات امپراطوری گردآوری شده بودند، و سربازانی را از مردم کاپادوکیه و فریگیه و ارمنستان و الجزیره

و گرجستان تشکیل می دادند. عده ای از مزدوران اروپایی مانند: فرانکها و نرمانها و اسلاوها و اوزها نیز همراه ایشان بودند، شماره سپاهیان رومانوس بالغ بر صد هزار تن بود. اگرچه مورخان اسلامی در عده ایشان مبالغه کرده و آنان را به ۲۰۰ هزار تن رسانیده اند.

سپاهیان دیوجانس که متشکل از اقوام و نژادهای گوناگون بوده اند، باهم انس و الفتی نداشتند و حتی غالباً زبان یکدیگر را نیز نمی فهمیدند.

از خوشبختی آلب ارسلان، پناهنده شدن دسته ای از اوزها به لشکر ایران پیش از آغاز نبرد بود.

آلب ارسلان با بیست هزار سوار جنگاور و گروهی از فراریان اوز با سردارانی چون گوهر آئین و سلیمان شاه و منصور و سوتکین که هریک بر دسته ای ریاست داشتند. در مقابل سپاه روم به صف آرائی پرداخت. بفرمان سلطان روز جمعه برای نبرد تعیین گردید. در همین اوان از طرف القائم بامر الله خلیفه عباسی، متن دعایی که برای پیروزی لشکر اسلام در مقابل سپاه کفر تهیه شده بود به همه مملکت پهناور سلجوقی فرستاده شد. تا در مساجد بر سر منابر خوانده شود. آلب ارسلان پیش از آنکه جنگ را آغاز کند بر آن شد که قبلاً با رومانوس وارد مذاکره شود.

قاضی ابن المهلبان با امیر سوتکین مأموریت یافتند تا با امپراتور روم ملاقات کرده درباره شرایط صلح به گفتگو پردازند. امپراتور از سفیران سلجوقی استقبال خوبی نکرد و اعزام آن رسولان را دلیل بر ضعف سلطان دانست و از روی غرور گفت که در شهر ری با سلطان صلح خواهم کرد.

آرایش جنگی سپاه روم و ایران چنین بود:

امپراتور در قلب سپاه قرار داشت. و در طرف چپ او یکی از سردارانش آلیتس Aleates

با سربازان او و طرف راست او سردار دیگرش برینوس Brynnios با سربازانش صف کشیده بودند. افراد ذخیره و احتیاط به ریاست آندرونیکوس Andronikos در صف عقب جبهه قرار داشتند.

آلب ارسلان سپاه سلجوقی را به چهار شاخه تقسیم کرده بود: دو قسمت مأموریت داشتند که در اطراف تپه های میدان محاربه پنهان شده و منتظر بمانند. شاخه سوم، در جای مناسبی قرار گرفته و وظیفه داشت با نیروی احتیاط دشمن مقابله نموده و عقب جبهه را حفاظت نماید. قسمت عمده سپاه بریاست سلطان مأمور مقابله با عمده قوای روم بودند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۷۷

فرمان حمله از طرف آلب ارسلان صادر شد. سوارنظام سلجوقی در حالیکه از طرف تیراندازان ماهر پشتیبانی می شد به تعرض پرداختند. امپراطور برای اینکه لشکر دشمن را در کام سپاه خود فروبرد، با تمام لشکریان خویش پیش تاخت و بی احتیاطانه سوارنظام سلجوقی را که آهسته آهسته آغاز بعقب نشینی کرده بودند تعقیب نمود.

مقصود سلجوقیان ازین عقب نشینی دور کردن امپراطور از اردوگاه خود بود. دو قسمت از سوارنظام سلجوقی که در اطراف تپه ها پنهان شده بودند چون دشمن را در تیررس دیدند، حملات تهاجمی خود را شروع کردند. ضرباتی که از پیش و پس به لشکر روم وارد می آمد، رومانوس را متوحش ساخت، و برای اینکه از شکست سپاه خود و محاصره گازانبری دشمن جلوگیری نماید فرمان عقب نشینی را صادر نمود. اما اردوی روم چنان آشفته و درهم گسیخته بود که کوشش امپراطور به جایی نرسید. تنها امیدی که رومیان داشتند کمک فوری از جانب نیروی احتیاط بود. اما آنهم بزودی به یأس تبدیل شد. زیرا آندرونیکوس ترجیح داد بدون فوت

وقت از محل نبرد عقب نشینی کند. شب تازه فرارسیده بود که جارچیان خبر شکست لشکر روم را اعلام کردند.

رومانوس در حالیکه زخم برداشته بود گرفتار شد و او را به پیشگاه آلب ارسلان آوردند سلطان ابتدا سه تازیانه بر سر او زد و گفت چرا به دعوت صلح من جواب قبول ندادی.

امپراطور از شدت تأثر پاسخ داد که دست از ملامت او بردارد و هرچه می خواهد بکند.

آلب ارسلان را دل بر او بسوخت و او را به آزادیش امیدوار ساخت و وی را عفو کرد سپس او را به چادر مخصوص خود برد و نوازش کرد و پیمان صلحی بمدت ۵۰ سال با او بست.

امپراطور تعهد کرد که معادل یک میلیون و نیم سکه طلا به آلب ارسلان غرامت جنگی بدهد و سالی ۳۶۰ هزار سکه طلا بعنوان خراج دولت ایران پردازد. و همه اسیران ایرانی و مسلمان را در کشور روم شرقی آزاد کند. بر اثر این فتح و فیروزی نواحی منازکرت و اورفه و منبیج و انطاکیه بدست سلجوقیان افتاد و ضمیمه کشور پهناور سلجوقی گردید «۱»

از منازکرت تا نخستین جنگهای صلیبی:

بعد از نبرد ملاذگرد (منازکرت) آلب ارسلان متوجه مشرق و خوارزم شد و پادگانی را در آناتولی گذاشت و فرماندهی آنرا به منصور و سلیمان پسران قتلش دو پسر عموی خود داد که در فتوحات منازکرت سهم بزرگی داشتند. باید دانست که پدر آندو قتلش بن اسرائیل در زمان طغرل بیک نخست فرمانروای جرجان و دامغان بود، و سپس از طرف او بولایت

(۱) - ۷۲ - ۶۶. P. Claude Cahen, pre - Ottoman Turkey, ترجمه دکتر حسین آلیاری از ترکی،

نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره مسلسل ۸۳

دیاربکر منصوب شد. و پس از آن در نواحی قفقاز به فتوحاتی نایل آمد و در سال ۴۳۸ هـ ۱۰۴۷ میلادی گنجه را بگرفت و با ابراهیم ینال به ارزنه الروم (ارزروم) حمله آورد و دیری نگذشت که هر دوی ایشان بر طغرل سر به طغیان برداشتند، ابراهیم ینال دستگیر و مطیع شد ولی قتلش به طرف غرب گریخت و دیگر بار در ۴۴۹ هـ (۱۰۵۸ میلادی) با ابراهیم ینال سر به عصیان برداشت. قتلش با او متحد شد. در سال ۴۵۲ هـ (۱۰۶۱ میلادی) ابراهیم بقتل رسید و قتلش فرماندهی ترکمانان را بعهده گرفت. و در آذربایجان و عراق عجم دعوی استقلال نمود. طغرل سپاهی برای دفع او بفرستاد و قتلش در قلعه گردگاه تا هنگام مرگ طغرل تا سال ۴۵۵ هـ، ۱۰۶۳ میلادی در محاصره بود. چون خبر مرگ طغرل را بشنید از آنجا به ری رفت و دعوی سلطنت کرد و آن شهر را محاصره نمود. آلب ارسلان بالشکری بدفع او حرکت کرد. در جنگ سختی که بین آندو در ناحیه ری در گرفت قتلش بقتل رسید و برادر و پسر بزرگش اسیر شدند ۴۵۵ هـ، ۱۰۶۳ میلادی.

پس از شکست رومانوس در نبرد ملاذگرد جنگهای خانگی در دولت بیزانس ایجاد شد و میشل یکی از سرداران روم در قسطنطنیه دعوی سلطنت کرد. (۱۰۶۷-۱۰۷۸ م) آلب ارسلان نیز در خوارزم در ربیع الاول سال ۴۶۵ هـ بقتل رسید. و سلطنت بر پسرش ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ هجری قمری) مسلم گشت. سلیمان پسر قتلش بفرمان ملکشاه به آسیای صغیر رفت و به فتوحاتی در

آن نواحی مشغول شد و چون امپراتور رومانوس که آلب ارسلان با وی پیمان صلح ۵۰ ساله بسته بود حیات نداشت دیگر اخلاقاً مانعی برای پیشرفت سلیمان و لشکرش در آن سرزمین بنظر نمی رسید.

میشل که درین زمان امپراتور قسطنطنیه بود، از هجوم ترکان سلجوقی به آسیای صغیر بوحشت افتاد و از پاپ گریگوری هفتم برای جلوگیری از سیل ترکان سلجوقی یاری خواست.

چون سلطان ملکشاه سلجوقی از فتوحات سلیمان در آسیای صغیر آگاه شد، او را رسماً در سال ۴۷۰ هجری از طرف دولت سلجوقی به فرمانروایی آسیای صغیر تعیین کرد. ترکان سلجوقی در مدتی بسیار کوتاه بر آناتولی مسلط شدند. در سال ۱۰۸۰ م سلیمان تا شهر کیسیکوس Cysicus که امروز ایزنیک iznik خوانده می شود و سپس نیکیه Nicaea را و پس از آن نیکومیدیه Nicomedia و بعد خلقیدونیه Chalcedone و سرانجام کریسوپولیس Chrysopolis یا غازی کوی امروز را که بر ساحل آسیائی دریای مرمره قرار داشت تسخیر کردند. دیری نگذشت که ترکان سلجوقی در غربی ترین ناحیه آناتولی به بغازچاناک قلعه رسیدند.

سلیمان شهر نیکیه را که از بلاد مسیحی آسیای صغیر بود و در جنوب اسکودار حالیه قرار داشت به پایتختی برگزید و این امر اضطراب غریبی در دولت بیزانس و قلوب

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۷۹

مسیحیان ایجاد کرد. در سال ۱۰۸۱ میلادی امپراتوری بنام آلکسیس کمنوس Alexis Comnenus در قسطنطنیه بر تخت سلطنت نشست. پس از آنکه بر اوضاع مسلط شد لشکری گرد آورده از دریا بگذشت و بر ترکان سلجوقی بتاخت و آنان را مجبور به عقب نشینی کرد. ترکان سلجوقی خرمنهای سر راه خود را آتش زده بسوی مشرق روی نهادند. درین کشمکش ها پسر امپراتور

بقتل رسید و سرانجام صلحی بین سلیمان و کمئوس منعقد گشت و مرز دولتین دره کوچکی که در کنار مال تپه امروز قرار دارد تعیین گردید.

آناتولی بدست ترکان افتاد و ارتباط بیزانس با ایالات جنوبی خود قطع گردید.

درین هنگام فیلارتس Philaretos سردار ارمنی که از خدمتگزاران بیزانس بود از موقع استفاده کرده بر آنطاکیه دست یافت و در ۴۷۱ هـ (۱۰۷۸ م) آن شهر را بتصرف خود درآورد.

پس از چندی بین فیلارتس و پسرش اختلاف افتاد و او را به زندان افکند، پسر از زندان بگریخت و به ایزنیک رفت و به سلیمان پناهنده شد و او را تشویق کرد که آنطاکیه را بگیرد.

سپس سلیمان زن و فرزند را در نیقیه گذارده در ۴۷۱ هـ، (۱۰۷۸ میلادی) به آنطاکیه رفت و آن شهر را از دست فیلارتس خارج ساخت و کلیساهای آنرا تبدیل به مسجد کرد «۱»

فتح آنطاکیه بدست سلیمان او را بر آن داشت که در آسیای صغیر دعوی استقلال و خودمختاری کند، تسلط سلیمان بر آنطاکیه امیران مسلمان شام را بوحشت انداخت. سلیمان این بندر را بنام ملکشاه سلجوقی فتح کرد و حدود دولت سلجوقی را از طرف مغرب بدریای مدیترانه رسانید. چون فیلارتس در هنگامی که آنطاکیه را در تصرف داشت برای حفظ موقعیت خود به ابوالمکارم شرف الدوله عقیلی صاحب موصل خراج می داد، شرف الدوله از سلیمان خواست که همان خراج را بوی بدهد و یا آنکه آنطاکیه را به فیلارتس بازگرداند، سلیمان نپذیرفت لاجرم بین او و شرف الدوله جنگی درگرفت و شرف الدوله شکست خورده بقتل رسید. پس از آن سلیمان در سال ۴۷۹ بقصد تسخیر حلب آن شهر را محاصره

کرد مردم آن شهر از تاج الدین تتش فرمانروای دمشق و مؤسس شعبه سلاجقه شام یاری خواستند. تتش به حلب آمد و ما بین آندو سردار سلجوقی جنگ گرفت. امیر ارتق با لشکری به تتش پیوست و درین جنگ که در صفر سال ۴۷۹ هجری روی داد، سلیمان شکست یافته و کشته شد و حلب به تصرف تتش درآمد.

گویند درین جنگ سرداران سلیمان بگریختند و او چون خود را در میدان نبرد

(۱) - ایوردی در فتح آنطاکیه بدست سلیمان قصیده ای در مدح او سروده است که مطلع آن این سه بیت است:

لمعت كناصریه الحصان الاشقر نار بمعتلج الكشيب الاعفر

و فتحت انطاکیه الروم التي نشرت معاقلها علی الاسکندر

و طئت مناكبها جیادك فانشت تلقی اجنتها بنات الاصفر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۸۰

تنها دید به مأمونی پناه برد و برای آنکه ساعتی بیاساید زره خود را بر کناری نهاد و بر آن بنشست در آن هنگام خیر آوردند که تتش با لشکرش به گرفتن وی می آیند. سلیمان در دم، تیغ از نیام برکشید و در شکم خود فروبرد و بدینطریق خود را بقتل رسانید.

از شنیدن اخبار اختلاف امیران سلجوقی در مغرب شاه بزرگ ایران یعنی سلطان ملکشاه برآشفته و در جمادی الاخر همان سال از اصفهان عازم الجزیره و شام شد و از راه موصل به شهرهای کنار دره علیای فرات رفت. و بعضی از قلاع آن نواحی را که هنوز در دست رومیان بود بگرفت. تتش پیش از آنکه برادرش ملکشاه برسد شهر را رها کرده به شام رفت و سلطان ملکشاه، قلیچ ارسلان را بهمراه خود آورده به بغداد بازگشت قلیچ ارسلان تا

مرگ ملک‌شاه دیگر به روم باز نیامد و پس از او در زمان برکیارق (۴۸۵-۴۹۸ ه) بدان سرزمین مراجعت نمود.

اوضاع آسیای صغیر بعد از مرگ سلیمان:

سلیمان بن قنلمش با اینکه در ظاهر اطاعت از دولت مرکزی سلجوقی و سلطان ملک‌شاه می کرد بعلت دوری از سلجوقیان ایران لقب سلطان بر خود نهاده بود، و این لقب حاکی از آنست که وی در سرزمین آناتولی دعوی استقلال و پادشاهی می کرده است. گواه بر این مدعا، متون تاریخی بیزانسی است که در آنها صراحتاً عنوان او «سلطان» آمده و ویرا پادشاه آن نواحی خوانده اند. بنابراین منابع، سلیمان خود را مانند ملک‌شاه سلجوقی، از طرف خلیفه بغداد پادشاه قانونی آسیای صغیر می خوانده است.

زمانیکه سلیمان‌شاه برای تسخیر آنطاکیه بدانجانب رهسپار شد، یکی از خویشان خود را که ابو القاسم نام داشت بجای خود در نیقیه بگذاشت.

در فترت بین مرگ سلیمان و جلوس پسر او قلیچ ارسلان نواحی مسخرشده آسیای صغیر، بدست سرداران ترک اداره می شد. ابو القاسم در نیقیه و برادر او بولدجی در کاپادوکیه حکومت داشتند. ظاهراً نام اسلامی بولدجی، حسن بود و همین نام است که بر ناحیه کوهستانی حسن داغ در آناتولی اطلاق شده است.

یکی دیگر از سرداران ترک بوزان نام داشت که از طرف ملک‌شاه به حکومت شهر اورفه (الرها) منصوب شده بود و امور شمال غربی سرحدات دولت سلجوقی در آسیای صغیر را اداره می کرد.

ابو القاسم در نواحی ساحلی آسیای صغیر به تأسیس نیروی دریائی پرداخت و تمام سواحل دریای اژه را با کشتی های خود تحت نظر گرفت. آلكسى كمننوس یکبار به یاری ترکان بیزانسی شده تاتیکیوس Tatikios او را عقب براند. ولی نتوانست از عهده او برآید. سپاهی که تحت اختیار

راند. سلطان ملکشاه سلجوقی از پیشرفتهای ابو القاسم دل خوش نبود و ازینجهت سرداری ترک را بنام بورسق برای دفع وی بفرستاد و به الکسیس پیشنهاد اتحاد بر ضد ابو القاسم نمود و باو وعده داد که همه ترکان را از سواحل دریای اژه فراخواهد خواند. اما الکسیس چون بورسق را خطرناکتر از ابو القاسم می دانست با سردار اخیر الذکر از در آشتی درآمد و او را بر علیه بورسق تقویت نمود. ملکشاه در مخالفت با ابو القاسم از پای ننشست و بوزان سردار معتمد خود را به آسیای صغیر روان ساخت. بوزان از طرف ملکشاه پیشنهاد اتحاد با الکسیس کرد، بشرط آنکه وی دختر خود را به پسر سلطان ملکشاه بزنی بدهد و در عوض تمام آن نواحی از حدود نیقیه تا آنطاکیه که بدست سلیمان فتح شده است بدولت بیزانس مسترد گردد باوجوداین بوزان موفق به گرفتن نیقیه و استرداد آن بدولت بیزانس نشد. الکسیس از اختلاف بین سلطان و ابو القاسم استفاده می کرد و در میان سرداران ترک دشمنی می انداخت ازینجهت به ابو القاسم کمک نمود و او بوزان (آق سنقر) را عقب نشانده، ولی بزودی فهمید که آلت دست دولت بیزانس است بدینجهت برای رهائی از سیاست حیلہ گرانه او از سلطان تقاضای عفو کرد و درخواست نمود که سلطان او را به حکومت ولایتی مفتخر فرماید. بدین منظور، روانه اصفهان پایتخت دولت سلجوقی گردید و نیقیه را به برادرش ابو الغازی واگذاشت، چون به اصفهان رسید سلطان ملکشاه او را به حضور خود

نپذیرفت. ابو القاسم پس از انتظار بسیار چون از دیدار سلطان ناامید شد از شهر بیرون رفت و هنوز از دروازه شهر دور نشده بود که سواران سلطان بوی رسیده او را دستگیر کرده با زه کمان خفه نمودند.

سلطان می خواست که نیقیه را از برادر او ابو الغازی بازستاند ولی اجل بوی مهلت نداد و در گذشت. پس از مرگ ملکشاه بوزان به شهر اورفه (ادسا) بازگشت و بولدجی برادر ابو القاسم به شتاب از کاپادوکیه روانه نیقیه شد و آنجا را به تصرف گرفت ۱۰۹۲-۱۰۹۳ م «۱»

پادشاهی قلیج ارسلان اول ۴۸۵-۵۰۱ ه (۱۰۹۲-۱۱۰۷ میلادی)

همانطوریکه سلیمان بن قتلمش پس از مرگ الب ارسلان به روم گریخته و در آنجا به پادشاهی نشست، پسر او قلیج ارسلان نیز پس از مرگ ملکشاه فرصت غنیمت شمرده به تخت پادشاهی نشست (۴۸۵ ه، ۱۰۹۲ م) اوضاع آسیای صغیر از ابتدای سلطنت قلیج ارسلان تا حمله صلیبی ها آرام بود. شهر قسطنطنیه در آن زمان از طرف اروپا، توسط قبایل خویشاوند ترکان سلجوقی که از استپ های روسیه گذشته و به دانوب سفلی رسیده بودند مورد تهدید قرار گرفت.

در سال ۵۰۳ ه (۱۱۰۰ م) لشکری از ترکان بفرماندهی تانری برمیش شهر افس را تسخیر کردند. از طرفی دیگر سرداری بنام چاکان شهرهای ازمیر و کلایمین Klazimen و فوچا Focha و جزایر میدیل و سیسام را متصرف شد.

(۱)-۸۰-۷۲. Claude Cahen, Pre-Ottoman Turkey.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۸۲

الکسیس پادشاه بیزانس دو سردار خود دالاسنون Dalasenon و اپوس Opus را مأمور استرداد سیسام کرد ولی هیچکدام موفق نشده ناچار به پیشنهاد صلح گشتند. چاکان به ازمیر بازگشت. پادشاه بیزانس فرصت غنیمت شمرده دیگر باره سیسام را

گرفت. چاکان بار دیگر برای راندن رومیان بازگشت و پس از غارت جزایر دریای اژه با غنایم فراوان به از میر مراجعت نمود. سپس آلکسیس یکی از خویشان خود را بنام دوکاس Dukas مأمور فتح جزایر میدیل نمود، درین هنگام میدیل بدست یلواج برادر چاکان بود. ترکان بسوی کشتی خود روان بودند که لشکریان بیزانس ناگهان از پشت به آنها حمله آوردند. ولی چاکان موفق شد که خود را به از میر برساند. چاکان چنان دشمنی رومیان را در دل گرفته بود که تصمیم داشت شهر قسطنطنیه را تسخیر نماید. اما کلاسنون Klasennon بدستور آلکسیس روابط بین چاکان و قلیچ ارسلان را تیره کرد و او را از قدرت و نفوذ فراوان او بترسانید تا اینکه قلیچ ارسلان او را به ضیافتی خوانده و بقتل رسانید. سپس قلیچ ارسلان بیاری الپ ایلک بن قتلش که ظاهراً عمومی او بود برای جنگ با گابریل امیر یونانی و ارمنی و نایب فیلاترس به ملاطیه رهسپار شد.

ملاطیه مرکز عمده ارتباطات بین دشت آناتولی و بین النهرین بود. و از طرف جنوب به دو جاده ای که بسوی ایران می رفت منتهی می شد.

قلیچ ارسلان و صلیبی ها:

در اواخر قرن ۱۱ میلادی گروهی بسیار از مسیحیان اروپا که لقب صلیبی بر خود نهاده بودند بقصد زیارت بیت المقدس و رهانیدن اماکن مقدسه مسیحی از دست مسلمانان به آسیا آمدند. اینان به فتوای پاپ اوربین Urbain در سال ۱۰۹۵ م از ملتهای مختلف اروپا مانند ملل فرانسوی و آلمانی و ایتالیائی گروه کثیری را تشکیل داده و بنام امت عیسی بسوی مشرق براه افتادند. در میان ایشان راهبی بنام پطرس زاهد بود که از یاران پاپ بشمار می رفت وی سراسر اروپا

را بیای خود درنوردید و به هر جا که می رسید مسیحیان را برای جنگهای صلیبی علیه مسلمانان تشجیع می کرد. لشکریان صلیبی بچهار اردوی بزرگ تقسیم شده و هریک راهی را در پیش گرفتند و با خود قرار گذارده بودند که همگی در شهر قسطنطنیه بهم برسند چون صلیبی ها بدان شهر رسیدند از کثرت عده ایشان که شمار آن به ۳۰۰ هزار تن می رسید اهالی آن شهر بوحشت افتادند. آلکسیس پادشاه بیزانس می خواست هرچه زودتر شر این مهمانان ناخوانده را از سر خود دفع کند. زیرا می ترسید که ثروت سرشار قسطنطنیه، آن مردم وحشی و فقیر را بفکر چپاول آن شهر بیاندازد. در عین حال بی میل هم نبود بلادی را که ترکان سلجوقی از او گرفته بودند بدون هزینه لشکرکشی بدست ایشان پس بگیرد. در ۴۹۲ ه (۱۰۹۸ م) چنانکه ذیلا شرح خواهیم داد صلیبیان بجلوی شهر نیقیه رسیدند و آنرا محاصره

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۸۳

کردند و نزدیک بود آنرا بگشایند، که ناگهان درفش امپراطوری بیزانس بر فراز برجهای آن به اهتزاز درآمد و معلوم شد که فرمانده لشکر امپراطور در نهان با ترکان قراری داده و تنها وارد شهر شده و دروازه ها را بر روی صلیبیان بسته اند. ناگزیر صلیبیان بسوی بیت- المقدس براه افتادند و سپاهیان امپراطور فقط چند راهنما به آنان دادند و عملا چند بار راه را به خطا به ایشان نشان داده و آنان را گمراه ساختند، چنانکه ایشان دو سال در راه ماندند و بسیاری از آنان در بین راه هلاک شدند. پس از تحمل رنج و مشقت بسیار در ششم ژوئن ۱۰۹۹ م (رجب

۴۹۳ ه) به بیت المقدس رسیدند. و با غلبه آن شهر را بگرفتند و کشتار و غارت فراوان کردند. و دولتی لاتینی در بیت المقدس تشکیل دادند. ولی این دولت بعدها توسط صلاح الدین ایوبی در ۵۸۳ ه، (۱۱۸۷ م) منقرض شد. پس از این شکست صلیبی ها از پای ننشسته و امپراتوران آنروز اروپا را مانند فریدریک ریش قرمز «۱» پادشاه آلمان و فیلیپ اوگوست «۲» پادشاه فرانسه و ریچارد شیردل «۳» پادشاه انگلستان را بکمک خود خواندند. فریدریک با قشون صلیبی آلمان پیش از دیگران به آسیای صغیر رسید و قشون ترک را در قونیه شکست داد. ولی با وجود همه کوششها نتوانستند بیت المقدس را از صلاح الدین ایوبی پس بگیرند.

آلمانیهایی که بحوالی نیقیه آمده بودند، دژی را تسخیر کرده در آنجا مستقر گشتند، قلیج ارسلان به محاصره دژ آمده و آب آشامیدنی آنرا قطع کرد، رئیس صلیبی ها از بی آبی اهل دژ مستأصل شده تاب مقاومت نیاورد و ناچار شد که خود را به ترکان تسلیم کند و قبول اسلام نماید. فرانسویانی که در هلنوپولیس Helenopolis مستقر بودند بحمله پرداختند و عده بسیاری از ایشان با سردارانشان بقتل رسیدند. در سال ۴۹۰ ه (۱۰۹۶ م) عده صلیبیان که در آسیای صغیر به ۱۰۰ هزارتن رسیده بودند، به دو قسمت شده گروهی از ایشان به اسکی شهر رفتند و گروهی دیگر پس از ویران کردن آناتولی به سوریه رهسپار شدند.

دانشمندیه:

امرای دانشمندیه که از حدود سال ۴۵۵ تا ۵۶۷ هجری در سیواس و قیساریه و ملاطیه و قسطنطنیه و البستان و چانیک، حکومت داشتند، از ترکان آسیای صغیر بشمار می رفتند. مؤسس این سلسله تیلو بود که ملک

دانشمند شمس الدین احمد غازی لقب داشت و بر سیواس فرمانروایی می کرد. پسرش ملک غازی کومش تکین بن دانشمند، معاصر قلیچ ارسلان بود و با او در اعمال قدرت و توسعه نفوذ خود در آسیای صغیر رقابت می نمود. وی برای تقویت قدرت خویش با سلاطین بیزانس علیه سلاجقه روم ساخته بود و از حمایت ایشان در جنگ با قلیچ ارسلان برخوردار می شد. ابتدا در جنگ با قوای صلیبی بین قلیچ ارسلان و دانشمندیان اتحاد و اتفاق

Frederic Barberousse-(۱)

Philippe Auguste-(۲)

Richard Coeur de Lion-(۳)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۸۴

نظر بود ولی پس از این فتوحات بین آل دانشمند و قلیچ ارسلان اختلاف افتاد.

تسخیر نیقیه بدست دولت بیزانس:

هنگامیکه قلیچ ارسلان برای نبرد با امرای دانشمندیه به مرکز آناتولی عزیمت می کرد. خانواده و گنجهای خود را در شهر نیقیه که پایتخت او بود گذاشته بصوب مقصود روان شد. پس از رفتن او صلیبیان به سرداری ریموند «۱» پسر روبرت گیسکارد «۲» به اتفاق گوتفرای لهستانی «۳» و سرداران دیگر مسیحی در سال ۱۰۹۷ م (۴۹۱ هجری) به نیقیه روی آوردند و آن شهر را که اولین پایتخت سلاجقه روم بود محاصره کردند. این شهر در آن روزگار چهار میل طول و ۲۵۰ برج داشت. رومیان قایقهای بدریاچه ای که در کنار آن شهر قرار داشت آورده و آن را تسخیر نمودند و چنانکه در پیش گفتیم پیش از آنکه صلیبی ها بدان شهر در آیند آنرا بنفع خود تصرف نمودند و پرچم های بیزانس را بر فراز آن برافراشتند. سپس امپراتور بیزانس آلکسیس کمننوس که در پلکانوم Pelecanum در نزدیکی خلیج نيقومديا اردو زده بود از آنجا باشکوه

و جلال به شهر درآمد و زن و فرزندانش قلیچ ارسلان را به اسارت گرفت و به قسطنطنیه فرستاد. در سال ۱۹۰۷ م (۴۹۱ هـ) جنگی سخت بین صلیبی ها و سلاجقه در ناحیه دورلیوم «۴» (اسکی شهر) در گرفت، در این جنگ امرای دانشمندیه با سلاجقه در جنگ با دشمن مشترک مسلمانان همراهی می کردند. در ابتدا پیشرفت با لشکر سلجوقی بود ولی سرانجام شکست در سپاه ایشان افتاد. پس از این واقعه جنگهای دیگری بین ایشان و صلیبی ها روی داد و دانشمندیه خیانت کرده به صلیبی ها پیوستند. در سال ۴۹۵ هـ ملک غازی درگذشت و در اوایل پائیز ۴۹۸ هـ قلیچ ارسلان در جنگ ارکلی پیروزی بدست آورد و سرداران صلیبی فرانسوی و آلمانی و بعضی دیگر را شکست داد. در سال ۵۰۰ هـ در میان چوکرمش و چاولی سقا که هر دو از سرداران سلجوقی بودند بر سر استیلای بر شهر موصل اختلاف افتاد. چاولی غلبه کرده حکومت موصل را در دست گرفت. مردم شهر که از حکومت او راضی نبودند. از قلیچ ارسلان کمک خواستند. قلیچ ارسلان با ارتق پسر ایلغازی به آنجا رفت چون چاولی عقب نشست سپاهیان قلیچ ارسلان به آسانی وارد شهر گردیدند و قلیچ ارسلان برای جنگ با چاولی پسر خود ملکشاه را در موصل گذاشته و خود بر دیار بکر مستولی شد. چاولی به شهر سنچار رفت و از ملک رضوان بن تتش ابن الب ارسلان یاری خواست. ملک رضوان با وی بجنگ قلیچ ارسلان روان شد. با اینکه سپاه قلیچ ارسلان کمتر از لشکریان ایشان بود دلیرانه بجنگید ولی شکست خورده لشکریان او بگریختند و او خود را با اسب به

Raymond-(۱)

Robert Guiscard-(۲)

Godfrey of Bouillon-(۳)

Dorlaeum-(۴)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۸۵

چاولی پس از این پیروزی به موصل آمد و ملکشاه پسر قلیچ ارسلان را گرفته نزد پادشاه سلجوقی ایران فرستاد ولی ملکشاه بعد از مدتی بکمک خلیفه بغداد نجات یافته به آناتولی آمد و بر تخت پدر نشست. «۱»

آقسرائی، در سبب مرگ قلیچ ارسلان می نویسد: «درین هنگام سلاطین سلجوقی در عراق ضعیف شده بودند و میان برادران اختلاف واقع شده و خلفا از ایشان «در رنج بودند، خلیفه نزد قلیچ ارسلان رسول فرستاد که اگر تواند احتیاط روم کند و بعد از آن به بغداد آید او را معاونت کنیم و سلطنت عجم بر وی مقرر داریم. قلیچ ارسلان بهوس پادشاهی عجم (یعنی ایران) عزم بغداد کرد و پسر خود مسعود را ولیعهد کرد و دارالملک قونیه را بدو سپرد و روان شد.»

چاولی که از ارکان دولت سلاطین عجم بود با لشکر دیاربکر و اکراد بجنگ او رفت نزد امرا او تهدید فرستاد و بعضی را بمواعید فریفته کرد ... امرا غدر نمودند و او را در رودخانه خابور غرق کردند.» «۲»

در تاریخ آل سلجوق در آناتولی در این باره چنین آمده است: «اتفاقا روزی سلطان در شکار اسب تاخت از قضای آسمانی به آب شط افتاد امیران یمین و یسار می دویند و فریادها می کردند، قادر بودند که او را برهاند ولی در حق او غداری کردند. آورده اند که او را دو پسر بود. یکی ملک مسعود و دیگری ملک عرب. ملک مسعود

در قونیه بود و ملک عرب با پدر بود. در سنه ۵۲۷ هـ تابوت او را به میافارقین آوردند (و در آنجا بخاک سپردند). ملک عرب طمع سلطنت کرد در آخر (برادران) صلح کردند و قلعه ای چند به ملک عرب دادند» (۳)

چنانکه معلوم می شود، غرق شدن قلیچ ارسلان در رود خابور بر اثر توطئه امیران خیانتکار او با دشمن وی چاولی بوده است.

بنی ارتق:

ارتق بن اکسک مؤسس این سلسله یکی از سرداران ترکمان لشکر سلجوق بود که چون تتش امیر دمشق، بیت المقدس را فتح نمود او را بحکومت آنجا گماشت. پسران ارتق امیر سقمان و ایلغازی که هر دو در جنگ با صلیبیان لاتینی فلسطین شهرت بسیار یافته بودند در سال ۴۸۴ هـ (۱۰۹۱ م) بجای پدر نشستند.

در سال ۴۹۵ هـ (۱۱۰۱ م) ایلغازی از طرف سلجوق به شحنگی بغداد منصوب شد. و در

(۱) -

-,Pre- Ottoman Turkoy, P. ۸۰- ۸۷; Huseyin Namik Orkun

ترجمه به کمک آقای عبد القادیر آهنگری ۳۴-۲۶, P, Vol ۴, Turk Tarihi

(۲) - مسامره الاخبار و مسایره الاخبار (همین کتاب ص ۴۰۲).

(۳) - تاریخ آل سلجوق در آناتولی (همین کتاب ص ۳۴۴)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۸۶

همان سال سقمان را بحکومت حصن کیفا در دیاربکر فرستاد و اندکی بعد ماردین را هم بر آن ضمیمه نمود. در سال ۵۰۲ هـ (۱۱۰۸ م) ماردین به ایلغازی داده شد و از این تاریخ دو شعبه از خاندان ارتقی در حصن کیفا و ماردین برقرار گردیدند. شاخه کوچکی از شعبه کیفا در خرتپرت و دیاربکر از سال ۵۲۱ تا ۶۲۰ هـ (۱۱۲۷-۱۲۲۳ م) حکومت می کردند. سپس سلطان محمود سلجوقی

حکومت ماردین و میافارقین را در ولایت دیاربکر به ایلغازی سپرد. «۱»

مرگ قلیج ارسلان باعث توسعه نفوذ سلاجقه ایران در آسیای صغیر شد.

پس از قلیج ارسلان زن بیوه او که از وی پسری بنام طغرل ارسلان داشت و در هنگام جنگ موصل با شوهر خود در ملاطیه بسر می برد بفکر جانشینی فرزند خویش افتاد. او برای آنکه طغرل ارسلان را پادشاهی رساند. پس از قلیج ارسلان یکی پس از دیگری به سه تن از امرای ترک شوهر کرد و بهریک از آنان لقب اتابک می داد. سرانجام در ۱۱۱۸ م با بلک Balak که یکی از جانشینان ارتق مزبور بود ازدواج نمود. وی بحمايت پسر او قلیج ارسلان برخاست. و با سلجوقیان ایران و عراق در افتاد و در حوضه علیای رود دجله نزدیک سواحل فرات در جایی بنام خانزیت مستقر شد. این محل حاکم نشین ولایت خر تپرت و نزدیک حصن زیاد و العزیز کنونی بود، که در انحنای رود فرات در مشرق ملاطیه واقع می شد. سپس این زن برای تقویت پسر خود لازم دید که با سلطان محمد سلجوقی ارتباط پیدا کند. در این هنگام سلطان با صلیبیان فرنگی و ارمنی در کوههای توروس وسطی می جنگید. آن زن ترکمانان را علیه صلیبیان برانگیخت تا به سلطان نشان دهد که بیاری او برخاسته است.

اما در مغرب ولایت قونیه پسر دیگر قلیج ارسلان که ملکشاه نام داشت و جانشین او محسوب می شد بدست چاولی زندانی گشت و به نزد سلطان محمد پادشاه سلجوقی گسیل شد و چنانکه در بالا گفتیم پس از چندی از زندان گریخته به آسیای صغیر آمد و با لقب شاهنشاه به تخت نشست.

سلطنت شاهنشاه ۵۰۱-۵۱۰هـ (۱۱۰۷-۱۱۱۶ م)

در این هنگام

اوضاع آسیای صغیر آشفته بود و قدرت در میان سرداران ترک دست بدست می گشت. دولت بیزانس از فرصت استفاده کرده به استحکام شهرها و قلاع خود همت گماشت.

امیر حسن حاکم کاپادوکیه که از تجدید استحکام ادرمید آگاه شد به آلاشهر لشکر کشید و قوای خود را بچند قسمت تقسیم نموده خود فرماندهی دسته ای از ایشان را بعهده گرفته بسوی ازمیر و پرگاما حرکت کرد. در این هنگام محمد پادشاه سلجوقی ایران قوای بیاری ترکان به آناتولی فرستاده و اسیران بسیاری از مسیحیان گرفت. اما والی بیزانسی آلاشهر ترکان را

(۱) - رک: استانلی لین پول، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه اقبال آشتیانی ص ۱۴۸ - ۱۵۱؛ رزق اله منقریوس الصدفی، تاریخ دول الاسلام، ج ۲ ص ۱۳۴ - ۱۴۲.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۸۷

عقب نشاند. از طرف دیگر گونتغمش و لشکریان محمد پادشاه سلجوقی ایران تا ایزنیک (نیقیه) پیش آمدند. الکسوس کمئوس با قوای زیادی برای مقابله آنها حرکت کرد ولی شکست یافته بگریخت ۱۱۱۵ م.

ترکان سلجوقی مکرر برای باز گرفتن نیقیه بمحاصره آن شهر آمدند بطوری که نزدیک بود آنرا دگرباره تسخیر نمایند اما امپراطور با سپاهی گران به لپاده Lopade آمد و چند ماه در آنجا اقامت کرد. ترکان که از استقرار او در آن محل آگاه شدند تا نزدیکی های آن شهر آمده و اطراف آنرا غارت نمودند. سپس شاهنشاه در حوالی بولوادین Bolvadin با لشکریان بیزانس به نبرد پرداخت. در لشکر بیزانس ترکان روملی نیز دیده می شدند.

سرانجام بین دو لشکر متار که جنگ برقرار شد و شاهنشاه در فکر تقویت سپاه خود بود. در این هنگام توطئه ای علیه شاهنشاه بسر کردگی پوچه اس Poucheas حاکم فیلوملیوم «۱» (آقشهر) که

پدر او را شاهنشاه قیلا- کشته بود ترتیب یافت. ظاهراً گوش تکین دانشمندی در این توطئه دست داشت. و پیش از اینکه الکسیس شاهنشاه را بتواند از این توطئه آگاه کند دشمنان او را دستگیر کرده و کور نموده و سپس خفه کردند آنگاه توطئه گران به نزد مسعود برادر او رفته و او را در ۵۱۲ هـ، (۱۱۱۸ م) پادشاهی برداشتند.

اندکی بعد آلکسیس امپراتور بیزانس و سلطان محمد، سلطان سلجوقی عراق در گذشتند «۲».

مسعود اول ۵۱۰-۵۵۱ هـ (۶۱۱۶-۱۱۵ م)

مسعود دختر غازی الثانی بن دانشمند تیلو مؤسس سلسله دانشمندیان را به زنی گرفت وی بکمک پدرزن خود توانست قلمرو خود را توسعه دهد و کشور او از سنجار تا کوههای توروس امتداد داشت. برادر کوچک او طغرل ارسلان همچنان بکمک دانشمندیان در ملاطیه فرمانروایی می کرد و دانشمندیان نیز سرزمینهای را از حدود رود هالیس (قرل ایرماق) تا فرات را در دست داشتند.

سیطره مسعود پس از مرگ امیر ارتقی در سال ۵۱۸ هـ، (۱۱۲۴ م) روی به افزونی نهاد و بعضی سرزمینهای آن امیر را بتصرف آورد. در این هنگام برادر او ملک عرب که از طرف سلجوقیان بزرگ پشتیبانی می شد سر بطغیان برداشت. و دعوی پادشاهی و جانشینی پدر کرد.

۵۱۹ هـ، (۱۱۲۵ م) ولی شکست یافته به قسطنطنیه رفت و به امپراتور روم پناه برد. امپراتور مقدم او را گرامی شمرد و او را پناه داد و وی تا پایان عمر در آنجا می زیست. مسعود بعد از

(۱)-Philomeliom

(۲)-

Namik Orkon, Turk Tarihi, P. ۳۵-۳۶, Vol, ۴; Pre- Ottoman Turkey, P. ۹۱- ۹۲ اخبار سلاجقه روم،

به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۸۸

مرگ چانکری و غازی دانشمندی، آنکارا و قونیه را ضمیمه

مملکت خود ساخت و در قونیه جا گرفت. پس از مرگ آلکسیس کمننوس، مانوئل کمننوس، بتخت نشست.

در سال ۵۴۱ هـ (۱۱۴۶ م) صلیبی ها بدست عماد الدین زنگی شکست سختی خوردند. این خبر عالم مسیحیت را برانگیخت. امپراتور روم مانوئل کمننوس با تفاق کنراد دوم

Conrad II

پادشاه آلمان و لوئی هفتم پادشاه فرانسه با لشکر گرانی به آناتولی رهسپار شدند. چون امپراتور روم باطنا از خساراتی که از طرف صلیبیان به کشور او وارد می آمد در رنج بود، در نهان با مسعود سازش کرد. کنراد پادشاه آلمانها که تا اسکی شهر پیشرفت کرده بودند، از طرف مأموران بیزانس که همراه ایشان بودند بخوبی راهنمایی نمی شدند.

از اینجهت بدست امیر قاپلان که سردار مسعود بود شکست فاحشی خوردند. کنراد گریخته خود را به شتاب به قسطنطنیه رسانید. سپاهیان فرانسوی که تا دنیزلی آمده بودند در آنجا از لشکریان ترک شکست سختی خوردند. تنها پادشاه و ملکه فرانسه موفق شدند که به آنطاکیه بگریزند. مسعود بسوی آنطاکیه لشکر کشید و پیش از آنکه به آن شهر برسد در میان او و مسیحیان صلح برقرار شد و فقط توانست که مرعش را به مستملکات خود بیفزاید. مسعود در سال ۱۱۵۶ در گذشت و بجای او عز الدین قلیج ارسلان بر تخت نشست. «۱»

قلیج ارسلان دوم ۵۵۱-۵۸۴ هـ (۱۱۵۶-۱۱۸۸ م)

پس از مسعود پسرش عز الدین قلیج ارسلان دوم که امیری بالیاق بود جانشین پدر شد. برادرش ملکشاه ملقب به شاهنشاه دعوی شاهی کرد. و یاغی بسان دانشمندی ازو حمایت می نمود. شاهنشاه بر آنقره استیلا یافت و مدعی تاج و تخت سلاجقه شد. امرای دانشمندی نیز تحت حمایت الملک العادل ابو القاسم نور الدین محمد بن عماد الدین زنگی از سلسله

اتابکان حلب بودند. قلیچ ارسلان بمنظور انداختن اختلاف بین دانشمندیه، بحمایت دو تن از خاندان دانشمندیه کوچک که یکی امیر ذوالنون حاکم قیصریه و دیگری ذوالقرنین حاکم ملاطیه بودند پرداخت و آندو را بر ضد دانشمندیه بزرگ تقویت کرد. چون آندو خانواده به نزاع با یکدیگر برخاستند قلیچ ارسلان فرصت غنیمت شمرده به جنگ شاهنشاه رفت و او را در سال ۵۵۳هـ (۱۱۵۸م) شکست سختی داد و از سرزمینهایی که در کنار فرات در تصرف داشت براند.

مقارن همین زمان یاغی بسان دانشمندی به سواحل دریای سیاه دست یافت. قلیچ ارسلان از دو جبهه مورد تهدید قرار گرفت. از طرف مغرب مانوئل Manuel امپراطور بیزانس که بجای الکسیس کمننوس نشسته بود به سرحدات سلاجقه تجاوز کرد و بعضی از اراضی ایشان را تسخیر نمود. از سوی دیگر دانشمندیه و نورالدین زنگی که دست نشانده دولت بیزانس بودند به مخالفت برخاستند.

(۱)-

Tamara Talbot Rice, *The Seljuks in Asia Minor*, London ۱۹۶۱, P. ۴۲-۶۱. اخبار سلاجقه روم، به

انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۸۹

از جانب شمال شرقی امیر دانشمندی دیگر که یعقوب ارسلان نام داشت بر او قیام کرد بر اثر این جنگها قلیچ ارسلان سرزمینهایی را در حوالی البستان (ابلستان) در منطقه آنتی- توروس از دست داد. و از طرف دولت بیزانس نیز به دره مناندر رانده شد. ناچار به شرایط دولت بیزانس تسلیم شده و با آن دولت صلح کرد. طبق این شرایط ملزم شد که بعضی از اراضی آسیائی را تخلیه کند و تعهد نمود که در صورت لزوم قوای نظامی لازم در اختیار آن دولت بگذارد. قلیچ ارسلان بمنظور

تحکیم دوستی و مودت خود با بیزانس، و عقد قراردادی با آن دولت ناچار شد که در سال ۵۵۷ هـ (۱۱۶۱ م) به قسطنطنیه برود. امپراتور توقع داشت که او را مانند یک امیر دست نشانده بپذیرد ولی قلیچ ارسلان بر آن شد که مانند یک پادشاه مستقل با جلال و شکوه به آن شهر وارد شود. و مهمان رسمی دولت بیزانس باشد. امپراتور او را به احترام پذیرفت و وی چند ماه در قسطنطنیه بماند و قرارداد صلح را با امپراتور امضا کرد.

اما در موقعی که قصد مراجعت نمود، امپراتور او را از بردن پسر کوچکش که وی را بسیار دوست می داشت مانع شد و آن فرزند را بعنوان گروگان در بیزانس نگاهداشت.

قلیچ ارسلان پس از بازگشت به قونیه برای اینکه خود را از خیال فرزند خویش منصرف کند به فکر ازدواج با دختر امیر سلتوق افتاد که فرمانروای ولایت ارزنه الروم (ارزروم) بود. اما در هنگامی که آن عروس به خانه داماد می آمد در بین راه توسط یعقوب ارسلان دانشمندی که آن دختر را برای برادرزاده اش خواستگاری می کرد ربوده شد. قلیچ ارسلان را غیرت بجنبید و برخلاف معاهده قسطنطنیه که او را از حمله به امیران دست نشانده بیزانس ممنوع می داشت به دانشمندیان اعلان جنگ داد. و البستان و لارنده (قرامان) را در سال ۵۶۰ هـ (۱۱۶۴ م)، و کاپادوکیه را با دو شهر قیصریه و ملاطیه در ۵۶۴ و آنقره را در ۵۶۵ هـ تسخیر کرد. پس از مرگ یعقوب ارسلان با کمک نور الدین امیر حلب، مرعش و سیواس را بگرفت. و با اینکه می توانست به دولت دانشمندیه خاتمه دهد ولی تا سال

۵۷۱ که تاریخ انقراض ایشان است دانشمندیه به حکومت ضعیف خود ادامه می دادند.

در سال ۵۶۰ هـ ملک ذوالنون را شکست داد و وی که نوه یاغی بسان بود و مفلوج و معلول گشته بود گریخت و به نزد نور الدین به نیکسار رفت. و از او که پدرزنش بود مدد خواست.

نور الدین سرداری را بنام عبدالمسیح با سه هزار مرد به کمک او فرستاد و قیصریه و سیواس را مستخلص گردانید.

چون قلیج ارسلان بر دانشمندیه دست یافت و دولت ایشان را منقرض ساخت امپراطور روم از وی خواست که بعضی از اراضی دانشمندیه را با او واگذارد. قلیج ارسلان از قبول این تقاضا خودداری کرد. سپس مانوئل سپاهی را به سرکردگی پسرعمش آندروونیکوس واتاتز

Andronicos- Vatatse

به پافلاگونه (قسطمونی کنونی) فرستاد. سلجوقیان بر این لشکر در نزدیکی نیکسار شیخون زده و ایشانرا شکست دادند و واتاتز Vatatse بدست

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۹۰

ایشان افتاد و سر او را بریده و به نشان فیروزی به نزد سلطان فرستادند.

مانوئل لشکری دیگر بسوی او گسیل داشت که قلیج ارسلان آنان را در میریوکیفالون Myriokephalon که در گردنه سلطان داغ در بالای آغری دیر قرار داشت غافلگیر کرد و ایشان را شکست داد. شخص امپراطور که با این لشکر همراه بود نزدیک بود که مانند دیوجانس که در صد سال پیش در جنگ ملاذگرد اسیر سلجوقیان شده بود او نیز گرفتار شود ولی به زحمت بسیار بگریخت. در این جنگ غنایم فراوانی بدست سلجوقیان افتاد. چنانکه قلیج ارسلان بعضی از آنها را بعنوان هدیه به پیش خلیفه بغداد فرستاد. و بقیه را صرف ساختن قلعه های قونیه

کرد.

در زمان او صلاح الدین ایوبی به اوج قدرت خود رسیده بود ولی قلیچ ارسلان از او بیمی نداشت و در سال ۵۷۵ ه قلعہ رعبان را که برای محافظت جاده بین حلب به سمیسات در کنار فرات بنا شده بود تسخیر کرد. صلاح الدین فوراً برادرزاده اش را جهت تثبیت مرز بین دو کشور فرستاد، اما قلیچ ارسلان پیشنهاد او را نپذیرفت.

سال بعد واقعه ای اتفاق افتاد که کار به دخالت صلاح الدین ایوبی کشید. قلیچ ارسلان دختری بنام سلجوقه خاتون داشت که او را گوهر نصیبه خاتون نیز می خواندند او این دختر را به نور الدین محمد پسر سلتوق امیر حصن کیفا به زنی داد. بعد از چند ماه آن دختر به سبب بدرفتاری شوهرش با وی، و عاشق شدن او به یک دختر رقاچه بخانه پدرش قلیچ ارسلان باز گشت. قلیچ ارسلان بر آشفت و با لشکری برای تأدیب دامادش رهسپار شد. نور الدین بگریخت و به دربار صلاح الدین ایوبی پناهنده گشت. قلیچ ارسلان حاضر نشد که سلاح بر زمین گذارد مگر آنکه شهرهائی را که بابت شیربهای دخترش تعیین شده بود بوی باز گردد.

صلاح الدین به پشتیبانی از نور الدین قصد نبرد با قلیچ ارسلان داشت ولی چون مشغول جنگ با صلیبیان فرانسوی بود از این کار خودداری کرد. سرانجام در میان افتاده او و دامادش را با یکدیگر آشتی داد و قرار شد که نور الدین آن زن رقاچه زیبا را رها کند و سلجوقه خاتون دیگر باره بخانه شوهر باز گردد.

از شرایط صلح امپراطور بیزانس پس از شکست او از قلیچ ارسلان این بود که قلعہ ها و استحکامات شهرهای مرزی بین دو کشور را

خراب کند. امپراطور بعهده خود وفا کرد ولی استحکامات اسکی شهر را از میان نبرد و این امر موجب تجدید جنگ بین او و قلیچ ارسلان گردید ولی دیگر باره بین طرفین صلح شد. دیری نگذشت که مانوئل بمرد و بجای او الکسیس کممنوس دوم نشست. چون اوضاع داخلی بیزانس آشفته بود قلیچ ارسلان فرصت را غنیمت شمرده بعضی از شهرهای مرزی را تسخیر کرد.

در سال ۱۱۸۵ م قلیچ ارسلان سپاهی بفرماندهی امیرسام به متصرفات بیزانس فرستاد و امتیازاتی بدست آورد.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۹۱

قلیچ ارسلان چون به پیری رسید، می خواست از جنگ و ستیز کناره گیرد و بقیه عمر را با آرامش بسر برد و متصرفات خویش را بین یازده پسرش تقسیم کرد:

۱- توقات را به رکن الدین سلیمان شاه

۲- نیکسار و حوالی آنرا به ناصر الدین برکیارق

۳- البستان را به مغیث الدین طغرل شاه

۴- قیصریه را به نور الدین محمود سلطان شاه

۵- سیواس و آقسرا را به قطب الدین ملک شاه

۶- ملاطیه را به معز الدین قیصر شاه

۷- قونیه را به سنجر شاه

۸- نقده را به ارسلان شاه

۹- آماسیه را به نظام الدین ارغون شاه

۱۰- آنقره را به محی الدین مسعود شاه

۱۱- اولوبورلو (بورغلو) را به غیاث الدین کیخسرو داد.

و طبق رسم غزها کوچکترین پسر خود. غیاث الدین کیخسرو را به ولیعهدی برگزید.

این برادران هریک در محل فرمانروائی خود به استقلال حکومت می کردند و حتی بنام خویش سکه می زدند ولی بعد از مدتی بین برادران اختلاف افتاد و قلیچ ارسلان از کار خود پشیمان گشت. در این هنگام فریدریک اول بار بروسا (Frederick I Barbroza) فردریک ریش قرمز)، که قصد زیارت بیت المقدس را داشت به قلیچ ارسلان نوشت که

می خواهد با اجازه او از آناتولی گذشته به فلسطین رود. قلیج ارسلان بوی پاسخ مساعد داد. فریدریک در سال ۱۱۸۹ م، از هلسپونت (Hellespont) (داردافل) عبور کرد و به آسیا آمد و به کشور سلطان داخل شد. اما مقارن همین زمان، قطب الدین ملکشاه پسر قلیج ارسلان که پادشاه سیواس و آقسرا بود با فرمانروای ارزنجان متحد شده قونیه را بگرفت و پدرش قلیج ارسلان را به زیر فرمان خود درآورد. و وزیر اختیار الدین حسن را بقتل رسانید و فریدریک ریش قرمز را که بر اثر اجازه از قلیج ارسلان با اطمینان خاطر از آناتولی می گذشت مورد حمله قرار داد و گروهی از ایشان را بکشت و اموال ایشان را غارت کرد.

قلیج ارسلان که قدرت خود را از دست داده بود به فریدریک پیغام فرستاد که در حمله ترکان به سپاه او دستی نداشته و آن کار قطب الدین ملکشاه بوده است. فریدریک به آرزوی زیارت بیت المقدس نائل نشد و هنگامی که از گوگ سو که در آنگاه رودخانه ای پرآب بود می گذشت اسبش سکندری خورده او را به داخل رودخانه انداخت و پیش از آنکه همراهانش بتوانند او را برهاند غرق شد ۱۱۹۰ م.

پس از مرگ فریدریک باربروس، قطب الدین برای تصرف قیصریه که در دست برادرش

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۹۲

نور الدین بود حرکت کرد. در این زمان قلیج ارسلان که اسیر قطب الدین بود موفق به فرار شده به نزد نور الدین گریخت. شهر قیصریه سرسختانه در برابر حملات قطب الدین مقاومت کرد و وی بدون نتیجه بازگشت و پس از تصرف آقسرا در قونیه مستقر گردید.

طبق روایتی

دیگر، قطب الدین قیصریه را گرفته و خواجه حسن سردار نور الدین را بقتل رسانید. در این هنگام معز الدین قیصرشاه پادشاه ملاطیه از ترس قطب الدین به صلاح الدین ایوبی پناه برد. صلاح الدین یکی از دختران کسان خود را به زنی به او داد و به وی یاری کرد تا ملاطیه را دیگر باره پس بگیرد.

اما قلیچ ارسلان در نزد نور الدین نیز نتوانست بماند و از پیش این پسر نیز رانده شد و از نزد این پسر به نزد آن می رفت ولی کمتر مورد اعتنا واقع می گشت. سرانجام به نزد غیاث الدین کیخسرو که در بورغلو بود رفت. غیاث الدین به گرمی از پدر پذیرائی کرد و به کمک او قونیه را از دست قطب الدین پس گرفت. اما در این احوال رکن الدین سلیمان حاکم توقات بر غیاث الدین کیخسرو غلبه یافت. و قلیچ ارسلان بدست ابن عوارض در شهر هرقلیه زهر داده شد و در دوشنبه بیستم شعبان ۵۸۸ هجری درگذشت. و جسد او را به قونیه آوردند و در آنجا دفن کردند.

رکن الدین به انتقام خون پدر، ابن عوارض را با چهار امیر دیگر دست و پا بریده به آتش افکند. «۱»

رکن الدین سلیمان ۵۹۲-۶۰۰هـ (۱۱۹۶-۱۲۰۳ م)

رکن الدین سلیمان بفر و وحدت ایالات پراکنده سلجوقی افتاده برادرش مغیث الدین طغرل را به حکومت شهر ارزروم (ارزنه الروم) گماشت.

مسعود خود را پادشاه آنقره می خواند و با تصرف بعضی از شهرهای بیزانس امپراطور روم را مجبور کرد که سلطنت او را به رسمیت بشناسد. رکن الدین عده ای از برادران را با خود متحد ساخت، و قونیه را محاصره کرد، این محاصره چهار ماه طول کشید. سرانجام بنا بر

موافقت طرفین قرار شد غیاث الدین کیخسرو از آن منطقه دور شود و شهر بدست رکن الدین بیافتد. غیاث الدین کیخسرو با دو پسرش عز الدین کیکاوس و علاء الدین کیقباد نزد پادشاه ارمنستان رفت. سپس به نوبت به نزد برادرش مغیث الدین طغرلشاه پادشاه البستان (ابلستان) و معز الدین قیصر، شاه ملاطیه، و سلطان شام ملک عادل سیف الدین ابو بکر، و پادشاه دیاربکر ملک صالح، و ملک بالابان فرمانروای اخلاط رفت. از آنجا به سواحل دریای سیاه رسید و بر کشتی نشسته از راه سفر به قسطنطنیه درآمد. رومیان در آن شهر از او استقبال شاهانه کردند

(۱) -

Pre- Ottoman Turkey. P. ۹۶- ۱۱۸; Talbot Rice, The Seljuks in Aisa Minor, P. ۶۱- ۶۵; Turk
Tarihi, Vol ۴, P. ۳۹- ۴۴. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۹۳

و وی را برای اقامت در نزد امیری بنام مانوئل ماوروزومس

Manuel Mavro- Zomos

روان داشتند. در این هنگام رکن الدین سلیمان، ارزنه الروم را که در دست ملکشاه بن محمد از آل سلتوق بود گرفت و به برادرش طغرلشاه داد و او تا آخر عمر در آنجا حکومت می کرد و بنام خود سکه می زد. و پس از مرگ طغرلشاه حکومت به پسرش رکن الدین جهانشاه رسید و فرمانروایی او تا زمان سلطنت علاء الدین کیقباد ادامه داشت.

از کارهای مهم رکن الدین سلیمان شاه لشکرکشی او به گرجستان است. در این موقع پادشاهی آن کشور بدست زنی بنام تامار Thamar بود. اما برخلاف انتظار در این جنگ ترکان شکست سختی خوردند و فخر الدین بهرامشاه و عده زیادی از سرداران اسیر گرجیان شدند. و رکن الدین سلیمان

و طغرلشاه با اطرافیان خود به ارزنه الروم گریختند. رکن الدین چون دولت خود را استحکامی بخشید ب فکر ارتباط سیاسی و دوستانه با خلیفه الناصر لدین الله عباسی افتاد و از او لقب السلطان القاهر گرفت و این لقب را در مسکوکات خود استعمال کرده است.

همه برادران جز محی الدین مسعود که در آنقره مقاومت می کرد سر اطاعت پیش آوردند. رکن الدین در سال ۱۲۰۴ م برای تسخیر آنقره بسوی آن شهر حرکت کرد و برادرش را در جنگ شکست داده بکشت و خود وی نیز چهار ماه بعد در ششم ژوئیه سال ۱۲۰۴ م، بمرد.

رکن الدین سلیمان از پادشاهان بزرگ سلاجقه روم است، وی مورد احترام دانشمندان بود و با فیلسوف نامی شهاب الدین سهروردی صاحب حکمت الاشراف از نزدیک آشنائی داشت. «۱»

قلیج ارسلان سوم ۶۰۱هـ (۱۲۰۴ م)

پس از مرگ رکن الدین سرداران پسرش عماد الدین قلیج ارسلان را که کودکی خرد- سال بود به شاهی برداشتند. بعضی سن وی را در آن هنگام سه و برخی یازده سال نوشته اند.

مدت فرمانروایی این سلطان طولی نکشید، زیرا پسران یاغی بسان امیر معروف آل دانشمند که مظفر الدین محمود و ظهیر الدین ایلی و سنان الدین یوسف بودند با عده زیادی از سرداران از غیاث الدین کیخسرو طرفداری می کردند. ایشان یکی از علما را که زکریا نامداشت در نهران به قسطنطنیه فرستادند و او را به سلطنت دعوت نمودند. غیاث الدین کیخسرو که درین زمان در شهر قسطنطنیه می زیست و با دختر مهماندار خود ماوروزومس ازدواج کرده بود

(۱) - ۶۴ - ۶۱. P, Talbot Rice ;

تاریخ آل سلجوق در آناتولی (همین کتاب ص ۳۴۵)؛ مسامره الاخبار (همین کتاب ص ۴۰۲ - ۴۰۳

اخبار سلاجقه روم،

به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۹۴

به دعوت ایشان به همراهی زن و پدرزنش به قونیه آمد و بر تخت نشست. و با قلیچ ارسلان به نیکی رفتار کرد.

غیاث الدین کیخسرو اول ۵۵۸-۵۹۳هـ (۱۱۹۲-۱۲۱۰م)

سلطنت غیاث الدین کیخسرو مقارن با تسلط لاتینی ها بر قسطنطنیه و تأسیس امپراطوری نیکیه و امپراطوری کم نن Comnene در طرابوزان بود. سلطان غیاث الدین کیخسرو پیوسته منتظر فرصت بود که مهربانی ها و نیکی های دوستان دوره تبعیدش را در قسطنطنیه جبران کند. ازینجهت سرزمین مناندر Menander در لائودی سیا Laodicaea را به عنوان اقطاع به پدرزنش ماوروزومس واگذار کرد و با وجود ناخشنودی لاتینیان و ارمنیان نسبت به یونانیان و تئودور لاسکاریس Theodor Lascaris محبت خاص مبذول داشت.

سپس بنا بر موافقت امپراطور لاتینی قسطنطنیه هانری فلاندر Henry de Flanderes به انطالیه لشکر کشید و آنرا از دست آلدبران دینی Aldobrandini بیرون آورد ۱۲۰۷م.

درین جنگ حسام الدین یا لاق ارسلان شجاعت فراوانی از خود نشان داد و موفق شد که پرچم سلجوقیان را بر فراز برج آن شهر قرار دهد. تسخیر این بندر که در کنار دریای مدیترانه قرار داشت، تأثیر زیادی در بهبود وضع اقتصادی سلاجقه روم می توانست داشته باشد. این فتح نام او را در بین ممالک لاتین بلند کرد.

از وقایع زمان او کشته شدن قاضی ترمذی بامر وی است، این قاضی که مورد احترام مردم بود در هنگام محاصره شهر قونیه اهل آن شهر را به قیام علیه سلطان فتوی داد و از اینجهت محکوم به اعدام گردید. سپس صدر الدین قونیوی پسر مجد الدین اسحق در قونیه به خدمت سلطان رسید و او را در چکامه ای مدح کرد. پس از چندی تئودور لاسکاریس پدرزن خود را که الکسیوس Alexios سوم، نامداشت از

مقر حکومتش در نیکیه براند. الکسیوس گریخته به نزد غیاث الدین کیخسرو آمد و از او مدد خواست. غیاث الدین کیخسرو که در زمان اقامت خود در قسطنطنیه مرهون الطاف او بود به کمک وی شتافت. علت دیگر اقدام او به این کار اتحاد لاکاریس با لئو Leo دوم ارمنی بود. جنگی بین ایشان در سال ۱۲۱۰ م.

روی داد. سپس سربازان فرانسوی و بلغاری و هنگری به کمک سپاهیان یونانی لاسکاریس آمدند. برای جلوگیری از خونریزی غیاث الدین کیخسرو به لاسکاریس پیشنهاد جنگ تن به تن کرد اما چنانکه در تواریخ اسلامی آمده این جنگ در نزدیکی فیلادلفیا (آق شهر) اتفاق افتاد. لاسکاریس ناگهان از اسب فروافتاد، کسان سلطان بر سر او ریختند تا او را بکشند سلطان در رسید و وی را نجات داد و بر اسب خود نشانید. مسیحیان که سقوط سلطان را از اسب دیدند بگریختند. سربازان ترک ایشان را تعقیب کردند و اموالشان را به غارت بردند سلطان که در این حال تنها مانده بود مورد حمله سربازی فرانسوی قرار گرفت و به ضرب نیزه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۹۵

او کشته شد. چون خبر به لاسکاریس رسید بازگشته جسد غیاث الدین کیخسرو را شناخت، چون او را مرده یافت بگریست و سوار فرانسوی را بکشت. سپس به آئین مسلمانان بفرمود که او را تشییع کرده و در آن شهر بخاک سپردند. آنگاه الکسیوس که موجب این جنگ شده بود و قصد فرار داشت بدست دامادش لاسکاریس گرفتار شد و تا آخر عمر در نیکیه زندانی گشت.

واقعه قتل غیاث الدین کیخسرو در روز جمعه بیست و سوم ذی الحجه سال

۶۰۷ هـ اتفاق افتاد، بعد از آن جسدش را بقونیه آوردند. (۱)

عز الدین کیکاوس اول ۶۰۸-۶۱۶ هـ (۱۲۱۱-۱۲۱۹ م)

پس از غیاث الدین کیخسرو پسرش عز الدین کیکاوس به تخت نشست. جلوس وی در قونیه در ششم صفر سال ۶۰۸ هـ بود. عز الدین کیکاوس پادشاهی شجاع و خوش اندام بود.

نخستین کار وی آن بود که جسد پدر خود را به قونیه آورد و در آن شهر در مقبره سلاطین سلجوقی بخاک سپرد. در آغاز سلطنت او عمویش طغرل فرمانروای ارزنه الروم (ارزروم) و برادر کوچکش کیقباد بر وی بشوریدند. او بزودی بر ایشان دست یافت و عمویش را بفرمود خفه کردند، و برادرش علاء الدین کیقباد را در قلعه منشار در کنار فرات بزدان افکندند.

چون اوضاع اقتصادی و رواج تجارت نقصان پذیرفته بود و سبب آن افتادن بندر آنطالیه به دست فرنگان بود، وی هم خود را به استرداد این بندر تجاری معطوف داشت که در کنار دریای مدیترانه واقع بود و آن را بگرفت.

سپس با لشکری بسوی مشرق رهسپار شد و اریگلی و قرامان که بدست لئوی دوم پادشاه ارمنستان افتاده بود دیگر باره باز گرفت. چون لاسکاریس ناحیه جنوب شرقی دریای سیاه را اشغال کرده بود، عز الدین کیکاوس پس از تسخیر آنطالیه و بلاد مزبور به سواحل دریای سیاه رهسپار شد و لشکریان لاسکاریس را از آنجا براند و سپس بندر سینوپ را در سال ۶۱۱ هـ (۱۲۱۴ م) تسخیر نمود. و الکسیوس کممنوس پادشاه طرابوزانده را اسیر کرد، اما چون اظهار فرمانبرداری نمود بر وی ببخشد و او را آزاد فرمود. پس از آن با دختر فخر الدین بهرامشاه امیر ارزنجان ازدواج کرد.

پس از فتح سینوب به ارمنستان لشکر

کشید و شهر طرسوس را محاصره کرد و فتح نمود.

لیوی دوم پادشاه ارمنستان گریخته سفیری نزد عز الدین کیکاوس فرستاد و از او خواست که طرسوس را بوی ببخشد تا در عوض سالیانه ۲۰۰ هزار سکه طلا باو خراج دهد. سلطان این شرط را پذیرفت و طرسوس را بوی باز داد. درین هنگام ملک ظاهر غازی، امیر ایوبی حلب در گذشت و بجای او ملک عزیز غیاث الدین محمد که طفلی خردسال بود بفرمانروایی نشست.

Talbot Rice ,P. ۶۲-۶۷-(۱)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۹۶

سلطان عز الدین کیکاوس فرصت را مغتنم شمرده آهنگ تسخیر حلب کرد و آن شهر را محاصره نمود سردارانش خیانت کرده با دشمن ساختند. شبی از خواب برخاست و لشکریان خود را ندید و خود را با سواران خاصه خویش تنها یافت. بعد از پنج روز به ابلستان (البتستان) آمد. چون امیران در نزد او جمع آمدند و خیانت ایشان آشکار شد بفرمود که همه را در خانه ای کردند و در آتش بسوزاندند و جای آن خانه را مسجد ساختند. و تا سالها پس از آن تاریخ آن مسجد را مسجد سوختگان می گفتند. می خواست که دیگر باره حلب را محاصره کند که بیمار شد و در سال ۶۱۶ در قونیه به بیماری سل در گذشت و بقولی در ویران- شهر بمرد، جنازه او را به سیواس آورده در مدرسه شفائیه که خود او بنا نهاده بود دفن کردند. «۱»

علاء الدین کیقباد اول ۶۱۶-۶۳۴هـ (۱۲۱۹-۱۲۳۶ م)

پس از مرگ عز الدین کیکاوس امیران فوت او را پنهان کردند و در بین ایشان درباره جانشین وی اختلاف بود. بعضی هواخواه برادر کوچک او کی فریدون بودند و گروه

بیشتری که سردارانی چون سیف الدین چاشنیگیر و مبارز الدین بهرامشاه از ایشان بشمار می رفتند از علاء الدین کیقباد طرفداری می کردند. سرانجام ایشان غلبه یافته و به سیواس رفته و علاء الدین کیقباد را پس از هفت سال از زندان منشار بدرآوردند و بر تخت پادشاهی نشاندند.

دوره سلطنت او درخشانترین ادوار سلجوقیان روم است. وی پادشاهی لایق و هنرمند و دانشمند بود. در مدت هفت سال که در زندان بسر برد وقت خود را به باطل نگذرانید و به تمرین حسن خط و نقاشی و نجاری و تیر و کمان سازی پرداخت. در زمان او شهر قونیه آبادی فراوان یافت و تجارت در بلاد او بارونق شد و شهر سیواس از مهمترین شهرهای بازرگانی مشرق گردید. علاء الدین سرداری دلیر بود و در اولین سال سلطنتش شهر کالونوروس Kalonoros را از ارمنیان بگرفت و آنرا علائیه نامید. و در آنجا به تأسیس بحریه قوی و سنگینی پرداخت که در مدیترانه نظیر نداشت. وی به تأسیسات صنعتی و تجاری جدیدی در بندر آنطالیه پرداخت و یک کارخانه شکرسازی مجهزی در علائیه ایجاد کرد. چون مردم جنوا که بندری در کنار دریای آدریاتیک در ایتالیا بود مزاحم تجارت دولت سلجوقی در دریای سیاه می شدند، علاء الدین کیقباد در سال اول سلطنت خود از سینوپ به کشتی نشسته و آنان را از سوداق براند.

در سال ۶۱۹ ه برادرزاده اش که حاکم سینوپ بود با امیر طرابوزان جنگ کرده شکست خورد. در این هنگام علاء الدین کیقباد در کار پاک کردن ایالت توروس غربی و سیلیویک Silivike از ارمنیان بود. وی بر ایشان غلبه کرده و همه ارمنستان سفلی را بتصرف درآورد.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۹۷

از کارهای علاء الدین تصرف قلعه آلارا Alara است که در بین راه علائیه و آنطالیه قرار داشت. وی این قلعه را بدون جنگ متصرف شد. علاء الدین به ترمیم خرابیهای شهرهای مرکزی پرداخت و دیوار و قلعه ای از برای شهرهای قونیه و سیواس ساخت و دستور داد مجسمه های زیبایی بر فراز دیوارها نصب کنند. اکثر این مجسمه ها دارای کتیبه و سنگنبشته است و از آثار باستانی آناتولی بشمار می رود. درین هنگام توطئه ای علیه او روی داد و سردارانش سیف الدین آیه و زین الدین باشا را و مبارز الدین بهرامشاه و بهاء الدین قتلوجه می خواستند کی فریدون را به سلطنت بردارند و علاء الدین را خلع نمایند. علاء الدین پس از کشف این توطئه سیف الدین را بکشت و زین الدین را از بی غذایی محکوم بمرگ ساخت و دیگر سرداران را پس از مصادره اموالشان به توقات فرستاد. در بین این توطئه گران یکنفر بیزانسی نومسلمان بنام کمننوس بود.

چون یکی از امرای آل آرتوق بنام ملک مسعود در نواحی دیاربکر سر از اطاعت او بگردانید علاء الدین بدان نواحی رهسپار شد و بیشتر شهرهای او را بگرفت.

ملک مسعود درخواست بخشش کرد و سرطاعت پیش آورد و تعهد نمود که سالانه مبلغی بعنوان خراج پردازد. علاء الدین بر وی ببخشد و حکومتش را باو بازگردانید. سپاهیان علاء الدین تا ناحیه قارص را تسخیر کردند. یکی از سرداران او که امیر حسام الدین چوپان بای نامداشت مأمور تسخیر کریمه شد و کمننوس نامی رومی که توسط چاشنیگیر

اسلام پذیرفته بود از طرف او به ارمنستان لشکر کشید، و مبارز الدین ارتوقوش مأمور تسخیر سواحل جنوب کشور شد. در کریمه ترکان قومان مسکن داشتند آنان چون پیشروی سلجوقیان را دیدند با روسها متحد گردیده بجنگ پرداختند ولی به سختی از لشکر سلجوقی شکست خوردند.

روسها نیز از ترس هدایائی به حسام الدین چوپان بای فرستادند. حسام الدین بطرف سوادق رفت و با وجود مقاومت اهالی قلعه، آنجا را تسخیر کرد و با غنائم و غلامان بسیاری که گروهی از ایشان کودکان اشراف آن نواحی بودند و بعنوان گروگان گرفته شده بودند به آناتولی بازگشت.

اما کمئوس که مأمور ارمنستان شده بود با وجود مقاومت سرسخت ایشان و کمک مسیحیان اطراف آنان را شکستی سخت داد و پادشاه ارمنستان خود را دست نشانده علاء الدین خواند و قبول کرد که در سکه های خود نام آن پادشاه را بنویسد.

مبارز الدین ارتوقوش نیز که مأمور سواحل جنوب در دریای مدیترانه بود، قریب ۴۰ قلعه از جمله آیدوس **Aydos** و **Anamur** را در آن نواحی فتح کرد، و این سرداران فاتح هر سه در زمستان در شهر قیصریه بحضور سلطان رسیدند. سپس علاء الدین، داودشاه و برادرش مظفر الدین محمد را که از امیران ارزنجان بودند و با وی طریق مخالفت می سپردند دستگیر کرد. نخستین را به آفسرا و دومی را به قیرشهر آوردند و چون سر تسلیم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۹۸

فرود آوردند حکومت آندو شهر را بهریک از ایشان تفویض نمودند. پس از آن علاء الدین کیقباد پادشاهی ارزنجان را به پسرش غیاث الدین کیخسرو داد و مبارز الدین ارتوقوش را به اتابکی او

برگزید و پسر دیگرش عزالدین قلیچ ارسلان را ولیعهد کرد. (۱)

نبرد علاء الدین کیقباد با سلطان جلال الدین خوارزمشاه

چون سلطان جلال الدین خوارزمشاه در سفر خود به آذربایجان شهر اخلاط را در سال ۶۲۸ هـ از ملک اشرف ایوبی انتزاع کرده بود، ملک اشرف بعد از سقوط آن شهر با علاء الدین کیقباد و امرای حلب و موصل بر ضد سلطان متحد شد. رکن الدین جهانشاه صاحب ارزنه الروم که پسر عم علاء الدین کیقباد بود از اجتماع لشکریان روم و شام، جلال الدین را خبر کرد و سلطان را واداشت که پیش از اینکه مخالفین بیکدیگر ملحق شوند بر سر ایشان بتازد. و جداجدا آنان را از پای درآورد. اما نقشه جلال الدین و رکن الدین عملی نشد چه پیش از آنکه سلطان به چنین حرکتی اقدام نماید. بیست هزار سپاهیان علاء الدین کیقباد و پنجهزار لشکر الملک الاشرف بیکدیگر ملحق شدند.

جلال الدین پیش از آغاز جنگ سخت بیمار شد بهمین جهت نتوانست قبل از الحاق لشکرهای دشمن بیکدیگر نقشه خود را بمورد اجرا بگذارد. بعلاوه یک عده از سپاهیان ارانی و عراقی و آذربایجانی و مازندرانی او پیش ازین واقعه به وطن خود بازگشته بودند.

جنگ در محل یاسی چمن از نواحی ارزنجان اتفاق افتاد و چهار روز طول کشید در سه روز اول طلیعه های طرفین با یکدیگر دست و پنجه نرم می کردند و با اینکه خوارزمشاه طلیعه قشون رومی را منهزم کرد ولی در روزهای بعد شکست نصیب پیشقراولان خوارزمی شد تا آنکه در روز شنبه ۲۸ رمضان ۶۲۷ لشکریان شامی و رومی بر سپاهیان جلال الدین و رکن الدین تاختند و چنان رشته انتظام آنها را هم گسیختند که

هر دسته از لشکریان خوارزمی به سمتی گریختند. جلال الدین گریزان به خرتیрт و اخلاط آمد و بسیاری از لشکریان او در جنگ کشته و سرداران او اسیر شدند. یکی از جمله اسیران، رکن الدین جهانشاه صاحب ارزنه الروم بود. علاء الدین سران سپاه خوارزمشاه را کشت ولی بر رکن الدین رحمت آورد و او را مقید ساخت.

پس از شکست یافتن جلال الدین، لشکریان علاء الدین ارزنه الروم را مسخر کردند و سپاهیان الملک الاشرف هم به شهر اخلاط وارد شدند و چون الملک الاشرف بیم آن داشت که جلال الدین بار دیگر به سرزمین او هجوم آورد، سفیرانی پیش جلال الدین به آذربایجان فرستاد و تقاضای صلح کرد و از جلال الدین خواست که در عدم تعرض به اراضی او به علاء الدین کیقباد سوگند یاد کند. جلال الدین نخست زیربار نمی رفت ولی همینکه خبر رسیدن سپاهیان

Talbot Rice ,P. ۶۹-۷۱-(۱)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۹۹

مغول را شنید این تکلیف را پذیرفت و قرار شد که جلال الدین و ملک اشرف و علاء الدین هر کدام بر هرچه از اراضی که در دست دارند مالک باشند. و بعدها متعرض یکدیگر نشوند.

در سال ۶۳۰ ه علاء الدین کیقباد سفیری بخدمت اقتای قآن (اوکتای قآن) فرستاد و اطاعت او را گردن نهاد و بر سر الملک الاشرف تاخته اخلاط را از دست او گرفت و الملک الکامل در سال ۶۳۱ ه به کمک برادر شتافته و با کمک شانزده تن از ملوک ایوبی شام مانند:

الملک المظفر و الملک الصالح و الملک الاشرف و الملک الحافظ و برادران و الملک

المعظم تورانشاه (۶۴۷-۶۴۸ ه) پسر عم خود بطرف ممالک روم حرکت کرد، می خواست که از گذار های قزل ایرماق (رود هالیس) بگذرد ولی نتوانست. ناچار عده ای از لشکریان خود را از جانب فرات به شهر خرتپرت (حصن زیاد یا خرپوت) فرستاد. سلطان علاء الدین کیقباد به مقابله ایشان شتافت ولی سلاطین ایوبی که در خدمت الملک الکامل بودند از یاری او سرپیچیدند و پیش خود چنین تصور کردند که اگر بلاد روم به تصرف الملک الکامل درآید آنرا بر سلاطین ایوبی تقسیم خواهد کرد و شام و مصر را بکلی از چنگ ایشان بدر خواهد برد.

بهمین جهت الملک الکامل قادر بجنگ سلطان علاء الدین نشد و پادشاه سلجوقی روم، خرتپرت را مسخر خود ساخت و سال بعد که لشکریان از دور ملک الکامل پراکنده شدند و خود و خویشان ایوبی به ممالک خویش برگشتند. علاء الدین شهرهای رها (اورفه) و حران را گرفت و در رها سه روز قتل عام کرد و از مردم عیسوی و مسلمان آن بسیاری را کشت و کلیساها را غارت نمود و کتاب ها و آلات زرینه و سیمینه آنها را به غارت برد. چون بازگشت، الملک الکامل به رها آمد و آن شهر را از سپاهیان سلجوقی پس گرفت «۱»

پس از حمله مغول به ایران، گروه بسیاری از لشکریان خوارزم که از پیش سپاهیان مغول گریخته بودند از شرق به غرب آمده به آسیای صغیر روی نهادند، و از سلطان درخواست کمک کردند. علاء الدین سرزمینهای را در ارزنه الروم و ارزنجان به این سپاهیان خوارزمی واگذار کرد و این مردم با اسم خوارزمیه بعنوان قشون مزدور خدمت سلاطین سلجوقی را اختیار

کردند.

فیروزیه‌های علاء الدین باعث حسد ملک اشرف و ملک کامل پادشاه مصر گردید. آندو با یکدیگر متحد شده و به جنگ علاء الدین آمدند ولی بزودی شکست خوردند و ملک کامل بمصر بازگشت و شهر خرتبرت با اطراف آن بدست سپاهیان سلجوقی افتاد. پس از آن علاء الدین به تسخیر دیاربکر رهسپار شد. درین هنگام مردی قزوینی بنام شمس الدین عمر از جانب اوقتای قآن (اوکتای قآن)، پادشاه بزرگ مغول به سفارت، نزد علاء الدین آمد.

اوقتای قآن، در نامه خود علاء الدین را به پادشاهی شناخته و حسن روابط خود را با او خواستار شده بود.

(۱) - تاریخ مغول تالیف عباس اقبال ص ۱۳۲ - ۱۳۵ و ۱۴۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۰۰

سلطان علاء الدین در دوشنبه چهارم ماه شوال سال ۶۳۶ ه با خوردن مرغ بریانی که نصیر الدین علی چاشنیگیر برای او آورده بود مسموم گشت و درگذشت. گویند که پسرش غیاث الدین کیخسرو در مرگ پدر دستی داشته است. او را در قونیه در مقبره پادشاهان سلجوقی بخاک سپردند «۱».

غیاث الدین کیخسرو دوم ۶۳۶ - ۶۴۴ ه (۱۲۳۶ - ۱۲۴۶ م.)

پادشاهی خوشگذران و میخواره بود و اوقات خود را به لهو و لعب مشغول می داشت.

دختر خویش را به ملک عزیز بن محمد، امیر ایوبی حلب داد. و دخت وی را برای خود به زنی گرفت. دیری برنیامد که به دام عشق شاهزاده خانمی بنام روسودانا Rusudana که دختر تامارا ملکه گرجستان بود گرفتار شد و او را به زنی آورد و وی را ملکه خود ساخت.

غیاث الدین کیخسرو در آغاز کار بیاری سعد الدین وزیر پادشاهی رسید و نامادریش را بکشت و پسران او، عز الدین قلیچ ارسلان و

رکن الدین سلیمان را زندانی کرد. سپس یکی از امیران خوارزمی را که قیر خان نام داشت و نیز شمس الدین آلتون بای و تاج الدین پروانه و حسام الدین کامیار که از بزرگان و اشراف کشور بودند به سعایت سعد الدین کوچک بقتل رسیدند. سلطان پس از کشتن ایشان به بی گناهی آنان واقف شد و از کار خود پشیمان گشت و سعد الدین کوچک را بکشت و جلال الدین قراطایی و صاحب شمس الدین و مبارز الدین چاولی را دیگر باره ریاست داد. از خبر کشته شدن سرداران معروف سلجوقی خوارزمیان فراغت خاطر یافته در بلاد روم به تاخت و تاز پرداختند اما از سپاهیان سلطان شکست خوردند و به بغداد گریختند. سرداران سلطان پس از گرفتن حران به کمک امیر مبارز الدین چاولی بک چاشنیگیر و چاشنیگیر یوتاش حاکم نیکسار که از جانب سلطان به مدد ایشان رسیده بودند دیاربکر را تسخیر کردند.

در زمان غیاث الدین کیخسرو دوم، مردی بنام بابا اسحق خارجی که از مردم ناحیه کفرسود از مضافات سمیسات بود خروج کرد و ادعای پیغمبری نمود و با شعبده بازی، جمعی از ترکان ساده دل را بفریفت و آنها را بدور خود جمع آورد. سلطان حاجی مبارز الدین ارغانشاه را که کوتوال قلعه آماسیه بود مأمور دفع او کرد. وی بامر سلطان بابا اسحق را دستگیر کرده بکشت و جسد او را در برج قلعه بیاویخت و به پیروان او نیز شکستی سخت داد و گروهی از ایشان را بکشت و عده ای از آنان بگریختند. اما درین میان خود وی کشته آمد و تعقیب پیروان بابا اسحق را بهرامشاه جاندار بعهدہ گرفت «۲»

انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۰۱
Talbot Rice P ۷۲- ۷۳; Claude Cahen, P. ۱۱۹- ۱۳۷; Namik Orkun ۵۱- ۶۴. اخبار سلاجقه روم، به

تهدید مغل:

تا سلطان علاء الدین کیقباد زنده بود مغولان که از حشمت و کثرت لشکر او وهمی داشتند از طریق اعزام رسولان با دولت سلاجقه روم در ظاهر روابطی دوستانه برقرار کرده بودند. اما درین زمان مغولان در جنوب روسیه، بدست باتو پسر جوجی بن چنگیز امپراطوری بزرگی بنام «آلتون اردو» یا قبیله طلائی تشکیل دادند که قلمرو ایشان سرزمینهای بین ولگا و دن سفلی را دربر داشت و امارت ولایت کییف در دست ایشان بود. اینان از طرف مرزهای شمال با سلجوقیان همسایه شدند.

از طرف دیگر مغولان که به سرداری جرماغون و بامر اقتای قاآن (اوکتای قاآن) عازم ایران و مأمور تعقیب سلطان جلال الدین مینکبرنی شده بودند. پس از کشته شدن جلال الدین لشکر ایشان به سه دسته تقسیم شدند. جماعتی به تسخیر و غارت بلاد دیاربکر، ارزنه الروم، میافارقین، ماردین و نصیبین و موصل رفتند و تا ساحل فرات پیش راندند. درین حمله بقصدی خرابی و کشتار کردند که دیگر هیچکس تاب جنگ با مغول حتی شنیدن نام ایشان را نداشت باندازه ای رعب ایشان در دلها جا گرفته بود که به گفته یکی از مورخان، اگر کلاه مغولی در میان هزار جنگجوی خوارزمی می انداختند جمله متفرق می شدند. این حال سپاهیان بود تا چه رسد به مردم بیچاره جنگ ناآزموده. دسته دیگر از سپاهیان تاتار بطرف بتلیس (بدلیس) روان شدند و پس از سوختن آن شهر، بعضی از قلاع حدود اخلاط و غیره را مسخر کرده و اهالی آن

نواحی را جملگی کشتند.

دسته سوم در اواخر سال ۶۲۸ هـ بر مراغه استیلا یافتند و بعد از راه آذربایجان به اربل آمدند و در اوایل ۶۲۹ هـ بعزم گرفتن تبریز رهسپار شدند.

جرماغون و سرداران او سراسر ارمنستان و گرجستان یعنی سرزمینهای متعلقه به بهرام گرجی (و هرام گاگل) و ملکه روسودان را زیرورو کردند. ملکه روسودان گریخت ولی بهرام و آواک پسر ایوانی پس از آنکه مستأصل شدند از در اطاعت درآمده با قبول تبعیت از مغول امان یافتند. و ازین تاریخ گرجستان و ارمنستان خراجگزار مغول گردید.

در سال ۶۳۴ هـ بین الملک الکامل و برادر او الملک الاشرف دشمنی سختی حاصل شد و الملک الاشرف برای دفع برادر با غیاث الدین کیخسرو، پسر و جانشین علاء الدین کیقباد اتحاد کرد ولی قبل از آنکه بین دو برادر جنگ درگیرد هر دو بسال ۶۳۵ هـ وفات کردند.

در سال ۶۳۷ هـ سرداران مغول با لشکری گران بار دیگر به ارمنستان آمدند ولی بجهت آنکه سپاهیان غیاث الدین کیخسرو معابر کوههای ارمنستان را گرفته بودند نتوانستند به بلاد روم دست بیابند. بر اثر حملات و کشتارهای مغول در بلاد مجاور، ترس و وحشتی عظیم در شهرهای آسیای صغیر پیدا شده و مردم گروه گروه از بیم ایشان روی به مهاجرت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۰۲

بطرف مغرب می گذاردند. خانواده های توانگر، خانه و سامان خود را گذاشته براه می افتادند. غالب ایشان در بین راهها گرفتار دزدان می شدند و هستی ایشان بباد می رفت.

چون سلطان غیاث الدین کیخسرو درین زمان اعتمادش به سرداران و سربازان ترک کمتر شده بود، از سربازان مزدور مسیحی استفاده می کرد و

همین امر موجب برانگیخته شدن احساسات دینی و ملی مسلمانان و ترکان علیه او گردیده بود.

مغولان نه تنها در بلاد آذربایجان نفوذ یافتند بلکه حوالی بغداد را نیز غارت کرده و بعضی از قبایل ترک را مجبور به مهاجرت به نواحی شمالی و بلاد روم کردند. یکی ازین طوایف ترک، طایفه قایی

Qayi

بودند که در تاریخ بنام عثمانیان معروفند و با پیشوای خود بنام سلیمان بسوی آسیای صغیر رانده شدند.

طایفه قایی Qayi دسته ای از قبایل غز بودند که بقول مورخان ترک نسب سلاطین عثمانی به ایشان می رسد. نام ایشان در کتاب دیوان لغات ترک محمود کاشغری (ج ۱ ص ۵۶ ج ۳ ص ۱۲۴) قایق آمده است.

در افسانه های عامیانه ترک آمده که طغرل پسر سلیمان نامبرده که پیشوای قبایل قایی بود در مهاجرت خود به آسیای صغیر از دور دو لشکر را مشاهده کرد که با یکدیگر در جنگ اند با خود گفت. باید بینم که کدامیک از آندو ضعیف ترند تا به کمک آن یک برخیزم. پس به کمک لشکر ضعیف تر برخاست و آنرا یاری داد و لشکر قویتر بگریخت. آن لشکر ضعیف تر سپاه غیاث الدین کیخسرو بود. سلطان که این کمک غیر منتظره را از وی مشاهده کرد از طغرل سپاسگزاری نمود و سرزمین وسیعی را در قره جه داغ که حدود آن از اسکی شهر تا قونیه ممتد بود و مشتمل بر دو شهر سوکوت و دومانچ می شد بعنوان تیول به وی داد. پس از طغرل پسرش به ریاست قبیله قایی رسید. در شهر سوکوت زائیده شده بود، در همانجا در سال ۷۲۵ هجری درگذشت و در آن شهر او را بخاک سپردند.

نبرد کوسه طاغ (کوسه داغ):

در سال ۶۳۹ هجری ماغون بواسطه

علت فلج از فرماندهی لشکر مغول معزول شد و بایجو نویان بجای او منصوب گردید. این فرمانده جدید در همین سال با سی هزار سپاهی و عراده و منجنیق به ارزنه الروم که از بلاد غیاث الدین کیخسرو بود حمله کرد و حصار آنرا گشوده گروه بسیاری از مردم آنرا بکشت و عده ای را نیز به اسیری برد. غیاث الدین کیخسرو برای جلوگیری از تجاوز مغول سال بعد با لشکری عظیم از مسلمین و ارمنیان و گرجیان که عده ایشان به ۷۰ هزار تن می رسید از راه خشکی و با چندین کشتی از طریق دریا بطرف ارمنستان حرکت کرد، و در محل کوسه داغ از نواحی ارزنجان با مغول روبرو شد. فرمانده سپاه او سرداری گرجی بنام شرواشیدز Shervashidze بود. دو لشکر در صبح دوشنبه بیست و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۰۳

ششم ژوئن سال ۱۲۴۲ م. (۶۴۰ ه)، باهم روبرو شدند. با آنکه در آغاز فتح با سلجوقیان بود سرانجام شکست یافتند و شرواشیدز کشته شد. و ترکان گریخته به آنقره رفتند. مغولان شهرهای سیواس و قیساریه (قیصریه) و توقات را مسخر کرده بیاد غارت دادند. سلطان غیاث-الدین کیخسرو به قونیه گریخت و چون دید حریف مغول نمی شود، امیر مذهب الدین و قاضی شهر آماسیه را برای گفتگو درباره صلح به پیش بایجو فرستاد. و قرار شد که هر سال مقداری خراج نقدی و جنسی به خان مغول بدهد و دست نشانده او باشد و همین قبول تبعیت مغول مقدمه ختم استقلال سلاجقه روم و منضم شدن بقیه ممالک سلجوقی به متصرفات ایلخان مغول بود (۶۴۰ ه).

بر اثر حمله مغول

به آسیای صغیر قبایل ترک دست نشانده سلجوقیان روم، از اطاعت آن پادشاهان سرباز زده و به قتل و غارت و ایجاد هرج و مرج در آن بلاد پرداختند.

غیاث الدین کیخسرو دیگر به برقراری نظم در آن سرزمین قادر نبود. چون بر اثر شکست از مغول گروهی از یاران کیخسرو به ارمنستان پناهنده شده بودند و پادشاه آن ایشان را به مغولان تسلیم کرده بود، غیاث الدین در صدد انتقام از پادشاه ارمنستان برآمد. ولی بطور اسرار- آمیزی در سال ۶۴۴ ه درگذشت.

بعضی گویند که او را خفه کرده اند. سپس شخصی قیام کرد و خود را پسر کیقباد اول خواند و بیست هزار کس بدور خود گرد آورد ولی سرانجام او را بگرفتند و در علائیه به- دار زدند.

آشتگی اوضاع:

غیاث الدین کیخسرو سه پسر داشت: عز الدین کیکاوس، رکن الدین قلیچ ارسلان و علاء الدین کیقباد که هر یک مادری جداگانه داشتند. مادران عز الدین و رکن الدین ترک و مادر علاء الدین گرجی بودند. بنا به وصیت غیاث الدین مقرر بود که علاء الدین پس از او به پادشاهی نشیند، ولی با دخالت شمس الدین محمد جوینی اصفهانی، و جلال الدین قراطای و خاص اوغوز و اسد الدین روزبه و معین الدین پروانه و فخر الدین ابو بکر، پسر مهتر او عز الدین به پادشاهی نشست. و صاحب شمس الدین وزیر و جلال الدین قراطای نایب و خاص اوغوز امیر الامرا و اسد الدین روزبه و پروانه به اتابکی او منصوب گردیدند.

«۱»

صاحب شمس الدین دیگر امیران را از بین برده و بی رقیب گردید. در سال ۱۲۴۸ م رکن الدین قلیچ ارسلان دوم به سیواس آمد و به

یاری مغولان پادشاه شد و عز الدین را نیز غیابا از حکومت معزول کردند.

(۱)-

.Turk tarihi, Vol ۴, P. ۶۱- ۶۷; Talbot Rice P. ۷۲- ۷۶

تاریخ مغول تألیف عباس اقبال ص ۱۴۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۰۴

سال بعد، رکن الدین از سیواس به قونیه لشکر کشید و مغلوب برادرش عز الدین گردید. اما عز الدین بجای انتقام از وی، او را در آغوش گرفت و قرار شد که آن دو با برادر کهنترشان علاء الدین کیقباد حکومت سه نفری تشکیل داده به اشتراک هم سلطنت نمایند، اما پس از چندی رکن الدین قلیچ ارسلان باز به تحریک اطرافیان خود دعوی پادشاهی کرد.

عز الدین بار دیگر در جنگ پیروز شد، با رکن الدین قلیچ ارسلان خوشرفتاری کرد و حکومت بورلو (برغلو) را به او بخشید. در این زمان عز الدین کیکاوس بنا به اصرار وزیرش قاضی عز الدین با مغولان بجنگید، سردار مغول بایجو بود و در این جنگ قاضی عز الدین بقتل رسید. سلطان به قونیه گریخت. ارسلان دغمش که به قلعه بورلو پناهنده شده بود آنجا را مستحکم کرده به اتفاق سایر سرداران، رکن الدین قلیچ ارسلان را از زندان بدر آورده بر تخت نشاند و قاضی شمس الدین را بوزارت او تعیین کرد. پس از چندی، قاضی شمس - الدین درگذشت و پروانه نظام الدین که نایب او بود بوزارت تعیین گشت. و منصب پروانگی به معین الدین سلیمان داده شد. و سفیری نزد بایجوروان داشته تعیین پادشاه جدید را به سمع او رساندند.

عز الدین کیکاوس ۶۴۴-۶۸۲هـ (۱۲۴۶-۱۲۸۳ م.)

در زمان منکو قاآن که خان بزرگ مغول بود، فرمانی صادر شد که ممالک روم

در بین دو برادر. عز الدین و رکن الدین تقسیم شود بدین ترتیب که سرزمینهای که در مشرق رود هالیس قرار داشت بدست عز الدین باشد و رکن الدین بر اراضی غربی آن رود حکومت نماید.

پس از آن که اختیار دولت مغول در ایران و آسیای صغیر بدست هلاکو خان افتاد چون عز الدین سلطنت برادرش رکن الدین را قبول نداشت به بغداد به نزد هلاکو رفت و در سال ۶۵۷ هـ به خدمت او رسید. هلاکو به مصلحت دید پروانه ممالک روم را بالمناصفه بر هر دو برادر تقسیم کرد و مقرر فرمود که سلطان عز الدین از حدود قیصریه تا ساحل آنطاکیه در تصرف خویش گیرد و قونیه را دارالملک خود سازد. اما ولایت دانشمندیه از سیواس تا ساحل سینوپ و سامسون در تصرف سلطان رکن الدین باشد و توقات مقر پادشاهی او گردد. پس از آن عز الدین به محل حکومت خود آمد و وزیر هر دو صاحب شمس الدین اصفهانی بود. پس از مرگ صاحب شمس الدین، عز الدین کیکاوس، فخر الدین صاحب عطا را به وزارت خود برگزید. وزیر رکن الدین نیز معین الدین پروانه بود که با مغولان سروسری داشت.

چون این سه برادر یعنی عز الدین کیکاوس و رکن الدین قلیچ ارسلان و علاء الدین کیقباد با یکدیگر اختلاف داشتند به تدبیر صاحب شمس الدین جوینی اصفهانی و فرمان هلاکو مقرر گردید که هر سه در پادشاهی شریک باشند و صاحب شمس الدین وزارت آن سه را بر عهده گیرد (۶۴۴-۶۵۵ هـ). یازده سال به رأی و تدبیر این وزیر دانشمند، آن سه برادر در

اخبار سلاجقه روم، به

یک زمان سلطنت کرده اند. درین هنگام میخائیل امپراطور بیزانس که از حسد و همچشمی تئودور Theodore دوم پادشاه نیقیه در خطر بود به دربار عز الدین در قونیه پناهنده گشت و سلطان ریاست لشکریان مزدور خود را به او واگذار فرمود. بر اثر تحریکاتی که از طرف دیگر برادران و مخالفان به عمل آمد این کار سلطان به بدی جلوه کرد و اشاعه دادند که چون سلطان مادرش مسیحی است او نیز دین مسیحی را پذیرفته است. این شایعات را محاکمه بطریق یونانی انتمیوس Anthemius نیز تأیید نمود. وی امپراطور میخائیل را به حمایت مذهبی از عز الدین متهم کرد. رکن الدین که پسر دوم و رقیب برادر در سلطنت بود ازین حوادث استفاده کرده بر برادرش عز الدین غلبه یافت و او را به زندان افکند.

این امر باتو، خان بزرگ قبیله زرین را که در دشت قیچاق سلطنت داشت و عهد مودتی بین او و عز الدین برقرار بود برانگیخت و فرمان به رهائی وی و اعزام علاء الدین به دربار قیچاق کرد. دو برادر یعنی رکن الدین و عز الدین که چاره ای جز اطاعت از امر خان بزرگ نداشتند و از سطوت او در هراس بودند. علاء الدین را که برادر کوچکتر بود بدربار قیچاق فرستادند.

راهب مسیحی روبروکیس Rubruquis این شاهزاده را در دربار باتو خان مغول دیده است و شاید وی در بازگشت خود بعد از سال ۱۲۵۷ میلادی مرده باشد. زیرا در اخبار سلاجقه روم دیگر از او خبری نیست.

عز الدین از تسلط مغولان بر آسیای صغیر دلخوش نبود، از اینجهت با ممالیک مصر برای برانداختن

آنان هم پیمان شد. و با ایشان بجنگید و شکست یافته بطرف آنطالیه رفت و از آنجا به ساردیس آمد و برای گرفتن کمک به تئودور دوم لاسکاریس - Theodore II Lascaris پادشاه بیزانس پناه برد.

تئودور لاسکاریس در ابتدا عز الدین کیکاوس را با آغوش باز پذیرفت. عز الدین در سال ۶۶۰ هـ (۱۲۶۱ م) به قسطنطنیه آمد و در آنجا مورد استقبالی باشکوه قرار گرفت و افتخار آنرا یافت که کفشهای ارغوانی شاهی را بپای خود کند و این تشریفات از رسوم احترام به پادشاهان بود. پس از چندی امپراطور که از سطوت مغولان در وحشت می زیست امر به زندانی کردن مهمان خود داد و عز الدین کیکاوس را در قلعه ارس Eros به زندان افکندند.

سپس امپراطور در برابر این خدمت از امیر مغولان آسیای صغیر تقاضای پاداشی برای خود نمود. عز الدین از زندان با کنستانتین تیش Constantine - Tish پادشاه بلغار برای استخلاص خود روابطی برقرار کرد. تا اینکه برکای Barkay خان قبیله جوجی که از تاتاران کریمه بود و با عز الدین کیکاوس از جهت ازدواج فیما بین رابطه سببی داشت بیاری وی آمد و به قسطنطنیه لشکر کشید و عز الدین و پسرش را از زندان مستخلص ساخت.

در سال ۶۲۲ هـ (۱۲۶۴ م) سلطان و پسرش مسعود به پایتخت کریمه در شهر سرای

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۰۶

وارد شدند و به خدمت برکای، خان مغولی رسیدند. بنا به بعضی از مآخذ یونانی، عز الدین می خواست که با همراهان خود از دریای سیاه عبور کرده به آسیای صغیر آید ولی کامیاب نگشت. عده ای از ترکان سلجوقی که همراه او بودند به دوبروجه در

رومانی پناه بردند و در آنجا جامعه ای بنام گائوز Gagauz تشکیل دادند که به قول پ. ویتیک P. wittek این نام مأخوذ از کلمه کیکاوس لقب عزالدین می باشد. ترکانی که همراه عزالدین در سرای بودند، واحدهائی بنام تورکوپول Turkopoles بوجود آورده اند که از پادشاه خود عزالدین حمایت می نموده اند. سپس بعضی از سلجوقیان به کشور صربیا گریخته و در آنجا مورد استقبال میلوتین Milutin پادشاه آن کشور قرار گرفتند (۷۰۸هـ - ۱۳۰۸ م). میلوتین سرزمینی را بعنوان تیول به ایشان داد تا در آنجا مستقر گردند. سپس بعضی از ایشان سر به شورش برداشته و به عنوان لشکر مزدور به خدمت فرانکهای مورآ Morea و صربها و بلغاریها و یونانیان ایپيروس Epirus درآمدند و بعضی دیگر از ایشان قبول مسیحیت کردند.

کوچکترین فرزند عزالدین نیز به دین مسیحی درآمد و بعد از پدرش در قسطنطنیه بماند و با دختری یونانی در آنجا ازدواج کرد. تا هنگامی که برکای زنده بود، عزالدین در کشور او در کمال آسایش و احترام می زیست و حتی خان مغول قطعه زمینی را به عنوان تیول بوی بخشیده بود. دیری نگذشت که خان پیر در گذشت و پسرش منگو تیمور جانشین او گشت.

برخلاف پدر با عزالدین رفتاری موافق نداشت. او و فرزندش را در دهکده ای که در کنار دریای سیاه قرار داشت زندانی ساخت. پس از هشت سال، عزالدین در آنجا بمرد ۶۸۲ هـ (۱۲۸۳ م).

پسرش مسعود فرصتی یافته بگریخت و به نزد امیر مغول آمد و بر تخت پدر نشست. و با علاء الدین کیقباد سوم در پادشاهی شریک گشت. بطوریکه دولت سلجوقی را در بین خود تقسیم کردند. «۱»

رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم ۶۴۴-۶۶۳ هـ (۱۲۴۶-۱۲۶۴ م)

پس از

گریختن عز الدین کیکاوس از قونیه (۶۵۹ هـ)، رکن الدین مستقلا به پادشاهی نشست و خود را قلیچ ارسلان چهارم خواند. اما حکومت واقعی در دست مغول بود و امرای سلجوقی چیزی جز بازیچه مغولان نبودند. وزارت سلاجقه را درین عصر مردی مدبر بنام سلیمان معین الدین پروانه در دست داشت. وی از بزرگان دربار هلاکو خان مغول به- شمار می رفت و پسر مهذب الدین علی دیلمی است. نخست، ریاست شهر توقات را داشت و

(۱)-

انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۰۷
Claud cahen, P. ۲۶۹- ۲۷۹; Talbot Rice, p. ۷۳- ۷۷; Namik orkun, p. ۶۴- ۷۹
به اخبار سلاجقه روم،

پس از آن به ریاست توقات و ارزنجان رسید. در سال ۱۲۵۶ م منصب پروانگی یافت که معادل نخست وزیری امروز است. او از دوستان نزدیک بایجو سردار بزرگ مغول در آسیای صغیر بشمار می رفت. در زمان هلاکو که سلطنت سلاجقه روم بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم گردید، معین الدین پروانه، پروانگی قسمت شرقی را داشت. اداره امور دولت سلجوقی را مغولان کلا بدست او سپرده بودند. حتی منصب قضا و حکومت شرعی نیز در دست او بود.

در این میان رکن الدین قلیچ ارسلان که با پروانه راه خلاف می سپرد به اشاره وی مسموم گشت و بمرد. معین الدین پروانه، پسر خردسال او غیاث الدین را بر تخت سلطنت نشانید.

اما در حقیقت کارها همه در دست پروانه و حاکم مغول بود.

غیاث الدین کیخسرو سوم (۶۶۳-۶۸۲ هـ). ۱۲۶۴-۱۲۸۳ م.

چون پادشاهی خردسال بود کارها بدست پروانه اداره می شد، در این زمان ایلخان مغول در ایران اباقا خان پسر هلاکو بود. بین اباقا و بیبرس پادشاه مملوک مصر اختلاف بود.

پس از مرگ هلاکو،

پادشاه مصر یعنی الملك الظاهر بيبرس بندقداری با لشکری عظیم از مصر به شام آمد و در سال ۶۶۴ ه آن بلاد را تسخیر کرد و به حدود ارمنستان صغیر که مشتمل بر کیلیکیه و نواحی مجاور آن باشد رسید. پادشاهی ارمنستان صغیر در این تاریخ بدست هیتوم ارمنی بود. هیتوم بدستیاری خانان مغول در هنگامیکه مسلمانان گرفتار جنگهای داخلی و صلیبی بودند قدرتی بهم رسانیده و مقداری از اراضی مسلمان نشین اطراف قلمرو خود را مسخر کرده و پایتخت او شهر سیس یکی از بلاد معتبر شده بود.

بیرس از هیتوم خواست که بلاد مسلمین را تخلیه نماید و با دادن خراج راه تجارت با ارمنستان صغیر و شام را مفتوح سازد. چون هیتوم به اباقا خان متکی بود، زیر بار قبول این تکلیف نرفت. لاجرم لشکریان بيبرس به ارمنستان حمله بردند. هیتوم کشور خود را رها کرده برای استعانت از امیران مغول که در آسیای صغیر اقامت داشتند به آن سر- زمین شتافت. بیرس و سرکردگان او سراسر کشور هیتوم را تحت استیلای خود گرفتند، و تورس

Toros

پسر هیتوم را با یکی از برادران او کشتند و پسر دیگرش لیفون یا لئون Leon را اسیر گرفتند و بسیاری از کسان و فرزندان برادرش را بقتل آوردند.

هیتوم به زحمت زیاد لشکری از مغول و سلاجقه روم گرد آورد و به کیلیکیه آمد. ولی چون مسلمانان رفته بودند و بلاد او ویران شده بود کاری از پیش نبرد. چاره ای ندید جز آنکه نسبت به بيبرس از در عجز درآید و به التماس استخلاص پسر خود لئون را از او بخواهد. بيبرس در پاسخ این استدعا به هیتوم پیغام داد که

غرض ما از دست اندازی به ارمنستان استخلاص یکی از دوستانمان شمس الدین سنقر الاشقر سمرقندی است، که در حلب به اسیری گرفته شده و الان در نزد مغولان است. اگر هیتوم می خواهد که ما لئون پسر او را

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۰۸

رها کنیم باید از مغول بخواهد که سنقر را آزاد نمایند تا ما نیز در عوض فرزند او را رها سازیم.

هیتوم شخصا از ارمنستان به اردوی اباقا آن رفت و در پیشگاه ایلخان به گریه و زاری پرداخت و از او استدعای خلاصی سنقر را کرد. اباقا بر پیری و بیچارگی او رحمت آورد و بفرمود که به کشور خود باز گردد. وعده داد که سنقر را هر جا باشد طلب کند و پیش او بفرستد.

پیش از آنکه هیتوم از اردوی اباقا به بلاد خود برگردد، رسولی که او قبلا به دربار اباقا فرستاده بود به قلمرو معین الدین پروانه رسید. و پروانه که خیال داشت دختر هیتوم را به ازدواج خود درآورد، با فرستاده او در این خصوص گفتگو کرد. آن فرستاده به پروانه اطمینان داد که اگر او در موقع رسیدن هیتوم از او پذیرائی شایان بعمل آورد، وی خواهش او را اجابت خواهد کرد. پروانه مقدم هیتوم را گرامی داشت و به او هدایائی تقدیم کرد و وی به دادن دختر خود به وی رضا داد ولی اجرای مراسم عروسی را موکول به آزاد شدن لئون پسر خویش کرد و به ارمنستان آمد. کمی بعد از مراجعت هیتوم، دختری که اسما نامزد پروانه شده بود بمرد. و پروانه از تعلل هیتوم در امر ازدواج در غضب شد

و کینه او را بدل گرفت. و بعدها برای اینکه در کار اداره مملکت مستقل باشد به دستگیری امرای مغول پسر غیاث الدین کیخسرو یعنی رکن الدین قلیچ ارسلان را بکشت و پسر چهارساله او غیاث الدین کیخسرو سوم را به پادشاهی برداشت.

در سال ۶۶۹هـ اباقا سنقر الاشقر را که در حوالی سمرقند بود، پیش هیتوم فرستاد و هیتوم او را با احترام تمام و هدایائی نفیس روانه خدمت بیبرس کرد و بیبرس هم در عوض لئون را بهمین ترتیب پیش پدر فرستاد.

در همین سال بیبرس با لشکریانی فراوان به آنطاکیه که از متصرفات امیر عیسوی طرابلس شام بود حمله برد و آن شهر را فتح کرد. صلیبی های این شهر چاره ای ندیدند جز اینکه از اباقا یاری طلبند و دفع بیبرس را بخواهند. اباقا فرمان داد که سرداری مغولی و معین الدین پروانه با ده هزار سپاه بطرف شام حمله بردند. ایشان در سال ۶۶۹هـ بلاد شمالی حلب را غارت کردند. بیبرس لشکر مغول را به سختی شکست داد تا بدانجا که معین الدین پروانه و فرمانده مغول در بلاد روم از او تقاضای صلح نمودند. بیبرس دو تن از امرای خود را برای عقد صلح پیش ایشان فرستاد. در ضمن مذاکراتی که اباقا با فرستادگان بیبرس می کرد، چنین فهمید که منگو تیمور پسر برکای خان پادشاه دشت قپچاق که مانند پدر آئین اسلام داشت با بیبرس دست یکی کرده و این دو پادشاه هم کیش کمر دشمنی با اباقا بر بسته اند.

اباqa سفرائی پیش بیبرس فرستاد و از او خواست که سنقر الاشقر را بدربار ایلخان روان دارد. ولی بیبرس باین پیشنهاد پاسخ مساعدی نداد. سپس

در جنگ بیره در ۶۷۱ هجری که در کنار فرات رویداد، لشکریان اسلام اردوگاه مغول را گرفتند و شکست سختی به ایشان دادند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۰۹

معین الدین پروانه که مردی زیرک و جاه طلب بود از یکطرف از لحاظ مسلمانی با بیبرس باطنا راه دوستی می سپرد و از طرف دیگر از ترس مغول با لئون پسر هیتوم پادشاه ارمنستان صغیر که به جای پدر نشسته بود و اباقا در ظاهر اظهار یگانگی می نمود. برای آنکه مغول از او ظنین نشوند، شخصا بهمراهی دختر سلطان رکن الدین سلجوقی به اردوی اباقا رفت و او را بآن عنوان که مبادا به پیش بیبرس رود به ازدواج اباقا درآورد. و برای دفع یکی از امرای سلجوقی که سلطان چهارساله سلجوقی روم را با خود برداشته و عاصی شده بود لشکری از اباقا گرفت و به روم آمد و امیر عاصی را مغلوب و مقتول کرد و سلطان خردسال را که امیر یاغی مزبور می خواست به مصر ببرد برگرداند. و این قضایا بر اعتبار پروانه بیافزود.

واقعہ ابلستان

در سال ۶۷۵ ه بیبرس بدعوت بعضی از فراریان روم و اطمینان بهمدستی پروانه عازم لشکرکشی به آن سرزمین گردید و با لشکری بسیار در بیستم رمضان آن سال از مصر حرکت کرد. لئون پادشاه ارمنستان به معین الدین پروانه خبر وصول لشکر مصر را اطلاع داد.

ولی پروانه قول لئون را پیش امرای مغول دروغ جلوه داد و ایشان را در حال غفلت نگهداشت تا خبر آمدن لشکریان بیبرس بمحل ابلستان (البتستان) در مشرق قیساریه بین جبل توروس و قسمت علیای نهر جیحان رسید. امیران مغول

و پروانه به شتاب لشکری فراهم کرده به جلوی بیبرس شتافتند. سرداری مغول را طوغون پسر ایلکای نویان، و تودون نویان برادر سونجاق داشتند. بیبرس در روز جمعه دهم ذی القعدة سال ۶۷۵ ه در صحرای ابلستان قشون مغول و سلجوقی را درهم شکست، و طوغو و تودون را بکشت و اسیر بسیار گرفت.

که از آنجمله یک پسر و یک نوه از معین الدین پروانه بود. سپس به قیساریه رفت و در آنجا منتظر نشست تا شاید پروانه بخدمت او بیاید ولی پروانه به توقات گریخت و در فکر آن بود که چگونه عذر شکست ابلستان را در پیش اباقا بخواهد.

خبر شکست ابلستان، اباقا را بیش از حد به خشم افکند. بلافاصله شخصا بطرف بلاد روم حرکت کرد و به میدان جنگ ابلستان آمد و پس از زاری بسیار امر داد که کشته شدگان مغول را بشمارند. و چون دید که عدد کشتگان لشکر بیبرس نسبت به مقتولین مغول چندان مهم نیست در غضب آمد و عده ای از سران سپاه سلجوقی را بقتل آورد. و معین الدین پروانه را که بخدمت آمده بود مورد عتاب و ملامت سخت قرار داد. پروانه بعنوان عذرخواهی گفت که لشکریان شامی بناگهان رسیدند و مجال بسیج سپاه فراوان نبود. ایلخان ستمگر به انتقام شکست ابلستان لشکریان خود را بین قیساریه و ارزنه الروم پراکنده کرد و امر به قتل عام مسلمین آن بلاد داد و در عرض یک هفته مغولان از دویست هزار تا پانصد هزار

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۱۰

از مردم بیگناه آن نواحی را کشتند و بسیاری از بلاد را ویران و امیران و

رجال و قضات و علما را مقتول کردند.

اباقا، پروانه را در آغاز مورد عنایت قرار داد و خشم خود را نسبت به او ظاهر نساخت و او را با خود به اردوگاه آلاطاغ آورده در حضور سرداران خویش محاکمه کرد. ایشان بر او سه گناه ثابت کردند: نخست آنکه از پیش دشمن گریخته، دوم آنکه اباقا را پیش از لشکرکشی بیبرس مطلع نکرده، سوم آنکه پس از شکست ابلستان پیش اباقا نیامده. در همین ضمن فرستادگان اباقا که نامه او را پیش بیبرس برده بودند رسیدند و گفتند که ایشان چنین شنیده اند که اساساً لشکرکشی بیبرس به تحریک پروانه بوده. اباقا قصد قتل پروانه را نداشت ولی فرزندان تودون نویان و زنان داغدیده مغول پیوسته ایلخان را به کشیدن انتقام تحریک می کردند تا اینکه سرانجام اباقا یکی از امیران خود را مأمور قتل پروانه و ۳۶ تن از کسان او کرد. امیر مزبور همه را بکشت و مغول جسد پروانه را قطعه قطعه کرده و در دیگ پختند و برای تسکین حس کینه جوئی تکه ای از آن را خوردند. از آنجمله اباقا نیز پاره ای از آن را با غذا تناول فرمود. «۱»

غیاث الدین کیخسرو سوم - بعد از مرگ پروانه، غیاث الدین کیخسرو سوم که فقط پانزده سال داشت قدرت را بدست گرفت. اتابکان و امرای ترک مرگ پروانه را مغتنم شمرده سر برداشتند و در هر گوشه ای دم از استقلال زدند. حتی پسران پروانه نتوانسته اند در سینوپ، و فرزندان وزیر صاحب عطا نتوانسته اند حکومت خود را در افیون قره حصار ادامه دهند.

در این زمان محمد بیگ از طایفه قرامان قیام کرده جمری نامی را بسلطنت برداشت.

سالها بین آنان

و طرفداران غیاث الدین جنگ ادامه داشت تا اینکه محمد بیگ در جنگ کشته شد و جمری نیز در نبردی دیگر اسیر گردید. او را کشته پوستش را کردند و با گاه انباشتند.

ولی درین هنگام، عثمان پسر طغرل که رئیس طایفه ترکان عثمانی بود قدرتی بهمرسانیده و بیزانسی ها را در سال ۶۸۰ هـ (۱۲۸۱ م) شکست داد.

کیخسرو سوم او را مورد عنایت خود ساخت و به لقب اوچ بیگ Uch.Beg که بمعنی مرزبان است مفتخر ساخت. و به وی طبل و پرچی از موی اسب بخشید که دارای پرده ای مستطیل و سرخ بود و بر آن نقش هلال سفید رسم گردیده بود. و این پرچم بعدها درفش عثمانیان گردید.

در زمان غیاث الدین کیخسرو سوم بعد از مرگ پروانه کیغاتو (کیخاتو) از طرف ارغون خان برادرش بفرمانروایی آسیای صغیر رسید. بعد از مرگ ارغون اکثر امرای

(۱). تاریخ مغول عباس اقبال ۲۹۲-۲۸۰, P Claude Cahen

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۱۱

مغول رسولی به بلاد روم فرستاده و کیغاتو برادر او را که در آن دیار فرمانده و حکمران بود از مرگ ایلخان مغول آگاه کرده وی را به جانشینی او دعوت نمودند و کیغاتو (کیخاتو) در آلاطاغ در یکشنبه بیست و سوم رجب سال ۶۹۰ هـ به ایلخانی نشست.

در سال ۶۹۷ هـ یکی از امرای مغول بنام سلامش در بلاد روم سر به طغیان برداشت و چون غازان چند نفر از امرای خود را به سرکوبی او فرستاد، سلامش از لاجین نام مغول کمک طلبید، لاجین هم یکی از سرداران خویش را به یاری او فرستاد ولی امرای غازانی سردار لاجین

و جمعی از لشکریان مصری را کشتند و سلامش را مغلوب ساخته پس از چندی دستگیر و مقتول کردند.

چنانکه گفتیم پس از مرگ عز الدین کیکاوس، طرفدارانش پسر او مسعود را پادشاهی برداشتند و آناتولی در زمان او بدو قسمت شد. قسمت شرقی به غیاث الدین مسعود و قسمت غربی به غیاث الدین کیخسرو رسید ۶۸۱ هـ (۱۲۸۲ میلادی) و سیواس مرکز حکومت غیاث الدین مسعود دوم گردید. پس از چندی غیاث الدین کیخسرو مسموم گردیده در گذشت.

مغولان که از زمان بایجو در آناتولی نفوذ فراوان پیدا کرده بودند، در زمان غازان خان تسلط بیشتری یافته غیاث الدین مسعود را به ایران خوانده در همدان نگاهداشتند ۶۹۷ هـ (۱۲۹۷ میلادی). پس از آن برادرزاده مسعود که فرامرز نام داشت بنام علاء الدین کیقباد سوم از طرف غازان خان به حکومت آناتولی رسید. سرانجام علاء الدین بواسطه سوء رفتار توسط یکی از دشمنان خود با خنجر کشته شد. و غیاث الدین مسعود دوم دیگر باره بحکومت آناتولی تعیین گردید (۷۰۳-۱۳۰۳ میلادی). در سال ۷۰۸ هـ (۱۳۰۹ میلادی) که مصادف با سلطنت الجایتو است، غیاث الدین مسعود در قونیه در گذشت. از آن پس مغولان دیگر لازم ندیدند که کسی را از خاندان سلجوقی به حکومت آناتولی تعیین کنند و شخصی بنام ایرینجین را که سرداری مغولی بود بفرمانروائی آن ناحیه گماشتند. و ایرینجین نیز توسط تیمورتاش پسر امیر چوپان از میان رفت. از آن تاریخ یعنی از زمان مرگ غیاث-الدین مسعود (۷۰۸ هـ) دیگر نامی از پادشاهان سلجوقی در میان نیست «۱».

(۱)-

Namik orkun, P. ۷۸- ۱۰۳; Claude Cahen, p. ۲۹۳- ۳۰۳; Talbot Rice, P. ۷۹- ۸۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۱۲

شجره نسب سلجوقیان آسیای صغیر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۱۳

۱- نک: خلیل آدم (دول اسلامیة ص ۲۱۹).

۲- در ۱۵ شعبان سال ۵۸۸ در گذشت.

۳- در سال ۵۹۷ عزل شد، سپس برارز روم مستولی گشت و از آنجا رانده شده در الرها (اورفه) در گذشت.

۴- در هنگامیکه تبعید بود با دختر مانویل مفروزوم ازدواج کرد.

نگاه کنید به دائره المعارف اسلام (طبع فرانسوی) ماده:

کیخسرو.

۵- کتیبه ای از او در مدرسه چفتلر از سال ۶۰۲ به قیصریه باقی است.

۶- از سال ۶۲۲ تا ۶۲۷ خداوندگار ارز روم بود و سپس کیقباد اول او را عزل کرد.

۷- نک:

(Revue hist. Ott ۲۷. p. ۱۴۹)

۸- اولاً با خوانند خاتون ماه پری مادر کیخسرو دوم ازدواج کرد، از وی کتیبه ای بسال ۶۳۵ باقی است. ثانیاً: با دختر الملک

العادل ابی بکر بن ایوب ازدواج کرد. و در سال ۶۴۵ در گذشت قبر او در قیصریه است.

۹- اولاً با غازیه خاتون دختر عزیز محمد صاحب حلب ازدواج کرد (Contr No ۵۲۲)، ثانیاً با تامارا ملکه گرجستان و مادر

کیقباد دوم ازدواج نمود.

۱۰- بزنی الملک الناصر یوسف بن العزیز بن الظاهر در آمد، نک:

(Zambaur:Contr .III ,No ۵۲۲)

۱۱- خلیل آدم (دول اسلامیة) ص ۲۱۹ نام او را کیفریدون نوشته است.

۱۲- در ۶۵۶ در گذشت.

۱۳- بزنی معین الدین سلیمان بن علی پروانه درآمد.

۱۴- در محرم سال ۶۸۳ درگذشت، قبر او در قیصریه است.

۱۵- در سال ۶۸۲ درگذشت.

۱۶- نک: (Revue hist'ott .III ,۱۹۵ ,VI ,۳۸۴)

۱۷- تا سال ۷۵۵ بندر سینوپ را در دست داشت.

۱۸- درباره مسکوکات او، نک: (Revue hist ott .III .P .۱۹۱)

۱۹- در دهم

ذی حجه سال ۶۷۴ بیاری محمد بن کریم الدین قرامان به قونیه مستولی شد، و در محرم سال ۶۷۶ درگذشت.

۲۰- بزنی محمد بن قرامان در آمد.

۲۱- در سال ۷۱۲ درگذشت، نک (Revue hist ott. XII, P. ۷۴۵) خلیل آدم (دول اسلامیه ص ۲۱۹) نوشته است که خداوند خاتون دختر قلیج ارسلان چهارم بود و در ۷۳۲ درگذشت.

۲۲- نک: (۱). ۶۵۴. P. XXXV -Revue hist ott.

(۱) رجوع کنید به: زامباور: معجم الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی (ترجمه عربی قاهره ۱۹۵۱ ج ۲).

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۱۴

فصل چهارم ملای رومی یونانی مآب

اشاره

از مباحثی که ذکر آن در این مقدمه واجب است گفتگو از شخصیت مولانا جلال-الدین و مقام معنوی او در دربار سلاجقه روم و بین مردم قونیه و آسیای صغیر می باشد.

مولانا عارفی ایرانی الاصل و پارسی زبان بود که بر اثر بعضی از حوادث در حادث سن با پدرش بهاء الدین ولد که از بزرگان خوارزم بود به مغرب فلات ایران و بغداد مهاجرت کرد و سرانجام رحل اقامت در قونیه افکند و به برکت وجود او مکتب تازه ای از تصوف اسلامی در آسیای صغیر پیدا شد که معروف به طریقه مولویه است.

نسب مولانا:

پدرش محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاء الدین ولد بلخی و ملقب به سلطان-العلماء است که از بزرگان صوفیه بود و بروایت افلاکی احمد دده در مناقب العارفين، سلسله او در تصوف به امام احمد غزالی می پیوست و مردم بلخ بوی اعتقادی بسیار داشتند و بر اثر همین اقبال مردم به او بود که محسود و مبعوض سلطان محمد خوارزمشاه شد.

گویند سبب عمده وحشت خوارزمشاه از او آن بود که بهاء الدین ولد همواره بر منبر به حکیمان و فیلسوفان دشنام می داد و آنانرا بدعت گذار می خواند.

گفته های او بر سر منبر بر امام فخر الدین رازی که سرآمد حکیمان آن روزگار و استاد خوارزمشاه نیز بود گران آمد و پادشاه را به دشمنی با وی برانگیخت.

بهاء الدین ولد از خصومت پادشاه خود را در خطر دید و برای رهانیدن خویش از آن مهلکه به جلاء وطن تن درداد و سوگند خورد که تا آن پادشاه بر تخت سلطنت نشسته است بدان شهر بازنگردد. گویند هنگامیکه او زادگاه خود شهر بلخ را

ترک می کرد از عمر پسر کوچکش جلال الدین بیش از پنجسال نگذشته بود.

افلاکی در کتاب مناقب العارفین در حکایتی اشاره می کند که کدورت فخر رازی با بهاء الدین ولد از سال ۶۰۵ هجری آغاز شد و مدت یک سال این رنجیدگی ادامه یافت و چون امام فخر رازی در سال ۶۰۶ هجری از شهر بلخ مهاجرت کرده است، بنابراین نمی توان خبر دخالت فخر رازی را در دشمنی خوارزمشاه با بهاء الدین درست دانست.

ظاهراً رنجش بهاء الدین از خوارزمشاه تا بدان حد که موجب مهاجرت وی از بلاد خوارزم و شهر بلخ شود مبتنی بر حقایق تاریخی نیست.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۱۵

صورت خیالی مولانا جلال الدین

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۱۶

تنها چیزیکه موجب مهاجرت بهاء الدین ولد و بزرگانی مانند شیخ نجم الدین رازی به بیرون از بلاد خوارزمشاه شده است، اخبار وحشت آثار قتل عامها و نهب و غارت و ترکتازی لشکریان مغول و تاتار در بلاد شرق و ماوراء النهر بوده است. که مردم دور اندیشی را چون بهاء الدین به ترک شهر و دیار خود واداشته است.

این نظریه را اشعار سلطان ولد پسر جلال الدین در مثنوی ولدنامه تأیید می کند.

چنانکه گفته است:

کرد از بلخ عزم سوی حجاززانه شد کارگر در او آن راز

بود در رفتن و رسید خبر که از آن راز شد پدید اثر

کرد تاتار قصد آن اقلام منهزم کشت لشکر اسلام

بلخ را بستند و به زاری زار کشت از آن قوم بیحد و بسیار

شهرهای بزرگ کرد خراب هست حق را هزار گونه عذاب این تنها دلیلی متقن است که رفتن بهاء الدین از

بلخ در پیش از ۶۱۷ هجری که سال هجوم لشکریان مغول و چنگیز به بلخ است بوقوع پیوسته و عزیمت او از آن شهر در حوالی همان سال بوده است.

زادگاه مولانا:

جلال الدین محمد در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری در شهر بلخ تولد یافت.

سبب شهرت او به رومی و مولانای روم، طول اقامتش و وفاتش در شهر قونیه از بلاد روم بوده است، بنا به نوشته تذکره نویسان وی در هنگامیکه پدرش بهاء الدین از بلخ هجرت می کرد پنجساله بود. اگر تاریخ عزیمت بهاء الدین را از بلخ چنانکه در پیش استنتاج کردیم در سال ۶۱۷ هجری بدانیم، سن جلال الدین محمد در آن هنگام قریب سیزده سال بوده است.

جلال الدین در بین راه در نیشابور به خدمت شیخ عطار رسید و مدت کوتاهی درک محضر آن عارف بزرگ را کرد.

چون بهاء الدین به بغداد رسید بیش از سه روز در آن شهر اقامت نکرد و روز چهارم بار سفر به عزم زیارت بیت الله الحرام بر بست. پس از بازگشت از خانه خدا بسوی شام روان شد و مدت نامعلومی در آن نواحی بسر برد و سپس به ارزنجان و آقشهر رفت. ملک ارزنجان آنزمان امیری از خاندان منکوجک بود و فخر الدین بهرامشاه نام داشت و آن همان پادشاه است که حکیم نظامی گنجوی کتاب مخزن الاسرار را بنام وی بنظم آورده است.

مدت توقف مولانا در ارزنجان قریب یکسال بود.

افلاکی می نویسد که بهاء الدین ولد پس از زیارت خانه خدا در سفر خود به ملاطیه رسید و چهار سال در آنجا بماند و سپس هفت سال در لارنده رحل اقامت افکند و امیر موسی

اخبار

سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۱۷

فرمانروای آن شهر برای او مدرسه ای بنا کرد. بنا به بعضی از روایات فخر الدین برادر کهنتر مولانا در همین شهر در گذشت و در همانجا بن خاک سپرده شد.

باز بقول افلاکی، جلال الدین محمد در هفده سالگی در شهر لارنده به امر پدر، گوهر خاتون دختر خواجه لالای سمرقندی را که مردی محترم و معتبر بود بزنی گرفت و این واقعه بایستی در سال ۶۲۲ هجری اتفاق افتاده باشد و بهاء الدین محمد معروف به سلطان ولد و علاء الدین محمد دو پسر مولانا از این زن تولد یافته اند.

ملاقات بهاء الدین و علاء الدین کیقباد:

چون هفت سال از اقامت بهاء الدین ولد در لارنده گذشت آوازه کرامات و فضل و تقوای او به بلاد روم رسید. علاء الدین کیقباد پادشاه سلجوقی آن کشور از مقامات معنوی او آگاهی یافت و طالب دیدار وی گردید و به دعوت او بهاء الدین ولد از لارنده به قونیه رهسپار شد. و چون به قونیه رسید آن پادشاه به پیشواز وی رفت و او را به حرمت هرچه تمامتر پذیرفت و می خواست او را در طشت خانه خود که خانه ای مجلل در قصر او بود جای دهد، بهاء الدین ولد قبول نکرد و در مدرسه آلتونیه مسکن گزید.

از نوشته های افلاکی و سلطان ولد برمی آید که بایستی ورود بهاء الدین ولد به قونیه در اواسط سال ۶۲۶ هجری بوده باشد،

اهل روم به پیروی از پادشاه خود علاء الدین کیقباد، مقدم بهاء الدین ولد را مبارک شمرده به پای منبر وعظ و حدیث او می شتافتند.

بهاء الدین ولد پس از دو سال زندگی در قونیه در جمعه هجدهم ربیع

الآخر سال ۶۲۸ هجری دار فانی را وداع گفت. جنازه او را در حالیکه خلق بسیاری از مردم قونیه تشییع میکردند و در ماتم او میگریستند در جائیکه بعدها بنام تربت مولانا خوانده شد بخاک سپردند.

جوانی مولانا:

پس از مرگ بهاء الدین ولد، جلال الدین محمد که در آن هنگام بیست و چهار سال داشت بنا به وصیت پدرش و یا به خواهش سلطان علاء الدین کیقباد بر جای پدر بر مسند ارشاد بنشست و متصدی شغل فتوی و امور شریعت گردید. یکسال بعد برهان الدین محقق ترمذی که از مریدان پدرش بود بوی پیوست. جلال الدین دست ارادت بوی داد و اسرار تصوف و عرفان را از او فراگرفت. سپس به اشارت او به جانب شام و حلب عزیمت کرد تا در علوم ظاهر ممارست نماید. گویند که برهان الدین در این سفر تا قیصریه با جلال الدین همراه بود و در این شهر اقامت گزید. اما جلال الدین به حلب رفت و به تعلیم علوم ظاهر پرداخت و در مدرسه حلایه مشغول تحصیل شد. در آن هنگام تدریس آن مدرسه بر عهده کمال الدین ابو القاسم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۱۸

عمر بن احمد معروف به ابن العدیم قرار داشت و چون کمال الدین از فقهای مذهب حنفی بود ناچار بایستی مولانا در نزد او به تحصیل فقه آن مذهب مشغول شده باشد. پس از مدتی تحصیل در حلب مولانا عزم سفر دمشق کرد و از چهار تا هفت سال در آن ناحیه اقامت داشت و به اندوختن علم و دانش مشغول بود و همه علوم اسلامی زمان خود

را فراگرفت. مولانا در همین شهر به خدمت شیخ محیی الدین محمد بن علی معروف به ابن العربی (۵۶۰-۶۳۸) که از بزرگان صوفیه اسلام و صاحب کتاب معروف فصوص الحکم است رسید. ظاهراً توقف مولانا در دمشق بیش از چهار سال بطول نیانجامیده است، زیرا وی در هنگام مرگ برهان الدین محقق ترمذی که در سال ۶۳۸ روی داده در حلب حضور داشته است.

مولانا پس از گذراندن مدتی در حلب و شام که گویا مجموع آن به هفت سال نمیرسد به اقامتگاه خود، قونیه رهسپار شد. چون به شهر قیصریه رسید صاحب شمس الدین اصفهانی میخواست که مولانا را به خانه خود برد اما سید برهان الدین ترمذی که همراه او بود نپذیرفت و گفت سنت مولای بزرگ آن بوده که در سفرهای خود، در مدرسه منزل میکرده است.

بنابه روایت ولدنامه، جلال الدین مدت نه سال ملازم و مصاحب برهان الدین محقق ترمذی بود و از او اسرار تصوف را فراگرفت. پس از آن در حدود سال ۶۲۹ به روم بازگشت.

سید برهان الدین در قیصریه در گذشت و صاحب شمس الدین اصفهانی مولانا را از این حادثه آگاه ساخت و وی به قیصریه رفت و کتب و مرده ریگ او را برگرفت و بعضی را به یادگار به صاحب اصفهانی داد و به قونیه باز آمد.

پس از مرگ سید برهان الدین مولانا بالاستقلال بر مسند ارشاد و تدریس بنشست و از ۶۳۸ تا ۶۴۲ هجری که قریب پنجسال می شود به سنت پدر و نیاکان خود به تدریس علم فقه و علوم دین می پرداخت.

آمدن شمس تبریزی به قونیه و آشنگی حال مولانا:

شمس الدین تبریزی محمد بن ملک داد بامداد روز شنبه ۲۶ جمادی

الآخر سال ۶۴۲ به شهر قونیه درآمد و در کاروانسرای شکر فروشان حجره ای بگرفت و خود را به زی بازرگانان درآورد.

بقول افلاکی روزی مولانا بر استری راهوار نشسته و گروهی از طالبان علم در رکاب او حرکت می کردند. ناگاه شمس الدین تبریزی به پیش وی آمده پرسید: که بایزید بزرگتر است یا محمد؟ مولانا گفت وی را با ابو یزید چه نسبت، محمد خاتم پیغمبران است. شمس الدین گفت: پس چرا محمد می گوید: ما عرفناک حق معرفتک یعنی خدایا ما ترا بدانگونه که

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۱۹

شایسته تو است نشناختیم. و بایزید گفت: سبحانی ما اعظم شأنی یعنی من پاک و ستوده ام و چه مقام و شأن والائی دارم. مولانا از هیبت این سؤال بیفتاد و از هوش برفت و چون بخود آمد دست شمس الدین بگرفت و همچنان پیاده به مدرسه خود آورد و او را به حجره خویش برد و در آنجا چهل روز با وی خلوت کرد. مطابق روایت فریدون سپهسالار مدت شش ماه مولانا و شمس در حجره صلاح الدین زرکوب چله گرفتند. از این تاریخ تغییر نمایانی که در حال مولانا پیدا شد این بود که تا آن وقت از سماع احتراز می نمود ولی از آن گاه بدون سماع آرام نمی - گرفت و درس و بحث را یکباره کنار گذاشت.

دولتشاه سمرقندی در تذکره خود می نویسد که شمس تبریزی که به اشارت رکن الدین سجاسی به روم رفته بود روزی در قونیه مولانا را بر استری نشسته و گروهی از غلامان را در رکاب او دوان دید که از مدرسه به خانه می رفت. در عنان مولانا روان

شد و پرسید که غرض از مجاهدت و ریاضت و تکرار و دانستن علم چیست. مولانا گفت مقصود از آن یافتن روش سنت و آداب شریعت است. شمس الدین گفت اینها همه از روی ظاهر است. مولانا گفت وراى این چیست. شمس گفت مقصود از علم آنست که به معلوم رسی، و از دیوان سنائی این بیت برخواند.

علم کز تو، ترا بنستاند جهل از آن علم به بود صد بار مولانا از این سخن متحیر شد و پیش آن بزرگ افتاد و از تکرار درس و افاده به طلاب باز ماند. ابن بطوطه در کتاب رحله خود می نویسد که «مولانا در آغاز کار فقیهی مدرس بود که در یکی از مدارس قونیه تدریس می کرد. روزی مردی حلوافروش که طبقی حلواى بریده بر سر داشت و هر پاره ای را به یک پول می فروخت به مدرسه درآمد مولانا چون او را بدید گفت ای مرد حلواى خود را اینجا بیار، حلوافروش پاره ای حلوا بر گرفت و بوی داد.

مولانا بستد و بخورد. حلوائی برفت و به هیچکس از آن حلوا نداد. مولانا پس از خوردن آن حلوا درس و بحث را بگذاشت و از پی او برفت و مدت غیبت او دیری کشید. طلاب بسی در انتظار نشستند. چون او را نیافتند، به جستجوی استاد خود پرداختند. مولانا چند سال از ایشان غایب بود. پس از آن باز گشت و جز شعر پارسی نامفهومی سخن نمی گفت. طلاب پیش او می رفتند و آنچه می گفت می نوشتند و از آن گفته ها کتابی بنام مثنوی جمع کردند.»

نظیر همین روایت، بعضی او را اسماعیلی مذهب و از فرزندان جلال الدین نومسلمان که از امرای باطنیه الموت بود

و سپس به مذهب سنت و جماعت در آمد دانسته اند. ظاهراً روایت ولدنامه که قدیمتر است درباره ملاقات مولانا با شمس و آشفته‌گی حال او صحیح‌تر باشد. وی می‌نویسد که عشق مولانا به شمس مانند جستجوی موسی است از خضر که با مقام نبوت و رسالت باز هم مردان خدا را طلب می‌کرد، مولانا نیز با همه کمال و جلال در طلب مرد کاملتری بود تا اینکه شمس تبریزی را بدید و مرید وی شد و سر در قدم او نهاد.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۲۰

گویند شمس تبریزی نخست مرید شیخ جمال الدین سله باف بود، سپس در همه جا به طلب شیخی دیگر براه افتاد و از کثرت سفر او را شمس پرنده و کامل تبریزی می‌گفتند، و نیز گویند که مدتی در ارزنه الروم مکتب داری می‌کرد و زمانی به حلب و شام رفته و مصاحب ابن عربی شد. در آنگاه که به قونیه به نزد مولانا آمد پیری سالخورده بود. چنانکه مولانا در دیوان فرماید:

بازم ز تو خوش جوان و خرم ای شمس الدین سالخورده در اینکه شمس الدین به مولانا چه آموخت و چه افسونی بکار برد و چه معجونی در کار او کرد که وی چندان فریفته و شیفته او گشت که از همه چیز در گذشت بر ما مجهول است، ولی کتب مناقب مولانا همه یکسخنند که وی پس از این خلوت، شیوه کار و رفتار خود را دیگرگون ساخت و بجای پیشمازی و مجلس و عظمه به سماع و محضر غنای صوفیان نشست و به چرخیدن و رقصیدن و دست افشاندن و شعرهای عارفانه خواندن پرداخت.

یاران و شاگردان و

خویشان مولانا که با نظری غرض آلود به شمس تبریزی می نگریستند و رفتار و گفتار او را برخلاف ظاهر شریعت می دانستند از شیفتگی مولانا به وی سخت آزرده خاطر شدند و به ملامت و سرزنش او برخاستند ولی مولانا سرگرم کار خود بود و آنهمه پندها و اندرزها در گوش او جز بادی نمی نمود.

شمس الدین از تعصب عوام و یاران مولانا که او را جادوگر می خواندند رنجیده بر آن شد که از آن شهر رخت بر بندد و هرچه مولانا اصرار کرد و شعرهای عاشقانه خواند در او کارگر نیفتاد و در روز پنجشنبه ۲۱ شوال ۶۴۳ از قونیه بسوی دمشق رهسپار شد.

مولانا پس از رفتن شمس از فراق او به سرودن غزلهایی پرداخت و نامه هایی پیاپی بوی فرستاد. یاران مولانا که استادشان را در فراق محبوب خود دلشکسته یافتند از کرده خود پشیمان شدند و از او خواستند که شمس را دیگر باره به قونیه دعوت کند. مولانا فرزند خود سلطان ولد را به طلب شمس روانه دمشق کرد. اقامت شمس در دمشق بیش از پانزده ماه طول نکشید تا اینکه سلطان ولد شمس الدین را در دمشق بیافت و شرح مشتاقی پدرش را با وی بازگفت و وی را به اصرار در سال ۶۴۴ به قونیه باز آورد.

مولانا به شکرانه وصال شمس بساط سماع میگسترده و با شمس خلوتها می نمود تا اینکه باز مریدان و عوام قونیه بخشم آمده به زشتیاد و بدگوئی از شمس آغاز کردند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند و به دشمنی شمس الدین کمر بستند و به قول افلاکی روزی کمین کرده و او را کارد زدند و پس

از این واقعه معلوم نشد که شمس الدین بکجا رفته؟ آیا وی از آن زخم به هلاکت رسیده و یا به شهری دیگر گریخته است. در هر صورت انجام کار او به درستی معلوم نیست و سال غیبتش به اتفاق تذکره نویسان در ۶۴۵ هجری بوده است حتی بر مولانا نیز حیات و ممات او مجهول بوده و همچنان تا مدت‌ها در طلب او در شهرهای دمشق و شام می‌-

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۲۱

گشته است.

علت مسافرت مولانا به شام که چهارمین سفر او به دمشق است دلتنگی از قونیه و مردم آن شهر بوده است و ظاهراً اخباری که بر وجود شمس در دمشق دلالت داشت بگوش مولانا رسیده و بدین جهت دیگر بار شهر خود را گذارده و در طلب او به دمشق رفته است. این سفرها در فاصله سالهای ۶۴۵ و ۶۴۷ واقع شده است.

بازگشتن مولانا به حال طبیعی:

چون مولانا از وجود شمس نومید شد و از جستن او مأیوس گشت، از آن حال انقلاب و غلیان رفته رفته تسکین یافت تا آنکه بخود آمد و به روش مشایخ صوفیه به تربیت و ارشاد مردم مشغول شد و بنای نوینی در شیوه کار خود نهاد. وی از سال ۶۴۷ تا ۶۷۲ سال مرگش، به نشر معارف الهی مشغول بود ولی نظر به استغراقی که در کمال مطلق و جمال الهی داشت به مراسم دستگیری و ارشاد مریدان چنانکه سنت مشایخ و معمول پیرانست عمل نمیکرد و پیوسته یکی از یاران برگزیده خود را بدین امر مهم برمی گماشت و نخستین بار شیخ صلاح الدین زرکوب قونوی را منصب شیخی داد.

صلاح الدین فریدون از

مردم قونیه و ابتدا مرید برهان الدین محقق بود. سپس دست ارادت به مولانا داد.

چون مولانا از دیدار شمس نومید گشت به تمامی دل روی در صلاح الدین آورد و او را به شیخی و جانشینی خود منصوب فرمود و یاران را به اطاعت او مأمور ساخت.

صلاح الدین مردی بیسواد و پیشه ور بود و روزگاری در قونیه به شغل زرکوبی می - گذرانند. حتی در سخن گفتن فارسی اغلاط بسیاری بر زبان او جاری می شد مثلاً بجای قفل، قلف و به عوض مبتلا، مفتلا می گفت.

مردم قونیه که از احوال او آگهی داشتند، همشهری بیسواد خود را لایق مقام شیخی و جانشینی مولانا نمی دانستند و از صفای باطن و کمال نفسانی صلاح الدین غافل بودند. آنان برون را می نگریستند و مولانا درون را. هرچه بر ارادت مولانا به صلاح الدین می افزود، دشمنی یاران هم افزونتر می شد تا بدانجا که بر آن شدند که صلاح الدین را مانند شمس از میانه بردارند، ولی عنایت و لطف مولانا نسبت به صلاح الدین تا بحدی رسید که خویشان و حتی فرزند خود سلطان ولد را فرمان داد تا دست نیاز در دامن وی زنند و به رهنمائی او در راه معرفت گام بردارند. بعلاوه مولانا فاطمه خاتون دختر صلاح الدین را به عقد مزاجت پسرش بهاء الدین معروف به سلطان ولد درآورد و این وصلت در بین سالهای ۶۴۷ و ۶۵۷ بود. مولانا و صلاح الدین مدت ده سال در کنار یکدیگر بودند، ناگهان صلاح الدین رنجور شد و پس از مدتی بیماری جان به جان آفرین تسلیم کرد و پیکر او را با تجلیل بسیار در اول ماه محرم

اخبار سلاجقه

روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۲۲

سال ۶۵۷ در کنار سلطان العلماء بهاء الدین ولد پدر مولانا به خاک سپردند.

دل بستن مولانا به حسام الدین چلبی:

مولانا مردی عاشق پیشه بود و هیچگاه نمی خواست بی معشوق باشد. پس از نومیادی از شمس نرد عشق با صلاح الدین زرکوب می باخت و چون او درگذشت، بدام عشق حسام-الدین چلبی افتاد.

حسام الدین حسن بن محمد بن حسن که مولانا وی را در مقدمه مثنوی: مفتاح خزائن عرش و امین کنوز فرش و بایزید وقت و جنید زمان می خواند، آذربایجانی و از اهل ارومیه بود و خاندان او به قونیه مهاجرت کرده بودند و حسام الدین در آنشهر بسال ۶۲۲ به وجود آمده بود.

علاوه بر لقب حسام الدین و عنوان چلبی او به ابن اخی ترک نیز معروف بوده است و سبب این شهرت آنست که پدران وی از سران طریقه فتیان و جوانمردان بودند، و چون این طایفه به شیخ خود اخی می گفتند بنام اخیه یا اخیان مشهور گردیده اند.

حسام الدین نزدیک به سن بلوغ بود که پدرش درگذشت. پس از آن با جوانان خود به پیش مولانا آمد و سر به خدمت او نهاد و هرچه داشت به دفعات نثار حضرت مولانا کرد.

اخلاص و ارادت او بحدی در مولانا کارگر افتاد که حسام الدین را بر کسان و یاران خود ترجیح داد. و کمتر از او جدا می شد و در مجلسی که چلبی حضور نداشت مولانا گرم نمی شد و سخن نمی راند.

از مقدمه مثنوی و سرآغازهای دفتر چهارم و پنجم و ششم این کتاب بخوبی می توان دانست که حسام الدین در پیش مولانا چه مقام بلندی داشته و تا چه حد مورد دل بستگی

و عنایت او بوده است.

اما این بار یاران مولانا که در طول مدت ارادت بوی مهذب و مؤدب شده بودند دیگر مانند پیش به فرط عنایت مولانا به چلبی حسد نمی بردند و همه خلافت و جانشینی او را پذیرفتند. در اوایل سال ۶۷۲ ه زلزله شدیدی در قونیه حادث گشت و تا چهل روز دوام داشت، مردم سراسیمه به هر طرف می‌گشتند تا آخر پیش مولانا آمدند که این چه بلای آسمانی است؟ فرمود زمین گرسنه است و لقمه چرب می‌طلبد و در همان اوان غزلی گفت که این ابیات از آن است:

با این همه مهر و مهربانی دل می‌دهدت که خشم رانی

وین جمله شیشه‌خانه‌ها رادر هم شکنی به لن ترانی

نالان ز تو صد هزار رنجوری تو نزنید هین تو دانی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۲۳

رحلت مولانا:

در سال ۶۷۲ وجود مولانا به ناتوانی گرائید و در بستر بیماری افتاد و به تبی سوزان و لازم دچار گشت و هرچه طبیبان به مداوای او کوشیدند و اکمل الدین و غضنفری که از پزشکان معروف آن روزگار بودند به معالجت او سعی کردند، سودی نبخشید تا در روز یکشنبه پنجم ماه جمادی الاخر سال ۶۷۲ روان پاکش از قالب تن بدر آمد و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

اهل قونیه از خرد و بزرگ در تشییع جنازه او حاضر شدند و حتی عیسویان و یهودان در ماتم او شیون و افغان می‌کردند. شیخ صدر الدین قونوی بر مولانا نماز خواند و سپس جنازه او را برگرفته و با تجلیل بسیار در تربت مبارک بر سر گور پدرش بهاء الدین ولد بخاک

پس از وفات مولانا، علم الدین قیصر که از بزرگان قونیه بود با مبلغی بالغ بر سی هزار درهم بر آن شد که بنائی عظیم بر سر تربت مولانا بسازد. معین الدین سلیمان پروانه که از امیران زمان بود، او را به هشتاد هزار درهم نقد مساعدت کرد و پنجاه هزار دیگر به حوالت بدو بخشید و بدین ترتیب تربت مبارک که آنرا قبه خضرا گویند بنا شد و علی الرسم پیوسته چند مثنوی خوان و قاری بر سر قبر مولانا بودند.

مولانا در نزد پدر خود سلطان العلماء بهاء الدین ولد مدفون است و از خاندان و کسان وی بیش از پنجاه تن در آن بارگاه به خاک سپرده شده اند.

بنا به بعضی از روایات، ساحت این مقبره پیش از آمدن بهاء الدین ولد به قونیه بنام باغ سلطان معروف بود و سلطان علاء الدین کیقباد آن موضع را بوی بخشید و سپس آنرا ارم باغچه می گفتند. «۱»

افلاکی در مناقب العارفین می نویسد که: «افضل المتأخرین نجم الدین طشتی روزی در مجمع اکابر لطیفه می فرمود که در جمیع عالم سه چیز عام بوده چون بحضرت مولانا منسوب شد خاص گشت و خواص مردم مستحسن داشتند: اول کتاب مثنوی است که هر دو مصراع را مثنوی می گفتند، در این زمان چون نام مثنوی گویند عقل بیدیه حکم می کند که مثنوی مولانا است. دوم: همه علما را مولانا می گفتند درین حال چون نام مولانا می گویند حضرت او مفهوم می شود. هر گورخانه را تربت می گفتند، بعد الیوم چون یاد تربت می کنند و تربت

(۱) - رجوع کنید به: فروزان فر، زندگانی مولانا جلال الدین محمد، طبع دوم. - شبلی نعمان: سوانح مولوی رومی، ترجمه فخر داعی،

تهران ۱۳۳۲ ص ۲-۲۲. ادوارد براون: تاریخ- الادب فی ایران من الفردوسی الی السعدی (ترجمه عربی، قاهره ۱۹۵۴) ص ۶۵۴-۶۵۸- اته:

تاریخ ادبیات فارسی- ترجمه دکتر شفق، طبع تهران ۱۳۳۷ ص ۱۵۹-۱۶۶. Talbot Rice. The Seljuks in Asia. ۱۲۴-۱۲۲. P. Minor, London, ۱۹۶۱, اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۲۴

می گویند، مرقد مولانا که تربت است معلوم می شود»

رابطه مولانا با امیران زمانش:

مولانا جلال الدین در کشور روم با چند تن از امیران و صاحب دولتان سلجوقی که در آن مملکت بالاستقلال یا از جانب ایلخانان مغول فرمانروائی داشتند معاصر بود.

پادشاهان سلجوقی از زمان علاء الدین کیقباد به بهاء الدین ولد پدر مولانا و شخص وی اظهار ارادت و اخلاص می کردند.

مغولان پس از جنگ کوسه داغ که بین غیاث الدین کیخسرو و بایجو نویان روی داد و به شکست غیاث الدین منتهی شد بر کشور روم دست یافته و به نهب و غارت و کشت و کشتار در آن سرزمین پرداختند، از آن تاریخ پادشاهان سلجوقی روم دست نشانده ایلخانان مغول شدند.

چنانکه از روایات افلاکی و ولدنامه برمی آید شهر یاران سلجوقی روم همگی به مولانا ارادت داشتند و از این میانه عز الدین کیکاوس (۶۴۳-۶۵۵) و رکن الدین قلیج ارسلان (۶۵۵-۶۶۴) به خدمت مولانا آمده، در فتوح کارها از او همت می خواستند.

ذکر ارادت پادشاهان آن عصر به مولانا در کتاب مناقب العارفين و رساله فریدون سپهسالار مسطور است.

برحسب روایت افلاکی عز الدین کیکاوس خود یکی از مریدان مولانا بود و برادرش سلطان رکن الدین که در پادشاهی با وی شریک و انباز بود اعتقادی بسیار به آن حضرت داشت و حلقه بندگی و ارادت او

را در گوش کشید و مولانا را پدر خود خواند ولی آخر الامر از مولانا روی بگردانید و مرید مردی مرتاض و زاهد بنام شیخ بابا شد.

افلاکی بنابر عادت خود، در نقل کرامات مولانا سبب قتل سلطان رکن الدین را که بتحریک معین الدین پروانه مرید خاص مولانا صورت گرفت همین اعراض مولانا از وی می پندارد و حادثه قتل او در سلجوقنامه ها به تفصیل آمده و سبب آن خلاف باطنی معین الدین پروانه با سلطان بوده است.

از امیران و وزیران روم جلال الدین قراطای، و تاج الدین معتز، و صاحب شمس الدین اصفهانی به مولانا ارادت می ورزیدند و بیش از همه معین الدین پروانه نسبت به مولانا اخلاص و اعتقاد داشت.

معین الدین سلیمان بن علی مشهور به پروانه در آغاز مکتبدار بود، اما بجهت درایت و کیاست به مقامات عالی مملکتی نایل آمد، و چندین سال در ممالک روم نیابت سلطنت داشت اگرچه نام سلطنت از آن خاندان سلجوقی بود، ولی در جمیع مهمات کشور و عزل و نصب فرمانروایان هیچ کاری بی اشاره و تصویب او صورت نمی گرفت. سرانجام اباقا خان مغول او

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۲۵

منظره تربت مولانا و فرزندش سلطان ولد در داخل موزه قونیه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۲۶

را به جهت آنکه باطنا با پادشاه مصر رکن الدین بیبروس معروف به بندقدار (۶۵۸-۶۷۶) همدست شده و او را به ممالک روم خوانده و بر ضد مغولان که با آنان دم دوستی میزد برانگیخته بود، پس از واقعه ابلستان و شکست مغولان از لشکر مصر بسال ۶۷۵ بقتل رسانید

مغولان بسکه از وی رنجیده خاطر بودند، گوشت او را فی المجلس بخوردند و اباقا نیز از گوشت وی مقداری تناول فرمود.

«۱»

اشعار مولانا:

مولانا تا ۳۸ سالگی شعری نسروده بود، یعنی پیش از دیدار شمس هیچیک از صاحب‌دلان در تذکره‌ها از وی شعری روایت نکرده‌اند. او از سال ۶۴۲ هجری در ۳۸ سالگی در شور جذبه لقای معشوق به شاعری آغاز کرد. قریحه شاعری در نهاد وی همچون آتش در سنگ پنهان بود، دیدار شمس گویی آتش زنه‌ای بود که یکباره تمام وجود او را پر از شراره کرد.

نخست به سرودن غزلهایی که مجموع آنها معروف به دیوان شمس است پرداخت و بعد به گفتن مثنوی آغاز کرد.

دیوان شمس:

نسخ مختلف غزلیات مولانا که از قرن اول پس از درگذشت او مانده است مشتمل بر ۴۳ هزار بیت است، از پارسی و عربی و ملحقات ترکی و تازی و یونانی و قصاید فارسی و ترجیعات. مولانا شعر خودش را مانند دیگر شاعران به حسن ترتیب الفاظ و تنسيق کلمات نیاراسته و آنچه سخن او به آن وصف می‌شود قوت تأثیر است یعنی همان نیرو و رمزی که در کتابهای آسمانی وجود دارد. مولانا در مثنوی می‌فرماید:

تو مبین ز افسون عیسی حرف و صوت آن بین کز وی گریزان گشت موت

تو مبین ز افسونش آن لهجات پست این بین که مرده برجست و نشست چون صفات سخن و شعر حقیقی آن است که در خواننده تأثیر کند و کلام او دلنشین باشد در شعر مولانا این اثر به حد اوفر موجود است یعنی هیچیک از شعرای پارسی زبان این اندازه نمی‌تواند وجد و شور و حال در خواننده ایجاد کند که مولانا کرده است، و از این حیث یعنی از جهت وجد و شور و حال فوق العاده که در غزلیات مولانا هست غزلهای

او امتیاز خاصی دارد. کثرت غزلیات او نیز جالب توجه است و آن شگفتی از اینجاست که چگونه کسی که تا ۳۸ سالگی از عمرش شعری نسروده بتواند سه هزار و پانصد غزل بسازد.

(۱) - نگاه کنید به صفحات ۴۹۸-۵۱۴ همین کتاب و زندگانی مولانا جلال الدین ص ۱۳۵-۱۴۰.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۲۷

این غزلیات را مولانا، در پنجاه و پنج بحر عروضی مختلف ساخته است، در زبان فارسی هیچیک از شعرای ما نیستند که این اندازه توسعه در اوزان داده باشند.

آن اوزان متروکی که در شعر قدیم وجود داشته و از میان رفته و شمس قیس رازی صاحب «المعجم فی معاییر اشعار العجم» آنها را جزء اوزان متروکه نام برده است، تمام آن اوزان را مولانا ساخته و به خلاف تصور علمای عروض آن اشعار را در آن بحرهای بهتر از اوزان معمولی پرداخته که افاعیل عروضی با اوزان موسیقی بخوبی تطبیق کرده است.

از اینجهت است که گویند مولانا رباب میزده و در رباب اختراعی داشته و از علم موسیقی به خوبی آگاه بوده است دانستن موسیقی که در حقیقت مایه وزن است به مولانا این سرمایه را داده که در اشعارش تفنن در اوزان از هر شاعری بیشتر است.

بسیاری اوزان هم در غزلیات مولانا هست که در دیگر اشعار شعرا نیست.

مولانا میل نداشته است که به اسلوب کهن شعر بسازد و همواره علاقمند بوده که به شیوه جدید شعر بگوید. از اینجهت می توان مولانا را مؤسس شعر نو و مقتدا و پیشوای شعرای نوپرداز ایران دانست. در اشعار خود نیز مکرر این معنی را تأکید کرده

است:

هین سخن تازه بگو تا در جهان تازه شود بگذرد از حد جهان بیحد و اندازه شود در جای دیگر گوید:

نوبت کهنه فروشان در گذشت نوفروشانیم و این بازار ما است موسیقی دیوان شمس که در هیچ دیوان غنائی دیگر یافته نمیشود از همینجا سرچشمه می گیرد. مولانا با کلمات محدود و نارسای زبان، نسبت به فکر و جوش درونی همان کاری را انجام می دهد که موسیقی با ترکیب اصوات و آزاد از محدودیت الفاظ می کند.

نخستین خصوصیتی که در اشعار مولانا به چشم می خورد و او را از دیگر شعرا ممتاز می سازد این است که او نمی خواهد شعر بگوید بلکه میخواهد احساسات گنگ و مبهم خود را بیان نماید. مولانا بدنبال قافیه نمی رود بلکه قافیه را بدنبال خود می کشاند و اگر لازم باشد آنرا می آفریند چنانکه گوید:

قافیه و مفعله را گو همه سیلاب ببرپوست بود پوست بود درخور مغز شعرا

رستم از این بیت و غزل، ای شه سلطان ازل مفتعلن، مفتعلن، مفتعلن کشت مرا

شعر چه باشد بر من، تا که از آن لاف زخم هست مرا فن دگر غیر فنون شعرا

شعر چو ابری است سیه من پس آن پرده چو مه ابر سیه را تو مخوان ماه منور به سما

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۲۸

دیوان شمس که حکایت از سوزها و گدازهای مولانا در فراق شمس تبریزی می کند در حقیقت دیوان شعر نیست بلکه دفتر عشق است: عشق به زیبایی، عشقی که از آلودگیهای مادی پاک است، عشق به مجردات عالم علوی، عشق به کمال مطلق و پرواز به عالم لایتناهی خیال.

دیوان شمس سراسر غزل است. قصیده یا قطعه و نوع دیگر شعر در آن

وجود ندارد. ذیل دامن مولانا از ستایشگری و مدیحه سرائی پاک است و او جز در مدح معشوق خود که شمس الدین تبریزی است شعری نسروده است.

مولانا شاعری را از روی ضرورت و اضطرار اختیار کرده بود. بقول فریدون سپهسالار در رساله خود، مولانا می فرمود: که در وطن ما بلخ فن شاعری بسیار مبتذل شمرده می شد لکن چون در این ممالک از چیزی غیر از شعر دلچسبی نمی گیرند لذا از روی ناچاری این شغل را انتخاب نمودم و این عین عبارت اوست که «از بیم اینکه ملول نشوند شعر می گویم و الله که من از شعر بیزارم در ولایات ما، و قوم ما از شاعری ننگتر کاری نبود»

یکی از حالات خاص مولانا این بود که غزلیات او در جوش و مستی اتفاق می افتاد و حالت عادی نداشت، در کلام او جوش و بیخودی آنقدر فراوان است که در سخن دیگران نظیر آن یافت نمی شود، او سرشتی پرشور داشت و تا پیش از آنکه به شمس الدین تبریزی برخورد کند مانند آتشفشانی خاموش بود. دیدار شمس این آتش را در وی تیز کرد و یکباره طبع او را مشتعل و منفجر ساخت. و مراحل عرفان و تصوف دو مقام است که باهم تقابل دارند و آن مقام فنا و بقا است: در مقام فنا بر سالک کیفیت خضوع و انکسار غالب می آید، و به عکس در مقام بقا حالت سالک لبریز از عظمت و جلال می شود و مقام دوم بر نفس مولانا بیشتر غلبه دارد و لذا در کلام وی جلال، استغنا، ادعا، بی باکی و بلندپروازی بسیار یافت می شود که در کلام هیچیک از صوفیان نظیر آن

دیده نمی شود «۱».

نظم مثنوی:

بهترین یادگار همنشینی و مصاحبت مولانا، با حسام الدین چلبی، نظم کتاب مثنوی است که از مهمترین آثار ادبی و عرفانی طبع ظریف آدمی بشمار می رود. چنانکه از فحاوی روایات پیداست تنها کسی که دیگر باره مورد اشتعال این آتش عشق و معرفت در طبع مولانا شده حسام الدین چلبی بوده است.

گویند که چون حسام الدین یاران و مریدان مولانا را بیشتر به خواندن اشعار شیخ عطار و سنایی مشغول دید بر آن شد که او را تشویق به پدید آوردن آثاری در حقایق عرفان نظیر الهی نامه سنائی و منطق الطیر شیخ عطار نماید. شبی مولانا را در خلوت انس یافت و از

(۱) - سوانح مولوی صفحات ۳۹-۴۲-۷۱-۷۵، ۱۴۹-۱۵۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۲۹

اشعار پیشینیان و حقایقی که در کلام ایشان آمده سخنها گفت تا سخن بدانجا رسید که چگونه بودی که اگر مولانا کتابی به طرز حدیقه سنایی (الهی نامه) یا منطق الطیر عطار میسرودی و نقل نقل مجلس یاران میفرمودی.

مولانا در حال ورق کاغذی از دستار برآورد که بر آن هیجده بیت از آغاز مثنوی یعنی از: «بشنو این نی چون حکایت می کند، تا، پس سخن کوتاه باید و السلام» بیرون آورد و بدست حسام الدین چلبی داد.

آتش طبع مولانا که در زیر خاکستر غم فراق شمس پنهان بود بار دیگر به دم گرم حسام الدین چلبی برافروخت و پس از سرودن آن هیجده بیت فرحی در وی پدید آمد و شوری پیدا شد و حسام الدین را در پیش خود می نشاند و شب و روز آرام نمیگرفت و به نظم مثنوی مشغول

بود.

مولانا اشعار گهربار مثنوی را که از طبع آتش زای خود بیرون می آورد زمزمه میکرد و بر حسام الدین املاء می نمود و او می نوشت و چون چند صفحه ای از آن فراهم می آمد به آواز نغز و دلکش بر مولانا میخواند. چه بسا شبها که رشته نظم مثنوی تا سپیده دم از هم نمی گسست و به آفتاب صبحگاهی از پیچ و تاب زلف شب باز می شد.

تازه دفتر اول مثنوی به اتمام رسیده بود که همسر مهربان حسام الدین درگذشت و او را دل افسرده و غمگین کرد.

حسام الدین را از این غم مدت دو سال جمعیت خاطر دست نمیداد و از اینرو نظم کتاب مثنوی نیز معوق ماند تا بار دیگر به برکت نفس مولانا فتوحی دست داد و خاطر مجموع فراهم آمد و نظم مثنوی دیگر باره آغاز گردید. دفتر دوم مثنوی در سال ۶۶۲ هجری آغاز شد و از این سال تا آنگاه که دفتر ششم به انجام رسید مولانا همچنان به سرودن آن ابیات مشغول بود و حسام الدین چلبی و دیگر یاران پیوسته در پیش مولانا نشستند و آن اشعار گهربار را می نوشتند و در مجالس به آواز بلند می خواندند.

نظم دفتر اول مثنوی در بین سالهای ۶۵۶ و ۶۶۰ بود. دفتر دوم در سال ۶۶۲ آغاز و بدون هیچ فترتی تمام شش دفتر پیاپی به نظم کشیده شد.

دفتر ششم از جهت مطلب بریده و مقطوع است و قصه شاهزادگان بسر نیامده سخن قطع شده ظاهراً سبب آن ضعف و ناتوانی جسمانی مولانا بوده که سرانجام به مرگ وی منتهی گشته است. از ابیاتی که در خاتمه مثنویها به سلطان ولد نسبت می دهند برمی آید که مولانا پس

از نظم دفتر ششم زنده بوده و اینکه احمد دده گوید مثنوی بسال ۶۵۹ آغاز شده و بسال ۶۶۶ پایان رسیده دور از صواب نیست.

بنا به روایت پیشینیان و اشاراتی که در کتاب مثنوی آمده مولانا جز همان هیجده بیت اول مثنوی را به خط خود ننوشته و حسام الدین چلبی و دیگر یاران مثنوی را می نوشتند و نزد او خوانده تصحیح می کردند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۳۰

مولانا خود به اهمیت این کتاب عظیم که گنجینه معرفت و عرفان است واقف بود و می- دانست که کتابی آورده که تا آن زمان در عالم اسلام نظیر و همتای نداشته است.

افلا-کی در مناقب العارفین می نویسد: که مولانا فرمود مثنوی ما دلبری است معنوی که در جمال و کمال همتای ندارد و همچنان باغی است مهیا و درختی است مهنی که جهت روشندان صاحب نظر و عاشقان سوخته جگر ساخته شده است. خنک جانی که از مشاهده این شاهد غیبی محظوظ شود و ملحوظ نظر رجال الله گردد تا در جریده «نعم العبدانه اواب» منخرط شود. و نیز گویند که مولانا بر پشت نسخه مثنوی خود نوشته بود: مثنوی را جهت آن نگفته ام که حمایل کنند و تکرار کنند بلکه تا زیر پای نهند و بالای آسمان روند که مثنوی نردبان معراج حقایق است نه آنکه نردبان را به گردن گیری و شهر به شهر گردی و هرگز بر بام مقصود نروی و به مراد دل نرسی:

«نردبان آسمان است این کلام هر که زین بر می رود آید به بام

نی بام چرخ کو اخضر بود بل بیامی کز فلک برتر بود

بام گردون را از او آید نواگردشش باشد همیشه زان هوا»

مثنوی گذشته از اشتغال آن بر تبیین حقایق ادیان و اصول تصوف و عرفان و شرح رموز آیات قرآنی و اخبار نبوی، نموداری است از مراتب و مقامات مولانا و یاران برگزیده او، و غرض اصلی مولانا از نظم مثنوی بیان احوال معنوی خود و آن برگزیدگان در لباس امثال و حکایات و قصص است چنانکه خود گفته است:

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران دیباچه های دفاتر ششگانه که در اوایل امثال و حکایات به نثر نوشته شده به تحقیق انشاء خود مولانا است. از مناقب افلاکی مستفاد می شود که مولانا در زمان حیات خود یکی از نسخ مثنوی را پیوسته دستکاری می کرده و ابیات آنرا به سلیقه خود اصلاح می نموده است متأسفانه این دفتر که می بایستی اساس تصحیح مثنوی قرار گیرد در دست نیست.

عده ابیات دفترهای ششگانه مثنوی بنا به آماري که نیکلسون در طبع مثنوی خود داده از اینقرار است:

دفتر اول ۴۰۰۳، دفتر دوم ۳۸۱۰، دفتر سوم ۴۸۱۰، دفتر چهارم ۳۸۵۵، دفتر پنجم ۴۲۳۸، دفتر ششم ۴۹۱۶. بنابراین مجموع ابیات مثنوی ۲۵۶۳۲ بیت می باشد و بعضی هم شماره ابیات آنرا به ۲۶۶۶۰ بیت رسانیده اند.

قدیمترین نسخه مثنوی اکنون در موزه قونیه محفوظ است. این نسخه در سال ۶۷۷ پنج سال پس از وفات مولانا استنساخ شده و با حضور حسام الدین چلبی و سلطان ولد مقابله و تصحیح گردیده است. این نسخه ۲۵۶۴۹ بیت دارد. بهترین طبع مثنوی چاپی است که

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۳۱

توسط خاورشناس معروف انگلیسی نیکلسون تصحیح گردیده است. «۱»

دیگر آثار مولانا:

دیوان کبیر مولانا را که معروف به دیوان شمس است مرحوم

بدیع الزمان فروزانفر تصحیح کرده و از طرف دانشگاه تهران منتشر شده است.

مکتوبات که مجموعه نامه های مولانا است باهتمام دکتر فریدون نافذ اوزلوق در سال ۱۹۳۷ م در استانبول به چاپ رسیده است.

فیه ما فیه مولانا که مجموعه ای از تقریرات اوست باهتمام ملیحه خانم انبارچی اوغلو استاد کرسی ادبیات فارسی دانشگاه آنکارا در ۱۹۵۴ به چاپ رسیده و سپس نیز طبع انتقادی آن از طرف مرحوم بدیع الزمان فروزانفر در تهران چاپ شده است.

رباعیات مولانا را ولد چلبی امیر بوداق گردآوری کرده و در ۱۳۱۴ هجری قمری در استانبول بحلیه طبع آراسته است.

مجالس سبعة مولانا که مشتمل بر هفت مجلس است باهتمام دکتر نافذ اوزلوق در سال ۱۹۳۷ در استانبول بطبع رسیده است.

سبب مقبولیت مثنوی:

کتاب مثنوی که در آغاز از دسترس عوام خارج و مورد توجه خواص بود بر اثر کثرت اعتنا و تحسین مردم دانشمند کم کم در میان مردم عوام نیز آوازه ای یافت و توده مردم به تقلید خواص بتدریج به این کتاب معتقد شده و اگرچه معانی ژرف آنرا غالباً نمی فهمیدند به خواندن آن در خانقاهها و مجالس وعظ و ارشاد معتاد شدند.

این قسم مقبولی و پسندیدگی هیچگاه برای کتاب دیگری میسر نشده بود. کمتر کتابی در عالم پیدا می شود که مانند کتاب مثنوی آنقدر مشحون از اسرار و رموز و دقایق عرفانی و معنوی باشد.

پیش از مثنوی، کتابهایی که در اخلاق و تصوف تألیف یافته بود شیوه نگارش آنها این بود که در تحت عناوین مختلفی در تصوف و اخلاق حکایاتی برشته نظم کشیده می شد و نتایج آن در آخر آن قصه ها بیان می گشت چنانکه منطق الطیر عطار و حدیقه سنائی چنین است.

روش نظم مثنوی چنین نیست، در مثنوی هیچگونه تبویب و ترتیبی در کار نیست بلکه آن کتاب نظیر قرآن کریم است که در آن حقایق بنحوی پراکنده مورد بحث قرار گرفته است.

(۱) - زندگانی مولانا جلال الدین ص ۱۰۷-۱۰۹؛ سوانح مولوی ص ۴۸-۵۲ - یادنامه مولانا ص ۱۴۸-۱۵۰؛ ۱۸۵-۱۸۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۳۲

این امر شاید درست باشد که می گویند مولانا حدیقه سنایی غزنوی و منطق الطیر عطار را جلوی خود گذاشته و کتاب مثنوی را به نظم آورده است. خود او می فرماید:

ترک جوشی کرده ام من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام

در الهی نامه گوید شرح این آن حکیم غیب فخر العارفین در بعضی موارد با وجود مختلف بودن بحر، در مثنوی اشعار حدیقه نقل شده و آنرا شرح داده است و بعضی جاها با اشعار حدیقه در مضمون بطور کلی توارد خاطرین شده است.

مثلا در حدیقه در آنجا که حقیقت نفس را نوشته است گفته:

روح با عقل و علم داند زیست روح را پارسی و تازی نیست مولانا می فرماید:

روح با علم است و با عقل است یار روح را با ترکی و تازی چه کار تعظیم و احترامی که مولانا به سنائی و عطار داشته از بابت تواضع و صفای نفس اوست و گرنه مثنوی را با حدیقه و منطق الطیر همان نسبت است که قطره را با گوهر هست.

هزاران حقایق و اسراری که در مثنوی بیان شده در حدیقه و منطق الطیر و کتب عرفانی دیگر از آنها خبری نیست «۱».

مثنوی و علم کلام:

مثنوی را نمی توان دفاتری از اشعار بر وزن رمل نام نهاد، بلکه آن سراسر علم کلام و فلسفه اسلام

است که برشته نظم در آمده است.

مولانا خود از علمای علم کلام اسلام است و در جوانی در دانش شریعت و قرآن و سنت و بحث در مذاهب فقهی و کلامی معتزلی و اشعری مایه فراوانی اندوخته است.

می دانیم که کاخ علم کلام اسلام را امام محمد غزالی بنیاد نهاد و امام فخر رازی آنرا به عرش کمال رسانید. و براساس مکتب آندو تاکنون هزاران کتاب در عقاید اسلامی نوشته شده است لکن انصاف این است که مسائل نظری و عقاید اسلام بدان خوبی که در مثنوی تحقیق و ثابت شده در هیچ کتابی بیان نگردیده است. در فهم مثنوی تنها ذوق درک شعر فارسی کافی نیست بلکه خواننده باید به معلومات و معارف اسلامی اطلاع وافی داشته باشد.

یکی از مسایل کلامی «الاعراض لا یبقی زمانین» است یعنی اعراض در دو زمان پایدار نمی ماند و نیز این مسئله که اعراض قابل نقل و انتقال نیست. مولانا هر دو اصل را پذیرفته می گوید. انسان جوهری دارد که همان ذات و گوهر اوست، و جان حیوانی اش فانی می شود ولی جان انسانی او باقی می ماند و نمی تواند اعمالی را که عرض بوده از قبیل نماز و روزه با خود ببرد و حاصل این اعمال را که در روح او اثر گذاشته قابل نقل و انتقال است:

(۱) - سوانح مولوی ص ۵۴-۶۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۳۳ این عرضهای نماز و روزه را چونکه لا یبقی زمانین، انتفا

نقل نتوان کرد مر اعراض را لیک از جوهر برند اغراض را

آن نکاح زن عرض بد شد فنا جوهر فرزند حاصل شد ز ما بعد یک گام بالاتر می گذارد و باز

به همان مسئله وحدت وجود و یگانگی هستی که مدار و محور فکر اوست برمی گردد و میگوید: همه جوهر عالم هم عرض هستند و جوهر واقعی همان ذات خداوندی است، مجموع عالم اعراض است و از تجلی او پیدا شده است چنانکه فرماید: اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی مقدمه ۱۳۳ مثنوی و علم کلام: ص : ۱۳۲

جمله عالم خود عرض بودند تا اندرین معنی بیامد هل اتی

این عرضها از چه زائید از صور این صور هم از چه زائید؟ از فکر

این جهان یک فکر است از عقل کل عقل کل شاهست صورتها رسل

مسئله جبر و تفویض در مثنوی:

مسئله جبر و تفویض یا جبر و اختیار از مسائل مشکله علم کلام است. بزرگان اسلام و شعرای ایران اکثرا جبری مذهبند. مجبره یا جبریه می گفتند: بندگان خدا قادر بر هیچ فعلی نیستند بلکه در همه کارها مجبور و مقهورند، خداوند در موقع بروز فعل از بنده آن کار را احداث می کند و نسبت افعال خیر و شر به افراد بشر نسبت مجازی است همانطور که مجازا می گوئیم: جوی روان است و آسیا می گردد. همچنین به انسان از راه مجاز نسبت فعل می دهیم و می گوئیم که او فاعل کاری است حال آنکه هر فعلی که از بنده سر می زند فاعل حقیقی اش او نیست بلکه خداوند است.

در مقابل مجبره یا جبریه کسانی در اسلام پیدا شدند که نسبت افعال خیر و شر را به قضا و قدر خداوندی انکار کردند و گفتند که افراد بشر پیش از آنکه از ایشان فعلی سر بزنند کاملا توانا و قادرند و در کارهای خود مختار و صاحب اختیارند و خداوند افعال و اعمال بندگان را

به خود ایشان وا گذاشته و این همان است که تفویض خوانده می شود، از اینجهت طرفداران فکر تفویض را مفوضه یا قدریه خوانده اند.

مولانا جلال الدین در این مسئله از نقطه نظرهای مختلف بحث کرده و پیش از همه گفته است که هرچند جبریه و قدریه هر دو براهی اشتباه رفته اند و طریق افراط و تفریط پیموده اند لکن اگر این دو فرقه را باهم مقایسه کنیم قدریه یا مفوضه را بر جبریه و مجبره مزیت و رجحان است زیرا اختیار مطلق، خلاف هدایت نیست بلکه جبر مطلق است که برخلاف هدایت می باشد.

هرکس طبیعتاً می داند که او دارای اختیار است اما این امر که خداوند این اختیار را به او داده مسئله ایست نظری و محتاج به استدلال و برهان.

منکر حس نیست آن مرد قدر فعل حق حسی نباشد ای پسر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۳۴ منکر فعل خداوند جلیل هست در انکار مدلول دلیل در جای دیگر می فرماید:

مذهب جبر از قدر رسواتر است زانکه جبری حس خود را منکر است

این که گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم در جای دیگر فرماید:

اختیاری هست ما را در جهان حس را منکر نتانی شد عیان

اختیار خود ببین، جبری مشوره رها کردی، بره آ، کج مشو

جمله عالم شد مقرر در اختیار امر و نهی این بیار و آن نیار

جبریش گوید که امر و نهی راست اختیاری نیست وین جمله خطاست

جمله قرآن امر و نهی است و وعید امر کردن سنگ مرمر را که دید

خالقی کو اختر و گردون کند امر و نهی جاهلانه چون کند در زمان مولانا عقیده ای که در بین مسلمانان رواج داشته مذهب جبریه بوده است.

مسلمین آن

زمان غالباً اشعری مذهب بودند و اشاعره در حقیقت همان جبریه هستند.

امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود مفاتیح الغیب در موارد عدیده به اثبات مذهب جبر پرداخته و حتی کتابی مستقل نیز در اثبات آن مذهب نوشته است.

مولانا اختیار را چنانکه گفتیم با دلایل عدیده ثابت کرده است. او احادیثی را که از قبیل حدیث ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن یعنی هرچه خدا بخواهد میشود و هرچه خدا نخواهد نمی شود، که غالباً جبریه برای اثبات عقیده خود اقامه کرده اند، تاویل کرده و گوید منظور از این حدیث ترغیب و تشویق مؤمنان به جد و جهد است نه اینکه او دست از سعی و عمل بکشد و کار خود را به خدا واگذارد.

قول بنده ایش شاء الله کان بهر آن نبود که مبتل شو در آن

بهر تحریض است بر اخلاص و جدکاندر آن خدمت فزون شو مستعد مولانا در اثبات مذهب اختیار در کتاب مثنوی دلایلی اقامه کرده که این سه دلیل از آنهاست:

۱- هر کسی در دل یقین به اختیار دارد هرچند آنرا به زبان نمی آورد لکن از حرکات و سکنات او معلوم است که او قائل به اختیار می باشد.

پندارید کلوخ یا چوبی از سقف به زمین افتد و سر کسی را بشکند، این شخص هیچگاه بر سقف اطاق خشمگین نمی شود بلکه سعی می کند از سقف شکسته پرهیزد. برعکس اگر یکی او را بزند او در مقام دفاع برمی آید زیرا می داند که سقف را اختیاری نیست ولی کسی که او را با سنگ می زند فاعل و مختار است و باید در مقابل او به دفاع پرداخته و خود را از شر او خلاص

کند. چنانکه گوید:

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۳۵ گرز سقف خانه چوبی بشکند بر تو افتد سخت
مجروحت کند

هیچ خشمی آیدت بر چوب سقف هیچ اندر کین او باشی تو وقف

که چرا بر من زده دستم شکست یا چرا بر من فتاد و کرد پست

وانکه قصد عورت تو می کند صد هزاران خشم از تو سر زند

ور بیاید سیل و رخت تو بردهیچ با سیل آوری کینی خرد

گر بیاید با دو دستارت ربود کی ترا با باد دل خشمی نمود

خشم در تو شد بیان اختیار تا نگویی جبریا نه اعتذار مولانا می گوید: جانوران نیز چنینند. اگر شخصی سگی را با سنگ بزند معلوم است که صدمه ای که به سگ رسیده از سنگ است. معذک سگ متعرض سنگ نمی شود و به آن حمله نمی کند بلکه به شخص ضارب حمله می نماید. معلوم می شود که سگ هم می فهمد که سنگ مجبور بوده و قابل اعتراض نیست. برخلاف ضارب که چون به اختیار او را اذیت کرده مستحق گزند و آزار است. چنانکه فرماید:

همچنین گر بر سگی سنگی زنی بر تو آرد حمله گردی مثنی

گر شتر بان اشتری را می زند آن شتر قصد زننده می کند

خشم اشتر نیست بر آن چوب او پس ز مختاری شتر برده است بو

عقل حیوانی چو دانست اختیار این مگو ای عقل انسان شرم دار ۲- تمام افعال و اقوال انسان بر ثبوت اختیار گواهی می دهد یکی را ما بکاری امر می کنیم و دیگری را از کاری باز می داریم. تمام این امور دلیل بر آنست که ما مخاطب خود را فاعل و مختار می دانیم:

این که فردا آن کنم یا این کنم این دلیل اختیار است ای صنم

وان پشیمانی که خوردی از بدی ز اختیار خویش

غیر حق را گر نباشد اختیارخشم چون می آیدت بر جرمدار

چون همی خوایی تو دندان بر عدوچون همی بینی گناه و جرم او ۳- جبریه در اثبات جبر دلیلی قویتر از همه اقامه می کنند که اگر خدا فاعل افعال ماست پس جبر است و اگر او قادر است لازم می آید برای یک فعل دو فاعل وجود داشته باشد.

مولانا این شبهه را به طریقی پاسخ داده که آنرا هم جواب می توان گرفت و هم دلیل مستقلى بر ثبوت اختیار می توان دانست. مولانا می گوید چیزیکه جزء ذات کسی یا چیزی شده در هیچ حالت ممکن نیست از او جدا گردد چنانکه صنعتگر وقتیکه از آلتی کار می گیرد قوه فاعله او آن آلت را به اختیار نمی تواند درست کند جهتش اینست که جمادیت جزو ذاتیات جماد می باشد و از اینرو فعل یک فاعل مختار جمادیت آنرا نمی تواند سلب کند.

از ما هم فعلی که صادر می شود گو اینکه او بر فعل ما قادر است لکن همانطور که اثر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۳۶

صنعتگر را از افزار کار نتوانسته مسلوب نماید، همینطور قدرت و اختیار خدا هم قدرت و اختیار ما را که جزو ذاتیات ماست سلب نمی کند چنانکه گوید:

قدرتش بر اختیار است آنچنان نفی نکند اختیاری را از آن

چونکه گفتی کفر من خواه وی است خواه خود را نیز هم میدان که هست

زانکه بیخواه تو خود کفر تو نیست کفر بی خواهش تناقض گفتنیست او در شعر اخیر مذهب اشاعره و جبریه را در بیان لطیفی باطل کرده است. اشاعره می گویند کفر و اسلام هر دو مبتنی بر خواست خداست یعنی خدا می خواهد و آنگاه شخص مسلمان می شود. مولانا

می گوید که این مطلب درست است لا-کن وقتیکه می گویی آدمی بنا بر خواست خدا و رضای او کافر می شود خود این گفتار دلیل روشنی است بر مختار بودن انسان. زیرا هرکس بر اثر عملی که خارج از قدرت و اختیار اوست کافر نمی شود، بجهت آنکه مجبور به عمل آن بوده است. خود کافر شدن دلیل این است که او آن عمل را قصدا و عمدا اختیار نموده است

(۱)

به اعتقاد مولانا در مثنوی انسان مبدء و اصلی دارد که درین عالم کثرت و اختلاف از آن اصل که منشاء وحدت و اتحادست دورافتاده و جدا مانده است و تمام مساعی و مجاهدات وی هدفش آنست که بار دیگر به اصل خویش راجع شود. این طلب وصل، که جز طلب اصل نیست راه نیل بدان تمسک به شریعت و گذر از طریقت است تا نیل به حقیقت که هدف وصل همان است حاصل آید.

ازاین رو مولوی به شریعت که وسیله تهذیب و ریاضت نفس است اهمیت خاص می دهد.

نه ترک شریعت و تسلیم بطامات صوفیه را توصیه می کند و نه گرایش به فقر و عزلت و رهبانیت را تبلیغ می نماید. مرد کامل را کسی می داند که جامع صورت و معنی باشد. بلکه وجود زن و فرزند را نیز حجاب راه نمیشناسد و درست مثل یک متکلم، اما به کمک قیاسات تمثیلی و تشبیهات شاعرانه در تأیید و اثبات عقاید و مبانی قرآن و اهل شریعت اهتمام می ورزد، و قضایائی مانند حقیقت و توحید، واقعیت روح، کیفیت حشر و نشر، و حدود جبر و اختیار را موافق مذاق اهل شریعت تعیین می کند. با اینهمه لب و مغز شریعت را عبارت

از عشق می داند و محبت را، که سبب تزکیه و تربیت دل است، مؤثرترین عامل در تهذیب نفس میدانند، و مهمترین وسیله برای نیل به معراج روح، که وصول بدان غایت سیر اهل طریقت و مؤدی به کشف و اخذ حقیقت است، می شمارد اما این عشق را زاده کشش معشوق می داند و جذبه حق را برای این راه شرط می شناسد، با اینهمه عشق را، خواه این سری باشد و خواه آن سری، رهبر و مؤدی به حقیقت، که در آن ریا و دورنگی و نزاع و اختلاف لفظی را گنجا نیست، می شمارد و این معانی را به کمک حکایات و تمثیلات در مثنوی با بیانی قوی روش می کند. در باب اخلاق و تربیت نیز نکته سنجیهای بدیع دارد. سرچشمه خوشیها را جان می شمارد و لذات معنوی را که قابل سلب

(۱) - سوانح مولوی ص ۱۲۶-۱۳۴، - مرآت المثنوی ص ۶۰۸-۶۱۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۳۷

نیست بر لذات جسمانی که فانی است ترجیح میدهد و در طریقت ریا و خودپرستی را بمتابیه بند و زنجیر آهنین می شناسد، که مانع سیر روح در مدارج کمال می شود و حتی علم و دانش را اگر سبب مزید عجب و پندار شود فضیلت نمی شمارد و حجاب راه میدانند. بنابراین، اخلاص و پاکی نیت را هم در علم و هم در عمل، لازم می داند و تأکید میکند که انسان باید در اعمال خود جز به خدا نظر نداشته باشد، و تا وقتی نظر انسان از غبار هوی و شهوت نفسانی زدوده نشود به حقیقت که در واقع روشن و آشکار است نائل نخواهد شد، بدینگونه اخلاق

نیز در تعلیم مولوی وسیله‌ی است برای تهذیب صوفیانه، و وی شریعت و اخلاق و طریقت را برای نیل به حقیقت که غایت مطلوب و اصل و مبدأ وجود است به منزله وسیله می‌شمارد (۱).

شریعت و طریقت:

اصولاً موضوع اصلی کتاب مثنوی بیان اسرار شریعت و قواعد طریقت و وصول به حقیقت است. مولانا در دیباچه دفتر پنجم این سه اصل را چنین بیان می‌کند: «اما بعد این مجلد پنجم است از دفترهای مثنوی و بینات معنوی در بیان آنکه شریعت همچو شمعی است که راه می‌نماید و بی آنکه شمعی بدست آوری راه رفته نشود، چون در راه آمدی این رفتن تو طریقت است، و چون به مقصود رسیدی آن حقیقت است. جهت این فرموده اند که «لو ظهرت الحقایق بطلت الشرایع» همچنانکه مسی زر شود یا خود از اصل زر بود او را نه به علم کیمیا حاجت است که آن شریعت است و نه خود را در کیمیا مالیدن که آن طریقت است. چنانکه گفته اند: طلب الدلیل بعد الوصول الی المدلول قبیح. حاصل آنکه شریعت همچون علم کیمیا آموختن است از استاد یا کتاب، و طریقت استعمال کردن داروها و مس را در کیمیا مالیدن. و حقیقت زر شدن مس. پس کیمیادانان به علم شادند که ما این علم را می‌دانیم، و عمل کنندگان کیمیا به عمل شادند که ما چنین کارها می‌کنیم و حقیقت یافتگان، به حقیقت شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا آزاد شدیم.

یا مثال شریعت همچون علم طب آموختن است، و طریقت پرهیز کردن بموجب علم طب و داروها خوردن، و حقیقت صحت یافتن، صحت ابدی و از آن

هر دو فارغ شدن. چون آدمی از این حیات مرد شریعت و طریقت هر دو از او منقطع شد، حقیقت ماند. اگر حقیقت دارد، نعره می زند که یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی، و اگر حقیقت نیستش نعره می زند: که یا لیتنی کنت ترابا.

شریعت علم است، طریقت عمل است و حقیقت وصول الی الله که فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً.

بیان این مطلب آنست که شریعت عبارتست از سه چیز: اقرار به زبان و اعتقاد قلبی

(۱) - ارزش میراث صوفیه ص ۱۵۷ - ۱۶۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۳۸

و عمل به ارکان. اعتقاد از سه طریق پیدا می شود: از تقلید، از استدلال، از کشف و حال، دو قسم اول را شریعت گویند یعنی اگر از اینطریق برای کسی عقیدتی حاصل شد می گویند او را اعتقاد شرعی است. اعتقاد حاصله از طریق سوم طریقت است و آن نیز از شریعت خارج نیست ولی برای امتیاز نام خاصی بدان داده شده است زیرا که این اعتقاد بدون سلوک و مجاهدت و ریاضت و صفای نفس حاصل نمی شود و تزکیه اخلاق صورت نمی گیرد. در نزد مولانا شریعت و طریقت دو چیز متناقض نیستند بلکه نسبتشان بهم مانند نسبت جسم و جان و جسد و روح و ظاهر و باطن و پوست و مغز است. تصوف هم مرکب از دو جزء است. جزء اول علم و جزء ثانی عمل.

امام محمد غزالی شریعت و طریقت را به حوضی تشبیه کرده که از مجاری و جداول چندی آب از بیرون داخل حوض می شود و اینها گویی علوم ظاهری هستند. لاکن چشمه ای هم در

ته حوض وجود دارد که از آن آب مانند فواره جستن می کند و بالا می آید و وارد حوض می شود و آن علم باطن است. و همان علم است که آنرا علم لدنی و علم غیبی نیز گویند که اختصاص به انبیاء و اولیا دارد. فرقی که بین انبیاء و اولیا است این است که آن علم در انبیا به غایت کمال فطری است یعنی محتاج به مجاهدت و ریاضت نیست، برخلاف اولیا که از مجاهدت و ریاضت حاصل می شود» (۱)

وحدت وجود:

صوفیه می گویند که معنای توحید این است که سوای خدا چیز دیگری در عالم موجود نیست و هرچه در عالم است تجلی ذات اوست نظیر حباب و موج که دو ذات مختلف تصور می شوند ولی در حقیقت وجود آنها غیر از آب چیز دیگر نیست و یا سایه ای که از آدمی می افتد گرچه به ظاهر یک چیز جداگانه ای محسوب می شود ولی در واقع وجودی برای آن نیست و آنچه که هست صاحب سایه و آدمی می باشد.

همچنین در اصل، ذات باری موجود است و او واجب الوجود است و ممکنات هرچه قدر وجود دارند تمام سایه ها و پرتو اویند و اینرا توحید شهودی گفته اند. فرق بین وحدت وجود و وحدت شهود این است که از لحاظ وحدت وجود هر چیزی را می توان خدا گفت همچنان که حباب و موج را آب هم می توان نامید، لکن در وحدت شهود این اطلاق جایز نیست زیرا که سایه انسانرا انسان نمی توان گفت.

مولانا قائل به وحدت وجود است. در نزد او تمامی عالم اشکال و صور مختلف هستی مطلقند و بنابراین فقط یک ذات واحد موجود می باشد و تعدد و کثرتی که

(۱) - سوانح مولوی ص ۱۳۶-۱۳۸؛ یادنامه مولانا ص ۹۸-۱۰۲؛ مرآت المثنوی ص ۶۷۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۳۹

اعتباری صرف است چنانکه می فرماید:

گر هزارانند یک تن بیش نیست جز خیالات عدد اندیش نیست

بحر وحدانیت فرد و زوج نیست گوهر و ماهیش غیر موج نیست

اصل بیند دیده چون اکمل بود دو همی بیند چو مرد احوال بود

این دویی اوصاف دید احوال است ورنه اول آخر، آخر اول است در صورت وحدت وجود این شکل باقی می ماند که باید حل شود که بین ذات باری و مظاهر کاینات چه قسم نسبتی وجود دارد. نظر مولانا در این موضوع آن است که ذات باری را با ممکنات نسبت و تعلق خاصی که هست نه عقل و قیاس درمی آید و نه بوسیله کم و کیف می توان آنرا بیان نمود. چنانکه فرماید:

بی تعلق نیست مخلوقی بدواین تعلق هست بیچون ای عمو

زانکه فصل و وصل نبود در میان غیر فصل و وصل نندیشد گمان

این تعلق را خرد چون پی بردسته فصل است و وصل است این خرد

جان بتو نزدیک تو دوری از اوقرب حق را چون بدانی ای عمو سخن مولانا به این قول بعضی از علمای عرفان مآب مغرب زمین شبیه است که می گویند: که مجموع عالم یک شخص واحد است و در این شخص واحد عقلی وجود دارد که همان خداست. همانطور که انسان با وجود اعضا و جوارح عدیده باز یک شخص واحد محسوب می شود، همینسان عالم هم با وجود تعدد و تجزی ظاهری شیئی واحد است.

همچنانکه در انسان یک قوه عقلانی وجود دارد همچنین در تمامی عالم مدیر یک عقل است و همانرا خدا گویند. مولانا بیش از

اسلاف خود لزوم فنای نفس را تأکید می کند و در این مورد منظور او از بین بردن خودی نیست، بلکه اساساً باید نفس فردی جزئی که در برابر نفس کلی مانند قطره ایست از دریا مستهلک گردد. جهان و جمله موجودات عین ذات خداوندند، زیرا همگی مانند استخرهایی که از یک سرچشمه بوجود می آیند از او نشئت می گیرند و بعد بسوی او باز می گردند. اساس هستی خدای تعالی است و باقی موجودات در برابر او فقط وجود ظلی و سایه ای دارند.

فرق این عقیده وحدت وجودی از عقاید نظیر آن در هند این است که براساس این عقیده وجود خدای تعالی در کل مستهلک نمی گردد و ذات او از بین نمی رود بلکه بالعکس وجود کل است که در ذات باری تعالی خالی می شود، زیرا هیچ چیز غیر از وجود او واقعیتی ندارد و هستی اشیاء بسته به هستی اوست. این برابری خالق و مخلوق مشعر بر- آنست که انسان تنها ذره بيمقداری نیست بلکه دارای اراده مختار و آزادی عمل است و از این رهگذر مسؤول اعمال و رفتار خویش است و باید بوسیله تهذیب نفس که در نتیجه سلوک در راه طریقت حاصل می شود بکوشد که خود را به وصال حق برساند. آدمی از

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۴۰

مراحل جماد و نبات و حیوان تطور نموده و به مرحله انسانی رسیده است پس از مرگ از این مرحله هم ارتقا می جوید تا به مقام ملکوت و مرحله کمال برسد و در وجود باری- تعالی به وحدت نایل گردد. در این وحدت بهشتی و دوزخی یکی می شود و کفر و دین

با هم آشتی می کنند و اختلاف ادیان مرتفع می گردد. فرق میان خیر و شر از میان بر- می خیزد زیرا اینهمه جزء جلوه ها و تجلیات ذات باری تعالی نیستند.

غایت سعی صوفی آنست که بار دیگر به آن وجود الهی برگردد و این قوس صعود اوست در قبال قوس نزولش که از عالم علوی به جهان سفلی سرازیر گشته است، و چون علم باری از ذاتش جدا نیست می توان گفت همه عالم در قوس نزولی از ذات باری جدا شده اند یا به عبارت دقیقتر همه عالم حبابهایی هستند که بر روی آن دریای وجود پیدا شده اند و چون بشکنند باز محو دریا خواهند شد. صوفیه می گویند: ذات معدوم از صحرای عدم محض و نفی صرف قدم به منزل شهود و موطن وجود نمی نهد، چنانکه معدوم محض رنگ وجود نمی یابد. موجود حقیقی هم رنگ عدم نمی گیرد، و ذات هیچ چیز را معدوم نمی توان ساخت. مثلاً چوب را اگر در آتش بسوزی ذات او معدوم نشود بلکه صورت مبدل گردد و به هیئت خاکستر ظهور کند.

علت اینکه مسیحیان در اسلام کافر و مشرک بشمار می روند اعتقاد آنان به مسئله تثلیث نیست بلکه علت این است که چرا همه عالم را خدا نمی دانند. بنابراین وحدت وجود و تباین وجود دو مذهب فلسفی هستند و صوفیه به مذهب نخستین گرائیده اند و بزرگترین اختلاف بین حکما و عرفا همین است. «۱»

مولانا و وجد و سماع:

سماع به فتح سین به معنی «شنوائی و هر آواز که شنیدن آن خوش آید» می باشد و آن در اصطلاح صوفیه حالت جذبه و اشراق و از خویش رفتن و فنا و امر غیر ارادی است که اختیار عارف تأثیری در ظهور

آن ندارد. ولی بزرگان صوفیه از همان دوره های قدیم به این نکته پی بردند که گذشته از استعداد صوفی و علل و مقدماتی که او را برای منجذب شدن قابل می سازد وسایل عملی دیگری که به اختیار و اراده سالک است نیز برای ظهور حال فنا مؤثر است. بلکه برای پیدا شدن «حال» و «وجد» عامل بسیار نیرومندی شمرده می شود. از جمله موسیقی و آواز خواندن و رقص است که همه آنها تحت عنوان «سماع» درمی آید. صوفیه می گویند سماع حالتی در قلب و دل ایجاد می کند که «وجد» نامیده می شود و این وجد حرکات بدنی چندی بوجود می آورد که اگر این حرکات غیر موزون باشد «اضطراب» و اگر

(۱) - سوانح ص ۱۴۰-۱۴۴، تاریخ ادبیات اته ص ۱۶۲، یادنامه مولانا ص ۶۴-۶۷، ۱۰۷.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۴۱

مجلس سماع صوفیه

در ورودی موزه مولانا در قونیه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۴۲

حرکات موزون باشد کف زدن و رقص است.

فیثاغورث و افلاطون می گفتند که تأثیر موسیقی و نغمات موزون در انسان از آنجهت است که خاطرات خوش موزون حرکات آسمانی را که آدمی در عالم ذر و جهان پیش از تولد می شنیده و به آن معتاد بوده در روح او برمی انگیزاند به این معنی پیش از آنکه روح ما از خداوند جدا شود نغمات آسمانی را می شنیده و به آن مأنوس بوده است و موسیقی بجهت آنکه آن خاطرات گذشته را بیدار می کند ما را به وجد می آورد. همین عقیده است که در گفته های عرفا و از جمله مولانا جلال الدین دیده می شود. مولانا می گوید:

ناله سرنا و

آواز دهل چیزکی ماند بدان ناقور کل

پس حکیمان گفته اند این لحنها از دوار چرخ بگرفتیم ما

بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق میسرایندش به تنبور و به حلق

پس غذای عاشقان آمد سماع که در او باشد خیال اجتماع

قوتی گیرد خیالات ضمیر بلکه صورت گردد از بانگ صغیر

آتش عشق از نواها گشت تیز آنچنانکه آتش آن جوز ریز سماع بطور کلی در نظر متشرعان و فقیهان مذموم است و گناه شمرده می شود. مولانا جلال الدین پس از غیبت شمس تبریزی در ۶۴۵ هجری غالب اوقات خود را در فراق شمس به سماع می گذرانید. چنانکه مورد انکار و اعتراض شدید فقیهان و متشرعان قونیه واقع شد ولی او توجهی به بدگویان و ظاهربینان نداشت. سلطان ولد در ولدنامه درباره پدرش چنین سروده است:

روز و شب در سماع رقصان شد بر زمین همچو چرخ گردان شد

سیم و زر را به مطربان میداد هر چه بودش ز خانمان می داد

یکزمان بی سماع و رقص نبود روز و شب لحظه ای نمی آسود

غلغله افتاد اندر شهر شهر چه بلکه در زمانه و دهر

کین چنین قطب و مفتی اسلام کوست اندر دکان شیخ و امام

شورها می کند چو شیدا او گاه پنهان و گاه هویدا او رقص در نزد مولویه اهمیت خاص داشت. خود مولانا حتی در کوچه و بازار هم بسا که با اصحاب برقص درمی آمد. چنانکه یک بار در بازار زرکوبان این حالت بر وی دست داد و گویند حتی جنازه صلاح الدین زرکوب را نیز به اشارت مولانا با رقص و دف به قبرستان بردند.

افلاکی در مناقب العارفین در این باره چنین می نویسد: در آن غلغات شور و سماع که مشهور عالمیان شده بود از حوالی زرکوبان می گذشت مگر آواز ضرب تق تق ایشان بگوش مبارکش رسید. از خوشی

آن ضرب شوری عجیب در مولانا ظاهر شد و به چرخ درآمد.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۴۳

شیخ نعره زنان از دکان خود بیرون آمد و سر در قدم مولانا نهاده و بیخود شد و به شاگردان دکان اشارت کرد که اصلاً ایست نکنند و دست از ضرب باز ندارند تا مولانا از سماع فارغ شود. همچنان از وقت نماز ظهر تا نماز عصر مولانا در سماع بود، از ناگاه گویندگان رسیدند و این غزل آغاز کردند.

یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی از زمان ابو بکر کل آبادی همه مشایخ تصوف در مباحث خود درباره سماع بحث کرده اند.

در آثار صوفیه عراق و جزیره ذکری از سماع نیست. مولانا عمل به سماع را که در پیش فقیهان حرام بود و در نزد صوفیه مغرب حرام و یا غالباً مکروه شمرده می شد دیگر باره احیا کرد. چنانکه امروز وقتی صحبت از رقص و سماع می شود همه بیاد طریقه مولویه می افتند که بدین عمل معتادند. کسانیکه رقص ایشان را دیده اند به ایشان درویشان چرخ زن یا رقصنده گفته اند زیرا در حال ذکر سماع پای خود را در زمین استوار می کنند و به آهنگ موسیقی پیکر خویش را گرد آن میچرخانند و دست افشانی می کنند. گفته اند که این روش را مولانا جلال الدین خود به ایشان آموخته است.

سماع هنوز در خانقاهها و محافل صوفیه هند و پاکستان و بیشتر در میان پیروان طریقه چشتی که از مریدان محمد نور الله بن محمد چشتی هستند رواج دارد و در آنجا بیشتر به این مجالس «قوالی» می گویند. از غزلیات

مولانا جلال الدین برمی آید که بیشتر آنها را برای پایکوبی و دست افشانی سروده است زیرا در غالب آنها اوزان مسدس و مثنی ضربی بکار برده و بسیاری از آنها را خود تقطیع کرده است تا آهنگ پایکوبی و دست افشانی آنها را نشان بدهد. «۱»

مولانا در مکتب هلنیسم:

چنانکه می دانیم پس از غلبه اسکندر مقدونی بر مشرق آداب و فرهنگ یونانی در خاورمیانه رواج یافت و چون یونانیان خویشتن را هلن یعنی یونانی می خواندند از اینجهت نفوذ فرهنگ و آداب آن قوم را در مشرق هلنیسم می خوانند. هلنیسم از زمان آمدن اسکندر و جانشینان او به ایران آغاز شد و قرنها در مشرق زمین ادامه یافت. مدت چند قرن سلوکیان بر سوریه تسلط داشتند. مردم آسیای غربی بر اثر نفوذ عنصر یونانی به فراگرفتن زبان آن قوم پرداختند. پس از سلوکیان و یونانیان نوبت به رومیان رسید. ایشان فرهنگ تازه ای با

(۱) - مرحوم سعید نفیسی: سرچشمه تصوف در ایران، تهران ۱۳۴۳ ص ۱۱۸ - ۱۳۰، دکتر غنی: تاریخ تصوف در اسلام، تهران ۱۳۲۲ ص ۳۸۸ - ۳۹۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۴۴

خود به مشرق نیاوردند بلکه در تقویت فرهنگ یونانی موجود در آن نواحی کوشیدند.

پس از رومیان نوبت به کلیسای مسیحی رسید که جنبه یونانی آن از دوره سلوکی و رومی بیشتر بود. پس از قسطنطین بزرگ حکومت روم و کلیسای مسیحی دست در دست یکدیگر داده به گسترش مسیحیت و یونان مآبی در آسیای غربی مشغول شدند. اما آن فرهنگ یونانی که به این ترتیب در آسیا راه یافت فرهنگ آتنی نبود، بلکه کانون این فرهنگ شهر اسکندریه مصر بود، این فرهنگ رنگ هلنیک Hellenic نداشت بلکه رنگ

یونان مآبی یعنی هلنیستیک Hellenistic داشت. شک نیست که ریشه فرهنگ اسکندرانی همان فرهنگ یونانی است. ولی برای خود راه دیگری پیش گرفته بود. فلسفه که تا زمان افلاطون راه و رسم خاصی داشت تحت رهبری ارسطو بیشتر از لحاظ علوم طبیعی جنبه تخصصی پیدا کرد و در آخر کار در مباحث پزشکی و نجوم و ریاضیات متمرکز شد.

همه علوم را مراحل از علم طبیعی می دانستند و کار فلسفه در آن دسته از مبادی نخستین و حقایق بود که این علوم تخصص یافته تجلیات آن حقایق بشمار می رفت. غرض نهائی فلسفه یافتن شیوه ای برای نظم طبیعی بود و چنان معتقد بودند که جهان یک عالم کل صاحب نظم و سامانی است، و راه رسیدن به مفتاح این نظم، استفاده صحیح از علم منطق است.

به این ترتیب معلوم می شود که راه و رسمی که در علم بکار می رفت در لاهوت و علم الهی نیز کارآمد بود. از این لحاظ کلیسا هم مبلغ فرهنگ یونانی بشمار می رفت و هم مبلغ دین مسیح.

مثل افلاطون:

افلاطون نخستین فیلسوفی بود که بر اصول نفسانی در علوم ماوراء الطبیعه قدم گذارد.

او معتقد بود که در بالای این دنیای محسوس و عالم شهادت که به حواس انسانی درک می شود عالمی وجود دارد که عالم معقول یا عالم غیب خوانده می شود، این عالم که غایب از حواس ماست ثبوت دارد و عقل ما می تواند با نردبان معرفت بدانجا ارتقاء یابد. این عالم همان عالم مثل یا عالم اعیان ثابته و معانی است و منبع هر وجود و هر گونه معرفت است. روان آدمی پیش از اینکه به عالم محسوس آید و به تن تعلق گیرد در این عالم

معقول یا عالم غیب تقرر قبلی داشته است و یادگارهایی از آن عالم است که اینک در این عالم محسوس انسان را به عنوان دستوره‌های حق و خیر و کار نیک بکار آید. بعقیده افلاطون وجود هر موجود در این عالم جز در نحوه بهره مندی و تمتع آن از عین ثابت و مثال خود نیست، مثلاً در دنیای محسوس تمام درختان سروی که دیده می شود بدرجات مختلف از مثال سروی که در عالم معقول ثابت است حظ و بهره دارند. افلاطون به ویژه متوجه امور معنوی که منشأ قدر و اعتبار حیات انسانی است بوده و عقیده داشته است که عدالت و زیبایی و خیر، وجودشان فقط از آنجهت است که از

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۴۵

مثالهای عدالت و زیبایی و خیر که در عالم معقول است بهره یافته اند.

بنظر افلاطون آدمی چون بواسطه حواس خود فقط به شناختن آنچه هست یعنی وقایع نه به شناختن آنچه باید باشد یعنی حقایق نایل می آید، این دستورها را در جهان محسوس و به وسیله تجربه حسی دریافته است بلکه مقدم بر هرگونه تجربه، آنها را واجد بوده است، زیرا که نفس او پیش از پیوستن به بدن در حال معقول میزیسته و در سیر و نظر در مثل اشیاء بوده است و با چشم عقل از فیض دیدار اصول و دستوره‌های هستی برخوردار شده است و پس از تعلق به بدن، معقولات عالم بالا را یکسره فراموش نکرده بلکه خاطراتی بسیار ضعیف از عالم مثل در او باقی مانده است. اکنون با رؤیت آنچه از مثل بهره مند است آن خاطرات را بیاد

می آورد، بی آنکه آنها را بازشناسد و پی برد به اینکه آنها همان خاطرات متعلق به عالم دیگر هستند، چنانکه فی المثل آنگاه که منظره ای را به زیبایی توصیف می کنیم بهیچ روی در ذهن ما خطور نمی کند که این مفهوم زیبایی که برطبق آن درباره آن منظره حکم می کنیم خاطره ایست از دورانی که روان ما در عالم معقول بسر میبرد. خلاصه آنکه به نظر افلاطون معلومات ما همه تذکر خاطرات است اما خاطرات بازناشناخته «۱».

فلسفه نو افلاطونی:

فلسفه افلاطونی چند قرن بعد بصورتی دیگر در اسکندریه مصر ظهور تازه ای کرد.

این شکل از فلسفه که هنگام انتقال آن از یونان به جهان اسلامی در مردم یونان تأثیر فراوان داشت همان است که بنام فلسفه نو افلاطونی خوانده می شود.

فلسفه نو افلاطونی خود کاملاً شکل تطوریافته طبیعی و منطقی فکر افلاطون نخستین و یونانی بود نه اینکه چیزی بوده که از مشرق آمده باشد. البته این فلسفه جنبه التقاطی داشت و از منابع مختلف گرفته شده بود زیرا حال بیشتر فلسفه های متأخر چنین بود. در فلسفه نو افلاطونی تعلیمات فکری افلاطون و ارسطو و رواقیان را درهم آمیخته مهر فیثاغورثی بر آن زده بودند. این فلسفه با تعلیمات پلوتینوس که عربها او را (افلوپین) یا شیخ الیونانی خوانده اند، و شاگردان او شکل روشنتری بخود گرفت. مؤسس این مکتب را آمونیوس - ساکاس Ammonius Saccas از مردم مصر می دانند که در پایان قرن دوم و نیمه اول قرن سوم میلادی در اسکندریه مصر میزیست. از احوال و تعلیمات او چندان آگاهی نداریم و کلیه فلسفه ای که به افلاطونیان اخیر منتسب است و در واقع باید حکمت اشراقی و عرفان نامیده شود مربوط به پلوتین Plotin

(۱) - دلیسی اولیری: انتقال علوم یونانی به عالم اسلامی (ترجمه احمد آرام) ص ۳۱-۳۴؛ پل فولکیه: فلسفه ما بعد الطبیعه (ترجمه دکتر یحیی مهدوی) ص ۱۹۳-۱۹۷؛ فروغی: سیر حکمت در اروپا، ج ۱ ص ۲۸-۳۴.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۴۶

در اسکندریه درک خدمت امونیوس ساکاس کرد و به برکت صحبت او از فلسفه و عرفان بهره مند شد.

افلوپین از مردم لوکوپولیس یا اسیوط کنونی مصر بود و در حدود ۲۰۰ میلادی زائیده شد، در جوانی به مدرسه اسکندریه رفت و آمد می کرد ولی به تعلیمات فیلسوفان آن مدرسه دلخوش نمی شد تا اینکه دوستی از او خواست که به مدرسه درس امونیاس ساکاس برود و چون چنین کرد دریافت که معلم دلخواه خود را یافته است. در آن زمان بیست ساله بود و مدت یازده سال در خدمت استاد کسب فیض کرد. پس از آن خواهان آشنایی با معارف مشرق و ایرانیان و هندیان گردید و برای این مقصود همراه گردیانوس Gordianus امپراتور روم که با شاپور اول ساسانی سر جنگ داشت به ایران آمد و شاید در این سفر از مکاتیب مشرق بهره مند شده باشد.

امپراتور در این سفر جنگی ناکام شد و افلوپین با تحمل مشقات فراوان به انطاکیه شام بازگشت، سپس به روم سفر کرد و در آن هنگام چهل سال داشت و مدت ده سال در آنجا به سخنرانی پرداخت.

در سال ۲۶۳ جوانی مستعد و تیزهوش بنام فروریوس بخدمت وی به شاگردی درآمد و مدت ۶ سال با او بسر برد. در آن هنگام افلوپین بیست و یک

رساله از کتاب انثاد **Enneades** یا تاسوعات خود را نوشته بود و در آن شش سال که با یکدیگر بودند افلوپین ۲۴ رساله دیگر تألیف کرد و در بقیه حیات خود پس از ترک فروریوس نه رساله دیگر نوشت و بسال ۲۶۰ میلادی در ۶۹ سالگی درگذشت.

بسیار کسان از بزرگان روم آنروز به افلوپین ارادت می ورزیدند که از جمله ایشان گالیانوس **Gallianus** امپراطور روم و همسر او بودند. مریدانش او را صاحب کشف و کرامات میدانستند. او زندگی دنیا را به چیزی نمی شمرد، هیچگاه از کسان و خویشان و متعلقات دنیوی گفتگو بمیان نمی آورد. وقتی از او خواستند که بگذارد صورت او را نقش کنند، گفت تن اصلی چه شرافت دارد که بدلی هم برای او به طلیم. بدن برای روح بمنزله گور و زندان است و سایه و تصویر اوست و قابل آن نیست که سایه و تصویر دیگری برای او قرار دهیم. یکی از بزرگان روم چنان از تعلیمات او آشفته حال شد که همه اموال و کسان خود را رها کرد و درویشی پیش گرفت.

با آنکه افلوپین در اسکندریه درس خوانده بود تعلیمات او در رم که محل نشر آنها بود نشوونما کرد.

در فلسفه نو افلاطونی عناصری یافت می شود که هم در آثار فیلون **Philon** یهودی از فلاسفه اسکندرانی یهود در اواخر قرن اول پیش از میلاد موجود است و هم در تعلیمات گنوسیان **Gnostics** یا اهل معرفت که ظاهراً مصری بودند و هم در تعلیمات مسیحیان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۴۷

اسکندرانی همچون کلمنتس و اوریگن.

مکتب نو افلاطونی با وجود افلاطونی بودن جنبه التقاطی داشت و در آن اندیشه ایجاد توافق میان

عقاید دینی و فلسفه های روحانی مختلفی دیده می شود.

فلسفه افلوطین:

در تعلیمات افلوطین مناد Monad یا حقیقت واحد به عنوان رب اعلی معرفی شده که سرچشمه خیرات و نظام عالم است. خدایی را که افلوطین تصور می کرد ازلی و ابدی و برتر از هر چیز است. وی موجودات را جمیعا تراوش و فیضانی از مبدأ نخستین و مصدر کل می انگارد و غایت وجود را هم بازگشت به سوی همان مبدأ می پندارد که در قوس نزول، عوامل روحانی و جهانی را ادراک می کند و در قوس صعود به حس و تعقل و اشراق و کشف و شهود نائل می شود.

بعقیده افلوطین مبدأ نخستین که موجد کل موجودات است صورت مطلق و فعل تام می باشد و قدرتی فعاله است. احدیتش مبرا از تعداد و شماره و تقسیم است. او محیط بر کل و غیر محاط و نامحدود می باشد، نمی توان گفت صورت دارد یا زیباست یا عاقل است زیرا که او منشأ و نفس صور و زیبایی و اندیشه و خرد می باشد. نباید گفت عالم و مدرک است.

چه او ورای علم و ادراک است. به عبارت دیگر نسبت دادن علم و ادراک به او منافی توحید است یعنی سوای او چیزی نیست که معلوم او تواند شد. مرید نیست زیرا که نقصی در او نیست تا طالب چیزی باشد. کل اشیاء است اما هیچیک از اشیاء نیست. او برتر از وصف و وهم و قیاس است. هرچند فکر و تعقل نردبان عروج بسوی اوست اما برای رسیدن به بارگاه او کوتاه است. در این باب میان افلاطون اول و افلوطین مختصر اختلافی است. یعنی با آنکه افلوطین سیر و سلوک در عالم

وجد و حال را از افلاطون آموخته، نظرش درباره حق و اصل وجود از استاد برتر رفته است زیرا که افلاطون خیر و حق را اعلی مرتبه مثل و رأس معقولات می داند و افلوپین او را برتر از آنها می پندارد.

افلوپین می گوید: نه تنها کلیات یعنی اجناس و انواع دارای مثل می باشند بلکه هر فردی از افراد محسوس در عالم معقولات مثالی دارد. این عالم عالم نور و صفا است.

معقولات با وجود کثرت واحدند و هریک همه اند و همه یکی هستند و عقل، که صادر اول از مبدأ باریتعالی است آنها را بیواسطه یعنی به اشراق و شهود درمی یابد. به عبارت دیگر نخستین آینه جمال احدیت عقل است و معقولات نخستین مظهر اویند.

این صادر اول که عقل باشد خود نیز مصدر است و آنچه از او صادر شده نفس است که برای ادراک معقولات به تفکر و استدلال و تجزیه و تحلیل احتیاج دارد. نفس در جنب عقل مانند ماه است نسبت به خورشید که روشنایی از او کسب می نماید.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۴۸

ذات احدیت و صادر اول عقل یا عالم معقولات و صادر دوم نفس یا روح اقانیم ثلاثه اند و هریک بقدر مرتبه خود لاهوتی هستند. عقل واسطه میان ذات احدیت و نفس است، و نفس واسطه میان مجردات و محسوسات می باشد.

هرچند که نفس برای خود استقلال دارد با نفس کل متحد است و مایه حیات و حرکت میباشد. هرچه در عالم متحرک است دارای نفس است. و نفس کل در اجسام و ابدان حلول نموده و هریک از آنها بقدر استعداد بهره از آن یافته و به

این طریق نفوس جزئی صورت پذیرفته است، اما جسم که آخرین و ضعیف ترین پرتو ذات احدیت است صورتی است که در ماده قرار گرفته است و ماده یا هیولی قوه غیر متعین اوست که پذیرنده صورت است.

صورت جنبه وجودی جسم و ماده جنبه عدمی آنست. بنابراین عالم جسمانی مذبذب بین وجود و عدم است، این است که دایم در تغییر و تبدیل می باشد و در حال کون و فساد است. چون روح یا نفس انسان در قوس نزول از عالم ملکوت به عالم ناسوت آمده گرفتار ماده شده و به آرایشهای این عالم و کاستی و زشتی آلوده گردیده است. برای اینکه خود را از سقوط در جهان ماده برهاند باید قوس صعودی طی کند تا به مبدأ نخستین که نفس کل است صعود نماید.

طریق راه یافتن به قوس صعودی و نجات از نزول در درکات ماده، نخست ترکیه نفس و پاک شدن از اغراض دنیوی و خواهشهای پست و شهوت و غضب است. در این راه مرد سالک باید سه مرحله، هنر، عشق و حکمت را به پیماید.

هنر، طلب حقیقت و جمال است یعنی جستجوی راستی و زیبایی که هر دو یکی است و چون زیبایی بدن از نفس است و زیبایی نفس از عقل و عین زیبایی یعنی صورت صرف می باشد پس همان وجد و شوری که برای ارباب ذوق از مشاهده زیبایی جسمانی دست می - دهد برای اهل معنی از مشاهده زیبایی معقول یعنی فضایل و کمالات حاصل می شود و این عشقی است که مرحله دوم سیر و سلوک نفوس زکیه است.

اما در این مقام هنوز عشق ناتمام است و عشق تمام

آنست که به ماورای زیبایی و صورت نظر دارد. یعنی به اصل و منشاء آن که خیر و نیکویی است و مصدر کل صور و همه موجودات می باشد.

نفس انسان از زیبایی و صور محسوس و معقول نظاره و مشاهده می خواهد اما هنوز آرام نمی گیرد و بیقرار است و آنچه مطلوب حقیقی اوست خیر یا وحدت است و به مشاهده او قانع نیست. بلکه وصال او را طالب و جویای اتحاد با اوست، پس چشم سر را باید بست و دیده دل را باید گشود.

آنگاه درمی یابیم که آنچه می جوئیم از ما دور نیست بلکه در خود ماست و این وصال یا وصول به حق حالتی است که برای انسان دست می دهد و آن حالت بیخودی است. در آن

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۴۹

حالت شخص از هر چیز حتی از خود بیگانه است. بیخبر از جسم و جان، فارغ از زمان و مکان. و این حالت عشق تمام یا حکمت است و آن دمی است که دیر دیر دست می دهد و افلوطین مدعی بود که در مدت عمر چهار بار آن حالت را دیده و این لذت را چشیده است.

مسیحیت و یونان مآبی:

مسیحیان در آغاز کار به زهد و عبادت و گستردن انجمنهای برادری مسیحیان و تذکر و اندیشه در گفتار و کردار حضرت عیسی مشغول بودند و به حکمت و فلسفه نمی پرداختند و تعلیمات و مواعظ پیغمبران یهود و مسیح و حواریون را که آنانرا مؤید من عند الله میدانستند کافی می پنداشتند.

اما همینکه مسیحیت از سرزمین فلسطین و یهودیه تجاوز کرد و میان اقوام و ملل دیگر انتشار یافت و جمعیت مسیحیان فزونی

گرفت بالطبع ایشان برای دفاع از حقانیت دین مسیح در برابر مخالفان و منکران گرفتار مناقشه و مجادله گردیدند و برای اثبات تعلیمات مسیح خود را نیازمند دیدند که دست توسل به استدلال‌ات که مأخوذ از شیوه فلاسفه و حکما بود دراز کنند. چون اذهان ایشان متوجه به مسائل مبدأ و معاد بود در میان فلاسفه قدیم یونان مکتب افلاطونی را به افکار خود نزدیکتر یافتند و با قید به متابعت تعالیم انجیل و تورات از حکمت افلاطون و فیلون یهودی و افلوپین و اخلاقیات رواقیان اقتباساتی کردند.

سپس براساس این مکاتب عرفانی علم اثولوجیا (Theologie) یا علم لاهوت و معرفه الله را وضع نمودند که اصول عقاید مسیحیان را تقریباً به بیان علمی باز می نماید و نظیر علم کلام است در نزد مسلمین.

کلیسای مسیحی در دوره های اول خود اصولاً نیرویی مؤثر در یونان مآبی بشمار می رفت. زبان آن یونانی و نخستین مرحله انتشار آن در میان کسانی بود که اگر نژاد یونانی نداشتند زبانشان یونانی بود. حتی در کلیسای رم نیز زبان یونانی رواج داشت و نشانه آن این است که نخستین نویسندگان رومی به یونانی کتاب می نوشتند، سنگنبشته های قدیم مقابر بخت یونانی بود و مراسم دینی روم قدیم نیز با این زبان صورت می گرفت. این شیوه تا مدت درازی از قرن چهارم رایج بود تا اینکه قسطنطین دستگاه دولتی امپراطوری روم را به روم شرقی یعنی بیزانس انتقال داد و شهر قسطنطنیه را بنا نمود. در آنجا بکلی خرج مسیحیان غربی از مسیحیان شرقی جدا شد و مسیحیان غربی تابع کلیسای لاتین و مسیحیان شرقی تابع کلیسای یونانی گردیدند. در آسیای صغیر و سوریه همه جا

زبان یونانی انتشار داشت و مسیحیان آداب و رسوم مذهبی خود را به این زبان بجای می آوردند.

مسیحیان نیز مانند یهودیان یونان مآب که کتاب تورات را از روی ترجمه یونانی آن میخواندند ایشان نیز انجیل را که اصلا حواریون به یونانی نوشته بودند و خود آن کلمه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۵۰

اصطلاح یونانی و بمعنی بشارت است از روی متن یونانی میخواندند. به این ترتیب کلیسای مسیحی از همان آغاز کار بصورتی طرح شده بود که همانگونه که معلم معتقدات انجیلی است، آموزگار فرهنگ عقلی یونانی نیز باشد. بعدها که مجادلات و انشاقاتی در داخل خود کلیسا پیدا شد برای تعبیر وجهه های نظر خود نیز اصطلاحات و تعبیرات فلسفه یونانی را بکار می بردند و مباحث کلامی و اسلوب جدل مطابق شیوه فلسفه و قواعد آن بود.

چنانکه گفتیم در سال ۳۱۳ میلادی امپراتور قسطنطین داشتن دین مسیحی را مجاز دانست و در سال ۳۲۵ اولین شورای عام مسیحی در شهر نیقیه در آسیای صغیر تشکیل شد.

از آن زمان کلیسا در حمایت دولت روم قرار گرفت و تا حدی زیر نظر دولت بود و از سال ۳۶۸ مسیحیت بعنوان دین رسمی روم شناخته شد.

کلیسا در اوایل کار غالبا مختص به اجتماعات شهری بود و بر هر کلیسا اسقفی ریاست داشت و چند کشیش به او یاری میکردند ولی بتدریج تشکیلات کلیسایی به دهکده ها نیز راه یافت و به ولایات مجاور نیز گسترش پیدا کرد. این ولایتهای دینی در زمان انعقاد شورای نیقیه با یکدیگر جمع شدند و بصورت اتحادیه هایی شبیه ایالتهای عرفی درآمدند که هر یک را اسقفیه می نامیدند. در کلیسای شرقی و

آسیای صغیر چهار اسقفیه وجود داشت: شرق، پونتوس (Pontus) ایالت ساحلی دریای سیاه)، آسیا، و تراکیه. هریک از این اسقفیه ها بچند آپارخیا تقسیم می شد که هریک از آنها یک یا دو مطران نشین داشت. مثلا- آسیای صغیر مشتمل بر اپارخیاهای افسوس، ساردیس، ازمیر و پرگاموس بود. هراپارخیا بنام رئیس اسقفان یا اسقف اعظم نامیده می شد. بعدها اسقف هریک از این کلیساهای بزرگ را بطریق نامیدند.

اخلاق انسانی بر پایه اصول دینی بنا شده بود. همه آن اصول عقاید بشدت رنگ فلسفی داشت و بیشتر آنها خود فلسفه بود که با عبارات و اصطلاحات اثولوجیا یا علم الهی بیان می شد.

فلسفه ای که کلیسا آنرا پذیرفت و مورد استفاده قرار داد تعلیمات فلسفی رایج در جهان یونانی در قرون اول مسیحی بود که جنبه التقاطی داشت و چنان تصور می شد که از افلاطون و ارسطو اقتباس شده ولی در حقیقت مقتبس از افلوپین و پیروان او بود.

سرچشمه اصلی ماده علمی و جنبش فلسفی که مسلمانان از آن سیراب شده اند همان اثر کلیسا بود که در دوره خلفای عباسی به اوج خود رسید. میراث یونانی بوسیله کلیسای مسیحی به جهان اسلام و عرب انتقال یافت. (۱)

(۱)- انتقال علوم یونانی به عالم اسلام ص ۳۴-۴۸، ۵۹-۶۶، ۷۰-۷۴، سیر حکمت در اروپا ص ۸۴-۹۴، ۹۷-۹۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۵۱

عرفان مولانا فلسفه نو افلاطونی است:

بنابر مطالبی که گذشت فلسفه افلوپینی یا نو افلاطونی از جهت تلایم و شباهتی که با افکار مسیحی داشت مورد قبول آباء کلیسای عیسوی واقع شد و همراه با آداب و رسوم یونانی که هلنیسم و یونان مآبی تازه است در آسیای صغیر رواج یافت.

پیش از اینکه ترکان سلجوقی بر آسیای صغیر دست یابند آن سرزمین جزء امپراطوری روم شرقی بود و تا چند قرن بعد هنوز زبان یونانی و مذهب مسیحی در شهرهای آن سرزمین و حتی قونیه که نشو و نمای مولانا در آنجا بود رواج داشت. مولانا در مثنوی و اشعار خود مکرر به زبان یونانی و آداب و رسوم کشیشان مسیحی اشاره کرده است چنانکه از مناقب العارفین افلاکی و دیگر کتبی که در شرح حال مولانا آمده برمی آید، وی به دیرهای مسیحی رفت و آمد داشته و با راهبان و کشیشان ملاقات میکرده است و حتی میان ایشان نوعی سمپاتی و انجذاب و علاقه معنوی در کار بوده است.

در مناقب العارفین افلاکی مکرر آمده که علاء الدین تریانوس نام نومسلمان که یونانی بود به محضر مولانا می آمد و مولانا غالباً به دیر افلاطون حکیم میرفت و با راهبان مسیحی رفت و آمد داشت.

از اشعار یونانی که در دیوان او بوی نسبت داده اند و از بعضی از لغات و اصطلاحات یونانی که در کتاب مثنوی آمده این احتمال داده می شود که مولانا خود زبان یونانی میدانسته است بنابراین چه از طریق نفوذ غیر مستقیم فلسفه افلاطونی و اخلاق مسیحی در تصوف اسلامی و چه از طریق مجالست و همنشینی با کشیشان و راهبان و علمای مسیحی فلسفه نو افلاطونی را از ایشان فراگرفته است.

دیگر آنکه با وجود نفوذ و گسترش اسلام شهر قونیه در زمان مولانا هنوز مدینه ای یونانی بشمار می رفته که زبان و فرهنگ یونانی در آن رایج بوده است.

مولانا در اشعار خود به عیسی مسیح نظری موافق و خوب دارد و از او غالباً به احیا کننده

نفوس اشاره می کند چنانکه گوید:

سالها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش

تا دم عیسی ترا زنده کندهمچو خویش خوب و فرخنده کند و باز می فرماید:

تو مبین ز افسون عیسی حرف و صوت آن بین کز وی گریزان گشت موت

تو مبین ز افسونش آن لهجات پست آن نگر که مرده برجست و نشست مولانا جلال الدین بهترین مترجم و معرف افکار افلوطین و فلسفه نو افلاطونی است و هر که در دیوان شمس و مثنوی او تتبع کند شرح همه اصول فلسفه نو افلاطونی را در آن خواهد یافت. چنانکه در این رباعی گفته است:

ای زندگی تن و توانم همه توجانی و دلی ای دل و جانم همه تو

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۵۲ تو هستی من شدی از آنی همه من من نیست شدم در تو از آنم همه تو و نیز در این غزل فرموده است:

ای قوم به حج رفته کجائید کجائید معشوق همینجاست بیائید بیائید

معشوق تو همسایه دیواره دیوار در بادیه سرگشته شما در چه هوائید

گر صورت بی صورت معشوق به بیندهم خواجه و هم بنده و هم قبله شمائید

گر قصد شما دیدن آن کعبه جانهاست اول رخ آئینه به صیقل بزدائید باز فرماید:

ناگهان موجی ز بهر لامکان آمد پدید کز نهیبش این همه شور و فغان آمد پدید

راز خود می گفت با خود آن نگار جلوه گر از او بیرون فتاد این داستان آمد پدید

با جمال خود تقابل کرد اسماء جلال آنطرف غالب شده زان رو عیان آمد پدید

خواست تا اعیان ثابت را علم آرد به عین ذات و اسماء و نعوت بی کران آمد پدید

خواست تا خود را به خود بنماید او ز انسان که اوست مظهر جامع چو آدم

آنکه بی نام و نشان و صورت و آیات بود بی نشان در صورت نام و نشان آمد پدید باز فرماید:

آنها که طلبکار خدائید خدائید بیرون ز شما نیست شمائید شمائید

چیزی که نکرید گم از بهر چه جوئید و اندر طلب گم نشده بهر چرئید

اسمید و حروفید و کلامید و کتابید جبریل امینید و رسولان سمائید

هم موسی و هم معجزه و هم ید بیضاهم عیسی و رهبان و سماوات علائید

در خانه نشینید و مگردید بهر سوی زیرا که شما خانه و هم خانه خدائید

خواهید که بینید رخ اندر رخ معشوق ز نگار ز آئینه به صیقل بزدائید اما مثنوی مولانا جلال الدین از همان بیت اول که:

بشنو این نی چون حکایت می کندوز جدائیا شکایت می کند تا پایان دفتر ششم که:

چون فتاد از روزن دل آفتاب ختم شد و الله اعلم بالصواب که قریب ۲۶ هزار بیت است همه کتاب پر از نکات و اشارات حکمت نو افلاطونی است

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۵۳

که مولانای روم رنگ قرآن و حدیث به آن زده و به مذاق مسلمین در آورده و با بهترین اسلوب بیان کرده است. حتی مقدمه دفتر اول یعنی پنجاه بیت اول کتاب مجمل و خلاصه ای است از اصول عقاید و امهات مسائل نو افلاطونیان. چنانکه باز در بیان آن فلسفه فرماید:

ما چو چنگیم و تو زخمه میزنی زاری از ما نی تو زاری میکنی

ما چو نائیم و نوا در ما ز توست ما چو کوهیم و صدا در ما ز توست

ما عدمهاییم هستیهای ما تو وجود مطلق و هستی ما

ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دم بدم

حمله مان از باد و ناپیداست بادجان فدای آنکه ناپیداست باد

و بود ما از داد توست هستی ما جمله از ایجاد توست باز در وحدت وجود فرماید:

منبسط بودیم و یک گوهر همه بی سر و بی پا بدیم آن سر همه

یک گهر بودیم همچون آفتاب بی گره بودیم و صافی همچو آب

چون بصورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه های کنگره

کنگره ویران کنیم از منجیق تا رود فرق از میان این فریق بنظر نگارنده اگر بهاء الدین ولد پدر مولانا از بلخ و مشرق با پسر نوجوانش جلال-الدین بمغرب و آسیای صغیر مهاجرت نمی کرد و جلال الدین در مکتب عرفانی نو افلاطونیان آسیای صغیر که بر اثر نفوذ مسیحیت یونان مآب در آنجا ریشه داشت، پرورش نمی یافت، و یا در همان بلاد خراسان مانده بود هرگز شخصیتی را که بر اثر نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم آن مکتب نو افلاطونی یونان مآب در آسیای صغیر پیدا کرد در خراسان و یا دیگر بلاد پیدا نمی نمود و عارفی بی نظیر مانند جلال الدین رومی در عالم اسلام پیدا نمی شد. «۱»

تربت مولانا:

تربت مولانا در شهر قونیه است. قونیه که اصلاً کلمه یونانی است در آن زبان ایکونیوم Iconium آمده و در آثار مورخان عصر جنگهای صلیبی به صور ایکونیوم Yconium و کونیوم Conium و استانکونا Stancona ذکر شده است و آن اسم در آثار اسلامی بشکل قونیه تعریف گردیده است.

قونیه که خود نام ایالتی در مرکز آناتولی است از طرف مشرق به نیغده و از جنوب به ایجل و آنتالیا و از مغرب به اسپرته و افیون و از جنوب غربی به اسکی شهر و از شمال به آنکارا

(۱)- تاریخ تصوف در اسلام ص ۱۱۰ - ۱۲۲; Shorter Encyclopaedia of Islam: Tasawwuf;
.Encyclopedie de L. Islam, Tom II: Djalal Ad- Din Rumi

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۵۴

محدود است.

مقبره مولانا از سال ۱۹۲۷ میلادی تبدیل به یک موزه زیبا شده است. و آن متشکل از چند عمارت است که بعضی از آنها در عصر سلجوقی و برخی در زمان سلاطین عثمانی بنا گردیده است.

در آنجا تزییناتی از چوب و فلز و خطاطیهای زیبا و قالیها و پارچه های قیمتی دیده می شود. مقبره مولانا مسجدی است که در آن قبور بسیاری از کسان مولانا و مریدان او قرار گرفته است. حجرات دراویش و مطبخ مولانا و کتابخانه نیز ملحق به این بناست و مجموع آن به چند رواق تقسیم می شود که سبک همه رواقها گنبدی و شبیه بیکدیگر است.

صورت قبرهایی که در آن مشاهده می شود همه با کاشی فرش شده با پارچه های زربفت مفروش گردیده است. بر روی صورت قبر پدر مولانا صندوقی از آبنوس قرار دارد که خود از شاهکارهای هنری است.

موزه مولانا نسبه غنی است و پر از اشیاء و آثار عصر سلجوقی و عثمانی می باشد.

این موزه مشتمل بر مقبره مولانا و مسجد کوچکی و حجرات درویشان و رواقهایی پر از پارچه های زربفت و قالی است. بعضی از این رواقها به نسخه های خطی قدیم اختصاص داده شده است.

در بالای رواق قبر مولانا گنبدی مخروطی کثیر الاضلاع دایره ای شکل برنگ سبز است که در بالای آن میله ای از طلا و در کنار آن گنبد دیگر شیروانی مانند قرار دارد. در بالای مدخل حرم مولانا بخط خوش نستعلیق بر روی تابلوی نوشته شده است «یا حضرت مولانا».

سپس در مدخل رواقی که به حرم وارد می شود این بیت را نوشته اند:

کعبه العشاق آمد این مقام هر که ناقص آمد اینجا

شد تمام در همان ایوان بر دری چوبی و منبت کاری شده که خود از آثار هنری قدیم است این عبارت آمده است «الدعاء سلاح المؤمن - الصلوه نور المؤمن»

در مقبره مولانا صورت قبر شصت و پنج تن از اقطاب و بزرگان صوفیه وجود دارد که غالبا از کسان و اصحاب او و مریدان وی و پدرش بهاء الدین ولد و پسرش سلطان ولد بودند.

از میان این قبور چهل و هشت قبر هنوز ناشناخته مانده و معلوم نیست قبر چه کسانی است. در دیوار مرقد مولانا بخط خوش این عبارت را نوشته اند «یا حضرت منلا و مولای بی همتا» چنانکه گفتیم بارگاه مولانا بسیار عالی و بلند و وسیع و از چند رواق تودرتو تشکیل می شود که یکی از آنها سماع خانه است. در رواق رقص و سماع این قطعه آمده است:

در وقت سماع معده را خالی دارزیرا چو تهی است کی کند ناله زار

چون پر کردی شکم ز لوث بسیار خالی مانی ز دلبر و دست و کنار

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۵۵

منظره خارجی تربت مولانا (گنبد سبز و رواقها) در قونیه

آرامگاه بزرگان فرقه مولوی و اقربای نزدیک مولانا در موزه قونیه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۵۶

بر دیوار دیگر آن رواق چنین آمده است:

سماع آرام جان زندگان است کسی داند که او را جان جان است

خصوصا حلقه ای کاندرا سماع اندهمی گردند و کعبه در میان است آلات موسیقی فراوانی در سماع خانه با نتهای قدیمی بخط عربی دیده می شود و جعبه آینه ای شیشه ای پر از چوبهای نی در آن قرار دارد.

روی قبر مولانا و پدرش بهاء الدین و غالب صوفیانی

که در آنجا خفته اند پارچه های زربفت کشیده و روی آنها کلاه و دستار صوفیانه گذارده اند.

در گرداگرد زیر گنبد رواق سماع خانه نام چهارتن از عرفا: شمس الدین تبریزی و حسام الدین چلبی و مولانا و سلطان ولد دیده می شود و در کنار هریک از ایشان نام سه تن از ائمه شیعه امامیه اثنا عشریه را نوشته اند که مجموعاً دوازده امام می شود.

در کنار رواق مرقد مولانا ظرف بزرگ مسینی که برای گرفتن آب باران نیشان بکار می رفته قرار دارد.

در رواقهای مرقد مولانا نسخه های خطی بسیاری از مثنوی و کتب عرفا و نیز البسه و تبرزین و دستار و کلاه صوفیان و جامه های مولانا دیده می شود. تسبیح های بلند ۹۹۹ دانه و هزار و یک دانه در آنجا گذارده اند که جنس آنها از چوب و این تسبیحها برای گفتن ذکر صوفیانه بکار می رفته است.

گلیمی از زمان سلاجقه روم در آنجا باقی است که از اشیاء عتیقه است.

در پشت رواق، مطبخ مولانا وجود دارد که این شعر ترکی را بر دیوار آن نوشته اند:

مطبخ منلاده طبخ ایله وجودین وارنین عشقله گل خدمت ایله یار نور ایتسون سنه یعنی: در مطبخ مولانا وجود خود را بپز و بیا به عشق خدمت کن تا یار ترا نورانی سازد.

مطبخ مولانا ظاهراً جای تمرین سماع نیز بوده زیرا بر تخته های کف آن میخهای سرگرد و مدور کوبیده اند و صوفیان برای تمرین رقص و سماع پاشنه پای خود را بر آنها قرار داده و چرخ میزدند.

در مطبخ مولانا اسباب مطبخ از مس و نقره زیاد است، از جمله یک دست بشقاب و قاب نقره وجود دارد که از زمان سلاطین عثمانی بجای مانده است.

پشت پنجره مقبره مولانا

از طرف رواق دیگر این قطعه نوشته شده است.

درها همه بسته اند الا در توتا ره نبرد غریب الا بر تو

ای در کرم عزت نورافشانی خورشید و ستارگان بود چاکر تو چنانکه گفتیم کتابخانه های چند در گرداگرد رواق مرقد مولانا قرار دارد از جمله:

کتابخانه دانشمند شهیر و معاصر ترک: عبد الباقی گلپنارلی است که خود را در سلسله صوفیه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۵۷

چلبیه جانشین مولانا می داند و پوست تختی که می گویند از مولانا است و مسند او بوده در حجره وی گسترده شده است.

دیگر کتابخانه محمد اندر

Onder

و دیگر کتابخانه محمد فرید اوغوز است که در ۱۹۴۲ در گذشته است.

در آنطرف صحن حیاط مولانا درست مقابل مقبره او حجره هایی وجود داشته که با برداشتن دیوارهای بین آن، آنها را تبدیل به تالارهای طولانی کرده و موزه ای زیبا ترتیب داده اند که در آنها کتابهای خطی بسیار و آلات و افزار درویشان و البسه ایشان موجود است.

در این موزه یک قالیچه بشکل صفحه یک روزنامه دیدم که از روی یک شماره روزنامه که در قونیه به بهای پنج لیره ترک منتشر میشد زردوزی کرده بودند.

در یکی از حجرات وزارت جلب سیاحان ترکیه وضع سماع را با مجسمه کوچکی که به نیروی الکتریک در حرکت بود و مطربان در اطراف او مشغول نواختن نی و زدن دف بودند مجسم کرده بود.

از کتابخانه های رواق مولانا کتابخانه یوسف آقا است که در آن قریب پنجهزار نسخه خطی فارسی و عربی و ترکی وجود دارد.

از مراسم مرشدی و مسندنشینی. پوست نشینی چلبی بوده است و چلبی بمعنی جانشین و پوست نشین است که بر پوست تخت مولانا بجای او می نشسته

است.

در موزه مولانا فرمانهای پوست نشینی که از طرف سلاطین عثمانی با مهر و امضای ایشان به جانشینان مولانا داده شده وجود دارد که آنها را قاب کرده و بر دیوار نصب نموده اند. در صحن حیاط مولانا متوضایی است که دور آن نرده کشیده اند و در وسط آن فواره ای مدور از زمان سلاجقه روم قرار دارد که از اطراف آن همچنان آب فرومیریزد و سابقا صوفیان و مریدان مولانا در گرد آن وضو می گرفته اند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۵۸

فصل پنجم جدول نام های فرمانروایان آسیای صغیر تا پیش از تشکیل دولت عثمانی سلجوقیان در آسیای صغیر

۱- سلاجقه روم:

اشاره

سلیمان فرزند قتلش سال ۴۷۰ هـ

دوره فترت ۴۷۹-۴۸۵

قلیچ ارسلان (یکم) داود فرزند سلیمان ۴۸۵

ملکشاه (یکم) فرزند قلیچ ارسلان ۵۰۰

رکن الدین (یا: عز الدین) مسعود (یکم) فرزند قلیچ ارسلان ۵۱۰

عز الدین قلیچ ارسلان (دوم) فرزند مسعود (در سال ۵۸۸ درگذشت) ۵۵۱

انقسام دولت:

۱- رکن الدین سلیمان شاه (در توقات)

۲- ناصر الدین برکیاروق شاه (در نیکسار)

۳- مغیث الدین طغرل شاه (در ابلستان و ارزروم و ایبرت)

۴- نور الدین سلطان شاه (در قیصریه)

۵- قطب الدین ملکشاه، دوم (در سیواس و آقسرای)

۶- معز الدین قیصرشاه (در ملاطیه)

۷- سنجرشاه (در هراکلیه)

۸- ارسلان شاه (در نیکده)

۹- نظام الدین ارغون شاه (در آماسیه)

۱۰- محی الدین مسعود شاه (در انگوریه «آنقره»)

۱۱- غیاث الدین کیخسرو، یکم (در قونیه و برغلو)

۱۲- عصمت الدین جوهر خاتون (در قیصریه)

غیاث الدین کیخسرو (یکم) ۵۸۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۵۹

رکن الدین سلیمان شاه (دوم) فرزند قلیچ ارسلان (در ۶ ذی القعدة از سال ۶۰۰ در گذشت) ۵۹۲

عز الدین قلیچ ارسلان (سوم) فرزند سلیمان شاه ذو القعدة ۶۰۰

کیخسرو (یکم) - برای بار دوم - (ربیع الاول سال) ۶۰۱

عز الدین کیکاوس (یکم) فرزند کیخسرو، یکم محرم ۶۰۷

علاء الدین کیقباد (یکم) فرزند کیخسرو، یکم (در سال ۶۳۴ زهر بخوردش دادند) ۶۱۶

غیاث الدین کیخسرو (دوم) فرزند کیقباد، یکم ۶۳۴

حکومت سه برادر فرزندان کیخسرو (دوم):

عز الدین کیکاوس (دوم)، بتنهائی ۶۴۴ - ۶۴۶

کیکاوس (دوم)، با برادر خود قلیچ ارسلان چهارم ۶۴۶ - ۶۴۷

کیکاوس (دوم)، با دو برادر خود رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم و کیقباد دوم ۶۴۷ - ۶۵۵

(کیکاوس دوم در سال ۶۵۵ به قیچاق فرار کرد) قلیچ ارسلان در ۶۵۲ در قیصریه استقلال یافت. و با دختر برکه خان ازدواج

نمود و در ۶۷۸ درگذشت.

قلیج ارسلان (چهارم)، بتنهایی (در سال ۶۶۳ بقتل رسید) ۶۵۵

غیاث الدین کیخسرو (سوم) که در سن دو سال و نیمی منصوب شد (و مصریها در سال ۶۷۵ بر قونیه مستولی شدند) غیاث الدین کیخسرو سوم را معین الدین پروانه به شاهی برگزید.

سیاوش فرزند کیکاوس دوم (در سال ۶۸۲ بقتل رسید) ۶۷۶

غیاث الدین مسعود

(دوم) فرزند کیکاوس دوم ۶۸۱

علاء الدین کیقباد (سوم) نخستین بار، بر قسمت شرقی حکومت کرد ۶۸۳

مسعود (دوم) برای دومین بار ۶۸۳

کیقباد (سوم)، برای دومین بار ۶۹۲

مسعود (دوم)، برای سومین بار ۶۹۳

کیقباد (سوم) برای سومین بار ۷۰۰

مسعود (دوم)، برای چهارمین بار (در سال ۷۰۴ درگذشت) ۷۰۲

کیقباد (سوم) برای چهارمین بار ۷۰۴

غیاث الدین مسعود (سوم) فرزند کیقباد سوم ۷۰۷

تسلط مغولان – فرمانروایان مغول: ۷۰۷

تیمورتاش فرزند امیر چوپان (تا سال ۷۲۷ حکومت کرد) و به مصر بگریخت ۷۱۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۶۰

علاء الدین ارتسنا (لقب نویان بخود گرفت) محرم ۷۲۸

۲- بنی سلدوق (سلدوقیان) در ارزروم:

علی فرزند ابی القاسم در حدود سال ۴۹۶ ه

عز الدین سلدوق فرزند علی ۵۴۸

ناصر الدین محمد فرزند سلدوق (از عمال سلجوقیان) ۵۶۰

ملکشاه فرزند محمد ۵۸۰

علاء الدین فرزند ملکشاه (رکن الدین سلیمان دوم او را در سال ۵۹۸ معزول کرد) ۵۹۰

۳- بنی منگوچک در ارزنجان:

الف- شاخه ارزنجان: کشور و حدود آنان:

ارزنجان، کماخ، کوغونیا (قره حصار شرقی) و دیوریقی

۱- امیر منگوجک غازی (ألب ارسلان او را بر ارزنجان منصوب کرد) ۴۶۴ هـ

۲- اسحق فرزند منگوجک-

۳- داود، یکم فرزند اسحق-

۴- الملك السعيد فخر الدين بهرامشاه فرزند داود، یکم ۵۵۰

۵- علاء الدین داود، دوم، فرزند بهرامشاه ۶۱۵

(که مملکت خود را در سال ۶۲۵ به کیقباد یکم داد و خود آقشهر و ایلگین را گرفت)

۶- مظفر الدین محمد فرزند بهرامشاه (نخست در کوغونیا بود و سپس به قیرشهر نقل مکان کرد)-

ب- شاخه دیوریقی:

۱- سلیمان، یکم، فرزند اسحق بن منگوجک-

۲- سیف الدین ابوالمظفر شاهنشاه (وی عامل سلیمان سلجوقی صاحب توقات بود)

در حدود ۵۷۶

۳- سلیمان، دوم، فرزند شاهنشاه (زن وی فاطمه خاتون نام داشت) در حدود ۵۹۲

۴- حسام الدین ابوالمظفر احمدشاه (از عمال سلجوقیان) در حدود ۶۲۵

۵- ابوالمؤید صالح فرزند احمد در حدود ۶۵۰

(سلجوقیان در سال ۶۵۰ بر «دیوریقی» مستولی شدند. و مغولان در سال ۶۷۵ و مصریها در سال ۸۰۰ بر آن استیلا یافتند.)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۶۱

۴- بنی دانشمند (دانشمندیان):

اشاره

قلمرو مملکت: سیواس، آماسیه، توقات، نیکسار، عثمانجق، چوروم، سپس کنگری، قسطمونی، چانیک، البستان، و ملطیه

آ- شاخه سیواس:

۱- ملک دانشمند احمد غازی شمس الدین ۴۵۵ ه

۲- ملک (یا: امیر؟) غازی گمشتکین فرزند دانشمند ۴۷۷

۳- ابو المظفر محمد ناصر الدین فرزند گمشتکین (در سال ۵۳۷ درگذشت) ۴۹۵

۴- ذو النون عماد الدین فرزند محمد (نخستین بار) وی با دخت ملک سلدوق ازدواج کرد ۵۳۷

۵- یاغی بسان نظام الدین فرزند گمشتکین (در سال ۵۶۲ درگذشت) ۵۵۰

کتیبه ای از او در قلعه نیکسار یافت شده است.

۶- ابو محمد اسماعیل غازی جمال الدین فرزند

یاغی بسان (کنیه او را ابو المحامد نیز نوشته اند) ۵۶۲

۷- ابراهیم شمس الدین فرزند گمشتکین -

۸- ابو القادر اسماعیل شمس الدین فرزند ابراهیم -

ذو النون (برای بار دوم، با لقب ناصر الدین که در سال ۵۶۹ در گذشت) ۵۶۴

قلیج ارسلان، دوم، این کشور را فتح کرد ۵۶۹

ب- شاخه ملطیه:

۱- عین الدین فرزند گمشتکین (در سال ۵۴۵ در گذشت) (لقب او را عین الدوله نیز نوشته اند) -

۲- ذو القرنین فرزند عین الدین ۵۴۵

۳- ناصر الدین محمد فرزند ذو القرنین در حدود ۵۵۶

۴- فخر الدین القاسم فرزند ذو القرنین ۵۶۷

آخرین بازمانده خاندان بنی دانشمند زنی بنام آتسیز (آتسوز؟) آلتی خاتون بود که در سال ۶۰۷ در گذشت و او را در قیصریه بخاک سپردند.

۵- پروانگان (پروانه مفرد آنست و آن منصب معادل مقام صدراعظمی بود)

صاحبان سینوپ و سامسون و جانیک (از سال ۶۴۹ تا ۷۰۰)

معروفتر آنان:

۱- ابو القاسم نجم الدین فرزند علی الطوسی (۶۳۱-۶۴۷)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۶۲

۲- پروانه جلال الدین قیصر (وزیر کیقباد یکم، از سال ۶۱۶) -

۳- پروانه سیف الدین حمید فرزند ابو القاسم نجم الدین بن علی الطوسی -

۴- پروانه معین الدین سلیمان فرزند مهذب الدین علی دیلمی (وزیر قلیج ارسلان ۶۴۹ ه چهارم از سال ۶۵۸ تا ۶۷۵، شوهر

گرگی خاتون دختر کیخسرو دوم که بیبرس او را در سال ۶۷۵ بقتل رسانید، از سال ۶۴۹ تا ۶۷۵ صاحب سینوپ بود)

۵- پروانه معین الدین محمد فرزند سلیمان (از سال ۶۷۵ تا ۶۹۶ بر سینوپ ۶۷۵

حکومت کرد- در سال ۶۹۵ با مغولان جنگید- و در ۶۹۶ درگذشت)

۶- پروانه مهذب الدین مسعود فرزند سلیمان (وزیر غازی چلبی در سینوپ ۶۹۶ از سال ۶۹۶ تا ۷۰۰

حاکم سینوپ بود- و در سال ۷۲۲ درگذشت)

۶- بنی غازی چلبی در سینوپ:

۱- سلطان تاج الدین التینباش «۱» غازی چلبی فرزند مسعود دوم پسر کیکاوس دوم ۷۰۰ هـ

(سینوپ را در سال ۷۰۰ به پروانه مسعود تسلیم کرد- و در سال ۷۲۲ سلیمان اسفندیاری بر آن استیلا یافت، لیکن غازی چلبی آنرا مسترد و تا سال ۷۵۶ در دست داشت- و در سال ۸۳۱ له له یرجوج آن را بنام عثمانیها فتح کرد)

۲- ابراهیم فرزند غازی چلبی- در اواخر کار- (حاکمیت وی مشکوک بنظر میرسد) ۷۵۶

۷- بنی صاحب عطا (در «قره حصار صاحب»):

قلمرو آنان: قره حصار صاحب، صندوقلی، بولاوادین، شهوند، برجنکو، و اویناش

۱- صاحب عطا فخر الدین علی فرزند حسین امیرداد (مشترکا با پروانه معین الدین سلیمان وزیر سلجوقی- از سال ۶۶۳ تا ۶۸۴- در سال ۶۸۴ درگذشت و در شهر قونیه مدفون گردید.)

تاج الدین حسین و نصرت الدین حسن (فرزندان نامبرده که در قیام جمری «سیاوش بن کیکاوس دوم» بقتل رسیدند).

۲- سعد الدین یونس (برادر نامبردگان، که بر «سوری حصار» استیلا یافته و با قرامانیان جنگید)

۳- شمس الدین محمد فرزند حسن (در سال ۶۸۶ درگذشت)

۴- احمد فرزند محمد (از سال ۷۳۰ تقریباً تا ۷۵۰ حکمرانی کرد، سپس سلیمان فرزند محمد کرمیانی در حدود سال ۷۵۰ بر کشور او مستولی گردید)

(۱)- نام او در بعضی از مراجع از جمله طبقات سلاطین اسلام تألیف لین پول: «التونباش» آمده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۶۳

۸- امراء کرده پولی

(جرمانیکوپلیس)

بر روی سنگ قبری که در «بروسه» مشاهده گردیده، چنین ذکر شده:

«اسحق شاه فرزند عوض شاه در سلطان بویی سال ۸۲۴»

و در ابن بطوطه آمده:

«شاه بک صاحب گرده پولی.....»

و صاحب «المسالک و الممالک» میگوید که: امارت قسطنطونی و سینوپ، از طرف جنوب تا طغانجق و از سوی شمال تا سلطان بویی امتداد داشت.

۹- چوپانیان:

(امراء قسطنطونی)

۱- حسام الدین چوپان بک، (از طرف کیکاوس یکم ۶۰۷-۶۱۶) سال ۶۰۰ هـ

۲- الب یزک فرزند چوپان (در بعضی از مراجع نام او الب یوروک آمده است)-

۳- مظفر الدین یولق ارسلان فرزند الب یزک (سال ۷۰۴ درگذشت)-

۴- ناصر الدین محمود فرزند یولق ارسلان ۷۰۴

سلیمان فرزند تیمور اسفندیاری بر قسطنطونی استیلا یافت ۷۲۰

۱۰- اسفندیاریان (قزل احمدلی یا جندار اغلو):

قلمرو مملکت ایشان: قسطنطونی، سینوپ، برغلو (زعفرانپولی)

۱- شمس الدین تمرجاندار (تابع افلانی) ۶۹۰ هـ

۲- شجاع الدین سلیمان، یکم، فرزند تمر (در سال ۷۲۰ قسطنطونی و در ۷۳۲ سینوپ را از غازی چلبی بگرفت) ۷۰۹

۳- غیاث الدین ابراهیم، یکم، فرزند سلیمان ۷۴۰

۴- یعقوب فرزند تمر ۷۴۲

۵- عادل بک (علی؟) فرزند یعقوب ۷۴۶

۶- جلال الدین بایزید کوتوروم (ولی) فرزند عادل ۷۷۶

۷- سلیمان، دوم، فرزند بایزید (سلطان عثمانی بایزید یکم او را بقتل رسانید) ۷۸۷

تسلط عثمانیها ۷۹۵-۸۰۵

۸- مبارز الدین اسفندیار فرزند بایزید (۲۲ رمضان ۸۴۳ درگذشت) «۱» ۸۰۵

(۱)- وی کنگری و جانیک را به سلطان محمد اول عثمانی واگذار کرد.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۶۴

۹- ابراهیم، دوم، فرزند اسفندیار (در آخر محرم ۸۴۷ درگذشت) «۱» رمضان ۸۴۳

۱۰- کمال الدین ابو الحسن اسماعیل فرزند ابراهیم «۲» صفر ۸۴۷

۱۱- قزل احمد فرزند ابراهیم ۸۶۴

این امارت ضمیمه امپراطوری عثمانی گشت: ۸۶۶

۱۱- آل قراسی:

(در بالیکسر)

قلمرو آنان: (بالیکسر، ایدنچق، مانیاس، برغمه، ادرمید، کمر، بونارحصار، اورندی، ایازمند، بغاردج، مندیهره، سندرغی، جوردوز، تیمورجی، قیزلجه توزله، باش چللمبه، و مرت)

۱- قره عیسی (قراسی)، (از طرف غیاث الدین مسعود، دوم، در حدود سال ۶۸۳ بامارت منصوب شد، و در سال ۶۶۲ با صاری سالتیق غازی در دبروجه بود)

۲- عجلان بک فرزند قراسی، پسر اوتورسون نزد عثمان غازی بود.

۳- تیمور بک «۳» فرزند عجلان (در سال ۷۳۷ بعثمانیها منقاد و در بروسه پناهنده شد. برادر او یخشی بک حاکم پرگام بوده و فرزندش سلیمان پاشا در خدمت عثمانیها بود)

۱۲- صاروخانیان (آل صاروخان):

(در مغنيسا)

قلمرو آنان: مغنيسا، گوزل حصار (منمن)، آق حصار، ترخنا، مرمره، گوردوز، قيچيق، أدله، تمرجي، نيف، الجه، طورغودلي، قوجه، و قراجه.

۱- صاروخان (از سلجوقيان أوج اميرا) «۴» ۷۰۰ هـ

۲- فخر الدين الياس فرزند صاروخان ۷۴۶

۳- مظفر الدين فرزند الياس ۷۷۶

۴- خضرشاه بك فرزند اسحق (بار اول) ۷۹۰

(۱)- برادرش قاسم که ملقب به قوام الدين بود با خواهر سلطان مراد ثاني ازدواج کرد و خود ابراهيم با سلجوق خاتون دخت محمد اول عثمانی ازدواج نمود. و خواهرش خديجه سلطان بزنی سلطان مراد دوم درآمد.

(۲)- با دختر سلطان مراد دوم عثمانی ازدواج کرد و برادرزاده اش ميرزا محمد با دختر بايزيد دوم سلطان عثمانی ازدواج نمود.

(۳)- نام او در بعضی از مراجع «دسور خان» آمده است. مورخان بيزانسی نوشته اند که وی از فرزندان «يخشی» بود

(۴)- برادرش علی حاکم شهر نيف بود

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۶۵

تسلط عثمانیها ۷۹۲-۸۰۵

خضرشاه (برای دومین بار) ۸۰۵-۸۱۳

اورر خان، (برادر امیر سابق) سکه از سال ۸۰۷

۱۳- آیدینیان:

در آیدین (ضرب سکه آنها در آیاتلوغ بود)

قلمرو آنها: آیدین، تیره، از میر، آیاتلوغ، گوزل حصار، چشمه، سلطان حصار، کستل، بزداغان، ینی شهر، آلاشهر، برکی، اربا، صرت، کوشک، بایراملی، قراچه- قویونلو، انیجویل، آرتجی بلاط، نازیللی، قش ارا، ارله، جولس، آذینه، اچشهر، سوری حصار، بلین بولی، بایندیر، قرابورن، نیت، اتیه، قیزیل حصار.

محمد، یکم، (امیر سواحل)-

۱- آیدین بک فرزند محمد (امیر سواحل) ۷۰۰ هـ

۲- محمد بک، دوم، فرزند آیدین ۷۳۴

خضر بک (فرزند نامبرده، حاکم آياثلوغ)-

عمر بک (برادر نامبرده، حاکم ازمير)-

۳- عمر بک، یکم، (یا آمور) فرزند محمد ۷۴۱

۴- عیسی بک، یکم، فرزند عمر (پسر وی حمزه در خدمت عثمانیها)-

تسلط عثمانیها ۷۹۴-۸۰۵

۵- عیسی بک، دوم، (یا موسی) فرزند عیسی یکم (مدت چند

۶- عمر بک، دوم، (یا آمور) فرزند عیسی (تا سال ۸۰۶) ۸۰۵

غازی جنید فرزند ابراهیم (یاغی) «۱»

حکومت بار اول او ۸۰۶-۸۱۸

حکومت بار دوم ۸۲۲-۸۲۸

۱۴- کرمانیان، در کوتاهیه:

قلمرو اینان: کوتاهیه، اوشاق، جودک، سلندی، قولا، تحوره، توشانلی، بازار، عشقلی، بقلق، دنزلی، خناس، دوزقری، کیکلر، جیوک، ایوک، آذینه، (سرای کیو) چارشمبه، (بولدن) دمبای، حوته، اجریجویز، (امد) سیماو، شیخلو، گمش سار (- شهر)

(۱)- در سال ۸۰۶ در ازمیر استقلال یافت. در ۸۰۸ هجری سلطان محمد اول عثمانی او را شکست داد. سپس او با بایزید اول هم پیمان شده و برای بار دوم از سال ۸۲۲ تا ۸۲۸ حاکم ازمیر گردید و در سال ۸۲۸ درگذشت.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۶۶

و صاری کیوی.

جد آنها: کریم الدین علیشیر (پیش از سال ۶۶۳ درگذشت)

۱- مظفر الدین یعقوب، یکم، فرزند علیشیر (کرمان خان) در حدود سال ۶۹۹

(اوج بک از طرف کيقباد سوم) ۰۰۰

۲- محمد فرزند یعقوب (بر سیماو مستولی شد) ۷۰۶

۳- سلیمان فرزند محمد «۱» (بر دنیزلی و قراحصار صاحب استیلا- یافت، و دخترش ۷۷۹ دولت خاتون در سال ۷۸۳ بعقد ایلدیریم بایزید درآمد، او همان مادر محمد یکم است، و در سال ۸۱۶ درگذشت)

۴- یعقوب، دوم، فرزند سلیمان (برای نخستین بار) ۷۹۰

تسلط عثمانی ۷۹۲-۸۰۵

یعقوب، دوم، (برای دومین بار) ۸۰۵-۸۳۲

اشغال کشور از طرف مراد دوم: ۸۳۲

۱۵- امراء دنیزلی:

قلمرو: دنیزلی، خوناس، و قراحصار صاحب.

۱- شجاع الدین تتج (ینج، انج) بک فرزند علی بک-

۲- مراد بک فرزند تتج ۷۳۵ هـ

۳- اسحق فرزند مراد-

۴- عبد الله فرزند اسحق (صحت نسب وی قطعی نیست) ۷۶۳

(قسمت اعظم املاک خود را بسططان مراد، یکم، فروخت ۷۸۳)

۱۶- آل حمید:

قلمرو اینها: حمیدآباد، بوردور، برلو، یلواج، بایشهر، قرآغاج، فلک آباد، ایردر، أغلسون (عاصی قراغاج)، الوبرلو، جونان، کچبرلو، اسپارته، ایرله، کولحصار، کمر، هیران، اغراس، سیدی شهر، و آق شهر.

۱- حمید بک، یا فلک الدین دندار (تیمورتاش که از طرف مغولان حاکم روم بود، او را ۷۰۰ هـ در سال ۷۲۴ بقتل رسانید. و دوره حکومت حمید ۷۲۴-۸۲۸ سپری شد)

۲- خضر بک فرزند دندار (حکمران آنطالیه) ۷۲۸

۳- نجم الدین اسحق بک فرزند دندار-

(۱)- وی نخست با مطهره خاتون دخت سلطان ولد و نوه مولانا جلال الدین رومی صاحب کتاب مثنوی ازدواج کرد، و سپس دختر عمر بن محمد آیدین را بزنی گرفت.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۶۷

محمد چلبی (برادر نامبرده) حکمران کولحصار

۴- الیاس بک-

۵- کمال الدین حسین بک فرزند الیاس (تا سال ۷۸۸) ۷۷۶

(و در سال ۷۸۳ شهرهای یلواج، قرااغاج، و بایشهر و سیدی شهر، و اسپارته را بعثمانیها فروخت، و پس از وفات او املاک او را عثمانیها و قرمانیها بین خود تقسیم کردند)

۶- مصطفی بن حسین بک، که در جنگ «کسوف»، در سال ۷۹۲ شرکت کرد.

۱۷- آل تکه:

(در پامفلیا) در پایتخت، آنطالیه.

قلمرو: آنطالیه، المالی، استانوز، فنکه، علائیه (علایه)، و استناورس.

۱- تکه بک؟-

--۲

۳- مبارز الدین محمد فرزند محمود پسر یونس در حدود ۷۷۰ هـ

تسلط عثمانیها (باستثناء آنطالیه و استانوز) از سال ۷۸۸ تا ۸۰۵

۴- عثمان فرزند؟ ۸۰۵

(با آیدین، و صاروخان، و میجا، و عیسی چلبی پسر بایزید یکم، بر ضد سلطان عثمانی محمد یکم در سال ۸۰۷ پیمان بست).

عثمان بار دیگر ظاهر شد، ولی حمزه فرزند فیروز بک والی قره حصار صاحب از طرف عثمانیان او را شکست داد، و هم پیمان او محمد

۱۸- آل منتشا:

قلمرو: مغلا، بالاط، بوزایوک، میلاس، بجین (برجین)، مرن، چینه، طواس، برناز، مکری، حوی جنیز، فچه، و مرمرس.

جدشان: حاج بهاء الدین کردی، ملقب به ابلستان (والی سیواس و حکمران سواحل از طرف سلاجقه)

۱- منتشا بک مسعود ۷۰۰ هـ

۲- اور خان شجاع الدین در حدود ۷۳۰

۳- ابراهیم در حدود ۷۴۵

۴- محمد ۷۵۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۶۸

۵- تاج الدین احمد غازی (در ۷۹۳ درگذشت) ۷۷۷

۶- شجاع الدین الیاس (نخستین بار) «۱» ۷۹۳

تسلط عثمانیها ۷۹۳-۸۰۵

الیاس (برای بار دوم) ۸۰۵-۸۲۴

۷- لیث ۸۲۴

پایان خانواده، فتح عثمانی ۸۲۹

۱۹- آل اشرف:

قلمرو: بایشهر، ینی شهر، آقشهر، و سیدی شهر.

۱- اشرف-

۲- سیف الدین سلیمان، یکم، فرزند اشرف (سال ۷۰۱ درگذشت) ۶۸۷ هـ

۳- مبارز الدین محمد فرزند سلیمان، یکم ۷۰۲

۴- سلیمان شاه، دوم، فرزند محمد (پیش از سال ۷۲۸ درگذشت)-

۲۰- اخی، در آنقره:

۱- اخی حسام الدین حسین افندی (اخی فتح الدین؟) (سال ۶۹۵ درگذشت) «۲»

۲- اخی شرف الدین محمد فرزند حسین (در سال ۷۳۱ هنوز زنده بود) ۶۹۵

عثمانیها آنقره را بطور موقت اشغال کردند ۷۶۲

۲۱- یرغوج پاشا (یورکج) در آماسیا:

جلال الدین له له یرغوج «۳» پاشا فرزند عبد الله (وزیر مراد دوم، و در سال ۸۴۵ درگذشت)

۲۲- آل ارتنا در سیواس:

قلمرو آنان: سیواس، قیصریه، نیکده، آقسرای، توقات، آماسیا، چین، قراحصار، نیکسار، گمش، حاجی، کویی، ارزنجان، و ارز روم

۱- علاء الدین ارتنا فرزند جعفر «۴» سال ۷۳۶ ه

(۱)- نام او در بعضی از مراجع مظفر الدین آمده است.

(۲)- وی مدعی بود که از سادات علوی و از پشت علی بن ابی طالب است.

(۳)- در بعضی از مراجع نام او «یورکج پاشا» آمده است.

(۴)- او از جانب مغول از سال ۷۲۸ تا ۷۳۶ حاکم آسیای صغیر بود و در سیواس جای داشت.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۶۹

(پس از فوت ایلخان ابو سعید، در سیواس مستقل شد. و از شیخ حسن بزرگ تبعیت کرد «۱»)

۲- غیاث الدین محمد فرزند ارتنا ۷۵۳

۳- علاء الدین علی فرزند محمد ۷۶۷

۴- محمد چلبی فرزند علی ۷۸۲

(در سن هفت سالگی منصوب شد، و قلیج ارسلان سلجوقی وصی بر او بود)

۲۳- قاضی برهان الدین «۲» در سیواس:

قلمرو: سیواس، نیکده، آماسیا، قیصریه.

۱- سلطان احمد قاضی برهان الدین غازی فرزند شمس الدین محمد ۷۸۲ هـ

(در سال ۷۴۵ تولد یافت «۳»). وزارت علی فرزند محمد پسر ارتنا از سال ۷۶۷)

جلوس او در سیواس ۷۸۲

کشته شدن حاج شاه گلدی در آماسیا ۷۸۳

لقب سلطان بخود گرفت، و با مطهرتن صاحب ارزنجان جنگید-

در جنگ «قرابل» نزدیک دیوریقی هنگامی که با قره یونس عثمان آق قوینلو میجنگید بقتل رسید آخر سال ۸۰۰

۲- زین العابدین محمد فرزند احمد (چند هفته) (در ۸۴۸ درگذشت) آخر سال ۸۰۰

(سپس گریخته بداماد خود ناصر الدین محمد ذو القدر پناهنده شد)-

استیلاء عثمانیان بر سیواس ۸۰۱

۲۴- آل راحت، امراء سیواس:

راحت بن الخطاب

کمال الدین احمد بن راحت، پسران او: شمس الدین محمد، عز الدین حسین، رکن الدین خطاب، علاء الدین علی بودند.

شمس الدین محمد سه پسر داشت: نصر الله، عبد الله، ضیاء الدین.

پسر عز الدین حسین: عبد الوهاب بود که در ربیع الثانی سال ۷۲۸ درگذشت پسرش.

شیخ حسن نام داشت.

(۱)- سپس در سال ۷۳۷ تحت فرمان ناصر محمد بن قلاون درآمد. و از سال ۷۴۱ تا ۷۵۳ لقب سلطان را در مورد خود اختیار

کرد و در سال ۷۴۴ شیخ حسن بزرگ را شکست داد و در ۷۵۳ ه درگذشت.

(۲) - پدرش شمس الدین و جدش سراج الدین قاضی قیصریه بودند.

(۳) - وزیرش مظفر الدین شیخ مؤید نام داشت.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷۰

رکن الدین خطاب را پسری بنام عمر بک و وی را دختری بنام دلشاد بود.

علاء الدین علی جز یک دختر نداشت که با ناصر الدین محمد ذو القدر ازدواج کرد.

۲۵- رمضانیان، در آطنه:

قلمرو: آطنه، سیس، پیاس، قسمتی از وارساق، طرسوس، الخ.

۱- احمد فرزند رمضان سال ۷۸۰

۲- ابراهیم، یکم، فرزند احمد (در سال ۸۳۱ کشته شد) ۸۱۰

۳- عز الدین حمزه بک فرزند ابراهیم ۸۱۹

۴- محمد بک، یکم، فرزند احمد (باتفاق برادرش علی بک) ۸۲۲

۵- ارسلان داود فرزند ابراهیم ۸۴۰

۶- غرس الدین خلیل بک فرزند داود ۸۸۵

۷- محمود بک فرزند داود ۹۱۶

۸- پیری محمد پاشا فرزند خلیل ۹۲۲

۹- درویش بک فرزند پیری ۹۷۶

۱۰- ابراهیم بک، دوم، فرزند پیری ۹۸۰

۱۱- محمد، دوم، فرزند ابراهیم ۱۰۰۲

پیر منصور بن؟ ۱۰۱۷

۲۶- آل «ذو القدر»:

قلمرو اینان: ابلستان، مرعش، عینتاب، زمنتی، انطالیه، هارونیه (باغچه)، کیوکسن، اندرین، قیرشهر، آنقره، بزاز (نزدیک یزکد)، دارنده، خرپوت، ملاطیه، بهسنی، حصن منصور، کخته، کرکر، دیاربکر (آمد)، اورفه، (ادسه)، چرمیک، قلعه لروم، بازازجیق، کندزلو (بیلان)، عمق او، سیس، آیاس، قارص ذو القدری.

۱- زین الدین عبد الرشید قراجه بک فرزند ذو القدر الساسانی «۱» ۷۴۰

۲- خلیل بک فرزند قره جه حوالی ۷۸۰

۳- سولی (سلیمان) بک فرزند قرجه «۲» ۷۸۸

(۱)- معلوم نیست چرا نسبت خود را به ساسانیان می‌رسانده است. نام او نخستین بار در سال ۷۶۰ ذکر شده و در سال ۷۸۰ در گذشته و عمرش صد سال بوده است.

(۲)- سلطان برقوق صاحب مصر او را بناگهان بکشت (۸۰۰هـ)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷۱

۴- ناصر الدین محمد فرزند خلیل «۱» ۸۰۰

۵- سلیمان فرزند محمد ۸۴۶

۶- ملک ارسلان بک فرزند سلیمان «۲» ۸۵۸

۷- بوداق بک فرزند سلیمان (بار اول) ۸۷۰

۸- شهباز فرزند سلیمان ۸۷۱

بوداق بک (برای دومین بار) ۸۷۶

۹- علاء الدوله بوزقورد فرزند سلیمان «۳» ۸۸۵

۱۰- علی بک فرزند شهباز «۴» ۹۲۱

۲۷- قرامانیان:

در: لارنده، سیواس، قونیه، قرمان، ارمناک، الخ ..

۱- کریم الدین قرامان «۵» فرزند نوره (در سال ۶۷۸ درگذشت) ۶۵۴

۲- محمد، یکم، فرزند قرامان «۶» ۶۶۰

۳- بدر الدین محمود فرزند قرامان ۶۷۷

۴- برهان الدین موسی فرزند محمود ۷۴۰

۵- فخر الدین احمد فرزند ابراهیم (در سال ۷۵۰ درگذشت) -

۶- شمس الدین فرزند ابراهیم ۷۵۰ اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی مقدمه ۱۷۱ ۲۷ - قرامانیان:

..... ص : ۱۷۱

علاء الدین خلیل فرزند محمود (سال ۷۹۳ درگذشت) ۷۵۳

۸- علاء الدین فرزند خلیل «۷» ۷۸۳

۹- محمد، دوم، فرزند علاء الدین «۸» (برای

-
- (۱)- از سال ۷۸۸ حکومت سیواس را داشت.
- (۲)- بامر بوداق برادرش بناگهان کشته شد
- (۳)- سلطان محمد دوم عثمانی او را ولایت داد. و سیف الدین ینال الاشقر فرمانروای مصر وی را در ۸۷۶ ه بکشت.
- (۴)- در بیستم ربیع الثانی سال ۹۲۱ در جنگ با سلطان سلیم اول کشته شد.
- (۵)- پدرش نوره (نور الدین) صوفی سعد الدین نام داشت و خواهر جعفر جد بنی ارتنا را بزنی گرفت و در ۸۱۶ بر بورسه تسلط یافت.
- (۶)- بیاری جمری، سیاوش بن کیکاوس ثانی آمد و در دهم ذی حجه سال ۶۷۴ بر قونیه مسلط شد و دختر کیکاوس را بزنی گرفت و در ۶۷۵ در گذشت.
- (۷)- با نفیسه خاتون دختر مراد اول بن اور خان ازدواج کرد.
- (۸)- مصریان او را در سال ۸۲۲ برکنار کردند.
- اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷۲
- محمد، دوم، (برای دومین بار «۱») ۸۲۴
- ۱۰- علاء الدین علی فرزند علاء الدین ۸۲۷
- ۱۱- تاج الدین ابراهیم «۲» فرزند محمد، دوم، (در ۸۶۸ در گذشت) ۸۲۷
- ۱۲- اسحق «۳» فرزند ابراهیم ۸۶۸
- ۱۳- پیر احمد فرزند ابراهیم (بسال ۸۸۰ در شهر طرسوس در گذشت) ۸۶۹
- (با اشتراک برادر خود «قاسم» از سال ۸۷۴)

(۱) - در اثناء محاصره آنطالیه در ۸۲۷ در گذشت.

(۲) - با دختر محمد اول پسر بایزید اول ازدواج کرد.

(۳) - برای بار دوم در سال ۸۸۰ روی کار آمد و در ۸۹۲ هجری در گذشت.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷۳

اعلام مقدمه

اشاره

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷۴

۱- اسامی اشخاص

۱ اباقا (خان) ۲۴، ۲۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۶

ابراهیم (از آل منتشا) ۱۶۷

ابراهیم بن اسماعیل قیصری ۲۸

ابراهیم دوم (اسفندیاری) ۱۶۴

ابراهیم بک یکم (از رمضانیان) ۱۷۰

ابراهیم بک دوم ۱۷۰

ابراهیم بن غازی چلبی ۱۱۲، ۱۶۲

ابراهیم شمس الدین (دانشمندی) ۱۶۱

ابراهیم ینال ۷۸

ابلستان (لقب حاجی بهاء الدین کردی) ۱۶۷

ابن اخی ترک (چلبی) ۱۲۲

ابن بطوطه ۵۶-۶۲، ۶۴-۶۶، ۱۱۹، ۱۶۳

ابن بی بی ۱۷، ۱۸، ۲۰-۲۵، ۲۷-۳۰، ۵۹-۶۱

ابن حوقل ۵۱، ۵۲

ابن خرداذبه ۶۱

ابن عبری ۷۵

ابن العدیم (کمال الدین-) ۱۱۸

ابن عربی (محمی الدین-) ۱۲۰

ابن عوارض ۹۲

ابن المهلبان (قاضی-) ۷۶

ابو بکر کل آبادی ۱۴۳

ابو سعید ایلخان ۱۶۹

ابو الغازی ۸۱

ابو القاسم ۸۰، ۸۱

ابو محمد بطلال ۵۶

ابو المظفر محمد (دانشمندی) ۱۶۱

ابی بکر بن ایوب ۱۱۳

ایوردی ۷۹

اپوس (سردار) ۸۲

آتالوس ۳۴

آتسیز، آتسوز خاتون ۱۶۱

اته (مؤلف تاريخ ادبيات فارسي) ۱۲۳، ۱۴۰

احمد فرزند رمضان ۱۷۰

احمد فرزند محمد (صاحب عطا) ۱۶۲

احمد دده (افلاكي) ۱۱۴، ۱۲۹ نیز: افلاكي و مناقب العارفين

احمدشاه ۷۳

اختيار الدين حسن ۹۱

اخي حسام الدين افندي ۱۶۸

اخي شرف الدين محمد ۱۶۸

اخي فتح الدين؟- ۱۶۸

آدم ۱۵۲

ادوارد براون ۱۲۳

آرام- احمد ۱۴۵

ارتقي (امير-) ۷۹، ۸۷

ارتق بن اكسك ۸۵

ارتق بن ايلغازي ۸۴

ارتنا علاء الدين بن جعفر ۱۶۸

ارتوقوش: مبارز الدين

اردشير اول ۳۸

ارسطو ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰

ارسقون (سردار) ۷۴

ارسلان بک (ذو القدری) ۱۷۱

ارسلان بیغو ۱۱۲

ارسلان داود فرزند ابراهیم ۱۷۰

ارسلان دغمش ۱۰۴

ارسلانشاه ۹۱، ۱۱۲، ۱۵۸

ارغون خان ۱۱۰

ارغون شاه (نظام الدین-) ۹۱، ۱۵۸

آریستا گوراس ۴۶

استانلی لین پول (مؤلف طبقات سلاطین) ۷۱، ۸۶، ۱۶۲

استرابون ۴۲، ۴۴

اسحاق بن ابراهیم (قرامانی) ۱۷۲

اسحاق بن مراد بک ۱۶۶

اسحاق بن منگوجک ۱۶۰

اسحاق شاه بن عوض شاه ۱۶۳

اسد الدین روزبه ۱۰۳

اسکندر مقدونی ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۱۴۳

اسماعیل غازی (ابو محمد یا ابو

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷۵

الدین، دانشمندی) ۱۶۱

اسماعیل بن ابراهیم (اسفندیاری) ۱۶۴

اسماعیل شمس الدین (دانشمندی) ۱۶۴

اشرف ۱۶۸

اصطخری ۵۰

افشین ۷۳، ۷۴

افلاطون ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰

افلاکی (احمد دده) ۱۱۴، ۱۱۶-۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۲ نیز: مناقب العارفين افلوطين ۱۴۵-۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰

اقبال آشتیانی (عباس-) ۸۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۰

اقتای قاآن (اوکتای) ۹۹، ۱۰۱

آفسرائی ۸۵

آق سنقر (بوزان) ۸۱

اکمل الدین (طیب) ۱۲۳

آگزبلائوس ۳۲

الب ارسلان ۵۳، ۶۷، ۷۳-۷۷، ۷۸، ۸۱، ۱۶۰

الب یزک فرزند چوپان ۱۶۳

الب یوروک: الب یزک

الب ایلک بن قتلش ۸۲

التنباش، التونباش ١٦٢

آلتى خاتون: آتسىز

الجائتو ١١١

الدبراندينى ٩٤

الغ قتلغ اغرلو ٢٠

الكسيس كمنوس ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٤، ٨٧، ٨٨، ٩٠، ٩٥

الكسيوس سوم ٩٤، ٩٥

آليارى - دكتور حسين ٧٧

الياس (شجاع الدين يا مظفر الدين) ١٦٨

الياس بك (از آل حميد) ١٦٧

اليتس ٧٦

آمونيوس ساكاس ١٤٥، ١٤٦

امير بوداق ولد چلبى ١٣١

امير تيمور: تيمور

امير چوپان ١١١

امير حسن ٨٦

امير سام ٩٠

امير عارض ٢٧

امير موسى ١١٦

امير ناصر الدين ١٧

انبارچی اوغلو - ملیحه ۱۳۱

انتمیوس (بطریق) ۱۰۵

آندرو نیکوس ۷۶، ۷۷، ۸۹

آواک پسر ایوانی ۱۰۱

اوتورسون ۱۶۴

اوج بک (کرمیانی) ۱۶۶

اوج بیک ۱۱۰

اودکسیا ۷۴

اورین (پاپ) ۸۲

اور خان (جد بایزید اول) ۶۶

اور خان شجاع الدین ۱۶۷

اور خان (صاروخانی) ۱۶۵

اورسلیوس ۷۵

اورینگن ۱۴۷

آیدین ۱۶۷

آیدین بک فرزند محمد یکم ۱۶۵

ایرنجین ۱۱۱

ایلدرم بایزید: بایزید اول

ایلغازی ۸۵

ب بابا اسحاق خارجی ۱۰۰

باتو پسر جوجی ۱۰۱، ۱۰۵

بایجونویان ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۴

بایزید اول عثمانی (ایلدرم بایزید) ۳۷، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۷۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶

بایزید دوم عثمانی ۱۶۴

بایزید (بسظامی) ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲

بایزید کوتوروم، ولی (اسفندیاری) ۱۶۳

باسیلاکس ۷۵

بدر الدین محمود (قرامانی) ۱۷۱

برقوق (سلطان-) ۱۷۰

برکای- برکه- خان ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۵۹

برکیارق (ناصر الدین) ۷۲، ۸۰، ۹۱، ۱۵۸

برهان الدین محقق ترمذی ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱

برهان الدین

موسی (قرامانی) ۱۷۱

برینیوس ۷۵، ۷۶

بغرونند ۵۳

بقراط ۴۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷۶

بلاذری ۵۱

بلال حبشی ۶۷

بلک (سردار) ۸۶

بندقدار: بیبرس ملک ظاهر مملوکی ۱۰۷، ۱۲۶

بنداری ۳۰

بوداق بک (ذو القدری) ۱۷۱

بورسق (سردار) ۸۱

بوزان ۸۰، ۸۱

بولدجی حسن ۸۰، ۸۱

بهاء الدین ولد ۵۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶

بهاء الدین قتلوجه ۹۷

بهرامشاه ۵۹ نیز: فخر الدین و مبارز الدین بهرامشاه جاندار ۱۰۰

بهرام گرجی (و هرام گاگل) ۱۰۱

بیبرس بندقدار ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۶۲

بی بی منجمه ۱۸، ۱۹

پ پروانه ۲۵ نیز، رک: تاج الدین، جلال الدین، سیف الدین، معین الدین، نجم الدین، نظام-الدین

پریام تروائی ۴۸

پطرس زاهد ۸۲

پل فولکیه ۱۴۵

پل مقدس ۳۶

پلو تارک ۳۸

پلوتین، پلوتینوس ۱۴۵

پوچه اس ۸۷

پیر احمد (قرامانی) ۱۷۲

پیر منصور ۱۷۰

پیری محمد پاشا ۱۷۰

ت تاج الدین ابراهیم (قرامانی) ۱۷۲

تاج الدین احمد غازی ۱۶۸

تاج الدین التیناش (غازی چلبی) ۱۱۲، ۱۶۲

تاج الدین پروانه ۱۰۰

تاج الدین حسین (صاحب عطا) ۱۶۲

تاج الدین معتز ۱۲۴

تامار ۹۳

تامارا ۱۰۰، ۱۱۳

تانری برمیش ۸۱

تئودور لاسكاريس ۹۴ نيز: لاسكاريس

تئودور دوم ۱۰۵

تتش، تتج، ۷۹، ۸۰، ۸۵

تکه بک ۱۶۷

تميستو کلس ۳۸، ۳۹

تودون نوياں ۱۰۹، ۱۱۰

تورس پسر هيتوم ۱۰۷

توسيديد ۳۹

تيمور (امير-) ۳۷، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۰

تيمور بک (از آل قراسی) ۱۶۴

تيمورتاش فرزند چوپان ۱۱۱، ۱۵۹

تيمورتاش، حميد بک ۱۶۶

تيلو (دانشمندي) ۸۳، ۸۷

ج جانکری ۸۸

جبريل ۱۵۲

جرجی خاتون ۱۱۲

جرماغون ۱۰۱، ۱۰۲

جعفر جد بني ارتنا ۱۷۱

جعفری رغدی (ابن بی بی) ۱۷، ۲۸

جلال الدين خوارزمشاه ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۶

جلال الدين قراطى ١٠٠، ١٠٣، ١٣٤

جلال الدين قيصر پروانه ١٦٢

جلال الدين كيفريدون ١١٢

جلال الدين محمد مولوى: رك: مولوى

جلال الدين مينكبرنى ١٠١

جلال الدين نومسلمان ١١٩

جلال الدين وركانى ٢٢، ٢٣

جمال الدين حصيرى ١٨

جمال الدين سله باف (شيخ-) ١٢٠

جمرى (سياوش)

بن کیکاوس دوم (۲۸، ۱۱۰، ۱۶۲، ۱۷۱)

جنید ۱۲۲

جوهر خاتون (عصمت الدین) ۱۵۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷۷

جهانشاه: رکن الدین

چ چاشنیگیر ۹۷ نیز: سیف الدین و نصیر الدین چاشنیگیر یوتاش ۱۰۰

چاکان ۸۱، ۸۲

چاولی (مبارز الدین) ۸۵، ۸۶، ۱۰۰

چاولی سقا ۸۴

چلبی: حسام الدین

چنگیز خان ۱۱۶

چوکرمش ۸۴

ح حاجی بهاء الدین کردی (ابلستان) ۱۶۷

حاجی خلیفه ۴۹

حاج شاه گلدی ۱۶۹

حسام الدین احمدشاه ۱۶۰

حسام الدین چلبی ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۶

حسام الدین چوپان بای ۹۷

حسام الدین چوپان بک ۱۶۳

حسام الدین کامیار ۱۰۰

حسام الدين ياولاق ارسلان ۹۴

حسين اميرداد ۱۶۲

حسين بن محمد المنشى (ابن بى بى) ۲۸

حصيرى: نظام الدين و جمال الدين

حلاج ۲۳

حمد الله مستوفى ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۶

حمزه فرزند فيروز بك ۱۶۷

حميد بك (فلک الدين دندار، تیمورتاش) ۱۶۶

خ خاص اوغوز ۱۰۳

خداوند خاتون ۱۱۲، ۱۱۳

خديجه سلطان فرزند اسفنديار ۱۶۴

خسرو پرويز ۳۶

خشایارشا ۳۳، ۴۱

خضر ۱۱۹

خضر بك (آيدينى) ۱۶۵

خضر بك (فرزند دندار) ۱۶۶

خضرشاه بك (صاروخانى) ۱۶۴، ۱۶۵

خليل آدم ۱۱۳

خليل بك فرزند قره جه ۱۷۰

خواجه حسن ۹۲

خواجه لالای سمرقندی ۱۱۷

خواجه نظام الملک ۷۵

خوارزمشاه: جلال الدین

خواند خاتون ماه پری ۱۱۳

د داباتانس (سردار) ۷۵

داریوش ۳۳، ۳۸، ۴۱، ۴۲

دالاسنون (سردار) ۸۲

دانشمند (ملک شمس الدین احمد غازی) ۱۶۱

داود بن سلیمان ۱۱۲

داود یکم فرزند اسحاق ۱۶۰

داود دوم علاء الدین بن بهرامشاه ۱۶۰

درویش بک ۱۷۰

دسور خان (تیمور بک) ۱۶۴

دلشاد دختر عمر بک ۱۷۰

دلیسی اولیری ۱۴۵

دمور (تیمور) ۶۵

دودا-ه.و.- ۳۰

دوکاس ۸۲

دولت خاتون ۱۶۶

دولت‌شاه سمرقندی ۱۱۹

ديوجانس ٩٠

ذو القدر الساساني ١٧٠

ذو القدر (ناصر الدين محمد) ١٦٩، ١٧٠

ذو القرنين دانشمندی ٨٨، ١٦١

ذو النون دانشمندی ٨٨، ٨٩، ١٦١

رام سي ٤٨

راحت بن الخطاب ١٦٩

رزق الله منقريوس الصدفی ٨٦

رضوان بن تتش ٨٤

رکن الدين جهانشاه ٩٣، ٩٨، ١١٢

رکن الدين خطاب (از آل

راحت) ۱۶۹، ۱۷۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷۸

رکن الدین سجاسی ۱۱۹

رکن الدین سلیمان: سلیمان دوم

رکن الدین قلیچ ارسلان ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۴ نیز، رک: قلیچ ارسلان چهارم و پنجم رکن الدین مسعود ۱۱۲

روبرت گیسکارد ۸۴

روبرو کیس ۱۰۵

روپن ۵۳

روح الامین ۲۴

روسو دانا ۱۰۰، ۱۰۱

رومانوس دیوجانس ۵۳، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸

ریچارد شیردل ۸۳

ریموند ۸۴

ریو ۲۶

ز زامباور (مؤلف معجم الانساب) ۱۱۳

زکریا ۹۳

زین الدین باشارا ۹۷

زین الدین قراجه بک ذو القدری ۱۷۰

زین العابدین محمد بن احمد ۱۶۹

ژ ژوستینیان ۵۱، ۶۴

س سراج الدين قاضى قيصريه ١٦٩

سعد الدين كوپك ١٠٠

سعد الدين وزير ١٠٠

سعد الدين يونس (صاحب عطا) ١٦٢

سقمان (امير-) ٨٥، ٨٦

سلامش ١١١

سلتوق (امير-) ٨٩، ٩٠

سلجوق ١١٢

سلجوق بن دقاق ٧٢

سلجوقه خاتون ٩٠

سلجوقى خواند خواتون ١١٢، ١٦٤

سلطان ركن الدين سلجوقى ١٠٩

سلطان شاه (نور الدين محمود) ١١٢، ١٥٨

سلطان عثمان ٦٦

سلطان علاء الدين ٥٤، ٥٧، ٦٠، ٦١ نيز:

علاء الدين كيقباد

سلطان العلماء (بهاء ولد) ١١٤

سلطان محمد سلجوقى ٨٦

سلطان محمود سلجوقى ٨٦

سلطان مسعود ٥٣، ٨٥

سلطان مسعود غزنوی ۷۲

سلطان ولد (فرزند مولوی) ۱۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۶

سلیم اول (سلطان-) ۱۷۱

سلیمان اول فرزند قتلش ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۱۲، ۱۵۸، ۱۶۰

سلیمان دوم، رکن الدین سلیمان شاه ۲۱، ۲۲، ۷۶، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰

سلیمان بن تیمور (اسفندیاری) ۱۶۲، ۱۶۳

سلیمان دوم (اسفندیاری) ۱۶۳

سلیمان یکم (از بنی منگوچک) ۱۶۰

سلیمان دوم (از بنی منگوچک) ۱۶۰

سلیمان یکم سیف الدین (اشرف) ۱۶۸

سلیمان دوم (از آل اشرف) ۱۶۸

سلیمان پاشا (آل قراسی) ۱۶۴

سلیمان بن عبد الملک ۵۲

سلیمان بن محمد کرمانی ۱۶۲، ۱۶۶

سلیمان بن محمد (ذو القدری) ۱۷۱

سلیمان عثمانی ۱۰۲

سنائی غزنوی ۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲

سنان الدین یوسف ۹۳

سن جان

تیالوکوس ۶۴

سنجرشاه ۹۱، ۱۱۲، ۱۵۸

سنقر الاشقر (شمس الدین) ۱۰۷، ۱۰۸

سوتکین ۷۶

سولی (سلیمان) بک ۱۷۰

سونجاق ۱۰۹

سهروردی- شهاب الدین ۱۸، ۹۳

سیاوش بن کیکاوس دوم (جمری) ۱۱۲، ۱۵۹، ۱۶۲

سید لقمان ۳۰

سیف الدوله همدانی ۵۰

سیف الدین آیه چاشنیگیر ۹۶، ۹۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۷۹

سیف الدین ابو بکر (ملک عادل) ۹۲

سیف الدین ابو المظفر شاهنشاہ ۱۶۰

سیف الدین حمید پروانه ۱۶۲

سیف الدین ینال الاشقر ۱۷۱

ش شاپور اول ساسانی ۱۴۶

شاه بک صاحب گرده پولی ۱۶۳

شاهنشاہ (ملکشاه سیف الدین) ۸۶، ۸۷، ۱۶۰

شبلی نعمان ۱۲۳

شجاع الدين الياس ١٦٨

شجاع الدين تتج بك ١٦٦

شرف الدوله عقيلي ٧٩

شرف الدين على يزدي ٦٠، ٦١

شرواشيدز ١٠٢، ١٠٣

شفق - دكتور ١٢٣

شمس تبريزي (شمس الدين كامل تبريزي) ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٦، ١٢٨، ١٢٩، ١٤٢، ١٥٦

شمس الدين آلتونباي ١٠٠

شمس الدين احمد غازي ٨٣

شمس الدين اصفهاني (محمد جويني صاحبديوان) ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٤، ١١٨، ١٢٤

شمس الدين بن ابراهيم (قراماني) ١٧١

شمس الدين تمرجاندار ١٦٣

شمس الدين سنقر الاشقر ١٠٧

شمس الدين عمر ٩٩

شمس الدين محمد (از آل راحت) ١٦٩

شمس الدين محمد (صاحب عطا) ١٦٢

شمس قيس رازي ١٢٧

شهاب الدوله قتلمش ١١٢

شهسوار بن سليمان (ذو القدرى) ١٧١

شيخ بابا ١٢٤

شیخ حسن (از آل راحت) ۱۶۹

شیخ حسن بزرگ ۱۶۹

شیخ عطار ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۳۲

شیخ مؤید ۱۶۹

شیخ الیونانی (افلوطین) ۱۴۵

ص صاحب شمس الدین: شمس الدین اصفهانی

صاحب عطا (فخر الدین) ۱۱۰، ۱۶۲ نیز:

فخر الدین

صاروخان ۱۶۴، ۱۶۷

صاری سالتیق غازی ۱۶۴

صالح بن احمدشاه (ابوالمؤید) ۱۶۰

صدر الدین قونیوی ۹۴، ۱۲۳

صلاح الدین ایوبی ۸۳، ۹۰

صلاح الدین زرکوب (شیخ-) ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۲

صهیبیا ۶۴

ض ضیاء الدین (از آل راحت) ۱۶۹

ط طالس حکیم ۴۰

طبری ۶۲

طغرل بیک ۷۷

طغرل شاه (مغیث الدین) ۷۲، ۷۸، ۹۳، ۹۵، ۱۱۲، ۱۵۸

طوغون پسر ایلکای نویان ۱۰۹

ظ ظهیر الدین ایلی ۹۳

ظهیر الدین فاریابی ۲۱

ع عادل بک (علی؟) اسفندیاری ۱۶۳

عبد القادیر آهنگری ۸۵

عبد الله (از آل راحت) ۱۶۹

عبد الله بطلال ۶۲

عبد الله بن اسحاق ۱۶۶

عبد الله بن عبد الملک ۵۱

عبد المسيح ۸۹

عبد الوهاب (از آل راحت) ۱۶۹

عثمان (از آل تکه) ۱۶۷

عثمان (خلیفه) ۵۲

عثمان اول عثمانی ۷۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۸۰

عثمان غازی ۱۶۴

عثمان پسر طغرل ۱۱۰

عجلان بک فرزند قراسی ۱۶۴

عدنان صادق ارزی ۲۸

عرفان- محمود ٦٧

عز الدين حسين (از آل راحت) ١٦٩

عز الدين حمزه بك ١٧٠

عز الدين سلدوق ١٦٠

عز الدين قليج ارسلان ٩٨، ١٠٠ رك: قليج- ارسلان اول، دوم، سوم

عز الدين كيكوس ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٧، ٩٢، ٩٦، ١٠٣-١٠٦، ١١١، ١٢٤ رك: كيكوس اول و دوم

عزيز محمد صاحب حلب ١١٣

عصمت الدين جوهر خاتون ١١٢، ١٥٨

عطار: شيخ عطار

عطا ملك جويني ٢٠، ٢١

علاء الدوله بوزقورد ١٧

علاء الدين بن ملكشاه (سلدوقي) ١٦٠

علاء الدين ارتسنا (نويان) ١٦٠

علاء الدين خليل بن محمود (قراماني) ١٧١

علاء الدين بن خليل (قراماني) ١٧١

علاء الدين داودشاه ٩٧

علاء الدين علي (از آل راحت) ١٦٩، ١٧٠

علاء الدين علي (از آل ارتنا) ١٦٩

علاء الدين علي (از آل قرامان) ١٧٢

علاء الدين كيقباد ١٧، ١٨، ١٩، ٢٣-٢٥، ٢٧، ٥٦، ٥٨، ٩٢، ٩٣، ٩٥، ٩٨-١٠٠، ١٠١، ١٠٣-١٠٥، ١١٧، ١٢٣، ١٢٤ رك: نيز:

کیقباد اول، دوم، و سوم

علاء الدین محمد فرزند مولانا ۱۱۷

علاء الدین نومسلمان (تریانوس) ۱۷، ۱۵۱

علم الدین قیصر ۱۲۳

علی بک ۱۶۶

علی بک فرزند شہسوار (ذو القدری) ۱۷۱

علی بن ایطالب ۵۶، ۱۶۸

علی بن ابی القاسم (سلدوقی) ۱۶۰

علی برادر صاروخان ۱۶۴

عماد اصفہانی ۳۰

عماد الدین زنگی ۸۸

عماد الدین یوسف لر فضلوی ۲۰

عمر بک (از آل راحت) ۱۷۰

عمر بک

(آیدینی) ۱۵۶، ۱۶۶

عیسی بک یکم (آیدینی) ۱۶۵

عیسی بک دوم، یا موسی، (آیدینی) ۱۶۵

عیسی چلبی پسر بایزید یکم ۱۶۷

عیسی مسیح ۸۲، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲

غ غازان خان ۱۱۱

غازی الثانی ۸۷

غازی جنید (آیدینی) ۱۶۵

غازی چلبی تاج الدین التینباش ۱۶۲، ۱۶۳

غازی دانشمندی ۸۸

غازیه خاتون ۱۱۳

غرس الدین خلیل بک ۱۷۰

غزالی - امام احمد ۱۱۴

غزالی - امام محمد ۱۳۲، ۱۳۸

غضنفری (طیب) ۱۲۳

غنی - دکتر قاسم ۱۴۳

غیاث الدین کیخسرو ۱۷، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۹۱-۹۵، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۴ نیز: رک:

کیخسرو اول، دوم، سوم

غیاث الدین محمد ملک عزیز ۹۵

غیاث الدین محمد بن ارتنا ۱۶۹

غیاث الدین مسعود: رک: مسعود اول، دوم، سوم

ف فاطمه خاتون دختر صلاح الدین ۱۲۱

فاطمه خاتون زن سلیمان دوم ۱۶۰

فخر الدین (برادر مولانا) ۱۱۷

فخر الدین ابو بکر ۱۰۳

فخر الدین احمد (قرامانی) ۱۷۱

فخر الدین الیاس بن صاروخان ۱۶۴

فخر الدین بهرامشاه ۹۳، ۹۵، ۱۱۶، ۱۶۰

فخر الدین صاحب عطا ۱۰۴

فخر الدین قاسم (دانشمندی) ۱۶۱

فخر داعی ۱۲۳

فخر رازی ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۴

فرامرز بن کیکاوس دوم ۱۱۱، ۱۱۲ اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی مقدمه ۱۸۰ ۱ - اسامی اشخاص ص: ۱۷۴

دریک باربروس (ریش قرمز) ۵۴، ۸۳، ۹۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۸۱

فردوسی طوسی ۲۷

فروریوس ۱۶۴

فروزانفر - بدیع الزمان ۱۸، ۲۷، ۱۲۳، ۱۳۱

فروغی ۱۴۵

فريدون سپهسالار ۱۱۹، ۱۲۸

فلانه ۱۱۲

فلک الدين ۱۱۲

فيثاغورث ۱۴۲، ۱۴۵

فيلارتس (سردار) ۷۹، ۸۲

فيلون يهودى ۱۴۶، ۱۴۹

فيليب او گوست ۸۳

ق قائم بامر الله ۷۳، ۷۶

قاپلان (امير-) ۸۸

قاسم بن ابراهيم (قرامانى) ۱۷۲

قاسم فرزند اسفنديار (قوام الدين-) ۱۶۴

قاضى برهان الدين غازى ۱۶۹

قاضى ترمذى ۹۴

قاضى شمس الدين ۱۰۴

قاضى عز الدين ۱۰۴

قانعى طوسى ۲۵، ۲۶، ۲۷

قتلمش بن اسرائيل ۷۷، ۷۸

قتلمش (شهاب الدوله) ۱۱۲

قراجه بك ذو القدرى ۱۷۰

قرا عيسى (قراسى) ۱۶۴

یونس عثمان آق قویونلو ۱۶۹

قزل احمد (اسفندیاری) ۱۶۴

قزوینی (مؤلف آثار البلاد) ۶۷، ۶۲، ۵۶

قسطنطین ۳۶، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰

قطب الدین ملک شاه دوم ۹۱، ۹۲، ۱۱۲، ۱۵۸

قلیج ارسلان ۵۸، ۶۰، ۸۰

قلیج ارسلان سلجوقی ۱۶۹

قلیج ارسلان یکم، داود بن سلیمان اول ۵۳، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۱۲، ۱۵۸

قلیج ارسلان دوم، عز الدین فرزند رکن الدین مسعود بن قلیج ارسلان ۵۴، ۵۹، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۱۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱

قلیج ارسلان سوم، عز الدین، فرزند رکن الدین سلیمان شاه ۹۳، ۱۱۲، ۱۵۹

قلیج ارسلان چهارم، رکن الدین بن کیخسرو دوم ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۵۹، ۱۶۲

قلیج ارسلان پنجم، رکن الدین، فرزند کیکاوس دوم ۱۱۲

قمش تکین ۷۳

قیر خان ۱۰۰

قیصر شاه- معز الدین ۹۱، ۹۲، ۱۱۲، ۱۵۸

ک کاتاتور یاس ۷۴

کامل تبریزی ۱۲۰ (شمس تبریزی)

کاوس شاه سلجوقی ۲۶

کتزیاس (مورخ) ۴۰

کرزوس ۳۳، ۳۸، ۴۱، ۴۶، ۴۷

کرمیان خان (کریم الدین علیشیر) ۱۶۶

کریم الدین قرامان ۱۷۱

کلاسنون ۸۲

کلمتس ۱۴۷

کمال الدین ابن العدیم ۱۱۷

کمال الدین احمد بن راحت ۱۶۹

کمال الدین حسین بک ۱۶۷

کمال الدین کامیار سمنانی ۱۷، ۱۸

کمنن ۹۴

کمنوس نومسلمان ۹۷

کنراد دوم ۸۸

کنستانین تیش ۱۰۵

کنستانین چهارم ۵۲

کورش ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۶، ۴۷

کومش تکین بن دانشمند ۸۳

کیخسرو ۲۶، ۱۱۳

کیخسرو اول، غیاث الدین بن قلیچ ارسلان دوم ۱۱۲، ۱۵۸، ۱۵۹

کیخسرو دوم، غیاث الدین بن کیقباد یکم ۱۰۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۹، ۱۶۲

کیخسرو سوم، غیاث الدین بن قلیچ ارسلان چهارم ۲۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۵۹

کیغاتو (کیخاتو) ۱۱۰، ۱۱۱

کی فریدون، جلال الدین بن کیخسرو اول ۹۶، ۹۷، ۱۱۲

کیقباد ۲۶

کیقباد اول، علاء الدین بن کیخسرو اول ۹۶،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۸۲

۹۷، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲

کیقباد دوم، علاء الدین بن کیخسرو دوم ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۹

کیقباد سوم، علاء الدین

بن فرامرز بن کیکاوس دوم ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۹، ۱۶۶

کیکاوس اول، عزالدین بن کیخسرو اول ۹۵، ۱۱۲، ۱۵۹، ۱۶۲

کیکاوس دوم، عزالدین بن کیخسرو دوم ۱۱۲، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۱

گگ گابریل ۸۲

گالیانوس ۱۴۶

گرجی خاتون ۱۶۲

گردیانوس ۱۴۶

گریگوری هفتم ۷۸

گزنقون ۳۳

گمشکین فرزند دانشمند (کمش، کومش) ۸۷، ۱۶۱

گوتفرای لهستانی ۸۴

گودفری دوبویون ۵۰

گونتغمش ۸۷

گوهر آئین ۷۶

گوهر خاتون ۱۱۷

گوهر نصیبه خاتون ۹۰

ل لاجین ۱۱۱

لاسکاریس (تئودور) ۹۴، ۹۵

لاکاریس ۹۴

لاگوس، ج.ج.و. - ۳۰

لئو ۵۳

لئو دوم ۹۴، ۹۵

لئوی ایزوری ۵۲

لئون پسر هیتوم ۱۰۸، ۱۰۹

لسترنج ۶۷

لئوی هفتم ۵۳، ۸۸

له له برجوج ۱۶۲

لیث (از آل متشا) ۱۶۸

لیفون، لئون ۱۰۷

م ماگسترس ۷۵

مانوئل ۸۹، ۹۰

مانوئل کمنئوس ۷۴، ۸۸

مانوئل ماوروزوس (مفروزوم) ۹۳، ۹۴، ۱۱۲

مبارز الدین ارتوقوش ۹۷، ۹۸

مبارز الدین ارمغانشاه ۱۰۰

مبارز الدین اسفندیار ۱۶۳

مبارز الدین بهرامشاه ۹۶، ۹۷

مبارز الدین چاولی ۱۰۰

مبارز الدین محمد (از آل اشرف) ۱۶۸

مبارز الدین محمد (از آل تکه) ۱۶۷

مترکیبله ۴۷

مجد الدین اسحاق ۹۴

مجد الدین محمد ترجمان ۱۷، ۱۸، ۱۹

محمد مصطفی ۱۱۸

محمد (از آل منتشا) ۱۶۷

محمد بن ابراهیم ۲۹

محمد بن حسین خطیبی (بهاء‌ولد) ۱۱۴

محمد بن حنفیه ۵۶

محمد بن ملک داد (شمس تبریزی) ۱۱۸

محمد بن یعقوب (کرمیانی) ۱۶۶

محمد چلبی (از آل ارتنا) ۱۶۹

محمد چلبی (از آل حمید) ۱۶۷

محمد خوارزمشاه ۱۱۴ نیز: جلال الدین

محمد سلجوقی ۸۷

محمد اول (سلطان عثمانی) ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۲

محمد دوم عثمانی ۳۷، ۷۰، ۱۷۱

محمد یکم فرزند قرامان ۱۱۳، ۱۷۱

محمد دوم فرزند خلیل قرامانی ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۲

محمد یکم (آیدینی) ۱۶۵

محمد یکم (کرمیانی) ۱۶۶

محمد دوم (از رمضانیان) ۱۷۰

محمد بک یکم فرزند احمد ۱۷۰

محمد بک دوم ۱۶۵

محمد بیک قرامانی ۱۱۰

محمد یحیی ۱۸

محمود بن صالح ۷۳

محمود بک فرزند داود ۱۷۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۸۳

محمود کاشغری ۱۰۲

محمود وزیر (پسر-) ۲۷

محمی الدین

بن العربى ۱۱۸

محي الدين مسعود: مسعود شاه

مذهب الدين ۱۰۳

مراد يكم ۱۶۶، ۱۷۱

مراد دوم ۳۰، ۷۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸

مراد بك فرزند تتج ۱۶۶

مرداسى ۷۳

مروان دوم ۵۰

مسعود يكم، ركن الدين بن قليج ارسلان يكم ۸۷، ۱۱۲، ۱۵۸

مسعود دوم، غياث الدين بن كيكاس دوم ۲۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴

مسعود سوم، غياث الدين بن كيقباد سوم ۱۱۲، ۱۵۹

مسعود شاه، محي الدين بن قليج ارسلان دوم ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۱۲، ۱۵۸

مستوفى ۵۷

مستنصر فاطمى ۷۳

مسيح ۲۳، ۱۴۴، ۱۴۹، نيز: عيسى

مصطفى بن حسين بك ۱۶۷

مطهرتن ۱۶۹

مطهره خاتون ۱۶۶

مظفر الدين شيخ مؤيد ۱۶۹

مظفر الدين (صاروخانى) ۱۶۴

مظفر الدين محمد ٩٧

مظفر الدين محمد بن بهرامشاه ١٦٠

مظفر الدين محمود ٩٣

معاويه ٥٠، ٥٢

معز الدين: قيصرشاه

معين الدين پروانه ٢٨، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٦، ١٠٨ - ١١٠، ١١٣، ١٢٣، ١٢٤، ١٥٩، ١٦٢

معتصم خليفه ٥٢

مغيث الدين طغرل شاه ٩٢، ١٥٨ نيز: طغرل ملك اشرف، مظفر الدين موسى ايوبى ١٨، ٩٨، ٩٩، ١٠١

ملك بالابان ٩٢

ملك الحافظ ٩٩

ملك دانشمند ٨٣

ملك السعيد ١٦٠

ملك سلدوق ١٦١

ملكشاه ابن الب ارسلان ٧٨

ملكشاه يكم پسر قليج ارسلان ٨٥، ٨٦، ١١٢، ١٥٨

ملكشاه دوم: قطب الدين

ملكشاه سلجوقى ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٤

ملكشاه بن محمد (سلتوقى) ٩٣، ١٦٠

ملكشاه شاهنشاه ٨٨

ملك صالح ٩٢، ٩٩

ملک ظاہر ۹۵، ۱۰۷

ملک عادل ۸۸، ۹۲، ۱۱۳

ملک عرب ۸۵، ۸۷

ملک عزیز ۹۵، ۱۰۰

ملک غازی ۸۳، ۸۴

ملک قسطنطین ۱۱۲

ملک الکامل ۹۹، ۱۰۱

ملک مسعود پسر قلیچ ارسلان ۸۵

ملک مسعود (ارتقی) ۹۷

ملک المظفر ۹۹

ملک المعظم تورانشاہ ۹۹

ملک الناصر ۱۱۳

ملکہ خاتون ۱۱۲

منتشا بک مسعود ۱۶۷

منصور بن قتلش ۷۶، ۷۷

منگوتیمور ۱۰۶، ۱۰۸

منکوجک ۱۱۶، ۱۶۰

منکوقاآن ۱۰۴

موسی پیغمبر ۱۱۹، ۱۵۲

۱۶۶، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۳

مهدوی - دکتر یحیی ۱۴۵

مہذب الدین علی

دیلمی ۱۰۶، ۱۶۲

مہذب الدین مسعود پروانہ ۱۶۲

میجا ۱۶۷

میخائیل ۱۰۵

میدائیس ۴۶

میرزا محمد (اسفندیاری) ۱۶۴

میشل ۷۸

اخبار سلاجقہ روم، بہ انضمام مختصر سلجوقنامہ ابن بی بی، مقدمہ، ص: ۱۸۴

میلوتن ۱۰۶

مینوی - مجتبیٰ ۲۷

ن ناصر الدین برکیارق ۱۱۲، ۱۵۸

ناصر الدین محمد بن سلدوق ۱۶۰

ناصر الدین محمد (دانشمندی) ۱۶۱

ناصر الدین محمد ذو القدر ۱۶۹، ۱۷۱

ناصر الدین محمود (چوپانی) ۱۶۳

ناصر محمد بن قلاون ۱۶۹

الناصر لدین اللہ ۹۳

نافذ اوزلوق - دکتر فریدون ۱۷، ۱۳۱

نجاتی لوغال ۲۸

نجم الدین ابو القاسم پروانہ ۱۶۱

نجم الدين اسحق بك بن دندار ۱۶۶

نجم الدين رازی (شيخ) ۱۱۶

نجم الدين طشتی ۱۲۳

نجم الدين بن علی الطوسی ۱۶۲

نصر الله (از آل راحت) ۱۶۹

نصرت الدين حسن (صاحب عطا) ۱۶۲

نصير الدين علی چاشنیگیر ۱۰۰

نظام الدين احمد ارزنجانی ۲۷

نظام الدين ارغون شاه ۱۱۲، ۱۵۸

نظام الدين پروانه ۱۰۴

نظام الدين حصیری ۱۸

نظامی گنجوی ۱۱۶

نقیسی - سعید ۲۶، ۱۴۳

نقیسه خاتون ۱۷۱

نور الدين محمد زنگی ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲

نور الدين محمود سلطان شاه ۹۱، ۱۵۸

نوره (نور الدين) صوفی سعد الدين ۱۷۱

نيكلسون ۱۳۰

نيکه فروس بوتانیاتس ۷۴

و وليد خلیفه ۵۱

وهرام گاگل ۱۰۱

ويتيك (پ.-) ۱۰۶

ه هارون الرشيد ۵۰، ۵۱

هانرى فلاندر ۹۴

هراكليوس ۳۶

هرودت ۳۸، ۴۰-۴۲، ۴۶-۴۸

هلاكو (خان) ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷

همر ۴۸

هوتسما (م.ت.-) ۲۹، ۳۰

هپكرات (بقراط) ۴۰

هيتوم ارمنى ۱۰۷، ۱۰۸

ى يازجى اغلو على ۳۰

ياغى بسان دانشمندی ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۱۶۱

ياقوت ۱۹، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۶۰

ياولاق ارسلان: حسام الدين

يحيى بن محمد (ابن بى بى) ۲۹

يخشى بك ۱۶۴

يرغوج پاشا (يوركج- جلال الدين) ۱۶۸

يزيد ۵۲

يعقوب ارسلان ۸۹

يعقوب بن تمر (اسفندیاری) ۱۶۳

يعقوب یکم (مظفر الدین) ۱۶۶

يعقوب دوم (کرمیانی) ۱۶۶

بلواج برادر چاکان ۸۲

یوحنا ی لاهوتی ۶۴

یورکچ پاشا ۱۶۸

یوستینیانوس ۷۳

یوسف بن عبد العزیز (ملک ظاهر) ۱۱۳

ینال الاشقر، سیف الدین ۱۷۱

یولق ارسلان، مظفر الدین ۱۶۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص:

۲- اسامی امکانه

۱ ائولی ۴۰

ابخاز ۷۳

ابلستن (البستان) ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۹۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۸۵ نیز: ارابیوس آپامئا، اپامیا ۴۲، ۴۶

اپولونیا ۶۱

اتالیه (انطالیه) ۶۰

اتیه ۱۶۵

اجریجوز ۱۶۶

اخلاط ۱۸، ۷۵، ۹۲، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱ نیز:

خلاط

ادرمید ۸۶، ۱۶۴

آدریاتیک (دریا) ۹۶

ادسه ۱۷۰

آدله ۱۶۴

آدلیکوم ۴۷

آذربایجان ۷۸، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲

اذنه ۵۰، ۵۱

اذینه ۱۶۵

آرابیوس (البستان) ۹۴، ۵۶

آارات ۳۱

اراکلیه ۵۴، ۵۹ نیز: هراکلیا، هرقلیه، ارکلیه

اربل ۱۰۱

ارتجی بلاط ۱۶۵

ارجائش ۶۰ ارجیش ۵۸

ارجاسب- کوه ۵۶

ارزروم (ارزنه الروم) ۳۲، ۵۸، ۷۵، ۷۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۵۸، ۱۶۸

ارزنجان ۵۸، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۶۰، ۱۶۸، ۱۶۹

ارس (قلعه) ۱۰۵

ارکلی ۸۴

ارکلیه ۴۶

ارله ۱۶۵

ارم باغچه ۱۲۳

ارمناک ۵۸، ۱۷۱

ارمنستان، ارمنیه ۱۷، ۳۱، ۴۱، ۵۳، ۶۸، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۹۲، ۹۵-۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹

ارمنستان صغیر ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۱۰۷، ۱۰۹

اروپا ۱۹، ۳۳، ۳۶، ۸۱، ۸۳

اریا ۱۶۵

اریتره ۳۹

اریکلی ۹۵

ازمیر: یزمیر ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۶۵، ۶۸-۷۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۱۵۰، ۱۶۵ نیز: اسمیرنه از نکمید ۶۶

ازنیق (یزنیق) ۶۶ نیز: ایزنیک

اسار قلعه ۶۲

اسپارطه، اسپرته ۶۱، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۶۷

اسپردا (لیدیه) ۳۷

استانبول ۳۰، ۱۳۱

استانکونا (قونیه) ۱۵۳

استانوز، استانوس ۶۰، ۱۶۷

استراتنیسه ۴۰

استناز (استانوز) ۶۱

استناورس ۱۶۷

اسفندیار (امارت) ۵۴

اسقفیه ۱۵۰

اسکندریه ۶۰، ۱۴۴-۱۴۶

اسکودار ۷۸

اسکی حصار ۶۲

اسکی شهر ۴۰، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۱۰۲، ۱۵۳

اسمیرنه (ازمیر) ۳۹، ۶۵

آسیا ۳۳، ۳۹، ۴۸، ۸۲، ۹۱، ۱۵۰

آسیای صغیر ۱۷، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۲-۴۴، ۴۶-۴۸، ۴۹، ۵۲-۵۶، ۶۳، ۶۷-۷۲، ۷۸-۸۱، ۸۳

۸۶، ۹۵، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۸۶

۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۴۹-۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۸

آسیای غربی ۱۶۴

آسیای مرکزی ۳۳، ۴۴، ۵۱

آسیای مقدم ۱۳

آسیای میانه

اسیوط ۱۴۶

اصفهان ۸۰، ۸۱

آطنه ۶۸، ۱۷۰

اغراس ۱۶۶

آغریداغ (آارات) ۳۱

آغری دیر ۹۰

أغلسون ۱۶۶

افس (افسوس) ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۸۱

افسوس، افسیس، افسوس (افس) ۴۴، ۴۶، ۶۸، ۱۵۰

افیون ۱۵۳

افیون قره حصار ۱۱۰

آقچشهر ۱۶۵

آق حصار ۱۶۴

اق سرا ۵۹، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۱۵۸، ۱۶۸

آق شهر ۵۷، ۶۱، ۹۵، ۱۱۶، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۶۸

اکرونیس ۶۱

اکسفورد ۳۰

آکمونیا ۴۷

اگریدور (دریاچه) ۵۴، ۶۱

آلاداغ، الاطاغ ۳۱، ۱۱۰، ۱۱۱

آلارا-قلعه ۹۷

آلاشهر ۸۶، ۱۶۵

آلبستان (آلبستان، آرابيزوس) ۴۹، ۵۱، ۵۶، ۸۳، ۸۹، ۹۲، ۱۶۱

الجزيره ۷۶، ۸۰

الجه ۱۶۴

العزيز ۸۶

المالى ۱۶۷

آلمان ۸۳، ۸۸

الموت ۱۷، ۱۱۹

الوبرلو ۵۴، ۱۶۶ نیز اولوبرلو، بورغلو

آليات ۳۳

آماستا ۴۲

آماسيا، آماسيه ۲۳، ۴۲، ۵۴، ۵۷، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۶۹

آمد ۷۴، ۱۶۵

آمودريا ۵۱

آميزوس، امى سوس ۴۲، ۴۴، ۵۷ نیز:

سامسون

آنازربوس (عين زربى) ۵۰

آناطولى، آناطولہ ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۸-۸۰، ۸۳-۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۷، ۱۱۱، ۱۵۳

آنامور (قلعه) ۹۷

آنتالیا (انطالیہ) ۱۵۳

آنتوخیا (انطاکیہ) ۴۳، ۴۷

آنتی توروس ۴۹، ۵۰، ۸۹

اندرین ۱۷۰

انطاکیہ (انتوخیا) ۴۳، ۵۳، ۶۱، ۶۸، ۷۷، ۷۹، ۸۱، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۴۶

انطالیہ ۶۰، ۹۴، ۹۵-۹۷، ۱۰۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲ نیز انتالیا، عدالیہ

آنقرہ ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۵۹، ۷۰، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۰۳، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۷۰ نیز: آنکارا، انگوریہ

آنکارا ۱۷، ۳۰، ۳۴، ۸۸، ۱۵۳

آنکیرا ۴۷ آنکارا، آنقرہ

انگوریہ (آنقرہ) ۵۴، ۵۹، ۶۲، ۱۵۸

انگلستان ۸۳

آنی ۵۳، ۷۳

اورفہ (الرها) ۷۴، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۱۷۰ نیز:

ادسا

اورمیہ ۱۲۲

اورندی ۱۶۴

اوشاق ۱۶۵

اورکیستوس ۴۷

اولوبرلو ۶۱، ۹۱ نیز الو برلو، بورغلو

اویناش ۱۶۲

ایاتلوخ، ایاسلوق، ایاسلیغ ۱۶۴، ۱۶۵

ایازمند ۱۶۴

آیاس ۱۷۰

ایاصوفیا ۳۰

ایبرت ۱۵۸

ایتالیا ۴۴، ۹۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۸۷

ایجل ۱۵۳

ایچ ایلی ۵۸

ایدنچق ۱۶۴

آیدوس قلعه ۹۷

آیدین ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۱۶۵

ایران ۳۱، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۵۶-۵۸، ۷۴، ۷۷

۸۰، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۴۶

ایردر ۱۶۶

ایرله ۱۶۶

ایزریه، ایزوریه ۵۴، ۶۹

ایزمید ۴۲

ایزینیک ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۷ نیز: ازنیق، نیقیه ایسوس ۴۲

ایکونیوم (قونیه) ۴۱، ۱۵۳

ایلگین ۱۶۰

انیجوییل ۱۶۵

ایوک ۱۶۵

ایونی ۳۴، ۳۷، ۳۹

ب بازار ۱۶۵

بازار جیق ۱۷۰

بازار زرکوبان ۱۴۲

باسیلیون ۶۱

باش چللمبه ۱۶۴

باغ سلطان ۱۲۳

بالا ط ۱۶۷

بالکان ۳۴

بالیکسر ۶۵، ۱۶۴

بایراملی ۱۶۵

بای شهر ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸

بایندیر ۱۶۵

بتلیس (بدلیس) ۱۰۱

بجین (برجین) ۱۶۷

بحر اژه ۴۰ نیز: دریای اژه

بحر اسود ۵۲، ۵۴، ۶۶ نیز: دریای سیاه بحر الروم (مدیترانه) ۴۹، ۵۴

بحر الجزایر ۳۸، ۴۰

بحر طرابزنده (دریای سیاه) ۵۲

بدلیس: بتلیس

برجنگو ۱۶۲

برجین ۶۴ نیز: بجین، سارامریک

بردور (دریاچه) ۶۱

برغلو (زعفرانپولی) ۵۴، ۱۵۸، ۱۶۴ نیز:

بروغلو، الوبرلو

برغمه ۶۵، ۱۶۴

برکی (برگیون، هی پوئه پا) ۳۸، ۶۴، ۱۶۵

برلو ۱۶۶

برلین ۳۰

برناز ۱۶۷

بروسه، بوسه ۴۲، ۶۶، ۱۶۳، ۱۶۴

بروصی (بروسه) ۶۵

بروغلو (برغلو) ۶۱

بریس ۶۱

بزاغ ۱۷۰

بزدغان ۱۶۵

بسفر، بسفور ۴۱، ۵۲، ۶۶، ۶۸ نیز: تنگه بسفر

بغاردج ۱۶۴

بغازکوی ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۸

بغداد ۱۷، ۲۰، ۲۵، ۵۳، ۷۵، ۸۰، ۸۵، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۱۶

بقشهر ۶۱

بقلق ۱۶۵

بلاد شرق ۱۱۶

بلخ ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۵۳

بلغار ۷۳، ۱۰۵

بلین بولی ۱۶۵

بنطس (دریای سیاه) ۵۲

بوردور ۱۶۶

بورسه، بروسه ۳۲، ۶۸، ۱۷۱

بورغلو ۹۲ نیز بورلو، بروغلو

بورلو (بورغلو) ۱۰۴

بوزأیوک ۱۶۷

بولوادین، بولوادین ۸۷، ۱۶۲

بولدن ۱۶۵

بولى ۶۶

بونار حصار ۱۶۴

بهسنا، بهسنی ۵۰، ۱۷۰

بیت الله الحرام ۱۱۶

بیت المقدس ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۹۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۸۸

بی تی نیه ۳۴، ۴۰، ۴۲، ۶۸

بیته ۵۶

بیره ۱۰۸

بیروت ۷۵

بیزانس (روم شرقی) ۳۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۶۷-۶۹، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۱-۸۴، ۸۶-۹۰، ۹۲، ۱۰۵، ۱۴۹

بی شهر ۶۱

بیعه کمناوس ۶۲

بی کوی ۴۷

بین النهرین ۵۶، ۵۷

پ پاتارا ۴۲

پاریس ۳۰

پافلاگونیه ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۸۹ نیز قسطمونی پاکتول (رود) ۳۸

پاکستان ۱۴۳

پالس سپ سس ۳۹

پامفیلیه، پامفلیا، پمفلیه ۴۲، ۴۳، ۶۹، ۱۶۷

پانیونیوم ۳۹

پئیری

دئزا (باغ وحش) ۴۱

پاس ۱۷۰

پتريا ۴۶، ۴۸، ۴۹

پتريوم ۴۲، ۴۷

پراک ستل ۴۰

پرکت ۳۹

پرگام، پرگاما، پرگاموس ۳۴، ۴۰، ۸۶، ۱۵۰، ۱۶۴

پرگام چای ۴۰

پروپونتید ۳۴، ۴۰

پروستانا ۶۱ اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی مقدمه ۱۸۸ ۲ - اسامی امکانه ص: ۱۸۵

وسیاد (بروسه) ۴۲

پریم نسوس ۶۱

پسیدیه ۵۴

پسینوس ۴۶، ۴۷، ۶۲

پفلغونیه (پافلاگونیه) ۵۶

پلاواچ (انطاکیه) ۶۱

پلکانوم ۸۴

پمفیلیه (پامفیلیه) ۵۴

پنطس (بنطس) ۵۲

پونتوس ۱۵۰

پيراسوس (رود جيحان) ۵۱

پی سی ديه ۳۲، ۴۲، ۶۹

پی نارا ۴۲

ت تاتيكيوس ۸۰

تاويوم ۴۷

تئوس ۳۹

تبريز ۱۰۱

تجوره ۱۶۵

تراکيه ۳۱، ۴۱، ۴۸، ۱۵۰

ترالس ۴۸

تربت مولانا ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶

ترخنات ۱۶۴

ترسوس ۴۲

ترکيه ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۶۴، ۷۵

تروا ۳۲، ۴۸

تفليس ۷۳

تکه ۵۴، ۶۰، ۶۹، ۷۰

تلميس ۴۳

تمر جي ۱۶۴

تمل (رود) ۳۸

تنگه بسفر ۳۱ نیز بسفر

تنگه داردانل ۳۱

توترانی ۴۰

توروس (کوه) ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۸۶، ۸۷، ۹۶، ۱۰۹

توزله ۱۶۴

توشانلی ۱۶۵

توقات (دوقات) ۴۴، ۵۴، ۵۷، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۸

تومولوس (کوه) ۳۷، ۳۸

تهران ۱۲۳، ۱۴۳

تیانا (طوافه) ۴۴، ۴۸، ۶۰

تیره ۶۴، ۱۶۵

تیم برایا ۴۱

تیمورجی ۱۶۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۸۹

ج جاده شاهی ۴۳، ۴۴، ۴۶ نیز: راه شاهی

جانیک ۸۳، ۱۶۳

جبل لکام ۵۰، ۵۱

جرجان ۱۷، ۷۷

جرمانیسیا (مرعش) ۴۹

جرمانیقیه (جرمانیسیا) ۵۰

جرمانیکوپلیس ۶۷، ۱۶۳

جرمیان ۶۲

جزیره ۴۹، ۱۴۳

جسر الولید ۵۱

جندب ۴۹

جنو ۶۵

جودک ۱۶۵

جوردوز ۱۶۴

جولس ۱۶۵

جونان ۱۶۶

جیحان (رود پیراسوس) ۵۱، ۱۰۹

جیوک ۱۶۵

چ چارشمبه ۱۶۵

چاناک قلعه ۷۸

چانیک (جانیک) ۱۶۱

چپین ۱۶۸

چرمیک ۱۷۰

چشمه ۱۶۵

چوروم ۱۶۱

چهل شهید (دریاچه) ۶۱

چینه ۱۶۷

ح حاجی ۱۶۸

الحارث و الحویرث ۳۲

حجاز ۲۴، ۱۱۶

حدث ۵۰

حران ۹۹، ۱۰۰

حسن داغ ۸۰

حصن زیاد (خریوت) ۱۹، ۸۶، ۹۹

حصن طواس ۶۴

حصن کیفا ۸۶، ۹۰

حصن منصور ۵۰، ۱۷۰

حلب ۵۰، ۷۳-۷۵، ۷۹، ۸۸-۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸،

حلبون (حلب) ۴۳

حمید (امارت) ۵۴، ۶۰، ۶۹، ۱۶۶

حوتہ ۱۶۵

حوی جنیز ۱۶۷

خ خابور (رود) ۸۴، ۸۵

خالیون (حلب) ۴۳

خانزیت ۸۶

خاورمیانه ۱۴۳

خراسان ۲۵، ۱۵۳

خرپوت (حصن زیاد) ۱۷۰

خرتپرت ۱۹، ۸۶، ۹۸، ۹۹

خلاط (اخلاط) ۷۵

خلقیدونیه ۷۸

خلیج اسکندرونه ۵۰

خناس، خنس، خنوس ۵۸، ۱۶۵ نیز: خوناس خنجره (کانقری) ۶۷

خوارزم ۷۷، ۱۱۴

خوناس (خناس) ۵۸، ۱۶۶

خونئه (خناس) ۷۴

خیروسپولیس ۴۱

خیوس (جزیره) ۳۹

د داردائل (هلسپونت) ۴۲

دارنده ۱۷۰

دار السیاده ۵۷

داس کیلیون ۴۱

داسی لیوم ۴۰

دامغان ۷۷

دانشکده ادبیات تبریز ۷۷

دانشگاه آنکارا ۱۳۱

دانشگاه تهران ۱۳۱

دانشمندیہ (امارت) ۶۷، ۸۳، ۸۴، ۱۰۴

دانوب ۸۱

دجله ۳۲، ۸۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹۰

درب الحدث ۵۱

دروازه اسب بازار ۵۹

دروازه پل احمد ۵۹

دروازه چاشنیگیر ۵۹

دریاچه وان ۳۲، ۵۸، ۷۵

دریای اژه ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۴۸، ۵۶، ۶۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲

دریای سیاه ۳۱، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۶۸، ۸۸، ۹۲، ۱۰۶، ۱۵۰ نیز: بحر طرایزنده، بنطس، بحر اسود

دریای مرمره ۳۱، ۳۴، ۴۱، ۷۴، ۷۸

دشت قیچاق ۱۰۵، ۱۰۸

دمبای ۱۶۵

دمشق ۱۸، ۷۵، ۷۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱

دندانقان ۷۲

دن سفلی ۱۰۱

دنیزسو ۶۲

دنیزلی ۸۸، ۱۶۵، ۱۶۶

دوبروجه ۱۰۶

دورلیوم (اسکی شهر) ۸۴

دوزقزی ۱۶۵

دوقاط (توقات) ۵۷

دولو (دوه لو) ۵۶، ۵۹

دومانچ ۱۰۲

دوناس ۶۴

دیار بکر ۱۹، ۷۸، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۲، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۷۰

دیار مضر ۵۰

دیاس کیلو ۴۰

دیر افلاطون حکیم ۱۵۱

ديوريقى ۱۶۰، ۱۶۹

ر راه شاهى (جاده شاهى) ۳۳، ۴۳، ۴۷

الرغه ۶۱

رم ۱۴۹

رودس ۴۰

روس، روسيه ۷۳، ۱۰۱

روم ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۶۹، ۷۴-۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۲-۹۶، ۹۸،
۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۶

روم شرقى (بيزانس) ۳۲، ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۶۷، ۷۳، ۷۶، ۱۴۹، ۱۵۱

رومانى ۱۰۶

رها (الرها، اورفه) ۹۹

ری ۷۶، ۷۸

ز زاره ۵۷

زبطره ۴۹، ۵۰

زعفرانپولی ۱۶۳ نیز: برغلو

زمتی ۱۷۰

زهره ۷۵

زیله ۵۷

ژ ژوستی نیانوپولیس ۵۶، ۶۲

س ساتالا ۴۷

سارامریک ۶۴

سارد، ساردیس ۳۳، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۱۵۰

ساروس (سیحان) ۳۲

سالامیس ۳۳، ۳۸

سامس (جزیره) ۳۹، ۴۰

سامسون، صامصون ۴۴، ۵۷، ۱۰۴، ۱۶۱ نیز:

آمیروس

سانگاروس، سنگاریوس ۴۱، ۴۸، ۶۲، ۶۶ نیز: سنجار

سیاستیا ۴۴

سبرتا (اسپارطه) ۶۱

ستالیا (اتالیه) ۶۰ نیز: انطالیه

سرای کیو ۱۶۵

سروس، ساروس (رود سیحان) ۵۱

سروهان ایلی ۶۵

سکه ۱۶۵

سقری (مودورلو) ۶۶

سل ۴۳

سلطان بویی ۱۶۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹۱

سلطان حصار ۱۶۵

سلطان داغ ۹۰

سلفکه (سلوکیه) ۵۸

سلندی ۱۶۵

سلنس ۴۱

سلوکیه (سلوکیا، سلوقیه) ۴۳، ۵۴، ۵۸

سلینوس (رود) ۴۰

سماع خانه ۱۵۴، ۱۵۶

سمرقند ۱۰۸

سمیساط ۹۰، ۱۰۰

سنجار ۳۲، ۸۴، ۸۷ نیز: سانگاروس

سندرعی ۱۶۴

سوخومی ۷۳

سوداق ۹۶، ۹۷

سوریہ ۳۱، ۳۶، ۴۳، ۴۸، ۴۹، ۸۳، ۱۴۳، ۱۴۹

سوری حصار (سیوری-) ۶۲، ۱۶۲، ۱۶۵

سوزوپلیس ۶۱

سوکوت ۱۰۲

سونسی (صونیسا) ۵۷

سیحان (ساروس، سروس) ۳۲، ۵۱

سیدی شهر ۱۶۷، ۱۶۸

سیر دریا ۵۱

سیری (شام) ۴۲

سیری حصار ۶۲

سیزیکوس ۴۱

سیس ۵۳، ۶۸، ۱۰۷، ۱۷۰

سیسام (جزیره) ۸۱، ۸۲

سیسیہ ۵۳

سیلن ۳۸

سیلیویک ۹۶

سیماو ۱۶۵، ۱۶۶

سینوپ ۳۲، ۴۲-۴۴، ۴۶-۴۸، ۵۴، ۶۶، ۶۹، ۹۵، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۶۱-۱۶۳

سیواس ۳۲، ۴۴، ۵۴، ۵۷، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۸۳، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۷۱

ش شام ۱۷، ۱۹، ۴۲، ۴۹، ۵۰، ۵۹، ۶۰، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۹۲، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۶

شمشاط (سمیساط) ۴۹، ۵۰

شوروی ۷۳

شوش ۴۳، ۴۴

شهنا ۱۶۲

شهر سفید (آق شهر) ۵۷

شیخلو ۱۶۵

ص صاروخان (امارت) ۵۶، ۶۵، ۷۰

صاری کیوی ۱۶۶

صربیا ۱۰۶

صرت ۱۶۵

صندوقلی ۱۶۲

صنوب (سینوپ) ۵۷

صور ۴۳

صونیس (سونسی) ۵۷

صیدا ۴۳

ط طرابلس ۱۰۸

طرابزون، طرابزنده، طرابوزان ۳۲، ۵۲، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶

طرسوس، طرسوس ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٤٨، ٩٥، ١٧٠،

طشت خانه ۱۱۷

طغانجق ۱۶۳

طواس ۱۶۷

طوانه (تیانه) ۶۰

طورغودلی ۱۶۴

طوس ۲۵

ع عاصی قراغاج ۱۶۶

عثمانجق ۱۶۱

عثمانلی ۶۹

عدالیه (انطالیه) ۶۰

عدن ۲۵

عراق ۳۱، ۵۷، ۵۹، ۸۵، ۸۶، ۱۴۳

عراق عجم ۷۸

عربستان ۴۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹۲

عشقلی ۱۶۵

علائیه، علایا ۵۴، ۶۰، ۹۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۶۷

عمق او ۱۷۰

عموریه ۵۲، ۶۲

عینتاب ۱۷۰

عین زربی ۵۰

غ غازی کوی ۷۸

ف فچه ۱۶۷

فرات ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸

فرانسه ۴۲، ۷۳، ۸۳، ۸۸

فریجیه ۵۴، ۶۹ نیز: فریجیه

فریجیه اپیکتوس ۵۶، ۶۹

فریگیه (فریجیه) ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۷۴، ۷۶

فلسطین ۴۳، ۵۳، ۶۰، ۸۵، ۹۱، ۱۴۹

فلک آباد ۱۶۶

فنکه ۱۶۷

فوجه (فوجیه) ۶۵

فوجا ۸۱

فوسه ۳۹

فیلادلفی (آقشهر) ۳۸، ۹۴

فیلومیلیون، فیلومیلیوم ۴۶، ۸۷

فینیقیه ۴۳

ق قارص ۷۳، ۹۷، ۱۷۰

قاضی کوی ۴۱، ۴۲ (غازی کوی) نیز: کالسدون قاهره ۱۱۳، ۱۲۳

قبچاق ۱۵۹ نیز قفچاق و دشت

قبرس ۶۸

قرابل ۱۶۹

قوابورن ۱۶۵

قراجه ۱۶۴

قراچه قویونلو ۱۶۵

قراجه داغ ۱۰۲

قراسی، قره سی، قراصی ۵۶، ۶۵، ۶۹

قراغاج ۱۶۶، ۱۶۷

قراحصار، قره حصار ۵۹، ۶۱، ۵۷، ۱۶۸

قره حصار دولت ۵۷

قره حصار شایین ۵۷

قره حصار شرقی ۱۶۰

قره حصار صاحب ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷

قرامان، قرمان، قره مان ۵۴، ۵۶-۵۸، ۶۰، ۶۸، ۷۰، ۸۹، ۹۵، ۱۷۱

قزل احمدلی ۵۴، ۶۶، ۶۷، ۶۹-۷۱

قزل ایرماق (رود هالیس) ۳۲، ۴۱، ۵۷، ۸۷، ۹۹

قسطمونی، قسطمونیه ۶۶، ۶۷، ۸۳، ۸۹، ۱۶۱، ۱۶۳ نیز: کانقری، کنغری، پافلاگونیه

قسطنطنیه ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۵۱، ۵۲، ۶۸، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۷-۸۹، ۹۳، ۹۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۹

قش ارا ۱۶۵

قطيه ٦٢

قفقاز ٧٨، ٣٢

قل حصار ٦٤

قلعه رعبان ٩٠

قلعه الروم ١٧٠

قلعه سرخ ٥٠

قلعه كهنه ٦٢

قلعه مروانى ٥٠

قلعه نوک دار ٦٢

قوئه ٣٢

قوجه ١٦٤

قوش حصار ٦٧، ٥٩

قولا ١٦٥

قونيه ١٨، ٢٥، ٣٦، ٤١، ٥٣، ٥٤، ٥٨، ٥٩، ٦٧، ٦٨، ٨٣، ٨٥، ٨٦

۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶-۱۲۳، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷-۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۱

نیز: ایکونیوم، کونیوم و استانکونا

قیچیق ۱۶۴

قیرشهر ۵۶، ۹۷، ۱۶۰، ۱۷۰

قیزلجه ۱۶۴

قیزیل حصار ۱۶۵

قیساریه (قیصریه) ۳۴، ۴۶، ۵۶، ۶۸، ۷۳،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹۳

۸۳، ۱۰۳، ۱۰۹ نیز: مازاکا

قیصریه ۵۴، ۶۰، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۸، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۶۹ نیز: قیساریه

کک کاپادوکیه ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۶، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۹

کارابیل ۴۷

کارالیا ۶۱

کاروانسرای شکر فروشان ۱۱۸

کاری ۳۹، ۴۰

کاریه ۵۶، ۶۹

کاستابال ۴۳

کالیس ۴۰

کالسدون (قاضی کوی) ۴۱، ۴۲

کالونوروس ۹۶

کالیدنا (جزیره) ۴۰

کانش ۳۲

کانقری (قسطمونی) ۶۷

کاوله - قلعه ۱۸

کایستر (رود) ۳۸، ۶۵

کینهاک ۳۰

کتابخانه ایاصوفیا ۲۸

کتابخانه عبد الباقي گلپنارلی ۱۵۶

کتابخانه محمد اندر ۱۵۷

کتابخانه محمد فرید اوغوز ۱۵۷

کتابخانه مرکزی دانشگاه ۲۷

کتابخانه ملی اطریش ۳۰

کتابخانه ملی پاریس ۲۹، ۳۰

کتابخانه یوسف اقا ۱۵۷

کته نیوس ۴۰

کته پتوکه ۴۱

کجاسو ۴۱

کچبرلو ۱۶۶

کخته ۱۷۰

کردستان ۳۱

کرکر ۱۷۰

کریسوپولیس ۷۸

کریمه ۹۷، ۱۰۵

کسانت ۴۲

کستل ۱۶۵

کسوفو ۱۶۷

کعبه ۱۵۶

کفرسود ۱۰۰

کلازومن، کلازیمن ۳۹، ۸۱

کلفن، کولوفن ۳۹

کلودیوپولیس ۴۲، ۶۶

کماخ ۱۶۰

کمر ۱۶۴، ۱۶۶

کندرلو (بیلان) ۱۷۰

کنفری ۱۶۱، ۱۶۳ نیز: کانفری، قسطمونی کنوس ۴۰

کنیسه السوداء ۵۰

کوتاهیه (کوتیوم) ۶۲، ۱۶۵

کوچ حصار ۵۹، ۶۷

کورسرخ ۱۷

کوسه طاق (کوسه داغ) ۱۰۲، ۱۲۴

کوشک ۱۶۵

کوغونیا ۱۶۰

کول حصار ۱۶۶، ۱۶۷

کوماناپونتیکا ۴۲، ۴۴، ۴۹

کوماگنه ۳۲، ۳۳

کومبوسنا ۴۶

کونیوم (قونیه) ۱۵۳

کوه سرخ ۱۷

کویی ۱۶۸

کیسیکوس (یزنیک) ۷۸

کیکلر ۱۶۵

کیلیکیه ۳۲، ۳۳، ۴۲-۴۴، ۴۶-۴۸، ۵۱، ۵۸، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۴، ۱۰۷

کیمه ۳۸

کیوکسن ۱۷۰

گک گالاتیا ۴۶

گرانیکوس ۴۱

گرجستان ۱۷، ۳۱، ۷۶، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۳

گردگاه (قلعه) ۷۸

گرمیان، جرمیان ۵۴، ۷۰

گره دی بولی، گره ده بولی ۶۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹۴

حصار (قل حصار) ۶۴

گمش سار ۱۶۵، ۱۶۸

گنبد سبز ۱۵۵

گنجه ۷۸

گنبد ۴۰

گوردوز ۱۶۴

گوردیون ۴۱، ۴۷

گوزل حصار ۶۴، ۱۶۴، ۱۶۵

گوگ سو ۹۱

ل لائودیسیا (لئودیسیه) ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۹۴

لاذق ۵۷، ۶۲، ۶۴

لاذق سوخته ۵۹

لاذقیه ۵۹

لارنده ۵۸، ۸۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۷۱

لاریس ۳۸

لامپساک ۳۹

لاموس (رود) ۵۴

لبدوس ۳۹

لپاده ۸۷

لنینگراد ۳۰

لؤلؤ ۶۰

لودی (لیدیہ) ۳۷

لوکوپولیس ۱۴۶

لیدن ۳۰، ۲۹

لیدیہ ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۶۹ نیز: اسپردا، لودی، مٹونی

لیسیا، لیسہ ۶۹، ۴۶

لیقیہ (لیکیہ) ۵۴

لیقونیہ ۵۴

لیکائونیہ ۶۹

لیکیہ ۴۳، ۴۲

م ماراتن ۳۳

ماردین ۱۰۱، ۸۶

مازاکا (قیساریہ) ۴۹، ۴۴

ماسیس (آارات) ۳۱

مال تپہ ۷۹

مالوس ۴۳

ماگنزی، ماگنہ سیا ۳۴، ۳۸، ۳۹ نیز: مغنیسیا مانیاس ۱۶۴

ماوراء النهر ۷۲، ۱۱۶

مٹاندر، میاندر (رود) ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۵۳

مٹونی (لیدیہ) ۳۷

مثنیٰ ۵۱

مدرسه آلتونیه ۱۱۷

مدرسه چفتلر ۱۱۳

مدرسه حلاویه ۱۱۷

مدرسه شفائیہ ۹۶

مدیترانہ (دریا) ۳۱، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۴، ۷۲، ۷۹، ۹۴-۹۷

مدینہ ۲۵

مراسیون (مرعش) ۵۰

مراغہ ۱۰۱

مرت ۱۶۴

مرسینا ۴۴

مرعش (جرمانیسیا، مراسیون) ۴۹، ۵۰، ۸۸، ۸۹، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۰

مرو ۷۲

مسجد سوختگان ۹۶

مسکو ۳۰

مسوگی (کوہ) ۳۷، ۳۸

مصر ۴۳، ۵۹، ۷۲، ۷۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۶، ۱۴۴-۱۴۶، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۱

مصیصہ ۵۰، ۵۱

مطبخ مولانا ۱۵۶

مطبعہ بریل ۲۹

مطرنی (مودرنی) ۶۶

مغرب ۱۵۳

مغله (مغلا، مبله) ۱۶۷، ۶۴، ۶۲

مغنیسیا، مغنیسیه ۱۶۴، ۶۵ نیز: ماگتری

مقدونیه ۴۸

مکری ۱۶۷

مکه ۲۵

مگار ۴۲

ملاذگرد، ملاسجد ۵۸، ۶۷، ۷۸، ۹۰ نیز منازکرت

ملاطیه (ملطیه) ۱۹، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۶۸، ۷۳، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۷۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹۵

ملکونیه (ملنقویه) ۵۹، ۶۰

منازکرت ۵۸، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷ نیز: ملاذگرد مناندر (دره) ۸۹، ۹۴

منیج ۷۷

منشا ۶۲، ۶۴، ۶۹، ۷۰

مندیهره ۱۶۴

منشار (قلعه) ۹۵، ۹۶

موتسرو ۳۲

مودورلو، مودرنی ۶۶ نیز مطرنی، سقری

موزه بریتانیا ۲۶، ۲۷

موزه مولانا، موزه قونیه ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۵۵

موصل ۷۵، ۷۹

۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۸، ۱۰۱

مه ایندر (رود) ۳۸

میافارقین ۷۴، ۸۵، ۸۶، ۱۰۱

میخالج (میلتوپلیس) ۶۶

میدیل (جزیره) ۸۱، ۸۲

میریو کیفالون ۹۰

میسیه ۳۷، ۴۰، ۵۶، ۶۹

میکال (جزیره) ۴۰

میلاس ۶۴، ۱۶۷

میلت (جزیره) ۳۹، ۴۰

میلتوپلیس (میخالج) ۶۶

میناء ۶۰

میندس ۴۰

میونت ۳۹

ن نازیللی ۱۶۵

نصیبین ۱۰۱

نقده ۹۱ نیز: نیکده

نکیده: نیکده

نکیسار ۵۴ نیز نیکسار

نگده: نیکده

نوتیوم ۳۹

نهر الاسود ۶۰

نهر المقلوب ۶۷

نیت ۱۶۵

نیسا ۴۷

نیشابور ۱۱۶، ۱۸

نیطس، نیطش (بنطس) ۵۲

نیغده ۱۵۳ نیز نیگده

نیف ۱۶۴

نیقومدیا: نیقومدیه

نیقومدیه، نیقومدیه ۳۴، ۴۲، ۶۶، ۷۸، ۸۴

نیقیه (نیکائیا) ۵۳، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۸-۸۴، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵، ۱۵۰ نیز: ایزنیک

نیکده، نکده، نکیده، نقده ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۶۹

نیکسار، نیکسار (نیوسزار) ۵۴، ۵۷، ۸۹، ۹۱، ۱۰۰، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۸

و وارساق ۱۷۰

وزارت جلب سیاحان ۱۵۷

ولگا ۱۰۱

ویران شهر ۹۶

ه هارونیه ۵۰، ۱۷۰

هالیس (رود قزل ایرماق) ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۴۱-۴۳، ۴۶-۴۸، ۸۷، ۱۰۴

هالیسارن ۴۰

هالیکارناس ۳۹، ۴۰ اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی مقدمه ۱۹۵ ۲ - اسامی امکانه ص : ۱۸۵

اقله ۵۹

هراکله (هرقلیه) ۴۲، ۱۵۸

هرقلیه ۴۲، ۹۲

هلاس (یونان) ۳۹

هلسپونت (داردانل) ۴۲، ۴۸، ۹۱

هلنوپولیس ۸۳

همدان ۷۵، ۱۱۱

هندوستان ۲۵، ۱۳۹، ۱۴۳

هی پوئه پا (برکی) ۳۸

هیران ۱۶۶

ی یاسی چمن ۹۸

یزکد ۱۷۰

یزنیق، ایزنیک ۶۶

یلواج ۶۱

یلواج ۱۶۶، ۱۶۷

ینی شهر ۱۶۵، ۱۶۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹۶

یورگان لاذق ۵۹

یولیا ۴۶

یونان ۳۳، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۴۴، ۴۸، ۵۴، ۱۴۵، ۱۴۹

یهودیه ۱۴۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹۷

۳- اقوام و گروه ها ائولی ها ۳۸

اتابکان ۸۸

آتالیهها ۳۴

آتی ها ۳۸، ۱۴۴

اخیان، اخیه ۱۲۲، ۱۶۸

آذربایجانی ۹۸، ۱۲۲

ارانی ۹۸

ارمنی، ارامنه ۱۹، ۳۶، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۷۹، ۸۲، ۸۶، ۹۴، ۹۶، ۱۰۲

اروپایی، اروپاییان ۳۶، ۴۰، ۴۸، ۷۶

اسفندیاریان ۱۶۳

اسکندرانی ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷

اسلامی ۳۲، ۴۹، ۶۵، ۷۶

۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۱ نیز: مسلمانان

اسلاوها ۷۶

اسماعیلی ۱۱۹

آسیائی ۳۱

اشاعره، اشعری ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶

اشکانی ۳۴

آشوری، آشوریان ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۴۴

اصحاب کهف ۶۴

اعراب: عرب

آل ارتنا (بنی ارتنا) ۱۶۸

آل ارتوق ۹۷ نیز: بنی ارتق

آل اشرف ۱۶۸

آل تکه ۱۶۷

آلتون اردو ۱۰۱

آل حمید ۱۶۶

آل دانشمند ۹۳ نیز: بنی دانشمند، دانشمندیان آل ذو القدر ۱۷۰

آل راحت ۱۶۹

آل سلتوق ۹۳

آل سلجوق: سلاجقه

آل صاروخان ۱۶۴

آل عثمان ۶۹ نیز: عثمانیان

آل قراسی ۱۶۴

آلمانی، المانیها ۳۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴

آل منتشا ۱۶۷

آمازون ها ۴۸

امویان ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶

انجمن تاریخ ترکیه ۲۸

اورارتوها ۳۳

اوزها ۷۵، ۷۶

اولیا ۱۳۸

ایتالیائی ۸۲

آیدینیان ۱۶۵

ایرانی، ایرانیان ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۵۲، ۵۹، ۷۵، ۷۶، ۱۱۴، ۱۴۶

ایلخانان ۵۶، ۶۹، ۱۲۴

ایوبیان ۹۵، ۹۹، ۱۰۰

ایونی ها ۳۸

باطنیه ۱۱۹

بریجی ها ۴۸

بلغاری ۹۴، ۱۰۶

بنی ارتق ۸۵، ۸۶ نیز آل ارتوق

بنی ارتنا ۱۷۱

بنی امیه: امویان

بنی دانشمند ۱۶۱ نیز: آل دانشمند، دانشمندیان بنی سلدوق (سلدوقیان) ۱۶۰

بنی صاحب عطا ۱۶۲

بنی غازی چلبی ۱۶۲

بنی منگوچک ۱۶۰

بیزانسی ها ۵۶، ۹۷، ۱۱۰، ۱۶۴

پارسی، پارسیان ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۱۱۴، ۱۲۶ نیز: فارسی

پافلاگونیها ۴۱

پامفیلی ها ۳۸

پروانگان ۱۶۱

پروتوهیتیت ۳۲

پهلوانان اسپتالیه ۶۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹۸

تابال ها ۳۳

تاتار، تاتارها ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۶

تراکیه ها ۴۱

ترک، ترکان ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۶، ۳۷، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۸۰-۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۲،

۱۰۳، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷

ترکمان، ترکمانان، تراکمه ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۵، ۷۰، ۷۸

تروائی ها ۴۸

تورکوپول ۱۰۶

تیموریان ۳۷

جبریہ، مجبرہ ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶

جاندار، جنداراغلو ۱۶۳

جوجی قبیلہ ۱۰۵

جوینی - خاندان ۲۰

چوپانیان ۱۶۳

حنیفہ ۱۸، ۱۱۸

حواریون ۱۴۹

خلفا ۸۵ رک: امویان، عباسیان، مصریان، ممالیک، عثمانیان

خوارزمی، خوارزمیان ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱

دانشمندیان، دانشمندیہ ۶۸، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۸۹ نیز: آل دانشمند، بنی دانشمند

دیزلی

(امراء-) ۱۶۶

ذو القدر (ایل) ۷۱

رمضانیاں ۱۷۰

رواقیان ۱۴۵، ۱۴۹

روسها ۹۷

روملى (ترکان-) ۸۷

رومى، رومیاں ۲۴، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱-۵۳، ۵۶-۵۸، ۶۱، ۶۴، ۶۶، ۷۴-۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۹۲، ۹۸، ۱۱۶،

۱۴۳-۱۴۵، ۱۴۹

سادات علوی ۱۴۸

ساسانى ۳۴ ساسانیان ۱۷۰

سامیها ۳۲

سریانی ۴۱

سلاجقه بزرگ ۷۲

سلاجقه روم ۷۲، ۱۱۲، ۱۵۸ و صفحات بسیار دیگر

سلاجقه شام ۷۲، ۷۹

سلاجقه عراق ۷۲

سلاجقه کرمان ۷۲

سلى ها ۳۴

سلجوقیان: سلاجقه

سلجوقیان أوج امیرا ۱۴۶

سلوکیها، سلوکیان ۳۴، ۳۸، ۴۶، ۱۴۳، ۱۴۴

سوریایی ۴۷

سیریانیها ۴۱

سیریایی ۴۷

سینویی ۴۶، ۴۸

شافعیان ۱۸

شامیان ۲۴، ۴۲

شیعه ۵۷

صاروخانیان ۶۹، ۱۶۴

صربها ۱۰۶

صلیبی ها ۳۷، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۱۰۸

صوفیه، صوفیان ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷

صوفیه پاکستان ۱۴۳

صوفیه جزیر ۱۴۳

صوفیه چلبیه ۱۵۷

صوفیه عراق ۱۴۳

صوفیه مغرب ۱۴۳

صوفیه هند ۱۴۳

عباسیان (خلفا) ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۱۵۰

عثمانی، عثمانیان ۳۰، ۳۱، ۳۷، ۴۹، ۵۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۱۹۹

۵۳-۵۶، ۵۸، ۶۱، ۶۵، ۶۹-۷۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۲-۱۶۵، ۱۶۷-۱۷۲

عراقی ۹۸

عرب، اعراب ۲۵، ۳۶، ۴۲، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۸، ۶۲، ۷۲، ۷۳، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۷

عیسوی ۳۶، ۹۹، ۱۵۱ نیز: نصارا، مسیحیان غزها ۹۱

غزنوی ۷۲

فارسی ۱۲۷، ۱۵۷ نیز: پارسی

فاطمیان ۷۳

فتیان ۱۲۲

فرانسوی ۸۲، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۱۱۳

فرانکها ۶۸، ۷۵، ۷۶، ۱۰۶

فرنگیان، فرنگان ۵۳، ۵۴، ۹۵

فقیهان ۱۴۲، ۱۴۳

فری جیها ۳۲، ۳۶، ۴۸

فریگی ها ۴۱

قاییق: قایی

قایی (طایفه) ۱۰۲

قبیله زرین ۱۰۵

قبیله طلائی ۱۰۱

قدریه، مفوضه ۱۳۳

قره مانیان ۶۹، ۷۱، ۱۱۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۱

قزل احمدلی ۱۶۳

قومان- ترکان ۹۷

کاپادوکیها ۳۶، ۴۱، ۴۷

کاری ها ۳۸

کراسی (سلسله) ۶۹، ۷۰

کرد، اکراد ۳۷، ۸۵

کرمیانان ۱۶۵

کلیمیان ۶۰ نیز: یهود

کیمریها ۳۳

گالاتها ۳۴، ۳۶

گرجیان ۷۳، ۱۰۲، ۱۰۳

گاگانوز

گرده پولى (امراء-) ۱۶۳

گرميان (جرميان) ۶۲، ۶۹

گنوسيان ۱۴۶

لاتيني، لاتينها ۳۰، ۳۶، ۴۹، ۶۸، ۸۳، ۸۵، ۹۴، ۱۴۹

ليديها ۳۸، ۳۹

ليكي ها ۳۶، ۳۸

مارياندى ها ۳۸، ۴۱

مازندرانى ۹۸

ماگنتها ۳۸

مشرعان ۱۴۲

مجبیره، جبیره ۱۳۳

مسخ ها ۳۳

مسلمانان، مسلمين ۴۹، ۵۰-۵۴، ۶۰، ۶۱، ۶۷، ۶۹، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۵۳

مسيحى، مسيحيان ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۶۸-۷۰، ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱ نیز:

عيسويان، نصارا

مصرى، مصريان ۳۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱

معتزلى ۱۳۲

مغول، مغولان ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۴، ۲۵، ۴۹، ۵۳، ۵۶، ۶۸، ۶۹، ۹۹، ۱۰۱-۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶

۱۶۸

مفوضه، قدریه ۱۳۳

ممالیک ۶۹، ۷۰، ۱۰۵

منگوچک (خاندان-) ۱۱۶ نیز بنی منگوچک مولویه (فرقه) ۱۱۴، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۵

نرمانها ۷۶

نصرانی، نصارا ۴۹، ۵۴ نیز: مسیحیان نوافلاطونی ۱۴۵-۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۳

هاتی ۳۲

هخامنشیان ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۲

هلندی ۲۸

هلن، هلنی ها ۳۹، ۱۴۳، ۱۵۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۰۰

هندیان ۱۴۶

هنگری ۹۴

هودیها ۳۲

هیتی ها ۳۲

هیتی ۳۳، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

یهود، یهودیان ۱۴۶، ۱۴۹

یوروک ۳۷

یونانیان ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۶-۴۹، ۶۱، ۶۸، ۷۳، ۸۲، ۹۴، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۰۱

۴-اسامی کتب آثار البلاد ۵۶

ارزش میراث صوفیه ۱۳۷

از سعدى تا جامى ٢٦

اطلس التاريخ الاسلامى ٧١

اغوزنامه ٣٠

الهى نامه سنائى (حديقه) ١٢٨

انثاد (تاسوعات) ١٤٦

انتقال علوم يونانى به عالم اسلامى ١٤٥، ١٥٠

انجيل ٣٦، ١٤٩

الاوامر العلائيه فى الامور العلائيه ١٧، ١٩، ٢٨

ايلياذ ٤٨

تاريخ ابن بى بى ١٧-١٩، ٢١، ٢٣، ٢٤، ٢٨، ٥٧، ٧٢

تاريخ الادب فى ايران من الفردوسى الى السعدى ١٢٣

تاريخ

ادبیات فارسی (اته) ۱۲۳، ۱۴۰

تاریخ آل سلجوق در آناتولی ۳۰، ۸۵، ۹۳

تاریخ تصوف در ایران ۱۴۳

تاریخ تصوف در اسلام ۱۵۳

تاریخ دول الاسلام ۸۶

تاریخ سلاجقه آسیای صغیر ۳۰

تاریخ سلاجقه عراق ۲۹

تاریخ سلاجقه کرمان ۲۹

تاریخ سلوقیان ۵۹

تاریخ مختصر الدول ۷۵

تاریخ مغول ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۰

تاریخ نظم و نثر در ایران ۲۶

تاریخ و صاف ۱۹

تاسوعات افلوپین ۱۴۶

تجزیه الامصار (وصاف) ۱۹

تذکره دولتشاه ۱۱۹

تفسیر فخر رازی ۱۳۴

تواریخ آل سلجوق ۲۹، ۳۰

تورات ۳۷، ۱۴۹

جهانگشای جوینی ۲۰

جهان نما ۴۹، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶

حدیقه سنائی (الهی نامه) ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۳

حکمت الاشراف ۹۳

دائرة المعارف اسلام ۱۱۳

دائرة المعارف فارسی ۷۳، ۷۵

دول اسلامیه ۱۱۳

دیوان سلطان ولد ۱۷

دیوان سنائی ۱۱۹

دیوان شمس تبریزی ۱۲۶-۱۲۸، ۱۳۱، ۱۵۱

دیوان لغات ترک ۱۰۲

رباعیات مولانا ۱۳۱

رحله ابن بطوطه ۱۱۹ رک: ابن بطوطه

رساله فریدون سپهسالار ۱۲۴، ۱۲۸

زبده النصره بنداری ۳۰

زندگانی مولانا جلال الدین محمد مولوی ۱۸، ۲۷، ۱۲۳، ۱۳۱

سرچشمه تصوف در ایران ۱۴۳

سرزمینهای خلافت شرقی ۵۵، ۶۷

سلجوقنامه ۳۰

سلجوقنامه ابن بی بی ۱۹ نیز: تاریخ ابن بی بی

سلجوقنامه منظوم قانعی ۲۵، ۲۶

سوانح مولوی رومی ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰

سیر حکمت در اروپا ۱۴۵، ۱۵۰

شرح جنگهای تیمور ۶۶

طبقات سلاطین اسلام ۷۱، ۸۶، ۱۶۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، مقدمه، ص: ۲۰۲

فتحنامه کعباد ۲۷

فرهنگ سخنوران ۲۶

فصوص الحکم ۱۱۸

فلسفه ما بعد الطبیعه ۱۴۵

فهرست کتب خطی فارسی موزه بریتانیا ۲۶

فیه ما فیه ۱۳۱

قرآن ۶۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۵۳

قصیده انگوریه ۲۲

کلیله و دمنه منظوم قانعی ۲۶، ۲۷

مثنوی مولوی ۲۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۶

مجالس مولانا ۲۷، ۱۳۱

مختصر سلجوقنامه ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۰ نیز: تاریخ ابن بی بی

مخزن الاسرار ۱۱۶

مرآت المثنوی ۱۳۶، ۱۳۸

المستشرقون

المسالک و الممالک ۱۶۳

مسامره الاخبار و مسایره الاخیار ۸۵، ۹۳

معجم الانساب و الاسرات الحاکمه فی التاريخ الاسلامیه (زامباور) ۱۱۳

معجم البلدان یاقوت ۱۹، ۵۰

المعجم فی معاییر اشعار العجم ۱۲۷

مکتوبات مولانا ۱۳۱

مناقب العارفين افلاکی ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۵۱

منطق الطیر عطار ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲

نبرد ملاذگرد ۷۷

نزهت القلوب ۵۶

ولدنامه ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۴۲

یادبودنامه مولانا ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱

مختصر سلجوقنامه

اشاره

تألیف ناصر الملّه و الدین یحیی بن محمد بن علی الجعفری الرغدی مشهور به «ابن الیبی» (از منشآت قرن هفتم هجری و تلخیص شده در زمان حیات مؤلف) از روی چاپ لیدن باهتمام: م. ه. هوتسما (۱۹۰۲ م)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم رب تمم و اعن بعد از حمد آفریدگار و درود بی شمار بر سید مختار علیه السلام و علی آله الاخیار بر مطالعه کنندگان این اوراق خافی نماند که کتاب سلجوق نامه از منشآت صدر علامه نادره الادوار مالک دیوان الطغرا ناصر

المَلَّه و الدین یحیی بن محمّد المعروف بابن البیسی دامت فضایله کتابی عذیم النظیر و فقید المثل است و در آن اسلوب که او رفته است و بر آن وجه که او داد بسخن داده مجارات و مبارات او مقدور هیچ صاحب صنعتی نباشد الاّ چون جماعت اخوان از کبر حجم آن شکایت کردند و از مطالعه و استفاده محروم می ماندند این ضعیف با قَلت بضاعت در صنعت متعهد و متدرّک شد که مقاصد و مغازی کتاب را بی اطناب در اوصاف و اغراق در تشبیهات در جزوی چند بیارد تا هرکس بی تحصیل نسخه و تیسیر مطلوب

مقدمه

نخست عذری که مؤلف اصل در دیباجه خواسته است و گفته که کیفیت تسلط سلطان سلیمان بن قتلش بن اسرائیل و احوال امراء کبار او چون امیر منکوجک و امیر ارتق و امیر دانشمند محقق نبود و کتب مؤرخه آن عهد تعذری تمام داشت و وثوق بر اقوال نقله و اقاویص سمار بعید العهد بحسب اختلاف روایات نمی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳

بود «۱» ابتداء از عهد دولت سلطان غیاث الدین کیخسرو والد سلطان معظم علا الدین کیقباد کرده شد

ذکر ولی عهد کردن سلطان قلیچ ارسلان غیاث الدین کیخسرو را «۲»

چون حله ار جوانی جوانی سلطان سعید قلیچ ارسلان برداء قشیب مشیب مبدل شد و مرکب خوش رو حیوه کامل و هنگام وداع و تفرقه اجتماع رسید غیاث الدین کیخسرو را که کهنترین اولاد بود و از میان یازده برادر بملازمت پدر شرف اختصاص یافته حاضر کرد و گفت ای فرزند بدانک من از این فناء فنا می روم و متأهب زاد راه معاد می شوم و تو بحمد الله نوباوه باغ شاهی و شکوفه حدیقه الطاف الهی تخت را چون تو به نشینی نیست و بر تو دیهیم را گزینی نیست ترا بر اخوان از آن گزیدم که درخور شاهی ترا دیدم بر سر خلقی که ودایع حقد ترا می گمارم و ملک و جان را بتو و رضوان می سپارم یا بُنّی لا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ یا بُنّی اَقِمِ الصَّلَاةَ وَ اْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلٰی مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِی الْاَرْضِ مَرْحًا اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ «۲» ای فرزند پادشاهانرا از

عدل پرسند إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
«b- دنیا فرار با هیچ کس قرار نگرفت خنده او چون گریه ابر بی دوام است و گریه او چون خنده برق بی آرام این واضح است
ساعه أبکی سنه و إذا أتى بسئته

a Kor. ۳۱, ۱۲ b, ۱۶, ۱۷. b Kor. ۱۶, ۹۲

(۱) رک: «الوامر العلائیه» چاپ عکسی ص ۱۱

(۲) ص ۱۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴

جعلها سنه چون آن وصایاء بلیغ بدو تبلیغ فرمود فرمود تا ارکان حضرت و اعیان سلطنت مجتمع شدند و چون صفه بار را
بخاص و عام عاص دید فرمود که آفتاب اقبال من بدرجه زوال رسید و یقین است که ملک بی مالک و شهر بی شهریار نماند
یکی بگذرد دیگر آید بجای جهان را نماند بی کدخدای و فرزند کیخسرو منوچهر چهر بآداب شاهانه متجلی است و در حلبه
این مضممار بر اخوان و ملوک سایر دیار سابق و مجلی من ولایت عهد بدو دادم و در این دولت برو گشادم و حکم او را در
عهد حیوه خود در ولایت و رعیت مجری کردانیدم و او را وارث تاج و نگین ساختم و خود را از میان بکنار انداختم می باید
که شما با او بیعت کنید و چون صخره صمّا بر هوا و ولاء او ثبات قدم نمایید اعیان دولت بعد از بکا و عویل و سکوت طویل
انقیاد اوامر سلطان را از لوازم دیدند گفتند سلطان غیاث الدین قهرمان ماست ظاهر و باطن در حضور و غیبت او یکسان داریم
و با مخالفان دولت

او چون شمشیر و سنان طریق حدّت و خشونت سپریم و ایمانی که اهل ایمان را در نقض آن تأویل ممکن نگردد با آن موافق ضمّ کردند و بعد از مخالفت بر رفع مخالفت و نصب رایت موافقت و احکام احکام نصرت و معاضدت او را بر سلطنت نشانند

نشست شاه مبارک قدم بیمن قدوم فراز تخت شهی در بسیط خطّه روم سروران اطراف بر یمین و یسار تخت ایستادند و درم و دینار بی شمار نثار کردند و خلع و تشریفات گرانمایه از خزانه خانه سلطنت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵

بطبقات امرا و کبرا رسید و بدان نیل میل همگنان زیاده کشت و ده روز داد عیش و طرب دادند و در شیوه عشرت جز جرعه ساقی هیچ باقی نگذاشتند آنکه روی بعمارت بلاد و امصار نهاد و اخبار باطراف مملکت پراکنده شد و این حکایت در سنه ثمان و ثمانین و خمسمایه بود

ذکر اجتماع اخوان بخدمت ملک رکن الدین و تحریض او بر منازعت «ا»

چون خبر بمسامع اخوان رسید بواعث حسد در باطن جسد هر یک ظاهر شد و هر برادری بر آذری نشست هر چند هر یک قطری داشتند و بر مملکتی مستولی بودند توقات را با توابع رکن الدین سلیمان شاه و نکیسار را با مضافات ناصر الدین بر کیارقشاه و آبلستان را مغیث الدین طغرلشاه و قیصریه را نور الدین سلطان شاه و سیواس و آقسرا را قطب الدین ملکشاه و ملطیه را معزّ الدین قیصرشاه و اراکلیه را سنجرشاه و نکیده را ارسلاشاه و اماسیه را نظام الدین ارغونشاه و انکوریه را محیی الدین مسعودشاه و برغلو را غیاث الدین کیخسرو متصرف بودند و هیچ چیز باندک و بسیار از اعمال آن دیار

بدیوان سلطنت پدر عاید نمی شد هر سال یک بار بخدمت پدر آمدندی و با حصول مقصود بازگشتندی فی الجمله چون ملکان را سوداء ملکداری و غوغاء شهریاری در حرکت آمد همه در خدمت رکن الدین سلیمان‌شاه که برادر بزرگ بود جمع شدند و تزییف رأی و تهجین اندیشه پدر می کردند که با وجود آب زلال تیمم ببقایه زبال و با استعداد صولت پلنگ استنجد بحیلت روباه لنگ کرده است، بیت

(۱) - رک: «الاوامر العلائیه» چاپ عکسی ص ۲۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۶ نمی شویم بدین حکم از پدر راضی «۱»

کجا بریم چنین ننگ و چون کشیم این عار از این نوع سخنان مغشوش کالعهن المنفوش یاد کردند ملک رکن الدین بنابر آنک از دها و عقل بهره تمام داشت در جواب فرمود که خدایگان عالم خَلَمَدَ اللّٰه ایتامه شهریاری کامکارست هرچه فرماید و گوید سپهرش رعبا و رهبا گردن نهد و چون ذات شریف او سبب تکوین طینت ما بوده است عدم ارتسام احکام و امتثال مثالش موجب عقوق و رفض حقوق باشد

رضاء او نفروشم بملک روی زمین که خاک توده فانی ندارد آن مقدار «۲» سیما که سیما کریمش متغیر و مشرع ناز و نعیم متکدر شده است نقض احکام او را برخاستن و بدان وسیلت مضغه افواه و ضحکه اشباه شدن از رأی سدید بعید باشد غیاث الدین هرچند پسین خردست اما در مکتب وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا «a» آداب شاهی را نیکو تحصیل کرده است و از قوت بفعل آورده وَ اللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ «b» چون برادران این نصایح شنیدند ماده سودایی که بدماغشان راه

یافته بود متحسم شد خاسر و خایب هر یکی بر سر ملک خود آیب گشتند در اثناء این حالات خبر رسید که سلطان قلیج ارسلان بدار الجنان پیوست و غیاث الدین باستقلال بر مسند شاهی [و] بر تخت نشست

a Kor. ۱۸, ۶۴. b Kor. ۳, ۱۱

(۱) - رک: الاوامر العلائیه چاپ عکسی، ص ۲۸

(۲) - ص ۲۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۷

ذکر استماع سلطان رکن الدین «ا»

وفات پدر را و صرف اهتمام بر انتزاع ملک از قبضه تملک برادر چون ملک رکن الدین در شهور سنه ثمان و ثمانین و خمسمایه از وفات پدر خبر یافت دل را بنار احتراق افتراق بتافت و بعد از شرایط عزا و لوازم بکا مسرعان بجمیعت اجناد اغوار و انجاد باعوان و اعضاء روانه کرد و خویشان از توقات بی جمیعت عزیزت ساخت چون باقسرا رسید لشکر بی حد بدو پیوسته بود همه در خدمت رکاب چتر همایونش بقونیه رسیدند و اهالی آن سپر ممانعت در روی کشیدند و مدّت چهار ماه هر روز شصت هزار مرد کماندار با عساکر ملک رکن الدین در مضاربت و مقاتلت بودند عاقبت بخدمت ملک رسول فرستادند و قرار صلح نهادند بر آن جملت که سلطان غیاث الدین با فرزندان و اتباع و اشیاع بهر طرف که طایر فکرش پرواز کند روانه گردد و سلامت بمقصد رسد آنگه ملک در شهر درآید و بر ولاء او بیعت کنند بر وفق ملتمس عهدنامهها اصدار فرمود و فرستاد باتفاق در بندگی سلطان عرض کردند بمحلّ احما و استحسان افتاد و فرمود تا دو نفر دیگر از اهل شهر که در مداخل امور ولاج و خراج باشند جهت

تأکید بخدمت ملک روند و عهدنامه و دست خط اشرف موکد باقسام اقسام و ایمان غلاظ حاصل کنند در حال چنان کردند سلطان چون عهد را مطالعه کرد روع روع و جیشان جاش را تسکین داد و از سر اضطرار جلا اختیار فرمود

ذکر جلاء غیاث الدین کیخسرو و واقعاتی که در غربت دید «۲»

در سنه ست و تسعین و خمسمایه نماز شام که دراری کواکب در

(۱) - رک: الاوامر العلائیه ص ۳۰

(۲) - ص ۳۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸

چمن لاژوردی گنبد نیلوفری بر مثال ازهار طری ظاهر شدند سلطان با کوبه از خواص از شهر بدر آمد و راه آقشهر بعزم ستنبول در پیش گرفت از غایت استعجال و پریشانی حال ملکان عز الدین کیکاوس و علاء الدین کیقباد را در آن حال از خدمت پدر غیبت افتاد و سلطان بدیشان نپرداخت و از شهر بیرون تاخت چون بدیه لادیق از اعمال قونیه رسید رعایاء آن بر غلامان و خواص او استخفاف کردند و بعضی را مجروح کردند و اسباب را در معرض تلف آوردند سلطان از آن حالت متغیر شد و راه لارنده گرفت و نامه متضمن عتاب از سر شتاب برادر نبشت و از اهانت و اذلال عرق نجبت شاهی شکایت کرد روز دوم چون رکن الدین در شهر درآمد و بر تخت نشست قصاد نامه را رسانیدند اگرچه از فرط غضب در جوش آمد اما جهت مصلحت وقت کظم فرمود و بانگ بر ایشان زد که هرآینه با مخالفان دولت و مخلفان آن شیعت چنین باید کرد و در خفیه بعضی از خواص ایما فرمود تا ایشان را استمالت کند و مناداه دردادند که هر که برادر سلطان را

غار تیده و مردم او را رنجانیده باشد بیاید و آن را سبب قربت و زلفت داند آن مجاهیل بدین تساویل اغترار کردند و بر همدیگر در مبادرت مسابقت می گرفتند تا عاقبت باجمعهم بر درگاه جمع گشتند و هریک هر چه سته بود جهت ترویج سوق خود با خود آورد سلطان هر فوجی را بقومی سپرد و ملکان را حاضر کردانید و هر دو را بر سر تخت بر زانوی خود نشاند و نوازش فرمود و میان اقامت و رحلت تخییر کرد سفر و لحوق پدر را اختیار کردند و بی اختیار قطرات

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۹

عبرات بر رخسار چون گلنار مدرار کردانیدند سلطان را از آن حال رقت غالب شد و برغبث صادق با خلع نفیس از کمره‌اء مرصع و ما یوافقها و یجانسها با مردم خود بخدمت پدر روانه کرد و فرمود تا جناح طغاه را از شرفات سور صلب و کسوت حیات را از بدن جنبششان سلب کردند و آتش در دیه «a» زدند چنانک هنوز لادیق سوخته می خوانند و فرمود که هر که بر سلجوقیان استخفاف کند سزا و جزا ازین نوع مشاهده کند سلطان تا وصول فرزندان توقّف کرد چون رسیدند «b» نوازش عم عرضه کردند و قصّاد سلطان رکن الدین اعدار ممّوه تقدیم داشتند بحسن اصغا استماع فرمود و با نوازش باز کردانید و خوبشتن در ممالک ارمن کی در آن زمان از آن نیفون تکفور بود توژد نمود

ذکر وصول غیاث الدین بارمنستان *

چون لیفون را از قدم سلطان آگاهی دادند چون تشنه بآب زلال از سر اجلال استقبال کرد و چون نظر بر چتر مبارک انداخت پیاده شد و

در اعزاز سلطان همه تن زبان گشت سلطان را یکماه آنجا توقّف افتاد و از آنجا روی بآبستان. نهاد ملک مغیث الدین طغرلشاه پسر قلیچ ارسلان در بندگی و خدمت شرایط اخوت برعایت رسانید و قاضی و ائمه شهر را در خلا احضار کرد و اقرار فرمود که ملک آبستان و توابع چنانک پدر بمن ارزانی داشته بود من که طغرلشا هم اقرار کردم که ملک خداوند و برادرم سلطان غیاث الدین کیخسروست و صکّ را در

a P

م.د

b P

رسید

* رک: الاوامر العلانیه ص ۳۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۰

بزم علم بخدمت سلطان نهاد سلطان [گفت] که قبول کردیم و باز بدو بخشیدیم بگواهی حاضران بعد چند روز عزم ملطیه کرد چون ملک معز الدین قیصرشاه را اعلام کردند بضيافت و استقبال مشغول شد و با جمله خویشان و اتباع پذیره رفت و چون از دور سلطان را بدید پیاده شد و بدست بوس شتافت و عذر غدر برادر و اجلاء او از ممالک و خلّو سریر سلطنت از فرّ و ابّهت سلطان در خواست و تفجّع و تلّهف نمود و بتعظیم تمام در شهر درآورد و سراء سلطنت را با جمله اسباب بیوتات در تصرف نواب و حجاب سلطان باز گذاشت و هر روز بنوعی از انواع ابداع نیکو بندگی می نمود شبی در اثناء منادمت پیش سلطان رفت و بزانو درآمد و عرض داشت که مرا در خاطر می آید که باجارت سلطان نزد ملک عادل که خسر بنده است روم و سلطان بدین قرصه ملطیه قناعت فرماید تا ایام بؤس و نحوس منقرض شدن آنکه باز بنده بدین دیار آید و

سلطان بمراد بر سریر سلطنت نشیند سلطان را ازین سخن تبسم آمد فرمود که ملک عادل پادشاه عاقل است و بسبب خوشی تو اولی آن باشد که من نزد او روم و استشارتی کنم تا چه اشارت کند ملک جای خود نگاه دارد و منتظر باشد تا بازی گر افلاک از پرده غیب چه نقش بیرون می آرد بعد از آن عزم حلب فرمود معزالدین از حرم خود یک کله بند بقیمت پنجاه هزار دینار بیرون آورد و بخزانه داران سلطان تسلیم کرد و غیر آن اسباب بی کران مرتب و مهیا گردانید

ذکر پیوستن سلطان بملک شام*

چون ملوک شام را خبر شد که صبح فلک شاهی بر ممالک ایشان

* رک: الاوامر العلائیه ص ۴۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۱

طلوع کرد انزال و احمال باستقبال فرستادند و همه لشکر و جمعیت متوجه خدمت شدند و پیاده شده شرف دستبوس دریافتند و قدمت قدوم البدر بیت سعوده «a» خوانان گفتند سلطان عالم بخانه و آستانه خود آمد تا در اجل تأخیری و در کنانه امکان تیری باشد هرچه داریم در وجه دفع وحشت خاطر اشرف نهیم لله که حماء نفس را از مداخلت افکار منزعج حمایت فرماید و بر موجب قول امیر المؤمنین کرم الله وجهه که إِنَّ لِلْمُحَنِّ غَايَاتٍ وَ سَبِيلَ الْعَاقِلِ أَنْ يَنَامَ عَنْهَا حَتَّى يَتَجَاوَزَهَا وَ نَظْمِ قَابُوسِ رَا كَه در زمان التواء رایت دولت فرموده است «b»

و فِي السَّمَاءِ نَجُومٌ غَيْرُ ذِي عَدَدٍ وَ لَيْسَ يَكْسِفُ إِلَّا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ (*) سبب تسکین دل غمگین سازد هر روز در آن مدّت سلطان را ملکی مهمانی کردی و تقدّمه لایق ولیمه عرض داشتی ناگاه سلطان را

در خاطر عزم آمد ملوک بقدر امکان خدمات کردند و روزی چند برسم وداع ملازم رکاب سلطان بودند آنکه با تشریفات گرانمایه مراجعت کردند چون بحدود آمد رسید ملک صالح که بکریمه از اولاد قلعج ارسلان داماد سلطان بود فرزندان را با جمله حشم پذیره فرستاد و سراء سلطنت را بدانچه آراسته بود از خزاین

:a Vers arabe dont l'autre hemistiche est donne en G ainsi

و جدك عال صاعد كصعوده

:b En G precedent ces yers

قل للذی بصروف الدهر عیترناهل عاند الدهر الا من له الخطر

اما ترى البحر یعلو فوقه جیف و یستقر باقصی قعره الدرر

* الاوامر العلائیه ص ۴۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲

و آلامت بیوتات و غلمان و جواری ترتیب کرد و بعد دو روز با کوبه خواص استقبال فرمود چون نظرش بر چتر مبارک افتاد پیاده شد حاجبان پیش دویدند و باز سوار گردانیدند چون نزدیکتر شد باز عزم کرد که پیاده شود سلطان بقسم مانع شد و از پشت اسپ دستبوس فرمود چون نزدیک شهر رسیدند ملک صالح پیاده شد و عنان سلطان گرفته در رکاب میمون می رفت چون بر در سرا رسیدند فرزندان ملک صالح طبقه‌ها پر دینار نثار کردند و چون بر تخت نشست ملک صالح مفاتیح قلاع و بقاع ممالک خود را بخدمت سلطان نهاد سلطان از علو همت او متعجب شد و ستایش بی کران فرمود و گفت قبلناها و بأفضل المنن قبلناها ثم رددناها الیک متعک الله بها و بأمثالها آنکه خوان نهادند و برداشتند و سلطان بحرم همایون بدیدن همشیره تحوّل فرمود چون ملکه را نظر بر جمال سلطان افتاد روی بر

قدم برادر نهاد و گفت هرچه من پرستار را هست نثار رکاب شه‌ریار کردم در این شهر اقامت فرماید و انتظار لطف کردگار و موافات اقدار کند شاید که مصلحت جلا بوده باشد عسی آن تکره‌ها شیئا و هو خیر لکم زمانی برادر و خواهر درین مناصحت و محادثت نفس زدند آنکه سراجہ خلوت رفت طاوسان خضاری در خدمت شهباز فضاء شه‌ریاری در جلوه گری درآمدند و بنظر قبول ملاحظت یافتند ساعتی با آن مخدّرات بر مخدّہ دعب بغنود بعد از آن عزم بزم فرمود و بمحاوره زیر و بم اوتار نغم غبار غم را از حواشی روزگار می سترد و زمام طبع بخوشدلی سپرد بعد از مدّتی نشاط اخلاط کرد و روی بیسیط آن بساط آورد چون ملک بلبان از

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳

یمن قدوم سلطان خبر یافت فرزندان و اشیاع خود را پنج روزه راه پیش باز فرستاد و خویشان بر اثر روان شد و پیاده در رکاب سلطان تا آستانه خانه بیامد و از انواع نفایس تا جان عزیز هرچه داشت موطاء قدم مالک خود کردانید و مفاتیح قلاع و تفاصیل خزاین بقاع را بخدمت سلطان آورد و ایمان غلاظ یاد کرد که در آن باب رعونت نکرده است سلطان فرمود که عرصه فتوّت ملک از آن فسیح ترست هرچه گوید هزار چندانست امید بفضیل باری چنانست که انهار سعادت در ارم مرام ما جاری شود و بی فرجامی ایام را انجامی با دید آید و عذر الطاف ملک خواسته شود بعد از مدّتی که آنجا اقامت فرمود توجّه بجانب جانیت نمود و مدّتی آنجا بود و از آنجا

بعزم ستنبول در کشتی نشست ناگاه بادی از مهّب تجری الزّیاح بما لا تشتهی السّیفن بوزید و حالت و جاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ «a» اعادت یافت و کشتی بساحل دریاء دیار مغرب انداخت کام ناکام لنگرها درانداختند و با دیده تر و لب خشک رخت از آن تری بر خشکی کشیدند مدّتی در آن اطراف طواف می کرد و در مقابله شراست اخلاق مغاربه هشاشت الطاف مشارقه اظهار می کردانید و در کنف رعایت امیر المومنین عبد المؤمن رضی الله عنه از کید نکد ایام آمن بود و بکرات و مرّات بتفقّد و تعهّد آن حضرت مخصوص شد عاقبت باجارت حضرت خلافت عنان بصوب ستنبول کردانید

۲۳, ۱۰. a Kor. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴

ذکر رسیدن سلطان از طرف مغرب بجانب ستنبول

فاسلیوس آن عهد مقدم سلطان را مغنم بزرگ شمرد و مشارکت بل که استقلال در ملک خود واجب دید و در وقت اجتماع باهم بر تخت می نشستند و مباسطات و ملاطفات می نمودند اتفاقاً فرنگی بود بمردانگی و صرامت مذکور و بدلاوری و شهامت مشهور که بتن تنها بر هزار مرد کارزار تاختن می آورد و کارزار می کرد هر سال ده هزار دینار مواجب او بود مگر روزی با اصحاب دیوان از قبل جامگی قال و قیل کرد بخدمت فاسلیوس آمد و شکایت مطوّل و عربده بی طایل آغاز کرد فاسلیوس بفرنگی می گفت امروز سلطان حاضرست ماجرا را در توقّف انداز فردا بر وفق رضاء تو تدارک تقدیم رود فرنگ پاس نمی داشت و صلابت پیشانی و جرأت کم نمی کرد سلطان در تاب رفت و از تکفور پرسید که این امیر چه می گوید در جواب فرمود که مگر اهل

دیوان در ایصال معلوم او اهمال کرده اند سلطان فرمود تا این غایت بندگان را گستاخ چرا باید کردن فرنگ با سلطان سفاهت نمود سلطان در خشم رفت و دستارچه بر دست پیچید و بیگ مشت که بر بناگوش زد فرنگ را بی هوش از کرسی در کردانید فرنگان و رومیان غوغا کردند و بر سلطان حمله آوردند و قصد اهلاک کردند فاسلیوس ایشان را منقار باز کوفت و خویشتن از تخت فروآمد و آن فتنه را بنشانند و جمله امم را از سرا بیرون راند و در خلوت با سلطان ملاطفت آغاز کرد و تسکین غضب می فرمود سلطان را از فرط حمیت آتش بر سر دویده بود آب در دیده آورد و هر نفس بادی سرد بر درد و خاکساری روزگار

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵

خود می کشید فاسلیوس را گفت ترا معلوم است که من پسر قلیج ارسلان و از نژاد الب ارسلان و ملکشاهم از مشرق تا مغرب جهانرا اجداد و اعمام من گشودند و همواره اجداد تو خراج و باج سوی خزانه خانه ایشان می فرستادند و تو با من همین طریق می رفتی اکنون اگر تو روا داری که چون قضاء آسمانی مرا بزمین تو اندازد بر من چنین استخفافی رود برادرانم که هر یکی صاحب کشوری اند چون بشنوند آکل لحم اخی و لا أدعه لغیری بر خوانند و بدین بهانه لشکر کشند و دیار ترا مراض سباع و ضباع کردانند فاسلیوس در جواب شتاب نکرد تا سورت غضب سلطان کمتر شد آنگه از در اعتذار و استغفار درآمد و گفت هر حکم که سلطان فرماید بر لشکر و کشور

من جاریست سلطان فرمود که تصدیق این تصوّر آنکه باشد که از هرچه گویم عدول نفرماید فاسلیوس تجدید قسم کرد که از احکام سلطان مجاوزت نکند سلطان فرمود که دستی سلاح چنانکه اختیار من باشد و اسپه که لایق مردان و شایسته میدان بود حاضر گرداند و اشارت فرماید تا فرنگ با من در میدان آید اگر فرنگ پیروز جنگ شود من از بلا و عناء غربت خلاص یابم و اگر ظفر مرا باشد فاسلیوس از جرأت و اساعت فرنگ برآساید فاسلیوس گفت که حاشا که بچنین حالت رخصت دهم اگر و العیاذ باللّه از صدمت فرنگ شاه را در جنگ نکبتی رسد نام من بحماقت برآید که سلطانی را در مقابله یکی احاد اجناد آورد و درین مقام از بیم انتقام برادران تو مقام نتوانم کرد سلطان ایمان غلاظ یاد کرد که اگر درین قضیه فاسلیوس توقّف کند من بی توقّف خود را هلاک کنم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶

چون الحاح سلطان بغایت رسید از زردخانه برگ و عدت شاهانه حاضر کردند سلطان یکی دست سلاح اختیار کرد و فرنگ را خبر کردند که فردا روز زور آزمایست فرنگ همه شب اسباب جنگ مهیا گردانید و خود را بر زین و پشت اسپ محکم بست و بعزم جنگ در عرصه میدان آمد خلائق آن دیار از صغار و کبار و قاری و امی و مسلم و ذمی دو گروه شدند برخی بطرف سلطان میلان نمودند و قومی بطرف فرنگ نگران جنگ شدند روح الامین هر لحظه نداء و یَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا»

a

« بگوش سلطان می رسانید چون کوه آهنین با

فاسلیوس در قلب ایستاده بود و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ «b» برخواند و چون آفتاب در برج شرف بهر طرف سیران فرمود و چون بدر زاهر گرد عساکر برمی آمد فرنگک اول بنیزه حمله کرد سلطان بسپر دفع فرمود بار دیگر همین عمل باز آورد سلطان رد کرد بار سوم سلطان حمله برد و بیگک صدمه جان فرسای فرنگک را از پای درآورد و بیگک گرز گاوسار رخسار پرستنده سم خر عیسی را در خاک افکند چنانک انینش بمقیمان خطه اسفل سافلین رسید

بضربه لم تکن مئی «c» مخالسهو لا تعجلتها جینا و لا فرقا «*» اسپ فرنگک را از نکایت گرز از گریز گزیر نبود و فرنگک بسبب آنک خود را بر اسپ تنگ بسته بود بی هوش و مدهوش آونگان بماند مسلمانان و فاسلیوس و تجار و امراء کبار که حاضر بودند آواز آفرین بر چرخ برین رسانیدند فرنگان خاکسار خواستند که غوغا

a Kor. ۴۸, ۳. b Kor. ۶۵, ۳

(۱۳) Cp. Hamasa. منه P

(۲۸) Freytag p

* الاوامر العلائیه ص ۵۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۷

کنند فاسلیوس لشکر را بدفع ایشان مثل داد و بعضی را سیاست فرمود و دریاء متموج فتنه ساکن شد سلطان را از میدان بخانه خود برد و پیشکش فراوان تقدیم داشت و آن شب تا انفلاق عمود صباح عود و راح را بکار داشتند و خیط غبوق را بصبوح موصل کردانیدند روز دیگر با جمله آلات بزم که مدخر اباء و اجداد فاسلیوس بود بسراء سلطان حاضر شد و آن روز احیاء موات عشرت در اراقت هم دین که در شرع ندامی محلل است

واجب دیدند و در پایان مستی فاسلیوس بر زبان راند که مهر خسرو اسلام با دل و جان من نه «a» چنان پیوند گرفته است که بهیچ حال صورت انفصال پذیرد و اگرچه یکدم بی جمال مبارک پادشاه بودن وبال می دانم اما مصلحت شاه جهان را بر ارادت خود راجح می بینم اگر روزی چند تا نایره حقد و حسد فرنگان خامد شود سلطان نزدیک ملک مفرزوم که از اکابر قیصره روم است رنجه شود و بهره در دایره امکان آید این بنده بجانب جناب عالی در فرستادن تقصیر نکند و او خود آنچه شرط تعظیم است بجای آرد لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا «b» این کلمات در مسماع اشرف خدایگان مکان پذیر شد و کار راستی فرمود و روزی چند با خدم و حشم روی بدان جزیره نهاد و بدور جام باده گلگون از جور دور گردون یاد نمی آورد و ملکان عز الدین و علاء الدین را چون از مکت «c» فراغت می یافتند بشکار بر

a

. Biffez ce mot et l'acceptez.

b Kor. ۶۵, ۱. c

مکتب Schefer: زحمت

Lecon confirmee par la glose Rec. III, ۴۵. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن،

ص: ۱۸

و بحر روزگار بسر می بردند اکنون وقت است کی بذکر پادشاهی سلطان رکن الدین شروع افتد

ذکر ایام پادشاهی رکن الدین «ا» سلیمان شاه و تقریر بعضی از مناقب کریمش

سلطان قاهر رکن الدین سلیمان شاه پادشاهی بود که در روضه دولت از اولاد قلج ارسلان بل که از احفاد سلجوق چنو دوحه بالا نکشیده بود گریزی گران و شفقتی بر رعیت بی کران عفتی بغایت و ورع و پرهیزکاری بی نهایت در حلم چون کوه باوقار و در حکم چون قضا مبرم گردون گذار

حلو الفكاهه مَرَّ الْجَدِّ

قد مزجت بقسوه البأس منه رقه الغزل «۲» در انواع علوم ریّان و باستزادت آن بضاعت صادی و عطشان و از جمله نتایج طبع او این دوییتی است که در حقّ برادر خود قطب الدین ملکشاه ملک سیواس و آقسرا بسبب معاداتی که باهم داشتند گفته است

ای قطب فلک وار از تو سر نکشم تا چون نقطت بدایره درنکشم

از دوش کشیده باد کیمخت تم گر پرچمت از کاسه سر برنکشم چون سلطان غیاث الدین از دروازه قونیه بیرون رفت سلطان رکن الدین را اعیان و معتبران استقبال نمودند و از تبسّط که کرده بودند عذرها خواستند از مصحف اغضا و سوره اغماض

(۱) - الاوامر العلانیه ص ۵۸

(۲) - ص ۵۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۹

آیت لا- تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ «a-» برخواند و از گذشته درگذشت و با طالع مسعود در ظلّ ظلیل چتر همایون در شهر شد و سریر خسروی را بفرّ قدوم خود آیین و زیب کسروی بخشید سخاش بحدّی بود که پنج ساله خراج لشکری را که بیکبار بخدمتش آوردند بحضور رسولان بسر چوگان بر خاص و عام تفرقه کرد فضلا و شعرا و هنرمندان را بلطف تربیت از موماه فقر وفاق بریاض دعت و نعمت رهنمونی می فرمود امام الکلام ظهیر الدین فاریابی قصیده که مشهورست و مطلعش این کی

زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کندجان اگر جان «b-» درنیندازد گران جانی کند «*» بخدمتش فرستاد در وجه جایزه دو هزار دینار و ده سر اسب و پنج سر استر و پنج نفر غلام و پنج نفر کنیزک و پنجاه قد جامه از هر نوع بقصّاد او تسلیم فرمود و انصاف و معدلتش بغایتی

بود که آیزنامی غلامی محمودسیرت داشت که گوشه خاطرش بل همگی دل سوی عشق آن ماه روی مهرگسل مایل بود مگر روزی بر دست باز باز همی آمد از شکار با پیرزنی که در دست کاسه ماست داشت مقابل افتاد از فرط تاثیر تاب آفتاب و استیلاء عطش و اعواز آب کاسه را درر بود و درکشید پیرزن بر اثر تا شهر دوان شد و بر در سراء سلطان آمد و فغان برداشت که غلامی کاسه ماست را که در وجه نان ایتم خود نهاده بودم بستد و بها نداد سلطان فرمود تا کشف حال آن

a Kor. ۱۲, ۹۲. b

. نبازد هم et plus loin چه P

* الاوامر العلائیه ص ۶۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰

مظلومه کنند در آن میان ناگاه غلام حاضر شد پیرزن گفت خصم اینست غلام از بیم پادشاه منکر شد سلطان فرمود که اگر شکم غلام شکافته شود و ماست نخورده باشد سزاء تو جز قتل نخواهد بودن پیرزن راضی شد در حال بجزّاح فرمان رسید که شکم او را بشکافد و تقلیب احشا و امعا کرد و از آن قبل که از ماست پر بود قتل غلام لازم آمد و فرمود تا سیاست کردند و غمهاء سلطان در فراق جانان تو بر تو شد و مثل از ماست که بر ماست در حقّ او صادق گشت تا پیرزن را هزار دینار انعام فرمود و بر این جملت مدّتی پادشاهی راند عاقبت سوداء جهانگیری در سویداء دلش منبعث شد و عزم غزو گرج مصمّم کرد و سبب آن بود که تمار ملکه گرج که بر مملکت ابخاز و دار

الملک تفلیس چون بلقیس پادشاهی و نفاذ اوامر و نواهی داشت شنیده بود که سلطان قلیج ارسلان را دوازده پسرست هر یکی بر آسمان ملاحظت ماهی و در جهان صیاحت شاهی و او بحکم اَمَّا النِّسَاءُ فَمِیْلَهِنَّ اِلٰی الْهُوٰی ﴿۳۰﴾ هرجا که نشان شه زاده خوب رخسار چرب گفتار یافتی بزبان تعشّق برو الأذن تعشق قبل العین أحياناً برخواندی و بزر یا بسخن صید مقصود را در دام حصول آوردی بدیاری روم [نقاشی] فرستاده بود و نقش صورت هر یکی از شه زادگان تصویر کرده و از آن جملت جواذب عشق او بر ملک رکن الدین سلیمان‌شاه در حرکت آمده و عاشق صورت او شده بنا بر آن فرستاده و طلب پیوندی کرده و قلیج ارسلان در خلوت قضیه را با سلیمان‌شاه گفته و استرضای استنطاق کرده و او از غایت انفت در آن باب

* الاوامر العلائیه ص ۶۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۱

پا یاب «a- جبل عتاب را تاب داده که جهت مملکت ابخاز که بر تقدیر تیسیر و حصول مقصد دنی دنیوی است شاه عالم چگونه روا می دارد که بنده را بمصطبه کفر و ضلال فرستد امید هست که وعده وَعَدَكُمُ اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيْرَةً «b- در باب فتح ابخاز انجام یابد و لشکر کشم و خاک آن دیار بر باد دهم و آن فاجره را در قید اسار و خسار مأخوذه بِالنَّوٰصِي وَ الْأَقْدَامِ «c- بدرگاه پادشاه آرم سلطان را از بزرگ منشی پسر لذات و راحت بمذاق جان و دل رسید آفرینها کرد و عذرها خواست

ذکر عزم سلطان رکن الدین سلیمان‌شاه *» بغرو گرجستان و مراجعت از آنجا برخلاف ارادت و ذکر ملک فخر الدین بهرام‌شاه

آن کینه دیرینه در سینه سلطان تمکن یافته بود چون نوبت سلطنت بدو رسید

با سپاهی گران روی بدان حدود نهاد و پیشتر مسرعان بملوک اطراف و برادران ارسال فرمود که استعداد قتال و جدال کنند پیش از همه مغیث الدین طغرلشاه ملک آبلستان بدو پیوست و همچنین نزد ملک فخر الدین بهرامشاه که داماد سلطان و از احفاد منکوجک غازی بود و بظلف نفس و حسن سیرت و علوّ همت و نقاء جیب و طهارت ذیل و فرط مرحمت و شفقت فرید و وحید جهان بود و در ایام پادشاهی او در ارزنجان هیچ سور «d» و ماتم واقع نشدی که از مطبخ او آنجا برگ و نوای نبودی یا خود تشریف حضور نفرمودی و در موسم دی که جبال

a P

تاباب؛ G بایاب.

b Kor. ۴۸, ۲۰. c Cp. Kor. ۵۵, ۴۱. d

شور P

* الاوامر العلائیه ص ۷۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۲

و براری را غلایل و حواصل از انعام عام در بر فکندندی فرمودی که حبوب را بگردون در کوه و هامون بردندی و پاشیدندی تا طیور و وحوش را از آن طعمه مرتّب بودی کتاب مخزن الاسرار را نظامی گنجه بنام او کرد و بخدمتش تحفه فرستاد پنج هزار دینار و پنج سراسر رهوار جایزه فرمود با سر سخن رویم اصدار کردانید او نیز بر موجب رای ازهر «a» طرف لشکر دعوت فرمود و در خدمت سلطان بارزنجان توجه نمود و علاء الدین سلتقی «b» که ملک ارزن الروم بود در احتشاد اجناد و ارتسام اوامر مطاع و منقاد تعلل می نمود سلطان بعزل او فرمان داد و آن مملکت را بمغیث الدین طغرلشاه سپرد و از آنجا با لشکری بعدد ستاره

بر سمندانی چون کوه پاره در ممالک ابخاز توغّل فرمود آن کفره فجره با جمّ غفیر نفیر عام نمودند و در میان دو لشکر چندان کشش رفت که در صحراء معرکه بهرجا از کشته پشته پدید آمد فتحی بزرگ از پرده غیب چهره خواست گشاد و نزدیک بود که کفار وُلّوا علی اذبارِهِمْ «C» برخوانند و لکن حکم و کانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا «d» زمام مرام از دست اهل اسلام درر بود و پای اسپ چتردار بسوراخ یربوع فروشد و چتر بر زمین افتاد چون چشم حشم و مبارزان معرکه بر آن حالت آمد پنداشتند که مگر مکر دشمن در قلب اثر کرد و با سلطان نکبتی رسید یزنیات «e» و مشرفیات انداختند و حالت کز بفرّ مبدّل شد ضارب مضروب و قاتل مقتول

a P a aussi la lecon

هزار.

b P

سلیقی.

c Kor. ۱۷, ۴۹. d Kor. ۳۳, ۳۸. e P

یزنیات؟) (Schefer a publie) sic) مرمیات.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳

گشت فصار الأسیر أمیرا و الأمير أسیرا و کان ذلک علی الله یسیرا و ملک فخر الدین را با فوجی از حشم از پای در آوردند و دستگیر کردند و سلطان با ملک مغیث الدین و کوبه از سپاه بارزن الروم افتاد و بعد از حصول استراحت و اسو جراحات روی بروم نهاد و بقونیه رفت و آنجا عزم عودت و اعادت دعوت می کرد در آن میان بسبب مرضی که عرض جوهر وجود او شد بجوار کردگار پیوست در شهور سنه احدی و ستمایه

فقدناه لَمَّا تَمَّ و اعتمّ بالعلی کذاک کسوف البدر عند تمامه «۱ a»

سرانجام گیتی بجز خاک نیست و زو بهره زهرست و

ذکر ایام سلطنت عزّ الدین قلج ارسلان پسر رکن «۲» الدین سلیمان‌شاه

چون سلطان رکن الدین بدار سلام پیوست امراء دولت چون نوح الب و امیر منده و توز بیک که از محروسه توقات در خدمت رایات سلطنت آمده بودند و متقلّد مناصب بزرگ گشته و مستودع اسرار شاهی گشته عزّ الدین قلج ارسلان پسر سلطانرا که هنوز بعد بلوغ نیافته بود بر تخت نشاندند و حق گذاری

a En G precede ce vers: مضمی طاهر الاثواب لم یبق بعده کریم یروی الارض بعد غمامه

b G a aussi les vers precedents) Cp. Schefer, Siasset Nameh, Suppl. p. ۹۸ et suiv

بود تا بود گردان سپهر گهی پر ز کینت و گه پر ز مهر

یکی را بر آرد بچرخ بلندز تیمار و دردش کند بی گزند

زمانه بزهراب دادست چنگ بدرد دل شیر و چرم پلنگ

پیش از زمانه چه بازی سرت رباید چو داد از سرت افسرت (ص ۷۴)

(۱) - الاوامر العلائیه ص ۷۴

(۲) - ص ۷۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴

نعمت پدر بتمشیت مصالح پسر پیش گرفتند و فتح ولایت سپرته که از معظّمات قلاع سواحل دریاء مغرب است در ایام دولت آن طفل معصوم میسر شد و ملوک اسلام و قیصره روم و تکافره درج «a» بر ولاء او بیعت کردند و اتاوات و احوال بر قرار سابق از اطراف بخزانة متواصل بود و فی ما بعد خاتمت آن دولت در موضع خود گفته آید اما مظفر الدین محمود و ظهیر الدین ایللی و بدر الدین یوسف پسران یاغی بسان بحکم آنک هوادار غیاث الدین کیخسرو بودند جاّده نفاق را مسلوک می داشتند و از طریق وفاق تنگ می کردند و این سه برادر

سرور و فرمان رواء عساكر اوجها بودند امراء اطراف را بر ولاء سلطان مایل گردانیدند و سوگند دادند و خطوط و حجج بستند و زکریا حاجب را که بوفور کفایت مشهور بود و بکثرت دها و معرفت لغات و السنه مذکور نامزد طلب سلطان کردند و آن عهد و مکتوبات را در تجویف عصائی نهادند و بدو دادند و درو جامه قسیسان پوشانیدند و بمواعید جمیل مستظهر کرده روانه گردانیدند چون بملک ملک مفرزوم رسید و از خانه سلطان نشان یافت بر اطراف آن طواف می کرد و فرصت می طلبد گرمگاهی شه زادگان را دید که با فوجی از غلامان بسیران رفته بودند و بر لب مرغزاری که چون شاهدان خط سبزش گرد عذار دمیده بود بر عادت اطفال بناء آسیابی آغاز نهاده بودند زکریا نزد ملک عزالدین که در حسن بی قرین بود و نقاش صور کم فأحسن صور کم در

a Ainsi porte P. On serait tente de corriger

کرج

mais l'auteur a sans doute en vue les rois de l'Armenie. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر

سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵

کارگاه وجود چنو نگاری ننگاشته »

a

«

یکایک از پی او روزگار ساخته بودز باب حسن هر آنچهش بکار می آمد «*» فراز شد و بوسه که توشه حیوه ابد باشد در ربود شه زاده از فرط رنجش و تاب بخدمت سلطان شتاب کرد و حال را عرض داشت سلطان او را طلب فرمود چون درآمد مفرزوم فرمود تا حکم سیاست برو رانید از بیم اراقت آبرو حاجب ابروی آشنایی گشاده گردانید و طرف کلاه از پیشانی برداشت سلطان او را شناخت و در تفحص حال اهمال فرمود و عذری که مناسب وقت

باشد از مفرزوم بخواست و بزبان پارسی بیکی از خواص فرمود که او را جایی «b-» باز دارد چون سرای از اغیار خالی شد سلطان زکریا را طلب فرمود چون سعادت و اقبال دوان و خرامان از در آمد و گفت نتیجه این جرأت این قربت بود سلطان فرمود که برادرم چونست جواب داد که در اوج عظمت مملکت ابخاز گرفت و ولایت گرج را مسلم کرد و در میانه تکلم تبسم کرد سلطان گفت خنده بر کجاست نزدیکتر شد و احوال برمتها تقریر کرد و خطوط و عهود را در پیش سلطان نهاد چون مکاتبات و عهود را مطالعه فرمود اگرچه دلش از جور برادر پرآذر بود و ازو ظلم بی کران دیده آب از دیده روانه کرد و بر وفات او متأسف شد پس ملک مفرزوم را طلب داشت و واقعه را بدو باز گفت سه روز شرایط عزا بجای آورد روز چهارم فرمود که عزیمت

a Cp. Kor. ۴۰, ۶۶. b P

جانمی.

* الاوامر العلائیه ص ۷۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۶

ممالک موروث مصمم است مفرزوم گفت هرچه دارم فدا کردم اسباب رحلت را مرتب فرمایید و بنده نیز در ملازمت رکاب همایون پیاده روانه گردد و پیش از آن دختر را در حباله تزوج سلطان آورده بود و پسر را ملازم حضرت سلطنت کردانیده سلطان جمله را مواعید جمیل فرمود و عزیمت ساخت چون بازنیق رسید فاسلیوس مانع شد که من با پسر سلطان رکن الدین بیمنی مغلظ عهد کرده ام امکان ندارد که گذارم که سلطان بقصد ملک او روانه شود روزی چند درین قیل وقال بودند آخر

الامر بر آن قرار گرفت که هرچه سلجوقیان از ولایت روم تا حدود قونیه گشوده اند چون خوناس و لادیق و دیگر بقاع بنوآب فاسلیوس تسلیم کنند و سلطان فرزندان را با زکریا برسم نوا آنجا بگذارد و خویشان بگذرد و چون بر تخت نشیند و مواضع مذکور را بمعتمدان فاسلیوس تسلیم کند فرزندان از اینجا روانه شوند برین تقریر سلطان و مفرزوم و کافه خواص عزیمت ساختند و باطراف اوج رسیدند چون روزی چند بگذشت زکریا نزد فاسلیوس رفت و گفت پادشاه زادگان نازک طبع اند وز نشستن در خانه ملالت می یابند فاسلیوس اجازت داد که هرروز دو بار بسیران سوار شوند و در مروج انیق از نیک تنزه کنند و چند کس را از خواص فاسلیوس را بانعام و احسان معمور کردانید و بابهام و کنایت در حیز دعوت کشید و بانجیل و صلیب سوگند داد روزی نماز دیگری شاهزادگان سوار شدند و روی بشکارگاهی نهادند ناگاه گرازی فراز آمد و از بیم تیغ و شمشیر و تیر بر سمت ممالک اسلام توجه نمود بدان تفاعل کردند و گفتند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷ امروز جهان بکام ما شد گردنده فلک غلام ما شد

منشور ممالک از خداوندی منت کس بنام ما شد پس راه پیش گرفتند با صرصر و با نکبا در سبب و پیدا مبارات و مجارات می نمودند چون ظلمت دیجور بکسوت نور مبدل شد بحدود ممالک اسلام رسیده بودند. سلطان هنوز بتلافی مهمات اوج و تألیف اهواء امراء آن طرف مشغول بود زکریا بخدمت سلطان اولاق روان کرد که قلاع و بلاد را نسپارد که کار از آن گذشت

شه زادگان در ضمان سلامت چون نجوم بتخوم ممالک رسیدند و بحدود ملک جدود پیوستند سلطان ازین خیر کلاه شادمانی بر فلک کامرانی انداخت و از مهمات اوج فراغت یافته بتعجیل بطرف قونیه شتافت در رجب سنه اثین و ستمایه

ذکر محاصرت غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان قونیه را «*»

اهالی قونیه چون از قدوم سلطان خبر یافتند در پرده وفاداری سلطان [پسر] رکن الدین سلیمان‌شاه چنگک جنگ را «a-» ساز کردند و از قانون صلح تنگب نمودند شیطان نخوت سلطان را بر آن باعث شد که فرمود تا جمله باغها را بتبر ضرر و فاس باس قطع کردند و قصور و دور که نزدیک و دور شهر بود خراب کردند و آتش درزدند سلطان قلج ارسلان با ایشان گفت که من می دانم که عم من بر قدم انتقام ایستاده است ابقا و محابا نخواهد کردن اگر مرا بجان آمان دهد نعمتی بزرگ باشد شما مصلحت

a

. (حیل) Schefer: (خیک را) P.1. G. Selon

* الاوامر العلائیه ص ۸۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۸

خود را بی فایده از دست مدهید ایشان بخدمت سلطان فرستادند و قرع باب صلح کردند بشرطی که سلطان با برادرزاده همان کند که سلطان رکن الدین با شهزادگان کرده بود و مملکتی بدو مفوض کرداند و چون صلت رحم فرموده باشد و این معنی برعایت رسانیده او را بخدمت آرند تا بشرف تقبیل تبجیل یابد و شهریار بفأل فرخ در شهر درآید سلطان را این رای موافق آمد و ولایت توقات را چنانک سلطان رکن الدین در عهد ملکی داشت برو مقّرر فرمود و منشور مسطور شد چون اعیان قونیه عهد و مناشیر را دیدند شه زاده را بی اندیشه و

غم بخدمت عم بردند سلطان عزّ الدین و علاء الدین را پیش باز فرستاد و چون پسر سلطان رکن الدین روی عم دید زمین [را] بوسه داد و خواست که دست بسته بر پای ایستد سلطان نگذاشت و نزد خود نشانده و بوسه بر رخسارش داد و بر زانو نشانده و استمالت تمام فرمود و تشریف شاهانه داد و فرمود که روزی چند بقلعه کاوله اقامت نماید بعد از آن کامران بمحروسه توقات رود

ذکر دخول سلطان غیاث الدین کیخسرو بن قلیج ارسلان در قونیه و جلوس بر سریر سلطنت «*»

روز دیگر که شاه ستارگان طلوع کرد پادشاه چون خورشید در زیر چتر سیاه که پشت و پناه جهانیان بود در شهر قونیه که یک ساعت حیوه درو خیر من الف شهر است در دیگر بلاد با جیوش چون دریاخ اخضر جوشان و حشمی چون اعداد امطار بی پایان درآمد و پای از رکاب زمین آرام بر تخت ابا کرام نهاد و انواع افراح بارواح خاص و عام رسید و اهواء لشکری و رعیت بر

* الاوامر العلائیه ص ۸۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۹

محبت و ولاء او التیام یافت

چو تاج بزرگی بسر بر نهاد ازو شاد شد تاج و او نیز شاد

بهرجا که ویران بد آباد کرد دل غمکنان را ز غم شاد کرد «*» و مفرزوم را بمنزلت علیا و مرتبت قصوی رسانید و محروسه ملطیه را بملک عزّ الدین کیکاوس و ملک دانشمند را با سرها بملک علاء الدین کیقباد مفضّ فرمود و بملوک و سلاطین اطراف نامها و رسولان فرستاد و از مواتات سعادت و مساعدت دولت اعلام داد و شیخ مجد الدین اسحق را که در وقت جلاء سلطان از ممالک روم بدیار شام انتقال

کرده بود بدین ابیات رایق دعوت فرمود

صَحّت ذات طاهر سمبوی تاج اصحاب مجلس اخوی

عزّ اقران یکانه آفاق صدر اسلام مجد دین اسحاق

آن عزیز و رفیق و شایسته وان چو جان فرشته بایسته

باد تا روز حشر پاینده حرمت و رتبتش فزاینده

دست آفت ز عرض او مصروف چشم فتنه ز ذات او مکفوف

ای ولی سیرت ای نبیّ سنّت گر بگویم که اندرین مدّت

چه کشیدم ز جور چرخ حرون مدّه بر نوک کلک گردد خون

* الاوامر العلائیه ص ۹۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۰ دیدی آن مجمع صدور کرام که زمانه چگونه کرد
حرام

پادشاهی ز ما بظلم بریدیکی تند بی حفاظ سپرد

من چو جم دل بغضه آگنده شده اندر جهان پراگنده

گاه در شام و گاه در ارمن گاه اطلال جای و گاه دمن

گاه همچون نهنگ در دریا گاه همچون پلنگ بر صحرا

که ستنبول جای و گاه نشکر گاه مغرب مقام و گاه بربر

مدّتی کار من ز دهر دورنگ تیغ و پشت سمند و حرب فرننگ

رزمها دیده حربها کرده طعنها داده ضربها خورده

گاه گاهم غذا ندامت و غم از پی دوستان طبع دژم

دوستانم چو باز برکنده همچو من در جهان پراکنده

باز چون لطف حق جمال نمود گردش چرخ هم وفا فرمود

خوابه‌ها صواب می دیدم اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱ اثر آن بخواب می دیدم
عزم کردم بجانب الامان

کاندر آمد مبشری بامان خبر مرگ خصم و فترت ملک

گفت هین شاد شو برویت ملک نامهاء اکابر اطراف

با پیام خلاصه اشراف گفت ما جمله داعیان توئیم

مهدیا هین که ساعیان توئیم هر دم هاتف از ره الهام

گفت عجل و حرک الأقدام باز گشتم بساحل دریا

و آنکھی چه مخوف بحر و شتاقصه کوتاه بحر بیریدم

تو میناش آنچه من دیدم آمدم سوی برغلو بمراد

ملکی یافتم چو نرد زیاد مفسدی چند عزم

اسپ ظلم و جفا بزین کرده چون خدا بود یار و حافظ و پشت

خرد گشتند گاه زخم درشت عاقبت بخت ما مظفر شد

مملکت سر بسر میسر شد اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۲ مملکت رام ما و رام
شماست در جهان نام ما و کام شماست

نیک «a- خواهان ز فضل داور مامجمع دوستان ما بر ما

هین که وقت است جایی اینجا جوی کر سرت در گلست اینجا شوی «*» چون این لطایف بخدمت قدوه الطوایف رسید در
آمدن مسارعت نمود و سیر بسوی پیوسته در اوراد دعا و ثنا بیفزود سلطان را در استقبال قدوم میمون او اعطاف الطاف در
هزّت آمد و در عزّت جانبش مبالغت فرمود و ملک عزّ الدین بمرافقت شیخ بمحروسه ملطیه فرستاد و علاء الدین کیقباد را با
جمعی از کفاه بتوقات روانه کرد و در وقت دخول در شهر سلطان را بادره صادر شد که هیچ کس پسندیده نداشت و آن
کشتن قاضی ترمذی بود که او را بدل امام ابو اللیث سمرقندی می نهادند و سبب آن بود که ممانعت اهل شهر را در وقت
محاصرت بفتوی آن حوالت کردند و گفتند او می گوید که غیاث الدین را از آن قبل که تولّم بولاء کفار نمود و در دیار
ایشان مناهی شرع را ارتکاب کرد سلطنت نمی رسد و از شومی اراقت آن دم بناحق مدّت سه سال ساکنان ضواری و نواحی
قونیه از مزروعات و بساتین بری نخوردند عاقبت از کرده پشیمان شد و مخلفان و اعقاب قاضی را بناخت و عذرهای خواست

* الاوامر العلالیه ص ۹۲ اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی

طبع et ensuite و فضل.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۳

ذکر عزیمت سلطان غیاث الدین کیخسرو بر فتح انطالیه

روزی سلطان بر عادت معهود بر تخت نشسته بود و داد می داد ناگاه جماعتی تجار بدادگاه در آمدند جامها چاک زده و خاک بر سر کرده که ای شاه بلند اختر ما طایفه تجاریم که در طلب منال عیال از وجه حلال سر در معرض خطر نهاده و سفره‌ها شاق در پیش گرفته ایم اطفال ما را بسبب آن کسب پیوسته انگشت بلب گوش بدر چشم براه مانده باشد که تا کی پدری روی پسری بیند و یا نامه از برادری ببرادری رسد از دیار مصر بر صوب «**ad**» اسکندریه گذشتیم و از آنجا بکشتی بئغر انطالیه آمدیم حاکمان افرنج ما را در رنج داشتند و بی صدور جریمه ناطق و صامت ما را از قلیل و کثیر بظلم و عدوان بستند و از سر طنازی گفتند آنک سلطان عادل غازی در قونیه نشسته است و بساط معدلت گسترده تظلم را نزد او برید تا لشکر کشد و شفاء صدور ما تقدیم دارد سلطان را بر ذلت و قلت ایشان رقت آمد و آتش عصیبت زبانه زد بداراء دارنده سوگند خورد که از پا ننشینم تا اموال شما را بدست نیارم من مرارت غربت چشیده ام و نکایت ظالمان دیده

من می دانم حال شما مسکینان زیرا هم ازین نمد کلاهم بودست «*» پس باطراف ممالک بدعوت عساکر فرمانها اصدار فرمود و در اندک مدّت لشکر بسیار جمع شد و باستظهار فضل کردگار با لشکر جزار روی

صورت؛ Schefer بندر.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۴

بدان حدود رسید سپاهی توانا و دلیر که هنگام اقتحام مهالک در دهان شیر درآیند پیرامن دایره انطالیه چون دایره السوء از هر سو درآمدند و منجنیقها نصب کردند و از بام تا شام دو ماه متواتر مقارع و محاصر بودند چون بهیچ نوع فتور بمردان سور راه نمی یافت سلطان فرمود که عوض گرز و سنان با تیر و کمان جنگ آغازند و امان ندهند که هیچ فرنگ از شرفات باره نظر بر دلاوران جنگ تواند کرد و پهلوانان چرب حرب کنند و نردبانها بر باره نهند و عیار مردی را بر محل امتحان باظهار رسانند چون این فرمان بمسامع مجامع عساکر رسانیدند بیکبار چون ملخ و مور در شور آمدند و در کمتر از یک ساعت نردبانهای که با اوج فلک از غایت درازی هم رازی کردی بر هر بدنی نهادند اول کسی که قدم صدق گزارد و دست برد نمود حسام الدین یولق ارسلان نامی بود از سپاهیان قدیم قونیه که با تیغ و خود و خفتان بر باره سنگ چون پلنگ بردوید و خود را در میان فرنگ انداخت و نفری چند را سوی سقر سفر فرمود باقیان ترک قرار کرده راه فرار گرفتند دلاوران لشکر از هر طرف با تیغ پولاد چون باد که بر کوه گذرد بر باره برآمدند و سنجق سلطان را بر شرفات باره نصب کردند آنگه بشهر فرورفتند و بزحف تمام بزخم گرز و کویال اقبال را بشکستند و در باز کردند باقی عساکر

چون عقبان کواسر در شهر درآمدند و بنا بر آن که در مدّت محاصرت فرنگان زیان بناسزا دراز کرده بودند سلطان فرمود که سه روز کشش کردند و از خون کفّار ملتّها بساط احمر بر روی بحر اخضر گسترده ماند و مرغ و ماهی را اشلا و جیف آن جافیان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۵

ضیافتی بسزا مهیا شد بعد از آن فرمان رسید که تیغها از رقاب در قراب کنند و با آن نهیب زدگان که بقایاء سیوفند بسی و نهاب خطاب کنند پنج روز دیگر امواج تاراج و بحار غارات در تلاطم و تصادم بود روز ششم امارت انطالیه را بمبارز الدین ارتقش «a-» که از غلامان خاص سلطان بود و در غربت ملازمت رکاب همایون کرده ارزانی داشت و این حکایت و فتح در شعبان سنه ثلث و ستمایه اتفاق افتاد پس فرمود تا با حشم خود در شهر در آید و آمان دهد و مدّتی سلطان نیز آنجا اقامت فرمود تا رخنها که در وقت محاصرت دربار راه یافته بود مرمت گرفت و قاضی و خطیب و امام و مؤذن و منبر و محراب نصب رفت «b-» و بعد از تمام احتیاط عنان بر صوب دار الملک قونیه تافت چون یک منزل از سواحل قطع فرمود نواب دیوان سلطنت را فرمود تا در منزل دودان اقامت کنند و اخماس خاص را بتحصیل رسانند و بازرگانان را که تظلم کرده بودند و در پیکار ملازمت نموده و مرکوب و ماکول از اصطلب و مطبخ خاص داشتند طلب فرمود و نسخ اموال را باز خواست تا هرچه در غنایم و عساکر

موجود باشد بستانند و بامیر مبارز الدین فرمانی نوشتند که باقی را آنجا طلب کند و هرچه مفقود باشد از وجوه خاص برساند چه سبب چنان فتح رفع ظلامه ایشان بود و آن کسر بر عدو جهت جبر حال ایشان شد و سلطان بمرادات بقونیه پیوست چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

a P porte ici

از نفس؟

j'ai Corrigé d'après la red. turque, mais peut-être le véritable nom est

ارتقش.

b P ajoute

و حفظ نقطه؟ ۲۰۹ | ۸۹ | Cp. Recueil III .

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶

ذکر عزیمت سلطان بغزو بلاد روم و ترقی از آنجا بدرجه شهادت «*»

چون سلطان از غزو ثغر انطالیه مراجعت فرمود و آن مملکت جدید با تصرّف بندگان قدیم سلطنت پیوست جباران دهر و گردن کشان عصر سر بر خطّ فرمان و قدم بر جاده عهد و پیمانش نهادند و در خاطر هیچ کس گذر نمی کرد که عقده آن دولت انحلال یابد و آفتاب آن سعادت زوال پذیرد بازی گر تقدیر از پس پرده لعبهء غریب نمود و نقشهء عجیب آشکار کرد تا نواھض همت و بواعث عزیمت سلطان را بر غزو بلاد روم که بلشکری منسوبست در حرکت آورد و سبب آن بود که چنانک پیش از این ذکر رفته است سلطان را در خروج و دخول از بلاد او بممالک اسلام مانع می شد و این زمان که بر تخت کامکاری تمکن یافت در ارسال اتاوات و ارتسام اوامر و خدمات تلکؤ و توقّف می نمود روزی سلطان با ارکان دولت خلوت کرد و در باب تدارک کار لشکری سخن راند و فرمود که اگر تلافی فضول و غرور او حمله تقدیم نرود ممکن که بجای بزرگ مفضی باشد اکابر دولت

گفتند نقض عهد مذمومست و عاقبت آن شوم و الیمن الغموس یدع البلاد بلاقع حاصل این اندیشه جز خرابی مملکت و پریشانی حالت دولت نتواند بود راه وعد و وعید درین باب بسته نشده است رسولان باید فرستادن و عتاب بلیغ و بازخواست عینف کردن اگر از راه استغفار با سر اعتذار آید آیت لا تَثْرِيبَ عَلَیْكُمْ الْیَوْمَ «a» بر باید خواند و اگر بر نفاق و شقاق اصرار نماید

* الاوامر العلائیه ص ۱۰۱

۹۲، ۱۲. a Kor. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷

آخر الدواء انکی را حجت و برهان باید ساخت سلطان فرمود که

و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی مضرّ کوضع السیف فی موضع الندی آنجا که زخم بیشتر مثقفات هندی باید سکنجبین سگری عتاب فایده ندهد سواء علیهم ا اَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ «

a

« فرمانها باطراف ممالک فرستاد و اکابر و اصاغر امراء عساکر را ترتیب غزا و جهاد تحریض داد بر موجب امر اعلی با استعدادی هرچه تمامتر کافه لشکرکشان و سروران و سپه داران با عدید و انصار بلشکرگاه حاضر شدند و بر هیئتی که از هیبت آن شیر زمین چنگال و عقاب آسمان پر و بال بیفگندی در بندگی رکاب همایون سلطنت روان شدند چون بحدود آلاشهر که از معظّمات بلاد روم است رسیدند جاسوسان خبر حرکت رایات سلطنت بلشکری رسانیده بودند فریاد نامها بقبایل و عشایر و حکام بلاد و جزایر ارسال کرد و لشکری بعدد الرمل و النمل و المطر و الحصى ممّا لا یعدّ و لا یحصی فراهم آورد و بتعبیه تمام روی بقتال لشکر اسلام نهاد و ازین طرف عساکر

سلطان چون بحر مایج هایج گشتند و سلطان چون آفتاب رخشان فزآگندی چون لعل بداخشان پوشیده و کمانی سخت چون دل سیم بران در بازو فکنده و پلارکی روان چون اشک عاشقان بر میان بسته بر اسپ پیل زور نیل گذار که بیک جفته رخنه در سیغ شداد انداختی و در وقت دویدن از گرد حوافر بر آسمان زمینی دیگر ساختی سوار گشته در قلب ایستاده

۲, ۵. a Kor. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸

بود چون تطاول رمح و تعدی تیر و وقاحت سپر و سلاطت تیغ و خشونت سنان و سرزنش گرز گران مشاهده کرد جهت قطع دعاوی و فصل خصومات حسام ابیت برکشید و صف هیجا را بیک حمله بردرید در میان معرکه بقلب دشمن رسید لشکری را ایستاده دید تیغ ازو دریغ داشت دست بنیزه خطی نهاد و هم در صدمه اولی چهره طامه الکبری بدو بنمود و از پشت اسپ بر روی زمین انداخت و بر سیل عتاب خطابش ای کندوس فرمود یعنی ای کل بندگان خاص خواستند که سرش از تن جدا کنند مانع شد و فرمود تا باز سوار کردانیدند و یله کردند چون لشکر لشکری را نکبت ملک معلوم شد انهمام گرفتند و بحکم تقدیر تمامت جانداران و مفارده از سلطان جدا شدند و بسلب اسلاب مشغول گشتند ناگاه فرنگی ناشناس با سلطان مقابل افتاد سلطان بزعم آنک از حشم منصور باشد بدو التفاتی نمود چون از سلطان درگذشت عطفه کرد و بضره حربه جان نازنین او را بفردوس رسانید و اسباب و سلاح و ملبوس را فراهم آورد و با کوبه از سپاه لشکری

آمد چون لشکری آن پوشش را بدید در حال بشناخت پرسید که این ملبوس از کجاست جواب داد که مالکش را برضوان تسلیم کردم لشکری فرمود که در این زمان راه بدان مقتول توانی بردن و جثّه او را آوردن گفت توانم چند کس از دلیران جند با او فرستاد تا قالب مطهر سلطان را برگرفتند و نزد لشکری آوردند چون بدید بکا و عویل آغاز کرد و از باب این حالت فرمود تا فرنگ را زنده پوست برکنند چون امرا و سروران لشکر را معلوم شد که سلطان درجه شهادت یافت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹

سراسیمه و خیره بماندند و هزیمت را غنیمت شمردند و لشکر لشکری را انتعاش و ارتیاش ظاهر شد و در پی منهزمان اهل اسلام افتادند و خلقی بسیار در آن ملاحم بعضی بقتل و برخی بغرق و گروهی بخسف در او حال و مخاضات تلف گشت و اینه »

a

« چاشنی گیر را اسیر نزد لشکری بردند چون اینه را نظر بر جثّه مبارک سلطان افتاد فریاد برآورد و خود را در خاک قدم سلطان می مالید لشکری فرمود تا بند از او برداشتند و او را تسلیم داد و سلطان را اگرچه درجه شهادت یافته بود بمشک و گلاب مطیب کردند و در مقابر مسلمانان برسم عاریت نهادند و بعد از انقشاع غمام واقعه بقونیه بردند و در گنبدخانه اباء و اجداد برضوان تسلیم کردند «b-»

ذکر پادشاهی سلطان عزّ الدین کیکاوس بن کیخسرو و فتوح «*» که در ایام دولت او سnoch پذیرفت

در سنه ۶۰۸ چون کتاب اجل سلطان بر شهادت اختتام یافت و از سیل جهاد متوجه عرصات معاد گشت و در زمره أولئک هم
الْصّٰدِقُونَ وَ الشّٰهَدَاءُ

عِنْدَ رَبِّهِمْ ﴿٦٢﴾ منخرط شد ارکان ایوان تدبیر و حافظان ناموس تاج و سریر قداح استخارت و زناد استشارت را اجالت و استنارت کردند که از عزّ الدین کیکاوس و علاء الدین

a Ainsi constamment P; la red. turque a

ایه.

b En marge se trouvent ces vers arabes

:

و شمس غیاث الدین عند ضیائها و اشراقها فی کل شرق و مغرب

انار لدیها کوکب الرمح فاخفت و لم ار شمسا قط یخفی بکوکب

.Selon al- Djannabi ils ont pour auteur al- Malik al- Afdhal fils de Calah- al- din

c Kor. ۵۷, ۱۸.

* الاوامر العلائیه ص ۱۱۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰

کیقباد و جلال الدین کیفریدون قرعه اختیار بر کدام ملک اندازند و چهار بالش و دیهیم را ازین سه شه زاده بکدام یک تسلیم کنند امیر نصره الدین ملک مرعش که طومار ذکر حاتم طی در عهد سخاء او طی شده بود و بفرّ فرزندی و شکوه کسروی آراسته اشارت بعزّ الدین کیکاوس کی بزرگترین اولاد و اکرم ملوک ذوی الاوتاد بود کرد همگنان بر آن استحسان اتفاق کردند و هرچه زودتر از قونیه بقیصریه روانه شدند و در پنج روز بلک کمتر ملک را از ملطیه بقیصریه آوردند سروران ممالک در جامه سوگ تا کدوک استقبال کردند و بعظمت هرچه تمامتر در شهر در آوردند و بر تخت نشاندند بعد سه روز همه را خلعت فرمود و بدستبوس مشرف کردانید و تجدید مناشیر و تقریر مناصب کردند و بر آن عزم بودند که بدار الملک قونیه روند ناگاه خبر شنیدند که ملک علاء الدین از توقات با جمعیت بسیار روی بدین دیار نهاده است همه

ذکر محاصرت علاء الدین کیقباد عز الدین کیکاوس را در قیصریه «*»

چون ملک علاء الدین کیقباد خبر وفات پدر شنید مغیث الدین طغرلشاه ملک ارزن الروم را که عم او بود و میان ایشان پیوندی رفته دعوت فرمود و بلیفون تکفور قصاد فرستاد و قیصریه را بدو نامزد کرد و ظهیر الدین ایلی پروانه را بمواعید جمیل در سلک هواداران خود کشید و از هر طرف لشکری انبوه بر خود جمع کرد و روی بقیصریه نهاد و بمحاصرت برادر درایستاد مدتی مدید در آن محاصرت بگذشت و امراء نامدار از جانبین تلف گشتند

* الاوامر العلائیه ص ۱۱۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱

و عجز و اضطراب باهل حصار راه یافت و ملالت بر مزاج لطیف سلطان غالب شد و بحکم آنک میان سلطان و ظهیر الدین مواعدها رفته بود و عنایت بی نهایت در حق او فرموده و حال را برخلاف امال مشاهده می کرد و بجاء وفا جفا می دید این دویتی از املاء طبع موزون بر ورق شکایت نگاشت و بیرون نزد پروانه فرستاد

شمع کی کنون در سر دل رفت تنم بی گریه شبی نگشت خندان دهنم

پروانه که گفت یار غار تو منم او نیز رضا داد بگردن زدند «*» و مبارز الدین چاولی چاشنی گیر و زین الدین بشاره امیر آخر و مبارز الدین بهرامشاه امیر مجلس را که در ملطیه ملازم خدمتش بودند طلب داشت و فرمود که مرا رای چنان می افتد که در نیم شب در شهر بگشائیم و با زحف تمام بیرون تازیم و خود را بقونیه اندازیم و باستظهار امرا و عساکر اوج صید مرام را در دام آریم، چون جلال الدین قیصر را که حاکم

و شحنة قيصريه بود و در خدمت سلطان شهيد از غايت دها و ذكا كه داشت مترشح احماذ و مزيت اعتماد گشته اين معني معلوم شد تعللي نمود و چون شب در آمد بخدمت سلطان رفت و خلوت خواست و گفت بنده چنان شنيد كه شاه جهان را چنين اندیشه ناصواب در خاطر آمده است مي بايد كه دگر ذكر چنين فكر كه موجب عدم صلاح و فلاح است نفرمايد بنده را خطري افتاده است همانا اگر بدان كار كرده شود عقده مطلوب انحلال يابد سلطان پرسيد كه چه اندیشه است گفت اگر شاه بحرم همايون رنجه شود

* الاوامر العلائيه ص ۱۱۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بي بي، متن، ص: ۴۲

و از حلي مخدرات پيرايه ثمين بدین بنده كمين آرد تا آن را هم امشب در وجه تيسير مطلوب نهد سلطان در حرم رفت و از همشيره دستارچه سر بمقدار دوازده هزار دينار زر تقويم يافته بستند و بجلال الدين قيصر داد او هم در شب با «a-» يك نفر غلام در پرده ظلام از شهر بدر آمد و دزدار را گفت مترصد مراجعت من باش چون آواز مرا بشنوي در باز كن و خود بطرف خيل خانه ليفون بحكم صداقتي كه با همدیگر داشتند روان شد چون بطلايه رسيد گفت تكور را آگاهی دهيد كه جلال الدين قيصر شحنة قيصريه بخدمت راه مي خواهد في الحال «b-» خبر كردند تكور استقبال كرد و تعظيم تمام فرمود جلال الدين گفت مرا با خدمت تو كاري نازك بزرگست اگر جا خلوت شود عرض رود تكور فرمود تا جمله خدمت از خيم بيرون شدند جلال الدين گفت تكور را معلوم

است که او را در ملک سلجوقیان بهیچ وجه از وجوه شرکت نیست چه لازم است که خود را رنجه فرماید و دام صید دیگران شود اگر ملک مغیث الدین است طلب ملک برادر می کند و ملک علاء الدین جای پدر می خواهد مرا مقصود تکور معلوم نیست بنده از فرط محبت مصلحت چنان می بیند که خود را ازین ورطه بی فائده بدراندازد و بمحافظت ملک و کدخدائی خود پردازد و آن جوهرینه را پیش نهاد و گفت این را قیمت دوازده هزار دینار مصریست برسم نعل بها قبول فرمایید و چون لشکر ملک کوچ کند من ملتزم می شوم که چون مملکت

a P om

b P.

الحلال

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳

بر سلطان عز الدین مقرّر شود دوازده هزار مدّ غلّه بمدد ذخایر بقلاع ارمن فرستد و سلطان عهد کند که در مدّت سلطنتش بهیچ وجه مضرت بملک تکور نرساند ما دام که تکور بعهود وفا نماید و دوستی بر تجدّد ایام استحکام پذیرد تکور چون این سخن بشنید و آن جوهرینه بدید نصایح معقول را قبول کرد و گفت مطمئن البال آنکه شوم که امین من نزد سلطان رود و سوگند برین جملت آرد جلال الدین گفت اول تکور عهد فرماید و سوگند خورد و سوگندنامه بنویسد و بر دست قاصد خود در صحبت من روانه کند تکور چنان کرد جلال الدین با قاصد تکور روی بشهر نهادند چون بحضرت سلطنت رسید سلطان را بر حصول مقصود بشارت داد و قاصد تکور را بدستبوس مشرف فرمود و ماجری را باز گفت سلطان بدست خطّ اشرف سوگندنامه بدید و قاصد مشافهات سلطان رسانید

بسروران حشم فرمود که در خفا بی غوغا ساز رحیل کنند چنانکه صبحگاه از حدود دولو تجاوز کرده باشند شتر بار کردند و بأجمعهم روانه شدند و تا صبحگاه بتخوم ارمن پیوستند بامداد آن مغیث الدین طغرلشاه و علاء الدین کیقباد را خبر کردند که معسکر تکور کدار ما بها آدم از خیام خالی مانده است هر یکی ازین شگفت راه اندیشه گرفت و بروباه بازی قیصر چون گرگ از همدیگر پراکنده شدند ملک علاء الدین گمان برد که آن طوایف با برادر همداستان شده اند و خواهند کی باحتیال او را در قید عقال کشند و مغیث الدین گفت برادران جهت ارزن الروم قصد من دارند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴

او نیز شب دیگر بر مناكب ظلام راه انهزام گرفت و از شهر آوای طبل و تیره بر رحیل خیل محاصران برخاست و دلیران شهر بیرون تاختند و ملک علاء الدین طاقت مقاومت نداشت راه انگوریه پیش گرفت و آن را در حوزه تصرف آورد و بمناعت و حصانت آن مستظهر شد سلطان عز الدین پروانگی را بقیصر داد و هر شهری را ببنده از خواص ارزانی داشت نکیده را بزین الدین بشاره و ملطیه را بحسام الدین یوسف و آبلستان را بمبارز الدین چاولی و ظهیر الدین ایلی پروانه از خدمت ملک علاء الدین مفارقت کرد و بنکیده پیوست از زحمت رنود آنجا نتوانست بود از آنجا بقلعه لولو التجا ساخت آنجا نیز نیارست بودن از راه سیس عزم دیار شام نمود چون بتلباشر رسید رنجور شد و بعد روزی چند فرمان یافت و هم آنجا دفنش کردند بعد از

آن زین الدین بشاره امیر آخر عزم نکیده ساخت و اهالی و اعیان را بفنون احسان بنواخت و نزد لیفون قَصَّاد فرستاد و از استقرار کار سلطنت بر سلطان عزّ الدین اعلام داد لیفون جواب را با هدایا ارسال کرد و سلطان روی بآقسرا نهاد و از آنجا عزم دارالملک قونیه فرمود معتبران شهر تا منزل ابروق پذیره شدند و با جلال و اعظام تمام سلطان را در شهر درآوردند و بر تخت نشاندند و رسم حقّ القدوم را صد هزار درم و پنجهزار دینار سرخ تقدّمه کردند و همه بر ولّاء سلطان سوگند خوردند مناشیر مسلّمی املاک و اقطاع ایشان را تجدید فرمود و زندانیان را آزاد کرد و از اندیشهها فارغ گشته بر قلّه معالی فارغ گشت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵

ذکر مکارم اخلاق سلطان غالب عزّ الدین کیکاوس «*»

سلطان عزّ الدین پادشاهی بود که سخاء او چون قطرات سحاب بی حساب و دهاء او چون رخسار مشتری در دل شب تازی پرتاب بود قدّی رشک سرو جویبار و خدّی غیرت محاسن طراز نوبهار کمانی چون طاق ابروان دلبران جان فرسای و تیری مانند دعاء مظلومان گردون گذار و حادثه زای عقلی چون دین اسلام کامل و عدلی چون ظلّ غمام بر خاصّ و علّم هاطل «ā- اکثار جوائز قرایض از فرایض شمردی و در صلوات شعرا باقصی الغایات پیوستی دختر حسام الدین سالار قصیده هفتاد و دو بیت از موصل بخدمتش فرستاد بعوض هر بیتی صد دینار سرخ درباره او انعام فرمود و صدر نظام الدین احمد ارزنجانی را بقصیده [که] در مدح سلطان در جواب شمس طبسی گفته بود و در محفل انشاد کرده از

مرتبۀ انشا بعارضی ممالک روم مترقی کردانید لباس فتوت از خدمت خلافت الناصر لدین الله پوشیده و کاس مروّت از شرابخانه قلّ إنّ کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله»^{۱۲۱} نوشیده چون خبر جلوس او بر تخت سلطنت بسمع لشکری رسید [با] رأی زنان خود اندیشید که افتتاح مراسلت با سلطان عزّ الدین بر چه وجه پیش گیرد و عذر آن غدر اگرچه رضاء او بدان مقرون نبود چگونه خواهد گفتند مقتضاء حزم آنست که اینه چاشنی گیر را از وثاق اطلاق کنید و با تحفها پسندیده و هدایاء گزیده در صحبت رسولان خود ببندگی درگاه سلطنت روانه کنید تا

* الاوامر العلائیه ص ۱۲۱

a P b Kor. ۳, ۲۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶

او در رفع غبار وحشت و دفع خرق عداوت وساطت نماید چه او از بطانه خانه و خواصّ آشیانه است کلمات عذر او بی عرض چون تیر بر غرض قبول آید بعد از آن بجمعیت رجال و تهیّت اسباب قتال مشغول باید شد اگر بدین وسایل طریق مصلحت کشوده شد فهو المراد و اگر از راه مشاحنت و مخاشنت در آیند و بنیاد محاربت نهند باری ما از کار فارغ شده باشیم و مستعدّ گشته فاسلیوس را این رای صواب نمود تحفها بی اندازه از هر نوع در صحبت سفیری که بفضل الخطاب و کلمات عذاب در بلاد روم موسوم بود روانه کرد و استمالت جانب سیف الدین اینه را بهره در امکان گنجد از لوازم دانست تا آینه ضمیر او از ژنگ دخت بکلی مجلی گشت و اتمام مهمّ مصلحت را التزام نمود و با رسولان متوجه خدمت

سلطان شد چون بحدود ممالک پیوستند امیر سیف الدین پیشتر در عزیمت مبادرت نمود و شرف دستبوس دریافت و از ورود رسل و خلاصه پیام اعلام داد و گردی که گرد دامن خواطر سلطان نشسته بود بآستین استعطاف بسترد. و در عفو جرائم ماضی مراضی شاهنشاهی را تحزّی کرد و سلطان از سر ضغینه و کینه برخاست و مصیبت پدر را حواله بقضا و قدر کرد و برای رسولان بار عام فرمود رسالات و مشافهات ابلاغ کردند و تحف و طرف عرض داشتند فرمود رسالات بمحمدت و ارتضا اقتران یافت و چشن و بزم فرمود روز دیگر بخلوت بازتافتند و سلطان را بر رضاء ملک الروم سوگند دادند و اضعاف آنچه فرستاده بودند از خزانه ترتیب کردند و امیر سیف الدین را باز بدان رسالت موسوم کردانید تا مراجعت سازد و مهمّات را بپردازد و طلل

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۷

سلطان شهید را بدار الملک آورد امیر سیف الدین با رسولان و تحف روان شد چون نزدیک رسیدند ملک الروم استقبال نمود و در توقیر محلّ او بنهایت رسید و بر موجب مسوّده که از حضرت سلطنت بیاض رسانیده بودند سوگند خورد و اضعاف آنچه در مژّه اولی فرستاده بود در کژه اخری ترتیب کرده و برسم صدقه تا بوقت تدفین سلطان بر مرقد تفرقه کنند بیست هزار دینار فرمود و هیکل سلطان را با لشکر بسیار تا سرحد ملک خود فرستاد امیر سیف الدین اینه و رسولان باز گشتند و بخدمت درگاه پیوستند و حکایات مقرّر شده را مکرر کردانیدند و جانین بوفور سرور و حبور معمور شد و

چون جثّه سلطانرا بقونیه آوردند و در جنب جدّ و پدر و برادر دفن کردند سلطان بزیارت سلاطین رفت و سی هزار با آنچه ملک الروم فرستاده بود ضم «a» فرمود و بعضی را هم آنجا بر مساکین تفرقه کرد و برخی را بزایویه و صوامع فرستاد و باقی را در اطراف ممالک روان کردانید

ذکر عزیمت سلطان بجانب انگوریه و محاصرت برادرش ملک علاء الدین «*»

چون مدّتی برین نمط شادروان کرامت در ایوان سلطنت عزّ الدین کیکاوس مبسوط ماند و مهمّات و مصالح مضبوط شد سلطان را بر خاطر گذشت که مادام که برادرم بانگوریه باشد و بدان مقام که احکام تمام دارد متحصّن ماند نه همانا که ما را امن کلی و فراغ اصلی حاصل گردد حسم ماده این فتنه از لوازم

a P

ضم) sic .

* الاوامر العلائیه ص ۱۳۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۸

امور باید شمرد پس بامرا و سرلشکران طرف فرمانها روان کرد تا بگروه انبوه عزیمت عبودیت سازند در ایام قلائل کافّه عساکر بضوای محروسه قونیه حاضر شدند و [چون] سلطان را از ترتیب اسباب محاصرت و آلات زردخانه فراغت حاصل شده بود بطالع مسعود متوجه حدود انگوریه شدند چون ملک علاء الدین را اعلام کردند باحکام باره و اهتمام لشکر و تجدید عهد ولا و وفا با اهالی شهر مشغول شد و چون سلطان بانگوریه پیوست اول روز لشکر صفّ در صفّ کشیده بهیبتی که خیره ماند درو دیده اولو الابصار شهر را در حصار گرفتند امیر مبارز الدین عیسی امیر جاندار و برادرانش از شهر در میان آمدند و بسبب آن که مبارز الدین را در سیواس با نجم الدین بهرامشاه جاندار در مکتب خصومتی افتاده

بود همواره با یکدیگر راه مضادّت و عداوت سپردندی آواز برکشید و نجم الدین را بمبارزت خواند نجم الدین بهرامشاه از خدمت سلطان عزّ الدین اجازت خواست و در میدان آمد هر دو بنیزه بی درنگ چون شیر و پلنگ در جنگ آمدند کسور رماح از تفاریق عصا و عدید حصا بیشتر شد و از طعن خطّی بر هیچ قرنی خطّای نرفت ناچار دست بقربوس زین یازیدند و دَبّوس برکشیدند و از آن نیز عاجز آمدند و قاهر از مقهور و غالب از مغلوب ظاهر نمی شد خواستند که تیغ از نیام برکشند و بحدّ حسام که برهان قاطع است دعوی را بفیصل رسانند ملک علاء الدین از درون شهر فرمود تا مبارز الدین را آواز دادند چون نداء چاوشان بگوش او رسید مراجعت کرد نجم الدین بهرامشاه نیز بخدمت سلطان رفت سلطان بر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹

ثبات قدم او آفرینها کرد و خلعت فرمود و از اوایل بهار تا اوایل بهار سال دیگر هر روز برین شیوه از طرفین مقابلت می رفت سلطان برابر شهر مدرسه بنیاد نهاد که اگر فتح میسر گردد بر آنجا وقفها کند و فقها را مرّقه دارد و اگر در توقّف افتد جهت اقامت سرای عمارت فرموده باشد چون انگوریه مستخلص گشت بعهد و نذر وفا نمود و وقفها کرد و چون نوبت سلطنت بعلاء الدین رسید بهدم قبه «**ad**» و ابطال اوقاف مثال داد و لکن اطلال آن مدرسه هنوز باقی است با سر سخن رویم هر امیری خانه عمارت کرد و آن زمستان پایان بردند چون رایت خسرو سیارگان بنقطه اعتدال ربیعی رسید و

باد صبا در پرده دری و عروس چمن در جلوه گری آمد تنگی اهل حصار و قَلت ذخیره و شیار «b-» از حدّ درگذشت ساکنان شهر و محصوران آن قهر از «C-» ساقی دهر کاس زهر می خوردند برضاء ملک علاء الدین در صلح زدن گرفتند و قاصدی بامیر سیف الدین اینه فرستادند و امان طلبیدند امیر سیف الدین قاصد را بدستبوس سلطنت رسانید چون قاصد مشافهات و مراسلات و استغاثت شهریان و شفاعتی که در باب ملک علاء الدین کرده بودند عرض داشت اساریر سرور در جبین مبارکش ظهور یافت و امراء کبار را چون ملک الامرا حسام الدین امیر چوبان «d-» و ملک الامرا سیف الدین امیر قزل که از اعظم اعوان مملکت بودند حاضر کردانید و بحضور ایشان سوگندان غلاظ شداد خورد که بهیچ تاویل مضرت او و بندگانش بملک

a P

رقبه.

b P

و بسیار.

c P

دار.

d P

خوبان.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰

علاء الدین نرسد و او را فارغ البال ببعضی قلاع که سلطان را بر آن اعتماد باشد روانه «ā-» کنند و اسباب ناگزیر از ملبوس و مفروش و مطعوم و منکوحه دریغ ندارند و شهریان را در ممانعتی که کردند مواخذت نفرماید و عهدنامهها بعد از ذکر یمین یمین مبارک سلطان در قلم آمد و بقاصد تسلیم رفت قاصد چون بشهر رسید و حال اعلام کرد شهریان اعلام سلطان را خواستند و امیر سیف الدین اینه را طلب داشتند امیر سیف الدین بحکم حضرت سلطنت با لشکری پوشیده با سنجق و رایات پادشاه دهر در شهر شد و بعظمت هرچه تمامتر بر قلّه قلعه نصب کرد و اهالی شهر را

از خرد و بزرگ استمالت داد و ملک علاء الدین را از سراء سلطنت بخانه بعضی از اکدشان نقل کردند و موکلان برگماشتند بعد از آن امیر سیف الدین اعیان و معتبران را بخدمت درگاه برد تا شرف دستیوس دریافتند و بزبان استغفار اعتذار نمودند آنکه با امیر سیف الدین در شهر رفتند و وجه نثار موکب شهریار ترتیب کردند و سلطان بقال فرخ بشهر درآمد و بر تخت نشست و طبقات خلق را بانواع اصطناع معمور کردانید آنکه ملک علاء الدین را بسیف الدین اینه تسلیم کردند تا بمحروسه ملطیه برد و در قلعه منشار محبوس کردانید و رواتب و وظایف بیت الثیاب و مطبخ و شرابخانه مرتب داشت و از امرا و سروران در تسلیم ملک بسلامت بدیشان حجت بستد و مراجعت نمود و سلطان بدار الملک معاودت فرمود

a

. بروانه P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۱

ذکر عصیان سگان انطاکیه و فتح آن نغر بار دوم بر دست بندگان سلطنت *

بعد مدتی خیال خیال و بطر راحت و اشر نعمت کافران انطالیه را بر آن باعث شد که جام عهد و پیمان را بر سنگ تمرد و عصیان زدند و چون جهودان خیر سر از چنبر طاعت و پای از دایره استقامت بیرون نهادند و از رعایت حقوق دولت سلطنت متنفر شدند و سلاح پوشیده هر فوجی در جوف لیل از سر لبس بر حاکمی کبس کردند و شریف و وضع و کبیر و رضیع را جریح و قتیل حسام انتقام کردانیدند و تا استیلاء فلق بر غسق باجاء دما از نهر البدن حاکمان سوی دریا مشغول بودند چنانکه در وقت صباح ارواح شهدا با ریاض قدس انس گرفته بود بعد سه

روز خبر بمسامع سلطان رسید تغییری عظیم در باطن مبارکش ظاهر شد فی الحال فرمانها باستدعا و استحضر عساکر و امرا در قلم آمد و بر دست قضاة از سر تعجیل تمام در جملگی ممالک ارسال افتاد بی مدافعت اعداد رجال کالرمال بصحاری قونیه نزول کردند و دهلیز مبارک را بر نیت فتح انطالیه بفال یمن و بطالع مسعود بصحراء روزبه نصب کردند روز دیگر روان شدند رومیان انطالیه را وَ اسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ «a» نقد وقت شد از سر اضطرار و رنج بملوک افرنج توسل نمودند و ایشان نیز از سر تعجیل سفینه چند بمردان جنگ «b» مشحون کردند و بمدد ایشان فرستادند چون فجره امداد خویش را از فراز باره «c» در روی دریا مشاهده کردند

a Kor. ۱۰, ۵۵. b

. بیجنگ؟؟؟P

c

P. باده؟؟؟)sic

* الاوامر العلائیه ص ۱۴۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۲

بشارتها زدند و بورود آن احطاب جهنم از طریق بم زیر بم شادمانی را ساز کردند و باعزاز تمام در حصار آوردند و آن مناحیس زار کار بتدبیر کارزار مشغول شدند و از اندرون شهر عزّادها ترکیب کردند چون ظلال چتر شاهنشاه بر آن اطلال افتاد در زمان فرمود که لشکر دایره کردار نقطه آن خطّه را در میان گرفتند و با تیرباران زحفی «a» کردند که رجفان بر عظام دی و بهمن انداخت و کس از آن بیم روی از باره بکس نتوانست نمود روز دیگر که زردخانه و آلایت محاصرت و پیادگان در رسیدند هم در شب فرمود تا چپر بستند و نردبانها ساختند و منجیق در عمل آوردند و آن ملاعین

را بجز سنگ انداختن چاره نبود چه از زخم بیلک تیر بر فراز باره نمی آمدند عاقبت چون مدّت امتداد یافت سلطان فرمود که نردبانها فراخ چنانک «b-» بیک دفعه ده کس پیاده فراز آن توانند شد ترتیب کنند و دلیران لشکر بالای باره روند و ماده این خصومت را بحکومت حسام قاطع بفیصل رسانند امثال فرمان لازم شمردند و بر آن شیوه نردبانها راست کردند و جماعتی را که نردبانها را زیر باره برند و طایفه را که بروند و فوجی را که تیرباران کنند مفصل و معین گردانیدند روز دیگر لشکر در سلاح رفت و پر و بال عقاب چتر جهانگیر گشاده شد و رایت منصور در حرکت آمد و سلطان پهلوانان حشم را طلب داشت و مواعید جمیل فرمود تا بیکبار حمله جان شکر کردند و بر دریا بار از نضاخات عیوف عروق کفار انهار روان

a

(sic) رحعی P

b

حنک P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۳

گردانیدند تَمُورُ السَّمَاءِ مَوْرًا وَ تَسِيرُ الْجِبَالِ سَيْرًا «a-» نقد وقت شد نردبانها را نصب کردند و دلاوران با گرز گران و سلاح سبک ده ده کس از هر برجی چون آفتاب تیغ کشنده برآمدند فرنگانی را که بر باره بودند بقتل آوردند و فرورفتند و دروازه را بگشودند و عساکر درآمد و خون ریزش بیش از حد رفت و ابقا و محابا بر خرد و بزرگ از محظورات شمردند و مال و عیال آن کفره را غنیمت گرفتند و برده بردند روز دیگر سلطان بشهر درآمد و بر تخت مملکت نشست و باز هوا گرفته را باز در قید صید کشید و بزم عام فرمود و

امرا و سرلشکران و آلی باشیان و جانسپاران عساکر منصور را بمکارم و عواطف نامحصور مخصوص و محظوظ کردانید و یک هفته از رزم بیزم پرداخت آنکه در سایر بیوتات نظر انداخت و معدوم را موجود و کم را بیش کردانید و از حد نقصان بیایان کمال رسانید و مرمت و اعلاء باره و سد ثلمها تقدیم داشت و سر لشکری را باز بر امیر مبارز الدین ارتقش مقرر فرمود تا بر وفق اطلاعی که بر احوال سواحل داشت استمالت دلها کرد و متمردان و متشردان را بآب و زمین باز آورد و اموال و املاک خاینان را جهت خاص با تصرف گرفت و در دفاتر دیوان اعلی ثبت کرد و بعضی را بر اقطاع اضافه فرمود و سلطان روی بقونیه نهاد و فتح نامها باطراف عالم نوشت و از آن غنایم بملوک اطراف تحف بی نهایت فرستاد

۱۰، ۹، ۵۲. a Kor. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴

ذکر عزیمت سلطان بطرف سینوب و فتح آن در عهد مبارکش «*»

چون روی ربیع از وراء نقاب سحاب کافور بار گشوده شد و فراشان طبیعت بساط گوناگون حتی إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَ
ازَّيْنَتْ »

a

« بر چهره کوه و هامون کشیدند سلطان را عزیمت سیواس در خاطر آمد و عنان عالم آرای بدان صوب مایل کردانید روزی در بزم خسروی نشسته بود ناگاه از حافظان ثغور سینوب قصاد رسیدند و نامه مختوم بحضرت سلطنت رسانیدند که کیر الکس تکور جانیت جنایت را بغایت رسانید و در ممالک پادشاه توژد نمود و خرابها کرده سلطان اگرچه از استماع آن خبر انفعال تمام یافت اما تا عیش حرفا منغص نگردد اظهار نفرمود روز دیگر امرا را طلب فرمود و

حال باز نمود همه در وادی «b- غضب و غیضه غیظ» c- شدند و گفتند اگر شاه جهان فرمان دهد دشمنه بندگان دولت که بخون بدخواه تشنه «d- [است] از مقسم تارک نامبارک آن خاکسار سیراب گردد و بداس قهر مزروع بلاد او محصود جنود منصور شود سلطان از جماعتی که سینوب را دیده بودند سوال فرمود جواب دادند که بجنک نتوان سستدن مگر مدتی مدید محاصرت نمایند که اهالی آن از قَلت ذخیره و نفاد زاد بستوه آیند و از بر و بحر بدیشان مددی نرسد آنکه امکان دارد که برین وجه فتح آن شهر دست دهد رای آنست که امسال لشکر آنجا تاختن کند و عیال ایشان را برده آرند و ضوای و نواحی را بکلی خراب کنند و سالیان با ایشان ازین سان عمل

a Kor. ۱۰, ۲۵. b

. ودادی . P

c

. عیض . P

d

. نشسته . Selon G . P

* الاوامر العلائیه ص ۱۴۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵

کنند اراء امرا در خدمت سلطنت برین جمله قرار گرفت روز دیگر با جمعیت و عدت هرچه بیشتر عزیمت سینوب ساختند جاسوسان خبر دادند که کیر الکس با پانصد سوار غافل وار در آن دیار شکارکنان طواف می بماید سروران چون این خبر شنیدند چون وهم در تاختن شتاب کردند و ناگاه در شکارگاه با او مصادف شدند و چون مرگ مفاجا بر جای عشرت گریبان جانس گرفتند اگرچه حمله چند کرد عاقبت دستگیر و اسیر بمضارب خیام عساکر منصور آوردند و لشکرش برخی بقتل رفتند و باقیان مقرنین فی الأصفاد بخدمت زردخانه خاص آمدند و موکلان بیدار بریشان گماشتند و در حال اولاق روان

کردند و از نصرت ربّانی و فتح ناگهانی مسامع سلطانی را آگاهی دادند سلطان از اعلام آن پیام اعلام فرح را از ذروه عتیوق و منزل شعری عبور داد و فرمود که در محافظت آن مخذول مجدول اهتمام تمام لازم شمرند چه موکب همایون بر اثر بدان طرف تجشّم می فرماید آنچه مقتضاء رای باشد بتقدیم رسند روز دیگر سلطان بطرف سینوب روان شد چون بدان حدود پیوست جمله عساکر سلاح پوشیده استقبال رایات سلطنت کردند و از دور زمین بندگی بوسیدند چون بسراپرده مبارک نزول فرمود فرمود تا کیر الکس را پابند حاضر کنند چون بخدمت تخت پیوست زمین ذلت و ضراعت بوسه داد سلطان از فرط مروّت بنوازش او عنایت فرمود و گفت خاطر رنجه نباید داشت چون سلامت ذات حاصل است مرادات شامل گردد لحظه بنشست آنکه اجازت یافت که با وثاق بوثاق رود روز دیگر سلطان فرمود که جمله لشکر پوشیده

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۶

سوار کردند و پیرامن حصار آن مقدار که بر خشکست در آیند و نزد کیر الکس فرستاد که چون موکب همایون ما بدین حدود پیوست بی حصول مقصود مراجعت کردن امکان ندارد باید که کسی را از مردم خود در شهر فرستد و نصیحت محصوران تقدیم دارد تکور شخصی را از امراء بزرگ که در سلک باقی امراء مقتید بود اختیار کرد بامر سلطان بند ازو برداشتند و نزد تکور بردند تکور بر زبان او پیغام فرستاد که شهر را بسپارند آن مدابیر زبان بهذیان دراز کردند و گفتند اگر کیر الکس گرفتار گشت او را پسران شایسته هستند یکی را پادشاهی

نشانیم و این ملک را بمسلمانان نسپاریم سلطان فرمود که جهت التزام حجت باز فرستند هم مفید نیامد روز دیگر فرمود تا تکور را با بند گران بر کران شهر بردند و شکنجه می کردند که اما شهر را بسپارند و اما کیر الکس را هلاک کنند جلّادان او را در شکنجه می داشتند و او فریاد و فغان بر آورد که ای بی دینان شهر را بهر که نگه می دارید چون مرا بکشند و شما را بقهر و قسر در قید اسیر کشند این مدافعت چه فایده کند فکان تأثیره فیهم کتأثیر الرّخاء فی الصّخره الصّماء آن روز نیز برین جملت شب آمد روز دیگر سلطان فرمود که کیر الکس را سرنگون در آویختند و چندان عصر کردند که چون اصحاب صرع بی هوش گشت چون شهریان دیدند که کار شهریار از حدّ گذشت آواز دادند که قاصد تکور باز بشهر آید که سخنی داریم بگوئیم چون قاصد در شهر آمد گفتند اگر سلطان سوگند خورد که تکور را نکشد و اجازت دهد که بسلامت بولایت خود رود و ما را با جان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۷

و مان «a» و مال و اطفال امان «b» دهد [و اجازت دهد تا هر جا] که خواهیم رویم شهر را تسلیم کنیم سلطان بحضور تکور و قاصد بر آن جمله سوگند خورد چون قاصد «c» سوگندنامهها را در شهر برد شهریان ساکن و مطمئن شدند و سنجق سلطان را خواستند برخی از مردم تکور و فوجی از حشم منصور سنجق سلطنت را بعظمت تمام روز شنبه بیست ششم جمادی الاخری سنه ۶۱۱ در شهر بردند و بر

فراز باره نصب کردند روز دیگر لشکرها بامر اعلی سوار شدند و در مقابله شهر صف در صف کشیده ایستادند اعیان و معتبران شهر با امرا که در شبانه رفته بودند بدرآمدند و زمین بوسیدند تکور را در خدمت رکاب سلطنت پیاده ایستاده دیدند کلیدهای شهر را بحضور تکور بیندگان سلطان سپردند بعضی را خلعت دادند و بازگشتند و نثار معدّ کردند و سلطان بر وفق اختیار در شهر شد و بر تخت نشست و بزم نهاد و تکور را جهت تعظیم زمانی ایستاده گذاشت آنکه فرمود تا بالاء جمله امراء دولت نشست و تمکین تمام فرمود و بعیش و خزّمی آن روز را بشب رسانید روز دیگر پیش از سیران تکور را حاضر کرد و ازو عهد و پیمان خواست تکور بر موجب مسوده که نوطاران «d» دیوان سلطنت در قلم آورده بودند قسم بر زبان راند که چون سلطان مرا که کیر الکسم بجان امان دهد و ملک جانیت را بیرون سینوب و مضافات آن بر من و اولاد من مقرر دارد هر سال ده هزار دینار و پانصد سر اسپ و دو هزار سر گاو و ده هزار سر گوسفند و پنجاه

a

. و مال P.

b

. فرمان P.

c

. قصاد P.

d

Sic.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۸

حمل از انواع تحف برسانم و بوقت استمداد چندانک در امکان گنجد لشکر دریغ ندارم و برین جملت امثال طرفین از قائم و قاعد شاهد شدند چون سوگندنامه در خزانه بردند سلطان تکور را تشریفی نفیس فرمود و فرمود تا او نیز سوار شود تکور مردی کربز بود در حال که سلطان

پای در رکاب نهاد غاشیه را از رکابدار بستد و بر دوش نهاد و روانه شد چون زمانی برفت سلطان فرمود که غاشیه را با رکابدار داد و سوار شد و در راه همعنان حکایت کنان می رفتند سلطان ساعتی بر اطراف سواحل سیران فرمود آنگه عنان بسوی شهر معطوف گردانید و خوان خواست و بزم آراست و تکور را در وقت اثر شراب اعزاز بسیار کرد و اجازت داد که هر کرا خواهد از مردم و متعلقان با خود برد و راه ولایت خویش گیرد کشتیها جهت او و متعلقانش مرتب گردانیدند و بعد از وداع و دستبوس در کشتی نشست و بجانب جانیت روانه شد آنگاه پادشاه فرمان داد که از هر شهری خواجه کافی توانگر اختیار کنند و بجانب سینوب فرستند و ملک و عقار او را برضاء او جهت خاص بخرند و بها بتمامت برسانند بر موجب حکم از اطراف ممالک خواجهگان معتبر بسینوب فرستادند و نواب جمله منزعجان را دعوت کردند و بآب و زمین قدیم باز آوردند و کلیسا را مسجد جامع ساختند و قاضی و خطیب و منبر و مؤذن نصب کردند و کوتوال و مستحفظان معین شدند و مرمت رخنه‌ها باره تقدیم داشتند و یکی از امرا بسرلشکری موسوم شد و لشکری نامدار جهت محافظت آن بوم «آ» در صحبت او ملازم فرمود و از

a

. بو P.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۹

آنجا متوجه سیواس گشت و امرا را اجازت عودت باوطن میسر شد

ذکر ارسال سلطان شیخ مجد الدین اسحق را بحضرت دار السلام باعلام فتح سینوب «*»

در آن ایام بمسامع اشرف رسیده بود که ملک اشرف بنام حضرت خلافت کلنگی را ببنادق قوس از اوج هوا بحضیض

فضا آورد و در صحبت رسولی با تحفه‌ها وافر بخدمت خلافت فرستاد از آنجا «a» درباره او امداد عنایت متواتر گردانیدند چون فتح سینوب سلطان را میسر شد شیخ عالم پیشوا آفاق مجد الدین اسحق را باحمال و تحف از جواهر و تخت‌ها زربفت و اطلس معدنی و چلیپاهاء زرین مرصع و اوانی نقره بابلاغ خبر مبارک آن فتح جسیم که موجب افروز دیده شاهی و تقرّر امور اسلام بود ارسال کرد و شروال فتوت استدعا نمود چون شیخ مجد الدین بمقرّ خلافت و دار الملک امامت رسید در اکرام مقدم او مبالغت فرمود و بوقت اجازت انصراف شروال عصمت و طهارت و میز مرّوت از بدن مطهر مکرم امیر المومنین و کتاب فتوت «*» با عمامه میلا چون عمامه سودا «b» و درّاعه مشفوع بمقرعه و منشور سلطنت بتوصیت باقامت حدود شریعت در مملکت و پنج استر رهوار منغل بنضار با طوق و سرافسار و پنج سر اسپ تازی مبرقع بیرگستوانه‌ها اطلس سیاه زردوخت و ده شتر حجازی و دیگر اصناف الطاف و انواع انعام فرستادند سلطان بدان تشریفات و حسن التفات مسرّات فرود و برگردون تفاخر مباحات نمود

a

. انجاد؟؟؟P

b. Le texte est a ce qu'il parait defigure ici. Cp. Rec. III, ۱۴۰, ۱۴

* الاوامر العلائیه ص ۱۵۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۶۰

ذکر عزیمت سلطان بطرف طرسوس «*»

چون سلطان بشادمانی از فتح سینوب عودت نمود لشکر دی و بهمن در رسید و خنجر بند «a» چون روزی ارباب فضیلت در خاک مذلت پوشید و ماهی شیم از بیم سنان ز مهریر زیر زره غدیر جوشن پوشید سلطان چون خسرو اقلیم رابع

در چهار بالش خرمی مربع نشست و مثلث بخور بر مدخنه سرور نهاد و برین نمط ایام شتا را برطل ده منی و شاهد ختنی بآخر آورد چون آفتاب خاوری از کاخ مشتری رخت عمل [سوی منظره برج حمل کشید سلطان عزم] «b» محروسه قیصریه ساخت و با خواص امرا و مقرّبان درگاه اعلی بتمهید قواعد عدل ترحیب ایام زندگانی می فرمود فرمان قضا مضا صادر «c» شد که امراء اطراف با جملگی عساکر بعلف زار بازار بنلو «d» روند و امراء کبار بخدمت درگاه پیوندند بر موجب فرمان کافه سرلشکران و عامه دلاوران با عدت کامل بیازارگاه بنلو مجتمع شدند و امراء خلوت با اصناف پیش کشیها بحضرت سلطنت شتافتند در اثناء این حالات محصّی لان «e» خراج سیس از لیفون تکور با شکایت تمام مراجعت کردند از استماع این نبوت اعراق حمیت و نخوت سلطان در نبضان آمد امراء غایب را حاضر فرمود و قضیه باز نمود همه بیک زبان گفتند که گوشمال این بی ادب از اوجب مهام است و لکن درین موسم در ولایت او از فرط حرارت مداخلت کردن تعدّری

a Meme lecon en G, bienque le sens de ce mot soit peu clair. b Selon G. c

. مصادر P

d Ici sans points; plus loin

بنلو؟؟؟ et پیلو؟؟؟، ۱۴۲، Rec. III بیگی بازار.

e

. محصل P

* الاوامر العلائیه ص ۱۶۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۶۱

تمام دارد اگر سلطان مرحمت فرماید لشکر منصور تا اوان خریف بریف ریاض غنا بنلو مغنی سازند و چهارپایان فربه شوند و چون سورت هاجره هرجا همد گردد بیمن تایید ربّانی و فرّ دولت سلطانی بجمعیّت هرچه تمامتر عزیمت

کرده شود و تأدیب او که از لوازم است تقدیم رود سلطان آن رای بمراضی مقرون داشت و چون اوّل خزان «a»

فشانند مشک و قرنفل بجای گرد ریاح نمود لعل و زبرجد بجای میوه غصون «۱» عساکر منصور در حرکت آمدند و چون بت پرست سوی بهار بخدمت بارگاه اعلی شتافتند و چتر همایون از راه کوشی «b» دره بکوکری آمد و معسکر آنجا بود چون خبر بتکور «c» رسید کی سلطان با لشکری گران عزم ولایت سیس فرموده است چون سیماب در اضطراب آمد و بر تقصیر خدمت تشویر خورد و خود را از آن حادثه متورّط مهلکه ضلال و متخبط مسببه آجال دید در مضیق آن داهیه مجال مشورت نیافت بضرورت از هر طرف لشکری فراهم آورد و کالباحث عن حتفه بظلفه روی بمحاربت نهاد

ذکر محاصرت قلعه جنجن و فتح آن بر دست «۲» بندگان سلطان

چون موکب همایون با لشکری که کوه و هامون از آن بستوه آمدی

a En G precede ce vers : کنار باغ همه پرخزاین دارافضاء راغ همه پر دقایق قارون

b

. کوسی ۱۴۳, III Rec.

c

. بتاکور؟؟؟P

(۱) - الاوامر العلانیه ص ۱۶۳

(۲) - ص ۱۶۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۶۲

بقلعه جنجین که لیفون را ازین حصین تر معقلی نبود پیوست سلطان را رای چنان سانح شد که فاتحه فتح آن دو «a» قلعه را سازد فرمود تا منجنیقها نصب کردند و از غرغره «b» زلزله در حال مقیمان حصار انداختند و سه شبانروز متواتر چون تگرگ مرگ بر جان بی برگ ایشان باران بود از غایت عجز فغان الامان برآوردند و سه روز مهلت خواستند که اگر تا انقضاء ایام معدود از جهت تکور مددی نرسد قلعه را تسلیم کنند

قاصد چون نزد تکور رسید جواب داد که من در کار خود فرومانده ام پروای تدارک شما ندارم چون اهل قلعه آن جواب بشنیدند بجان و مان و مال و عیال امان خواستند بر وفق ملتسم ایشان فرمان در قلم آمد آنگه سنجق را بر قلعه بردند و نواب دیوان بالا- «C» رفتند و احتیاط بیوتات بجای آوردند و کوتوال و حرسه نصب کردند بعد از آن سلطان روی سوی قلعه کانجین نهاد ساکنان آن مدافعت و ممانعت پیش آمدند سلطان فرمود که منجیقها در عمل آرند و خلل در حصار و زلل در کار کفار اندازند نردبانها راست کردند و جنگ سلطانی در پیوستند و بر موجب حکم درگاه سلطنت زحفی عظیم کردند و از هر طرفی بر قلعه رفتند تیر اندازان از بیرون اهل قلعه را مجال نظر بر لشکر نمی دادند بیک حمله دلیران خود را در قلعه انداختند و چندان کشش و خون ریزش رفت که کلهاء کشتگان چون کلکها در شط دماء اوداج روان بودند آنگه در قلعه باز کردند تا باقی عساکر در آمدند

a Sic! V. ci- dessous l. ۱۳. b

ع. عره P

C

P. بلا

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۶۳

و متحصّیان حصار را بغارت و نهب و سبی و قتل نکال بسیار رسانید و چون از آن مهم فراغت یافتند نواب دیوان بر قلعه شدند و ذخایر و اسلحه را در ضبط آوردند و کوتوال و رجال جهت استحفاظ نصب کردند آنگه روی بپیکار لیفون ملعون نهادند او نیز متردد و خایف جهت مقاتله در مقابله آمده بود امیر مجلس که در آن حالت امیر طلایه

بود و سه هزار سوار نامدار در اهتمام او پیش از طلوع صبح صادق با یک دو نفر از خواص خود متنکر نزدیک عساکر کافر رفت تا بر کیفیت حال طلا-بع اطلاع یابد ناگاه کفار ایشان را در میان گرفتند و بزخم تیر اسپان ایشان را از پای درآوردند ایشان پیاده بر تلی «a» پناه بردند و بتیر و تیغ و گرز دفع اذیت کفار می نمودند چون آفتاب طلوع کرد امراء طلا-یه «b» روی بخدمت امیر مجلس نهادند او را از مقام معلوم معدوم دیدند بعد از کشف قضیه متوجه لشکرگاه تکور شدند از جمله لشکر خاصه امیر مجلس صد نفر سوار کرد گرد دلاور بودند که ایشان را در مقابله هزار مرد کارزاری می نهاد و اقطاع و اطلاعات گزیده می داد بر کوهی که بر لشکر کافر مشرف بود دوانیدند ناگاه دیدند که شخصی بر تلی رفته است و کفار گرد او درآمده همه بیکبار لگام ریزان کردند و کفار را که بدو محیط شده بودند مبدد و مشرد گردانیدند و جنیت درکشیدند و امیر مجلس را سوار کردند چون بلشکر خود پیوست و صفها آراسته دید بحکم آنکه بر مزاج حال کفار اطلاع یافته بود

a

. (کوپری) پلی ۱۴۵, III. Rec

b

. ظلام P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۶۴

بخدمت سلطان اعلام داد که بنده بر قوت و شوکت لشکر ارمنی وقوف تمام یافت اگر سلطان عالم فرمان دهد تا لشکرها که سوار ایستاده اند برین هیئت روی بکارزار آوردند از حضرت سلطنت فرمان شد در حال همه چون رعد در خروش و چون دریا در جوش آمدند هر گروهی مانند کوهی

آهنین و بحری آتشین در صحراء ملحمه صفّ کشیده و کف کرده چون بخت شوم روی بخصوم آوردند و لیفون نیز با احتشاد و حشری که کرده بود از سوار و پیاده در محاذات کماه جنود سلطان آمد و بارون فاسیل و بارون اوشین و کندصطبل را که پشت سپاه و روی لشکر بودند در پیش داشت امیر مجلس در حمله اوّل کندصطبل را که بصرامت مشهور بود بطعن رمح بر زمین زد و فرمود که پالهنک در گردنش کردند و بدست سپاهی داد که نزد سلطان برو و بگو که من انداختم و با بارون اوشین و نوشین همین فعل و بازی پیشین تقدیم افتاد آن دو نفر را باز بدو شخص از سپاهیان تسلیم کرد تا در قلب گاه بخدمه سلطان بردند هر سه سپاهی را خلعت گرانیامه فرمود ع اقبّت نحوست اخفار عهد در دامن امال ایشان پیچید و راه هزیمت گرفتند فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ «a» - سه هزار سوار امیر مجلس کار بکفایت رسید و بعساکر دیگر احتیاج نیفتاد امیر مجلس كَفَى اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ «b» - برخواند و بخدمت سلطان مراجعت کرد سلطان منزلت او را از کافه امرا درافزود و آنچه پوشیده بود درو پوشانید آن

۶۵: ص: ۶۵. a Kor. ۶, ۴۵. b Kor. ۳۳, ۲۵

شب لشکر از تعب حرب و خستگی طعن و ضرب استراحت یافت بامداد تمامت لشکر چون ریب المنون در کوه و هامون بطلب لیفون متوجه شدند و بچب و راست می تاختند و هر که را می یافتند قتل و اما اسیر قید

و تشکیل می کردند یک هفته برین طریق در ولایت ارمن تاختن رفت هشتم روز عساکر از اطراف ولایت ارمن با غنایم کثیر از اسپ و استر و اسیر مراجعت نمودند و معلوم شد که لیفون بیعضی از حصون پیوسته است چون لشکر منصور و دشمن مقهور و مخالف محصور گشت سلطان با لشکر عزیمت ممالک محروس کرد با غنایمی که پشت زمین تحمّل آن نمی کرد چنانکه در قیصریه یکسر گاو و بهیمه بدو درم و پنج شش سر کوسفند بیک درم و غلام و کنیزک ارمنی خوب چهره بینجاه عدد بهاء گرفت سلطان امرا و اجناد را با حصول مراد دستوری داد و خویشان بقیصریه اقامت ساخت

ذکر ورود رسولان لیفون بتضرع و استعطاف و تضعیف خراج و تنصّل از اهمال که در خدمت جایز داشته شود «*»

چون سلطان بممالک محروس معاودت کرد لیفون از مهرب بیرون آمد و با بقایاء خواصّ در تلافی آن رزیت مشاورت نمود همه جز طریق تدلّل سپردن چاره ندیدند پیش کشیها از هر نوع ترتیب داد و در صحبت کفاه روانه کرد و مضمون رسالت این بود که اگر اصحاب اغراض بمسامع شاه جهان نقلی کرده سزا و جزاء خود دیدم امرا کشته و ملک برگشته و لشکر یکسر بقتل رفته توقع بمرحمت بی دریغ دارد که گناه او را ببخشد و برو ببخشاید

* الاوامر العلائیه ص ۱۶۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۶۶

حقیقت است که چون [ولایت سیس را] «a» از بنده فروگشاید بدیگری دهد بنده و بنده زاده است بعد ازین حلقه بندگی در کوش و خراج را مضاعف کرداند و هر سال بیرون معهود پانصد سوار با برگ بهرجا که فرمایند ملازم دارد و چند نفر را از امراء کبار در قضاء این مهم

شفیع [گرفت] همه باتفاق در بندگی پایه تخت اعلی پای مردی نمودند و غبار وحشت را از خاطر اشرف سلطان عادل زایل گردانیدند و قرار رفت کی هر سال بیست هزار دینار برسم خراج با تحف و احمال کی لایق آن باشد بخزانه عامره فرستد و آنچه از خراج سال ماضی برو متوجه است ادا کند و بعد الیوم از دقایق بندگی هیچ دقیقه فرونگذارد سلطان برین شرایط ملک سیس را برو مقرر داشت و سوگند خورد و صاحب ضیاء الدین قرارسلان را که در آن زمان امیر دواہ «b» بود. بجواب لیفون و تحصیل بقایاء خراج با منشور مجدد بمالکیت آن مملکت نامزد فرمود چون لیفون را از قدوم او خبر شد بنفس خود استقبال نمود و در سرای خود فروآورد و در اکرام جانبش بغایت قصوی رسید روز دیگر فرمان سلطان را با منشور تقریر مملکت علی رؤوس الاشهاد بخواندند لیفون جبین بر زمین نهاد و دعاها گفت و نثارها کرد روز دیگر صاحب ضیاء الدین مسوده فرمود تا تکور بر آن جملت سوگند خورد و عهدنامه در قلم آمد و ده هزار دینار باقی و ده هزار شش ماهه بتقدمه از وجه خراج مستقبل با دیگر تحف بخدمت خزانه روانه کرد چون

a Cp. Rec. III, ۱۵۰. b

. (دویدار بک) ۱۵۰, III. Rec. Cp. الدوله P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۶۷

ضیاء الدین بقیصریه رسید و بقایاء خراج و هدایا و تحف و سوگندنامه تکور عرض داشت سلطان با رسولان احسان بی کران فرمود و امرا را که محبوس بودند اطلاق کرد و فرمانها باطراف ممالک روان گشت که بعد

اليوم عوارض منازعت از میان برخاست راهها مترددان و تجار ديار كشاده داريد و هيچ آفريده را زحمت ندهيد و رسولان را خوشدلى تمام تسريح فرمود

ذكر تزوج سلطان بكريمه از ذريات ملك فخر الدين بهرامشاه بن داود ملك ارزنجان *»

چون سلطان ارتسام اوامر الهى و امثال احكام نبوى را در جملگى ارا و عزائم الترام نموده بود بحكم نصّ تخيروا لنطفكم فانّ العرق دسّياس مى خواست حریم کریم خود را بگوهري شب افروز که در صدف حسب الابوين و کرامه الطرفین پرورش یافته باشد مانوس کرداند و در شبستان همایون بدین صفت موزونی را در جنب خود نشانند برید اندیشه را گرد جهات جهان جولان داد خاندانی معظم تر از دودمان ملك فخر الدين بهرامشاه نیافت زیرا صدف آن درّه الغوّاص و یتیمه الدهر از عمان فضل و احسان و اصلاّب طاهر و انساب زاهر سلطان قلج ارسلان استخراج یافته بود و از جرثومه سلجوق منبعت گشته بعد طول الاستخاره و یمن الاستشاره برین اختیار مزیدی نیافت افانین هدایاء ثمین و تحف نفیس و ضنین از خزانه عامره ترتیب فرمود و خطبه تعین درین خطبه بر یکی از اولو الالباب بآب انداخت و آن احمال و هدایا را در صحبت او ارسال کرد چون خبر بملك رسید استقبال فرمود و باعزاز و ناز در دولتخانه فروآورد و در احترام جانبش مبالغت لازم شمرد

* الاوامر العلائیه ص ۱۷۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۶۸

روز دیگر بار عام فرمود و رسول را حاضر کرد رسول نامه سلطان را بوسیده بملك داد و مشافهات را بازگفت و ملتسمات را بایضاح رسانید و هدایا را با تفصیلی بخزانه داران تسلیم کرد ملك على ملاء من الناس آواز برکشید که شکر چنین موهبتی

بکدام زبان توان گفت اگر فرمان رسیدی که فرزند من در زمره سراری و جواری منتظم شود موجب افتخار اعقاب بودی فکیف که چنین بنده نوازی مبذول فرمود بالرأس و العین قبول کردم و لکن اگر مدّت سه ماه مهلت ارزانی دارید تا اتمام بقایاء واجبات و تجهیزاتی که یلیق بالبئات باشد تقدیم رود همانا بصواب مقرون باشد و رسول را بانواع جوایز مستظهر گردانید و جواب نامه مشتمل بر انقیاد و امتثال و تقلّد منت در قلم آورد و در صحبت رسول ارسال کرد آنکه بتجهیز و ترتیب واجبات پرداخت و صانعان حاذق و صایغان فائق احضار کرد و مدّت سه ماه شب و روز در کار گذاشت و اکالیل مجوهر و خلاخل معبر و خواتیم و معاصم ثمین و ملبوسات فاخر مرصع بفتون جواهر و بغال زرّین نعال و اسپان صبا رفتار و بختیان کوه پیکر بقطار بر بار و نقد و جنس بی حد و شمار مهذب و مرتّب گردانید و صدر قاضی شرف الدین را که از اکابر علما بود باعلام تهیّتی اسباب نجاج و ابرام عقد نکاح با تحف فراوان روان کرد چون بسیواس رسید مبارز الدین بهرامشاه امیر مجلس در اکرام قدوم کریم او انواع مکارم تقدیم داشت و در صحبتش متوجّه خدمت سلطنت شد و از کدوک پیشتر رفت و حال عرض داشت سلطان ارکان دولت را پذیره فرستاد و بعظمت تمام در شهر آمدند روز دیگر که بخدمت سلطنت آمد نوازش

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۶۹

بی حد دید و سلطان [حال] ملک را از وی بمبالغه تمام پرسید قاضی شرف الدین بعبارتی که عین

براعت بود خدمت و دعاء ملک را بعد از ثنا و مدح پادشاه ابلاغ کرد و بتفصیل حکایات را باشباع اسماع کردانید و ودایع و تحف عرض داشت و بقبول و احقاد مقرون شد و از آنجا با رونق تمام بوثاق آمد انزال و کرامات در پی رسید و روز دیگر قاضیان امصار و ائمه کبار که جهت آن مهمّ مجتمع شده بودند بسراء سلطنت آمدند و سلطان فرموده بود که در ستهاء زر از هزار مثقال تا پانصد و دویست و صد و پنجاه در ابلوجهاء شکر تعبیه کردند و در طبقهائ زرّین و سیمین نهادند و برکه عنبر گل بسد عرق را که چون آسمانی در جوف زمین جای گزیده بود بجای آب جلاب پر کردند و در پیش هر یکی طبقی مناسب منزلت و ملایم مرتبت او نهادند و وکلاء و شهداء طرفین حاضر شدند قاضی صدر الدین لهاوری «a» که عقد نکاح را متعین بود خطبه امیر المومنین مأمون را که در املاک بعضی از اقارب خویش خوانده بود جهت و جازت و تیمن روی سوی خدم حرم آورده آغاز کرد که المحمود هو الله و المصطفى رسول الله و خیر ما عمل به کتاب الله قال الله تعالی وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى الْآیَه «b» و لو لم تكن من الصله آیه منزله و لا- سنّه متبعه الا ما جعله الله فی ذلك من الف البعید و برّ القریب لسارع الیه الموفقّ المصیب و بادر نحوه العاقل اللیب و السلطان الغالب عزّ الدین ابو الفتح کیکاوس بن کیخسرو بن قلیج ارسلان من قد

a

. روحوی ۱۵۶, III. Rec

۲۴, ۳۲. b Kor. اخبار سلاجقه روم،

عرفتموه فی نسب لم تجهلوه خطب الیکم فتاتکم سلجوقی خاتون بنت الملک فخر الدین بهرامشاه بن داود و بذل لها من الصداق مایه الف دینار حمرا خمسین معجلا و خمسین مؤجلا فشفعوا شافعیا و انکحوا خاطبنا و قولوا خیرا تحمدوا و توجروا و بحمد الله رب العالمین و صلواته علی محمّد و آله اجمعین ایشان گفتند قبلنا الخاطب و بذلنا المخطوبه لا- زالت سحایب الافضال علیهما مصوبه چون عقده عقد ابرام گرفت و جبل مواصلت استحکام پذیرفت آواز بالرفاء و البنین از علّین تجاوز کرد و زر و گوهر بی مر در صفه و عرصه چون گل افشان ربیعی از تحرّک نسیم سحری بر گلبرگ طری باریدن گرفت خوان خاصّ نهادند و بار عام در دادند و چون عقود شهود منتشر گشت و آیت فَاِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا»

a

« برخواندند و قاضی شرف الدین بمقام خود رفت سلطان زر و تشریف و استر تنگ بسته در پی فرستاد روز دیگر بامناء خزانه فرمود که اسبابی را که در صحب مستدعیان مهد خواهند برد ترتیب کنند و امیر مبارز الدین بهرامشاه را باستدعاء مهد مندوب فرمود و خواتین امرا را فرمودند که تا محروسه ارزنجان بخدمت ملکه روند چون مهمّات باتمام پیوست امیر مجلس و قاضی شرف الدین و سایر خواتین عزیمت نمودند چون بحدود ارزنجان پیوستند قاضی پیشتر رفت و از آمدن لشکر انبوه در صحبت امیر مجلس و خواتین نامدار اخبار کرد ملک بر قدر هر کس انزال مرتّب فرمود و در صحبت دایگان و خواجگان سرای و اعیان امرا

و خواص خود بیرون فرستاد و چون امیر مجلس نزدیک شهر رسید با اعلام و سنجق و تبیره پذیره رفت چون دو گروه بهم پیوستند و امیر مجلس را نظر بر بیرق ملک افتاد پیاده شد ملک چون طلعت امیر مجلس را مشاهده کرد فرود آمد و یکدیگر را در کنار گرفتند و بعد از ملائمه و معانقه سوار شدند امیر مجلس سلام سلطان اسلام رسانید ملک سر بر زمین نهاد و گفت من بنده شاه عالم همچین مفاوضه کنان بشهر پیوستند ملک امیر مجلس و امراء سلطان را بسراء خود فرود آورد و مایده خسروانه گسترده آنکه بزم نهادند و رطله‌ها گران پیمودند روز دیگر امیر مجلس اسباب و اموال و خزاین را که سلطان فرستاده بود با تفصیل و نسخه بخدمت ملک فرستاد ملک بر علو همت سلطان ثناها گفت و بوغچه داران را مغمور انعام کردانید مدت ده روز تا اسباب مرتب شدن از طرفین بعیش و کامرانی مستغرق بودند و چون از کارسازی فارغ شدند ملک سیصد خلعت اعلی و اوسط و ادنی و سیصد هزار درم با اسپان تنگ بسته نزد امیر مجلس فرستاد تا بر امرا و خدم و حشم تفرقه کرد و شبهنگام اموال و خزاین جهاز را با مهد معظم از شهر نقل کردند و سحرگاهی کوس کوچ زدند و روان شدند چون بمنزل ارمکسو »

a

« رسیدند امیر مجلس پیشتر بخدمت سلطان رفت و قضایا عرض داشت سلطان فرمود تا شهر را آذین بستند و بیوتات سراء سلطنت را بیاراستند و اسباب بزم و عشرت مهیا کردند و مخدرات امرا که حاضر بودند باستقبال

.) a Cp. Armamax) Tab. Peuting

Rec. III, ۱۶۰، اتمکسوز

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۷۲

یک پاس از شب گذشت جمله مخدرات از طرفین در خدمت مهد عالی در شهر آمدند و در شبستان همایون رفتند و ملکه را بر منصفه کرامت و سعادت نشانند شاه کاوس عزم شبستان عروس کرد خواتین زهره عذار در حجاب حجرات رفتند آفتاب سلاطین با ماه خواتین پای بر گاه نهاد دایگان بانو بزانو در آمده موزه از پای خدایگان بیرون کشیدند بی مقدمه در موزه ناگهانی بر گنج شایگانی رسیدند سلطان کلاه سلطنت از سر بنهاد و بند کمر کیانی بگشود و بحکم رخصت شریعت ختم لطیفه از آن صحیفه شریفه برداشت و روز دیگر بعد از استحمام سوی بارگاه خرامید و یک هفته مدام بشرب «a مدام و اکرام امراء کرام مشغول بود آنکه پانصد خلعت و هفتصد هزار عدد و صد سر اسپ و صد سر استر تنگ بسته و دویست اسپ و استر مجلل با تخت جامها گوناگون در صحبت امیر مجلس نزد قاضی شرف الدین فرستاد او نیز بر قدر مراتب بر امرا تفرقه کرد و همه خلع پوشیده بحضرت سلطنت رفتند و دستبوس کرده اجازت انصراف یافتند

ذکر عزیمت سلطان بقصد ولایت شام»*

چون ملک ظاهر که صاحب حلب بود بجوار حق پیوست و ملک عزیز فرزندش از مفارقت مهد قریب العهد بود امراء آن دولت از سر ضرورت برو بیعت کردند و بر جای پدر نشانند و والده اش که خواهر ملک اشرف بود حاکمه دولت گشت سلطان را عرق

a

sic. بشرف P

* الاوامر العلائیه ص ۱۸۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه

طلب ملک حلب که پیش ازین در تصرف اعمام او بود نابض شد و با اعظم مملکت خود گفت که ما را رای چنان می افتد که درین حالت که وهن در ملک ملک ظاهر ظاهر شد و طفلی و زنی متصدی تملک آن دیار گشتند اگر بجمعیت تمام پیش از آنک لشکری گیرند «a» و تدبیری اندیشند قصد ولایت شام نمایم باشد که بعون حق سنجق ما بر شرفات آن ممالک خافق گردد و در عرصه بلاد فسحتی بادید آید امرا گفتند طبیعت خسروان بر عدوبندی و ملک گشای مجبولست و لکن چون بندگان را رتبت استشارت ارزانی داشت مجال استماع مقال دریغ نفرماید اگرچه آن فرزند باصغر سن بمقر «b» ممالک پدر عزیز شد لکن ابا و اجداد او همواره دم بهواداری این خاندان زده اند و احمال و تحف و بوقت استمداد عساکر فرستاده درین وقت که یتیم ماند اگر دیگری قصد او کردی استعدا ازین دولت خواست کردن و عنایت ازینجا طلبید فکیف کی ملوک اطراف بتعزیت و تهنیت فرستادند و صداقه الآباء قرابه الأبناء را استحکام دادند ازین حضرت بقصد حصد ممالک آن حلف داس باس تیز کردن نزد ملوک و سلاطین کبار و عظماء روزگار پسندیده نباشد سلطان بعد از طول تفکر فرمود که شک نیست که رعایت جانب ملوک از لوازم است و لکن چون سلطانی سلاح اقتدار در پوشد و سمند جهانگیری زیر زین کشد از راه تصافی تجافی جوید

a

. کبراند P

b

(sic) بمصر P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۷۴ إذا هم ألقى بين عينيه عزمه و نكب عن ذكر العواقب جانبا

«a* و معنی لا أرحام بین الملوک از رای رزین هر یک پوشیده نیست اگر ملوک دیار بتعزیت و تهنیت فرستادند از سر عجز نیک مردی نمودند آن مروّت مزوّر را سردفتر تقیید نامفید نباید ساخت فرمانی نزد امیر نصرت الدین صاحب مرعش فرستاد که موکب همایون با جنود و جیوش بدان حدود می رسد باید که لشکر قدیم و حواشی خود را معدّ دارد و چندانک ممکن باشد از پیاده و سوار لشکر بگیرد و آلت محاصرت مرتّب کرداند و فرمانی دیگر بامراء ملطیه و سیواس هم درین معنی اصدار فرمود و فرمانی بامراء اوج که لشکرهاء معهود را دعوت کنند و بی بهانه روانه شوند و فرمانی بامراء و سرورانی که بییلاق بنلو «b» بودند تا با هیئتی تمام بصحراء آبلستان متوجه شوند در مدّت بیست روز از اطراف ممالک چندان لشکر و حشر جمع رفت که از حدّ حصر تجاوز کرد سلطان با کوبه خواصّ بطرف آبلستان روان شد چون بدانجا رسید بزم عامّ فرمود و امراء عساکر را استمالت فرمود و از بلاد شام هر شهری را بامیری نامزد کرد روز دیگر بعد از سیران همه حاضر گردانید و مشاورت کرد که بکدام راه باید شد گفتند آسان تر از راه مرزبان و رعبان و تلباشر نیست از آنجا تا بحلب بیشتر هامون است لشکرها بدان راه روانه شدند و اوّل بقلعه مرزبان رسیدند و در مدّت سه روز مستخلص گشت و در آن

a Ce vers fait partie d'un poeme de Sa, d ibn- Nachib. Cp. Hamasa ed. Freytag p. ۳۲ b V.
ci- dessus p. ۶۰

* الاوامر العلائیه ص ۱۸۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام

ایام امیر نصره الدین صاحب مرعش با لشکری گران بخدمت سلطنت پیوست و از آنجا عزیمت قلعه رعبان فرمود آن نیز میسر شد و کوتوالی آن را بداماد نصره الدین مَفوض کردانید و از آنجا عزم قلعه تلباشر فرمود و ده روز محاصرت رفت و هیچ اثر نکرد سلطان فرمود تا اشجار و کروم ضواری قلعه بتبر قهر مستاصل گردانند چون [اهل] قلعه آن معنی مشاهده کردند نزد ملک قلعه جمع آمدند و گفتند وجه معاش ما از ثمار آن اشجارست و چون لشکر روم کروم ما را بتبر قهر قطع کنند بعد ازین وجه منال ما از کجا باشد اگر درین حال قلعه را تسلیم کنیم ملک باید که ما را معذور دارد ملک مهلت خواست و قاصد ببندگی سلطان فرستاد که انتعاش بنده و اشیاع او ازین قلعه بود چون بندگان سلطان این را از بنده فروگشایند معلوم نیست که بلغه و قوت از کجا باشد اگر در ممالک محروس اقطاعی «a- بنام بنده کنند و این قلعه را عوض را بی زحمتی در تصرف گیرند بندگان دولت سلطنت تسلیم افتد سلطان فرمود تا ولایت هونی را «b- برسم اقطاع بنام او منشور نوشتند و سوگندنامه در قلم آمد و رسول معاودت کرد و سنجق بالا بردند و خطبه بنام سلطان خواندند و سرلشکری آن را برادر امیر نصره الدین ارزانی فرمود و چون از کار قلعه فراغت بحصول پیوست بمسامع اشرف آنها کردند که ظهیر الدین ایلی پروانه چون روی از بندگی برتافت و بدین دیار شتافت درین خطه فرمان یافت و اینجا مدفون است

a

. اقطاعی P

b

.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۷۶

سلطان فرمود تا مرقد او را تفحص کردند و عظام رفاتش را از خاک بدرآوردند و بر آتش نهادند و بر باد دادند و بدان سبب تشفی حاصل کرد

خبر یافتن والده ملک عزیز از قصد سلطان بتملك دیار شام «*»

چون رایات سلطنت بآبلستان رسید جواسیس که در معسکر بودند احوال بخدمت ملکه و جمال الدین لولو کی حاکم و نایب ملکه بود باز نمودند ایشان ازین خبر سراسیمه شدند رسل با هدایاء وافر بملک اشرف که برادر ملکه بود روان کردند و نمودند که سلطان روم با لشکری بعدد نجوم در تخوم ولایت ما هجوم کرده است و هرآینه اگر این ممالک را میسر کند شما را بجان امان نخواهد دادن باید که اگر از قبل ملک ظاهر بر خاطر اشرف پیش ازین غباری نشسته باشد آن را بآب رحمت و شفقت زایل گرداند و عند الشداید تذهب الأحقاد «a» برخواند چون ملک اشرف را این قضیه معلوم شد این کلمات معقول مقبول طبع او آمد لشکر بسیار گرد کرد و بزودی بحلب پیوست چون همشیره [را بدید] فرمود که ملوک را مال جهت چنین روز باشد و اگر خزینه صد ساله را در وجه محافظت کمتر دیهی صرف کنند «b» ارزان و رایگان باشد ملکه مدخرات اعوام را بی ابقا استخراج کرد و لشکر گرفت و در میانه حيله که اعتقاد سلطان را از عساکر خود بکلی بردارد اندیشید و در عمل آورد برین وجه که شخص را از ساکنان بلاد روم که نام و القاب جمله امراء دولت می دانست

a Vers arabe. Cp. Freytag, Prov. Ar. III, ۲۴۸. b

. که P ajoute

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۷۷

و با بیشتر ایشان آشنائی داشت بدست آورد و مال فراوان داد و سوگندان یاد کرد که اگر این کار پیش رود و لشکر روم مراجعت نماید اضعاف آن بدو رسانیده شود نزد جمله امراء روم جواب نامهاء مزور نوشتند که بر حفاظ و حسن عهدی که امرا نموده اند و وعده که سلطان را بحیلت در حدود شام اندازند آفرین فراوان گفته شد اینک ما نیز در پی بی مدافعت عزیمت نمودیم [باید که] بهر طریق که باشد در محافظت سلطان جدّ بلیغ نمایند مبادا که ازین قضیه آگاهی یابد آنکه مساعی همه بی حاصل ماند و برسم نفقات هریک را از امرا از زر مصری و اسپان تازی در صحبت فلان فرستاده شد و آن احوال مذکور را نزد «a- آن کرد و آن شخص را گفت تو پیشتر بلشکرگاه سلطان رو و خود را بخیمه بعضی از مقربان انداز و این معنی را بر سیل انداز باز نما و بگو که من در میانه لشکر شام بودم که نامه جمله امرا نزد ایشان رسید و از شام جهت هریک مال و اسباب فراوان آورده اند و بفلان موضع مهیا داشته و منتہز فرصت نشسته که بهر یک برسانند و اگر باور ندارید بموضع معین روید تا مشاهده کنید آن شخص بدین افسون در سلّه حیلت رفت و خود را نزد یکی از غلامان سلطان انداخت و حال با او باز گفت آن غلام فی الحال بحضرت سلطنت رسانید سلطان امنا را با آن شخص که نشان داده بود بمقام معلوم فرستاد

a Lecture incertaine. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۷۸

کرد از جای برفت و بر امراء بی گناه بدگمان شد آن شخص را فرمود که موقوف داشتند چنانک کس را بر قضیه اطلاع نیفتاد روز دیگر امیر مجلس را فرمود که با چهار هزار مرد برسم طلیعه پیش رود و چهار هزار مرد دیگر در اهتمام سیف الدین اینه در عقب او روانه شوند و سلطان با چهارده هزار در پی ایشان در قلب روان شد چون امیر مجلس نزدیک لشکر شام رسید محمود الپ را که از الی باشیان سیواس بود و سال عمرش بهشتاد رسیده و ضروب حروب مشاهده کرده و طعن و ضرب زده و خورده فرمود که بر پشته رود و لشکر شام را اعتبار کند چون محمود الپ غور لشکر را بمسبار استقصا استکشاف نمود نزد امیر مجلس آمد و گفت با این چهار هزار مرد در مقابله عساکر شام رفتن از کفایت دور می نماید اگر چاشنی گیر را اعلام کرده آید تا زودتر بمدد رسد و قلب لشکر را آگاهی داده شود تا رکاب شاهنشاهی زودتر نهضت کند و بتعجیل بما ملحق گردد مصلحت باشد امیر مجلس تا حکم ازلی نفاذ یابد و باد نخوت از دماغ مغلوب غالب نام بیرون آید بسخن او التفات نمود و آهنگ جنگ کرد محمود فریاد و فغان می کرد که خداوند کار تعجیل پسندیده نیست نشنید و جوابهاء سرد داد اگرچه در حمله اول لشکر عدو را منهزم کردانید و مبشر

بچاشنی گیر دوانید اما اتّفاقا سپاهی از روم در دست یکی از امراء ملک اشرف گرفتار شد او را بخدمت ملک اشرف بردند ازو سوال کردند که با این لشکر سلطان حاضرست جواب داد که سلطان دورست و این چهار هزار سوار طلیعه است که در اهتمام امیر مجلس است و امیر چاشنی گیر با

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۷۹

چهار هزار دیگر در عقب می رسد ملک اشرف در حال فریاد برآورد که المستغاث ای مسلمین مگریزید که مدد این لشکر دورست از سر حمیت کّری کردند و غلامان عادلّی و ظاهری حمله آوردند و از طرفین خلق بسیار بقتل رفت امیر مجلس سپاهی بامیر چاشنی گیر دوانید که دشمن غلبه کرد زودتر دررسد تا چشم زخمی واقع نشود چاشنی گیر گفت تا این ساعت لایف گزارف می زد این ساعت ما برویم و لشکر بشکنیم و نام او بر آید یک قدم پیش نهاد و بسطان اعلام نکرد تا قضاء آسمانی نفاذ یافت و امیر مجلس با فوجی از امرا گرفتار شدند چون امیر مجلس را نزد ملک اشرف بردند استقبال نمود و جراحان حاضر کرد و جراحاتش را خشک بند کردند و تشریف خاصّ پوشانید و با سایر اسرا بحلب فرستاد و موکلان برگماشت و نزد ملکه وصایت کرد امیر مجلس را تعظیم تمام کنید و اعزاز بغایت نماید چون خبر بحضرت سلطنت رسید در تاب رفت و جحیم غضبش مستعر شد و بچاشنی گیر فرمود که تمامت عساکر در سلاح روند و شب بخسپند روز دیگر ملک اشرف دو هزار اعراب فرستاد که پیش روند و از احوال سلطان و عزیمت و هزیمت

اخباری کنند چون رسیدند دیدند بارگاه زده و لشکر در سلاح رفته چون از طرف پیدا آمدند [ایشان گریختند] و سلطان فرمود که ای کافر نعمتان اگر یک امیر منکوب شد آخر لشکر و سلطان و چتر و سرور باقیست ایشان چون این عتاب زهرآلود شنیدند بیکبار حمله کردند و بیک رکضت فضاء صحرا را بخون اعراب کشته زار لاله زاری ساختند و لعل سایل بر زمرد ثابت سایر کردانیدند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸۰

ملک اشرف صفّ بیاراست و لشکر را دل داد و بر جای ایستاد و گفت اگر آمدند بقدر امکان بکوشیم و اگر مراجعت بمایند فهو المراد سلطان فرمود که دهلیز را پیشتر زدند باز طلائی لشکر عرب پدید شد همان زخم و دست برد خوردند و پشت بر کردند و بملک اشرف گفتند که امروز دو بار دهلیز سلطان را انداختند و باز نصب کردند گفت مگر عزم رزم دارد و امرا مانع می شوند چون شب درآمد سلطان اندکمایه بازپس نشست و امرا و لشکر آنجا بماندند بامداد از آنجا که بود عزم آبلستان نمود چون ملک اشرف را رجوع سلطان معلوم شد او نیز عزم حلب کرد و چون محقق شد که با آبلستان پیوست لشکر برنشانند و بر مرزبان و رعبان رفت و کوتوالان سلطان را بعد از محاصرت فرو آورد و چون از آن مهمات فراغت یافت امرا و کوتوالان سلطان را بحرمت و احتشام تسریح کرد و روی بحلب نهاد و امیر مجلس و باقی امرا را خلعت و صلت داد و باعزاز و تبجیل بخدمه سلطان فرستاد و خویشان متوجه دمشق شد سلطان در آبلستان

روزی چند توقّف کرد برادر و داماد نصره الدین از قلعه رعبان و تلباشر که بملک اشرف تسلیم کرد بخدمت سلطان رسیدند سلطان از جواب نامهاء مزور در تاب رفته بود و از انکسار طلایه در اضطراب آمده فرمود که هر دو را بردار کردند روز دیگر فرمان داد که جمله امرا بیارگاه حاضر شوند و در سر بخواص فرمود که امرا مفارده بخفیه در سلاح روند و منتظر باشند تا چه فرمان رسد امرا باجمعهم در آمدند و بنشستند سلطان جواب نامها را از دوات دار طلب داشت و هریک را بامیر مکتوب الیه انداخت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸۱

بعد از »

a

« مطالعه آن بیچارگان بی گناه خیره و حیران ماندند سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ »-b بر زبان راندند و از آن کار انکار نمودند و گفتند که شهریار را جایز نباشد که بحیلت اصحاب مکیدت التفات نماید و بی برهان و بیان ما را بعقوق و خذلان نسبت کند و عقوبت فرماید که عاقبت آن جز ندامت نباشد چندانک شیون و زاری بیش کردند اثر کمتر کرد فرمود تا جمله را دستار در گردن کرده و دست بسته در خانه کردند و پیرامن خانه آتش نمرودی افروختند و آن بی گناهان را می سوختند دود از چرخ کبود می گذشت و زفیر و فغان باآسمان می رسید و اگر کسی را از رخنه بدر جستی فرنکوسان «c- غلاظ شداد بدورباش درمی خلیدند تا بااضطرار باز روی بنار می نهادند شبانه بوقت بطلان حواس از عالم غیب در منام برو ملام بسیار کردند و از ترس کمن يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ «d- از خواب در آمد و بر کرده پریشان

چون جام ز دست رفت و قزابه شکست خاییدن لب چه سود و مالیدن دست «*» امراء باقی را ملامت کرد که چرا در آن حالت مناصحت دریغ داشتید ایشان عذر خواستند و بقضاء آسمانی حواله کردند از آن و هم رنج دق بر سلطان استیلا یافت گفتند آب سیواس مناسب مزاج سلطان نیست بویران شهر بردند و از ملطیه آب فرات دست

a

. ان Pajoute

-b Kor. ۲۴, ۱۵. c Mot a ce qu'il qui manque dans les dection

کوس- فرن parait compose de naire

.d Cp. Kor. ۲, ۲۷۶

* الاوامر العلائیه ص ۱۹۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸۲

بدست می آوردند عاقبت عافیت نیافت و این دو بیت از املاء طبع موزون خود نظم داد

ما جهان را گذاشتیم و شدیم رنج دل بکاشتیم و شدیم

بعد ازین نوبت شماسست که مانوبت خویش داشتیم و شدیم «۱» و فرمود که بر تربه که در دار الشفاء سیواس بامر نافذ عمارت کرده اند نقر و نقش کنند آنگه از دنیا فرار بدار القرار نقل کرد و در ایام جوانی مفارقت زندگانی شاء ام اُبی اختیار کرد امیدست که جناب اوایل «۱a-» [او را قبول کرده] ما حی سیئه اخر گردد و الله غفار الذنوب آنگه بعد از جلوس سلطان علاء الدین بر تخت مملکت در روضه دار الشفاء سیواس برضوان سپردند

ذکر مشاورت امراء در اختیار یکی از شه زادگان بسطنت «۲»

چون سلطان عز الدین در چهارم شوال سنه ۶۱۷ بخلد برین نقل کرد امراء دولت چون امیر سیف الدین اینه و شرف الدین محمد پروانه و مبارز الدین چاولی و مبارز الدین بهرامشاه و زین الدین بشاره اخفاء موت سلطان نمودند و با صاحب مجد

الدین ابی [بکر] که در عالم خاکی بفضایل حاکی نداشت و از مشاهیر دوبیتهاش اینست

آئین وفا قاعده بی دادی در بند گیت کرا رسد آزادی

a Cp. Rec. III, ۱۸۳, ۲۰

(۱) - الاوامر العلانیة ص ۱۹۹

(۲) - ص ۲۰۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸۳ با غم «a-» تو چه پای دارد شادی برداشته شد با تو صنم بنهادی «۱» و شمس الدین «b-» حمزه بن المویّد الطغرایی که بکر عطار و نادره ایام بود در شیوه ترسل و قرض نظم بشقه شاسع رسیده بلک از فلک تاسع در گذشته و از محکّیات محمودات «c-» طبع لطیف او این دوبیتی است

گل درج زمردین گشادست امروز زرین طبق لعل نهادست امروز

ور زانک امارت ریاحین نگرفت صد برگ چگونه عرض دادست امروز «۲» و ملک الساده نظام الدین احمد امیر عارض معروف بیسر محمود وزیر که در انشاء مثنویات فردوسی ثانی بود و از نتایج طبع او این است

گفتم غم زلف تو دگر نتوان خورد زین بیش که مشک جگر نتوان خورد

گفتا غم چشم و لب من نیز مخور کاخر همه بادام و شکر نتوان خورد «۳» و صاحب شمس الدین اصفهانی که در آن وقت منشی خاص بود و بواسطه این دوبیتی که باقتراح سلطان بر بدیبه گفت

بادام شبی با تو دلارام چنان کز غایت لطف شرح کردن نتوان

a

. یا با غم P

b

: نور الدین ۱۸۵, III. Rec

(۱) - الاوامر العلایه ص ۲۰۱

(۲) - ص ۲۰۲

(۳) - ص ۲۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸۴ لب بر لب و رخ بر رخ و آنگه پس از آن سنّت لو را نهاده بر سوراخان «**a** * **ا**» وقتی که در راه آقسرا

بدین دو منزل رسیدند مقرب شد و آنرا شرف مطبخ و انشاء خاص مضاف گشت مشاورت نمودند که بر تخت کرا نشانند طایفه بمغیث الدین طغرلشاه بن قلج ارسلان صاحب ارزن الروم که پادشاهی ملک دار و رعیت پرور بود نمودند و گروهی بر نصب کی فریدون که برادر کھین سلطان بود و بقویلو حصار موقوف جازم شدند امیر مبارز الدین بهرامشاه امیر مجلس و سیف الدین اینه که ملک الامرا بود گفتند با وجود ملک علاء الدین که از در تاج و نگین است ذکر دیگر کس نشاید کرد صاحب مجد الدین و شرف الدین محمّد پروانه گفتند ما بتوقات از ملازمان خدمت او بودیم حقود و متکبر و حسود و متمرسست فیما بعد بر هر کس زخمها زند که بهیچ مرهم اند مال نپذیرد امرا برای ایشان التفات نمودند و گفتند بر ملک علاء الدین کیقباد مزیدی نتوان طلبد امراء دیگر طوعا و کرها اتفاق کردند و بر سلطنت ملک علاء الدین با یکدیگر عهد کردند آنکه سیف الدین اینه گفت که من چون از انگوریه ملک را بملطیه می بردم بر خاطرش از قبل من غباری نشسته است من بنفس خود بخدمت ملک روم و از قبل او جان خود را امان حاصل کردانم انگشتری و دستارچه سلطان مرحوم را برسم نشان برداشت و موکبی چند تیزگام زمین نورد اختیار کرد و با چند

.a Cp. Rec. III, ۱۸۷

سواحمان P

* الاوامر العلائیه ص ۲۰۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸۵

نفر از خواصّ خانه و بطانه آستانه سلطان بجانب ملطیه بقلعه گذر پیرت «a» که سجن ثانی سلطان بود روانه شدند نماز دیگری از شهر

بیرون آمدند و همه شب راندند مع الصبح بقلعه رسیدند سلطان نماز گزارده بود و نشسته و در شبانه بخواب دیده که مردی نورانی با منظر رحمانی آمدی و بند از پای او برداشتی و فرمودی که استری عظیم هیکل در کشیدندی و دست زیر بغل سلطان کردی و برنشاندی و گفتی که همواره همّت محبت عمر محمد سهروردی با علاء الدین کیقبادست سلطان اگرچه آن خواب دیده بود و در ضمیر تعبیر می فرمود اما چون آن فوج را دید هراسی تمام برو مستولی شد و حسرتاگویان دزدار را گفت که این جماعت را چندان باز دار که من تجدید غسل و وضو کنم و لحظه بخود پردازم و بر وداع زندگانی دوگانه بگزارم چون کوتوال بدروازه رسد چاشنی گیر بر در حاضر شده بود کوتوال سوال کرد که آمدن ملک الامرا را سبب چیست گفت

آن وعده که تقدیر همی داد وفا شدو آن کار که ایام همی خواست برآمد «*» دستارچه و انگشتری [سیاه کردانیده نمود کوتوال در باز کرد و چاشنی] گیر را با یک غلام جواز داد او شمشیر از غلام بستند و با نیام بکوتوال تسلیم کرد و هر دو بمجلس که «b» سلطان بود روانه شدند اول کوتوال درشد و تعزیت و تسلیت داد و بجهت سیف الدین اجازت خواست فی الحال که نظر سیف الدین بر

a

sic. کدرتپرت؟؟؟P

b

بمجلس Pajoute

* الاوامر العلائیه ص ۲۰۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸۶

محياء مبارک سلطان افتاد سر بر زمین نهاد و آب از دیده روان کرد و کفن از بغل بدرآورد و در گردن پیچید و شمشیر را از کوتوال بستند و

بخدمت سلطان نهاد و گفت هر حکم که پادشاه را است امروز بر بنده برانند ملک را بکلی دل از جای ریمیده بود چون این کلمات بشنود اندکمایه اطمینان یافت و زبان بعدر خواهی برگشاد و وعده‌ها خوب داد امیر سیف الدین گفت اگر پادشاه این معنی از سر صدق می فرماید بر زبان مبارک سوگند رود و دست خط اشرف در آن مسطور گردد بر موجب التماس او سلطان سوگندان خورد و کتاب امان بخط مبارک سلطان در قلم آمد امیر سیف الدین بر آن اختصار نمود مصحف حمایل از غلاف بیرون کرد و بخدمت سلطان نهاد و گفت اگرچه دست خط اشرف سبب امن و امان عالمیان است اما تاکید را بدین کلام مجید دریغ نفرماید ملک باز سوگند خورد چون چاشنی گیر بدان عهد و ثوق یافت زبان برگشاد که بقاء عمر پادشاه باد روح برادرت از خطه خاک روی بذروه افلاک نهاد مملکت و سلطنت بتو می رسانند و تخت و نگین **ا** إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ «می خوانند توقع بکارم سرفرازی خدیو معظّم داشته می آید که بزودی پای در رکاب زمین آرام آرد و سریر سلطنت را بیاراید چون سلطان را تخمین بیقین پیوست بشکر الله رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ «**ب** خوانان دوگانه بگزارد و چون ماه از غمام و تیغ از نیام از زندان خانه روی بایوان و کاشانه

a Kor. ۱۲, ۵۴. b Kor. ۱۲, ۱۰۲. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸۷

نهاد آنگه اغلبک نامی امیر آخر امیر مجلس استری رهوار بر آن هیئت که در خواب دیده بود پیش کشید و قَالَ اَرْكَبُوا «

a

« گفته سوار شد و

با باد صبا همعنان گشته مراحل و منازل بازپس انداخت و تا وقت سحر سهر کشیده بدروازه شهر رسیدند همه شب امیر مجلس در قلعه سوار می گشت و مردم بصحّت سلطان استمالت می داد و پنجاه نفر بر در شهر مرتّب داشته بود که چون اغلبک برسد او را خبر کنند اغلبک بانگ درداد امیر مجلس دوید و در شهر باز کرد چون سلطان را بدید زمین و رکاب بوسه داد و امیر مجلس و چاشنی گیر در خدمتش بر سر تابوت برادر رفتند و باز کردند تا روی برادر را بدید آنگه بر تخت نشاندند و قاضی و ائمه و معتبران را بر درگاه حاضر کردانیدند و کیفیت حال هرکسی را معلوم نمود چون سلطان بر تخت تمکن یافت و سرهنگان و جانداران هریک در مقام خود مشول کردند سیف الدین از خدمت سلطان بدهلیز آمد و گفت ائمه و اکابر را مقرر باشد که سلطان عزّ الدین کیکاوس در قاموس رحمت حق استغراق یافت و در تابوت فیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ «b» منزل ساخت برادرش سلطان معظم علاء الدین کیقباد جهان را بفرّ سعادت بخش خویش مزین گردانید و کرسی مملکت را منزلت عرش مجید بخشید آنگه پرده برداشتند و جمله ائمه و معتبران در آمدند و زمین بیندگی بوسیدند امیر چاشنی گیر هریک را دست گرفته پایه تخت می برد تا بشرف دستبوس اختصاص

a Kor. ۱۱، ۴۳. b KOR. ۲، ۲۴۹. به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸۸

می یافت آنگه در مسجد رفتند و بنام سلطان علاء الدین بتلقین قاضی سوگند خوردند و سلطان اطلس سپید برسم عزا درپوشید و سه روز آئین تأسّف و

تلّهف برعایت رسانیدند روز چهارم لباس را بکاس مبدّل کرد و امرا را خلع وافر مبدول فرمود و مناشیر امارات و مناصب و اقطاعات ارزانی داشت و عزم دار الملک قونیه کرد

ذکر عزیمت سلطان علاء الدین بطرف قونیه «*»

چون قواعد کارها محکم شد سلطان بطالع فرخنده عزم دار الملک قونیه که مستقرّ سریر دولت است فرمود امیر مجلس تا کدوک ملازمت رکاب همایون نمود و آنجا ضیافتی شاهانه تقدیم داشت و سلطان مجلس را آراست و از چاشت تا نیم شب از غایت بطر طرب می کردند روز دیگر او را تشریف گرنامه درپوشانید و بسیواس فرستاد و خویشان بقیصریه آمد سیف الدین ابو بکر پسر حقّه باز که سوباشی قیصریه بود اعیان و معتبران شهر و ولایت را خبر کرده بود تا کوشکهای روان و ساکن ساختند و تا بچق پذیره آمدند و چون سنجق مبارک را بدیدند فروآمدند و زمین بوسیدند و بدستبوس اشرف مشرف شدند و کالفراس المبوث در رکاب همایون بشهر آمدند و شاه کیقباد ما بین کیخسرو و قباد در شهر مداخلت فرمود و در «

a

« مهاد کرامات اجداد استبداد یافت و درم و دینار بل لولو شهوار بر شهریار چون قطرات امطار نوبهار انتشار گرفت و پسر حقّه باز هر در کرامتی که در صندوق

a

و د P

* الاوامر العلائیه ص ۲۱۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۸۹

ثروت داشت و دست امکان بدان رسید فدا و نثار مقدم شهریار کرد سلطان روزی چند آنجا اقامت فرمود آنگه بر صهوات اقبال و مناكب جلال باقسرا روانه گشت چون برباط پروانه رسید مقیمان آقسرا که مشتاق طلعت عالم آرای سلطان بودند [چون] عاشق مهجور سوی وصال و یا

تشنه رنجور بطلب آب زلال متوجه استقبال شدند و بعد از تقدیم زمین بوس و ادراک شرف سعادت تقبیل باسطه جهان آرای در بندگی موکب همایون سوی شهر روانه شدند سلطان روزی دو سه آنجا استراحت فرمود آنگه عزم دار الملک نمود «*» و چون برید صبا نسیم غلیه طره رایات طلایع میمون شاه جهان را بمشام ساکنان قونیه رسانید همه را دواعی عزمت بر تعرض نفحات سعادت ملاقات سلطان مشارق و مغارب حاصل شد مکتسب اعمار و مدخر اعصار را در وجه نثار قدوم شهریار نهادند و پانصد کوشک دویست روان و سیصد ساکن بساختند و همه را بغرایب سلاح و خراید ملاح بیاراستند و تا منزل ابروق پذیره شدند چون دیده را تغیر «a» غبار حوافر یکران خدایگان عالم روشن کردانید خُرُوا سَيَجِدُكُمْ «b» بی اعمال تکلفی وصف ایشان شد و غلغله الحَمِيدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ «c» زلزله در قواعد قصر مشید انداخت حسام الدین امیر اریف «d» سوباشی و دیگر معتبران بشرف اختصاص مشرف شدند و در خوان و بزم شاهنشاهی نشستند و آن روز بصحراء روزبه بروزبھی و فرحی شب آورده روز دیگر آفتاب چتر همایون از افق سراپرده

a

P بغير .

b Kor. ۱۹, ۵۹. c Kor. ۳۵, ۳۱. d

. عارف ۲۰۰, III. Rec

* الاوامر العلائیه ص ۲۱۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۹۰

جهانگیر طلوع کرد و از آواء نای و درای زمین و زمان را خفقان بر دل و جان ظاهر شد عقاب چتر همایون بر خورشید سلاطین پر و بال اقبال گشاده و سایه دولت گسترده و پانصد سرهنگ از قزوینی «a» و دیلمی و فرنگ

هر یکی از نازله آسمانی بی آزر تر و از مرگ ناگهانی بی شرم تر در رکاب مالک الرقاب دوان شده صد بیست نفر جاندار غضنفر فر گرگین کین گیو حفاظ شمشیرها ز زین چون قلاده جوزا حمایل کرده و بر یمین و یسار دست در فتراک سلطان زده چون نزدیک شهر رسیدند امرا همه پیاده شدند و امیر چاشنی گیر دامن قبا در کمر زده عنان جهانگشای سلطان گرفته می رفت اَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ «b» خوانان در شهر شد مخدرات قدسی سر از منظره مینا بر آورده وَ اجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا «c» می گفتند سلطان رَبِّ أَنْزِلْنِي [مُنزَلًا] مُبَارَكًا «d» بر زبان مبارک رانده پای بر دست کامرانی نهاد و تکرار الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ رَا «e» بتلاوت رسانید و دعا رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ «f» لازم شمرد چون نور در بصر و قیمت در جوهر در دل و جان سریر متمکن میشد

ز نامش لب سگه پر خنده گشت دل منبر از یاد او زنده گشت

بدو رونق دین بازی فرودزمین بر فلک سرفرازی نمود «*» آنگه خوان نهادند و برداشتند و بزم آراستند و نواء نای و جلاجل

a

P فروتنی

b KOr. ۱۵, ۴۶. c Kor. ۱۹, ۶. d Kor. ۲۳, ۳۰. e Kor. ۳۹, ۷۴ et ۱۲, ۱۰۲. f Kor. ۲۷, ۱۹

* الاوامر العلائیه ص ۲۱۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۹۱

د ف در صف صوفیان چرخ چنبری افتاد سلطان هر لحظه یکی از حرفا را بدلداری جانی نو می بخشید و درر الفاظ اکرام بر فرق خاص و عام می پاشید چون باد سورت باده نقاب دهشت از چهره اهل بزم

بر انداخت امر او و سروران قونیه برخاستند و هریک بقدر مکان و مکت پیش کشی تقدیم کرد جمله بنظر قبول وصول یافت و چون قنادیل سیمین بزیر قبه برین ظاهر گشت سلطان از مقام عشرت بمنزل دعت تحویل فرمود روز دیگر سلطان رشید الدین وزیر و ملک الامرا اینه چاشنی گیر و سیف الدین ابو بکر پسر حقه باز نایب و جلال الدین قیصر پروانه را در خلوت اجازت حضور فرمود که باطراف اوج نزد امر او امر مطاع باعلام قدوم اعلام شهر یاری ما بطرف قونیه و تمکن بر سریر تاجداری و استمالت و استحثاث ایشان در مبادرت بخدمت درگاه سلطنت اصدار باید کرد کتبه و منشیان را فرمودند و در حال مرقوم گشت و بر دست قصاد باطراف پران شد

ذکر بعضی از سیر خوب و اخلاق زاهر این پادشاه قاهر «*»

وَ يَسْتَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا «a» عالمیان را معلوم کی تا رقم ایجاد بر ناصیه کاینات کشیدند و زمام تسخیر و خطام تذلیل خلا-یق در کف کفایت پادشاهان اولو الامر که مخصوصان خطاب و اولو الامر منکم اند نهادند اعلام اسلام از ابتداء طلوع تا انتهاء وقوع بر کشورداری چون سلطان علاء الدین کیقباد بن کیخسرو بن قلج ارسلان بن مسعود بن

* الاوامر العلائیه ص ۲۲۱

a Kor. ۱۸, ۸۲. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۹۲

قلج ارسلان بن سلیمان بن قتلش بن اسرائیل بن سلجوق سایه نینداخته است انّ رایه الاسلام لم تظّل علی سلطان أحسن دینا و اصدق یقینا و اوسع علما و اغنی غنا و اعظم قدرا و افخم ذکرا و امدّ باعا و اشدّ امتناعا و اجلّ جلاله و اکمل عدّه و آله و ارفع ملکا و

سلطاننا و اروع سیفا و سنانا و احمی للاسلام و ذویه و انفی للشرک و منتحلیه اکتسابا و وراثه منه شان او در عظمت بجای رسیده بود که ملوک امصار از مومن و کفار از اقصاء ابخاز تا انحاء حجاز و اوایل باشکرد و منتها و لاشکرد و صحاری قفجاق تا براری عراق سیما ملوک شام خود را غلام داو می شمردند و خطبه و سکه بنام او می کردند

رأوا طوعه حتما و فرضا [و لازما] و اخلاصه »

a

«

فی الدین و الملک واجبا «*» نفسی داشت از وابل طهارت نصارت یافته و عدلی چون چشمه خور بر آفاق جهان یکسر تافته در وجوه خزانه تفحص و تدقق فرمودی و از طرفی افراط و تفریط در انفاق خزاین محاببات نمودی اما در مراعات اضیاف و رسولان اطراف دریا موج و سحاب نجراج بودی بر کمینه بادره که از بزرگتر سرلشکر حاصل شدی عتاب بل عذاب بلیغ فرمودی و بودی که درخت وجودشان را کاعجاز نخل منقعر بفأس بأس و توبیخ از بیخ برکنندی و حکم «b- وَ لَنْذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ «c- بریشان راندی لا جرم بوجه تطیع امانت در ذات نواب جهات طباع

a

. و اخلاصا

.b Cp. Kor. ۵۴, ۲۰. c Kor. ۳۲, ۲۱

* الاوامر العلائیه ص ۲۲۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۹۳

شده بود و اصحاب دواوین با اندیشه وامین پیشه گشته امیر بزرگوار جلال الدین قراطای که قطب اوتاد و قدوه زهاد بود چنین روایت کرد که مدت هژده سال در سفر و حضر لیلا و نهارا ملازم حضرت علیا بودم معلوم نشد که سلطان در حالت صحو و

اما سکر بیش از یک پاس بر فراش خواب استیناس فرمود بل که فرمان «a- قم اللیل إلّا قليلا را نصب عین ساخته بود و سبب رفع درجات خود در آن دانسته و هرچند سلوک مذهب امام ابی حنیفه رضی الله عنه در اصول و فروع واجب و لازم شمردی اما «b- نماز صبح بر مذهب امام اعظم شافعی رضی الله عنه نگاه گزاردی اوقات لیل و نهار را بر مصالح ملک و مملکت موزع و مقسم کرده در مجلس انس او هزل را مجال محال بودی بل که بتواریخ ملوک و ذکر محاسن سیر پادشاهان قدیم مستغرق داشتی وقتها از طبع لطیف دویتهاء ظریف انشا فرمودی و از آن جملت این دویتی است

تا هشیارم بر خردم تاوانست چون مست شدم عقل ز من پنهانست

می خور که میان مستی و هشیاری وقتیست که اصل زندگانی آنست «*» و اگر از کسی از حرفا و ندما بیرون مرتبه و وظیفه او سخنی اما حرکتی صادر شدی دیگر او را در آن مجلس باز نفرمودی و ذکر سلاطین قدیم بتعظیم بر زبان راندی و از سلاطین اسلام محمود

a KOr. ۷۳, ۱. b

. امام P

* الاوامر العلائیه ص ۲۲۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۹۴

ابن سبکتگین و قابوس بن وشمگیر را معتقد بودی و باخلاق ایشان تشبیه کردی و بی وضو البتّه توقیع نفرمودی و همواره کتاب کیمیاء سعادت و سیر الملوک نظام الملک را در مطالعه داشتی نرد و شطرنج بی نظیر و گوی و نیزه خوب باختی در جمله صناعات از عمارت و صنعت و سگاک و نخاتی و نجاری و رسامی و سراجی مهارت

و حدیقت بی نهایت یافته بود و قیمت جواهر نیکو کردی بیت

گر ختم شد نبوت بر خاتم شریعت بروی ز پادشاهان ختمست پادشاهی

ذکر وصول الشیوخ شهاب الدین السهروردی از حضرت خلافت برسات نزد سلطان «*»

چون خبر طلوع طلایع دولت و ظهور بدایع سعادت سلطان علاء الدین کیقباد بحضرت خلافت و بارگاه امامت الناصر لدین الله عرض داشتند منشور سلطنت و نیابت حکومت ممالک روم و تشریف شهریاری و حسام و نگین تاجداری سلطنت ربانی ابو یزید وقت و جنید ثانی صدرنشین قبه اولیا و اتقیا وارث علوم انبیا خلاصه القدره خالصه السدره عارف الحقایق قارع شواهد «ā- الدقایق شهاب المله و الدین شیخ الاسلام و المسلمین هادی الملوک و السلاطین الداعی الی جناب مالک یوم الدین ابو عبد الله عمر ابن محمد السهروردی رضی الله عنه ارسال فرمودند چون سلطان را از قدوم همایون شیخ باقسرا آگاهی دادند امرا را با اقامات بسیار پیش باز فرستاد و چون بمنزل زنجیرلو پیوست قضاه و ائمه و مشایخ

a Cp. Rec. III, ۲۲۱.

. بواهق؟؟؟ P

* الاوامر العلائیه ص ۲۲۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۹۵

و متصوفه و اعیان و اخوان با جمعیت هرچه تمامتر پذیره شدند و خویشان را با لشکری آراسته متوجه استقبال شد چون نظرش بر جمال مبارک شیخ آمد گفت این طلعت بدان صورت که در شبانه روز خلاص از زندان در خواب بند از پای ما برداشتی و ما را سوار کردی و فرمودی که همواره همت عمر محمد سهروردی ملازم خواهد بود می ماند چون نزدیک رسید بمعانقه و مصافحه پیوست شیخ فرمود که پیوسته خاطر عمر محمد السهروردی بجانب سلطان

اسلام از شب زندان باز نگران بود و المنه لله که پیش از حلول ما لا ید منه حصول ما لا عوض عنه در دائره تیسیر آمد الحمد لله للذی اذهب عنا الحزن «a» سلطان از غایت ارتیاح و انشراح بعد از سلام باسلام باسطه مبارکه مبادرت کرد و مواد اعتقاد را متضاعف کردانید و در تعظیم باقصی نهایات غایات رسید و خواست که چون ابرهیم ادهم طریق عیسی مریم پیش گیرد شیخ بنظر نورانی اوهام و خطرات سلطانی را مشاهده می فرمود و هر خاطری را جوابی می داد و تسکین دغدغه طلبی که در روز الست «b» بنهاده آمد می کرد و تفسیر و ما منّا إلا له مقام معلوم «c» می گفت و لکل عمل رجال بر زبان می راند و بر عدل گستری و دین پروری ترغیب می فرمود چنانکه چون بشهر رسیدند سلطان از لباس نخوت و غرور و عجب و غفلت بکلی منسلخ شده بود و چون جان فرشته همه خیر گشته روز دیگر

a KOr. ۳۵, ۳۱. b Mais la traduction turque

زوالست P il faudra (بنهاده) Apres. ۱۷۱۰, ۷. Kor. Cp. ألتست a, ۲۲۳, III. Rec. سلطان . suppleer

۱۶۴, ۳۷. Kor. c. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۹۶

شیخ را بسراء سلطنت دعوت کردند تا سلطان خلعت خلافت درپوشید و عمامه که در بغداد تکویر کرده بودند بر سر نهاد و علی ملأ من الناس مقرعه حدود را که معهود دار الخلافه است چهل چوب بر پشت سلطان راندند و جنیبت دار الخلافه را با نعل زرین درکشیدند سلطان بحضور کافه انام سم جنیبت امام را استلام و با شیخ بزرگوار سوار شد و

همه خلق سلطان را بر آن هیأت مطالعه کردند و چون معاودت نمودند و خوان نهادند و برداشتند قوالان خاصّ سماع آغاز کردند مریدان معتبر که در خدمت شیخ غور و نجد قطع کرده بودند دروجد آمدند و از ذوق آن سماع شوقی تمام در همه حاضران پدید آمد و با سلطان و امراء دیگر سیما جلال الدین قراطای مقراض کاری رفت و چون شیخ بمنزل مبارک که مهبط واردات »

a

« روحانی بود تحویل فرمود سلطان تکلف بیش از حد و قیاس تقدیم داشت و در مدّت اقامت شیخ بقونیه بکرات سلطان بزیارت مبارکش استسعاد یافت و در وقت انصراف و مراجعت شیخ از وجوه خراج نصاری و ارامنه صد هزار عدد و پنجهزار دینار زر سلطانی بسگه علائی از پانصد و صد و پنجاه مثقال مضروب و دیگر اجناس در صحبت قراطای و نجم الدین طوسی برسم نفقات فرستاد و تا؟؟؟»

کی یک فرسنگ قونیه است بوداع رفت و از هم عالیه شیخ استمداد نمود و در حالت مفارقت این دو بیت بر زبان شیخ گذشت

a

. بارقات ۲۲۴, III. Rec

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۹۷ و لم أر کالتودیع أقبح منظراو إن کان يدعو «a-
أهله للتعاق

و للصارم الهندیّ الین جانباملامسه من کفّ ألف مفارق «۱» و بعضی از امراء کبار و مهمانداران خاصّ را تا ملطیه کی سرحد مملکت است جهت اقامت شرایط خدمت ملازم فرمود

ذکر شروع سلطان علاء الدین کیقباد در جهانگیری و اول فتح قلعه علایه بود «۲»

چون از یمن ملک متعالی و عنایت بارگاه ذو الجلال اعلام دولت سلطان مع الزمان بر شواهد اقبال و

قلال جلال تصاعد می کرد و برکات آسمانی بواسطه حسن اشفاق و مکارم اخلاقش در زروع و ضروع ظاهر می شد چنان شد که میان شیشه و جام با آنک مدام بی هیچ وحشتی خون باشد صفائی هرچه بیشتر بادید آمد و مطربان را در مجلس فرح افزاء خسروانیش از تواتر راه زنی ساز و نوائی بی نهایت دست داد روزی با ندمائی که مرتبه وزرا و محلّ تشاور داشتند فرمود که ما را از دلنوازی بزم بکارسازی رزم می باید پرداخت و قوانین سلطنت را چنانک حقّ آنست می باید ساخت امراء کبار در پایه تخت یزانو ادب در آمدند و گفتند که ملک یونان شاه جهانرا مسلم است و چون انطالیه ثغری میسر و لکن از جهت قلعه کلونوروس «b» که آسمان پیش او چون زمین هامونست کوهی بی زینهار که از دریا خندق و از خارا حصار دارد از طرف بزر «c» ملک سیس داو حکم روان کردانیده است و از سوی دریا بر گردن مصر باج گران

a J'ai corrige selon Rec. III, ۲۲۵

P .یدنو

b S. p. Cp. Rec. III, ۲۲۷, Note a. c

P تر .

(۱) - الاوامر العلایه ص ۲۳۴

(۲) - ص ۲۳۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۹۸

نهاده «a» است و آن چنان تخت گاه جز شاه جهان پناه را نشاید اگر بلشکر منصور فرمان شد [امید واثقتست که] هر موری ازدهای و هر صعوه همای گردد و آن قلعه را [که] با سماک برابری و با افلاک همسری می نماید در کمند بند بندگان دولت کشند و آن درّ دریا مملکت را در سلک لالی باقی منتظم کردانند سلطان را این رای موافق آمد و فرمود که

فرمانها باطراف اوج باستحضار عساکر در قلم آرند همان لحظه منشیان بارگاه انقاس عبیرآسا را بر کافور قرطاس منشر کردند و چون زلف ماه رویان آفتاب منظر و طره دلبران مشتری پیکر بسطور مسلسل چهره بیاض را مزین کردانیدند و بتوقع همایون رسانیدند و بر دست غلامان ییاق برسم اولاق روان کردند و در کمتر از ده روز سپاهی که گرد حوافر بادپایان ایشان روی خورشید و ماه را در نقاب غبار کشیدی با برگ و عدت شایسته فراز رسیدند «*» سلطان فرمود که لشکر گیتی شکار «b» سه بهره شوند گروهی چون پلنگ [بی] درنگ «c» بر خار و سنگ گرازان و تازان کردند و طایفه چون نهنگ از راه دریا بهجنگ روند و فوجی چون موج گران در کشتی بطرف قلعه روان شوند و بر آن پشته که گردون از تندی آن خیره و همواره از ابر سیه تیره مانده است منجیقی چون کوه که از سنگ آن البرز بستوه آید نصب کنند و دلیرانی که در وقت نبرد خارا بنزد «d»

a Ces mots qui ne se trouvent point

. تا امن

P ajoute: dans la red. turque) Rec. III, ۲۲۹, ۹ (sont difficiles a expliquer. b

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی متن ۹۸ ذکر شروع سلطان علاء الدین کیقباد در جهانگیری و اول فتح قلعه علائیه بود ص : ۹۷ ce qui ne se trouve

. P ajoute :ni en G ,ni Rec .III ,۲۳۴, جهت شهر که کار دشمن را

c

. ورنک P

.d S. p

* ذکر عزیمت سلطان اعظم کیقباد از قونیه- فتح علائیه: الاوامر العلائیه ص ۲۴۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن

ایشان چون پرند باشد بر آن پشته برند چون بر وفق حکم سلطنت منجیق نهاده شد کیرفارد که داراء «a» دز بود شنید که سلطان با لشکر گران از آن آبهاء خون «b» خوار گذار فرمود و از فراز و نشیب آن راهها با نهیب هیچ آسیب بدو و لشکرش نرسید گفت بدین حدیث مرا از ملک قدیم خود جدای خواهد بود و این بند را بهیچ تدبیر نتوانم گشود پیش ازین آفتاب یکسواریه فراز این بند کوه بهزار بدرقه گذاره می کرد اکنون شاه کیقباد بر سان باد گذر فرمود او را با آسمان در پیکار آمدن و با گردون کارزار پیوستن از مدد یزدان سخت آسانست ما را جز زره صبر پوشیدن و بر در انتظار نشستن یا خود فلک از پرده چه آرد بیرون درمانی دیگر نیست روز دیگر که بر قبه لاجورد رایات زرد خسرو جهان نورد بر آوردند عالم از گرد سپاه سیاه گشت اگرچه بر آن سهمگن جایگاه زمانه بتندی نگاه نتوانستی نمود و گوش سپهر نیارستی شنود که آن را بکوشش توان گشود و در قلعه که همواره حرسه آن با تیر چرخ در محاذه باشند تیر چرخ چه اثر نماید

و لکن چو خشم آورد بخت شوم کند سنگ خاره بکردار موم «*» سلطان فرمان داد که بر آن کوه گروهها گروه برانند چون عقاب پزان و پلنک دزان یکباره بر آن سنگ خاره رفتند و بر آن کوه که اندیشه راه نمی یافت سپاه در جنگ ایستاد و صد منجیق گران گرد قلعه پرگار کردند و مدت دو ماه حتی عبر «C» شهران

a

. دراء P

b

. خوان P

c) sic

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۰۰

کیوم واحد جنگ بود شبی سلطان در خواب دید که شخصی خوب سیما با او بدین عبارت در تکلم آمدی

که این تندز را دگر یار «a- نیست کسی را برو دست پیکار نیست

و لکن جهان آفرین یار تست چنین دز گرفتن هم از کار تست

سپاهت گر آهنگ گردون کنندماغ از سر مهر بیرون کنند

و گر سوی دریا بود رای جنگ ز دریا بخشکی گریزد نهنگ

و لیکن چنین تختهگاهی شگفت بنیروی یزدان توانی گرفت «۱» سلطان از فرح این بشارت از خواب در آمد و این ابیات بر شقه اثبات کرد، روز دیگر چون لشکر ظلام طریق انهزام پیش گرفت امراء کبار را که بر دهلیز حاضر بودند بار فرمود و حکایت خواب و ابیات بریشان خواند و صدقات فراوان از گاو و گوسفند و درم بر فقرا و مطّوعه غزا «b- تفرقه کرد «۲» همان شب رای دز خدا را از ممانعت و ابا ندا بادید آمد و اعیان و معتبران خود را بخواند و گفت ما را با دستگه سلطان پایداری نخواهد بود اگرچه قلعه ما با شهاب هم زانو و با عقاب هم پهلوست لکن از حکم قضا و قدر گذر کردن محال می نماید با پادشاهی کی فرّ خدائی دارد

a

. بار P

b

۱۱، ۲۳۸، III .Rec .Cp .. عرّا P

(۱) - الاوامر العلائیه ص ۲۴۳

(۲) - ص ۲۴۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۰۱

بیگانگی را باشنائی تبدیل باید کرد در حال قاصدی صادق لهجه اختیار کرد و بخدمت امیر مبارز الدین ارتقش که بحکم جوار و تدانی مزار میان [ایشان] صداقت موکد بود

ارسال کرد که واسطه شود و خار این اندوه را که درد آن بدل و جان رسیده است بمنقاش الطاف از پای روزگار شوریده ما بیرون آورد و گناه ناکرده ما را از خدمت شاه درخواست کرد. مبارز الدین قضیه را سلطان بازگفت سلطان را اساریر سرور در جبین مبارک ظاهر شد و فرمود که بدانچ رضاء اوست ما را همداستانی باید نمود امیر مبارز الدین قاصد را از حصول مقصود اعلام کرد و بکیر فارد فرستاد که رای آنست که روان را از اندیشه بپردازد و مطاوعت احکام خسرو ایام را پیشه سازد و دل از محبت قلعه قلع کند و فیما بعد پناه در سایه مبارک شاه جوید چون فرستاده باز گشت رخ کیر فارد چون نوبهار خندان شد و رسولی خوش زبان بخدمت سلطان فرستاد تا مکتوبی مشتمل برین که شاه جهان همانا استماع فرموده باشد که این تند سنگ از زمان دارا و هوشنگ و عهد سکندر و قیصر مقام آبا و اجداد و رشک اعدا و اضداد این بنده سرافکنده بوده است و هیچ شهریار کامگار طالب کارزار او نشده و جهان آفرین بر زمین چنین آسمانی پدید نکرده ذخیره و اسباب که تا روز حساب کافی باشد معدست و لکن [چون] از دور نظر بر چتر منصور افکندم «a» فتور اعضا و نور بصر آمد و شد آغاز نهاد و ضعف قوی بنیاد محکم کرد از

a

. افکنند P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۰۲

هیبت شاه این گاه شگرف در دیده عقل چاه ژرف نمود با خود گفتم با کوه مناطق کردن و با درفش پنجه زدن

سر بیاد دادن باشد بدین واسطه در سایه خورشید خسروان مقرّ و مقرّ جستن لازم افتاد اگر عاطفت شاهانه شامل گردد و با امان جان مرا از ممالک سلطان نانی باشد غایت بنده نوازی و نهایت چاکر فزایی خواهد بودن شهریار را گفتار او پسندیده آمد و گفت اگر ارکان بیت صداقت را باوتاد قرابت احکامی کنید تا اعتماد او بیشتر شود بهتر باشد چون کیر فارد این معنی استماع کرد خریدار از مخدّرات در سلک باقی ملازمان حرم همایون سلطان آورد و شتات امور او بدان ملتئم گشت و منشور امارت آقشهر قونیه و ملکیت چند پاره دیه در مسطور گشته بر دست قصاد نزد کیر فارد فرستاد روز دیگر از اوج قلعه بحضیض بارگاه سلطان که مماسّ اوج کیوان بود فرود آمد و زبان اعتذار گشود سلطان بعین رافت ملاحظت فرمود و مبالغت نمود کیر فارد حضور سلطان را در قلعه التماس کرد و سلطان با چتر و سنجق سوی قلعه روان شد اهل قلعه با نثار و درم و دینار پذیره می آمدند چون بیابا برآمد مزارع فراوان و مصانع بی کران و ذخایر بی پایان دید بر آسانی فتح شکر نعمت کردگار را بتلاوت «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعٰوَدَهُ وَنَصْرَ عِبْدِهِ اَدَا كَرْد وَ فَرَمُوْد كِه بَر اَن سَنَكْ خَارِه بَارِه بِنَا كَرْدَنْد اَن كَمَام رَا بِنَام وَ لَقَب خُوْد تَشْرَف اَنْتَسَاب اَرْزَانِي دَاشْت

a Kor. ۳۹, ۷۴. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۰۳

ذکر فتح قلعه آلاّره بر دست بندگان سلطان (*)»

چون سلطان از عمارت علائیه فراغت یافت عنان جهانگیر بر صوب انطالیه تافت در راه نظرش بر

قلعه آلامره افتاد که در میان دره بر سنگ خاره افتاده بود و در پهلوی آن جوی برنگ نیل و آهنک رود نیل روان شده بر فرازش از نزدیکی آسمان همیشه پشت »

a

« پاسبان خم بودی و در نشیمنش کوه قاف از دره کمتر نمودی برادر کیر فارد که دامن از لذات جهان در کشیده بود و سلوک جاده تنبل گزیده بر آن قلعه قرار و بر اطلس پلاس اختیار کرده بود بامیری از امراء دولت فرمود که تا فوجی از عساکر منصور بطرف آلامره روان شود و بحاکم آن بقعه بگوید که برادر که بکفایت و صرامت معروفست قلعه کلونوروس را از ما یکماه پیش ازین نگاه نتوانست داشت همانا که ضعف و عجز حصار بروزگار تو روی زودتر نهد و تو مردی خردپیشه و از ایام جفاگار پراندیشه انتهاج جاده سلامت بحال تو مناسبت اگر طریقه کفایت برادر مسلوک داری و قلعه را ببندگان ما سپاری مآرب و مقاصد خویش میسر یابی و اگر قدمی برخلاف احکام ما گزاری خار آن خلاف را جز در دیده جهالت خود نیابی چون فرمان سلطان بدو رسانیدند از هیبت سلطنت و غلب فرع و جزع فی الحال رنج قولنج برو مستولی شد و حساب عمر و جان را بفذلک و مالک رسانید معتبران آن جایگاه از هولی آن حادثه از جای رفتند و قلعه را رغبه او رهبه سپردند و آنچنان مقام بواسطه

* الاوامر العلائیه ص ۲۴۹

a

P؟؟؟ sic.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۰۴

پیامی بی اعمال حسامی در اعداد دیگر بلاد و قلاع ممالک آمد چون خبر فتح ثانی بمسامع خدایگانی رسید

بزم عامّ نهاد و باد جنگ از سر بدر کرده با رباب و چنگ باده نوشید و چون بانطالیه پیوست کافه امرا را بخلعت و نوازش مخصوص کردانید و اجازت انصراف بمشتا و مصطاف ارزانی داشت و خویشان با خواصّ خود بانطالیه قشلاق فرمود

ذکر عمارت باره قونیه و سیواس و ربع آن بر امراء دولت در سنه ثمان عشر و ستمایه «*»

روزی که بر سپهر لاجورداندود خسرو خاوری رخ فرخ بنمود سلطان بحکم سیران با امراء درگاه و سروران در صحاری و ریاض قونیه ارتیاض می فرمود ناگاه سوی شهر نگاه کرد شهری دید بمردم و خواسته آراسته یک روزه راه در طول و عرضش [اشجار] رزقدار و میوه دار نشانده

گرو برده آبش ز جوی فرات گذر کرده بادش بر آب حیا

ز هر کشوری مردمان تاخته در آن شهر خرّم وطن ساخته

نه شهری که آن عالمی بد تمام یکی ژرف دریا بد و شهر نام «a» و لکن کالتصل عری متناه من الخلل از حلال سور معطل مانده سلطان بامراء دولت فرمود که چنین شهر نامدار را چون عروسان رعنا از حلال باره معطل گذاشتن محض خطا باشد اگرچه از

۲۵۲, Cp. Rec. III, a) G ajoute ces deux vers) (ولی بارو اندرخور خود نداشت اگر سر اندر فلک برفراشت

همانا که بد گوهری شب فروز که با او نیازی نبودی بروز

* الاوامر العلائیه ص ۲۵۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۰۵

آهنگ پیروز و سنان جگرسوز ما گرد جهان باره است «a» لکن حزم آنست که مردم چاره ساز پیوسته از آز و نیاز «b» هراسان باشند چه دوران روزگار بر یک شمار قرار ندارد زمانه حادثه زای و آینه آسمان

هزار نقش برآرد زمانه و نبودیکی چنانک در آینه تصوّر ماست «*» رای ما بر آن مصروفست کی پیرامن این شهر و سیواس باره کشیده آید که کلنگ دواهی دهر دورنگ را درو اثری نباشد و نقاب احقاد ازو خایب آیب «C-» گردد پس فرمود تا معماران و رسّامان حاذق حاضر کردند «d-» و سلطان با امرا سوار شد و گرد شهر دوان فرمود تا مواضع بروج و ابدان و ابواب را رسم زدند آنکه نوّاب خاصّ را مثال داد تا از خاصّه چهار دروازه با چند برج و بدن عمارت کنند و باقی را بر امراء ممالک علی حده قسمت فرمود و فرمان داد که در آن باب شتاب کنند و فرصت غنیمت دارند و فرمانی درین معنی نزد امیر مجلس بسیواس ارسال فرمود تا او نیز باستصواب ملوک و امراء آن اطراف جهت سیواس باره کوه نهاد بنیاد کند و در قونیه و سیواس اساس باره آغاز نهادند و شب و روز بر قدر زور و مکنت در اتمام آن قیام نمودند و بتعصّب و حسد همدیگر از احکام قواعد و اعلاء ابدان و تشیید بروج هیچ باقی نگذاشتند و بعد از اتمام بخدومه سلطان اعلام کردند سلطان سوار شد و بر اطراف خندق طواف فرمود و بنظر اعتبار مطالعه کرد

a

. کی Pajoute

,b P repete ce mot. c S. p. en P

. و اعقاب احقاد و احقاب ازو خایب اب G

d

. کردد P

* الاوامر العلائیه ص ۲۵۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۰۶

و پسندیده داشت و مثال داد تا هر یک نام خود را بر حجر

بزر نقش کنند تا اعمار بسیار از مساعی ایشان در جهان نام و نشان بماند آنکه بزم نهاد و عشرت کرد

ذکر ورود محیی الدین ابن الجوزی از حضرت خلافت برسالت «*» و استنجد عساگر و مندوب شدن بهاء الدین قتلوجه «a» بدان

چون عمارت قونیه تمام شد جهت مراعات مصالح ممالک سلطان عنان عزیمت بقیصریه معطوف گردانید چون بدانجا پیوست امراء ملطیه خبر دادند کی از خدمت حضرت خلافت محیی الدین ابن الجوزی برسالت می رسید «b» سلطان فرمان داد تا مهمانداران خاصّ تا محروسه سیواس استقبال نمایند و در توقیر جانبش بذل «c» مجهود تقدیم دارند و چون بکاروانسرای لالا- وصول یافت سلطان بآیینی که روان شاهان ماضی از آن برشک آمدی با چتر و تبیره پذیره شد و ابن الجوزی بعد از معانقه ابلاغ سلام امیر المومنین کرد و سلطان با او ملاطفات و محادثات بسیار فرمود چون بدروازه رسیدند فرمانده آفاقرا وداع کرده بوثاق رفت روز دیگر چون شیر مرغزار مینا را از انصاف تقدیر در زین تمکین خسرو سیارکان کشیدند و سلطان لاجورد سریر برین سبز خنگ باد مسیر سوار شد بارگاه مالک الرقاب را چون روضه فردوسیان آراسته بودند و امراء کبار بر یمین و یسار صف زده امام محیی الدین با خلعتها و جنابت و ادوات مهذب و آلات مذهب بارگاه سلطنت تجشم نمود جلال قیصر پروانه و ظهیر الدین منصور

a

P icipi.

b

P .رساند

c

P؟؟؟.

* الاوامر العلائیه ص ۲۵۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۰۷

ترجمان یمین و یسار دست رسول بطریق اعزاز گرفته در پایه تخت بر کرسی که معدّ داشته بودند بنشانند بوغچه داران دار

الخلافة بوغچها بر کنار صفه نهادند جنیبت با برگستوان مرصع بالاء صفه کشیدند فرّاشان پرده ملّمع که بحکم سلطان زده بودند فرو گذاشتند سلطان از تخت بزیر آمد و در آن حجاب رکاب جنیبه جناب خلافت را جهت تعظیم استلام نمود و خلعت خلافت در پوشید محیی الدین دست سلطان گرفت و باز بر تخت نشاند فرّاشان باز پرده را بالا کشیدند امرا و سروران تحفهاء زر نثار کردند آنکه بساط سماط گسترده و بعد از تناول و تبدیل وضع برفع محیی الدین خلوت خواست و زبان بگشاد و بعد از حمد باری و صلوات بر روضه مصطفی و دعاء حضرت امامت و محمدت بارگاه سلطنت گفت که امیر المومنین خسرو اسلام را سلام می رساند و می فرماید کچون لشکر تبار از محاربه محمد خوارزمشاه فراغت یافت قوّت و شوکت تمام گرفت و چنین آنها کردند قصد این حدود دارند اگر دو هزار سوار برسم نجده احتیاط و نام را از ممالک روم بدین تخوم روانه شوند متضمّن مصالح ملک و ملّت باشد سلطان فرمود که سمعا و طاعه ترتیب رود و علی اسرع حال ارسال گردد رسول خوش دل بمنزل آمد و سلطان بسراجہ خلوت خرامید و امراء کبار را طلب داشت و فرمود که ما را بر بعد غور درایت امیر المومنین اعتقاد بیش ازین بود با لشکری که چون سیل عرم با دولت تازه و بخت جوان چون دریا آتشین در اضطراب و التهاب آمده باشند جز بمدارا پیش باز نشاید رفت و صواب آن می نماید که امیر المومنین اشارت فرماید

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۰۸

که از هر کشوری رسولی با

تحف و هدایا بموضعی معین چون اختران در برج سعادت اقتران نمایند و در صحبت رسول امیر المومنین بخدمت خان روان «a-ا» گردند و عذر خواهند که اگر پادشاهان ممالک بنفس خود متوجه خدمت گردند اضطراب «b-ب» در ممالک ایشان ظاهر می گردد و اظهار طاعتداری کنند و چنانکه مصلحت را «b-ب» و تدابیر را با یکدیگر مجهز «b-ب» کردانیده مصلحت را بناء محکم و قاعده پایدار نهند و اگر ما پیش از ارسال نجاه این مقدمات بمسامع اشرف امیر المومنین رسانیم بر عجز و ضعف حمل کنند و پندارند که انجاد باجناد دریغ فرمودیم چون دو هزار سوار خواستند پنج بفرستیم بر وجهی که زاد یک ساله استصحاب کنند فی الحال فرمانها بدین مهم و تحریض عساکر در عزیمت بطرف ملطیه و توجه ایشان در اهتمام ملک الامرا بهاء الدین قتلغچه بصوب دار السلام نافذ شد روز دیگر سلطان در سیران رسول را طلب فرمود و حکایت را چنانکه مقرر شده بود اعادت فرمود و اجازت انصراف داد چون محیی الدین بمنزل خود پیوست خزانه داران پنجاه هزار عدد سلطانی و صد تاء جامه ثمین و پنج استر رهوار و ده سر اسپ و پنج غلام رومی و بیست هزار عدد برسم متمیزان که ملازم رسول بودند در پی فرستادند و چون روانه شد بعد یکماه بل کمتر جملگی لشکر بمحروسه ملطیه پیوسته بودند و منتظر قدوم سنجق همایون مانده سلطان سنجق را در صحبت ظهیر الدین ترجمان پسر کافی ملطیه با سرهنگان و جنایب

a

وروان P

b Lecture incertaine, le ms. etant ici endommage. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن

بی بی، متن، ص: ۱۰۹

و

a

« عظیم تسریح کرد و امیر بهاء الدین اسباب سفر را ساخته و پرداخته بود چون ظهیر الدین با سنجق رسید و فرمان رسانید میمنه و میسر و مقدمه و ساقه و سروران و آلی باشیان را معین و مبین کردانید و با ترتیبی که کس ندید «b» روانه گشتند چون ملوک دیار از خرتبوت و آمد و واردین و موصل آن عظمت مشاهده کردند شکوه سلطان در دل ایشان تعظیم عظیم یافت و بانواع پیش کشیها و ضیافات تقدیم می داشتند و امیر بهاء الدین نیز در احترام و اکرام ملوک مبالغت می کرد و از تشریف و انعام و پیام حضرت سلطنت بهره اکمل می رسانید چون بموصل واصل شد بدر الدین لولو [او را] سه روز بازداشت و خدماتی که وصف آن در حین امکان نیاید باقامت رسانید روز چهارم امیر بهاء الدین او را ببارگاه خود برد و بزمی برآراست که بدر الدین لولو با علو همت که داشت از آن خیره ماند و بر سلطان آفرین فراوان کرد و نامه نزد ملک مظفر الدین نوشت که لشکر کران از خدمت سلطان بنجده عتبه امامت می آید اگر ایشان را آنجا توقّف افتد دیوان عزیز را اخراجات فراوان رو نماید اولی آنست که ایشان را بزودی بمقام خود عودت دهند ملک مظفر الدین نزلها و پیش کشیها مهیا کردانید و خویشتن عزم استقبال کرد و چون لشکر و ناموس را بدان شیوه دید استصواب رای بدر الدین کرد و نامه بر بال کبوتر بخدمت دیوان عزیز پران کردانید از دیوان جواب رسید که تا رسیدن مهمانداران

a

(sic) P؟؟؟

b Lecture incertaine, le ms. etant

ملک مظفر الدین عساکر روم را آنجا بنوعی از انعام و اکرام باز دارد ملک مظفر الدین را سماحت طبیعت و سخاوت عزیزت بود از بزرگ و خرد»

a

« هیچ باقی نگذاشت بعد روزی چند امیری بزرگ از دیوان عزیز باعذار امیر بهاء الدین در رسید و نزد امیر مظفر الدین رفت و در صحبت او نزد امیر بهاء الدین آمدند و نامه دیوان عزیز را با سلام عتبه مقدسه ابلاغ کرد امیر بهاء الدین در حال سر بر زمین نهاد و نامه را بر قمه نهاد در آنجا نوشته بودند که پیش ازین آوازه بود که لشکر مغل چون از کار خوارزمشاه پرداخت عزم این جانب ساخت ما احتیاط را از سلطان استنجد نموده بودیم اکنون می شنویم که رای ایشان از آن اندیشه گشته است و ملوک اطراف را که از جوانب دور آمده بودند اجازت انصراف داده شد باید که امیر بهاء الدین بسلامت با لشکر خود مراجعت سازد آنکه پنجاه هزار دینار خلیفتی و صد سر شتر و صد اسپ و پنجاه استر و ده هزار سر گوسفند و سیصد خلعت و دوست استر بار از انواع ماکولات و حلاوی برسم نزل در آوردند امیر بهاء الدین بر انعام و صدقات خلیفه دعا و ثنا گفت و جبین بر زمین نهاد و مهمانداران را خلعتها سلطانی داد و همه را در قلم آورد و بر سپاه تفرقه کرد آنکه فرمود تا جمله لشکر با برگ و عدت کامل فردا روز سوار شوند و انواع شهامت و نیزه بازی و تیراندازی و حلقه ربائی

ظاهر کردند روز دیگر لشکرها آراسته گشته سوار شدند امرا خلعت پوشیدند و چون

a Lecture incertaine, le ms. etant ici endommagé. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن

بی بی، متن، ص: ۱۱۱

مواکب بغداد و اربل ظاهر شد امرا خلعت پوشیده روی سوی صوب دار السلام کردند و از اسپ فروآمدند و سر بر زمین نهادند چاوشان آواز بدعاء امیر المومنین و ثناء شاه جهان بر داشتند چون قصاد امیر المومنین و ملک مظفر الدین آن تواضع مشاهده کردند و انبوهی لشکر و چابکسواری و استغراق در زر و سلاح تمام بدیدند گفتند سلطانی که عده او را این وقار و عظمت باشد چون او بنفس خود قصد ملکی کند نه همانا که از صدمه او هیچ آفریده خلاص یابد بر امیر بهاء الدین و تعبیه او آفرین فراوان کردند و همدیگر را وداع کرده بجانب روم مراجعت ساختند چون بملطیه رسیدند امیر بهاء الدین چون بخانه خود آمد امرا را ضیافت بزرگ کرد و اجازت انتشار داد و امیری بزرگ را در صحبت سنجق سلطنت و نایب خود بخدمت سلطانی فرستاد و خویشان عذر خواست و بعد یکماه بدرگاه شتافت و شرف دستبوس در یافت

ذکر گرفتن سلطان امراء کبار را در قیصریه و سیاست فرمودن (**)»

چون مدّتی بر دولت و سلطنت سلطان علاء الدین کیقباد بگذشت و بر تخت ناز و دست اعزاز پایدار گشت امراء کبار چون امیر سیف الدین اینه چاشنی گیر و زین الدین بشاره امیر آخر و مبارز الدین بهرامشاه امیر مجلس و بهاء الدین قتلوچه بحکم قدمت خدمت و کمال ثروت و کثرت اتباع و اشیاع راه بطر و اشر پیش گرفتند

* الاوامر العلائیه ص ۲۶۴

تحلمها P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۱۲

که در مطبخ سلطان هر روز بجهت رواتب خاصّ و عامّ سی سر گوسفند مرتّب بود و امیر سیف الدین اینه را هر روز هشتاد سر گوسفند راتب مطبخ بودی زمام نقض و ابرام بکلی در کفّ حکم خود گرفته بود و چون از خدمت سلطان بوثاق خود رفتی دیار گرد دیار سرای پادشاهی نگشتی و از اشارت او در حجابت سلطان را محاورت ممکن نبود و از آن قبل در قلب مبارک سلطان احقاد و ضغاین متراکم می گشت و چون انتهاز فرصت میسر نمی شد با ایشان مدارا می نمود اما باوقات در خلوت کلمات زهراندود می فرمود و مقربان کافر نعمت بامرا می رسانیدند ایشان نیز طریق تواضع می سپردند و در خفیه بقصد حصد نهالی شاهی مشاورت می نمودند و خایف و محترز می بودند مگر شبی در پایان مستی با یکدیگر قرار نهادند که فردا سلطان را بخانه امیر سیف الدین اینه بمهمانی خوانند و بند گران بر پای نهند و کی فریدون که بقیلو حصارست بیارند و بر تخت نشانند غلامی که همراز ایشان بود از غایت مستی از آن مجلس بیرون آمد و مست لا یعقل بخانه سیف الدین پسر حقه باز رفت و اندیشه امرا را باز گفت امیر سیف الدین هم در شب بحضرت سلطنت رفت و حال اعلام کرد روز دیگر سلطان را چاشنی گیر بمهمانی خواند تعللی نمود و فیما بعد باحتراس تمام با ایشان تزجیه ایام می کرد و چون سیل تهوّر و تجبر ایشان بزباء نهایت بلوغ یافت در وقتی که

سلطان بقشلاق انطالیه بود پسر حقه باز و امیر کمینوس را که در محرمیت اسرار محلّ ثانی اثنین فی الغار داشتند این حکایت بطریق شکایت بازگفت جواب دادند که تدبیر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۱۳

کار ایشان آسانست اما در انطالیه بحکم آنک از بیست سال باز امیر مبارز الدین حاکم و فرمان رواست این معنی دشوار دست دهد اگر [سلطان] فرماید که این اندیشه را بقیصریه رسانند موافق تر باشد سلطان این رای را مستحسن داشت و چون موسم رحلت از انطالیه در رسید عزم قیصریه ساخت و آنجا هدم بنیان وجود امرا را اول مقدمه این فرمود که شمس الدین قزوینی امیر پرده داران را بر در درگاه پنجاه چوگان زدند بدان بهانه که چرا حواشی «*ā*» امرا را با سلاح و انبوهی در بارگاه راه دهد فرمان چنانست که بعد الیوم با هر امیری غیر یک سرموزه دار در نیاید و این قاعده استمرار یافت و مجال مکر و مکیدت سلطان را فسحتی ظاهر شد سلطان با کمینوس و سیف الدین پسر حقه باز و مبارز الدین عیسی امیر جاندار تدبیر فرمود که در فلان روز چون امرا بر عادت بدولتخانه در آیند کمینوس سلاح پوشیده با مردم خود بخفته فراز باره باغچه سلطان طواف کنند و غلامان خاص در سلاح روند و بر قانون یتاق ملازم باشند و پرده داران بعد از دخول امرا در سرای را محکم بسته دارند و هیچ آفریده را مجال تردّد ندهند و امیر مبارز الدین جاندار و برادرانش بر در بزم خانه با عدت و اسباب مردانه آماده باشند هر که از امرا در پایان مستی عزم وثاق کند او را

در خانه موقوف دارند تا در باره ایشان چه فرمان رسد و چون روز موعود رسید چنین کردند امیر سیف الدین چاشنی گیر در پیش از همه عزم رفتن کرد

a

. حراشی P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۱۴

مبارز الدین عیسی و برادرانش پیش آمدند و گفتند حکم چنانست که امیر درین خانه رود جواب داد که غلط است گفتند صوابست حالی کلاه بر زمین زد و گفت مرا آن روز که سلطان در باغچه فرمود که درختان پیر را قلع باید کرد و بجای ایشان درختان جوان نشانند معلوم شد که او چنین غدیری خواهد کرد اگر من آن روز تدارک می کردم امروز عاجز نمی ماندم رضا بقضا دادم

دل از تن و جان و خان و مان برکندم از مرگ بتر چیست بدان خرسندم «*» آنکه زین الدین بشاره امیر آخر بدرآمد او را نیز در خانه دیگر بازداشتند و با بهاء الدین قتلوجه همین خطاب کردند و بعد از همه امیر مجلس برخاست و بسلوک آن راه ملزم شد چون همه گرفتار شدند پسر حقه باز بخدمت آمد و گفت شاه را سلطنت خجسته باد غلامان سلطان و امیرداد غلامان امرا را که «a» نشسته بودند بزدان خانه بردند و دروازه سرای سلطنت باز گشودند و نواب بخانهاء امرا رفتند و اسباب و تجمّلات ایشان را در قلم گرفتند و همه بیوتات را مهر برنهادند و موکلان برگماشتند و خانه خویشان و متعلّقان جمله تاراج کردند سلطان را از غایت حقد که از قبل چاشنی گیر داشت قرار نبود مجد الدین اسمعیل والی قیصریه را نزد او فرستاد که موجب کستاخی و تحکّمات که می نمودی چه

طشره صفحه ده ۲۷۶, ۸ ajoute, Rec. III

* الاوامر العلائیه ص ۲۶۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۱۵

بر دوش و در آغوش پروردم و موی دراز خود را بریدم و بزنان رومی بجهت شما بیک تایی نان از بی پیوسته گری فروختم و در خورد تو و برادرت دادم و کالبد مطهر پدرت را از روم بدار الاسلام آوردم و ترا برخلاف رای امرا و وزیر از حبس بر آوردم و بر تخت نشاندم و از بندگان پدرت در قدمت کسی رتبت من نداشت اگر انبساطی کردم بنا برین بود و اعتماد کلی بر عهد و میثاق که در روز زندان فرموده بودی داشتم همانا که پادشاه را چون من بنده مشفق حاصل نگردد و چون درماند پشیمانی سود ندارد

لتقرعن علی السن من الندم «a- إذا تذکرت یوما بعض أخلاقی» *» چون این کلمات رقیق را بمسامع سلطان رسانیدند قساوت و غلظت فلیس زیادت شد مثال داد تا او را در برجی بردند و سرش را از بدن جدا کردند و زین الدین بشاره را در خانه کردند و دربر آوردند تا از فرط گرسنگی از اعضا غذا می ساخت و امیر مجلس را با روزبه خادم بقلعه زمندو فرستادند و بهاء الدین قتلوجه را بر استر پالان نشانده گریان و نالان بتوقات روانه کردند و چون کارها پرداخته شد سلطان امرا را که بر اتمام آن کار اقدام نموده بودند طلب کرد کمینوس و امیر جاندار و برادرانش در آمدند و خدمت کردند جمله را در مجلس انس بنشانند و آن شب بکلربکی را از تحویل

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۱۶

و بهیبت تمام در صحراء مشهد زمانی سیران کرد آنکه بمیدان آمد و تا نماز پیشین اسپ می تاخت و گوی باخت در اثناء آن حالت دید که امیر کمال الدین کامیار و ظهیر الدین منصور پسر کافی ترجمان و شمس الدین ولد ماه خراسان که از اوساط امرا بودند با یکدیگر پنهان حکایت می کنند فرمود که هنوز این جماعت خاکساران باد فضول از سر بیرون نمی کنند امیر داد را فرمان داد تا بچوگان هر سه را از میدان برانند و اسباب و تجملات بیوتات ایشان را بغارتیدند و از روم نفی کردند بخرتبرت افتادند و ملک خرتبرت نوازش فرمود و بعتاب سلطان مواخذ گشت و از آنجا باخلاط رفتند ملک اشرف دو سال ایشان را تیمار داشت عاقبت بشفاعت او بروم آمدند ولی منکوب و مخدول می بودند هرچه کمال الدین کامیار داشت در بی نوائی تلف شد یکسر اسپ داشت روزی سلطان در علایه از قلعه عزم شکارخانه فرمود کمال الدین در خدمت سوار گشت در وقت مراجعت در پابالای قلعه اسپش سقط شد کمال الدین کامیار ناچار زین در پشت گرفت و بوثاق رفت چون سلطان برسید پرسید که اسپ از آن کیست نور الدین پسر طلاقى اخلاطى که از ندماء خاص بود تبسم کرد سلطان فرمود که سبب خنده چیست جواب داد که در سرّ تعرّ من تشاء و تذللّ من تشاء لا معطى لما منعت

و لا- مانع لَمَّا أعطيت حيران مانده ام کمال الدین کامیار را در جمله جهان این اسپ بود و آن پیر بدین حال افتاد سلطان آن لحظه جوابی نفرمود چون فرو آمد کمال الدین کامیار را طلب داشت و تشریف خاص و یک هزار دینار سرخ و پنج سراسر پالانی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۱۷

و ده اسپ با زین و لجام و پنج غلام ارزانی داشت و فرمود که امرا با او تکلف کنند و ولایت زره را «a-» که صد هزار عدد حاصل و شصت نفر «b-» حواشی بود بدو بحکم اقطاع رحمت فرمود، نرجع الی ما کنا بصدده چون سلطان از میدان بایوان آمد فرمود تا تمامت حواشی و غلامان و متعلقان امراء مقتول را سیاست کنند و پسر حقه باز بضممان «c-» حکم انگشتری سلطان را بستند که چون شب در آید بامضا رساند در حال کمینوس با یک غلام و رکابداری سوار شد و بخدمه درگاه آمد و بارخواست و در شد و سر بر زمین نهاد و گفت امروز که بنده از سراء سلطنت بوثاق خود رفت از متعلقان و حواشی لشکری انبوه گرد بر گرد من می رفتند این ساعت از آن جمله یک نفر غلام و رکابداری مانده است سلطان فرمود که سبب چیست جواب داد که مگر سیف الدین نایب اجازت یافته است که متعلقان و غلامان امرا را هلاک کند چون مردم بنده شنودند جمله کوفته خاطر شدند و گفتند که اگر فردا از تو گناهی که موجب سیاست باشد صادر شود با ما همین خطاب خواهد بود آن به که پیش از حلول

واقعه بتدارک حال خود قیام نماییم سلطان فرمود که راست گویند و دستارچه امان داد که آن حکم باطل باشد و چون از قبل قتل امرافقاعت «ad» یافت و وعاء خزاین بنقود و جواهر ممتلی شد در فتح بلاد و قلاع که متاخم حدود ممالک بود شروع فرمود

a

. غرس ایلی ۱۳، ۲۷۸، Rec.III :

b

. نوزه P

c

. بزمین P

d

. فراغت ۱۰، ۲۸۰، Rec.III

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۱۸

ذکر فتح قلعه کاخته در ایام سلطان علاء الدین کیقباد «*»

منهیان اخبار در حضرت شهریار بمحلّ عرض رسانیدند که ملک مسعود صاحب آمد از فرط جهالت سر از چنبر طاعتدای سلطان منحرف گردانیده است و بملک کامل متوسّل شده و سگّه و خطبه بنام او کرده ازین معنی سلطان در غضب رفت و فرمان داد که سرلشکران تمامت حدود روم با جملگی اسباب پیکار هرچه زودتر بمحروسه ملطیه توجه سازند و ترقّب نمایند تا بچه خدمت مامور خواهند شد در اندک زمانی تمامت عساکر بدار الرفعه ملطیه پیوستند و فرمان بر آن جملت رسید که امیر مبارز الدین چاولی با فوجی از اجناد بطرف کاخته که از جمله ممالک آمدیست رود و احوال فتح آن را ساخته کرداند و امیر اسد الدین کندصطلب با لشکر نامدار عزم چمشکزاک و کرفراک که هم در حکم اوست سازد امیر مبارز الدین با عساکر و آلائت محاصرت بکاخته رفت و منجیقی مغربی در محاذاه دروازه نصب کرد و دو منجیق چب و راست بر یمین و یسار قلعه راست فرمود چون آمدی از آن آگاهی یافت استغاثت نامه نزد ملک اشرف روان کرد ملک اشرف

عزّ الدین ابن البدر را با ده هزار سوار از قبائل اکراد و اعراب بطرف کاخه متوجه کردانید چون امیر مبارز الدین را خبر شد که شامیان محاربت را میان بسته اند جماعتی را بر اعمال مجانیق نصب کرد و خویشان با امرا و اجناد مستعدّ قتال شد و در مقابله اعدا بصحرا آمد روز دیگر هر دو لشکر برابر یکدیگر رفتند و در آن حال شش هزار سوار از طرف آمد بمدد آمد و درهم آمیختند امیر مبارز الدین بعضی از

* الاوامر العلائیه ص ۲۷۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۱۹

سپاه را براه قلعه فرستاد و خویشان با پنج برادر دیگر که باولاد فردخلا معروف بودند و از ولایت لشکری نورسیده در مقابل شامیان رفت کزّتی چند شامیان حمله آوردند و ایشان کالجبال الرواسی ثبات نمودند و باخر ایشان بیکبار حمله کردند و از لشکر دشمن بی شمار کشتند و عزّ الدین ابن البدر را که زعیم لشکر بود دستگیر کردند و باقیان سراسیمه و حیران هریک روی بطرفی نهادند و پشت دادند و چون ابن البدر را بسرپرده امیر مبارز الدین آوردند احترام تمام فرمود و هم در آن گرمی سوی قلعه تاخت اهل قلعه چون آن حالت مشاهده کردند فغان الامان الامان بر آسمان رسانیدند و نفری چند بزیر آمدند و خطّ امان طلبیدند تا قلعه را تسلیم کنند امیر مبارز الدین استمالت فرمود و بمصقل لطف ژنک محنت از خواطر ایشان زدود و بدیدار دادار سوگند خورد که من که چاولی ام و این لشکر مادام که اهالی قلعه راه انقیاد و اذعان سپردند و قلعه را ببندگان شاه جهان

سپارند گزندی باندک و بسیار بدیشان نرسانم و از حضرت سلطنت هر آرزوی که دارند برآرم و اگر خواهند که با مال و اسباب تحوّل کنند مانع نشوم غرض سلطان عالم قلعه است فحسب اعیان چون این معانی شنیدند جمله امیر مبارز الدین را نماز بردند و بالا رفتند و کالا و زن و فرزند را از قلعه فروآوردند و کاخته را ساخته و پرداخته روز دیگر بندگان سلطان سپردند تا سنجق شاه جهان را بالا بردند و امیر مبارز الدین بالا رفت و آن شب در جوف «a» قلعه بزم آراست و با عیش و سرور شب بروز

a

. خوب P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲۰

آورد روز دیگر عزّ الدین ابن البدر را با اسراء دیگر در صحبت صد سوار ببندگی شهریار روانه کرد و از صورت حادثه و محاربه شامیان و انهزام ایشان و امیر عزّ الدین و تمنیه اهالی قلعه بخدمت درگاه اعلام داد سلطان آن مساعی را بمراضی مقرون کردانید و خلعت شاهانه با الطاف و انعامات بی کرانه بدو فرستاد و کوتوالی را بیکی از خواصّ غلامان داد و جواب نامه پهلوان را در صحبت او روان کرد

ذکر فتح قلعه چمشکزاک بر دست بندگان سلطنت «*»

امیر اسد الدین کندصطلبل که سرلشکر ملطیه بود بر موجب امر مطاع با پنجهزار سوار و آلات محاصرت بطرف قلعه چمشکزاک روان شد سنگی دید سر بر آسمان کشیده و دروغاری خدا آفریده و در شیب آن جوی که نیل را در حساب نیارد و پیل را پشه شمارد روان و ازین سوی آب شهری از قلعه حصین تر و بنیادش

محکم و متین تر فرمود که بچنین مقامی که عقاب را فراز آن پروای پریدن و نقاب را درو جای رخنه نمودن محال می نماید بجنگ آهننگ نتوان کرد اگر بوعد و وعید در کمند مراد آید فهو المراد و الّا آنچه ممکن باشد بکوشیم باشد که بتایید یزدانی و اقبال سلطانی میسر شود پس قاصدی بدیشان فرستاد و از احوال کاخته و استنزال ایشان بقسر و اهلاک نجاه لشکر شام بقهر سخن راند و قضایا برخواند چون نزدیک قلعه رسید کشکنجیر و تیر چون باران ریزان گشت چندانک می گفت که رسولم و برای مصلحت شما می آیم التفتات نکردند بضرورت مراجعت کرد امیر فرمود که چون ایشان در سخن در بستند

* الاوامر العلائیه ص ۲۸۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲۱

ما را راه جنگ می باید گشادن پس فرمود تا عزّادها نصب کردند و لشکر پوشید و در دروازه زحفی بی اندازه کردند و از فلق تا غسق بزخم منجیق و تیر و دار و گیر مشغول بودند عاقبت با عجز و اضطراب بخیم مراجعت کردند یک هفته شب بروز پیوسته با همدیگر جنگ در پیوستند روز هشتم دیدند که ده صندوق آهنین چنانک ده مرد جنگی از تنگی در جوف هر یکی از آن نیندیشد و درو سوراخها کرده که منفذ تیر باشد از بالاء غار فرو گذاشتند و از ابر کمان باران تیر در غار در می ریختند کندصطلب از غایت بیچارگی بر خود می پیچید و آن درد را هیچ درمان نمی دید ناگاه جوانی «**ā**» خوش لقا بیامد و گفت که دوش گرد این کوه برمی آمدم در پهلوی غار حصار رخنه یافتم که اگر نقابان آنجا

در عمل آیند باندک مدّت قلعه میسر شود امیر فرمود که لشکر بر عادت خود محاصرت رود و خویشتن باره بر سنگ خاره تاخت تا چاره این کار چگونه شاید ساخت چون آن رخنه را دید فرمود که پنجاه نقاب حمیت پیشه تیشه را کار فرمایند و بزخم بازو در بارو ثلمه ظاهر کنند بشیرین زبانی امیر خسروپرست هر استادی فرهادی شد و بکمر زمانی بزخم متین خلل در حصن حصین و قلعه متین انداختند و چاهی عریض ساختند پس فرمود تا لشکر بر قلعه تیرباران کنند و فوجی از دلیران تهمتن تن چون بیژن در آن چاه فروروند و کام از کام نهنگ بر آورند دلاوران جان سپار در

a. Deux fois en P. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲۲

غار جوی خون از ساکنان حصار روان کردند و سپاه از بیرون بر اهل اندرون قلعه از زخم تیر روز را چون شب دلگیر سیاه کردانیدند بعد از کوشش بسیار از سر عجز باضطرار و زنهار آمدند و کس فرستادند و امان خواستند کندصطل مامول ایشان را بحصول موصول کردانید و رزم بیزم و جدال بفراغ بال بدل شد روز دیگر متمکنان قلعه با اسباب خود فرو آمدند و کوتوال جریح البال پر و بال شکسته و زبون گشته بزیر آمد و از بی ادبها عذر خواست و سنجق را بر شرفات قلعه بردند و بعد از حمد آفریدگار و اهداء صلوات بروضه سید مختار دعاء شهریار را با غلامان بر آسمان سنگین »

a

« که در زمین مکین بود گفتند و امیر کندصطل نامه مشتمل بر تفصیل حکایات که واقع شد و تهنیت بفتح ثانی

که از فضل یزدانی سانح شد در قلم آورد و بحضرت سلطنت فرستاد سلطان شکر الهی گزارد و کوتوال تعیین فرمود و برگ آن قلعه را مضاعف کردانید

ذکر تذلل ملک مسعود بخدمت حضرت سلطنت (**)

چون ملک مسعود آگاهی یافت که قلاعی که پشت اقبال و پر و بال طائر حال او بود بسنجد نصرت و اعلام سلطنت سلطان زیب و زینت گرفت بر تخت خود گریان و از تقصیر که جایز داشته بود پشیمان گشت مصلحت در آن دید که پیش از آن که نیم ملک که مانده است بیکبار از دست برود و مرکب سعادت بکلی از پای درآید چنگ در دامن حمایت و کرم

a

سبکین P

* الاوامر العلائیه ص ۲۸۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲۳

سلطان زند و راه خدمتکاری پیش گیرد پس از بزرگان قدیم دودمان خویش رسولی فصیح اللسان برگزید و نامه پرخواهش و زینهار با خدمتی که لایق سلطان باشد از لالی و جواهر متلالی و اسپان و غلامان و جامه‌ها ملون و اسفاط عنبر و کافور بخدمت سلطان فرستاد و از گناهان خود استغفار کرد و ملتزم شد که هر سال خواسته و احمال آراسته بخدمت خزانه فرستد و بهر خدمت که فرماید کمر انقیاد بر میان جان بندد رسول بدرگاه پیوست و نوازش یافت سلطان فرمود که کدورتی که در مشارع عواطف ما شما را ظاهر شد بنا بر طیش و غباوت ملک مسعود بود چون از در اعتذار درآمد ما نیز راه عفو مسلوک فرمودیم از سیئات او تجاوز نمودیم و اگر باز سر عصیان دارد و در زمین ایمان تخم کفران کارد سزا و

جزا چنانک دید بل که بدتر و لآخره اشدّ عذابا و أسوء تنکیلا مشاهده کند و رسول را اجازت مراجعت فرمود و سلطان جهت قشلاق بمروج مینونمای سواحل روی آورد

ذکر مصاهرت سلطان با اولاد ملک عادل (**)

چون موسم بهار در آمد و سلطان از قشلاق انطالیه بقیصریه متوجه شد عزّ الدین ابن بدر را که در حرب حصن «a» کاخته انداخته بودند و اسیر کرده و در قلعه قیصریه محبوس بود با متعلقان و ملازمان از بند اطلاق فرمود و خلعت شاهانه داد و باکرام و احترام بطرف شام اجازت توجه یافت روزی در اثناء

* الاوامر العلائیه ص ۲۹۳

a

. حنین P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲۴

تدابیر سلطان بسیف الدین نایب پسر حقه باز گفت که ما را رای چنین می افتد که جهت استحکام دعایم کامکاری با پسران عادل قرابتی شود و بدان سبب رونق سلطنت زیادت گردد سیف الدین بعد از استصواب رای شهریار متکفل اتمام آن کار شد و با خزانه تمام متوجه دیار شام گشت چون بملطیه رسید بمرضی که عرض جوهر بدن او شد فرمان یافت سلطان شمس الدین التونبه چاشنی گیر را بعوض او نامزد فرمود چون شمس الدین التونبه بملطیه پیوست اسباب و خزانه را بخانه خود نقل کرد و بعد از کارسازی و احتیاط متوجه شد چون ملوک شام را از ورود رسول عزّ الدین ابن البدر خبر کرده بود و شکر آب دانی تقدیم داشته و هر دردی «a» که در درون اولاد عادل بود زایل کرده بتعظیم هرچه تمامتر استقبال مقدم او لازم شمردند و در اجلال حال او بارسال انزال بمرتبہ قصوی و درجه

علیا رسیدند روز دیگر فرزندان عادل که ملوک شام و اطراف ارمن و دیار بکر بودند چون ملک معظّم و ملک اشرف و ملک غازی و ملک فخر الدین در دار السعاده دمشق قاضی را حاضر کردند و امیر شمس الدین را احضار فرمودند امیر شمس الدین تحف و اسبابی که آورده بود مرتّب کرد و جواهر و مرصّعات را بر اطباق سیمین و زرّین نهاد و احمال و غلمان و جواری را عرض داشت و عقد نکاح با تمام پیوست و شمس الدین التونبه را تا از ترتیب اسباب سفر مهد فراغت یافتن آنجا باز داشتند در آن باب نامه بخدمت

a

. دری P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲۵

سلطان منبئی از اتمام کار و مدار افلاک بر وفق مراد شهریار در قلم آورد و عرض داشت که اگر رکاب همایون بملطیه نهضت فرماید نوعی از اعزاز «ad-ملوک» باشد سلطان را از مطالعه نامه آثار سرور در اساریر پر نور ظهور یافت و فرمان بجملگی امرا در قلم آمد که موکب همایون را بطرف ملطیه عزیمت است بی توقّف متوجه آن جهت کردند و خویشان بطالع سعد نهضت فرمود در راه خراج و دامایل بر گردن سلطان خروج کرد و عنا و عذاب عظیم می دید چون بملطیه پیوست بدو سه روز پیشتر مهد رسیده بود و امراء کبار شام در خدمت آمده امیر کندصطل و شمس الدین التونبه استقبال نمودند و حالات و حکایات را ایراد کردند سلطان بر کمال کارگزاری ایشان ثنا فرمود و در اثناء آن درد و الم عظیم اثر کرد اطباء حاذق که حاضر بودند گفتند اگر

سر نیشتر بدان رسد خطر بزرگ متوقع باشد امید است که بضماد و طلا سرکند سلطان از غایت عجز دل از جان برداشت و فرمود که فاسیل جراح را بخوانند چون حاضر شد دید که ماده نضح تمام یافته است سر در معرض خطر نهاد و نیشتر فروبرد فی الحال قیح و صدید روان شد و قراطای طشت حاضر کرد چندانک ریم روان می شد راحت بجان سلطان راه می یافت چون بکلی پاک شد خواب غلبه کرد و یک شبانروز در آسایش بود خلائق عالم از آن حالت متوهم شدند پنداشتند که مگر محذوری واقع گشت چون شهریار بیدار شد جراح را طلب

a

عزار P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲۶

داشت تا پنبه ریش را پر کرد و از آن قبل نیز راحت زیادت شد فرمود که هر که سلامت ذات من ارتیاح دارد با فاسیل تکلف کند فاسیل بامداد آن در غصه و جوه خرج یکروزه بود شبانه با قارون مبارات و با بحر و کان محاکات می نمود از پس که امراء شام و روم و مخدرات خواتین تکلفها تقدیم داشتند بعد از آن بیک هفته کمابیش ریش مندمل شد و سلطان عزم سیران فرمود و مثال داد تا بکاراستی اسباب چشن مشغول شوند شهر را آذین بستند و از قبل مهد امرا و سروران شام هفت قصر از زر و نقره صیافت کرده بودند و آن را بانواع جواهر محلی کرده و بر پشت استران ترکیب داده لعابان شیرین حرکات و مشعبدان چابک طفرات هنرها نمودند و ملک خرتبرت برادر دامادی سلطان را التماس کرد و در آن ضیافت اصناف کرم از

بذل دینار و درم به رعایت رسانید و یک هفته عیش و عشرت «a» کردند سلطان روز هشتم بزم نهاد و امراء شام را حاضر کردانید و از توقّی که ایشان را در غربت بسبب زحمت سلطان افتاده بود عذرخواهی کرد جمله سر بر زمین نهادند و بر سلامت مهجت و حصول بهجت حمد باری تعالی گزاردند و چون مادر جهان در چادر نیلی رفت و بنات سمن سیما اندام از بام قصر مینافام در جلوه گری آمدند و فراشان و لَقَدْ زَيَّنَّا «b» تتق لاجوردی بر عروسان سیارات کشیدند حریفان بتشاکر تظاهر نمودند و سلطان در حجال «c» جلال خرامید و بحرم وصال پیوست و فی الحال فضّ ختام و قضّ رخام واجب دید

a

P sans و .

b Kor. ۶۷, ۵. c

P مجال .

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲۷

و از آن شادمانی گنج شایگانی بدانگانی که از طرف شام باومید شمّ بشام انعام خسرو کامران آمده بودند بذل فرمود و ملکه را مالکه کنوز قارونی و حاکمه ملک فریدونی کردانید روز دیگر امراء شام را بتشریفات گرانمایه مخصوص فرمود و در بزم نشاند و همچنین هفته دیگر با همگنان عیش می راند روز هشتم امراء شام را اجازت عودت و انصراف با سایر الطاف مضاف شد و سلطان عزیمت قیصریه فرمود و همچنین تا بانطالیه بهر شهر که می رسید آذین می بستند و ساز عیش و شادمانی درمی پیوستند و زمستان و ایام ثلوج در آن ریاض و مروج بسر برد و چون باد بهاری وزیدن گرفت و برف چون تن عاشقان در ذوبان و عروق خاک چون دل مشتاقان در خفقان و

ضربان آمد فرمانها باطراف ممالک بامرا و عساكر نفاذ یافت كه بمحروسه قیصریه حاضر شوند

ذكر سبب قصد سلطان بفتح صحراء قفجاق و گرفتن سغداق بر دست حسام الدین امیر چوپان «*»

چون چتر جهانگیر سلطنت از دار الملک بقیصریه آمد ناگاه از در دادگاه بازرگانی که از پی سود و زیان چون گوی گرد جهان سرگردان بودی و همواره از دریا گذر کردی و در آرزوی [زر] چون نیلوفر سپر بر آب انداختی چون سوسن زبان بشنا بگشود و چناروار دست بدعا برداشت و گفت بنده درویش در طلب روزی خویش تعب اختیار کرده و روز از پی قوت که هرگز مباد چون باد بر تر و خشک جهان دوان و روان شده و از براء سیری شکم عمر عزیز را در پی بیش و کم بیهوده خوار کرده و در سراء سینج بصد گونه غصه و رنج درهمی چند درهم انداخته

* الاوامر العلائیه ص ۳۰۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲۸

بودم در دیار قفجاق و روس آوازه عدل و ناموس این درگاه می شنیدم از خرمی روی بدین استانه نهادم و خواستم که از دریا گذر سازم چون بمعبر خزر رسیدم هر خواسته که در تحصیل آن عمر کاسته بودم از من بستند هنوز این سخن باخر نرسانیده بود که دیگری حکایت شکایت آغاز کرد که من از طرف حلب رخت عزیمت بدین طرف می بستم چون بولایت لیفون رسیدم مال را از من بستند و چون ترسا را ازین درگاه ترس نباشد درد این بیداد را درمان از عدل کدام سلطان طلب باید داشت چون او سخن تمام کرد دیگری

فغان برآورد که من از مقیمان انطالیه ام هرچه در ایام زندگانی اندوخته بودم در کشتی نهادم و سفر دریا پیش گرفتم فرنگ بر ما زد و هرچه بود بستد و اسیر کرد چون این تظلمات بسامع سلطان رسید چون شیر عرین در تاب و اضطراب رفت و فرمود که در حال جبر احوال تجار کنند و روی بامرا و نامداران بارگاه آورد و گفت الروم إن لم تغزت مثلی مشهورست «a- ما آن طوایف را از غایت مرحمت آمن و ساکن گذاشته ایم اگر [از] کمال غباوت قدر آن نمی دانند و گزند بتجار دیار که جانی را در بهاء امانی «b- نهاده اند و با ترس و بیم در اقالیم آواره شده می رسانند اگر ما بگوشمال آن ضلّال رجال «c- ارسال کنیم معذور بل که ممدوح و مشکور باشیم آنکه ملک الامرا حسام الدین امیر چوپان را که از قدماء امراء و سپهداران سلطنت بود فرمود که با لشکری تمام راه سغداق

a Cp. Freytag, Prov. Ar. I, ۵۵۸. b

G نانی .

C

P و رجال .

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۲۹

کرد و امیر مبارز الدین چاولی چاشنی گیر را بامیر کمینوس با لشکر گران سوی ارمنستان روان کرد و فرمود که بر دربند هر دزی که هست چون بخت بداندیش پست کنند و دشمنان دین یزدانی را نکایتی رسانند که تا قیامت اثر آن در دل و جان کافران بماند و مبارز الدین ارتقش را با لشکری جزّار بطرف ساحل فرستاد و علی الترتیب اثار شهامت و ضرامت هریک تقریر می رود «۱»

ذکر گذشتن لشکر سلطان از دریا خزر در اهتمام حسام الدین امیر

سلطان مدّتی در کیقبادیه قیصریه اقامت فرمود و متّلع سنوح فتوح می بود و چون سپاه شاه بقصد خزر از دریا گذر کرد اهل سغد که جغد خذلان و کنگر ادبار بر کنگره قصر روزگارشان نشسته بود دیدند که از کشتی و بادبان بر روی دریا بیشه روان شده است رسولی باستقبال ملک الامرا فرستادند که ما شاه جهان را بنده و فرمان برنده ایم معلوم نیست که لشکر بی کران را بدریاکنار فرستادن باعث چیست اگر در اداء باج و عبور فتوری ظاهر گشت بغرامت آن قیام نموده آید و اگر عزم روس می فرماید جوانانی چون سرو آزاد در بندگی مصحوب و مندوب کردیم «a-» [تا] با دشمنان بتیغ بکوشند و جان دریغ ندارند و بشتاب از راه هامون اولاتی بملک قفجاق روان کردند که اعلام عساکر سلطان در جواری المُنشآتُ فی البَحْرِ کَالْأَعْلَامِ «b-» روی بدین

a

. و با et کردند P

.b Kor. ۵۵, ۲۴

(۱) - ذکر اقامت سلطان بموضع کیقبادیه الاوامر العلانیه ص ۳۰۷

(۲) - ص ۳۱۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳۰

طرف نهاده است و دریا از جوش جیش در نظر نمی آید در حال ملک قفجاق بملک روس فرستاد و از قبایل و عساکر روس و قفجاق ده هزار سوار جمع آمدند و انتظار کردند که رسول سغدیان از خدمت امیر حسام الدین چه جواب می آرد چون رسول بخدمت ملک الامرا وصول یافت سخنان واهی چون تار عنکبوت آغاز کرد و گفت توقع بالطف ملک الامرا چنانست که مراجعت سازد تا بقدر امکان تاوان تفصیری که کرده ایم بکشیم و حالیا جهت نعلبهاء این لشکر پنجاه هزار دینار برسانیم ملک الامرا در

میان آب از خطاب فرستاده در تاب رفت و گفت من سپاه بدان نکشیدم تا بازار کارزار را بزرگاسد کردانم و بقول فاسد هر قاصد در حبط عمل خبط اصحاب فشل تقدیم دارم چون فرمان شاه جهان یافتم بکشتی دل آب بشکافتم هر که از فرمان سلطان گردن پیجد جز رباق خذلان اطواق اعناق ایشان نکنم و هر که سر در دایره طاعت آرد از من جز لذت سلوی و من بمذاق ایام او نرسد فرستاده ناامید مراجعت کرد و عساکر باجمعها بکامرانی و سلامت از بحر گذر ساخت و رخت از تری بر خشکی انداخت «*» و امیر حسام الدین بزم نهاد و تا نیم شب با امراء عساکر داد طرب می داد سحرگاهی سواری از طلایه بیامد و گفت که سپاه غدار ترکان ظاهر شد سپهدار چون بشنید فرمود که لشکر در جوش آید و نداء کوس بگوش سروش رساند آنکه با سروران فرمود که پیش از آنک از روس و سقسین سپاه در رزمگاه بمدد ایشان رسد باید که زره را بر تن بجای کفن درپوشیم و با ایشان بهرچه در امکان آید بکوشیم اما

* ذکر فرود آمدن سپاه شاه بصحراء سغداق. الاوامر العلائیه ص ۳۱۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳۱

بشرط آنک چون سپاه دورویه گردد و ارواح در مفارقت اشباح در مویه آید بگذاریم تا ترکان حمله دو بیاورند و ریح صولت ایشان ساکن گردد و چون بر شیوه پیکار ایشان اطلاع یافته باشیم بیکبار حمله کنیم باشد که نام نیک کسب کنیم و از طرف دیگر لشکر ترک می گفتند که لشکر چون آتش بمدد باد بر

روی آب بدین خاک گذر کرد و قصد این ولایت نمود ما را تن در جوش باید داد و دل بر حرب نهاد و چون طاوس مشرقی از پرده فستقی بدرآمد از طرفین جنگ را پذیره شدند و از صبح تا رواح ارواح را از اشباح جدا می کردند و بسیوف و رماح فراخ روس را از دماء اوداج ممتلی می کردند و چون گلهاء زرد درین صحن لاجورد بتلقین گرفت عساکر از طرفین بمضارب خیام رفتند و امیر حسام الدین بزم نهاد و امرا و سروران گردن کشان را آواز داد و در اثناء معاقرت «a» فرمود که شما هریک از من بخدمت تخت سلطنت کرامی ترید اما چون کار افتاد دمسازی و همبازی لازم است امروز از سختی کارزار در کار اعدا فتور ظهور یافت اگر فردا برین سان جانسپاری نمایم همانا که ازیشان در جهان نام و نشان نماند بزرگان برو آفرین کردند و گفتند اگرچه ما بندگان شاه جهانیم و لکن اگر فرمائی رخس امثال ترا از ذروه قصر دوازده دری گنبد نیلوفری چون درخش برق بجهانیم و بهرچه فرمائی مطاوعت لازم شمیریم و از سوی دیگر ترکان زخم العجم از لشکر روم مشاهده کرده بودند و جمله با تن و روح

a

. معادت P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳۲

مجروح در جوی خون مستغرق گشته گفتند گناه اهل سغد و خزر کنند و بفراس ت ولایمت ما را قیام باید نمود اما چون کار افتاد سر از سبکساری بر باد نشاید داد سحر که آفتاب سپر زرین درین بحر لاجوردی بر آب انداخت علمدار لشکر منصور سنجق بفراخت و لشکرها در حرکت

آمدند و سحابی که وابل او مناصل و معابل بود باریدن گرفت امیر حسام الدین یک حمله شیرانه فرمود و تمامت لشکر در پی او بیکبار اسپان برانگیختند و چون باد نصرت با طره رایت در لشکر ترکان در آویختند و بزخم حسامی خون عروق آن کافران عقوق را با خاک برآمیختند و ترکان راه هزیمت در پیش گرفتند و گریز بهنگام را پیروزی بزرگ شمردند و بیک حمله مردانه ملک الامرا حسام الدین امیر چوپان کاشانه دل را از تردد احزان برداختند و رایت شادمانی بر سپهر برین افراختند و با نیل مقاصد و امانی سوی مخیم که مجثم عقاب پیروزی بود بیه روزی روی آوردند

ذکر لابه گری کردن ملک روس و مصالحت جستن او از خدمت ملک الامرا حسام الدین امیر چوپان رحمه الله «*»

چون ملک روس از تباهی حال رجال قفجاق آگاهی یافت گفت بلا را بخود کشیدن و با این گروه تیزچنگ طریق جنگ دیدن از عقل و کفایت دورست و جای که کار بچامه و نامه نظام پذیرد بحسام و سنان خون آشام پیش رفتن خامی و ناتمامی باشد رسولی چست بافهم و رای درست برگزید و نامه برین جملت که سلطان علاء الدین کیقباد را هزار سال عمر باد معلوم ملک الامرا باشد که تا شنیدم که رایات جهانگیر و سپاه شاه جهان بدین

* الاوامر العلائیه ص ۳۱۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳۳

اطراف عزیمت فرمود جان در تن من در اضطراب آمده است و نمی دانم که فرمان چيست و خصم و منازع کیست اگر لشکر قفجاق از غباوت در ضلالت افتادند و چندین خون نازنین

را بی فایده بر زمین ریختند من باری از سر اخلاص سلطان را بنده ام و یقین است که چون این دیار بتیغ آبدار بگیری بی سروری ضبط و اصلاح آن ممکن نباشد مرا همان بنده نشانده خود را نگارید توقع از خدمت ملک الامرا چنانست که درین باب پای مردی فرماید و بخدمت سلطان فرستد و خشوع و خضوع این بنده مستمند باز نماید بنوشت و با تحفه‌ها بسیار از تاولی و کتان روسی و بیست هزار دینار بخدمت ملک الامرا فرستاد چون سفیر بنزدیک سپاه آمد و در لشکر و آئین و سراپرده و حشمت و بارگاه نگاه کرد بی هوش و ار خموش شد و زیر لب بیا ربّ الارباب در مناجات آمد چون ملک الامرا را از ورود رسول ملک روس اعلام کردند فرمود تا میزبانان پیش رفتند و در خیام اکرام بحرمت تمام فروآوردند روز دیگر بطلب رسول فرستاد و پیشتر فرمود که در و درگاه را بعظمت هرچه تمامتر از جوانان گزیده سلاح پوشیده صف در صف کشیده بیارایند و اسپان نوبتی با طوق و سرافسار برابر بارگاه بدارند و باقی جیوش فوج فوج در آهن زرانود از فرق سر تا سم اسپ غرق شده بهر طرف نیزها بر دوش گرفته بایستند فرستاده روس زمانی بر در بارگاه بیاسود آنگه بخدمت ملک الامرا درآمد و بتذلل تمام روی بر زمین نهاد و پیغام و تحف رسانید ملک الامرا جمله را قبول کرد و فی الحال بر سپاه تفرقه فرمود و سه روز او را بازداشت روز چهارم امرا را بخواند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳۴

و فرمود که چون روسی طریق چابلوسی

پیش گرفت و باج و خراج را التزام می نماید آن به که ما نیز ناموس سلطنت نگاه داریم و حال او را بخدمت سلطنت عرض داریم شما درین باب چه صواب می بینید همه گفتند که هیچ فکر و رای ازین «a» [خوبتر] نیست آنکه رسول را حاضر کرد و فرمود که سلطان هیچ کس را بی گناه در هاویه هوان نمی اندازد و لکن در تعریک متمردان اهمال و امهال جایز نمی دارد

گوش بنده کردی شوی شه‌ریارورش کام جویی شوی کامکار «۱» امید چنانست که هرچه مراد ملک روس باشد میسر شود و بنیاد محبتی که می نهد او را مفید آید آنکه او را با خلع و هدایا و خلعت خاص و کلاه مغرق سلطانی با نامه مشحون بفتون دلداری روان کرد بعد از آن غنیمت بی نهایت را بسینوب و قسطنونیه فرستاد

ذکر فتح سغداق بر دست حسام الدین امیر چوپان در ایام سلطان علاء الدین کیقباد رحمه الله «۲»

چون سغدیان خبر کسر لشکر قفجاق شنیدند بکلی دل خسته و پشت امید شکسته شدند در کارسازی و ارفاف اسیاف و تثقیف اسنه دراستادند و جنگ را آماده شدند بعد یک هفته سپهدار با لشکر جزار بر در شهر نزول کرد و روز دیگر که از زیر چتر سیه رنگ شب رخساره خسرو سیاره تابیدن گرفت لشکر چون کوه آهنین گروه گروه در حرکت آمدند و جوانان جنگی با سلاح

a

این؟؟؟ P

(۱) - الاوامر العلائیه ص ۳۲۲

(۲) - ص ۳۲۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳۵

و عدت از درون شهر روی بلشکر نهادند و تا انتساخ آیات نور بظلام و طلوع کواکب چرخ مینافام در حراب و طعان و ضراب بودند

اگرچه از عساکر منصور عددی بی کران مجروح و دماء ایشان در دشت معرکه مسفوح گشت و لکن بآب حسام جان آشام نقش وجود سغدیان از لوح آفرینش محو گشت روز دیگر که بر مهملد پیروزه سپهر منجوق زرین مهر تابان شد و از پرتو نور ظلمت دیجور زایل گشت لشکر باز در حرکت آمد و از شهر پیاده سپر در سپر پیخته و سوار گرد گرد برانگیخته در ریخته شدند و بنفط و چرخ و تیر و سنگ بجنگ آمدند لشکر اسلام بحکم مواضعه که کرده بودند روی بهزیمت نهادند و بیکبارگی پشت بدادند سغدیان از فرح چون شیر دلیر شدند و در پی کردند چون از شهر دور شدند عساکر منصور عطفه کردند و تیغ بی دریغ را کار فرمودند و سیلاب از خون شیخ و شاب در وادی و شعاب روان گشت شبهنگام که سلطان زرین سلب در بستر حریر قیری رفت بتایید اله و فرّ دولت پادشاه و قوت سپاه ملک الامرا روی بآرامگاه نهاد و بعد از تناول طعام رای مدام کرد و فرمود کچون زمین از خون بدخواه مست طافح شد خون دن جهت مصالح بدن اگرچه حرام است حلال باید شمرد کز خون عدو نه صاف ماندست و نه درد و چون پیران شهر دیدند که از جوانان جز نام نماند و آب تیغ از میغ وجودشان سیلها راند گفتند چون چندین هزار جوان هنرتوخته و دقایق حرب آموخته از باد هیبت این لشکر چون خاشاک روی بکشور عدم نهادند و بیک دست برد ایشان پایداری نکردند بعد ازین جز تضرّع

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳۶

و تذلل چاره

نیست از رای سست و اندیشه نادرست ما را این پیش آمد و قلق بعد ما جری الکتاب و سبق سود نخواهد کرد پس تنی چند را که بکاردانی موسوم بودند بخدمت ملک الامرا فرستادند در زمان که راه یافتند زمین بوسه دادند و گفتند اگرچه جرائم و زلّات ما باقصی الغایات رسیده است اما چون لطف ملک الامرا را شفیع سازیم همانا که کار بر ما آسان گردد باید که درین اقتدار اقتدا بمالک ذو الفقار فرماید حیث یقول إذا قدرت علی عدوّک فاجعل العفو عنه شکراً للقدره علیه هرچه فرماید از خراج و باج بگزاریم و آنچه متوجّه است ادا کنیم و اموال تجار که درین کنار تلف شده است در میان آریم و هرکه را بامارت ما موسوم کردند بندگی و خدمت او از صدق طویّت تقدیم داریم چون ملک الامرا آن تضرّع بدید فرمود که موجب حدوث این واقعه تیره رای شما و سفاهت جوانانی که در صحراء ملحمه کلحم علی و ضم افتاده اند بود اکنون تا من یکی از ناموران بدرگاه سلطان فرستم و شفاعت کنم تا بر شما بیخشاید آنکه از جور دور سپهر بدمهر امن گردید و دیگر بچنین محنتی گرفتار نشوید بل که هیچ گزندی نبینید چون الطاف ملک الامرا در ضمن آن الفاظ دیدند شادمان در شهر شدند و آنچه دیده و شنیده بودند باز گفتند و همه شب هرکه را چیزی بود در میان آورد و خزانه تمام از هر نوع از ناطق و صامت و صاهل و ناطق ترتیب کردند بامداد که قنذیل ماه را فرونشاندند و شمع گلشن نیلوفری را افروختند فرمود که همه

لشکر در سلاح رفتند و ملک الامرا با سروران در پیش بارگاه بنشست خرد و بزرگ

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳۷

از شهر بدر ریختند و از عدل ملک الامرا چون گرگ با میش بهم بر آمیختند پیش کشیها عرض داشتند و چاوشان بانگ در دادند که بعد الیوم کافه سپاه دست مزاحمت از ایشان بازدارند و ملک الامرا فرمود که کشتی تیزرو که از ماه «۱۵» در رفتن گرو برد ترتیب کردند و اخماس خاص را با هدایاء دیگر در صحبت قاصدی که بآداب خدمت ملوک متحلی باشد با نامه مشتمل بر ذکر جملگی احوال ارسال کرد و چون قاصد بخدمت درگاه رسید و بشارت فتح سغداق و کسر لشکر قفجاق و مهاده با ملک روس رسانید سلطان از غایت ارتیاح فرمود تا زندانیها را آزاد کردند و آن تاجر مستعدی را با قصاد و فرمانی که بملک الامرا نوشتند مشتمل بر حمد مساعی جمیل که در آن پیکار ازو و عساکر ظاهر شد و با خلع سلطانی که جهت ملک الامرا و سایر سروران از جامه خانه سلطنت ترتیب کردند گسیل کردانید و فرمود که بر موجب شفاعت ملک الامرا از سفاهت سغدیان تجاوز کردیم و گناه ایشان را بدو بخشیدیم اما بشرطی که بجای بت و ناقوس شعار و ناموس محراب و منبر و شریعت پیغمبر علیه الصلوه و السلام باشد و آنچه از تجار دیار سته اند باز دهند و چون این مهمات بکفایت رسیده باشد ملک الامرا با لشکر در حفظ داور مراجعت سازد در حال که قاصد رسید فرمان را علی رؤوس الاشهاد بخواندند و مرد بازرگان را عوض

هر درمی

a

Ma . P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳۸

برطبق زرین نهاده ملک الامرا بر سر نهاد و سنجق سلطان را در کف گرفت و بعظمتی تمام در شهر رفتند و بر موضعی بلند مؤذن اذان گفت و ناقوس ناموس عیسویان بکلی شکسته شد و در کمتر از دو هفته یک جامع که سه چهار پنج بار در شش جهت هفت کشور محاکمی هشت بهشت و نه فلک بود بر آوردند و مؤذن و خطیب و قاضی نصب کردند و از معتبرزادگان اعیان پسری چند بنوا بستند و یکی را از سروران با فوجی از سپاه آنجا سوباشی گذاشتند و چون کشتیها معد و مهیا شد در ضمان سلامت بممالک و حدود ولایت سلطنت مراجعت نمودند

ذکر توژد مبارز الدین چاولی با کمینوس در ولایت ارمن (*) و فتح قلاع

چون امیر مبارز الدین چاولی چاشنی گیر و کمینوس بر موجب امر اعلی عزم ارمنستان نمودند راهی در سنگ خاره تنگ و بعد از خاره بیشه آمد و بهر جای قلاع و بقاع و اماکن و مساکن دیدند رای چنان زدند که از هر قلعه فراغت یافته تجاوز کنند اول بجنجین که قلعه حصین و معقلی مکین و متین بود رسیدند چاشنی گیر فرمود تا لشکر گروها گروه فراز کوه روند و اعلام و اوتاد خیام را چون جبال رواسی بر قلال آن راسخ کردند و دایره کردار گرد قلعه نامدار در آیند روز دیگر بزخم تیر دم بر مردم حصار فرو بستند از سر عجز و زبونی بلیفون نامه

نوشتند و احوال بیچارگی خویش باز نمودند لیفون بفرنگان استعانت جست و فریادنامها نوشت جمله از سر حمیت و عصیت فراهم

* الاوامر العلائیه ص ۳۳۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۳۹

آمدند و بلیفون پیوستند لشکر شهریار بر کوه فروآمده اجناد مخالفان در هامون نزول کردند چون شب در آمد و بزم نهادند امیر مبارز المدین در اثناء معاقرت گفت که این لشکر که لیفون از هرجا جمع کرده است بهیچ وجه در چشم نمی آید فردا که نهار و آفتاب در میدان آسمان آید با جمله دلیران نبرد گرد کفار در آیم و هرچه در امکان گنجد مبذول داریم امیدست که وعده حق در نصر اعوان دین در رسد بامداد که بر طلوع طاوس چمن مینا صبح بخنده کبک دری در آمد لشکر چون شیر ژیان در جوش و خروش رفت و بر هوا از الوان اعلام گلزاری دیگر ظاهر شد ردیبات در عمل آمدند و چون اردان از ابدان در آویختند و سمهریات چون سهر راه «**۱۵**» دیدها در پیش گرفتند تیر چون اندیشه و تدمر در صمیم دلها جای گیر شد و شمشیر آبدار بجای سر محمول گردنها شد سپاه الاله بفر شاه بیک حمله جامه وجود از قلب دشمن سلب کرد فریاد از نهاد کفار برخاست قیامت قائم شد باز بیکبار بر عساکر شهریار حمله آوردند و سپهد فرمود تا رکابها گران کردند بر موجب صواب دید پهلوان چون کوه تهلان صفوف را رصانت دادند تا لشکر لیفون را باد فشل فرونشست آنکه همه چون شهاب در پی عفاریت از پی ع آن عبده طواغیت افتادند و از صولت گرز و زخم خدنگ صحرا

فراخ را بر ایشان تنگ کردند می تاختند و هر که را می یافتند می انداختند لیفون با چند نفر از آن

a. Ainsi porte P. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴۰

ظلمه سر را چون متظلمه بر گردن گرفته بکوه بیرون جست و لشکر شهریار با غنایم بسیار و اسیران بی شمار از فرنگان و کفار آن دیار از کارزار بفضل کردگار بازگشت و در محاذاه حصار آمد چون اهل قلعه از بالا آن بلا مشاهده کردند حیران و سرگردان ماندند امیر مبارز الدین فرمود که بزم نهادند و مطربان بر فروداشت نوبت دولت کفار پیش روی دلپذیر بر داشتند و دلاوری پهلوانان جنگ را بآهنگی هر چه خوبتر بقول راست باسماع می رسانیدند بامداد کشیشی دامن و دیده در موج خون کشیده از قلعه بزیر آمد و زمین بخدمت سپهدار شهریار بوسه داد و گفت ما همه از کار فرومانده و نقد عمر از رنج محاصرت بر هواء نامرادی برافشانده ایم سر بر کف گرفته بخدمت آمدم تا چه فرماید امیر مبارز الدین فرمود و گفت شما را در میان گناهی نیست اگر صلاح خود می خواهید باید کی سلاح و ذخایر قلعه را بر جای گذارید و خاصه خود را بر دارید و هر جا که میل دارید نقل کنید و از قبل لشکر امن باشید کشیش در آن باب حجت خواست در حال خط امان در قلم آمد حالی حصن را خالی کردند و پیروزی و به روزی رایت سلطنت بر کنگره قلعه منصوب شد و در حالی نامه فتح مشتمل بر کسر اعدا و خفض عیش سایر عساکر و رفع لواء شادی و ضم آن قلعه »

a

« بسایر

. سایر P ajoute et porte ensuite مستمل

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴۱

اما آلات زردخانه فرستادن لازم می افتد چون قاصد روانه شد ناگاه فرستادگان لیفون رسیدند و بهزار تصریح زبان «a-» زبونی گشودند که اگر بر قدر گناه عقوبت می فرماید این تعریک و توییح که درین تاریخ بدین بنده گناه کار رسید کفایت است قصیره عن طویله هر سال یکهزار سوار و پانصد نفر چرخى بخدمت پیکار بفرستم و سگه را بالقاب خسرو کامیاب مشرف و خراج را مضاعف کردانم ملک الامرا قاصد و نامه را بحضرت سلطنت روانه کرد و تا معاودت قاصدان سی پاره قلعه دیگر از آن ولایت بگشود و کوتوال نصب فرمود و نامه دیگر بخدمت سلطنت فرستاد که ولایات در هم پیوست و هیچ دز بیگانه در پیش نماند سلطان بر جرایم لیفون بخشید و عهدنامه فرستاد و فرمانی مشتمل بر احما د محامد و مساعی ملک الامرا و کمینوس نفاذ یافت و فرمود که از جوهری که از فتح قلاع میسر شد اموال تجار را بتمامت برسانند و قلاع و ولایت را بامیر قمر الدین تسلیم کنند و لشکرها باوطن مراجعت سازند و ملک الامرا و کمینوس مجرّد بحضرت سلطنت پیوندند تا ماجری را بمشافهه ابلاغ کنند و از لقاء میمون سلطنت بهره اکمل یابند

ذکر فتح قلاع سواحل بر دست مبارز الدین ارتقش «*»

در آن روز که ملک الامرا حسام الدین امیر چوپان و مبارز الدین چاولی بسغداق و ارمنستان عزیمت ساختند مبارز الدین ارتقش اتابک که بنده

a

. زبانی P

* الاوامر العلائیه ص ۳۴۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴۲

شد و چهل قلعه نامدار چون مافغا و اندوسح «a» و انامور در قبضه اقتدار آورد اگرچه در اول فرنگان چون نهنگان دندان ستیز تیز کرده بودند و آهنگ جنگ نموده اما چون ضرب اهل حرب بر یوایخ ایشان متواتر گشت بغیر اختیار زمام انهزام ارخا کردند و حصون و قلاع پرداختند و در ستیره ظلام در سفاین نشستند و راه امصار گرفتند و چون متوطنان قلاع بقاع خود را از حامی و حارس و رامح و تارس خالی دیدند ناچار زینهار خواستند و بندگان تسلیم کردند امیر مبارز الدین اخبار فتوح عرض داشت و گفت که امور سواحل بر موجب رای و هواء بندگان مضبوط شد اگر اجازت باشد عزم جزایر افرنج کنند سلطان فرمود که اموال بازرگانان را بتمام و کمال بگزارند و سپاه را بجایگاه خود اجازت عودت دهند و مبارز الدین از جلیل و حقیر مهمات پرداخته بزودی بخدمت درگاه پیوندد بر موجب امر اعلی بعد از عزم دستبوس کرد و در محروسه قیصریه بدان سعادت رسید چون کافه امرا از مهمات فتوحات فراغت یافتند و بقیصریه بدرگاه شتافتند موسم خزان رسیده بود و درختان عوض سیم افشانی عادت زرشایی پیشه کرده بودند سلطان عزم انطالیه ساخت و در تمامت زمستان بخرمی و عشرت مشغول بود

ذکر وفود ملک علاء الدین داودشاه صاحب ارزنجان بخدمت سلطان و وصف ارزنجان و نواحی آن «*»

چون ملک علاء الدین داودشاه بعد از پدر خود ملک فخر

a

. و ایدوس و شنج a ۳۷۰, III. Rec ! Sic

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴۳

الدین بهرامشاه بر دست مملکت و فرماندهی نشست و سلطنت شهر ارزنجان و ولایتش که خوشترین بقاع و متنزه ترین اماکن و بقاع است و جوی فرات دبر آن جاری و گذر نسیمات صباش همه پر بنفشه و گل کوهساری بدو نحول نمود اگرچه از هر نوع علوم حظی کامل داشت اما بارتکاب مناهی و اتباع ملاحی و خودرایی و استماع هذیانات قراء سو مشغول بود و نصایح مردم پیر و مشفقان اولو الرای و التدبیر را بمسامع قبول اصغای نمی کرد بقصد و قتل امراء مملکت خود عزم کرد و بعضی را مقتول و برخی را مکبول کردانید و طایفه از بیم مرگ بترک «a» خان و مان گفته «b» جلا اختیار کردند و روی بحضرت سلطنت نهادند و سوء افعال و مقابح کردار او را در خدمت شهریار بمحلّ عرض رسانیدند سلطان ایشان را اکرام کرد و نامه نزد ملک علاء الدین در قلم آورد که باید که امراء محبوس را اطلاق دهد و آنچه از ایشان ستنده است ردّ کند و با نوازش و تحریّی مرضی بدینجانب فرستد ملک عذر آورد که این طایفه با من راه جفا و بی حفاظی سپردند و با مخالفان من موافق شدند و چون مرا محقق شد جزا و سزاء ایشان دادم قاصد سلطان عتاب آغاز کرد و بوعد و وعید او را بر آن آورد که ایشان را از وثاق اطلاق کرد و دست از اموال و اسباب ایشان بازداشت و رسول را مقضی الوطر گسیل کردانید امرا مأسور چون بدرگاه سلطنت رسیدند

a

. ترک P

b. Lecture incertaine. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴۴

استماع نمود که بزرگان مملکت او در سلک بندگان دولت سلطنت انتظام یافتند و بازماندگان آن امرا از آن قبل تکبر و نخوت گرفتند و بر نواب ارزنجان تحکّمات می کردند از رشک و غیرت آن حالت در تاب رفت و اندیشناک بامید و باک اسباب سفر چنانکه لایق ابواب سلاطین باشد و تحف و هدایا که استمالت خواطر اکابر را شاید ساخته کردانید و روی بیارگاه سلطان نهاد چون بحدود قیصریه پیوست مهمانداران خاص پیش باز رفتند و نزلها بی کران بردند روز دیگر سلطان استقبال نمود چون نظر ملک بر چتر شهریار افتاد پیاده شد بامر سلطان امرا باز سوار کردانیدند و چون نزدیک شد خواست که باز فروآید سلطان مانع گشت و از پشت اسپ بدستبوس مشرف شد شهریار او را در کنار گرفت و از رنج راه باز پرسید و او بعبارت عذب و شیرین عذرها خواست سلطان با او حکایت کنان و از طواری حالات پرسیان رکاب رنجه داشته بود چون نزدیک شهر رسید سلطان عنان سوی کیقبادیه معطوف کرد و او بامرا و مهمانداران بمنزلی که معین کرده بودند و سراپرده ملک را از اطلس با طنابها ابریشمین که از ارزنجان با خود آورده »

a

« رفتند سه روز خوانها با انواع اطعمه متواتر می آمد روز چهارم امیر نجم الدین پسر طوسی بحکم سلطان ده هزار دینار و کمر مرصع و کلاه مغرق بجوهر و جبه زردوخت شاهانه و از جنایب

رده Pajoute

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴۵

برین جملت برات آوردند گندم دو هزار خروار جو پنجهزار خروار شراب دویست حمل بهاء حوائج بیست هزار عدد ملک بر نعم بی دریغ پادشاه تخت و تیغ ثناها گفت و با مردم خود آن روز عیش کرد روز دیگر خلعت سلطانی درپوشید و سوار شد و چون بسطان رسید دستبوس را اعادت کرد سلطان فرمود که همانا ملک از زخمت راه برآسوده باشد و بر فراش راحت غنوده ملک علاء الدین ثناء شهریار زمان و زمین گفت و زمانی در مشهد سیران فرمودند چون سلطان عنان بایوان منعطف کردانید ملک خدمت کرد و بسراپرده خود رفت چون از روز نیمی درگذشت دیگرباره نجم الدین ولد طوسی از خدمت سلطان خلعتی گرانمایه تر از اول فراز آورد و امیر آخران جنایی تازی با طوق و سرافسار زرنگار حاضر کردانیدند و سلام سلطان رسانیدند که ملک زمانی رنجه شود

کتا باده امروز باهم خوریم بکام دل خود جهان بسپریم (*)» ملک خلعت درپوشید و بر مرکب خاص سوار شد و چون بارگاه رسید و نظرش بر سلطان آمد سر بر زمین نهاد سلطان بر پای خاست و در اعزاز و اکرام مبالغت تمام فرمود و چون دوری چند گشت ملک از غرور جوانی و نشاط می ارغوانی از جای می رفت و عنان سخن بدست زبان که بیشتر آفات جان ازو خیزد می سپرد و کلمات ناگفتنی و حرکات ناکردنی ازو صادر و ظاهر می شد و سلطان از سر مکرمت ذیل عفو

بر هفوات او می کشید ده روز هر روز در یزم جهان افروز شاه جهان حاضر می شد روز یازدهم گنجینه که هزینه هزار باجدار بود امیر

* الاوامر العلائیه ص ۳۵۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴۶

نجم الدین از حضرت سلطنت بیاورد و عذرها خواست و بعد از آن روز دیگر بر دست سعد الدین کوبک ترجمان عهدنامه استوار بخط کهربا «a-» شهریار که مادام که داودشاه از جان عهد ما را نگاه دارد و با بداندیشان ما دوستی ننماید و مکاتبات که از مکاشحات مخبر باشد بهر دیار نفرستد از ما دستگاه و کامرانی و جاه بیند و اگر بخلاف آنچه در قلم آمد و ازو متوقع است ورزد سزا و جزاء خود چنانک باید یابد نزد ملک فرستاد و فرمود که بمراد دل بکاشانه و خانه خود روانه شود روز دیگر سلطان را خدمت وداع کرد و روی بمقام خود نهاد و سلطان مدتی در قیصریه بماند آنگه بساحل رفت

ذکر قبادآباد و انشاء عمارت فرمودن سلطان آنجا «*»

چون سلطان بر پشت صافنات جیاد سلیمان وار آن مراحل طی فرمود و از دار الملک تجاوز نمود بمنتزعات اکریناس رسید موضعی دید که اگر رضوان بدانجا رسیدی مفارقت جان گزیدی و انگشت حیرت گزیدی

زمین وی از سبزه پیروزه گون ز لاله برو پر نقطه‌ها خون

بهر گوشه چشمه چون گلاب تو گوی سرشکیست روشن نه آب

هوا مشکبوی و زمین پرنگار گرازان ز هر گونه در وی شکار

a

کهربار P

* الاوامر العلائیه ص ۳۵۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴۷ یکی سبز دریا شیرین جو شیرپر از موج «a-» مانند چینی حریر

جزیره درو تا بنزدیک نیست که

گوید که آن جای خرم زمیست

یکی چشمه بر طرف دریا روان که از دیدنش پیر می شد جوان «۱» بسعد الدین کوبک که در آن زمان امیر شکار و معمار بود فرمود که آنجا عمارتی که در خرمی خرمن فردوس را دوس نماید و در نزهت رونق سدیر و خورنق بشکند آغاز کند و برافزاد و سلطان بر وفق ضمیر خویش صورت آن عمارت را بحسب اختیار نسخت کرد و بهر موضعی سرایی تعیین فرمود بسعد الدین کوبک منظرها زیبا دلکشا و جواسق با روح افزا که مقوس طاق آن مقرنس چرخ برین برابری نمودی و از غیرت فرش پیروزه و لاجوردی او چهره سپهر پیروزه رنگ نیلگون و مزعفری گشتی از ارواح ارباب عفت آراسته تر و از صحراء قناعت فسیح تر و پر خواسته تر در اندک مدتی و کمتر زمانی بر موجب امر نافذ باتمام رسانیده و سلطان بعد از تزویق و تنمیق آن سوی انطالیه و علائیه عنان تافت

ذکر اسباب اطماع سلطان در انتزاع ارزنجان از قبضه تملک علاء الدین داودشاه «۲»

چون ملک ارزنجان از خدمت سلطان بممالک خود پیوست بطر

a

. اموج P

(۱) - الاوامر العلائیه ص ۳۵۳

(۲) - ص ۳۵۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴۸

جوانی او را بر آن باعث شد که نامه نزد ملک رکن الدین جهانشاه پسر مغیث الدین طغرلشاه بن قلیج ارسلان صاحب ارزن الروم فرستاد که اگرچه درین [نوبت] از بارگاه سلطنت زور زبان «ā- خوش فراوان یافتم و لکن از امراء خود که آنجا ملازم اند امن نیستم و یقین است که او را بر ازعاج من ازین مملکت تحریض کنند و چون میسر شود اگرچه ابن عم

ملک است برو ابقا و محابا نخواهد فرمود من در خفیّه حقائق خیل را در جمع لشکر متفرّق خواهم کرد و این زمستان همگی همّت بر آن مصروف می دارم اگر هوس بقاء سر و ملک خود داری با من درین قضیه همداستانی نما و مجهود در عمل آر و مطربه چنگی داشت که بخوب رویی و سبک دستی و بذله گوئی و نغمه سرائی و خوب الحانی و خوش آوازی و نکته پردازی فرید دهر و وحید عصر بود با هدیه‌ها بسیار نزد ملک اشرف فرستاد و زبده پیغام این بود که قلعه کماخ را فدای بندگان می کنم اگر بعوض آن در ممالک خود موضعی حصنت را نصیب بنده کرداند تا بفرغت حصّه خود از عمر خویش که کم و بیش از پیش هیچ آدمی زاد معلوم نیست بردارد و هم درین معنی نامه با هدایا بسیار بخدمت سلطان غازی جلال الدین خوارزمشاه روان کرد و مکتوبی نزد علاء الدین نومسلمان فرستاد که اگر قصد سلطان کنند و جان نازنین او را بعلائین فرستند قلعه کماخ را با جمله ذخایر بدیشان سپارد و در ارزنجان دولتخانه آباء قدیم را دعوت خانه ایشان سازد چون این

a

زروبان P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۴۹

معانی بسمع سلطان رسید خندید و فرمود که این بیچاره را دماغ بفساد آمده است و تخت برگشته

بزر چونک با او نشد کار پیش نمایم بدو تیغ رخشان خویش «*» چون مشاطگان غیب عروس نوبهار را مشک در آستین و گل در جیب نهادند سلطان از ساحل عزم خطّه قبادآباد ساخت و یکماه آنجا بود و از آنجا بی درنگ عزم قیصریه فرمود ملک اشرف بنیرگی «a- زن چنگی از جای برفت

و حاجب را بمدد او فرستاد آمد و مدّتی در ارزنجان اقامت [کرد] و باز خایب بازگشت امراء کبار او چون صلاح الدین و شرف الدین و عزّ «b-الدین او را از اظهار اراء فاسد و اعلان متاعهء کاسد مانع شدند و گفتند صواب آنست که فرزندان ملک را بنوا بخدمت سلطان بریم و از کردها عذرها خواهیم و بعضی را بانکار و جحود مردود کردانیم ملک آن را پسندیده داشت و فرزندان را در صحبت ایشان بخدمت سلطان فرستاد سلطان پیش از آن احوال را استماع کرده بود فرمود که امراء دولت سلطنت یگان یگان با لشکر که در اهتمام ایشانست بحدود ارزنجان و کماخ روند چنانک در خفا ناگاه در آن حوالی از عساکر منصور جمعیتی تمام حاصل شده باشد و راههء قلاع را محافظت کنند تا ناگاه علاء الدین بقلعه پناه نبرد و کار دراز گردد بر موجب امر اعلی بر در هر دزی لشکر انبوه مجتمع شد چون ملک از جمله جهات خایب گشت چاره آن می ساخت

a

. بنیرنگی -

b

. و عرر P

* الاوامر العلائیه ص ۳۵۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵۰

که بخدمت سلطان رود ناگاه خیر دادند که موبک سلطان با عساکر بی کران از تخوم سیواس تجاوز کرد و بحدود ارزنجان پیوست از سر اضطرار بی ترتیب هدیه و تقدّمه با چند نفر از خواصّ خود باستقبال آمد در راه با امراء کبار مصادف گشت امرا پیش دویدند و معانقه کردند و دلگرمی تمام نمودند و در صحبت صاحب ضیاء الدین بخدمت سلطان فرستادند سلطان از آنچه ازو روایت کرده بودند هیچ گونه یاد نفرمود بل که استمالت داد

و آقشهر قونیه را با آبگرم بحکم اقطاع بدو ارزانی داشت و در صحبت غلامان خود و قدیمیان سپاه باقشهر فرستاد و ملک علاء الدین داودشاه بانواع علوم سیما نجوم آراسته بود و اجزاء منطق و طبیعی و الهی بغایت نیک می دانست و از ریاضی بهره تمام داشت و شعر چون آب زلال بل سحر حلال گفتی در آن ایام دوییتی را بخدمت سلطان فرستاد

شاهها دل دشمنان تو با دردست رخساره دشمن از نهیت زردست

انصاف که با وجود صد غصه مرادر ملک تو آب گرم نانی سردست «*» بشومی همنشینان بد و ندماء مفسد و جلساء جاهل چنان ملکی قدیم را بر باد داد، با سر سخن رویم روز دیگر شاه با سپاه بعون اله بشهر درآمد و چون ممالک ارزنجان مستصفی شد بملک غیاث الدین کیخسرو جدّ سلاطین وقت داد و مبارز الدین ارتقش را در خدمتش باتابکی روانه کرد و خزانه بسیار و لشکر بی شمار ملازم ایشان فرمود و بدان سبب که از قبل کامل و اولاد

* الاوامر العلائیه ص ۳۵۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵۱

عادل غباری بر صحیفه خاطر اشرف سلطان نشسته بود ولایت عهد را بملک عزّ الدین نبیره ملک عادل مفوض کرد و امرا را بر آن سوگند داد و ولایت شام را بملک [رکن الدین] که او نیز از ملکه عادلّه بود نامزد فرمود نظام الدین احمد ارزنجانی در آن حال این دوییتی ارتجال کرد

صبحی ز برای شام روشن کردی چون رسم سکندری معین کردی

خورشید را سنجق شاهی دادی آئین شهنشهی مفتن کردی «*» و سلطان چون از مهمات ارزنجان و احتیاط قلاع فراغت یافت

لشکر را فرمود که بر ارزروم و کوغونیه تاختن برند تا مشاهده رود که ملک رکن الدین جهانشاه و ملک مظفر الدین محمد با ما چه طریق می سپرند چون ملک رکن الدین از ورود عساکر خیر یافت بقدم تواضع و تذلل پیش آمد و تحف بسیار بخدمت لشکر روان کرد و امیری از امراء خود با گنجی روان بخدمت سلطان فرستاد و پیغام داد که من یکباره بنده بیچاره ام اگر ارزنجانی جانی تمرد نمود جزا و سزاء خود یافت من بنده ام تا زنده ام و در راه مهر خدایگانی اسپ اخلاص تا زنده امیدست که در شان بنده آیت وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ﴿۱۶۴﴾ بر خوانده شود و بگناه داودشاه بنده بی گناه را عتاب نفرماید چون رسول بخدمت سلطنت رسید و مشافهات و تحف بمحلّ عرض رسانید

a. Kor. ۶, ۱۶۴

* الاوامر العلائیه ص ۳۵۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵۲

سلطان از کمال مکرمت عنایت درباره او شامل کردانید و بر موجب التماس ارزن الروم را برو مقّرر داشت و فرمان داد که لشکر در ولایت او نهب و غارت نکند

ذکر فتح کوغونیه و استنزال ملک مظفر الدین ﴿**﴾

سلطان فرمود که اتابک ارتقش با لشکر گران بمحاصرت کوغونیه روانه شود و بصلح یا بجنگ بچنگ آرد اتابک ارتقش اول روز که رسید محاربت عظیم در پیوستند و خلقی انبوه از درون و بیرون بقتل رفت ملک از بیم دو گروهی اهل قلعه اگرچه ذخایر بی شمار داشت و مصانع دریاها مواج حاصل بود اما از وخامت عاقبت اندیشه کرد و رسولی بر اتابک فرستاد تا بخدمت سلطان شفیع شود و بعوض قلعه او

را در ممالک محروس اقطاعی ارزانی دارند اتابک درین باب قصّاد بحضرت سلطنت روانه فرمود سلطان ازین بشارت استبشار نمود و بر بعد غور و کفایت ملک استدلال کرد و بعوض کوغونیه رمان و نهر کالی که در حدود شام است و اربسوی «a» که منشأ اصحاب الکهف و مقام دقیانوس بود بملکیت ارزانی فرمود و محروسه قیرشهر را بحکم اقطاع معاف و مسلم بدو تفویض فرمود و بر آن جملت منشور و عهدنامه در قلم آمد و با خلعتها نفیس جهت او و سه پسرش فخر الدین سلیمان و عزّ الدین سیاوش و ناصر الدین بهرامشاه در صحبت قاصد ارسال فرمود چون مظفر الدین مناشیر و عهدنامه بدید مستظهر و مستبشر گشت قلعه را خالی کردانید و بخوش دلی بمحروسه قیرشهر عزیمت فرمود و تا

.) a S. p.)- 'Aaabioos

* الاوامر العلائیه ص ۳۶۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵۳

آخر عمر در دعت و راحت روزگار گذاشت تا حدی که سلطان غیاث الدین کیخسرو بخطبه کریمه از اولاد او رغبت نمود ابا کرد و گفت سلطان بتهتک و خراف مشغول شده است دامادی خاندان ما نشاید و از حضرت سلطنت بسبب عزّت و حرمت جایش در آن باب عتاب نکردند بل عذرها خواستند و کریمه معصومه او در حرم همایون سلطنت بحکم شریعت انتقال کرد و بعد ازو فرزندان در نظر سلاطین روم بنظر تعظیم ملحوظ بودند

ذکر ارسال سلطان غیاث الدین را پادشاهی ارزنجان (**)

چون از فتوح قلاع فراغت یافت عنان جهانگیر بمحروسه سیواس تافت و مبارز الدین ارتقش را فرمان داد تا بکاراستی اسباب پادشاهی غیاث الدین کیخسرو مشغول شود

در خزانة رفت و بصواب دید نجم الدین الطوسی اسبابی مهیا و مرتب گردانیدند که اگر بهمن و شاپور نشور یافتندی از حیرت و خجلت انگشت گزیدندی و چون ادوات مرتب و مهذب گشت بطالع فرخنده با جنود نامعدود روی بدان حدود نهاد و چون بدانجا رسیدند و ملک قدم رنجه کرد و بر دست کامرانی نشست بساط عدل و مرحمت گسترده و همگنان را بنوازش مخصوص فرمود چون خبر رعیت پرورئ او بخدمت سلطنت رسید مواد استظهار بوجود مبارکش متضاعف گشت و چون غیاث الدین بارزنجان پیوست سلطان جهت جواب رسولان اطراف جهان اندک مدت اقامت فرمود آنکه عزم قبادآباد و انطالیه و علائیه نمود و از اوایل خزان تا ماه نیشان آنجا بود

* الاوامر العلائیه ص ۳۶۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵۴

ذکر ورود قاضی القضاة مجیر الدین طاهر بن عمر الخوارزمی از خدمت سلطان جلال الدین خوارزمشاه برسالت «*»

چون سلطان شهید جلال الدین بن علاء الدین محمد بن تکش در حدود هند از لشکر مغل منهزم شد و در غمره آب سند افتاد و از آن ورطه نجات یافت وفا ملک که در اول از اوباش فتیان آن نواحی بود عنایت سلطان را درباره خود بخدمات پسندیده که تقدیم داشت متوفر گردانید و بویا ملکی لقب یافت و حکم آن دیار بدو مفوض شد و سلطان با لشکرهای متفرق که در آن معرکه متمزق گشته بودند و در اخر بدو پیوستند بشهر مراغه رسید و قاضی القضاة مجیر الدین را که از فحول ائمه خوارزم بود و در علم کلام مشار الیه و در سایر علوم متفق علیه جهت افتتاح

مودت با سلطان علاء الدین کیقباد که اهمّ مهمّات بود با این مکتوب که از منشآت شهاب الدین کوسوی است روانه گردانید امداد سلام و اوراد تحیت و وظایف ثنا و رواتب مدحتی که نسیم صفاء عقیدت و بقاء طویّت بمشام دل رساند و قاعده و داد و مبانی اتحاد را راسخ گرداند هر لحظه سوی مجلس سامی سلطان معظّم جمشید عهد ذو القرنین وقت علاء الدین و الدین قطب الاسلام و المسلمین فلک المعالی شمس الاعالی ظلّ الله فی العالمین افتخار آل سلجوق ملک الملوک و السلاطین برهان امیر المومنین دام سامیا و بحمی الملوک حامیا توجّه می یابد آرزومندی باحراز سعادت اجتماع و نزاع بادراک کرامت التقا که بر مواتات دولت و مساعدت روزگار باقیست نه بدان حدّست که قلم هرچند تیز و دونده است بواسطه تحریر تقریر آن تواند کرد

* الاوامر العلائیه ص ۳۶۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵۵

الخطّ ما یعنی بما لا ینفد و اگر پیش ازین تغیر روزگار و تقلّب ادوار راه مکاتب و مراسلت را که هنگام مهاجرت و مفارقت سلوت دوستان بدان تواند بود مسدود می داشته است بعد الیوم در رفع حجاب مغایرت و بیگانگی و فتح باب مودت و یگانگی می باید کوشید و از جانبین تمسّیک ان ظفرت بودّ حرّ فیان الحرّ فی الدنیا قلیل برخواند چه بحمد الله و منه مشارکت در مشایعت سنّت جهاد و محاربت ثابت است و مساهمت در توافق دین و ملت حاصل و اولی الناس بودّک و خلّتک من وافقک فی دینک و ملتک و از پادشاهان مغرب مجلس سامیست دام سامیا که واسطه سدّ

ثغور و قمع اهل کفر و فجورست و در دیار مشرق ما هم که بواسطه شمشیر آبدار آتش فتن کفار می نشانیم پس با چندین قراین جنسیت اگر «a» راه مباسطت گشاده نداریم و جاّده اتّحاد نسپریم و در جذب منافع و دفع مضارّ متشارک و متشابک نشویم فأیّ النَّاسِ نجعله صدیقا و أیّ الأَرْضِ نسلکه ارتیادا این مفاوضه از شهر مراغه عمّرها الله که این ساعت مراکز رایات حفّت بالمیامن و النصر و الظفر در اواخر جمادی الاخری که بر مجلس سامی غزّه کامرانی و صباح شادمانی باد محرّز می گردد و بحمد الله و منّه و بیمن همّت و تایید دولت مجلس سامی دام سامیا احوال دولت و اعمال مملکت ما موجب صد هزار حمد است اسباب کامرانی و آلاّت جهانبانی از اجتماع کلمت و انبوهی اّمّت و یک گروهی و مطاوعت اکابر ملوک و مشایعت خانان بزرگ

a

. از Pajoute

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵۶

و ضبط ملک موروث و مکتسب یکبارگی بنام ایزد فراهم آمده است و در مدّت غیبت رایات همایون ما ازین ممالک مملکتی طویل و عریض از دیار هند در ضبط کارداران ما آمده و همگی همّت و عزیمت ما بر انتقام از اعداء دین و تشفی دلّهای اهل اسلام قرار گرفته و محقق است که مجلس سامی دام سامیا بر رونق و طراوت حال ملک و دولت ما که استنامت رعیت و استقامت کارداران پیوسته است چگونه مبتهج و تا چه غایت شادمان شود هر سعادت که آن مجلس را روی می نماید ما خویشان را در آن [سهیم] و قسیم می دانیم در حال

صدر معظّم عالم مجتهد قوام الملک مجیر المله و الحقّ و الدین شرف الاسلام و المسلمین علامه الزمان باقعه الدوران افتخار خوارزم و خراسان ملک النّوّاب قاضی القضاہ فی الممالک ابو الملوک و السلاطین طاهر را ادام الله تمهیده و حرّس تاییده که واسطه عقد اکابر و خلاصه زمره مفاخرست و از قدماء اعیان حضرت و بقایاء ارکان دولت قرنت بالخلود بمزید تقریب و مزیت ترحیب مخصوص و در معظّمات امور مشار الیه و متّفق علیہ سوی آن حضرت توجّه دادیم و بر زبان او رسالاتی که راه مباسطت بگشاید و غبار بیگانگی و مغایرت از آینه دل بزداید و عیار مصافات ما که بر آن وقوفی تمام دارد بازنماید و رفع حجاب مباینت و بیگانگی و فتح باب موافقت و یگانگی واجب دارد چنانک بعد الیوم تردّد رسل و اختلاف رسولان و سفیران متواتر باشد باید که مجلس سامی سخن او را که همواره بر مسامع ملوک و سلاطین گذشته است بسمع رضا اصغا فرماید و جمله گفته و پیغام او را فرستاده ما داند و تعرّض ملتّمسات و رفع مقترحات کمیت و کیفیت مصافات ما از خلوص

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵۷

نیت و صفاء طویّت بظهور رساند بخدمت سلطان فرستاد سلطان در اکرام او مبالغت فرمود و در وقت سیران همعنان می بود و حجاب اجنبیت از میانه برداشت و قرار نهاد که شاه زاده را از مخدّرات سلطان جلال الدین که از همشیره اتابک ابو بکر بن سعد صاحب شیراز داشت بملک غیاث الدین کیخسرو دهند و خویشی و مصاهرت کنند و در جواب این نامه را از

از آنجا که ایزد تبارک و تعالی انتظام جواهر مفاخر و اجتماع غرایب مناقب در ذات شریف و طینت مجلس عالی سلطان معظم پادشاه اعظم شهریار بنی ادم اسکندر دوم صاحب قران عالم جلال الدنیا و الدین علاء الاسلام و المسلمین محیی العدل فی العالمین مظهر الحق بالبراهین ملک الملوک و السلاطین ادام تضاعف جلاله و لقاء فی الدارین نهاییه اماله و صرف عین الکمال عن کماله بمحمّد و آله تعبیه و تقریر کرده است و بحمد الله براهین لطف عمیم و کرم جسیم هرچه صادقتر در جلوه تحقیق آورده لیس من الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد چنین خواست که ابتداء استمالت ازو افتتاح استعطاف اهواء که سرمایه جهاننداری و پیش پایه کامرانست هم از آن حضرت بود تا بکلی اقسام دلداری و تودد و انواع تلطف و تعطف آن جناب کریم لا بل جنات نعیم را مسلم و میسر شود اَبی الفضل الا أن یکون لأهله بنابرین قاعده با این مخلص افتتاح مکاتبت فرمود و قصب السبق در رعایت تاکد قواعد و داد ربود غیر مدفوع عن السبق العرب چون خطاب بزرگوار که مایه مباهات و افتخار بود رسید شوقی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵۸

که در جوانح کامن و در سینه متمکن بود مضطرم گشت و زبانه آتش التیاع بشریاً پیوست

و أبرح ما یکون ألوف یوما إذا دنت الخیام من الخیام «*» علم الله کتا سمعه حرکت رایات منصور بانتقام کفار ملاعین و تشفی صدور اهل دین متواتر گشته است سیما اکنون که بشایر علوّ همّت و درود امداد کامرانی بمضاء عزایم مجلس عالی

سلطان معظّم متظاهر شده است لحظه لحظه تمنّاء مباسطت در خدمت زیادت بوده است و ساعت بساعت آرزوی حرکت گستاخی مکاتبت افزوده اما از خدمت پوشیده نیست که پیوسته این مخلص را رحله الشتاء و الصيف تحت ظلایل السیف با چهار جانب مجاهدت است و همین معنی چنانک مجلس عالی در خطاب شریف فرموده است و در قراین جنسیت تقدیم نموده تمهید عذر کفایت است و دوم آنک خدای عزّ و جلّ کرامت افتتاح و مزیت ابتدا آن حضرت را فرموده است این لطایف و عواطف را بجانب او خواسته بخلاف مقدور بر آن اقدام نمی شایست نمودن اکنون که اجازت مباسطت فرمود همانا که از تواتر مکاتبات خدمت را ملالت خواهد افزود و جانب محروس صدر کبیر عالم مجیر الدوله و الدین ظهیر الاسلام و المسلمین نصیر الملوک و السلاطین سنا الدوله القاهره ضیاء الامّه الباهره مجتبی الخلافه المعظّمه ملک ملوک النّوّاب قدوه الاکابر و الصدور نعمان الزمان صدر صدور خوارزم و خراسان افتخار جهان طاهر ادام الله تمکینه و جعل الیقین قرینه رسید و مشافهات شریف رسانید و از مطالعه آن الطاف عمیّش تباشیر خلوص عقیدت دمید و روزی

* الاوامر العلائیه ص ۳۷۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۵۹

چند که اینجایگاه بود دلها را بذکر معالی پادشاهانه ربود و استظهار جانها بدان مکارم خسروانه فزود و بجواب آن امیر سپهسالار صلاح الدین مستسعد خدمت گشت توقع مستحکم است که چون در خدمت آن حضرت بزرگوار شرف یابد آنچه گوید و نماید بر آن جملت تعویل فرمایید و گفته این مخلص شمیرید و این قاعده دلداری که نهادید بتواتر مخاطبات

و تعاقب مکاتبات متاكد کردانید لو کان فیما یراه من کرم فیہ مزید فزادک اللہ تا این مخلص بر جادّه خدمت مستمرّ باشد و طریق پیوستگی ورزد و السلام،

چون قاضی مجیر الدین بسیواس رسید مرضی مهلك عارض شد و در آن رنج وداع سرای سپنج کرد صلاح الدین تحف و هدایا را استصحاب کرد و بخطّه اخلاط در وقتی که سلطان بمحاصرت آن مشغول بود رسید

ذکر ورود رسولان سلطان جلال الدین کزّت ثانی (**)

سلطان جلال الدین در جواب صلاح الدین ملک جمال الدین فرّخ طشتدار را که از مقرّبان پدرش بود و جمال الدین ساوجی و نجم الدین ابو بکر جامی را با هدایا که او را در آن وقت دست داد و در خزانه و اصطبل موجود بود نامزد فرمود با دو امیر از امراء بزرگ خوارزمی و در تعظیم منزلت و توقیر مکاتب سلطان وصایاء بلیغ تقدیم داشت بر موجب حکم چون بحدود روم پیوستند سلطان بعلائیه بود رهبران ایشان را از آن دربندهاء صعب در کوه و کمر که عقاب را در خواب گذر بر آن مخاوف در خاطر نگذرد گذرانیدند و خبر قدوم ایشان بسطان رسانیدند فرمود که با

* الاوامر العلائیه ص ۳۷۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶۰

جنایب خاص امراء کبار باستقبال روند و بموضعی دلکشای فرو آرند پنج روز جهت نفیض غبار سفر و ازاله و عثاء خطر «a- و عثاء ترحال با رود و جام مراعی ایشان بودند ششم روز که از طارم نیل فام شاه خورشید بام بیرون خرامید سلطان فرمود که کمال کامیار و ظهیر الدین ترجمان پسرش و احترام ایشان روند

و از متاعب راه بقصر مضيافان بازپرسند و بحضرت سلطنت خوانند چون بیارگاه خسروی رسیدند با همه نخوت و عجب که داشتند دهشت و حیرت بر ایشان غالب گشت بی خود روی بر زمین نهادند سلطان جهت اکرام نصف القیام فرمود و نامه بدادند و پیام بگزاردند و بعد از فراغ روی بوثق نهادند و مدّت یک هفته ایشان را باز در ناز و اعزاز می داشتند «*» روز هشتم سلطان فرمود که بزم آراستند و حضور ایشان خواستند و بر تخت زرّین گوهرنگار که جهت بار رسولان کبار صناعت کرده بودند بآئین جمشید بنشست و تاج کیقبادی بر سر نهاد و بعد از حمد ربّ العالمین و صلوات بر روضه سید المرسلین برسولان فرمود که سلطان غازی را ازین محبّ مخلص خدمات فراوان ابلاغ کنید و غلیان مراجل نزاع را بتقریب مراحل اجتماع چون هم عالیّه او روزافزون عرض دارید و مقرّر کردانید که ما را نهایت امانی و زبده فکرت آن بود که چون حسام انتقام سلطان از قهر مخالفان ابخاز در نیام رود و از فتح خطّه تفلیس اراء عالیّه را فراغت حاصل آید روزی چند برسم تنزه و تفرّج در مروج روم جهت اجمام مراکب

a

. خط P

* ذکر جواب دادن سلطان رسولان جلال الدین را. الاوامر العلائیه ص ۳۷۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶۱

مواکب و مواشی حواشی خرامد و فراق بتلاق مبدل شود و اگرچه وعاء قدرت امثال این مخلص از رعایت آن جناب قاصر آید بندگیها تقدیم کند درین حال چون محقق شد که بتسویل اصحاب اغراض که شیاطین الانس اند همّت بر محاصره قبه الاسلام اخلاط

نهاده است این معنی از رای سدید بعید می نماید بر موجب حکم و أمر بالمعروف و انه عن المنکر می نمایم که اولی آنست که با لشکر تاتار راه مواساه سپرد و اگر ممکن گردد از جهت خود قرع باب مصالحت بهره چه در امکان گنجد تقدیم فرماید و ما را در خاطر چنان گذرد که بخدمت ایلچیان رسولان فرستیم و بجهت مصلحت کافه اهل اسلام عذر تعجیلی که سلطان شهید علاء الدین محمد انار الله برهانه [کرده است] بخواهیم امیدست که بلین مقال و بذل مال جمره فتنه که اطراف خافقین گرفته است منطقی شود و بی شبهت تا بخدمه معلوم باشد که این اندیشه از قوت بفعل خواهیم آوردن و چون سلطان اعظم درین باب قسیم و سهیم خواهد بود واجب نمود این حکایت بسمع شریفش رسانیدن اگر سلطان اتمام شه کار را سرمایه روزگار خود سازد یکی آنک از سفک دماء اهالی ارمن و محاصرت آن دیار و دمن دل خالی کرداند و عساکر را از آنجا برانگیزاند و بطرف اژان راند و بلشکر مغل رسل فرستد و مهادنت و صلح طلبد و عهد کند که بهیچ گونه در مملکت اسلامیان بوجه غدر و خون که مذموم است و عاقبت آن «a» شوم توژد نکند تا از یاوگی

a P a deux fois ce mot. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶۲

گردیدن و نان یاوگی خوردن برآساید بهره چه در دایره ضمیر گنجد از جواهر و زر و سیم و خدمات دیگر دریغ ندارم و اگر بقول اصحاب اغراض ازین نصایح اغراض فرماید از روی مسلمانی و طریق جهانبانی نصیحت لازم است ما

a

« وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتِلُوا فَاصْضِلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْضِلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ بِرِخْوَانِنَا وَ جَزَّ مَنْفَعَتٌ وَ دَفْعَ اذْتِيتِ وَ اِجْبِ دَانِنَا وَ اِكْرِ اذْ اَنْ مِيانِ چَشْمِ زَخْمِي رَسْدِ بَارِي اَز عَهْدِ امانتِ بَارِي تَعَالٰي وَ تَقَدَّسَ بِيرونِ اَمْدِهِ بِاشِيمِ وَ بَدَلِ مَحْمودِ كَرْدِهِ وَ اِكْرِ اذْ اَنْ پَرْدِهِ غَيْبِ چِهْرِهِ ظَفْرِ رويِ نَمَايِدِ فَهُوَ الْمَرادِ وَ الْبَادِي اَظْلَمِ، چُونِ رَسولانِ خِدْمَتِ وَ دَاعِ كَرْدِنْدِ سُلطانِ التونبه چاشنی گير را فرمود كه بعزم جواب ساختگی راه كند و هيچ دقيقه از دقايقِ تِواصِيِ فرِونگِذارْدِ و فرمود كه يَكهزار سوارِ مِشاهيرِ اِبْطالِ كه بطولِ قامتِ و جِسامتِ جِثْثِ و حِسنِ صِورْتِ و و فِورِ شِجاعتِ مِشهورِ باشنْدِ درِ صِحبتِ اوِ رِوانِهِ شِونْدِ چُونِ كارها ساختِه گِشْتِ رِوانِهِ شِونْدِ و اِزِ حِضرتِ شاهِ رِخِ بَراهِ نِهَادَنْدِ چُونِ سَلِكِ تِدانِيِ خِيامِ انْتِظامِ يافتِ و بِخِدْمَتِ سُلطانِ جِلالِ الدِيْنِ اَعْلَامِ كَرْدِنْدِ كه اِزِ طَرَفِ رِومِ رَسولانِ باِ سِپاهِ آراسْتِه رِسيَدِنْدِ فرمود كه امراءِ كِبارِ خِوارزْمِ وَ صِفْدِرانِ رِزمِ باِ جِنايَبِ خِاصِّ پَذيره شِونْدِ بِرِ مِوجبِ حِكمِ اميرِ شِمسِ الدِيْنِ التونبه را اسْتِقبالِ نِمودَنْدِ وَ اِزِ شِرايِطِ تَعظِيْمِ وَ اِجْلالِ بَهيچِ جِزوِ اِخْلالِ

a Kor. ۴۹, ۹. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶۳

نکردند چون لحظه بگذشت احمال و اثقال و اجمال و بغال و رخت و تخت و گله و رمه و دويست سر شتر بختی كه جمله بار خزانه و مطبخ و شرابخانه و سراپرده می كشيدند و صد استر زیر دينار زر و خلعتها خاص و آلت زرينه دررسيدند خوارزميان جمله متخیر

شدند و بر سلطان علاء الدین ثناها گفتند بیت ۵

که شاهی بدان پادشاه در خورد که او بندگان را چنین پرورد «*» و امیر شمس الدین پیش از آنک بحدود خلاط رسید بدرد نقرس تمارض نمود و طلاء مزور می نهاد و در محفّه می نشست تا چون بخدمت سلطان رسید از جبین بر زمین نهادن معذور باشد روز دیگر سلطان جلال الدین سرلشکریان خوارزم را احضار فرمود و درگاه و بارگاه را بآئین «

a

« پسندیده تزیین داد و فخر الدین علی شرف الملک خوارزمی اگرچه حکم وزارت داشت اما روز بار چماق بر دوش نهادی و در مقام حجاب متصدی سوال و جواب رسولان بودی بایستاد امیر شمس الدین را در محفّه نشانده بیاوردند چون بیارگاه درآمد از تقبیل بساط عذرها خواست و بقبول مقرون گشت و دست بوس کرد و نامه سلطان رسانید و چون از اداء رسالت فراغت یافت و روی بسراپرده نهاد امراء خوارزم را احضار فرمود و خوان شاهانه و بزم خسروانه بیاراست امراء خوارزم از کثرت نعمت و حشمت در حیرت شدند برین گونه یکماه بعد از سیران جز بسماع اوتار و نوش باده خوشگوار مشغول نشد سلطان جلال الدین روزی بصدور خود فرمود که

a

(sic) ؟؟؟؟ P

* الاوامر العلائیه ص ۳۸۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶۴

ما روزی با رسول روم ملاطفت نمودیم و یا دوستگانی نپمودیم رای آنست که بزمی سازیم و او را بنوازیم همه بیک زبان گفتند که ایشان را آلات بزم بسیار است که هیچ پادشاهی را بعمرها عشر آن دست ندهد و خورشهء خوشگوار و می لعل غمگسار حاضر دارند ما را ناموس نگاه

باید داشت و تخم این هوس نشاید کاشت چون مدّت اقامت چاشنی گیر «a» متمادی شد سلطان علاء الدین از اقامت او «a» متأذی گشت کمال الدین کامیار را باولاق روان کرد تا کشف احوال برعایت رساند چون کمال الدین بخدمت سلطان جلال الدین رسید و از هر دری گفت و شنید کرد از هیچ کلام بوی صلح بمشام او نمی رسید طریق ساخت و دستور خواست سلطان اجابت کرد و جوابها ممّوه در باب اخلاط که اخلاط اباطیل بود پیش نهاد

تخرّصا و أحاديثا ملفّقھلیست بنبع إذا عدّت و لا غرب «*» که اگر سلطان را در دایر شفاعت غباری بر دامن خاطر نشیند همانا بآب تمهید اعذار ازاحت یابد شما بسلامت مراجعت سازید و خدمات مخلصانه ابلاغ کنید و رسولان ما در عقب برسند و عهدنامها و جواب رسالات مفصّلا بیاورند امیر شمس الدین و کمال الدین سلطان را پدرود کردند و زود بیرون آمدند و چون از لشکرگاه خوارزمیان رخت بهامون کشیدند و دو روزه راه شدند بار و بنه را بر جای گذاشتند و مجرّد بارگاه سلطنت

a ce

آنجا

.Un lecteur a voulu inserer deux fois le mot qui ne parait pas necessaire

* الاوامر العلائیه ص ۳۸۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶۵

علائی پیوستند در راه رکن الدین جهانشاه را در ارزن الروم دیدند و وصیت کردند که با دشمنان دوست صورت درنیامیزد و از هوا و ولاء سلطان منحرف نگردد ملتزم گشت و ایشان بارزنجان هنوز نرسیده بسطان جلال الدین ملحق شد و او را بر قصد ممالک روم تحریض داد چون حکایات سلطان را معلوم کرد متأهب مقابله

و مقاتله شد و کمال الدین کامیار را بدعوت ملک کامل و باقی اولاد عادل ارسال کرد و فرمود که بیشتر احتیاط را ده هزار سوار در صحبت چاشنی گیر و کندصطل و مبارز الدین عیسی و نور الدین کماخی بطرف ارزنجان روند و محافظت دربندها کنند چون کمال الدین کامیار بملک کامل و اشرف رسید ایشان در اول تعلق نمودند و جواب صریح نمی دادند کمال الدین برسم توییخ زبان گشاد و گفت که اگر درین امداد اسعاد نکنید فردا نعوذ بالله اگر محذوری روی نماید و حرم سلطان را در دست نامحرم بینید آنکه ندامت و تحرق ارم فایده نکند این سخن ایشان را گلوگیر آمد فی الحال اتفاق کردند و لشکرها فراهم آوردند و ملک کامل تا بحرّان با لشکر گران راند چون آنجا رسید در عقب از طرف مصر مخبران آمدند و خیر دادند که فرنک با جم غفیر بیش از صد هزار سوار بدریاکنار رسید و قصد اسلامیان کرد ملک کامل از سر تعجیل معاودت کرد و نامه اعتذار بسطان فرستاد و چون آنجا رسید باری تعالی او را نصرت داد و دمار از کفار برآورد و ملک اشرف و ملک جواد و ملک غازی و ملک مغیث و ملک عزیز را بخدمت سلطان فرستاد

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶۶

ذکر استقبال و التقاء سلطان با ملک اشرف رحمهما الله تعالی (*»)

سلطان فرمود تا بمنزل ملک اشرف بارگاهی چون کوه که از مطلع [او] گردون بستوه آمدی بر کنار جویبار در مرغزار بگرفتند و گنجینه و فراش خانه و طشت خانه و شرابخانه و مطبخ با آلت زر چون

گنج شایگان با ادواتی که درخور پادشاهان و از لوازم آن باشد مهیا کردند و سلطان باستقبال نهضت فرمود چون چتر سلطان پدید شد ملک اشرف از اسپ پیاده شد و رخ بخدمت شاه نهاد چون نزدیکتر شدند و سلطان ملک اشرف را پیاده دید فرود آمد ملک اشرف چند جا سر بر زمین نهاد آنکه بعد از معانقه و ملائمه سوار شدند و سلطان الطاف بسیار فرمود که ملک قدم رنجه کرد و زحمت بسیار کشید امیدست که میامن حرکات اقدام و برکات اعلامش موجب ازدیاد عظمت بارگاه باشد ملک باز فرو آمد و زمین بوس تازه کرد سلطان اشارت کرد تا استری خنگ رهوار با طوق و سرافسار کشیدند و ملک سوار شد و با سلطان در محاوره آمد و امیر کمال الدین در میانه ترجمانی می کرد چون نزدیک مرغزار رسیدند سلطان فرمود تا اکابر دولت با ملک بسرپرده روند و در خدمتش فرو آیند ملک در خیمه رفت چندان نعمت فراز آوردند که دیده آزر را سیر کرد و چون از خوان برخاست و سوی خوابگاه آمد اسباب سلاطین از بستر خسروانی و طشت و آفتابه‌های زرین و مجمره مرصع و حمام سفری و غلامان خورشیدروی مشک بوی بدید بصد زبان ثناخوان شاه جهان گشت و از کوفتگی راه رای حمام نمود آنکه بیارگاه عام خرامید و ملوک و اخوان را طلب کرد ناگاه

* الاوامر العلائیه ص ۳۸۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶۷

شرابداران رسیدند و آلات بزم و عشرت آوردند و چون باده ناب در دماغ اهل مجلس تأثیر ظاهر کردانید و سره‌های سبک روحان از خواب گرانی نمود تفرق

در حرفا و ندما پدید آمد، روز دیگر چون نقاشان قدرت شمسه زرنکار آفتاب را بر صفحه مینا آسمان برونق کردند ملک اشرف و سایر ملوک سلوک جاده خدمت پیش گرفتند و بر درگاه آمدند سلطان از بارگاه سوار بیرون آمد ایشان از پشت اسپ درخمدند و سلطان نوازش و پرسش فرمود و از تقصیری که در تعظیم قدم رفته باشد متعذر شد باز اشرف از اسپ پیاده شد و سلطان فرمود تا اسپ خاص کشیدند و سوار شد فی الجمله سلطان در نوازش او بغایت قصوی می رسید و خلع و صلوات و اقامات و مکرمات مبذول داشت آنکه او را با برادران بر خود خواند و ملک اشرف با خود بیکجا بنشانند و دور باده خوشگوار دوار شد و چون سورت مدام در طینت سلطان اثر کرد رای آرام فرمود و وزیر را دستور داد که چون ملک اشرف عزم مقام خود کند بارگاه را با جمله آلات بزم و خلعتی گران بهاء شاهوار و اسپ بادرقتار با طوق و سرافسار در پی فرستد و با جمله برادرانش احسان نماید چنانکه ذکر آن ابد الزمان بماند صاحب اوامر مطاع بانفاذ رسانید، روز دیگر که از بوستان نیلگون غنجه ارغوان شگفت گرفت سلطان عزم شهر فرمود چون نزدیک دروازه رسیدند ملک از اسپ فرو آمد و غاشیه سلطان بر دوش گرفت و جمله ملوک شام پیاده گشتند و تا عرصه میدان در رکاب سلطان پیاده می رفتند چون سلطان رای چوگان فرمود هر لحظه که اتفاقاً چوگان از دست سلطان بیفتادی ملک اشرف پیاده شدی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶۸

و چوگان

را باطراف محاسن شریف از غبار بستردی و بعد از تقبیل بدست سلطان دادی فی الحال جنیب سلطان در کشیدندی ملک زمین بوس کردی و سوار شدی

ذکر عزیمت سلطان و ملک اشرف با عساكر منصور بطرف یاسی چمن بمحاربت سلطان جلال الدین «۱»

روز دیگر چون صبح صادق از افق مشرق طلوع کرد و خسرو سیاره حسام مصقول بعزم جهانگیری از نیام برکشید غریو کوس از درگاه پادشاه برآمد و بفال فرخنده و روز پیروز چتر گیتی فروز روان گشت و بیک هفته از غایت انبوهی از سیواس باقشهر رسیدند، چون سلطان جلال الدین را آگاهی دادند که سلطان و ملک اشرف و باقی ملوک و گردنکشان دیار با لشکرها نامدار بصحراء آقشهر نزول کردند ارزن الرومی را طلب داشت و این حکایت با او بگفت جواب داد که رای آنست که پیش از آن که آن انجمن بیاسیچمن آیند ما را آنجا می باید پیوستن و چون آن مقام میسر گردد نصرت و ظفر دوان عزم عتبه علیا سازند، سلطان بنیرک ارزن الرومی همه شب چون باد می راند بامدادی بکوه یاسیچمن رسیدند و آب و گیاه را در حوزه خویش آوردند «۲» چون لشکرها را که پیش ازین بمحافظت ثغور ارزنجان و حراست دربندها رفته بودند از قدوم رایات سلطنت با ملوک شام خبر شد جمله روی بخدمت سلطان نهادند و امیر مبارز الدین چاولی باتفاق امراء دیگر سواری هزار را بر اوج کوه برسم طلائی روانه کرد چون شب درآمد و طلائی از سپاه دور افتاد همه شب تا روز بر روی کوه می راندند بامداد خود را میان لشکر دشمن

(۱) - الاوامر العلانیة ص ۳۹۱

(۲) - ذکر انکسار طلائی سلطان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۶۹

یافتند تا آلائی «a» صد هزار سوار که در ملازمت رکاب خوارزمشاه بودند ایشان را در میان کردند فکشف الحرب عن ساقها و ابدت شراسه اخلاقها و همّت بسفک الدماء و اهراقها اگر خوارزمی را مدد بر مدد و لشکر سلطان بی مدد و قلیل العدد [بود] مع هذا بکوشیدند و اضعاف عدد خویش را شربت ممات چشانیدند عاقبت چون کنائن از سهام تهی شد و در جعاب نصال چون شهاب نماند بناچار پیاده شدند و صفاح را بکفاح در عمل آوردند و بعضی قتیل و کسیر و برخی اخید و اسیر گشتند و چون امرای را که در زمره اسرا در آمدند بخدمه خوارزمشاه بردند فرمود تا پالهنگ در گردن کرده موقوف باشند تا اخر حرب بکجا کشد و نصرت کرا باشد پس ارزن الرومی را بخواند و از شدت مقاومت آن شرذمه قلیل سخن راند او در جواب گفت که پشت لشکر روم این سواران بودند و چون بفضل حقّ منهزم و منکسر گشتند بعد الیوم مملکت روم از آن سلطان است نفری چند که از جنگ بدر آمدند و راه می دانستند بسپاه شاه پیوستند و قصّه را بر متهما باز گفتند سلطان ملک اشرف را طلب داشت و صورت حال بر تخته مخیله او نگاشت ملک از آن مقال انفعال ننمود چون جبال ثبات را اعمال فرمود و گفت هی لشکر که در اول شکسته شود باخر دست او را باشد ازین قبل باید که دل پادشاه بکلی فراغت یابد که بفضل حقّ و نیروی بخت جواب

a

. بالای P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۷۰

ذکر حرکت رایات منصور سلطنت و انکسار طلایه خوارزمی

روز دیگر لشکر عرب را با فوجی معتبر از نامداران لشکر پیش باز فرستاد و خوارزمی لشکری انبوه با فر و شکوه را بخرگیری و طلایه گری موسوم کرده بود «a» و در میانه مرغزار آمده بودند و خواستند که بر لب جویبار فرود آیند و در حوزه تسلط آرند ناگاه طلایه سلطان بدیشان رسید و دریای از تیغ بر ایشان باریدن گرفت و التظام فریقین و اصطدام طائفین سر را در خود و تن را در جوشن چون مغز پسته در هاون خرد کرد و چون از ظلمت قتام روز سپیداندام شب سیاه بام شد کواکب اسنه و شهب نصول تابیدن گرفتند عاقبت نصرت روی نمود و لشکر خوارزمی پشت بر کرد و دلاوران «b» و غا با شور و غوغا چون عفاریت در پی آن اولاد مقالیب افتادند و هر که را یافتند بسیلاب تیغ صاعقه باز دادند و انقلبوا صاغرین آنکه چون صحراء معرکه که دریاء مواج دماء اوداج بود از خاشاک وجود معادیان پاک شد و آب و گیاه را در تصرف خود آوردند سواری را بدرگاه شهریار فرستادند و انکسار خصم و انهزام سپاه و احتیاز «c» آب و گیاه را اعلام کردند و حرکت رکاب همایون را بدان موضع التماس نمودند در حال بارگاه بینداختند و علمها برافراختند و لشکر چون کوههء آهنین در جنبش آمد و سراپرده شهریار در آن مرغزار گرفتند و خبر بخوارزمشاه رسید قرار از دلش رمید و با ارزومی عتاب آغازید

a

بودند P

b

. حومات ou حوات Pajoute

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۷۱

ذکر انکسار طلایه خوارزمی کَرْت ثانیه «*»

روز دیگر از طرفین سپاه بسیار برسم طلایه بدرآمدند و شب همه شب در کوه و دشت گشت می کردند چون لشکر هند باز پراکنده شد و خسرو انجم فرود کشور پنجم در میدان آمد از ناگاه هر دو سپاه یکدیگر را بدیدند و صفها برکشیدند و اول خوارزمیان حمله کردند و پیگان پیکان تیر را «a» در ضمیر صغیر و کبیر چون اندیشه جای گیر کردانیدند و رسولان تیزتاز سهام و معابل را بیاری پر عقاب باطراف پرتاب می کردند تا جبر سختی کمان و قوت بازوی دلاوران را بزبان مبین رنین بمسامع معادیان «b» چابک و سواران آن میادین رساند سپاه شاه چون تهلان و حری در آن ماجری ثبات نمودند و چون باد صولت ایشان را هبوب برکود مبدل شد مرهفات سیوف را تجرید کرده و مثقفات رماح را تحریر نموده یکبار چون نوازل اقدار بدیشان تاختند و بهره رسیدند انداختند و در میدان فضاء معرکه با کله سرهء آن گروه و گله کله خرّمی بر فلک زده گوی باختند و اقبال خوارزمیان بادبار و کسر بانکسار و حمله با فرار مبدل شد و سوار و پیاده افتاده افتاده دل بمراد نهاده و بر فراق جان آب دیده گشاده گشت ملک ارواح از دحام نفوس مستشهد بصفت عجز و حیرت متّصف می شد و فضاء هوا بر افواج ارواح مفارقه کی از مغاربه و مشارقه در آن ملحمه افتادند چون دل عشاق شوریده حال و سینه بخال تنگ می آمد لشکر سلطان با غنائم

* الاوامر العلائیه ص ۳۹۵

a

P۴۴۴)ستر۱

b

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۷۲

فراوان حامد و ذاکر یزدان در آن مقام مقام کردند و کس فرستادند و از احوال بحضرت شاهنشهی اعلام دادند رکاب همایون خود حرکت کرده بود لشکر منصور روان شده حمد آفریدگار گفتند و علی ایمن طایر بیارگاه شاه جهان گیر که در معترک منایاء خوارزمیان زده بودند آمدند خوارزمشاه را بیکبار حیرت و اضطراب در تب و تاب انداخت و چون شمع از سوز جگر می گداخت و آن نکبات را بنفشات ارزرومی و سوء تدبیر و شومی او حوالت می فرمود ارزرومی در آن حالت بخفیه با او تقریر کرد که آنها را که فرار گزیده رسیده اند با سروران دیگر بگیر و بشمشیر بران بی جان کن تا هم اینان که باقی ماندند در جنگ چون سنگ ثبات نمایند و هم خصم اقدام نتواند کرد وَ قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ «a» نعت او شود او نیز از سر غضب هفتصد مرد آزاده بی گناه را از لشکر خود بگرفت و پالهنک در گردن کرد و فرمود تا همه را گردن زدند و آن چنان خزی و شنار و اثم و عار را که تا روزشمار باقی خواهد ماند بسخن آن غدار نافه گفتار التزام کرد و در آن کار با خود دشمنی تمام کرد

ذکر هرب طلایه خوارزمشاه کَرْت سیوم از طلایع سلطان «*»

روز دیگر که شاه ستارگان بر عادت بندگان بر در شاه جهان زمین بوس کرد و بر موافقت عساکر ازدهاء نبرد علم سرخ و زرد در میدان افق بدید آورد لشکرها همه روان شدند و پادشاه

a KOr. ۳۳, ۲۶

* الاوامر العلائیه ص ۴۰۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام

جهانگیر بر یکران صبامسیر در آن دشت دلپذیر سوار شد گرماء هاجره در انصار عساگر مهاجره اثر کرد و نفس دلیران در کام خشک می شد همه بمناهل و عیون و انههار که در آن مرغزار جاری بود قصد کردند سلطان بنا بر آنکه «a-» بود و از شرب ابیت سیراب ابد شده بمیاه و سپاه التفات نکرد و بر فراز کوهی که از همت اسخیا و قامت «b-» دلربا بلندتر بود برآمد و باطراف نظر انداخت همه صحرا و درها لشکر دشمن دید که خیام در خیام زده بودند و چون مور و ملخ بهم آمده فوجی از دلاوران نبرد بریشان حمله بردند و ازیشان نیز قرب هزار سوار پیش باز آمدند و کوشش و کشش عظیم رفت و اگر ستور تیرگی وازع نمی بود از طرفین یکی زنده نمی ماند فی الجمله هر فوجی بمقام خود بازگشت و شب همه شب در تدبیر و ترتیب قراع و نزاع و تثقیف یراع و ارهاف جهت ارهاف شعاع بودند و سلطان عظیم الشان آن شب اوطار بفرمود و بعد از تجدید اغتسال در مصلی خود با ذو الجلال در مناجات آمد و بزبان بی زبانی در خلوتگاه قرب لا مکانی بیاخوانی می کرد و استمداد می جست

ذکر مقابله هر دو لشکر و انهزام سلطان جلال الدین «*» و اسیر [گشتن] ارزن الرومی و برادرش

روز شنبه بیست هشتم رمضان سنه ۶۲۷ عساگر چون لب صبح پر خنده و رخ مهر رخشنده شد سلطان فرمود تا تمامت عساگر

a Lecture incertaine. b

. چون پافا؟؟ P ajoute

* الاوامر العلائیه ص ۴۰۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص:

در سلاح روند و صفها بیارایند و میمنه و میسره و قلب و ساقه معین گردانند و شیران کارزاری آثار جانسپاری باظهار رسانند و چون با دشمن مسافتی نمانده است بل که در تدانی خیام صفت قَابِ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَى «a» گرفته بیکبار پذیره شوند و آنچه منشور و مقدورست بظهور رسانند در حال آوای کوس خروش بگوش سروش رسانید و علمها را منجوق با جبهه و عیوق در محادثه آمد و شیران علم چون دل شحیح بر نقش درم در لرزه افتادند و شهریار بر سمنند دریاگذار سوار شد و از آن طرف نیز تعبیه شاهانه کردند لشکری بی شمار بیش از صد هزار در صف کارزار آمدند ملک اشرف بخدمت سلطان آمد و گفت که اگر سلطان امروز عوض اسپ بر استر سوار شود بل که استر را نیز شکال برنهند بی شک ازین لشکر دلیر هر روباهی ده شیر شود و بدان استظهار عدوبند دشمن شکار کردند در حال استر کشیدند و سلطان بر استر نشست و چون تعبیهها تمام شد و وقت تدانی جمعان نزدیک گشت خوارزمشاه بر پشته رفت و در سواد لشکر منصور نظر انداخت آنگه آهی سرد از سر درد بر آورد که اگر این لشکر مرا بودی و پیش سپاه تاتار با این گروه بکارزار رفتی دمار ازیشان برمی آوردم و نباتات زمین را بمیاه دماء آن سگان ضاری می پروردم آنگه با اشکی ریزان و صبری از دل گریزان بقلب لشکر خود آمد، و ملک اشرف و کمال الدین کامیار حمله شیرانه کردند و میمنه را بر میسره انداختند

و همه را بتورّد دره تنگ که نه مقام گریز و نه جای جنگ بود مضطرّ گردانیدند سلطان خوارزمشاه بحرب و طعن و ضرب مشغول نشد در حال سوی علمها دوانید و منجوق و بیرق و پرچم از آن جدا کرد و بر فتراک بست و در گریز بهنگام سیر بسری ووخدان بزمیل درپیوست و لشکر عرب بغارت سلب مشغول گشت و مردم روم در پی خصوم در آن مرزوبوم بهر جانب گروه گروه چون کوه آهسته و ساکن حرکت می کردند ناگاه در صاحب ارزن الروم رسیدند و برادر کرامیش را که با او هم شکم بود باهم دیدند گرفته بنزدیک شاه جهان آوردند حجل وار در پای خسرو افتاد سلطان او را از زخم تیغ امان داد و بیعضی از امرا سپرد تا در محافظت او جد بلیغ نمایند و لکن در حرمت و تعظیم هیچ کم نکنند بل بیفزایند اوّل روز ملک کامگار و اخرش اسیر کارزار بود، آنکه سلطان روی بارگاه نهاد ملک اشرف غاشیه بر دوش گرفته پیاده در رکاب شهریار می آمد سلطان و جهان و جهانیان از غایت لطف او بشگفت می آمدند و سلطان هر دم عذری میخواست و تلافی می آراست و چون شهریار در بارگاه شد ملک اشرف زمین بوسیده روی بخیمه خود نهاد و سلطان از صفّه باز بخلوتگاه المصلی یناجی ربه رفت و سر بسجده شکر نهاد و داور داد و دین را شکر و آفرین گفت

ذکر نهضت رایات سلطنت بصوب ارزن الروم و فتح آن «*» بر دست سلطان علاء الدین کیقباد

روز دیگر چون شهنشاه کواکب و خسرو ثواقب عزیمت در منازل نهاری صادق گردانید سلطان با

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۷۶

ارزن الروم توجّه فرمود در راه بمسامع شاه رسانیدند که دی روز فوجی از لشکر خوارزم که از روم عزم گریز کرده بودند دره ژرف در پیش آمد از باد حمله و بیم جان با اسپ و سلاح در آن دره ریخته شدند سلطان فوجی را از لشکر منصور دستور داد تا آنجا روند و تفحص آن حال تقدیم دارند چون لشکر بدانجا پیوست جمله روح از قالب پرداخته و بدار عقبی پیوسته بودند آنچه از ساز و عدت ایشان موجود بود بزدخانه سلطنت آوردند روز دیگر عید فرخنده با لبی پر خنده نقاب از چهره جهان آرای برداشت و هلال چون کمانچه طغراء سلطنت از گوشه آسمان بادید آمد صبح اول بزرگان شام روی بخدمت بارگاه خسرو انام آوردند سلطان از تخت فرو آمد و دست ملک اشرف گرفت و بر طراحه که زیر تخت معد داشته بودند نزدیک خود جای ساخت و چون شربت‌ها نوش کردند و موکب همایون از پی عید آراسته بودند سوار شدند و پهلوانان میدان انواع مهارت و هنر و فروست باظهار رسانیدند آنگه روی بمصلی نهادند و عبادت معبود مطلق را بجای آوردند و صدقات چون قطرات امطار بر سایلان سیلان یافت آنگه بخوان خاص حاضر شدند و چون هریک از خوان بسراپرده خود رفت سلطان ده خلعت شاهوار با ده اسپ نزد ملک اشرف و سایر ملوک فرستاد و ایشان بزم عالم افروز دعوت فرمود و بسبب بعد عهد معاشرت سبک رطله‌ها گران در کشیدند روز دیگر بخطه ارزروم پیوستند امرای که در

شهر بودند در بستند و راه ممانعت را گشاده کردانیدند سلطان فرمود تا امینی که بر قول او اعتماد نمایند در شهر رود

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۷۷

و ایشان را از زبان ملک بجاده انقیاد خواند و از بارگاه ما بوعید اِنَّ عَزَابِي لَشَدِيدٌ «a» تهدید دهد ملک بر موجب حکم مقرّبی از خواص خود را در صحبت یکی از امراء سلطان در شهر فرستاد تا بمبالغه تمام ایشان را براه صلاح آورد و امر مطاع را باجابت مقرون داشتند بشرطی که ملک را و برادرش و باقی امرا را بجان زیان نرسانند و از گذشته در گذرند سلطان بر وفق مطلوب ایشان در مکتوب قسم یاد فرمود و کتاب عهد و پیمان بدیشان فرستاد چون مطالعه کردند همام الدین جاندار و دیگر اکابر از شهر بخدمت سلطان آمدند و سنجق را در شهر بردند روز دیگر سلطان بر سمند عالم گیر چون بدر منیر سوار شد و ملک اشرف با دیگر برادران در رکاب عالی پیاده روان شدند چون سلطان بایوان اندر شد ملک اشرف با برادران صف زده استادند سلطان زمانی اندک بر کنار صفّه پای فرو گذاشته بنشست آنگه برخاست و دست ملک اشرف گرفت و در سراج خلویت رفت و آن روز بعیش بسر بردند ملک اشرف در اثناء انتشا جهت ملک رکن الدین شفاعت کرد و بقبول مقبول افتاد و خلعت گرانمایه فرمود و بدستبوس مشرف گشت و آقسرا با توابع بدو و ایوبحصار را ببرادرش بحکم اقطاع مرحمت فرمود آنگه فوجی از لشکر بطرف اخلاط روانه کرد چون نواب سلطان جلال الدین واقعه را شنیده بودند شهر را خالی

گذاشته و بازان گذشته بودند بعد از یکماه بملک اشرف فرمود ملک را بطرف ارمن تجشم می باید نمود

۱۴, ۷. a Cp. Kor. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۷۸

و اولتی را با چند پاره قلعه دیگر از گرجستان در تصرف دیوان ملک اشرف آورد ملک اشرف دستبوس کرد و بر آن و بر ملک ارمن منشور خواست سلطان از کمال تواضع تعجب فرمود و منشور مسطور کردانید و امیر چاشنی گیر را با پنجهزار سوار در خدمت ملک بطرف اخلاط جهت احتیاط گسیل کرد و تکلفی بیش از حد کی وعاء قدرت هیچ پادشاهی بخشیدن و یا عشر آن نکنجد با او فرمود و عذرها خواست و با چتر و سنجق مسافتی دور و دراز بوداع ایشان قطع کرد و بعد از مراجعت یک هفته جهت مصالح قلاع و بقاع توقف نمود و فرمود که فتح نامها باطراف ممالک نوشتند »

a

« و با حصول مرادات بقیصریه معاودت فرمود

a اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۷۹

ذکر جنایت دزدان علائیه و تادیب یافتن او در آن باب «*»

درین میانه ناگاه از علائیه مکتوبی رسید که اگر سلطان عالم بزودی رکاب رنجه نفرماید عنان حکم علائیه از دست بندگان کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون الحمد لله الذی صدقنا وعده مجلس سامی ملکئ معظم اجلی کبیر عالمی عادل مویدی منصورى مجاهدی مرابطی مظفر الدوله و الدین عماد الاسلام و المسلمین قاتل الکفره و المشرکین قاهر الخوارج و المتمردين ناصر الغزاه و المجاهدین نصیر الجیوش الموحدين عدّه الخلافه عمده الامامه شمس الملوک و السلاطین در اقتناص

معالی امور و استماع بشایر و سرور سالیان فراوان بما ناء و وفور شادمانی ورود کامرانی بقفاء رحیب متواتر سلام و تحیت رسانیده می آید و غلیان اشواق عرض می افتد و تمنی اجتماع بخیر می باشد میسر باد اعلام می رود که بعد از قهر کردن خوارزمی مخذول و گرفتار شدن ارزن الرومی مجهول و برادرش و دو بخش کردن خانان و ملوک و پهلوانان و امرا از قتل و اسار و کیل کردن باقی سپاه را فریق فی الجنه و فریق فی النار فوجی از حشم منصور نصرهم الله در عقب ان گریزپایان کانهم حمر مستنفره فرّت من قسوره باستخبار این المفترّ فرستادیم تا بدار اخلاط از لاشه ایشان جهت و حوش و طیور سماط نهادند و زمین را از خون ایشان دیباگون بساط کردند مخذول از جنگ شیران کارزار بحیله روباه بکنار افتاد و چندین هزار آدمی زاد را بر رای ناصواب خود بر باد داد و لا یزید الظالمین الا خسارا و رایات عالیه ما نشرها الله

* الاوامر العلائیه ص ۴۱۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۸۰

سلطنت خواهد رفت دزدار که تن او در دار اولیتر بکفران گرائید و خواهد که قلعه را بقبروسیان سپارد سلطان ازین سخنان متحیر و متفکر شد و فرمود که من بی مایه را برگزینم و بر صدور فی الخافقین روز دوشنبه نقطه ارزن الروم را مرکز خود ساختند و لشکرهای منصور حاطهم الله دایره وار محیط وی شدند اهل شهر و سپاه تمرد نمودند و بسیاری عدد و عدد مغرور بودند گمان بردند که استواری حصار بسیاری مردان کارزار قهر ما را دفع کند در یک طرفه العین

ابطال رجال باصابت نبال میان شهر و افتاب از پر عقاب حجاب ساختند و هیاکل ان دیوانه گان و ابدان ان فرومایه گان را از بزبان (؟) بدن هیکل دار اویختند چون مهر سپهر عنان بصرای مغرب داد و روی بهزیمت حتی توارت بالحجاب نهاد و خیل شام بماتم سرور بر بساط کهکشان نشستند و بنات النعش وار پیرامن کنگره هاش دست ثریاوار درهم بیستند و نوحه گران شهر فریاد الامان بیکدیگر پیوستند اگر نه مرحمت خسروانه ما ایشانرا در کنف حمایت و ظل عنایت میگرفت بموعد الیس الصبح بقریب قرین جعلنا عالیها سافلها و همنشین هباء منشور می شدند الطاف ربّانی و سعادت آسمانی را بطریق معجزه سلیمانی ردّوها علیّ باز آورد و پرتو ماهیچه سنجاق که بر سمت الراس قلّه قلعه شهر بردند ارزن الروم تشریف حلّه و اشرفت الارض بنور ربّها بیافت و بامداد سه شنبه معبّر هذا تاویل رویای من قبل قد جعلها ربّی حقّاً مژده و فتحت ابوابها دررسانید و بچتر منصور نصرها الله که سويدای دل مسلمانی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۸۱

و از کیا سرور و کیا کردانم و او چنین غدیری که آن را هیچ عذری نباشد اندیشد از جمله عجایب است در حال با چند نفر و سواددیده انسانی است سایه عاطفت احسان بر شهر گسترده و ارزن الروم را با سی و پنج پاره قلعه در حوزه دیوان آورد و ملک اشرف مظفر الدوله و الدین شاه ارمن و ملک مظفر شهاب الدین غازی با یازده سپرسان (؟) دارد (؟) و موکب اعلی جفها (؟) الله العظمه و الجلال روی بشهر آوردند و چاوشان اوازه ادخلوا مصر ان

شاء الله آمين برکشيدند و دوست داران دولت امارات کرامت بچشم بصيرت بيدند و بگوش هوش شنيدند و ارزن الرومی بدبخت نادان که افسون خوارزمی شنیده بود و بعشوه ديگران عصبيت و خلاف ما ورزیده در خاک ندامت می غلطيد و بهانه گناه بر ديگر مفسدان می بست در قید اسار و پالاهنگ اذلال گرفتار آمد امید بعون الهی چنانست درین نهضت مبارک بيمن همت مجلس سامی ملک معظم ادام الله سموه حسم ماده و قمع جرثومه مفسدان و منافقان که او را بر مسلمانان اغرا و تحريض می کردند و برای عرض خودشان در خرابی کار عالم می کوشيدند کرده شود و مایه اين فتنه برداشته گردد چون در حالت سزا و ضرا مجلس سامی دام سامیا مشارک و مساهمست واجب نمود او را برين موهبت جميل آگاهی دادن تا از ان بشارت حظ اوفی و قسم اوفر بردارد همواره باقتران مهمات نهج يکانه گی مسلوک فرماید تا در تقديم ان مسارعت نموده آید ان شاء الله تعالى

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۸۲

از خواص بر استر قلّه سوار شد و بعد از سه روز بعلائيه پیوست و آن سخن را ناشنیده کرد و در سرّ بتفحص و استکشاف حال مشغول شد و چون محقق گشت که خاین و غادر بود و در مواجهه او ائمه و حفاظ گواهی دادند و مجاری اندیشهاء او را بر طبق عرض نهادند و معلوم شد که حق صراح است فی الحال مثال داد تا او را پاره پاره کنان بر برج بردند و بدن مخزای او را چنانک جزاء او بود در آویختند و هر که در آن مقاتل با او دمساز

بود درین حالت انباز گشت و چون ملوک سواحل آن سیاست را شنیدند خراج و باج بخدمت داراء تخت و تاج بتعجیل از هر طرف روان گردانیدند مدّت دو ماه در آنجا گاه بزم خسروانی می نهاد و گاه کامرانی می داد و از آنجا بانطالیه آمد و چهل روز دیگر آنجا بود و فرمود که عساکر منصور یکسال در اوطان خود مرفّه باشند

ذکر تاختن آوردن قراول مغل تا محروسه سیواس حماها الله تعالی «*»

در سنه ۶۲۹ فوجی از لشکر مغل که در اهتمام جرماغون نوین بودند بنواحی سیواس تا برباط پسر راحت «a» تاختن آوردند و خلائیق و مواشی بسیار قتل و اسیر و برده و غارت کردند چون این خبر فاجع بمسامع سلطان رسید از غایت قلق فی الحال بکمال الدین کامیار فرمود که بدین لشکر که حاضرست از مفارده حلقه خاص و غلامان درگاه و ملازمان یتاق با برگ و عدّت عزیمت سازد و چنانک مقتضاء کفایت و درایت باشد تسکین این نایره

a f. ۴۹ (a Cod. Par. Suppl. turc ۱۱۸۲ nomme ce Lieu)

. احمد راحت کاروان سرای

* الاوامر العلائیه ص ۴۱۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۸۳

تقدیم دارد امیر کمال الدین با آن قدر لشکر روانه شد چون بسیواس رسید قراول مغل عودت کرده بود لشکر در پی ایشان تا ارزروم رفت امیر مبارز الدین چاشنی گیر آنجا طرفدار بود با او مشورت نمود جواب داد که چون لشکر مغل مراجعت کرد در پی نشاید رفتن روزی آنجایگاه اقامت نمود جواسیس خبر دادند که ایشان روی بمقام خود نهادند و از دربند یونس گذشتند و بمغان پیوستند در مدّت توقّف

لشکر بسیار جمع شد گفتند کاری ناکرده مراجعت کردن نشاید در آمدن مغل بممالک شهریار اغراء ملکه گرج را مدخل بوده است بدین بهانه قصد او کردند

ذکر مداخلت عساكر سلطان در ديار گرج و فتح قلاع بر دست ملك الامرا كمال الدين كاميار (*)»

امير كمال الدين و چاشنى گير آلايت محاصرت راست كردند و بر پيادگان كه از ساير مملكت آمده بودند اقتصار نمود پنجهزار پياده ديگر بگرفتند و بانبوهى تمام روى بولايت گرج نهادند و بيك هفته سى قلعه نامدار كه شرفات آن با سماك همبرى و قواعد مبانيش با سمك داورى مى نمود بزخم شمشير خون بار بگرفتند و بگزر گران و حسام تيز رستاخيز از جان گرجيان بر آوردند و وعده صادق وَعَدَكُمْ اللهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا «a» آن سال عساكر سلطان را از ابخاز بانجاز رسيد و از آنجا بقلعه خاخ رفتند و باعمال منجنيق و سيف صقيل و بريق ميسر كردانيد

* الاوامر العلائيه ص ۴۲۰

۲۰, ۴۸. a Kor. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ۱۸۴

و اهل نखाخ را »

a

« همان شربت چشانيدند و جهان فراخ را از زخم سنگ و تير خدنگ بریشان چون چشم مور تنگ كردانيدند

ذکر لابه گری کردن رسودان ملکه ابخاز و مصاهرت طلبیدن از درگاه سلطنت بتوسط ملك الامرا (*)»

چون رسودان ملکه ابخاز از توژد عساكر سلطان و نکایتي كه از حوافر جهان نورد آن مردان جنگ ممالک روم در قلاع و بقاع تخوم ملك او ظهور و نجوم يافت استماع نمود آرام و قرار ازو فرار گردید و بعد از اجالت قداح استشارت مصلحت چنان دید كه با ارباب دولت از در ملاطفت و مسالمت

در آید پس راه مکاتبت بامیر کمال الدین گشاده کردانید و از خبثی که بامراء او نسبت یافته بود عذرها خواست و احمال فرستاد و گفت که من پرستار شهریارم و بهره فرماید مطیع و فرمان بردار همانا مراضی جرم بخشایش بتخریب بلاد من مقرون نباشد و از کمال کرم و وفور محاسن شمیم این ستم روا نیند توقع از الطاف ملک الامرا آنست که بر بقایاء بلاد ابقا فرماید و طلب مصالحت ما را بحضرت درگاه سلطنت اعلام دهد چون آثار عنایت لایح بیند آن را بوسایل مصاهرت و قرابت موکد کرداند ما را در خاطر چنان می گذرد که فرزند مطهر من که از صلب سلجوق و نژاد داود است در حجر ازدواج ملک اسلام غیاث الدین کیخسرو بحکم مجاورت دیار که حاصل شده است آید ملک الامرا کمال الدین از آنجا که کمال فرزاندگی او بود ملتمس ملکه را باجابت

a

نحاح ۴۹ f ۱۱۸۲ Cod.Suppl.turc .P sans points

* الاوامر العلائیه ص ۴۲۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۸۵

مقرون داشت و لشکرها را بازخواند و خبر فتح سی چهل قلعه نامدار معمور و سبی ذراری و نهب اموال و مواشی و استغراق لشکر در مال بخدمت سلطان باز نمود سلطان از آن مدّت که لشکر در پی مغل فرستاد ببزم و عشرت اکتفا نفرموده منتظر خبرساز «a» می بود در حال فرمود که بزم آراستند و حرفاء طرب را طلب داشتند و جواب امیر کمال الدین بر ایصاء مساعی مشکور و خدمات مبرور موشح بتوقیع اشرف نفاذ یافت و حکم شد که عساکر را باوطن اجازت عودت دهید و

مصاهره ملکه را بقبول مقرون شناسید و بعد ازین نگذارید که لشکر در ولایت ابخاز تعرّضی رساند امیر کمال الدین امرا را حاضر کردانید و حکم فرمان رسانید و کوچ فرمود و چون بحوالی ارزنجان پیوست عساکر را دستوری داد و خویشتن بحضرت سلطنت شتافت و اکرامات و کرامات کی کس نیافت یافت

ذکر توجه عساکر سلطان بطرف ارمن و استخلاص خطّه اخلاط (*) و باقی بلاد ارمن و اضافت با سایر ممالک محروس

چون بمسامع سلطان رسانیدند که بلاد ارمن مهالک گشته است و ملک اشرف بحکم عشرت دوستی بعد از سنجار در دمشق تمکن یافت و در جوسق هرت «b- راه طرب پیش گرفت و باد دیار ارمن پیرامن خاطرش نمی گردد و هر لحظه لشکر مغل تاختن می آرد و بقایاء رعایا را اسیر و دستگیر می آرد و بعضی از لشکر خوارزمی در آن اطراف آواره می کردند و قطع طریق

a

. خبری ساز P

b. Lecture incertaine

* الاوامر العلائیه ص ۴۲۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۸۶

می کردند «a- از غایت شفقت و رحمت کمال الدین کامیار را فرمان داد تا با جملگی حشم منصور بدان حدود توجه سازد و دیار ارمن را از خلاط و بدلیس تا نواحی تفلیس با دیگر ممالک محروس اضافت دهد امیر کمال الدین بر موجب حکم با کافه عساکر عزیمت ساخت و چون باخلاط رسید آن مواضع را کدار ما بها آدم یافت بی قیل و قال و جواب و سوال معتبری چند که مانده بودند استقبال کردند و فی الحال سنجق را در شهر بردند و بر ولاء سلطان سوگند خوردند و خطبه را بنام سلطان کردند و لشکر از

شهر کوچ کرد و بکنار دریا نزول ساختند و افواج عساکر در صحبت امرا بهر طرف روانه گشتند و تمامت ممالک ارمن را بفر دولت سلطان در حوزه تصرف آوردند و امیر کمال الدین خیر فتح دیار ارمن و خرابی آن دیار و دمن بحضرت سلطنت عرض داشت سلطان بر فتوح دیار ارمن شادمانی کرد و فرمانی بیمن نقیبت و استمالت امیر کمال الدین و دیگر امرا که کافل زعامت عساکر بودند نافذ کردانید آنکه صاحب ضیاء الدین قرارسلان و سعد الدین مستوفی اردبیلی و تاج الدین پروانه پسر قاضی شرف را مال داد تا بطرف اخلاط و ارمن روند و احتیاط آن ممالک بجای آرند و ابواب المال را معین گردانند و املاک غایبان و کشتگان را در قلم گیرند و امیر کمال الدین عزم ارزروم نماید و منتظر حکم باشد چون ایشان رسیدند امیر کمال الدین را آهک بجهت اشادت ابنیه خراب قلاع بایست شده بود

a

. کنند P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۸۷

سنگ آهک و هیمه در نواحی عادلجواز «a» دست می داد امرا را «b» فرمود که هر یکی فرنی چند بزرگ ساختند و در کار انداختند و در دو سه روز هزار فرن پختند و بستران و استران بمواضع محتاج می بردند چون از آن مهم فارغ شد و بارزن الروم آمد فرمانی باستدعاء او و اجازت عساکر باوطان خویش وصول یافت در حال لشکر را اجازت داد و خویشتن عزم درگاه کرد «*» و چون صاحب ضیاء الدین و تاج الدین پروانه و سعد الدین مستوفی با هزار سوار مفارده و غلامان خاص بخطه اخلاط پیوستند

دیوان نهادند جمله املا-ک و عقارات در قلم آوردند و مزارعان و دهاقین را بآب و زمین خویش دعوت کردند و تخم و مواشی دادند و از تکالیف معهود مسامحت کردند و کوتوالان قلاع را فروخواندند و دخل و خرج جمله را در ضبط آوردند و چون خیر بولایت گرج و ازان رسید جموع منزعجان و متفرقان رو باوطن نهادند و در اندک مدتی ولایت عمارت گرفت و سرلشکر آن ممالک را بسنان الدین قیماز مَفوض گردانیدند و او امیری دلیر و سرلشکر پیشه بود استماع نمود که قیر خان بطاطوان با جمعی از لشکر خوارزمیان نزول کرده است و ولایت از مضرت او ایمن نمی باشد و سلطان اجازت فرموده بود که ایشان را بعبودیت درگاه دعوت کنند، روزی سنان الدین قیماز با غلامی و رکابداری فحسب از خدمت امرای غیبت کرد و روی براه طاطوان نهاد چون نزدیک رسید یکی را از سپاه خوارزمیان دریافت و گفت خان را خبر کنید که قیماز را نیاز

a J'ai adopte la lecon du ms. Suppl. ture

. هازنحور ۱۱۸۲ P.

b

. امرای P

* ذکر توجه صاحب ضیاء الدین و تاج الدین پروانه و سعد الدین مستوفی بطرف ارمن. الاوامر العلائیه ص ۴۲۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۸۸

احراز ملاقات غالب گشته بود بی کیش و ترکش بخدمت آمد اگر اجازت باشد بخدمت مشرف شود قیر خان چون آن بشنید تعجب نمود و یکی را از ملازمان که با او سابقه داشت پیش باز فرستاد تا تفحص کند که خبر راستست یا نه چون محقق شد که اوست قیر خان نیز با یک نفر حاجب باستقبال رفت

و چون ملاقات افتاد و ملاطفات بسیار کردند امیر سنان الدین اجازت خواست و نزد خاتون قیر خان رفت و سلام رسانید و از نکبات ایام پرسید و تسلی داده باز نزد قیر خان آمد و از سر انبساط خوان خواست ما حضری که بود آوردند بعد از تناول سنان الدین مصحف حمایل را از غلاف برکشید و دست بر آن نهاد و سوگندان یاد کرد که امراء سلطنت را با قیر خان و دیگر امراء خوارزم هیچ بدی در خاطر نیست و نخواهد بود و جمله همت بر آن داشته اند که شما ازین یاوگی گردیدن بمانی و مسکنی برسید و بی آن نیست که سلطان بصاحب فرموده است که شما را در دائره طاعت آرد اگر این معنی شما را موافق است باید که قیر خان و جمله امراء خوارزم سوگند خورند که سرّ و علانیت با سلطان یکسان دارند، قیر خان و برکت ویلان «a- نوغو و سارو خان و کسلو سنکم» b- و دیگر امرا همه در میان آمدند و برین جمله سوگند خوردند و شراب پیش آوردند چون قدحی چند متداول گشت سنان الدین عذر و اجازت عودت خواست تا صاحب و باقی امرا را اعلام کند و قرار نهاد که

a au lieu de

بوغو Peut -etre convient -il de lire . ویلان . P . نوغو

b

. کشلو خان Aini -al

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۸۹

علی الصباح سوار شوند و در باغهاء شهر آیند تا امرا و اکابر دولت استقبال نمایند و مهمات آنجا محکم و مقرّر گردد چون سنان [الدین] قیماز بشهر آمد نماز دیگر گذشته بود و ارکان

دیوان برخاسته صاحب سبب غیبت را از وی پرسید احوال را اعلام کرد جمله بر کمال کفایت و شجاعت او آفرینها کردند و صاحب فرمود که مایده بزرگ ترتیب کنند روز دیگر چون کوبه خورشید از قلال جبال مشرق ظاهر و مشرف شد قیر خان و دیگر امراء خوارزم بحوالی شهر رسیده بودند تاج الدین پروانه و سنان الدین قیماز و دیگر امرا پذیره شدند و در باغی فروآوردند و اطعمه که معدّ داشته بودند بنهادند و بعد از فراغ تمام تاج الدین پروانه تجدید قسم را جهت تاکید التماس کرد قیر خان و دیگر امیران بر عادت دی روز سوگند اعادت کردند چنانکه پروانه و دیگر امیران را اطمینان بال حاصل شد شبانه پروانه در شهر شد و مهمّیات که ساخته بود و پرداخته بازگفت صاحب فرمود که ضعاف ماکولات دی روز ترتیب کردند و روز دیگر با موکبی انبوه و رونق و شکوه از شهر بیرون آمد چون قیر خان را از وصول موکب صاحب اعلام کردند باستقبال آمد و همدیگر را در کنار گرفتند صاحب قیر خان را دلداری تمام فرمود و بیایگی فرود آمدند و صاحب با قیر خان عهد و پیمان را بایمان موکد کردانید و جملگی ولایات ارزن الروم را بروی و باقی سروران قسمت کرد و عذرها خواست که حالیا برین مقدار اقتصار نمایند چون بخدمه سلطان رسیم ایستادگی تمام رود آنگه بشهر رفت و بر توقیعات سلطانی که با خود استصحاب کرده بود بنام هر که از

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۹۰

امراء خوارزم منشورها در قلم آمد و بامداد مناشیر را با

سیصد خلعت اعلی و اوسط و ادنی نزد قیر خان فرستاد روز دیگر با جملگی اتباع خوارزمیان بارزروم کوچ کردند

ذکر تاختن آوردن مغل بر خوارزمیان و تفرّق ایشان (*)»

چون خوارزمیان از خطّه اخلاط کوچ کردند و بر صوب ارزن الروم روانه شدند و بطوغطاب «Pa» پیوستند ایشان را مرغزاری چون روضه بهشت پیش آمد بخصب گیاه و لطف چراگاه آن مغبون و مغرور شدند همه باختیار بیکبار فروآمدند و زین از پشت اسپان بر روی زمین نهادند و سلاح گشودند و سر بر بالین استراحت نهادند و در خواب نوشین شدند ناگاه از دره لشکر مغل بر ایشان تاخت و خلقی بی شمار را علف شمشیر کرد و هر که را روزگار مهلتی داده بود بجان امان یافت و در دره و کوه یکایک و گروه گروه آواره شدند و چون لشکر مغل کار خوارزمیان را بیکسو کردند آفتاب زردی بود با تیغها کبود خون آلود بر در اخلاط آمدند همه شب سواران و دبیرانی که در شهر بودند تحفظ و تیقظ را کار بستند و مستعدّ محاربت و قتال شدند بامدادی لشکر مغل کوچ کرده بود و آتشفاء فروزان بر جا گذاشته صاحب سواری چند بیرون فرستاد تا تحقیق حال کردند و در مخاوف و مکامن و مهارب و مسارب نظر انداختند بهیچ گونه اثری نیافتند ناگاه پیرزنی از رخنه دیواری بیرون خزید و نزد سواران دوید او را بخدمت صاحب بردند مادر قیر خان بود گفت ما

a Cp. p. ۱۹۱, ۱

. بطوغات Pa ici

* الاوامر العلائیه ص ۴۳۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۹۱

در صحراء طوغطاب در خواب شده بودیم ناگاه هفتصد مرد جوشن پوش

از لشکر مغل که بشش روز از مغان بدان مقام دوانیده بودند بر ما تاختند هر که بیدار شد و چهارپا بدست آورد سر برد و بر کوهی یا در دره گریخت مرا بگرفتند و تا بدانجا که سواران دیدند آوردند تاریکی شب را وقایه عصمت خود ساختم و بشکاف دیواری پناه آوردم و دیگر از احوال خوارزمیان آگاهی ندارم صاحب فرمود که چهار هزار مرد خوارزمی زیون هفتصد مرد تار گردد عاری بزرگ باشد پیرزن جواب داد که اگر کلاهی مغلی در میان هزاران سوار خوارزمی اندازید جمله متفرق گردند رعب مغل در دل خوارزمی چنان نشسته است صاحب از گفتار آن گفتار منفعل شد و فرمود که پیش از آنک عطفه کنند و شهر را در حصار گیرند اولی آنست که ما بارزروم رویم اطراف کاره‌اء ممالک را بزودی فراهم گرفتند و چهار روزه علوفه برداشتند و بارزروم پیوستند آنکه قاصدان از هر طرف آمدند که لشکر خوارزمی هر کسی بگوشه بیرون افتاده است صاحب باستحضار ایشان قصاد روان کرد جمله بخدمه آمدند و حال چنانک رفته بود بازگفتند صاحب در استمالت ایشان مبالغت فرمود و گفت امیدست که بفرّ دولت سلطان دیگر نازله بر شما نیاید و اخر نوازل و خاتمه نوائب باشد و همگنان را جامه و زر داد بدلخوشی بطرف قیصریه روانه شدند و چون بقیصریه بدرگاه سلطنت رسیدند سلطان بر خدمات پسندیده و رایه‌اء سدید وزیر ثناها گفت و خوارزمیان را بنواخت و ارزنجان را بقیر خان و اماسیه را بیرکت و لارنده را بکسلو سنکم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۹۲

و نکیده را بیلان «a»

ذکر حشر کردن ملک کامل بقصد ملک روم و انهزام یافتن و منکوب و مقهور بقاهره مراجعت نمودن «*»

در سنه ۶۳۰ ملک کامل از عقد ناقص و شقاء خالص بر ملک مصر و حکم بلاد یمن اقتصار نماند بل که میخواست که بطریق اضافت مملکت روم را نیز متصرف گردد و قرابت و یکانگی را بوحشت و بیگانگی مبدل کرداند فرعون وار آیت فَحَشَرَ فَنَادَى «b- برخواند و مثال داد تا برادران با عساکر چون سیل عرم بغته بر ممالک روم هجوم کنند و تا سلطان را آگاهی یافتن او تاختن کرده باشد و بر تخت نشسته فی الحال این معنی را ببارگاه شهریار آنها کردند چون علم اشرف سلطان باندیشها مخبط کامل محیط شد فرمود که چون غرور پادشاهی اَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ «c- او را بر فریب «d- و اعراض از قبله موذت باعث گشت و بتسویل شیطان آهنگ جنگ این دودمان کرد امیدست که هرچه زودتر مقهور روی بقاهره نهد و از مکافات سیئه که بر آن مصرست تا مصر گریخته در ماتم شام جامه در نیل زند در حال کمال الدین کامیار را فرمود که بی توقف با آن قدر لشکر که بر درگاه حاضرست بطرف آقچه در بند توجه سازد و احتیاط آن بجا آرد و از حزم و درایتی که ازو متعارفست هیچ باقی نگذارد چه مواکب همایون در عقب عزیمت خواهد فرمود امیر کمال الدین با امرا و سروران سیر بسری پیوست تا بر سر در بند

a Cp. p. ۱۸۸, Note a. b Kor. ۷۹, ۲۳. c Kor. ۴۳, ۵۰. d

. فر؟؟؟P

* الاوامر العلائیه ص ۴۳۶

اخبار سلاجقه روم،

رسید و مهارب را بدرختان و سنگ و مردان جنگ محکم کردانید بعد دو سه روز سلطان با عساکر متوافر و قیر خان و امراء روم و خوارزم و زردخانه و عدت بی شمار وصول یافت هر روز که جیش حبش از بیم لشکر چین و ختن منهزم شدی خوارزمیان و رومیان از آن دربندها برون رفتندی و با رجال شام قتال و جدال نمودندی و بسیار مردم مجروح و مقتول کردانیدندی و بتقدیر یزدانی از لشکر شام نکایتی بدیشان عاید نمی شد و سلطان را و إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ «a» بر زبان می گذشت روزی فرمود که بامداد بجدی تمام پیش لشکر شام باید رفت و این مخاصمت را بمحاکمت حسام بفیصل رسانید شب همه شب تهیئه و استعداد نمودند و سحری که سپهدار سیاره بر خنگ دیزه سپهر سوار گشت و در عرضگاه میدان افق مشرقی خنجر شعاع کشیده در جولان آمد سلطان بنفس خود سلاح نبرد پوشید و امراء کبار همه در آهن رفتند و روی بخصم نهادند و زمانی شمشیرها را از اوداج معادیان آب دادند هنوز حرب عوان نصرت و خذلان اعوان ناموده و کاسر از منکسر گوی ظفر نربوده سواری را دیدند که بیامد و سر بر زمین نهاد و گفت که امروز ملک کامل با برادرانش صبحی راه شام گرفتند سلطان از آن بشارت خرم شد و اتفاقا خواستند که راه دوزخ «b» دره و باغبنک در آیند و عساکر منصور آن دو دربند را محافظت کرده بودند چون بدانجا رسیدند و در حصار مطلوب نقب زدن

روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی متن ۱۹۳ ذکر حشر کردن ملک کامل بقصد ملک روم و انهزام یافتن و منکوب و مقهور بقاهره مراجعت نمودن ص: ۱۹۲ Sans points en P.- Au lieu de

. و sans نغیبک) (P porte ۱۱۸۲. Suppl. turc lecon du ms و باغبنک

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۹۴

متعذّر بود ناچار الفرار بقراب اکیس «a» برخواندند و براه حصن منصور متوجه شدند چون بدانجا رسیدند آتش در حصار زدند و قلعه را خراب کردند و از نهیب صولت دولت قاهره روی بمصر و قاهره نهادند وَ كَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ «b»

ذکر محاربت ملوک شام و شمس الدین صواب با عساکر سلطان و منهزم شدن و تحصّن نمودن بقلعه خرتبرت «*»

چون ملک کامل بی حاصل از ممالک روم بازگشت ملک خرتبرت که تولّاً بولاء او نموده بود و در زمره هواداران دولت او منخرط گشته از عجز رو بملک کامل آورد و گفت چون من بسبب دوستی شما سلطان را با خود دشمن کردم از روی مروّت مراعات ملک من بر ذمت شما لازم می آید ملک کامل ملک حماه و ملک حمص و امیر شمس الدین صواب را که زعیم الدار بود و همگی اعتماد بر شجاعت او داشت با پنجهزار سوار بمحافظت خرتبرت نامزد فرمود و چون ملک کامل مراجعت نمود سلطان بملطیه آمد و لشکرها را که بمحافظت دربندها رفته بودند طلب داشت و فرمود تا بر آب فرات جسرها بستند و عساکر بکلی گذر کرد چون بصحراء خرتبرت پیوستند ملوک شام با ملک خرتبرت در زیر عقبه فروآمده بودند و استعداد نموده مبارز

الدین چاولی و بهرامشاه جاندار و یاقوت میرداد و سایر معتبران تعبیه میمنه و میسره نمودند و در مقابله رفتند و تا انتصاف نهار صف کشیدند و از طرفین حرکتی بحکم آنک

a Cp. Freytag, Prov. Arab. II, ۲۱۰. b Kor. ۳۳, ۲۵

* الاوامر العلائیه ص ۴۳۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۹۵

انتظار امیر کمال الدین می نمودند نمی رفت بگوش امیر کمال الدین رسیده بود که ملوک شام از راه بیره «a» قصد مقاتله دارند او جهت احتیاط لشکر را بدان راه کشید چون رسید و کسی را ندید متوجه خرتبرت شد هر دو چاشنی گیر قاصدی بدو فرستادند و او در استعجال اهمال نمود چون قاصد دید که در امداد تهاون می رود آوازه درانداخت که عساکر شام روی بگریز نهاد و لشکر روم را که در مقابله ایشان بود غنایم بی نهایت حاصل شد بدین طمع پنجهزار سوار بچاولی چاشنی گیر و التونبه چاشنی گیر پیوست چون عساکر صف کشیده دیدند که لشکرها بمدد ایشان رسید حمله کردند شامیان حمله ایشان را باز کردانیدند تاج الدین پروانه پسر قاضی شرف با لشکر نکیده بر ایشان تاخت و سعد الدین کوبک از میسره در میمنه آمد و لشکر شام را بکلی منهزم کردانیدند و از شامیان بسیار کشته شد و ازین طرف جز یک نفر فرنگ در جنگ کسی کشته نگشت هفتصد کس را از لشکر شام دست گیر کردند و بدهلز جهانگیر فرستادند آنگه شامیان در میان عقبه خرتبرت فروآمدند و رومیان بمضارب خیام بازگشتند روز دیگر کمال الدین کامیار با لشکر جزار در رسید شامیان چون از فراز عقبه عقاب چتر جهانگیر را مشاهده کردند

از بیم جان نیم جانی را که داشتند بقلعه انداختند لشکر روم بآهستگی در شهر شدند و دست بنهب و حرق دیار و خرق استار دراز

a

. حره؟؟؟ P.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۹۶

کردند و سلطان بملطیه در انتظار مبشر فتح نشسته بود

ذکر والد و والده مؤلف اصل آن مختصر امیر ناصر الدین امیر دیوان الطغرا درین مقام بتبعیت لازم آمد (**)

والده او بیبی منجمه که دختر کمال الدین سمنانی رئیس اصحاب شافعی بود در نيسابور و از قبل والده نبیره محمد یحیی در علم نجوم مهارتی تمام یافته و بحکم آنک سهم الغیب در طالع داشت احکام او بیشتر با قضا و قدر موافق می آمد در وقتی که کمال الدین کامیار بسفارت نزد سلطان جلال الدین بر در اخلاط آمده بود او را بخدمت سلطان مقرب دید و در احکام نجومی مرجوعه الیها یافت در وقت مراجعت بحضره سلطنت این حکایت را بر سبیل نادره در اثناء محاوره عرض داشت و چون سلطان جلال الدین را بر درآمد از لشکر مغل نکبت رسید این عورت با شوهر بدمشق افتادند و چون خبر بسطان علاء الدین رسید نزد ملک اشرف باستدعاء ایشان رسول فرستاد و باعزاز و اکرام بممالک روم آورد و چون لشکر بخرتبرت رفت بیبی منجمه حکم کرد که فلان روز در فلان ساعت مبشر ظفر برسد سلطان ترصید آن روز می فرمود و در آن ساعت ورود قاصد را متطلع می بود ناگاه قصاد رسیدند که عساکر شام مخذول شدند و بخرتبرت پناه آوردند و هرآینه چون رایات بدین صوب نهضت فرماید فتح قلعه بی هیچ منازعه میسر گردد سلطان را

از موافقت آن حکم اعتقاد بمهارت او در آن علم زیادت شد در حال غلامان خاصّ باحضار او روان شدند چون در آمد فرمود که حکم بیبی خاتون موافق تقدیر ربّانی شد

* الاوامر العلائیه ص ۴۴۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۹۷

و خلعت سلطان درپوشانیدند و فرمود که هر امنیه که در خاطر است عرض دارد انشاء حضرت سلطنت را بنام شوهر خود مجد الدین محمد ترجمان که از سادات کورسرخ و معتبران جرجان بود التماس کرد بی توقّفی میسر شد و همواره در حضر و سفر ملازم بودی و بنوازش خسروانه اختصاص یافتی و کار او درین دولت بجای رسید که رسالات بزرگ را چون بغداد و شام و خوارزمیان و علاء الدین نومسلمان و ایلچی را بخدمت اردوها از موافق تر کسی نمی دیدند در تاریخ شعبان سنه ۶۷۰ بجوار کردگار انتقال نمود، با سر سخن رویم سلطان فرمود تا بشارتها زدند و روز دیگر موکب همایون سوی خرتبرت نهضت فرمود و در حال که رسیدند هجده منجنیق نصب کردند و از تواتر سنگ عرصه امل و هنگامه اجل را بر محصوران قلعه تنگ درآوردند و از غرایب اتّفاقات بره در تنور آویخته بودند در مطبخ ملک خرتبرت تا پیش ملک و ملوک شام نهند خوانسلار در آمد و عرض داشت که سنگ منجنیق بر تنور افتاد و بره را بزمین فروبرد ملک حماه مردی عاقل بود گفت یا اصحاب دولت از در ممانعت در آمدن از حصافت دورست رای آنست که یکی از ما بخدمت سلطان رود و دست بدامن کرم او زند باشد که بجان امان دهد باتّفاق همگان ملک حماه

که این رای زده بود بخدمت سلطان آمد و بعاطفت خسروانه مخصوص شد و شفاعت او باجابت مقرون گشت بشرطی که ملوک و امراء شام از قلعه باندک و بسیار چیزی بیرون نیارند و سلامت سر راضی باشند و کتاب امان برین وجه مسطور گشت لکن سنگ

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۹۸

منجیق همچنان در کار بود روز دیگر عذبات اعلام سلطان ممالک خاور بر شرفات مینارنگ این حصار کبود در خفقان آمد از قلعه فغان الامان برداشتند و سنجق را بالا خواستند خاص طغرل سنجق را بالا برد و بر باره دروازه نصب کرد و از اندرون و بیرون آواز بشارت بگوش سیارات می رسید امرا و ملوک شام از قلعه بیرون رفتند و بموضعی که مهمانداران معین کرده بودند فروآمدند سلطان بر قدر مرتبت بهر یک خلعت فرستاد و فرمود که نماز دیگر بیزم جهان افروز حاضر شوند جمله ملوک و امراء شام خلع پوشیده درآمدند و از اکل و شرب شربی هرچه هنی تر حاصل کردند غیر از شمس الدین صواب که بخلعت نظر نکرد و در خوان بنان بنان نبرد سلطان از تنمّر و تجبر او در تاب رفت و بامیر کمال الدین فرمود که سیاه جامه ما نپوشید و نان نخورد کمال الدین جواب داد که او بدو دست خورده است و سیری تمام حاصل کرده سلطان از استماع آن لطیفه ابتسام فرمود روز دیگر در لشکر ندا کردند که هر که بشامیان چهارپا فروشد جزا جز قتل و صلب نیابد و این استخفاف بنا بر رای خطاء صواب بود روز دیگر اجازت انصراف یافته روی باماکن خود نهادند و

بحکم آنک رطوبت بر مزاج صواب غالب شود و طاقت پیادگی نداشت غلامانش بمنابیه بر سپر گرجی می گرفتند تا بحدود شام رسانیدند و چون ایشان را اجازت حاصل شد نواب و امناء سلطان بر قلعه رفتند و احتیاط کارها جای آوردند آنکه عزیمت قیصریه فرمود و بکمال الدین کامیار و ایاز شرابسلار مثال داد که ملکان را [که] از ملکه عادلیه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۱۹۹

داشت تطهیر کنند و سنت ختان را بآئین پادشاهان بجای آرند و خویشتن عزم مشتاء انطالیه و علائیه فرمود

ذکر فتح حرّان و رها و رقه و توابع و لواحق آن «*»

چون موکب شاه اختران بامر الهی از برج ماهی عزم مرغزار حمل فرمود و از عمل صناعت خویش اطراف قتل را در حلی و حلال گرفت سلطان از انطالیه و علائیه بقیصریه که مجمع عساکر بود نهضت نمود و بامیر کمال الدین و دیگر ارکان دولت فرمود که عزیمت فتح حرّان و رها و رقه و مضافات آن مصمم گردانند و دیار و قصور عادل و کامل را مجاثم آرام و مرابض ظبا و نعام سازند ملک الامرا کمال الدین با مقدار پنجاه هزار سوار چون برق لامع روانه شد و چون بدانصوب وصول یافت منجیقها نصب کردند و هرچند کنگره قلعه حرّان با برج ستارگان برابری می کرد و از ذکر کوه قاف استنکاف می نمود و امواج خندقش لرزه بر جان بحر اخضر می انداخت اما از تواتر حملات و وقوع احجار مجانیق در بیوت و حجرات ساکنان آن را رجفان ظاهر می شد و لکن از روی حق گزاری مدّت دو ماه مصابرت نمودند و چون

از تجرّع مرارات کاسات صبر عاجز شدند و در شهر از لشکر گرجی و فرنگ بر کریم حرایم مسلمان بی ادبها می رفت جهت تسکین این داهیه و از بیم جان فریاد امان برآوردند و معتبران را بخدمت ملک الامرا فرستادند و شرط کردند که بجز اطفال و عیال چیزی از قلعه بیرون نبرند و برهنه چون شیر «a»

* الاوامر العلائیه ص ۴۴۶

a

. سیر P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰۰

و موی از خمیر از قلعه فروآمدند و سنجق را بالا بردند و امرا بخلوت بالا رفتند و اموال و خزاین بی کران در دفاتر ثبت کردند و در صنادیق و بیوتات مختوم کردند و بخدمت سلطنت اعلام کردند سلطان بعد از احقاد مساعی فرمود که خزاین را باحتیاط تمام بخزانه عامره فرستند و آنچه لا بد قلعه باشد آنجا بگذارند و باقی را که گزیده تر باشد بمحروسه ملطیه فرستند و مرمت رخنه‌ها قلعه تقدیم دارند و بعد از اتمام مرام روی بدرگاه نهند و بعد از مراجعت ملک الامرا و عساکر از سر قلعه حزان ناگاه قصاد ملطیه بدرگاه رسیدند که ملک کامل بحزان معاودت نمود و بوجه محاصرت قلعه را باز در تصرّف خود آورد و کوتوالان و متجنّده و نواب را در جوالها نهاده و بر اجمال بار کرده بجانب مصر فرستاد و در حبس ابد بازداشت سلطان اگرچه ازین خبر منفعل شد اما فیوم لنا و یوم علینا برخواند و فرمود که استرجاع حزان از مهمّات نیست رای آنست که بمحاصرت آمد روید کمال الدین کامیار جواب داد که فرمان پادشاه راست اگر عساکر منصور قصد قلاع افلاک کنند

ابراج آن را آسان آسان در مغاک خاک اندازند اما چون آمد شهری را که باره آن کوه خاره است و هیچ پادشاهی آنرا بیجنگ و محاصرت فتح نکرده است هلا هلا میسر نتوان کرد اما گمان چنانست که بسه سال متواتر میسر گردد برین وجه که در سال اول مزروعات آن را بسوزانند و مواشی را منسوب و رعایا و دهاقین را اسیر و منکوب گردانند و مدّت یکسال دیگر نگذارند که بدیشان از ذخیره مدد رسد در سال سیم ممکن که دست در دامن امان زنند و شهر را تسلیم کنند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰۱

و چون او از محاصرت آمد بدین عبارت احجام نمود «a-»

ذکر تصدّی تاج الدین پروانه محاصرت آمد را و عودت بر وجه خیبت «*»

تاج الدین پروانه پسر قاضی شرف الدین ارزنجانی جهت رواج بازار خود و کساد متاع حشمت کمال الدین کامیار که محسود عالمیان بود روزی در اثناء تقدّح که ذات سلطان را متروّح یافت گفت اگر پادشاه بنده را اجازت دهد که با لشکر قدیم و خوارزمیان بآمد رود در مدّت شش ماه بل کمتر میسر گرداند سلطان او را بدان التزام اکرام فرمود و زعامت جیوش را بدو مفوض گردانید و لشکرها را با زردخانه و برگ و عدّت آراسته در صحبت او روانه کرد چون بدانجا رسید مدّتی بمحاصرت آن صرف کرد هیچ اثری ظاهر نشد قیر خان و دیگر امراء خوارزم بحکم حقدی که از ملک غازی و بدر الدین لولو و ملک منصور صاحب ماردین بواسطه سلطان جلال الدین که در وقت التجا بدیشان بدو التفات

نکردند در دل داشتند در آن ممالک تاختن بردند و تا در سنجار قتل و سبی و حرق و نهب و خراب کردند و حال را بدرگاه سلطنت باز نمودند سلطان بر فتح آمد مصر شده بود صاحب شمس الدین اصبهانی را با لشکر دیگر با مال و زردخانه بی نهایت تا حدی که برسم منجیق از آهن سنگه‌ها مدور و منی و سه منی و پنج منی بر شتران بار کرده فرستاد آن فتح برو نیز بسته شد و از قبل غضب حضرت سلطنت ترسان بود حال

a La phrase est maladroitement interrompue par l'inscription du chapitre suivant

* الاوامر العلائیه ص ۴۵۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰۲

بدرگاه بدین طریق نمودند که کارآمد باخر خواست آمد اما زمستان ناگاه هجوم کرد و از آن قبل عساکر را در نهضت و حرکت فتور ظهور پذیرفت و بدان واسطه اجازت تفرق و معاودت یافتند اما سلطان فرمود که سال قابل بذات خود مباشر و مزاول کردم و آن مهم را چنانکه واجب است بکفایت رسانم و چون امرا بخدمت رسیدند عتابی نفرمود و از گذشته گذشت

ذکر ورود ایلچیان اردوی نزد سلطان علاء الدین کیقباد (*)»

امیر شمس الدین عمر قزوینی چنین حکایت کرد که بسبب احداث ایام ترک وطن قدیم که مقطع سزه و مجمع اسزه بود نمودم و طریق تجارت پیش گرفتم و چون بشهر ارزروم رسیدم و آن را بنعمت و راحت مشحون دیدم مدتی آنجا اقامت کردم و نعمت متکثر بدست آوردم ناگاه برگستان نمودم و الوان مرضیهات صناعت کردم و مدتی در تتمیم آن برآوردم آنکه با خود گفتم

چنین متاعی جز خزانه پادشاه را نشاید مطیّه سفر در زین کشیدم و راه آن در گاه را بر خود گشاده کردانیدم و چون بدانحضرت رسیدم معامله منجیح و تجارتی مریح دست داد در وقت عرض پادشاه حاضر بود مرا فرمود که از کجا می آیی گفتم از بلاد روم گفتم آن مملکت در دست سلطان علاء الدین کیقبادست گفتم آری فرمود که طریقه او در ملکداری چگونه است گفتم چنانست که پادشاه پسندد و همانا که در اسلام چنو پادشاهی نباشد عدلی شامل و عقلی کامل و ملکی معمور و مالی موفور و رعیتی مسرور فرمود که چنین پادشاهی را دریغ باشد که از عنایت خود محروم کردانیم و او را آگاهی بفرمایم که با ما ایل شود و ملک و رعیت

* الاوامر العلائیه ص ۴۵۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰۳

او آبادان ماند اگر ترا بایلچی بروی فرستم روی عرض داشتم که من مرد تاجرم و بر دقایق رسالت اطلاع ندارم شاید که دقیقه نادانسته فروگذارم و معاتب کردم فرمود که نظر ما چون بر تو افتاد و بچنین کاری اختیار کردیم خدا بر زبان تو آن راند که مقبول عالمیان باشد پس مرا با دو نوکر مغل بدون و ارمتای و یک پایزه زر «۱۵» و پایزه نقره با یرلیغی که مضمونش اینست

سواد یرلیغ که نزد سلطان علاء الدین کیقباد آمد «*»

شهریار عادل سلطان علاء الدین بدانند که ما آوازه نیکو که در ملکداری و رعیت پروری پیش گرفته و آینده و رونده از تو خشنودند شنیدیم و نیک پسندیدیم و ترا سیورغامیشی فرمودیم و خواستیم که تو پیوسته در

ملک خویش خوشدل و آسوده مانی چون خدای تعالی ما را بزرگ کرد و عزیز کردانید و روی زمین را باروغ ما ارزانی داشت و تو راه پسندیده می روی ما را واجب گشت حال خود بشما نمودن و براه ایلی و فرمان برداری خواندن بعد از آن چون ما احوال خود نموده باشیم کسانی «b» که ایل نشوند و سرکشی کنند و لشکر ما بولایت ایشان درآرد «c» و ایشان را بکشد و زن و بچه اسیر کند و مال و اسباب را غارت و خراب کند و بدیشان بدی رساند از ما نباشد نوشته در سال بیچین سنه ۶۳۳ از مقام سبزه «d» آوردو بخدمت فرستاد و روان شدم بعد طی طومار مسالک دیار بممالک روم پیوستم چون بقیصریه وصول افتاد سلطان بعلائیه بود مبارز الدین چاولی قاصد فرستاده

a

P زرد .

b

P ajoute .

c

P؟؟؟؟ .

.d P sans points

* ذکر سواد X که نزد سلطان علاء الدین کیقباد آمد. الاوامر العلائیه ۴۵۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰۴

بود و احوال ما عرض داشته ما را تا بهار آنجا داشتید و هر روز بعد از سیران و پیش از دیوان بدیدن ما می آمد و مراعات بی حد می کرد و چون روی بهار بخندید و سلطان از علائیه بقیصریه آمد ما را حاضر فرمود و احترام تمام نمود و چون یرلیغ رسانیدم برخاست و خویشتن مطالعه کرد چون از تخت فروآمد و در سراج خلویت مرا بی نوکران حاضر کردانید اول لفظ که از شنیدم این بود که شکر ایزد را که فرستاده که از برگزیده خدا نزد ما رسید و مسلمانست و عزیز کرده خدا

ما را عزیز کردانید و یاد آورد آنکه فرمود که آنچه پرسم از راه دین داری باید که راست در میان آری گفتم هرآنچه دانم هرآینه بمحلّ آنها رسانم فرمود چون ایل شویم در ملک ما طمع کنند گفتم معاذ الله ایلی با ایشان آن قدر باشد که هر سال ایلی بخدمت رود و از جامهای که در خزاین می بوسد و اسبابی که در گلهها و اصطبلها پیر می شود و زر که زیر زمین در معرض تلف می آید چیزی اندک نزد ایشان برد و ظاهر و باطن با ایشان یکسان داشته آید سلطان ایلی را قبول فرمود و فرمان داد و تحف و هدایا و طرف روم ترتیب کردند ناگاه سوم شوال سنه ۶۳۴ بجوار حق پیوست و پسرش غیاث الدین کیخسرو بر تخت نشست و نزد من و نوکران فرستاد که پدرم ترا برادر خطاب کرد و من پدر می خوانم و من نیز طریق ایلی و بندگی می سپرم و پیش کشیها را که سلطان علاء الدین ترتیب فرموده بود در صحبت فخر الدین پسر جبر «**ā**» مصری بملطیه روان کرد چون

a. Lecture douteuse. P sans points. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰۵

بولایت خراسان وصول افتاد ملحدان با لشکر انبوه بر سر ما آمدند و ما را بکرد کوه بردند و مدت سه ماه و دو روز محبوس بودیم چون خبر ما بخدمت »

a

« رسید نزد جرماغون نوین فرستادند تا ما را از دست ایشان خلاص داد چون بندگانگی «**ā**» رسیدیم و احوال عزیز داشت و قبول کردن ایلی و ترتیب تحفها و وفات سلطان علاء الدین گفتیم قیران قیران قیران سه

بار فرمود و ایلی غیاث الدین را پسندیده داشت و باز حکم شد که بسوی روم روم و باسقاق باشم چون بعراق رسیدم بایجو نوین بکوسه طاغ با غیاث الدین مقابل شده بود و حال از آن نمط گشته

ذکر وفات سلطان علاء الدین کیقباد (*)»

چون آفتاب معالی و جلال سلطان علاء الدین کیقباد در جهاننداری و کامگاری بدرجه کمال لا بل بدیوار زوال «b» رسید و گردن کشان آفاق سر بر خط حکم او نهادند و با امیر المومنین مستنصر در مملکت مشارکت بحکم وراثت «c» اعمام آغاز نهاد و بسطان اعظم و قسیم معظم مخاطب گشت بحکم غبار وحشتی که از جهت ملک کامل بر خاطر اشرفش نشسته بود عساکر را بقصد ولایت شام بقیصریه جمعیت داد و جهت احتیاط و مراعات سیواس را از تحویل فخر الدین ایاز شرابسلار که اخص خواص بود و بجوار حق پیوست بقیر خان مفوض کردانید و پادشاهی ارزنجان را باز بر ملک غیاث الدین مقرر داشت و التونبه چاشنی گیر را باتابکی و ملک الامرائی دولت او نامزد کرد و ولایت عهد «d»

a Le nom du grand khan est constamment omis dans le ms. b

P زوال .

c Sans points. d

P ajoute و عهد .

* الاوامر العلائیه ص ۴۵۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰۶

سلطنت روم را بر ملک عز الدین قلیج ارسلان تقریر کرد و جمله امرا را بمتابعت این معنی ملزم کردانید تا همه رغبه و رهبه ایمان مبیعت فراهم دادند و بر ولا و هواء او ایمان وثیق یاد کردند و چون هلال شوال سنه ۶۳۴ پدید شد در صحراء مشهدیه

چندان لشکر فراهم آمده بود که حصر ممکن نبود «a» بعید گاه حاضر شدند و هرکس هنری نمودند آنکه میدان را خلوت کردند و سلطان جلال الدین قراطای را بنیزه در پی کرد و او بیلاتگین تمکین نمی داد باری چند این باری باختند آنکه عزم سراپرده سه سری فرمود و نماز گزار شدند و خوان نهادند و بر داشتند روز سیم شوال فرمود تا جمله رسولان که در قیصریه حاضر بودند در بزم شاهنشهی حاضر شدند و امرا و اکابر و اماجد حضرت سلطنت فراهم آمدند و آلات بزم در آوردند و آوانی مطربان خوش الحان بلند شد ساقیان زرین نطق سیمین ساق چون سرو روان بر سر حرفا دوران آغاز کردند پای بادیمای نداء

خذوا بنصيب من نعم ولدهفكل و إن طال المدى يتصرم در داد غراب البین نعيب نعيب بانشاد نشید

کم جموع قد رأت أبصارنا يمزجون الخمر بالماء الزلال «*»

ثم صاروا في غد أیدی سباو كذاك الدهر حال بعد حال بصوت پهراس باسماع جلاس و رضاع کاس می رسانید ناگاه ناصر الدین علی چاشنی گیر مرغی بریان زن زده گرم در بزم آورد و بخدمت سلطان پاره «b» کرد سلطان لقمه چند تناول فرمود بعد زمانی تغییری

a

. بودی P

b

(sic) ؟؟؟

* الاوامر العلائیه ص ۴۶۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰۷

تمام در مزاج کریمش ظاهر شد اهل مجلس مشوش متعرق می گشتند سلطان از فرط اضطراب و التهاب سوار بسرای کیقبادیه تجشم «a» نمود و شکوفه بسیار فرمود و بقراطای گفت که کار من پایان رسید کمال الدین کامیار را طلب باید داشت تا با او وصایا تقدیم افتد غلامان خاص بطلب او دوان کردانیدند

نماز خفنتی بود که بحضرت رسید سلطان را کلال بر قوت ناطقه ظهور یافته بود چندانک ایما و اشارت می کرد فهم امیر کمال الدین بدان نمی رسید زود سوی خانه مراجعت کرد شبی بود از شب دوشنبه چهارم شوال سنه ۶۳۴ که سلطان از سرای کیقبادیه بمنزل رضوان نقل کرد و بعد دو روز کالبد مطهرش را بقونیه بردند و بجنب آبا و اجداد دفن کردند و بدان مفارقت دل برق کباب و دیده سحاب پر آب گشت و امور ملک و ملت از آن روز در تراجع و تباهی افتاد و نظام عقد پادشاهی واهی شد و از عجایب اتفاقات آن بود که ملک کامل و ملک اشرف که پیوسته سواد حصول ملک روم در سر ایشان کامن بود درین ایام فرمان یافتند و احوال ممالک روم در هرج و مرج افتاد و در نزهت آباد این ممالک که موئل غربا و ملجاء ضعف بود شربتی خوشگوار بهیچ حلقی فروزفت که صد هزار جوی خون از حال و دل برنیامد

ذکر تمکن سلطان غیاث الدین کیخسرو بن کیقباد بر «*» سریر پادشاهی

چون سلطان علاء الدین کیقباد سراپرده روح را در سایه رحمت

a

(sic) تحمید؟؟؟

* الاوامر العلائیه ص ۴۶۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰۸

الهی زد و روی بریاض جنات نعیم نهاد ملک غیاث الدین را از تباهی حال سلطان آگاهی دادند در حال دعاه را نزد هر امیری از اکابر دولت دوان کردانید بهوا و ولاء خود دعوت کرد شمس الدین التونبه چاشنی گیر و تاج الدین پروانه پسر قاضی شرف و جمال الدین فرخ «a» استاد الدار و سعد الدین کوبک و ظهیر الدوله

پسر گرجی را در آن باب سمح العنان و سریع الاجابه یافت روز دیگر امیر کمال الدین و حسام الدین قیمری «b» و قیر خان و دیگر امرا از مال حال سلطان بی خبر در میدان سیران می کردند غیاث الدین را دیدند با امرای که دعوت او را اجابت کرده بودند لغام ریزان کرده از طرف کیقبادیه که بشهر می آمد در حال بسراء سلطنت رفتند و چون هواخواهان را بانبوهی دیدند بر هواء و ولای غیاث الدین سوگند خوردند و التوبه چاشنی گیر و جمال الدین فرخ «a» لالا سلطان را بردند و بر تخت نشاندند و دستبوس و نثار کردند فی الحال فرمود تا جمله زندانیها را آزاد کردند و دروازه‌ها شهر را محکم بستند چون حسام الدین قیمری این معنی استماع کرد که امرا برخلاف قرار و عهدی که با سلطان کرده بودند غیاث الدین را بر تخت نشاندند در غضب رفت و با امیر کمال الدین و قیر خان گفت که ملک عز الدین بکیقبادیه است ما عهد سلطان ماضی نگاه داریم و او را بسطنت نشانیم و هر که مخالفت کند بزخم پولاد دمار از نهادش بر آریم لشکر با ماست و ولی عهد در دست

a

. فرح P

b. Sans points ici en P. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۰۹

ما این عار هرگز بر خود نگیریم و اگر موافقان غیاث الدین مخالفت کنند بوجه محاصرت مرادشان در کام شکنیم قیر خان با قیمری همداستان شد کمال الدین کامیار توقف کرد و تعللی می نمود ناگاه از شهر بدو خبر رسید که کار از آن درگذشت که شما را در شمارست هر که بزودی

a

« بسلامت برد و هر که متعزّض هوایی که نه از مهبّ موافقت سلطان غیاث الدین جهد شد بمرهم ندامت از جراحت خود سالم نشد امیر کمال الدین بدان نیز التفات نکرد تا نماز دیگر بر اطراف مشهد طواف می کردند چون دیدند «b» که مماطلت و مضایقت فایده نمی کند و بر حکم وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكُهُ مَنْ يَشَاءُ «c» مزیدی تصوّر نمی توان کرد هر سه امیر در شهر رفتند و سلطان را بسطنت تهنیت کردند تاج الدین پروانه پیش دوید تا امیر کمال الدین را قسم تلقین کند دست ردّ بر سینه مرام او نهاد و مصحف مجید را بر کف گرفت و نزد تخت رفت و بعبارت و بلاغت و فصاحتی سوگند خورد که جمله متمیزان و اصحاب فضل که آن روز آنجا بودند متحیر شدند و قیر خان و قیمری و دیگر ملوک و خانان همه سوگند خوردند و شهر یاری بر سلطان غیاث الدین کیخسرو مقرر گشت و فرمانها متوجّج بتوقيع الملك لله باطراف فرستادند و زندانها آزاد کردند

ذکر گرفتن قیر خان و گریختن لشکر خوارزمی بطرف شام «*»

سعد الدین کوبک از خبث طینت و فساد دخلت بدنهادی آغاز کرد و در باب قیر خان که از کبار امراء عساکر خوارزم بود

a

. بازر P

b

. دید P

.c Kor. ۲, ۲۴۸

* الاوامر العلائیه ص ۴۶۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۱۰

بخدمت سلطان غیاث الدین تهمت را کار بست و عرض داشت که از بندگی اعراض خواهد نمود اگر ازین مملکت جای دیگر رود چون بر کمیّت و کیفیت ملک و لشکر واقف شده است دشمنان را اغرا کند رای

آنست که او را مقید کنید تا دیگران از سر رعب و رهب بر جاده اخلاص قیام نمایند و قصد مفارقت این حضرت نکنند از فرط غباوت و غزّتی که از لوازم صبی و شبابست سلطان فرمود تا او را حاضر کردند و بمسجد سراء سلطنت بازداشتند و شهنگام مقید کردانیده بقلعه زمندو بردند و آنجا بمرضی گرفتار شد و درگذشت چون دیگر امر را شنیدند همه روی بگریز نهادند و تزلزل و اضطراب در ممالک بادید آمد و ولایت را بنهب و غارت فروگرفتند سلطان کمال الدین کامیار را باسترجاع ایشان مندوب فرمود با لشکرها روانه شد و بملطیه پیوست و ارتقش را که سرلشکر ملطیه بود تا خرتبرت در پی فرستاد خوارزمیان از راه عرب کیر از فرات عبور کرده بودند ارتقش با سیف الدین «a» بیرم سوباشی خرتبرت پیش خوارزمیان گرفتند ایشان قاصدی فرستادند که ما از آوارگی در ظلّ سلطان ماضی براحت و سعادت پیوستیم چون او بجوار حق پیوست قیر خان را که سرور ما بود بی جرمی محبوس کردید ما از بیم جان ترک خدمت این خاندان کردیم و بطلب روزی خود روی در جهان نهادیم مصلحت آنست که مراجعت فرمایید و ما را باعراض از رعایت حقوق نعمت و ممالحت ملزم نگردانید ایشان از غایت

a

. شمس الدین l'auteur écrit ۲. ۱, ۲۱۱. Ci-dessous p

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۱۱

نخوت و عجب بدین نصایح التفات نکردند و در مقابله بمقاتله رفتند شمس الدین بیرم در آن معرکه مضغه ناب ذیاب گشت و سیف الدوله ارتقش اسیر شد و خوارزمیان را اسپان بی نهایت دست داد بی توقّف

عزم دیار شام کردند و ملک حرّان و رها و رقه و سروج و دیگر مواضع بگرفتند چون کمال الدین کامیار را شکست لشکر معلوم شد بوم اندوه مقیم مقعد در دل و جان او آشیان ساخت نه سامان پیش رفتن داشت و نه مجال باز آمدن بضرورت مراجعت کرد و حال را بمحلّ آنها رسانید کوبک لعین را در آن قضیه در هدم مبانی معالی امیر کمال الدین رخنه‌ها بزرگ دست داد و بخفیه بجای رسانید که چنانک ذکر خواهد رفت او را و چند امیر دیگر را شربت هلاک چشانید

ذکر شروع کوبک در قتل اکابر ممالک روم «*»

کوبک را بسبب آنک شمس الدین التونبه در بعضی اوقات بر زبان راندی که این سگ را از درگاه دور می باید کرد و الّا اخر الامر بر هرکس زخمها زند «**٦٥**» و کمال الدین کامیار دافع آن قصد می شد در مدّت غیبت امرا فرصتها یافت و وعاء غضب سلطان را از مساوی اتابک التونبه ممتلی کردانید و تاج الدین پروانه را درین باب با خود همداستان کرد روزی که دیوان سلطنت بارکان دولت آراسته بود و شمس الدین التونبه بر امثله دیوانی نشان می نهاد تاج الدین پروانه و کوبک از خدمت سلطان بدر آمدند کوبک در جست و انگشتی سلطان در انگشت کرده

a. Plusieurs mots manquent dont on peut deviner le sens par ce qui suit

* الاوامر العلائیه ص ۴۷۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۱۲

شیت بیضاء شمس التونبه را در کفّ گرفته از صف اکابر فرو کشید و بجاندارى سپرد تا بیرون برد و بدرجه شهادت رسانید
هیچ کسرا

زهره آن نبود که چون و چرائی گوید صاحب شمس الدین «a» کمال الدین کامیار را فرمود که اگر این کار را تدارک نکنیم کوبک کستاخ شود و شرش بدیگران نیز سرایت کند این سیاست را مانع می باید شدن کمال الدین [اغفال] نمود و مصلحت ندید که صاحب در باب او سخنی گوید از آن روز بازار وقاحت او رواج گرفت آنکه با تاج الدین پروانه قلب المحن لازم شمرد و بسرّ و جهر در ابطال وجود او می کوشید امیر تاج الدین بدان سبب خود را از میانه دور انداخت و اجازت خواست و بانکوریه که اقطاع او بود روانه شد و آنجا تغییر «b» زمان می فرمود و باحتساء مدام و فیض انعام بر خاص و عام مشغول می بود

ذکر قتل ملکه عادلیه و حبس اولادش عزّ الدین قلیج ارسلان «*» و رکن الدین

چون سلطان نوبهار اعلام کامرانی برافراخت و عساکر ریاحین خیام خون رنگین بصحراء مشک آگین زدند و سلطان از انطالیه بقیصریه پیوست کوبک را فرمان داد تا میان ملکان و والده ایشان ملکه عادلیه تفریق کند بر موجب حکم ملکه را بدار الحصن انگوریه فرستاد تا آنجا بعد مدّتی بزه کمان خنق کردند و ملکان را ببرغلو بردند و آنجا محبوس بودند تا آنگاه که سلطان

a. C. a. d. Chems al- din Isfahani. b Sans points en P

* الاوامر العلائیه ص ۴۷۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۱۳

غیاث الدین را عزّ الدین کیکاوس از بردولیه «a» و از جاریه رومیّه رکن الدین قلیج ارسلان و از ملکه گرج علاء الدین کیقباد در وجود آمد سلطان اتابکی عزّ الدین

کیکاوس را بمبارز الدین ارمغانشاه مَفْوض کردانید و او را باهلاک برادران فرمان داد او مردی خیر بود در قتل ایشان توقّف نمود و بعضی می گویند دو غلام را نکشت و نشان بر سلطان برد و گروهی برآند که هلاک کرد فی الجمله محقق نشد

ذکر کشتن کوبک تاج [الدین] پروانه را رحمه الله تعالی (*)»

بسمع کوبک رسانیدند که چون تاج الدین پروانه باقشهر رسید مطربه را از مغنیات ملک خرتبرت بی وجه مبیعت در بستر مباشرت کشید در حال که این معنی شنید از ائمه و قضاه استفتا کرد که حدّ زانی محصن سیما در خانه ولی نعمت خویش در شرع چه فرمایید فتوی دادند که رجم کوبک آن فتاوی را در اوان خلوت بسطان نمود و گفت که اگر مسامحه فرمایید زیردستان خیره گردند و در خاندان مخدومان دست درازی کنند سلطان از سر سورت شراب در سیاست پروانه شتاب کرد و انگشتی داد که کوبک سزاء او را بر وجه شرع تقدیم دارد و فرمانی بتوقیع رسید کوبک چون برق محرق و سیل مغرق در مدّت دو روز بانگوریه پیوست و از گرد راه در سرای پادشاه فرو آمد و تاج الدین پروانه و امرا و ائمه شهر را حاضر کردانید و حکم

a Lecture douteuse. Dans la leçon du ms. se cache un nom de femme grec, car la
.mere d'Izz al- dIn etait la fille d'un pretre grec

* الاوامر العلائیه ص ۴۷۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۱۴

فرمان را شنویند و در حال او را مقید کرد و روزی چند بطلب و احتیاط اسباب او مشغول شد و

چون فراغت یافت او را بمیدان انگوریه برد و چنان امیری نازنین را که خورشید انور از رشک روی از هر او در حجاب سحاب تواری گزیدی و عطارد از رشک خط و بلاغتش انگشت حسد بدنندان گزیدی و هیچ صاحب جان را دل ندادی که برگ گلی بر سینه سمن سیماء او زدی در خاک تا ناف دفن کرد و بالزام عوام را فرمود تا برجم سنگ جان شیرین او را بفردوس برین رسانند آنکه مجموع اموال او را از نقود و عقود بخزانه آورد، و چون این سه خون بریخت و هیچ کس اعراض و انکار نکرد کارش بجای رسید که دلها بیشتر امرا رغبه و رهبه بر هوا و ولاء او قرار گرفت و بزرگان را از بیم او خواب نوشین در دیده جهان بین نمی آمد [مادر] «**۱۶**» او شهناز خاتون از دختران معتبران شهر قونیه بود و غیاث الدین کیخسرو والد علاء الدین کیقباد بر دو گیسوی مفتول او مغبون و بر جمال بی همالش که لیلی از حسن آن چون مجنون محزون بودی مهر انداخته بود و در خفا او را بر سلطان بردندی و بناز و اعزاز باز آوردندی و برین قضیه جز جدّه او را وقوف نبود چون مادرش را بخانه پدر عروس بردند والده اش دو ماهه حامله بود و بحیلت خود را دوشیزه ساخت و از غایت دهاء جدّه اش چنان نمود که در شب زفاف باردار شد و چون مدّت هفت ماه برآمد من در وجود آمدم تا بدین تقریر مزور در خواطر مقرر گردد که او

a Lacune non indiquée dans le ms. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه

از نژاد سلجوق است و سلطان را بافسون بر آن داشت که لون سیاه چتر را بازرق مبدل کردانید تا بحضرت خلافت خبر رسد که سلطان روم از شعار آل عباس عار داشت و چتر خود را از ننگ از رنگ ایشان عاری کردانید تا اگر فیما بعد تیر مکیدت او بر غرض مطلوب آید این بهانه را عکازه اعتذار سازد

ذکر فتح قلعه سمیساط بر دست کوبک «*»

سعد الدین کوبک می خواست که از طریق اقتدار و فتح دیار و امصار رعبی و هراسی در دل شامیان اندازد لشکرهای ممالک روم سوی دیار شام کشید و سمیساط را در حصار گرفت ملوکی که در آنجا بودند چون طاقت مقاومت نداشتند امان خواستند و نزد کوبک پیغام فرستادند که ما را معلوم است که با دولت شهریار کسی را مجال مجادلت و منازعت نیست این ممانعت که درین روزی چند رفت از تیرگی صفاء بخت شوم ما بود اگر ملک الامرا بجان امان دهد و صلیب الصلیبوت را که از قدیم در حکم اجداد ما درین قلعه بوده است و مسیحیان بزیارت آن می آمدند و مال را از آن فتوحی »

a

« حاصل می شد بما باز گذارد و اطفال و عیال ما را متعرض نشود قلعه را تسلیم نماییم کوبک اجابت ملتمس ایشان را لازم شمرد و لشکر را از محاربت منع کرد و سوگندنامه نبشت و فرستاد حالی ملوک قلعه را خالی کردند و رخت خود بزیر فرستادند و سنجق را بالا بردند روز آدینه سلخ ذو القعدة سنه ۶۳۵ و در اندک مدتی فتح سمیساط با چند قلعه

* الاوامر العلائیه ص ۴۷۵

a

دیگر میسر شد و کوبک را بدان واسطه شکوه و هیبت زیادت گشت و با این همه خبث ضمیر و سوء عشرت که با اکابر داشت در رعیت پروری و عدل گستری یگانه بود و در سخا از دریا مواج تر و از سحاب مدارتر بودی و با همه پلنک طبعی در خلوت با حرفا و ندما چون گل ضحوک بودی و از جمله سیاسات غریب او آنست که وقتی در بعضی از پیکارها شتری از حمولات لشکریان در کشت دهقانی رفته بود دهقان فریادکنان بر در سراپرده او حاضر شد فی الحال فرمود تا صاحب شتر را بدست آرند و در جمله لشکرگاه بر آوردند هیچ کس را یاراء آن نبود که بمالکیت شتر اقرار کند چون خصم شتر ظاهر نشد فرمود تا شتر را بر سپید داری که بر کنار آن کشت زار رسته بود در آویختند و اگر کسی در شارع نظر بر چیزی ساقط افتادی زهره آن نداشتی که برگیرد مردمی را که بجمع مفقودات موسوم بودندی خبر کردندی تا بر در دهلیز سلطنت بردندی اگر از اثواب و انواع آن بودی از اطناب خیمه در آویختندی و اگر حیوان بودی تعهد نمودندی و در لشکر منادا رفتی که فلان چیز از که ضایع شده است خصم شنودی و بینه آوردی و متاع را با خود بردی

ذکر گرفتن کوبک قیمری را و کمال الدین کامیار را رحمهما «*» الله تعالی

چون از فتح قلعه سمیساط مراجعت کرد حسام الدین قیمری را بجریمه متهم کردانید و مقید در سراء سلطنت بمحروسه ملطیه بازداشت و اموال بی شمار

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۱۷

او هر روز نیم من گوشت و دو من نان و سه عردبهاء حوایج راتب فرمود و چون بقونیه پیوست کمال الدین کامیار را که از اکابر دهر و فضلاء عصر بود و در فقه از مقتبسان نظام الدین حصیری و در اجزاء حکمت از مستفیدان شهاب الدین مقتول بود و از جمله ابیاتی که با حکیم شهاب الدین بدان مجارات کرده است این است للسهروردی

یا صاح اما رأیت شهباً ظهرت قد أحرقت القلوب ثم استترت

طربنا طرباً لضوءها حين طرت أورت و توارت و تولت و سرت للامیر کمال الدین کامیار

یا صاح اما تری بروقا و مضت قد حیرت العقول حين اعترضت

حلّت و لحت و لوّحت و انقضت لاحت و تجلّت و تخلّت و مضت «۱» با چندین مکارم اخلاق و محاسن اوصاف بحکم «a-
دهلیزی چنان سفاکی مغیال در حضيض قلعه کاوله باوج شهادت رسید «b-

ذکر کشتن سلطان کوبک را و تشفی صدور عالمیان «۲»

چون فوران نایره کوبک هر روز استیلا زیادت می یافت و صواعق عذاب شدید و بطش میبیدش هر ساعت خرمن عمر عالمی می سوخت سلطان بر فراق اکابر خویش متألم شد و از آنک همواره پیش سلطان با شمشیر حمایل کرده در آمدی هم متوهم گشت غلامی را از غلامان خاصّ بسیواس نزد قراجه جاندار فرستاد که کوبک بک «c- ارکان سلطنت را هلاک کرد و این زمان با کمر و شمشیر دلیر بخلوت پیش من می آید از تهوّر و تجبّر او تحیر عظیم می کنیم هرچه زودتر می باید که بیاید تا تدارک کار او

a

. حلمی P؟؟؟

b

. رسانید P

c

. بک P a deux fois

(۱) الاوامر العلایه ص ۴۷۹

(۲) - ص ۴۷۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۱۸

رود قراجه در صحبت غلام بقبادآباد بخدمت سلطان آمد و پیشتر غلام خود را باعلام قدوم بخدمت سلطان فرستاد و خویشان تعللی نمود و ناگاه شبهنگام بوثاق سعدالدین کوبک نزول کرد کوبک از غیر او هراسی نداشت چون او را بدید پرسید که بخدمت سلطان عالم رسیدی جواب داد که مرا بی اجازت ملک الامرا کجا یارای آن باشد که بخدمت سلطان روم و خود را از مقرّبان او شمرم بعد ازین معاذ و ملاذ جناب معظم ملک الامرا می دانم ازین نوع دمدمه و افسون در آن ملعون دمید و چون خاطر کوبک از قبل او امن شد مجلس عشرت بنهاد و طرب کردند و در حقّ او آن شب انعام فراوان کرد و علی الصباح او را بحضرت سلطنت با خود برد و بحسب خود در آمد و از آمدن او اعلام کرد آنگه او را در آورد بدستبوس رسانید بعد از آن امیر مجلس با سلطان قرار نهاد کچون کوبک در مجلس عشرت حاضر گردد سلطان دوستکان بامیر جاندار خورد و او در کشد و بیبانه اراقت بیرون آید و با همدمان خود مترصد خروج کوبک باشند چون او بدرآید تیغ درو نهند و عالم را از بلاء او باز رهانند امیر جاندار دوستکان خورده بیرون رفت و در دهلیز ترصد بروز او می کرد چون کوبک بیرون آمد برسم احترام قیام نمود و چون درگذشت خواست که بچماق بر قفاش زند بر کتف افتاد دست در گردن امیر جاندار

انداخت طغان امیر علم شمشیر کشید و کوبک را پی کرد از بیم جان خود را بشرابخانه سلطان انداخت چون شرابداران او را خون آلود دیدند هریک بکارد و شمشیر و بلا تگین

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۱۹

برو رفتند و جان نجس و نفس خبیث او را از کالبد پرداخته بدرکات جحیم انداختند و چون جان او را بسجین فرستادند سلطان فرمود تا بدن پلیدش را بر جای بلند در آویزند تا عبرت اولو الابصار گردد اجزاء اعضاء او را در قفص آهنین کردند و از داری که وقتی سلطان علاء الدین کمال لقبی «**کا**» مشرف قباد اباد را بخت کوبک از آنجا در آویخت و هنوز جثه او در آنجا مانده بسبب آنک سلطان پشیمان شد و چندانک اقرباء او تضرع نمودند که او را فرو آورند اجازت نداد و فرمود که تا حاسد او را بر آنجا نبرند او را فرو نیاورند در آویختند و همان لحظه قریب کمال جثه مقدّد او را فرو گرفتند و دفن کردند و از جمله کراماتی که از سلطان علاء الدین باز گویند یکی آنست و چون قفص از دار معلّق گشت خلق بنظاره اجزاء پاره پاره او جمع شده بودند ناگاه قفص فرو افتاد و شخصی را هلاک کرد سلطان فرمود که نفس شریر او هنوز درین عالم اثرها می کند و چون از آن مهمّ فراغت یافت جلال الدین قراطای را که کوبک در کنج معزولی نشانده بود باز طلبید و استمالت فرمود و طشت خانه و خزانه خاص را بدو تسلیم کرد و صاحب شمس الدین که خطّ عزل بر صحیفه عمل او کشیده بود و وزارت بصاحب مهذب الدین

داده بنیابت حضرت موسوم کردانید

ذکر وصول مهد ملکه گرج بقیصریه و انتظام عقد و زفاف «*»

پیش ازین تقریر افتاد کچون کمال الدین کامیار لشکر بدیار

a

. لفنی P. Lecture douteuse

* الاوامر العلائیه ص ۴۸۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۲۰

گرج کشید رسودان که ملکه گرج بود رسولان بدو فرستاده بود و در آن میان حدیث مصاهرت کرده و ملک غیاث الدین داماد خواسته و سلطان علاء الدین آن وصلت را پسندیده و بقبول مقرون کردانیده چون نوبت سلطنت بدو پیوست شهاب الدین مستوفی کرمانی را که در کاردانی در جهان فانی ثانی نداشت جهت اتمام این کار مندوب فرمود چون آنجا رسید کارها جمله ساخته بودند روزی چند جهت ترتیب بقایای امور توقّف نمود آنکه بغال فرّخ در خدمت مهد بلقیس عهد روی بخدمت سلطان سلیمان وش نهاد و چون بارزنجان پیوست اولایق را بر براق بشارت وصول مهد بانوی جهان پیشتر فرستاد سلطان فرمان داد تا کافه سپهدارانی که بر رهگذار ملکه باشند باجلال استقبال نمایند و از شرایط بشارت و بشاشت هیچ فرونگذارند و سلطان با چتر همایون بمحروسه قیصریه آمد و بزم نهاد و چون دراری ثواقب و سواری کواکب مانند مشاعل ظاهر شدند سلطان بحجله وصلت و حجره خلوت خرامید ماهی بر گاهی و سروری بر سریری حاصل و حاضر دید ساعد خود را طوق «a» آن یگانه زمانه کردانید و بکام دل رسید

ذکر اعتناء سلطان بدعوت عودت خوارزمیان «*»

پیشتر ایراد افتاد که چون قیر خان را بخت کوبک مقید کردانیده بزمند و فرستادند باقی امراء خوارزم روی بدیار شام نهادند و ملوک شام و دیار بکر و

. اهوانه Pajoute

* الاوامر العلائيه ص ۴۸۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ۲۲۱

و بغتات ايشان همواره خايف و محترز مى بودند و از هر جائي احوال فراوان سوي خانه هر خاني روان مى داشتند و تعرّضات ايشان را بايمان و پيمان از ممالك خود ازاحت مى كردند اما در بعض اوقات در سرحدات مداخلت مى نمودند و قوافل از ترّد مانع مى بودند چون بحضرت سلطنت اين معنى عرض داشتند مجد الدين ترجمان را كه در عهد سلطان جلال الدين با ايشان انبساط حاصل داشت نزد ايشان فرستاد و بوجه استمالت و انالت مقصود باز بممالك روم دعوت نمود چون بديشان پيوست و بنام شاه اعلام كرد حسن استماع لازم داشتند و خلع سلطان پوشيده جبين بر زمين نهادند و حوافر جناب را بوسه دادند روز ديگر مجتمع شدند و رسول را حاضر كردند و گفتند ما بسبب واقعه قير خان متفرّق شديم و در راه با امرا كه باسترداد ما آمده بودند از سر اضطرار جنگ كرديم و نكبت رسانيديم هنوز در تيه آن عثرت مانده ايم با چندين مباسطات چگونه قدم بر بساط آن درگاه نهيم اما اين بلاد را كه بتغلب فرو گرفته ايم از جمله ممالك سلطان مى شمريم بمنشور سلطنت بحكم اقطاع اگر بما ارزاني فرماييد تصرّف نماييم و در مقابله هر دشمن كه فرماييد جانسپاري نماييم و خطبه و سكه بنام پادشاه كنيم و البته رخصت ندهيم كه از عساكر ما بممالك سلطان تعرّضى برسد برين جمله قرار رفت و تغيير خطبه و سكه تقديم داشتند و سلطان را آن راى

ذکر استنجد ملوک شام از حضرت سلطنت (*)»

و انهزام لشکر خوارزمی و تولّاء ایشان بحضرت دار السلام

* الاوامر العلائیه ص ۴۸۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۲۲

مدتی چند خوارزمیان بر مراقبت سوگند و محافظت پیمان سلطان مواظبت نمودند و باز بریو دیو تلبیس ابلیس از جاده طواعیت انحراف نمودند و با طواعیت شیاطین الانس راه کنود و عصیان پیش گرفتند و نشان حقوق را سردفتر عقوق کردند و نهب و انزعاج و تاراج برایشان را واجب می شمردند ملوک شام بتسبیت رمه و تفریق کلمه ایشان اتفاق کردند و بجهت نام و ننگ از حضرت سلطنت استنجد نمودند و سه هزار سوار نامدار بامیر شهریار از خرتبرت و ملطیه و آبلستان و مرعش که متاخم حدود شام است بموازرت و معاضدت شامیان در اهتمام ظهیر الدین منصور ترجمان موسوم شدند و در مدّت هفت روز بحلب پیوستند و از آنجا با صاحب حلب که جسر بسته بود و اسباب عبورات مرتّب داشته بیره رفتند و بملک منصور صاحب حمص که متولّی قیادت عساکر شام بنام او بود متّصل گشتند و بجناح نجاج و خوافی تخویف و قوادم اقدام بر صوب قتال خوارزمیان چون ازدهاء دمان و بلاء ناگهان روان شدند ایشان پیشتر تعبیه صفوق بتقدیم ارباب حتوف و عمال سیوف کرده بودند چون دو منزل از راس العین گذشتند ناگاه کوبه از خوارزمی فراز پشته بادید آمد مردان دلاور زور آزمای بزین کش درآمدند و خوارزمیان در التهاب و چون سیماب در اضطراب رفتند و تلاطم امواج بحر حرب شعله سراج وهاج را منطفی کردانید و غبار بادپایان روز بشب تبدیل داد

بیم بود که از ورطه ضغطه خوارزمیان شامیان خوار از میان بدرروند ناگاه ظهیر الدین منصور عطفه کرد و مظفر آمد و ایشان را بفرار و جلا ملجا کردانید

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۲۳

بعد از تواتر هرب بعضی خود را در نواحی بغداد یافتند و امیر المومنین مستنصر ایشان را اعزاز کرد و اکرام فرمود و اسباب و اسلاب بی شمار در آن معرکه بدست هر دو لشکر شام و روم آمد شهاب الدین زندری منشی حضرت جلالی که در آن وقت متقلد وزارت برکت خان بود بر قلعه حرّان نایب «ad» شد چون خبر انکسار ولی نعمت خود شنید اندیشه کرد که هرآینه بجانب روم رود و در سلک بندگان آن دولت منظم گردد و اگر من قلعه را بسططان روم سپارم مرا بی گمان هم آنجا باید رفت و از خجالت برکت را نتوانم دیدن و هم ملک منصور در خفته شهاب الدین زندری و جمال الدین حبش همدانی را بامارات مقنع و مغنی موعود کردانیده بود ناگاه سنجق ملک ناصر صاحب حلب را بر قلعه بردند و فغان بدعاء او برآوردند ظهیر الدین و دیگر امراء روم تعظیما للقدر چیزی نگفتند و روزی چند باهم بودند آنکه هر یکی بطرفی رفتند

ذکر فتح آمد بر دست بندگان سلطنت «*»

چون امراء روم از وداع عساکر شام بخیمام مراجعت کردند گفتند کچون امراء شام حرّان را بحیلت بدست آوردند ما با این جمعیت اگر کاری ناکرده مراجعت کنیم شینی بزرگ باشد اولی آنست که بآمد رویم باشد که خدا میسیر کرداند مکتوبی درین معنی بحضرت سلطنت نبشتند و بلشکر و زردخانه

a

. بافث P

b Je me suis

. تاوتاش et باوتاش، ailleurs، بوتاس P ici

* الاوامر العلائیه ص ۴۹۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۲۴

گیر سوباشی نکیسار در زعامت لشکرهائ تمام ولایت دانشمند بدان کار نامزد کرد و فرمود که در ذهاب شتاب کنند در ایام قلائل بباقی اجناد پیوستند و محاصرت را میان در بستند روزی در وقت غلبه هاجره فخر الدین ابن دیناری که فرمان رواء قبائل اکراد بود بر طرف باره ایستاده بود ناصر الدین ارسلان بن قیماز نائب ظهیر الدین در محاذات او رفت و سلام و پرسش تقدیم داشت و گفت خداوند را تا کی بی فایده مکایدت باید کشید امیر ظهیر الدین با تو کلمه چند گفتنی دارد جواب داد که نماز دیگر از باب الما معتمدی بدین شکل و سیما نزد شما خواهم فرستاد تا آنچه ظهیر الدین فرماید بشنود و بمن رساند بوقت موعود شخصی در زی فقرا از دروازه مذکور بیرون آمد ناصر الدین او را بستد و بخدمه ظهیر الدین آورد ظهیر الدین حالی مقام خالی کرد و فرمود که همانا اهل عقل را معلوم باشد که سلطان را بمال و رجال و شوکت و قدرت استظهار از جمله ملوک دیار بیشترست و بدین قلعه هیچ احتیاجی ندارد اما «a- شما را یقین باید دانست کچون عساکر بدین مقام آمد تا مقصود محصل نگردد مراجعت نخواهد کرد اگر امیر فخر الدین پیشتر از آنک کسی دیگر پیش دستی کند و قلعه را بسپارد رایت درایت خود را درین معنی بر ذروه معالی و شرفه «b-

شرف رساند و شهر را ببندگان دولت سلطنت سپارد هر مقصودی که دارد من در عهده می روم که از حضرت سلطنت میسر
کردانم و آن شخص را پنجاه

laisse guider par la transcription dans la chronique syriaque d'Abou I- Faradj. a

امارا P

b

. و شرف P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۲۵

دینار تعهد فرمود چون قاصد احوال را بفخر الدین بازگفت بشاشت نمود و هر دم استعداد می فرمود روز دیگر قاصد بیامد و
جواب آورد که چاره جز آن نیست که در آهنین فصیل را بسوزید و چون آن کار شده باشد و نار عمل حق کرده من در شب
سیاه حبال مجانیق را فروگذارم و سپاه را بالای باره دفع کنم تا این فتح میسر گردد بشرطی که امیر ظهیر الدین از قراری که
می نهد تجاوز نفرماید امیر ظهیر الدین در حال سوگند خورد و دست بر مصحف نهاد که گرد نقض عهد بهیچ وجه نگردد و
مرادات او را بکمال اهتمام تمام کند و جهت ملک صالح که بحصن کیف است چهارصد هزار عدد برسم نعل بها بفرستد
چون قاصد بشهر مراجعت کرد و چنانک شنیده بود بازگفت ابن دینار قاصد را باز کردانید و گفت که چهارصد هزار درم را
تسلیم کنند تا در صندوق نهی و مهر کنی و مراجعت سازی قاصد چون بازگشت و این معنی عرض داشت امیر ظهیر الدین نزد
چاولی رفت و قضیه را باز راند و کافه امرا را حاضر کردند و هر یکی از نقرینه و زرینه آنچه داشت در میان آورد و بقاصد
نمودند در صندوقها نهاد و مهر

کرد و بازگشت روز دیگر سپاهیان تاک رز بسته بسته بر در می بردند هرچند از بالا بزخم کشکنجیر و تیر دفع می کردند فائده نمی داشت و چون در تمام انباشته گشت نفاطان چابک دود تاک بر افلاک رسانیدند در سوخته گشت و آهنها فروریخت و چون استار ظلام مسدول شد ابن دیناری کمندها از باره درآویخت تا دلاوران جانسپاری کنند و بر برج آیند در میان سپاهیان نسبت مبادرت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۲۶

منازعت افتاد و غلبه کردند حفظه ابراج دیگر مشعله در گرفتند تا سبب مشغله معلوم کردانند دیدند که رسته منجنیق از برج و بدنی که بیسر دیناری مفوض است درآویخته اند و کار از امانت بخیانت مبدل شده «a- آن شب سپاهیان خایب بازگشتند روز دیگر معتبران شهر انجمن ساختند و گفتند که ابن دیناری که در محافظت رکن اوثق است مخالفت اختیار کرد و ما بر گرفتن و توییح او دست نداریم رای آنست که برضاء خود قلعه را بسپاریم تا آیت «b- قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ نعت حال ما نگردد دو سه نفر را بر باره فرستادند که ناصر الدین نائب ملک الامرا را بباب الماء نزد ما فرستید ناصر الدین نزد ایشان رفت قاضی شهر و نجم الدین ابن الحبیر «c- ابحار و مقدم جعفر منجیقی و دیگر معتبران حاضر شده بودند گفتند اگر رنجه شوی و امرا را سلام رسانی تا لحظه اینجا تجشم فرمایند چون امرا حاضر شدند ایشان از فراز بنشیب آمدند و یک نیمه در را گشودند و امرا را معانقه و مصافحه کردند بعد

از قیل و قال امیر ظهیر الدین انجاز امال ایشان را ملترم شد و باقسام اقسام و انواع ایمان موکد کردانید و میان جانین اصلاح کلی ظاهر شد روز دیگر هر امیری با لشکر و سنجق خود در شهر رفت و اعلام خویش بر باره آمد نصب

a: qu'il faut peut- etre lire

؟؟؟ بود بها؟؟؟ P ajoute چنانک بودنیها بود

b Kor. ۳۲, ۲۹. c la lecture du mot suivant

(الحبیز P)

Lecture douteuse est tout- a fait incertaine. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی،

متن، ص: ۲۲۷

کرد و بشارتها زدند آنگه بسراء سلطنت رفتند و خلق را یک یک [بر] هوا و ولاء سلطان غیاث الدین سوگند دادند کوتوالان قلاع دیگر بخدمت اکابر شتافتند و مفاتیح و تفاصیل قلاع و وجوه آن را عرض داشتند و اولاق بدین بشارت بخدمه سلطان روان شد سلطان فرمود تا فتح نامها نوشتند و بامرا فرمانها مشتمل بر احقاد مساعی مشکور مسطور شد و فرمودند که هرچه امرا در مصالح آن جوانب بیند بی استیمار و استطلاع رای بنفاد رسانند که از تقدیر «

a

« در گاه مأمورند و سرلشکری را بمبارز الدین عیسی جاندار فرمودند

ذکر ظهور خوارج بابای و انطفاء شعله فتنه ایشان «*»

از افواه ثقات منقولست که بابا اسحق خارجی از خطه کفر سود از مضافات قلعه سمیساط بود و او را از مبادی جوانی سواد روایه داری و مریدشکاری در سر می گشت و در صنعت شعبده و نیرنجات ماهر بود همواره بدعوت اتراک جاهل که بتمویهی از فقیهی سفیه و مفتی مفتن استماع کنند بر جا روند و قبول کنند مشغول بودی و پیوسته دیده اشکبار و دلی زار و

تنی نزار «b-»

داشتی چون مدّتی بگذشت و خلق بسیار رو بدو نهادند و مرید و معتقد شدند اندیشه کرد که با آن قدر اتباع اگر خروج کند چراغ دروغ او را فروغ نباشد ناگاه از میان خلق نابدید شد بعد از مدّتی آوازه او در بعضی از دیهه‌ها آماسیه برآمد در مبادی که بدان دیه رسید شبانی می کرد و امانت و ورع

a Lecture incertaine. b

. نراذر P

* الاوامر العلائیه ص ۴۹۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۲۸

می ورزید و از کسی چیزی قبول نمی کرد و بقوت هر روزه قانع می شد کار او در آن توّرع بجای رسید که زن و مرد بسته مدّ کمند اعتقاد او شدند و اگر کسی را المی و غمی پیش آمدی و میان زن و شوهر وحشت افتادی چون رجوع بدو کردند تعویذی نوشتی و دادی فی الحال براحت مبدّل شدی و چون اتباع و اشیاع او کثرت گرفتند از دیه بدرآمد و بر پشته نزدیک دیه صومعه ساخت و آنجا بارآت و تنسک مشغول شد و بجز مریدی چند را بخود راه نمی داد و چنان اظهار می کرد که از طعام و شراب بکلی مهاجرت کرده است و بر جوع و عطش مصابرت گزیده مریدان بهر طرف بمجامع اتراک و غیرهم می فرستاد تا حدّی که بخوارزمیان که در ولایت شام بودند فرستاده بود و تقبیح زندگانی سلطان غیاث الدین کرده که بشرب و مناهای مشغولست و بدین قربت خلق را بخود می خواند و چون دلها بر محبّت و موّدت او قرار گرفت مریدی را بطرف کفر سود و دیگری را بمرعش روان کرد و فرمود که در فلان ماه

فلان روز مخلصان ما را فرمان دهید تا سوار شوند و روی بفتح بلاد آرند هر که نام ما شنود و با ایشان در قمع مفسدان یار شود او را در غنایم و اموال مساهم دانید و هر که مخالفت نماید بی هیچ محابا در قتل او اهمال نکنید آن دو مرید بنا بر «a» اشارت آن پیر ضال بدان دو ولایت رفتند و آوازه در قبایل و خیل خانها اتراک انداختند

a mots qui sont ici mal places, mais

سلطان سیرت P pourraient etre سلطان سیرت . qui apres avoir ete changes en . و آوازه lus apres

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۲۹

ایشان پیشتر بچند سال اسباب قتال معدّ داشته بودند و منتظر اجازت نشسته چون این ندا بدیشان رسید چون مور و ملخ در حرکت آمدند و در روز معین خروج کردند اول دیهی را که مسقط راس ایشان بود آتش زدند و چون دود سیاه در حوالی جهان منتشر شدند و بر موجب حکم آن لعین هر که راه دعوی ایشان پیش می گرفت او را امان می دادند و هر که بجحود در مقابله می آمد بی اندیشه و باک در اهلاک او شروع می نمودند مظفر الدین پسر علیشیر جمعیت ساخت و بریشان تاخت و میان فریقین جنگی عظیم رفت عاقبت هزیمت بر مظفر الدین افتاد و علم و نقاره او در تصرف ایشان آمد مظفر الدین روی بملطیه نهاد و باز لشکر گرفت و خلقی انبوه از کردان و کرمان فراهم آورد و بمحاربت ایشان برد باز شکست برو افتاد چون این دو کزّت نصرت روی نمود کستاخ و دلیر گشتند و بنواحی سیواس بتاختن فرستادند اهالی سیواس جمعیت کرد و بدفع

ایشان روی نهادند لشکر سیواس را نیز منهزم کردند و آگدیشباشی را با دیگر معتبران هلاک کردند و بسیار اسباب از آن کارزار بدست آوردند و رونق و آئین تمام در ایشان ظاهر شد روی سوی توقات و اماسیه نهادند هر که بحکم مدافعت پیش می آمد مخذول باز می گشت دماغ جهالتشان بیکبار بفساد آمد و ترکمانان ولایت مشایعت ایشان کردند چون باماسیه رسیدند شعله شکوهشان استیلا گرفته بود سلطان چون خبر دادند از سر احتیاط پناه بجزیره قبادآباد برد و حاجی ارمغانشاه را که سرلشکر اماسیه بود بدان حدود فرستاد چون باماسیه رسید بابا را فی الحال با

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳۰

معتقدان [که] بدو پیوندند از صومعه بدر کشید و از برج در آویخت و با لشکری که داشت عزم رزم کرد میان ایشان گیر و دار بسیار شد عاقبت ارمغانشاه را شهید کردند هر چند با آن مدابیر می گفتند که مقتداء شما را صلب کردند فایده نمی کرد بابا رسول الله می گفتند و کالفراش فی النار و الاوز فی التیار برابر شمشیر می دویدند سلطان از قبادآباد بر تواتر مسرعان بطلب عساکر که بطرف ارزن الروم بمحافظت ثغور رفته بودند می فرستاد عساکر بتعجیل تمام بسیواس آمدند و زردخانه را بر سپاه تفرقه کردند و بیک شبانروز بقیصریه پیوستند آن مخاذیل در صحراء مالیه از ولایت قیرشهر اجتماع داشتند بهرامشاه جاندار و پسر گرجی و فردخلا «**ا**» زعیم فرنگان در مقدمه رفتند و امراء کبار با لشکر گران در پی بودند ناگاه خبر رسید که خوارج فردا عزم ملاقات قتال دارند بامراء طلائع فرستادند که اگر خوارج ظاهر نگردند در طلب نباشند

و توقّف کنند روز دیگر لشکر در سلاح رفته بود و انتظار باقی لشکر جرّار می کردند ناگاه خوارج از پشته پیدا شدند عساکر سلطان لغام ریزان کردند در صف اول فرنگان بودند ثبات نمودند و شمشیر و تیر خوارج دریشان تاثیری نکرد باز گشتند و لحظه درنگ کردند و باز حمله آوردند افواج لشکر سلطان علاج دماغ بوسیده ایشان بگرز گران و خنجر بران تقدیم داشتند و بیک حمله جانشکار چهار هزار مرد از خوارج بیفکندند بعضی از آن مدابیر پناه باحمال و اطفال و عیال

۲. ۱۱۹. a Sans points en P. Cp. p. ۱۱۹. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳۱

آوردند و از وراء بار و بنه با کمان سخت مرد را بتیر بر درخت می دوختند لشکر از هر طرف در آمدند و حجاب ستور از پیش برداشتند و شمل ایشان را مشرود و مبدّد گردانیدند آنکه تیغ بی دریغ در نهادند و جیحون خون در هامون از آن تبعه دیو وارون روان کردند و بر پیر و جوان ابقا و محابا نمودند چون لشکر بزرگ در رسید امراء طلایه کار را باخر رسانیده بودند و بجز اطفال دو ساله و سه ساله کسی را زنده نگذاشته در حال قضاة بحضره سلطنت روان کردند و زن و بچه و اموال و اسباب خوارج را بعد از افراز خمس خاص بر یکدیگر قسمت کردند و عساکر بر موجب حکم باوطان مراجعت کردند و امرا بحضرت سلطنت پیوستند

ذکر اهتمام سلطان بر انتزاع ملک میثافارقین از قبضه تملک ملک غازی بسبب نشر چتر جهانگیر (*)»

چون بلاد و ممالکی که مقصود و متمنّاء سلطان علاء الدین بود غیاث الدین

را مسخر شد و گردن کشان ملوک سر بر خط فرمان او نهادند نخوت استعلا او را بر آن داشت که بر طریق اعمام کرام چتر منصور را منشور فرماید و بحکم آنک اصطلاح سلاطین روم آنست که تا مالک ملک میافارقین و قاهر طغاه و ماردین این زمین نکردند چترشان پیوسته بسته ماند عساکر را بمحروسه قیصریه دعوت فرمود و از صاحب حلب و ملوک موصل و ماردین و جزیره استنجد نمود ملک غازی را حکایت پیشتر معلوم شده بود و بتدارک از سر بصیرت ثاقب قیام فرمود خوارزمیان را که از معرکه راس العین بیگداد افتاده و بنوازش مستنصر معتصم شده

* الاوامر العلائیه ص ۵۰۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳۲

بودند و زعیم ایشان خواهرزاده سلطان جلال الدین بود و از طرف شیراز با لشکرها آراسته بدیشان پیوسته دعوت کرد و ترکان کرمان را «**۱۵**» بمال و امال در قید طاعت کشید و احتیاط خندق و سور و مجانیق و عزادات بجای آورد و مستعد کارزار شد چون عساکر روم بتخوم آمد رسیدند و لشکر شام در اهتمام ملک معظم بدیشان پیوست بر موجب حکم عزم میافارقین کردند چون رسیدند پیرامن شهر فرود آمدند و هر روز از طرفین مقاتله می رفت و بارش عظیم گرفت چنانکه خیام لشکرها روم و شام غرق سیلاب شده در خلاب می افتاد روزی ملک غازی صف آراست و قصد محاربت کرد و عساکر روم سوار شدند و لشکرها شام را اعلام کردند خوارزمیان بر دست راست بودند دست چپ لشکر روم که از ولایت دانشمند بود برداشتند و بر خیام انداختند و از صدمه

لشکر موصل و ملطیه که بر دست راست لشکر سلطان بودند دست چپ ایشان اتراک و کرمان «b» بکنار خندق افتادند و بجای آب سیلاب خون روان شد در آن حالت شخصی با سلاحی گران نیزه خطی اعتقال کرده از قلب غازی سوی رومیان روان شد دمرتاش نامی غلام ظهیر الدین ترجمان در مقابله رفت و بیک ضربه از اسپ درانداخت فی الحال سواری از لشکر غازی درتاخت و او را برنشانند و خویشتن پیاده ماند دمرتاش او را بر کفل اسپ نشانند و بخدمت ملک معظّم و چاولی در قلب لشکر آورد ملک معظّم او را بخواست

a

. کرمان را P

b

. بودند P ajoute

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳۳

مبارز الدین فرمود که فداء ملکست در ساعت ملک معظّم او را تشریف داد و سوار کردانید و در جنب خویش آورد و گرم تاز رسید و بعد از مقالات بسیار سوی لشکر غازی اجازت داد در زمان که سوار بلشکرگاه غازی پیوست لشکرهائ خوارزمیان بخیمام معاودت نمودند و آتش حرب ساکن شد بعد زمانی قاضی و معتبری چند از نزد غازی برسالت آمدند در اثناء این حکایت چون از ملک معظّم سوال کردند سوار افتاده ملک غازی بود و آنک اسیر شد استاذ الدار او آری زبده رسالت این بود که ملک همه را سلام می رساند و می گوید که من پیوسته حلقه اخلاص در گوش جان داشته ام و غاشیه سلطان علاء الدین را برادرم مظفر الدین اشرف صوره و معنی بر دوش گرفت و من درین عرصه تنگ خود را بنده آن عتبه می شناسم بر عرضی که چتر منصور گشاده فرماید

چندین دلها خسته و بسته کردن موجب بدنامی جاودانی باشد لله که ازین اندیشه عنان بگردانید و بوهم ممّوه و اصطلاح ناصواب قصد خانه درویشی نکنید و الّا من از برای خانه قدیم جان فدا خواهم کرد و درین میان از خدمه دار الخلافه اوامر مطاع نزد سلطان اعظم و ملک معظّم و سایر سروران امم که بمحاصرت میافارقین آمده بودند آوردند و از محاربه و محاصره نهی فرمودند ملک معظّم بدین سبب باصلاح حال ملک غازی مایل شد و امرا را بر آن آورد که امسال این قتال را در توقف اندازند امرا بسبب آنک از تواتر امطار ملول شده بودند بمصالحات قاضی راضی شدند قاضی چنانک خواست هریک را سوگند داد و رسولان ملک معظّم و امراء سلطان در شهر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳۴

رفتند و ملک غازی را سوگند دادند روز دیگر لشکرها کوچ کردند و بآمد آمدند و آنجا ضیافتی شاهانه جهت ملک معظّم ترتیب کردند روز دیگر متفرّق شدند او بشام رفت و ایشان بملطیه آمدند

ذکر حدوث فترت در مملکت روم (*)»

فاتحه وهن و مقدّمه فتور آن بود که بر مزاج جرماغون نوین افلاج راه یافت و از حضرت «اد بعد مدّتی [یرلیغ] بسپهداری و زعامت سپاه بیایجو قرچی رسید جهت رواج بازار و رونق کار میخواست که در دولت قاهره تازه روی حاصل کرداند سی هزار سوار تتر از بهادران نامدار اختیار کرد و سوی ارزن الروم روانه شد و بوقت وصول منجنیقها و عزّادات بر جوانب سور در کار انداختند و شب و روز چون قضاء مبرم جنگ سنگ دمام بود سنان الدین

یاقوت سرلشکر و استنکوس سر نفر فرنگان با لشکر گران بیرون می تاختند و دلآوریها می نمودند و اگر مشرف دونی «b-» که شحنة شهر بود غدر و دونی نمی کرد ممکن بود که لشکر مغل بسبب هجوم زمستان از شهر برمی خاست و چندین هزار آدمی زاد از زخم شمشیر ایشان امان می یافت لکن دوینی- دون بسبب کینه که از سرلشکر در سینه داشت بخفیه نزد بایجو نوشته فرستاد که اگر مرا و اتباع مرا بجان امان باشد در برجی که محافظه آن بمن مفوض است لشکر را بالا کشم تا فروروند و اقبال دروازه را بکوپال بشکنند بایجو بر

a Cp. p. ۲۰۵ note a. b

. (دوینی) دوینی؟؟؟ P ۱۸ Ci-dessous

* و ذکر واقعه ارزن الروم و استیلاء لشکر مغول. الاوامر العلائیه ص ۵۱۰ و ۵۱۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳۵

موجب التماس دوینی مکتوب نوشت و در شبی که فرصت یافت دویست نفر بهادر تمام سلاح را بر برج کشید تا بر دروازه رفتند و قفل را شکستند و لشکر در شهر رفت امیر سنان الدین و استنکوس را خبر شد با لشکر بر آن درآمدند و تا روز تیغ خون ریز عمل می فرمودند بامداد مغل در شهر شده بود و بلاء عام گشته مخدرات حرم امم در کف هر نامحرم اسیر ماند و اطفال عزیزان در خاک مهانت غلتان «a-» شده و هیچ کسرا مجال گریز و دست آویز نمانده آفتاب از تاب نار تیغ منکسف و آینه ماه از آه فریادخواه منکسف مانده چون از نهب و غارت فراغت یافت دست باسیر گرفتن زدند و زن و مرد و بزرگ

و خرد را بیرون بردند و بر یکدیگر تفرقه کردند و آنچه بکار می آمد زنده گذاشتند باقی را طعمه سیوف و مضغه حتوف کردندند امیر سنان الدین یاقوت و پسرش را دست بسته و سربرهنه بیرون بردند و مرصعات و زرینه او را [در] میدان تود کردند بایجو گفت چون ترا چندین مال بود چرا لشکر نگرفتی که نقره سپید براء روز سیاه باشد جواب داد که روزی تو خواست شدن مرا در آن چه تصرف بودی فرمود تا پسرش را برابر او شهید کردند آنکه بدو پرداختند و با گنج شایگان راه مغان گرفتند در آن حالت لشکرهائ سلطان بارزنجان پیوست چون شنیدند که ارزروم را گشودند و در آن دیار دیار نگذاشتند فی الحال این خبر فاجع را بمسامع حضره سلطنت انها کردند پریشانی تمام بخاطر

a

. علیان P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳۶

خدایگانی راه یافت و فرمود تا عساکر باوطان مراجعت کند و امرا بأسرهم بدرگاه حاضر شوند تا باتفاق بتدارک مشغول گردند

ذکر محاربه سلطان غیاث الدین با لشکر مغل در کوسه داغ «*»

زیده افکار ارکان دولت در حضره سلطنت آن بود که ملوک دیار را دعوت کنند و اول بملک غازی رسول فرستند و از قصد میافارقین عذرها خواهند و اخلاطرا که ملک برادرش بود بتوقیع همایون فی تعویق «ad» بدو ارزانی دارند و صاحب شمس الدین اصبهانی را با خزانه باستنجد عساکر بشام فرستند و خزانه دیگر نزد سیسی روان کنند [تا] لشکر فرنگ بیرون معهود بگیرد بر وفق این اندیشه ده هزار دینار سکه علائی و صد هزار عدد و منشور ملکیت اخلاط نزد ملک غازی و

صاحب شمس الدین را با صد هزار دینار و هزاران درم بشام و خزانه اضعاف این بسیسی روان کردند و با جمله رسل پیام این بود که اگر درین قضیه اهمال کرده شود عیاذا بالله چون کار از دست رفته باشد و ملک از پای درآمده خاییدن لب و مالیدن دست فایده نکند یقین است که چون دولت ما را نکبت رسد شما را باندک مدّت در چنبر هوان و صغار کشند چون ملک غازی منشور ملکیت اخلاط مطالعه کرد و اموال را بخزانه او رسانیدند سمعا و طاعه گفته بتفریق اموال و جمع رجال مشغول شد و صاحب شمس الدین چون بشام [رسید] بوی استغنا بمشام فقراء ابطال آن ملک رسانید و صاحب سیس تاسیس قواعد بندگی را مراعی داشت

a

. تعویض Peut -etre convient -il de lire

* الاوامر العلائیه ص ۵۱۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳۷

و رسل بحضرت سلطنت از اطراف رسید و سلطان در اوّل بهار با هفتاد هزار سوار از قدیمی و اجری خوار که با حرم و اطفال امم بر موجب حکم جمع آمده بودند بسیواس پیوست و مدّتی جهت لحاق عساکر اطراف و وصول ملک غازی و صاحب شمس الدین و لشکر سیس توقفی می فرمود درین میانه ناصح الدین فارسی از جانب شام با دو هزار سوار قراری که هر سال برسم خدمت پیکار می آمدند رسید و چون انتظار از حد گذشت و اخبار متواتر می رسید که بایجو با لشکر چون مور و ملخ از حشر خراسان و عراق و پارس و کرمان عزم تلاق را مصمّم کرده است ارکان سلطنت که بتجارب خطوب بصیر

و از عواقب امور خبیر بودند اُتفاق کردند که بیهانه انتظار مدد در سیواس توقّف باید کردن چه استناد بمقابله پنجاه هزار سوار ملک پیشترست اما جوانان غمر که در عمر خویش قتال و مهالک رجال ندیده بودند مانع می شدند نظام الدین سهراب پسر مظفر الدین و شبلاش و غریب و باقباشی «a» علیهم ما يستحقون فغان کردند که از دوستی جانانه گرد بیهانه گشتن تا کی باشد اهل ارزنجان و ارزروم علف تیغ تلف می شوند ما [را] بایستی که تا تبریز و نخجوان پذیره شدیم «b» و قتال آنجا رفتی درین وقت از بیم و هراس یک منزل از سیواس پیشتر رفتن میسر نمی گردد سلطان بدان لاف مغرور شد و فرمود تا روز دیگر روانه شدند

a La lecture des trois noms precedents est douteuse; en P manquent les points diacritiques

b.

. شدمانی P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳۸

هشتاد سوار از سپاهی در جوش آمدند و راه کوسه داغ که هزار داغ بر دلها نهاده است گرفتند چون بدانجا رسیدند مرغزارها بسیار و انهار بی شمار و مواضع حصین یافتند چنانکه لشکر بیگانه را از هیچ طرف جز دربند راه نبود اقامت کردند و هنوز هر روز منتظر مدد می بودند ناگاه خبر آمد که بایجو با چهل هزار سوار بصحراء آقشهر ارزنجان رسیده است چون خواص سلطان شنیدند از غایت جهل شادی می کردند که زهی مغنم که از مغل خواهد شد صاحب مهذب الدین و ظهیر الدوله ولد گرجی گفتند باراجیف در تشویش نباید شد و لشکر را بی فایده در اضطراب نشاید آورد درین مقام از شبیخون دشمن فارغیم و آن

اصلی بزرگست و هم خبر آمد که تکور با سه هزار فرنگ می رسید آن نیز مددی بزرگ باشد پسر مظفر الدین هذیان آغاز کرد که ترسا ترسنده باشد اگر هزار عنان فرنگ بمن دهند بر مغل برسم و پیروز آیم اگرچه خدای عز و جل با ایشان باشد ظهیر الدوله جواب داد که در چنین حالتی که کار ملک بموی آویخته است چنین لفظی که بوی دیر آن مشام عالمیان را بزیان می برد گفتن موجب خرابی شام و روم باشد خصوصا در حضره سلطنت این سخن را بصدقه کفارت باید کرد باری تعالی می فرماید وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ «a» مشاورت بر مشاورت مقدم است شک نیست که من ترسام از خدا خود می ترسم ولد مظفر الدین از سر شراب زبان بفحش بگشاد

۱۵۳، ۳. a Kor. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۳۹

صاحب با او در آن باب عتاب فرمود جواب داد که تو همانا بغیر »

a

« حسابات و کتاب کاری دیگر را بسر نتوانی بردن ایشان پریشان و حیران بدرآمدند و بر زوال و رواح ملک بکا و نیاخ آغاز کردند روز دیگر آدینه ششم محرم سنه ۶۴۱ بود پسر مظفر الدین لشکر را سوار کردانید و بعزیمت مقابلت آواز کوس و طبلک برآمد امرا هرچند از سفاهت دینه پریشان بودند بدهلیز رفتند و مانع می شدند پسر مظفر باز سفته و عته را کار بست و زبان بدشنام گشاده کردانید پسر گرجی و ولی الدین پروانه و ناصح الدین فارسی از سر طیرگی با سه هزار فرنگ و رومی وداع جان کرده در آن دربندها که گوزنان را بر

وهاد و بقاع آن یاره خرامیدن نبودی چون مار فروخزیدند چون بایجو نظر کرد و دید که بی اندیشه از فراز چنان حصنی بنشیب می آیند روی بنوینان کرد و گفت زینها بجز از گریز کاری ناید سر می بینم بزیر شمشیر امروز صبر باید کرد تا بدر بند صعب در آیند چون پیش رو تمام فرورفت و مداخل و مخارج از ازدحام عساکر مسدود ماند بایجو از آنجا که بود سوی ایشان تاخت در اول حمله لشکر روم جنگ جان فرسای کردند چنانک اسپان خسته شدند و لشکر مغل بازگشت ایشان گمان بردند که مگر می گریزند خیر بسطان فرستادند که دشمن منهزم شد و بشارت زدند درین میانه بایجو مراجعت کرد و لشکر را تیرباران فرمود و این جمله لشکر را بقتل آوردند پسر سلوه از سر مخامرت علمهائ خود را

a

تغیر P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴۰

نگوسار کرد و راه فرار گرفت ناصح الدین فارسی بعد از جنگ و محاربت بسیار با نفری چند جان از معرکه جهانیده برهنه بخدمت سلطان آمد و رفع حجاب حرمت کرده در مواجهه سخنهائ درشت گفت با چنین رای و تدبیر و حرفه مدبر کسی جهانگیری پیشه سازد و بمقابله دشمن رود و ملک و ملت را بر باد دهد و خاک بر سر اسلامیان و کافه طوایف آدمیان کند و هم در زمان با مردم خود راه حلب گرفت سلطان چون دید که قضیه شکست منعکس گشت دستارچه بر روی نهاد و بگریست و تا نماز شام سوار استاده بود تا حرم سرای و بیشتر خزانها شریف را بتوقات تسریح فرمود چاولی چاشنی گیر از معرکه گریخته بخدمت آید

سلطان فرمود که ایجی چه صواب می بیند جواب داد که کار از لب خشک و دیده تر بگذشت در وقت تدبیر بسخن بندگان التفات فرمودی این ساعت چه تدبیر مانده است سلطان گفت که زمام ملک را بتو سپردم آنچه دانی و توانی بی توانی تقدیم دار آنکه بسرپرده رفت و از راه لابدخانه «*ā*» سوی روانه شد در راه فخر الدین ارسلان دغمش و خاص اغز و ترکی چاشنی گیر احتیاطاً لباس سلطان را تغییر کردند و لغام ریزان کرده تا توقات چای توقّف نکردند و چون سلطان روانه شد طایفه از لشکر تا دو پاس از شب گذشتن بر پشتها ایستاده بودند چون مغل بلاء کوه آمد و لشکرها را هر جا ایستاده دید فغان کردند و آتوها افروختند و در لشکرگاه سلطان

a

Lecture douteuse.P لابدخانه؟؟؟.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴۱

یاراء مداخلت و بیورتگاه خود مجال معاودت نداشتند و چون «*ā*» طلیعه بسیار توقّف کرد و از جای مدد ندید روی بلشکرگاه نهاد اسباب بر جا و اصحاب رفته دیدند ایشان نیز راه گریز گرفتند بامداد چون مغل در لشکرگاه سلطان نظر انداخت و خیام را با بار و بنه بر جای دید گمان برد که مگر لشکر در کمین رفته باشد دو روز گرد خیام همی گشت چون محقق شد که لشکر گریخته است در معسکر درآمدند [و مالی] که در حصر نیاید بدست کردند و روی بسیواس نهادند قاضی سیواس امام ربّانی نجم الدین قیرشهری مگر در وقت استیلاء مغل بر خوارزم و نکبت سلطان محمد آنجا بود و بخدمت پیوسته و یرلیغ و پایزه ارزانی داشته بودند با

طرغو و پیش کشیها استقبال کرد بایجو او را بشناخت و چون یرلیغ و پایزه عرض داشت بایجو بوسه داد و بر سر نهاد و شهر را بدو بخشید دروازه ارزنجان را گشوده گذاشتند و باقی را بستند تا بعضی از لشکر سه روز مداخلت کردند و غارت نمودند روز چهارم فرمود که آن دروازه را نیز بستند و دیگر زحمت ندادند و بقیصریه رفتند

ذکر خرابی قیصریه و هلاک محصوران آن ز دست تتر «*»

والده سلطان غیاث الدین در آن حال پناه بسیس آورد از قیصریه و ملک الزهّاد صمصام الدین قیماز جامدار و فخر الدین ایاز اعرج چون از مصافگاه گریختند بدانجا افتادند و در ترتیب اسباب محاصرت و مدافعت و احکام ابراج و ابدان اجتهاد نمودند

a

. لشکر چون Pajoute :

* الاوامر العلائیه ص ۵۲۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴۲

چون لشکر مغل رسید هرچه بیرون یافت بنهب و حرق و قتل و غرق مستوعب کردانید روز دیگر بایجو با نوینان سوار گرد شهر برآمد و سه منجنیق بر برج دروازه سیواس که همگی اعتماد بر حصانت آن بود نصب کرد و اسیران و جوالقیان را در کشیدن منجنیق الزام کردند پانزده روز زخم متواتر بود و در برج رخنهء فاحش ظاهر شد لشکر بنا بر کثرت غنایم عزم معاودت داشت «a-» و آن مهم را بسال آینده می افکند پسر خاژوک اکدشباشی بشب نزد بایجو قاصد فرستاد و امان خواست چون میسر شد هم در شب از راه چرکاب «b-» بیرون آمد و بلشکرگاه مغل رفت و احوال ضعف و قوت شهر را بتفصیل باز نمود چون امرا را ازین حکایت معلوم شد و دیدند که بایجو کسی را که

بدو تولاً می کند تیمار می دارد ایاز اعرج که سوباشی شهر بود بدو ملحق شد و در شهر جز صمصام الدین نماند و رای بایجو از بازگشت بازگشت روزی فرمود تا همه لشکر در سلاح رفتند و بر آن برج که رخنه یافته بود نردبانها نهادند و بالا رفتند و هر که را دیدند شربت تیغ چشانیدند و فرورفتند و قفل دروازه را شکستند و لشکر جمله در شهر درآمد و امیر عارض و جمله سپاه را دست گیر کردند و بصحراء مشهد بردند و بعد از نهب و قتل بیوتات شهر را آتش زدند و چون از شهر و شهریان فراغت یافتند بیرون آمدند و اسیرانی را که پیش از آن گرفته بودند در صحراء مشهد شهید کردند و اطفال و عیال را بر یکدیگر قسمت کردند

a

. کرداست P

b

. حرکاب P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴۳

و راه معاودت گرفتند و هر که در راه خسته می شد و طاقت پیادگی نداشت می کشتند

ذکر عزیمت صاحب مهذب الدین نزد بایجو و تقریر مصالحت «*»

چون شکست لشکر واقع گشت صاحب مهذب الدین بطرف اماسیه افتاده بود شنید که لشکر مغل قیصریه را بوجه محاصرت مسلم کردانید فخر الدین قاضی اماسیه را طلب داشت و فرمود کچون کار سلطنت بسبب جوانی و نادانی سلطان بدین منزلت سافله رسید و دریاء فتنه که در تموج بود اندکمایه آرام گرفت اگر در تدارک کار اهمال رود نوعی از کفران باشد رای آنست که اگرچه راه بر تیر و شمشیر است از اندیشه عواقب تنگ کنیم و در پی مغل رویم و در صلح و هدنه زدن گیریم قاضی آن رای را پسندید و بر صاحب آفرین گفت

و هر دو باتفاق پیش کشیها گوناگون ترتیب کردند و بفضل خدا قدم در راه خوف و رجا نهادند و روان شدند و بیشتر قصاد نزد بایجو نوین ارسال کردند بایجو و نوینان دیگر از آن مسألت و جرأت تعجب نمودند و در حدود ارزن الروم صاحب و قاضی بایجو پیوستند و خدمات تقدیم داشتند و در استعطاف و استمالت او ید بیضا نمودند بایجو در نوازش ایشان ملاطفه نمود و با لشکر مغل کوچ بر کوچ می رفتند چون بمغان بیورت جرماغون پیوستند بایجو بر جرماغون رفت و صاحب مهذب الدین و قاضی فخر الدین را طلب داشت و سوال کرد که موجب آمدن شما چیست صاحب جواب داد که باری تعالی ایلخان اعظم را ابد الزمان پاینده دارد نوین را معلوم باشد که اگر [الله] درین کزت دولت شما را معاونت کرد و بر

* الاوامر العلائیه ص ۵۳۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴۴

پادشاه اسلام ظفر داد بدان غزه نباید شد آنچه در جنگ چنانک شما را معلوم است کشته شد سه هزار سوار بیش نبود و با این همه از لشکر مغل عددی بسیار هلاک شد صد هزار چندان لشکر در اطراف ممالک روم با برگ و عدت تمام حاضر و حاصل است و ملک روم جز بسلاطین سلجوق منظوم نمی گردد و رعایا را جز بر انقیاد ایشان اطمینان بال نمی شود اگر نوین مصلحت ایلخان رعایت می کند طریق آنست که مصالحت سلطان را بقبول مقرون کرداند چه بزرگانی که گذشته اند و ملک بشما گذاشته چنین گفته اند که رضاء کسی که در صلح زند و از در عجز درآید می باید

جستن آنچه سبب فراغ خاطر نوین و آسایش رعیت است عرض رفت اگر غیر ازین نوین را رای می افتد حکم دارد بایجو چون مفاوضات استماع کرد بختونش که جرماغون را افهام کلام کردی اشارت کرد تا بگوش جرماغون فروخواند جرماغون اصغا نمود و بحکم آنک عادات کریم سلطان مرحوم علاء الدین را بسیار شنیده بود و همواره میخواست که بملک او گزندی نرسد از سر رغبت صادق بصلح و قبولش ایما و اشارت کرد بایجو بکنگاج جرماغون با صاحب اساس ایلی را آغاز کرد و فرمود که هر سال چه مقدار قرار افتد که از ملک روم بایلخان و نوینان لشکر رسد صاحب از آن مجمع بیرون رفت و با قاضی کنگاج کرد و مقدری را مفصّل از زر و اسپ و استر و مازیان و گاو و گوسفند در قلم آورد و بخدمت نوین فرستاد و نمود که هر سال ایلیچیان بطلب این مقدار بیایند و بعد از تحصیل ما آن را بدینجانب آرند بایجو بعضی را پسندید

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴۵

و بعضی را اندک شمرده صاحب بر هرچه نبشته بود چیزی زیادت کرد چنانک برضاء بایجو مقرون شد آنکه بایجو صاحب را طلب داشت و بر اتمام مرام او مژده فرمود صاحب دامان بایجو را گرفته تاکید عهد و پیمان کرد و باتفاق کافه نوینان بنیان صلح را استحکام داد و در صحبت صدر کبیر فخر الدین بخاری «۱۵» بحضرت سلطنت مراجعت نمود و بسدّ ثلمه و مرمت رخنه مشغول شد

ذکر معاودت صاحب شمس الدین از شام بحضرت سلطنت «*»

چون صاحب شمس الدین بطلب لشکر سوی حلب رفت اجناس اجناد که اعداد ایشان در

حیز تعداد نیامدی فراهم آورد و ارزاق همه را شش ماهه بتقدمه رسانید و امروز و فردا غزایم تصمیم خواست یافتن ناگاه خبر کسر لشکر و انهزام سلطان و تفرّق جموع شنیدند نئیات از سر اضطرار فتور یافت و قلوب بسبب ردّ صحاح دراهم و دانایر کسور پذیرفت بطریق مساهلت بعضی را استرداد کرد و بیشتر زر در کیسه در نواحی جهان پویان و دوان شدند اکابر و اعیان ممالک روم از قیصریه و ملطیه و دیگر جوانب از راه سیس بحلب آمدند ارامنه سیس اباد الله حالهم و أفنی رجالهم با ملتجئان اسلام دست غدر و غارت دراز کردند و والده سلطان را باز داشتند عاقبت بمغل سپردند و پیغمبر را علیه السلام ناسزا می گفتند فی الجمله رومیان را در حلب جمعیتی تمام ظاهر شد و خبر رسید که سلطان از معرکه کوسه داغ بسلامت بقونیه پیوست و لشکر مغل روی بمغان نهاد

a P sans points. On trouve sur la ligne écrit d'une autre

main que celle du copiste بیلی؟؟؟)

* الاوامر العلائیه ص ۵۳۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴۶

و صاحب مهذب الدین در عقب جهت افتتاح ابواب مصالحت روانه گشت و خلائق از مسارب و مهارب بیرون آمدند صاحب شمس الدین و سایر اکابر روم عزم مراجعت مصمم کردند اما بسبب ابطلی که رفته بود و مجالی که هرآینه حسّاد یافته باشند و اکراد و اتراک که بر راه بودند اندیشه می کرد ملک مسعود صاحب آمد را دعوت کرد و در صحبت وی تا بملطیه آمدند چاولی چاشنی گیر بقدم صاحب استبشار نمود و از استصحاب ملک مسعود بنا بر نحوس و

دبری که ملازم او بود منع کرد صاحب شام ابی حسام چوبیان ملطی را بخدمت او فرستاد که درین وقت در مملکت فترت ظاهر شد و محقق نیست که از پرده غیب چه روی خواهد نمود مصلحت آنست که ملک باز گردد و چون صاحب بخدمه سلطان رسیده باشد و حال باز نموده از خدمت سلطنت باستدعاء ملک مثال رسد و اقطاع معین شود چون ملک مسعود این پیام استماع کرد زبان بعتاب دراز کرد و نادم و سادم از راه آبلستان بشام معاودت نمود و صاحب بخدمت درگاه سلطان توجه فرمود و چاشنی گیر پیشتر فرستاده بود و از قدوم صاحب خبر داده و ذکر دهشت و وحشت او تقدیم داشته و التماس استعفاف کرده چون بمنزل ابروق رسید منشور وزارت و فرمان باستمالت تمام بدو رسانیدند بعد از مطالعه فرمود که اگر چه این معنی کمال بنده نوازیست و لکن در چنین حالتی که صاحب مهذب الدین جهت مصالح مسلمانان خود را در ضغظه بلا و عنا انداخته است باعتزال او مثال فرمودن صواب نباشد و چون بحضرت پیوست حل و عقد تمامت امور

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴۷

برای او مفوض شد اما بهیچ حال در اموری که بوظایف وزارت تعلق دارد شروع نفرمود

ذکر عودت صاحب مهذب الدین از خدمت بایجو نوین «ا»

در اثناء این حالات مبشران بوصول صاحب و حصول مآرب رسیدند و در عقب بخدمت درگاه پادشاه پیوست و حکایات و ایجاب که رفته بود باز گفت سلطان هر لحظه تشریفی تازه و تحسینی بی اندازه می فرمود بعد از آن شان او از قله شواحق کمال و ذروه جلال «a» در گذشت و در یک روز از حضرت سلطنت

دوات وزارت و شمشیر زرین نیابت بدو و صاحب شمس الدین فرستادند و اقطاعات فراوان فرمودند صاحب مهذب الدین بجز
چهل هزار عدد قبول نکرد و در حوزه تصرف نیامورد

ذکر توجه صاحب اصبهانی بخدمت صاین «b- خان از دریا خزر»^۲

چون سلطان غیاث الدین زمام تدبیر را بدان دو پیر یگانه و فرزانه باز گذاشت ایشان را رای چنان افتاد که بخدمت «C-» که
صحراء قفجاق را بشمشیر آبدار گرفته است رسولان فرستند و بنیان سلطنت را که بواسطه سوء تدابیر مدابیر خلال پذیرفته است
بدستکاری معمار اقتدار پادشاهان جهانگیر اشادت و اعلا کنند و چون در بندگی حضرت سلطنت عرض کردند بعد از احماد
و استحسان قرعه اختیار بر یکی از آن دو بزرگ نامدار افتاد اما سلطان فرمود که بنا بر آنکه صاحب مهذب الدین هنوز غبار
سفر مغان از دوش نیفشانده است نایب شمس الدین متعین

a

حلان P

b

صاین؟؟؟ P

c. Cp. p. ۲۰۵, note a

(۱) - الاوامر العلائیه ص ۵۳۹

(۲) - ص ۵۴۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴۸

می گردد در حال او نیز سر بر زمین نهاد و فرمان سلطان را ممتثل گشت سلطان بامناء خزانه مثال داد تا دست تصرف نایب
شمس الدین را بهره خواهد در خزاین مطلق دانند او نیز از تحف و طرف و جواهر و نفایس هرچه لایق دید اختیار کرد و
بنوکری فخر الدین قاضی اماسیه و مجد الدین محمد ترجمان روی براه نهاد چون بحضرت رسید و پیش کشیها عرض کرد
بمحل قبول وصول یافت و هم در حال بر خواتین و شه زادگان تفرقه شد و هر روز هر سه نوکر را بار دادی و اکرام فرمودی
چنانکه مغبوط عالمیان شدند بعد مدتی اجازت انصراف فرمود و بجهت

سلطان کیش و قربان و شمشیر و قبا و کلاه مرصع و یرلیغ ارزانی داشت و نایب را از قبل خود در ممالک حاکم کردانید و بر آن جملت یرلیغ فرمود و نوکران تشریف خاص ارزانی داشت و سانقسون «*ṭā*» قرچی را بجواب مندوب کردانید خدمت وداع کردند و از راه شماخی و شروان بممالک روم روان شدند سلطان از ورود ایشان شادمانی فزود و بحکم آنک صاحب مهذب الدین بجوار حق پیوسته بود منشور وزارت مضاف با امارت قیرشهر که هیچ وزیری را از وزراء روم میسر نبود پیش باز فرستاد و در ادراک شرف مثل استعجال فرمود او نیز در صحبت رسولان بهر شهر که رسید شادیهها کرده و آذین بسته در گذشت و در دیه قرايوک از اعمال آقشهر قونیه ببندکی رسید و قضایا را که در ذهاب و ایاب رفته بود یک یک عرض داشت سلطان را استماع اداء پیام

a. Lecture douteuse. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۴۹

و حسن قیام و تیسیر مرام هزار راحت بجان رسید و تیغ زرین نیام بدو داد و فرمود که هر که را از حکم او تجاوز کند بدان تیغ بی بیم بدو نیم کرداند آنکه بانبوهی تمام با رسولان بقونیه آمدند و از آنجا با نوازش و صلوات بی نهایت باز گردانیدند

ذکر عزیمت صاحب شمس الدین و اغراء عساکر بقصد سیسی «*»

چون خبر اجتماع عساکر بقصد ولایت کافر در جمله ممالک منتشر شد خاص و عام در آن حکم بر یکدیگر مسابقت می نمودند و بتیت غزا بمحروسه قونیه مجتمع شدند و بدلی قوی و عزمی صادق باراکلیه پیوستند و آنجا تخفیف ائقال نموده چون بحر اخضر ناگاه پیرامن باره طرسوس در آمدند

و منجیقها نصب کردند و امراء کبار با لشکرهای جزّار در اطلال و دمن ارمن تاختنیها کردند و هر که را یافتند اما مملوک کردانیدند و اما بمالک رسانیدند و درختان و کشت زارها را بسوختند و بهیچ وجه ابقا روا ندیدند و بزخم منجیق رخنهها فراخ در ایوان و کاخ دور و قصور طرسوس انداختند و اگر یک روز از سرحد می کوشیدند مظفر می شدند اما حسد مردریگ ایشان بر خذلان حامل می شد و می گفتند ما ولایت گیریم و نام صاحب شمس الدین را باشد ناگاه عزالی و طاب سحاب گشوده شد و باران شبانروزی باریدن گرفت چنانک کافه سپاه را مجال تردّد بخیام متعذّر شد و از درگاه نیز بصاحب فرمان رسید که عزم اینجانب سازید که از آن بارگین »

a

« حادثه افتاد صاحب فرمود که کار را مبتر نشاید

a

. نارکر P۴۴۴

* الاوامر العلائیه ص ۵۴۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵۰

گذاشتن رای آنست که با این سگ گرگ آشتی کنید و باداء خراج ملزم کردانید و در سر بزعم آن که امرا ازین قضیه بی خبرند در شب نزد تکور فرستاد که پیوسته مراعات شما می نمودم و چند بار عنان سلطان الدین را از مداخلت در ممالک شما بازداشتم و این بار نیز دافع می شدم اما چون دریاء غضب متموج بود و ریاح سخط عاصف بدان سبب که شما در وقت انکسار لشکر بکوسه داغ هر اخلاقی بد که باشد ظاهر کردید و عذر را مجال نگذاشتید لشکر کشیدم و چنان سهل گرفتم که اگر خواستی در یک ساعت مستخلص می کردم تکور را به از آن نیست که بقدم استغفار

پیش آید و حلقه در صلح [زند] و احمال بخزانه فرستد تا من متوسط شوم و غبار وحشت از میان بردارم تکور چون این پیغام شنید زنده شد و اجابت کرد و قاصدی بطلب امان بامیران فرستاد و قلعه براکنارا «a» با چند قلعه دیگر بندگان سلطنت تسلیم کرد و خراج ماضی و مستقبل را با هدایا روانه کرد و امرا و عساکر کوچ کردند و بهزار حيله باراکليه پیوستند و بیشتر بار و بنه «b» و احمال در اورخال «c» ماند چون بخدمت درگاه پیوستند هفتم روز بود که سلطان بریاض عقبی تحویل فرموده بود بعزا و بکا مشغول شدند و بعد سه روز مشاورت کردند

a Cp. Doc. Arm. p. ۶۵۰ Br'agana

. براکبار P

b

. و بونه P

c

. اورحال P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵۱

ذکر جلوس سلطان عزّ الدین کیکاوس بر سریر سلطنت «*»

صاحب شمس الدین محمد با چهار یار خویش جلال الدین قراطای و خاص اغز و اسد الدین روزبه امیر جامدار و فخر الدین ابو بکر پروانه اندیشه [کرد] تا از سه شه زاده عزّ الدین کیکاوس و رکن الدین قلج ارسلان و علاء الدین کیقباد بر تخت سلطنت کدام را نشانند عزّ الدین کیکاوس را بحسن طلعت و جمال ابهت و علو مرتبه سن از دو برادر دیگر ممتاز یافتند سخنها کوتاه کرده ایمان بمبايعت او دراز کردند و بر متابعت حکم او ایمان غلاظ یاد کردند و ایشانرا از قلعه برغلو بالتونناش آقشهر قونیه بردند و دو کرسی ملکانه بر یمین و یسار تخت بنهادند و بر دست راست رکن الدین قلج ارسلان و بر دست چپ علاء الدین کیقباد را جای ساختند صاحب

شمس الدین و خاص اغز یمین و یسار سلطان را گرفته بر سریر فرماندهی نشانند و دینار نثار کردند آنکه روی بقونیه نهادند و آنجا سلطان را بر جای ابناء کرام اجلاس کردند و وزارت بر صاحب شمس الدین و نیابت بر قراطای و ملک الامرائی بر خاص اغز و اتابگی بر اسد الدین روزبه و پروانگی بر ابو بکر عطار قرار گرفت و شمس الدین محمود طغرایی معروف بیابا بنام هریک منشور مسطور کردانید و از آن کتبت نعمت بسیار او را بحصول پیوست شمس الدین خاص اغز بمقدار پنجاه هزار عدد تکلف کرد و بعد از احکام قواعد ملک و دولت بتمشیت احکام شهریاری قیام نمودند و باتفاق یکدیگر تدارک امور جمهور می کردند و لکن بسبب مصاهرتی که خاص اغز کریمه خود را بمبارز الدین بیرم خواهرزاده اسد الدین روزبه

* الاوامر العلائیه ص ۵۴۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵۲

داده بود و میان [ایشان] اتفاق کلی افتاده در جلایل امور بیشتر خلق رجوع بدیشان می کردند و تا ایشان را رضا نبود هیچ کار بحکم صاحب و پروانه برنیامدی آتش حسد در نهاد نصرت امیر داد و ابو بکر پروانه زبانه زد هرچند صاحب سایه بر آن نمی انداخت و اوقات خود را از دیوان بمطالعه کتب و مجالسه علما و زهاد مستغرق کردانیده بود و میخواست که استقلال ایشان را بر وجهی احسن دفع کند و جهت حصول اغراض فاسد عرض خود را مضغه هر شامت و حاسد نکرداند اما نصرت امیرداد از آنجا که خبث نفس و فساد اعتقاد او بود هر لحظه حدیثی منزعج و خبثی مهیب

از قبل خاص اغز و روزبه اختلاف کردی و بهمان روز مسفوع کردانیدی و بمسامع صاحب رسانیدی تا بمرور ایام کار بجای رسید که طبع الوف صاحب را از حضور ایشان نفوری ظاهر شد و از وجود ایشان متبرّم گشت و خایف و متوهم شد چنانک بسلامت سر در آن کشور راضی شد و خواست که در خدمت سلطان رکن الدین قلیج ارسلان که از عهد پدر مندوب توجه بحضرت «a» شده بود روانه گردد و اسباب سفر ساخته کردانید روزی نصرت امیرداد با پروانه بخفا بخانه صاحب رفتند و گفتند ساکنان حوزه مملکت را چون روز روشن میین است که سلطان غیاث الدین در اوقات حیات و سکرآت ممات وصایت اولاد و کفایت رعایا و بلاد را برای ثاقب صاحب مفوض کرد اکنون چون صاحب عزیمت مصمم فرمود

a. Cp. p. ۲۰۵, note a. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵۳

و دست وزارت را که از محیاء رابع او چون فلک رابع شمس نماست معطل گذارد مصالح خلق مهمل مانده و نکبت در ملک و دولت ظاهر شود و اختلاف کلمه و افتراق جماعه بادید آید و سبب اهمال صاحب بوده باشد اگر سبب عنود خاص اغز و روزبه است ما را چون از حضرت وزارت اجازت رسد بدفع آن آسان قیام نماییم صاحب باعتزال و اعتقال ایشان رضا داد و در آن تنکیل پروانه و امیرداد را وکیل کرد گفتند باید که صاحب از صواب دید ما تجاوز نفرماید ما ایشان را بعیادت دعوت کنیم و در خلوت مقید کردانیم و هر جا که صاحب فرماید فرستیم صاحب بر آن جمله رضا

ذکر احتیال پروانه و امیرداد و اغتیال خاص اغز و روزبه در سراء صاحب «*»

چون ابو بکر پروانه و نصرت امیرداد از خدمت صاحب رخصت یافتند سروران رنود آقشهر و آبگرم را که پیوسته از بیم سرهنگان شحنگان چون مار و سوسمار در رخنه دیوار هر باغی خزان و گریزان بودند دعوت کردند و ایشان را بسوگند مغلظ امن کردانیدند بلکه باقطاع و تشریف وعده دادند و در غلامخانه که پیرامن عرصه سرای صاحب بود چنانک هیچ آفریده ندانست در شب متواری کردانیدند و مواضعه رفت کچون امرا بامداد بخدمت صاحب آیند و خلوت میسر گردد نصرت لفظ قوزی بر زبان راند رنود ناپاک از مکامن بیرون جهند و امرا را هلاک کنند چون آن تلبیس و تدلیس را باتمام رسانید صاحب بیشتر بروزی چند تمارض نموده بود و بر بستر غنوده سحرگاهی نصرت بخدمت خاص اغز رفت

* الاوامر العلائیه ص ۵۵۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵۴

و گفت چند روز است که وزیر صاحب فراش است هر روز مرض تزاید «a-ā» می کرد و خداوندان پیرش و عیادت او اهتمام بفرمودند اگر امروز قدم رنجه فرمایید تا او را اگر حکایت و وصایتی باشد بخدمت عرض دارید از فائده خالی نباشد خاص اغز گفت امشب خوابهء ناخوش دیدم و از آن قبل پریشانم و هم از روی تنجم و حلم تقویم روزی بس مذموم است عیادت را بفردا اندازیم و امروز بخادم «b-ā» باده برداریم نصرت بهانها را دفع کرد و او را بر آن آورد که فرستاد و اسد الدین روزبه را بخواند و هر دو بهم با حواشی و حشم روانه شدند چون نزدیک رسیدند نصرت برسم آنک اعلام می کند مسابقت نمود

و در حجرات رفت و خونیان را ترغیب فرود و دلیری داد و باز مراجعت کرد و مرحباگویان بر در ایستاد و بچابلوسی با هریک جز یک سر موزه دار را بار نداد چون جمله امرا درآمدند نصرت در را محکم کرد و در پیش ایشان بخدمت صاحب بتابخانه روانه شد چون درآمدند بعد از سلام و تحیت پیرشش و نوازش شروع پیوستند نصرت بحکم مواضعه قوزی بر زبان راند ایشان همه از مکامن و مخابی بدرجستند و با ناچخ و شمشیر دلیر در پیش صاحب شدند و زخم در خاص اغز و امیر جامدار نهادند خاص اغز فریاد می کرد که خداوند صاحب این شیوه از باب وفا و مروّت نیست و از خدمت این توقّع نبود چندانک فریاد می کرد زخم بیش می خورد چون خون آن دو بزرگ فرزانه را

a

. میزاید P

b en deux mots

Faut -il lire بجامد

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵۵

ریختند سرها از تن جدا کرده از کوشک چوبین که جهت آذین بر دروازه سلطان ترکیب کرده بودند در آویختند تا خاصّ و عامّ مشاهده کردند چون متعلقان و حشم آن حال دیدند رمیدند و در گوشهها خزیدند و آن همه صولت و سهم و صلابه در کمتر از یکساعت فرونشست و حرف وجودشان از صحایف روزگار محو گشت بیت

فكانت لوعه ثم استقرت كذاك لكلّ سائله قرار «a» و شمس الدین خاص اغز اگرچه غلام رومی نژاد بود و لکن فضل وافر و عبارت باهر و خط چون سمط جواهر داشت و در فیض عطا سحاب را در حساب نیاوردی و حاتم را بخیل شمردی رساله در مناظره چنک و

شراب انشا کرده است بر فضل او از آن فصل استدلال توان کرد و روزبه اگر فضلی نداشت اما بکفایت و درایت و عفت و دیانت یگانه بود آری آنکه نصرت رنود و اوباش را بر خانهاء ایشان فرستاد و بر باد تاراج داد و صاحب سوار گشت و سلطان را برنشانند و با چتر و سنجق گرد خندق بر آورد و بدیوان فرو آمد و مردم بطلب خویشان و متعلقان ایشان فرستاد بعضی را حبس و قتل کردند و بعضی را اطلاق فرمود و تا نماز دیگر در دور دیار ایشان ديار نماند

ذکر استدعاء صاحب حضور شرف الدین محمود ارزنجانی را «*» و سب تبدیل دوستیشان بدشمنی

چون صاحب شمس الدین بر موجب نصیحت اللیب من

a

فرار P.

* الاوامر العلائیه ص ۵۵۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵۶

وعظ بغیره در آن مکیده بر خبث عقیده بو بکر پروانه و نصرت دیوانه واقف شد و بسبب آنک زن و فرزند و خویش پیوند نداشت همیشه از غدر و مکر ایشان در قونیه هراسان می بود روزی راز را با شمس الدین بابا طغرائی در میان نهاد و با او بوجه تدبیر آینه زنگار خورده فکرت را بمصقل رایت او تنویری می جست طغرائی جواب داد که اگر صاحب اعظم فرماید مثالی از جناب وزارت باستدعاء شرف الدین محمود سرلشکر ارزنجان ارسال رود و منشور ملک الامراء روم بنام او مرقوم گردد و فرستاده آید و چون حضور او بدرگاه میسر شود و بانواع اصطناع حضرت وزارت درباره او متواتر گردد احیانا بتعریض و کنایت «a-» از پروانه و امیرداد شکایت باید کرد و مترصد شد تا در آن باب چه جواب دهد اگر پاسخ او مطابق مصلحت و

ارادت بندگان صاحب افتد این معنی با او شاید گفت و مخرج و مخلص بدین طریق ازو توان یافت صاحب را این رای موافق نمود فی الحال مثالی متضمن الطاف متجاوز الاوصاف در قلم آورد و بر دست سابق اولاقجی در خفا بدو فرستاد در حال که نامه را مطالعه کرد اساریر مسرتش لامع گشت و با جمعیت تمام و لشکر بسیار روی بخدمت شهریار آورد چون صاحب و سایر ارکان خبر قدوم او شنیدند استقبال واجب دیدند و صاحب او را باصناف الطاف سغبه احسان و بنده مدعان کردانید چون مدتی برین حال بگذشت روزی در سیران صاحب بر زبان راند که ما را رای چنان

a

(sic). و کا؟؟؟P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵۷

می افتد که موبک سلطنت بسیواس نهضت فرماید پروانه و امیرداد در آن باب رضا ندارند و نمی خواهند که از شهر خودشان و همشهریان مفارقت کنند و بی آن نیست که خاطر را از افتعال ایشان که در اهلاکک امرا کردند انفعال تمام حاصل است و مرا بر افعال و اقوال و باطن این جماعت اعتماد نماند و داناء آشکار و نهان گواه است که بهیچ حال رضاء من بر پختن خوان آن شهیدان مقرون نبود چون من در میان ایشان کالشعره الیضاء فی اللّمه السّوداء افتاده بودم و از اسعاد مجیر و انجاد مشیر محروم مانده و مراجل فتن و احن ایشان در جوش آمده از غایت اضطرار در پی مراد ایشان رفتم و تن در بدنامی دو جهانی دادم و از مصاحبت امرائی که از عهده طفولت در حجر تربیت ما نشوونما یافته بودند

و جهان را بدیده ما می دیدند بخت و وشایت این دو شوم محروم ماندم و در اثناء این تقریر قطرات عبرات بر وجنات کریم روان کرد امیر شرف الدین را بر سلامت نفس و صدق نفس صاحب رقت آمد جواب داد که اگر صاحب اعظم بر آن حازم است که موکب سلطنت بقیصریه و سیواس عزیمت سازد کرا زهره آن باشد که دست رد بر سینه مراد بندگان حضرتش نهد اگر خداوند تا این غایت در عزیمت توقفی می فرمود سبب غیبت بنده بود بعد ازین که دست اعتصام بنده بعروه وثقی فتراک مبارک صاحب اعظم رسید و محکم شد بهره فرماید و رای کند بنده در تنفیذ و تیسیر آن بدل و جان ایستادگی نماید چون صاحب این کلمات از شرف الدین شنید دل رمیده اش آرمیده گشت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵۸

و طغرائی از آن ماجرا اعلام کرد و استظهار فرود و گفت که شک نیست کچون تنمّس بشرف رسد و بال خصم وارون ظاهر شود روزی چون هر سه را خلوتی اتفاق شد رای زدند که در ابادت آن دو شریر خبیث چگونه شروع کنند شرف الدین گفت ما دام که هر دو درین شهر باشند میسر نگردد صاحب فرمود که همگی همّت ما بر آن مصروفست که بر موجب تقریر سلطان غیاث الدین ملک رکن الدین بخدمت روان کردانم و پیش ازین متصدی آن بندگی ما شده بودیم نصرت امیرداد را در خدمت رکاب او ملازم کردانیم چون برین وجه میان ایشان افتراق افتد شاید که چهره مقصود رو نماید هر دو گفتند نعم الرای روز

دیگر بدیوان حاضر شدند صاحب سخن را بدانجا رسانید که ملک رکن الدین را هرچه زودتر متوجه می باید کردن تا اسبابی که بچندین زمان ترتیب رفته است تلف نشود و از حاضران هرکرا اختیار فرمایید در خدمتش روانه گردد پروانه گفت هرکرا صاحب اشارت فرماید بدین بندگی قیام نماید طغرائی گفت امیرداد متعین است پروانه گفت برو مزیدی نیست امیرداد ملزم و ملتزم شد بعد روزی چند در خدمت ملک رکن الدین نافذ الامر بطرف سیواس عزم ساخت و چون از روی قیاس وصول ایشان بسیواس معلوم شد روزی از سیران صاحب و شرف الدین و طغرائی در خدمت سلطان راه آقسرا گرفتند و قاصد نزد قراطی فرستادند که بیوتات و خزاین را احتیاط کرده بار کند و بزودی بحضره سلطنت پیوندد؟؟؟

پروانه چون این حالت بدید سراسیمه شد و خروش بر آورد که

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۵۹

بی سببی واضح و تقدیم مشورتی ناگاه چنین عزیمتی کنید بحکم الخائن خائف توهم برو غالب گشت اجازت مراجعت خواست تا باز آید و اسباب سفر ساخته در پی رسد چون بشهر آمد اخیان و جوانان را بخواند و بدیشان استغاثت نمود جواب دادند که صاحب بوصایت سلطان غیاث الدین حاکم ملک و کافل مصالح سلطان عز الدین است و سلطان که مالک ملکست در دست اوست بسبب آن که میان شما غباری باشد ما عیار عصیان بر نقد وجود خود ننزیم و بکفران اعلان نکنیم و درین اثنا شمس الدین یوتاش را «ا» بسر لشکری قونیه فرستادند و اخیان و اعیان همه او را پذیره شدند چون پروانه کساد بازار خویش معاینه کرد پسر

او را بر توجه بطرف سیس باعث می شد سخن او نشنید و متعلقان جمله اعراض کردند او و پسر نادم و سادم در باغها پناه می جستند چه جمله راهها را یوتاش گرفته بود و احتیاط کرده چون صاحب بسیواس رسید نصرت امیرداد را سزاء خبث و مکاید که در هلاک امراء شهید اندیشیده بود بفرمود و مخذول و مجدول بقلعه هاویک فرستاد و یکی را از کفاه دیوان که بصرامت موصوف بود جهت تدارک کار پروانه و پسرش بطرف قونیه برسم اولاق روانه کرد چون از بزرک بدانجا پیوست بوجه کفایت پروانه را با پسرش بدست آورد و بقلعه دارنده فرستاد و پسرش را بکاخته بردند و بدان واسطه لهبات جمرات فتن از اعراض ممالک منطفی شد و مهمات بر مقتضاء ارادت خواط

a Cp. p. ۲۲۳ note a

P ici؟؟؟.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۶۰

مقزی و صاحب و شرف الدین کآلماء «a» و الراح با همدیگر در ساختند و ملک رکن الدین را بخدمت بآئین شاهانه روانه کردند و قاضی کمال الدین ختنی «b» و عزالدین محمدشاه را که در آن زمان مشرف ممالک بود و بهاء الدین یوسف بن نوح ارزنجانی را در خدمتش ارسال فرمودند اخر بتقدیر آسمانی مصافات صاحب و شرف الدین بمنافات انجامید و استیناس بوحشت کشید

ذکر پریشانی که میان صاحب اصبهانی و شرف الدین ارزنجانی واقع گشت «*»

سبب آن بود که متعاقلان فضول پیشه جهت ترویج کار خویش در ترویج صاحب بوالده سلطان سخن راندند و در حال هم از اول فکر باخر عمل رسانیدند و شرایط نکاح و شکرریز بی آنک شرف الدین را آگاهی باشد باتمام پیوست شرف الدین و باقی امراء روم

را ازین حکایت اثر انفت بر جبهت «C- حمیت التماع یافت و اسباب عتاب را در آن باب با صاحب تاب داد و بر آن «d- جرأت مواخذت لازم شمرد چندان که صاحب عذر می آورد قبول نمی کرد تا روزی بسمع صاحب رسانیدند که شرف الدین از نیبره ملک اخلاط که و الحاله هذیه در زمره امراء او انخراط یافته بود رنجید و حکم سیاست برو راند صاحب را از آن مقال انفعال ظاهر شد و شرف الدین را در آن بادره توییخ تمام کرد که در هدم وجود ادمی که بنیان مؤسس حق است سیما که ملک زاده باشد و از جور دور روزگار خدمتگار تو شده رضا دادن

a

. کمالما P

b P ici sans points. c

. جهت P

.d sans points

P؟؟؟

* الاوامر العلائیه ص ۵۶۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۶۱

از دیانت و مروّت دور می افتد شرف الدین از آن متوهم شد روزی از سیران او نیز راه ارزنجان گرفت صاحب تا عداوت متمادی نشود تاج الدین سیمجوری را با نظام الدین استاد الدار نزد شرف الدین فرستاد و چون بدو پیوستند شرف الدین از فرط تنمیر جوابها دور از کار داد فی الجمله بحضور نجم الدین قاضی سیواس و اکابر دیگر با او قرار نهادند که سیصد هزار عدد از وجوه خاص بیرون ارزنجان و نکیسار که بسرلشکری می خوردند برسانند تا در سرحد مملکت اقامت سازد و صادر و وارد را مراعات نماید برین جملت عهد بستند و قاروره مخالفت را شکستند و روی بدرگاه سلطان نهادند چون ایشان مراجعت کردند شرف الدین راه عصیان گرفت و لشکر کشید و بنکیسار

آمد چون آن تناقض صاحب را معلوم شد شمس الدین یوتاش با لشکری انبوه بمحاربت او فرستاد تا در خروجی «a» از اعمال نکیسار او را منهزم گردانید و گریخته بقلعه کماخ رفت و بدان متحصّن شد صاحب کافه سرلشکران را بمحاصرت او فرستاد تا بمکر و خداع اهل قلعه را ازو متوهم گردانیدند چون شرف الدین را ائتفاق کلمت امت معلوم شد نزد امرای که خواستار او بودند پیام فرستاد و زنهار خواست و ایشان را متوسط کرد که جان او را از صاحب امان طلبند ایشان در آن باب نامه بصاحب نوشتند صاحب در جواب آن ملتمس صحیفه متلمس اصدار کرد او بدان مغرور شده از قلعه فروآمد و با امرای روانه شد چون

a. Lecture douteuse. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۶۲

بچینوق »

a

« رسیدند اولاق صاحب بدیشان پیوست که سر شرف الدین را از تن جدا کنند بدینجانب فرستند امرای او را باولاق دادند تا شهید کرد و سرش را از تن جدا کرده در توبره کرد و در دیه چینوق بخانه که نزول کرده بود از میخی درآویخت ائتفاقا بعد از مدّتی که صاحب را در قونیه بدرجه شهادت رسانیدند و سرش را بسیواس فرستادند در آن خانه از همان میخ درآویخته شد آری و چون صاحب را از تشویش شرف الدین فراغت حاصل شد مثال فرستاد تا پروانه را در قلعه دارنده و پسرش را در کاخته بزه کمان خنقه کردند و از منازعان بعد از آن بکلی مرفّه البال [گشت]

ذکر استقلال صاحب شمس الدین در مسند جلال «*»

چون مواکب حشمت صاحب در مدارج کامرانی با سعادات آسمانی التقا یافت و ممالک

را در کف ضبط و تدبیر خود گرفت اوقات خود را موزع و مقسم و لذات جسمانی و روحانی را موظف کردانید ثلث اخیر شب در مسند نشستی و حفاظ بدور و قراءت شروع کردند و چون مؤذن صلاه قد قامت دردادی خرد و بزرگ با اتفاق باداء مکتوبه قیام نمودندی و چون حق آنرا بر سیل و جوب اقامت کردند قیابض دیوان مناشیر و امثله که دی نبشته بودند در آوردی تا مطالعه و اصلاح کرده بتوقع رسانندی آنکه امر را اجازت شدی که بسلام درآمدندی آنکه کلاه سلطانی و که گاه سیمینه زردوخت بر سر نهادی سوار شدی

a

۱. ۴. (حوق et؟؟؟ چوق؟؟؟ P

* الاوامر العلائیه ص ۵۶۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۶۳

و بهیبت تمام سیران فرمودی و چون مراجعت کردی خوان سلطانی بنهادی دیوانی بشکوه «a- ترجمانان و منشیان از چپ و راست بمراتب نشسته و صاحب تنها پهلوی برکنی از ارکان تخت تکیه زد و قراطای و شمس الدین بابا از دور در خدمت بزانو درآمدند و امیر شمشیر زرین حمایل کرده بر صفه ایستاده دعاوی بفیصل می رسانیدند و قصص ایشان را بمنشیان می دادند و چون از دیوان بوثق آمدی خوان پادشاهانه نهادی و بعد از رفع منتشر شدند و صاحب زمانی استراحت کردی آنکه بصفه باز خرامیدی و مولانا تاج الدین تبریزی را «b- طلب داشتی و با او در انواع علوم بحثها فرمودی و نماز پیشین را بجماعت بگزاردی آنکه ولی الدین خطاط تبریزی «b- درآمدی و تا نماز دیگر تجوید خط کردند و بعد از نماز دیگر سوی میدان رفتی و تا آفتاب زرد سیران فرمودی و بعد

از آن بوئاق آمدی و نماز شام گزاردی بعد از آن بزم نهادندی و تا نیم شب باستماع قصاید «C» فضلا که از بقاع بانتجاع آمده بودندی از پارسی و تازی و خطب و رسایل مشغول بودی و در انواع علوم سیما تواریخ بحث رفتی برین شیوه دو سال زندگانی کرد ناگاه چشم زخم ایام سلک آن راحت را مفرق و مبدد کردانید و خبر رسید که در طرف اوج ترکی احمد نام خروج کرده است و پیسری سلطان علاء الدین انتساب می نماید صاحب متجده

a et biffer les mots

بیاراستی ۷. ۱. Cp: Il faut peut-etre ajouter precedents : بخوان سلطانی بنهادی

b P sans points. c Ce mot se trouve deux fois en p

بی بی، متن، ص: ۲۶۴

و سرلشکران را بدفع آن خارجی روانه کرد و چون دو لشکر بهم‌دیگر پیوست و امرا را شوکت خارجی محقق شد بتعلل و تماطل محاربت را در توقّف انداختند و نزد صاحب اولاق فرستادند و مدد خواستند صاحب مفارده و اجری خواران را در صحبت خطیر الدین امیرداد ارسال فرمود و پیشتر رشید الدین ابو بکر جوینی را «

a

« با خزاین بالا فرستاده بود بحکم آسمانی سرای او از حامی و حارس خالی ماند در چنین حالتی خبر رسید که ملک رکن الدین از خدمت «b» مراجعت نمود و سلطنت را بدو دادند و امراء خدمتش درباره صاحب قصدها اندیشیده اند و حکمها در آن باب نفاذ یافته و صارم الدین الپسارو «C» و فخر الدین سیواستوس می رسند و بگرفتن صاحب یرلیغ می آورند جلال الدین قراطای و پسر طوسی نزد صاحب فرستادند که هرچند

چنین حکمی می رسد اما ما خداوند را حاکم می دانیم باید که بعد ازین ترک حواشی «d» فرماید و با یک دو غلام دواتدار و سرموزه دار بدیوان آید صاحب را از آن پیام قرار و آرام از دل و جان رمان شد و با خود محقق کرد که در قصد و بند [خود کوشیدند] تشریف صاین خان را درپوشید و غلامی چند که داشت بر در و دیوار گماشت قراطای سیمجوری را «e» در خفا نزد صاحب فرستاد که بهر طریق که ممکن باشد خود را بیاغچه اندازد و از آنجا بلشکر خویش که باوج فرستاده است ملحق

a

(sic) حونی P؟؟؟

b V. p. ۲۰۵ note a. c Lecture douteuse. P Sans points. d

واشی P؟؟؟

e P sans points. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۶۵

گردد صاحب آن سخن را از سر غرض پنداشت و از خانه حرکت نکرد روز دیگر پسر طوسی اخیان قونیه را فرمود که با سلاح و فوجی از مفارده و غلامان یتاق سلطان بر در صاحب روند و برسم توکیل ملازم باشند چون ایلچیان رسیدند و فرمانها بقتل و قید صاحب آوردند صاحب را بسرای سلطنت طلب کردند ابا کرد عاقبت از سر اضطرار سوار شد چون بدر سرا رسید زنجیری را که بجهت دفع سواران بسته بودند گشودن فرمود ابا کردند پشت خم داده درگذشت چون بدهلیز رسید سیف الدین قبیله »

a

« او را بدخول خانه که بر دست چپ بود ملزم کردانید چون درآمد پسر طوسی کتاب و حساب را بسرای او فرستاد تا هرچه داشت بسراء سلطنت نقل کردند و همان شب صاحب را در قلعه

بخانه انباردار بردند در راه از امیرداد پرسید که ما کجا می رویم جواب داد که آنجا که صاحب دیگران را فرستاد و فیما بعد ما را خواهند برد صاحب دل بر مرگ و قدم در راه نهاد و چند روز در آن خانه تبتل و انقطاع یافت و استدراک ما فات و هیئات می کرد و این ابیات را که اثبات می رود در آن ایام انشا فرمود

چون مهر ز یک نیمه خرچنگ گذر کرد جرمش سوی بهرامش بتریب نظر کرد

تا زو بنه نور بر شیر فرستادوانگه سوی کیوان ز در کینه سفر کرد

a se

قیه

۱۶۷، Lecture douteuse. P sans points. Le nom trouve chez I. A. XI، اخبار سلاجقه روم، به انضمام

مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۶۶ بهرام گرفتار گره گشت بکژدم وین واقعه را ماه بر افلاک سمر کرد

برجیس بتندی نظر افگند بناهیدبر آتش سوزنده چون تیر گذر کرد

زان خیره نظر از سرم اقبال برون شدزان تیره سفر در سرم ادبار اثر کرد

در خاطر من هیچ نیامد که ز گردون سیاره ازین گونه توانند خطر کرد

لکن چو قضا آمد برگشت سعادت آن را نتوان دفع بشمشیر و سپر کرد

هر تیر که از قبضه تقدیر برون شدکی شاید از آن تیر بتدبیر حذر کرد

انصاف فلک بین که درین مدّت نزدیک چه شور برانگیخت ز بیداد چه شر کرد

اسباب مرا داد بتاراج و دلم راسد رمق از قوت حواله بجگر کرد

بگشاد بصنعت ز دو چشم رگ یاقوت وین تخته رخسار مرا کوزه زر کرد

در پای من از حاصل که کرد دو خلخال وز باقی من در بدن کوه کمر کرد

هان ای دل سرگشته چه نالی تو ز گردون تا چند زنی طعنه این شمس و

این غفلت تو بود بدیهاء فراوان اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۶۷ کز حدّ چو بگذشت گنه در تو اثر کرد گردون چکند کیست ستاره چه بود مهر

فرمان خدا بود حواله بقدر کرد چون چرخ ز آشوب بلا خرج دگر کرد

صد تیر عنا بر جگر اهل هنر کرد «*»

آنگه خویشان مقاتیل را اجازت دادند تا سه روز او را معذب داشتند روز چهارم سر نازینش که مستودع لطائف مسیحانی بود از تن جدا کردند و روح مطهرش را با ساکنان قدس اتصال یافت و چون قصّاد سر او را نزد سلطان رکن الدین بسیواس بردند امراء قدماء روم چون طرنطای و سراج الدین پسر بجه «

a

« و ترکری و شجاع الدین پسر قزوینی و بیجار «a- و سائر امرا که اجابت دعوت او کرده بودند خراب و خسارت یافتند و قاضی ختنی را «a- بطرف قونیه نزد سلطان عزّ الدین برسالت روانه گردانیدند که از حضرت سلطنت ممالک را بما فرموده اند و در آن باب یرلیغ همایون ناطق «b- و دو هزار مغل سوار فرموده اند که جهت تأدیب مخالفان در صحبت ما روانه شوند اگر انقیاد حکم می نمایید و رکن الدین را سلطان می دانید استقبال کنید چون قاضی جمال الدین بقونیه پیوست و مردی اهل بود کار سهل شد یرلیغ او را مسموع داشتند و قضاء قونیه را مقرّر کردند و نایب نشاند و حکم او در سایر ممالک نافذ شد و تقریر کردند که هر سه برادر سلطان باشند و رکن الدین را [که]

a P sans points. b

P؟؟؟ sic.

* الاوامر العلائیه ص ۵۸۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر

کوچکترین است بر عزّ الدین تقدیم نکنند و سکه را و خطبه را بنام هر سه باشد چون قاضی جمال الدین مراجعت نمود و گفت که قراطای و سایر امرا بر سلطنت رکن الدین انکار می کنند و رای ایشان برین جملت مقزّرت که هر سه برادر سلطان باشند و بر یک تخت نشستند و مغل را که آورده اند جواب دهند امراء رکن را تسریح مغل موافق آمد بطریق احسن لشکر مغل را باز گردانیدند و ایشان عزم قیصریه نمودند و چون از تحکّات بهاء الدین ارزنجانی ملول شده بودند خطّ عزل بر منصب او کشیدند و دوات وزارت را نزد نظام الدین خورشید نهادند و بکلربکی را بیسر بجه دادند و ملطیه را بطرمطای «a» و سیواس را بترکری و بانبوهی تمام بقیصریه آمدند و فرمانی بعزل قاضی عزّ الدین رازی که فیما بعد اصبهانی وزیر شد ارسال کردند امیر جلال الدین آن حکم را امتثال نمود و او را بخانه فرستاد و چون سلطان رکن الدین باقسرا پیوست رای امرا از تقریری که با قاضی ختنی کرده بودند بگشت و بمشارکت در سلطنت تن دردادند و در خدمت رکاب سلطنت از قونیه حرکت کردند و چون بکاروانسراء سلطان رسیدند ده هزار مرد حاصل شده بود امراء رکن الدین را خبر شد از سر نخوت و غرور نهضت نمودند چون «b» قلع ارسال آمدند روزی بامداد عساکر هر دو سلطان سوار شدند و در سلاح رفتند امیر مقدمه ازین طرف ارسالندغمش و نور الدین یعقوب امیر جاندار بود و از طرف رکن

a

L'orthographe de ce nom varie entre طرمطای et طرنطای .

a

« و ترکی چون «b- بهم پیوستند صفها بیاراستند و انتظار می کردند که ایلچسانی که میان دو برادر تردد می کنند صلحی مقرر گردانند ناگاه نفری چند از لشکر طرمطای حمله بردند عزّ الدیتان ایشان را دفع کردند بقایاء لشکر طرمطای چون آنرا بدیدند روی برتافتند طرمطای تنها ماند ناچار دستگیر شد ترکی که بر دست چپ بود حمله کرد او نیز گرفتار آمد سلطان رکن الدین با چتر و سنجق بر پشته رفت ارسلاندغمش را نظر بر آن افتاد فی الحال سوی آن پشته دوانید قاضی ختنی استقبال کرد ارسلاندغمش فرمود تا او را بدرجه شهادت رسانیدند و درگذشت چون بخدمت سلطان رسید فرو آمد و زمین بوسید و بحکم آنک امیر آخرست عنان سلطان گرفته از میان لشکر نزد سلطان عزّ الدین روانه شد سلطان با قراطای و امراء دیگر استقبال نمود چون بهم پیوستند او را در کنار گرفت و از غایت رقت زارزار بگریست و دست گرفته حکایت کنان برادر را بر کوشک برد و خوان آورد و از گذشته درگذشتند و لشکر را دیگر نکشتند اما برهنه می کردند و امراء معجرم را بکاروانسراء سلطان بازداشتند روز دیگر روی بقونیه نهادند

ذکر امیر جلال الدین قراطای و ایام نفاذ احکام او «*»

امیر جلال الدین قراطای رحمه الله هر چند غلام رومی نژاد بود اما بکرائم اوصاف سندا «c- و حضورا ائصاف داشت و با قیام لیل

a V. p. ۲۶۸, note a. b P repete ce mot. c Sans points en P

* الاوامر العلائیه ص ۵۹۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷۰

صیام دهر از اکل لحوم و تلذذ بمنکوح و مطعوم امتناع جسته حلمی چون دین اسلام تمام و شفقتی درباره خواص و عوام عام چون از محاربت صحراء آقسرا مراجعت نمود و مسند وزارت از فر وزیر عالم و عامل عاطل بود امام معظم نجم الدین نخجوانی را که در فنون علوم بحر مَوَاج و سحاب ثَجَاج بود و شرع و حکومت را جمع کرده و معقول و منقول را در ذات کریم امتزاج داده بتقلد منصب وزارت مکلف و مذم کردانید در جواب آن الزام فرمود که بشرطی که جامگی مر هر روز دو عدد بیش نباشد و امرا و سایر ارکان برین قیاس جامگی خورند و چون قوت مقاومت خصوم ندارند باری وجوه خزانه را تلف نکنند تا جواب بمال گویند امرا را شراب این مقال گلوگیر و در تاثیر چون زخم تیر آمد و امیر جلال الدین بجد گرفت و او را بچهل هزار عدد که جامگی اعفّ وزرا و آن مهذب الدین است بوده است راضی کردانید و از آن سایر امرا هر یکی بنیمه آورد امام نجم الدین بدیوان حاضر شد و در تمشیت امور وزارت شروع پیوست و باتفاق امیر جلال الدین یوتاش بکلربکی و ارسلاندغمش را بدفع مخالف که بطرف اوج خروج کرده بود روانه کردانید ایشان چون باوج رسیدند و ایوز ملک خارجی را سزا و جزا دادند و مراجعت نمودند آنکه جماعت ایلچیان از خدمت صاین خان بتفحص احوال صاحب شمس الدین و اعتراض بر قتل او رسیدند بحکم آنک شمس الدین طغرائی بزرگ سخن گزار و شیرین گفتار بود بجهت دفع اعتراضات و جواب سوالات او را

با اموال فراوان بخدمت صاین خان مندوب می گردانیدند چون قاضی نجم الدین مدّتی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷۱

مباشرت وزارت کرد و دید که کارها بر سییل وجوب نمی رود ترک وزارت کرد و بطرف حلب عزیمت ساخت و صاحب طغرائی عزم مصمّم کرد و امیر رشید الدین جوینی و شجاع الدین رئیس البحر و نجیب الدین مستوفی و خطیر الدین سجاسی «a-» که اتباع اصبهانی بودند بهاء الدین ارزنجانلی و صارم الدین الپسارو را «b-» که مباشر قتل صاحب بودند بحکم یرلیغ با دو شاخ باردو بردند و آنجا کشف حال هر یکی کردند و وزارت بر شمس [الدین] طغرائی و نیابت بر شجاع الدین رئیس البحر و استیفا بر نجیب الدین دلخانلی و امیر عارضی بر رشید الدین خوینی و سرلشکری حرملو بر خطیر الدین زکریا قرار گرفت و یرلیغها بر آن موجب حاصل کرده با مرادات مراجعت نمودند و هم در آن روز که بحضرت سلطنت پیوستند خلعت که بجهت سلطان و جلال الدین قراطای آورده بودند درپوشانیدند و یرلیغها خویش را شنوایدند و بقبول و اذعان مقرون شد و نظام الدین خورشید که نایب بود بر پروانگی زمین بوسید و هرکسی کار خود پیش گرفت ملک الامرا یوتاش بکلربکی با قدماء امرا چون دیگر تحکّم غیری ندیده بودند از یرلیغ آوردن ایشان بر مناصب استکراه نمودند و در پایه تخت بحضور سلطان با رئیس البحر حرب آغاز کرد و طعن سنان لسان را کار فرمود و بر صاحب طغرائی اعتراضها بلیغ [کرد] و چون این مناقشه بر وفق رضاء قراطای و ارسلا ندغمش و نظام الدین خورشید بود

a Lecture douteuse. P sans points. b Sans points. Cp. p. ۲۶۴ note c

مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷۲

صاحب طغرائی متردد و متبّد گشتند و هریک راه خانه خود گرفت شجاع بسینوب و رشید الدین بملطیه و خطیر الدین بحرملو صاحب و مستوفی تنها ماندند و میان ایشان از قدیم باز انبساط بود و مزاج بافراط می کردند شبی در اثناء منافرت از صاحب لفظی صادر شد که نجیب الدین از آن در تاب شد و مخاصمت و عربده فاحش گردید و بوحشت انجامید و بجائی رسید که نجیب الدین نزد قراطی رفت و در قدح او فصلها پرداخت و عذرهای که در هدم قواعد سلطنت نموده بود باز نمود تا روز دیگر بدولتخانه محفل ساختند و در ملامه را حرفا بحرف برو خواند و بدلائل و حجج اثبات کرد و او را جواب نماند و ملزم شد چنانکه امیر جلال الدین از غایت غضب خطاب سباب را با او بقاف و طا رسانید و دوات وزارت را برداشت تا بر سر او زند امراء دیگر مانع شدند و آن مجلس بدین وحشت باخر آمد و صاحب طغرائی در کار خود فروماند اتفاق را در آن ایام معین الدین سلیمان پسر صاحب مهذب الدین را بجهت سرلشکری ارزنجان با طرمطای منازعه بود و هر دو آن محاکمت را نزد بایجو نوین برده بودند و بایجو را بسبب مصادقت صاحب مهذب الدین بجانب معین الدین میلی تمام بود صاحب طغرائی بوسایل قرابت که با او داشت و مربّی و برافراشته پدرش بود از کید نجیب

الدین مستوفی بدو تولاً جست و نامه‌ها مترجم مطوّل در قضایاء مختلف و تعلیمات که با خصوم حضرت سلطنت برد بایجو چه گوید و چگونه جواب دهد در قلم آورد و بقصّاد داد غلامی آن معنی را بصمصام الدین قیماز امیر عارض

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷۳

اعلام کرد صمصام الدین مردم بر مراصد گماشت تا نامه‌ها را بدست آوردند و نزد امیر جلال الدین برد چون در دیوان کسی نبود که حل رموز مترجم کند امام زین الدین ولد تاج الدین وزیر که از زهاد علماست بسبب اتّحادی که با صمصام الدین داشت طلب کردند و نامه‌ها را بدو دادند حل فرمود و بعبارتی واضح نقل کرد چون امیر جلال الدین را بر فحوی آن وقوف افتاد بحضرت سلطنت رفت و امرا را حاضر کرد و صاحب طغرائی را آوردند و نامه‌ها مترجم و محلول که بعضی بخطّ زین الدین و بعضی بخطّ او بودند نمودند چون خط را بدید در خط شد و امیر جلال الدین باز خطاب سبب آغاز کرد و امیر داد را اشارت کرد تا او را بخانه در سرای سلطنت بازداشت و از انجا بعد روزی سه چهار بطرف انطالیه فرستادند و شهر بند کردند اثیر الدین لقبی منجم که از جمله اتباع صاحب طغرائی بود و در غوّاری و مگّاری نظیر نداشت ناگاه از میانه دیوان و درگاه ناپدید شد و چون ارکان دیوان را بر حیلّت او اطلاع کلی بود و می ترسیدند که ازو فتنه بزرگ صادر شود امثله بطلب او بهر طرف پراکنده کردند و بسیار جستند ولی کم یافتند بعد

مدّتی او را نزد بایجو نوین دیدند بشتربانان بعضی از ایلچیان مال داده بود تا او را در صنادیق احمال تا سرحدّ اژان رسانیدند چون نزد بایجو پیوست احوال چنانک خواست اعلام کرد و مال بسیار پذیرفت تا بایجو علاء الدین علی بک و جمال الدین درزی ساوجی را باستخلاص او بحضرت سلطنت فرستاد بر موجب حکم بایجو او را از حبس انطالیه اطلاق دادند و بقونیه آوردند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷۴

و بعد از مدّتی در صحبت ایلچیان نزد بایجو روانه شد در راه رشید الدین امیر عارض بدو ملحق گشت و فیما بعد مآل حالتش گفته

ذکر وزارت قاضی عزّ الدین محمد شهید رازی رحمه الله «۱»

صاحب قاضی عزّ الدین محمّد رازی از علوّ همّت و فرط فصاحت و کمال دیانت در نظر سلاطین و خلفاء عهد بعین رافت ملحوظ و بدیده احترام منظور بود کفایت امور عظام و تدارک مهمّیات خاص و عام و انارت حدود اسلام را جز وساطت سفارت او بدار السلام کسی متعیّن نمی گشت در محکمه قضاء او گاه از تعرّض کهی با امن و زلف خوبان خطا بسبب یمن رای بصواب او از تشویش باد صبا ساکن بود در سخا و کرم بحر خضمّ و در دل و اندیشه همه لا می و نعم

إِنَّ الْأَلَىٰ طَلَبُوا مَدَاهُ تَأَخَّرَ وَاعْنِ غَايَهُ فِيهَا النَّيَاقُ »

a

«

رهان «۲» چون از صاحب طغرائی آن نوادر صادر شد و خاطر جلال الدین قراطای و سایر امرا برو متغیّر گشت مسند وزارت را جز قاضی عزّ الدین در ممالک کسی استحقاق نداشت امیر جلال الدین و عامّه بزرگان سلطنت را اجلاس او بر مکانت حکم و منزلت لازم آمد زیرا

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی متن ۲۷۴ ذکر وزارت قاضی عز الدین محمد شهید رازی رحمه الله
..... ص : ۲۷۴

فلم تک تصلح إلیا له و لم یک يصلح إلیا لها «۳» هم باتفاق و اختیار بعد از تشاور و اختبار زمام مرام خاص و عام را بکف
کفایت او باز گذاشتند و او در تمشیت آن مهم بر سبیل

a

. الساق P

(۱) - الاوامر العلائیه ص ۶۰۱

(۲) - ص ۶۰۳

(۳) - ص ۶۰۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷۵

و جوب و مقتضای رای پسندیده و خوب می رفت و در اثناء نفاذ احکام وزارتش از خدمت «*ā*» ایلچیان باستدعاء حضور سلطان بر تواتر می رسیدند و صاحب عز الدین عذرهای مقبول پیش می آورد اما در خدمت مجال قبول نمی یافت ناچار از سر اضطرار صاحب قاضی عز الدین و امیر جلال الدین قراطای اتابک و شمس الدین یوتاش بکلربک و فخر الدین ارسلاندغمش امیر آخر و نظام الدین خورشید پروانه بدین بهانه در موب سه سلطان عز الدین و رکن الدین و علاء الدین سوی قیصریه روانه شدند و امراء اطراف ممالک را جهت تلاقی این قضیه طلب داشتند چون باقسرا رسیدند در شکارگاه اکنچوک سیف الدین ترکی که از اکابر امرا و بنده زادگان سلطنت بود و ظلم و جور و مزاح و سفاهت بر مزاج او هرچه غالبتر در خدمت سلطنت خود را مجال مباسطت حاصل کردانید و سلطان را که از بیم قراطای و صاحب عز الدین سلوک جاده دیانت و رشاد ملزم بود بر شرب عقار و لعب قمار و هتک حرم و استار جری و کستاخ کردانید و برای رواج

کار خود بر مزاج سلطان سخنها می گفت و جهت کسر سورت حرمت امرا سلطان را بر آن داشت که اراذل غلامان را پیش کشید و هریک را مناصب و امارات داد درین میانه شمس الدین التونبه بحضرت سلطنت رسید و کارها را چون زلف دلبران درهم دید و در بذل وجوه خزانه در ارزاق و جامگیات ترجمانان و منشیان مستدرک عیبی فاحش مشاهده کرد تا قراطای و امراء

a Cp. p. ۲۰۵, note a. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷۶

دیگر عتاب عنیف کرد و گفت سلطان علاء الدین را با چندان عظمت و عزت دو ترجمان و چهار منشی بیش نبود شما را با این ذلت و قلت و زاری و حراج چندین مواجب خوار واجب نیست از تقلیل اعداد ایشان ماده تهیی اسباب سفر پادشاه درین و جهت میسر می شود و اگر سلطان از طیش عیش کم فرماید و از حریفان بدآموز اجتناب کند در نظر پادشاهی که متوجه خدمت ایشانست ابهت و عظمت او ازدیاد پذیرد اگرچه اعداد منشیان و ترجمانان از مرتبه عشرات باحد رسانیدند و در جامگیات خاص و عام تصرف تمام نمودند و بیوت خزاین پر شد اما سلطان از امتطاء صهوات نرو و شباب و ملازمت چنگ و شراب هیچ کم نکرد و در اعلاء مراتب اراذل و اوغاد رایج اوغاد بود و در سینه ترکی از نصایح شمس الدین التونبه »

a

« تمام آرام گرفت و بحکم آنک میان ایشان بسبب سفاهت و تباهت مضادّت هرچه تمامتر بود دریا حسد در جسد ترکی در جوش آمد و یکی را بر آن داشت که او را

در فجاج سم ذعاف چشانیید و بعد از سه روز بمنازل رضوان رسانید آنکه اموال بی کران و خزاین او را در تصرف خاص آوردند با سر سخن رویم سلطان هم بر آن نیت «b» که متوجه خدمت است برادران را با امرای بقیصریه گذاشت و عزم سیواس فرمود ترکی از غایت جهل و غباوت همه عالم را دشمن خود کرد تا سلطان را بر آن آوردند که بعد از تشکیل و تذلیل او را بقلعه منداس فرستاد و آنجاش هلاک کردند و در

a

. (کینه خواه) sic کینه Pajoute :

b

. نیست P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷۷

غمار این حالات خبر رسید که قراطی در قیصریه بجوار حق پیوست سلطان نیک پریشان شد و احوال ملک و ممالک را بی سر و سامان دید و ایلچیان عذرها خواسته براه کرد و خویشان بقیصریه مراجعت فرمود آنکه امراء طرفین مشاورت کردند که عذر مراجعت شهریار از توجه بخدمت چگونه خواهند رایها بر آن قرار گرفت که سلطان علاء الدین را متوجه کردند تا از قبل برادر ایلاء عذر تقدیم دارد امیر سیف الدین طرمطای و شجاع الدین عبد الرحمن نایب و خواجه مصلح لالا و نور الدین عبد الله قابض را با اسباب و تحف بی نهایت بخدمت روان کردند در راه والده سلطان غیاث الدین و صاحب طغرائی و رشید الدین امیر عارض که بدوستی طغرائی آوارگی اختیار کرده بودند بدیشان پیوستند و خود را در سلک متابعان سلطان علاء الدین انخراط دادند و هر جا که می رسیدند سلطنت مملکت را جهت او تقریر می کردند در راه بدین واسطه میان صاحب طغرائی و شجاع الدین نایب

ذکر سبب مخالفت سلطان عزالدین و رکن الدین و محاربت *

که میان ایشان در کزه دوم واقع شد و انهزام رکن الدین چون سلطان عزالدین برادر را بخدمه ارسال فرمود خویشتن با رکن الدین قلج ارسال عزیمت قونیه نمود و بعیش و عشرت و خزانه پردازی مشغول شد و لیام را بخدمتش قربت و اختصاص تمام بادید آمد امراء دولت را این طریقه که خارق عادات سلاطین است نامستحسن آمد و در موارد صفاء ایشان کدری

* الاوامر العلائیه ص ۶۰۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷۸

فاحش روی نمود احوال رومی کیش «a- سلطان در احوال سلطنت مدخل کردند و با سلطان که پیوسته با برادر بر موجب تقریر امیر جلال الدین و کافه امرا بر تخت می نشست مضایقت پیش گرفتند و ممانعت آغاز کردند و کلمات ناسزا گفتند سلطان رکن الدین روزی خلوت نشسته بود و سر در پیش افکنده و بر قاعده و لکن تفیض الکاس «b- عند امتلائها لالی آبدار از جزع جهان بین بر صحن خد لعل فام روان کرده ناگاه کمال الدین لقبی حوائج سالار که در خدمتش اسفار ترکستان کرده بود و حقوق فراوان ثابت کردانیده در آمد و سلطان را مضطرب و باکی و از روزگار شاکی دید سوال کرد که موجب بکا و تغیر بشره همایون چیست اگر بنده را اعلامی فرماید شاید که تدارک آن بقدر امکان تقدیم دارد سلطان جواب سوال کمال بدین ابیات که

عالم ز لباس شادیم عریان یافت وز گردش روزگار سرگردان یافت

هر شام که بگذشت مرا غمکین دیدهر صبح که خندید مرا گریان یافت «*» فرمود کمال گفت بنده را حکایتی در خاطر

گذشت بدان شرط که ثالثی در میان نباشد و بامضاء آن رای شاه جهان میل کند عرض افتد سلطان فرمود که آنها باید کردن کمال گفت اگر سلطان ملطفه درین قضیه نزد نصره الدین پسر سنان الدین

a P sans points. Cp. p. ۲۱۳, note a. b

. النفس P

* الاوامر العلائیه ص ۶۱۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۷۹

قیمت که سوباشی دولوست و پیوسته وفادار و دولتخواه شاه بوده و نامه پیش صمصام الدین امیر عارض که و الحال هذہ سوباشی قیصریه است و از اوج عزت بحضیض ذلت آمده و بدان سبب که نکیده را ازو ستده بغلام نکیر دادند از سلطان عز الدین و احوال او سرگردان و بر خود پیجان شده است بر دست بنده ارسال فرماید تا هرچه زودتر بخدمه جواب آرد مصلحت باشد سلطان بر وفق اندیشه کمال سطری چند مشتمل بر شطری از قصه غصه خود نزد صمصام الدین در قلم آورد و بدو داد کمال بعد شش روز عودت کرد و جواب این بود که سلطان بهر طریق که تواند خود را بقیصریه اندازد بعد از آن بندگان بقدر امکان بکوشند سلطان بکمال گفت ما را از قونیه که ورطه بلا و غمره عناست خروج بچه وجه میسر شود کمال جواب داد که غلامی چند را که بر ایشان اعتماد باشد ازین معنی آگاهی باید داد تا اسپان خاص را بیرون شهر بموضعی معین آماده دارند و سلطان جامه خلق غلامان حوائج خانه درپوشد و من خوانچه بزرگ که کعب «a» او معادل کاسه عادلست «b» برسم هر روزه بر سر سلطان نهم چنانک چهره

مبارک در کعب «a» خوانچه از نظر خلق محجوب ماند و در پیش اتم و سلطان اقتفاء خطوات من لازم داند و در راه بهیچ جا نگاه نکند چون بدانجا رسیم سوار شویم و توکل بر حول یزدانی نماییم و همه شب مسیر مواکب «C» و سمیر کواکب باشیم چنانک سپیده دم از مفاوز

a

. لعب P

b

. عادیست Sic .Peut -etre convient -il de lire

c

. مکواکب P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۸۰

آقسرا تجاوز کرده و بطالع مسعود بخان خواجه مسعود رسیده باشیم لحظه چهارپایان دم زنند و از آنجا بز و کوپ قطع کرده بدولو پیوندیم سلطان را این رای موافق آمد و چنان کردند چون بدولو رسیدند مسرعان نصره الدین را آگاهی دادند و پذیره شد و پیاده شد و زمین بوسیده بدستبوس مشرف گشت و فی الحال نامه نزد صمصام الدین قیماز روان کرد امیر صمصام الدین لشکرها سوار گردانید و براه دولو متوجه شد و در راه بکوکبه سلطان و امیر نصره الدین رسید و پیاده گشت و جهت شاه رخ بر زمین نهاد و بشکوه تمام سلطان را در شهر آورد و بر تخت نشاند و باطراف ممالک قصاد فرستاد و استمالت و دعوت تقدیم داشت در اندک زمانی او را در قیصریه جمعیتی تمام حاصل شد و چون سلطان عز الدین را ازین قضیه خبر شد یوتاش بکلربکی را جهت استرجاع در عقب روانه کرد و او سلطان را بقیصریه دریافت و بعد دستبوس افتتاح نصیحت نمود سلطان برو طیره «a» کرد و بقصد او از جای خود حرکت فرمود امیر صمصام الدین مانع شد او

را «b- مقید کردند و بمغازه اکسود از مضافات دولو بردند و بعد از روزی چند باز بقیصریه آوردند و بر ولاء سلطان رکن الدین سوگند دادند و بطلب فلک الدین خلیل سوباشی آبلستان و حسام الدین بیجار «C- قصاد فرستادند ایشان سمعا و طاعه گفته بخدمت مبادرت کردند و امراء نامدار در اعداد اجناد سلطان انخراط یافتند و استعداد کردند که ناگاه جمعیت بر قونیه تاختن آرند و اگر

a

. بر فطر؟؟؟ P

b

. اما P

c. Sans points en P. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۸۱

چنین کردند مرادشان میسر می شد چون سلطان عز الدین خبر اعتقال بکلربکی و ایلاء او بولاء سلطان رکن الدین استماع کرد از آن قصه در تاب و غصه شد و در اثناء این حالت فلک الدین خلیل و بیجار با فوجی از لشکرها خود تا خان علائی که بیک منزل آق سراست بدوانیدند خلقی از قوافل دیار آنجا بودند و ممانعت نمودند ایشان آتش بر در نهادند و بسوختند و خلق را کشتند و بعضی را اموال سته یله کردند ناگاه امیر معین الدین سلیمان و خطیر الدین که بطرف قیصریه بودند بطریق سفارت بقونیه آمدند از ورود ایشان سلطان و اکابر را اوراد مسرت شگفته گشت و صاحب عز الدین فرمود تا زرهاء خزاین فروریختند و لشکر گرفتند و بمحاربت رکن الدین از راه قیرشهر بولایت طوز اغاج پیوستند و بجهت الزام حجت شیخ بزرگوار صدر الدین ابن اسحق را با همام الدین شادبهر ناظر ملک نزد برادر سلطان فرستادند که و الحاله هذه بر سیواس و ملطیه و خرتبرت و آمد اقتصار کند و این

غبار وحشت را فرو نشانند و مراجعت سازد صمصام الدین و نصره الدین و فلک الدین و بیجار آن قدر را استقلال کردند و جلال الدین حبیب »

a

« قاضی قیصریه را در جواب فرستادند و قیصریه و قیرشهر را استضافت کردند و در دهلیز سلطان در صحراء احمد حصار این ماجرای می رفت علی بهادر و جمال الدین خراسانی و امراء دیگر فغان بر آوردند که چرا چنین لابه می کنید تا بر عجز و اضطرار شما

a Sans points en P. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۸۲

حمل کنند اگر بدینچه سلطان عز الدین مرحمت فرمود راضی شوند فهو المراد و إلاً خطاب جز بلسان سنان نخواهد بود اعوان سلطنت بدان مقال التفات نکردند و سلطان از سر قیصریه و قیرشهر برخاست و باز همام الدین و قاضی حبیب را بخبر حصول رضا ارسال کردند و منتظر می بودند تا چه جواب آید ناگاه لشکر سلطان رکن الدین ظاهر گشتند و اینان اگرچه بعضی بخیم رفته بودند »

a

« و هر دو لشکر چون شیر و پلنگ در جنگ آمدند نصره الدین پسر قیماز و فلک الدین خلیل یک دو نوبت حمله کردند و لشکر سلطان ثبات نمودند بار سیم لشکر سلطان حمله کردند و در مقابله رفتند و علی بهادر که در دست چپ بود بریشان تاخت و صفوفشان را برهم زد و نکایتی تمام بدیشان رسانید در آن حال اسپ نصره الدین بسر در آمد و او را دستگیر کردند و فلک الدین خلیل راه هزیمت گرفت و صمصام الدین را پسر قریش دریافت مجروح کردانیده بخدمه سلطان آورد فی الحال او را

با نصره الدین احوال سلطان هلاک کردند سلطان رکن الدین بدولو بعزم سیس متوجه شد در منزل اول ترکمانان او را گرفتند و حال را بخدمت سلطنت اعلام کردند ارسلاندغمش آنجا رفت و بموایق و ایمان دلگرمی داده بقیصریه آورد و سلطان عز الدین استقبال کرد و چون بهم رسیدند معانقه کرد و بگریست و گفت که این واقعه از تیره رای نصرت و صمصام بود ایشان سزای کفران یافتند باید که برادر عزیز خاطر

a

. در مقابله رفتند Il faudra ajouter :

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۸۳

شریف پریشان ندارد همچنین حکایت کنان بجوسق کیخسرویه رفتند و سلطان رکن الدین را خلعت گرنامهیه و اسپ تنگ بسته و زر بسیار داد و در اقامت میان برغلو «a» و اماسیه مخیر کردانید سلطان اماسیه را اختیار کرد و او را بانبوهی و توش «b» تمام باماسیه بردند مدتی آنجا بود و از وخامت هواء آن متأذی می گشت بسطان فرستاد تا او را از اماسیه بیرغلو بردند و اسباب کامرانی مرتب کردانیدند

ذکر سبب توژد بایجو در ممالک روم بار دوم و حوادث کی در آن ایام حادث شد «*»

چون صاحب قاضی عز الدین بر دست وزارت نشست و مقالید احکام مملکت در قبضه استقلال گرفت و رسولان بایجو نوین و دیگر نوینان را در ممالک روم متواتر دید و هر سال خزاین بی شمار در وجه افتقاد ایشان صرف می رفت صاحب با قراطای و دیگر امرا مصلحت آن دیدند که این معنی را بحضرت عرض دارند تا از آنجا بحکم یرلیغ این تسلطها مندفع گردد و صاحب فخر الدین علی را که درین وقت حاکم مملکت است و در آن ایام امیرداد بود جهت این رسالت اختیار کردند و بیرون تحفها صد

هزار عدد برسم افتقاد و وجوه نفقات راه از خزانه بدو رسانیدند چون بدان درگاه پیوست و حاجات عرض و یکتادلی سلطان باز نمود سیورغامیشی فرمودند و بر سلطنت روم و منع ایلچیان بایجو نوین و دیگر امرا یرلیغ و پایزه دادند و سر

a

. برغو P ici

b

. ونوش P

* الاوامر العلائیه ص ۶۱۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۸۴

شماره را که شمس الدین قزوینی را جهت آن مهمّ نامزد فرموده بودند منع کردند و در صحبت ایلچیان و یرغوجیان بزرگ رسول را بازگردانیدند در راه چون ببایجو رسیدند و او را آن حکم شنوایدند روی سوی فخر الدین علی کرد و گفت اخر جهت نظر من در ممالک روم رخنه می بایست گذاشتن همانا که حرمان من بر شما شوم آید بعد از آن ایلچیان تقلیل پذیرفتند و اگر احیانا آمدندی التفاتی زیادت نمی یافتند و سلطان بکامرانی و اجراء احکام جوانی مشغول بود و صاحب قاضی عزّ الدین در مسند حکم متمکن گشته و ولایت آسوده و تردّد رسولان دار الخلافه و موصل و ماردین و روم و فرنگ بحضرت سلطنت با احمال و تحف بر تواتر بود اما از قبل استیلاء اغاجریان که منشاء ایشان صحرا و بیشهء مرعش بود و قطع راهها و قتل قوافل می کردند و در ممالک روم و شام و ارمن می تاختند بر خاطر امراء دولت پریشانی و اندیشه عظیم روی می نمود صاحب قاضی عزّ الدین و شمس الدین یوتاش بکلربک با لشکرها و امرا عزم دفع اغاجریان کردند و بقیصریه آمدند و در آن زمان جلال الدین قراطای در گذشته بود و فخر الدین ارسلاندغمش

بانطالیه و قلعه‌نده «ā» با سلطان مانده بود و صاحب اعظم فخر الدین امیر داد باستقبال موکب معظم موسوم شده ناگاه خبر رسید که بایجو نوین با لشکرها بسیار و حواشی و مواشی و خواتین و اطفال قصد این دیار دارد و پیش روشن بارزنجان پیوست بعضی از عساکر

a

sic. ??? لعه P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۸۵

که بدفع اغاجریان بطرف آبلستان رفته بودند چون این خبر شنیدند بتعجیل بقیصریه آمدند و چتر و لشکر بی توقف متوجه دار الملک شد و سلطان از قلعه‌نده «ā» بقونیه خرامید و از آهنگ بایجو نوین در تاب و اضطراب رفت بزرگان دولت رایها زدند و اتفاق بر آن کردند که نظام الدین خورشید پروانه را باستقبال فرستند تا تدارک احوال تقدیم دارد و بر عزایم و اعراض بایجو نوین اطلاع یافته مراجعت سازد چون نظام الدین را تسریح کردند سلطان باحتشاد و احضار اجناد روی نمود و در ایام قلایل لشکرها بسیار از قبایل اتراک و سپاه چالاک در صحاری و براری قونیه مجتمع شدند چون سلطان انبوهی گروه خود مشاهده کرد فرمود که ما را بفضل ملک متعال مال و رجال حاصل است باید که عزم قتال سازیم اغماری که هرگز در غمار رزم تورط نیافته بودند از سر غفلت و جهالت اثار غبار فتن می کردند و جهت ترویج کار خود سلطان را بر محاربت اغرامی نمودند درین میانه نظام الدین پروانه مراجعت کرد و نمود که در نهاد بایجو از محبت که با سلطان داشت نقصانی ظاهر نشده است اگر امراء نوخیز عزم زخم «b» و گریز می کنند ایشان دانند و

عزم سلطان را از تعبیه صفوف بر صوب تسلیه ضیوف و استرضاء خواطر بایجو نوین معطوف کردانید و خواص کار نادیده را بنرم و درشت بر جاده صواب آورد و باز با تحف و اموال و اعلام عزیمت سلطان باستقبال نوین و تعیین مواضع ییلاق و قشلاق لشکر جزار در ممالک

a

sic. لعنده P۴۴۴

b. Lecture incertaine. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۸۶

معاودت نمود و امیر معین الدین سلیمان ملک الحجاج را نوکر خواست هر دو روی براه نهادند و غلامان خاص باز سلطان را بر مقاتلت و عصیان اغرا کردند تا بر وفق امانی ایشان بتجهیز لشکر و آهنگ جنگ فرمان داد و یوتاش بکلربکی و فخر الدین ارسلاندغمش را بخلوت خواند و نوازش فرمود و عساکر در زعامت هر دو اگرچه حاکم و مطاع و نافذ الامر صاحب قاضی عز الدین [بود] روانه کردانید و خویشان با نفری چند از خواص در قونیه بماند از راه خواص در خبث امراء کبار نامها می فرستادند و چون متواتر شد و در دل سلطان اثر کرد بر زبان راند کچون لشکرها را از پیکار رجوع افتد سزاء این پیران ضال دخیال فعال داده آید چون بزرگان این شنیدند فتوری در عزایم ایشان ظاهر شد و چون بخان علائی پیوستند لشکر مغل از جمعیت عساکر روم آگاهی یافته باقسرا رسیدند ارکان دولت ترکمان شحنه را که او نیز از جمله لیام و عوام بود بخبرگری پیش فرستاد چوقی از لشکر مغل که از هزاره خواجه نوین بودند با ایشان مصادفه افتاد و ترکمان را با کافه اتراک هلاک کردند روز دوم هر دو

لشکر چون قضا و قدر برابر یکدیگر رفتند و رسولان سهام با بلاغ پیام مرگ سوی درونهای خاص و عام پران شدند و چون نظر در بصر و جان در جگر در احداق و آماق کماه عسکر جای می ساختند ذکور صوارم از کثرت اسالت دما و اراقت امشاج صفت نساء حیض گرفتند ارواح را از اشباح اوان جدای و زمان بریدن آشنای شد نفوس شهدا بادراک مقام سعدا بتنفس سعدا مشغول گشتند صاحب عز الدین اگرچه از درد پا و فتور اعضا شکایتی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۸۷

داشت اما در آن معرکه جان فرسا چون ثهلان و حری ثبات فرمود و وداع زندگانی و راحت این جهانی کرد مصابرت می فرمود ناچخی آبدار در دست گرفته و دلی از آتش حرب تفته بهادران مغل بدو رسیدند مقابله فرمود و در مقاتله تفو کرد و خیو انداخت عاقبت درجه شهادت و مرتبه سعادت یافت و امراء دیگر بنا بر آنک از جانب حضرت سلطنت شکسته دل بودند در حرب ابلائی ناکرده و آثار جانسپاری ظاهر نکردانیده عزیمت هزیمت را غنیمت شمردند و چنانکه عادت ایشان است راه فرار در پیش گرفتند و آن چنان غدر و خذلان روا دیدند تا دشمن مظفر شد و لشکر سلطان نهبه حدثان گشتند

ذکر جلاء سلطان عز الدین بار اول و خروج برادرش رکن «*» الدین از قلعه برغلو و جلوس او بر تخت

چون در بیست و سوم رمضان سنه ۶۵۴ لشکر سلطان را آن نکبت رسید و سلطان را از آن تباهی آگاهی دادند همه شب پریشان و مشوش بود روز دیگر با مخدرات حرم و آفتاش «

a

« شرابسار و کندصطل و برادرش از دروازه پول احمد سوی انطالیه عزیمت ساخت و قونیه را مهمل و معطل و هرچه

داشت آنجا گذاشت نظام الدین علی بن ایلمش «b» استاذ الدار از معرکه جان بقونیه انداخت و بمحافظت شهر و تسکین غوغاء نمود و ترتیب طرغو مشغول شد و ارسلاندغمش با جماعت خواص از آن ملحمه بیرغلو افتادند و بحکم حصانت قلعه از هر طرفی معتبران دیوان

a Lecture douteuse. P sans points. b

sic. اللمش؟؟؟.P

* الاوامر العلائیه ص ۶۲۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۸۸

و در گاه بدیشان پیوستند و بحکم آنک سلطان عز الدین همگی خود را بلیام داده بود و از امور پادشاهی چون توقیع نهادن و بمحفل نشستن و در احوال رعیت نظر کردن ملالت می فرمود تبرّمی تمام در دل داشتند رکن الدین را از حبس اطلاق دادند و بقونیه آوردند و بر تخت نشانند و هم در آن محفل شمس الدین قاضی چق «a» فرمانی بسطان داد تا مطالعه کرد بحضور همه توقیع المته لله نهاد و بذات خود داد چند مظلوم بداد و بعد یک دو روز قاضی چق «a» بوزارت دستبوس کرد و مدت یکماه حکم وزارت راند آنگه رنجوری برو طاری شد و در آن مرض بجوار کردگار پیوست امیر نظام الدین پروانه را بعد ازو بتقلید وزارت دعوت کردند اجابت نمود نیابت را قبول کرد و پروانگی را بامیر معین الدین سلیمان دادند و هر دو در یک روز دستبوس کردند و بترتیب اسباب ملاقات بایجو نوین مشغول شدند و روی براه نهادند و چون سلطان عز الدین بانطالیه پیوست بی برگی و بی نوائی برو استیلا یافت روزی در سرای انطالیه رخنه مریع دید فرمود که آن را باز کردند خزاین پیدا شد

و

صنادیق مختوم بسرب مشحون بهزاران هزار درم نقره بضرع علائی و ده هزار دینار سرخ و دیگر اجناس از کاغد و عود و ابنوس و صندل و غیره سلطان آن خزانه را بر حواشی و خدم تفرقه کرد و روان سلطان علاء الدین بدعوات ارباب اضطرار مدد فرستاد و از آنجا عزم لادیق نمود و چون سلطان رکن الدین بایجو نوین پیوست

a se trouve dans le

قاضی جوق

۱۱۸۲ P sans points. Le nom ms. Paris. Suppl. turc. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی

بی، متن، ص: ۲۸۹

بایجو بیسوتای »

a

« نبیره خود را با هزار سوار باحضر سلطان عز الدین بانطالیه فرستاد چون سلطان را آنجا نیافت و بلاذیق نشان دادند ترغو خورده عزم لادیق نمود چون آنجا رسید ایلچیان فرستاد که سلطان را پدرش می خواند مصلحت آنست که در آمدن تعلل نکند سلطان فرمود که همانا برادرم در خدمت پدر استماع فرموده باشد که امرا را بر ملک و دولت من استیلاء تمام بود و این عقوق و رفض پدر فرزندی بسبب ایشان شد و چون ببندگی نوین رسم این عذر تمهید خواهم کردن همانا که مقبول دارد من در اندیشه کارسازی بودم اگر برادرم یک دو منزل پیشتر رود من با برگ و اسباب که مهیا شده باشد عزیزت نمایم بیسوتای مراجعت نمود و سلطان با حواشی و اطفال روی بیلاذ لشکری نهاد و بیسوتای بر مراجعت پشیمان شد و از بایجو عتاب شنید و چون بایجو را اعراض عز الدین محقق شد در تعظیم سلطان رکن الدین بیفزود روزی سلطان بایجو نوین را مهمانی بزرگ ساخته بود و در آن ضیافت نظام

الدین خورشید نایب امرود پوست باز کرده بسر کارد بخواجه نوین که کسر لشکر بر دست او بود داد تا تناول می نمود اتفاق را رنج قولنج بر خواجه نوین استبلا یافت و متوفی شد نظام الدین را بدان تهمت که امرود مسموم بود موسوم گردانیدند و در دو شاخ کشیدند تا در آن زحمت برحمت حق پیوست و پیش از وفات این دو بیت از طبع لطایف رای بر صحیفه ایام نگاشت

a

؟؟؟ سوتای P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۹۰ تا طالع شوریده مرا غمگین کرداز دیده من اشک روان خونین کرد

بهرام چو پیوست بکیوان در حال بگرفت گریبان و مرا چوبین کرد «۱» و چون «a» مدّت اقامت سلطان بقرل ویران «b» متمادی شد و اوان زمستان تنگ درآمد و وقت مراجعت بایجو نزدیک شد سلطان را بهدم شرفات سور قونیه ظاهرا و باطنا الزام کرد و سور قلعه را بنا بر آنک محیط دخمه سلاطین ماضی است معفو داشت و باقی را خراب کردند آنگه سلطان را اجازت شد که بقونیه مراجعت کرد و خویشتن متوجه صوب مغان شد چون سلطان عزّ الدین را مراجعت بایجو نوین محقق شد از بلاد لشکری عزم مملکت موروث نمود و سلطان رکن الدین بعزم ادراک حضرت «c» از قونیه حرکت فرمود چون بقیصریه پیوست تاج الدین ارزنجانی معروف بفقیر و ظهیر الدین رسول در عقب سلطان رکن الدین باعادت و قناعت بر مشاطرت ارسال کردند و در پی ایشان علی بهادر را روان گردانیدند هر دو سلطان را بقیصریه دریافتند سلطان چون عزم را حزم کرده بود اجابت نکرد و عذرها تقریر نکرد

علی بهادر چون بقیصریه رسید سلطان بیکروز پیشتر عزم فرموده بود گوسفند و گله و بعضی از بقایاء خدم را باز برد و بجانب قونیه آمد

ذکر معاودت سلطان عزّ الدین از ملک لشکری بممالک محروس «۲»

چون سلطان عزّ الدین عراض ممالک را از اعادی خالی یافت عزم

a

P؟؟؟.

b

Lecture incertaine ; P؟؟؟ sic.

c

: A la marge on lit؟؟؟؟ (ایلخان-).

(۱) - الاوامر العلانیه ص ۶۲۶

(۲) - ص ۶۲۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۹۱

قونیه کرد اهالی آن شهر که وجود او را چون لیلہ القدر می جستند استقبال کردند و بعظمت تمام در شهر آوردند و باز بر تخت نشست و اگرچه بکم آزاری موصوف بود باغراء اغرلو جامدار معتبران نکیده را که دعوت سلطان را اجابت کرده بودند با پسر سلجوقشاه که از قبل سلطان رکن الدین سرلشکری نکیده گرفته بود فرمود که غل کشیده و مثله کرده گرد شهر همه را بر شتران نشسته بر آوردند و آخر الامر همه را هلاک کردند و چون سلطان رکن الدین بخدمت در همدان مشرف شد و سیورغامیشی خسروانه درباره او مبذول فرمودند یرلیغ همایون بر تقریر سلطنت در عامّه بلاد با اجازت انصراف ارزانی داشتند چون بارزنجان پیوست زمستان صعب بود و استماع نمود که سلطان عزّ الدین عصیان پیدا کرد و در سلطنت مملکت با او نزاع و ابا خواهد کرد شاء ام ابی بارزنجان اقامت نمود و خدم و حشم او در آن حالت بسبب مجاعت و غلاء عام مجاهدت عظیم کشیدند و چون موسم بهار شد معین الدین پروانه که عماد دولت او بود و خانه بیوتات داشت قرب هزار سوار جمع کرد و در صحبت بایان «a» که امیر هزاره

مغل بود بجهت استخلاص متعلقان و فرزندان بصوب توقات توجّه نمود در کوه یلدوز او را با شاهملک ملاقات افتاد بعد از مقاتله بسیار لشکر پروانه منهزم شد و او را در آن معرکه نکیتی خواست رسیدن نجم الدین فرّخ که از خواصّ سلطان رکن الدین بود او را سوار کردانید و بیعضی از لشکر که

a

. بیان, Aini- al- ۲۹۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۹۲

روی سوی ارزنجان بگریز نهاده بودند رسانید پروانه از فرط حقد و غضب آرام نداشت روی باردو نهاد و استنجداد عساگر نمود الیچاق و قدغان را با ده هزار سوار در صحبت او بجهت قمع مخالفان و طاغیان روانه کردند چون لشکر مغل بارزنجان پیوست بعد روزی چند متوجه فتح بلاد شدند و بنکیسار آمدند و هم در آن روز مسلم کردانیدند اعیان شهر با نزلها بدرآمدند و سلطان را با شموع در شب بشهر بردند و بر تخت نشاندند و فی الحال امارت نکیسار را بپروانه فرمود و از آنجا بتوقات آمدند و بنا بر آن که قلعه را بیوتاش بکلربک سپرده بودند و او ممانعت می کرد منجیقها نصب کردند و چون فایده نکرد و مهمّات فوت می شد آن را همچنان گذاشتند و مدّتی در حوالی کاب و زیله «ā» و باریمون «b» و قاز اوا تردّد می کردند تا صاحب طغرائی از خدمه رسید و آن منازعت بیمن کفایت او بنهایت پیوست

ذکر وفات سلطان علاء الدین در راه و رجوع صاحب طغرائی «*» بحکم وزارت بممالک روم و تقریر قضایا

چون سلطان علاء الدین کیقباد که از مادر داودی و از پدر سلجوقی بود بحکم برادر مهین سلطان عزّ الدین بعزم بندگی حضرت توجّه ساخت بعد از قطع مفاوز و طیّ مراحل در بعضی از

منازل شبی تا دو پاس از شب گذشته با امرا و حرفاء خود بعیش و عشرت مشغول بود و چون متفرق شدند و عزم شبستان فرمود بامداد امرا بر عادت بدرگاه سلطنت حاضر شدند در سلطان

a Sans points en P. b

؟؟؟ تارمون .P. ۱۱۸۲. Selon Cod

* الاوامر العلائیه ص ۶۲۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۹۳

برخلاف معهود توقفی دیدند مصلح لالا اندرون شد تا از حضور صاحب و امرا سلطان را آگاهی دهد چون بدرآمد تغیر عظیم بسبب وفات سلطان درو ظاهر دیدند و بهیچ حال موجب آن فجاءه معلوم نشد چون بخدمت منکو خان «ā- پیوستند فرمود تا سبب وفات سلطان را در بحث اندازند و در آن باب بر خاین محابا نکنند چیزی محقق نشد و در اثناء آن ایلچیان و قصاد بایجو رسیدند که سلطان عزّ الدین پادشاه روم عصیان نمود و لشکر او با بایجو قرچی بصحراء رباط علائی که در حوالی شهر آق سراست مقابله کردند و عاقبت منهزم گشتند چون این خبر رسید بی ممالطت سلطنت روم باستقلال با یرلیغ و پایزه سر شیر بسطان رکن الدین ارزانی داشت چون صاحب طغرائی بخدمت رسید و ماجرا و حکایات را عرض کرد جهت رای که او را سانح شد یرلیغ و پایزه را ازو بستند و در خزانه نهاد و صاحب طغرائی بتعجیل و تبجیل سوی ممالک روم باستحضار سلطان عزّ الدین روانه کرد چون در خطّه کاب بسطان و الیجاق رسید ایوبحصار را باضافت بر قیرشهر بدو دادند و باتفاق الیجاق و سلطان رسولان بدعوت سلطان عزّ الدین متواتر کردانیدند سلطان عزّ الدین باقسرا خرامید و

تاج الدین پروانه را نزد سلطان و الیجاق و قدغان باعلام قدوم خود متوجه کردانید سلطان رکن الدین سیف الدین طرمطائی را در جواب او تسیر کرد در اثناء این حالات چند کزت الیجاق قصد محاربت سلطان عز الدین می

a Le nom se trouve ici écrit a la marge. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن،

ص: ۲۹۴

نمود و صاحب طغرائی بحکم جهانگشای مانع می شد چون توارد و تواتر رسولان متواتر گشت کار بر آن جملت قرار گرفت که ملک در میان دو برادر علی السویّه بمناصفه باشد هرچه غربی آب سیواس است نواب دیوان سلطان عز الدین تصرف نمایند و آنچه در جهت شرقیست در قبضه تملک سلطان رکن الدین مقرر باشد

ذکر عزیمت هر دو سلطان بخدمت اردوی معظم *»

چون قاعده صلح ممهد گشت سلاطین در پی یکدیگر عازم شدند و چون سلطان عز الدین بخدمت پیوست سیماء و لقاء ربّنا او ماحی و شافع سیّات و عثرات گشت انواع اصطناع در باره او فایض فرمود و پایزه و یرلیغ منکو خان را بدو داد بعد چند روز که سلطان رکن الدین و صاحب طغرائی و معین الدین پروانه بخدمت آمدند و عنایت قدیم در شان او تجدید یافت سلطان عز الدین و رکن الدین در اردوی معظم معانقه مصالح کردند و در آن بارگاه بفرمان پادشاه در مکالمه و محادثه آمدند و خلائق عالم در مسالمت برادران خرّم و شادمان شدند و پادشاه بر موجب تقریری که صاحب طغرائی و الیجاق و پروانه در مقاسمه کرده بودند مملکت را بریشان مقرر داشت و فرمود که هر دو بتبریز روند و بترتیب اسباب سفر و فتح بلاد شام

و مصر قیام نمایند چون سلاطین بتبریز آمدند و وجوه نبود از خزانه عامره چهار صد بالش زر استقراض کردند تا اسباب ایشان بر وفق وجوب مهیا گشت و از آنجا در خدمت بطرف حلب عزیمت نمودند چون پادشاه را از آن قبل فراغت حاصل شد و قاضی محیی

* الاوامر العلائیه ص ۶۳۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۹۵

الدین با تحف و مفاتیح دمشق بخدمه مشرف گشت و طاعتداری و انقیاد نمود علاء الدین کازی را از درگاه بدان بندگی موسوم کردانیدند و چون دیار شام بتیغ جهانگیر مسلم گشت بوغا را «a» با پنجهزار سوار جهت محافظت آن دیار نصب فرمود و خویشتن عنان جهانگیر باذریجان پیجان کردانید و یرلیغ و پایزه از عز الدین استرداد نمود و بسطان رکن الدین داد و او را استمالت بسیار فرمود و اجازت معاودت شد هر دو بخرمی و خوش دلی روی بممالک موروث نهادند و بر سریر سرور نشستند در آن میانه صاحب طغرائی وفات کرد سلطان عز الدین وزارت را بعد از آن بنام فخر الدین علی نایب تقریر فرمود و خلعت و دوات حکم و منصب وزارت بدو ارزانی داشت و «*» «b» بوزارت سلطان رکن الدین بنام پروانه یرلیغ فرستاد و ملک الامرا و الصدور تاج الدین المعتر «c» بن القاضی محیی الدین خوارزمی را بجهت ضبط وجوه خاصه و حفظ آن مندوب فرمود و نزدیک بود که دلها مضطرب قرار گیرند و خواطر رمیده آرامیده گردد اشرار لیام و مفسدان اثم در نهاد پروانه نهادند تا الیجاق را بر آن آورد که بخدمت از سلطان عز الدین

شکایتها نوشت که او را با مصریان میلان افتاده است و از صوب دیار پیوسته قصّاد ارسال می کند اگر پادشاه اجازت فرماید تدارک حال او تقدیم رود و در آن باب فرمان صدور یافت بر مقتضاء حکم سلطان رکن الدین با لشکرهائ ممالک خویش و پروانه سوی قونیه روانه شدند

a Kitou boga chez d'Ohsson et ailleurs. b Lacune indiquee en P c

؟؟؟ معز P ici sans points ;plus loin

* کذا فی الاصل. الاوامر العلانیه ص ۶۳۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۹۶

ذکر انہزام سلطان عزّ الدین بار دوم بطرف فاسلیوس *»

چون سلطان عزّ الدین از خدمت مراجعت ساخت و مدّتی از تحمّل مشقّت اسفار برآسود با صاحب فخر الدین رأی چنان زد که اگرچه ما را با سلطان رکن الدین که برادر صلبی است وصلتی می افتد لکن از قبل احتیال معین الدین پروانه انفعال تمام حاصل است اگر جهت احتیاط و دفع اضداد دفعه دیگر عزیمت مصمّم گردد متضمّن مصالح بی نهایت باشد صاحب فخر الدین این رای را صایب دید و پیش کشیها راست کردند و دهلیز سلطنت بمرحله روزبه زدند و باختیار سلطان نهضت فرمود و چون سلطان رکن الدین و پروانه و لشکر مغل باقسرا پیوستند و ورود ایشان بر وجه عداوت معلوم شد صاحب فخر الدین جهت استعلام حال و تدارک قضیّه باستقبال فرستاد و هزیمت را مستعدّ گشت و منتظر بود تا چه واقع گردد شنید که چون صاحب فخر الدین بدیشان پیوست وزارت را برو مقرّر کردند و مغل بر ابطال حشاشه سلطنت جازم اند و نزدیک رسیدند فی الحال با قوم و عیال قصد انطالیه نمود بعد دو روز چون لشکر مغل و سلطان

رکن الدین رسیدند بقایاء اسباب سلطنت را جهت پادشاه تصرف نمودند و هرچه در خزانه موجود بود موقوف داشتند تا چون توکلک «a» بخشی و بهاء الدین شاهنشاه از خدمت اردو بطلب آن آمدند بدیشان سپردند و الیجاق بولایت آقشهر بدیه قرایوک و سلطان بدیه التونتاش قشلاق

.a sic;; Oghuzname ed

؟؟؟ وکلک؟؟؟ خشی P (توکال ۱۱۸۲ . Cod . نوکال ۸ . Lagus p

* الاوامر العلائیه ص ۶۳۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۹۷

ساختند و لشکر مغل بهر طرف می تاختند علی بهادر بسفیریحصار جمعیت انبوه داشت و میخواست که بر لشکر مغل شیبخون آرد در شب راه کم کرد بامداد یزک لشکر مغل با او مقابل شدند و بلشکر بزرگ خبر کردند و جنگی عظیم در پیوستند عاقبت علی بهادر روی بگریز نهاد و بطرف اوج افتاد و سلطان عزالدین از صلاح کار مایوس شد و در کدرغها که معدّ داشته بود نشست و با اطفال و عیال باستنبول نزد فاسلیوس رفت ملک الروم در تعظیم او مبالغها کرد و همه روز بعیش مشغول بودند و علی بهادر نیز از اوج با شرمه از حواشی خویش در استنبول بسطغان پیوست و فاسلیوس او را بنواخت و چند کزت اعادی فاسلیوس را منهزم کردانید و پهلوانیها باظهار رسانید و بدان واسطه خلعهاء گران بها پوشید جماعتی که دماغ بوسیده ایشان طاقت راحت نداشت شبی در اثناء تقدح بحضرت سلطنت گفتند کچون سلطان از ملک قدیم محروم ماند و اینجا حشم را جمعیتی و انبوهی را بحمد الله حاصلست اگر فاسلیوس را در سیران از میان برداشته اند و پادشاهی این مملکت بحضرت سلطنت عاید گردد چه باشد

کرکدید «a» که شرابسلار سلطان بود بحکم العرق دساس این معنی را بگوش فاسلیوس رسانید بهادر اغرلو امیر آخر و علی بهادر را بیهانه بخانه خود خواند و مقید کرد و بر در سلطان و والده او موکلان فرستاد آنگه سلطان را با قرابات بقلعه بازداشت و امیر آخر را مسمول و علی بهادر را مقتول کردانید و اتباع سلطان

a et

کرکدیدی Selon al -Aini . کبرکدیت

.) Oghuzname p. ۱۰ etaiet oncles d'Izz al- din) freies de sa mere

کرخیا

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۹۸

هرکه در ملت مسیح می آمد امان می یافت و باقیان بنکال و عقال مبتلا می شدند باری تعالی صاین خان را بر آن آورد که بخلاص سلطان عزالدین لشکر عظیم فرستاد و اتفاقاً در آن سال یخبندی عظیم شد و آب دوناب یخ گرفت و تمامت لشکر را از آن عبور میسر گشت و سلطان را از آن حبس بدرآوردند و بخدمه بر که متوجه شدند چون سلطان بخدمه پیوست انواع نوازش فرمودند و ولایت سولخاد و سوتاق را باقطاع بدو فرمودند مگر اصحاب اغراض بوالده سلطان رسانیدند که سلطان را در راه نکبت رسید از تاب خود را از قلعه پرتاب کرد و هلاک شد و چون سلطان واقعه مادر واسر دو پسر و خواهر در دست فاسلیوس استماع کرد اکتتاب نمود اما انتظار الفرج بعد الشده می فرمود و خاتمت افسانه در موضع گفته شود

ذکر پادشاهی سلطان رکن الدین قلیج ارسلان و سیرت او *

سلطان شهید رکن الدین در زرافشانی و پهلوانی یگانه جهان بود کمان شست منی و گرز نهمنی داشت و یکبارگی از خساست و رذالت مستکف بودی چنانک در ایام دولت او اکثر ممالک ملک

شد که بخطوطی شرعی بمردم می بخشید فی الجمله چون بر تخت سلطانی در قونیه تمکن یافت و سلطان عزالدین بجانب استنبول روانه شد باز علی بهادر و اغرلو امیر آخر از هر طرف حشر و جمعیت تمام کردند و بمحاصرت قونیه آمدند پروانه باستظهار بعضی از مغل او را و اغرلو را بکاروانسرای التونبه مخذول و منکوب کردانید و مجیبان دعوتش را شربت سیاست چشانید و جماعت متمیزان و اصحاب قلم را که دم هواداری سلطان عزالدین

* الاوامر العلائیه ص ۶۴۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۲۹۹

می زدند چون نجیب الدین مستوفی و قوام الدین مشرف ملک و قاضی جلال الدین سفریحصاری قاضی لشکر و سیف الدین خاص قیبه «a» و کریم الدین علیشیر و بدر الدین کهرتاش امیر سلاح و امین الدین یاقوت استاد الدار مقید کرده نزد الیجاق فرستاد تا جمله را بدرجه شهادت رسانیدند چون این طایفه بغیر حق بقتل رفتند الیجاق را در خواب از عالم غیب خطاب عنیف کردند چنانکه از هول آن بیدار شد و آثار انوار رای العین بر مضاجع آن مقاتیل مغافیر مشاهده کرد و سراسیمه بمذمت پروانه زبان گشاد و چون حکایت علی بهادر بیکسو شد شاه ملک عصیان آغاز کرده بود بقلعه کداغره «b» متحصن گشته او را بعد از محاصرت بامان و ایمان فروآورد و بر دست مغلان شهید کردانید آنگه بحضرت رفت و بر انتزاع سینوب از قبضه طرابزونی که بوجه سرقه بدو افتاده بود یرلیغ حاصل کرد و مدت دو سال در آن محاصرت بود چون بحصول پیوست از حضرت سلطنت بملکیت التماس فرمود و چون

بهیچ حال کلمه لا جز در شهادت بر زبان سلطان رکن الدین نمی رفت در حال میسر شد

ذکر سبب واقعه هلاک سلطان رکن الدین «*»

پیش از آن که حصّه مملکت سلطان عزّ الدین در تصرّف دیوان سلطنت رکن الدین آید معین الدین پروانه در اثناء محاورات با خواصّ خود در استضافت آن شطر با این نصف

a) sic (. Cp. p. ۲۶۵; note a

P ici؟؟؟

.b P sans points

* الاوامر العلائیه ص ۶۴۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۰۰

استشارتی می کرد پسر خطیر شرف مسعود که از احاد منشیان او بود گفت اگر این امنیت میسر گردد خداوند سرلشکری نکیده را ببنده ارزانی فرماید پروانه برسم تفاعل تقبل فرمود بدان امید در عرض مخترعات تهم که بر سلطان عزّ الدین می بستند درایستاد و چند بار آمد و شد کرد تا الیجاق را بر قصد قونیه و قید سلطان عزّ الدین از خدمت «ad» اجازت شد و چون سلطان عزّ الدین بی گناه از بیم هیبت پادشاه غربت اختیار کرد و باز بلشکری پناه جست سرلشکری نکیده را بر موجب وعده سابق بیسر خطیر تقریر کردند و رتبت او در آن اجتبا از ثریا و از سمکک بسماک پیوست و چون سالی چند برآمد وعاء وسع و اناء قدرت او از تحمّل دولت و ثروت عاجز می آمد و چون رتبتی بغیر موضع و پایه بیرون استحقاق و موقع بود پای از پایه خود فراتر نهاد و اقوال و افعال او مناسب اصل و نسب وام و اب می آمد اعیان اطراف از امارت او استنکاف نمودند و مستعدیان و متشکیان غصّها قصّها بر تواتر رفع می کردند هرچند در ازاله آن

عدوان از درگاه سلطان فرمان صادر می شد انقیاد نمی نمود و طریق تفرّد و تمرد می سپرد سلطان جهت خاطر پروانه چیزی نمی گفت شبی سلطان در خلوت با حریفان که جمله متعلّقان پروانه بودند فرمود که نکیده را از شرف می باید گشود و در وقتی بطریق ندامت ملکیت سینوب گفته باشد که هرگز خدمتکاری از شهریاری شهری بخشش

a Cp. p. ۲۹۰ note b

P porte au -dessus de la ligne؟؟؟.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۰۱

خواهد پروانه و اشیاع او دندان در مملکت قدیم ما مستحکم کرده اند و مردم را مستحقر می شمارند و از نصاب ملک بی نصیب گذارند و اگر چنین خواهد بود سالی دیگر ما را در مملکت حکمی نماند مصلحت آنست که بخدمه پادشاه رویم و استیلاء ظلمه و قلت مثال عرض داریم آن کافر نعمتان این معنی را بنقییر و قطمیر پیسر خطیر نقل کردند از آنجا که فتّانی و غمّازی و حیل سازى او بود اجازت خواست و بیبانه تجدید ملاقات با اولاد بطرف توقات که سکنی آنجا داشت روانه شد و پروانه را بر آتش نشانند و هر روز دوگانه روی بصحرا نهادندی و فکرها کردندى تا عاقبت رای بر آن قرار گرفت که بهمداستانی مغلان قصد سلطان نمایند روز دیگر پروانه جهت جمله یرغوچیان و امراء مغل اموال بسیار ترتیب کرد و در صحبت شرف ارسال نمود و پیام فرستاد که سلطان بدان سبب که می خواهد که با شامیان اتّفاق نماید و عصیان آغازد و من مانع می شوم اندیشه هلاک ما نموده است و چون از قبل قتل من فراغت یابد در حسم ماده شما جمعیتها

سازد اگر پیش از آنک او را این فکر از قوت بفعل رسد تلافی حال تقدیم دارید مصلحت عظیم باشد بیشتر امراء مغل ازین معنی احجام نمودند باینکه «a-» که با پروانه دوستی داشت امراء مغل را بر آن آورد که جهت تفحص حال سوی آقسرا حرکت کنند پروانه با عساکر خود و لشکر نکیده و جمعیت پسر حاجا «b-» که از سفلگان و مجاهیل ترکان اجرخوار

a

؟؟؟ یناک P

b

. (پسر) sans (؟؟؟) P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۰۲

بود و پروانه او را برکشیده و چون زمانه ناکس دوستی و بی هنرپروری نموده متوجه آقسرا شدند و بقونیه بطلب سلطان قاصد روان کردند یرلیغ همایون بمهمی نازک صادر شده است حضور سلطان جهت استماع آن حکم لازم است سلطان از قونیه عزم آقسرا ساخت آن روز که بدیشان پیوست ضیافت تاج الدین معتر «a-» بود سلطان در آن مهمانی دوستکانهها گران کشید چون سورت شراب تاثیر کرد و جلباب حیا مرتفع شد امیران مغل حبل عتاب را با سلطان تاب دادند و خطاب درشت کردند که بچه موجب قصد کشتن پروانه می نمائی در خدمت تو چه تقصیر کرد که مستحق چنین اندیشه ناپسندیده باشد سلطان جواب داد که ازین معنی که امیران می گویند مرا خبر نیست و کلمه در آن باب بر زبان ما نه در حالت صحو و نه در وقت سکر گذشته اگر امیران استکشافی شافی تقدیم دارند یقین است که ناقل خجل گردد جواب دادند که تا این حکایت مرا را تکرار نیافته بودی کار بدین مرتبه نرسیدی اگر آن طایفه جافیه را که برین غدر تحریض کرده اند

بما سپاری بیاسا رسانیم و خلاص سلطان میسر باشد و اگر اهمال کنی ما ابقا و محابا نخواهیم نمود سلطان گفت درین باب اندیشه نمایم فردا بخدمت امیران عرض دارم آن مجلس برین سخن باخر آمد روز چهارشنبه دوم جمادی الاولی سنه ۶۶۴ سلطان از شهر بیرون آمد و آن روز نوبت ضیافت سلطان بود تا چاشتی با امیران بشکار

a Cp. p. ۲۹۵, note c

. مغز P؟؟؟

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۰۳

مشغول شد و لشکر مغل در سلاح رفته بودند و پیرامن سلطان از دور در آمده چون بسراپرده آمد مغلان را دعوت فرمود و خوان نهادند و برگرفتند و ساقیان شراب در دادند در خرگاهی که نشسته بودند سلطان را از انبوهی و گرمی ملالت آمد نیمچه را بجامدار داد کاردی چند آونگان دیدند بحکم مطالعه یگان یگان از غلاف برکشیدند و با او در عتاب شروع کردند که دی قرار رفته بود که ساعیان پروانه را بما تسلیم کنی نکردی عذرها می آورد و قبول نمی کردند در اثناء مقاولات زهر در قده او آغشتند چون در کشید بعد زمانی تغییر تمام در مزاج کریمش ظاهر شد و چون سم در اعماق عروق و اضطراب بر روح غالب گشته برسم اراقت بیرون آمد و اسپ خواست و سوار گشته سوی شهر روان شد در پی رسیدند و باز گردانیدند بعد زمانی امراء مغل با پروانه بدر آمدند ضیا و شرف پسران خطیر با مغلی چند بماندند و در خرگاه فروانداختند ویلمه «a» برکشیدند و آن چنان سلطانی را در لکد گرفتند هر چند فغان و فریاد می کرد اثر رقت و رحمت نمی دید عاقبت بزه

کمان جان او را بجنان فرستادند و چون از امانت فراغت یافتند مغلان بقشلاق رفتند و بزرگان بتعجیل تمام بقونیه آمدند

ذکر سلطنت غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان «*»

چون ارکان دولت بمحروسه قونیه رسیدند سلطان غیاث الدین را که دو ساله و نیم از پدر یتیم مانده بود بر تخت سلطنت

a

ویلا لا P, porte doulteuse Lecture

* الاوامر العلائیه ص ۶۵۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۰۴

نشاندهند و بر ولا و هواء او سوگند خوردند و صاحب و پروانه بکفالت و کفایت مصالح دولت بمعاضدت همدیگر قیام می نمودند و سلطان در حجر تربیت و ترشح ایشان چون نهال بر کنار آب زلال نشو و نما یافت و مدتی بقالب چوپین مناشیر و فرامین را بتوقع تزئین می داد و چون از منزل طفولت بحد صبی رسید و قدم در دایره فهم اشیا و حفظ اسما نهاد استاد حاضر گردانیدند تا بتعلیم مشغول شد

ذکر اعتزال صاحب فخر الدین و اعتقال او در قلعه عثمانجوق «*»

سلطان عز الدین از دیار غربت نامه مبنی از صورت حال و قلت مال «ā» نزد صاحب فخر الدین که پیشتر وزیر سلطنت او بود ارسال فرمود صاحب را بر عادت سابق شفقت در باطن ظاهر شد و حال با پروانه در میان نهاد و نامهاء سلطان نزد او فرستاد پروانه را از مطالعه نامه سلطان رقتها آمد و بعد از تصفح مکتوبات را نزد خود بازداشت روز دیگر چون پروانه و صاحب را با یکدیگر اتفاق ملاقات افتاد صاحب از پروانه پرسید که جواب سلطان عز الدین بر چه نمط شاید نبستن و نزد او درین حالت که عسرت پیرامن ایام او درآمده و بی نوائی گریبان حال او گرفته چیزی توان فرستاد یا نه پروانه جواب داد که [حال] سلطان بحال سلطان طغرل ماند که چون از جور امرا انزعاج یافت و در اطراف ممالک از دست

a

. مال P؟؟؟

* الاوامر العلائیه ص ۶۵۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۰۵

بیت «a-»

امروز کرم کن ای کرم را پر و بال کز نیستیم شدست مردار حلال

فردا که ز اخترم نکو گردد حال گوهر ز کف تو برنگیرم بسفال «۱» چون ارمن این دوییتی مطالعه کرد بهیچ حال گرد مرّوت نگشت و اناء سخاء او ترشح نکرد و بر شخّ خویش مستمّر ماند سلطان طغرل از فرط غضب این دوییتی بر زبان راند بیت

ای دل بهواء ارمن ار من باشم خالی نکنم ز ارزن ارزن «b-» باشم

وی چرخ اگر بحیله بیرون نکنم گاو تو ز خرمن تو خرمن باشم «۲» و نام شاه ارمن بواسطه آن بخل در جهان سمر گشت در چنین هنگام رعایت جانب ولی نعمت کردن از لوازم مرّوت باشد اگر درین باب نزد من مکتوبی فرستاده بودی همانا که هرچه در ملک من است بذل رفتی صاحب از پروانه چون رخصت یافت جواب نامه با چند تا جامه و مشربه زرّین پانصد مثقال و دیگر طرائف بدو فرستاد بعد از مدّتی اصداد میان پروانه و صاحب بسعایت آغاز کردند و پروانه بر حبس و تذلیل و قید و تنکیل صاحب انهاض کردند اما از قبل امیر تاج الدین حسین

(I) ۱۲۹۵ H. Teheran a. M. Horn m'apprend que ces vers se trouvent aussi ,a

مجمع الفصحاح chez Riz -quli khan . حال au lieu de فال avec la var ۳۷ . p .

b Selon Riza- quli

. از تو حزن زن ;P porte Khan :

(۱)- الاوامر العلائیه ص ۶۵۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر

پسر صاحب که در لشکر داری و خنجر گزاری و سپاهی دوستی و گشاده دستی ثانی ندارد احتراز می کرد شرف پسر خطیر گفت من کار او را تدارک کنم بدان وجه که او را ببهانه مهمانی بخانه خوانم و چون عزم بیرون آمدن کند نگذارم روز دیگر صاحب و پروانه و امیر تاج الدین و پسر خطیر در خدمت موبک سلطنت بسیران رفتند چون سلطان از سیران فرو آمد شرف تاج الدین را گفت که از شراب دوشین در سر خمار دارم و یک دو صحن تتماج که علاج درد مخمور رنجور جز بدان نتوان کرد حاضرست اگر خداوند تجشّم فرماید تا بهم تناول رود و خمار شکنی تقدیم افتد از بنده نوازی قدیم بعید نباشد پسر صاحب از غایت سلامت قلب دعوت او را اجابت کرد و بخانه او رفت و با او از در ملاطفت در آمد و مطایبت آغاز نهادند بعد از رفع خوان پسر صاحب قصد خروج کرد شرف نقاب حیا بر انداخت و گفت که از خدمت امیر پروانه شما را در مزایلت این مقام رخصت نیست پسر صاحب گفت از باب مرّوت با اخوان و یاران چنین نکنید فائده نداشت شاء ام ابی بقضا رضا داد و ساکن گشت پسر خطیر فی الحال بر ورقه قضی الامر مسطور گردانید و بدیوان نزد پروانه فرستاد در حال پروانه از پیشان صفّه که با صاحب و ارسلاندغمش و طرمطای نشسته بود برخاست و بکنار صفّه آمد و آن نامه را که سلطان عزّ الدین نزد صاحب نبشته بود بر دست یکی از معتبران بخدمه ارسلاندغمش و طرمطای و صاحب ارسال کرد و

گفت با کسی که یا خداوند خود مکر و غدر اندیشد و با مخالفان او همداستانی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۰۷

نماید چگونه زندگانی توان کرد صاحب گفت چون این نامه بمن رسید فی الحال بتو فرستادم و مشافهات را بوقت فرصت تقریر کردم مرا درین قضیه گناهی نیست باقی آنچه خدا و خداوند فرماید آن باشد صاحب را در خانه از حجرات سراء سلطنت زمانی باز داشتند آنکه بخانه امیرداد فرستادند و شمس الدین ولد صدر و باعلام این قضیه نزد امراء مغل و یرغوجیان روان کردند و اموال بسیار مصحوب او گردانیدند تا تحقیر گرفتن فخر الدین وزیر و تعظیم وزر او نماید و سرلشکر آمد را بدان واسطه بدو دادند چون امیران مغل شنیدند گفتند هر چند ازو گناه بزرگ صادر شده است تا صورت حال در خدمت اعلام نرود در ابطال حشاشه او استعجال نباید کردن و با او بتنگ «a» آمایید خطائی نکنید اما در محافظش مبالغت لازم شمیرید چون ولد صدر و بازگشت صاحب را بقلعه عثمانجوق فرستادند و پسرش را بکفالت پسر خطیر اطلاق دادند بدان قرار که در سفر و حضر ملازمت پروانه نماید و مال و حال هر یک فیما بعد گفته شود

ذکر تبدیل مناصب در دیوان سلطنت ممالک روم *

چون صاحب فخر الدین را بقلعه عثمانجوق فرستادند وزارت را بمجد الدین محمد بن الحسن المستوفی الارزنجانى دادند که در جهانی فانی بانواع فضایل ثانی نداشت و استیفا بصدر معظم جلال الدین محمود المشرف و اشراف بظہیر الدین متوح «b» بن

.a P sans points. b Lecture douteuse

* الاوامر العلائیه ص ۶۵۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص:

عبد الرحمن که از احفاد ابو یوسف بود و نظر بزین الدین احمد الارزنجانى دادند و بوجه احسن و قدر امکان هرکس بشغل خود قیام می نمود و چون صاحب فخر الدین از قلعه عثمانجوق فروآمد و ببندگی رفت و حکایات را در یرغو انداختند از آن افترا نقی العرض و الساحة برآمد و فرمودند که بخانه خود و در امور سلطانی و اشغال دیوانی مدخل بسازد صاحب نیز مدتی مقیم خانه و ملازم کاشانه بود و بضبط املاک و عقار و عمارت اوقاف مشغول بود و چون زمانی بر عزل برآمد و در خاطرش از تسلط اراذل سامت و ملال راه یافت از سر انفت و ابیت با هدایا و تحف روی بدرگاه اباقا نهاد وزارت را باز برو مقزّر داشتند و سرلشکری لادیق و خوناس و قراحصار دوله بهر دو پسرش مفوض فرمودند و پدر و پسران را بمراد دل باز بروم فرستادند و چون باز مباشر وزارت شد اتابکی را بر صدر مجد الدین تقریر کردند و همه باتفاق ملازمت که بحکومت مملکت روم آمده بود می کردند

ذکر بعضی از اوصاف اتابک مجد الدین و خاتمت کار او «*»

صدر معظّم و یگانه عالم مجد الدین محمّد بن الحسن الارزنجانى بانواع فضال و آداب و تبخّر در فنون حساب نادره ایام بود خطی بغایت خوب و عبارتی در نهایت لطافت و مطلوب داشت وظایف مبرّات او در حقّ خاص و عام اهل اسلام سیّما درباره سادات و ائمه چون پرتو آفتاب و قطرات سحاب متتابع و متواتر بودی و بر قرض و نقد اشعار و سبک رسایل عربی و عجمی اطلاع تمام حاصل کرده و در وقت وفات از عقل بیدارتر بود هرکه روزی در

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۰۹

داده در حالت ازو انعامی یافت و در نفس ناز پسین خدم و حشم را پیش خواند و همه را ببشاشت هرچه تمامتر وداع کرد و روی بدار القرار نهاد و از جمله رسائلش نامه که بجواب ملک الساده سالک سبل السعاده مالک ازمه العارفين حجه اولياء في العالمين شرف المله و الحق و الدين الحسين العلوی الطباطبای شیرازی ادام الله علی کافه المسلمین برکته نوشته است تا بر وفور بلاغتش بدان استدلال رود خطاب مبارک مولانا ملک السادات فلک السعادات افتخار العتره الطاهره ولی اللرامه الطاهره علم الهدی معلّم «a- الوری شرف المله و الدين حجه الاسلام و المسلمین ابد الله فضله و افضاله که یتیمه بحر سعادت بود تمیمه نحر ارادت گشت و ابان ایامک شریف بزبور حدقه فضل و نور حدیقه قول و فعل «b- از روی تیمن و تبرک بتعظیم و تبجیل پیوست از مطاوی و فحاوی آن نسیم روض ناسم لا بل نفحات مکارم اخلاق ابو القاسم علیه السلام ما کرت المواسم بمشام جان رسید در مدتی که سعود آن سعادت عظیم روی سوی «c- افول داشتند و غصوی آن نعمت و نعیم و صمت ذبول «d- تا این غایت که بحسن التفات و یمن نظر مولوی طالع و مانع گشتند بیت حماسه که

عسی الأيام أن يرجعن قوما کالذی کانوا «e- در یقظت و منام در خاطر می بود و دیده بصیرت و زبان سریرت

a Lecture douteuse. b

. و فضل P

c Leçon corrigée que portait primitivement

.le texte

نمود pour

d. Le verbe manque

داشتند a correspondant

۹ P. e Cp. l'edition de Freytag P. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱۰

با آن خیال جمال مبارک ناظر و مسامر و بتکرار این بیت که و

عدتنی الأيام منک بوصل له »

a

«

لو کان یصدق الأحلام نوعی از تسلی ضمیر و خاطر حاضر اکنون کی صدر صلاح الدین انجز الله فطره كما احسن ستره رسید و از خطور حضور مبارک بدین طرف آگاهی داد و مژده خجسته رسانید هذا تأویل رؤیای من قبل «b» در ضمیر آمد و امید هست که عما قریب بدریافت شرف خدمه قد جعلها ربی حقاً برخوانده آید و ما ذلک علی الله بعزیز «c»

ذکر تشرف ملکه معظمه سلجوقی خاتون ابنه السلطان رکن «*» الدین بتزوج پادشاه زاده و عصیان پسر خطیر

چون رای عالی و امر نافذ صدور یافت که از جمله مخدرات سلطان رکن الدین یکی را در حباله تزوج پادشاه جهان «d» آرند و منجوق رایت سلجوقی را بدان افتخار از عیوق گذر دهند سلطان غیاث الدین کیخسرو و امراء سلطنتش ببال منشرح و امال منفسح شب و روز بترتیب جهاز ملکه شروع نمودند و تمام کردند و ترتیب آن را بصدر کمال الدین ابن الراحه تفویض فرمودند تا در ایام قلائل ساخته و پرداخته گشت و صاحب و پروانه و امین الدین میکائیل نایب الحضرة در خدمت مهد همایون قدم در راه نهادند و سلطان غیاث الدین را با اتابک مجد الدین و جلال الدین مستوفی و طرمطای بکلربکی بطرف قیصریه روانه کردند در

a Lecture douteuse. b Kor. ۱۲, ۱۰۱. c Kor. ۱۴, ۲۳. d Selon une note a

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱۱

وقت وداع معین الدین پروانه بتاج الدین کیو که سر لشکر او بود و بسنان الدین پسر ارسلاندغمش بسر فرموده باشد که من در حرکات و سکنات اولاد خطیر زنجانی «**ا**» بهیچ وجه آثار خیر تفرس نمی کنم و بی گمان از ایشان فتنه عظیم و بلائی الیم صدور خواهد یافت و اگر این مهم نازک سانح نمی شد من بذات خود زنگ نهاد ایشان بمصقل مصقول یمانی از آینه وجود هرچند برکشیدگان منند محو می کردم اما باید که شما هر دو باتفاق در اثناء اللیل و اطراف النهار انتهاز فرصت نمایید و با ساز و سلب در طلب قتل ایشان تحفظ و تیقظ لازم شمیرید و در اهراق دم اخوین مسارعت واجب دانید ایشان در خدمه امیر پروانه اتمام این مهم را التزام نمودند لکن در کارگاه تقدیر تصویر برخلاف تصور ایشان بود چون موکب سلطنت بقیصریه پیوست شرف الدین پسر خطیر با فوجی از لشکر روم و از لشکر مغل روی سوی آبلستان جهت حراست ثغور نهاد و بیگار «**ا**» باشی نزول کرد ناگاه کوبه از اجناد شام از دربند بیرون تاختند و بعضی را از سپاهیان روم چون رومی پسر ترکی و سیف الدین ابو بکر جامدار و سیف الدین قراسنقر با خود بردند چون پسر خطیر و قراول مغل اندک بودند باز گشتند و بکاروانسرای قراطای نزول کردند بعزم آن که فردا بصحراء قیصریه نزول کنند تاج الدین کیو و سنان الدین هم از آن فی الحال بقیصریه آمدند و نزد

a P sans points. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱۲

پدر را که در وقت وداع شنیده بودند باز گفتند و هر سه بیارگی تأکید این مهم را سوگند خوردند که چون هر دو برادر در پیش پسر پروانه آیند و اما بسرای سلطان حاضر شوند در قتل ایشان توقّفی ننمایند شخصی از ملازمان پسر پروانه این راز بضیا اعلام کرد ضیا هم در زمان قاصد پیش برادر روان کرد و قضیه را باز نمود و اتباع خود را فرمود که همه در سلاح روند تا فردا روز بعد از معانقه با تاج کیو تیغ بی دریغ درو نهند روز دیگر ضیا باستقبال برادر رفت و حکایات را باز گفت نایره غضب هر دو استعال یافت و پسر پروانه بزعم آن که پسران خطیر از گرد راه بخدمه او روند آن روز سوار شد تاج الدین کیو و سنان الدین با مردی چند که داشتند استقبال کردند شرف بر سیل معاتبه بکیو گفت که اگر خداوندزاده ما ما را پیش باز آمدی در کمال او چه نقصان شدی کیو گفت اگر او را عذری باشد الامرا تجاوز فرماید و نزد او رود تا او خجل شود ازین جواب شرف را حدیث مواضعه محقق شد ضیا بحکم آن که از مدّتی دراز »

a

« تاج الدین کیو را ندیده بود برسم معانقه پیش آمد و در خفا شمشیر از نیام برکشید و بر دست راست کیو راند کیو شمشیر بدست چپ از غلاف برکشید و بهر که می رسید مجروح می کرد و چون زخم پسر خطیر درو تأثیر نموده بود بر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱۳

شد چون عصیان پسران خطیر آشکارا شد از اندرون و بیرون شهر غوغا برخاست شرف با علمها و لشکر که داشت بصحراء مشهد راند و آنجا توقّف نمود و در شهر فرستاد تا سلطان را حاضر کردانید اتابک و طرمطای و مستوفی بعد از ممانعت و مدافعت سلطان را سوار کردانیدند و نزد شرف بردند روز دیگر از مشهد عزم نکیده نمودند چون بدانجا پیوستند شرف برادر خود ضیا را باعلام حال و استنجداد رجال بطرف شام ارسال کرد و اتابک مجد الدین و جلال الدین مستوفی و سیف الدین طرمطای را ملزم کردانید تا برادران و پسر را در صحبت ضیا روان کردند و بواسطه سلطان در نکیده جمعیت تمام بادید آمد و شرف را عجب و حماقت هر روز زیادت می شد و بر اکابر دولت تکبر فاحش میکرد و هر زمان قصد اتابک می نمود ایشان چون از حال آگاهی می یافتند مال بسیار می فرستادند و خزانه را وقایه نفس خود می کردند هر روز قصّاد مزور از راه شام پدید می شدند که فندقدار در فلان روز با لشکر گران خواهد رسیدن و بشارت فشارات می زدند و مدّتی این حالت بدین حیلت سر بردند

ذکر وصول مهد ملکه و مراجعت امرا و سکون فتنه اولاد خطیر «*»

چون صاحب و پروانه و نایب در خدمت مهد ملکه بخدمت پیوستند و بناموس تمام عروس را از منصّه جلوه بحجله وصال بردند و پشت ساکنان دیار روم بدان مواصلت محکم گشت از خدمت آوردو درباره صاحب و پروانه

زیادت از معهود نوازش فرمودند و فرضه از دیار ارمن با ممالک سلطان اضافت کردند صاحب و پروانه شادمانه روی سوی مملکت نهادند چون بحدود

* الاوامر العلائیه ص ۶۶۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱۴

ارزن الروم پیوستند خبر عصیان پسران خطیر استماع نمودند در حال صورت حال را بخدمت عرض داشتند فرمان نافذ شد که پادشاه زاده جهانگیر و تودون بهادر و توقو اغا با لشکر بسیار بدفع فتنه پسران خطیر بطرف روم متوجه شدند پسر خطیر بر عادت قدیم راه غوایت و جنون گرفته بود و ولایتها را بمردم دون و مرقه تفرقه می کرد و بیکبارگی نقاب حیا از رخسار وفا برانداخته بود و جا نه حفاظ پرداخته اما از قبل ارکان دولت احتراز می نمود و بدان سبب گاهی بنکیده و زمانی بدولو تحصن می جست و خلایق را سرگردان می داشت ناگاه منهیان خبر آوردند که پروانه با لشکر بی کرانه در خدمت پادشاه زاده رسید و احتیاط جوانب و سدّ مهارب و حفظ مسارب نمود چون ولد خطیر این معنی استماع کرد چون برگ بید در لرزه و اضطراب آمد و از هول سپاه مغل جهان سیاه شد بدهلیز سلطنت آمد و امرا را دعوت کرد و گفت که من در تدارک سوء افعال خود هیچ مصلحت و رای بجز از «*ā*» قرار ببعضی از معاقل خویش نمی بینم شما در خدمت موکب سلطنت نزد پروانه روانه شوید امرا را وداع کرد و با نفری چند از جند خود راه قلعه لولوه گرفت چون نزدیک رسید مردم خود را دستور داده پدرود کرد و با یکنفر غلام بر قلعه شد در حال کوتوال

او را مقید کرد و قضیه بخدمت بارگاه سلطنت باز نمود آری چون شرف الدین بقلعه رفت ارکان سلطنت نماز شام سلطان را سوار

a Les mots suivants jusqu'a

. بجز از au lieu de رای P sont écrits a la marge . خویش

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱۵

کردند و بتعجیل تاختند تا نیم شبی بدولو پیوستند و در میدان شب پ پایان رسانیدند بامداد پروانه بطلعت غراء خود شمع جهان افروز نزدشان تابان کردانید همه از شادی زنده شدند سلطان استراحت فرموده بود نگذاشت که بیدار کنند و گفت ما این جمله زحمات جهت آسایش دار شریف او تحمیل می نماییم او نیز سر بر بالین نهاد و چون روز برآمد پروانه سلطان را دستبوس کرد و با همدیگر بخدمه امراء مغل روان شدند چون ملاقات سلطان با ایشان اتفاق افتاد پروانه در باب براءت سلطان از آن عصیان فصلها پرداخت و در مقاعد سمع قبول نشاند امراء مغل سلطان را تسللی دادند چون پروانه حال اعتقال شرف خاین بر دست کوتوال باز نمود پسندیده داشتند و سیف الدین جالش را باستمالت کوتوال و استتزال شرف با کوبه از سپاه مغل و مسلمان بقلعه روان کردند شرف الدین ولد خطیر را نزد امراء مغل با غل ذل حاضر کرد او را در سوال و یرغو کشیدند و پسر قلاوز امیر شکار و سنجر جامدار و قبیله «آا» خادم خاص را که ماده فتنه بود و سلطان را بدست پسر خطیر داده بقتل بردند و دیگر امرا را که از سر اضطرار متابع او شده بودند یرغو داشتند و بعد تفحص جرم هر یکی معین کردند

و صاحب و تداون در بندگی نزد پادشاه زاده بجانب آبلستان جهت احتیاط در بندها مانده بودند چون پادشاه زاده مراجعت ساخت و عزم اردو فرمود و توقو باز بممالک عودت نمود پسر خطیر را باز حاضر کردانیدند و در یرغو

a P sans points. Cp. p. ۳۶۵, note a. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱۶

کشیدند از غایت دهشت و فرط حیرت جوابهائ متناقض می گفت عاقبت الامر او را بیاسا رسانیدید و دست و پا و سر و هر عضوی را از اعضا جهت اعتبار کفار نعمت و انزجار خدمتکاران غدار بهر دیار ارسال کردند آنکه با اتفاق همه عزم قشلاق ساختند و آن زمستان امراء روم از بام تا شام درین قضایا ملازم مغل می بودند و در خوف و اعتراض رخنه ایام ناکامی می کردند چون این حکایت بنهایت رسید و عتاب بازخواست از میان برخاست و مردم خواستند آسود و چشم گشود حالات عجیب تجعل الولدان شیب از پرده تقریر ظاهر شد و سور بسوز و فرح بترج و راحت با ماتم و شادی بغم تبدیل یافت و مملکت متزلزل و قواعد سلطنت متخلخل گشت و از حرکت ناصواب فندقدار شام هزاران شربت زهرآلود جان آشام بمذاق خاص و عام این مملکت رسید و یفعل الله ما یشاء

ذکر خروج فندقدار از طرف شام «*»

چون جهان آرایان قدرت اعلموا أنّ الله یحیی الارض بعد موتها »

a

« حمل شاه سیاره را از خانوت حوت بمنزل حمل بردند و آوازه بهار بر زبان سوسن و هزار در جهان انداختند از جانب سیس بر تواتر اخبار می رسید که از طرف شام لشکر بسیار عزم دیار روم دارند از حضرت سلطنت

فرمانها باطراف در قلم آمد که سپاه بضوای قیصریه مجتمع شوند لشکر مغل و سپاه شاه برعایت و سروری تودون نوین و توقو اغا و معین الدین پروانه از

a Kor. ۵۷, ۱۶

* الاوامر العلائیه ص ۶۷۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱۷

قیصریه نهضت نمودند و راه آبلستان گرفتند چون بکوه هورون پیوستند خبرگیران گفتند که فردا وقت صبح لشکر شام در صحراء آبلستان نزول خواهد کرد هر دو لشکر از رومی و مغل احتیاط خود تقدیم داشتند روز دیگر از کوه فروتاختند چون فندقدار آثار گرد در هوا مشاهده کرد فی الحال در حرکت آمد چون بصحرا رسید لشکر را صف کشیده دید هر دو لشکر پذیره همدیگر شدند و طیور چهارپر مغل که از جوف کمان شدنی «a» در پرواز آمده بودند سه جهت خاک را بر شامیان تنگ کرد تودون و توقو حملها متواتر کردند و صفها دریدند و از آثار صرامت هیچ باقی نگذاشتند عاقبت لشکر اسلام منصور شد و توقو و تودون افتادند و بهادران مغل سر بر بستر مرگ نهادند و بودنی بود قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ «b» پروانه با دل چون شمع تفته روی بهزیمت نهاد و بعد دو روز بقیصریه افتاد صاحب سلطان را سوار کرده بود و باندیشه و غصه در صحراء مشهد سیران می کردند ناگاه پروانه با نفری چند [که] بی جان سلامت از آن ورطه بدرانداخته بودند رسید و هم از آن با صاحب و سلطان و امیر پروانه راه توقات گرفتند لشکر شام بعد از ایشان بقیصریه آمد و در صحراء مشهد خیام زدند و فندقدار شام روز آذینه پانزدهم

ماه ذی القعدة سنه ۶۸۵ «C» در شهر رفت و بر تخت نشست و خطبه و سکه بنام خود کرد و چون او بنا بر عهد و پیمان پروانه حرکت کرده بود و اینجا خلاف آن مشاهده

a

. سدی (P شدفاء-) Lecture douteuse

۶۷۵ c Ainsi porte le ms. au lieu de ۱۲, ۴۱ b. Kor. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱۸

کرد و از امراء روم کسی بدو ملحق نشد و چهارپایان لشکرش از بی علفی سقط و تلف می شدند و از هجوم لشکر جهان گیر مغل ترسان بود العود أحمد خوانده عودت کرد چون بدمشق رسید بعضی از غلامان او را بزهر بدان جهان رسانیدند

ذکر سبب حرکت رکاب جهانگیر پادشاه جهانگیر بروم «*»

چون سلطان غیاث الدین و صاحب فخر الدین و معین الدین پروانه بتوقات پیوستند در حال سیف الدین اربکی را باعلام حال بدرگاه روانه کردند چون بدانجا رسید و حال بازگفت پادشاه بنفس خود حرکت کرد و عساکر جزار بیش از پنجاه هزار سوار شمشیر «

a

« کشیده بقصد ممالک روم و شام روان شدند و فتنه قوی شد چون بحدود ارزنجان رسیدند از راه دفرکی عزم آبلستان کردند اهل دفرکی غافل نشسته ناگاه نگاه کردند از کمر کوهی که در محاذات قلعه است سواری دیدند که فرومی تازد و کوبه بزرگ در پی می دوانید نفری چند از اعیان با طرغو پیش باز رفتند چون نزدیک رسیدند پادشاه اباقا بود طرغو داشتند طرغوی ایشان را بقبول مقرون داشت و سیورغامیشی فرمود و جماعتی فضولان را که بر قتل اولاد «b» تاج الدین زیرک «c» اقدام نموده بودند فرمود که بیاسا رسانند و از آن قبل که شخصی از مقیمان دفرکی که از

شرفات قلعه در نظر پادشاه با تیر و کمان آمد سزاء بی ادبی خود یافت و در هدم قواعد قلعه فرمان نافذ شد آنکه رکاب جهان آرام بطرف آبلستان در حرکت

a

تا Pajoute

b Selon une note a la marge; le texte porte

غلام.

c P sans points

* الاوامر العلائیه ص ۶۷۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۱۹

آوردند سلطان غیاث الدین و صاحب فخر الدین و معین الدین پروانه در آن حدود بزمین بوس اشرف رسیدند و چون بمعرکه شامیان پیوستند و از مقتولان لشکر مغل پشته برپشته دیدند دریاء غضب در موج آمد فرمود تا جمله متخلفان را بیاسا رسانند صاحب دیوان رضی الله عنه آن خشم را ساکن کردانید و صد و چهار «a- ادمی را از شرک مرگ باز رهانید و قاضی عز الدین ارموی و فخر الدین کوچکی و نور الدین پسر قراجه «b- و زین الدین نبیره هود فداء باقی خلق شدند و درجه شهادت یافتند و چون توغل مغل در دریاء شام بنابر آنکه*؟؟؟ باشد «c- رفته بود تعذری تمام داشت رسولان فرستادند که فندقدار هربار علی الغفله بر قراول ما تاختن می آرد و باز در پناه فرار می رود اگر سر جنگ دارد و سر در دایره طاعت ما نخواهد نهاد بیکبار پشنجیده شود و شقاوت بیگانه و خویش خویش مشاهده کند آنکه پادشاه زاده جهن فرمای جهت دفع قرامانیان و جمری که در قونیه بر تخت نشسته بودند آن جوانب متوجه شد و صاحب را بملازمت رکاب همایونش فرمان دادند و پروانه در بندگی موکب اعلی ملازم بود بحدود کوغونیه و کماخ پیوستند پروانه را باستسلام قلعه و استنزال کوتوال که

تعلق بدو داشت فرمان آمد چون بدانجا رفت و کوتوال را فروخواند مدافعت خصمانه پیش آورد پروانه خایف و خایب بخدمت مراجعت کرد بدان ممانعت غیظ پادشاه [که] جهت خذلان تودون و توقو داشت زیادت شد

a

. و sans جهان P

b

. قرحه P

c Nom propre اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۲۰

و موکلان بر پروانه گماشت چنانک بی ایشان توقّف و تخلف نمی یارست نمودن چون بالاطاغ رسیدند ایلچیان که بشام رفته بودند از پیش فندقداری بازگشته بودند و نامها را که پروانه بمرور ایام باغرا و اخراج برو ارسال کرده بود و از بحر و بر فرستاده آورده و پیامها بلیغ زهرآلود در حسم ماده حیوه پروانه تبلیغ کردند و پیش از آن خود هر روز خواتین و اولاد تودون و توقو در قصد پروانه مبالغها می کردند و پرسش قتل سلطان رکن الدین اگرچه در توقّف می افتاد اما رکن اعظم بود و بسبب مصلحتی طریق یمهل و لا یمهل می سپردند چون نامها و پیامها فندقدار دیگر رسید مجال اهمال و امهال نماند بگناه اعتراف آورد و بیاسا رسانیدند

ذکر محاسن اوصاف معین الدین پروانه تغمده الله [برحمته] «*»

امیر نامدار معین الدین سلیمان بن علی الدیلمی در رزانت و درایت و کفایت طود اشّم و بحر خضمّ بود همواره خلوات او با علما و اتقیا و زهاد و عباد بودی و وظایف صلوات او در جمله ممالک از هر روزنی بر هر یتیمی و بیوه زنی چون آفتاب تابان و چون فیض بحار بی پایان بودی اگرچه واقعه سلطان رکن الدین را بدو نسبت می کنند اما خدای عالم است که ماده آن کید و نشاء آن شر جز سرشت زشت و جبّلت رذیلت دو

a

« جانی و کفرانِ نعمتِ ایشان نبود بر براءتِ بنیادیِ پروانه از آن جنس جن و انس بر موجب و ما

a

Sic. زَنجانی P؟؟؟

* الاوامر العلائیه ص ۶۸۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۲۱

كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا «a- گواهی دهند آری و چون خبر شهادت او بسمع جمع امم رسید در مآتم او حنین از چرخ برین تجاوز می نمود صاحب دیوان اعظم شمس الدین رحمه الله علیه این دو بیت انشاد فرمود

لَمَّا رَأَيْتَ خُرُوجَ التُّرُكِ مِنْ سَبَامَ غَفَصَا مَا لَهُمْ عَقْلٌ وَلَا دِينَ

أُنشَدْتَ مَكْتُوبًا مَا قِيلَ فِي قَدَمِ مَضَى سُلَيْمَانَ وَ انْحَلَّ الشَّيَاطِينَ

ذکر استیلاء قرامانیان و تسلط جمری «*»

چون پسر خطیر بعضیان مجاهرت آغاز کرد و از غایت حماقت اکاذیب خیالات جنون خود را تصدیق می کرد و موبک سلطنت و ارکان دولت از سر اضطرار موافقت او اختیار کردند و از قیصریه بنکیده تحویل نمودند بحکم و شبه الشیء منجذب الیه هر کرا در طینت و جبلت کفران نعمت و مخالفت دودمان قلج ارسلانی کامن بود بدو مایل می شد و بحکم آنک شرف استرواح هواء شام می کرد و بجانب فندقداری غرام و شغف تمام داشت او را جمعیت انبوه از گروه بحصول پیوست چون اولاد قرامان که پدر ایشان در ابتداء حالت از فحمان ترکمانان نواحی ارمن بود که بقمر الدین «b- معروفست و همواره از آن کوهها بلارنده فحم کشیدی و قوت عیال و اطفال مرتب داشتی در وقت فترت بایجو در سنه ۶۵۴ انتهاز فرصت نمود و با ابناء جنس خود بحرامی گری

a Kor. ۲, ۹۶. b Cp. Recueil III, ۳۶۹

* الاوامر العلائیه ص ۶۸۶

و راه زنی آغاز کرد و از پیادگی سواری رسید و بعد از آن چون سلطان عزّ الدین از مملکت جدا شد و هر دو شطر مملکت در تصرف سلطان رکن الدین آمد قرامان را بآمال در دام طاعت کشید و امارت داد و او را اسباب حاصل شد بسبب استغنا سوداهاء فاسد در دماغ او و برادرش بونسوز «a» راه یافت و هرگاه هرچند در قید طاعت بودند بحکم الحرفه لا تنسی قطع طریق می کردند و سلطان رکن الدین در غضب می رفت و میخواست که ایشان را سیاستی و زجری تقدیم فرماید اما بسبب آنکه خانه در ولایت ارمن داشتند و از عصیان ایشان متوقی بود چیزی نمی فرمود چون قرامان وفات یافت و برادرش بونسوز «a» که امیر جاندار سلطان رکن الدین بود بملازمت عبودیت بدرگاه حاضر شد سلطان او را حبس فرمود و اولاد قرامان را که اطفال بودند بقلعه کاوله فرستادند و بعد از وفات سلطان ایشان را بقلاع ممالک نقل و تحویل می کردند بعد از مدتی پروانه ایشان را از حبس اطلاق داد آن ماربچگان بمرور ایام ازدها شدند و تخریب بلاد و تعذیب عباد بر دست گرفتند و حقد سلطان رکن الدین را در مخالفت فرزندش ظاهر می کردند چون میلان پسر خطیر را بشامیان شنیدند بدو پیوستند آن جاهل سرلشکری ارمنستان را از تحویل بدر الدین ابرهیم پسر قاضی ختنی بدیشان داد و چون شرف را بنخطه کدوک هلاک کردند و فتن و آشوب کم شد پروانه جهت تأدیب اولاد قرامان فوجی از عساکر بارمنستان فرستاد

a. d'Ohsson III, ۴۹۱ suiv. Ongsouz

. بونسوز؟؟؟ P

اخبار سلاجقه

و بسبب صعوبت دربندها آن لشکر از مدافعت ایشان قاصر آمدند بلکه بسیاران اسیر و دستگیر شدند و آن خوارج را شوکت زیادت شد و چون سال آینده فندقدار را بر لشکر تاتار اتفاق استیلا افتاد و آن آوازه بسمع نایب السلطنه امین الدین میکائیل و اولاد صاحب که بلارنده جهت دفع خوارج رفته بودند رسید جهت احتیاط دارالملک بقونیه آمدند و بحکم آنک سلطان و صاحب در بندگی موکب ملازم بودند و احوال ایشان معلوم نبود اولاد صاحب از قونیه عزم قراحصار دوله کرده و امیر نایب و بهاء الدین ملک ساحل که از متعلقان قونیه بود در قونیه بماندند چون اتراک ارمناک و اولاد قرامان قونیه را خالی دیدند ترکمانان را از ولایت بغارت دعوت کردند محمد بک که سرور ایشان بود و بفرهنگ و ثبات در حساب آمده روزی با بعضی از جلساء خود بطریق تمنی می گفت کچون از فندقدار کار بر نیامد اگر ما را سلطان سلجوقی در دست می افتاد ابد الزمان کس با ما بر نمی آید اگر بملک روم رسول فرستیم و از فرزندان سلطان عزالدین که نزد او بنوا و بی نوا مانده اند التماس کنیم و او اجابت کند یقین است که کار ما در اوج عظمت از ذروه افلاک بگذرد در آن ایام شخصی جمری طریقت حرفوش پیشه پیوسته در قبایل ترکان گشتی و خود را پسری سلطان عزالدین نسبت کردی شخصی که آن سخن از محمد بک شنیده بود و جمری را می شناخت روزی او را در راه دید گرفت و نزد محمد بک برد که اینک

پسر سلطان عزّ الدین است تقی لقبی سیواسی که از سغداق گریخته بود گواهی داد که ملک پسر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۲۴

سلطان عزّ الدین است و لقب و نام غیاث الدین سیاوش است و در آن طرف تعلیم خط بر من کرد چون این شهادت از تقی شقی شنیدند باور داشتند و بر سلطنت او بیعت کردند و لباس پلاس او را بزربفت و نسیج تبدیل کردند و با ترکمانان چارق پوش عزم قونیه کردند چون بصحراء فیلوباد رسیدند بر نایب رسول فرستادند که پسر سلطان عزّ الدین با ماست و بر صحت نسب او ثقات گواهی دادند می باید که هرچه زودتر عزم دستبوس کند و اگر شکی دارد از خواجه سرایان قدیم کسی بفرستد تا حال این ملک را از سر بصیرت تفحص کند و اگر دروغ باشد در نفی او هیچ توقّف نرود چنانکه قصّاد پیشتر می آمدند نایب التفات کمتر می فرمود بل که بقتل و کبل ایشان مثال داد چون پسران قرامان نایب را بر انکار ثابت یافتند با لشکری انبوه قصد شهر کردند امین الدین با آن قدر لشکر که در شهر بودند در مقابل جمری و محمّد بک رفت و چون طاقت مقاومت نداشتند منهزم در شهر آمدند و ترکمانان بکنار خندق رسیدند و بر دروازه اسپ بازار و چاشنی گیر آتش زدند و جمعی از رنود با ایشان متفق شدند بدونی «ad» و هیمه مدد کردند چون در شهر سوخته شد ترکمانان در شهر ریختند چون نایب را از آن جرأت آگاهی دادند جهت دفع سوار شد و بدروازه رسید در را سوخته و کار از تدارک گذشته

. بدو؟؟؟-etre P ou ainsi

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۲۵

باآواز بلند می گفت که نایب کجاست و مکرر می کرد چون بدر سرای خود رسید فرود آمد و از در دزدیده بدررفت و بخانه یکی از متعلقان متواری شد ترکمانان مفسد چون جراد منتشر در شهر منتشر شدند و در کاروانسراها که مخزن تجار بود و ابواب سراها و بیوتات امرا را بیلاتگین و چماق بشکستند و رزمها «a» بر بستند و کیسها را از نقود پر کردند و حکایه عز و استیلاء ایشان بر تساور «b» ظهور پذیرفت روز دیگر جمری را در شهر آوردند و در دولتخانه بر تخت نشاندند و نایب فرصت جسته بود و از شهر بدر جسته و عزم توقات که مجمع مواکب سلطنت و امراء دولت بود نموده در راه نزدیک خان قیماز «c» او را گرفتند و نزد محمد بک آوردند و شکنجه فرمودند و بر بند ازار او عقده یافتند گره باز کردند کاغذپاره بود در موم گرفته مشتمل بر ذکر مدافن و مواضع خزاین در حال دست ازو باز گرفتند و بشهر دوان شدند و بر آن موجب مواضع را می شکافتند و اموال را بی مکابدت عنائی بر شتران و استران بار می کردند آنگه او را با بهاء الدین ملک السواحل بمرتبہ شهادت رسانیدند و چون از کار نایب فارغ شدند بشهر آمدند و اکدشان و اعیان شهر را بر مبیعت سلطنت جمری سوگند دادند اهالی شهر از بیم جان سوگندان خوردند

و از تربه سلاطین چتر و سنجق سلطان علاء الدین را برسم تبرک التماس کردند و بدان سبب که کار اهل قلعه با ایشان یکسو نشده بود اجابت کردند و از باره فرو

a

. ورر مها P

b

. برین سان L. P sans points .

c

. sic قمار؟؟؟ P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۲۶

گذاشتند روزی جمری بآئین و رونق تمام گرد شهر سیران کرد و بعد از نزول دیوان کردند و فرمانها باطراف نوشتند و قرار نهادند که بعد الیوم در دیوان و درگاه و بارگاه جز بزبان ترکی سخن نرانند روزی چند کار ایشان را رواج و نفاق ظاهر شد و وزارت بر محمّد بک مقرر شد و مناصب دیوان را بر هر خسی و ناکسی تقریر کردند و با اهل قلعه بر چهل هزار عدد جزم مصالحه کردند و بعد از اداء مال روز پنجشنبه دهم ذو الحجّه سنه ۶۷۶ در قلعه بگشودند و جمری در قلعه رفت و بر تخت سلجوقیان نشست و قضا و امرا و حقاظ حاضر شدند و محفل کردند و بوقت نماز بجامع رفت و خطبه بنام او خواندند و سگه بلقب او زدند و محمّد بک دختر سلطان رکن الدین را جهت جمری خواستاری کرد رضاء والده اش غزیلبا خاتون بدان مقرون بشرط آنکه چهار ماه مهل دهند تا ساز جهاز ترتیب کنند بر موجب التماس مهل دادند و با پیاده و سوار عزم آقشهر نمودند و بمحاربت اولاد صاحب رفتند

ذکر محاربت جمری با اولاد صاحب و نکبت ایشان «*» در آن معرکه

چون اولاد صاحب استماع نمودند که جمری قونیه را گشود و امین الدین نایب و بهاء الدین ملک ساحل را بقتل آورد و شهر را بغارت عام فرو گرفتند و

بر صغیر و کبیر ابقا نکردند لشکره‌ها خود را عرض دادند و پنجاه هزار عدد دیگر بر ترکان و کرمان تفرقه کردند و بجای که بجای دگرمان معروفست آمدند و چون شنیدند که جمری و محمد بک با حشر بسیار باقشهر رسیدند از جای دگرمان بتعجیل تمام تا نماز دیگر باقشهر پیوستند و در

* الاوامر العلائیه ص ۶۹۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۲۷

دیه قوزاغاچ «a» در مقابله مقاتله جمری رفتند و خوارج بدیه التونناش نزول کرده بودند در حال جمله در سلاح رفتند و پیادگان را پیش انداختند چون آب میان ایشان حایل شد محمد بک خواست که گذر کند و با پسر صاحب محاربت نماید شخصی از ترکان عنان او را گرفت محمد بک بر کنار جویبار صف کشید و منتظر می بود تا چه حالت حادث شود امیر تاج الدین پسر بزرگ صاحب بحکم آنک بر خود اعتماد داشت و ترکان را هیچ اعتبار نمی کرد بر محمد بک حمله کرد و در میان جوی رسید محمد بک نیز با نیزه در جوی راند میان هر دو مقاومت و مقارعت بسیار رفت آخر الامر امیر تاج الدین از اسپ در میان آب افتاد ترکمانان درتاختند و سرش از تن جدا کردند و از جملگی لشکر که سالها در سایه مرحمت و رأفت او آسوده بودند در آن ساعت هیچ کس جز یکنفر خادم بمدد او نرسید و ترکان کرمان که همیشه صوره بلا معنی باشند روی برتافتند و باقی لشکرها متفرق شدند و از آن معرکه مال بسیار در دست خوارج افتاد امیر سعد الدین خواجه یونس بسفر یحصار

افتاد اهالی شهر او را گرفتند و بدست جمری و محمد بک دادند در اول او را بنواختند و قرار نهادند که صد چهل هزار عدد خونبها ادا کند و او بدان تقریر راضی شد و قصّاد بطلب مال روان کرد عاقبت آن دو غدار از قرار تجاوز نمودند و خواجه یونس را شهید کردند و روی بمحاصرت قراحصار دوله نهادند و چون از فتح آن عاجز بودند باز بقونیه

a) sic (. Kozaghatch

فورا عا ج P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۲۸

آمدند و آوازه درانداختند که جمری بقصد مغل متوجه ارزن الروم خواهد شدن لشکرها بصحراء فیلوباد «a» فرود آمدند و جمری و محمد بک هر روز در شهر می آمدند و شهننگام بفیلوباد «a» می رفتند در اثناء این حکایت خیر رسید که سلطان غیاث الدین و صاحب فخر الدین در بندگی پادشاه زاده جهان با لشکرها جزار نامدار می رسند ترکان چون سیماب در اضطراب افتادند و خیر را پوشیده داشتند و هرچه از غارت قونیه و آقشهر و دیگر نواحی بدست آورده بودند فراهم گرفتند و بر شتران و استران بار کردند و بیرون فرستادند و در عقب از شهر بدرآمدند و اگر متمکنان قونیه را خیر بودی که پادشاه زاده جهانگیر می رسد همانا که یک نفر از خارجیان را از شهر خروج میسر نمی شد چون از شهر بدرجستند همه شب می راندند چون بامداد شد بسرخوان که سوار را از قونیه دو منزل بزرگ باشد رسیده بودند صاحب در بندگی پادشاه زاده نزول کرد و لشکر در پی ایشان تاخت چیلان «b» نامی که از قبل خوارج سرلشکر آقشهر بود و امیر جاندار

ایشان را که سرلشکری آبگرم بدو داده بودند دریافتند و بقتل بردند و زن و بچه را اسیر کردند و بعد از روزی چند از قونیه عزیمت ساختند و چون لشکر قونیه را آمدن عساکر جزّار محقّق شد پولهاء دروازه‌ها را خراب کردند و درّها را از درون برآوردند و منجیقها نصب کردند و کنگرهاء خراب را عمارت کردند و محاصرت را آماده شدند و چون جمری و محمّد بک را از

a

. فلوباد P؟؟؟

b

sic. حلاق P؟؟؟

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۲۹

مراجعت پادشاه زاده و لشکرها خبر شد باز با گروه انبوه بر قونیه آمدند و قاصد فرستادند که در شهر باز کنند تا لشکر بازار کند قاضی القضاة فی العالم سراج المله و الدین ابو البنا محمود الارموی رضی الله عنه ساکنان شهر را بر دفع و قمع ایشان تحریض فرمود و در آن باب فتوی داد و خویشتن بر باره رفت و در روی ایشان تیر کشید چون این خبر بخدمت رسید در باب او سیورغامیشی فرمودند یرلیغ و پایزه بقاضی القضاة ارزانی داشتند و ترکان چون از سندن شهر مایوس شدند بیرون را غارت کردند و سوختند و خراب کردند و راه ارمن گرفتند

ذکر ورود خواجه صاحب دیوان «a- بروم و ضبط احوال مملکت»*

چون اضطراب جمرات فتن و اضطراب سكرات محن در ممالک روم از هجوم خصوم بر تواتر ماده «b- ازدیاد می پذیرفت و هر متمرّد پیشه مفسد اندیشه از کوه و بیشه بر خلائق تاختن می آورد و این معنی در بندگی معلوم شد یرلیغ همایون نفاذ یافت که صاحب دیوان ممالک اعلى الله درجته جهت استمالت رعیت و عمارت ولایت و ضبط ممالک و تنقیح حسابات

ابواب المال و املاک و اصلاح فاسد و ارغام حاسد و تالیف شارد و دفع معاند بروم رود بر موجب حکم با لشکرهائ جزّار تا کنار دریاء مغرب از طرف لارنده نهضت فرمود و دفع جمری و قرامانیان را مصمّم کردانید چون بدان حدود پیوستند عدد کثیر از اتراک ارمناک اسیر کردند و مواشی بسیار در دست لشکر جزّار آمد و بدان سبب که

a Chems al- din Djowaini, vezir d'Abaka b

. امامدر P

* الاوامر العلائیه ص ۷۰۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۳۰

زمستان هجوم کرده بود و از دربندها بسبب تراکم ثلوج گذشتن متعذّر بود مراجعت کردند و کهورکا و صاحب دیوان عزم قشلاق کردند و سلطان غیاث الدین کیخسرو و صاحب بطرف قونیه متوجّه شدند و بترتیب معاودت بر مقارعت اولاد قرامان مشغول شدند و با فوجی از لشکر مغل که داشتند عزم آن مخاذیل نمودند چون بصحراء موت اوا رسیدند پنجاه نفر مغل و پنجاه نفر مسلمان بحکم قراول پیشتر رفته بودند و جمری و محمّد بک چون مراجعت عساکر بقشلاق و عودت سلطان و صاحب بر عزم بیلاق شنیده بودند محمّد بک با دو برادر و عم زاده و نفری چند از خویشان که بر شجاعت ایشان اعتماد داشت جهت خبرگیری بازماند و جمری را اندرون بحصون فرستاد و خویشان با آن گروه بر پشته رفت فوجی را از قراول مغل بدید با نیزه بریشان دوانید مغل بدان سبب که جای تنگ و دربند صعّب بود فروآمدند و بر ایشان تیرباران کردند در میانه محمّد بک را تیری بر مقتل رسید و بروی در افتاد برادرش پیش دوانید

تا او را بردارد همان زخم خورد برادر دیگر و عم زاده در تاختند ایشان نیز تیر خوردند و جمله بروی افتادند باقیان راه گریز گرفتند و مغل و مسلمان را از حال کشتگان خبر نبود در تاختند تا سلاح و سلب ایشان را بستانند چون یکی را برداشتند محمد بک بود و دو برادر و چهارم عم زاده در حال سرهاشان از تن جدا کردند و بخدمت سلطان و صاحب بردند و چون خلایق را آن حالت معلوم شد همگنان تعجب نمودند که بدین زودی و سهولت شعله دولت جمری بواسطه قتل محمد بک چگونه منطفی شد روز دیگر سرها را شستند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۳۱

و ریشها را بشانه کرده گرد قلاع ارمن که باستظهار ایشان عصیان کرده بودند بر آوردند و سلطان و صاحب تا کنار دریا رفتند و هر کرا یافتند علف تیغ بی دریغ ساختند و با اموال و غنایم عزم ایاب کردند و لشکر مغل از راه نکیده بقشلاق قازاوا رفتند و سلطان و صاحب کعود الحلی إلى العاطل (*) بقونیه آمدند و صاحب چندان که بمشئت قازاوا بود استمالت نامها باطراف ممالک چون قسطنطنیه و سیمره و سینوب و نواحی اوج با خلع و اموال ارسال کرد و جمله متمردان را در چنبر طاعت و دایره عبودیت کشید و رسوم محدث و قواعد نامحمود را رفع کرد و بر هر کس بقدر مکت و استظهار بی محابا و ابقا مالی معین کردانید و چون مهمات روم ساخته و پرداخته شد و وجوه ابواب المال مضبوط گشت و نظر در دفاتر اوراق حسابات بقایای که صاحب طغرائی قرض کرده بود و اموال

که اورتاق دولت را از راس المال و ربح بر نواب دیوان سلطنت متوجه شده انداخت و وجوهی بیش از حصر و نهایت یافت که اداء آن در حین امکان نمی آمد جهت رعایت غبطه و ناموس سلطنت ارزنجان را با توابع بمبايعه شرعی با دیگر اینجوها مضاف کردانید تا ظهور احوال این دودمان از تحمّل اثقال آن قروض خفتی یافت و چون از کافه مهمّات فراغ میسر گشت سلطان غیاث الدین کیخسرو و صاحب فخر الدین را بمحاربت جمری فرستاد و خویشان روی بیندگی حضره پادشاه نهاد و فرزند شرف الدین خواجه هارون را در ممالک روم بنوکری کوهرا گذاشت تا کفایت مهام چنانک بایست برعایت رسانید

* الاوامر العلائیه ص ۷۰۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۳۲

ذکر محاربت سلطان غیاث الدین کیخسرو بن قلیج «*» ارسلان با جمری خارجی

چون صاحب دیوان بیندگی متوجه شد مستوفی را جهت عرض احوال روم با خود استصحاب فرمود و سلطان و صاحب از قاز اوا تا انگوریه رفتند و فرمانها بدعوت عساکر بهر طرف نبشتند اول پسر علیشیر کرمانی و نفری چند از غلامان مرحوم پروانه که از معرکه توقو و تودون رهیده بودند و متفرق شده لُبیک گویان پیش آمدند و بعد چند روز لشکر بسیار شد و عزم ترخیلو «a-» که در حوالی عموریه است و معتصم خلیفه را فتح آن دست داده و ابو تمام قصیده السیف اُصدق ابناء من الکتب «b-» در آن فتح انشاد کرده نمودند و چون پیشتر رفتند و بیدی قاپو «c-» پیوستند خبر آوردند که جمری بیگارباشی «d-» با لشکرها نزول کرده است و در استقبال اهمال می نماید سلطان و صاحب توکل بر حول کردکار کرده بجانب

ملیفدون «e» راندند و از پل آب سقریه گذشتند مقدّمان لشکر دو سه نفر را از قراولان جمری گرفتند و بخدمه طرمطای که بکلربک بود آوردند ایشان را بدهللیز همایون فرستاد تا زیر علم ازین عالم بعدم فرستادند ناگاه بین الصلوتین روز پنجشنبه هفدهم محرم سنه ۶۷۶ آوازه در لشکر افتاد که عساکر خوارج ظاهر شد و لشکرها در سلاح رفتند و روان شدند چون دو لشکر بهمدیگر پیوست در صدمه اول خوارج حمله عظیم نمودند

a) sic (. Cp. Cp. Turkhaly, Ritter I, ۵۲۵

P؟؟؟

b Diwan ۵. c

P قاپو؟؟؟

d en P sans points

بیکار

(e Polyboton

- ملیفدون P

* الاوامر العلائیه ص ۷۲۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۳۳

و بیم بود که محذوری واقع شود ناگاه از فراز کوه عزیز الدین محمّد بن سلیمان الطغرائی و بدر الدین ابرهیم پسر ختنی «a» و علم الدین قیصر خادم حمله کردند و جموع اتراک را با خاک برابر کردانیدند در حال علم الدین قیصر چتر سلطان علاء الدین را که جمری از قونیه سته بود درر بود و بحضرت سلطنت آورد بعد از آن سارووغلا را «b» [که] سرور سترگ بود و پسران صاحب را هلاک کرده اسیر کرده در قلب بخدمه سلطان و صاحب بردند فی الحال سرش از تن جدا کردند جمری در آن شب در دست بعضی از ترکان که متعلّق ولد علیشیر کرمانی بودند گرفتار شد گلیم بر سر آن سیاه گلیم انداختند و از یاران اخفا کردند و قاصدی نزد سلطان و صاحب بانهاه حال ارسال کردند سلطان جمال راع را باحضار او مثال داد چون حاضر کردند کلمات

ناخوش و هذیان‌ات مشو می گفت جلادان او را بسیاستگاه بردند و زنده سلخ کردند و پوستش پرکاه کرده گرد شهرها و ممالک گردانیدند چون از آن فتح جسیم شادمانی عظیم بخاطر راه یافت بعد دو روز طایبوغا که متناول سینوب بود رسید و خبر آورد که جانیتی «C-» با کدرغها قصد سینوب کرد ترکان چینی «d-» در مقابله رفتند و در میان آب آتش در جانش زدند و خایب و خاسر بازگشت طایبوغا را بدین مژده ملکی نیکو دادند و سلطان از آنجا بصحراء برغلو آمد از علی بک هواداران دولت که بخطه لادیق و خوناس

a Sans points. b Lecture douteuse. c C.- a- d. le Comnene de Trapezunt

. حاتی؟؟؟ P

d

چنی؟؟؟ P

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۳۴

بودند شکایتها کردند که در هنگام اضطراب امور سر از چنبر طاعت سلجوقیان می پیچید و تولا با جانب اجانب می جست او را گرفتند و بقراحصار دوله فرستادند آنجا از بیم و هراس هلاک شد بعد از آن سلطان مدتی در قراحصار و صندوق «a-» و جهود طواف می فرمود و ولایت مشمر را بضبط می آورد آنگه بقونیه آمد و روزی چند آنجا بود ناگاه ملک الامرا جلال الدین المستوفی از اردو مراجعت کرد و یرلیغ بر نیابت حضرت علیا جهت صاحب و نیابت سلطنت جهت خود بیاورد و بعد از مدتی عزیز الدین طغرائی باردو رفت و یرلیغ بر بکلربکی بنام خویشتن بیاورد

ذکر گذر کردن سلطان غیاث الدین مسعود بن کیکاوس از دریا خزر بکشور روم در شهر سنه تسع و سبعین و ستمایه *»

چون پادشاه مغفور عز الدین کیکاوس انار الله برهانه بسبب کید دخلت و خبث جبلت کفار نعمت از مملکت عنان بر تافت و بیلاذ روم شتافت و مدتی در استنبول اقامت

ساخت و از آنجا بدست قفجاق افتاد مدّت هجده سال بر حوادث روزگار مصابرت نمود عاقبت امراض مهلك مردی بروی مستولی شد و ارتحال بدار القرار محقق شد فرزندان خویش را حاضر کردانید و فرمود تا جمله خدم را که اعوان هجرت و انصار غربت بودند بار دادند آنکه روی سوی فرزند مهین سلطان غیاث الدین مسعود که و الحال هذّه سلطان روم است آورد و گفت ای فرزند دلیند

a Sans points

* الاوامر العلائیه ص ۷۳۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۳۵

بدانک چون پدرم غیاث الدین کیخسرو بن کیقباد صوت ملک الموت شنید و داعی ارجعی را اجابت کرد امراء دولت مرا بر تخت نشانند و بحسن تربیت ایشان نشو و نما می یافتم ما دام که نصایح ایشان می شنیدم ملک معمور و رعیت مسرور بود چون گامی چند فرا پیش نهادم و دست بکام خویش دادم و بسبب ظهور غدار خلیع العذار گشتم و قدر و قیمت امراء قدیم شکستم و اراذل و اوغاد را برکشیدم و هر دونی را از فقاغ بندی و رسن بازی و حدّادی بامارت و سرلشکری رسانیدم و بر دریچه هزل نشستم مستوجب ذلّت و عزلت شدم زنهار زنهار ازین گفتار انزجار گیر و اگر سر پادشاهی داری دونان را که بر خوان پدر دو نان ندیده باشند از خود دور دار و با طایفه که مسخرگی پیشه سازند اختلاط مکن و بهر نوع که ممکن باشد ازین دیار بر صوب دریا بطرف ممالک موروث گذر کن و ببندگی بارگاه جهان پناه توجه نما و بر آن درگاه چون صبح پگاه خیز و چون شمع همه شب ایستاده باش

تا چون در نهاد تو آثار تجانب بینند شاید که ترا از ملک اجداد بهره دهند و وصیت دیگر آنست که چون کالبدم از روح خالی گردد و ترا بملک موروث گذر افتد عظام مرا بدان ممالک بری و در جنب پدر و جد دفن کنی و الله الله که ازین وصایا تجاوز نکنی و در مخالفت طریق عقوق [نسپا] ری و الله ولی علیک و هو حسبی بعد از آن وداع زندگانی و ایام کامرانی [فر] مود و روی بدار الخلد نهاد و چون بندگان دولتش از عزا و بکا و واجبات تحیت فارغ شدند سلطان غیاث الدین مسعود در ساحل سلخاه بر جای [پد] ر بر تخت نشست و بر ولاء او سوگند خوردند و ایمان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۳۶

و عهد و پیمان [تا] زه کردند ناگاه از میان انجمن ملک گیومرث که پسر میانین سلطان عز الدین بود ناپدید شد و از دریا گذر کرد چون تفحص کردند او را در حوالی قسطنطنیه نشان دادند نواب قسطنطنیه بهر طرف سواران دوآیندند و او را در حوالی اماسیه دریافتند که در زی متنگر رفته بود و بجانب اوج توجه ساخته باز گردانیدند و بقسطنطنیه بردند و در قلعه نشانند و شرایط خدمت بجا می آوردند بعد چند گاه سلطان غیاث الدین مسعود با اصحاب و اعوان خود فرمود که ما را ازین بوم گره نخواهد گشود و برادرم گیومرث آنجا گرفتار شد و امکان میدارد که برخلاف مرورت با او خطاب ناصواب کنند و بعد از فوات مهجت خجالت فایده ندهد رای آنست که بر موجب وصیت سلطان ماضی

از دریا گذر کنیم و بخدمت پادشاه روی زمین شرف مثل حاصل گردانیم و ملازمت عبودیت او از لوازم شمیریم تا مقتضای عنایت آن حضرت با ما چه باشد همه این رایها صواب دیدند و در خفا اسباب سفر دریا معدّ کردند و روزی برسم نزه و تفرّج بکنار دریا بموضعی که کشتی حاضر داشته بودند روان شد و بی توقّف فإِذَا اسْتَوَيْتَ «a» برخواند و زمام سفینه بدست قضا و قدر داد و بساحل سینوب افتاد اهالی آن ناحیت را از یمن قدومش مسرت بادید آمد و بدستبوس اشرف مسابقت کردند امیر مظفر الدین یولق ارسلان بن الپورک را که ابا عن جدّ آن نواحی گشوده و داشته اند خبر

۲۹، ۲۳. Cp. Kor. a. اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۳۷

شد و بخدمه پیوست و شرایط بندگی بجای آورد و ملک رکن الدین گیومرث را از قلعه بخدمتش فرستاد و چون برادر بدو پیوست و سواد چشم او از امم مختلف کثافت یافت بی آن نبود که اخلاف و اغبیا او را بعصیان تحریض می کردند سلطان از آنجا که عقل کامل او بود بدان التفات نمی فرمود و امیر مظفر الدین را ملازم خود گردانید و متوجه نوین اعظم سپهدار معظّم سماغار بهادر که حاکم ممالک و حافظ ثغور روم بود شد. چون وصول یافت همگنان از مغل و مسلمان بر سیماء زیبا او مشغوف شدند و همه را حرکات و سکانات او پسندیده آمد و هریک بر قدر مکنت و مکانت خدمتها کردند.

امراء مغل امیر مظفر الدین را مصحوب موکب عالیش بخدمت در گاه اعلی اردو روانه کردند، اگرچه لشکر زمستان هجوم کرده

بود و آب زلال از شدت ز مهریر چون دست بخال منجمد شده در راه ایستاد و باندک زمانی بخدمت جناب اعظم زیده عظمت مشرف شد. سیورغامیشی بیش از حد متوقع و منتظر درباره او بظهور پیوست خطه آمد و ملک خرتبرت و ملطیه و سیواس با قلاع با جمگی عوارض بدو ارزانی داشتند و بمواعید جمیل مستظهر گردانیدند. ایزد تبارک و تعالی عواقب امور را بخیر و خوبی مقرون گرداناد.

بر موجب حکم دستور روی زمین ملک الوزراء علاء الدنيا و الدین.

ابو المعالی اتا ملک بن محمد این بنده و بنده زاده در این مجلّد آنچه از تجارب و امور در ممالک روم حدوث و ظهور پذیرفته بوده از شنیده و دیده در قلم آورد و به محل عرض رسانید. «۱»

(۱) - در اینجا مختصر سلجوقنامه ابن بی بی پایان میرسد. در نسخه ای که از روی آن هوتسما کتاب را بطبع رسانیده، در این صفحه عباراتی از قلم افتاده و جای آنها نقطه گذاری شده بود، و ما در این چاپ عبارات ساقط شده را از اصل نسخه عکسی تاریخ ابن بی بی برداشته و بجای خود گذاشتیم و این صفحه را اصلاح کردیم. مصحح

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۳۹

تعلیقات و اضافات

اشاره

مشمول بر بعضی از اخبار سلاجقه روم که در دیگر تواریخ فارسی آمده است فراهم آورده دکتر محمد جواد مشکور

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۴۱

تاریخ آل سلجوق در آناتولی

این عنوان مربوط به تاریخ سلاجقه آسیای صغیر است که نسخه منحصر بفرد خطی آن تحت شماره: ۱۵۵۳ Suppl Pers در کتابخانه ملی پاریس موجود میباشد. این نسخه را دانشمند معروف ترک فریدون نافذ اوزلوق از فارسی به ترکی ترجمه کرده با عکس آن در سال ۱۹۵۲ در آنکارا در یک جلد بطبع رسانیده است. آقای فریدون نافذ اوزلوق عنوان فارسی این کتابرا در پشت جلد آن تاریخ چنین طبع کرده است:

«الاثار المولویه فی الادوار السلجوقیه [شماره] ۵- تاریخ آل سلجوق در آناتولی - از روی نسخه یگانه ای که در کتابخانه ملی پاریس موجود میباشد عکسبرداری شده است و از طرف فریدون نافذ اوزلوق از فارسی بزبان تورکی ترجمه و بطبع رسیده

است.» «۱»

مؤلف این کتاب معلوم نیست و در این نسخه ذکرى از او نرفته است. همین قدر میتوان دانست که تاریخ تألیف و احیاناً کتابت آن بخط مؤلف در سال ۷۶۵ هجری روی داده است. استاد مجتبی مینوی احتمال میدهند که مؤلف و یا کاتب از اهل قونیه بوده باشد، زیرا خط او از نوع خطوط کاتبانی است که برای خاندان جلال الدین محمد مولوی در آن شهر کتابت میکردند. انشاء کتاب برخلاف تاریخ ابن بی بی اسلوبی ساده و روان دارد ولی نقایص دستوری در آن بسیار است. بخصوص که افعال در آن غالباً با فاعل خود مطابقت ندارند. این کتاب مشتمل بر ۹۵ صفحه است و مؤلف تاریخ سلاجقه را از ابتدای دولت

(۱)

Anadolu Seljuklulari

Devleti tarihi. Histoire des Seldjoukides d'Asie Mineure. Par: un anonyme. Depuis ۱ -
origine de la dynastie jusqu'a la fin du regne de sultan Aleed- din Keikoubad IV) (, fils
de Soleiman- shan ۷۶۵/ ۱۳۶۴. Texte Persan publies d'apre's le Ms. de Paris. Prof. Dr.
Feridun

(چاپخانه کمال اسلامبول ۱۳۶۹) ۱۹۵۲, Ankara, Nafiz Uzluک .

در نسخه خطی (صفحه ۳) پشت صفحه این عبارت آمده است: «تاریخ آل سلجوق پادشاهان الی رحمه ربه الغفور»

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۴۲

ایشان و اصل و نسب آنان نوشته و سپس بشرح حال مختصر پادشاهان سلجوقی ایران پرداخته و از صفحه سی و پنج بتفصیل
درباره سلجوقیان روم بحث کرده، و این داستان را تا زمان سلطان علاء الدین کیقباد چهارم پسر سلیمان شاه یعنی سال ۷۶۵
هجری ادامه داده است.

از ذکر این تاریخ معلوم میشود که مؤلف گمنام این کتاب تا سال ۷۶۵ هجری هنوز زنده بوده است.

این کتاب با این عبارات آغاز میشود:

«بسم الله الرحمن الرحيم، رب تمم بالخیر، حمد بی حد آن ملک ذو الجلال را که مالک- الملک عالمیان و پادشاه پادشاهان
و روزی ده جانوران است و سلطنت و پادشاهی او جاویدان»

(بعد از حمد رسول و اهل بیت گوید):

«بدان اسعدك الله في الدارين که این کتاب مشتمل است بر تاریخ پادشاهان و سلجوقیان ماضی روم تغمدهم الله بغفرانه و
اسکنهم فی فرادیس جنانه برسم مطالعه شاه زاده جهان خسرو کامران جوان بخت زمین و زمان سلاله السلجوقیین بقیه
السلطین سلجوق سلطان علاء الدین بن سلجوق سلیمان شاه بن سلجوق ملک [بنت] رکن الدین بن السلطان غیاث الدین
کیخسرو بن السلطان علاء الدین کیقباد بن السلطان شهید

غیاث الدین کیخسرو بن السلطان عز الدین قلیج ارسلان بن السلطان رکن الدین سلیمان شاه غازی قراارسلان بن قتلش بن اسرائیل بن سلجوق بن لقمان رحمهم الله اجمعین.» (۱)

ما تاریخ سلاجقه روم را از صفحه ۳۵ تا ۹۵ این نسخه استخراج کرده عینا در این مجموعه میآوریم و چون این کتاب بعد از مختصر سلجوقنامه ابن بی بی مفصلترین تاریخ آل سلجوق در آسیای صغیر میباشد از این جهت آنرا بلافاصله بعد از آن کتاب آوردیم و از اینکه استاد معظم حضرت آقای مجتبی مینوی لطف فرموده، این نسخه عکسی را در اختیار مصحح گذارده اند کمال تشکر را داریم.

محمد جواد مشکور تهران- ۱۳۴۹

(۱)- نسب پادشاهان سلجوقی روم در نسخه مخدوش است و بنا به معجم انساب زامباور چنین بایستی باشد:

سلجوق سلطان علاء الدین بن، سلجوق سلیمان شاه بن، سلجوقی خوند خاتون [ظاهرا سلجوق ملک] بنت، رکن الدین قلیج ارسلان الرابع بن، سلطان غیاث الدین کیخسرو الثانی بن، علاء الدین کیقباد- الاول بن، کیخسرو الاول بن، عز الدین قلیج ارسلان بن، رکن الدین مسعود بن، قلیج ارسلان بن، سلیمان الاول بن، شهاب الدوله قتلش بن، ارسلان بیغوبن، سلجوق (زامباور، ترجمه عربی ج ۲ ص ۲۱۶ و ۲۱۷)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۴۳

تاریخ آل سلجوق در آناتولی

اشاره

(نقل از نسخه یگانه پاریس که از طرف فریدون نافذ اوزلوق عکسبرداری شده است)

حدیث سلاطین روم که از فرزندان اسرائیل بن سلجوق [بودند]

چون سلطان ملکشاه بن الب ارسلان بر تخت نشست دوره خلافت مستظهر بود. صاحب شام سیف الدوله صدقه بن مزید بر دست سلطان هلاک شد میان واسط، و بعد از آن وقت روز آدینه نوزدهم رجب سنه احدی و اربعماید بود، سلطان الب ارسلان شام را با پسر عم خود سلیمانشاه بن قتلش داده بود، شام و دیاربکر در حکم او کرد. امرای شام اتفاق کرده قصد او کردند. چون سلیمانشاه واقف شد با ایشان مصاف کرد، پنجهزار مرد کشته شد، خبر به الب ارسلان رسید بشام درآمد بسیاری از ایشان هلاک کرد سوگند داده باقی را ساکن کرد.

باز پنهانی شامیان خیرگی آغاز کردند. سلیمانشاه از انبوهی لشکر و اتفاق امیران شام احتیاط نتوانست قرار کردن، قصد غزای روم کرد. سعادت باستقبال آمد و دولت روی نمود، ترکمانان خراسان روی با او نهادند اول بر سر انطاکیه آمد نتوانست فتح

کردن، گذشت. بروم درآمد اول قونیه را ستد از مارطا و کوستا و قلعه کواله را از رومانوس ماکوی ستد. فی الجمله بانداک روزگار قلعه های محکم را که در آن ناحیت گرفت باسلام آورد.

گنجهای پادشاهان روم را بزخم شمشیر ستد، هیبت بر دل کافران افتاد از کونیه تا بدرشهر ایزنیک بمردانگی ستد هیچ لشکر برابر او نتوانست ایستادن، خراج از شهرهای کفار بقونیه آوردند و سرکشان روم پیش سراپرده او روی بر خاک نهادند. چون روم مسخر شد قصد غزای انطاکیه [کرد]. کافران دربندها را بستند سلیمان شاه فرمود که اسبان را باز گونه نعل کردند. کافران جاسوس فرستادند در جای لشکر اثر ندیدند الا

دیدند که از ناحیت انطاquیه لشکری بیرون آمده است. شاد شدند گفتند ترسید بازگشت، سلیمان‌شاه لشکر را از فرات بی کشتی چنان گذرانید که یک کس خسارت نشد. آن دم دیگر دربندها را گذشته بر سر انطاquیه شد کافران بعجب ماندند. گفتند مگر از آسمان فرود آمده باشد چارناچار شهر را سپردند. از آنجا حازم و حمی را ستد. چون بر در حلب فرود آمد امیران شام بطاعت آمدند،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۴۴

امان خواستند. در سنه ست عشر و خمسمایه بیمار شد، در حلب نقل کرد وقتی که از قونیه میخواست عزم کردن پسرش قلیج ارسلان ولی عهد کرده بود.

قلج ارسلان

قلج ارسلان پادشاه بزرگ شد جمله امرای روم بطاعت او درآمدند. در اول سلطنت بدوستان را ستد و ملاطیه را فتح کرد. تفلیس را ستد، از فرات گذشت قصد شام کرد، صمیصاه را ستد، بدیاربکر درآمد میافارقین «۱» و ماردین را ستد، باز بامیر اینال که حامی بود آوازه قلیج ارسلان بعالم افتاد که از روم بدرآمد اقالیم عالم را گرفت عزم موصل دارد.

امیران از پیکار عاجز گشته بودند مرگ او را بدعا میخواستند. اتفاق روزی سلطان در شکار اسب تاخت از قضای آسمانی بآب شط افتاد. امیران یمین و یسار میدویدند و فریادها میکردند قادر بودند که برهاند ولی در حق چنان غازی عادل غداری کردند. آورده اند که او را دو پسر بود یکی ملک مسعود و یکی ملک عرب. ملک مسعود در قونیه بود و ملک عرب با پدر بود.

در سنه سبع و عشرین و خمسمایه تابوت او را بمیافارقین آوردند و ملک عرب طمع سلطنت کرد سه

بار باهم جنگ کردند آخر صلح کردند قلعه چند بملک عرب داد، بعد از زمانی امیران شرانگیزی کردند ملک عرب خروج کرد از ملک روم لشکر ستد.

در آن بود که سلطان روم لشکر دهد ملک عرب درگذشت، سلطانی بمسعود مقرر شد.

بعد از هشت سال سلطان روم کرمانول خروج کرد ولایت قونیه را خراب کرد روز آدینه بود که شمشیر بر قونیه راند، هفت هزار آدمی از مسلمانان شهید شد. سلطان در قیصریه بود. راند پنهانی. بقونیه درآمد ... بر کفار زد بانک برآوردند که سلطان رسید تا روز قتل کرد. بامداد از راه قیصریه لشکر رسید بیست هزار اسیر شدند همه را گردن زد. در پی کفار راند با کنار دریا تاختن کرد قتلی عظیم. هفت پاره قلعه از رومیان ستد. قتل کرد مگر از ولایت ارمن باهم لشکر آمده بود بمدد رومیان سلطان بازگشت بولایت ارمن درآمد.

هر شهری را که ستد قتل کرد. شهر کیسون و رعبان و بهسنی و عنتاب و مرعاش را ستد و مرزبان را از آنجا بتلشیر «۲» قصد کرد.

امیران کفن پیچیده آمدند از سلطان تلشیر را خواستند. در آن ناحیت هفتاد و هفت منبر مسلمانی نهاد خطیب از حضرت خلیفه آورده نصب کرد بخلعتها مزین کرده، او را سه پسر [بود] یکی خودرأی، دوم خانه آرای، سوم فرزند نامدار، پادشاهی را باو داد نام پدرش را باو داده بود و الله اعلم.

(۱) - همه جا در متن مفارقین آمده که ظاهرا غلط است.

(۲) - در سلجوقنامه ابن بی بی تل باشد آمده است

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۴۵

پادشاهی قلیچ ارسلان بن مسعود در سنه خمسين و خمسمایه

در اول سلطنت اقسرا را بنیاد کرد و کاروان سراها و

بازارها عمارت کرد. ملک ذو النون در قیصریه ظلم آغاز کرده از حد گذرانید بخرم مشغول بود، لشکر برد در سنه ستین و خمسمایه قیصریه را از ملک ذو النون فتح کرد. تمامت قلاع آن ولایت را مسخر کرد امیران ولایت دانشمند بطاعت آمدند. از امیران خود بدان ولایت حاکمان گماشت. در سنه اثنین و سبعین و خمسمایه خیر آوردند که ملک روم کرمانول قصد ولایت اسلام کرد. لشکری دارد که یک روزه راه مسافت لشکر گاهست، هفتاد هزار پیاده تیردار که در هر منزلی خندق می برند مقدار ده میل راه بفراغت می آید. بقونیه آمد خیر بقیصریه بسطان آمد هزار و هفتصد سوار گزین کرد. در اول شب طبل باز زد بر کفار حمله کرد تا روز شدن کافران شکسته شدند، سلطان پیش لشکر گرفت، کرمانول بیچاره بطریق میغال را بشفاعت نزد سلطان فرستاد امان خواست، صد هزار [دینار] سرخ و صد هزار درم نقره از اسبان و جوقا و غیره خراج بگردن گرفت بولایت خود رفت روز سه شنبه سنه ثلث و سبعین و خمسمایه روی بملطیه نهاد، از بابایسر ذو القرنین عاجز شده بودند هنوز بولایت درنیامده بود که ملطیه را سپردند بسطان. بملطیه درآمد در دیاربکر ارتقیان خطبه بنام او کردند و صاحب ایمد «۱» ابن نیشان بدستبوس آمد و صاحب ارزن الروم و ارزنجان مطیع شد فی الجمله اطراف عالم مسخر شد.

بعد از سی و نه سال از سلطانی خود پسرش ملک قطب الدین را ولیعهد کرده بقونیه فرستاد روز یکشنبه هفدهم ماه رمضان سنه خمس و ثمانین و خمسمایه بقونیه درآمد بر تخت نشست.

بعد از هفت ماه لشکر فرنگ آمد قونیه

را در میان گرفت و سرایها و باغها ساخته بسططان خبر رفت. چون آمد از پشته نگاه کرد از انبوهی ایشان متوهم شد. چون دید که عظیم خرابی کرده اند دل سلطان برای مسلمانی بسوخت. هفتم ماه محرم سنه ست بهزار مرد جریده شیخون کرد تا بامداد قتل کرد بامداد لشکر سلطان رسید. صلوات آورده، بر فرنگان حمله کرد. سلطان با هزار مرد بر قلب ملک فرنگان حمله کرد بیک ساعت تارومار کردند. ملک فرنگ روی گردانید چندان قتل کردند که بوصف ننگجد، گویند چهل هزار غیر از اسیر بقتل رفت. دو جا بر فرق یهلوش ملک فرنگان را سلطان زخم زد باز جهان عمارت شده از مال فرنگان غنی شدند. بعد از دو سال ابن عوارض در شهر ارکلیه بسططان زهر رسانید. دوشنبه بیستم شعبان سنه ثمان «۲» و ثمانین و خمسمایه مرقدش را بقونیه آوردند سی و نه سال و هفت ماه و ده روز پادشاهی کرد.

جلوس سلطان غیاث الدین کیخسرو قلیج ارسلان

روز پنجشنبه اول ماه رمضان پسرش غیاث الدین را بر تخت گذرانیدند. سلطان

(۱) - کذا فی الاصل ظاهرا همان شهر آمد است

(۲) - در اصل: ست و ثمانین

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۴۶

رکن الدین شنید لشکر کشید بر سر قونیه آمد با لشکر گران، شهر قونیه را در حصار گرفت، سبب آن بود ابن عوارض «۱» رای برای خون پدر با چهار امیر دیگر دست و پا بریده بآتش زد و دیگر امیران ترسیدند، زیرا همه در آن حال متفق بوده اند گریختند نزد سلطان رکن الدین رفتند، سلطان غیاث الدین تنها ماند ایشان گفتند خود قصد پدر کرد ما نیز از ترس موافقت

کردیم آخر پشیمان شد. ابن عوارض را گرفت با چهار امیر، رکن الدین طیره شد گفت آنکس که قصد پدر کند از سبب دنیای دون قتل او واجب است، از قیصریه باقشهر آمده گرفته روز عید شوال از آنجا بقونیه آمد غیاث الدین را شکست داده غیاث بقونیه در آمد. رکن الدین سلیمان شاه قونیه را حصار داد روز سه شنبه هفتم ذی القعدة. شهر بتنگ آمده غیاث الدین در میان شب از قونیه بدر آمد گریخت باسطونبول رفت، کالویان تکفور را اعزاز نمود زیرا غیاث از خواهرزن کالویان تکفور بود. خاله اش ذیسنی خزاین فراوان ریخت لشکر عظیم داد که براه کند، از ناگاه خبر آورد [ند] که سلطان رکن الدین وفات یافت روز چهارشنبه هفتم ذی القعدة سنه ستمایه. غیاث الدین بمراد دل بقونیه در آمد در سنه احدی و ستمایه بر تخت گذشت، بعد از دو سال لشکر کشید انطاکیه را فتح کرد دوازده باره قلعه از کفار ستد، ارمینوس برادر کالویان گفت رومیان از کجا مسلمان از کجا؟ تو او را نوازش کردی. لاجرم اغلب ولایات ما را ستد مسلمان کرد بامیر آن، تدبیر کرده برادر خود کالویان تکفور را گرفت بند کشید. لشکر روم و اسطنبول را ستد قصد اسلام کرد خبر بسطان رسید گفت از انک لشکر کفار بولایات اسلام در آید ما برابر رویم. چون مقابل شدند بیک حمله هفده هزار کافر از شمشیر گذشت. در میان جنگ سلطان ارمینوس را تا ناف بشمشیر دو نیم کرد. شهر لادنق و خوناس را فتح کرد کالویان را رومیان از حبس بدر آوردند و بر تخت نشاندند. عزم قونیه کرد خبر آوردند که ارتقیان در اماسیه خروج

کردند. لشکر کشید در نکیسار بمحمد پسر ملک اسماعیل مقابل شد، شکست. خطبه بنام غیاث الدین کردند ارزن الروم و ارزنجان بطاعت آورد بقونیه باز آمد. از اینجانب چون لشکر رومیان شکسته شد ارمنوس کشته گشت رفتند نزد باطر بیارش که خلیفه رومیان بود. فریاد و شکایت کردند از کالویان تکفور که این همه از سبب او بود. باطر بیارش فرستاد بکالویان اگر قصد اسلام نکنی ترا لعنت میکنم از سلطنت میافکنم. کالویان گفت من بنفس خود قصد غیاث الدین نمیتوانم کردن زیرا سوگند خورده ام لشکر بدهم، لشکری جمع کردند که در هیچ عهد نشده بود، کیرلوکا با چهارصد امیر از فرنگ رومی قصد اسلام کرد. سلطان برابر رفت چون انبوهی لشکر دیدند امیران گفتند سلطان در قلب قرار کند ما جان فدا کنیم، سلطان گفت اگر بکشم غازی باشم اگر کشته شوم شهید گردم، دو روز و دو شب جنگ بود اچچیه ایاسی با دویست غلام در قفاء سلطان بر قلب کیرلوکا زد بسیاری کوشش کرد. سلطان کیرلوکا را انداخت بکبرس رس سرش

(۱) - در اصل ابن عوارس

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۴۷

را برید. رومیان باز گردیدند قتلی عظیم شد مسلمانان یک تیر پرتاب واپس انداخت، آندم سوباشی قیصر با چهار هزار مرد رسید گویند نامش یعقوب قباقلق بود حمله کرد باز رومیان را منهزم یک روزه راه در پی کرد، چون جمع شدند سلطان را نیافتند غلامان امیران همه آمدند گردابگرد طلب کردند نیافتند. در میان کارزار او را طلب کردند کشته را شمار نبود یکی را دیدند افتاده و موزه ها همین در پای بود چون موزه را کشیدند

انگشت پایش شش بود دیدند شهید شده بود. این واقعه روز آدینه بیست و سوم ذی الحجه سنه سبع و ستمایه بود مرقدش را بقونیه آوردند چهاردهم محرم سنه ثمان و ستمایه، سیف الدین چاشنی گیر پسرش را بر تخت [نشانند].

جلوس سلطان عز الدین کیکاوس بن غیاث الدین

در قونیه بتخت نشست ششم ماه صفر سنه ثمان و ستمایه امیران همه مطیع شدند، ملک ابراهیم بانطاکیه در آمد ملک علاء الدین در سیواس بود، سلطان قوام الدین امیرداد فرستاد علاء الدین کیقباد را گرفت نزدیک سیواس در قلعه هایوک محبوس کرد. خود لشکر کشید بر سر انطاکیه رفت از امیران و لشکر کشی نتوانست برابر سلطان تیر انداختن، نردبانها زدند شهر را ستند ملک ابراهیم را گرفت بجزیره قبروس رفت. سلطان تهدیدنامه فرستاده خواست او لشکر بکشتی نشانده بقصد سلطان فرستاد فرنگان را قتل کردند مال عظیم غنیمت گرفتند ملک ابراهیم بآن لشکر بهم بود. بمقدار سی غلام بکوهی پناه آورد، آخر گرفتند سلطان او را نوازش کرد سه پاره ولایتش داد. بعد از آن سلطان لشکر کشید بقیصریه آمد خبر آوردند که ملک الروم کیر الکس پسر کیرلوکا برای خون پدر با لشکر گران از جانب سینوب قصد اسلام دارد. سلطان لشکر بسوی سینوب راند مقابل کفار شد در اول رسید طبل باز زد، تا روز قتل کرد. بامداد لشکر اسلام رسید بیکبارگی عنان زین کردند، بهرام طرنبلوسی مقدار هزار مرد جانب کنار دریا رفت، کشتیها را بآتش زد چنان قتل کردند که در هیچ روزگار چنان قتل نشده بود کفار را پراکنده کردند. کیر الکس را اسیر آوردند با سی نفر امیر فرنگان، رومیان همه را بزندگی پوست کنندند پر گاه کردند در

تمامت روم گردانیدند. این فتح در هفتم شوال سنه اثنی عشر و ستمایه بود. فرستاد از حلب خراج خواست رسولش را ملامت کردند سلطان قصد حلب کرد بر در حلب مقابل شد، لشکر را شکست، حلب حصار کرد امیران شام لشکر بادیه عرب شیخون آوردند. سلطان با نفس خود جمله لشکر بجای خود گذاشتند گریختند، بامداد شد سلطان نگاه کرد از لشکر خود اثر ندید با سواری که غلامان خود بودند تنها مانده لشکر را شکافت بطرف کوه بدرآمد بعد از پنج روز بآبلستان آمد. چون امر نزد او جمع شدند همه را در خانه کرد و بآتش سوزانید و جای آن خانه را مسجد ساختند و هنوز آن مسجد را مسجد سوختگان میگویند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۴۸

لشکر گرد کرد عزم حلب کرد، آوازه این سیاست شنیده بودند بر دل شامیان هیبت افتاده نتوانستند مقاومت کردن بشهر سپردند، آن ولایت مسخر خود کرد بمراد دل عزم قونیه کرد. در سنه خمس (احدی) عشر و ستمایه در قونیه بیمار شد امیران را خواند گفت هر چند ملک ابراهیم بزرگ است و لیکن علاء الدین کیقباد صاحب شوکت است، روز دوشنبه بیست هفتم رجب از دنیا نقل کرد. امیر سنان الدین در حال عزم سیواس کرد روز آدینه دهم ماه شعبان قوام الدین امیرداد علاء الدین کیقباد را در سیواس بر تخت گذرانیدند. امیر سنان الدین سنقر را سوباشی لشکر خود کرد قوام الدین عظیم خدمت کرده بود او را باز امیرداد کرد.

در نوزدهم ماه ذی الحججه روز سه شنبه در سنه خمس عشر و ستمایه در قونیه بر تخت نشست.

اخبار

سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی متن ۳۴۸ جلوس سلطان عز الدین کیکاوس بن غیاث الدین ص :

۳۴۷

ف الدین چاشنی گیر و زین الدین بشاره امیران بزرگ بودند هیچ سلطان را بعین خود نمی آوردند، ایشان فرصت میطلبیدند و سلطان بهانه می جست گفت برای من شهری بنیاد کنید ایشان ناچار مطیع شدند.

سلطنت سلطان علاء الدین و بنیاد کردن شهر قونیه را

صد و چهل امیر بعهده خود گرفتند که صد و چهل برج بنیاد کردند. چون در ثمان عشر و ستمایه شهر قونیه تمام شد مالهای ایشان خرج شد ایشان کینه در دل گرفتند سلطان لشکر کشید سواحل را فتح کرد هفت پاره قلعه از سواحل ستد، قلعه کنطالور از کیرواردا ستد. فرمود امیران را که بنیاد شهری کردند بمقدار باروی قونیه برج کشیدند از سر او کوشک چندانی غارت کرد که بوصف نکند. باقی مالهای ایشان آنجا خرج شد چون تمام شد نام خود را بر آن شهر نهاد. هنگام بهار چون بییلاق آمد هوس عمارت سیواس کرد آن امیران عاجز گشتند اتفاق کردند بقصد سلطان، بیست و چهار امیر از میان ایشان یکی سلطان را آگاه کرد. سلطان همه را در قیصریه قتل کرد. این واقعه شب دوشنبه چهارم جمادی الاولی سنه عشرين و ستمایه بود و باقی امیران را معزول کرد.

امارت ایشان بغلامان خود داد. و در روم امن و رفاهیت ظاهر شد هیچ کس نماند که بدرویشان ظلم کند زحمت دهد. بعد از سه سال به سلطان از ملک قلعه لیفیون شکایت کردند.

سلطان لشکر برد قلعه لیفیون فتح کرد آن ولایت را مسخر کرد باقسنقر ثیابی داد، زمستان در آن ولایت بود اول بار لشکر بجانب کخته و

جمشکزک برد فتح کرد بغلام خود آیه جاندار داد از آنجا بکدوک رفت فتح کرد تمامت ولایتش را فتح کرد بچاولی ذواق داد. از آنجا لشکر کشید بایمد در آمد ولایت ایمد و خاخو و دیگر قلعهها را فتح کرد از آنجا لشکر بگرجستان برد ارغو ملک گرجستان را شکست چهار پاره شهر ایشان را ستد. جلال الدین خوارزمشاه که حکایت او را پیش از این گفته بودیم با لشکر گران آمد شکسته شد پسران جلال الدین خوارزمشاه بعد از یکسال لشکر آورده مقابل شدند سلطان را نیز شکست. سلطان بسیواس

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۴۹

آمد از آنجا بقونیه آمد باز پسران جلال الدین لشکر گران آوردند ولایت ارمن را و اخلاط و ارزن الروم قتل و غارت کردند. خبر بسطان رسید لشکر کشید ایشان را شکست و اسیر کرد.

امیران شفاعت کردند از آن کران قلعه خرتبرت و با او شانزده پاره قلعه را فتح کرد آن سیور را بسیف الدین سنقر لالا داد، امیران شام اتفاق کرده لشکر کشیده قصد روم کردند، سلطان بده هزار مرد مقابل شام شد. صد و هفتاد مرد بود بغایت مردان گزیده بودند. سلطان نزدیکی سرماریه بر ایشان زد قتلی شد نتوان وصف کردن، امیران شام رو بگریز نهادند دو روزه راه در پی کرد چهل و هزار امیر گرفتار کرد. همه را سیاست فرمود که شما از زمان اجداد ما خیانت میورزید. امان خواستند از جمله غلامان و امیران را اقطاع داده بود بسبکبانان اشارت کرد که خراج در شام و مصر جامگی شما باشد. مغل لشکر کشید سلطان تا بدر ارزن الروم

برابر رفت، ملوطای منکوتمورا پسران هلاکو بودند پوست کنده پر گاه کرد بولایت بالا فرستاد. قتلی کرد از مغل که هرگز کسی نشان نداده بیست و هزار بار بمغل مصاف کرد و شکست. هییتی در دل مغلان انداخت. بعد از آن فرستاد خراج خواست آن مقدار تحفه که از مغول آمد نپسندید کاراستی جمع کردن لشکر کردن که قصد ولایت تبریز کند، آشوبی بمیان تاتار [افتاد] که سلطان علاء الدین قصد ولایت بالا دارد. در قیصریه دوشنبه چهارم ماه شوال غیاث الدین از مشورت امیران بدآموز بسطان زهر رسانید، سنه ست و ثلاثین و ستمایه روز آدینه هشتم ماه شوال بعد از نماز مرقدش را بقونیه بتربت سلاطین آوردند.

جلوس غیاث الدین کیخسرو بن علاء الدین کیقباد

چون سلطان علاء الدین غداری کرد بر کثرت لشکر اعتماد کرد بلهو و طرب مشغول شد.

خبر بمغل رفت همه شاد شدند زیرا قوی زبون کرده بودند. باباجو و جورمیخان اشارت کرد که دور سلطان رفت بعد از این دولت و روزگاران شماسست بروید ولایت روم را بگیریید، مغل قصد ارزن الروم کرد. سیف الدین سنقر لالا فرستاد مدد خواست بر سر شراب بود گفت مغل را چه لشکر می باید بیازی لشکر بفرستاد شهر را ستدند قتل عظیم و غارت کردند و سر سنقر لالا- با سر قاضی شهر نزد هلاکو فرستادند در سنه تسع و ثلاثین و ستمایه. آن سال مغول در ارزن- الروم قرار کرد از جانب سلطان غیاث الدین خایف بودند چون دیدند که ازو حرکت نیامد بهارگاه آمدند ارزنجان را نیز گرفتند قتل و غارت کردند عورتان مسلمانان رسوا، فرزندان را اسیر کردند. چندانک امیران بسطان غیاث الدین پند دادند قبول نکرد مغل

بمحل نیاورد، گفت کمترین غلامانم بفرستم مغل را براند. سیوم سال مغل قصد روم کرد خبر بسطان رسید صد هزار مرد جمع کرد پسر گرجی که سپاهسالار بود و نظام الدین پسر مظفر الدین و صاحب اناسجی برابر مغل رفتند. چون علم سلطان را اتابک ارسلان طغمش برابر مغول بداشت با جوباجور میخان گفت لشکر روم را قوت نیست از راست کردن صف معلوم شد، اول که لشکر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۵۰

حرکت کرد کمال الدین برادر جلال الدین قراطایی کشته شد. مغل بیکبارگی چون سگ زوزه کرده تیرباران کردند قتلی شد که کوه و دشت و دره و دوله پر از کشته شد بسیاری از امیران قتل شدند ارسلان طغمش علم سلطان را انداخت. این واقعه در موضع کوسه طاغ روز چهارشنبه هشتم ماه صفر سنه احدی و اربعین و ستمایه بود. غیاث الدین بقونیه آمد نتوانست قرار کردن گریخت بانطاکیه رفت، غیاث الدین را وزیر بود عاقل صاحب مهذب الدین میگفتند از لشکر باز کردند نزد باجو رفت گفت روم را لشکر بی نهایت هست از سبب سلطان علاء الدین نفرت گرفته بودند برای آن روی گردانیدند که خود را غیاث الدین بدانند. اگر اتفاق کنند بلشکر روم هیچ لشکر مقاومت نمیتواند کردن، ایشان از این سخن متوهم شدند راضی شدند که صلح کنند بعد از آن در روم آسایش پیدا شد. این مهذب الدین را دو پسر بود یکی عز الدین دوم معین الدین هر دو پسر بهم چون بروم آمدند غیاث گریخته تا کنار آب مندروس رفته بود که عزم اسطنبول کند. چون خبر صلح آمد

باز کردند بقونیه آمد بعد روزی چند باقشهر رفتند، صاحب مهذب الدین بیمار شد عزم قونیه کردند چون آب گرم رسیدند وفات یافت.

سلطان هفته ماتم او را بداشت بعد از آن بقونیه آمد شمس الدین صاحب اصفهانی را نزد بیاتو و برکه خان فرستاده بود، چون خبر آمدن صاحب اصفهانی را شنید تقریر وزارت را برابر فرستاد بعظمت تمام بقونیه در آمد مدتی در قونیه بامور دولت و سلطنت مشغول شدند. بعد از آن سلطان را در دل افتاد که لشکر بسوی ارمنیه و طراسوس راند، هفت ماه تمام در آن ولایت قتل و خرابی کرد و طراسوس را حصار کرد. در آن پیکار سلطان را هوا زد از آن سبب بیمار شد عزم قونیه کرد در منتصف ماه رجب سنه ثلاث و اربعین و ستمایه وفات یافت در تربت سلاطین دفن کردند بدیگران برابر شد.

جلوس سلطان عز الدین بن کیکاوس

در قونیه بر تخت نشست امن و راحت روی نمود در آن روزگار در روم هیچ ترس و بیم نبود. برادرانش رکن الدین قلیج ارسلان و علاء الدین کیقباد [بودند] در سایه دولت او و رای شمس الدین صاحب اصفهانی [روم] اندک اندک روی بعمارت گرفت. امیران قوت گرفتند سلطان از شوکت ایشان متوهم شد ایشان قصد گرفتن سلطان کردند. سلطان را خشم اندک بود زان سبب ملول گشت بمشورت لالا، رندان را پرسلاح کرده در حجرهای سرای پنهان کرد خود را بیمار ساخت. چون خاص اغوز و اسد الدین روزبه بدیدن سلطان آمدند رنود از حجرها بدرآمدند، خاص اغوز را و اسد الدین روزبه را با دوازده امیر دیگر کشتند. خانه های ایشان با خانه های دیگر بی گناهان غارت کردند. آخر سلطان

پشیمان شد زیرا بیگناه برآمدند ماتم ایشان را بداشت. بدنمونان را سیاست فرمود اموال و املاک ایشان بفرزندان خاص اغوز و روزبه داد.

مدتی با شوکت تمام پادشاهی راند. سلطان برادر خود رکن الدین را نزد منکو خان فرستاد باز

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۵۱

چون بسیواس آمد جماعتی از امرا شمس صاحب اصفهانی را بد نمودند از طمع منصب او اتراک اوج حرکت کرده خرابی میکردند، سلطان غلامان خود را بدفع ایشان فرستاده بود. شمس-الدین صاحب گفت بر عادت وزراء اولین بدیوان بیا صاحب ازین سخن رنجید سه روز بدیوان نرفت. سلطان اهل دیوان جلال الدین قراطایی و نجم الدین طوسی و خواجه مصلح خادم سلطان غیاث الدین [را] به رسم استمالت بطلب او فرستاد چون بدر سرای سلطان آمد قصد کرد که باز گردد نگذاشتند اندرون سرا بردند بند بر پایش نهادند. بیست و هفتم ذی القعدة از آنجا بخانه بهاء الدین قانع بردند آنجا کشته شد هشتم ذی الحجه سنه ست و اربعین و ستمایه کار او نیز تمام شد.

وزارت ولایت روم بجلال الدین قراطایی رسید

خبر سلطان رکن الدین رفت طیره شد از سیواس لشکر کشید باقسرا فرود آمد و قراطایی سلطان عز الدین را بامرای بزرگ با لشکر ستد برابر رفت در کاروانسرای سلطان علاء الدین فرود آمد. چون برهم حمله کردند رکن الدین شکسته شد شمس الدین یواتاش که سرلشکر سلطان عز الدین بود پیش سلطان رکن الدین را گرفت.

لغام (لجام) اسب گرفته نزد سلطان عز الدین آورد لشکر پراکنده شد. این واقعه روز اول ماه ربیع الاول بود سنه سبع و اربعین و ستمایه امیران را فرستاد خواند. گناه

ایشان را بخشیده هر یکی را منصبی داد. اتابکی روم را جلال الدین قراطائی داد هر سه برادر را نصیحت کرده از حدیث نبوی و تفسیر قرآن پند داده صلح در میان ایشان انداخت. هیچ آزاری در میان ایشان واقع نشد. از سنه اثنی عشر و ستمایه و تا اثنی و خمسین و ستمایه جلال الدین قراطائی در خدمت آل سلجوق می بود، هیچگونه از صحبت ائمه و مشایخ حالی ننمود شیوخ و علماء روم را خدمت کرده و وظایف او در عرب و عجم از صد دینار بکسی کم نمیداد. هیچ کس را از امرا و سلاطین میسر نشد که در دار الخلافه خیر کند. تربه شیخ شهاب الدین سهروردی را در بغداد او بنیاد کرد. در امارت سیرت صحابه رسول داشت لاجرم هر سه برادر چون شیر و انگبین بهم ساختند.

از برکت او در سنه تسع و اربعین و ستمایه جلال الدین قراطائی و قاضی عز الدین را به بغداد برسالات فرستاد نزد خلیفه بجواب نامه و خلعت و هدیه ها باز آمد برای سلطان و برادرانش رسول خلیفه را باعزاز باز گردانیده بیست و هشتم ماه رمضان قراطائی بیمار شد وفات یافت، در سنه اثنین و خمسین و ستمایه تابوتش را از قیصریه بقونیه بردند. وزارت را بقاضی عز الدین داد وزارت از آن شمس الدین بابا بود او را سلطان نزد باتو فرستاده بود. سلطان در سیواس بود چون خبر قراطائی را شنید بقونیه آمد متمکن شد غلامان خود را پیش کشید منصب امیران بزرگ را بایشان داد. امرا از آن سبب منفعل شدند و پراکنده شدند، مثل صمصام الدین و نصره پسر

اخبار

سنان الدین رومی و تاج الدین امیر حاج کس فرستادند پنهانی سلطان رکن الدین را بقیصریه بردند قصد روم کردند. سلطان رکن الدین از قونیه لشکر بقیصریه برد. مقابل شده مصاف کردند لشکر رکن الدین را شکستند و امرائی که رکن الدین از سر کنده بودند چون صمصام و نصره و تاج الدین را همه کشت، و رکن الدین را گرفت بقلعه بورغلو فرستاد محبوس کرد و بعضی امیران که مانده بودند از بقیه صمصام الدین بولایت بالا رفتند باجو را بران داشتند که [بروم بتازد] که باجو شنید لشکر کشید باز دوم بار مقصد ولایت روم کرد.

آمدن باجو دوم بار بروم و مصاف کردن با سلطان

چون خبر بسطان رسید امیران و لشکر خود را جمع کرد از قونیه بیرون آمد بخان سلطان علاء الدین رفت، چون مغل آمد مقابل شدند هنگام مصاف بیکبارگی امیران روی گردانیدند سلطان چون دید چار ناچار روی گردانید. مغل قتلی کرد که در هیچ روزگار نشده بود قاضی عز الدین که وزیر سلطان بود شهید شد. با چهارده امیر سی و شش غلام سلطان که هر یکی امیران بزرگ بودند. سلطان گریخت روز شنبه بیست چهارم ماه رمضان سنه اربع و خمسين و ستمایه بعد از ده روز از قونیه بدرآمد گریخت بولایت لشکری رفت. باجو بر سر قونیه آمد سوگند خورد که خراب کند نظام، چهار استر بار قیمتی که قیاس کردند که بهایش چهار گردون- وار سرخ بود شهر قونیه را از باجو خرید. بقول انک کنگره های باروی قونیه را خراب کردند. باجو باز گردید بولایت بالا رفت امیران جمع شدند چون نظام الدین خازن و

ارسالان طغمش اتابک و خورشید پروانه بیورغلو رفتند، سلطان رکن الدین را بقونیه آوردند بر تخت نشاندند روز دوشنبه شانزدهم ماه صفر سنه اربع و خمسين و ستمایه. از جانب دیگر چون سلطان عز الدین شنید که باجو از روم بدررفت از ولایت لشکری بازگردید روز دوشنبه چهاردهم ماه ربیع الاخر سنه خمس و خمسين و ستمایه بقونیه آمد. سلطان رکن الدین با امیران خود سته بقیصریه رفته بود معین الدین پروانه آنجا بود. رکن الدین شنید عزم هلاکو کرد چون سلطان عز الدین شنید او نیز عزم هلاکو کرد در سنه سبع و خمسين و ستمایه یرغو کردند آخر کار ایشان بصلح انجامید. ملک روم را مناصفہ کردند قونیه تخت گاه عز الدین باشد و قیصریه تختگاه رکن الدین باشد. مدتی روزگار بخوشی گذرانیدند آخر امیران عز الدین را بر آن داشتند که قصد معین الدین پروانه کند او شنید گریخت عزم بالا کرد احوال بخان عرضه کرده با لشکر بی کران علیجاق تاتار را بروم آورد. از قیصریه سلطان رکن الدین را سته عزم قونیه و روم کرد. خبر بسطان عز الدین رسید گریخت بولایت لشکری رفت او آنجا بکشتی نشست بزمین قفجاق گذشت آنجا ماند با وفاتش رسیدن رحمه الله علیه. سلطان رکن الدین قونیه را سته بر تخت گذشت قرار کرد روز آدینه چهاردهم ماه رمضان سنه تسع و خمسين و ستمایه. روزی چند در قونیه بود بعد از آن بدرآمد هرچه امیران بودند از بقیه سلطان عز الدین بعضی را کشت و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۵۳

بعضی را بطاعت آورد باز بقونیه آمد بمراد دل بر

تخت خود قرار کرد.

سلطنت بر تخت قونیه بی مانع و مدعی شد

امیر معین الدین برأی و تدبیر جماعت اتراک اولاد قرامان را که ولایت از ایشان در زحمت بود بطاعت آورد هر یکی را بمنصبی مقرر کرد و مشغول کرد چنانکه هیچ شریر نماند. در زمان پروانه چنان شد که گرگ و میش بهم آب میخوردند و بهم می چریدند، و صحبت او با علما بود عوام در غایت امن بود. مغل همچو انگشتی بود در دستش گردان و شهر سینوب را با صاحب جانیک سته بود لشکر بسوی سینوب کرده بیک هفته فتح کرد از ولایت جانیک دوازده پاره قلعه سته خراب کرد زیرا جای آن نبود که سلطان قرار کند صاحب جانیک را بخراج برید. سلطان رکن الدین در تخت خود آسوده میبود آخر صاحب غرضان بسلطان گفتند که مال او میخورد همین نام و زحمت تو میکشی چنان شد که کار ایشان به یرغو و داوری انجامید

حدیث صاحب فخر الدین خواجه علی

مردی بود از خدمتکاران آل سلجوق قریب پنجاه سال منصب گوناگون یافته بود. آخر نایب سلطان عز الدین شده بود. چون شمس الدین بابا از طرف باتو رسید ملک روم میان عز الدین و رکن الدین مناصفه شده بود وزارت طرفین او داشت. چون شمس الدین بابا نماند وزارت سلطان عز الدین بصاحب فخر الدین رسید بارها برسالت نزد منکو خان و باتو خان کرده بر مغل اعتباری عظیم داشت، و فرزندان مقبل حاصل کرد چون سلطان عز الدین رفت وزارت رکن الدین با او عاید شد، چون دشمنی میان معین الدین و سلطان رکن الدین واقع شد صاحب فخر الدین با سلطان رکن الدین در قونیه بود، و صاحب فخر الدین سلطان رکن - الدین را سته باقسرا

برد در میان یرغو آنجا شهید شد. روز چهارشنبه بیست و دوم ماه جمادی-الآخر سنه اربع و ستین و ستمایه بیست و ششم این ماه مرقدش را بقونیه آوردند.

جلوس سلطان غیاث الدین بن رکن الدین قلیج ارسلان

چون غیاث الدین بر تخت گذشت از اول ماه رجب سنه اربع و ستین و ستمایه تا اول خمس و ستین و ستمایه یکسال روم آسوده بود بعد از پانزدهم ماه صفر سنه خمس و سبعین و ستمایه فتنه و آشوب گوناگون از شیران و مفسدان واقع شد خصوصا در شهر قونیه از حد گذشته بود. از فروگرفتن جانهای بزرگان و کشته شدن بزرگان و امیران.

چون اول سنه خمس و سبعین درآمد واقعه اولاد خطیر الدین و شوریدن ولایت روم واقع شد که شرف الدین پسر خطیر و سنان الدین ارسلان طغمش و تاج الدین گیو با لشکر روم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۵۴

و مغل در اقیچه قرار کرد. از شامیان نگاه میداشتند سلطان غیاث الدین با امیران دیگر چون طرنطایی و مجد الدین اتابک و صاحب اتراک و ضیاء الدین برادر شرف الدین خطیر و جلال-الدین مستوفی و پسران نور الدین جاجا با باقی امیران در قیصریه بودند.

شرف الدین پسر خطیر و سنان الدین پسر ارسلان طغمش و تاج الدین گیو اتفاق کردند که شب بر لشکر زنند. سنان الدین و تاج الدین باز بمغل خبر کردند. لشکر شب بقیصریه درآمد شرف الدین چون دانست بقیصریه آمد. بیرون شهر فرود آمد. برادرش ضیاء الدین نزد او رفت. مردی بود صاحب رأی و تدبیر چنانکه پروانه از وی اندیشه میکرد و سلطان و امرا بیک جای جمع شدند، گفت: کسی

که راز [سلطان] خود را فاش کند جزای او چه باشد باتفاق گفتند قتلش واجب است. پس ضیاء الدین سنان را و تاج الدین گیو را هر دو بکشت. سلطان را اتابک مجد الدین طرنطایی و پسران نور الدین جاجا و جلال الدین مستوفی و پسر توکری چاشنی گیر ستد بنکیده رفت کنکاج کرد. ضیاء الدین زبان همه شد از امیران از هر یکی خطی و یک کس ستد بشام نزد ملک ظاهر رفت، و پیش ازین معین الدین پروانه و صاحب فخر الدین و امین الدین نایب نزد مغل رفته چون از این حال واقف شدند مغل را ستده نزد نکیده آوردند.

شرف الدین خطیر بقلعه نکیده رفت کوتوال قلعه نکیده غلام شرف الدین بود شرف الدین را گرفت بمغل داد. سلطان و پروانه و صاحب فخر الدین بقصبه کدوک رفتند یرغو کردند، شرف الدین شهید کردند. این واقعه پانزدهم ماه صفر سنه خمس و سبعین و ستمایه بود برادرش بملک ظاهر گفت:

فرمود که لشکر قصد روم کرد

چون بابلستان رفت مغل نیز بابلستان رفت مقابل شدند، شکست بر مغل افتاد چندانی کشتند از صد یکی نرست. و معین الدین پروانه با لشکر خود بقیصریه آمد و ضیاء الدین بملک ظاهر گفت چون مغل را شکستم بعد ازین از پروانه ایمن نباید بودن که مغل را بخفیه بما نرساند. پس ضیاء الدین و ملک ظاهر در میان کشتگان مغل میگشتند مغلکی بزخم افتاده بود چون ضیاء الدین نزد او رسید از بیم جان برخاست و تیری در کمان نهاد انداخت بیچشم ضیاء الدین رسید و زخم عظیم کرد بملک ظاهر گفت کار من تمام شد میخواستم

که در خدمت تو میان بسته کاری کنم که قدم مغل از روم بدرود تقدیر باز گونه آمد بفکر من، جان تسلیم کرد.

ملک ظاهر گریست گفت آنچه نیت کرده بودم در حق درویشان روم شد. این واقعه روز آدینه دهم ماه ذی القعدة سنه خمس و سبعین و ستمایه [بود] از این جانب پروانه چون بقیصریه رسید سه یوم مقام کرد. از امیران ملک یکی بود، ایبکی شیخی میگفتند نزد پروانه آمد گفت آمدم که با تو دوستی کنم همه عمر در خدمت تو باشم. امیر پروانه باور کرد. او خود بخیرگی آمده بود خط پروانه خطهای امیران روم که بملک ظاهر فرستاده بودند بهم داشت از روزی چند گریخت بتوقات رفت. سلطان را در توقات گذاشت چون پیش ابغا رفت خطها نمود از اینجانب

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۵۵

ملک ظاهر بخان جلال الدین قراطایی آمد نزل کرد از آنجا روز یکشنبه بیرون قیصریه فرود آمد.

روز آدینه هفدهم ماه بنیت نماز بقیصریه در آمد. نخست بسرای سلطان در آمد بر تخت نشست. نماز جمعه را اندرون شهر گزارد و بعد از نماز بیرون آمده از امیران خود باشقر گفت:

ما را نیت نشستن به روم بود اما دو چیز مانع شد، یکی کشته شدن ضیاء الدین که ما را اعتماد بر رأی و تدبیر او بود، دوم در نماز چون سر بسجده نهادم آوازی بگوشم رسید که از روم بیرون شو که روم جای تو نیست.

ملک ظاهر بشام رفت ازینجانب چون معین الدین پروانه نزد ابغا رفت ایبکی شیخی احوال و اتمام معلوم کرده بود. ابغا عزم روم کرد پروانه را و

ایبکی شیخی بهم راست بابلستان در آن صحرا که کشتگان مغل بود آورد. ابغا چون دید متحیر شد گفت از لشکر روم چرا یکی کشته نشد تمامت مغل بقتل رفت پروانه میخواست جواب دادن، ملعون ایبکی شیخی خطها را فروریخت ابغا را محبت عظیم بود پروانه بدشمنی مبدل شد.

قصد کشتن پروانه کرد صاحب گفت خود را بمالی برهان پروانه گفت من ازین زندگانی بیزار شدم بدست متعلقان کشتگان داد آخر پشیمان شد. نتوانست رهانیدن از زن و مرد جمع شدند نگذاشتند، امیر پروانه کشتند الی رحمه الله تعالی. این واقعه در سنه ست و سبعین و ستمایه بود در حوالی قونیه عرصات واقع شد.

ناگاه شخصی پیدا شد که ملک مسعودم پسر عزالدین کیکاوس. بترکان خبر آمده بود از ملک ظاهر از پسران خطها آمده بود برسید. خروج کرد چون خبر واقعه پروانه را و کشته شدن ضیاءالدین شنید همه ساکن شد، ناگاه این شخص را یافتند به بهانه او لشکر بر سر قونیه آوردند. ترکان قرامان و اشراف و منتشا قریب ده هزار مرد بر سر قونیه فرود آمد. نایب سلطان غیاثالدین کیخسرو و ملک ساحل و فخرالدین لاکادشه و رئیس قونیه و اخیان و معتبران پیش امینالدین نایب رفتند که بقرتای براه رویم جنگ کنیم. امینالدین نایب گفت چه برابر ایشان رویم التفات نکرد بحقارت نگاه کرد. ترکان بدروازه آتش زدند شهر را ستدند غارت کردند این واقعه روز پنجشنبه هشتم ماه ذی الحجه در سنه سبع و سبعین و ستمایه بود. نایب گریخت که بقیصریه رود در راه گرفتند و بهاءالدین ملک سواحل هر دو

را سر بریدند بر دروازه قونیه آویختند. آن شخص بر تخت گذشت خطبه بنام او کردند پسر بزرگین قرامان را وزیر خود ساخت و هر یکی را از ترکان منصبی داد. روزی چند در قونیه بودند ناگاه خبر آوردند که پسران صاحب از آقشهر لشکر جمع کرده قصد قونیه دارند ترکان عزم آقشهر کردند. پسران صاحب از آقشهر بیرون آمده برابر مقابل شدند. لشکر پسران صاحب شکسته شد، هر دو پسر صاحب کشته شد این واقعه روز آدینه بیست و سوم ماه ذی الحجه سنه سبع و سبعین و ستمایه بود بعد از آن ترکان در پی خواجه یونس خان سلطان افتادند، وی را نیز گرفتند و کشتند، در سنه سبع و سبعین و ستمایه.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۵۶

چون صاحب فخر الدین شنید خبر بسطاطان غیاث الدین فرستاد با لشکر مغل قصد ترکان کرد، چون پسر بزرگین قرامان محمد بک خبر سلطان و صاحب را شنید آن شخص را ستد بولایت خود برد، سلطان و صاحب روز چهارشنبه نوزدهم ماه محرم بقونیه درآمدند روزی چند قرار کردند، هنگام یرغوی معین الدین پروانه بود. ایشان نیز از آن تشویش نتوانستند قرار کردن بقیصریه رفتند چون پسران رفتن سلطان و صاحب را شنیدند لشکر کشیدند، بر سر قونیه آمدند، فخر الدین امیر لاکادشه اخیان و بزرگان جمله اتفاق کردند.

دروازه ها بستند یک طرف اخی امید و یک طرف اخی احمدشاه بود و فخر الدین امیر لاکادشه بر در قلعه از منجیق و عراده آلت جنگ تمام کردند. ترکان از کردوانکرد جنگ دادند، حصار عظیم شد از هر دو طرف بسیار خلاق

کشته شد. این حصار روز پنجشنبه ماه صفر سنه ثمان و سبعین و ستمایه بود. شهر عظیم بتنگ آمد بحیله یکچند کس فرستادند در کریوه قیماس آتش ها افروختند در شهر نقرها زدند غلغله برآوردند که سلطان و صاحب آمدند.

ترکان شهر را رها کردند گریختند. چون جاسوس فرستادند دانستند که حیلہ بوده است.

بیم دانستند که سلطان در قیصریه ساکن است، از سبب غلبه واقعه پروانه مجال آمدن ندارد.

سوم بار ترکان باز بر سر قونیه آمدند حصار کردند هیچگونه ظفر نمیافتند. آغاز کردند بخرابی باغها و بریدن درختان و سوختن خانه ها [ی]. آن حصار [روز] سوم نوزدهم ماه جمادی الاولی سنه سبع و سبعین و ستمایه خبر بسطان رسید. روی سوی قونیه نهاد، ترکان خبر شنیدند روی بگریز نهادند بکوه در آمدند. سلطان در پی ایشان لشکر راند محمد بک پسر قرمان چون دید که سلطان رسید چارجا دیدبان نهاد. چون سلطان در کنار کوه فرود آمد شب میخواست تاختن کردن سلطان پنهانی فرمود جانب کوه راه ایشان را گرفتند چندانی از ترکان قتل کردند که بوصف نگنجد از ده یکی رهید آن نیز با زخم بود. محمد بک بکوه گریخت سلطان در پی [او] راند در موضع قور بغا حصاری او را با برادرانش که طانو و زکریا بود هر سه را کشتند آن شخص از میان بدرافتاد باز ترک و عرب گردش جمع شدند و خرابیها میکردند. سلطان لشکر کشید در بورغلو او را گرفتند لشکرش را شکستند قتلی عظیم کردند او را بزندگی پوست کنندند پر گاه کردند بقونیه فرستادند. این واقعه روز آدینه هفدهم ماه محرم سنه ثمان و سبعین و ستمایه بود. اهل

قونیه شادیه‌ها کردند از آن سبب که خرابیه‌ها بسیار کرده بود نامش را جمری نهادند بعد از آن فخرالدین امیر لاکادشه بیمار شد در بیستم ماه صفر سنه ثمان و سبعین و ستمایه وفات یافت. آخرین رئیس قونیه بود بعد از او کسی لایق آن نبود که بجای بنشیند. جهان معطل ماند اراذل سر برداشتند هیچ گونه در قونیه آسایش نماند.

آمدن فرزندان سلطان عزالدین کیکاوس بن کیخسرو بن کیقباد

از زمین قفقاز اول کسی که از فرزندان عزالدین آمد ملک سیاوش بود بسینوب

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۵۷

بدرآمد خیر سلطان غیاث الدین رسید از بیرون آمدن او، فرستاد او را گرفتند بقلعه بورغلو سنه ثمان و سبعین و ستمایه. بعد از دو ماه سلطان مسعود بدرآمد راست بسینوب عزم مغل کرد آن وقت پادشاه مغل احمد خان بود برادر ابغا پسر هلاکو مسلمان بود، مسلمان دوست بود.

سلطان مسعود نوازش کرد امیر آخر خود را باو داد بروم فرستاد. سلطان غیاث الدین عزم احمد خان کرد روم را با سلطان غیاث الدین داد و سواحل را که ولایت قمر الدین بود بسطان مسعود داد امیر آخر خود را بسطان غیاث الدین فرستاد و خود روزی چند در قونیه بود در سنه تسع و سبعین و ستمایه بلارنده آمد. غلغله بدرآمد که منکوتومور با دو برادر خود قصد شام دارد خبر بشام رفت ملک مظفر لشکر کشید نزدیک حمص مقابل شدند شکست بر مغل افتاد.

چندانی کشتند که بوصف نگنجد هم در سنه تسع و سبعین و ستمایه بود. ناگاه خبر آمد که سلطان علاء الدین برادر سلطان مسعود از دریا گذر کرد بجانب ولایت قرمان بیرون آمد.

جماعت اتراک او را

ستدند بلارنده بردند خطبه بنام او کردند در سنه تسع و سبعین. از اینجانب عزالدین معین الدین پروانه و سعد الدین حلبی دختر و پسر صاحب فخر الدین در نکیده با سپاه ... ترکان ملک علاء الدین را ستدند قصد ایشان کرد، عز الدین و سعد الدین حلبی شنیدند برابر آمدند و مصاف کردند ترکان را شکستند. سلطان علاء الدین بولایت تکفور رفت حدیث او تمام شد از این جانب.

غیاث الدین بن رکن الدین قلیج ارسلان از قونیه سوی ارزن الروم رفته بود، باز ترکان جمع شدند پسر قرامان و پسر اشرف کرد قونیه و آقشهر را غارت کردند چندانی خرابی کردند که بوصف نگنجد. خبر بسطان غیاث الدین رفت که ترکان پیرامن قونیه را خراب کردند. بر مغل عرضه کرد لشکر را ستد خود مقدم لشکر بود. اول صبح بقونیه چنان آمدند که مردم تعجب ماندند که این لشکر از کجا آمد مغل از اتراک آن قدر کشتند که بوصف نگنجد از آن روز باز ولایت قونیه همچین خراب ماند.

از جانب مغل مقدم این لشکر قنقرطی بود برادر احمد خان بعد از آن در پی اتراک رفت بولایت قرامان بطرف قلعه ارمناک و موق و غیره چندانی قتل و خرابی کرد که بوصف نگنجد.

ولایت قرامان را بحصار بداشت از احمد خان خبر آمد دست از حصار ترکان کشید عزم قیصریه کرد. ازینجانب سلطان مسعود نزد احمد خان رفت قریب یکسال و نیم آنجا بود کار خود میساخت. قنقرطی سلطان غیاث الدین را ستد عزم خان کرد. چون بارزن الروم رسیدند غیاث الدین آنجا ماند خود عزم خان کرد چون نزد خان رفت آنجا کشتند.

و صاحب فخر الدین بروم آمد بقونیه آمد و سلطان مسعود بن عز الدین کیکاوس از پیش سلطان احمد آمد در قونیه بر تخت سلطنت نشست و صاحب فخر الدین تا بقیصریه استقبال کرد. چون سلطان بقونیه رسید در خان روزبه فرود آمد. از این اول بار که سلطان مسعود بقونیه آمد

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۵۸

روز یکشنبه بر تخت نشست بزرگان و امیران زمین بوس کردند، اول که منصب داد سلطان با خواجه ناصر الدین منصب استیفا داد و بعد از آن بهر کسی لایق خود منصبی ارزانی کرد.

همه بطاعت آمدند ازینجانب سلطان غیاث الدین چون از پیش احمد عزم روم کرد چون بارزن الروم آمد وفات یافت. هم در آن هفته خبر سلطان احمد نیز درگذشت در پی یکدیگر بود.

سلطنت مغل با ارغون خان بن ابغان هلاکو

عاید شد. سلطان غیاث الدین در میان مغل بود میخواست کار خود را، صاحبدیوان را بد نمودند هیچ گونه بمال و اتباع کوشیدند سود نکرد آخر کشته شد، مادر سلطان غیاث الدین چنان نمود که این دو سلطان فرزندان سلطان غیاث الدین اند برادر یکدیگرند از آن سبب روم را مناصفه کردند. رسول مغل ستند آن دو پسر را بهم به بهاء الدین ورکردی سپردند. بهاء الدین ورکردی مرد فقیه بود از متعلقان صاحب شمس الدین اصفهانی بود و دیرینه از خدمتکاران آل سلجوق بود، چون مادر سلطان از پیش ارغون بقیصریه نزد سلطان مسعود درآمد آن دو پسر را نیز آوردند. بهاء الدین ورکردی با صاحب فخر الدین بسیار جدل کردند، بحکم رسول مغل که بهم آورده بودند از آنجا با خواجه ناصر الدین مستوفی با نظام الدین

امیرداد بقونیه آمدند، بآیین تمام آن دو پسر را در قونیه بر تخت نشاندند.

قریب بیست روز در قونیه بودند پس مادر سلطان غیاث الدین شجاع انیسی را که رکابدار سلطان رکن الدین بود پیش کونادی بک پسر قرامان و سلیمان بک پسر اشرف فرستاد هر یکی را تقریر امارت داد. پسر قرامان را بکلربگی کرد و پسر اشرف را نایب کرد. چون صاحب فخر الدین این جمعیت اتراک را دید نزد مادر سلطان شد احوال را عرضه کرد ایشان نیز بخانه صاحب فخر الدین جمع شده اتفاق محافظت شهر کردند. آخر بهمدیگر مخالف شدند دو گروه گشتند. جماعت جوانان و خادمان و غلامان مادر سلطان قصد خانه صاحب کردند. پس اخی احمد و اخی احمدشاه و قاضی شهر در میان افتادند غوغا ساکن شد.

ناگاه خبر آوردند که اتراک آمد مردمان قونیه پرسلاح شدند پسر قرامان و پسر اشرف تمامت اتراک بقونیه در آمدند. مادر سلطان بر پای خاست تمامت اتراک را بر پای ایستانید آن دو کودک را که با سلطان غیاث الدین نسبت کرده بودند با عظمت تمام بر تخت نشاندند، این جلوس روز سه شنبه هشتم ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و ستمایه [بود]. خبر آوردند که سلطان مسعود بر ارغون رفت مادر سلطان نیز عزم ارغون کرد سه روز بیرون قونیه در خان روزبه قرار کرد. هر روز کردوانکرد شهر سمیران کردند باز فرود آمدند. بهاء الدین ورکردی بآن یک کودک باز بقونیه فرستاد خود عزم کرد روز آدینه غره ربیع الاخر بقیصریه در آمد، بهاء الدین ورکردی در شهر قونیه عدل و داد آغاز کرد. ناگاه بهاء الدین بیمار

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه

شد بیست و دوم ربیع الاخر وفات یافت باقی امیران نزد سلطان جمع شدند. ناگاه روز دوشنبه بیست سوم جمادی الاخر سنه اربع و ثمانین و ستمایه خاص بلبان خادم صاحب فخر الدین بجماعت مردم سلطان مسعود بشهر قونیه آمدند و شهر را ستدند و متعلقان مادر سلطان گریختند و سلطان کوچک را بجا گذاشتند و کودک را بر مسعود بردند. مادر سلطان مسعود در اقسرا بود چون خبر آمدن سلطان مسعود را شنید عزم قونیه کرد متمکن شد. ازینجانب چون مادر سلطان غیاث الدین نزد ارغون رفت یرغو کردند آن دو پسر را بدروغ برآوردند.

آن کودک را کشتن فرمودند و مادر سلطان غیاث الدین بصفریحصار آن ولایت مقرر کردند.

ملک روم بسطان مسعود مقرر شد. روز چهارشنبه چهارم ماه رجب سنه اربع و ثمانین و ستمایه سلطان نظام الدین امیرداد را بفرمانهای خان بقونیه فرستاد. آن دو کودک را که نزد ارغون دروغ برآمده بودند یکیش را آنجا کشته بودند. آن کودک دیگر که نزد مادر سلطان مسعود بودی، امیرداد فرمود که بر خرش نشانند. روز سه شنبه غره ماه شعبان سنه اربع و ثمانین و ستمایه در شهر گردانیدند باز بمادر سلطان مسعود سپردند. از سیواس از پیش سلطان مسعود فرمان فرستاد. امیرداد آن کودک را از مادر سلطان مسعود ستد روز عید شوال بر در قلعه قونیه بالای برج برد. از گلو آویخت، بعد از سه روز زیر آورد سرش را برید. در تمامت اتراک گردانیدند. بعد از آن سلطان از سیواس عزم خان کرد با امرا مثل امیر بکلر بک و نایب پروانه و مستوفی مدتی آنجا بودند ازینجانب

فخر الدین مشرف و امیرداد چندان ظلم در شهر قونیه کردند که از حد و قیاس بیرون [است]. در پی آن ظلم ایلچیان در پی یکدیگر آمدند چندان مال از ایشان طلب کردند که نتوان وصف کردن. روز دوشنبه هفتم ماه محرم سنه خمس و ثمانین و ستمایه فخر الدین مشرف بسوی پسر اشرف گریخت و امیرداد سوی پسر قرامان گریخت. خانه های ایشان را غارت کردند، شومی ظلم بایشان باز گردید. ازینجانب، چون صاحب فخر الدین مدتی نزد مغل ماند بی حد و بی قیاس مال با او بستند چنانکه بحساب نیامد. در مدت پنجاه سال هرچه خیرات کرده از بینی اش بدر آمد. بعد از آن نه خود توانست آسودن و نه مردمان. از خدا مرگ خود بآرزو میخواست زیرا نمی توانست ظلم کردن و نه خود را مال بود که بمغل بدهد.

سلطان مسعود از پیش خان عزم قونیه کرد این بار دوم کرات است که سلطان بقونیه آمد. پسران کودک را که نزد ارغون دروغ بدرآمده بود در باروی قونیه آویختند، سه شنبه هفتم ماه ربیع الاخر سنه خمس و ثمانین و ستمایه در قونیه قرار کرد. اتراک قرامان ساکن بود.

ناگاه اتراک کرمان بولایت غرغروم تاختن کرد. سلطان لشکر مغل و مسلمان را بر گرفت قصد ایشان کرد. مقدم لشکر بالتو بود پسر بنشی انج اتراک بود، مقید کردند بطمع آن که دیگران نیز بدست آید. چون دیدند که دیگران بدست نمیآید مقیدان را قتل کردند.

روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاولی صاحب فخر الدین بقونیه آمد از آنجا بغرغروم بدستبوس

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶۰

رفت، چون صاحب آمد لشکر سلطان از کرمان غافل بود از آن

امیران مقید که بعضی را خوش گرفته بود خبر بکر میان فرستاده از دو طرف بلشکر سلطان تاختن کردند لشکر سلطان شکسته شد. ده امیر از اتراک کر میان مقید بود خلاص کردند ولی خلق بسیار از لشکر سلطان بقتل رفت. این واقعه روز چهارشنبه هفدهم ماه رمضان سنه خمس و ثمانین و ستمایه بود. سلطان لشکر گرد کرد کر میان گریخت پنهان شد. از ولایت کر میان غارت عظیم کرده مال بسیار جمع کرد بقیصریه رفت متمکن شد. ازینجانب، چون سلطان رفت باز کر میان لشکر گرد کرد در قراحصار دختر، پسر صاحب فخر الدین شنید او نیز لشکر خود را ستد بر لشکر کر میان زد.

لشکر کر میان بزدند دختر پسر صاحب فخر الدین را برغوش بهادر کشت لشکرش را شکست، در سنه سته و ثمانین و ستمایه این خبر بصاحب فخر الدین رسید، با سلطان لشکر مغل و مسلمان را ستد قصد کر میان کرد. برغوش و لشکر کر میان گریخت در ولایت اوج و کر میان چندان خرابی کردند باز بقراحصار آمدند سلطان بقونیه آمد هفتم شوال سنه ست، اخراجات عظیم شد چنانکه خلائق بیچاره شدند. بعد از آن عزم قیصریه کرد در بستگی بمردمان روم واقع شد پسر قرامان بر دیار طرسوس رفت خرابی کرد، تکفور نایب خود را بر خاک فرستاد با مال فراوان. صاحب فخر الدین و سلطان نیز نزد خان بودند بحکم کیغاتو سلطان و صاحب لشکر مغل و مسلمان را ستدند قصد ولایات قرامان کردند. پسر قرامان بجای های دشخوار گریخت، نتوانستند بدست آوردن. شهر لارنده ولایتش را خراب کردند.

پنجشنبه نهم ماه ذی الحجه سنه ست و ثمانین و ستمایه بعد از آن پسر اشرف از غرغروم

قصد آب گرم کرد و پسر بلبان آنجا بود بحیله لشکر او را شکست و خلق بسیار کشته شد سرهای ایشان را بشهر قونیه فرستاد روز دوشنبه بیست و ششم ماه محرم سنه سیع و ثمانین و ستمایه، و صاحب فخر الدین را سقائشی بود نام او را بدر الدین عمر سقا نزد صاحب مقرب شده بود.

بجایی رسید که شهر آب گرم با ولایتش با او داد سوباشی آب گرم شده و شخصی دیگر بود که بسیار سالها قاضی آب گرم بود، او را پسری بود قاضی جوق می گفتند، ابن بلبان غلام او بود چون اتراک دست بر آوردند بلبان نیز همچنان دست بر آورد. شهر آب گرم را گرفت چون بلبان وفات یافت پسرش جای او گرفت، چون سلطان شهر آبگرم را ببدر الدین عمر سقا داد پسر بلبان در کمین او میبود روزی او را در باغچه خلوت یافت او را با متعلقانش بهم کشت.

ازینجانب آوازه بشهر قونیه افتاد که اتراک بدستبوس سلطان میآیند متعلقان سلطان دو گروه شدند بعضی گفتند که بیرون رفتن پادشاه مصلحت نیست گروهی گفتند مصلحتست. سلطان فرمود که خیمه بیرون شهر زدند امیرداد با امیران زیر جامه صلاح پوشیدند. سلطان بی اندیشه در خیمه بر تخت نشست پسران قرمان و اشرف بحضرت سلطان بدستبوس آمدند عهد کردند و عذر خواستند باز رفتند فتنه و آشوب ساکن شد. سلطان بشهر آمد بعد از آن عزم مغل کرد چون باقسرا رسید امیرداد در قونیه مانده بود و عز الدین خاص بلبان خادم صاحب فخر الدین،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶۱

سلطان پنهان بخاص بلبان خط فرستاد برای گرفتن

امیرداد. روز چهارشنبه خاص بلبان امیرداد را گرفت سرش را برید بر در قلعه آویخت بعد از روزی چند اتراک کرمان و بدر الدین مراد برسم صلح بقونیه آمدند و خاص بلبان بیرون رفت ایشان را نوازش کرد بدلخوشی بازگردانید و آشوب ساکن شد. این نوازش روز شنبه بیست و نهم جمادی الاخر سنه سبع و ثمانین و ستمایه بود. بعد از آن از دست مغل صاحب فخر الدین عاجز شده بود فکرهای بسیار، از غصه ها اسهال واقع شد. زیرا مال بسیار طلب میکردند او نمیتوانست با درویشان ظلم کردن چنانکه بروزی پنجاه مجلس میرفت، سن بغایت رسیده بود طیب درمانده شد جان تسلیم کرد الی رحمه الله تعالی روز دوشنبه پنجم ماه شوال سنه سبع و ثمانین و ستمایه.

روز پنجشنبه بیستم این ماه مرقدش بقونیه آوردند، وفاتش در آقشهر بود بعد از آن که تابوت صاحب را آوردند چهار روز گذشته که امیر آب پسر اغرمه در دست شحنه شهر کشته شد. چون خبر وفات صاحب نزد ارغون رفت فخر الدین قزوینی صاحبی ولایت روم را ستد، خبر بسططان آمد که از پیش ارغون فخر الدین قزوینی بود بوزارت روم میآید. سلطان فرمود که امیران استقبال کرده چون یرلیغش را خواندند دیدند که ولایت روم را بقباله گرفته است.

آشوب و ترس بدل مردمان افتاد چون صاحب فخر الدین قزوینی آمد شریران سر برداشتند غوغای واقع شد که مقذور بشر نبود. از جانب اوج لشکر اتراک حرکت کرده عزیز الدین بکلربک لشکر گرد کرد برابر ایشان رفت در ولایت لاذیق در دیهی که آنرا کنلر میخوانند مصاف کردند شکست بر لشکریان کرمان افتاد. بدر الدین مراد

که دخترزاده پسر علیشیر بود کشته شد خلقی انبوه از آن لشکر بقتل رفت. ازینجانب لشکر صاحب پسر بلبان که کشته عمر سقا او را یافتند دو پاره کردند سرهای ایشان در قونیه گردانیدند. روز یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی بود این جنگ، بیست و ششم این ماه در باروی قونیه سرهای ایشان را آویختند. شهر لاذیق بدست دخترزاده کوچکین صاحب افتاد در سنه ثمان و ثمانین و ستمایه، و عزیز الدین بگلربک بر کیغاتو رفت. باقی اتراک را بهم برد و کریمیان تاختن کرد ولایت خراب کرد و الله ینصر بفضله من یشاء. گاه ایشان و گاه لشکر سلطان ظفر مییافت مدتی همچنان ماند آخر سلطان مخالفان هلاک کرد. چون قدری غوغا ساکن شد سلطان فرستاد ملک سیاوش را که برادر خود بود آورد از سینوب دختر پسر اشرف را برای او خواست. ملک سیاوش را بهم فرستاد سلطان بنفس خود نزدیک ویرانشهر رفت پسر اشرف برسید، از آمدن سلطان پیش دستی کرد ملک را گرفت در ویران شهر محبوس کرد، از این سبب در قونیه فتنه و آشوب برخاست.

رنود دست برآوردند خانه ها را فرومیگرفتند و مردم را مغلوب می داشتند چنانکه کسی از بیم ایشان بباغها نمیتوانست رفتن. قضا را آن جوانان بیرون شهر در خانه بودند شحنة شهر امیران سلطان گرد آن خانه را گرفتند آن جوانان دست ندادند آتش در آن خانه زدند صاحب خانه بدرجست باقی جوانان و گهواره و زن و بچه صاحب خانه امانت مسلمانان همه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶۲

سوخته شد، روز چهارشنبه اول ربیع الاول سنه تسع و ثمانین و ستمایه. ازینجانب پسر قرامان

فرستاد که گرفتن برادر، سلطان را مصلحت نبود ازین سبب مفسده میخیزد. پسر اشرف ملک سیاوش را بیرون آورد اعزاز نمود بقونیه فرستاد. در این روزها بود که بشهر ارزنجان زلزله واقع شد.

هنگام چاشت گاه، اغلب شهر خراب شد. روز بود که در شهر اماسیه سیلاب آمد اغلب شهر خراب گشت. همان روز در نکیسار رعد غرید برق زد نیمه شهر را خراب کرد. همان روز بود که صاحب فخر الدین بقونیه آمد در حال که درآمد یک تگرگ بارید که تا بنیاد روم بود کسی نشان نداد. آنچنان بود که تمام روم را گردید بمردمان عذابهای گوناگون نمود. چون بقونیه آمد مردمان غمگین شد بفضل الهی سلطان آنجا بود تمامت جوانان بمشورت سلطان سلاح پوش شدند فقط بازی و سلاح سوری نمودند.

سلطان تمامت اخیان و جوانان را اکرام نمود همه دلخوش شدند صاحب قزوینی را توقع آن بود که سلطان و اهل شهر نیم روزه راه استقبال کند. چون نشد طیره شد چون دستبوس سلطان کرد نزد سلطان نشست، آغاز کرد که چندین زمانست که بروم آمدم ما را تنها گذاشتی سلطان گفت که معذور دار، که رنود و شیران حرکت کرده بود عزم کرد بشهر درآمد، سلطان روز دیگر فرستاد، خواند خوان انداختند خورد هیچ سخن نگفت برخاست بخانه خود رفت ازین سبب اهل قونیه بترس افتادند. بزرگان قونیه بدیدن او رفتند جامهای چند شمع و شکر و بره با خود بردند قبول نکرد. بطریق تجدید کرد که شما را رعیت باید بودن و اگر نه این شهر را صد کس کفایت کند. فی الجمله در آن اندیشه بود که بدعتهای گوناگون کند و ظلم آغاز

کند ناگاه خبر آوردند که از طرف لارنده پسر قرمان بدستبوس سلطان میآید سلطان فرمود که خیمه را بیرون شهر در موضع بیکارباشی زدند. صاحب فخر الدین نیز با سلطان کام ناکام بهم رفت پسر قرمان با برادرانش چون دستبوس سلطان کردند صاحب قزوینی آن انبوهی لشکر ایشان را دید در دیدن ایشان مصلحتها بود. روز پنجشنبه پنجم جمادی الاول باز رفتند، سلطان بشهر درآمد صاحب قزوینی در تدبیر بدعتها بود حکمهای گوناگون میکرد که نمک را چنان بفروشید. از گوسفند چندین بستانید خلق را شورانید و شهر را با شوب انداخت و نفیر از مردمان برخاست.

سروران شهر اخی احمدشاه با جماعت کدخدایان و جوانان شهر بر صاحب قزوینی رفتند که احوال خود و بدعتها که کرده بود عرضه کنند. روی باخی احمدشاه کرد گفت این غلبه را بر سرم تو آوردی. اخی گفت درویشانند و ضعیفانند و زیاده بار سر ایشان نهاده شد آمدند حال خود عرضه میدارند. رفتن اخی احمدشاه پیش فخر الدین قزوینی یکشنبه غره ماه توبه بود. با اخی احمدشاه سخنها درشت گفت برخاست بطیرگی بر اسب سوار شد که نزد سلطان رود اهل شهر بیکبارگی غریو کردند چنانکه در راه میرفت. سلطان ولد با مریدان میرفت برابر افتاد دست مبارک افشاند این را گفت رباعی:

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶۳ از قونیه زحمتت هی باید بردم شمار تو این قونیه را
شهرک خورد

زیرا که هر آنک عدل کرد زینجا رست و آنکس که ستم نمود چون خاک بمرد چون قدری راه برفت از اسب سرنگون شد
پیشانش شکافت بیم آن بود که بجهنم مییوست چون بدر دولت

خانه آمد از لطف و عنایت الهی ایلچیان در پی یکدیگر آمد که ارغون بکیغاتو و سماغر ایلچی ترا میخوانند که حساب ولایت روم بازدهی. نگذاشتند که بدولت خانه درآید ستندند بسیواس بردند. از آنجا نزد خان بر سر پا ایستاد از اول تا آخر بدعتها را که در روم کرده بود تقریر کرد. خان فرمود که در میدان تبریز گردنش زدند، بگذاشتند تا سگان خوردند زیرا آن وقت که سلطان ولد بیت را فرموده بود گفته بود که چون سگان زندگی میکنی آخر هم سگانت خواهند خوردن.

مجموع بودن صاحب فخر الدین در قونیه بیست و چهار روز بود از بیست و چهار هزار سال دیگر زیاده تر آمد بدرویشان قونیه از بیم و غصه و ضجرت. چون صاحت قزوینی رفت از نفس قونیه شخصی بود مجد الدین پسر چاکر میگفتند بنیابت سماغر بقونیه آمد خبر آوردند که ارغون خان ولایت روم را بسطان و سماغر داد از رفتن صاحب قزوینی و آمدن سماغر مردم روم عظیم شاد شدند. چون مجد الدین نایب بقونیه آمد، خطها خواندند که از بر ارغون آورده بودند، روز آدینه بیستم جمادی الاخری سنه تسع و ثمانین و ستمایه. و این سماغر مردی بود از اصل مغل در زمان هلاکو اعتباری عظیم داشت هرچند مغل بود مردی خدای ترس بود خدای تعالی او را بآن رسانید که از آمدن او مردمان شاد شدند، و خلائق که از ظلم صاحب قزوینی پراکنده گشته بود باز جمع شدند.

گفته بودیم که اول کسی که از بزرگان روم آمد دستبوس سلطان مسعود کرد خواجه نیکوسیرت و دین پرور خواجه ناصر الدین یولق ارسلان بود. سلطان او را

بمنصب استیفا منصوب کرد ولایت روم از سبب او آبادان شد و از تدبیر خواجه ناصر الدین و دعوت سماغر از درویشان هر که منزح شده بودند بمقام خود گرد شدند. چون نایب سماغر بقونیه آمد سلطان در خان روزبه بود باقشهر رفت کرمان را ساکت کرد باز بقونیه آمد، و اوربنی خاتون زن سلطان مسعود از بر ارغون با امیران روم و ایلچیان بزرگ بشهر قونیه آمد.

دوشنبه بیست و ششم ماه سلطان مسعود بر تخت نشست. یرلغهای خان را خواندند و تبدیل مناصب کردند بعد از زمانی که روم آسود مدعیان سماغر را بر ارغون بد نمودند ارغون بر برادر خود کیغاتو یرلیغ فرستاد که سماغر را بگیر بر ما بفرست و خود محافظت روم می کن و عدل کن تا ولایت آبادان باشد. رفت بشهر ترخال، سماغر آنجا بود گفت برای چه آمدی کیغاتو گفت برای گرفتن تو آمدم که بر ارغون بفرستم، سماغر گفت بحمد الله در امارت خود سعی کردیم ولایت آبادان و درویشان شاکر شدند اگر خواهی تو نیز که ولایت خراب نشود خواجه ناصر الدین از دست مگذار. آن وقت خواجه ناصر الدین در قیرشهر بود سماغر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶۴

را بر ارغون فرستاد در سنه تسع و ثمانین و ستمایه روز یکشنبه دوم شوال بود.

خواجه ناصر الدین را از قیرشهر نزد خود خواند و نوازش کرد. از آنجا باقسرا آمد فرستاد سلطان را از قونیه خواند روزی چند در آقسرا بهم بودند بعد از آن هر دو بقونیه عزم کردند، سلطان پیش از کیغاتو آمد شهر را آراست آیین ساخت. روز یکشنبه بیست

و پنجم ذی القعدة سنه تسع و ثمانين و ستمایه بعظمت تمام بشهر آمد در دولتخانه فرود آمد. اهل متوهم بودند عجب حال چگونه باشد اما خواجه ناصر الدین چنان کرد که از غنی و درویش آسودند هیچ گونه ستم نشد، اگر مغلی بحبه ستم میکرد خواجه بکیغاتو عرضه میکرد سیاست می فرمود جمله خلائق از کافر و مسلمان در سایه از عدل آسودند روز عید قربان کیغاتو با لشکر در جای بلند ایستاد، با مسلمانان. برسم و ارکان خطیب را بدر آوردند تا نماز عید گزاردن هیچ از جای خود نجنبید، چون خطیب را بشهر بردند بعد از آن بگوی باختن آغاز کرد. حرمت مسلمانان را نگاه داشت این همه از سبب خواجه ناصر الدین بود پسر کوچکین قرامان با تحفه بسیار آمد کیغاتو او را نوازش عظیم کرد باز فرستاد. روز یکشنبه بیست و هشتم ذی الحجه خواجه ناصر الدین با جماعت مسلمانان در سرای دولتخانه نشسته بود.

کیغاتو از کوشک بسرای خواجه درآمد بر سر پا ایستاد و گفت تا اکنون تو که ناصر الدینی مستوفی بودی بعد از این نایب منی، چنان باید که گرگ و میش بهم آب خورند برأی و تدبیر ولایت آبادان کنی کسی بر کسی ظلم نکند بعد ازین امیران بسلام تو آیند، روز دوشنبه بیست و هشتم ذی الحجه عزم آفشهر کرد سلطان را بسوی سواحل فرستاد در محرم سنه تسعین و ستمایه. ازینجانب خواجه ناصر الدین در قونیه بعدل و داد مشغول شد از امیران خورد دو کس گذاشته بود اگر کسی از سخن خواجه گذشته بکسی ظلم کند ایشان زجر کنند و سیاست کنند تا خلق بکلی آسودند.

در بند آن بود که کافر و مسلمان کسی از وی رنجیده نشود. با صلحا و فقها شب و روز صحبت کردی و نیک سیرتی او آن بود اگر همه شهر با او سخن میگفتند هیچ ملول نمیشد، گوش مینهاد و فهم میکرد بخوشی جواب میداد تا بنیاد قیصریه بود آنچنان آدمی پیدا نشده بود. صاحب قزوینی میخواست که شهر را و باغها را و منبع آبها و املاک و اسامی حرفتها را نبستن خلایق از وی در ترس بود. حق تعالی صاحب قزوینی را چنان برداشت که هیچگونه زیانش بمردم نرسید، و صاحب قزوینی را نایی بود تبریزی شمس الدین میگفتند چون باقسرا رفت در حمام درد شکم گرفت بجهنم پیوست، قزوینی را در تبریز همچو خوکان کشتند. فی النار فی السقر.

چون کیغاتو باز بقونیه آمد فرمود که املاک و تمامت شهر را بنویسند، مردمان شاد شدند. که از دست صاحب قزوینی نبشته نشد از دست خواجه ناصر الدین نبشته شد، خواجه تمامت اعیان شهر را حاضر کرد از اهل خبره پرسیده بمشورت تمامت چنانکه خاطر ایشان میخواست از ده یکی نبشت. تمامت اهل شهر شکر کردند کیغاتو عزم آب گرم کرد از

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶۵

فلاحان یکی در ولایت آب گرم گندم میکارید و تخم میافشانند در حال اسب رانده و نزد آن فلاح رفت پیاده شد تخم را از دامن فلاح بدامن خود ستد بر زمین می افشانند بترکی میگفت «یوکی بیش اقبیا یوکی بیش اقبیا». یعنی: خروار گندم به پنج اقبجه. این همه از رأی و تدبیر خواجه ناصر الدین بود. بعد از گرفتن دیوان خواجه را

عادت آن بود بمجلس فقها میرفت زمانی مستمع بحث ایشان میشد هر یکی را علی حده تحسین و نوازش میکرد، روز آدینه بیست و سوم محرم سنه تسعین و ستمایه بعد از نماز در مسجد جمعه جماعت فقها بحث آغاز کردند انجام بحث ایشان بتفسیر این آیه آمد که: فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ. هر یکی چنانکه خوانده بود کلماتی گفتند. خواجه ناصر الدین تحسین کرد و گفت: ای و الله هر یکی عالمان روزگارید از خوانده و آموخته گفتید و لیکن بما ازین آیت اینست که حق تعالی در حق رسول علیه السلام فرمود که: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ.

اگر نه رسالت و برکت رسول بودی: لکننا من الخاسرین. غرض ازین آیه که لفظ رحمه در وی است رسول است علیه السلام اگر حرمت مصطفی نمیبود مستوجب عذاب میگشتید، فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ. پس اگر نه بودی و عنایت الهی و رحمته یعنی آمدن پیغمبر، لکننا من الخاسرین، و آیه دیگر: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ، اگر نبودی در میان خلائق یعنی با محمد برکت وجود مبارک در میان این خلائق نمی بودی. از برای معصیت ایشان را هلاک میکردم چنانکه امتان پیشین را بغرق و بمسوخ و خسف هلاک کردم. هفتاد و چهار دلیل درین باب خواجه فرمود چنانکه تمامت بزرگان و علما تحسین کردند. همچنان بود اگر خواجه در میان خلائق نمیبود از دست شیران مغل عالم بفساد میرفت. از نصیحت کیغاتو را یاد آورده بود که روزی کیغاتو عزم قشلاق کرده بود در راه بشکار رفت چندانکه جهدی کرد هرگز شکار دست نداد. چون

بازگردید ملول شد گفت عجب از ما چه گناه آمده باشد که شکار بر ما میسر نشد. ناگاه از دره مغلی بدرآمد، دوانزده خرگوش دو روباه از اسب آویخته، کیغاتو تعجب کرد گفت: چونست که شکار بما روی ننمود با این مغل رو نمود؟ نیک مرد بوده است که خدای تعالی کار او را راست آورد؟ بآن مغل گفت از ما چیزی بخواه که تو مردی نیک بوده که بتو شکار دست داد از ما چیزی بخواه که بخشایش کنم، مغل گفت، سلامتی پادشاه خواهم، گفت البته می باید که چیزی بخواهی، مغل گفت میخوام چنانکه اقل مغل میزد، میخورد، می ستد و هرچه میخواست میکرد باز همچنان باشد مغل هرچه خواهد بکند.

کیغاتو گفت هی من پنداشتم تو مرد نیکی برای راحت مردمان چیزی بخواهی که از آن سبب مردمان بیسایند، تا ما را نیز نام نیک حاصل شود، تو میخواهی که عدل ما را بباد دهی و ما را در جهان بدنام کنی. فرمود که دو نیم کردند. از برکت خواجه، کیغاتو عدل کرد که نسبت بزمان پروانه کردند. بعد از آن روز چهارشنبه سوم ربیع الاول سنه تسعین و ستمایه خبر آوردند که ارغون بمرد، کیغاتو در قشلاق بود خواجه مستوفی چون شنید عزم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶۶

کیغاتو کرد. از قونیه از سواحل کیغاتو را ستد بقونیه آمد شهر را ببهاء الدین والی سپردند و خود کیغاتو را ستد عزم ولایت بالا کرد، روز پنجشنبه شانزدهم ماه جمادی اولالی.

حدیث کشته شدن بهاء الدین والی در دست ملک برادر سلطان.

این حکایت چنان بود که چون کیغاتو رفت شهرهای روم را هر یکی را بیکی داد.

فخرالدین مسعود را

صاحب روم کرد سلطان مسعود در قیصریه قرار کرده بود. ترکان از کرد و انکرد دست برآوردند از هر طرف خرابی آغاز کردند. رنود از آن سبب فرصت یافتند احوال روم مخبط شد، خاصه شهر قونیه. جوانان نزد ملک برادر سلطان جمع شدند بدآموزی کردند او نیز بایشان روی کرد ایشان شهر را عظیم کرده بیخ کردند چنانکه پنداری قیامت پیدا شد.

ناگاه خبر آوردند که اتراک قرامان بک شهر را ستد، پسر اشرف را کشت از سبب این خبر رنود چیره تر شد. بهاء الدین والی چندانکه ملک برادر سلطان را نصیحت کرد چاره نشد بدآموزان گفتند روزی بهاء الدین قصد تو خواهد پیش دستی بکن از آنک او فرصت یابد هم خلائق نیز از دست عوانی او برهد زیرا قونیه از ظلم او بجان آمده بود، هر روز بیگناه مردمان را میکشت و هر شب در بامها میگردید بر وزن مسلمانان گوش مینهاد و عز الدین خاص بلبان نیز از وی عظیم رنجیده بود. ملک را فرستاد خواند گفت: من سوباشی شهر باشم تو ملک برادر سلطان باشی همچو اسد الدین امیر باشد و جمال الدین نایب باشد. جمال الدین مردی بود صاحب رأی و تدبیر و نیکخواه مردمان بود از قبل کیغاتو حاکم بود این چنین کسان در قونیه باشد. بهاء الدین چندین گستاخی کند از این فساد خواهد برآمدن تو پادشاه زاده مایی هرچه تو فرمایی صواب میبینم. ملک را در دل کینه بود فرستاد بهاء الدین را خواند او را برادر داد در سر غرور عظیم داشت. ناگاه خبر آوردند که ترکان قرامان از سبب رفتن کیغاتو باز خروج کردند جمال الدین حاکم گفت از

بهاء الدین فنلوجه فساد خواهد شدن.

ملک برادر سلطان گفت آن خوگ بچه آنقدر شد که من بخوانم او نیاید. روز آدینه دوم ماه جمادی الاخری خانه اش فروگرفت بهاء الدین شحنه را با متعلقانش پاره پاره کرد. این واقعه همان روز بود که پسر قرامان در بکشهر قصد گرفتن پسر اشرف کرد. چون در سرا او را گرفتند شرف الدین سوباشی دست پسرش را گرفت بانک زد اگر پدرش را گرفتید اینک پسرش بجای او امیر ما، شمشیر کشیدند چندان از قرامانیان کشتند که بحساب نیامد. همچنان عالم را آشوب گرفت کسی را زهره آن نبود که از دروازه شهر قونیه بدررود از ترس ترکان ورنود.

تا بیست و نهم ماه رجب عالم در آشوب بود چندانکه با سلطان مسعود خبر میفرستادند هیچ جواب نمی آمد زیرا شامیان نیز بحرکت آمده بودند، پیرامون قیصریه را معذب میداشتند.

آن ولایت نیز در آشوب بود. ناگاه خبر آوردند که خلیل بهادر با لشکر انبوه قصد قونیه دارد. آشوب پیدا شد اخیان و بزرگان پیش جمال الدین حاکم جمع شدند عز الدین خاص

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶۷

بلبان گفت: لشکر برابر برانیم بزرگان گفتند مصلحت آنست که شهر را نگاه داریم زیرا سلطان باتراک مشغول است، پروای آن ندارد که بما مدد کند. دروازه ها را محکم کردند باروها را آراستند خلیل بهادر با ترکان تاختن آورد غارتی عظیم کرد شهر را در میان گرفت قرار کرد. دوم ماه شعبان جوانان دروازه را گشودند بر ترکان حمله کردند اول ترکان را رهانید بعد از آن ترکان شهریان را در میان گرفتند. بسیاری از سروران قونیه کشته شد ایشان

را در میانه مانده راندند تا بدروازه شهر، دروازه را برابر ایشان بستند، بدروازه شهر آتش زدند، شهر را ستند ترکان همه بقلعه درآمدند. ترکان سه روز تمام شهر را غارت کردند، از ناگاه خبر آمد که سلطان با لشکر مغل می‌آید و کیغاتو بجای ارغون نشسته است.

لشکر قونیه بحرکت آمد از اندرون قلعه نقب‌ها زدند. چهل کس ایلچی مغل آمد ازین سبب ترکان نتوانستند قرار کردن شهر را گذاشتند و گریختند. اندکی بعد بواسطه حظ سلطان فتنه ساکن شد ترکان نتوانستند جای خود جنبیدن. چون مدتی گذشت از بالا اثر لشکر نبود باز ترکان حرکت آمدند گردوانکرد قونیه را غارت می‌کردند، عذابها کردند نتوان وصف کردن اهل قونیه کنکاج کرده خبر فرستادند از شهر لاذیق دخترزاده صاحب فخر الدین را خواندند، با لشکر اوج بقونیه آمد، بعد از سه روز باز ترکان تاختن آوردند نوای صاحب با لشکر خود و لشکر قونیه بدرآمد، زد خود را با ترکان بسیاری قتل کردند، مواشی را باز ستد روزی چند در قونیه بود از قیصریه برادر سلطان آمد. در قونیه جمعیت شد باز ترکان بولایت غرغروم تاختن کردند از قونیه نوا صاحب و عز الدین خاص بلبان و ملک برادر سلطان عزم کردند راندند در موضع ابروج نزدیک قلعه ارماتوسون آن حیوانات را ستندند از ترکان قتلی عظیم کردند. چون باز بقونیه آمدند بعد از روزی چند قصد کردند که لشکر بسوی قرامان رانند.

جمال الدین نایب گفت نباشد که ناموس شکسته شود بجای خود بنشینید. قبول نکردند پیرامون شهر لارنده غارت کردند. ترکان در پی رسیدند، از دو طرف بسیاری کشته شد و عز الدین خاص بلبان

را کشتند از طرف ترکان سیف الدین ترگوی کشته شد ازین سبب ترکان طیره شدند لشکر عظیم گرد کرده شهر را زحمت میدادند. خیر بسطان فرستادند سلطان فریاد- نامه نزد کیغاتو فرستاد از دست قرامانیان. کیغاتو طیره شد لشکر انبوه ستد با عظمت تمام عزم روم بخشم و غضب. چون بقیصریه آمد سلطان استقبال کرد در اول ماه ذی القعدة خبر بقونیه آمد که کیغاتو با لشکر بسیار بروم آمد در قونیه شادیها کردند لشکر را دو بخش کرد بعضی را باقشهر فرستاد بعضی را خود ستد قصد ولایت قرامان کرد ولایت هرقلیه غارت کرد دیهها را خراب کرد آتش زد بهیچ کس امان نداد هیبتی بدل مردمان انداخت. از آنجا راند روز سه شنبه نوزدهم ماه ذی القعدة شهر لارنده فروگرفت فرمود که هیچکس را امان ندهند قتلی کردند عظیم در هیچ روزگار نبود. تمامت شهر را باآتش زدند فرزندان مسلمانان را اسیر و عورتان را رسوا کردند تکین تمور را با لشکر فرستاد بکوه در آمد. پسران قرامان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶۸

بجاهای صعب گریختند، پنهان شدند هر کرا اندرون کوه یافتند کشتند، از آنجا راند بسوی ولایت اشرف و شانزدهم ماه ذی الحجه بود که ولایت اشرف را غارت کردند بعضی را کشتند بعضی را اسیر کردند. بر هیچکس محابا نمیکردند.

مغل روی اسیران برابر آتش میگرفت بعداب تمام میکشت. هفت هزار آدمی از زن و بچه ها از ولایت قرامان و اشرف، مغل اسیر کرد هرگز شفقت نمیکردند. هر بار کیغاتو میگفت هرگز میل مکنید بکشید. از آنجا راند بسوی شهر لاذیق مردمان از ترس دروازه را بستند کیغاتو طیره

شد، فرمود که مغل بیکبارگی تیرباران کردند کسی مجال نگاه کردن نبود در حال شهر را ستدند. شمشیر راندند سه شبان روز قتل و غارت بود، این واقعه روز شنبه بیست و نهم ماه ذی الحجه بود. بعد از این بولایت منتشا تاختن کرد قتل و غارت کرد و خراب کرد باز گردید اسیران را قطار اندر قطار بقونیه آوردند، در ماه محرم سنه احدی و تسعین و ستمایه چنان ظلم آغاز کرد که در هیچ روز گار نشده بود. مغل مسلط شد چنان خرابی کردند در املاک مسلمانان که بوصف نگنجد سیزدهم ماه صفر عزم قیصریه کرد هژده روز بیرون شهر قونیه فرود آمده بود، از هژده سال درازتر نمود هر روز تا شب روز میکردند مردمان از جان خود عاجز شده بودند، در آن هژده روز دو بار بولایت قرامان تاختن کردند قتل و غارت کردند از آنجا بقیصریه رفته قریب شش ماه از در قونیه تا شهر لاذیق چنان آشوب بود که مرغ نمیپزید. چون رفتن کیغاتو را ترکان شنیدند باز حرکت کردند از هر طرف تاختن و خرابیها کردند باز آشوب پیدا شد.

روز یکشنبه یازدهم ماه شعبان سنه احدی و تسعین و ستمایه ترکان قرامان باز تاختن آورد. کردوانکرد قونیه قبیله را زدند از گاو و گوسفند هرچه یافتند بردند، بعد از پنج روز دیگر باز تاختن کردند از اشتر و گاو و گوسفند زدند غارت عظیم، لشکر قونیه در پی رفتند بعضی را کشتند و بعضی را گریزانیدند گاو و گله را باز گردانیدند دو کس از خویشاوندان پسر قرامان کشته شده بود. از آن کینه خلیل بهادر با لشکر انبوه بقرق

بیکار فرود آمد بقصد قونیه ملک فرمود که جوانان آماده کارزار شدند. روز عید قربان آمد اهل شهر از ترکان در خوف بودند ملک برادر سلطان مسعود فرمود که تمامت سروران پرسلاح شدند بعظمت تمام خطیب را بمیدان بردند بفراغت تمام نماز عید را گزاردند بعد از روزی چند مردمان پسر اشرف قلعه کواله را در میان شب دزدیدند. بیم آشوب بدل مردمان افتاد این واقعه در پانزدهم ماه ذی الحجه بود سنه اثنی عشر و تسعین و ستمایه. پیادگان آغاز کردند بغارت باغها و سوختن خانه ها. چهل روز در دست اشرفیان بود اهل قونیه در عذاب بود جمال الدین و برادر سلطان سروران قونیه به اتفاق نامه فرستادند که این کار که کردی کار بزرگست قلعه کواله لقمه بزرگست و کلید ممالیک روم است نسل مغل منقطع نشد خاصه در تخت همچو کیغاتو خان هست بخون درویشان خود در میا، در میان رفتن و آمدن قلعه را باز باهل تسلیم کردند. فتح کواله در بیست و نهم محرم سنه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۶۹

اثنی و تسعین و ستمایه، از دریا فرنگان خروج کرده علائیه را ستدند. باز پسران قرامان از دست فرنگ ستدند. هم درین سال بود سلطان شام قلعت الروم را ستد قتل عظیم کرد و در ولایت روم قطع راهها شد و فتنه و آشوب پیدا شد. هر شب خانه های مسلمانان را فرومیگرفتند خلق را در عذاب میداشتند ناگاه از عنایت الهی جمال الدین حاکم قونیه از پیش کیغاتو خان آمد در مدرسه نظامیه اعیان حاضر شده یرلغهای کیغاتو خان را خواندند غوغا ساکن شد. بعد از

روزی چند خبر آمد که طشتمور نایب کیغاتو با مستوفی و سلطان مسعود میآیند. حکایت چنان بود که ملک برادر سلطان از سلطان خشم گرفته عصیان کرده بقلعه بورغلو درآمده با امیران قسطمونیه همسخن شده کرد وانکرد ولایت را زحمت میداد. چون این امیران که جمال الدین حاکم و مستوفی و طشتمور از پیش کیغاتو نزد سلطان مسعود آمدند سلطان از ملک شکایت کرد که از ما روی گردانید فضولها میکند. طشتمور هرچند که مغل بود ولی فتان بسیاردان بود گفت غیر از من کسی دیگر او را از آن قلعه نمیتواند بدرآوردن. ولی بآن قول که حضرت سلطان نیز بهم باشد جمال الدین را بقونیه فرستادند خودشان بقلعه بورغلو رفتند. مستوفی اندرون قلعه رفته بسخن های شیرین استمالت داد مبالغ چیزی انعام کرده ملک را بدرآوردند، بسطان معانقه کرده ستدند بقیصریه رفتند. طشتمور روم را بقباله گرفته عزم قونیه کرد در حال که درآمد عراصات پیدا کرد آتش بارانید شوز پیدا کرد خراسانیان حواله کرد از مصادره قبجور مردمان را در شکنجه و عذاب میداشت. اهل قونیه فریادنامه بسطان فرستادند سلطان و مستوفی آمدند او را ستدند بانکوریه رفتند درویشان قونیه رهید شکر کردند ناگاه اتراک شام بیرون آمدند قصد سیواس کردند از اندرون شهر یک چند ظالمان خاین شده دروازه ملطیه را سپردند اتراک شام شهر را ستدند دست بغارت زدند. اهل شهر با مغل دست یکی کرده اغلب اتراک را قتل کردند و بعضی گریخت روز پنجشنبه پنجم ماه توبه سنه ست و تسعین و ستمایه. در شهر قونیه شخصی بود نام او اخی امیر احمد بود رنجور شد و اخی احمدشاه را

نزد او دوازده هزار عدد سلطانی قرض بود. اخی احمدشاه شنید گفت با بزرگان شهر برخیزید برویم او را تندرست بسپاریم او را از آن بیماری برهانیم. مردمان را ازین سخن تعجب آمد چون اخی درآمد امیر احمد دید بیمارتر شد باندیشه افتاد که عجب چه گوید. اخی احمدشاه در بالین او نشست روی با بزرگان و جوانان شهر کرد گفت شما ای فرزندان و برادران گواه باشید که آن دوازده هزار عدد قرض را باین بخشیدم جمله خلاق دعا کردند شاد شدند آن بیمار فی الحال از آن بیماری صحت یافت. فرزندان و اهل بیت شاد شدند دعا کردند بیت:

کرم گفته ام سیرت سروران غلط گفتم اخلاق پیغمبران تمام اهل قونیه دعا کردند لاجرم از آن سبب نام نیکو از وی یادگار ماند.

وفات برادر اخی احمدشاه. روز چهارشنبه پانزدهم ماه محرم سنه اربع و تسعین و ستمایه قریب پانزده هزار آدمی سر برهنه بود تا چهل روز کسی بر دکان نشست آنچنان ماتم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷۰

کسی نشان نداد. حدیث گرفتن ملک برادر سلطان چنان بود چندانکه رفت سرکشی را زیاده کرد مردم کشتن و خلق را رنجانیدن بجد گرفت سلطان چندانکه نصیحت کرد قبول نکرد شکایت بکیغاتو خان کردند بیاثتو اشارت کرد که او را دریاب چون بقیصریه آمدند بسطان تشنیع کرد که برادر تو چندان بی ادبها کند که شکایت بدرگاه خان برد. سلطان گفت من نیز از دست او عاجز شده ام لشکر بقونیه فرستادند. چون ملک آمدن لشکر را شنید گریخت بقلعه دمورلو- حصار درآمد چون لشکر بر سر قلعه فرود آمد، سیف سنقر چاشنی گیر سلطان بالای

قلعه نزد ملک رفت گفت این چه مصلحت عالم را بغوغا می اندازی؟ چندانکه سلطان هست تو را بیم نیست بسخن های چرب از قلعه زیر آورد در حال بآهن کشیدند. چون بالتو او را دید نوازید زیرا جوان خوب بود دختر خود را باو داد. بعد از روزی چند خبر آوردند که کیغاتو را کشتند و بایدو در جای او نشست در سنه اربع و تسعین و ستمایه در ماه جمادی الاخری. عالم بآشوب افتاد هرکسی با سر خود امیر شدند آسایش نماند بعد از شش ماه خبر آمد که بایدو را نیز کشتند و غازان بر جای او نشست، در سنه اربع و تسعین و ستمایه در ماه ذی القعدة. چون بالتو پسر نبشی شنید بقونیه آمد در سنه خمس و تسعین و ستمایه تغاجر و بگلربک با او مقابله کردند و بالتو هر دو را کشت در سنه خمس و تسعین و ستمایه در ماه ذی الحججه.

آمدن رسول قیزغان در قونیه بی دادیها کردن و راندن او را بشهر.

اخى احمدشاه در دوازدهم صفر سنه تسع و تسعین و ستمایه، کشته شدن بالتو بدست عرب پسر سماغر در سنه خمس و تسعین و ستمایه، احوال های گوناگون در روم پیدا شد. واقعه اخى احمدشاه بدست شرابسالار روز سه شنبه هفدهم شوال سنه سبع و تسعین و ستمایه، آمدن سلطان علاء الدین بقونیه روز آدینه دوم ماه محرم سنه ثمان و تسعین و ستمایه، نشستن سلطان علاء الدین فرامرز بر تخت قونیه روز یکشنبه پنجم ماه محرم سنه ثمان و تسعین و ستمایه.

کشته شدن شرابسالار بفرمان سلطان علاء الدین فرامرز بدست اخى جاروق باتفاق اعیان شهر قونیه روز دوشنبه ششم ماه محرم سنه ثمان و تسعین و ستمایه. رفتن

سلمش بشام روز آدینه سیزدهم ماه شعبان سنه ثمان و تسعین و ستمایه. وفات کوناری بک بن قرمان شب چهارشنبه بیست و هشتم ماه رجب سنه تسع و تسعین و ستمایه.

عمارت کردن پاشا موسی بک شهر لانده را سنه احدی عشر و سبعمایه. آمدن چوپان بک بروم و حصار کردن قونیه را سنه خمس عشر و سبعمایه، ستدن تمورتاش بک قونیه را و گرفتن موسی بک را و دیدار بک را سنه ثلث و عشرین و سبعمایه، ستدن تمورتاش بکشهر را و اسیری سلیمان شاه را روز پنجشنبه یازدهم ماه ذی القعدة سنه ست و عشرین و سبعمایه. آمدن خبر چوپان بک دمشق خواجه در آلاشهر و گرفتن تمورتاش سلطان شاه و ملک شاه را که پسران بالتو بودند، و کشته شدن دوازده امیر دیگر از هزاره مغل بر دست تمورتاش و خود بطرف قیصریه آمدن و گریختن او و ثنا بک و سنقر آغا بر ولایت قرمان اول ذی الحججه سنه سبع و عشرین

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷۱

و سبعمایه، گریختن تمورتاش بشام اول ذی الحججه سنه سبع و عشرین و سبعمایه. آمدن اسحاق بک ولد حمید از پیش سلطان مصر و گرفتن ولایت خود را اواخر ذی القعدة سنه ثمان و عشرین و سبعمایه، ستدن قلعه کواله را پاشا موسی بک دهم ربیع الاخر سنه سبع و عشرین و سبعمایه، ستدن اولاد قرامان بکشهر را سنه تسع و عشرین و سبعمایه، بیرون آمدن تمورتاش نام و کشته شدن محمد خان بر دست پسران تمورتاش سنه تسع و ثلثین و سبعمایه، وفات ابو سعید خان و کشته شدن بغداد خاتون

سنه

ست و ثلثین و سبعمایه. کشتن شیخ حسن، تمورتاش نام را و نشاندن سلیمان خان را بر تخت سنه اربعین و سبعمایه.

آتش افتادن به دمشق و گرفتن سلطان ملک الناصر دگیر بک را سنه اربعین و سبعمایه.

وفات سلطان الاسلام ملک الناصر سنه احدی و اربعین و سبعمایه. مدت عمرش شصت و یکسال بود، و مدت سلطنتش پنجاه و دو سال بود. چندانکه سلطان ملک الناصر سلطان بود در ولایت شام به مورچه ظلم نشده بود، چون از دنیا گذشت آن نام نیکو بهم برد. خنک جان آنکس که در جهان بنیکی کوشد که نام نیکو یادگار کند. بیت:

بس نامور بزیر زمین دفن کرده اندکز هستیش بروی زمین بر نشان نماند

آن پیر لاشه را که سپردند زیر خاک خاکش چنان بخورد کزو استخوان نماند

زنده است نام فرخ نوشین روان بخیرگرچه بسی گذشت که نوشین روان نماند

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمرزان پیشتر که بانگ برآید فلان نماند وفات مرحوم مغفور شهید سلجوق برادر معظم سلطان علاء الدین بن سلیمان شاه بن ملک رکن الدین بن سلطان غیاث الدین کیخسرو بن سلطان علاء الدین کیقباد روز یکشنبه ششم محرم سنه خمس و ستین و سبعمایه. (انتهی)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷۲

از کتاب راحه الصدور و آیه السرور «۱» ذکر خواب

در آن وقت که من در کلبه اندهان و کاشانه غمان و بیت الاحزان نشسته بودم سر در کنج عزلت کشیده و تجرد و وحدت برگزیده و فراغت و انزوا اختیار کرده و روی درروی ریاضت و قناعت آورده و بعد از واقعه سلطان سعید و جهاندار شهید طغرل بن ارسلان قدس الله روحه العزیز و ابقی المولی وارث عمره و دولته

کس را رتبت و منزلت مخدومی نشناخته و با خود بساخته شبی که مادر جهان ردای قیر در سر گرفته بود و چادر سیمایی بر روی چرخ دولابی بسته، شعر:

شب‌ی چون شبه روی شسته بقیرنه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر لعبت حدقه پرتاب کرده بود و لشکر تفکر تاختن آورده چندان تراکم غم برهم آمده که روح مجروح بیم بود که از عالم طبیعت غایب شود، از هر وارد که در حس می آمد بی خبر هر رنگ که در چشم می آمد لعبت حدقه قبول نمی‌کرد، مزامیر داود بر دروازه سمع میگذشت مسبب درد یکی را در درون گوش نمیگذاشت، حواس خمسه از کار بشده و اعضای سبعة از پرگار بیفتاده گاهی با خود میگفتم بی مخدومی و ممدوحی کریمی باغ دانش بی بر و مهممل و معطل ماند و بی صلات جسیم از شبیخون فقر ایمن نتوانم بود و من که خدمت چنان پادشاهان جهاندار و بزرگان نامدار کرده باشم با خسیسان ناکس و دونان بی هوس چگونه در سازم و با خدمت ایشان چون پردازم مصرع: پادشاهی کرده باشم پاسبانی چون کنم. مثل: و اللیث و لا یخضع للارنب فهلویه:

من که بوسسته بی لوباره جانان چه هر کی لوبدندان ها نکیرام و گاهی می اندیشیدم که کاشکی ماهی از برج سلاطین یا پادشاهی از پادشاهان روی زمین

(۱)- این چند صفحه که درباره ستایش ابو الفتح کیخسرو بن قلع ارسلان است از آخر کتاب راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق تألیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی در گذشته در سال ۵۹۹ هجری که باهتمام محمد اقبال و با تصحیحات لازم توسط استاد مجتبی مینوی در دیماه ۱۳۳۳ در تهران بطبع

رسیده است عینا از صفحات ۴۵۹ تا صفحه ۴۶۷ در این مجموعه نقل گردید.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷۳

سلجوقی نژاد ظاهر شدی که دل بر خدمت او مطمئن بودی، درین میان سلطان عقل بر سپید کوشک دماغ با عروس انسان العین دست در آغوش آورد و قصد شکر خواب کرد پرده اجفان بر لعبت حدقه فرو گذاشت و پرده دار مژه را بیرون برداشت و روی بعالم بالا آورد بی زحمت مرتقی و سلم براه انفاس بردوید و آشیان قدسیان بدید و آواز کروبیان بشنید و اردی از غیب او را آواز داد و گفت ترا بشارت باد که در هفت فلک پنج نوبت سلطنت آل سلجوق می زنند و جهان پناهی شاهی چون ماهی از برج آل سلجوق می تابد و بقصد ملک میشتابد و منزلت و مرتبت اسلاف بیابد و دولت آل سلجوق از اسرائیل که هفتم جد سلطانت برخاست و او مهتر و سرور برادران بود چون محمود سبکتکین با او غدر کرد و زنهار خورد و در حبس بداشت برادران بکین توختن برخاستند ملک بدان سبب بدیشان رسید باز چون سبب استیلای جمعی از بندگان طاغی شکستی بر آن دولت آمد هم از نسل اسرائیل سلطانی برخاست سلیمان سیرت نوشروان سریرت عمر عدل کیخسرو فضل که آدمی و پری در ربقه فرمان او آیند، من از آن خواب نوشین بجستم و بطرب پیوستم کمر این خدمت دربستم یک سال دیگر نخفتم تا این در بسفتم و این اشعار بگفتم و این بکر فکر بهم آوردم پپای فکر ذکر هر طرف می سپردم و پی هر ولایت میگرفتم هیچ جا نشانی نمیافتم، صیت بخشش و مروت

و جهانگیری سلطان سعید رکن الدنیا و الدین قدس الله روحه - العزیز و لا زال المولی السلطان الاعظم و ارثا لتخته و بخته، شنیدم و قصد او بدین طرف بدیدم اندیشه غلط رفت و گفت مگر او باشد این کتاب بنام او خواستم پرداختن چون احوال بشرح دانسته شد او غاصب ملک بود و بغدر بدست فروگرفته و پدر پادشاه جوانبخت را خلد الله ملکه ولی عهد کرده بود. مثل: رجع الحق الی اهله. این دولت که اطناب سراپرده عظمتش با دامن قیامت متصل باد سر دولتها و سرور مملکتهاست پادشاهی ابا عن جد بدو میرسد و جهانگیری خلفا عن سلف او را میسزد و خود چنین می باید شعر:

گر ز آنک برخلاف تو ای پادشاه عصریکچند ملک و دولت در دست خصم بود

چندان نفیر کرد بدرگاه ذو الجلال تا مملکت ز حاسد جاهت فروگشود

و امروز در کف تو نهادست و تا ابدخواهد بدین بشارت شادی فلک فزود داعی دولت در تحیر و تفکر بود تا قدوم خواجه اجل عالم محترم مقبل جمال الدین کمال الاسلام شرف التجار ابی بکر بن ابی العلاء الرومی طول الله عمره و طیب دهره و عیشه بدار الملک همدان حماها الله رسید و دعاگوی را با وی صحبت افتاد دوستداری و هواخواهی خاندان آل سلجوق ازو دیدم همه روزه بنشر معدلت و ذکر منقبت سلطان عالم غیاث الدین عز نصره مشغول بود و در خدمت امرای عراق و صدور بزرگان شرح سیرت و عدل فرمودن و لشکر آراستن و کافر کاستن و مصاف دادن و بلاد کفر گشادن میداد و امرای عراق را دوستدار خداوند عالم کرده است و بمدارس و علما

و زهاد بر میگشت و حکایات مصاف با کافر و گشودن شهر انطاکیه که از دست هیچ سلطان و پادشاه مسلمان برنخاسته است میگفت و چندین هزار مسلمانان را که

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷۴

سالها اسیر و ذلیل در دست کافر بودند خلاص داد و برهانید، در مدرسهها دانشمندان و در صومعهها زاهدان دعای دولت پادشاه اسلام ورد خود ساخته اند و فرض عین شناخته و استمداد فتح و نصرت و اقبال و دولت او از ملک ذو الجلال میکنند، شعر:

چون عدل جست شاه جهان با جهانیان یکسر کنند خواهش اقبال و دولتش و چون خواجه اجل جمال الدین دامت سعادتت را هواخواه و دوستدار یافتم راز این کتاب با وی گفتم و در میان نهادم این کتاب را خواستار و خریدار گشت و گفت این اعجوبه جهان را من بدان حضرت رسانم و این نادره زمان را بمحل و منزل خود دوانم چه نغمه بلبل از گلزار خوش آید و این مدح در آن کارگاه دولت و ولایت نعمت باید تا که و مه و خرد و بزرگ بخوانند و عظمت سلاطین خود بدانند که صیت ایشان در اطراف جهان چندانست که از دو ماهه راه مداح ایشان این همه ترنم میکنند، و دعاگوی دولت چون ذکر عظمت و سلطنت خداوند عالم سلطان اعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب و العجم سلطان ارض الله حافظ بلاد الله ناصر عباد الله معین خلیفه الله غیاث الدنیا و الدین کھف الاسلام و المسلمین ظل الله فی الارضین مطیع الحق مطاع الخلق وارث ملک ذی القرنین اسکندر زمان دارای جهان کشور گیر تاج بخش ابو

الفتح کیخسرو ابن السلطان السعید قلعج ارسلان اعلی اللہ شأنه و ابد سلطانه و شید قواعد ملکه و دولته. بشنید بدین کتاب اختصار نکند تازه کتابی سازد و نودفتری پردازد و از دور آدم تا منقرض عالم تواریخ انبیاء و اولیا و ملوک و جهانداران و نام و نسب و سیرت و سریرت ایشان همه بنویسد و سیر مرضیه هریک علی حده یاد کند تا پادشاه اسلام کیخسرو جوانبخت غیاث الدنیا و الدین مد اللہ ظلال دولته و اعلی اللہ رایات سلطنته در آن مطالعه میفرماید و آنچه احسن و اجود باشد از بهر خود اختیار میکند چه او را بحمد اللہ تعالی بهار دولتست و اول جهان ستانی و عنفوان کامرانی و مطلع شباب عز و دولت، و فتح ارمن و منکوب کردن لیفون لعین خذله اللہ و لعنه و دمر علیه و اخزاه و حصار دادن وی و ستدن قلعهها و ولایات او با دیگر بلاد اسلام ضم- کردن مقدور هیچ پادشاه مسلمان نبوده است و اگر چند روزی او را خلاص داد در آن تعبیه یست فمهل الکافرین امهلهم رویدا تا خزاین بنگارد و دفاین بر آرد و بدوم نوبت بمسلمانان سپارد، شعر:

گاو را بهر کشتن آرایندابلهها خصمت ار نگیرد پند و آن ملعون خود در غصه میمیرد و زحیرش میگیرد و لشکر شهریار برو دندان تیز کرده و سعادت و ظفر شهریاری برو رستاخیز آورده و درد بی درمان او را شمشیر جان ستان خداوند عالم دوا داند، شعر:

غصه خصمت از آن همچو فلک تو بر توست کز سعادات فلک را بیر او شکنست
ور بگردن زدن آسوده شود جایش هست چکند راحت شمع از ره گردن زدنت و

بدین فتح که رفت در دار اسلام هر کجا خبر میرسد بدعا و نماز شب مددش میکنند تا خدای

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷۵

عز و جل نصرت بر زیادت دارد و تمامی بلاد کفر و قلعهاء ایشان در ضبط و قبض خداوند عالم کیخسرو جوانبخت آرد و روان پیغمبر ما محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و التحیات بدین بشارت آسایشها یافت و در حضرت کبریا از ملک تعالی و تقدس امداد فتح و ظفر و نصرت پادشاه میخواهد تا جمله جهان بستاند و پادشاهی بدو بماند، لیفون لعین خود چه سگست آن خصم خود کیست و او خود چیست شمشیر شاه بچنان خود دست نیلاید و مبالات نماید مصراع:

«پای پیلانه بر مگس نزنند»، رایات منصور کیخسرو دوم غیاث الدین و الدین باقصای بلاد ترک و خطا و ختن بخواهد رسید و آن بلاد ببندگان خواهد بخشید، شعر:

ملکی کی سزای رایت تست خود در حرم ولایت تست

و آنچه آن تو نیست نیز اقصاش انگار کز آن تست خوش باش ملک تعالی تا فلک را جنبش و انقلابست و زمین را آرام از فتنه و اضطراب رایات دولت پادشاه را هر روز افراشته تر دارد و چشم بد ازین دولت بدور باد و رسیدن این کتاب بدان حضرت خجسته و مبارک گرداناد و بنده را نیز دریافت مثول در خدمت روزی کناد بمحمد و آله، قصیده:

تا بود دور جهان کیخسرو با داد بادپادشاه انس و جان کیخسرو با داد باد

سرور گیتی غیاث الدین و دولت شهریارملک گیر و کام ران کیخسرو با داد باد

باجگیر از دشمنان و تاج بخش دوستان در جهان تا جاودان کیخسرو با داد باد

عدل

فرما داد ده کشورگشای اقلیم بخش بر رعیت مهربان کیخسرو با داد باد

در ممالکهای هفت اقلیم و بر شاهان عصرسرور و صاحب قران کیخسرو با داد باد

ملک هفت اقلیم بستد تاج و تخت آمد بکف شاد و برخوردار از آن کیخسرو با داد باد

تخت اقبالش بروم و خطبه مدحش بچین بر ممالک قهرمان کیخسرو با داد باد

هر کجا شاهیست تا فغفور و خاقان شاه چین از همه رشوت ستان کیخسرو با داد باد

تا زمین باشد فلک گردد شب و روز آورد در زمان فرمان روان کیخسرو با داد باد

باغ عالم را کز انواع ریاحین گلشنست میوه چین ز آن گلستان کیخسرو با داد باد

تا طبایع را اثر باشد بود منحوس و سعدبا سعادت همعنان کیخسرو با داد باد

بی غم از اطراف عالم شادمان بر تخت ملک از حوادث در امان کیخسرو با داد باد

پادشاه روم و روس و ترک و چین و مصر و شام تا حد هندوستان کیخسرو با داد باد

ملکت از دشمن بتیغ استان و آنگاهی بکلک بخش کن بر دوستان کیخسرو با داد باد

هفت چرخ و کوبش با گوی خاک و جوهرش امر ده بر این و آن کیخسرو با داد باد

خلق را تا جاودان و خویشتن بر تخت ملک غم زدای و شادمان کیخسرو با داد باد

شیر با شمشیر و کوه پای برجا در مصاف این معما را بیان کیخسرو با داد باد

اعور دجال ظاهر شد درین طوفان غم مهدی آخر زمان کیخسرو با داد باد

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷۶ بیشه رزم عدو را روز هیجا شیروار او فتاده در میان

کیخسرو با داد باد

شهریاری کاستانش را بوند از منقبت سر نهاده گردنان کیخسرو با داد باد

پیش هر شاهی و از هر عهد و قولی تا ابد سرخ رو

چون ارغوان کیخسرو با داد باد

شهریار و کامران فرمان ده و سلطان نشان در زمین و آسمان کیخسرو با داد باد

شد عقیم این آشیان سلطنت باز ای خدای فرخ اقبال آشیان کیخسرو با داد باد

در هزیمت های دشمن از پس او روز رزم همچو اژدرها دمان کیخسرو با داد باد

باد بستان جهان ز انصاف شه آباد و پس با طرب در بوستان کیخسرو با داد باد

مادحانش را کز اطراف ممالک می رسند مایه بخش بحر و کان کیخسرو با داد باد

وین رهی را کز دو ماهه راه مداح آمدست بر سر او زرفشان کیخسرو با داد باد

هر شکستی کین ضعیف از جور دونان بردودید جبر آنرا در ضمان کیخسرو با داد باد

مرحبا گو جای ده انعام کن بر این ضعیف سیم بخش و میزبان کیخسرو با داد باد

یا ربش دنیا بدادی همچین اندر بهشت همنشین با حوریان کیخسرو با داد باد (انتهی)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷۷

از کتاب سیرت جلال الدین مینکبری «۱» ذکر وصول شمس الدین رسول خلیفه مغرب در سنه ثلث و عشرين و ستمایه

اشاره

چون سلطان در این نوبت از گنجی بازگشت رسول مغرب برسید، و او را باعزاز و اکرام تلقی کردند، اما در امر او بشک بودند، و صدق او را در آن دعوی محقق نمیدانستند، تا آنکه که رسول سلطان از روم مراجعت کرد، و خبر داد که این رسول قطع بحر کرده بروم رسید، و سلطان علاء الدین کیقباد بنفس خود استقبال کرد، و خیمه نوبت جهت وی زدند، و در احترام و اعظام مبالغت نمودند. و چون معلوم شد که بسطان جلال الدین فرستاده اند نه بروم، نزلها کمتر شد، و در معهود اجلال اخلال واقع گشت.

آنکه شک سلطان جلال الدین زایل شد، و رسالت او را مصدق داشت، و او را حاضر کرد.

و در وقت اداء

رسالت ترجمانی من کردم، و در اعادت آن رسالت که او ایراد کرد جز وحشت فایده ای نمی بینم. و از آسیایی که از الت شک و دفع شبهت در امر این رسول کرد: مردی عالی همت و صاحب مروت بود. هرگز نفس او باکتساب و ادخار راضی نشد. یک سال بیشتر در گنجه بود تا دستور حاصل شدن، و آنچه در این مدت بوی رسید ده هزار دینار بوده باشد. و چون مفارقت کرد از آن جملت هیچ نمانده بود، بل که از تجار مبلغی قرض کرده بود و حمد و ثنا اندوخته در وقت بازگشت از سلطان التماس علم و کوس کرد، مبذول داشت. (سیرت جلال الدین ص ۱۵۷)

ذکر آمدن رسول روم در وقت اقامت شرف الملک بظاهر خوی

عماد الدین لقبی از روم برسالت بیامد، مکتوبی از وزیر سلطان علاء الدین کیقباد بن کیخسرو بیاورد. و آن رسالت را مضمون اظهار موالات و یگانگی بود، و یاد کرده که: سلطان جلال الدین بغزای کافر مشغولست، سلطان علاء الدین نیز همچنان در طرف دیار غرب بحرب

(۱) - این چند صفحه اخباری است که از کتاب سیرت جلال الدین مینکیرنی تصنیف شهاب الدین محمد خرندزی زیدری نسوی که ترجمه قدیم آن باهتمام استاد محترم آقای مجتبی مینوی تصحیح شده و در سال ۱۳۴۴ بطبع رسیده نقل شد.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷۸

مستغرقست، و در این سال مبارک چند قلعه معتبر گشوده، که از آن سروران کفار بود، و بدین واسطه دین محمدی قوت گرفته. حقیقتست که گروهی چند در حوالی آذربایجان مترصد نشسه اند، که بکواذب ظنون و جوالب میون اغترار یافته خوابها می بینند.

و این نکته اشارت به حاجب علی بود که باغراء ملکه

قصه آذربایجان می‌کرد. و اینکه ما در این قرب متمکنیم هر وقت که ندای دعوت از آن طرف باسماع ما رسد لیک اجابت، چون صدا که تخلف صوت نکند، واقع خواهد بود. و بحمد الله میان این دولت فرقی نیست.

شرف الملک رسول را با کرام تمام تلقی فرمود و نوازش بی نهایت نمود.

آنکه در باب جواب با اصحاب خود مشاورت کرد. تاج الدین، در گجینی که آن روز مالک عنان و حاکم جان او بود، بطلب مال اشارت کرد و گفت که: ما را چندان لشکر هست که اگر اسباب ایشان مرتب باشد بهیچ نجه ای احتیاج نیفتد. و چون این رأی در دل شرف الملک بنشست، و دانستم که ازین نیت نخواهد گشت، گفتم: اگر از این اقتراح ناگزیر است باری باید که بتواضع مقرون و بخضوع مشفوع شود، چه ترقیق لفظ تلطیف عبارت را در تنجز حاجت اثری عظیم است، چه مثل ملوک مثل کوههای بلند است، که اگر در خطاب با وی نرمی کنی صدای او هم بنرمی باشد.

این نصیحت از من قبول کرده همچنان کرد، بلکه از حرص بر مادر تواضع مبالغه کرد، و گفت: بر شما پوشیده نیست که حادثه تاتار، که مفرق جموع و مستجلب دموعست، مجموعات قرون ماضیه را چگونه تفرقه کرد، و خزاین سلاطین بر چه شکل بتاراج برد، و این سلطان بعد از وفات پدر چگونه از جزیره بدرآمد غیر شمشیری با خود چیزی نداشت.

اگر در این وقت با او معاملات بحکم مروت کنند هرآینه اثر آن پیش وی پوشیده نماند، و ذکر آن بر روی روزگار مخلد گردد. و تطویل و تذلل بسیار کرد، چنانکه از تلقینی که کرده

بودم پشیمان شدم. آنکه رسول را خلعتی لایق همت خود درپوشانید. استرباطوق و سرافشار و یک هزار دینار تکلف کرد. این رسالت را پیش سلطان علاء الدین موقعی حسن ظاهر شد، و تحف و اصناف الطاف و هدایا، و انواع اموال جهت سلطان جدا و جهت وزیر جدا، بطرف وی روانه کرد. و بسبب موانعی، که شرح آن خواهد آمدن، نرسید الا بعد از آنکه سلطان بمحاصرت خلاط نشسته بود. (سیرت جلال الدین ص ۱۷۸-۱۷۹)

ذکر مسیر سلطان به روم و مصاف او با سلطان علاء الدین کیقباد و انهزام او ازو

چون سلطان خلاط را بگرفت و بمنازگرد رفت، و بترتیب محاصرت مشغول شد، رکن الدین جهانشاه بن طغرل صاحب ارزروم بیامد، و اعلام کرد که ملوک شام و روم بر مخالفت سلطان مخالفت کرده، و میان ایشان اتفاق حاصل شده و گفت:

رأی آنست که پیش از آنکه آن دو لشکر بهم جمع شوند هریک را جدا تدارک کنند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۷۹

سلطان این رأی را تصویب کرد، و اتفاق کردند بر آنکه رکن الدین در حال به ارزروم رود، و آنجا کارسازی کند. و سلطان بعد پنج روز با لشکرها بنواحی خرتپرت رود، هر یکی در مقام خود، اقامت کنند و منتظر لشکرهای شام و روم باشند، پس هر کدام لشکر که پیشتر حرکت کند برو حرکت کنند. و سلطان در وقت کردن این رأی مرا حاضر کرد و گفت: بنویس جهت برادرم رکن الدین توقیعی بناحیت کیغی و حورسین از اعمال خرتپرت.

در حال نوشتنم و بدست سلطان دادم، و بعلامت رسانید. و رکن الدین برخاست و دستبوس کرد، و وداع کرده در حال سوار شد. و سلطان بر دست چاووشان و پهلوانان

بامراء لشکر تیرهای سرخ که علامت استنفار و امر با اجتماع عساکر باشد فرستاد، و خود بجانب خرتپرت روانه شد، و آنجا اقامت کرده منتظر عساکر میبود.

مرضی عظیم بر وی مستولی گشت چنانکه بر فراش افتاد و امید از انتعاش ببرید، و خانان و امرا هر روز بر درگاه حاضر میشدند و منتظر میبودند که همین که خبر وفات او بشنوند هریک بطرفی رود و گوشه ای بگیرد.

و کتب رکن الدین بتواتر میرسید، و بر حرکت تحریض میکرد، و سلطان پروای مطالعه و جواب نداشت.

چون قدری خفت یافت بعد از آنکه لشکر شام و روم بهم پیوسته بودند سوار شد، و آن تدبیر خطا بود. پس شرف الملک را با لشکر خود و لشکر عراق بر منازگرد گذاشت، و تگین را که مقطع خوی بود پیرگری.

و بعضی از لشکرهای اران و آذربایجان و عراق و مازندران خود دستوری خواسته بوطن بازگشته بودند، ایشان را باز نخواند، و بلشکر شام و روم التفات نمیکرد و باک نمیداشت، و منزل در منزل مینوشت، و هیچ جا توقف نکرد. اوترخان را با دو هزار سوار برسم یزک پیشتر فرستاد، در یاسی جمان با لشکر ارزنجان و خرتپرت مصادم شد و ایشان را بشکست.

و از ملک مظفر الدین غازی پسر ملک عادل شنیدم که سلطان علاء الدین کیقباد در وقت اجتماع با وی میگفت که:

این لشکر که با من می بینید از آنها نیست که مرا در جنگ بران اعتماد بود.

مردان و دلیران من و سپاهی که بر آن اعتماد دارم لشکر شرقست، و ایشان در عقب میرسند.

پس چون این خبر مزعج بوی رسید عنان تملک از دست بداد، و قلق و ضعف قلب بر وی مستولی

شد. و بر عودت عزیمت کرد و همت بر آن گماشت که احتیاط دربندها کند. ما دل او را قوت دادیم و گفتیم ثبات مییابد کردن، تا آنکه که بخود آمد، و بترتیب استعداد مصاف از همدیگر جدا شدیم، و اعتقاد آن نداشتیم که سلطان جلال الدین بزودی برسد.

روز دوم لشکرها جوق جوق در رسیدند و ما غافل نشسته بودیم؛ پس میآمدند و می ایستادند؛ و اگر برفور میراندند کار دشوار میشد و کس را مجال نبود. پس ما نیز سوار شدیم و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸۰

لشکرها را ترتیب کردیم.

آری، چون هر دو لشکر بهم رسیدند میمنه سلطان بر میسره ایشان غالب شد، و پشتها که گرفته بودند و بر آنجا رفته از ایشان بستند. پس طایفه ای از لشکر بر این میمنه آمد و از تل بزیر آورد و بوادی انداخت. بعد از آن حملات متواتر شد، و نتوانستند ثبات کردن، روی بهزیمت نهادند، و بر مثال آهوان که از بیم سواران گریزند روی بگریز آوردند و گرگان اعدا در ایشان افتادند و هنوز انهزام را باور نمیکردند تا آنکه که کسر محقق و اسر متوالی و مصدق شد، و هزیمت پیدا و غنیمت بر ولا گشت. در پی ایشان افتادند تا شب هنگام میکشند و میگرفتند و پیاده و برهنه میکردند. و خلقی بسیار بکنار کوهها رسیدند، و امکان نزول نبود از صعبی، و قدرت مقابله نداشتند، بضرورت خود را پرتاب کرده هلاک میشدند. الغ خان و اطلس ملک با چندی از مفارده اسیر شدند. سلطان علاء الدین فرمود تا ایشان را گردن زدند. و مسکین رکن الدین جهانشاه بن

طغرل عم زاده سلطان علاء الدین که صاحب ارز روم بود بعد آنکه لشکر بوی محیط شد مقاتله ای عظیم کرده عاقبت گرفتار شد، و بر استر پالانی سوار کردند، و بعد از زمانی او را نیز کار بفنا انجامید. (سیرت جلال الدین ص ۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲)

ذکر ورود رسل روم از سلطان علاء الدین کیقباد بن کیخسرو سلجوقی

پیش از آنکه میان سلطان جلال الدین و میان سلطان علاء الدین آن خصومت و مجاربت، که ذکر رفته بود و شرح شده، واقع شد علاء الدین صاحب روم شمس الدین آلتونبه چاشنیگیر کمال الدین کامیار و قاضی ارزنجان را با هدایا و تحف فرستاده بود، و سی استر بار اطلس و خطایی و قندز و سمور و اجناس دیگر، با سی نفر غلام با برگ و عدت و صد سر اسپ و پنجاه سر استر با حملهای اطلس ارسال کرده.

چون بارزنجان رسیدند و وصول ایشان بخدمت سلطان متعذر شد، که صاحب ارز روم رکن الدین جهانشاه دشمن دولت علائی بود. بارزنجان اقامت کردند تا آنگاه که رکن الدین جهانشاه در وقت محاصرت خلاط ببندگی سلطان پیوست، و از ملک اشرف اعراض کرد و در سلک خدمت منتظم گشت. آنگه جماعت رسل با آن تحف و لطایف بخدمت حاضر شدند، پس ایشان را اکرام کردند، و الزام نمودند تا آن تحف همچون تقادیم رعایا تقدمه کنند، و شمس الدین آلتونبه با حاجب خاص در موقف عرض بایستد، و بزانو درآید، آنگه حاجب هرچه آورده اند یک یک بر ملا بر مردم شمارد، و راضی نشدند که سلطان علاء الدین را از اکفا و اقران خود گیرند، و در خالص و دو ولاء او رغبت کنند. پس مجازات او بر وجهی کردند که لایق

نمود، و رسل را تکلیفی کردند که طاقت آن نداشت.

و دیگر آنکه دختر سلطان را جهت پسر سلطان علاء الدین خواستند، تا بدان واسطه الفت مؤکد گردد، اجابت نکردند. دیگر آنکه سوابق وحشتی که میان ایشان و صاحب ارزروم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸۱

بود یاد کردند، و در باب اخذ ارز روم از وی اجازت خواستند، بلکه طلب صاحب ارزروم کردند. از آن اقتراح در خشم شد، گفت: رکن الدین جهانشاه، اگرچه با من هتک سترادب کرده است و رفع حجاب حشمت نموده، اما بآخر مثول عزت کرد و پناه بمن آورد، و از مثل من کسی زشت باشد که حق مقدم او را رعایت نکنم و او را بکسی که بخون او تشنه است سپارم.

و من روزی پیش مشرف الملک در آمدم رسولان روم را آنجا دیدم نشسته، با ایشان درشتی در خطاب میکرد و میگفت: اگر مرا سلطان اجازت دهد بنفس خود تنها بولایت شما در آیم و بلشکر خود همه را بگشایم. از این نوع کلمات میگفت. چون ایشان بدر آمدند گفتم: سبب آن درشتی چه بود؟ پادشاهی باحسان و ولا و محبت آغاز کرده است، و رسولان او پیایی می رسند و دم اخلاص می زنند. گفت: جمله تقدمهائی که بمن آورده اند بدو هزار دینار نمی رسد. پس رسولان سلطان علاء الدین با جوابهای غیر مرضی و اشغال غیر مقضی مراجعت کردند، و سلطان جمال الدین فرخ طشتدار و سیف الدین طرب امیر شکار و فقیه خوارزمی رکن الدین را بایشان گسیل کرد. چون بمیانہ بلاد روم رسیدند رسولان علانی پیشتر رفتند و اعلام کردند که: این سعی که در

اصفاء موارد و تجدید معاهد می کنند. و تعاضد و تساعدی که می طلبند. بمثابت ضرب حدید بارد است. فایده نخواهد کردن. پس سلطان علاء الدین به ملک اشرف میل کرد، و کمال الدین کامیار را پیش وی فرستاد، و اعلام کرد که: این شخص که من در مخالفت او رغبت کردم، و بمعاضدت او اهتمام نمودم بر تر و خشک ابقا نمی کند، و پیش او شاه و گدا بیک نرختند.

و من از آن توقع که بوی داشتم قطع آن امل کردم، و دانستم که رد او جز بحد سیف ناممکن است، و سعی در ارضاء او نامفید. پس اکنون جز اتفاق کلمتین چاره ای نمانده است ملک اشرف بجان و دل اجابت او کرد، و بر موافقت او رغبت نمود. باهم اتفاق کردند و رسولان سلطان را پیش علاء الدین نبردند الا وقتی که کمال الدین کامیار از ملک اشرف بازگشته بود و عهد ایشان باهم استیثاق یافته، و بعد از آن در تدبیر حربی که میان ایشان و سلطان شد و شکست بر سلطان افتاد، چنانکه پیش ازین یاد شده است، مشغول بودند. (سیرت جلال الدین ص ۲۳۴-۲۳۶)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸۲

از کتاب تاریخ و صاف «۱» جاسوسی کردن بندقدار در روم

چون مدت عمر ملک صالح سپری شد ممالیک کفران نعمت کردند و مملوکی ترکمانی قنز نام را بسلطنت برداشتند او صاحب مصر و شام شد، او را ملک مظفر الدین خواندند.

بعد از واقعه بغداد بفرمان منکوقاآن و اشاره هلاکو خان، کیدبوقا به شامات لشکر کشید و از ملک مظفر و لشکر او دید آنچه دید.

ملک مظفر پس از این پیروزی به مقر دولت خود تاخت، اما

بندقدار که مملوکی قفقاقی نژاد بود بر او خروج کرد و او را بکشت. و خود بر ممالک مصر و شام مستولی گشت.

او مردی عادل و زیرک و کاردان بود و ملک ظاهر لقب یافت. پس از استقرار بر سریر سلطنت هوس تسلط بر ممالک روم نمود. پس ناشناخته با دو سه تن از خواص خود به جاسوس وار به روم شد و راهها را شناخت و بمیزان نیروی دشمن نیز آگاه گردید.

آنگاه پیش اباقا رسولی فرستاد که او خود برای تحقیق و جاسوسی به روم رفته است و سرتاسر آن دیار را گردیده و دلیل صدق این ادعا این است که خاتم خود را در فلان دکان طباحی به رهن مقداری طعام گذاشته است. و از آباقا خان خواست که آن انگشتی را گرفته به او بازگرداند. آباقا خان از این تهور در شگفت شد و قاصدی نزد پروانه فرستاد و انگشتی بخواست او نیز انگشتی را از طباح بگرفت و نزد آباقا خان آورد و او آن را بمصر فرستاد. چندی نگذشت که پروانه روم چون به آباقا خان معتقد نبود با بندقدار مراسم آغاز نهاد که دل او از دست اندازی های مغول سخت گرفته و غمین است و از او خواست که بجانب روم عنانگرای شود تا او ممالک روم را تسلیم نماید. بندقدار نیز پای در رکاب آورد و بسرعتی هرچه تمامتر به سوی روم روان شد.

(۱) - این صفحه از تاریخ ادیب شرف الدین عبد الله کاتب شیرازی ملقب به وصاف الحضرة از دانشمندان قرن هشتم هجری (ص ۸۴-۸۷) که کتاب وی با چاپ سنگی در سال ۱۲۶۹ هجری در بمبئی بطبع رسیده

است باختصار نقل شد و جملات منشیانه او حذف گردید.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸۳

ولی پروانه از بیم بگریخت و بندقدار بر آن دیار تسلط یافت و با غنایم فراوان بازگشت و سپس خطوط معمای پروانه را نزد آباقا خان فرستاد. چون ایلخان از این حادثه خبر یافت سخت خشمگین شد و با لشکری عازم آن دیار گردید و شمع عمر اقبال پروانه را به سر آستین قهر بکشت.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸۴

از کتاب جامع التواریخ خواجه رشید الدین فضل الله «۱» حکایت آمدن بندقدار با لشکر بجانب روم و توجه آباغا خان بدان صوب و خشم فرمودن او با اهل روم و شهید شدن بعضی امراء روم و پروانه و رفتن صاحب دیوان شمس الدین بدان طرف.

اشاره

در سنه اربع و سبعین و ستمایه ضیاء الدین و خطیر پسر پروانه با صد کس از ولایت روم بجانب شام رفتند پیش رکن الدین بندقدار و او را بر عزم روم تحریض کردند و در سنه خمس و سبعین با لشکری تمام متوجه دیار روم گشت و براه ابلستان از کوه ابلستان بیرون آمدند و از امراء مغول، توقو پسر ایلکای نویان و برادرش ارقتو و تودون بن سودون از سلدوس برادر سونجاق نویان، هریک با تومانی لشکر در آن سرحد نشسته بودند. روز آدینه دهم ذی القعدة سال مذکور موافق دوازدهم اونونج آی هوکاریل لشکرها را ملاقات افتاد. مصاف دادند و سرمایی عظیم بود. توقو و تودون با لشکر پیاده شدند و جنگی سخت کردند و بعد از پیشین (؟) لشکر مغول شکست و اندکی خلاص یافتند و بندقدار بقیصریه آمد و یکهفته آنجا بود و سکه و خطبه بنام خود کرد و علوفه بریشان تنگ شد. و معین الدین پروانه بر قلعه توقات بود، بندقدار باستحضار او رسول فرستاد، اجابت نمود. بندقدار بعضی نصاری و ارامنه را

بقتل آورد و مراجعت کرد و در راه اسپان ایشان طبقه درآوردند و بسیاری از آن لشکر پیاده ماندند.

بوکدای نام از نوکران تودون بیامد و صورت حال عرضه داشت. آباغا خان در خشم رفت و هم در روز از دار السلطنه تبریز روانه شد و در صفر سنه ست و سبعین که فصل بهار بود، بممالک روم توجه فرمود و چون بابلستان و آقچه رسید غیاث الدین با صاحب فخر الدین اصفهانی بشرف بندگی رسیدند و چون در ابلستان کشتگانرا دید برهم افتاده، بگریست، و جهت توقو و تودون غمگین شد و از سر غضب جمعی از ترکمانان که فتنه انگیزته بودند و طایفه اعیان روم

(۱)- این صفحات نقل از کتاب تاریخ جامع التواریخ تألیف خواجه رشید الدین فضل الله وزیر معروف دوره ایلخانی و متوفی در ۷۱۸ هجری است. مطالب مزبور از طبعی که به تصحیح دکتر بهمن کریمی در دو جلد در سال ۱۳۳۸ چاپ شده نقل گردیده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸۵

را سیاست فرمود و فرمود تا بعضی ولایات روم را قتل و غارت کنند و صاحب دیوان شمس الدین چند پاره شهر را باز خرید و از جمله نیمه سیواس غارت کردند و صاحب دیوان شمس الدین عرضه داشت که پادشاه عادل بجریمه خاص عقوبت عام نفرماید، شفاعت او قبول افتاد و از سر گناه ایشان درگذشت و نور الدین خزنگی و ظهیر الدین ابن هود شهید گشتند. و آباغا خان خواست که عزیمت شام کند و قلب تابستان بود، امراء عرضه داشتند که در آخر پائیز و زمستان مناسب باشد، بدان سبب توقف

نمود و پیش بندقدار ایلچی فرستاد، بتهدید و تخویف و گفت شما ناگاه چون دزدان بر قراولان و راهداران ما میدوانید و معدودی چند را میکشید و چون خبر بما میرسد و بدفع شما برمی نشینیم، دزدوار رو بگریز می نهید، اگر رای دشمنی دارید، چون مردان بمیدان آید.

بیا تا ببینی سنان مرا یکی برگرایی عنان مرا

اگر کوه باشی، در آبی ز پای و گر سنگ باشی، نمائی بجای

تو مردان جنگی کجا دیده که آواز روباه نشنیده و اگر چنانکه نیایی اول زمستان لشکر ما را عزم رزم شما جزم است و هرآینه چون آتش خشم ما بدیار شام رسد، تر و خشک شما بکلی بسوزد چه خدای قدیم ممالک جهانرا بچنگیز خان و اوروغ او داد و سروران گردنکشانرا در ربه طاعت ما آورده و هرکس که مخالفت ارباب اقبال کند، نشان ادبار او باشد. بندقدار چون بدمشق رسید و پیشتر از آن رسول علیه الصلوه و السلام را بخواب دید که فرمود که شمشیری بوی داد و در آن هفته بسلطنت نشست.

درین وقت او را باز در خواب دید که فرمود آن ودیعت ما را باز ده و آن شمشیر از وی باز ستد و بملک منصور سلطان سیف الدین قلاویون معروف بالفی داد. چون بیدار شد دانست که آخر عمر اوست و دولت بالفی خواهد رسید. او را طلب داشت و گفت چون تو سلطان شوی، فرزندان مرا نیکو داری و در ذی الحجه سنه ست و سبعین و ستمایه بشهر دمشق وفات یافت و او را در مدرسه که آنجا ساخته بود دفن کردند. آباغا خان روم را بشهزاده قونغور تای اغول سپرد، با لشکر تمام، تا

آنرا از یاغی محافظت نماید و قلعه توقات و حصن کوغانیه که خانه امیر معین الدین پروانه بود ویران کند و در هوکاربیل موافق سنه ست و سبعین و ستمایه به الاتاغ مراجعت فرمود. و پروانه ترسان و هراسان باردو آمد. امراء گفتند که او بسه گناه ماخوذست:

اول آنکه از یاغی گریخت. دیگر آنکه آمدن بندقدار برفور عرضه نداشت. سیم آنکه زود ببندگی نیامد.

بر جمله فرمان شد تا او را توکیل کردند و چون ایلچیان از پیش بندقدار باز آمدند گفته بود که من باستدعاء پروانه آمدم، وعده داده بود که مملکت روم چون بیایم بمن سپارد

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸۶

و بعد از آنکه آنجا آمدم گریخت.

آباغا خان چون این سخن شنید، فرمود تا او را بیاسا رسانیدند، در غره ربیع الاول سنه ست و سبعین و ستمایه بیایلاق الاتاق بر دست کوچوک توقچی. و در هفدهم ربیع الاخر سال مذکور صاحب دیوان شمس الدین را جهت استمالت رعیت و قهر اعدا و ضبط مملکت روم فرستاد.

صاحب دیوان آنجا رفت و شهرهای خراب را بحالت عمارت باز آورد و در ملک روم تمغا که معهود نبود بنهاد، قهرمان نام در نزدیکی اوج از حوالی روم در بیشه متواری شده بود و راهها ازونا ایمن صاحب دیوان باتفاق کهورکای نویان و ارقسون نویان برنشست و او را با بیشه بهم سوختند. (جامع التواریخ ج ۲ ص ۷۶۸-۷۷۰)

اخبار سلاجقه روم در تاریخ مبارک غازانی

چون صدر الدین زنجانی بواسطه آنکه وزارت بجمال الدین دستگردانی داده بودند از پادشاهی باید و تمتعی نداشت و طغاچار را بر شیوه مخالفت و مضادت تحریص میکرد از مکاید او اندیشناک

بودند او را سیورغامیشی تمام فرموده و یرلیغ و پایزه داده بحکومت ممالک روم نامزد کردند. چون روانه شد از حدود هشترود خانه و متعلقان را با امیر یاغلاقو که در صحبت او میرفت بجانب تبریز فرستاد، و خویشان جریده بیهانه آنکه قرض خواهد متوجه سر او شد و از آن راه در جیلان رفت و از سوغورلوق هنگام عزیمت توجه بجانب روم. منگلی را که غلام قدیم و محرم اسرار او بود باعلام آن اندیشه بقزوین نزد برادر خود قطب الدین فرستاد و او نیز بیهانه از شهر بیرون رفته متوجه جیلان شد و برادر پیوست. (ص ۸۱ تاریخ مبارک غازانی تصحیح کارل یان ۱۹۴۰ م)

میان صدر الدین زنجانی و جمال الدین دستجردانی عداوت تمام بود بایدو خان امارت روم بطغاچار نویان مفوض گردانیده بود، و صدر الدین براه استنابت بحکم یرلیغ بایدو نامزد آن دیار گشته و صدر الدین را بر مزاج طغاچار تصرفی تمام بود، و صدر الدین در این حال از استنابت روم انفت و استنکاف می داشت حشمت و عظمت خود را مستأهل مباشرت آن شغل نمی پنداشت و جمال الدین از شر و فتنه او نایمن بود خواست که چون تیر پرتاب او را هرچه دورتر اندازد او را نامزد استنابت روم کرد، و صدر الدین اندیشید که انتقام از جمال الدین جز باستناد و اعتضاد شهزاده و ملجا و مهرب حضرت او نتواند بود و وام بسیار داشت غرما را بوعده عرقوبی غافل کرد و ایشان را خواب خرگوشی داد که عزیمت دیار روم مصمم است لکن بسبب خرج راه و مایحتاج و ما لابد ضروری در تبریز چند روز اقامت

خواهد شد بعظمتی هرچه تمامتر نزول فرمود. (ص ۸۶ تاریخ مبارک غازی)

[غازان] بعد از اقامت مراسم شادمانی و عشرت روی رأی ممالک آرای بضبط و ترتیب امور مملکت آورد در روز چهارشنبه سلخ ذی الحجه سنه اربع و تسعین و ستمایه امیر طغاجار

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸۷

را بامارت و محافظت روم فرستاد بنابر آنکه او مردی سریع الانقلاب بود و صلاح در آن که از حضرت دور باشد. (ص ۹۶ تاریخ مبارک غازی)

چون وجود طغارجار ماده فتنها و فسادها بود و پادشاه اسلام می خواست که مواد فتنه بکلی منحسم گردد امیر خرمیخی را در آن زمستان بروم فرستاد تا باتفاق بالتو و عرب و امراء لشکر روم پیشتر یرلیغ باستمالت او رسانیده در فرصتی بخلوت یرلیغ رسانیدند و کار او را آخر کردند و هرچند پادشاه اسلام را دلخواه نبود که او را هلاک گرداند لیکن مصلحت کار ملک را آن حکم فرمود. (ص ۱۰۱ تاریخ مبارک غازی)

چون بالتو پسر تنجی از عهد اباقا خان در ممالک روم بود و آنجا تمکن تمام یافته و سماغار نویان نمانده و پسر او عرب هنوز کودک، بدان سبب استبداد و قوت بالتو زیادت گشته و هرچند پادشاه اسلام او را طلب می داشت باعذار متمسک می شد و بعد از آنکه طغارجار بیاسا رسید تمکن و تکبر او از اندازه بگذشت و اسم یاغی گری بر وی افتاد و در شهور سنه ست و تسعین و ستمایه حال مخالفت او بمحل عرض رسانیدند و بر وفق فرمان امیر قتلغ شاه با سه تومان لشکر بدفع فتنه متوجه روم گشت و بالتو بگریخت و در پس

کوهی کمین ساخت و امیر قتلغ شاه با سولامیش و عرب و بورتای اغول و ایشقا بر عقب او برفتند و ایشقا مقدمه بود چون بدان کوه رسید بالتو کمین بگشاد و از جانبین خلقی مجروح شدند و بر عقب امیر قتلغ شاه برسد بصحراء مالیه و بیک حمله او بالتو منهزم گشت امیر قتلغ شاه سولامیش را بر عقب او بفرستاد و بقشلاغ اران مراجعت نمود (ص ۱۰۵ تاریخ مبارک غازانی)

در اوائل شعبان سولامیش و عرب بالتو پسر تنجی را که یاغی بود در روم بگرفتند و بتبریز آوردند. (ص ۱۱۱ تاریخ مبارک غازانی)

در آن روزها متعاقب آوازه یاغی گری سولامیش از طرف روم می رسید و آن حکایت چنانست که چون بالتو بیاسا رسانیدند پادشاه اسلام امارت روم بامراء باینجار و بوجقور و قورتیمور داد و سلامیش خود امیر الامراء لشکر روم بود سلطان مسعود بتهمت نوکری بالتو معزول کردند و سلطنت بیرادرزاده او علاء الدین کیقباد پسر فرامرز دادند و باتفاق امراء مذکور بروم رفت و آن زمستان در آن حدود سرما بافراط بود و برفهای عظیم افتاد و راهها بسته شد و اخبار منقطع گشت، آوازه درانداختند که احوال اردو دیگرگون شده است سولامیش بنابراین مقدمه با اقبال و طاشتمور و جمعی اتفاق کرد ناگاه باینجار و بوجقور را بگرفت و بکشت و مخالفت آغاز نهاد و از اطراف شام و اوجها دعوت لشکر کرد و لشکریانی را که بولایت دانشمند در صحراء قازاوه نشسته بودند در ربقه طاعت آورد و رنود و اوباش بی قیاس را گرد کرد و اموال و املاک ولایات بلشکر می داد تا قریب پنجاه هزار سوار کار بر وی جمع شدند و

شامیان بمدد بیست هزار متقبل شدند و نام امرا بر جمعی نهاد و ایشانرا سنجق و نقاره داد و چون راه در بند بود و ایلچیان و مخبران از این طرف نمی رسیدند نخوت او

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸۸

زیادت می شد. چون آن خبر بسمع مبارک پادشاه اسلام غازان خان رسید روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاولی سنه ثمان و تسعین و ستمایه امیر قتلغ شاه را با لشکری جهت دفع او براه دیاربکر روانه روم فرمود و امیر چوپان بهادر پیشتر در مقدمه رفته بود و بر عقب امیر قتلغ شاه امیر سوتای را با لشکری روانه داشت، و در فصل بهار هر دو لشکر را بصحرای آقشهر ارزنجان ملاقات افتاد در بیست و چهارم رجب سنه ثمان و تسعین بعد از محاربه و مضاربه سولامیش منهزم گشت و روی بدیار شام نهاد امراء او را بگرفتند و بیاوردند. (ص ۱۲۱-۱۲۲ تاریخ مبارک غازانی)

شنبه چهاردهم شعبان یغلاقو سکورجی ببشارت از روم رسید که امیر چوپان و باشگرد سولامیش را بشکستند و او با نفری اندک بگریخت و تمامت لشکرها که داشت بایلی درآمدند و الغو برادر ایلچیدای قوشجی را که با او رفته بود کشتند و اقبال پسر اورقتو نویان پسر ایکای نویان و طاشتمور ختائی را گرفته می آوردند. (ص ۱۲۳ تاریخ مبارک غازانی)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۸۹

از کتاب تاریخ گزیده «۱» ذکر شعبه سوم سلاجقه به روم

اشاره

چون قتلش بن اسرائیل در جنگ الب ارسلان شهید شد، سلطان خواست که تخمه او را تمامت مقهور گرداند.

وزیر نظام الملک مانع شد و سعی نمود تا نام شهزادگی از ایشان افکند. ایشان را براه سپهسالاری بولایت شام

فرستاد. چون صاحب انطاکیه، که کافر بود و خراجگزار سلجوقیان، بزن خواستن به مکه رفت، سلیمان بن قلمش فرصت غنیمت شمرد و در غیبت او بر انطاکیه مستولی شد. از قبل سلجوقیان شرف الدوله علی حاکم حلب و محصل خراج انطاکیه بود. از سلیمان خراج انطاکیه طلبید. او گفت چون آن ملک در اسلام آمد، خراج نباید خواست.

شرف الدوله علی لشکر بجنک او کشید. ظفر سلیمان را بود و او کشته شد و سلیمان بر ملک حلب نیز حاکم گشت. احوال بسطان ملکشاه عرضه داشت. پیش از آنکه جواب باو رسد، تاج الدوله تتش بن ارسلان بجنک او رفت و امراء او را بفریفت تا با پیش تتش رفتند.

سلیمان از خوف عذاب و نکال خود را هلاک کرد. چون برید او بحضرت سلطان رسید، سلطان را استخلاص انطاکیه ازو موافق آمد. حکومت انطاکیه و حلب بر او مقرر داشت. رسول در میان راه خبر قتل سلیمان شنید. بدرگاه سلطان بازگشت و حال عرضه داشت. سلطان بدین حرکت از برادر برنجید و بنام

داود بن سلیمان

حکم نافذ شد. داود متصدی آن شغل گشت. چون آرمانوس قیصر قصد توقات و آماسیه

(۱) - این قسمت را از تاریخ گزیده حمد الله مستوفی. تألیف سال ۷۳۰ هجری که باهتمام دکتر عبد الحسین نوائی در سال ۱۳۳۹ در تهران بطبع رسیده از صفحه ۴۷۳ - ۴۸۰ آن کتاب نقل کردیم.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹۰

و نیکسار و دیگر بلاد دانشمندیه کرد، دانشمند از حکام ولایات اسلام که در حوالی او بودند مدد طلبید. داود با دیگر پادشاهان بجنک قیصر رفتند. قیصر منهزم شد. داود در قونیه بر تخت

سلطنت قیصر نشست، در سنه ثمانین و اربعماید و مدت بیست سال حکم کرد و در سنه خمس مایه در گذشت. برادرش،

قلیج ارسلان

ابن سلیمان بعد از او پادشاه شد و مدت چهل سال در سلطنت بماند و عدل و داد گسترد و نام او در ملک بلند شد. در آخر عهد او سلطان مسعود در عراق حاکم بود و خلفا از او ملالت داشتند. قلیج ارسلان را نوید سلطنت عراق دادند. او پسرش مسعودشاه را در روم قائم مقام گذاشت و آهنگ بغداد کرد. چون به آب خابور رسید اتابک چاولی که معظم ارکان مسعودی بود، امراء قلیج ارسلان را وعد و وعید فرستاد و ایشان را بر قلیج ارسلان دشمن گردانید تا او را در آب خابور غرق کردند، در سنه تسع و ثلاثین و خمس مایه و در شهر میافارقین مدفون شد. پسرش

مسعود

در روم با دانشمندیان پیوند کرد و مدت نوزده سال حکم برآورد. در سنه ثمان و خمسین و خمس مایه در گذشت. پسرش

عز الدین قلیج ارسلان

پادشاهی نشست و بیست سال حکم کرد و او را ده پسر بود: رکن الدین سلیمان و ناصر الدین برکیارق و قطب الدین ملکشاه و نور الدین محمود و معز الدین قیصرشاه و محیی - الدین بهرامشاه و مغیث الدین طغرل و ارغون شاه و سنجرشاه و غیاث الدین کیخسرو و بدیشان قوی حال بود و بسبب آنکه دانشمندیان ضعیف شده بودند، طمع در ملک ایشان کرد و سیواس و قیصریه بگرفت و شهر آقسرا بساخت. ذو النون دانشمندی با اتابک نور الدین پادشاه شام التجا جست و او فخر الدین عبدالمسیح را با لشکر بمدد او فرستاد و سیواس و قیصریه باز ستد و تا اتابک نور الدین در حیات بود، عبدالمسیح آنجا بود [و قلیج ارسلان را بر آن ولایت دست نه] چون اتابک نور الدین و ذو النون دانشمندی باندک زمانی در گذشتند، قلیج ارسلان باز آن ولایت در تصرف آورد و امراء دانشمندی را بفریفت تا اسماعیل بن ذو النون را هلاک کردند و آن ملک تمام با قلیج ارسلان افتاد و عرصه ملک او اتساع یافت. ولایت را بر پسران خود بخش کرد و غیاث الدین کیخسرو را که از همه کهنتر بود ولیعهد خود گردانید و در سنه ثمان و سبعین و خمس مایه در گذشت. پسر کهنترش

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹۱

غیاث الدین کیخسرو

در قونیه بود. بجای پدر نشست. برادر مهترش رکن الدین سلیمان با او درنساخت و از برادران هر که با او موافقت نمود. ملکی که پدر با او داده بود بر او مقرر داشت و هر که مخالفت او کرد، او را نیست گردانید و با

لشکر بسیار به قونیه رفت و آن را حصار داد. چون اهل قونیه را با غیاث الدین کیخسرو خوش بود، مدتی در کار حصار رفت. بعد از آن صلح کردند بر آنکه سلطنت رکن الدین سلیمان را بود و غیاث الدین کیخسرو را از برادر امان باشد تا با اتباع به ابلستان رود. مدتی برین صورت بود. چون کیخسرو از برادران متوهم بود به استنبول گریخت. درین حال در عراق، سلاطین سلجوقی برافتادند و ملک بخوارزمیان رسید. کار سلطنت رکن الدین سلیمان در روم قوی شد. از دار الخلافه او را السلطان القاهر لقب دادند و او ارزن الروم بگرفت و به برادرزاده داد. از آنجا آهنگک ابخاز و گرجستان کرد. اما چون شرایط احتیاط نامرعی گذاشت، شکست بر او افتاد با روم رفت. خواست که بانتقام رود زمان نیافت و در سنه اثنی و ستمایه بجوار رحمت حق رفت. بیست و چهار سال حکم کرده بود. پسرش

عز الدین قلیچ ارسلان

را هر چند در حد طفولیت بود، بر تخت سلطنت نشاندند. یکسال اسم سلطنت داشت و جهت کودکی او میان امراء اختلاف افتاد. اتابک یرنقش را بطلب غیاث الدین کیخسرو فرستادند تا از دیار فرنگک باز آمد. عز الدین قلیچ ارسلان را طاقت مقاومت او نبود. قونیه بدو باز گذاشت. سلطنت بر غیاث الدین کیخسرو قرار گرفت. شش سال حکم کرد و عز الدین ارسلان را بدست آورد و بقلعه فرستاد و هم آنجا فرمان یافت.

کیخسرو چندی از بلاد قرامان در تصرف آورد و قلاع بسیار فتح کرد و بحدود لاذقیه بجنگک فاسلیوس رفت و در جنگ کفار شهید شد، در سنه تسع و ستمایه پسرش

عز الدین کیکاوس

بسلطنت نشست و بعد از یک سال برنج سل نماند. برادرش

علاء الدین کیقباد

بسلطنت رسید. مدت بیست و شش سال پادشاهی کرد. او نامدارترین پادشاهان آن خاندان بود. سلطنتی بسزا کرد و برادرش رکن الدین سلیمان مخالفت او نمود و بعد از محاربات بر دست او گرفتار شد و در قلعه هوشیار محبوس گشت، هم آنجا فرمان یافت. میان سلطان علاء الدوله کیقباد و سلطان جلال الدین خوارزمشاه محاربات رفت و ظفر سلطان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹۲

علاء الدوله را بود. بعد از آن پسرش غیاث الدین کیخسرو او را بنادانی زهر داد و بدان درگذشت. در سنه ست و ثلاثین و ستمایه کار سلطنت بر پسرش

غیاث الدین کیخسرو

تعلق گرفت و مدت شش سال حکم کرد. از لشکر مغول سپاهی گران در صحبت امیر بایجو بجنگک او رفتند. امراء روم بنوبت با او جنگ می کردند و منهزم می شدند. چون تمامت سپاه روم از مغول گریزان شدند، سلطان نیز خرگاه و خیمه و سراپرده

بجای مانده منهزم شد و لشکر مغول بر روم دست یافتند. سلطان غیاث الدین کیخسرو در سنه اربع و اربعین و ستمایه فرمان یافت بعد از او پسرش

رکن الدین سلیمان

سلطنت یافت. مدبر ملک معین الدین پروانه کاشی بود. سلطان برادر خود علاء الدین کیقباد را بحضرت قاآن فرستاد و او مهمات بمراد ساخت و مراجعت نمود. چون بحدود روم رسید، رکن الدین سلیمان از خوف آنکه برادر بر او تفوق جوید، او را در راه زهر داد و هلاک کرد.

برادر دیگرش کیکاوس از او متوهم شد. بگریخت و به قرم رفت. لشکر برکای خان او را بحضرت بردند و بحکم فرمان، سلطنت روم بدو مفوض شد و او عازم روم گشت. اما در راه فرمان یافت و مدت هجده سال در آن غربت بسر برده بود. سلطنت رکن الدین سلیمان در سنه اربع و ستین و ستمایه بفرمان ابقا خان بیاسا رسید بعد از او پسرش

غیاث الدین کیخسرو

بسلطنت رسید و او در حد طفولیت بود. از دیوان مغول، خواجه معین الدین پروانه را تمکین دادند و او مادر کیخسرو را در نکاح آورد. مدت هجده سال، سلطنت بر کیخسرو مقرر بود در سنه اثنی و ثمانین و ستمایه در آذربایجان بفرمان احمد خان جهت آنکه با شاهزاده قنقرتای خویشی داشت بیاسا رسید. بعد از او

غیاث الدین مسعود

ابن کیکاوس که از قرم آمده بود، بفرمان ارغون خان نامزد سلطنت شد. احوال روم در عهد او در اضطراب بود. اولاد منتشا و ارطغرل شاه بر ساحل انطاکیه و علائیه و لاذقیه بتغلب مستولی شدند و پسر اشرف ولایت ارمناک که متصل سیس است از تصرف مغول بیرون برد.

جهت دفع ایشان شهزادگان گیخاتو و هولاجو را بروم فرستادند و وزارت به عم زاده ام مرحوم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹۳

سعید فخر الدین مستوفی مفوض گشت و او بحسن تدبیر بعضی را از آن جماعت بمطاوعت درآورد و چندی را بزخم تیغ آبدار دمار از نهاد خاکسار برآورد و ملک روم را محسود ممالک گردانید. چون بقصد سعد الدوله جهود که وزیر ارغون بود به درجه شهادت رسید، وزارت روم که به صاحبی مشهورست بمرحوم شهید فخر الدین احمد لاکوشی تبریزی حواله رفت.

چون حاصل ملک روم بخرج شهزادگان و لشکری که آنجا بود وفا نمی کرد، خواجه فخر الدین احمد لاکوشی تدبیر کرد و املاک دیوان به ارباب دیوان فروختن گرفت تا بیشتر روم ملک شد و بر ارباب غمخوارگی آن واجب شد و بدین تدبیر شایسته آن ملک معمور ماند. چه اگر بر ملکیت دیوان باقی بودی، چون حکام را اعتماد و دوام عمل

نبودی، در کار عمارت مهمل بودند و باندک زمانی تمام ولایت خراب گشتی. چه مشاهده می‌رود که هر موضع که بدیوان یا وقف تعلق دارد، آبادانی بدانچه بارباب منسوبست ندارد. چون در سنه سبع و تسعین و ستمایه غیاث الدین مسعود نماند، برادرزاده او:

علاء الدین کیباد ابن فرامرز

بحکم یرلیغ غزان نامزد سلطنت شد. بعد از مدتی با غزان خان یاغی شد و لشکر فرستاد و او را بگرفت. نام سلطنت روم از سلجوقیان بیفتاد. جمعی از ایشان، در سواحل بحر و اوجات هنوز پادشاهند و الله اعلم.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹۴

از کتاب روضه الصفا «ا» ذکر شعبه سیم از سلاجقه که در روم سلطنت کرده اند

چون قتلش ابن اسرائیل سلجوقی در جنگک الب ارسلان کشته شد سلطان خواست که نسل او را براندازد و خواجه نظام الملک مانع آمده و معروض داشت که مصلحت چنان مینماید که نام شاه زاده ای از اولاد قتلش افکنده ایشانرا باسم اسفہسالاری و قیاده لشکر باطراف ممالک محروسه فرستاده آید و سلطان این امر را مستحسن شمرده و فرمان داد تا سلیمان ابن قتلش عزم شام نموده بضبط آن ولایت قیام نماید و سلیمان بموجب فرمان روی بدیار شام نهاده بر آن مملکت مستولی گشت و در آنولا صاحب انطاکیه که خراج گذار سلجوقیان بود بسببی از اسباب بمکه رفت و سلیمان فرصت غنیمت شمرده انطاکیه را در تحت ضبط و تسخیر آورده و چون شرف الدین علی که از قبل سلطان ملکشاه والی حلب بود و محصل خراج انطاکیه پیش سلیمان رسولی فرستاده خراج انطاکیه را طلب داشت سلیمان در جواب گفت که چون اینولایت در حوزه اسلام آمده خراج نباید خواست و بنابراین شرف الدین علی لشکری فراهم آورده عازم حرب سلیمان شد و با یکدیگر محاربه نموده حاکم حلب در معرکه کشته شد و سلیمان ایلچی بیایه سریر سلطان ملکشاه فرستاد تا صورت حال بعرض رساند و درین اثنا تاج الدین تتش ابن الب ارسلان بعزیمت قتال سلیمان توجه نمود و امرای او

را بفریفت تا سلیمانرا تنها گذاشته و خدمتش از خوف عذاب و نکال خود را هلاک ساخت و چون رسول سلیمان بخدمت سلطان رسید ملکشاه را استخلاص انطاکیه موافق مزاج افتاده فرمان فرمود تا منشور حکومت آن ولایت باسم سلطان نوشتند و رسول را مقضی المرام بازگردانید و رسول در اثنای راه خبر واقعه ولی نعمت خود شنیده مراجعت نمود و کیفیت حال را بسمع سلطان ملکشاه رسانیده و پادشاه از حرکت برادر خود آزرده خاطر گشت و حکومت مملکت شام را بر داود مقرر داشت و او

(۱) - این قسمت را از تاریخ روضه الصفا تألیف محمد بن سید برهان الدین خاوند شاه ملقب به میرخواند از مورخان معروف قرن نهم هجری، که در هفت جلد بقطع رحلی در سال ۱۲۷۱ در بمبئی بطبع رسیده، از جلد چهارم آن کتاب (صفحات ۱۰۵-۱۰۶) نقل کردیم.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹۵

متصدی آن شغل گشته. چون قیصر قصد توقات و امامیه و سایر بلاد دانشمندیه کرد و دانشمند از سلاطین اسلام که در حوالی او بودند استمداد نمود و داود و بعضی ملوک دیگر بمدد رفته با قیصر جنگ کردند و قیصر منهزم گشته و او در قوسیه بر تخت سلطنت بنشست و بیست سال حکومت کرده و در گذشت و بعد از وی برادرش قلج ارسلان بن سلیمان قایم مقام شده مدت چهل سال بتمهید بساط عدل و داد اشتغال فرمود و در آخر دولت او سلطان مسعود در عراق پادشاه شد و چون خلیفه بغداد از مسعود نقاری در خاطر داشت رسولان بروم فرستاد و قلج ارسلان را نوید سلطنت عراق داد و او لشکر

کشیده بکنار آب جابور رسید و در این اثناء اتابک جاولی که راس و رئیس ارکان دولت مسعود بود بحسن تدبیر امراء قلیج ارسلان را بفریفت تا او را در آن آب غرق کردند و پسر قلیج ارسلان مسعود نام که در روم قایم مقام پدر بود از این واقعه آگاه گشت و با دانشمندیان وصلت کرد و مدت نوزده سال سلطنت راند و چون مسعود بدار بقا پیوست پسرش قلیج ارسلان بجای پدر بنشست و دوازده پسر داشت و از همه غیاث الدین کیخسرو قوی تر بود و چون در زمان دولت قلیج ارسلان دانشمندیان ضعیف شده بودند او طمع در مملکت ایشان کرده سیواس و قیصریه را از تصرف آنجماعت بیرون آورده و ذو النون دانشمندی پناه باتابک نور الدین حاکم شام برد و او فخر الدین عبدالمسیح را با سپاهی بمدد فرستاد تا سیواس و قیصریه را باز ستد و چون اتابک و ذو النون باندک فرصتی کوس رحلت کوفتند و اسمعیل ابن ذو النون قایم مقام پدر شد قلیج ارسلان امراء دانشمندیه را فریب و عشوه داد تا اسمعیل ابن ذو النون را هلاک ساختند و عرصه ولایت او اتساع یافته ممالک را به پسران خویش تقسیم نموده و قلیج ارسلان چون وفات یافت پسر کهنترش غیاث الدین که ولیعهد بود پادشاه شد اما برادر بزرگتر او رکن الدین سلیمان در مقام منازعت آمده از برادران هر که با او دم از موافقت زد ملکی که پدر بوی داده بود قرار گذاشت و هر که مخالفت نمود بقلع و قمع او کمر بست و با لشکر گران آهنک کیخسرو کرده او را در قرینه محصور گردانیدند و

چون اهالی شهر خواهان غیاث الدین کیخسرو بودند مدت محاصره امتداد یافت.

آخر بر آن صلح کردند که شهر بسپارند مشروط باینکه غیاث الدین کیخسرو با اتباع خویش در ضمان امان بوده در ولایتی از ولایت روم ساکن گردند و مدتی احوال بران و تیره گذشت تا غیاث-الدین کیخسرو از رکن الدین سلیمان متوهم شده و باسلامبول گریخت و کار سلیمان در روم قوی شده از دار الخلافه بالسلطان القاهر ملقب گشت و او ارزن الروم را گرفته برادرزاده خویش حکومت آندیار را مسلم داشت و از انجا روی بگرجستان نهاد و چون در آن یورش شرایط حزم مهمل گذاشت منهزم بروم بازگشت و خواست که بار دیگر متوجه شود اما فرصت نیافت و در سنه اثین و ستمایه طبل ارتحال فروکوفت و اعیان مملکت پسرش قلعج ارسلان را که در مرتبه طفولیت بود بر تخت نشاندند و بواسطه صغرسن پادشاه میان امرا اختلاف روی نمود و بطلب غیاث الدین کیخسرو فرستادند و از دیار فرنگ آمده چون عز الدین قلعج ارسلانرا طاقت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹۶

مقاومت وی نبود مملکت بدورد کرده بگوشه بیرون رفت و غیاث الدین کیخسرو در زمان دولت خویش محاربات نموده و فتح قلاع کرده و بعد از شش سال در معرکه مخالفان دین مبین بجز شهادت فایز گشت و پسرش عز الدین کیکاوس قایم مقام شده یکسال پادشاهی کرد و برنج سل در گذشت آنگاه برادرش علاء الدین کیقباد بسطنت رسید و مدت بیست و شش سال بامر حکومت قیام نمود و او نامدارترین سلاطین دودمان خود بود میان او و سلطان جلال الدین خوارزمشاه

محاربات دست داده او بر خوارزمشاه غالب آمد و عاقبت پسرش غیاث الدین کیخسرو آنعدالت شعار را از روی جهل و نادانی زهر داد تا مسند جهان بانی را وداع فرمود بعد از او سلطنت بکیخسرو قرار گرفت و چون هشت سال از زمان حکومت وی منقضی شد لشکر گران از سپاه مغول در ملازمت امیر باجوبه جنگ او نامزد شدند و میان فریقین محاربات واقع شده غیاث الدین کیخسرو منهزم گشت و او در سنه اربع و اربعین و ستمایه براه عدم رفته پسرش رکن الدین راه سلطنت یافت و بر امور مملکت معین الدین پروانه کاشی شده سلطان رکن الدین برادر خود کیقباد را بخدمت قاآن فرستاده و او مهمات برحسب دلخواه ساخته مراجعت نمود و بحدود روم رسید، رکن الدین سلیمان از بیم برادرش که بر وی تفوق خواهد جست او را بزهر هلاک ساخت و برادر دیگرش کیکاوس از وی متوهم شده و بقراقوم گریخت و لشکر برکا خان او را بخدمت آنحضرت بردند و برکا خان که پادشاهی بود مسلمان او را مدد داده بروم فرستاد بعد از هجده سال غربت خواست که با عروس ملک عشاق نماید هادم اللذات بر سرش تاختن آورد و سلطان رکن الدین سلیمان در زمان ابقا خان بنا بر فرمان او بیاساق رسید و بعد از او پسرش کیخسرو را سلطنت روم دادند و چون او در حد طفولیت بود فرمودند که متولی امور معین الدین پروانه باشد و او مادر کیخسرو را در حباله نکاح آورده مدت هجده سال اسم سلطانی بر کیخسرو اطلاق مییافت تا در سنه اثنین و ثمانین و ستمایه در ولایت آذربایجان بفرمان احمد

خان مقتول گشت و چون ارغون خان بر سریر خانی نشست روم را بغیث الدین مسعود ابن کیکاوس که در آن حین از قراقرم آمده بود داد و در سنه سبع و تسعین و ستمایه غیث الدین فوت شده و برادرزاده اش کیقباد ابن فرامرز بحکم یرلیغ غزان خان نامزد سلطنت روم شد و او بعد از مدتی باعلان کلمه عصیان مبادرت نمود غزان خان لشکری بآن جانب فرستاد تا او را بگرفتند و دولت سلجوقیان در آن بلاد بنهایت انجامید.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹۷

از کتاب حیب السیر «۱» گفتار در بیان ایالت طبقه سیم از سلجوقیه در مملکت روم و قونیه

اشاره

طبقه سیم از سلاجقه که در خطه روم بر مسند سلطنت نشسته چهارده نفر بودند و مدت دولت ایشان دو بیست و بیست سال امتداد یافت و کیفیت استیلاء سلجوقیان بر آن مملکت چنان بود که در آن اوان که قتلش بن اسرائیل سلجوقی در جنگ الپ ارسلان بن چغر بیک بن میکائیل بچنگک عزرائیل گرفتار گشت. سلطان الپ ارسلان قصد استیصال اولاد او کرد اما خواجه نظام الملک سلطانرا ازین حرکت مانع آمده گفت مناسب آنست که اسم شاهزادگی را از اولاد قتلش سلب کرده ایشانرا بنام سپه سالاری موسوم گردانی و آن جماعت را لشکری داده بفتح بعضی از بلاد مشغول سازید و سلطان تدبیر وزیر صافی ضمیر را پسندیده فرمانی داد که سلیمان شاه بن قتلش بشام رود و بضبط آنولایت قیام نماید و سلیمان بموجب حکم راه شام پیش گرفته اکثر آن بلاد را در حیز تسخیر کشید و در آن اوان حاکم انطاکیه که کافری بوده خراج گذار سلجوقیان بسبب بعضی از اسباب بمکه رفت و سلیمان فرصت را غنیمت شمرد در سنه

سبع و سبعین و اربعمایه انطاکیه را فتح کرد و حال آنکه آن بلده مدت صد و بیست سال در تصرف نصاری بود و بعد از این فتح شرف الدین علی که از قبل سلطان ملکشاه والی حلب و محصل خراج انطاکیه بود کس پیش سلیمان فرستاده خراج معهود طلب نمود سلیمان جوابداد که چون این ولایت داخل حوزه اسلام شده از آنجا خراج طلبیدن معقول نیست و شرف الدین علی بر طلب اصرار نمود و با لشکری از حلب بیرون آمده عازم حرب سلیمان گشت و بین الجانیین مقاتله اتفاق افتاده شرف الدین علی در جنگ کشته شد و سلیمان ایلچی بیایه سریر سلطنت ملکشاه فرستاده کیفیت حال عرضه داشت و قبل از مراجعت قاصد تاج الدوله تتش بن الپ ارسال بعزیمت قتال سلیمان از دمشق توجه فرمود و امراء او را فریب داد تا سلیمان را

(۱) - این قسمت را از تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تألیف غیاث الدین بن هماد الدین الحسینی که در ۹۲۳ هجری کتاب خود را نوشته، از جلد دوم آن کتاب (صفحات ۵۳۸ - ۵۴۱) طبع کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۳۳ شمسی نقل کردیم.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹۸

تنها گذاشته و سلیمان از خوف عذاب و نکال خود را هلاک ساخت اما ایلچی سلیمان چون بخدمت سلطان رسیده ملکشاه را استخلاص انطاکیه موافق مزاج افتاده فرمان فرمود تا منشور حکومت آنولایت را باسم سلیمان نوشتند و رسول بر وفق مدعا بازگشته در اثناء راه خبر هلاکت ولی نعمت خود استماع نمود لاجرم بخدمت سلطان ملکشاه مراجعت کرد و آنچه شنیده بود معروض داشت و

ملکشاه از تتش رنجیده داود بن سلیمانرا قایم مقام پدر ساخت و در خلال آن احوال قیصر قصد توقات و قادسیه و سایر بلادی که دانشمند نامی بر آن مستولی بود نمود و دانشمند از سلاطین اسلام استمداد فرموده داود بمدد دانشمند توجه کرد و بر قیصر ظفر یافته فی سنه ثمانین و اربعمائه در قونیه بر تخت سلطنت نشست و بیست سال حاکم بوده رخت سفر آخرت بر بست قلیچ ارسلان بن سلیمان بعد از فوت برادر افسر ایالت بر سر نهاد و مدت چهل سال بدولت و اقبال گذرانیده در اواخر ایام دولت باغواء امراء بغداد پسر خود مسعود را در روم قایم مقام ساخته بنفس خویش متوجه عراق شد و چون در کنار آب خابور منزل گزید اتابک جاولی که از عظماء اعیان دولت مسعود بن محمد بن ملکشاه بود متوجه دفع او گشته در کنار آب خابور آتش قتال التهاب یافت و جاولی خود در هنگام هیجان معرکه پیکار علمدار ارسلان را از پای در آورد و سایر عراقیان بر رومیان تاخته سپاه ارسلان منهزم گشتند، و ارسلان تنها مانده در آن اثنا اسبش آغاز اچالیقی کرد و عنان تمالک و تماسک از دست قلیچ ارسلان بیرون رفته اسب خود را در نهر خابور افکند و شعله حیات را کب مرکوب فرونشست و روایتی آنکه جاولی امراء قلیچ ارسلان را بفریفت تا او را در آب خابور افکندند و بر هر تقدیر این واقعه پدر را شنود با دانشمندیان وصلت کرده مدت نوزده سال فرمانفرمائی نمود و در سنه ثمان و خمسین و خمسائه بعالم دیگر خرامید عز الدین قلیچ ارسلان بن مسعود قائم مقام پدر بود

و او را ایزد تعالی ده پسر عنایت فرمود بدین ترتیب رکن الدین سلیمان ناصر الدین بر کیارق قطب الدین ملک‌شاه نور الدین محمود معز الدین قیصرشاه محیی الدین مسعودشاه مغيث الدین طغرل نظام الدین. ارغونشاه سنجرشاه غیاث الدین کیخسرو و ارکان ملک عز الدین قلیچ ارسلان بوجود این اولاد امجاد بسان ایوان سبع شداد استحکام یافته طمع در قلمرو حکام دانشمندی کرد و سیواس و قیصریه را بحیز تسخیر آورد و ذو النون دانشمندی از نور الدین محمود که والی شام بود استمداد نمود و او فخر الدین عبدالمسیح را با سپاهی بلا انتها بجانب روم فرستاد ذو النون باستطهار آن لشکر سیواس و قیصریه را باز ستد اما هم در آن اوقات نور الدین محمود بعالم دیگر انتقال نمود و نوبت دیگر سیواس و قیصریه به تحت تصرف قلیچ ارسلان را مسلم گشت و قلیچ ارسلان رایت استقلال ارتفاع داده ممالک روم را بر اولاد خود قسمت نمود هریک از پسران او بضبط و ربط ناحیه که پدر نامزد او کرده بود پرداخته تمامت اموال آنولایت را در مصالح خویش مصروف میداشتند و فلسی پیدر نمیدادند اما در سالی یکبار بقونیه که دارالملک قلیچ ارسلان بود رفته شرط ملازمت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۳۹۹

بجای میآوردند و چون قلیچ ارسلان مدت بیست سال بدولت و اقبال گذرانید ولد کهتر خود غیاث الدین کیخسرو را ولیعهد کرده در سنه ثمان و سبعین و خمسمایه متوجه ملک عقبی گردید، غیاث الدین کیخسرو بعد از پدر در قونیه بر سریر پادشاهی نشست و برادر بزرگ ترش رکن الدین سلیمان

که حاکم توقات بود علم مخالفت مرتفع گردانیده اکثر برادران را با خود متفق ساخت و با لشکر فراوان متوجه قونیه گشت و غیاث الدین کیخسرو در شهر متحصن شد و رکن الدین سلیمان آن بلده را محاصره کرده بالاخره مهم بمصالحه انجامید و غیاث الدین کیخسرو امان طلبیده باربلستان شتافت و بنا برآنکه بر جانب برادر اعتماد نداشت از آنجا نیز عنان یکران بصوب فرنگستان تافت رکن الدین سلیمان چون در سلطنت مستقل شد از دار الخلافه السلطان القاهر لقب یافت و مدت بیست و چهار سال در کمال اقبال پادشاهی کرده در آخر عمر لشکر بابخاز و گرجستان کشید و از گرجستان شکست یافته منهزم بروم بازگشت و در سنه اثنی و ستمایه زمان حیاتش پایان رسید عز الدین قلیچ ارسلان بن رکن الدین سلیمان در زمان وفات پدر در سن طفولیت بود و مع ذلک بعضی از امراء او را بر تخت سلطنت نشانند و زمره جانب نقیض گرفته اتابک مرنقش را جهت طلب غیاث الدین کیخسرو بدیار فرنگ فرستادند و کیخسرو بسرعت برق و باد روی بقونیه آورده قلیچ ارسلان ملک بدو بازگذاشت و کیخسرو برادرزاده را در قلعه محبوس گردانیده مدت شش سال رایت سلطنت برافراشت و در سنه تسع و ستمایه لشکر بحدود لارنقیه کشیده در معرکه کفار شهادت یافت.

عز الدین کیکاوس بن غیاث الدین کیخسرو

بعد از واقعه پدر یکسال پادشاه بود و بزحمت سل از عالم رحلت نمود.

علاء الدین کیقباد بن غیاث الدین کیخسرو

خلاصه آنخاندان و نقاوه آندودمان بود و او پس از فوت برادر مالک تخت و افسر گشته میان او و برادر دیگرش رکن الدین سلیمان مخالفت اتفاق افتاد و بعد از وقوع محاربات رکن الدین سلیمان گرفتار شده کیقباد او را در قلعه هوشیار حبس فرمود و اوقات حیوه سلیمان در آنحصار پایان رسید آنگاه چند نوبت میان علاء الدین و سلطان جلال الدین مینک برنی مقابله و مقاتله روی نمود و در اکثر آن معارک کیقباد را صورت نصرت دست داد و چون مدت بیست و شش سال از سلطنت کیقباد بگذشت در سنه ست و ثلاثین و ستمایه بفرموده پسر خود کیخسرو مسموم گشت.

غیاث الدین کیخسرو بن کیقباد

بعد از فوت پدر تاج اقبال بر سر نهاد و در ایام دولت اوتایجونامی از امراء چنگیزی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰۰

لشکر بروم کشیده کیقباد منهزم گردید و در سنه اربع و اربعین و ستمایه وفات یافت مدت سلطنتش هشت سال بود.

رکن الدین سلیمان بن کیخسرو

چون متصدی امر پادشاهی گشت. برادر خود علاء الدین کیقباد را بخدمت قاآن فرستاد و اظهار ایلی و انقیاد نمود کیقباد مهمات برادر را برحسب دلخواه سرانجام کرده مقضی المرام بجانب روم بازگشت و رکن الدین سلیمان بتوهم آنکه مبادا کیقباد بر او تفوق جوید شخصی را بر آن داشت تا آن بیگناه را در اثناء راه زهر داد و او نیز بفرمان اباقا خان در سنه اربع و

ستین و ستمایه از همان شربت جرعه ای چشید مدت سلطنتش بیست سال بود.

کیخسرو بن سلیمان

در سن طفولیت قایم مقام پدر شد و بموجب حکم اباقا خان خواجه معین الدین پروانه کاشی راتق و فاتق امور آن مملکت گشته مادر کیخسرو را بحاله نکاح در آورد و چون مدت هژده سال اسم پادشاهی بر کیخسرو اطلاق یافت در سنه اثنین و ستمایه در ولایت آذربایجان بفرمان احمد خان کشته گشت غیاث الدین مسعود بن کیکاوس در زمان ارغون خان نشان حکومت روم حاصل کرده روی بدان مرزوبوم آورد و در ایام دولت او اختلال تمام باحوال آن مملکت راه یافته بر هر ناحیه ای متغلبی مستولی شد و ارغون خان کیخاتو و هولاجو را بدفع متغلبه نامزد کرده وزارت آن ولایت بعمزاده حمد الله مستوفی خواجه فخر الدین محمد المستوفی مفوض گشت و بیمن شجاعت شاهزادگان و حسن تدبیر وزیر مهمات آنحدود، فی الجمله استقامت یافت و در سنه سبع و تسعین و ستمایه غیاث الدین مسعود عنان عزیمت بعالم آخرت تافت

کیقباد بن فرامرز

برادرزاده غیاث الدین مسعود بود و بعد از فوت او بحکم غازان خان بر سریر حکومت روم صعود نمود و چون چندگاهی بامر و نهی سپاهی و رعیت پرداخت بخار پندار بکاخ دماغ راه داده نسبت بغازان خان در مقام عصیان آمد و غازان خان سپاه فراوان بروم فرستاد تا دود از دودمان کیقباد بر آوردند و او را گرفته رسم سلطنت سلجوقیانرا در آن دیار منسوخ کردند.

بیت

چنین است کردار گردنده دهر گهش نوش مهر است و گه زهر قهر .

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰۱

از کتاب مسامره الاخبار و مسایره الاخبار «۱» ذکر سلاطین روم بعد از جماعتی که در عهد آلب ارسلان در آمده بودند

اشاره

در آن زمان که قلعج ارسلان بن سلیمان شاه در حوالی بیره ورها و دیاربکر و ساحل فرات ییلاق و قشلاق میگرد ارمنیانوس ملک الروم با صد و بیست هزار مرد با برگ و عدت تمام قصد بلاد اسلام کرد و اول روی بدانشمند که ملک نکیسار و سیواس و توقات و ابلستان و غیره داشت نهاد.

ملک دانشمند نزد ملوک اسلام چون ملک ماردین و میافارقین و آمد و خرتپرت و ارزنجان و دورکی کس فرستاد که دشمنی بزرگ روی باسلامیان نهاده است اگر باتفاق مدد نکنید و دفع این فتنه نشود بالا گیرد و در اسلام خلل بزرگ واقع شود و بتمامت اطراف سرایت کند، و همچنان نزد قلعج ارسلان کس فرستاد که اگراد نیز حرکت کند و درین چنین حادثه مدد نماید و باری تعالی ظفر دهد صد هزار دینار بیرون خمس غنیمت با خراجات او برساند و دختر بدو دهد و حکم قرابت تازه گرداند و ابلستان بدو بازگذارد قلعج ارسلان با دیگر ملوک آن جوانب جهت حمیت دین و حمایت اسلام باتفاق جمعیت

کرده عزم غزای کفار نمودند و قرب چهل هزار مرد جمع شدند و التقاء فریقین شد نزدیک زره سیواس مضاف کردند، باری تعالی نصرت ارزانی داشت و ارمیانوس بعد از محاربت و مقابلت بسیار منهزم شد و از کفار اندک قومی خلاص یافتند باقی علف شمشیر شدند، ملک دانشمند صد هزار مرد بقلج ارسلان فرستاد و در تسلیم کردن ابلستان متوقف شد و عذر آورد که بتجهیز دختر مشغول خواهد شدن بوقت زفاف ابلستان نیز تسلیم کند، چون قلج ارسلان این نوع سخن استماع کرد رنجش نمود و صد هزار درم را باز فرستاد و گفت: من برای حمایت اسلام آمدم نه باجرت، مرا بدرم و دینار او احتیاجی نیست و بجانب مامن و ولایت خویش بازگشت و مترصد

(۱) - این قسمت را از کتاب مسامره الاخبار و مسایره الاخیار تألیف محمود بن محمد المشتهر بالکریم الاقسرای از مورخان قرن هشتم هجری که باهتمام استاد عثمان توران در ۱۹۴۳ میلادی در آنکارا طبع رسیده است. با حذف زواید و عبارات عربی و اشعار فارسی نقل کردیم.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰۲

می بود تا خبر آوردند که ملک دانشمند رنجور شد جمعیت ساخت و ابلستان و زبیره باستیلا بگرفت و قصد ملطیه کرد، چون دانشمند صحت یافت عزم محاربت قلج ارسلان کرد، قلج ارسلان چون از آمدن دانشمند واقف شد دانست که مقاومت نتواند کردن و دانشمند جمعیت عظیم دارد مراجعت کرد باز ارمیانوس ملک الروم بعد از مدتی مدید جمعیت عظیم کرد و بجانب کنکری و انکوریه بیرون آمد و در آن حالت آن دو شهر مسلمانان داشتند هر یکی را

ملکی بود از نسل آل ب ارسلا ن، ارمیانوس آن هر دو شهر را بحصار گرفت چنانکه کار بر مسلمانان تنگ شد و بملوک اطراف باستعانت قصاد روانه کردند، ملوک جوانب روی بخدمت قلعج ارسلا ن آوردند و نزد او جمع آمدند و از آنجا قصد کفار کردند تا لشکر اسلام رسیدن ارمیانوس کنکری گرفته بود و قتل و غارت بسیار کرده، چون لشکر اسلام م صاف دادند قلعج ارسلا ن ظفر یافت و کفار منهزم شدند، قلعج ارسلا ن کنکری بگرفت و عزم انکوریه کرد و انکوریه نیز مسخر کرد و از آنجا بقونیه رفت و قونیه را مستخلص گردانید و بر تخت سلطنت نشست، درین هنگام سلاطین سلجوق در عراق ضعیف شده بودند چنانکه پیش ازین ذکر رفته است و میان برادران اختلاف واقع شده و خلفا از ایشان در رنج بودند، خلیفه نزد قلعج ارسلا ن رسول فرستاد که اگر تواند احتیاط روم کردن و بعد از آن بیغداد آمدن معاونت نموده آید و سلطنت عجم بر وی مقرر داریم، قلعج ارسلا ن بهوس پادشاهی عجم جمعیت کرده عزم بغداد کرد و پسر خود مسعود را ولیعهد کرد و دار الملک قونیه بدو سپرد و روان شد، جاولی سعاور که از ارکان دولت سلاطین عجم بود و در آن زمان حل عقد آن مملکت بحکم او، از آمدن قلعج ارسلا ن وقوف یافت با لشکر دیاربکر و اکراد بجنگ او رفت و نزد امراء او تهدید فرستاد و بعضی را بمواعید فریفته کرد، امرا از سطوت و تکبر سلطان دودل شده بودند غدر نمودند و او را در رودخانه خابور فرصت یافتند غرق کردند و بمیافارقین مدفونست روح الله رمسه.

السلطان مسعود بن قلعج ارسلا ن بن سلیمان شاه

چون

خبر وفات پدرش قلیج ارسلان بدو رسید بعد از آنکه تعزیه پدر بداشت بر تخت سلطنت نشست و از دار الخلافه جهت او تشریف و لوا آوردند و الحق پادشاه عاقل و مقبل بود، هر روز مملکت او زیادت میشد و با ملک یاغی بسان پسر دانشمند محبت و مودت آغاز کرد و در میان ایشان وصلت شد، چون او بجوار حق پیوست پسرش بسطنت بر تخت نشست.

السلطان عز الدین قلیج ارسلان بن مسعود

بعد از پدر چهل سال پادشاهی کرد و او را یازده پسر بود هریک سزاوار پادشاهی، چون رکن الدین سلیمان شاه، ناصر الدین بر کیارق، قطب الدین ملک شاه، نور الدین محمود،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰۳

معز الدین قیصر شاه، محی الدین مسعود، مغیث الدین طغرل، نظام الدین ارغون شاه، سنجر شاه، غیاث الدین کیخسرو، پس قلیج ارسلان سبب آنکه دانشمندیان ضعیف شده بودند طمع در ولایت ایشان کرد و لشکر کشید و قیصریه و سیواس بگرفت و ملک ذو النون که نییره یاغی بسان بود مفلوج و معلول گشته بود بگریخت و بنکیسار رفت و پیش نور الدین ملک عادل پادشاه شام رسول فرستاد و مدد خواست سبب آنکه داماد او بود. عبدالمسیح را با سه هزار مرد تمام برگ بمدد او فرستاد و قیصریه و سیواس مستخلص گردانید و فرمود که فخر الدین بسیواس اقامت کند تا قلیج ارسلان معاونت نکند و او تا وقت ملک نور الدین در سیواس بود سلطان قلیج ارسلان دل بر مملکت دانشمندیه نهاده بود و آرام نمییافت. بدان هوس شهر آقسرا را بنا نهاد و بیشتر آنجا مقیم بود، چون خبر وفات ملک نور الدین رسید

فخر الدین عبدالمسیح مراجعت کرد، سلطان قلیج ارسلان از آقسرا قصد قیصریه کرد و بگرفت، ملک ذوالنون در آن حال رنجور بود بنکیسار رفت و وفات یافت، پسرش ملک اسمعیل بجای پدر نشست کوچک بود و ضعیف رای، سلطان قلیج ارسلان امراء او را وعده ها داد و بر آن داشت که ملک اسمعیل را بکشند و ملک را بسطاط قلیج ارسلان تسلیم کردند و مملکت سلطان قلیج ارسلان بسطت و اتساع یافت، از فرزندان هر یکی را بشهری فرستاد و هر یکی در مقام خود بر قدر ملک خویش سلطنت میراند:

رکن الدین سلیمان توقات داشت، ناصر الدین بر کیارق نکیسار و قیلو حصار، قطب الدین ملکشاه سیواس و آقسرا، محی الدین (مسعودشاه) انکوریه، معز الدین قیصرشاه ملطیه، مغیث الدین طغرل آبلستان، نور الدین محمود قیصریه، ارغونشاه آماسیه، سنجرشاه اراکلیه، سلطان غیاث الدین کیخسرو از همه کوچکتر بود و او را سخت دوست می داشت ولی عهد کرد.

غیاث الدین کیخسرو

در دارالملک قونیه بر تخت نشست، رکن الدین سلیمانشاه از همه بزرگتر بود راضی نشد قصد سلطنت کرد و از برادران هر که با او یار نشد بدست آورد و هلاک کرد و هر که متفق شد آنچه پدر بوی داده بود بر وی مقرر داشت و با لشکر بسیار عزم قونیه کرد و شهر را در حصار گرفت، اهل قونیه سلطان غیاث الدین کیخسرو را عظیم دوست می داشتند شهر را مدت یکماه نگاه داشتند، چون صلح کردند بقرار آنکه غیاث الدین کیخسرو با دو پسرش عزالدین کیکاوس و علاءالدین کیقباد بیرون روند و بآبلستان مقیم شوند و بر این عهد سوگند خوار کی کردند، رکن الدین به

سلطنت نشست و غیاث الدین با فرزندان بآبلستان رفت و مدتی آنجا بود و از سلطان رکن الدین در توهّم بود عزم شام کرد و از آنجا با آمد آمد و از آنجا بجانب جانبیت درآمد و باستنبول رفت و از آنجا بمغرب افتاد و باز باستنبول آمد و نزد مفرزوم ملک فرنگ رفت تا بروم باز آید، آنجا در جزیره می بود، در عراق سلطان طغرل کشته شده بود و سلطنت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰۴

سلجوقیان بآخر آمده و سلطان جلال الدین خوارزمشاه با خوارزمیان خراسان و عراق گرفته.

سلطان رکن الدین

سه نوبت از دار الخلافه چتر و لوا فرستادند و لقب سلطان دادند و کارش در مملکت رونقی عظیم یافت لشکر کشید و عزم دیار کرج کرد، ارزن الروم بگرفت و برادرش مغیث الدین طغرل سپرد و با بیست هزار مرد بگرجستان رفت، گرجیان کمین کرده بودند احتیاط نکرد او را بشکستند بروم بازگشت، خواست که از گرجیان انتقام کشد از اجل مهلت نیافت بجوار حق پیوست.

عز الدین قلیج ارسلان

شش ساله بود امرا او را بر تخت نشاندند و مستولی شدند و میان ایشان خلاف افتاد، اتابک ارتقش و مظفر الدین محمود و ظهیر الدین ایلی پروانه و بدر الدین یوسف و اولاد یاغیسان زکریا حاجب را بخفیه بطلب غیاث الدین کیخسرو فرستادند و از بلاد فرنگ برغلو بیرون آمد و اسباب سلطنت لشکر راست کرد و عزم قونیه کرد، سلطان رکن الدین شهر بدو باز گذاشت و باقسرا آمد.

غیاث الدین کیخسرو

بسلطنت نشست و عز الدین قلیج ارسلان پسر رکن الدین را بدست آورد و بقلعه (کاوله) فرستاد و همانجا وفات یافت کار سلطان غیاث الدین و مملکت او بسطت گرفت و انطالیه و لاذیق بگشود و از ارمنستان ولایت قرامان بگرفت و قلاع بسیار فتح کرد و لشکر کشید و بجنک فاسیلیوس لشکری رفت نزدیک لاذیق بر دست کفار شهید شد.

سلطان عز الدین کیکاوس

بسلطنت نشست میان او و برادرش علاء الدین کیقباد مخالفت افتاد، علاء الدین منهزم بانکوریه رفت و یکسال آنجا بود در آخر صلح کردند، و علاء الدین را از انکوریه بیرون آورد و بقلعه منشار فرستاد و هفت سال آنجا محبوس بود، آخر الامر عز الدین وفات یافت.

سلطان علاء الدین کیقباد

بر تخت سلطنت نشست و هفده سال پادشاهی کرد و صاحب رأی و تدبیر بود بحسن سیرت، مملکت بداد و عدل بیاراست و

ملوک شام و دیاربکر در طاعت او درآمدند و سلطان جلال الدین خوارزمشاه را در یاسی چمن ارزنجان بشکست و مملکت او بسطت عظیم یافت، چنانکه آثار

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰۵

خیرات او بر صفحات روزگار در اطراف جهان روشن تر از تاب آفتاب است.

سلطان غیاث الدین کیخسرو

پسرش بعد از او بر تخت نشست و از لشکر مغول در کوسه طاغ شکسته شد و هشت سال پادشاهی کرد، بعد از او سلطنت بفرزندان او منتقل شد، چنانکه بعد از این در اصل چهارم یاد کرده آید. انشاء الله تعالی. (ص ۲۷-۳۳)

فی الدواوین

بعد از حمد آفریدگار ذو الجلال که عالم الاحوال است و قاسم الآجال و فاعل مختار که فعل او را دافع نیست و قابل اعمال و مبدع اشکال که در ملکش شریک و منازع نیست درود و صلوات بر سید المرسلین و خلاصه آفرینش که هادی طریقت شریعت است و حقائق دین محمد مصطفی خاتم النبیین صلی الله علیه و علی آله و اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین.

چنین گوید منشی این مقالات و منهی این رسالات که می خواستم که از ورود حالات و صدور حادثات که در ایام مباشرت اشغال دیوانی و شهور و اعوام تقلد اعمال سلطانی مشاهده رفته است، چون نامه از هر نوعی سری آشکارا کنم و از تقلب روزگار و تغیر ادوار و اطوار اقدار چون خامه سرگذشتی گویم و از تأثیرات ملک غدار و حوادث روزگار که در عنفوان شباب که دور چرخ بر مدت عمرم شتاب می نمود، و از هر نوع تکلیف که واقع بود تألیفی پردازم و در تقدیم و تأخیر و تعریف و تنکیر آن از هر جمعی و تفرقه مجموعه سازم، چون شروع در اصول آن حالات و خوض در فروع و فصول آن مقالات در احصاء حصات بیابان و حباب قطرات باران توغل نمودن بود و تقریرات آن جمله محاضرات و تحویلات آن مخاطرات و تسویلات آن مناظرات تطویلی بی نهایت داشت،

عجاله الوقت را از هر حادثه حدیثی و از تتمه هر کلمه شمه و از هر نکبتی نکته و از هر سورتی آیتی و از هر نکایتی سعایتی ایراد کرده آمد و در اطناب از اقاویل مختلف اجتناب نمود و بر دیده مشاهده کرده خویش اقتصار کرد چه هجوم آن حوادث و غموم آن کوارث بغایتی رسیده بود و بنهایتی انجامیده که هر یکی اندکی شرح حال آمد، اکنون غرض از تقریر این کلمات و تحریر این مقالات آنست که هم گوینده و هم نویسنده را بر فوات عمر و تضييع اوقات خویش در اعوام ماضی تحسری صورت بندد و در ایام شهور مستقبل تنبهی و تندمی حاصل آید و مطالعه کننده و شنونده را اعتباری و تیغظی روی نماید چه ذکر قرون امم ماضیه در کلام مجید بدین سبب است که امت از ان نازلات عبرت گیرند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰۶

پادشاهی کردن عز الدین کیکاوس و رکن الدین قلج ارسلان و علا الدین کیتباد باهم.

اگرچه بر مقادیر ایام و تواریخ حوادث شهور و اعوام اطلاع کماهی ممکن نیست و عالم السر و الخفیات مطلق و حقیقی خالق زمین و آسمانست که آشکارا و نهان در علم قدیم او یکسانست، اما درین تلفیق شرط رفته است که از هر بابی فصلی ذکر کرده آید و از هر فصلی وصلی مختصر بطریق اجمال نموده شود بر آنچه از اصول تغیرات و فروع تبدلات و تنزلات اندکی از بسیار ذکر رود بر آن اختصار کردن عذر واضح دانند و هدف اعتراض نکنند اگرچه گفته اند. (من صنف فقد استهدف).

القصة معلوم و مصور دارند که چون سلطان غیاث الدین کیخسرو روح الله رمسه وفات یافت ازو

سه پسر ماند عز الدین کیکاوس و رکن الدین قلیج ارسلان و علاء الدین کیقباد که کوچکترین برادران بود او را ولیعهد کرده بود و سبب آنکه مادر او گرجی خاتون بود ملکه ابخاز، از قبل نسبت مادر بر برادران تفوق می جست، لا سیما که پدر او را از دیگر فرزندان دوستر می داشت، اما چون حاکم مملکت جلال الدین قراطی بود و سپهدار بکلربیگی یوتاش و هر دو متدین و متعبد بودند، خصوصاً جلال الدین قراطی که او را در فرامین و مناشیر (ولی الله فی الارض) خطاب می کردند و الحق سیرت پسندیده و اعتقاد خالص داشت و رسوم خیرات و احسان و درویش داری بکمال رسانیده بود، چنین گویند که چون آن رباط را که در ولایت زمند و بر شارع آبلستان ساخته است تمام شد، از قیصریه عزم کرد و بیرون آمد که برود و نظر بر آن اندازد، نزدیک رسیده نادم شد و بازگشت بر اندیشه آن که مبدا که آن عمارت عالی مشاهده کند و عجیبی در خاطر آرد و بواسطه آن عجب از ثواب فرو ماند و اولاً الی آخره آنچنان عمارت عالی که در بسیط عالم نیست تمام کرد و در نظر نیاورد و چون دفتر اصل و خرج عمارت نزد او آوردند و آنچنان مال وافر صرف شده متضمن بقایا بسیار فرمود که تمامت اوراق بسوختند تا بجهت بقایا معتمدان و عمله اساتذده و ارباب اجور را زحمتی نرسد و از ایشان مطالباتی ننمایند، فی الجملة روا ندید که برادر کوچکش بر تخت نشیند و دو برادر بزرگ معزول و مخلوع مانند، باتفاق یوتاش بکلربیگی و دیگر امرا هر سه

برادر را بر تخت سلطنت نشاندند و نوبت پنج زدند و سکه دراهم و دنانیر ضرب کنند و خطبه بنام هر سه خواندند، و اتفاق وفات سلطان غیاث الدین و جلوس فرزندان در سنه (۶۴۷) بود، مدتی سلطنت برین قرار ماند و ممالک را بوجود اکابر آن دولت رونقی تمام شد، عاقبت چون جلال الدین قراطای رحمه الله بجوار حق پیوست اتفاق میان برادران باختلاف انجامید و بعضی امرا که بسطان علاء الدین منسوب بودند او را بسبب عهدنامه پدر که داشت باعث و محرک شدند، بر آن که بخدمت باتو خان رود و به استقلال طلب ملک کند بی مشارکت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰۷

برادران، چون این سودا در دماغ او نشاندند او را بر عزیمت راغب کردند، نقشها برانگیختند و مقدمات نهادند، چنانکه برادران نیز رفتن او بجهت مصالح ملک و دفع مفسد بایجو که نوبتی دیگر در این ولایت آمده بود و خرابیها کرده واجب دیدند او را با تجمل بسیار و نقود و خزائن بی شمار روانه کردند، چون بمحروسه ارزن الروم پیوست آوازه وصول بایجو با لشکر و دیگر امراء انکورک و خواجه نوین منتشر شد، از ارزن الروم در باب ما یحتاج و ترتیب لشکر مغول نامه بسطان عز الدین نوشت برین نمط که ذکر می رود.

نامه که سلطان علاء الدین نوشت

ظل ظلیل و رأفت بسیط خدایگان جهان دارای عالمیان فرمانفرمای زمین و زمان سلطان سلاطین الشرق و الغرب اعلی الله شانہ و اظهر فی الخافقین برهانه تا منقرض عالم تا بنده و فزاینده باد، احکام پادشاهی ممهد و اعلام جهانبانی روز بروز مشید و مرتفع و مستحکم باد لمحمد و

آله، بنده کمینه بر عادت مستمر و قاعده مستقر بندگی می رساند و بر رأی جهان آرای پادشاه جوانبخت اعز الله انصاره معروض میدارد که درین وقت از حضرت پادشاه روی زمین باتو ایلچیان آمده اند و نوین اعظم بایجو می رسد و یرلیغ آورده اند، باقیاتی زر که بخزانہ پادشاه دادنی بود برسانند، علی الحقیقه اگر بزودی نخواهند رسانیدن در امور مملکت خللها افتد و اخراجات عظیم روی نماید، بتدارک آن مشغول باید بودن تا ایلچیان بزودی مراجعت سازند و جواب نوین اعظم بایجو بگویند و اما احوال نوین اعظم بایجو و وصول نوینان دیگر انکورک و خواجه نوین و غیرهم بهر نوع که باشد با ایشان مصالحت بهتر باشد از محاربت و مقاومت، آنچه بنده مصالحت میداند همینست که عرض داشت، باقی رأی جهان آرای برتر و صایب تر که در جهانبانی ممتنع باد، و از آنجا روانه شد چون بدشت قفجاق رسید و نزدیک بود که بخدمت باتو خان رسد، خود از این طرف برادران از رفتن او و اقدام نمودن بر آن کار پشیمان شده بودند و توهم کرده که اگر او بمقصد رسد و باحکام یرلیغها عودت نماید سلطنت او را رونقی باشد و استقلال یابد و ملک از تصرف ایشان بدرآید، قصاد و جواسیس در عقب بخفیه روانه کرده بودند و مصلح خادم را که لالاء او بود در سر بوعده مال و ملک و اقطاع چنانکه موجب ارتفاع درجه او باشد فریفته تا بدان سبب مصلح مفسد سمومی قاتل در کار او کرد و آن سلطان سلطانزاده بخیانیت مصلح مفسد درگذشت و فساد حال او از کسی واقع شد که صلاح خود در صحبت

او می دانست. القصه بعد از عزیمت و وفات او سلطان عز الدین و رکن الدین بر یک حکم قرار نگرفتند و بر آن مشارکت ثبات نمودند و رسم موافقت بمخالفت و مخاصمت انجامید چه اتفاق کلی در مابین دو کس خصوصا در امور مملکت در غایت تعذر است وحدانیت باری سبحانه و تعالی بعد از تفکر در آلا و نعماء بی زوال و بدایع و صنایع قدرت بی انتقال بدین می توان دانست کار جهان و زمین و آسمان قرار نگرفتی، سبب آنکه اگر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰۸

این خواستی که روز باشد و آن دیگر خواستی که شب باشد، عقد نظام موجودات از هم گسسته شدی و اگر هر دو فی جمیع الامور متفق بودند یکی بس بودی، پس معلوم شد که خدای یکیست وحده لا شریک له و تغیر و تبدل را بحکم او راه نیست و از آن سبب موجودات کما اراد الله و قضی و امر، و دوران آسمانها و سیارات بر نهج استقرار استحکام یافته اند و عقد عالم متبدد نمی شود، فی الجمله ما طاولت المخاصمه و المحاربه بینهما سلطان عز الدین غالب آمد و سلطان رکن الدین مغلوب شد و او را در صحبت معارضان بولایت اوج فرستادند و بیردول محبوس کردند، سلطان عز الدین کرخایه رومی را که خال او بود جهت احتیاط و محافظت بر او گماشت و کرخایه در آن مدت با او طریق شدت سپرد، فی الجمله سلطان عز الدین باستقلال بر تخت سلطنت تمکن یافت و وزارت بقاضی عز الدین داد و یوتاش بگلربگی بود و آرسلاندمش اتابک و نجیب الدین مستوفی

وقوام الدین اشهر بن الحمید مشرف الملک، اما وجیه القوم و واسطه العقد نظام الدین خورشید پروانه بود و او صاحب قلم کافی بود و عبارت و بلاغت خوب داشت و صائب رأی بود و معین الدین پروانه در آن وهلت امیر حاجب بود و بواسطه علو نسب و حسب که پسر مهذب الدین علی وزیر بود و سیرت حمیده و شمائل پسندیده داشت و تدبیرها صائب هیچ کاری در ممالک بی حضور و صواب دید او نبود و صاحب فخر الدین در آن زمان امیر داد بود و سبب آنکه رسالت بحضرت کیوک خان بسفارت باردوء منکو خان رفته بود و یرلیغها خواقین داشت در تدبیر مملکت با دیگر امرا شریک بود و آن دولت مدتی بر نهج سداد استقامت یافت تا هنگام دخول سنه ست و خمسین و ستمایه، درین سال بایجو بقصد روم با لشکر بسیار کوچ بر کوچ از ارزن الروم تا آقسرا آمد و شهرها و ولایتها در سم ستور پی سپرد کرد و خرابیها واقع شد، چون بحدود آقسرا رسید رأی سلطان عز الدین بر آن بود باتفاق امرای دولت که صلح کنند و اسباب ما یحتاج تغار و اخراجات او بسازند و بایجو را نیز رأی بر مصالحت بود و التماس موضع قشلاق و ییلاق می نمود، قاضی عز الدین وزیر بجهاد و غزا رغبت نمود.

فی الجملة بتحریض قاضی عز الدین بر مقاومت اقدام نمودند (و اعظم الخطایا محاربه من یطلب الصلح) و التقاء فریقین در صحرا رباط علانی بیض الله غره بانها اتفاق افتاد و مقابلت و مقاتلت و محاربت عظیم رفت و چنین گویند که بعضی از امرا

بسبب نقلی فاحش و شنیع که از سلطان بدیشان کرده بودند خوفی داشتند تخلف نمودند و از محاربت اعراض کردند تا لشکر مغول بر لشکر اسلام ظفر یافت. القصة قاضی عز الدین در آن معرکه بدرجه شهادت رسید و در سلک شهداء آلایه منخرط گشت و سلطان عز الدین منهزم از قونیه بدرآمد و از جانب ولایت اوج عزم دیار استنبول کرد و بملک الروم التجا نمود و طائفه از خواص مثل اغرلو امیر آخر که مردی متهور غلیظ القلب بود و حسام طشتی و حاجی بابا و غیرهم در خدمت سلطان موافقت و مراقبت نمودند، یوتاش بکلربکی در آن ورطه صعب در راه اوج از ترکان بی باک افاک

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۰۹

زخم تیر خورد و از آن جراحت درگذشت و بجوار حق پیوست.

القصة بایجو در این سال در ولایت آقسرا قشلاق کرد در نواحی رباط قلج ارسلان و بتقدیر الحال در آن قلب اربعین زمستان قطره از برف و باران از آسمان نبارید و هوای زمستان چون نیشان و حزیران بی شدت سرما و نداوت بسر رفت، چنانکه لشکر مغول را که پوست مسلمانان سلخ می کردند پیوستین احتیاج نیفتاد و این نیز عنایتی بود که حق تعالی دربارہ آن کفره فجره نمود. القصة نظام الدین خورشید پروانه و معین الدین که امیر حاجب بود رفتند و با بایجو اساس صلح نهادند و سلطان رکن الدین را بعد از تدبیرات صائب از قلعه بر دول بدرآوردند و در خدمت سلطان باقسرا بخدمت بایجو آمدند و با او صلح کردند و سلطنت برو مقرر شد و سلطنت سلطان رکن الدین

را بتدبیر نظام الدین خورشید و معین الدین سلیمان نسقی و رونقی ظاهر شد و فرامین و امثله در باب مصالح و تغار و ما یحتاج لشکر مغول باطراف ممالک روم روان کردند و ولایتها بواسطه آن صلح قرار گرفت و نائره آشوب فرو نشست و بایجو در آقسرا جهت دفع ضرر لشکر شحنکان نصب کرد و بنوعی طریق عدل سپرد که مردم بفراغت بازارها قائم داشتند و از زراعت و حراثت باز نماندند و هیچ کس محتاج نشد که بتظلم بخدمت بایجو رود و اگر احیانا کسی بشکایتی رفت بر وفق ارادت آن مظلوم دست تعدی ظالم کوتاه کرد و اگر کسی سوگند خورد که از آن ظلمی که پیش از آن از مسلمانان ظاهری کافر دل بر ساکنان بقاع می رفت از صد یکی از آن لشکر که ملک را بشمشیر گرفته بودند نرفت حانث نشود.

القصة خواجه نویین امیری ظالم و متعدی بود و برخلاف ارادت بایجو التماسات فاحش می کرد و امرا را مکلف می گردانید و در هر قضیه معارضه عنیف می نمود نظام الدین خورشید پروانه را باستشارت معین الدین سلیمان رای بر آن قرار گرفت که تدبیری نمایند و سمومی در کار او کنند و زحمت وجود او از میان بردارند تا بی مناقشتی آنچه مصلحت ملک باشد و موجب انتظام دولت تمشیت پذیرد برین قرار نظام الدین پروانه همت بر قلع او گماشت و مترصد میبود که بچه طریق فرصت یابد خاتمی داشت که نگین آن دور می کرد و زیر و بالا میشد و در میان آن زهر تعبیه کرده بود روزی بوقت کاسه داشتن فرصت یافت و قدحی بر دست گرفت و نگین

را در آن قدح بشراب فروزد و درخورد خواجه نوین داد، در همان روز اثر آن سم در وجود او ظاهر شد و سر تا پای در آماس سیاهی گرفت و بعد از سه روز عمرش بسر آمد و لقی جزاء مفاسده چون تجسس کردند نظام الدین پروانه نصب العین بود و قرعه بر وی افتاد و بدان حرکت صعب متهم شد، بایجو فرمود که او را گرفتند و دو شاخ در گردن کردند و موقوف داشتند تا باردو برند.

فی الجملة کار قضا و قدر سری عجب دارد و غرور و غفلت آدمی طلسمی بی اساس چون آوازه وصول لشکر مغول بسمع نظام الدین پروانه رسانیدند از غایت اعتمادی که بر کفایت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱۰

خود داشت استعانت بعنایت حق جل ذکرة نکرد و در وقت استماع آن خبر دست بر سینه زد و گفت باکی نیست آخر من اینجام، لاجرم چون با نایت صورت خود را در آئینه غرور دید و غفلت حجاب بصیرت او شد، اول کسی که در پرده پندار ماند و در قید خزی و خسار افتاد او بود، چنین گویند که سلطان محمد در وقتی که ایلچیان چنگیز خان نزد او آمدند و از راه تواضع رسالت رسانیدند او با اعتماد کثرت لشکر و شوکت سلطنت و قوت عدت سخن بزرگ گفت تا بحدی که گفت من همچنین نشسته بر تخت زمره حواشی و خدم را فرمایم که آن لشکریانرا جمله طعمه سگان کنند، چون این سخن بسمع چنگیز خان رسانیدند از سر تواضع از اسب فرود آمد و روی بر خاک نهاد و استعانت

از حضرت ربوبیت کرد و گفت: اگر سلطان محمد را اعتماد بر لشکر است اعتماد من بر تنگری است، لاجرم چون تضرع و مسکنت نمود و پناه بدرگاه اله برد بر سلطان محمد ظفر یافت.

سلطان غیاث الدین کیخسرو بر محاربت با یجو اقدام نمود و در کوسه طاغ التقاء فریقین شد، پسر مظفر الدین محمود برادر ایلی پروانه که سپهدار لشکر بود صبر نکرد که لشکر باتفاق سلطان و دیگر امرا بترتیب سوار شوند و بتدبر و تامل صواب آیین لشکر تقدیم دارند و بر محاربت و مقاومت از سر غرور باستبداد خود لا غیر اقدام نمود و چنین گویند که از سرمستی بر زبان او سقط اللسانی رفت که اگر خدای با ایشان است استغفر الله که مرا با دیگر امرا احتیاج نیست و بنفس خود لا غیر بر لشکر مغول زد از شومی آن سخن بیهوده که محض کفر بود شکست بر لشکر سلطان افتاد و سلطان بی مقابله با امرا منهزم شد و بمقصد دار الملک قونیه پیوست و او مجرد از آن جمله امرا در ورطه هلاک افتاد لا غیر در هر ورطه که آدمی استعانت جز بعنایت غیاث المستغیثین کند راه نجات بر وی بسته شود. نظام الدین پروانه را در آن قید باردو میبردند و در نواحی ارزن الروم بجوار حق پیوست. القصه چون دولت امارت خورشید پروانه بسر آمد معین الدین پسر صاحب مهذب الدین علی استقلال تمام یافت و منصب پروانگی بدو منتقل گشت و همچنان با وجود جهاننداری و سلطان نشانی آن اسم برو علم شد و چون بحسن تدبیر و شهامت و اصابت رای پادشاه نشان بود آن اسم بر وی

من حیث الرسم تسمیه بود لا- من حیث المعنی، و الحق دوران زمان در هیچ عهدی مثل او بحشمت و وقار یگانه نیافت و در هیچ مملکتی از فلک امارت چون او بیذل و احسان آفتابی نتافت، باغ وجود از شب نم جود او سیراب بود و خانه ظلم از نهب سطوت او خراب، منظر او گوئی نظر نور الهی بود که بر هر که سایه انداخت برومند شد مخبر او پنداری رابطه حشمت بود که بوسیلت آن هیچ صاحب فضیلتی حاجتمند نشد، لاجرم قلوب صدور و احرار و اکابر و اخیار بمهر او مائل بود و زبان فضلا و علما بمدح و ثناء او قایل تا بحدی که او را حیوهبخش جهانیان خطاب میکردند.

القصه بوجود سلطان رکن الدین معین الدین پروانه بحسن تدبیر مهمات بایجو و لشکر او چنان تنظیم داد که در ممالک و سلطنت خللی ظاهر نشد و کارداران کافی و سپهداران شجاع

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱۱

بر ولایات نصب کرد تا در سدثلمه که بملک راه یافته بود مبالغت نمودند و کافه رعایا و مهرع جان آرام و سکون یافتند. (ص ۳۴-۴۶)

ذکر عزیمت هر دو سلطان بخدمت هولاکو

سلطان عز الدین پس از عودت پادشاه از بغداد بجانب عراق در سنه سبع و خمس و ستمایه از قونیه عزم خدمت پادشاه هولاکو کرد و صاحب فخر الدین علی را از منزلت امیردادی بنیابت سلطنت مقرر کرد حل و عقد امور ممالک بدو تفویض فرمود و در خدمت سلطان با دیگر ارکان و اعوان حضرت سلطنت با خزانه بسیار و تجمل بی شمار از دارالملک قونیه روانه شد و در شهور سنه سبع و

خمسین و ستمایه در دیار عراق بحضرت پادشاه پیوست و بدان سبب که خاندان آل سلجوق و دودمان قدیم آن سلطنت رتبت عالی مقدم سلطان را اعزاز و اکرام نمود و در مجلس بر جمله امراء تومان تقدیم و تفوق مسلم داشت و سلطنت روم بر وی مقرر گردانید و حکم یرلیغ نفاذ یافت، در آن حال سلطان رکن الدین با معین الدین پروانه از راهی دیگر وصول یافتند و او نیز هم از حضرت پادشاه اعزاز و اکرام یافت و معین الدین پروانه در طلب سلطنت مقدمات آغاز نهاد و از تقریرات حال که در حضور هر دو برادر عرضه داشت یکی این بود که در شریعت مسلمانی حکم بر آنجملست که چون شخصی وفات یابد متروکات او بر فرزندان بمناصفه قسمت کنند. اکنون ملک روم که از سلطان غیاث الدین باز ماند نصیب یک پسر نیست پسری دیگر بارث حصه دارد، اگر پادشاه عدل را کار بندد و ملک روم را به هر دو برادر مناصفه مقرر دارد حکمی باشد بر وفق شریعت مسلمانی متضمن مصالح بسیار سبب آنکه چون ملک در تصرف یک سلطان باشد بی شریک و معارض در تقدیم خدمات و ترتیب مال اهمال نماید، اما چون هر دو متصدی امور مملکت باشند در توقع اعلاء مکانت و ترفع منزلت و تقرب نمودن به حضرت پادشاه علی رغم همدیگر بخدمات پسندیده قیام نمایند و بضدها تبیین الاشیاء و هم همت هر یکی بسر عمارت ملک جانب خود مصروفتر باشد و از حالات وقوف و اطلاع سبب تردد سفراء سلاطین پادشاه حضرت را بیشتر باشد،

بیت:

دو هم میدان بتک بهتر گرایند دو بلبل بر گلی خوشتر

سرایند پادشاه را این نوع تقریر پسندیده آمد و یرلیغها را باطل کردند و احکام بنام هر دو برادر بحکم سلطنت بمناصفه حدود یافت بقرار آنکه سلطان عز الدین از حدود قیصریه تا ساحل انطالیه در تصرف خویش گیرد و قونیه را دار الملک سریر خود سازد، و ولایت دانشمندیه از سیواس تا ساحل سینوب و سامیسون در تصرف سلطان رکن الدین باشد و توقات مقرر سریر او باشد، بعد از آن هر دو برادر در آن حالت جهت ما یحتاج خاصه و ما لابد خدم و حواشی بعد از صرف نقود و اجناس خزانه خود از خزانه پادشاه بالشاه زر و نقره قرض

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱۲

کردند و بیشتر در مصالح روم بتقبالات امرای تومان و خواص حضرت بمصرف رسانیدند و مال روم برین جمله که ذکر می رود مقاطعه کردند که سال بسال برسانند. (ص ۶۰-۶۲)

نشستن سلطان رکن الدین قلیج ارسلان بر تخت قونیه

القصه سلطان رکن الدین در آن سال در دار الملک بر تخت سلطنت نشست و پنج نوبت پادشاهانه زدند و فرامین مژده فتح و جلوس سلطان باطراف ممالک در صحبت مردم کار دیده که بیچنان مهم موسوم بودند ارسال گردانیدند و بعد از آن لشکر مغول و مسلمان در موکب رایات سلطنت بولایت اوج درآمدند و تا حدود و تخوم دیار استنبول ولایات را از اتراک متغلب و خوارج متعدی و متمرّد پاک گردانید و محمد بک که سپهدار بزرگ او بود و الیاس بک و سالور بک و سائر امرای فتنه جوی ترک جمله گرفتار شدند و معین الدین پروانه بحسن تدبیر ولایات را در قبضه تسخیر آورد و

در انطالیه و علائیه کوتوالان امین نصب فرمودند و بعد تقدیم مصالح اوج و تسخیر اتراک بدار الملک قونیه معاودت نمودند.

حوادث روزگار که در آن سال و زمان واقع گشت آن بود که از طرف ارمناک امراء اتراک ناپاک و هم قرامان و زین الحاج و بنسوز خروج کردند و با بیست هزار سوار جوشن ور بحکم هواداری سلطان عز الدین بر محاربت سلطان بر سر قونیه آمدند و چون لشکر مغول بمقام بیلاق متفرق شده رفته بودند فرصت یافتند و سوداء فتح قونیه در دماغ کردند، معین - الدین پروانه با لشکر سلطان آنچه حاضر بودند پذیره ایشان شدند در صحراء قلعه کاوله اتفاق افتاد و امراء اتراک مقاومت عظیم نمودند و در ما بین هر دو لشکر در آن مقاتلت عظیم رفت و آخر الامر اتراک منهزم شدند (سیهزم الجمع و یولون الدبر) نصیب حال ایشان شد و اگرچه لشکر سلطان اندک بود و مظنه آن نبود که دفع نایره فتنه و آشوب بدان مقدار لشکر میسر گردد، اما بتقدیر رب العالمین و امداد ملائکه مسومین لشکر سلطان مظفر و منصور گشتند و اهل بغی و عدوان مغلوب و منکوب شدند و امراء اتراک زین الحاج و بنسوز در قید خزی و خسار گرفتار آمدند و در سلک زمره اسار افتادند. زین الحاج و بنسوز را در بازارها قونیه جهت اهانت و تعذیب طواف دادند و عوام خلق هجوم می کردند و بسیلی گردنشان نیلی میکردند، بعد چند روز جمله را بر دروازه قلعه باطن قونیه بر دار کردند و از برج سرای قونیه امراء مصلوب را هدف تیر کردند و فتح نامه آن حادثه صعب را که

بسهولت مبدل شد در صحبت قصاد امین بشارت فرامین بجوانب ولایات ارسال گردانیدند و بر دیباچه فتح نامها نقش کردند.

نکبت اکابر دولت که در آن سال بتهمت آن واقعه حادث شد و چنان شد و چنان نمودند که خروج اتراک بواسطه دعوت و تحریض اینجماعت بود بی آنکه مکتوبی از ایشان یافت شود، نجیب الدین مستوفی را که صدری بود بدیانت و ورع موسوم و موصوف و کمال کفایت و سیاق در امور استیفا یگانه زمان و قوام الدین اشهر بن الحمید را که سرآمد اکابر جهان بود و در اشراف

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱۳

ممالک سرور مقتداء اشراف و صدور زمان و قاضی لشکر را که در فنون علوم متبحر بود و در انواع فضایل مقتداء علماء زمان، جمله در معرض غضب و سخط سلطان افتادند و روزگار غدار رقم خزی و ادبار بر صحیفه اعمار ایشان کشید و هر یکی بتیغ آبدار کاس زهر آلود برکشیدند و از عرصه وجود قدم در راه عدم نهادند و در هوای منصب سر بر باد فنا دادند.

فی الجمله از مردم صاحب درون صادق القول استماع افتاد که متواتر چندین شب بر ترب ایشان نوردیدند که کله بسته بود و زین الحاج را دیدند که در روضه نزه سراپرده عالی زده بود و او را با جامهء فاخر و لباس ملوکانه باعزاز تمام در آن مقام درآوردند، ازو سؤال کردند که چون عصیان و طغیان تو ظاهر شده بود بچه واسطه آن منزلت مکانت یافتی، گفت که بدان سبب که اهانت که بر من کردند و بدان سیلی که عوام زدند خدای تعالی بر من

رحمت کرد.

مناصب که در آن حالت بامرا و اکابر تفویض فرمودند. تاج الدین معتز که برآی رزین و حزم متین مقتداء اکابر دولت بود و در تدبیر ممالک و تحصیل مال روم مرتبه وزارت داشت و از حضرت علیا احکام یرلیغها بنام او صادر شده و تحصیل مال بالش و قروض سلاطین و شمس الدین بابا بدو حواله فرموده بودند و او عرضه داشت که شمس الدین بابا را از متروکات چیزی نمانده است حکم یرلیغ صادر شده بود که قسطنطنیه اقطاع او بوده است و بر موجب صواب دید او آقسرا و دولو را بعبه متوجهات قسطنطنیه در وجه مال بالش نهادند و بدو تفویض کردند و سبب آنکه وزیرپیشه بود و پدرش قاضی مجیر الدین در حضرت سلطان جلال الدین خوارزمشاه مرتبت وزارت داشت و از آنجا بخدمت سلطان علاء الدین کیقباد برسالت آمده بود، چون بعلوهمم و ثبات کردم موصوف و مبعوث بود در مهمات و مصالح ممالک با دیگر ارکان دولت مشارکت و مساهمت یافت.

منصب استیفا بنام مجد الدین محمد بن الحسین که بعیون فضایل و رسوم کتابت و سیاق عذیم المثل بود و بخصایل حمیده وجود و کرم و مقصد فضلاء و عباد بود و بانواع هنر قرینه صاحب عباد از تحویل نجیب الدین مقرر گردانیدند.

اشراف ممالک بنام جلال الدین محمود بن امیر الحاج که مقتداء کفاه پیشوای دهاه زمان بود و واسطه عقد کرم و در دائره معالی مرکز بر کارها، اشراف ممالک بوی ارزانی داشتند.

امارت بکلربکی بر شرف الدین مسعود ابن الخطیر که سپهدار کبیر و در شهامت و شجاعت بی نظیر بود مقرر گشت، نکیده و ولایت آن از

معظمت امارت بود باقطاع او تعلق گرفت. امارت ولایت اوج بر فرزندان صاحب فخر الدین علی و هما تاج الدین و حسین و نصره الدین که بحسن صورت سریرت و لطف سیرت آراسته بودند بحکم امارت مفوض فرمودند، کوتاهیه و صندوقلو و غرغروم و آقشهر بخاصه ایشان معین گشت. بامارت ملک السواحل بهاء الدین که امیر نامدار بود بدو تعلق گرفت، نیابت سلطنت بر امین الدین میکائیل چنانکه ذکر رفته است کما کان مقرر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱۴

مانند و بمظاهرت یکدیگر مصالح ممالک منظوم میگردانیدند و در اثناء این حالات و در جوانب ممالک و اطراف شورشها ظاهر شد که از واردات آن تدبیر ملک چون چراغی بود که در مقابله باد قرار نکند ثبات نداشت و در هر طرف آشوبی حادث گشت، علی بهادر در جانب انکوریه و کنکری خروج کرد، مدتی در آن طرف تزلزل افتاد عاقبت بشدت و زحمت بسیار منکوب شد، پسر خرما روزی چند اطراف ولایت دانشمندیه فروگرفت و بجانب قسطنونیه نیز شورش انگیخت، بتدبیر او لشکر روم که هجوم کردند شعله فتنه او نیز فرونشست، اسد امیر آخر در قلعه سالمه درآمد و در جوانب آقسرا و ولایت فتنه و شورش انگیخت و با مدت شش ماه تمام مفسدت او قایم گشت، امارت قیرشهر بنور الدین جاجا تفویض فرمودند بالشکر بر سر او آمد و مدتی محاصرت نمودند و او را از قلعه قلع کردند و خوارج که متابعت او نموده بودند علی حده بقتل رفتند.

ذکر ماجرای سلطان عز الدین کیکاوس بنزد فاسلیوس

و اما سلطان عز الدین کیکاوس در آن تزلزل که در دیار استنبول بود بدان

پیوست که دندان طمع در گرفتن آن ملک تیز کرد و بتدبیر اغرلو امیر آخر همت بر آن گماشت که در سیران فرصت خلوت نگاه دارند و علی حین غفله من اهلها زخمی چند در کار ملک الروم کنند و آن ملک را جهت خود مستخلص گردانند و الحق تدبیری صائب بود، اما چون تقدیر الهی با تدبیر انسان مطابق نبود و موافق نیفتاد مرکب تدبیرشان در سر درآمد و نقشی بود که بر آب می بستند و بادی بود که بغربال می پیمودند و از میان ایشان آن سرفاش گشت، الحدیث (کل سر جاوز الاثنین شاع)، ملک الروم از آن نقش بندی آگاهی یافت و از آن اعزاز و اکرام که درباره سلطان مبذول داشته بود نادم گشت و از لشکر خود فوجی برگماشت تا سلطانرا گرفته بقلعه ازقلاع آنجایگاه بردند و محبوس کردند و دست بقتل خواص دراز کردند، اغرلو امیر آخر بدیرایا صوفیه پناه برد بسبب آنکه هر گناه کاری که بدان دیر پناه برد ایمن می دارند از قتل، اما چون از قتل امان دادند در دو چشم جهان بینش میل کشیدند و باقی اصحابرا محبوس گردانیدند، فی الجملة درین زمان عمه سلطان در حباله بر که خان بود پادشاه را تحریض داد که لشکر فرستد و سلطانرا از حبس فرنگ خلاص دهد، بر که خان قتلغ ملک را از خواص که پیش از آن از اردوء او برسالت بروم آمده بود با چند هزار سوار تمام برگ باستخلاص سلطان روانه کرد و الحق مرد کافی بود و کار دیده و شجاع از راه دیار بکشتیها عبور کرد و چنان در شهر استنبول درآمد که هیچ کس را از

آمدن او خیر نبود و ناگاه بر سر آن قلعه رفت که سلطان در آنجا بود و سلطانرا از اهل قلعه طلب داشت، چون از ارادت و مطلوب او تمرد و ابا نمودند دست بقتل و نهب فرو داشت و آغاز سوختن ضیاع و قطع اشجار میوه کرد، اهل قلعه بضرورت جهت دفع ضرر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱۵

سلطانرا با فرزندان و حواشی و خواص تسلیم کردند، قتلگ ملک از آنجا بر سر باقی محبوسان رفت و جمله را خلاص کرد و جمله اصحاب بهم بحسن تدبیر از همان راه که عبور نموده بود مراجعت نمود و سلطان چون بولایت قیرم در آمد عزم خدمت بر که نمود و بر که خان پادشاه مشفق بود و عنایتی تمام داشت و قرار داده بود که چون سلطان برسد او را با لشکر بسیار اسباب او را ساخته کرده بملک خود باز فرستد، چون سلطان بنزدیک اردوی بر که رسید آسمان سنگ نامرادی بر قندیل او زد و تیر امیدش بر هدف مراد نیامد، بر که خان ناگاه از دنیا رحلت نمود سلطان از وی خالی ماند و روزگار رقم، (کان لم تغن بالامس) بر صحیفه دولت او کشید امراء آن مملکت در قدوم او تطیر نمودند و بسبب وفات بر که خان مقدم او را نامبارک داشتند و او را از راه بازگردانیدند و فرمودند که در خطه قیرم که بر خط استواء ساحل سینوب است با فرزندان اقامت کند و محصولات آن خطه در وجه خرج ما یحتاج او مستغرق گردانیدند، سلطان چون عودت نمود و در آن بقعه توطن ساخت و اسباب تعیش خود

بر متوجهات این مواضع مستغرق گردانید، اوامر و نواهی و آئین و رسوم سلطنت بر عادت معهود سلاطین ماضی بوجود سلطان رکن الدین مستمر بود و ارکان دولت مستقر با هنگام دخول سنه ثلاث و ستین و ستمایه. (ص ۷۱-۷۷)

ذکر احوال رکن الدین قلیج ارسلان و سبب کشته شدن او

القصه آمدم باحوال سلطان رکن الدین پادشاهی شجاع بود و خوب روی و قد و قامتی باعتدال و چابکسواری که در فراز و نشیب نظیر نداشت، اما صاحب فراست نبود و لیکن چابکسواری او بحدی بود که با برده پایه نردبان سرای آقسرا را سوار بالا رفتی و سوار فرود آمدی چنانکه منع میکردند وزرا که خطایی حادث نشود التفات نمی نمود، درین سال معین الدین پروانه بقصد فتح سینوب در جانب نکیسار و سامیسون بترتیب و جمعیت لشکر مشغول بود و سلطان بهوای نفس و لهو و عشرت اوقات مستغرق گردانیده در آن غرور هم باستبداد رای خود و هم بتحریک خواص بداصل قصد بعضی امرا کرده تا بدان سبب خواطر ارکان دولت از افعال ناصواب متنفر گشت، اول کیرخایه رومی که خال سلطان عز الدین بود و دختر او در حباله تاج الدین حسین پسر صاحب فخر الدین علی بود و سبب آنکه در آن مدت که سلطان در قلعه بردول محبوس بود و محافظت آن بقعه بدو مفوض بود دربارہ سلطان سعایتی نموده بود، فرمود که او را بقتل بردند و جثه او طعمه کلاب کردند، صاحب و فرزندان او از آن حرکت که بغته و فجاه طاری شد متوهم و متردد شدند، لا سیما که در آن ایام با صاحب فخر الدین خطاباء عنیف و تهدید و تخویف صعب تقدیم داشته بود

و بر شرف الدین ابن الخطیر که سپه‌دار مملکت بود در واقعه چند غضبی درشت رانده تا در آن خدمت بتوسط صاحب فخر الدین جریمه او را بمبلغ دویست هزار عدد مصالحه کردند تا خلاص یافت و همچنان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱۶

تاج الدین معتز سبب مطالبه مال بالش که می نمود در مکاوحه مبالغت نمود و سخنه‌اء درشت راند، چنانکه او نیز متغیر گشت و بر هر یکی از اکابر علی حده اعتراض می کرد و شدت می نمود تا هر کرا توهمی روی نمود و متردد گشت ببهانه غیبت نمود و باقسرا بخدمت تاج الدین معتز هیأت اجتماعی افتاد و در سر حالی که بود پروانه باز نمودند و عرضه داشتند که بواسطه آن که در فتح سینوب بسطان التفات نموده است، جماعت خواص سلطان را بر قصد او تحریض داده اند و راغب گردانیده تا بدان سبب او را نیز متغیر گردانیدند تا در آن استغراق که بجانب سینوب داشت ازین نوع تخیلات فاسد در بندگی عرضه داشت و از قبضی غضبی باز نمود و بتدبیر فتح سینوب مشغول شد، سینوب شهریست حصین و یک نیمه شهر در بر است و یک نیمه دیگر در بحر و معبر کشتیها از آنجانب است پروانه چون بالشکر نکیسار و ولایت دانشمندیه از چهار هزار سوار تمام برک بر سر آن حصن رفت از ملک جانیث فرنگ بسیار بمدد اهل سینوب آمده بود و غیدان نامی از امراء جانیث که متصرف آن شهر بود مدت مدید مقاومت عظیم نمود و در آن محاصرت و محاربت از طرفین لشکر بسیار هلاک شدند، عاقبه

الامر چون از جانب بر ظفر نیافتند کشتیهاء بسیار بر کار کردند و یکهزار مرد تمام سلاح از طرف بحر بکشتی درآمدند و سینوب را مسخر گردانیدند و آن فتح که فتوحی بزرگ بود اسلام را بر دست معین الدین پروانه میسر گشت و غیدان که امیر شهر بود با جمع بسیار از زمره کفار علف شمشیر آبدار شدند و مسجد جامع را که کنیسه کرده بودند از آن طرز کفری برقرار مسجد و آیین آن باز آوردند، و معین الدین پروانه بر بناء قدیم و اساس آن عمارتی عالی درافزود و تلاوت انجیل بتلاوت تنزیل بدل شد و ضرب ناقوس منکوس گشت و صوت اذان که علامت اعلاء کلمه اسلام است رونق تمام یافت (یریدون لیطفوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون)، فی الجملة به جهت اطمینان خاطر پروانه تا قبل از سلطان مستظهر شود و ایمن گردد و بزودی به حضرت سلطان پیوندد، منشوری موقع بتملیک سینوب بدو فرستادند در غایت بلاغت و در استمالت مبالغت نمودند، اما تغییری که بر آئینه ضمیرش بود زائل نگشت، هیئات شکسته کی شود باز درست. القصة در آن حالت که توهم داشت و بر حسب تدبیر حال خویش و اتفاق دیگر اکابر برخلاف سلطان حالات نموده بود بقلع و قمع سلطان از حضرت اعلی اجازت یافت و سلطان مستغرق شهوات نفسانی و از کید خصم غافل، نکته: پادشاه سایه حق است، السلطان ظل الله فی الارض یاوی الیه کل مظلوم، باید که متیقظ باشد و قدم بر جاده عدل و احسان راسخ دارد و در امامت بر شرائط دین و مداومت بر طاعت حق

تعالی اهمال روا ندارد تا خلق بقدر استطاعت طاعت او واجب دانند و انقیاد لازم شمرند.

فی الجمله معین الدین پروانه بعد از فتح سینوب و فراغت آن مهمات بولایت دانشمندیه بر موجب حکم یرلیغ که حاصل کرده بود به بیلاق نابشی نویین که امیر تومان بود بجانب قیرشهر رفت و او را با لشکر مغول بجانب آقسرا دلالت کرد و ایلچیان متواطر بطلب

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱۷

سلطان رفتند که استقبال کند، برغم آنکه نابشی بجهت مصالح روم بجانب اوج حرکت نموده است، سلطان از قونیه بر سیبل استقبال به آقسرا پیوست، و چون نابشی بولایت ایوبحصار پیوست سلطان برسم استقبال از آقسرا بجانب قیرشهر بدرآمد پیش از آنکه با نابشی ملاقت افتد، پروانه پیشتر آمد و در ما بین سلطان و او ماجرای دردآمیز و عتابی وحشت انگیز رفت و پروانه کلمات درشت در مواجهه با سلطان بی تحاشی بر کار کرد چنانکه سلطان متغیر شد و با پروانه خطاب کرد که ایجی مستی و یا محشوشی، بجواب گفت، آری مرا افعال ناپسندیده تو مست و محشوش کرد، ترا از قلعه بردول من بدرآوردم و ترتیب سلطنت تو بترتیب من تمشیت یافت، بعد از تقدیر الهی حق خدمت من نیکو نشناختی، فی الجمله بعد از ملاقت نابشی سلطان تا بسرای خود باقسرا آمد و صاحب فخرالدین علی در موکب سلطان تا بسرای متابعت نمود و پروانه در موکب نابشی از بیرون شهر گذر کردند و بصحراء آب قلقل نزول فرمودند، روز دیگر که آفتاب جهانتاب هنوز سر از تنق افق برنیاورده بود که منهیان قضا و قدر کمین خطر

برگشوده بودند و قراغلامان تشویش نابیسی باستحضار سلطان بیهانه طوی پروانه دعوت کردند و صاحب و امرا گفتند که امروز سلطان را پیش نابشی رفتن واجیست که پروانه طوی میکند، او نیز بجهت استرضاء نابشی برغبت سوار شد و اگر چه بدان علامات و امارات منهیان قضا و قدر در گوش هوش او فروخواندند که بیای خود بیلا میروی تو بیچاره، اما چون حجاب غفلت غشاوه بصیر عقل او بود هوش استماع نداشت و سخن سری فهم نمیکرد.

فی الجملة چون در آن عسرت در خرگاه عشرت نابشی در آمد با قداح شراب نامزوج متواتر عیش بر او منغص گردانیدند، چنانکه مست طافح شد و از بی خودی از دست رفت، در آخر روز سمومی نیز با شراب صرف در قدح صرف کردند، سلطان از تجرع آن کاس اجل در وحل افتاد و بیرون آمد و خواست که باستفراغ دفع آن الم کند و از آنجا به شهر آید مانع شدند و شب هم در آن منزل باز داشتند تا در آن مخیم عاقبت عمر او مختتم گشت و بامداد حجاب و منهیان آمدند و بیهانه آنکه سلطانرا از خمار شراب مرضی حادث شده است، جهت نقل مرقد سلطان محفه ساختند و بجانب قونیه روانه شدند، در آن زمان بحکم قضا آیت فنا بر صحیفه عمر او نگاشت و آن قدر زمان که مقدور عمر او بود سلطنت راند و مسببان قدر پیش از آن آمان ندادند، و چون بحکم قضا و قدر درماند او نیز چون دیگران نماند. و هرکرا از وضع و شریف در وفات او در دل داشت آشکارا نمی توانست کردن.

جلوس سلطان غیاث الدین کیخسرو بن السلطان رکن الدین قلیج ارسلان

بعد از وفات پدرش معین

الدین پروانه با جمعیت اکابر و امرا و لشکر انبوه با نابی بقونیه رفت و سلطان غیاث الدین کیخسرو پسر سلطان رکن الدین را از مادرش بستد و در

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱۸

سن شش سالگی در سنه اربع و ستین و ستمایه بر تخت سلطنت نشاند و فرامین مبشرانه جلوس او بتوقیع (الملک لله) باطراف و اکناف ممالک ارسال گردانیدند و حال مردم در تعزیت پدر و تهنیت پسر همین صورت داشت که در موت هارون الرشید خلیفه و قیام امین پسر او گفته اند، شعر تازی:

العین تبکی و السن ضاحکهفنحن فی ماتم و فی عرس الحق معین الدین پروانه او را تربیت نیکو داد و مثل قاضی نور الدین ینبوعی صاحب فضیلتی کامل عدیم المثل را بتعلیم او نصب کرد تا او را از فنون کتابت بقدر امکان بهرمنند گردانید و پیش کاران و ملازمان کارگزار نیکو کردار صالح امین مثل امین الدین امیرداد اصفهانی که استاد الدار و متولی اوقاف ممالک بود ملازم و مصاحب حضرت او داشت تا او را پیوسته بر آیین خسروانه و مهمات خیر و اقامت بر اداء صلوه و صوم ترغیب میداد. و بر احسان تحریض مینمود، چنانکه بعد از قیام بر روایت صلوه از وظایف صلوات هیچ باقی نمیگذاشت تا بدان حسن تربیت که در حجر کرم و حریم نعم یافت بالیده گشت و تا بحد بلوغ قد و قامتی باعتدال و صورت خویش حق تعالی کرامت کرد، و چابکسواری شد که بر مرکب شهریاری مثل او نه چشم زمانه دیده بود و نه گوش ایام شنیده و نه در حرم ارم کامکاری

هیچ نهالی مبارک تر از مقدم او بالا کشیده و نه در ساحت جهان از چهار سوی کون و مکان چون روایح فرخنده ایام او نسیم راحتی دمیده، بر سپهر خرد و جود او مهری بود مهر انگیز بنور حشمت آراسته و در دائره دولت مرکزی بزبور سعادت پیراسته.

مناصب دولت در عهد غیاث الدین کیخسرو

مناصب کماکان بر اکابر مقرر ماند، وزارت بر صاحب فخر الدین علی بن الحسین، و امارت با اسم پروانگی بر معین الدین پروانه، و نیابت سلطنت با اسم امین الدین میکائیل، و استیفا بنام مجد الدین محمد بن الحسین، و اشراف ممالک با اسم جلال الدین محمود بن امیر الحاج، و بکلربکی بر شرف الدین مسعود بن الخطیر بی تبدیل و تغییر مغوض شد، و تاج الدین المعتر بن طاهر با جمله امرا و اکابر در مجموع اوامر و نواهی رتبت حکومت و مشاورت و رسم امارت و مساهمت داشت، جمله باتفاق در تدبیر و مهمات ممالک مساعی مشکور مبذول داشتند و نواب و کارداران با تمکین بر ولایت نصب فرمودند و رسوم فرمان دهی و دادگستری در آن زمان بمثابتی رسید که چاوشان بر درگاه سلطنت منادی میکردند که اگر مظلومی و حاجتمندی باشد قصه غصه خویش عرضه دارد. اکثر ایام آن بود که متظلمی بر غبت طلب میداشتند که جهت اکتساب ثواب در قضاء حاجت او سعی نمایند: کسی یافت نمیشد، ولایت ها را اموال بر چهار قسم معین بود که در چهار نوبت ادا نمایند: یویت، نعلبها، مال یام و مال بزرگ. دیگر اصلا و رأسا بتکالیف و زوائد مطالبتی نبود، اموال اوج و مقررات

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۱۹

علائیه و آنطالیه بی نقصان بتحصیل کمتر

محصلی یا بمجرد مثالی که در صحبت قاده از قواد در گاه میفرستادند، بی منع و دفع چون مقرر بود معین میرسید. و آیین سلطنت خصوصا محفل بامداد روز جمعه چنانکه از عهد سلطان ملکشاه و سلاطین سلجوق رسمی معتاد بود برقرار میداشتند و الوان طعام شاهانه در اوقات بامداد جمعه مرتب بود، علماء عصر در محافل مسائل شرعی بحث میفرمودند و رجحان هر کسی از فاضل و مفضول ظاهر می شد تا بر قدر استحقاق و استعداد هر فاضل منصبی از مناصب دینی مقرر میگرددانیدند، خصوصا منصب قضا که از آن مشکلت و نازکتر و بزرگتر در امور دین عالی تر مهمی نیست، و در آن زمان شیخ الاسلام شیخ صدر الدین محمد بود عالمی کامل مکمل بود، بر جوامع علوم اطلاع یافته خصوصا در علم حدیث که در مشارق و مغارب در آن فن مشار الیه بود و از آن سبب که پدر او مجد الدین اسحق از اصحاب شیخ صاحب کشف ربانی محی الدین محمد العربی الطائی الاندلسی بود، و او از طفولیت در چنان حضرت متبرک تربیت و نشو یافته، در علوم دقایق و حقایق صاحب کشفی بود که آن علم ذوقیاب بر او ختم شد و غیر از او کسی بر آن غوامض محیط نشد.

قضاء ممالک: قاضی سراج الدین محمود الارموی در قونیه، و قاضی امین الدین تبریزی در آقسرا، و قاضی جلال الدین در قیصریه، و قاضی عز الدین در سیواس، و سعد الدین و بدر الدین قزوینی در توقات و نکیسار، و تاج الدین خوبی در قراحصار، و قاضی حسام الدین قاضی العساکر که جمله مجتهد بودند و در فنون علوم و غوامض دقایق

و قواعد شرعی بدرجه و منزلتی رسیدند که عرش در مقابله آن کمتر از کرسی نمودی و زمره قضاه متبطل که اکنون در ممالک بدان منصب موسوم اند چون ایشان مایده سالار علوم دینی بودند، این بی خبران و بی هنران کاسه شوی مطبخ ایشان را لایق نه بودند، در مقابله کشف ایشان بکفش داری شایسته ندیدندی. و اصحاب طریقت زمره اهل صفا و مشایخ سجاده معلاء اهل دلان بودند مثل شیخ سعید فرغانی و عراقی و حمید و دیگر شیوخ که در پرتوی صفاء باطن ایشان آفتاب لمعه بودی و از اطراف جهان بآوازه شیخ الاسلام صدر الدین مجتمع شده بودند که این طائفه زراق که درین زمان دم تصوف میزنند، در مقابله آن اکابر طریقت چون صخره صما بودی، در موازنه لعل بدخشان، اگر ذکر اهل تدریس و فضایل ایشان کرده آید بتطویل انجامد علی الخصوص عاشق ربانی و جذبه سبحانی قطب الزمان مولانا جلال الدین محمد البلخی را که در آن زمان قرین بود، چه شرح رود آوازه و دبدبه صیت سخنان او با قطار عالم شایع بوده رضوان الله علیهم اجمعین. و اصحاب انشاء اهل فضل و قلم بودند، مثل زین العابدین و حسام الدین و کمال الدین و حمید الدین و اثیر الدین منجم که چون قلم مشکبار بر بیاض کافور کردار کاغذ روان کردند، صد هزار نتیجه گوهر از هر رقمی بظهور پیوستی در هیچ عهدی در دیوان رسائل مثل آن افاضل و اکارم دست از آستین کتابت بیرون نکرده اند و نه بدان حسن عبارت صاحب قلمی در هیچ زمانی نکته در هیچ رسالتی رانده، مدتی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن،

مدید و عهدی بعید از برکات انفاس مشایخ صاحب طریقت و احسان و مراحم گستری امراء مملکت ولایت معمور و رعایا مرفه و اموال موفور بود و عالمیان بواسطه رسوم معدلت فارغ و آسوده، روزگار دون پرور خط فنا بر صحیفه بقاء ایشان کشید و در بستان مکارم و فضایل بجای گل خار دمید.

فی الجمله آن امن و آمان و رسوم عدل و احسان که در ممالک مطرد ماند تا وقت دخول سنه سبعین و ستمایه، درین سال چون جمله ارکان دولت از نایب سلطنت و مستوفی و مشرف الملک و بکلربکی و غیرهم که تعلق بمعین الدین پروانه داشتند و بحکم قرابت بدو متوسل و بعضی بحکم تربیت و حمایت بدو متصل، و در آن میانه صاحب فخر الدین علی را بیگانه میدانستند و در عزل او بهانه می جستند و او بر موجب التماس که سلطان عز-الدین از ولایت قیرم نموده بود و او تحفه چند ملوکانه با مشربه زرین هدیه فرستاده آنرا عکازه کردند و تهمت یاغی بدان منسوب گردانیدند و او را از مسند وزارت باستمداد امراء مغول برانگیختند و در صورت افعال او رنگه‌ها دیگر آمیختند، و او را بعد از یرغو که در خدمت و حضور امراء مغول نمودند بقلعه عثمانجوق فرستادند و آنجا موقوف و محبوس گردانیدند، فی الجمله چون در جهان هیچ گل بی خار و هیچ خمر بی خمار نبوده است چشم زخم حوادث در منصب او نیز اثر کرد و چون رقم جریمه بر صحیفه عمل او کشیدند و گرد انتقال بر چهره وزارتش نشست، آن اسباب دولت مهیا و عیش مهنا بر او منغص گردانیدند.

تبدیل مناصب در دیار روم

مناصب درین حالت

بواسطه این فترت و این عزلت و تغییرات و انقلاب تغییر کردند و وزارت بصاحب مجد الدین محمد منتقل شد و او از منزلت استیفا قدم بر مسند وزارت نهاد، و بعوض اشراف ممالک استیفا بر جلال الدین محمود مقرر گشت و اشراف از تحویل او بظهير الدین متوج بعوض ناظری ممالک مسلم داشتند و برین قرار چند سال مقرر ماند، و اما قصه صاحب فخر الدین علی بدان انجامید که باستحضار او از حضرت اردو ایلچیان به طلب آمدند و او را بردند و در حضرت علیاء پادشاه یرغو کردند بعد از بحث و فحص بسیار از ان ورطه خلاص یافت و باجازات عالی بر عزلت اختصار نموده بوطن مألوف عودت کرد. و در قونیه یکسال متوطن گشت تا وقت دخول سنه اثنین و سبعین و ستمایه، درین سال اگرچه صاحب فارغ نشسته بود از جوانب برخلاف فراغ بال او حکمها راندند.

باز سوداء طلب وزارت در دل راسخ کرد و دغدغه آن سر از دماغش برآورد و نکته (تراب العمل خیر من زعفران العطله) برخواند، یعنی خاک عمل از عنبر معزولی به، چون مترصد وقت بود و معین الدین پروانه جهت احتیاط ثغور بجانب ابلستان رفته ناگاه فرصت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۲۱

یافت و عزم اردو کرد. بعد ماهی شرف عبودیت حضرت پادشاه جهان آباقا دریافت و از نقود و اجناس خسروانه آنچه داشت جمله را در آن دکشیمشی بدل کرد و باز بعواطف مخصوص گشته، آفتاب دولتش از کسوف و ماه مرادش از خسوف بدرآمد و آب رفته بجوی سعادتش باز آمد و به تجدید و تأکید

بحکم یرلیغ سر از جیب وزارت برآورد و به مآمن مألوف رسید.

القصه باز احکام یرلیغ بوزارت حاصل کرده با حصول مرادات رجوع کرد و دست در شاخ حکم زد و نهال اسیدش برومند شد و در منصب وزارت متمکن گشت، صاحب مجد الدین محمد بوجود وزارت او استعفا طلبیده، اما چون بی وجود او دیوان سرای سلطنت رونقی نداشت و بمنصب استیفا رجوع کردن از اعلی باسفل بازگشتن مصلحت نبود، منصب اتابکی بر آن نسق که جلال الدین قراطی داشت بنام او منشور بتوقیع پیوست و الحق سروری بود صاحب فضیلت و سخاوت که بازار فضل و کرمش گویی دکان عطار بود که از آن جز نسیم رایحه راحت بمشام خلق نمی رسید، یا حضرت رفیع و سده منیعش جرم آفتاب بود که بازماندگان ظلمت حاجت را فیضان نور از مطالع آن بود، وزیری بود در علوم وافی بدرجه مکانت صاحب عباد کافی رسیده که هر نکته که در حدیقه محاورت بر حدقه سخن ایراد کردی از غایت دقت و عذوبت و لطافت هیچ کس را از اهل فصاحت و بلاغت قدرت جواب آن نبود، صاحب فضیلتی بود ذو الکتابتین که در بسیط خافقین نظیر نداشت، درر عبارت او از غایت بلاغت بی نقیض بود و غرر کلمات از کمال فصاحت مستفیض، مراسلات او در غایت اعجاز و انجاز بود، در آن وقت که از وزارت معزول گشت و در مناصب تغیر و تبدیل راه یافت هرکسی کیفیت حال خود را تذکره بخدمت صاحب دیوان شمس الدین محمد جوینی که صاحب دیوان بزرگ بود عرضه داشتند، او مکتوبی بکلمه چند مختصر موجز نوشته بود.

القصه چون صاحب فخر الدین باز

در وزارت شروع کرد و معین الدین پروانه را با او بتجدید و تأکید عهد و میثاقی رفت و در ما بین ایشان بی رعونت و مدهانت باز الفتی حاصل شد چنانکه نص کلام مجیدست. که (لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ)، فی الجملة باز حکم مملکت بر قاعده مستمر قرار گرفت و هرکسی که در آن منصبی که بودند بدفع سحره عدوان موسی وار ید بیضا مینمود.

امین الدین میکائیل قونیه را مستقر نیابت سلطنت کرد. و الحق کوهی بود از حلم و وقار که ملجاء و ملاذ اخیار و احرار جهان بود، دلہاء جراحات رسیدگان را از عوارف مرهمی شافی و اصیل بود و خواطر محنت زدگانرا از عواطف علاجی کافی متواصل. جلال الدین مستوفی در آن زمان شرائط و قواعد استیفا بکمال رسانید و او خود صدوری بود بصدق گفتار موصوف و بحسن کردار مبعوث، صفات او بیت القصیده مردمی، ذات او سر جریده آزاد مردی، خاک قدمش گویی از مروت سرشته بودند که راه جز سوی مسکن کرم نمی برد، نتایج قلمش پنداری ثمره سعادت بود که جز راه صواب نمی سپرد با حسن صورت لطف شمائلی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۲۲

داشت، بفضل و فضایل کفایتش چراغی بود در قصر کرم افروخته، استیفا قبایی بود بر قد قدر و جلالت او دوخته.

شرف الدین ابن الخطیر در امارت بکلربکی لواء زعامت متجنده باوج سماک رسانید و عرصه ممالک از متمردان سفاک اتراک پاک میداشت و دائره نکیده محل مرکز حکم او بود و ضیاء الدین برادرش به نیابت و حجابت پروانه در مهمات

خطیر مملکت نظر داشت.

و علی الجمله امور کلی و جزئی برأی صایب پروانه تعلق داشت و جمله ارکان دولت را مرجع آمال و مقاصد حضرت والاء او بود. فی الجمله هریک بذات خود عالمی بود از رزانت و شهامت، و هر یکی بصفات خود جهانی از فتوت و کرامت، و هر یکی با وجود رأی ملک آرای او وهمی داشت. فکرت پیمای و در فنون کتابت عبارت و بلاغتی دلگشای، مجالس و مجامع ایشان مشرف بحضور علماء و مشایخ، مقرر حکومت ایشان مزین بوجود اکارم و افاضل، مناصب اعمال دینی و دنیوی در منصب استحقاق مقرر داشتندی، دست رد بر پیشانی هیچ رجائیه که بضاعت امل داشتی نهادندی، کوب کتاب در پناه شرف و رفعت ایشان از حسیض هبوط باوج مکانت رسید، در گل زار مآثر ایشان گل فضل چنان بشکفید که رخساره علم و ادب بر- افروخت، آشنا و بیگانه در حمایت جاه آن سروران یگانه مدتها فارغ نشستند، افاضل و اکارم زمان از اطراف و اکناف جهان می آمدند و خود را بر فتراک دولت ایشان می بستند. هر که دست در شاخ دولت ایشان زده از ثمره سعادت بی نصیب نماند. هر کرا تمنا فرخندگی بود سر بر خط بندگی ایشان می نهاد، در مراعات علما و مشایخ مبالغت می نمود، در مطالبات و ملتسمات ایشان مواعید خوب بانجاز می رسانیدند، و در اصطناع ایشان اسعاف می فرمودند، دماء و فروج مسلمانان در کنف معدلت ایشان محفوظ بود، و کافه رعایا و متوطنان بلاد و ولایات بنظر عنایت ایشان ملحوظ، سرلشکران اطراف بدانچه موسوم و مأمور بودند در حفظ ثغور باقصی الغایه اجتهاد می نمودند، قال الحکیم: (من عامل الناس و لم یظلمهم و حدتهم

و لم يكذبهم و وعدهم فلم يخلفهم فهو كمن كملت مروءه و ظهرت عدالته و وجبت اخوته و حرمت غيبته)، قيل لله در البرامكه عرفوا تقلب الدول فبادروا بالمعروف قبل العوايق، تنبيه: چه خوشتر از آن كه اگر كسى را دولتي روى نمايد و يسارى دست دهد، پيای مردی آن دستگیری خلق كند و رعایت خدم و حواشی علی قدر مراتبهم باقامت رساند، هر كه شرف اسلام دریافت و بر تبت حكومت رسید و درجه و مكانت عالی نصیب روزگار او شد نتیجه آن شرف و مكانت آن باشد كه در قضاء حاجتمندان مبادرت نماید و اندیشه منع حاجات خلق بخاطر راه ندهد تا اگر روزی چند از اسباب دنیا تمتعی یابد و بعیش مهنا رسد در عقبی بحظ او فر و نصیب مستوفی تواند رسید. النص: (من كان يريد حرث الآخرة نزد له فى حرثه و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له فى الآخرة من نصيب)، ابو حازم بهارون الرشيد نوشته بود كه ترا خدای تعالی دو چیز داد، یکی مال و دوم شمشیر، بمال تخم نیكى باید كاشتن و بتیغ

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۲۳

فساد از میان خلق برداشتن. عقلا گفته اند كه كاردانی آن نیست كه چون در خطری افتد خود را بحیلت برهاند، كاردانی آنست كه جهد كند كه در خطر نیفتد. فى الجملة در عهد مملكت آن سلطان خورشید فر کیوان رفعت و زمان وزارت و امارت آن اكابر كه واسطه عقد مفاخر بودند چهره عروس دولت از حشمت ایشان زیب و زیوری تمام داشت، كافه خلائق ایام در كنف رافت ایشان از خاص

و عام بفرغت تمام آرام یافتند.

تاج الدین المعتر بن طاهر که مقتداء امرا و اکابر بود کارداران ممالک در ملازمت در گاه میمونش از مکاره زمان مأمون بودند و پیش کاران دولت در خدمت حضرت همایونش از عوارض جهان مصون، در ایام امارت او و شیوه آن وزارت هر بقعه که از ممالک در تحت تصرف او بود از غایت رفاهیت و آیین عمارت از روضه ارم نموداری و از عرصه خرم آثاری بود، راهی داشت چنان روشن که آفتاب بمشعله داری آن تفاخر می نمود و سایه داشت که چنان فرخ که سعادت از آن رشک می برد، ایام دولت او تاریخ خیرات بود و زمان حکومت او عهدنامه مکرّمات، القصه این رسوم نیکوکاری و قواعد خوب کرداری مستمر بود تا وقت دخول سنه ست و سبعین و ستمایه، درین سال عین الکمال ساحت کمال سعادت ایشان اثر کرد، زمانه شوخ چشم بدیده خطر در ایشان نگریست، قضا از پرده غیب تیر قدر روان کرد و چون روزگار آبستن بود (و اللیل جلی فما تدری ما تلد).

ذکر ظهور فتنه و آشوب و عصیان پسر خطیر

حوادث بسیار در وجود آمد، معین الدین پروانه و صاحب فخر الدین جهت وصلت ملکه دختر سلطان که بتزویج پادشاه موسوم بود عزم اردو کردند، جهت ما یحتاج ملکه و ترتیب اسباب تقدمه حضرت مدتی در سیواس توقف نمودند و چون تخیل و توهم داشتند که مبادا که در ممالک بواسطه غیبت ایشان خللی ظاهر شود، در آن نهضت متردد بودند و بتغییر زمان تعللی می نمودند و امارات آن خلل در چهره بعضی سپهداران ظاهر بود (حركات العیون تدل علی ما فی القلوب)، و خود هنوز عزم نانموده بیجر بهادر که از آن امرای

اگراد بود که با سلطان جلال الدین خوارزمشاه بمحاربت سلطان علاء الدین بروم آمده بود و بعد از انهزام لشکر خوارزمی در روم مانده ببردولت بود و سپهدار دیار اطراف بکر، واجب یکساله مقررات و متوجهات ولایت دیاربکر ببهانه عزم اردو در حوزه حصول آورد و ناگاه مخالفت نمود و با لشکر آنجانب با کوس و نقاره و علم و برگ تمام عزم دیار شام کرد و اول باعث خلاف و باحث اختلاف و دلیل دیگر امرا بدان دیار او بود، فی الجمله بعد از تأمل و توقف بسیار معین الدین پروانه را از حکم یرلیغ تخلف نمودن متضمن خطر عظیم می بود عزیمت اردو مصمم کرد، و چون اعتماد بر صاحب مجد الدین اتابک و جلال الدین مستوفی و شرف الدین بکلربکی داشت سلطان غیاث الدین کیخسرو را بدیشان تسلیم کرد و قضایاء بسیار در مصالح روم با ایشان تقرر نمود

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۲۴

و با صاحب روانه شد، اکابر مذکور در موکب سلطنت بقیصریه آمدند و سلطان را در مقر سریر خود رواتب سلطنت مرتب گردانیدند و اکابر بفراغت بال هر یکی بتدارک حال و تقدیم آمال و تدبیر اعمال مشغول شدند، القصه اولاد خطیر چون میدان ملک خالی یافتند گوی مخالفت درانداختند و قدم عصیان در کوی طغیان نهادند، و دیگر سودایی که در خفیه پخته بودند اگرچه هنوز خام بود فروریختند (هیئات هیئات تکتم فی الظلام مشاعل لابل تضرب فی حدید بارد)، جماعتی از سپهسالاران که شیاطین الانس بودند و از ابناء جنس ایشان در آتش غوغا و دمدمه بیغاره ایشان باد اغرا دردمیدند و

بی استبداد و استعداد کامل برغم اعلاء کلمه اسلام باستمداد و استنجد لشکر شام بر مقاومت لشکر مغول قیام نمودند، اول شرف الدین برادرش ضیاء الدین را به رسالت بخدمت ملک ظاهر پادشاه شام بطلب لشکر روانه کرد، پیش از آنکه از آنجا مظاهرتی یابد و مددی رسد با استعداد لشکر خود بقیصریه بر سر سلطان هجوم کرد و بتغلب و استیلاء سلطان را از مقر سریر خود برانگیخت و بجانب نکیده که دار الحصن و مکمن و اقطاع او بود با موکب سلطنت توجه نمود. تاج الدین گیو که سرلشکر ولایت دانشمندیه بود و پسر اتابک ارسلاندغمش که سپهدار و طرفدار اوج بود و پروانه در مراقبت امور سلطنت و حفظ اطراف اعتماد کلی بر ایشان نموده، چون این مخالفت از پرده قضا و قدر بر سیل بغتت فجأت طاری گشت و ایشان از کیفیت این حرکت غافل بی استحضار لشکر از مقاومت قاصر ماندند و در آن مصادفت و مصادمت باندک معارضه که نمودند سر بر خط فنا نهادند و قلم قضا رقم (کان لم تغن بالامس) بر صحیفه وجود ایشان کشید، صاحب مجد الدین اتابک و جلال الدین مستوفی و امین الدین امیرداد را که صاحب قلم بودند بی وجود سطوت تیغ شوکتی نماند.

شمس الدین گنجه که نایب مطلق تاج الدین معتز بود و از آن رسوم امارت استعفا طلبیده و دست از تحکیمات و تصرفات دیوانی بازداشته و سر بگریبان تصوف برآورده و لباچه بخرقه و دیبا بصوف بدل کرده ناگاه بدعوی جهاد باجتهاد تمام قدم در عرصه آن خطر نهاد، بلکه خود در خفیه باعث آن فتنه و مشیر اولاد خطیر او بود. فی

الجملة در خدمت موکب سلطنت صدهاء دمدمه کوس در کوه و هامون فکنده با لشکری انبوه بنکیده پیوستند و مدتی آنجا دعوت اتراک قرامان و لشکر اوج کردند و انتظار لشکر شامی مینمودند. منجوق دولت سلجوق که بوجود پروانه و صاحب فخر الدین بیوق رسیده بود روی در تراجع نهاد، اساس دولتی چنان مؤکد و قاعده مملکتی چنان ممهد از سوء تدبیر زمره مغرور ناگاه فتور یافت.

در نکیده اتراک قرامان و اتراک جوانب اوج جمله متابعت نمودند و متواتر روزبروز متعاقب میرسیدند، در اثناء آن اورله نامی را که با دویست نفر مغول در جانب معدن بمحافظت آن حدود موسوم بود جمله را بقتل بردند و سرهای ایشان را اجناد نکیده در میدان گوی چوگان لعب کردند و پیش از آنکه از استمداد لشکر شام قوت و شوکتی یابند، بدین قدر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۲۵

حرکت مختصر اهتزاز نمودند و دست بقتل مغول فروداشتند. فی الجملة در آن تزلزل و تقلب که در انتظار لشکر شام داشتند صبحشان تیره چون شام مینمود و حرکه- المذبوحی میکردند و جان بلب رسیده روز شب میرسانیدند و هر وقت از نکیده بر امید فرج تا بصحرای دولو حرکت و نهضت مینمودند تا مگر از وصول لشکر شام اثری یا خبری یابند، در اثناء آن حالات و تزلزل و ورطات مقدار شش هزار سوار از لشکر شام بجانب آبلستان بدرآمد و رسول ایشان بنکیده آمد و تقریر کرد که سلطان شام نهضت نمود در عقب آن لشکر که به آبلستان رسید بی آنکه آن خبر آحاد بجمع پیوندد، فرامین و امثله بجهت ترتیب

نزل بولایت روان کردند و در ضمن فرامین ذکر کردند که رسم نزل و نثار موکب همایون و رایات میمون صاحب القبلتین سلطان الخافقین مظفر الدنیا و الدین الملک الظاهر اعلی الله کلمته چندین وجوه از نقود و چندین از اجناس ترتیب کنند و در متن فرامین کیفیت و کمیت بقلم تحریر دیوان شرح دادند، و همینکه امثله و فرامین در صحبت قصاد بجوانب ارسال گردانیدند. از جانب دیگر پروانه و فخر الدین صاحب و تاج الدین معتر در خدمت رایات پادشاه زاده فنغرتای که خسروی جهانگشای بود وصول یافتند و از طرف سیواس به جانب یینلو بدرآمدند و نجاهه ایشان قرب پانصد سوار بتجسس متوجه آبلستان شدند تا از لشکر شام چه خبر یابند و همچنان از آن شش هزار سوار شامی که با آبلستان آمده بودند بجانب اطراف روم هم بتجسس آمده بودند تا از لشکر مغول و تاجیک احوالی باز دانند، ناگاه مقابل یکدیگر افتادند، لشکر مغول از لشکر شامی سواری گرفتند و از احوال شام پرسیدند، چنان نمود که این لشکر شام است که بدین طرف آمده اند و ملک ظاهر با شصت هزار سوار در این نزدیکی نزول کرده است، و عدد لشکری یکی در ده تقریر کرد، لشکر شامی نیز از لشکر مغول سواری گرفته بودند پرسیدند که این چه لشکر است، گفت که دو پادشاهزاده اند هر یکی با شصت هزار سوار قصد شام دارند، بدین اخبار اراجیف لشکر شام منهزم عودت نمودند و به ولایت خود درآمدند، لشکر مغول نیز بدین خبر از خوف منهزم کوچ کردند و یک منزل باز گشتند و پروانه و صاحب و تاج الدین معتر

را بتهمت آنکه مگر ایشانرا از لشکر شام اطلاع بود و مخفی داشتند موقوف گردانیدند، درین حال که به خبر اراجیف انهزام فریقین حادث شد شمس الدین گنجه که از نکیده به رسالت شام موسم شده بود و روانه شده تا پادشاه شام را بر جهاد تحریض و ترغیب تمامتر دهد و در عزیمت استعجال نماید، خود ناگاه در آن جانب در صدد صدمت لشکر مغول افتاد و او را گرفته بخدمت شاه زاده قنغرتای آوردند و در آن روز شهید کردند، چون از سر سجاده قدم در جاده مشغله دنیا نهاد از دنیا برآمد و ازین بهره مند نشد. فی الجمله چون در ما بین دو لشکر اخبار اراجیف حادث شده بود بمجرد آنکه نواب ساروس و زمندو از انهزام لشکر مغول و توقیف امرا خبر دادند پیش از آنکه بر حقیقت حال اطلاع یابند و خبر فرستادند که ملک ظاهر بر لشکر مغول زده است و لشکر مغول منهزم شده اند،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۲۶

شرف الدین خطیر نیز بی آنکه تحقیق آن خبر کند در آن شطارت بصر بصیرتش چنان فرو بست که بتعجیل تمام فتح نامها ببلاد و ولایات روان کرد.

صورت فتحنامه که وجود نداشت آنچه باقسرا آوردند بر این نسق بود

بسم الله الرحمن الرحيم، قضاة و ائمه و نواب و کارداران و اهالی آقسرا احماها الله تعالى و مکنهم بپرسش حضرت سلطنت ما مخصوص باشد و بدانند که رسولان و قصاد متواتر رسیدند که سلطان الخافقین صاحب القبلتین رکن الدنیا و الدین الملک الظاهرا علی الله کلمته با عساکر منصور نامحصور نهضت فرمود و مقدمه عساکر اسلام بممالک محروس ما بیرون آمدند و موکب همایون سلطنت ما بر عزم

استقبال پادشاه اسلام خلد الله ملكه از محروسه نكیده روانه شد، چون بنواحی قراحصاریواش وصول افتاد، قصاد خیر آوردند که مخالفان دولت ما جمعیت کرده با لشکر ملاعین بقصد مسلمانی و مسلمانان توجه نموده بودند، چون حسن حفظ یزدانی کلائت لطف ربانی کفیل و ناصر بود بر وفق نص (ان الدین عند الله الاسلام) امداد فتح و ظفر ظاهر شد و بر مقتضاء حدیث نبوی علیه السلام که (ان لهذا الذین علی رأس کل ماته سنه ربا ینصره)، عساکر اسلام بموضع آبلستان با ملاعین کفار مقابل افتاده اند و قدم صدق در بادیه نهاده، بیشتر آن مخاذیل و ملاعین خاکسار را علف شمشیر آبدار گردانیده اند و در عقب بعضی که مانده بودند و منهزم گشته روانه شده اند و پروانه مفسد و صاحب معتز خاین در قید خزی و خسار اسار گرفتار شدند و موکب سلطنت ما بعزم پادشاه اسلام مسارعت نمود، رجا بفیض فضل ربانی عز شانه و ثوقی تمام دارد که روز بروز اعلام اسلام اعلاء یابد و مبانی دین مشید و قواعد کفر و ضلالت منهدم گردد و شرر کفار ملاعین اباد الله خطرهم و فرق دهمان هم بکلی منطفی گردد، می فرماییم که بدین موهبت عظیم و عطیت کریم که در ابتداء مسلمانی را کرامت شد استبشار و استظهار افزایشند و این بشارت را در شهر و ولایت منادی کنند تا کافه رعایا بفراغت بمهم و مصلحت خود مشغول شوند و بدعا بیفزایند ان شاء الله تعالی. القصه بامداد این فتحنامه مزور باطراف فرستادند شبانگاه که آفتاب از این بام لاجورداندود پشت به دیوار مغرب فرومی کرد شاه زاده قنغرتای با نوینان توقو و توداون در نواحی قراحصار

یوآش با لشکر بی شمار پیرامن مخیم سلطان درآمدند و گرد خیمه شرف الدین خطیر حلقه وار دایره کردند، روزگار مکار از امرایی که در آن حرکت همداستان بودند اول ضرر و آسیب خطر از ولد خطیر در گرفت، تقدیر که منقلب احوال است جمع سلامت آن قوم بتکسیر رسانند، عقلا گفته اند و این شیوه خلل خود ظاهر است که هر پادشاه را که پیش کار ظالم باشد و پرگاروار قدم بر جاده راستی ثابت ندارد پادشاه را از دایره عدل و صواب زود بدراندازد چه هر نیکوکاری که بدکرداری بدو راه یافت او را از جاده نیکوکاری زود گم راه گرداند. فی الجمله عقاب شوکت شرف الدین خطیر را که مگر از آفت زمانه رست اما چون پر و بال بشکست و بحیلت و چابکی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۲۷

از آن میانه بیرون جست و گمان برد که مگر از آفت زمانه رست، اما چون قضا در عقب او بود دست از دامنش باز داشت، می خواست که بحصاری متحصن شود و به رکنی از ارکان روم پناه برد و با اعتماد عهد و میثاقی که با کوتوال قلعه لولوه داشت و با او از سر وفاق در مصالح آن حصن اتفاق نموده و بعد از تقدیم عمارت آن بقعه ذخیره آب و نان و ما یحتاج قوت بی نهایت مرتب آماده گردانیده، در آن تزلزل و ولوله بر همان مقام لولوه که اعتماد کلی بر آن داشت توجه نمود و صاحب قلعه او را راه داد و باعزاز نزول داد، آن سرگشته پنداشت که مخلصی و مقصدی یافته است و نمی دانست که در دام بلا گرفتار

شده است و ضرر او از همانجا خواهد بود که امید نفع دارد، سابق الدین صاحب قلعه عهد و میثاقی که با او کرده بود وفا نمود، خود کدام وفا که وفا در جهان چون سیمرخ نامیست بی نشان.

فی الجمله لشکر مغول در عقب او بنواحی لولوه رسید کوتوال لولوه تا زحمتی از لشکر بولایت نرسد و دارگیر بتطویل نینجامد بتعجیل تمام او را بدست مؤکلان بلا و مسببان لشکر قضا باز داد. فی الجمله او را گرفته بقشلاق شاهزاده قنغرتای آوردند، شاهزاده قنغرتای و توقو و توداون در آن سال بقشلاق دلوجه اقامت کرده بودند، شرف الدین خطیر را آنجا آوردند، روزی چند یرغو داشتند میخواست که جماعتی دیگر را نیز که پیش از آن در آن تخلف با او دمی زده بودند و اتفاقی نموده در صدد یرغو درآرد بوعده و عشوه پروانه که در باب استخلاص او امید داد فریفته شد. فی الجمله روزی چند درین خوف و رجا و صواب و خطا بسر رفت و کارداران بسیار را از اطراف آوردند و یرغو کردند اگرچه اموال و اسباب جمله بتاراج رفت و در آن هرج و مرج خرج و برج بی نهایت واقع شد، اما بتدبیر پروانه اگرچه مالشان تلف می شد اما هیچ آفریده را بینی خون آلود نشد غیر شرف الدین خطیر که در صدمت آن خطر و موج طوفان آن ورطه که سیلاب قهر داشت بغرقاب فنا فرورفت، مادام که اقبال استقبال او می نمود و سعادت مساعدت می فزود کسوه عهد دولتش مجدد بود و بساط مهد حشمتش ممد، چون ملک خیره گشت طریق غدر سپرد زوال بساحت کمال او راه یافت اقبال راه انتقال گرفت، تدبیر

ضیاء الدین برادرش که بشام بااستمداد لشکر رفته بود با تقدیر ازلی راست نیامد بحکم (المقدور کاین)، هر اندیشه که ضیاء الدین در آن نموده بود برحسب ارادت او دست نداد، پادشاه شام در وقت حاجت اهمال نمود و در معاضدت و مظاهرت مبادرت ننمود، و آن تأخیر فساد حال این شورانگیزان شد، بعد الواقعة تدبیر تدارک مفید نیامد، چون سعادت طالعی بارادت طبیعی موافق نیفتد بیچاره آدمی ضعیف بنیت چه چاره تواند کرد. فی الجمله در کشاکش آن حیرت و محنت و صدمت آن نکبت و بلیت قصیده انشا کرده بود و بدست یکی از خدمت تسلیم کرده که بضیاء الدین رساند. این یک بیت از آنجملست.

من رفتم و روزم بشب تیره بدل شدانگار ضیا آمد و از شام سحر کرد حوادث سایر که در این سال واقع شد: توقو و توداون در مدت ایام قشلاق جماعتی را

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۲۸

که مطابعت اولاد خطیر نموده بودند از وضع و شریف و صغیر و کبیر جوق جوق از اطراف می آوردند و در باب آن آشوب و تشویش تفحص می نمودند، و پروانه گاه وساطت می نمود و گاه دلالت می کرد، طائفه را که بر گناه خود اعتراف می آوردند و بر انکار اصرار نمی نمودند رقم عفو بر جریده جرایم او می کشیدند و هر که بطریق معاندت و مکابرت پیش می آمد خرمن امیدش بر باد می دادند و آنچه سزای حال او بود در کنار او می نهادند. مؤلف گوید: من نیز در آن دیوان قلمی داشته بودم و بر صحیفه آن دولت رقمی نگاشته، اما چون آن متابعت کرها لا طوعا اضطراری بود نه

اختیاری، و از تصرفات اموال مواضع چون دیگر جماعت طامع تعرضی نرسانیده بودم و من جمیع الوجوه بری الساحه بودم و از آن خمیر مفسدت فطیری نیافته از آن ورطه المی ندیده چون موی از خمیر بیرون آمدم، بفضل الهی از آن صدمت هایل بی ملامت سلامت بماندم.

ذکر خروج اتراک قرامان

القصه اولاد قرامان و اتراک اوج درین سال خروج کردند، چون نخوت عصیان و نشوت طغیان در دماغ ایشان بیضه کرده بود و خوف مغول در دل ایشان قرار گرفته چون آن حادثه خطرناک شرف الدین خطیر حادث شد بضرورت مجال تخلف یافتند و سر از ربه طاعت برتافتند و از ارسال اموال و رسوم مقررات دیوانی تمرد نمودند، بدر الدین ختنی که سپهدار ولایت ارمناک بود بمدافعت و مقاومت اتراک قرامان کمر انتقام بر میان بست، و اگرچه پروانه رضا نداشت چون الحاح بسیار نمود باجازات توقو و توداون با هزاره از لشکر مغول و مثل آن از تاجیک بر سر اولاد قرامان بدان ولایت رفت، چون بلارنده رسید اتراک ارمناک قصاد باستقبال فرستادند و ملتزم شدند که در عوض عصیان ودیت طغیان صد هزار دینار بخزانة سلطان رسانند خاصه سرلشکری بتمام ادا نمایند، بدر الدین ختنی از غروری که در سر داشت و اعتمادی که بر جلادت خود می نمود قبول نکرد و بر اندیشه زیادت دندان طمع در خون و مال ایشان تیز کرد و بر هتک استار ایشان رغبت نمود. حکما گفته اند (اعظم الخطایا محاربه من یطلب الصلح) چون طریق سهولت نسپرد و راه تسلط گرفت کارش بصعوبت انجامید و عزم بر آن جزم کرد که سیل نهب و غارت در آن ولایت درآید و

بی احتیاط در دربند کوسو درآمد، اتراک بی باک پذیره او شدند و در مقاومت بجان کوشیدند، بدر الدین ختنی از مقاومت و مدافعت ایشان قاصر ماند و چون مستان طافح گوشه بگوشه می رفت و چون کبوتر در مضراب رانده بود پای مقصودش در خلاب عجز ماند و مهره مطلوبش در ششدر تحیر افتاد، بر آن جرأت ناصواب نادم گشت و بر آن حرکت ناواجب خایب شد و ندامت سود نداشت و غرامت مفید نیامد، چون مرادش بحصول موصول نگشت و غنچه آمالش در بستان امارت ناشکفته ماند بقلعه از قلاع ارمناک متحصن گشت و از آنجا محصور شد و نقد و جنس و رطب و یابس و مراکب و اسلحه لشکر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۲۹

مغول و تاجیک جمله روزی اتراک بی باک شد، و قد قیل چون در آن مدخل مخرجی نیافت مدتی در آن طرف در حیص بیص عدوان در حبس اتراک عاجز و حیران ماند و انهزام و قصور و فتور او سبب استعلاء و استیلاء اتراک شد و ماده تمرد خوارج آن بود و از سر آن حرکت ناصواب و تدبیر فاسد گستاخ شدند، امین الدین میکائیل نائب السلطنه باشارت و استصواب شاهزاده و نوینان بجهت سد آن خلل و اصلاح افساد آن عمل از موضع قشلاق دلوجه بجانب لارنده انتهاض نمود، اگرچه بدر الدین ختنی بواسطه وصول او بدانطرف خلاص یافت اما هر تدبیری که مقدور بشر بود و هر جد و جهدی که در وسع طاقت گنجید در مطاوعت اتراک تقدیم داشت مفید نیامد، و هر مبالغتی که در طریق مدافعت ایشان بود سودمند نشد. القصه

هنوز این خروج التیام نیافته و مهره آن فساد از ششدر غوغاء اتراک بیرون نیفتاده و تدارک آن در سلک صلاح انتظام نیافته که جماعتی دیگر از اتراک اوج قافله فرنگ زده بودند و اموال و نقود و اجناس بسیار غارت کرده، خواجه یونس خال پروانه در آن زمان امیر السواحل بود بجهت اخذ اموال فرنگ بر سر آن اتراک رفت او نیز بصلح راضی نشد، بعد از قال و قیل و مقابله و مقاتلت بسیار او نیز شکست یافت و حیول و اسلحه و امتعه و علم و نقاره او جمله بدست اتراک افتاد، شوکت قرامانیان بدان حرکت زیادت گشت، اتراک از جوانب بدین سبب گستاخ شدند و دست استیلا بر آوردند و روز بروز تمرد و تغلب ایشان تزیاید می پذیرفت و بفنون حیل و صروف دغل زمان بزمان قوت می گرفتند و استیلا و استعلاء ایشان مترادف و متضاعف می گشت و بهر جایی که ولایتی در تصرف می گرفتند انتزاع آن بسر لشکران میسر نمی شد، چون امین الدین میکائیل و باقی سروران از تدارک مفاسد قاصر ماندند بقونیه رفت و آنجا قشلاق کرد و مترصد می بود که چون شدت و نداوت زمستان بگذرد، در خدمت پروانه و موکب نوینان بر همان طریق که النجاق نوین درآمده بود بولایت اوج درآیند و آن ولایت را از متمردان پاک گردانند، خود آن اندیشه و تمنا بر حسب ارادت دست نداد، آتشی را که تقدیر الهی برفروزد به آب دریاها نتوان فرو نشانند، سیلابی که قهر لم یزلی انگیزد بتدبیر کافه خلائیق سد آن خلل ممکن نکرد، لاجرم سالهاست که اطراف ممالک شوریده می دارند و از مرارت کاس یأس ایشان تریاق در مذاق خلق زهر

می شود و از خشونت و سطوت شورش ایشان هیچ طرفی مأمون و محروس نیست.

ذکر دخول سلطان بیارس بدیار روم و نهضت فرمودن پادشاه آباقا بدینجانب

القصه در فصل بهار سنه ست و سبعین و ستمایه ملک ظاهر پادشاه شام از آن دیار با لشکر بسیار چون عدد قطرات باران بی شمار خروج کرد، توقو و توداون از قشلاق قیرشهر بطرف ابلستان روانه شدند و معین الدین پروانه نیز با لشکر تاجیک و غیره استصحاب نمودند، چون بصحراء

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳۰

ابلستان رسیدند، هنوز توقو سبط بایجو با لشکری که در نکیده قشلاق کرده بودند بتوقو نییوسته بود که ملک ظاهر با لشکر شام بر سر آمد و التقاء فریقین اتفاق افتاد و از جانبین در قضاء معرکه قلب لشکر یمین و یسار برآراستند و هر دو در آن مقابلت بمقاتلت در افتادند، عرصه ابلستان از خون کشتگان لاله ستان گشت، سحاب خون از تیغ چون قطرات باران از میغ باریدن گرفت. در چنان حالت که بزخم تیغ و تیر و طعن گرز و سنان موی میشکافتند، لشکر مغول منهزم روی برتافتند، توقو را گل اقبال شکفته بکمال رسیده بود، و توداون را پیمانہ آمال مالامال شده، چون دولتشان سپری شده بود و روی در تراجع نهاده در صدمت آن واقعه چون درماندند عاقبت ایشان نیز چون دیگران نماندند، و جهان بی وفا از وجود ایشان خالی ماند و تا ایشان فوج فوج از امراء باشکوه از هر گروه و هزاره و صده که بود بزخم تیغ طعمه وحوش و سباع شدند، معین الدین پروانه بخدمت تمام که از مخلب آن مخافت و مضرت آن آفت در صورت انهزام بیرون جست و از معرض

عقابین آن اصطلام بدرآمد و برخواند و در یک شبانروز تا بقیصریه براند و از آنجا همچنان منهزم بجانب توقات پیوست، ملک ظاهر در عقب لشکر مغول بقیصریه آمد و بر تخت سلطنت نشست، اول بشارت فتح روم بدیار شام نوشت و در ضمن فرمان ذکر کرد که همچنان بدعوت امرای روم و استحضار امراء اتراک شوم رسولان باطراف روان کرد و فرمانهاء فتح بتوقع ملک الظاهر بیارس موقع گردانید و مدت ده روز در قیصریه اقامت کرد با لشکری چنان بی نهایت، چون راهها منقطع بود غله چنان بالا گرفت که مدی غله بچهل درم یافت نمی شد، و چون غله یافت نمی شد منی مویز بده درم می خریدند و در ما یحتاج علف چهارپایان صرف می کردند و اجازت نداد که انبارهای غله بگشایند و بر هیچ آفریده از رعیت بخورشی یا بمجرد علیق مرکوبی تعرض رسانند و چون لشکری در مضیق گرانی عاجز فروماند سبکی کردند و عودت نمودند، اما خللی تمام از فرامین او که باطراف رفت در ممالک ظاهر شد و اتراک مستولی تر شدند و این دولت ملک مستقیم را از ظهور ملک ظاهر از آن زمان تزلزل عظیم ظاهر شد، گویی خروج او زلزال نوایب بود که در قصر مملکت روم افتاد که سبب غوغا و اغراء اهل بغی گشت و تا غایت وقت آرام نگرفته است.

فی الجملة در آن روزی چند که در قیصریه اقامت کرد انتظار می نمود که معین الدین پروانه از توقات و امین الدین میکائیل نائب السلطنه از قونیه متابعت نمایند و بر مصالح ممالک دلالت کنند و روم را نسقی پیدا کند هیچ سروری دیگر چون پروانه نیامد

متابعت نمود، العود احمد برخواند، بتعجيل تمام تا حدود شام براند، القصه پادشاه جهان آباقا با لشکر جرار چون کواکب فلک بی شمار بدفع شامیان بتعجيل بروم آمد، چون پادشاه شام عودت نموده بود در عقب تا بصرای ابلستان تاختن کرد، در وقت وصول پادشاه بابلستان پادشاه شام بحلب پیوسته بود و شور و شغف ایشان فرونشسته، مقتولان صحرای معرکه را پادشاه بنظر خود مشاهده فرمود و عودت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳۱

نمود چه در عقب رفتن و بسینور شام علی الفور در آمدن و به انتقام بی هنگام مشغول شدن متعذر بود، عقلا گفته اند که روباه را بدر خانه خود چندان قوت باشد که شیر را بدر خانه بیگانه نباشد، فی الجمله از طرف ارزنجان نهضت نمود و پروانه را استصحاب فرمود.

وفات اکابر

درین سال معین الدین پروانه را چون سعادت مساعدت نکرد در آن مشایعت بتهمت خیانت منسوب شد، هر عذر که آورد مفید نیامد، هر تیر اندیشه که از جعبه فکرت خود بدرانداخت چون مطابق تقدیر نبود، خطا می رفت، چون از قبضه کمان حوادث تیر آفات برگشادند و دولتش در انحطاط افتاد هر عهده که در عین رضا بر کار می کرد پرگار سخط او می شد. چندانکه از خزانه (ثوتی الملک من تشاء) دولتش بامداد نصرت مؤید بود و اطناب سرادق باوتاد ظفر مؤکد ذات بی همالش بوسایل نصرت از حوادث مصون بود، و با تدبیرات صایب حصول امانیش در ذمت عنایات یزدانی مضمون، چون آفتاب سعادتش به درجه کسوف رسید هیچ دقیقه از دقایق کفایتش در هیچ مصلحت فائده نداد و حادثه اذیت و عارضه بلیت روی سوی او نهاد

و عقده کارهایش بند بر بند تراخی افتاد و چون قوم بنی اسرائیل در تیه غلواء حیرت راه صواب گم کرد.

فی الجمله بتهمت خروج لشکر شام صبح دولتش بشام تیره بدل شد و آخر الامر در الاطاع درجه شهادت یافت برد الله مضجعه و جعل ریاض القدس مرجعه.

از بعضی افاضل که ملازم او بودند استماع افتاد که چون از ارزنجان گذر کرد بوقت وداعش تسلیه قلبی می نمودند و دعاء مسافران در کار می کردند و می گفتند که امید بفضل حق تعالی واثق داریم که با حصول مرادات بمستقر عز خویش رجوع افتد: بجواب گفت که بعد از این خراسانیان عافانا الله منهم درین ملک خواهند درآمدن بوجود خراسانی ما را این زندگانی چه فایده دهد، دیگر از نتیجه حسن اعتقاد او یکی این بود که شخصی را از خواص او چهار سراسب تازی بود مدت یکسال تمام ریاضت داده و از خامی چنان بدرآمده که می گفتند که اگر ده شبانروز بر آن اسبان تاختن کند طاقت آرند و گفتند که در حرکات و سکنات مغول امارات شرور ظاهرست و ما را امروز موکلی نیست و راههای مجهول نیک معلوم داریم که هرگز مغول بدان پی بیرون نبرد، اولیتر که در شب برخوانیم و در پرده تواری و هرب روی بمقصدی آریم، گفت: آری گریختن سهلست و فرصت هست اما چون بسبب ما مغول در عقب آید اکثر ولایات را رنج و مسلمانان بی گنه را خسارت افتد، چه روا باشد که بجهت او امید چند روزه عمر خلقی سبب گریختن من در صدمات ورطه و ظلم و عدوان مغول گرفتار شوند، فی الجمله بعد از وفات او

اتراک شیاطین صفت از شیشه ضبط بیرون افتادند و از خروج خوارج اوج آتش فتنه شعله برآورد، مجد الدین اتابک چون از مشایعت عبودیت پادشاه عودت نمود در سیواس مرضی صعب برنهاد او مستولی گشت، در آن انقلاب از دار دنیا ارتحال کرد

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳۲

و بمرحله دار البقاء عقبی پیوست، منهیان اجل آیت قضی نجه بر ورق عرش نگاهشتند و در آن مرض در گذشت و فرس عمر و دولت و جهان از آن جهان فضایل خالی ماند رحمه الله تعالی.

تاج الدین المعتر بن طاهر در موکب رایات عالیه تا بارزنجان مشایعت نمود، بعد فراغت از تقدمه و ملتسمات پادشاه و امرا و ترتیب ما یحتاج لشکر در ارزنجان مرضی که در ذات او حادث شد تا دیگر حوادث دست درهم داد در آن مرض دولت او نیز در سرآمد و آفتاب حشمتش بداغ زوال موسوم شد و دور روزگار ناپایدار رقم مضمی لسیله بر صحیفه عمر او نیز کشید و مسند امارت از آن منبع راحت و احسان خالی ماند و آن عقد دولت منظوم شده بانفصام پیوست، و کفاه و صدور و دهاه جهان از نعمت او نیز محروم ماندند و او نیز از دار الغرور فنا بدار القرار بقا رخت رحلت بر بست و علی احسن الحال بجوار حق پیوست. فی الجملة و التفصیل چون مصالح و قواعد روم بتغییر و تبدیل خواست پیوستن اول قضاء آسمانی برکات علما و مشایخ که قدم علم و عبادت در دین راسخ داشتند بسبب وفات ایشان مرتفع گردانید و رقم (البرکه مع اکابر کم) از صحیفه اسلام محو کرد،

بعد از آن بنوایب و نوازل پرداخت و از ابتداء سنه اثنین و سبعین و ستمایه اول حوادث اجل روی بدان بزرگان دین و ارباب صدق و یقین آورد و چون جمله جلیس و انیس پروانه بودند پیش از واقعه او جمله یکان یکان درگذشتند، چنانکه چون نازله خروج لشکر شام شد از صبح صفاء ایشان اثری نمانده بود. و نیز سلطان- العارفين مولانا جلال الدین محمد بن البلخی قدس الله سره العزیز که قطب زمان و یگانه جهان بود از دار فنا بعالم بقا پیوست بآرزوی تمام چنانکه التماس کرده است بدعای مجیب که: یا ربی صلحی بکن میان من و محوای ودود، بجوار رحمت ایزدی پیوست، و شیخ الاسلام نمازش را گزارده در حال مرضی واقع شده در زیر بغل شیخ درآمده بزایبه بردند، بعد از هشت ماه شیخ نیز تغمد الله بغفرانه درگذشت چنانکه ذکر می رود. شیخ المعظم شیخ صدر الدین محمد شیخ الاسلام که سید انام بود و زبده و قدوه مشایخ و مقتداء علماء ایام و نعمان ثانی دوران و در فنون علم حدیث و رموز کنوز حقایق و دقائق اعجوبه زمان، و او را در احکام دیوانی سلاطین خلیفه العرب و العجم خطاب می کردند، مولدش در سنه خمس و ستمایه بود و وفاتش در سنه ثلاث و سبعین و ستمایه. چون آفتاب افادت او بر فلک ارشاد منکسف شد دیده استفادت علما و مشایخ جهان که بوجود او منور بود تیره شد، چهره روزگار بی - حضور او خیره ماند و آنجمله علما و مشایخ و افاضل و اکابر که روی بمجلس درس او نهاده بودند جمله متفرق شدند.

قاضی سراج الدین

ارموی که عالم علم بود و بحر فضایل و خورشید آسمان شریعت و مرکز محیط حقیقت و طریقت و در معقول و منقول قصب السبق از علماء عالم ربوده، افاضل جهان که از اطراف و اکناف بر سیل استفادت روی بمجلس افادت او آورده بودند از دار الملک

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳۳

قونیه جمله چون پروین مجتمع شده بنات النعش وار پراکنده شدند. قاضی عز الدین ارموی قاضی سیواس با فلک در داوری راسا برأس پهلوی می زد و آب و آتش را در مجلس او مجال ضدیت نبود، در فنون علم شریعت و حکمت و دیگر فضایل خطیر عظیم المثل و النظیر بود.

جلال الدین حبیب قاضی قیصریه که عالمی نجیب و لیب بود، و قاضی تاج الدین خوبی که آفتاب از دهشت مجلس او بر فلک چهارم خوی و عرق می کرد، و سایر ائمه کبار از اهل تدریس که بر سپهر تقدیس بر حاجت عقل و مکانت فضل هر یکی بمشابتی بود که آتش خاطر وقاد ایشان موج دریا بنشاندی و تیغ ذلاقت ایشان نیام نشناختی، عطارد تلمیذ افادت ایشان بود، مشتری مشتری سیادت ایشان کیوان باستقامت دهاء ایشان مفتخر، آفتاب باستطلاع رای ایشان مباحی، فضاء دیوان قضایاء فتوی با وجود فضایل ایشان چون صبح صادق روشن، عرصه جهان از مناقب کرامت ایشان گلشن، هریک در تبحر علوم بعلم کشف حقایق رسیده و از پستان افضال شیر فضیلت و کرامت مکیده هنگام نزول قضا اکثر قضاه را با زمره فضلاء مبرم بر سرآمد و از دار فنا بدار البقا رحلت کردند، و بعض چون حسام الدین قاضی العساکر که

مهر سپهر فضیلت و صلابت بود و بنقاییت عزم آراسته و باصابت حزم پیراسته از روم بشام رحلت کردند و از مسکن مألوف رخت انزعاج بریست راحله رحلت نهادند و در آن سیلاب اذیت هیچ کس را از صدور اختیار و اکابر احرار و افاضل ابرار دور روزگار امان نداد، منجیق حوادث را چه قصر قیصر چه سد اسکندر، چون مورد شریعت را صفایی که بود بواسطه اصطلام ایشان مکدر گشت، از فوات ایشان برکت از ایشان مرتفع شد.

القصة اول خروج اتراک افاک خروج کردند، بدان سبب تزلزل محن و عوارض فتن و عوایق ایام و علایق روزگار چنان دامن گیر شد که هیچ تیر تدبیری در دفع آن بر هدف مقصود نمی رسید، هر روز سروری را از طرفداران ممالک در ورطه مهالک می انداختند. فی الجملة از ابتدا که عزم قونیه کردند تاج الدین حسین و نصره الدین اولاد صاحب فخر الدین بدفع ایشان پذیره شدند، در صحرای آقشهر قونیه کار بمقابلت و محاربت انجامید، اگرچه هر یکی صفدری طرف گشای و سروری هنرنمای بود چون دولت یاری نداد و سعادت یآوری نکرد از آن فتنه جوانان رزم آزمای روی برتافتند و چون در آن مدخل مخرجی نیافتند قدم از عرصه وجود در ساحت عدم نهادند و در آن آتش شورش فتنه جان عزیز بر باد دادند، خواجه یونس و بهاء الدین ملکی السواحل در اوآن خروج و وقوع فتنه و حدوث واقعه در مراحل اوج گلیم عمر در غرقاب فنا و هلاک انداختند و جمله چون مهره جان در ششدر اجل درباختند، و دیگر اکابر و امرا و صدور و کبرا که هر یکی بدر

سماء مملکت و صدر افق دولت بودند کواکب سعادتشان در افول افتاد پنداری که قاروره اثیر بودند که از تیر زمهریر بشکستند یا خود نقش کره زمهریر که از وقده برق ترت و مرت شدند یا خود آن اتراک ملاعین جنود شیاطین بودند که در وفات سلیمان خروج کردند چون تیر از گشاد کمان غضب بیرون جستند و منازل و مراحل

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳۴

بلاد درنوشتند و هر سروری را در جانبی بعنان گیر بلائی مبتلا کردند چون گردون گردان از سمت آن سروران بگردید سمت نقصان بحوالی دولت ایشان راه یافت و عقد آن دولتها که بمرور ایام بابرام و انتظام پیوسته بود از سلک نظام بدرافتاد.

خروج جمیری لعین

در اثناء این حالات و تزلزل این واردات جمیری از زمره ارادل الناس خروج کرد و در اوج بخوارج اتراک پیوست و دعوی «فرزندى» سلطان عزالدین کیکاوس آغاز نهاد و بی اثبات نسبتی اصلی که بخاندان سلطنت داشته باشد مفسدان فتنه جوی شهود زور برانگیختند و در دعوی آن مجهو النسب بتاویلات و ادله فاسد رنگها آمیختند تا بدان سبب سودای سلطنت روم در دماغ او بیضه نهاد و آن افاک سفاک را از سر شقاوت غشاوه غباوت غطاء بسر شد، دیوی طلب کاری خاتم سلیمان نمود، کلاغی اندیشه صولت عقاب در دل گرفت، موشی بقصد آشیانه شیر کمر بر میان بست، اتراک خود بی دف در رقص بودند و بی می بدمستی می کردند، چون دست انکار فتنه بدست آوردند پای افزار حیلت راست کردند، زمره خسیس طبع کوتاه نظر بر او مجتمع شدند، آتش فتنه اتراک بوجود آن مخذول شعله برآورد و وهنی

دیگر تازه و خللی بی اندازه بحواشی مملکت راه یافت، اطراف ملک از جوانب فروگرفتند، هر روز رکنی از ارکان متزلزل می گردانیدند و قصری از قصور مملکت خراب می کردند، مدتی خلق را در اطراف و اکناف درهم زدند و طره دولت و مملکت مشوش گردانیدند، چون جماعتی انبوه در آن رجوم فتن و هجوم محن کفران نعمت آغاز نهادند، چندانکه از جوانب امراء دولت خصوصا امین الدین میکائیل نائب السلطنه از قونیه در اطفاء آن نایره کوشید تا آتش فتنه فرو نشاند، آتش فتنه فرو نه نشست و روزبروز متزاید می گشت تا بدان انجامید که قوت و شوکت ایشان زیات گشت ناگاه بر سر قونیه آمدند، جمهری لعین قصد فتح قونیه کرد امین الدین میکائیل در آن حادثه طاقت دفع آن صدمت نداشت پای مال قهر گشت و روزگار بساط دولت او نیز درنوشت و علی السؤ الحال بطعن و ضرب و قتل و صلب اتباع جمهری مذموم درگذشت و آن اموال و اسباب ملوکانه او در معرض غارت و نهب جمهری بتاراج رفت، آن مخدول دار الملک قونیه که مستقر قدیم سریر سلطنت است مقر مملکت خود کرد و چون دیو دون بر تخت سلیمانی نشست و خطبه بنام او خواندند و سکه بنام آن سگ زدند، و جماعتی مخاذیل که در متابعت آن مریخ صورت ذنب سیرت چون عقده رأس بر هم افتاده بودند دست بغارت و نهب فروداشتند، جمعیتی که منظوم تر از عقد پروین بود ناگاه ازین حصار نیلگون بکید منجیق حوادث سنگ تفرقه در قنديل اعمال ایشان انداختند و جمله را چون بنات- النعش پراکنده کردند، پنداری که شهر قونیه سفینه بود که بر سر

آن بحر فتنه از موج شورانگیز اتراک بشکست که آن جمله اسباب اجتماع بآب سیاه عدم فرورفت، عرصه روم بکلی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳۵

از ارکان دولت خالی ماند، بیشتر بناه‌ها عالی گردون فرسای خراب شد، و اکثر دفاین خزاین امرا معلوک عرضه انتهاب و اغتصاب گشت، دوران روزگار بر در و دیوار اماکن و مساکن اکابر و اکارم این بیت فرومیخواند.

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد هر آفتابی که از آسمان وزارت و هر کوبی که از برج امارت طلوع کرده بود در عقده ذنب و هبوط راجع و منکشف گشت، هر روز میمنه و میسره راست می کردند و بهر جانبی قلب و جناحی می آراستند. فی الجمله در اثناء آن نوازل قزل حمید که از زمره مقاطعه داران بعضی بلاد روم بود و سالی چند آقسرا در ضمان او بوده قرب چهار هزار سوار از اتراک و اعراب جمع کرد و بر سر آقسرا آمد، باتصال کوبی هرچه منحوس تر و بنظر عداوتی هرچه منکوس تر و طالع اختری از برج شرف راجع و در درج و دقایق انحطاط و هبوط موبل بشهر درآمد و سه روز اقامت کرد، در آن سه روز چندان مال بزور قسمت کرد و چندان غرامت بر جان خلق نهاد و شیوه غصب و غارت پیش گرفت که روز سپید از خوف و خشیت و بیم سطوت او بر چشم خلق سیاه شد، در چنین حالت بی آنکه از وصول شاهزاده قنقرتای خبری باشد یا از امراء مغول اثری و اتراک بحل و عقد و قبض و بسط و غارت

و نهب مشغول، فوجی مغول در ولایت ایوبحصار پیرامن رباط خواجه مسعود برسم قراولی پیدا شدند، نفری چند را که غارت کرده بودند آمدند و از وصول لشکر مغول خبر دادند، قزل حمید باور نداشت و شنگیت آقسرای لِحاف دوز پیش کار و قابض مال و معتمد قزل حمید شده بود و تقریر می کرد که از مغول در جهان نه اثر مانده است و نه خبر، آن جماعت سپاهیان اند که غرس الدین امیر الصید جمع کرده است از ایوبحصار و سالمه در صورت و کسوه مغول بدفع قزل حمید آمده تا بتقریر آن مجهول مشئوم آن رعیت بیچاره را که از مغول خبر داده بودند وقتی از قتل امان دادند که از زخم ضرب چوب و چماق بحال مرگ رسیده بودند تا بدین غفلت و بی بصارتی قزل حمید با لشکری که داشت براه دوبوته آقسرا بیرون رفت، و بر لشکر خود اختصار نمود تمامت اهالی شهر را از مفارده و محترفه چنان حشر داد کردن و بیرون داد بردن که هرکه باز می ماند دکان او غارت می کردند، و چون از دو بوته آقسرا درگذشت در پیرامن چشمه حسام طغرای نزول کرد تا کیفیت و کمیت آن لشکر تحقیق کند و محترفه باعتماد آنکه امیر الصیدست که بدان حوالی آمده است بازارگاهی آراستند و از اول بامداد تا وقت صلوه العصر بفراغت بی اندیشه و خوف مترصد بودند که کمیت لشکر امیر الصید معلوم کنند، قضا از یمین و یسار در کمین کین و خلق بیچاره سر بدکان رواس و گندم بدکان هراس برده و مهره در ششدر انداخته و غافل از آنکه ناگاه از این طاس سرنگون چه مهره بیرون افتد و

نقش بند گردون چه نقش نماید و از پرده غیب چه لعب گشاید، جاء القضا عمی البصر، اشکو الی الله العمی، شعر:

بیچاره آدمی که فرومانده ایست سخت در مات خانه قدر و ششدر و قضا

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳۶

وصول موکب شاه زاده قنغرتای باقسرای

درین حالت که قزل حمید در آن تک و پوی و جست و جوی بود شاه زاده قنغرتای بولایت ایوبحصار رسیده بود و در حوالی رباط پروانه نزول کرده و فوجی از مغول که دیده بودند و قزل حمید را خبر داده قراول بوده اند، سبب توقف تا آخر روز از آن بود که قراول قزل حمید را به آن لشکر جمری لعین و امراء اتراک گمان بردند و تا از نزدیکی آقسرا باولاغ پادشاه را خبر دادن و شاه زاده را برنشستن روز گذشته بود، چون خبر یافتند و تاختن کردند هنگام نماز دیگر بود که لشکر یمین و یسار و جنوب و شمال شهر و جبال فروگرفته بودند و چون دایره محیط شهر و لشکر قزل حمید شده فی الجمله هول آن واقعه از محشر روز قیامت نموداری بود و خوف آن از نایره دوزخ اثری که قزل حمید در آن ورطه بزخم تیغ بران بدرک اسفل نیران فرورفت و سر از سر آن سودا در سر کار کرد و بشومی سوداء حکومت شوم و امارت مذموم و مقاومت فاحش و مقابله و مقاتله فاسد او چون قضا کمین مکر برگشاد و در آن وقعه راه نجات بر خلق بسته شد حاکم و محکوم و ظالم و مظلوم و عالم و معلوم جمله در یک سلک عقوبت منظوم شدند، و وضع و شریف و قوی و ضعیف بعضی در قید خزی

و خسار و بعضی در سلک اسار گرفتار شدند و پای- مال جور و جفای روزگار شدند. فی الجمله صاحب فخر الدین در سرای آقسرا با امیری از امراء بزرگ اردو نزول کرد و فرمود که سنگیت را که پیشوای قزل حمید بود و مال او نزد اوست بدست دهند تا در طلب او شهر بغارت نرود، آن بدنفس ابلیس سیرت متواری شد تا در طلب آن شوم پی حکم شد که آقسرا را غارت کنند، حال شهر بجائی رسید که علما و مشایخ را اسیر کردند، مثل برهان الدین مدرس که قدم بر جاده فتوی ثابت داشت، و مثل نصر الدین عبد الجبار ادیب که صاحب تقوی بود صاحب فضیلتی را بده عدد و پانزده عدد می فروختند با ملائکه هم سری می نمودند و با روح قدس همدمی. مؤلف گوید که چون شاه زاده با لشکر بجانب قونیه روانه شد فرمود که شهر را در قلم آوردند و امیری ایلچی دادند که بعد از فحص مقتولان طلب اساری کنند چون شهر در قلم آوردم از خرد و بزرگ عالم و جاهل و مقیم و بیگانه و مرد و زن مقدار شش هزار نفر بعضی مقتول و بعضی را اسیر برده بودند و آخر الامر سنگیت شوم چون بدست افتاد بمبلغ پانزده هزار عدد هم از مالهاء حمید که نزد آن ماده فتنه بود داده خلاص یافت باعث آن مفسدت و عصیان او بود، قتل و غارت نصیب بی گناهان شد، پنداری که آن حادثه سیلاب آفتی بود که در سفینه اعمال آقسرا رسوب کرد که تا در قعر بنشست، بهیچ لنگر تدبیری صلاح پذیر نشد یا اعمار اخیار اشجار بود

که از صرصر اجل چنان نقصان گرفت که به صد هزار ابریشم تدبیری برک مرادی نتوانستند بر آن دوختن.

القصه شاه زاده قنغرتای بعد از واقعه آقسرا بقونیه تاختن کرد، جمری لعین و لشکر اتراک آگاهی یافتند منهزم از قونیه عزم اوج کردند، لشکر مغول نواحی قونیه و لارنده و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳۷

ظاهر ولایت ارمناک را تاختن کردند و غنایم و اسیر بی شمار و نقود و اجناس و مواشی بسیار سلب کردند و بموضع بیلاق عودت نمودند.

فتح و فتوح سلطان غیاث الدین کیخسرو در دفع جمری

چون شاه زاده از قونیه عودت فرمود جمری لعین در ولایت اوج با امرای اتراک دست استیلا برآوردند و در آن ولایات آغاز سلطنت کردند و فرامین فاسد بجوانب فرستادند و نوبت پنجگانه زدند و چهره طاعت بخاک عصیان چنان آلوده کردند و روی موافقت بسواد مخالفت چنان سیاه گردانیدند که تا شب زمانه آستن حوادث است، هرگز بچنان ایام فتنه نزاده است، آخر الامر شاه زاده خواست که بنفسه با لشکر بر سر ایشان رود، صاحب فخر الدین توکل بر فضل ربانی نموده و نصب العین خاطر خویش گردانید و شاه زاده را از سر اعتقاد خالص از آن عزم بازداشت که مبادا که بواسطه لشکر ولایت بسم ستور از عامر و غامر خراب و بیاب شود و بنفس خود با سلطان غیاث الدین بدفع جمری التزام نمود و توکلا علی الله تعالی با سلطان و حواشی از ولایت دانشمندی به جانب انکوریه بدرآمدند و آنجا مدت یکماه بتدبیر جمعیت لشکر مشغول شدند و عاقبت با جمعیت لشکر مسلمان که از کثرت آن در مداخل و مشارب زمین و حوش و سباع را مضارب

و مهارب متعذر بود متوجه بجانب اوج بدفع جمری لعین چون ثواقب بر اثر شیاطین روانه شدند، امراء و سرلشکران و رؤسا و معتبران و عموم متجنده و سپهداران ممالک از تخوم دیاربکر تا حدود انکوریه متابعت سلطان اصیل نمودند و از آنجا تا بقراحصار دوله که در آن ایام مقر جمری و لشکر طاغی آنجا بود هیچ جایی توقف نمودند و در حوالی قراحصار در مصادفت جمری التقاء مقابلت و مقاتلت و اتفاق مصاف افتاد و تیغ آبدار خون خوار که خلقی بسیار و از هر جنس طائفه بی شمار در صحرای معرکه طعمه کلاب و سباع و وحوش و طیور شدند و مدتها از مقتولان سباع را سماطی بر مایده و کلاب را بساط پرفایده گسترده بود، روزگار که مفرق احباب و ممزق اصحابست بزخم تیغ و تیر رسایل آن جمع مرید از صغیر و کبیر بدمیر رسانیدند و وسائط آن قوم از نقیر و قطمیر بتقبیر پیوست. مرده شیاطین الانس که از جمله جنود آن عفریت ناجنس بودند و جمله مستعد طوارق فتن ناگاه از حوادث محن چون شوارد آمال در مخارم سهول و جبال متفرق شدند و مورد صفاء جمری متبطل متکدر گشت، سزای بدکرداری او چون گره ریسمان گرد او درآمد، بتوهم سود فاسد دنیا رأس المال آخرت زیان کرد تا عاقبت، فی الجمله در دار و گیر آن محاربت در قید خسار و اسار بکمند قهر گرفتار شد و بزندگی پوست از سرش تا پای بیرون کردند، چون دعوی بی معنی او مثل میان پیاز پوست کنده بود می خواست که چون گل در پوست خنده زند، لاجرم از پرده دری رسوا شد

و پوست آن مخدول پرکاه کردند و بر مرکبی بر همان صورت زندگی نشانند و شهر بشهر در ممالک روم جهت اعتبار مدعیان کذاب تا عبرت اولوالالباب گردانیدند، در آن باب فتح نامه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳۸

باطراف نوشته بودند که خون حسین یعنی اولاد صاحب شرع از یزید و شمر شوم خواسته شد، فی الجمله صاحب فخر الدین در خدمت حضرت سلطنت تا بجانب برغلو و طغزلو و سایر آن ولایت طواف کرد، و امیر بزرگ اوج علی بک بود او را نیز با اتباع او سب آنکه در دفع جمری متابعت سلطان ننموده بود بتیغ آبدار دمار ازو و اتباع او برآوردند و بدان واسطه که آتش فتنه آن ملعون یعنی جمری مفتون بآب تیغ فرونشست، در نوایر آن محن و دوایر آن فتن مفسدان در جوانب راه نجات ندیدند و در غرقاب قتال هر جا که بودند بآب سیاه فنا فرورفتند مدتی مدید بوجود آن سد باب فساد شراب جفا از کام ضعفا دور شد و عهدی بعید در گلزار خار نامرادی محو گشت و ملک برقرار امن و ولایت بر حال سکون استقرار یافت و امداد نصرت روی بدرگاه آل سلجوق آورد. هیچ چیزی تا نشکست درست نشد، و هیچ موجودی تا خراب نشد آباد نگشت معنی فربه در باریکی سخنست، آب حیوان را در تاریکی وطن است، روشنی در تیرگی است و درستی در بیماری.

فی الجمله اگرچه ملک بواسطه آن فتح در اکثر اوقات از آفات مصون بود اما نایره فتنه اتراک بکلی منطفی نشد و از الت قاعده فساد ایشان ممکن نگشت در هر

طرف دست و پای می زدند و در قطع طرق ضرری می رسانیدند، اما قدم از دایره خود بیرون نمی نهادند، مدبران قضا حکم سخط و رضا در یک سلک کشیده اند و گفته اند که آب اگرچه سفینه روندگان در غرقاب اندازد اما جگر تشنگان نیز تازه دارد، نسیم اگر طره دلبران مشوش کند روح راحت نیز بدل رساند در زخم و طرب از عالم کون و فساد قهر و جبر توأمان اند و لطف و عنف همعنان، و خیر و شر و نفع و ضرر از یک مکان برخاسته اند، اما محل استهمال بر وفق حال می افتد و زمان صورت امان برحسب دوران در حیز امکان می آرد.

خروج سلطان مسعود و وصول او از دیار قیرم و عبور او از معبر سینوب و پیوستن بعبودیت حضرت

در اثناء این واردات و وقوع این حادثات سلطان غیاث الدین مسعود که با پدر خود سلطان عز الدین کیکاوس چنانکه پیش از این ذکر رفته است در دیار قیرم بود و در حبس (انتظارالفرج بالصبر عباده) مترصد واردات غیبت مانده، چون در این مدت سلطان عز الدین بجوار حق پیوست و روزگار غدار و فلک مکار با او وفا نکرد گل آمالش نشکفت و در آن طرف رنج روزگار کشید و بمقصد ملک موروث و مقصود نرسید. سلطان مسعود چون فرصت یافت بعد از وفات پدر از دیار سینوب گذر کرد و از آن معبر بسلامت با زمره خواص و خدم عبور یافت و از جانب راه سامیسون بارزنجان رفت و شرف عبودیت پادشاه جهان آباقا

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۳۹

دریافت و بنوازش و عوارف پادشاهانه مخصوص گشت و باستظهار مواعد خسروانه آنجا مترصد واردات غیبت اقامت نمود تا خود فلک از پرده چه آرد

القصه مجیر الدین محمد بن المعتز بروم آمد و حکم یرلیغها و پایزها در سنه تسع و سبعین و ستمایه از حضرت پادشاه جهان آباقا با تشریفات ملوکانه احیاء منصب پدر نمود و اینجوهاء روم و مقاطعات اموال ممالک که جهت خزانه خاص حضرت اعلی مقرر بود و مال بالش جمله در تصرف گرفت، و الحق مملکت را بوجود امارت او رونقی کامل ظاهر شد و ارباب دولت و ارکان سلطنت را بمعاضدت و مظاهرت او قرار و استقرار تمام روی نمود و جاه و مکانت جمله بیفزود. (ص ۸۱-۱۳۴)

ابتداء سلطنت سلطان غیاث الدین مسعود

و اما ابتداء سلطنت سلطان غیاث الدین مسعود چنان بود که بعد از مدتی مدید که در اردوی احمد بود، ملک روم را چنانکه پادشاه هولاکو ایجن بر سلطان عز الدین و سلطان رکن الدین بمناصفه مقرر فرموده بود، همچنان بمناصفه بر سلطان مسعود و غیاث الدین کیخسرو و پسر سلطان رکن الدین مقرر داشت، غیاث الدین کیخسرو از غرور جوانی در اردو اقامت ننموده و رنجیده متردد بازگشت و در ارزنجان اقامت نمود، سلطان مسعود بحکم یرلیغ اجازت یافته عودت کرد و بروم آمد، مجیر الدین محمد بن معتز درین حالت استقبال سلطان مسعود نمود تا بنواحی ارزنجان، سلطان مسعود باضافت منصب پدرش که داشت نیابت سلطنت بدو تفویض فرمود و بر موجب منشور که بتوقیع پیوست در حضرت علیا عرضه داشته حکم یرلیغ نیز نفاذ یافت.

صاحب فخر الدین علی کماکان وزیر بود و مکانت و منزلت عظیم داشت و در ما بین او و سلطان و مجیر الدین عهد و میثاقی رفت، بدان سبب تقویت سلطان نمودند و مجیر الدین امیرشاه بتعجیل

عزم اردو کرد و حکم یرلیغ بنام سلطان مسعود آورد لا غیر. سلطان غیاث الدین کیخسرو چندانکه در ارزنجان کوشش نمود مؤثر نشد حکمی که از مرکز نصاب خود انحراف پذیرد دیر بصواب انجامد و استقرار آن متعذر افتد و خشتی که از قالب بدرافتد دشوار با قالب افتد. زمام تدبیر بنی آدم چون در قبضه تقدیر است بی دلالت تقدیر چه فایده دهد. چون کوکب سعادتش بنظر نحوس از برج شرف راجع گشت ناچار مایوس ماند. فی الجمله در آن مدت که در ارزنجان متوطن بود اکابر دولت باتفاق سلطان مسعود نقش ها پرداختند و نیرنگها آمیختند و چوی از وی در توهّم بودند در قصد او مبالغت نمودند و حکم نیز از حضرت علیا حاصل کردند و در حالتی که عارضه بوجود او راه یافته بود و در کشاکش و جل بود در دار و گیر مسیبان اجل افتاد و امان ندادند که بحکم عارضه نفس خود درگذرد، امیری بی باک فرستادند و کید و مکر با آن عارضه یار کردند تا بدان مکر فنا بساحت فناء او راه یافت و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴۰

قصر عمرش بقصور پیوست و بدست تصاریف زمان و کید خصمان بناء دولتش منهدم گشت و قضا بساط سلطنتش درنوشت.
(ص ۱۳۷ - ۱۳۹)

درین سال [۶۸۴ ه] شاه زاده هولاجو و شاهزاده کیغاتو بروم آمدند و آن سال بیلاق و قشلاق در ارزنجان کردند، صاحب فخر الدین بترتیب تغار ایشان قیام نمود، چون بهنگام تدارک نکرده بود بوقت احتیاج تغاری بهفتاد درم یافت نمی شد، مجیر الدین امیرشاه نائب سلطنت و عزیز الدین بکلربکی موافقت او نمودند، اموال

و نقود و اجناس خزاین پنجاه ساله او در سر ترتیب آن تغار بغارت رفت. فی الجمله روزی از قراحصار دوله مبلغ چهارصد هزار درم از وجه خزانه او بارزنجان آوردند، در یک روز چنان بحالات و مطالبات شاهزادگان و امرا و لشکریان صرف رفته بود که چون جهان در سواد شعاع شب رفت از آن جمله مال بسیار از خرج تاتار وجه بها شمعی باز نمانده بود که برافروزد از وجه قرض ترتیب کردند، شاه زادگان هولاجو و کیغاتو مجیر الدین امیرشاه را و عزیز الدین بکلربکی را یرغو فرمودند که بچه سبب با فخر الدین صاحب در مصالح و ما یحتاج لشکر اقدام نمودید بجواب گفتند که هر که تنها خورد تنها قی کند. چون در فرامین و مناشیر دیوانی علامت او تنها بود لا غیر، غرامت لشکر نیز باید که بر او تنها باشد و آن سال درین حل و عقد و دخل و خرج بسر رفت تا وقت دخول سنه خمس و ثمانین و ستمایه.

در این سال شاهزاده هولاجو بحکم یرلیغ از ارزنجان عودت نمود و شاهزاده کیغاتو از آنجا نهضت فرمود و کوچ بر کوچ از سیواس و قیصریه در گذشت و در موسمی که رعد و صاعقه باز در پرده سحاب میخروشید و زمین از تیر زمهریر جوشن قواریر میپوشید با بیست هزار مرد جوشن ور که چون رعد میخروشیدند و باقسرا پیوست، اکثر سکان ولایت و مساکین جلاء وطن کردند و از مسکن مألوف انزعاج نمودند و از خوف و خشیت (ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها و جعلوا اعزه اهلها اذله)، مورصفت به تنبیه (ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوره)، در غایرات

زمین درآمدند و اماکن در مغارات ساختند و وطن مألوف را پرداختند، اما عاقبت چون عدل گستری در نهاد شاهزاده و در جبلت او مرکوز بود و از مقدم مبارک و موکب میمون او آثار رفاهیت ظاهر شد و صاحب فخر الدین نوبت دیگر بترتیب ما یحتاج شاهزاده و لشکر قیام نمود امن و امان روی نمود و از بیع و شری امرای و خواتین و لشکریان مکاسب محترفه چنان رواج یافت که مقرر مال آقسرا که دویست هزار درم بود بچهارصد هزار درم پیوست و کافه رعایا آرام یافتند.

القصه مجیر الدین نائب السلطنه عزم اردو حزم کرد و حزم را کار بست و حواشی و خدم و اصحاب را (صلا من یرغب) درداد، جمله چون محرر این مقالات نکته (اذا نباء بک منزل فتحول) بر صحیفه دل نقش کردند و در آن اشارت استشارات نمودند و در آن مشاورت رسم استخارت بجای آوردند عنان عزیمت بر سبیل موافقت بر صوب مسافرت معطوف

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴۱

گردانیدیم. بخیالی که شیر در خانه خود صید نکند و شمشیر در نیام خود زخم نزند زمام اختیار به دست اقتدار کردگار جل ذکره باز دادیم. حاصل الحال بعد طول المقال چون در خدمت مجیر الدین امیرشاه سعادت وصول باردو میسر گشت باصناف عواطف و انواع عوارف اختصاص یافت و هر مطلوبی که مأمول بود از حجاب انتظار روی نمود.

وزارت صاحب فخر الدین قزوینی و امارت مجیر الدین امیرشاه

القصه وزارت و امارت روم بنام فخر الدین قزوینی و مجیر الدین امیرشاه مقرر گشت.

و حکم یرلیغ بنفاد پیوست، و چنانکه مراد ایشان بود احکام صادر شد. و هر مقصد که در قالب

آرزو داشتند محصل و منظم گشت و هر دو با حصول مقاصد و شمول مرام اسباب انتعاش معاش مهیا گردانیده و با تشریفات پایزه و دورباش استظهار ایشان را ارزانی داشته بولایت روم توجه نمودند. صاحب قزوینی را بکنیت (نظام الملک) خطاب کردند و او با اعتمادی که در توفیر اموال بر لوح ضمیر بی تحقیق نقش کرده بود و بتخیل تکثیر وجوهی که بی تصدیق در خاطر داشت التزامات محال نمود، در مقررات اموال در عهده لزومی که ما لا- یلزم بود تقبلات خطرناک کرد، چون شروع نمود و بیشتر آن تعسیر تمام داشت و او بجهد و جهد میخواست که بار تکلیف بر جان خلق نهد زبان طعن در وزارت او دراز کردند، نمیدانست که هر که چون آتش بگستاخی سرفرازی کند چون آبش در نشیب اندازند. فی الجمله صاحب قزوینی خلقی بسیار و طائفه بی شمار از تبریزی و همدانی و عراقی و اصفهانی و خشکانی و خراسانی و گرجی و الانی و مرنندی و نخجوانی و تفلیسی و ارانی استصحاب نمود و از ارباب قروض هم از آن طوایف بعضی را بحجابت بعضی را بنیابت خود منسوب و موسوم گردانید، منصب استیفاء ممالک بنام برادر خود جمال الدین و پروانکی بنام برادر دیگر مقرر کرد، مجیر الدین نائب السلطنه نیز با حواشی و خدم قدیم خود و متعلقان پدرش که آن شیوه امارت از وی بررسته بودند بر بسته و آن اسباب امیرانه موروث و مکتسب بود با او بمشارکت حکومت روم مصاحبت نمود، در شهر سنه سبع و ثمانین و ستمایه در ماه ذی القعدة بمحروسه ارزن الروم وصول یافتند، اگرچه صاحب قزوینی چون صفر میان

تهی که بر رقم تقدم نماید باسم وزارت بر امارت مجیر الدین امیرشاه تقدم مینمود، اما بنسبت امارت و نیابت اصلی حل و عقد کلی و جزئی در تحت امر و نهی مجیر الدین امیرشاه بود و چون خلق رغبت کلی بواسطه حسن خلق بدرگاه او مینمودند نسبت قزوینی باشکوه جاه او از ثری تا به ثریا و از ارض تا سماء تفاوت داشت.

وفات صاحب فخر الدین علی

آن وزیر والامرتبه که در مضممار کرام عمری دراز مرکب کامرانی دوانیده بود و قصب- السبق از وزراء عالم ربوده، در این مدت بنواحی آقشهر بود و با وجود آوازه فخر الدین قزوینی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴۲

در کار خود مستبد و دفع خصم را به استعداد وزیرانه که داشت مستعد و فخر الدین قزوینی جهت مقابله و مقاومت او تیغ افسانه بر نشان میزد و دندان طمع تیز میکرد.

فی الجمله صاحب فخر الدین را ناگاه متقاضی اجل حلقه تقاضای رحیل بر درگاه عمر او زد، نازله سماوی قدم بر مسند وزارتش نهاد و دوران زمانش امان نداد که به دفع معارض پردازد و تیری که در جعبه تدبیر داشت بیندازد، ناگاه سفینه آمالش بشکست و دست وزارت از دست برد او خالی ماند. فی الجمله بر اجابت (اجیبوا داعی الله) در الم سقام تجرع کاس حمام نمود و از منزل فنا بمرحله بقا رخت بریست و از عالم فانی به دار البقاء آخرت پیوست.

القصه صاحب قزوینی اگرچه از علوم بهره نداشت و الفاظ او بغایت لحن بودی که روزی حافظی را گفت که عرشی قرآن بر خوان میان عرش و عشر تفاوت نمی دانست، اما در

فن سیاحت نظیر نداشت و در ابواب تحریر حسن تقریرش بود و سخاوت و کرم ذاتی نیز نداشت اما بتلقین اصحاب ناجنس و تعرض شیاطین الانس و تحریض اخوان خوان در امور وزارت از منهج استقامت انحراف یافت و از طریق سداد و رشاد انصراف نمود. در اقامت شرایط مملکت ارکان دولت را پیش کاران نیک اندیش نیک رای رکنی اعظم است و اصلی محکم. فی الجمله اگرچه همتی کامل و مروتی شامل داشت اما چون در یمین مکتت او یسار ثروتی نبود که بر ارباب حاجات و اصحاب قروضات صرف کند و از متقاضیان قروض متغیر الحال بود دست طمع بتحکومات ناواجب در تصرفات اموال و مقررات اعمال و عمال دراز کرد و قواعد نامعتاد آغاز نهاد، همت بر قوانین محدث گماشت و در آن غلواء غلو شیوه مهممل گذاشت، ابداع رسوم ذمیمه و اختراع قوانین قبیحه سبب تنفر خواطر خلق شد. اگرچه میدانست که مطالبات فاحش تکالیف ناواجب متضمن خرابی ملک باشد و قانون ناصواب مستلزم خطاهاء فاسد چنانکه گفته اند. شعر:

از رعیت شهی که مایه ربودن دیوار کند و بام اندود اما چون مستدعیات امور و مستلزمات احکام او اضطراری بود نه اختیاری از تصرفات نامرضی قواعد شرعی مرعی نمی داشت، اگر صاحب کفایتی با خوان خوان او نصیحتی مشفقانه و وصیتی منصفانه بر کار میکرد و کلمه الحقی که (افضل الجهاد کلمه حق عند سلطان جائر) چون حجاب طمع غطاء دل و نقاب غرض غشاوه بصر ایشان بود در سمع قبولشان دل پذیر نمی آمد. چه سود از آب چون صحرا نباشد کشت را قابل، بهانه کشف و استخراج مقدمه اسباب خرج خود ساخت باج و خراج ولایات

در معرض تاراج افتاد که بر موضعی که پنج تگار تحمل احتمال نمیکرد پنجاه مینوشت و بر ولایتی که مقنن آن پنج هزار بود پنجاه هزار معین میکرد تا بدان سبب اختلالی بقواعد قدیم راه میافت و چون اسباب و اساس رسوم متزلزل میگشت از عشر آنچه تعیین کرده بودی راضی میشدی و مسلم نمیگشت و آخر الامر از پنج یکی باز میآمد و در معرض شش و پنج آن نیز چون مهره در ششدر احتیاس میافتاد. هر التزامی که در تکثیر وجوه و تسمیر توفیر در اوائل نموده بود در اواخر کار سبب وبال حال شد، از جوانب

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴۳

معارضان ملک زبان طعن دراز کردند، خلق از کثرت قسمتات و تواتر تکلیفات فریاد برآوردند، کای خانه برانداز مسلمانان تویی.

نکته: صاحب دولتی که بر منصبی دست یابد باید که در جمیع امور سهولت پیشه کند و بدام احتیال و شدت بار صعوبت اغتیال بر جان خلق ننهد، تا ثمره نیکوکاری و ذخیره نیکنامی او گردد.

از تقدم صاحب فخر الدین رومی و تعقیب فخر الدین قزوینی نکته (الا خیر شر) در افواه افتاد. فی الجمله وزیر باید که شب در تفکر مصلحت رعیت باشد و روز در نفاذ آن بسر برد، او روز در جر منفعت مصادرات و عوارضات فاسد بود و شب در تفکر اداء قروضات بدین شیوه تدبیر در عمارت بلاد و حفظ عباد چه رشاد و سداد صورت بندد، مؤلف گوید که اکثر مستخرجان را که بولایتی بجهت تعیین قانون منسوب و موسوم می گردانید چنان از قواعد و قوانین بی خبر بودند و در امور

دیوانی بکر العمل که چون بدیوان رجوع می کردند نسختی که می آوردند چنان مخبط و متروک بود که جزیه که باب اعظم قوانین روم است در قلم ایشان رقمی یافت نمی شد و چون از بعضی کتاب استفسار می رفت می پرسید که جزیه چه باشد، لاجرم بدین شیوه حصافت و خبرت هیچ مقرر دیوانی در مرکز خود قرار نگرفت.

انقسام ممالک روم بر عهده صاحب قزوینی و مجیر الدین امیرشاه

فی الجملة مجیر الدین امیرشاه در اثناء آن حالت که کارها از حد اعتدال بدرافتاد و از هرج و مرج مال ترت و مرت شد و دل مشغله میکرد که آن ماکر واجب آن دید که ولایت روم را به دو قسمت کنند تا جلادت و خرابی و عمارت از هر طرفی که صورت بندد متصرف آن به جواب آن قیام نماید، امرای مغول نیز اینقرار مستحسن داشتند، صاحب قزوینی از قیصریه تا حدود ولایات اوج که از حصه سلطان عزالدین بود اختیار کرد و با ایچی تتغاول که از امراء بزرگ اردو بود و بحکم یرلیغ به امارت روم موسوم شده بلوک خود بدررفت، مجیر الدین ولایت دانشمندیه را از سیواس و توقات تا قسطنطنیه و سواحل سینوب و سامیسون که نصیب سلطان رکن الدین بود قبول کرد و با طولادای که یرغوجی ء بزرگ اردو بود بدان جوانب عزیمت نمود و در مدتی که در آن اطراف بود قواعد و قوانین بر اصل نهاد و اموال موفور گشت و آن جوانب معمور شد. و هیچ خللی در آن ولایات بمال و ملک راه نیافت. فخر الدین قزوینی که متابع رأی برادران و دیگر اصحاب بود چون در آن بلوک خویش میدان خالی یافت تجاسر نمود و جماعتی از اصحاب

و اتباع او که از سرهنگی بسپهسالاری و از دیلمگی به ملکی پیوسته چون مانعی و زاجری نداشتند طریق خبط و اختزال سپردند و دست تمرد در شاخ زدند و هر یکی در مطبخ دماغ دیگ سودایی پخت و برحسب تمنا خود به استبداد رای تیره تصرفی نمود.

البستان کله کرفس شد، از هر جانبی مردم بدنفس دست تداول برآوردند،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴۴

از آن درماندگان دیار و ارکان بقاع که دست تصرف در آن جوانب برآوردند هیچکس از راحت طرفی برنست و هیچ صاحب حاجت فقاغ متاعی نگشود، در چنین ایام شدت و مدت حیرت، کم شده تدبیر و خطا کرده ظن، تعبیر زمانی می رفت تا از روزگار آبستن چه زاید و بر تخته نرد گردون از کعبتین اختران چه آید، خود از دیوان قضا و قدر منشور عزل بنام ایشان می نوشتند و بر صحیفه عمل رقم ترقین می کشیدند و بعضی را منشیان اجل در ورق عمر حرف زوال ثبت می کردند و هر دو صاحب منصب از قضایی که در پرده غیب نام ایشان نقش بسته بود، منهی قضا بتغییر احوال و تبدیل افعال صاحب قزوینی تمثال فرموده و چشم ذهول او از شورش آن غافل که می پنداشت که هرگز آن در گشاده بسته نشود و منشی قدر بعزل مجیر الدین امیرشاه خط نوایب در قلم آورده و طبع او از شوخ روزگار چنان بی خبر که پنداری که متیقن است که هرگز گرد انتقاض بر حاشیه عمل او نخواهد نشست.

ذکر وزارت سعد الدوله یهودی صاحب دیوان و تقریر واقعه حکام روم

صاحب فخر الدین قزوینی و مجیر الدین امیرشاه مدت دو سال از ابتداء سنه ثمان و ثمانین و

ستمایه در آن حکومت بسر بردند تا وقت دخول سنه تسعین و ستمایه، درین سال سعد-الدوله یهودی صاحب دیوان شد. وزیری بود که عقد وزارت در دست آن گربه چون طوق و قلاده زرین بود در گردن کلب و دست مسند امارت در قدم آن سفیه چون خلخال در پای حمار، چون حکم مطلق وزارت بحکم یرلیغ در قبضه تدبیر او نهادند از سر عداوتی که در باطن یهود کاین است راه تعصب پیش گرفت (لتجدن اشد الناس عداوه للذین آمنو الیهود و الذین اشرکوا)، و از روی شدتی که در جبلت او مرکوز بود کارها بر مسلمانان سخت گرفت.

رسولان و قصاص در افساد حال اهل سداد باطراف بلاد روان کرد. آن لعین از روی تعصب دین ملوک بلاد روی زمین را هدف اعتراض و سپر تیغ انتقاض گردانید. و هرکسی را که استعداد منصب وزارت بود در قلع و قمع او می کوشید، چون فخرالدین قزوینی را در صدد آن شغل خطیر نمی دانست اجتهاد نمود که او را در خطری اندازد، سیما که از وی برخلاف حال نقلها بردند، اولاد قلاوز را با صاحب شمس الدین احمد لاکوشی بحکومت روم اختیار کرد و آن هر دو عمل پیشه را در عوض آن دو وزیر پیشه بحکم یرلیغ به حکومت روم فرستاد، و بغدی یرغوجی را به ایالت ایشان موسوم گردانید و کوچبه ایلچی را بتقید صاحب فخرالدین و مجیرالدین امیرشاه بحکم یرلیغ معین کرد، از بی دینی چون ملحد باطنی قصد قزوینی مؤمن کرد و صیادپیشه را جهت تصید او دام عمل ساخت، ایشان نیز بی استحقاق در کار خود بغلط افتادند و بر سبیل هوای نفس

صاحب یهودی بردای فساد مرتدی شدند. فی الجمله چون این قوم شوم بحکومت روم آمدند در صحراء سیواس اتصالی که کواکب بنظر نحوس ناظر بودند بمجلس یرغو حاضر شدند و در تنفیذ اوامر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴۵

حکمی که بتقیید اکابر داشتند بموقف عرض رسانیدند و در اهانت و خلافت وزراء معزول هرچه ممکن بود از دنائت طبع و لوم نفس تقدیم داشتند، کسانی را که من جمیع الوجوه از جرایم بری الساحه بودند بمجاورت صاحب جنایت در ورطه صدمت آوردند. فی الجمله رقبه صاحب قزوینی و مجیر الدین نائب را در رقبه تقید آوردند، اما قید صاحب قزوینی چون پیمانہ او پر شده بود، سبب زوال او گشت و قید مجیر الدین چون در امان حق بود جل ذکره و دولت عمر باقی حفظ کرد گارش واقعی گشت و در ضمن آن واقعه از روی برأت ساحت عافیت کرامت و راحت یافت.

القصه اولاد قلاوز فتنه اندوز بدآموز بمظاہرت بغدی ایلچی دست در دامن تعدی زدند، مواد فساد طبیعت ایشان محکم شد اما به الترام فاسد بازار عملشان کاسد گشت، چون عامل و معزول و عالم و مجهول و سمین و مهزول جمله در یک سلک کشیدند و میان نیک و بد فرق نکردند در هوای نفس غبار هوان بر چهره منصبشان نشست.

سماقار امیری بود عادل و یرغوجی کامل چون مشاهده کرد که عنان عدالت از دست داده اند و قدم از جاده صلاح بیرون نهاده در قطع مواد فساد ایشان بقدر امکان اجتهاد نمود و چون در باب استرداد املاک روم نیز حکم آورده بودند بغض ایشان در دلہاء خاص و

عام جای گرفت و چون سماقار در آن باب به دفع ایشان اجتهاد مینمود محبت او در دل خلق می-افزود، ارباب املاک چنان گلیم ارتکاب در آب انداختند و سوداء آن در دل گرفتند چنانکه خواستند که اجزاء آن گندم نمایان جو فروش را با تعدی متجزا گردانند، چون استعداد آن منصب خطیر نداشتند بی استبداد آلت شغل کاری نتوانستند کردن و در اندک زمان مهره عجز باز چیدند و چون بر سیل تعدی تصدی عمل نمودند روح فلاح و نجات ندیدند، پسر قلاوز روزی چند چون برف که در صحرا نشیند بنشست و بدم سردی که نمود از آن کار طرفی بر نبست و چون باد که بر دشت گذرد روزگار صحیفه کروف درنوشت و درگذشت. القصه صاحب قزوینی و مجیر الدین امیرشاه در صحبت کوچبه با دیگر اصحاب از حاکم و محکوم و خادم و مخدوم با دیگر رسل از روم عزم اردو کردند. اگرچه کوچبه ایلچی که بتقلید ایشان موسوم بود نور ایمان نداشت اما بوجود کفر طبعش بر مکارم اخلاق مجبول بود و بر موجب ارادت و مصلحت ایشان در رفتن تعجیل نمی نمود و حکم (العجله من الشیطان و تأنی من الرحمن) را کار بسته بود و بتوقف و تصریح یک منزل دو منزل کرد و در هر شهری بیبانه اقامت واجب میدانست تا مگر بواسطه تأنی فرجی روی نماید و بشارت فرحی برسد. فی الجمله تا بییلاق الاطاع که مقام درد و داغ یرغو خواست بودن خدم و حواشی مجیر الدین چون جوزا که علاقه حمایل فلک است بلکه چون عنقود ثریا قدم از دایره خدمت او بیرون نهادند و اتباع

و اشیا صاحب قزوینی که همه چون نقش دیوار صورت بی معنی بودند بلکه از بددلی در وقت منفعت تصرفات عمل دل شکر پیرامن او مجتمع بودند و چنان مینمودند که

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴۶

محبت او چون حبه القلب در دل گرفته اند، چون پرده عمل او دریده شد و کوکب جلالش در افول افتاد جمله بیخ اعتیاد الفت برکنند جمله چون بنات النعش پراکنده شدند، و کاییات-القصاید فی العقاید مختلف و متفرق گشتند و در آن راه بی پایان وحشت و بیابان بی مدد خوف و خشیت مهجور و معسور پای بند حکم مقدور فروماندند.

القصه بعد از شاداید بسیار و مکاید بی شمار در اول فصل بهار بارد و بموضع الاطاع وصول یافتند، صاحب دیوان یهودی در حق صاحب قزوینی از غایت بی دینی قصد و سعایتی نمود که اصلاح آن ممکن نشد و سد آن رخنه نامتصور بماند، چون تقدیر ازلی باعث ازاله او بود هر تیری که صاحب یهودی از جعبه غرض بر کار میکرد در قلع او بر هدف مراد میآمد. فی الجملة آن سرگشته حوادث را در معرض اعتراض آورد و دست تعرض در دامن انتقال او زد، اگر خود همه حاتم طی بود زمانه بساط سکان کوی او با سگان راه متساوی شدند. گویی آن حادثه لشکر سرمایه زمستان بود که بر اشجار وجود اصحاب و اخوان او تاختن آوردند که همه چون صنوبر بی جامه و چون سرو بی قبا ماندند. و با آنهمه عار و عواری جمله خدم و حواشی متواری شدند و از صحبت او بواسطه آن نکبت بیزاری گرفتند و آن قوم بی باک حقه او را

که بتیغ از جریمه پاک شده بود (و السیف محآء الذنوب) بر سر خاک بگذاشتند و برسم تدفین برنداشتند تا در آن صحرا طعمه وحوش و سباع شد (ص ۱۴۵-۱۶۲)

خروج ملک رکن الدین قلیج ارسلان ابن سلطان عز الدین کیکاوس برادر سلطان مسعود

بر مقتضای قضای آسمانی رکن الدین قلیج ارسلان سودای جهاننداری با استقلال در سر گرفت و درین سال از جانب اوج خروج کرد، چون موکب کیغاتو بدان جوانب پیوست او بجانب قسطنطنیه رفت و اتراک آن ولایت متابعت او نمودند، آن ولایت را بتغلب بدست فرو گرفت. مظفر الدین السیورک که سپهدار و طرفدار بزرگ قسطنطنیه بود در صدمات آن خروج عرضه هلاک و سخره فنا شد و دور امارت او نیز بسر آمد، اتراک بی باک در مطاوعت ملک افاک دست تطاول و استیلا برآوردند، شاه زاده کیغاتو سلطان مسعود را بدفع برادر خود موسوم گردانید، سلطان با مجیر الدین امیرشاه و صاحب نجم الدین با لشکر تاجیک بجانب قسطنطنیه روانه شدند، پادشاه آنیت هزاره و کوکتای و کرای را با سه هزار نفر لشکر مغول بمظاهرت سلطان معین گردانید و بدفع و منع بضرب یاغی و باغی جمله بجانب قسطنطنیه روانه شدند، چون بنواحی دربندها رسیدند در سرحد آن نزول فرمودند، بعد از تجسس معلوم گردانیدند که ملک رکن الدین با اتراک جمعیتی انبوه دارد از حضرت پادشاه کیغاتو دیگر لشکر طلبیدند و استمداد نمودند، اجازت نفرمود و کثرت لشکر ترک را اعتبار ننهاد، سلطان و امرا در آن روزی چند که در سرحد اقامت نموده بودند لشکریان از خوف آوازه اتراک که مظنه آن

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴۷

بود که بغته شیخون خواهند کردن شب همه شب در

آن مواكب بعضی راکب و بعضی مراکب در دست گرفته تا روز در یأس هراس می بودند، عاقبه الامر در آن خوف و خطر رأی جمله بر آن قرار گرفت که بر وفق امرا علی قهرا و جبرا از آن دربند در آیند. روزی از ناگاه در اول بامداد که لشکر روز از مکن مشرق بظهور پیوست و اعلام قیرگون شب در مسکن قیروان پنهان شد لشکر مغول و تاجیک در خدمت سلطان و امراء هزاره اسباب کارزار مهیا گردانیده سوار شدند و بجانب دربند روانه گشتند، خود در آن مداخلت روزگار شعبده ساز دغا باز در حالتی که راه زنان صبح جواهر انجم از نطع فلک برمی چیدند و پیشکاران آفتاب پرده شب بتیغ شعشه می دریدند اتراک از طرفی راهی گشودند و بلعبی تمام مهره دزدی آغاز نهادند و پپای مردی حیل چابکدستی نمودند، همین که سلطان مسعود با لشکر مغول بسر دربند رسیدند و پیشتر کرای با چهارصد سوار از دربند گذشته بود، خواستند که ایشان نیز از دربند بگذرند، چگونه دربندی سراسر چون دست بخیلان تنگ بسته و احجار و اشجار آن چون روز هجران عاشقان در هم پیوسته، اگرچه میدانستند که از آن عقبه بمجاز از سر گراف چون گراز نتوان گذشتن و از آن دربند صعب بی جواز تقدیر بتدبیر نتوان بیرون رفتن، اما چون درافتادند و در آن مدخل چاره مخرجی نبود دل بر خط حکم قضا نهادند و در عقدهاء آن دربند چون مهره در ششدر تحیر افتادند و در عقابین عقوبت گرفتار شدند. چون کرای برسم طلایه بیرون شده با لشکر خود دربند از لشکر ترک خالی یافته گذر کرده بود و از آن

غافل که از دربند دیگر براهی دیگر لشکر ترک در کمین اند و در یمین او مترصد و سلطان با دیگر امرا در عقب کرای توجه نمودند، خود ناگاه لشکر اتراک از راهی دیگر که در بیشه کمین مکر نهاده بودند با انبوهی تمام از پیاده و سوار و کوس و علم بسیار و بیرق و سنجق بی شمار چون لشکر دجال فی الحال تاختن کردند، آن مرده طواغیت و فجره عفاریت که پای از جاده صواب بیرون نهاده بودند و عنان ممالک از دست داده و دندان غرض بطمع فاسد در ولایت قسطنطنیه نیز کرده هجوم کردند، از صداء کوس که در کوه افتاده بود گوش گردون کر میشد و از نعره سواران و پیادگان آن مخاذیل هوش از دل سواران پیل تن میرفت، پنداشتی که از صدمت لشکر از طرفین کره زمین بآب فروخواهد شد. فی الجمله بغته و فجأه بر لشکر مغول و تاجیک زدند و از طرفین خلق بسیار هدف تیر و تیغ گشت لشکر مغول سبب آنکه متفرق بودند و بهم نپیوسته در آن مقاتلت از مقاومت قاصر ماندند. ناگاه عقد مهره حرکت لشکر مغول در گشاد انهزام افتاد، سلک اجتماع و انتظامشان از هم گسسته شد و با آنیت هزاره منهزم شدند. منهزم بر منهزم و رونده بر رونده میافتادند و منهزمان از بازماندگان و بازماندگان از منهزمان بی خبر هر یکی بهمان خرسند که مگر از آن ورطه سر بدربرد. فی الجمله کوکتای هنوز نپیوسته بود که در آمدن به لشکر منهزم پیوست بی مقاتلت و مقابلت مراجعت نمود و گریخته بگوشه ای بدررفت و بمقصدی که در خاطر داشت منصرف شد. مفاک تلال

آن دربند پنداری که حفره بود بمغول عصیان کشیده

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴۸

که هیچ منهزمی را مجال فرار نبود و از قلال جبال اکثر خیاله در مگاک تلال سرنگون می- افتادند و هیچ دستگیری نداشتند. القصه در غوغاء آن و غا سلطان و امرا در حیص و بیص و قید و بطش لشکر اتراک افتادند، و در یک لحظه امیر اسیر و اسیر امیر گشت و آنچه اصل لشکر ترک بود در عقب لشکر منهزم مغول رفت، آنیت در آن انهزام علف شمشیر شد، قرب پانصد نفر از خیاله و رجاله ترک سلطان و امرا را در آن عقبات بر سیل اسار دستگیر کردند و از سر دربند بجانب قسطنطنیه توجه نمودند. سلطان در تسلط آن جماهیر و امرا در تورط آن تدابیر بحکم قضا سر بر خط رضا نهاده در آن بیداء وحشت متحیر و در آن انقلاب حیرت متفکر منکوب و مأیوس در حشر در عین خزی و خسار متوجه شدند.

القصه فضل نامتناهی الهی (من حیث لا یحتسب) در خلوص سلطان و ارکان دولت لطیفه کرامت کرد و نصرت بطریقی روی سوی موبک سلطنت نهاد که تا خلقت بشر بزینت بصر منجلی است و گوش انسان بگوشواره هوش ممتلی در هیچ زمان و اوان خوشتر از آن ظفری خطیر در چنان محل خطر بصورتی بس مختصر مشاهده نکرده است، و صورت آن چنان بود که کرای که در مقدمه لشکر به رسم طلایه با چهارصد سوار از دربند گذشته بود، چون از انهزام لشکر آنیت خبر یافت بر همان سمت دربند عودت کرد در مضیق آن

مدخل مخرجی میطلبید و در مهاوی جبال و تصاعد قلال بهر جانب میتاخت تا مگر خلاص یابد یا بسطان و امرا پیوندد، ناگاه بر لشکر ترک که سلطان و امرا را گرفته می بردند مقابل افتاد، جهت خلاص خویش و استخلاص سلطان بر آن اتراک سفاک زد و از طرفین تیرباران کردند. فی الحال نصرت که از موکب سلطنت روی برتافته بود باز روی سوی مرکز سلطان نهاد همچنانکه لشکر مغول بهم مجتمع ناشده منکسر گشت، لشکر اتراک نیز بسبب تفرقه جمع خویش منکسر شدند و سلطان و امرا خلاص یافتند و رجع القهقری روی سوی مقصد خویش نهادند و با کرای باز گشتند، لشکر اتراک که در عقب لشکر منهزم مغول رفته بودند ازین حال بی خبر متفرق مراجعت نموده بودند، همچنان با کرای مقابل افتادند. کرای با لشکر مغول و تاجیک از آنجمله که با او بودند بر آن اتراک متفرق زدند و جوق جوق و گوشه بگوشه اتراک را بعد از آن که آنچنان ظفر یافته بودند طعمه طعن سنان و تیغ و تیر میکردند. فی الجمله در یک لحظه روزگار ناسازگار شده چون کارسازی آغاز نهاد و باد نصرت وزیدن گرفت رایات سلطنت که از کسر بثری بود بقوت آن ظفر باوج ثریا پیوست و لشکر اتراک بعد از استیلا و نصرت و استعلاء ظفر پنداری که لشکر جالوت بودند که از طالوت منهزم شدند و ناگاه منهی تقدیر داغ قهر موهم باذن الله بر روی روزگار ایشان نهاد.

فی الجمله آفریدگار ذو الجلال و الا- کرام نقش (ان ینصرکم الله فلا- غالب لکم) طراز حال سلطان امراء خاص و عام آن معسکر کرد که در طرفه العینی دولت

روی باتراک نهاد تا سلطان اسیر گشت و عجز و مذلت خویش مشاهده کرد و باز از اتراک روی برتافت و نصرت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۴۹

بسلطان پیوست تا اتراک مخذول شدند، سلطان که هزیمت را عنیمت شمرده بود بر عنیمت عزیزت افتاد، اتراک که غنیمت یافته بودند در شعار خزی و خسار روی بهزیمت نهادند، گویی آن سریه لشکر کرای بیاض روز بودند که بر سواد شب تاختن آوردند و ظلمت حجاب ترک از بیش سواد دیده برگرفتند تا بیک لحظه اسیر باز امیر شد و سلطان اسیر باز صاحب سریر.

بسیار صفا باشد که در تاریکی تعبیه بود و صاحب دل را از آن خبر نباشد، فی الجمله در اثناء آن داروگیر از صدمات زخم تیغ و تیر از زمره آن تدابیر خلق بسیار از صغیر و کبیر بدرکات سعیر فروشدند، از کشته که بر کشته افتاده بود هامون چون پشته بر پشته بود، بعضی از جماهیر شرک باویل و ثور طعمه سباع و وحوش و طیور شدند، و بعضی اگر خود همه کوه البرز بودند چون طاقت طعن سنان و زخم گرز نداشتند در آن اضطرار در حجاب احجار و اشجار از ضربت تیغ تاتار در ذمت و استتار رفتند، و بعضی که بر هزیمت اقدام نمودند لشکر سلطان در عقب آن زمره بی دین چون شهاب ثاقب بر اثر شیاطین روانه می تاختند، اگرچه وجود و عدم در یک مکان صفت استحالت دارد در آن روز در صورت انهزام مغول و ظهور استیلاء اتراک و بعد از آن استعلاء مغول و انعدام اتراک دفعه واحده حیات و ممات در

یک ربقه عیانا مشاهده رفت.

القصة: از اول بامداد که شهباز آفتاب را از تتق افق مشرق وقت ارتفاع طلوع بود تا شبانگاه که بنشینم مغرب رسید و هوا چون طبع عاشقان از دوده ظلمت تیره شد. لشکر در آن عرصه داروگیر از طرفین در کشاکش تیغ و تیر بودند و از میغ تیغ خون بی دریغ میراندند.

چون غبار ظلمت بال بگشاد و آتش آن محاربت فرونشست و نامه آن ظفر و نصرت بعنوان رسیده لشکر مغول بسبب قلت از خوف و کثرت لشکر ترک احتراز کرده که مبادا که قلب لشکر سلطان و مغول معلوم کنند و لشکر متفرق شده ایشان جمع شوند و چشم زخم بد روزگار آسیبی رساند حزم را کار فرمودند از مقاسات حرب برنیاسوده بمقصد خود عودت نموده روانه شدند.

عودت کیغانو از بلاد روم بدار الملک آذربيجان

القصة آن سال در این حال و عقد و قبض و بسط بسر آمد تا وقت دخول سنه احدى و تسعين و ستمایه، در این سال باز در اول فصل بهار که گل برنگ زر می شد صبا بعطاری کیغانو از بلاد روم بدار الملک آذربيجان نهضت فرمود و سلطنت بر سلطان مسعود و نیابت آن بر مجیر الدین امیرشاه و وزارت بر صاحب نجم الدین مقرر داشت و ایالت ولایت بر طاشتمور خطایی تفویض فرمود، اسباب امور دیوانی در آن سال رونق گرفت، حکم ایشان از ارزن-الروم تا ساحل انطالیه نافذ شد، همین که دل بر سکون نهادند و اندیشه فراغ در دل گرفتند، حادثه سماوی سنگ تخلف در قنديل اتفاق ارکان دولت انداخت و در ما بین امراء مغول و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵۰

مسلمان خلف واقع

شد، هر یکی از گوشه دعوی التزام مالی آغاز نهاد تا بدان سبب هر یکی بجهت تنظیم حال خود اندیشه تقدیمی پیش نهاد خود کرد و محکوم در خدمت حاکم و خادم در خدمت مخدوم هر یکی بمهمی موسوم گشته روانه شدند و از میقات عبودیت جمله کمر احرام حضرت اردو بستند.

القصه در سال سنه اثنین و تسعین و ستمایه وصول باردو میسر گشت، در این سال حکم ولایات دلای حسن بگ داشت و حکم اینجوها بتایجو تعلق گرفته بود، امارت و نیابت کماکان بر مجیر الدین امیرشاه مقرر داشتند و تصرفات ولایات دلای و اینجو بدو تفویض فرمودند و نیابت حضرت علیا هم بروی باضافت نیابت سلطنت ارزانی داشتند و رکن الدین محمد برادرش را بحکم (اخی اشدد به ازری و اشركه فی امری) بمشارکت در حکم با او موسوم گردانیدند، و بایالت اسفندیار و ایلبصار را بحکم یرلیغ نصب فرمودند و در اینجو و دلای مستوفیان تعیین کردند، چون بروم آمدند هر یکی بدان منصب که بدو تعیین کرده بودند دست در شاخ حکومت آن زد، بجای یک حاکم دو برادر (ثانی اثنین) حکم روان کردند، بجای یک امیر یرغوجی دو امیر سر بر آوردند و بجای یک مستوفی چهار و بجای یک محرر هشت و بجای یک منشی ده نفر شروع نمودند، و هر یکی را علاقه دیگر بعضی بحکم کتابت و بعضی برسم نیابت و برخی بحکم تبعیت قدم در دایره حل و عقد حکومت نهادند، و هر یکی بر سیبل غرض خود بر دیگری تفوق می جست، دیوان از کثرت سواد ایشان از بیاض روز محجوب می ماند، مجامع فی کل منبر الف

خطیب شد و مجالس فی کل خان الف بواب، اصحاب دیوان استیفا با همه استیلا و استعلا غیر از مرسوم خود که بی بخش و نقصان هر یکی با استیفا تصرف نمود، هیچ کس محاسبه مستوفا نپرداخت، امراء یرغو بایالت در مبادی کار بر متصرفان ولایت شدت عظیم نمودند و قدم از جاده صواب (یسروا و لا تعسروا) بیرون نهادند و طریق (اوغل فیه برفق) مهمل گذاشتند. (ص ۱۷۰-۱۸۱)

حوادث زمان - عصیان کردن تغاچار در دیار روم

درین سال تغاچار که امیر تومان لشکر جرار بود و بسیار دامه‌اء مکر دریده و در حل و عقد امور مملکت بسیار رنگ نیرنگ آمیخته چون بواسطه متابعت باید و مجال عرصه حکمش آنجا تنگ بود او نیز برغبت تمام دل بر حکومت روم نهاد و باجارت اعلی روانه شد و قدم در عرصه ممالک روم نهاد و چون مدت انقضاء دولت او در روم مقدر بود جهت وصول مرحله اجل خویش دو منزل یکی میکرد، اگرچه منهی حوادث زمان در گوش هوش او میخواند که. شعر:

مشی بر جلیه عمدا نحو مصرعه لیقضی الله امرا کان مفعولا اما هوش استماع آن نداشت. نکته: روم اگرچه مأمن غرباست و مقام راحت و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵۱

استراحت است اما معشوقه روز بینوایی است، هرکرا در آن اطراف و اکناف آذربایجان و عراق و خراسان سوداء تکلف و تجبری در دماغ افتد چون داغ آن تمنا بر ناصیه اهل آن ولایت نمی تواند نهاد دست طمع در فتراک منصب روم می زند و قدم طلب در مسالک شور و شغب این ولایت می نهد و میخواهد که سد ثلمه کار خود اینجا بندد و قید هر

شدت که جایی دیگر یافته است اینجا گشاید. اگر خود هزار فرسنگ قطع مفاوز مرزوبوم می باید کردن که پای افراز خرسنگ طلب در منازل و مراحل روم می گشاید.

القصة بتعجيل تمام از اران و دیار آذربيجان روانه شد و با محروسه توقات که دار الملک ولایت دانشمندیه است و محل آفات او در ورطات آن ولایت بود باتصالایت نحوس کواکب بمقصد غرامت خود پیوست، چون حکم قضا بصر بصیرت او بغطاء اختفا پوشانیده بود از احساس نزول بلایا که در ضمن قضایا بود غافل ماند. اگرچه نیک و بد ایام بسیار دیده بود و رنج معاندت سپهداری بی نهایت کشیده اما مصراع: سبوز آب هربار ناید درست، چون کارساز آن قضا دیده بصیرت ناسازگار او بردوخته بودند آتشی که در راه وبال او افروخته نمی دید بر دیوار خراب شده دولت سپری خویش اعتماد نمود، اگرچه بقوت و شوکت آن پلنگ توسن طبیعت گرگ صفتی بسیار کرده بود اما از غروری که در سر داشت بخدعت و حیلت روباه سیرتان زود در دام غدر افتاد. و روی بمضجع بلیت نهاده، پنداشت که بمقصد حکومت و فراغت می رود، از نحوست طالع عزم هاویه محنت نموده بود و از شقاوت بخت قصد هوان و محل مذلت نموده و گمان می برد که بحسن تدبیر خود را بساحل راحت و توفیر می رساند نمی دانست که ملامت گاه جراحات می پیوندد. مدتی در تنگنای عرصه توقات خلق را بمطالبات و زحمات علوفات سپر تیغ آفات کردند أجل در هدم بناء عمر او شتاب مینمود و او در حساب ولایات مهر آسیب بر دفاتر مینهاد و عیش کیاب بسموم غموم اعتراضات منغص میگردانید، از قسمتات مؤنات در مذاق اهالی

توقات و سایر ولایات طعم شکر طبیعت زهر گرفت.

عرب ولد سماقار امیر لشکر آن ولایات بود روزی چند بدو پیوست، چون بوی آفتی که حادث خواست شد بمشام او رسید در صورت وفاقی که متضمن نفاق بود عودت کرد و در ییلاق خود دام مکر و شقاق نهاده و از کمان مخالفت تیر آفت در کمین مخافت راست کرده و او بیخبر در چنین حالت بقشلاق دلوجه رفت. القصه چون بدانجانب در قصبه قراحصار دمرلو نزول کرد عزیز الدین بکلربکی که ببراعت آداب و درایت وحید عصر بود و بشجاعت شمیم و نفاست همم فرید دهر و بر موجب احکام در امور ممالک حکم ولایت داری و دست تصرف داشت و با آن همه همت بر قصد قطع املاک ممالک که در هیچ وقتی آن شیوه آغاز بحکم مبارک نیامده است، گماشته و در جوامع مقاصد و امور و تقلد مصالح و مفاسد جمهور اعتماد بر دولت تغاچار و اعتضاد بر شوکت او کرده و خود همگی اختلال کار او در امثال امر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵۲

او شد و فساد حالش در انقیاد حال او بود. القصه عزیز الدین بکلربکی را با بالتو عداوت قدیم بود و بکرات با او دم مخالفت زده و قدم مجادلت و مکاشفت سپرده، چون درین حال بالتو قوی حال بود همت بر قلع و قمع او گماشت، عزیز الدین بکلربکی را در آن مدت با او محاکمت و مخاصمت و مقاومت نمودن با کوه مناطحه کردن بود و با پیل در مصارعت آمدن و با درفش پنجه زدن، اما بر عشوه تغاچار و حکم او ثبات

نمود و از تدارک حال خود غافل ماند. القصه بالتو جوشن غدر درپوشیده و جام عداوت نوشیده، روزی از بامداد که پیکر آفتاب سر از دایره افق برآورد و چون دایره گرد نقطه وجود او درآمد و چارسوی مخیم و معسکر او فروگرفت و چون حکم قضا بر سر فضاء تغاچار تاختن آورد و در اثناء آن سطوت عزیز الدین بگلربیگی گرفتار شد و از بارگاه تغاچارش بقهر و جبر بیرون آوردند و تقرب و توسل او بدو سود نداشت و چون تغاچار قوت خصم مکار دید سپر سلامت در روی کشید و جز ثبات و صبر چاره دیگر ندید بقایمی فروریخت.

محمد بک پروانه از آن میانه بچالاگی برون گریخت و بر صوب سینوب منکوب گشته سلامت بدررفت.

القصه تغاچار در حالتی که نفیر زمهریر از فلک اثیر در گذشته بود و شخص کهسار لباس دراعه برف پوشیده و ذرور هوا ذرور کافوری میبارید در دایره قشلاق دلوجه درآمد و چون نقطه در آنجا سرگردان ماند بالتو بقدر استعداد لشکر چارسوی جهان فراخ بر او تنگ کرد و از یمین و یسار و جنوب و شمال بهر طرف که تغاچار جهت تمشیت کار خود قاصدی یا ایلچی روان می کرد بالنو تیر منع در پی او می انداخت و سنگ در قندیل مقصود تغاچار میانداخت. مرکب حکم تغاچار بهر جانب که روی می نهاد چون بمقصد نمیرسید لنگ می ماند، میخواست که دبدبه امر او چون دمدمه دممه باطراف رسد روزگار ناسازگار با او چندان دم سردی نمود که آب حکمش یخند گرفت و نمیدانست که همچنان که آب جامد را بمسامیر جلید یخ بند می کنند، او را بتیغ جان ستان تخت بند خواهند

کردن، مدتی در آن مدخل چندانکه شتافت از هیچ طرفی مخرجی نیافت، جهد مینمود که از آن منزل حیرت و مضیق شدت بیرون آید، بعضی از لشکر مغول و تاجیک و ایلچیان از دور و نزدیک جمع کرد و باستمداد ایشان در وقتی که ریاحین در عروق زمین بجوش آمد و برف در مشام هوا بگداخت گلیم مقاومت بر آب انداخت و از طرف قشلاق هایم و حیران مگر که با خصم راسا براس برآید بطرف سیواس آمد، بالتو درین فصل که زمین بانوار ازهار رنگین شد در یسار و یمین در همه جوانب کمین ساخت و در هر طرف که ممر مفری بود آن مفر فرو بست و با احتیاط تمام بسیواس پیوست و تغاچار بهر جانب که توجه مینمود بحکم قضا متعاقب در قفاء او چون شهاب ثاقب میرفت و چون سایه از اثر او جدا نمیشد و نظاره کنان از طرفین منتظر تا از پرده روزگار چه بیرون آید و بر تخت نرد زمان از کعبتین اختران چه زاید و تغاچار از

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵۳

اشتردلی هر دمدمه که اصحاب چون دمنه و کلبله دربار حکومت او می بستند قبول می کرد و بزخارف اقوال و افعال فریفته می شد و در آن تحییل و تسویل منهیان تغییر و تبدیل عقل غفلت چشم بند عقل او کردند تا بهر سو که رنگی آمیخت در شباک هلاک آویخت.

فی الجمله روزی از اول بامداد که بتیغ صبح پرده ظلمت شب بردیدند و سرادقات روز را طناب نور در کشیدند، بالتو تیغ تسلط بر کشید و آیین و ترتیب دیوان نهادن و حساب مال ملک خواستن

و دادن دام کرد و او چون در طمع دانه از دام اصطلام غافل بود بر سبیل حکومت و امارت بدیوانگاه بتفحص مصالح ولایت تقدم نمود، بالتو و عرب و دیگر جماعت که در آن شور و شغب متفق بودند کمین مکر برگشودند و صولتی چنان صعب نمودند که گفتی که بحر اخضر جوشان اند یا رعد ابر خروشان که از ترجم رمح شهاب شکل سواران روی روز روشن سیاه کرده بودند و بتبذید شمل و تفریق جمع او پیرامن بارگاه و جوانب دیوان گاه فروگرفتند و چون دایره کرد مرکز نقطه او درآمدند و حسام انتقام از نیام غضب نقض و ابرام برکشیدند خود از وقوع اجل و هیبت آن و جل خشیت آن قشل بغایتی بود که بی دست برد ضربت تیغ جان از قالب بدن بیرون می جست. و در آن میان وجود تغاچار پنداری که قاروره اثیر بود که از تیر زمهریر بشکست یا خود نقش کره زمهریر که از وقده برق بیژمرد، اگرچه از غایت شکوه چون کوهی بود صعب که سالها بود که از صدمات عراده رعد باک نداشت، و زمانها بود که از منجیق صواعق حوادث خلل نیافته، ناگاه چون درختی که از مایه نداوت بی نصیب مانده باشد گرد ذبول بر چهره دولتش نشست و نهال ابهت و ابهتش بی برگ و بار مانده و آن همه اتباع و اشیاع که بر هر صوبی که عنان عزیمت معطوف می گردانید صد هزار سوار چون سایه بر عقب او می رفتند، چون دولت از وی روی برتافت از هیچ آفریده مددی نیافت.

فی الجملة او نیز قدم در کوی عدم نهاد و پنداری که حکم نایم بود که بیک نفس انقضا

یافت یا ظل غمام بود که بیک دم زایل گشت، هریک از گوشه نعره بیچاره برداشتند و رقم (کان لم ثعن بالامس) بر صحیفه حالش نگاشتند. فی الجمله آن سال درین واقعه بسر رفت، سال دیگر که حوادث روی نمود همان تغاچار حادثه نصیب حالت بالتو شد.

نکبت و حادثه بالتو

اگرچه بالتو بر تجارب ایام و وقوف بر مقادیر حشم و سپاه و دقایق سپهداری و حقایق جهاننداری رسوم پسندیده داشت و در محافظت اطراف روم و ثغور آن سدی متین و رکن مبین بود، اما چون خذلانش دامن گیر شد و اقبال پشت بر وی کرد دست از عبودیت پادشاه بازداشت و سر بگریبان عصیان برآورد. و بتوهمی فاسد و تمناء کاسد روی از صوب صواب برتافت و بخیالی فاحش که بحواشی خاطر او متطرق کشته بود هر اساسی که در امور ممالک می نهاد جمله در عین خطا و خطر بود و چون بنفس خود از عبودیت پادشاه اعراض کرد سلطان مسعود

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵۴

و امرا را نیز از عزیمت به بندگی منع فرمود، سلطان مسعود در دام عشوه او افتاد و متابعت ارادت او نمود و بدانچه اختیار او بود بحکم قضا کرها لا- طوعا رضا داد، آری چه توان کرد، دستی که نتوان برید بوسه باید داد. القصه تردد ایلچیان بطلب بالتو متواتر شد و چندانکه در استحضار او مبالغت بیشتر میفرمودند او در تهاون تقاعد و تعلل بیشتر می نمود، و چندانکه یرلیغ بانذار او در آن اعراض ارسال میکردند او بطریق اعتذار پیش میآمد، احداث زمانه در قلع او بفتنه مشغول و او بتحریض پیشکاران مجهول

بتدبیر کاره‌اء ناصواب روزگار ضایع می‌کرد و بتعویق فاسد متربص دوایر انقلابی میبود تا مگر بتغییر زمان خود را از چنبر قضا برهاند. بهیچ حال نصیحت عقل قبول نکرد، چون عهده انتهاض او بعقده انتقاض انجامید در عین مخالفت و مین موافقت متحیر فروماند، نه راه شدن نه روی اندر بودن، عاقبت نقش اندیشه عزیمت اردو از لوح ضمیر بکلی محو کرد و رای او بر تخلف و تقاعد قرار گرفت و شریان پریشانی در اسره پیشانی او پیدا گشت.

مؤلف گوید: فضل نامتناهی الهی مدد کرد که بمشاورت رای و استخارت آرای ثاقب مجیر الدین امیرشاه از تقاعد او تباعد نمود و ما جمله اصحاب از دایره تخلف او بتکلف بیرون آمدیم و از معرض و بر امید استیناف حکم عزم مصمم گردانیدیم، پنداری که آن حسن تدبیر و اندیشه تحذیر مناسب فالی بود موافق و مقالی بود صادق که با وحی همبری می‌کرد که از سمت اتصالات آن کواکب وحشت روی برتافتیم و سوی برج شرف و اوج خورشید سعادت شتافتیم و عزم عبودیت حضرت مصمم دادیم. فی الجملة باتفاق جمله قدم در راه موافقت نهادیم و بی تردد مرافقت از سر اخلاص روانه شدیم.

القصة بالتو از سر غرور کاسه اندیشه فاسد بدل راه داد و آن همه اسباب نعمت و عشرت بدمدمه دیو بر خود منغص گردانید و آن ظلوم غشوم باستقبال شکر نعم بکفران طغیان نمود.

القصة جد و اجتهاد که هر کرا استعداد جهاننداری باشد جهت رواج کار خود متابع کار خود گرداند، بدان سبب سلطان مسعود را از عزم اردو منع کرد و قهرا و جبرا و کرها لا طوعا مصاحب خویش گردانید،

و اگرچه سلطانرا ارادت صادق نبود و در آن باب کاره بود در ضمن آن صورت خوف و خطر مشاهده میکرد، اما باستشارت حجاب نااهل رسم آن عزیمت سهل گرفت و و بسخن ارشاد حواشی طاغی بمصاحبت باغی رضا داد. بیشتر فساد کار ملوک از پیش کاران مفلوک میباشد که از وکیل بد تباه گردد کار، بیت:

تا نباشی حرف بی خردان که نکوکار بد شود ز بدان فی الجمله سلطان اگر همه شیر بود از اشتر دلی بافسون و دغدغه کلیله چند در صدد موافقت بالتو بر راه حيله افتاد دل بر موافقت نهاد، بالتو را چون فکر صایب و رای واثق نبود و تدبیرش موافق و مطابق زمانه نیامد و بنظر اعتبار در مستقبل حال و مال صورت منفعت مطاوعت و نقش مضرت معاندت ندید از حقیقت (فتفشلوا و تذهب ریحکم) غافل ماند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵۵

ارسال کردن پادشاه اسلام غازان خان قتلغشاه را بدیار روم بدفع فتنه بالتو پسر تنجی در سنه ست و تسعین و ستمایه

القصه چون ماجرای طغیان بالتو کما جری بحضرت علیا و متابعت سلطان با او انها گردانیدند، پادشاه جهان جواب بزبان شمشیر داد، و السیف اصدق انباء من الکتب، و سفارت رسالت با تیر و کمان اعوان حضرت انداخت که هر خللی که در ملک افتد جز بزخم تیغ و تیر صلاح پذیر نشود. القصه قتلغشاه که امیر بزرگ اردو بود با لشکر جرار اجل آثار کواکب عدد که در وقت مصادمت تیر جان شکر درع داودی را پرده زنبوری میشمردند، و هنگام مسابقت بتیغ صاعقه کردار مغفر پولاد را بر صفت آشیانه عصفور در نظر می آوردند، هر یکی چنان که بقدرت تن بنیان صفت قلبی بر تواند درید و بسورت قوت دل قلب سپاهی در

هم تواند زد، بدفع فساد عصیان بالتو و قلع اتباع او را استقرار و استمرار مصالح روم چنانکه معلوم شده است موسوم فرمود، قواضب سیوف پیشوا کردند و سباسب قفار در قفا گذاشتند و مراکب بادپایی در زیر ران آوردند و بعد از چندین بعد مسیر بی اطلاع هیچ برید و سفیر چون باد صبا در اندک زمانی بسیر در روزی که صفت آن این بود که بر مثال سیل درآمدند. فی الجمله در صحراء مالیه قیر شهیر اجتماع فریقین حاصل آمد. عرب پسر سماقار در متابعت قتلغشاه از ولایت دانشمندیه در مقدمه لشکر آمده بود و در نزدیکی لشکر بالتو فرسنگی چند راه برسم یزک پیش رفته، ناگاه بر فوجی که ایشان نیز برسم یزک پیش آمده بودند بر یکدیگر افتادند، در آن روز از وقتی که تیغ صبح از نیام شب برکشیدند تا بهنگام شام که شب پرده ظلمت فرو گذاشت از وقت شبیخون بر نطع کارزار دست خون بر آوردند. در آن مقابلت هلاک شدند و بعضی بهزیمت از آتش تیغ آبدار روی بر تافتند و در آب دلوجه در خلاب افتادند، آن روز بدان سرگذشت تا بشب در گذشت و عرب از آن مصاف برگشت و بلشکر بزرگ پیوست. روز دیگر که آفتاب جهانگیر چتر زرین بر کشید و بتیغ شمشیر پرده افق بردرید هر دو لشکر را مقابلگی ظاهر شد و از طرفین محاربت قایم گشت، همت اجل در آن داروگیر خوف و وجل بر خنجر مصروف بود و نهمت قضا بر تیغ معطوف، گردون گردان بصد بهانه در مرگ بر مردان زمانه باز کرد، بیک حمله که لشکر بزرگ بر لشکر بالتو هجوم آوردند چون

تطایر نجوم شهاب رجوم کردند و چون گرگ درنده در اغنام و چون شیر گرسنه در انعام افتادند و بیک دم دمار بوار از وجود خصوم بدکردار برآوردند.

حدیقه معرکه که بتیرباران حوادث و طعن سنان از رؤس اعناق بانواع شکوفه احداق بار آورد، خلقی بسیار از ظلمه فجار علف شمشیر آبدار و تیر آتش بار شدند، بعضی از امراء هزاره که در آن روز مصادفت پیش از مصادمت صبر کردند، چندانکه در مواکب انجمن فلک چشم انجم و مراکب کواکب را عرض دادند و در پرده ظلمت شب دیدبانان روز را فراغت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵۶

حاصل آمد از بالتو اعراض کردند و منحرف قتال نشدند، بلکه در مخالفت در بستند و راه موافقت و مطاوعت برگرفتند و بلشکر قتلغشاه پیوستند، و چون امارات نصرت از آن طرف دیدند بظل رایت بزرگ پناه آوردند، و بعضی آن بودند که چون سعادتشان مساعدت نکرد مانده صعوه که با باز برنیاید از مقاومت قاصر ماندند، و چون روباه پناه آوردند یا (تفرقوا شجر بغر) راه هزیمت برگرفتند و هر یکی بگوشه غاری چون روباه پناه آوردند یا بر شط آبی چون بط نشیمن تواری بدست آوردند، و بعضی چون مرغ دام دریده بمقامی مجهول درخزیدند و متحصن شدند، و بعضی را که در اجل تأخیری نبود و زمان آمان او از متقاضیان حیات پایان رسیده در آن صرصر عواصف از پای درآمدند و بغرقاب فنا فرورفتند. فی الجمله چون وهنی تمام خللی نافرجام در بالتو و لشکر او درآمد و دمار و خسار روی بطرف او نهاد و از دفع هجوم لشکر

بزرگ قاصر ماند. چون شهباز روزیال نور بکشاد دیدند که مرغ اقبالش از دریچه ادبار پریده بود و چون ارنب که از هزبر احتراز نماید و یا چون ثعلب که از شیر غران گریزد او نیز از لشکر بهزیمت روی برتافت، چون از آن جمله حشر مستنکر و حشم مستکبر جز فرار فایده نیافت از سر عجز و اضطراب بامید سلامت سپر ملامت در روی کشید و پیش از آنکه باد صبحگاهی دواج نور بر عالم کشید بناموس بیادرفته و آتش افسوس در خرمن عیش افتاده، با بعضی از اتباع دستگاه دولت از دست داده بجانب اوج که مستقر خروج خوارج است پناه برده و از آن گرداب بلا و سیلاب فنا چون سررشته اقبال بدست نیاورده ادبار نمود چون از عرصه بافسحت روم باستظهار استنجداد و استمداد لشکر بزرگ بولایت غرغروم درآمد اتباع و جنود او با نقود و اجناس تجمل چون زاغ سیاه شب که در زوایاء مغرب ناپدید شود در اطراف و اکناف اوج متفرق شدند و چندین هزار خانه از خیل و حشم او باعتماد عهد و میثاقی که با قرامانیان داشتند بطرف ارمنستان رفتند، نمی دانستند که سر بدکان رواس می برند و گندم در دستاس می اندازند و بمجاورت مار زخم خورده التجا می نمایند. چون امراء اتراک بر عهد و میثاق وفا نمودند و نقض و نکث روا داشتند و حطام دنیا بر ثواب عهد ترجیح نهادند ناگاه بر ایشان زدند و چون اجل بر خرد و بزرگ ابقا نکردند و بعضی را ترت و مرد و در هرج و مرج و مرج بعضی را تارومار کردند و چند هزار نفر از دلبران ماه رخسار پری روی که با

آفتاب برابری می کردند بر سیل پرستاری در قید اسار آوردند و بعضی خود چون هبا که در مهب صبا پراکنده شود آواره شدند.

القصه بالتو با سربیه از خدم و حواشی خویش در جانب اوج به هریک دو ماه خروجی می - کرد و بی استنجد لشکر ترک (کالباحث عن جیفه بظلفه) ترک فضول نمی کرد و بحرکه - المذبوحی بلافایده دست و پای می زد، چند نوبت سولمیش که سبط بایجو بود و ذکر بایجو پیش ازین رفته است بر سر او رفت و بمقابلت یکدیگر در ما بین ایشان مقاتلت رفت و سولمیش ظفر نیافت. فی الجملة بالتو در آن طرف چون قوت و شوکتی نداشت و باد غرور از هوای

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵۷

فتور و قصور او در آن سرگردانی منتفی گشت، هر وقت بجوانب می فرستاد و با هر کسی دم (الصلح خیر) می زد (لان فی الصلح تأخیر الآجال و تحقیق الآمال)، چون بهیچ حیلتی و شیوه آبی بر روی کار خود نیامورد و از اتراک مددی نیافت، مدتی (کالذئب ان تمکن نشب و ان طلب هرب) در قلق و اضطراب چون گرگ دام دریده و از جان شیرین طمع بریده روزگار بسر می برد، عاقبت چون امن و امان نیافت از اماکن و مواطن اتراک خسیس بدیاری کفار سیس پیوست و از التجاء فاسد بمواثیق مسلمانان اعتبار نگرفت و از تیره رای اعتبار بر وفاء کفار کرد و بمعاهد ایشان اعتضاد فرود، خود آن تصور فاحش دام بلا و عقده وبال او شد، (فر من المطر و قعد تحت المیزاب بل خرج من البئر و وقع فی الکنیف)، تکفور سیس بر قول و

قرار پرتلیس ثبات ننمود و او را در آن ولایت نه مقام داد و نه بطرف شام راهش گشاد و عاقبت او را در قید حکم خویش آورد و در صحبت مؤکلان خود باردو فرستاد تا دولتش قائم مرادات بود حکم راند و از اطراف ممالک آتش فتنه او می‌نشانند، چون سعادت از وی برگشت و آب دولت در جوی مرادش تیره شد و زمانش بآخر آمد دوروزمانه بساط عمر و جاهش برافشانند و در میدان تبریز شکوفه امانی او بتندباد اجل بر خاک ریختند و بتیغ قهر خاک و جل بر سرش بیختند، اموال و اجناس و اسباب تجمل او و خیل و حشم او که در روم مالا مال بود جمله در آن تلاطم بلا و سیلاب احوال قضا بتاراج رفت و آن همه مواشی چون هبادر هوا متلاشی گشت.

ذکر احوال سلطان مسعود

چون عاقبت آن متابعت که با بالتو بود نامحمود بود و تقلب احوال خویش در آن محاربت مشاهده کرد و در آن ورطه داروگیر که سئوال مبارزان بحکم تیغ و تیر بود و او چون مرغ بی خبر بآب زن اختیار کرده و چون ماهی عاشق تابه شده چون مدت اجلش سپری نشده بود از آن مضایق حیرت و مخالب عقاب وحشت که عرصه فراخ جهان بر چشم او و حشم تنگ شده بود اسباب امتعه و نقود خزینه و آنچه بود از دواب در معرض هرج و مرج بر باد رفت و چون مال درباختند و جان بساحل نجات انداختند، هر کرا متقاضی اجل گریبان عمر گرفته بود ناکام گردن رضا بخنجر قضا داد و سلطان با فوجی از حشم صبر را کار بست و چون از

صدمت آن طوفان بلیت سلامت نفس خلاص یافت و سفینه عمرش در آن امواج اذیت بر جودی صبر قرار گرفت، و در چنان حالتی که مهره تفکرش بر قطع تدبیر در ششدر تحیر بود میان خوف و رجا بوجود آن خبیث و خشیت که درافتاده بود هم باز سعادتش تلقین می کرد، گر بشتابی هنوز جان دارد دل، با چهره غبار گرفته وحشت با هزار گونه تردد و دهشت کمر غدر بر میان بست و بخدمت قتلغشاه پیوست و بر سیل اعتذار بر قدم استغفار بایستاد، متابعت بالتو چون از سر اضطرار بود و اختیاری نبود عذر آن تخلف که بتکلف بود بقبول مشفوع گشت و مسموع داشتند و رقم عفو بر جریده عمل او کشیدند. نکته: بهترین خاصیتی و خوبترین خصلتی ملوک جهاندار

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵۸

را در اصلاح جرایم اصحاب زلت طریق عفوست چه عفو متضمن ثبات دولتست، و الحق در باب عفو بهتر از محمود و راق نظمی خوش مذاق کسی نرانده است.

فی الجمله بواسطه عنایت ازلی و حمایت قتلغشاه خوف سلطان بر جا مبدل گشت و سلامت نفس از ان ورطه کرامتی بود که ورای آن هیچ کرامتی دیگر تصور نتوان کرد و موهبتی که در مقابله آن عطیتی بهتر از آن نتواند بود. القصه چون قتلغشاه عودت نمود سلطان را تا بندگی حضرت علیا استصحاب فرمود و چون صورت حال بعد طول المقال و کیفیت واقعه و تصور حادثه او و متابعت اضطراری بود نه اختیاری عرضه داشتند اگرچه عذر آن زلت در بندگی حضرت بمحل قبول افتاد و صحیفه عملش آدم وار برقم (فنسی و لم نجد له

عزما) مرقوم گشت و تضرع او که بزبان حال می گفت مسلم داشتند و او را از همه تهمتی معاف گذاشتند، اما اجازت انصراف بملک روم جایز نداشتند و در آن ابتدا در دار الملک همدان موقوف حبس امتحان ماند و از ارکان دولت و اعیان سلطنت که همه عمر در سایه حشمت او آسایش و آرامش یافته بودند، مددی و مؤانستی نیافت و بی مذاکره و انیس و مسافر و جلیس و خدم و حواشی و عدم نقود و مراشی تن در زخم نیش روزگار داده بود تا چه پیش آورد، عرضه حوادث زمان چه باشد، مدت بضع سنین بانداک راتبی که تعیین کرده بودند بی حشمت و تمکین بسر برد، چون تخم احسان در زمین شوره رومیان ناهل بی وفا انداخته بود و اصطناع نه در محل خود نموده بوقت ثمره وفا و مخالفت بار نداد، جمله را در وقت کامرانی اسباب شادمانی ازو بود چون دولت از وی اعراض کرد جمله را از اعراض نفسانی نواھض عزمات خدمت و ملازمت فتور یافت و از قصور همت حق نعمت ضایع گذاشتند.

القصه آمدیم باحوال مجیر الدین امیرشاه، او درین حالت بحسن تدبیر و رأی صایب از بالتو اعراض کرد و با اتباع و اشیاع خود بیرون جست و از آن میانه کرانه گرفت و بجانب اردو روانه شد، در آن مسافت دور و دراز هیچ منزلی نبود که در آن آفتی روی ننمود و در آن منازل و مسالک دیرباز هیچ ساعتی بی مخافتی نبود، در هر کامی و در هر فرسنگی خرسنگی پیش می آمد یکدم نمی آسود، در هیچ مکان زمانی نمی غنود و شب همه شب که فلک در

سرمه سایی می بود تا بوقت سحر سرمه سهر در بصر می کشید، مراحل جبال در دیده چون خیال می گذشت و دو منزل در دیده وهم یکی متصور بود، متحیر از گردش روزگار متردد از حوادث عالم غدار و امیدوار که، مگر ز غیب دری کردکار بکشاید، خود در اثناء این حالت آمد غم دیگر که منم سربازی، آوازه تغییر و تبدیل مناصب در افواه افتاد.

القصة در این سال صاحب دیوانی بر جمال الدین دسکردانی مقرر شد.

تبدیل مناصب در مملکت روم

مناصب روم برین جمله مقرر گردانیدند: معین الدین محمد بک پیروانکی منصوب شد

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۵۹

بامارت مطلق، و جمال الدین محمد بوزارت منصوب گشت، و کمال الدین تفلیسی بنیابت سلطنت، و شرف الدین عثمان باستیفا، و به جهت این مناصب التزام نمودند که شصت تومان مال بر- مجیر الدین امیرشاه و دیگر متصرفان روم ثابت گردانند و حکم چهار جهت ممالک روم بدان سبب در قبضه تصرف این چهارگانه نهادند و مبلغ ده تومان دیگر که ششصد هزار درم باشد بیرون مقررات معین بزواید در عهده رفتند و التزام نمودند، و درین ابواب احکام یرلیغها حاصل کرده، جهت تقویت حال خود ملک پهلوان را که از معتبران خراسان بود و بیسالت مشهور بایالت التماس کردند و به جانب روم عودت نمودند، چون اتفاق آسمانی با اتساق امانی مجیر الدین راست نیامد و دانست که آن گندم نمایان جو فروش که از درون نیش و از بیرون نوش بودند بی سببی دشمن دوست خواهند بودن، هر سواد اندیشه که بر لوح ضمیر نقش کرده بود برقم بیاض نه پیوست، هر تیر تمنا که در جعبه تدبیر

نهاده بود بی حکم کمان تقدیر بر هدف صواب نتوانست انداخت، بهمه حال جهدی مینمود و در نهضت روزبروز تعجیل می- کرد تا مگر بی ملاقات خصمان بمقصدی رسد و تدارک مقصود نماید، خود در نواحی شهر خوی مصادف امیر قتلغشاه افتاد که بدفع بالتو متوجه روم بود، او را بدان مصادف قتلغشاه استظهاری تمام روی نمود و قتلغشاه هرچه ممکن بود از حمایت و عنایت نامها باردو و به تربیت نوشتن هیچ باقی نگذاشت و مثال جواز ارزانی داشت، چون اردو در دیار عراق بود از شارع اصلی انحراف نمود و بر سمت راه همدان انصراف جست تا در مقابله خصمان نیفتد، چون کوکب ارادتش در برج و بال بود بهر طرف که توجه نمود قضاء آسمانی چون بر اثر او دوان بود خود در آن راه که فرح خود در آن می دانست ناگاه ملک پهلوان با خصوم شوم چون راه زنان بی محابا یا چون مسببان قضا که بر قافله اعمار زنند بر اتباع اخیار او زدند، تا چون نوایب روزگار بر کاروان عصمت ما هجوم آوردند، مجیر الدین امیرشاه محمولات اثقال گذاشته با بعضی خدم از مقابله خصمان انصراف نموده بود و براهی دیگر مجهول بدررفته تا مگر بمقصد اردو پیوندد و در تدارک خصمان مقصود خود حاصل کند که هم رجال و نحن رجال.

فی الجملة چون بار از بارسالار و خدمتکار از خداوندگار جدا یافتند مراکب خود بگذاشتند و از مرکوب و محبوب و خیول که جهت تقدمه خاص بود سوار شدند و در عقب مجیر الدین امیرشاه چون تیر از گشاد کمان بتعجیل روان شدند، تقدیر الهی که بنقض عزایم و فسخ همم موصوف است

در ضمن حالت گریزندگان و جویندگان رسمی بدیع و نقشی غریب انگیخت که تا حلیت بشر بزینت بصر متحلی است بدان شیوه هیأت اجتماعی بی وجود جهت و مساعی بلا اختیار مشاهده نکرده باشد و صورت آن نقش انگیزی قضا و قدر چنان بود که چون مجیر الدین براهی مجهول بدررفت شب همه شب چون انجم که در عرصه فلک سیر می کنند در آن سمت که می رفت زعم آن بود که دو منزل راه از مقابله خصمان دور افتاده است، خود در پرده استار شب با آن همه تعب راه طلب گم کرده بود و چون کوبه صبح صادق از رواق افق طلوع کرد چون دایره

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶۰

بر همان مرکز اول که از آنجا قدم برداشته بود باز آمده بود.

ملک پهلوان نیز که طالب بود ترک فرغ کرده در پی اصل رفته بود، یک شبانروز بساط زمین درنوشته بود و از پویندگان اثری نیافته، زعم آنچنان بود که بعد چندین سیر بعد دو روز بمنزل ائقال خواهد پیوست، خود بر همان مقام که رفته بود بمنهیان قدر زمام او گرفته چون شاگرد رسن تاب سفر از پس کرده بود و باز بر همان مقام که رفته بود باز آمده.

فی الجملة زعم پوینده جوینده چنان بود که بجهدی که نموده اند گریزنده فراغت یافته است و جوینده را گمان چنانکه بر مطلوب ظفر خواهد یافتن، خود هر دو طائفه بدور ماه و آفتاب بساط روز و شب درنوشته بودند و چون نظر کردند بعد چندان سیر از مرکز خود نقطه جدا نگشته بودند و مسببان قضا و قدر همه را

چون پرگار گرد مرکز خود گردانیده بود تا چون روز بآخر آمد گریزنده و جوینده و طالب و مطلوب بهم پیوسته بودند. نکته: تا اهل بصیرت بدانند که مجاری امور در عالم کون و فساد بحکم تقدیر رب العبادست، هرچه بودنی است البته بودنی است و تا نشود ممکن نیست که بشود، اگرچه پیش بینان عالم کون و فساد چون مستان بی عقل بنقل لباسات فریفته نشوند، اما چون تدبیر آدمی اصلاً موافق تقدیر نمی آید، عاجزان حاکی بقوت بشریت و حیلت فکرت جمال مراد در حین تصور نمی تواند آوردن. نکته: آری چه توان کرد هر که از دریا گوهر طلب باشد، اگر نوبتی بمقصود رسد هزار نوبت باشد که نرسد، بلکه باشد که در طلب جوهر نورانی در قهر بحر ظلمانی خود را در خطر اندازد و بیشتر آدمی آن باشد که بیوی سود زیان کند و جان عزیز دربازد. القصه چون هیأت اجتماع مهیا گشت و هر دو طائفه بحکم تقدیر ازلی بهم پیوستند افتتاح بسلام که از رسوم اسلام است نمودند و بعد از آن مجیر الدین بضيافت که رسم اهل حصافتست اقدام نمود، و حاصل آن احوال بعد طول المقال و بحث امهال و رسم انفعال بدان انجامید که در اصلاح ذات البین بميثاقی وثیق و عهدی وافی بنیاد مصادقت نهند و تناکر و تنافی از میان برخیزد و هیچ کس رنگ نیرنگ فتنه نیامیزد و عامل و معزول و حاکم و محکوم و خادم و مخدوم جمله باتفاق بولایت روم بازگردند و هر کسی بدانچه موسوم است متصدی شغل خویش گردد و مجیر الدین و نواب او بهمان مرسوم که داشتند در نیابت سلطنت مستقل باشد

و ماده تنازع منقطع گردد و مال رفعت که ملترم شده اند از کشف ولایت از مقررات امرا و خواتین استخراج کنند، برین جمله
یمین غموس بجهت ناموس که رعایت یکدیگر کنند تأکید عهد کردند و ملک پهلوان بدین وساطت در عهده عهد رفت و در
ما بین خصوم بساطت مباسطت ممهد و مطابقت بر طریقت موافقت مؤکد گردانیدند و مجیر الدین هر دمی که از غرور دمیدند
مایه صفا پنداشت و هر وعده که دادند در سماع قبول جایی داد و محض صدق انگاشت. عقلا گفته اند: اذا كان الغدر في
الناس طباعا فالثغه بكل احد عجز. في الجملة

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶۱

بدین سبب ملک پهلوان در میانه بحق السعی و السکوت که محض رعونت و ریا بود هم کیسه پر کرد و هم کاسه چرب
گردانید و هم ملبوس و مفروش خود که جمله (کالعهن المنفوش) بود بدیا و حریر منقوش بدل کرد و قرار داد که جمله قطره
کردار شیوه متابعت یکدیگر پویند و مصاحف سینه بآیات وفا منقش و مهذب گردانند و رقم بغض و زنگ کینه از دل بزنانید،
خود آن اساس عهد دام مکر و غدر بود که بر راه خصم نهادند و جهت استحکام احکام خود از بیم تیغ معارضه خصم جهت
مصلحت خود سپری ساختند. نکته: آدم را علیه السلام پرسیدند که بتقریر شیطان از حکم رحمان چرا تجاوز نمودی و وصیت
(اتقربا هذه الشجره) نشنودی، گفت که ابلیس بخدا سوگند خورد که راست می گویم، ندانستم که هرگز مخلوق بوجود خالق
سوگند بدروغ خورد. کدام مرغ دل که بطمع دانه در دام

هوس نیفتاد و کدام آتش حرص که داغ دریغ بر ران آرزو و نیاز طالبان دنیا ننهاد. فی الجمله همینکه از حدود دیار آذربایکان دور شدند و دیگر مجال آن نماند که تیر تدبیر خصم بر کار رود، اندک اندک بنیاد معاهدت فتور می گرفت تا بدان انجامید که چون در تخوم ارزن الروم درآمدند که محل حکومت ایشان بود از جاده آن رسوم عهد و میثاق عدول جستند، نقش اندیشه جواز بر کعبتین مجاز ایشان راست نیاید، قدم از دایره بیرون نهادند و در باب رفیعت شصت تومان عربده مستان آغاز کردند و در جام شکر مذاق وفاق زهر نفاق تعیبه کردند.

مجیر الدین امیرشاه و اتباع او آنهمه عقبات عقوبات در نوشته و از مقصد مقصود بازگشته و تحمل مشقت و تحمل کلفت نموده، چون محقق گشت که آن همه عهد دام اغوا و ماده اضلال بوده است کراج آب مکسور النصاب متحیر فروماندند. جهت وقایه عرض و ناموس خویش برخواند و هر ذخیره که در کیسه مکنت داشت در کاسه ملتمس ایشان پرداخت، و هر نقدی که در خزینه عمل اندوخته بود در مسند عتاب ملبوسات و مرکوبات هزینه کرد، معده اطماع ایشان ممتلی نشد، چون ذخیره نماند هرچه از قروض می پرداخت جمله در روی ایشان می انداخت، چشم نیاز ایشان سیر نگشت، ملک پهلوان در ما بین تمهید عهد و نقض آن سرگردان مانده بود، نه دست منع در آن تعرض و پریشانی بر پیشانی اغراض آن طائفه می توانست نهادن نه دست ارادت مجیر الدین می توانست گرفت، آن ذو اللسانین از طرفی تراشی می کرد و ارتیاشی می نمود و در وساطت او هیچ فائده خاص و

عام را نبود و اگر اساس مناقشتی می نهاد بهانه بر دیگری می بست. عقلا گفته اند که در شریعت فتوت و دین مروت نقض عهود حرامست و مدار جهان و نسق و نظام آن بر عهد و وفاست، چه ملوک جهان و خسروان کشورستان خزائن بر خدم و حشم از آن بذل کنند که بوقت خروج دشمن وفا نمایند، چون ایشان بهر بهانه دست در شاخ نقض می زدند، مجیر الدین امیرشاه نیز در مقابله آن دم می زد، لاجرم اساس مودتی که در امور مالی و جاهی نهاده بودند واهی شد. چون بر قول و قرار اقامت نمودند کارها ایشان استقامت نیافت و عاقبت بوخامت انجامید، آری چون جهان از عهد و وفا خالیست

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶۲

نه از راحت اثر مانده است و نه از عافیت چون عنقا جز خبر. فی الجمله کمال الدین تفلیسی در مناقشت جز طلب دفاتر که در هنگام واقعه تغاچار ناچار بغارت رفته بود دست آویزی دیگر نداشت و نصب العین آن مناقشت و معارضت کاتب را کرده بود چون حکام مذکور در مهمات معلوم روم شروع نمودند اول در مال ارزن الروم اسراف و تقتیر بیحد روا داشتند تا هرچه بدست آمد از نقیر و قطمیر و مایه و توفیر جمله در معرض تفصیر و تبذیر تلف شد و سبب تکسیر مال گشت، آوازه استرداد املاک که در ضمن مکاتبات که باطراف نوشتند درج می کردند، چون متضمن قطع ارزاق خلق بود سبب تنفر خواطر و ضیع و شریف و قوی و ضعیف گشت، آری چو مار کرزه قصد زخم کسی کند تا تواند بی زخم برنگردد،

گرگ چون دندان طمع بتصدی فروبرد بی تمزق برنگردد. الخبر: مصطفی صلواہ اللہ الرحمن علیہ چون معاذ ابن جبل را رضی اللہ عنہ بحکومت یمن فرستاد وصیت این فرمود کہ یا معاذ (یسروا و لا تعسروا و لا تنفروا)، چون ایشان طریق عسر سپردند و در اول بجای سهولت صعوبت نمودند موجب تفرقه جمع و انزعاج خلق گشت. (ص ۱۸۹-۲۱۵)

انقسام اداره دیار روم بر چهار قسم ۱- محمد بک پروانه

القصه این چهار سهم و شریک قسیم بلاد و ولایات ممالک را بر چهار قسم تخصیص کردند و هریک بقرعه کہ بر او افتاد بر عادت ملوک بدان بلوک کہ بدو مخصوص بود توجه نمود. محمد بک پروانه از آن میانه بلوک خود بجانب قسطنطنیه بدررفت، خلق بسیار در آن طرف بر وی مجتمع شدند و حواشی قدیمی و خدم پدرش معین الدین سلیمان از جوانب روی بخدمت او نهادند و او را بواسطه آن اجتماع شوکتی تمام حاصل آمد، و اگرچه او بسبب شرف نسب و طهارت حسب حلیه ادب داشت اما بمجاورت فتنه جویان ناجنس شیاطین الانس کالنسر حوله الجیف تغییر مکارم اخلاق کرد و طینت او از آن طیب اغراق کہ داشت انحراف نمود. فی الجمله در آن ولایات پیش از آن کہ بر متوجهات ماضی و مستقبل اطلاع یابد و در وضع قانون رسوم و حقوق خراجات اصلی معین گرداند، باعثناف تمام و تکلیف و ابرام رعایا را در حوالات اخراجات و قروضات و ما یحتاج لشکر خود مکلف گردانید و بهر بهانه کہ امکان داشت باضعاف و آلاف آنچه متوجه بود بشدت تمام در حصول آورد و جمله در خرج متجنده خود صرف کرد. القصه چون بکنکری رسید اموال مسلمانان در معرض

نهب و تاراج انداخت، نقود و دفاین و اجناس و غلات و مواشی متمولان آن شهر و ولایت در وجه اجناد اتراک آن صوب نهاد، از آنجا چون بقونیه پیوست مال اعیان و اشراف و معتبران در وجه اخراجات خود و خدم و حواشی خود حواله کرد. القصه اکابر که در مطالبه مال از ایشان بشکنجه قدم از دایره وجود در راه عدم نهادند یکی اصیل الدین مستوفی بود و دیگر مظفر الدین طغرای، و چندانکه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶۳

منهی خردش نصیحت کرد چون گوش دلش بپنبه غفلت آکنده بود هوش نکرد چون خاطرش بیاطل مایل بود کلمه الحقیق دلیزیر نیامد. فی الجمله در هیچ عهدی در کار روم بشدت مذموم هیچ مصلحتی منظوم نشد، و هیچ ظالمی دست تسلط برنیورد که در دل ضعف و سوز سینه مظلومان آتش در خرمن مراد او نزد، نکته: کدام دولت که اگر روزی چند اقبال در ظل آن اقامت کرد چون طراوت عدل و احسان با آن هم دم نبود که چون بخت پذیر نگشت، از کدام نسیم راحتی بمشام کسی رسید که در عقب باد ترحمی بر او نوزید و آفت بدراهی آب دولتش تیره نکرد و لهیب ظلم طراوت حکومتش نبرد، چون در ظلمات ظلم مدار حکمش بر قطع ارزاق خلق بود سعادت انوار عدل نیافت، چون ابواب ضرر مفتوح داشت اسباب منفعتش ممنوع نشد، هر اندیشه که از سر هوس کرد باد هوا بود که می پیمود. فی الجمله او نیز بمرضی مزمن گرفتار شد و ایام رقم نامرادی بر صحیفه عیش او نگاشت و هرچه از دیگران بقهر و

جبر بستند از سطوت قهر اجل هم بدیگران گذاشت و چنان شد که گوئی خود وجود نداشت.

۲- کمال الدین تفلیسی

کمال الدین تفلیسی که ظاهری داشت بحلیه وفاق آراسته باطنی بجلت نفاق پیراسته بجانب آماسیه که آن طرف تا بخرطه سامیسون بلوک او منسوب بود توجه نمود و طمطراقی بیرون از حد و اندازه خود در کار خود درافزود و فوجی را از مشاهیر کتاب و جماهیر نواب استصحاب نمود و از سر غرور و نخوت بردابرد بتعظیمی تمام درآمد و چندان خلق از وضع و شریف و قوی و ضعیف از آوازه رعب و صولت او با طبل و نقاره و علم استقبال نموده بودند که از انبوهی و کثرت خیاله و رجاله از وقت طلعه کوبه آفتاب تا هنگام عصر از کوچهای باغها تا بدان قصر که مقر نزول او بود وصول نیافته بود، و از دو گروهی آینده و رونده قدم را بمقام قرار نبرد، از جمعیت حشر که نفر بر نفر می آمدند ارباب قلم و اصحاب فضل و آداب را بهیچ جایی که محل استراحتی باشد مقرر و ممری هویدا نبود، چون از سر عجب و تکبر بمجلس حکومت پیوست، قلم تکالیف و مصادرات بر آن ولایات روان کرد، بار تکلیف برخلاف امر الهی بر جان خلق نهاد، از جمله التزامات او یکی آن بود که ملتزم شده بود که عشر مستغلات در کیل آرد و بجنس خود در انبارها کند و از صرف الکیل آن بارها توفیر بریندد. خود در باب توفیر تأخیر و تقصیر بدرجه رسانید که سبب تکسیر اموال شد و عشر غلات پیش از ادراک حصاد بر باد فساد داد

و اهل زرع و حرث از نوایر وقوع عوارض و تکلیفات و مؤنات قسمتات جلاء وطن کردند. تا بدان سبب غله که بانبار خواست آوردن جمله تله دام و دد شد. فی الجمله تفلیسی بدان عظمت و تبجیل در شهر آماسیه درآمد و باد غرور چنان در سر که گفتی چون در مدت اقامت بهوای نفس مشغول گشت و باعتراض و اطماع فاسد معلول شد و خواطر عوام و خواص از وی متنفر گشت و هیچ مرغ دلی را بدانه احسان صید نتوانست کردن، بوقت خروج از شهر اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی متن ۲۴۶۴ - کمال الدین تفلیسی ص: ۴۶۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶۴

خلافت امارتش بمثابتی انجامیده بود که چندان قاصدی خبیر نیافتند که دلالت شارعی کند و چون از اتباع او کسی از جاده مأمون وقوف نداشت براهی مجهول باریک چون دل و دست او از نحل و افلاس تنگ و تاریک بیرون رفت و در اغواء آن ضلال در بیشه از بیشه راه ترخال افتاد، در ممری که شعله آفتاب را در منابت اشجار آن از کثرت راه نبود و سوزن از هوا از انبوهی اغصان بر زمین نمی رسید، راه زنان بی محابا و قطاع الطریق جان فرسا در مصاعد قلال آن و معاقل جبال آن در کمین بودند، هزیمت را از توفیر بلوکات خویش غنیمت تمام شمرد، رجع القهقری منهزم باز بشهر عودت نمود، چون دزدان راهزن در عقب او تاختند بر قافله از قوافل تجار زدند و چون آن ما حضر یافتند بدو پرداختند و آن مسافران ضعیف سد عصمت

او شدند.

مقرر این کلمات نیز از اصحاب قلم در آن مهرب بی خساری نبود و چون در اجل تأخیری بود از آن صدمت سلامت خلاص روی نمود بدان مقدار الم شکر حق تعالی بادا رسانید.

دزدان راهزن گفتند که ما تیر کینه در کمان کمین جهت سینه تفلیسی نهاده بودیم، چون تقدیر الهی بجای تفلیسی سیواسی پیش آورد ما را درین ارتکاب بدین اجتناب چه گناه. فی الجمله چون در آن حیرت فروماند عزم سامیسون کرد، تا مگر در لجه بحر دست و پای زند و از آن منزلگاه سوق العبر و معبر نفع و ضرر نقدی وافر یابد و رأس المال التزام را فایده متکاثر بدست آرد و خود آنجا باجناد تاجیک و فرنک کارش بمجارت پیوست و از لجه دریا جهت او نقد و جنسی بکنار نیفتاد، از کارداران دار الضرب آنجایگاه بتوکیل در آن شدت و کرب بتعلیل اباطل رشوت و بر اطمینان قبول کرد و بر شاء آن ارتشا در چاه مظالم افتاد و اجازت داد که مثنی عیار بی معیار سیم سره ناسره گردانند و دغل مغشوش بر کار کنند، و اگرچه حکم او در ممالک ناروان بود فساد قلب کاری او در ممالک روان شد. القصه از آنجا نیز عزم آقسرا کرد تا قهرا و قسرا از جام جفانمای خویش جرعه در کام سقام اهالی آن ریزد، در آن خطه نیز بخطوه خطا راه قسمتات و مؤنات بر گشاد، اعیان و معارف همچنان که از سبب ضراری متواری شوند از وی احتراز نمودند و چنان جلاء وطن کردند که از ثروت و مکنت و تجمل جز حصیر دیواری در آن تواری چیزی باقی

نگذاشتند، چون مناظرات او از معارف و اعیان با جدران و سواری افتاد قصد کرد که مزروعات خلق مستهلک بردارد چون وقت حصاد نبود خایب و خاسر معاودت نمود، برادرش جمال الدین را قائم مقام خود گذاشت تا مگر از جمال او آبی بر روی کار آید که بدان سبب رنگ نقصان از چهره کمال بزداید، او نیز روزی چند دندان طمع در خون مسلمانان تیز کرد، تا هر که از قید کمال جسته بود در کید جمال خسته، او نیز بمحضری که یافت بغیر از اسباب خود هیچ کژی راست نکرد. فی الجمله تیر تمنا او بر هدف صواب نیفتاد و جمله بهر صورتی که بود خطا رفت، از کبر و بخل که بر نهاد او مستولی بود از معارف کتاب هر که بدو اقترب نمود از نخوت دماغ او بوی راحتی بمشام هیچ صاحب قلمی نرسید و از نقصانی که در مروت او بود با آن ریاست که داشت هیچ صاحب فراستی در ملازمت خدمت او

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶۵

هنگام طعام او لیلا و نهارا تصور نتوانست کردن. نکته: از خصایص خروس یکی آنست که در التقات حباب ماکیان را بالتقاط دعوت کند بعد از آن بنصیب خود شروع نماید، آن خروس آدمی صورت از صفت خروس نیز چون دیگر اوصاف بشریت مجرد بود چنانکه از غایت لوم که در طبیعت داشت تا رفقا را دور نمی کرد بالتقاط لقاطات سفره خود رغبت نمی نمود، با این همه خصایص و خصال ذمیمه می خواست که از بی شرمی پیوسته نان دیگران خورد و بر خوان دیگران مدح او خوانند و از بی آب رویی می خواست که بنان

دیگران خدمت او کنند، از فرومایگی می خواست که ساخته و پرداخته دیگران در دامن مراد او افکنند. چون بنیاد حکومتش بر طریقت مطابقت عدل و احسان نبود و اوضاع آن بر نهج رشاد و سداد مستقیم نه صورت آن نصاب در مرکز اصلاح قرار نگرفت و چون صاحب قلمی یا سرگشته المی از وی بهر مند نشد او نیز روی مسرت ندید.

۳- شرف الدین عثمان مستوفی

شرف الدین عثمان مستوفی بمنصب استیفا بمواضعی که در اهتمام او تخصیص کرده بودند با هزار گونه مکیدت بصوب نکیده و غیرها انتهاض نمود تا مقررات بلوک خود مستوفا بر قاعده و قانون مطرد باستیفا رساند، بهر موضعی که وصول یافت در اضاعت محصول آن دست باشاعت جور برگشاد، در هوای طمع عقده بر روی کارها انداخت و عقد انتظام رعیت از هم فرو گشود، چنان آتش قسمت در آن ولایت انداخت که دود از روزنها بر نمی آمد تا زمانی نفس شوم خود را سیر گرداند، هزار سیر را می خواست که گرسنه کند تا اکتساء لباسی کند، بمطالبات فاسد خلقی را برهنه می کرد، چون بخطه قیرشهر رفت بجور و افترا و عدوان و امتران آن بقعه قاعا صفصفا گردانید، مشایخ آن بقعه زوایا را در وجه ملتسمات او مرهون کردند، نواب آن ولایت از مستدعیات و حوالات بروات او مفتون شدند، از کثرت قسمتات و مؤنات در یمین هیچ صاحب مکنتی یسار نگذاشت، از بی رحمی چون علق خون از رگ و پی خلق بکشید و هیچ حاجتمند از حکومت او بفائده نرسید، از بی آب رویی آب روی یکساله بنانی می فروخت، چون آب بهر رنگی برمی آمد و از خست چون باد بهر دری درمی افتاد از بدمعاملتی تیغ بی مجاملتی در

روی نواب چنان می زد که وقتی در دکان بالانرا، خدو از آن دهان چون کدو در ریش عمال چنان می انداخت که سنگ در قندیل اعمال خویش، شدت و صعوبت او درباره رعایا بمثابتی انجامید که اگر در ولایتی نیز که او را دست تصرفی نبود غم زده را می دیدند یا سخن واقعه رسیده می شنیدند، نسبت آسیب آن غم زده مستمند بدو می کردند. اوصاف او بخل کذب و بر طبیعت او مستولی بود، در بخل ظاهری داشت پر از آز و باطنی از حسد پرنیاز، وجه کاسه او از کیسه بی نوایان بودی، گربه در خانه او از بی طاقتی و قوتی طاقت اقامت نیافتی، مگس از خوان او از هوا نپریدی. قدر و سکونت و سداد حکام ما قبل بوجود تعدی و فساد او ظاهر شد. فی الجمله

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶۶

حکام باید که اگر وقتی منفعت مالی بخود تراشد باب تساهل و تسامح نیز هم گشاده دارد، چون او بکلی طریق مراعات مسدد گردانیده بود و باب جر و جذب فاحش گشاده قبح اعمال و سوء افعال سبب وبال و نکال و اغوا و اضلال گشت و عاقبت بغیر از حیرت و پریشانی از آن منصب دون ثمره حصول فراغت و امانی نیافت.

۴- صاحب جمال الدین

صاحب جمال الدین اگرچه به حکم وزارت بر دیگر اصحاب رتبت تقدم داشت چون در آمدن تأخیر نمود از فوات فرصت آفات غبن در عین فوائد او راه یافت، اگرچه آخر الامر چون نقطه مرکز در میان افتاد اما چون بهنگام در صحیفه عملش رقمی نرفته بود چون صفر میان تهی ماند، چندانکه برجوشید که از عنوان مکاتبات سطری از

متن تصرفات ایشان برخواند، چون صورت پرفتن ایشان بحشو احتیال پوشیده بود، بر هیچ حرف بارزی استدلال نتوانست نمود و الحق عامل پیشه بود، اگرچه در بعضی اعمال باعمال صحیفه حسناتش بحروف و ظروف سیئات مکتوم می بود اما بعضی سیئات را نیز بر قوم حسنات مرقوم می داشت چه اگر از باد صبا روح راحتی بدل رسد اما طره دلبران نیز مشوش گرداند، و اگرچه گل شکفاند اما خار سر تیز رویاند. القصه در اهتمام او بلوک دیار بکر بود و آن ولایت را سه چهار عامل پیشه عیار اندیشه بود، یکی اصفهانی بیبانه و افسانه در هرج و مرج خرج و برج انداخته بود، یکی دیگر همدانی که به همه دانی خود را موصوف کرده بود و چون گرگ درنده در سلخ رعایا افتاده، توفیرات متوجهات ولایت چنان بنواله برداشته بود که دانگی در وجه حواله نگذاشته بود و از همه دانی او اثر آبادانی پیدا نبود. یکی دیگر ختنی بود که بر ابواب المال آن تاختن کرده بود و بخت طینت چشمه ابواب المال بطین خبط و خیانت انباشته. صاحب جمال الدین ایشانرا بمواعید بزرگانه و استمالت مخلصانه مخدومانه بدست آورد و چون در قبضه تسخیر او افتادند می خواست که بمطالبات حساب بدیشان آسیبی رساند، ایشان نیز بوعده برطیل سد باب تحویل و تبدیل خود کردند و چون بوعده صد هزار درم توفیر خاصه او بیرون وجوه خاص باد عشوه در نهاد او دمیدند و آیتی چند از ترویج مال بگوش غرض او فروخواندند، چون مستان بی عقل بنقل لباسات ایشان فریفته شد و بیوی طمع بوعده آجل نقد عاجل از دست بداد، و چون عمل پیشگان عیار بوسیلت حیلت از چنگال حوالت

او بجستند باب ایتاء و آن تقبلات در بستند و دیگر بدو نیوستند و او نیز در تأسف آن اتلاف و اختلاف روزی چند خروشید و بوئی از ساحت راحت آن ولایت بمشام او نرسید و آن عشوه رشوه نقشی بود که بر آب زده بود که اثری نداشت. مدتی در سیواس بتصرف متوجهات و تسمیر وجوه معاملات استغراق نمود و بر جاده انصاف روزی چند ثبات واجب دید، چون دخلش بخرج تقبلات وفا نمی کرد قدم از جاده عدل و انصاف بیرون نهاد و دست تطاول در

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶۷

قسمات دراز کرد، چون کافه مقیمان زبان طعن بر گشودند و اساس عربده نهادند چون سایه هنگام زوال بی اثر حشمت ماند و چون آفتاب وقت غروب از پرتو همت بی وقع شد دست طمع در آستین ناموس کشید و از تدبیری که می کرد فائده بخاص و عام نرسید و بیش از رواتب معتاد خویش صورت مائده عائده ندهد. روزی چند در منصب مستعار وزارت باسم مجرد متفرد شد، چون کار اصحاب در تزلزل افتاد بهمان راضی شد که در عرصه آن مخافت لگد کوب آفت نشود و بسلامت نفس از ورطه آن مداخلت مخرج خود بی ملامت مهیا گرداند. القصه چهار مستوفی در دیوان مناشیر مهمات شغل قلمی ولایت بودند، دو نفر در دیوان دلای و دیگر در دیوان اینجو چون عجز و اضطراب ایشان در دیوان استیفا بغایت رسید، مادام که عادت کرده بودند که در مباشرت شغل کاسه از کیسه دیگران چرب کنند و شمع از چراغ بیچارگان افروزند و جهت هیمه هامه درویشان در مقابله صد چوب دستی نهند و بصد

هزار حيله خرج هر روزه از حواله توفيري انگيزند، چون از اين نوع ابواب دخل بر ايشان بسته شد طاقت خرج نداشتند و نيز حکام را از هواي نفس پرواي کتابت و حساب نبود، در معرض آن آسيب روي برتاختند و چون نيلوفر سپر بر آب انداختند و چون کشف سر در گريبان تواري کشيدند و لعبی چند از حيل برانگيختند و از آن ميانه کرانه گردند و بگريختند و هريک بطريق سعائتي و بيهانه شکائتي بصاحب ولايتي التجا نمودند، في الجملة در افواه خلایق از رسوم فاسد و آئين فاحش ايشان متداول شده بود که زمان کرد و رفت است.

ذکر بعضی حوادث که در این سال واقع شد

نوادری که بسبب طلب محاسبات روم حادث شد درین حالت امراء مغول ایاجی و با تیمور و عرب ولد سماقار به جهت استخلاص قلعه کاوله بجانب قونیه روانه شدند و ملک پهلوان را که بایالت موسوم بود استصحاب نمودند، حکام نیز در عقب به تعجیل عزیمت نمودند و تا صحراء قونیه کوچ بر کوچ در هیچ منزلی و موضعی اقامت نمودند، فی الجملة بعد طول المقال و تغیر الحال بعد الحال ما یطول شرحه در موضعی که معروفست باوجی قیا امراء مغول بارگاه دیوان زدند و در مجلس حکومت نشستند و از من ضعیف ورق مال خزانه طلب داشتند و به عربده و عنف و شدت تمام، و غرض ايشان آن بود که مجموع مال را چون بروات دیوان بزرگ و آلتونمغا نباشد اخراجات محسوب ندارند و فتنه انگیزند و ضرر رسانند، نمودن ورق متضمن فساد بود و عناد خصمان و نامودن موجب خطر، در چنان حالت خوف و خشیت تعبیر زمان می کردم و بنوشتن ناوجب تعلق می نمودم

و بزبان باطن بحضرت ربوبیت از سر صدق تضرع می فرودم تا از حضرت لایزالی چه لطیفه گردد که موجب خلاص و نجات باشد، خود حالتی نادره حادث شد و بادی صعب برخاست صعبت از باد صرصر عاد و ثمود و جمله اطناب آن بارگاه از هم فروگست و از آسمان صحو از اندک ابری تگرگ باریدن گرفت و از هول رعد

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶۸

و هیبت صاعقه خیال آن بود که آسمان بر زمین خواهد افتاد و جهان از دود ظلمت چنان سیاه شد که دیدن یکدیگر ممکن نبود مگر باواز حال یکدیگر معلوم می کردند، فی الجمله در آن حیرت که آن باد صعب روی نمود آن اوراق مال خزانه را با دیگر اوراق دفاتر که از سلک بیرون بود چون هوا برد و چنان ناپدید کرد که هیچ دیده اثر آن ندید چون بدان نقش بندی قضا و قدر نقش دفتر از صحیفه ایام محو شد و حاکم و محکوم و خادم و مخدوم و طالب و مطلوب و محب و محبوب و مسر و مکروب جمله متساوی شدند، هیچ معارض را راه سؤال و جواب نماند و مودی را با مؤدی بی وجود دفتر راه مطالبه و اعتراض بسته شد و آن همه اموال چنان محو شد که نه حشو ماند و نه پاره و نه تسکین ماند و نه ترقین، نزد هر که مال خاص بود آنکه در دست داشت از دست نداد و آنچه در دهان کسی بود نگفت و هر که در سینه چیزی داشت آشکارا نکرد و هر نقدی که در کف عمال

بود بکلبتین کفایت بیرون نیامد و آن جمله دفتر منکوس چون کاره‌اء ایشان معکوس گشت و هیچ سوادى در آن سودا بیاض خبر نرسید و امرای مغول در آن حیرت از سر ضجرت کوچ کردند و از آن باد صعب آب بآب برنیامد و بآن شورش آتش فتنه مال بخاک فرورفت. بدان لطیفه که از پرده غیب روی نمود زنگ و حشت از دل بزود و روزی چند از آن فرسودگی برآسودم. القصه واقعه دیگر آن بود که هم بر موجب التماس این طائفه کور تیمور یرغوجی به جهت استرداد املاک بروم آمد از آن مطالبه آتش در نهاد ارباب املاک افتاد، شرر آن باطراف ممالک متطایر شد، در اکثر جوانب متمردان عصیان آغاز کردند، کیفیت حال را بحضرت علیا عرضه داشته بر موجب امر مطاع به مبلغ شصت تومان بقطع رسانیدند و مقرر فرمودند که ارباب املاک برسانند و املاک بر ایشان مقرر و مسلم باشد، آن شصت تومان مال بر ولایات قسمت کردند و محصولات آن بعضی بوجه خزانه رسید و بعضی بشکرانه بنواله متصرفان روم برداشتند و کورتیمور بازگشت و آن نایره آفت نیز برآفت بدل شد و خلق را فراغت حاصل آمد، القصه از تقصیر در مهمات خاص و اهمال در مصالح خلق نه جبر مافات نمودند و نه احتیاط و تدبیر ماهوآت، تمامت اشغال اعمال روی بانحطاط نهاد و از تدارک قاصر ماندند.

القصه آن سال درین حال برین منوال بسر رفت تا وقت دخول دولت جمال الدین دستگردانی که مرباء این طائفه بود، چون ماه بدر بکمال رسیده بود در محاق نقصان افتاد و به تغییر عیار اخلاص در بندگی عبودیت

و تعریف تنکیر نفاق در امور مملکت متهم گشت، صحیفه عملش بدوده تهمت طغیان سیاه کردند، صباح نجاج دولتش تیره شد و بشام ظلالت عزلت پیوست، فراشان قضا اطناب سراق عملش بیریدند. خیاطان قدر بمقراض انتقال جامه اغراض او پاره کردند، روزی چند در ظل سعادت جهانبانی حضرت اعلا دست بردی نمود، چون عزیزم حوادث گریبان زندگانی او گرفت کارش از نهج استقامت برگشت و پای مال حوادث شد. (ص ۲۱۷-۲۳۲)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۶۹

سلطنت علاء الدین کیقباد بن فرامرز بن کیکاوس

القصه درین سال چون سلطان مسعود در همدان مانده اجازت انصراف نیافت سلطنت بر علاء الدین کیقباد بن فرامرز بن کیکاوس برادرزاده سلطان مسعود بتدبیر و ترتیب صدر الدین خالدی صاحب دیوان مقرر داشتند و در آن باب حکم یرلیغ بنفاد پیوست، صاحب شمس الدین احمد لاکوشی بوزارت موسوم شد بامید آنکه کسر مالی که در عمارت تبریز یافته بود از مال روم جبر آن کند بانواع توفیرات التزام نمود، منصب استیفا بر عبد العزیز نامی مقرر داشتند که جهالت آن مجهول بغایتی بود که بی آنکه مساحت دو گز زمین داند خواستی که نقیضه مجسطی سازد و عقده مشکلات ابو معشر گشاید. روزگار دون پرور کسی را باستیفا موسوم کرد که نه قوت بنان داشت و تحریر و نه قدرت بیان و تقریر. القصه باینجار بامارت و بجخور بایالت در صحبت سلطان علاء الدین عزم روم کردند، محمد بک پروانه و جمال الدین صاحب و کمال الدین تفلیسی و شرف الدین عثمان هنوز در آن قبض و بسط رفیعت بودند و در آن رفیعت بتدبیر فاسد باد می- پیمودند، بعد خراب البصره شیوه مدارا و طریق

مواسا پیش گرفتند و با مجیر الدین امیرشاه از در عذر درآمدند، چون داغ عنفشان لافی محله بود مرهم لطفشان در مرکز الفت قرار نمی-گرفت، وقتی از نکته «من حسنت مداراته کان فی ذمه السلامه» انتباه یافتند که کار از دست رفته بود. (ص ۲۳۵-۲۳۶)

خروج سولمیش

سولمیش درین مدت در روم خروج کرد و کمر طغیان بر میان بست و بدست تمرد و عصیان مشارع امارت خود مکدر گردانید، با استعدادی مختصر و شوکت مستعار ما حضر آرزوی جهاننداری با استقلال در دل گرفت، با ضعف بنجشک هم آشیانگی باز طلبید و چون تارکتان در مهتاب افتاد، از تیره رایی آب دولت جیحون صفت را بچشمه کل خواست که بازگرداند.

از مفسدان سپاه و کارداران کوته نظر تباه کار طائفه از عواقب امور بی خبر باد هواجس نفسانی و وساوس شیطانی در دماغ او دمیدند، جماعتی که چشم و گوش دل ایشان بداع «فعموا و صموا» موسوم بود چشم و گوش دل او نیز فرو بستند خصوصا قاضی آفسرا و برادر او که در آن فترت فتن زمام تسخیر و تذلیل بدست ارادت او دادند و بقصد انتزاع ملک جمعیت لشکر ساخت و چون دیوانگان بی خبر سنگی در چاه ممالک انداخت. باینجار و بجخور با لشکری که در اهتمام ایشان بود بدفع او قیام نمودند، در آن اقدام دولتشان یاری نداد از مقاومت قاصر ماندند، با هزار گونه درد و دریغ علف تیر و تیغ شدند و چون عمرشان با آخر آمده بود وداع دنیا کردند. الدنيا دول لكل قوم يوم. القصه بواسطه هلاک باینجار و دمار بجخور، سولمیش غالب شد و دست استیلا برآورد، مکتوبات متضمن اخبار اراجیف و قسمتات و تکالیف بولایات

اخبار

اصدار کرد و ایلچیان مخذول که به جوانب رفتند محصول هر خطه که بود بتمام تصرف نمودند، و چون این حادثه در فصل زمستان واقع شد پادشاه وقت قازان از اصابت رای و حسن تدبیر اجازت نداد که در چنان هنگام شدت برودت و صعوبت نداوت لشکر برنشانند و بسبب منازل در مراحل لشکر را زحمت رسد و بواسطه علیق چهارپایان رعایا مکلف گردند، در آن فتور حکم بأساء حکم یاسا فرمود که تا فصل بهار توقف کنند اما باحکام یرلیغها جواسیس در خفیه جهت تأسیس کارها بشهرهای روم فرستاد تا بر اخبار اراجیف سولمیش اعتماد نکنند، چون بدان سبب بی بنیادی و ناهمواری دعوت و عصیان اظلم من اللیل بود از معتبران ولایت هیچ صاحب درایت و رزانت متابعت او ننمود، غیر قاضی آقسرا و برادرش مؤمن که استقبال قضا نمودند و در معرض آن سیل آمدند، معاونه العاجز ذل، مکتوبات که بدعوت امرا و صدور کافه جمهور باطراف اصدار می کرد کالتقش علی الماء ترانه باد هوا می پنداشتند، اما متوجهات اموال و حقوق و رسوم ولایات در صدمات تردد لشکر و ایلچیان در معرض تلف افتاد، فی الجمله علاء الدین کیقباد و صاحب شمس الدین لاکوشی و دیگر امرای روم محصور ماندند، جماعتی که در سلک خدمت او بودند تعبیر زمان می کردند. فی الجمله سیواس را محاصرت نمود و وضع و شریف مدافعت و مقاومت عظیم نمودند و مدت یکماه در محاربت بسر بردند، چون خر در خلاب مانده بود و کبوتر در مضراب چندانکه منهی عقلش تلقین می کرد «ترا این کار برناید» چون هوش

استماع نداشت و بصر بصیرتش بدوده خذلان پوشیده قبول نکرد لاجرم چندانکه خواست که اطراف آن خلل فراهم گیرد نتوانست و از ورطه آن مدخل اذیت خروج نتوانست. القصه چون امراء روم را کرها لا طوعا اقامت و توقف در قشلاق واسط لازم شد و بی وجود سفینه لشکر در دریاء خطر خوض نمی توانستند کردن و بی قدرت سیل حشر روی بآتش ضرر نمی یارستند آوردن، چون صورت مراد در حجاب تغییر افتاد و مطلوب امانی در آن حیرت و پریشانی در پرده خیت متواری شد هر یک بتدبیر و تفکر منصبی مشغول شد و ساعات اوقات و لیالی در طلب آن صرف می کردند لعل الله یحدث بعد ذلک امرا، در طلب منصب التزام ما لا یطاق می نمودند تا چون فتح الباب اسباب روم میسر شود و بقوت لشکر سد آن ثلمه باغی کنند هر کسی منصب خود را آماده باشد.

ذکر مناصب دولت

مناصب که تقریر فرمودند: امیرشاه بنیابت حضرت علیا و نیابت سلطنت روم کماکان منصوب شد، شرف الدین عبد الرحمن تبریزی باستیفاء ممالک موسوم گشت، و امارت پروانگی بر معین الدین محمد پروانه برقرار سابق مقرر داشتند، و صاحب جمال الدین بوزارت منسوب گشت، و هر یکی را یرلیغ و پایزه علی قدر مرتبه ارزانی داشتند، اما از جمله التزامات فاحش که عهده نمودند یکی آن بود که چون شرف الدین عثمان مستوفی را تمکین منصبی ندادند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۷۱

التزام نمود که از ضیاع روم که اصحاب املاک بتبعیت ملک خود بغصب بدست فرو گرفته اند سه هزار جفت گاو عوامل قایم دارد، چنانکه سیصد هزار تغار از ارتفاع عوامل در وجه لشکر جرار

و حوالایت خاص برسد و متوجهات سایر مالی محفوظ و موجود ماند، چون در چنین التزام خطرناک که ترتیب آن صعوبتی تمام داشت بر او اعتماد نداشتند قهرا و جبرا اصحاب مناصب کردند و شرف الدین عثمان بامید آنکه در بلوک این ملوک ضمان شهری یا ولایتی را عهده کند دلیل این اکابر گشت تا مواضعی که اصحاب املاک بتبعیت دارند باظهار رسانند، فی الجمله هر جفتی را از عوامل مبلغ صد دینار رایج از مال روم برات بآلتونتمغا صادر شد، و چون بروم آمدند و متصرف اموال اعمال گشتند سامری وار چندانکه اجتهاد و استکثار نمودند از سه هزار جفت گاو ترتیب گاو ساله نتوانستند کردن، پنداری که همه (عجلا- جسدا له خوار) بودند بلکه همه نقش دیوار اعتبار که از خری بترتیب گاو اقتصار نمودند و بار پنجاه هزار سوار لشکر جرار در ترتیب تغار معدوم بر گردن خود نهادند و مال و اسباب موروث و مکتسب جمله در سر آن عهده شوم رفت و مال سلف روم نیز چون وقت فوت شده بود چیزی بحصول نیوست. خود حرص جاه دنیا غشاوه بصر بصیرت ایشان و اندیشه نکردند که از مالی که در سال عصیان سولمیش پای مال شده باشد سه هزار جفت عوامل چگونه بدست آید و از شیار نابوده و تخم ناکاشته غله تغار کجا دروده شود و اسباب معاش لشکر از باد هوا بچه طریق از وجه نانهاده مهیا و آماده گردد. القصة چون معین الدین محمد بک پروانه را اندیشه تمر در خاطر بود و نیت کرده که دیگر سفر اردو نکند و امتثال هیچ حکم یرلیغ نیاید حال را جهت

استخلاص نفس خویش از قید خدمت اردو هر عهده که صعب تر از آن خطری نبود می نمود تا چون از آن چنبر تکلیف به سلامت بدرجهد آتش ترمرد در خرمن عمل زند و خاک بر دنبال التزام دغل کند، کی بیند باز مرغزی رازی را، پنداری که همه آن غریم بدمعامله بودند که اندیشه مطل و مدافعت بر لوح دل نگاشته باشد که هرچه صاحب دین از سود رأس المال عین و مدت اداء ما بین تقریر کند رضا دهد تا بدان سبب مصلحت وقت او گزارده شود و بوقت اداء مال «المفلس فی امان اللّٰه» برخواند. فی الجمله چون اندیشه اداء مال و توفیر از لوح ضمیر محو کرده بودند بهرچه وزراء مملکت تقریر می کردند دست بر سینه قبول می نهادند و انگشت مثول بر دیده فضول می زدند عاقبه الامر از رفته اثری پیدا نشد و نه از مانده خبری، و شرف الدین عثمان از چنبر ملامت جان بدربرد و از آن همه بنیاد فاسد جز بار مظلّمه چیزی با خود نبرد. فی الجمله هر تمنا که در طی ضمیر ایشان گنجید آنجا باسعاف و انجاح پیوست و بعواطف عوارف خسروانه اختصاص یافتند و در آن توفیرات خالصات انگیختن و آب عمل بغربال هوش بیختن از جانین تراضی بحصول پیوست و بعد از آن مترصد واردات غیب دیده اومید گشاده بر جاده انتظار موقوف حرکت لشکر جرار ماندند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۷۲

آمدن امیر چوبان بدفع عصیان سولمیش

القصه بعد از احتباس انوا و انکشاف شتاء و انقطاع سرما و انکسار هوا که جهان از نشاط نوروزی جوان شد و شهباز آفتاب از آشیانه برج

حوت بشرف اوج حمل پیوست و ایام حمل ربیع زیب و طراوت و نزهت و نضارت از سر گرفت. بر موجب امر مطاع حضرت علیا لشکر بزرگ در حرکت آمد، لشکرکش گیتی خسرو جهانگشای نوین اعظم چوبان و مولای و سوتای امراء تومان و باشقرد و دیگر امراء هزاره و دیگر طایفه از ارباب مناصب که پیش از این استقرار ایشان رفته است بدفع خوارج بی سروپای بطالع فرخنده سعادت فزایی عزم روم کردند و سباسب قفار و قباقب دیار در قفا گذاشتند، هریک از حوادث زمان ترسان و در منازل و مراحل از احوال رومیان پرسان و از بازماندگان خویش ترسان با حالتی که نه دلرا دستگیری بود و نه جانرا پای مردی کوچ بر کوچ میآمدند، چنانکه در ماه شعبان سنه ثمان و تسعین و ستمایه در صحراء ارزنجان سولمیش منحوس با لشکر منکوس پذیره لشکر بزرگ شد. در مقدمه لشکر نوین اعظم چوبان بود، پیش از وصول سوتای و مولای با لشکر یاغی مقابل افتاد چون روز بآخر آمده بود در پرده ظلام شب با لشکر گران کمین کرد و چون جواسیس کواکب از افق فلک همه شب دیده گشاده دارند در مواکب خیل پاس میداشتند همین که خسرو سیاره یکسواریه مشرق پای بدین سبز خنک جهان نور در آورد پاس داران طلایع لشکر جرار تیغ آبدار از نیام انتقام برکشیدند و بر غنودگان لشکر بدکار آن مکار زدند و سرهائ ایشان چون انجم که بیاد صبحگاهی فروریزد بر زمین خزی و خسار ریختند و باول حمله که دست برد نمودند آتش دمار در لشکر خوارج بدکردار زدند و بآتش غضب دود از نهاد آن مواد فساد برآوردند، رایت طغیان نگونسار

شد، بیشتر سره‌اء سروران یاغی وداع تن کردند، روح از قفس قالب بدن چنان بیرون می‌جست که مرغ از آشیان، القصه، سولمیش مخدول را شجر داروگیر از فتور قصور و آسیب فلک دوار بی برگ و بار ماند و جانی که در چنگال اجل خواست افتاد بیک تایی موی از چنبر و بال بیرون جهانید و منهزم بجانب دیار شام بیرون رفت و آقبال برادر آقبوغا که متابعت او نموده بود در کمند و قید ادبار افتاد و طاشتمور خطایی که حاکم روم بود در قید اسار گرفتار گشت، بفر دولت و سایه معدلت پادشاهی و حسن تدبیر و رزانت و مبارزت نوین اعظم چوبان مرزوبوم روم از دست تشبث خوارج شوم خلاص یافت. فی الجمله نوابض عرق آن فتنه سکون یافت، عوارض آن عارضه متبدد گشت احوال و اثقال آن مخاذیل در آن هجوم که محل تبدیل و تحویل بود بتاراج رفت اموال و امتعه و خیول و اسلحه لشکر مقهور روزی لشکر منصور شد، از صغیر و کبیر و مأمور و امیر هیچ کس از فائده و مائده غنیمت بی نصیب و عائده بی بهره نماند. بلکه طیور و سباع و ستور ضیاع را نیز مدت‌ها از مقتولان آن معرکه عیدی نشاط‌افزای بود. القصه، باز حکام و ارباب مناصب آغاز

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۷۳

تخصیص بلوک کردند، سوتای با لشکری که در اهتمام او بود بجهت محافظت اطراف روم باز ماند و نوین اعظم چوبان بمحافظت سینور حلب بدانصوب توجه نمود، مجیر الدین امیرشاه در بلوک قیصریه با سوتای بازماند، چون رئیس اصحاب مناصب و سرور وجیه القوم او بود ترتیب ما

یحتاج لشکر بدو تعلق گرفت.

ذکر احوال رجال و مملکت

معین الدین محمد بک پروانه به جانب اوج که منشاء خروج او بود و جوانب قسطنطنیه متوجه شد، چون بمحروسه کنکری رسید در هرجایی که از آن جوانب و در هر ولایتی از آن ولایات از کافه جمهور متمولی از صاحب ثروت مشهور بود تمامت اسباب و مکنت او مستهلک برداشت و بتاراج داد، چنانکه بیشتر معتبران در صدد انزعاج افتادند و جلاء وطن کردند.

نصره الدین چلبی که از اکابر و اخیار روم بود و در آن جوانب بیذل و احسان و کرم و سخا موصوف و به نیکوکاری و حق گزاری و درویشداری معوت و با مکارم اخلاق از هر فنی از فنون بهره داشت اهالی شهر و ساکنان و متوطنان آن ولایت در حمایت جاه و مکنت او آسوده بودند، مواشی او از خیول تا هفتصد سر و اغنام تا ده هزار و غلات و دیگر محصولات خیرات او بتقریب و تخمین پانصد هزار عدد تصرف کرد و آن عزیز النفس بی موجب جنایتی و بی واسطه خیانتی گوشه به گوشه متواری از وطن مألوف انزعاج یافت و باقسرا بخدمت سوتای پیوست و باستصواب مجیر الدین امیرشاه نائب الحضره او را بحکومت آقسرا موسوم گردانیدند تا مگر در آن وقعه از بی قوتی قوتی حاصل کند او خود بدان مقدار قوت قوت مالی نیافت و از وسوسه آن مال طایل سودا بر دماغ او غالب شد و عاقبت در آن تزلزل زوال یافت و بجوار حق پیوست.

دیگر: پروانه را چون بدان اموال مغضوب قوت و شوکت حاصل شد با جماعتی انبوه عودت کرد و بقونیه پیوست، بکلی آنجا امارات عصیان ظاهر کرد و جماهیر

اعیان و مشاهیر صدور و اعوان را در قونیه بتکالیف بی نهایت عرضه طوارق بلا و شجره صواعق عنا گردانید. معتبران بسیار در تعذیب او بعد از غارت و نهب خان و مان از تن و جان برآمدند.

بدین تفصیل:

اصیل الدین مستوفی را که سرآمده ارباب استیفا بود در قید اعتراض و ورطه انتقاض انداخت و در طلب مال و ملک او آن نفس بی گناه را سپر تیغ بلا گردانید، بعد از آنکه اندوخته و پرداخته حاصل عمر او بتشدید و ضرب و تهدید در حوزه تصرف خویش آورد بعد ماهی از جراحی که از زخم گرز و چماق او یافته بود مهجور گشت و رنجور در گذشت.

محمود بن کامل که ملک قونیه بود از مطالبات و تکلیف ما لا یطاق او چون طاقتش طاق شد کمالش روی در نقصان نهاد و در حوالات و تعذیب او چون مالش نماند سر در سر کار

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۷۴

کرد و در آن وجل در کشاکش اجل افتاد.

مظفر الدین طغرای که از اکابر دولت بود و بجلادت و کفایت موصوف و مشهور، اگرچه پیوسته چون آب گستاخی کردی و بیاد غرور در کارهء صعب خطرناک مدخل نمودی با همه استعداد که داشت چون از متابعت او اعراض نمود بر سبیل مخالفت چون ممر مفری نداشت بدار الشفاء قونیه متحصن گشت و عاقبت جان شیرین در آتش سطوت او بر باد داد. فی الجمله بعد از تصرفات و تحکیمات و قبض و بسط و حل و عقد و اعمال و عمال قونیه باز عزم قسطنطنیه کرد در راه گذار اوج اتراک بر او خروج کردند. بعد

از محاربت و مقاتلت بر اتراک ظفر یافت و از آن طائفه نیز غنیمت گرفت و چون بسفر یحصر پیوست آن خطه در عهده مجیر الدین بود تمامت اموال و متوجهات ماضی و مستقبل آن در تصرف خویش آورد و مجیر الدین در مطالبه متوجهات آن اضطراب تمام یافت.

فی الجمله بر این تصرفات فاحش از اتباع و خدم و حواشی قدیم و از عموم متجنده قسطنطنیه و دیگر ولایات لشکر بسیار بر او جمع شدند و چون به قوت مال شوکت حاصل کرد و سر از ربقه طاعت بتافت و از عهده التزامی که نموده بود تفضی نمود و چون تغار که از مقرری عوامل در جمع او بسته بودند مطالبه میکردند استهزا میکرد.

و اگر از مقرر مال وجهی طلب می کردند میگفت که ولایت اوج بی لشکر نتوان داشت چه وقت حوالت مغول است. چون امراء مملکت احوال عصیان او کماهی بحضرت اعلی عرضه داشتند و دانستند که ارسال لشکر بدفع او بخرابی ولایت انجامد ترک مقررات مال بلوک او کردند و چون بکمند لطف و استمالت و مواعید خوب جهد کردند که او را در دام تسخیر اندازند اصلا بدان التفات ننمود آخر الامر در اثناء این تمرد و عصیان و استیلا و طغیان و غصب اموال بزور و بهتان تقدیر الهی عدوان او از خلق کفایت کرد و بی وجود و تدبیر انسانی مرضی مهلک بر او مستولی شد و در آن مرض دوران زمان رقم ممات بر صحیفه حیات او کشید و هرچه از دیگران بقهر و جبر سسته بود از سطوت قهر اجل هم بدیگران گذاشت و بار مظالم با خود برد و

چنان شد که گویی خود وجود نداشت.

رکن الدین پروانه: آقسرا و ولایت ایوبحصار در اهتمام او بود او نیز همت بر قسمت و مصادرات مصروف گردانید همگی نظرش بر آن بود که اگر اهتمامی بتحصیلی رود خون او بی جنایتی بریزد و اگر کاتبی روزی در ولایت قلمی بر کاغذی رانده باشد بی شائبه جریمه مال او بظلم بستاند، اگر وقتی مسلمانی نظری بر کاری داشته باشد بی آنکه خیانتی نموده باشد بار جنایتی بر جان او نهد و دود از نهاد او بر آرد، دیگر از تعرضات که به خلق که ودایع آفریدگاراند میرسانید و بار تکلیف بر جان رعایا مینهاد از تکلیفات و مطالبات و مستدعیات او، آن خسارات بر خلق وارد شد که آتش با پنبه نکند و باد با گاه نیندیشد و دود با دماغ روا ندارد، وضع و شریف وقتی از چنگال نکال او خلاص یافتند که از ثروت و اثاث ایشان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۷۵

بیوتات مانده بود. عاقبت قضایاء فاسد او از قضاء مبرم دامن گیر او شد و در صدد حوالات و اخراجات فاحش افتاد و از جواب رسل و متقاضیان مال قاصر ماند، گلیم عجز در غرقاب خسارت و حیرت و ملامت انداخت و رطب و یابس حاصل عمر خویش از نقود و مطاع و املاک شهر و ضیاع جمله بیاد هوا و هوس برداد. و خویشتن در کشاکش حوادث حیران فروماند. فی الجملة عاقبت الامر جان در آن ورطات درباخت و ملک موروث و مکتسب بتاراج داد. علی سؤ الحال رخت عمر او پرداخت.

شرف الدین عثمان بتخصیص و تقسیم مال توانگر و درویش با زمره

اتباع از بیگانه و خویش بطرف موضعی چند از نکیده و غیره توجه نمود، بهر جا که رسید دست تعدی دراز کرد و قلم تکلیف روان، آنچه از ترک و تازی غصب و ظلم از وی بر آن موضع رفت که از بخت النصر بر دیار شام نرفته بود.

صاحب جمال الدین در غلواء این غوغا و آشوب خبط این عشوا یکسال تمام بجهت تدارک احکام و ترغیب بلوک در دیار عراق بازماند و چون شور و شغب سقط و سخط سولمیش بسر آمد در ابتداء شهور سنه تسع و تسعین و ستمایه بولایت روم آمد، دردی تلف و سلف سنه ثمان و تسعین و ستمایه چشیده بودند و زحمت نصب و تعب آن کشیده، او خواست که برصاف سنه تسع و تسعین زند در بلوک رکن الدین پروانه شریک بود، بار مشقت بر جان او گذاشت، ثمره منفعت خویش برد.

تأمین آسایش با همت مجیر الدین

مجیر الدین امیرشاه با شرف الدین عبد الرحمن که بحکم استیفا مصاحب او بود کیف ما کان بمصالح مواضعی که در اهتمام داشت قیام نمود اول قیصریه و توابع آن را در ضبط آورد و کارداران امین بر آن ولایت نصب کرد و در خدمت سوتای بجانب نکیده رفت چند سال بود که قنغور ترک بقلعه اندوغی از قلاع نکیده متحصن شده بود و آن ولایت را در آشوب میداشت، بواسطه رفتن او گرفتار شد و مدتی او را اگرچه محبوس داشت اما نگذاشت که ضرری بدو رسانند و بخون او رضا نداد و عاقبت بخدمتی که امراء مغول را کرد خلاص یافت.

سابق الدین کوتوال قلعه لولوه آغاز عصیان کرده بود از نواب معتبر خود یکی

را با پسر طفل خویش بدان قلعه فرستاد تا بعوض سابق الدین آنجا موقوف دارند و سابق الدین بدان سبب اعتماد کند و بیاید، بدانجهت سابق الدین مطاوعت نمود و بخدمت آمد و استمالت یافت و چون عودت نمود آن نایب را بآن پسر طفل باعزاز با تحف بزرگانه گسیل گردانید. دیگر در میان ایوبحصار و نکیده سفریحصار حصنی عظیم بود جماعتی اتراک بدان قلعه متحصن شده بودند بر سر آن قلعه رفت مدت دو سال بود که ولایت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۷۶

از غارت و نهب ایشان در خوف و خطر و صدد ضرر بود، جهت تقدمه او و امیر سوتای اسپان میدادند بدان فریفته نشد چون اعتقاد بر مصلحت ضعفاء ولایت داشت حق تعالی او را نصرت داد و بر آن قلعه ظفر یافت و از دست متمردان یاغی مستخلص کرده خراب کردند و بعد از آن باقسرا آمد. بدر الدین ولد بغدین و برادرش در مغارات دیه خلیره که مواضع حصن است درآمده بودند و قرب سیصد نفر سوار حرامی مردانه از آشنا و بیگانه متابعت ایشان نموده و مدت دو سال بود که از حدود نکیده تا کنار آب سیواس ولایت را تاختن میکردند در دیهی روزی آفریده ایمن نبود، هیچ رمه و گله مواشی لحظه بی دیدبان در مرعی نمی توانستند گذاشتن، مدت مدید بود که خلق در مضیق شدت و غارت و نهب ایشان بودند، با ائمه و مشایخ آقسرا و غیره مشورت کرد و بحکم استشارت و استخارت که چون ایشان را بقوت لشکر از آن مواضع حصین بیرون آوردن متعذر است و لشکر

که بر آن مواضع رود خرابی دیگر مواضع باشد، اگر من سوگند خورم و با ایشان عهد کنم اگر بدست آیند در قلع ایشان نقض عهد کنم در اطفاء نایره این فتنه بدان نقض عهد و سوگند آثم شوم یا نه جمله حجت دادند که جواب آن نقض روز قیامت بحضرت ربوبیت در گردن ما باشد، بدان سبب جماعتی بسفارت در ما بین تردد نمودند و معاهدت کردند که بعد از سوگند ولایت سالمه را برسم اقطاع بر ایشان مسلم دارند، تا بدین واسطه چون بخدمت آمدند هر دو برادر را و از اتباع ایشان هر که حاضر بود جمله را بقتل برد و اسباب ایشان که از خون مسلمانان اندوخته بودند خاص کرد و اهل ولایت از دست تغلب و تسلط ایشان خلاص یافتند.

فی الجمله چون اصحاب دیگر از ارکان دولت مشاهده کردند که مواضع و ولایت که در اهتمام مجیر الدین بود مصالح بسیار که متضمن فائده دینی و دنیاوی بود روی نمود و احکام یرلیغ از حضرت علیا بنام امیر سوتای و او صادر میشد بقدم تعصب پیش آمدند و زبان طعن دراز کردند و کیف ما کان مدارا و مواسا مینمود و بدانچه مصلحت وقت بود کار خود میراند.

رفتن مجیر الدین امیرشاه بطرف سامیسون

القصه از آقسرا عودت نمود و عزم سامیسون کرد؛ ساحل سامیسون را مهذب الدین مسعود بگ سبط معین الدین پروانه با ولایت بافره بدست فروگرفته بود و سامیسون را غارت کرده، حاصل شهر و ولایت و موجود دار الضرب بتاراج داده، آن ولایت را از دست تشبث و تغلب او مستخلص گردانید. رکن الدین راحت سیواسی که از معتبران روم است آن سال

متصرف سامیسون بود بر سبیل ضمان و از هجوم لشکر مسعود بگ گلیم عجز در آب انداخته بود و بکشتی از طرف دریا بولایت جانیت درآمد، او را از ولایت جانیت بیرون آورد و بر کار خود گماشت و چون بدفع مسعود بگ چاره دیگر نداشت با او طریق وصلت پیش گرفت. حادثه که در آن ایام واقع شد: قرب یکهزار فرنگک جوشن ور بکشتیها بساحل سینوب آمدند و ببهانه بیع و شری

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۷۷

فوجی از کشتی بدرآمدند و بفروختن غله مشغول شدند، چندانکه اهل سینوب بمبایعات ایشان فریفته شدند و علی حین غفله من اهلها هجوم کردند و مسعود بگ گرفتار شد و در کشتی نشانند و قصد قتل او کردند چون در اجل تأخیری بود بعد طول المقال بنهصد هزار درم او را باز فروختند و خلاص یافت. در چنین ورطه جهت اصلاح حال خویش بر سبیل تزویج دختر طالب دامادی مجیر الدین امیرشاه شد و بناء آن وصلت مستحکم گشت و ائمه و مشایخ در ما بین تردد کردند و تحفها آوردند و بعد از فراغ از این نوع مهمات بمحاسبات شهر و ولایت و تدارک سکه دار الضرب مشغول شد. القصه شرف الدین عبد الرحمن مستوفی بود و الحق در فنون سیاق مهارتی تمام داشت و اگرچه در تمامت بلوکات بضبط قلم حاکم بود اما بر موجب حکم از مصاحبت مجیر الدین امیرشاه مفارقت نمی نمود و لکن تصرفات اصحاب در دیگر بلوکات ضبط میکرد و در استکشاف آن بغایت مبالغت میرسید. القصه سال سنه ثمان و تسعین و ستمایه درین حل و عقد

بسر رفت تا وقت دخول سنه تسع و تسعين و ستمایه.

آمدن نظام الدین یحیی پسر خواجه وجیه بدیار روم

درین سال (ای ۶۹۹) نظام الدین یحیی پسر خواجه وجیه که وزیر و وزیرزاده خراسان بود جهت استخراج مال و متوجهات و استکشاف قسمتات و عوارضات و وضع قانون ولایات بموجب حکم یرلیغ بروم آمد و حکم بر آنجمله بود که از هر زوجی که از عوامل رعایا در قلم آید بر وفق مساحت یک جفته دیناری سیم رایج از خاصه رعایا در وجه مرسوم و اخراجات ما یحتاج خود تصرف نماید لا غیر و زعم وزراء مملکت رشید الدین و سعد الدین صاحب دیوان آن بود که از زوجی که از عوامل قایم دارند تصرف دیناری محقری سهل المأخوذ باشد و تکلیفی مختصر می پنداشتند و بر آن قرار حکم یرلیغ بنفاد رسانیدند و او از دیار عراق بدین مهم بعزم روم انتهاض نمود و خدم و حواشی بسیار و اتباع بی شمار از کتاب نيسابوری و خراسانی و حجاب آذربایجانی و محصلان قهستانی و پیشکاران ساوجی و کرمانی و قواد اصفهانی و مازندرانی استصحاب و استخدام فرمود، فی الجمله اگرچه شریف الاصل کریم النفس بود اما سفیه بالطبع نیز بود و اگرچه دبیرپیشه سرتیز بود اما بقلم خون ریز بود، چون بمقر حکومت پیوست پیشکاران لئیم النفس باعث فساد شدند، و او را بر تصرفات ناوجب تحریض دادند. القصة در اول وهلت که بارزنجان وصول یافت سلطان علاء الدین کیقباد بن فرامرز ببندگی عبودیت پادشاه متوجه صوب دیاربکر و ربیعه بود، چون مرغ دام دریده جسته از دام نکال سولمیش جسته میرفت، در نواحی ارزنجان هر دو را اتفاق التقا افتاد، تیر خدیعت از حقه طمع

و مکر برگشاد و سلطان و حواشی او را هدف اعتراضات کردند و هر تحفه که جهت تقدّمه حضرت داشتند باد آورد راه پنداشتند و بقهر و جبر تصرف نمودند.

چون بارزنجان در آمد ببهانه رسوم عوامل مغایل ولایت شد و ببهانه کشف و استخراج

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۷۸

از هر زوجی از عوامل که مقرر آن دیناری فرموده بودند بده دینار راضی نمیشد، تا از ولایتی که در حوزه حکام روم نبود بعوض دو سه هزار دینار که متوجه مرسوم او بودی قرب پنجاه هزار دینار استیفا بود خاص کرد و جهت خاصه خود برداشت، چون بسیواس پیوست ببهانه بیع و شری سیم مغشوش بگراف از یک صراف قزل نام پانزده هزار دینار در وجه حواله نهاد، چون بآماسیه رسید از اولاد تاج الدین پروانه بی آنکه در شغلی و عملی بوده باشد تا بر ایشان حسابی متوجه هست هزار دینار بضرب و صلب و تعذیب فاحش از خاصه ایشان در وجه ما یحتاج خود مستوفی گردانید، در توقات عورات قاضی صدر الدین مقتول را بدست عوانان ظلمه که به بی آب رویی مژّه از چشم می ربودند و از بد کرداری اگر خود بایزید و جنید زمان بود بسخره کار میفرمودند باز داد. بعد از آنکه دویست مجلد کتب نفیس او بغارت برد بیست هزار دینار بر ترکات و املاک او بی آنکه بر ایشان چیزی متوجه باشد در حوزه حصول آورد و بر سییل از امراء و متصرفان ممالک و هم مجیر الدین امیرشاه و رکن الدین پروانه برادرش و غیرهما و هرکه شدتی نمود در محل اعتراض آورد و بصد هزار درم از او

چون بر ابن معین الدین پروانه ظفر نیافت خواهر او را دختر معین الدین سلیمان پروانه را دست انکار کرد، و ببهانه فاسد که برادرش او را بزناشوهری با من در نکاح آورده است هر وقت بر خانه او هجوم می برد و آن ستیزه مخدره که آفتاب از روزن او گستاخ در نمی آمد جهت عرض و ستر خویش و رعایت ناموس خاندان قدیم هفتاد هزار درم در خلع نکاحی واقع نشده در وجه متعه او نهاد، شرح تصرفات او علی حده کما هی تطویلی تمام دارد این مختصر احتمال نکند، اما بطریق اجمال خلاصه آنست که هر شهری را بجهت رسوم عوامل و استخراج تصرفات حکام در عهده متعهدی معین کرد و هر ناجنسی را که بو لهب بدو عبده و خادمه نوشتی و اگر ابو بکر ربانی حاضر بودی غاشیه خیل او بر دوش نهادی بولایتی فرستاد، تا در آن نواحی هر یک دست تسلط بر آورد و از هر شهری و ولایتی که متوجه رسوم عوامل بود ده هزار عدد می ستدند، هر ملحد الموتی تیغ بدمعاملتی چنان میزد که وقتی در روستای الموت بهیمه را، هر جهانسوزی که باستحضار صاحب عملی میفرستاد بانواع تنفیر و تعزیز در طلب توفیر خلق را چنان متفرق میکرد که باد خرمن گاه را.

فی الجمله، هر کسی از رشاء رشوه کیسه برمیدوخت و چون مستخرجان از ولایات عودت مینمودند سواد قانون و محاسبه که پرداخته بودند تیره تر از چهره ایشان میبود فی الجمله چون در سر عمل مستخرجان فلاحی نبود و در اوراق بی سروسامان صلاحی نه، کره بعد اخری منهیان عنیف و قصاد کثیف و محصلان کریه و سرهنگان عوان پیشه بداندیشه

را باستحضار نواب و کارداران و عمال اعمال باطراف و اکناف بلاد و ولایات روان میکرد تا آن اوراق ابتر با ایشان در بحث اندازد و بدان بهانه توفیری دیگر اندوزد.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۷۹

القصه، شرف الدین عبد الرحمن مستوفی در وقت وصول نظام الدین یحیی مدتی با او مصاحب بود، چون حل و عقد بی نظام و نقض و ابرام بی اهتمام او مشاهده کرد از مجاورت او جهت صیانت عرض خویش تجانب نمود و بانواب و اصحاب او (الصمت و لا مجاوره الجهال) را کار بست، و بخدمت مجیر الدین امیرشاه پیوست. و از طریق توقات عزم سامیسون کردند و آنجایگاه چنانکه پیش از این ذکر رفته است بمصالح سامیسون و تبدیل سکه و دفع مسعود بگ متصرف سینوب مشغول شدند، چون در پرده قضاء تقدیر الهی را حادثه مخفی بود و ایشان از آن غافل در ساحل سامیسون رحل اقامت فر نهادند و بترتیب سفن و جواری و تفرج بحاری و براری سواحل از خط و ترحال منازل و مراحل برآسودند. بر کنار آن دریا که پایانش چون دور آسمان بی پایان است بامید صلاح حال و استصلاح مال تعبیر زمان میکردند و بلعل و عسی روز بشب میرسانیدند. القصه چون شرف الدین عبد الرحمن بر حقیقت تصرفات و محاسبات و مکاشفات مصادرات نظام الدین یحیی از نقیر و قطمیر اطلاع یافت آنجمله منکرات او بتحریر رسانید. از حدت آن منقولات آتش حقد و کینه در دل او برافروخت تا اندک اندک انتقام آن از تنور خاطرش مشعله برآورد. در ما بین ایشان عداوت و کدورت ظاهر گردانید، نظام الدین

یحیی بجهت دفع او شخصی را از او یاش خراسان بلک رندی را از مرده طواغیت و فجره ملاحظه الموت بیهانه دار الضرب سامیسون بریختن خون عبد الرحمن روان کرد، و آن سگ صفت آدمی صورت بمواعید و تعهدات او از نقود و اجناس مغرور شد. فی الجمله آن مفسد بسامیسون آمد و بیهانه عیار سکه در خدمت شرف الدین عبد الرحمن ملازمت نمود و بدان ملازمت ترحیب و نوازش تمام یافت، قهستانی ملحد بخون او تشنه و او بمصاحبت قهستانی مستأنس، عبد الرحمن با آن همه دقت نظر که از مقام اقامت استکشاف اقصا بلاد مینمود و بر غوامض اسرار ملک اطلاع مییافت از ماری که در کنار داشت بی خبر بود تا شبی از شبها که چهره شب از دوده ظلمت رقم گرفت آن ملعون نمیدانست که اگر ساکنان وثاق دریچه احداق بسته بود فلک بصد هزار نظر نظاره آن لعب ایستاده است، از چنبر دیدبانان قدر بیرون نتواند بست. در نیم شب دریتاق او درآمد و بر بالین آن خفته خواب غفلت بایستاد و تیغی در آن ظلمت شب بر چهره روشن او راند چنانکه تا قفا بشکافت و بر عقب آن زخمی دیگر زده بود که بتقدیر الهی در جنب آن زخم اول چنان آمد که ما بین جراحین غیر یک سرمویی تفاوت بیش نبود که اگر کسی بجهت جمیل خواستی که در روشنی روز بتأمل و تدبر بسیار تیغ را بدان صورت وضع کند که آن چنان مقارن افتد که نتوانستی، بعد از فراغ از آن زخم از ان یتاق بیرون جست و پنداشت که از راه زنان قضا و قدر تواند رست و خون ناحق

دامنش نخواهد گرفت.

فی الجمله پیش از آنکه پرده صبح دریده شود پرده قاتل و مقتول دریده شد و ولوله در خیل و حشم مجیر الدین امیرشاه و زمره فرنگان سامیسون و نواب ولایات که در آن خطه

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۸۰

حاضر بودند افتاد و جوانب راه و بیشه سامیسون گوشه بگوشه طلب داشتند و گرفتار گشت و معترف شد که باعث و محرض او بر آن قتل نظام الدین یحیی بوده است. اصحاب عبد الرحمن آن ملعون را بزاری قصاص کردند و طعمه کلاب شد، عبد الرحمن مدت ده روز در آن جراحات حرکه المذبوحی نمود و بهر نوع جراحان مداواتی کردند، چون زخم از آن قبیل نبود که اصلاح پذیر باشد دوران بر او نبخشود و چراغ عمرش بدان جراحات فرورد. در آن روزی چند که از انفاس او چیزی باقی بود هنوز امیدی داشت که گردون بر او ببخشاید و نهنگ اجلش از مسند صدارت نرباید، همت بر انتقام نظام الدین یحیی مصروف میداشت و تدبیری میکرد که بامراء مملکت چه نویسد و اقتصاص آن چگونه طلبد، مدتی رقم استیفا بر جریده عمال و اعمال ولایات کشید و همان روز که روز عمرش بشب رسیده بود شب خیالش بروز نرسید.

خروج سولمیش نوبت دیگر

درین سال چون سولمیش را در روم کار از سلک نظام بدرافتاده بود و جان از چنبر قضا جهانیده بدیار شام پیوسته بود، ناگاه چون متقاضی اجل گریبان عمرش گرفت از دیار شام عودت نمود و خروج کرد، از دیار سیس گذر کرد و آوازه چهل هزار سوار که از آغچه دربند بدرمیآید در عرصه ممالک انداخت و

لعبی فاسد میباخت، تا بدان سبب شورشی در اطراف اوج برانگیخت و خوارج در آن جوانب بهم برآمدند. هر حيله جویی فتنه انگیز بزعم آنکه در عقب آن مقدمه لشکر شام خواهد پیوستن، دست در شاخ فتنه زد. در آقسرا بعضی از نواب که بوصول او استیشار نمودند عاقبت آن تمنا دام خزی و نکال و عقده خسارت و وبال ایشان گشت.

سعد کوسه که دبیر پیشه و دفاتری قدیم دیوان سلطنت روم بود در آن آوازه بحرکات ناواجب سر بباد داد و ایام بملتمس او وفا نکرد. فی الجمله عاقبت چون دبدبه او دروغ بود بی فروغ ماند و نقش کلی که بر دیوار زده بود اثر نکرد. شورشی که از خوارج اوج ظاهر شده بود تسکین یافت، مفسدان از متابعت او اعراض کردند، تدبیر مهرب او و تعیین مطلب او از ملک روم غیر ولایت غرغروم نبود، مدتی در آن ناحیت چون گوی در خم چوگان قضا سرگردان ماند، چون عضاده نداشت قلاده ادبار در گردنش افتاد و از آنجا بجانب انکوریه رفت، در آن طرف نه مقام مقرر یافت نه راه مفر و در دست سپهداران انکوریه ناگاه گرفتار گشت و شناره بقاء او سیاه شد و از آنجا در قید اسار به جانب اردو بردند و در دیار عراق بدست مسببان ستیزه کار باز دادند تا خون او هدر کردند و آنهمه شورش و فتنه و فساد او هبا شد و آفتاب عمرش که باصفرار رسیده بود در گرداب ظلمت افتاد و جان بقابض ارواح سپرد. (ص ۲۳۹ - ۲۷۱)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۸۱

آمدن سلطان علاء الدین بن فرامرز نوبت دوم بسلطنت روم

در آن حالت که قازان از مراحل

دیار شام درین حادثه به جانب دیاربکر و موصل عودت نمود سلطان علاء الدین بن فرامرز از آشوب سولمیش شوم، از ممالک روم غیبت نموده بود و متوجه حضرت عبودیت گشته، در دیار ربیعہ بر سبیل استقبال شرف عبودیت حضرت دریافت و پادشاه آن استقبال را در آن حالت نوعی از اقبال و وفاداری علاء الدین تصور نمود بدان سبب کرامت و عاطفت بی نهایت درباره او ارزانی داشت و عارفی که ورای آن رتبتی دیگر تصور نتوان کرد و ممالک را از تخوم ارزن الروم تا ساحل انطالیه و از حدود دیاربکر تا ساحل سینوب بر وی مسلم داشت، و یرلیغ در آن باب بنفاد پیوست و بتزویج دختر شاه زاده هولاجو تبجیل و تعظیم و اعزاز و تکریم تمام یافت. مناصب که مقرر داشتند: مجیر الدین امیرشاه اگرچه در آن خدمت حاضر نبود نیابت سلطنت کماکان بر وی مقرر گذاشتند، چه امور مملکت روم بی وجود تدبیر و تقویت او تمشیت نمیافت و خود واسطه عقد سلطنت او بود، وزارت بر صاحب علاء الدین ساوی که استعداد آن منصب عالی داشت ارزانی فرمودند. اتابک مجد الدین قاضی قراحصاری که از تبه کاری قضاء مبرم بود و بی آنکه در نهاد او علمی موفور باشد خود را بفنون علم مشهور کرده بود و بطریق زرق و ریا بدعوی علم کیمیا به حضرت علیا قربت یافته و خود را مهندس قواعد و قوانین اشیا نموده و نظری داشت کوتاه و خطایین که هیچ تیری از کمان فکرت او بر هدف صواب نمی آمد، مستوفی ناصر الدین محمد بود که اگرچه مستوفی پیشه دیرینه بود و با سیاق آشنایی داشت اما ادراک

تحقیق در تنقیح آن بیگانه بود و ضابطه کامل نداشت، باشراف ممالک سید شرف الدین حمزه علوی بموجب حکم موسوم و منسوب شد که نه دمی داشت در فتوت و نه قدمی در مروت بلکه سبعی بود آدمی صورت که هزار سکه درنده در زبان داشت و هزار گرگ خونخواره در شکم. القصه سلطان در چنان اهتمام پادشاهانه بطنطنه خسروانه از خیل و حشم و کوس و سنجق و بیرق و علم از حدود رأس العین اجازت انصراف یافته بجانب دیاربکر نهضت فرمود و بتقریر و تدبیر اتابک قراحصاری ناجنس و دیگر پیش کاران سلطان از جاده استقامت عدالت و انصاف انحراف نمود و هر خصلتی حمیده که در طبیعت شدید او بود بمصاحبت قراحصاری و سید حمزه که ماده بدکاری بود بصفات ذمیمه بدل شد، تا بدان سبب دست بی مسامحتی و استطالت در خون و اموال مسلمانان دراز کرد و بار بدمجاملتی و پای بی- معاملتی بر گردن حاجتمندان نهاد. جماعتی ارادله شردمه از هر طایفه که بفساد موصوف بودند بنسبت حواشی سلطنت باد غرور در سر کردند و از هر طرف می شتافتند و همه چون نقاب قلاب کیسه ذخیره مظلومان می شکافتند. چون بمحروسه خرتپرت رسیدند سید مجد الدین قاضی آنجایگاه بود و الحق مردی بود صاحب فضیلت که شرف نسبت و انتما بخاندان مطهر نبوت داشت در تبحر علوم یگانه زمانه و در قواعد علم تفسیر و رسوم مواعظ و تذکیر متکلمی بی نظیر، بتهمت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۸۲

آنکه از اسباب و مکننت دنیوی ما یحتاج الیه النفس بکسی احتیاج نداشت بنوعی در طلب مال بر او تهدید و

تشدید نمودند که با آنهمه طیب اعراق در ساعتی صد نوبت عرق خون از عروق او روان می شد، و بآتش غضب دود از نهاد او برآوردند و بزخم گرز که اگر کوه البرز بودی طاقت آن نداشتی بعد از آنکه اعضا و جوارح او مجروح شد پانصد هزار درم از نقد و جنس و بهاء املاک از وی بغصب مستخلص گردانیدند و چون در آن قبض و بسط فاحش صاحب فراش گشت، خواستند که فرش استمالات گسترانند و جبر آن کسر بتشریف کنند و در آن تکلیف و تعنیف آن مظلوم را تسکینی دهند و توبره علف بر سر ستور سربریده نهند، هیهات شکسته کی شود باز درست، فی الجمله زخم تشدید و اخذ مال بانعام التیام نیافت و آن جراح باستمالت فاسد استراحت پذیر نشد و عاقبت بهاء تشریف در وجه تجهیز او صرف کردند و چون از اسباب دنیوی فارغ ماند قدم در راه آخرت نهاد، هر کسی از هر جانی بیچاره چند گفتند و چون چاره نداشتند رقم (کان لم یکن) بر صحیفه کون و مکان او نگاشتند و آن خطه از وجود خطیر و استماع مستمعان از اسجاع کلمات دلپذیر او خالی ماند. نور الدین شهاب دیوانی ملطیوی که در کاردانی نظیر نداشت و بسفارت خواقین و سلاطین مشهور بود و از معارف و اکابر دیار بکر بکفایت و درایت مذکور، با هدایا و تحف از ملطیه استقبال نمود، پیش از آنکه بتقبیل باسطه محل قبول یابد و بواسطه افتتاح سلام که قبل الکلام از سنن اسلام است الفتی روی نماید آغاز کلفت کردند و تحفه او را بنواله برگرفتند، و آن پیر

دولت را که عمر از حد ثمانین درگذرانیده بود و قدم در منازل عشره تسعین نهاده و آفتاب عمرش پشت بر دیوار اصفهرا آورده، در مطالبه مصادره اربعین الف دینار چنان مجادله و مکابره صعب نمودند که در اربعین قلب الشتا که از برودت هوا آب در جوشن قواریر بود و نفس از صدمت شدت زمهریر بر در گلو می افسرد آن پیر بارد مزاج را از کسوه شتا چون درخت بی برگ و بار عریان کردند، که از آن تعذیب سردکاری که با سردی روزگار دست درهم داد اعضا و جوارح او دردمند شد و از سر آن درد وداع جهان کرد و صبح مرادش چون شام تیره روی خیره گشت. قطب الدین پسرش که سپهدار ملطیه بود چون از وفات پدر بدان تعذیب آگاهی یافت سر از ربقه طاعت برتافت و عصیان آغاز کرد. بدان سبب محصلان را که بتحصیل این نوع مصادرات بملطیه فرستاده بودند جمله را چون پیاز تو بر تو پوست بدرآوردند و همه را چون سیر عریان کردند، و هر مالی که در تحصیل ایشان بود حقا او باطلا در تصرف خویش گرفت و هرچه بخاصه شهری تعلق داشت استرداد نموده بایشان باز داد. سلطان بانتقام آن دعوت لشکر آن دیار کرد و با جمعیت تمام بر سر ملطیه رفت و محاصرت نمود. قطب الدین مقاومت عظیم کرد، بعد از ده روز و سد ابواب و طرق و دربندهاء ملطیه سلطان را فتح میسر نشد و با لشکر و حواشی خود اکثر ایشان جراحت یافته روی برتافتند و از آن محاصرت فلاحی نیافتند، چون از آنجا بدورکی رسیدند بر همان سیبل بمصادره و بر طیل

مال بسیار به تعجیل تحویل قروض کردند تا بحدی که نصرانی را که صاحب ثروت بود

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۸۳

با آنهمه که «حرام علی المسلم ماله و دمه» در حق اهل ذمت وارد است آن بیچاره را در میدان بردند و چون گوی سرگردان در ضرب صولجان انداختند و هیمه آوردند که برافروزند و نفس آن بیچاره را بدان آتش بسوزند، تا از آن محنت عذاب الیم که در دنیا از عقوبات حمیم جحیم مشاهده کرده بود هرچه داشت از رطب و یابس و نقد و جنس از قلیل و کثیر جهت خلاص نفس خود درباخت و جان از عذاب حرق بجهانید. فی الجمله بر همین شیوه ذمیم بی اصل و اساس بمحروسه سیواس آمد و در ماه رمضان که ابواب جنان مفتوح باشد عذاب جحیم و عقاب الیم حمیم بخلق نمودند و دماء و فروج مسلمانان که محقون بود هبا و هدر کردند و اعراض و عروض خلایق که مصون بود در ضیعت و قیعت افتاد، از امارات تزلزل آن سلطنت یکی آن بود که در ماه رمضان بشرایط آن قیام نمود و در روزی که شب آن ليله القدر بود اکثر اوقات و ساعات آن روز در میدان بگویی باختن و اسب تاختن بسر برد و چون در آن کر و فر و حرکات بی حدومر کرد عطش بر او غالب شد در افطار روزه بین الظهر و العصر مبادرت نمود، و در میدان عشرت که مستلزم عسرت او بود علی ملاء الناس در اکل و شرب در زاویه میدان مبالغت فزود، و از بی قیمتی قدر آن چنان روز

عزیز و شب شریف ندانست و پنداشت که روزه می شکند ندانست که بیخ دولت خود می کند و بدان شرب گمان برد که تسکین عطش می کند تصور نکرد که خاک بر دنبال اقبال خود می کند و آب روی حشمت می برد و آتش سخط می افزود. نکته: رعیت را مدارا نمودن ظلم و معصیت وقتی میسر شود که قدم پادشاه بر جاده عدل و عبادت مستقیم باشد. چون پادشاه از غایت ظلم و معصیت ظالم از مظلوم فرق نکند و روز عزیز و شب قدر از هفتم شوال باز نداند و بجهت یک ساعته لذت که بمذاق او رسد حرارت و وخامت عاقبت آن اندیشه نکند از اتباع و اشیاع او چه توقع توان داشتن. القصه شرر آن نایره ظلم پیش از وصول سلطان بولایت دانشمندیه مثل توقات و سائر بقاع متطائر گشت، و صورت آن حال چنان بود که سید حمزه را بتحصیل مصادرات و قسمات و تکلیفات ناوایب بر موجب فرامین موقع بولایات دانشمندیه فرستاده بود و مال مسلمانان از تحصیل و جمع او به محصلان خراسانی بدکردار و مغولان تبه کار بی ثبات و سداد حواله کرده و او از سر نفس اماره بالسوء بهر منزل که نزول می کرد و خط «فجعلنا عالیها سافلها» بر خطه آن دیار و دمن می کشید و بهر مرحله که می رسید و بهر راهی که می گذشت و در هر فرسنگی خرسنگ حادثه پیش میداشت، چنانکه ره روان فلک از شومی آن دیده برهم می زدند تا بانسان چه رسد، در هر شهری که رحل اقامت فرومی نهادند چندان سنگ تفرقه در قنديل مجامع مقیمان می انداخت و بر بساط عمل مهره دغل می باخت که از جلاء وطن

دود از دلها خلق برمی آمد نه از روزنها، هیچ کسی در آن ولایت نماند که از جام تصدی او شربت تعدی نچشید و از آغاز و انجام حوالات او مقاسات نافرجام نکشید. فی الجمله آن لئیم راخست بر نفس خبیث و طبیعت ذمیم چنان غالب بود که اگر خود همه عظام رمیم بودی از کاسه یتیم سودای کاس طعام حمیم داشتی. حرص شوم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۸۴

چنان بر دلش مستولی بود که اگر بهمه تن در آتش بودی که از چراغ بیوه روشنایی طمع داشتی، علوی را دلیل بر صحت نسب آن باشد که بر جاده سنن صاحب شریعت صلواه الرحمن علیه قدم راسخ دارد، چه نسب درست نسب دینی است چه اگر بی عمل صالح نسبت قرابت سود داشتی فرزند نوح را علیه السلام بودی که چون از نسب دینی محروم بود ولادتش سود نداشت.

القصه مجیر الدین امیرشاه باتفاق صاحب علاء الدین در دفع این مظالم سعی می نمود از منکرات اتابک قراحصاری نصیح ایشان در سمع قبول سلطان قرار نمی گرفت چه آنها که خلق را بصلاح دعوت می کرده اند صد و بیست و چهار هزار نقطه نبوت اند که بندگانرا در سلک دایره طاعت می کشیده اند، و ابلیس لعین که خلق را از منهج سداد دین برمی گرداند یکی بیش نیست، سیما که یک نفس سلطان را در موسوس مشوش یکی قاضی اتابک قراحصاری و دیگر سید حمزه که بسیاه کاری گوی از مرده شیاطین ربوده بودند، فی الجمله مجیر الدین امیرشاه از شر ضرر آن نایره احتراز نمود و عزم اردو تصمیم داد، صاحب علاء الدین نیز از آن امارات ملوم و

علامات شوم اجتناب نمود و آبشغا، که رکن شدید روم بحکم امارت در آنزمان در روم او بود توسل نمود و خود را بر فتراک حمایت او بست، آبشغارا چون آتش غضب از تصارم ایشان در طبع کائن بود صاحب نیز بادی دردمید تا شعله آن تیزتر شد، عاقبت بهر نوعی که ارادت داشتند حالات در موقف حضرت اعلیٰ باز نمودند، حکم یرلیغ نفاذ یافت که سلطان در بیلاق و قشلاق با آبشغا مصاحب باشد و بی صواب دید او کاری نکند تا بر کسی حیف نرود، بدین سبب آبشغا اصحاب خود را برگماشت تا سلطانرا از سیواس بیلاق بینلو برند و سلطانرا کرها و طوعا در هفتم شوال سنه ... بموضع آلا- کلیسا اتفاق اجتماع افتاد و در نزدیک آبشغا بمسافت یک فرسنگ دهلیز و بارگاه و سراپرده خسروانه قایم کردند و پنج نوبت سلطنت می زدند. فی الجمله آبشغا می خواست که حکم سیاستی راند که هیبت او در دلها این طائفه اثر کند، چون بو الفضول سید حمزه مجهول بود قرعه تأدیب بر وی افتاد، روزی از اول تباشیر که آفتاب جهانگیر سر از تنق افق برآورد سید حمزه چون مار سیاه از خرگاه خود بیرون آمد و عزم دیوان کرد و رفت و چون گربه دزد پیش از اجتماع اصحاب در خیمه دیوان خزید و در مسند اشراف بکارهء نامشروع شروع نمود تا چون کژدم کدام دل ریش را نیش زند و باد نخوت در بروت کرده تا آتش در خانه کدام مستمند اندازد و گیسو چون کوکب نحس گیسو دراز تاب داده تا دام کدام حاجتمند کند، آبشغامی خواست که سرش چون مار بکوبد

دیر آمدن بدیوان بهانه کرد، اگرچه هیچ روزی زودتر از آنروز که فتح الباب عذاب او بود سر از خواب غفلت بر نداشته بود و قدم در عرصه دیوان نهاده، چون کینه در سینه باشد بهانه بسیار دست دهد. فی الجملة بر عدد سی و دو دندان ماریکرا و چو بهاء محکم تحویل مقعد او کردند چنانکه دو ساعت زمان چون مردم محموم سی و دو دندان تا بحلقوم برهم می زد، ناصر الدین مستوفی نیز بر اثر او بر سیل مصاحبت او بهمان تعذیب از علت آن بی نصیب نماند. سلطان را بر این حرکت تخیلی فاسد روی نمود و توهمی

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۸۵

فاحش بدل راه یافت و باغراء جلیس السوء خبیث خسیس و حجاب شیاطین الانس که انیس او بودند سواد اجتناب از مجاورت آبشغا و مصاحبت مجیر الدین و صاحب علاء الدین غالب شد و اندیشه آنکه بقونیه رود و عرصه سلطنت بر او فراخ شود و باستبداد رای خود حکم راند لا غیر در دل گرفت، چون حجاب غرور و غفلت بصر بصیرت او فرو گرفته بود نمی دید که خود را از ساحت فسحت حشمت در مضیق شدت و ذلت خواهد انداخت. آنروز درین اندیشه فاسد و تخیلات فاحش از سوء تدبیر صبر کرد چندانکه مقام را جهت اتلاف آبشغا بدل کرد و پای شب نیز به زنجیر قیر فرو بستند، بی آنکه دشمنی غالب در قفا باشد و بی شائبه حکمی که برخلاف سلطنت او صادر شده باشد در حالت نفاذ حکم سلطنت بر نفس خود شیخون کرد و آن بارگاهی از فلک عالی تر و پایگاهی از رایت خورشید

افراشته تر و آن خزانه نقود و اجناس از شکم دریا انباشته تر از باد هوا و هوس بر جان گذاشت، و آتش در خرمن دولت خود زد، بدان کار خام نافرجام دیک نیک پخته حشمت سلطنت سرنگون کرد و باوجود آنکه بنظر عنایت حضرت علیا ملحوظ بود و از حکم سلطنت محفوظ از طالع منحوس پای از دائره دولت محروس بیرون نهاد، و همین که رخسار آفتاب سر در نقاب تواری کشید متواری وار پای در رکاب انهزام آورد و در ظلمت استار شب روانه شد و تا وقت طلوع طلعه صبح با اتباع سرمه شهر در بصر کشیدند و در یک شب پنج منزل راه از حدود سیواس آنچنان تا محفوظه برکوب براندند، جمله اسباب او و خدم و حواشی از تجمل و مواشی در آن حرکت صعب متلاشی شد، سوار منهزم از ضعف مرکوب پیاده می شد و پیاده روستائی مکروب بر اسب بازمانده سوار می گشت، و گریزان را که راکب بود چون قوت مرکوب ساقط می شد هرکسی در نشیب کناره آبی چون مرغ آبی نشیمنی می گرفت، یا در گوشه سنگلاخ کویی چون روباه پناه می برد و سر در گریبان حسرت می کشید و سلطان مجرد با غلامی در مغاره از مغارات برکوب که مکن سیاع ضواری از سر اضطرار متواری شد عاقبت در آن مفاک ناپاک علی اسوء الحال گرفتار گشت، گوئی وبال استحقار آن روزه شب قدر بود که عزت آن غنیمت نشمرد و فرصت ادراک سعادت فوت کرد تا سبب آن طغیان لشکر صولت صیام ناگاه بر او تاختن کرد تا روز روشنش چون شب تیره سیاه شد و بطرفه العین از اوج دولت و مفترش

راحت بحضیض خمول مذلت پیوست. خالد برمکی وقتی که در حبس هرون الرشید بود بر رقعہ بدو نوشت: «اذا دعتک قدرتک علی الناس علی ظلمهم فاذا ذکر قدره اللہ علیک و نفاذ ما یأتی الیهم و بقاء ما یؤتی الیک» و الحق این سخنی است خالص که از خلوص عقیدت رانده است. مؤلف گوید که چون سلطان منہزم شد بر موجب اشارات عالیہ متروکات مخزن و اصطبل و مطبخ و انواع نقود و اجناس او در قلم آوردم، آلودگی که از بیہودہ کاری در خزینہ و فراش خانہ او مشاہدہ رفت از نوادر آن حادثہ بود، یعنی کہ بی وجود دشمنی ظاہر خوف و خشیت و رعب بتقدیر الہی در آن گمراہی بر دل ایشان چنان مستولی شدہ بود کہ در نقل ما یحتاج حقہ جواہر از علبہ نقل مویر تمیز نکرده بودند و میان نفایس آلات ابریشم و مسدودات یشم فرق ننہادہ و

اخبار سلاجقہ روم، بہ انضمام مختصر سلجوقنامہ ابن بی بی، متن، ص: ۴۸۶

محمولات بی قیمت فراش خانہ بسہو بردہ و طوق و ستام زرین و اوانی کہ از خون مظلومان و مساکین بدست آورده بودند پای مال گذاشتہ، در یک دست ستام و بالدم و حزام پنج ہزار عدد طرف زرین بعدد در قلم آمد و یک طوق زرین بوزن یک ہزار و دوست مثقال بود و مناطق و غیرہ. فی الجملہ او را از محفوظہ برکوب منکوب گرفتہ بیبلاق آبشغا آوردند و بعد از فحص و بحث یرغوی ہرکسی را بشرط عمل خود جزا دادند و حجاب بدکردار در دام قتل افتادند و سلطانرا با اتابک قراحصاری با زمرہ اسار بانواع خسار باردو بردند و از آنہمہ اموال کہ

بدان خزی و نکال که از مردم قوی و ضعیف الحال سسته بود جز مظالم و وبال در دست او چیزی نماند. القصه سید حمزه را کوبک اشراف از سبب اسراف که در مال اشراف کرده بود در احتراق افتاد و جماعت متظلمان که آتش در جان ایشان بر باد داده و طائفه را که دماغ از کید مکیدت و بوی غایت آکنده شده بود و از شومی غضب و تعدی از وطن مهجور مانده از غبن آن تکالیف دست از ریش گیسوی کثیف او باز نمی داشتند.

عاقبت سلطان علاء الدین کیقباد و وفات اتابک قراحصاری و مجیر الدین امیرشاه.

القصه سلطان علاء الدین را کیف ما کان باردو بردند، بعد از بحث و فحص و یرغو خواستند که حکم سیاست بر او رانند، در آخر در حمایت شاه زاده دختر هولاء-جو در تأدیب بر چوبی چند اختصار نمودند و رقم عفو بر جریده جریمه او کشیدند و حکم یرلیغ در باب سلطنت بنام سلطان غیاث الدین مسعود نفاذ یافت، و سلطان علاء الدین را بموجب حکم باصفهان فرستادند و آنجا بوجه معیشتی که مصارف ما یحتاج او تعیین کرده بودند قناعت نموده بود، عاقبت در مجلس باندک سقط اللسان از زخم کارد حریفی از حرفاء سوء المجلس بناء عمرش خرابی گرفت و صحیفه زندگانی درنوشت. اتابک قراحصاری چند نوبت سر از چنبر هلاک جهانیده بود، اگرچه بتیغ یاسا خلاص یافت اما هم عاقبت بی دادیها که کرده بود گریبان عمرش گرفت و بمرضی مزمن گرفتار گشت و علی اسؤ الحال و اضیق المنال درگذشت.

نکته: هر نفسی را غایتی محدود است و امدی معلوم، چون امد ایشان نیز بتجدید پیوست ماه جاه آن سلطنت ناگاه در محاق افتاد و وصل

آن بفرق بدل شد و وعد بوعید. القصة آن سال در این حوادث و کوارث بسر آمد، چون دولت سلطان علاء الدین سپری شد علاء الدین صاحب در خدمت آبخغا مکانت و منزلت وزیرانه یافت و برسم الغ بیکجی مستقل و مستبد گشت تا وقت دخول ... درین سال مجیر الدین امیر شاه عزم اردو جزم کرد، همین که قدم از دایره مرکز روم بیرون نهاد نکبات و نازلات سماوی چون دایره پیرامون او در گرفت دولت رفعتش روی در تراجع نهاد، کوبک طالعش بدرجه وبال رسید، عاقبت دست تصرف انتقاض دامن انقراض او گرفت، اگر همه حاتم طی بود زمانه بساط وجود او نیز طی کرد و در قراباغ اران

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۸۷

درگذشت و دور فلک بساط احسان و کرم او درنوشت.

قتل نظام الدین یحیی ابن خواجه وجیه خراسانی

هم درین تاریخ بود و سبب آنکه در روم خبط بسیار و تصرفات ناسزاوار نموده و بنظر خطابین تحکیمات ناصواب رانده چنانکه پیش از این ذکر آن رفته است، چون آن قضایا کما هی در حضرت اعلی اعلا- الله بموقف عرض رسانیدند و در وقت یرغو خصمان رومی از هر سو قضیه نمودند و در سؤالات معارضات خصوم روم از جواب قضایای مذموم قاصر ماند و تظلم اولاد شرف الدین عبد الرحمن مستوفی مظلوم با آن معارضات مضموم شد، در راه همدان بصد هزار درد و دریغ سر در سر تیغ کرد و جهت اغراض و اطماع دنیا دین از دین برآمد، لعبی دغا باخت و عاقبت مهره در ششدر قتل انداخت و سری که درو انواع مایه سروری بود وداع تن کرد و چون بآتش

آب روی خود ریخته بود با خاک تیره برابر گشت.

وصول سلطان غیاث الدین مسعود

القصه سال سنه احدی و سبعمایه بسر آمد تا وقت دخول سنه اثنی و سبعمائه درین سال سلطنت روم بر سلطان غیاث الدین مسعود بحکم یرلیغ مقرر شد و آفتاب طالعش از کسوف عزلت انجلا- یافت و بعواطف و عوارف حضرت اعلی مخصوص گشت و از جانب موصل بجانب روم نهضت فرمود و بمستقر سریر سلطنت پیوست، وزیرش کماکان صاحب علاء الدین بود و حاکم مملکت ترک و تاجیک آبخا در مصالح ممالک اجتهاد می نمودند تا وقت دخول سنه ثلاث و سبعمایه هجریه، در آن سال ولد جاهی در قلعه دولحصار که میان نکیده و آق سراست دست استیلا برآورد و قدم در راه عصیان نهاد، اکثر ضیاع ولایت از جوانب در تصرف گرفت، رعایا از صدمات او در صدد انزعاج افتادند. آبخا با سلطان مسعود و علاء الدین صاحب و دیگر امرا با لشکر جرار بر سر آن قلعه رفتند و در محاصرت مدت یکماه منجیق بر کار داشتند و کار بر متمردان قلعه دشوار شد، چون هنوز از آشوب ایشان مدتی باقی مانده بود و اجل نرسیده باخبار مختلف که از طرف اردو منتشر شد موانع پیش آمد و از سر قلعه برخاستند و آن مصلحت مهمل ماند. (ص ۲۷۸-۲۹۵)

وفات سلطان غیاث الدین مسعود

درین مدت سلطان مسعود را علتی نامحدود مزمن از افلاج و غیره بر مزاج مستولی گشت و بامتداد ایام پیوست، قوای نفسانی او از نطق و ذوق و لمس و قبض و بسط جمله از حرکات بازماند، اگر خود همه جمشید روزگار بود چون دولت پشت برو می کرد جفاء فلک گردنکش را که ضحاک وار دو مارپیشه بر گردن دارد طاقت نداشت و باز

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۸۸

نتوانست نمودن، سینه اش که سفینه عزت بود دریاء غموم شد شکم صدف مثال او چون ناف آهو کفیده گشت، رقم بیت الحیوتش بی حروف سعود آسمانی چون صفر میان تهی شد، طینتش چون عهد غوانی منفسخ گشت. مزاجش چون طراوت جوانی تفسیر پذیرفت یک سال تمام در آن صعوبت و شدت چنان بسر برد که روزش بشب مارگزیده بی فریاد می ماند و شبش بروز دیده کور مادرزاد. عاقبت مرغ روحش را در آن قفص تن پر و بال بشکست، آتش تزلزل و اختلال در خرمن سلطنتش افتاد، آفتاب خسرویش منکسف شد، ماه دولتش بر فلک جهانداری محاق گرفت و روز تازگی جهانش پایان آمد. نکته: هر طلوعی را زوالی و هر شرفی را وبالیست، روزگار دون هر که را بدستی جلوه کند بدیگر دست رسوا گرداند، هر چه بامداد بدهد شبانگاه باز ستاند هر چه بنهد بردارد و هر چه برافروزد نگون کند، عاقبت وام جهان باز داد و مهره جان او از ششدر این تخت نرد باشکونه بیرون برد.

ذکر وزارت صاحب لاکوشی

درین مدت صاحب لاکوشی با امیر آغاچری نام بوزارت روم آمد و از حکم یرلیغ بآلتو نتمغا موشح موامره داشت که از تخوم ارزن الروم تا ساحل انطالیه و از ساحل سینوب تا حدود دیاربکر حکومت ممالک بدو تفویض فرموده بودند و در موامره التزامات ناصواب متضمن تکلیفات ما لا یطاق رعیت نموده.

القصه مدتی با آغاچری کروفری نمود و از سیورغامیشها و نوازش علم و نقاره داشت، می خواست که بدبده علم و دمدمه نقاره رونقی انگیزد و چاره حال و مال و توفیر و توقیر کند، چون چاره

حسن تدبیر با علم و نقاره قرین نبود بیچاره ماند و تدارک اختلال هیچ حال نتوانست کردن. فی الجمله آغاچری را ایرینجین التفات نکرد و تمکین نداد بدان سبب رنجش نمود و بتظلم عزم درگاه و دادگاه عبودیت حضرت اعلیٰ اعلاه الله کرد تا مگر تقویتی یابد و باز خواستی فرماید، آنجا نیز مددی و معاونتی که مستلزم تمکین و تقویت او باشد بر وفق ارادت خود نیافت اما بجهت ناموس و غرض خود به تجدید حکمی حاصل کرد و باز آمد مؤثر نیامد، هیهات شکسته کی شود باز درست، فی الجمله صاحب لاکوشی چون فتور ایلچی خود دید از وی اعراض کرد و خود را بر فتراک دولت ایرینجین بست و هرچه بحیلت و خدیعت از ولایات کسب می کرد با ایرینجین بمناصفه در میان می نهاد و آغاچری از دور بلافایده تعبیر زمان می کرد، چون عاجز و مأیوس ماند ترک احمد لاکوشی کرد و خایب و خاسر بازگشت و باد در دست خاک بر دنبال عمل کرد. صاحب لاکوشی مدتی دست و پای زد و بوق و نای بر کار کرد بوق و نای بی حسن خلق و رأی تدبیر صایب جز صداء میان تهی صفایی ننمود و ثمره نداد، و رونق و طراوتش بدبول و نحول بدل شد. عقلا گفته اند که دل سلطان تن است هر وقت که بند احسان بر دل نهند جوارح تبع آن باشد. بدان سبب نفس انسان مسخر شود اما چون

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۸۹

بند جور بر تن مردم نهند هرگز دل موافقت تن نکند و جز مخالفت نتیجه ندهد.

ذکر مظالم ایرینجین و ظهور فتنه و آشوب

القصه ایرینجین درین سال دست

حکومت باشاعت ظلم برگشاد، اغراض و اطماع دنیوی تقویت ظلمه جابر نمود بدانسبب قضایای فاحش از میل و محاباء فاسد او در جوانب آقسرا حادث شد. اول قضیه رباط علائی بود، مؤلف گوید که در آن سال بحکم یرلیغ پادشاه جهان قازان تولیت اوقاف ممالک داشتیم و قرامانیان بواسطه عداوت ممرش نامی که از معتبران اتراک در خان اعظم سلطانی علائی بیض الله غره بانها آمده بود، و بدان بقعه خیر متحصن شده دو برج از بروج آن خان خراب کرده بودند و بواسطه آن خرابی راه قونیه و آقسرا بکلی بسته شده بود، بحکم یرلیغ و آلتغاء وزراء مملکت ده هزار عدد از خاصه خود بعمارت آن برجاها صرف کردم بامید آنکه عوض از اوقاف آن حاصل شود، بعد از دو سالی در آن خان و رونقی ظاهر شده بود و رعایا متمکن گشته و راهها گشاده شد، الیاس نامی از امرای اتراک در آن خان در آمد و با ایرینجین عصیان نمود، ایرینجین چنانکه پیش ازین ذکر رفته است تا بیست هزار مرد که دو ماه در محاصرت آن بسر برد از فتح آن قاصر ماند، بسعایت ولد شنکیت آقسرای که پیوسته وجود آن نااهل موجب خرابی بوده است و عمارت ولایات و ابواب خیرات در مذهب آن قوم متبطل جنایتی بزرگ، ایرینجین این ضعیف را بتهمتی عمارتی که بر موجب شرایط اسلام باقامت رسیده بود در معرض اعتراض و مؤخذات آورد، یعنی که اگر این رباط بحال عمارت نمی آورد الیاس بدان متحصن نمی شد و بدان بهانه فاسد خون بهاء هر مغولی که در آن محاصرت بقتل رفته بود بدین ضعیف حواله می کرد، تا ده هزار عدد

که در وجه عمارت خیر صرف شده بود خسارت حال شد و شش هزار عدد دیگر جریمه مقتولان مغول که بزور ستدند علاوه آن خسارت گشت. فی الجمله در اسلام و شرایط حکومت بر متولی اوقاف ممالک خیانت بتهمت خرابی واجب شود در حکومت ایرینجین جرم و جنایت بتهمت عمارت واقع شد و این حکم معکوس از نوادر زمان است. فی الجمله حاکم باید که قدم بر جاده عدالت راسخ دارد تا عواقب امور بخیر مقرون گردد و ولایت از آفت مصون ماند، عقلا گفته اند که چون گوشت بگندد بنمک اصلاح پذیرد و چون نمک بگندد آنرا دوائی نباشد و چاره نتوان کرد، چون مظلوم را واقعه باشد چاره از حاکم طلبد چون حاکم ظلم کند و او را بصر آن بصیرت نباشد که در عواقب امور دورین باشد آنرا چه چاره و تدبیر توان کردن.

قضیه دیگر: اوقتا ولد شکتور بحکم یرلیغ در حکومت اینجوها باقسرا آمد او نیز از ایرینجین تمکین نیافت، بعد از اجتهاد که نمود و مقالات بسیار او نیز بر همان سبیل آغاچری خائب و خاسر بازگشت، اما حکومت و ملکی بر علی پاشا که ملکی موروث و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹۰

مکتسب داشت مقرر گردانید و بدو تفویض فرمود، ولد شنکیت بتقویت ایرینجین با او کمر عداوت بر میان بست و بخلاف حال چنانکه عادت اوست بخدمت ایرینجین از علی ملک و برادرش اخی احمد فواحش و سقط اللسان بافترا و بهتان نقل کرد تا بدان افتعال انفعال بخاطر ایرینجین راه یافت، بقلع علی و اخی احمد و اتباع ایشان رغبت نمود و اجازت

فرمود، تا بدان سبب کار ولد شنکیت با علی ملک و احمد بمحاربت پیوست، چنانکه مدت چهار ماه هر بامداد ولد- شنکیت از دار الشفاء آقسرا که بدان متحصن شده بود بیرون می آمد، با اتباع خود و علی ملک و اخی احمد با اشیاع خود در میدان آقسرا بمقابلت و مقاتلت می نمودند و از فریقین چندین سوار و پیاده مجروح شده هر فریقی روی به وطن خود می نهاد، عاقبت الامر بمکر و حیل آوازه وصول لشکر تاتار در افواه انداخت تا بدان اخبار اراجیف لشکر تاتار علی ملک در پرده استار شب منهزم بقلعه سالمه که ملک مؤلف است رفت، بدان قلعه با اعتماد خویشاوندی و حکم قرابت که در ما بین کاتب و او بود متحصن شده، ولد شنکیت با سبط مجد الدین مرندی که قضاء آقسرا بنام اوست در عقب رفتند و بسوگند و عهد ولد شنکیت و قاضی علی ملک فریفته شد و بیرون آمد، قاضی و ولد شنکیت بنقض ایشان قدم از دایره ایمان بیرون نهادند و از جاده وفاء عهد عدول جستند، فی الجمله کیف ما کان علی ملک را با سی نفر دیگر از اتباع او بقتل بردند و ثروت و مکت او آنچه از آن مؤلف موجود بود در معرض تاراج افتاد. شیخ جمال الدین حاجی خاموش که از اکابر مشایخ است از غوغاء شهر احتراز نموده و جلاء وطن کرده بامید فراغت که روزی چند مگر استراحتی یابد بقلعه سالمه درآمده بود پیری عزیز متعبد سجاده نشین را عمر بصد سال رسیده مقید کردند و پیاده بشهر آوردند و مدت بیست روز شکنجه کردند، چنانکه از زخم چوب و

چماق جمله اعضاء او مجروح شد و بر شرف هلاک افتاد و هر نقد و جنسی که در مدت صد سال اندوخته بود که در حالت پیری و ضعف قوت کند و سبب قوت او باشد بیرون اجناس نقد قرب دوازده هزار عدد سلطانی بود جمله مسکوک سلاطین متقدم بغصب و ضرب تصرف نمودند و آن مفتون بی دین ملعون آن پیر عزیز را مغبون گردانید، از آن جمله خمس مال بایرینچین داد و باقی اعشار و اخماس در حوزه تصرف خود گرفت.

قضیه ذکر مقتولان آقسرا. جماعت معارف و هم اخی احمد و برادر علی ملک و شرف-الدین خواجه عمر و خواجه یاقوت و الحاج یوسف و فرهاد تیرباشی و ولد لیله کاتب که ولد شنکیت از ایشان توهمی داشت جمله را در عقب یکدیگر بر دست نمود و بسر مفسد خویش هلاک کرد و در عقب دیگر طائفه کتاب را مثل صاروجه مشرف و غیره و اکثر ثروت و مکنت ایشان بتاراج و تلف رفت.

قضیه دیگر: ولد ممرش که با اصحاب خود از پنجاه نفر از قرامانیان اعراض کرده و از خان علائی منهزم شده و باجارت سوتای در قلعه ایوبحصار متمکن بود،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹۱

ولد شنکیت بی موجبی بی آنکه از او زحمتی بخلق رسد بر سر آن قلعه رفت و در حصار گرفت بعد از آن خرابی بسیار چون ظفر نیافت بازگشت، ولد ممرش بعد از مدتی تا بعضیان موسوم نشود بشهر آمد و در جوار مسجدی نزول کرد، ولد شنکیت همچنان باختیال بفعلهاء دروغ و بهتان چنانکه از علی ملک کرده بود از او نیز

بر کار کرد تا بدان اختیال و افتعال او ایرینجین انفعال یافت و در نفس او چنانکه شرائط اسلام است آن خصلت نبود که اگر سخنی شنوند و فعلی کنند تا هر دو خصم را مقابل بکنند بر قول مجرد یک خصم حکم روا ندارند، فی الجمله در حالتی که اصحاب او متفرق بودند جمعیت کرد و بر سر او رفت و محاربت نمود، ولد ممرش چون بی مدد و معاون و اصحاب قوت مقاومت نداشت در مسجد گریخت تا مگر بیرکت مسجد باشد که امان یابد، شنکیت بی دین آتش در مسجد زد ولد ممرش از تابش آن لهب که آن ابو لهب افروخته بود از مسجد بدر آمد و در آن صدمت مکر و حیلت بقتل رفت، فی الجمله مدت یکماه نقود و اجناس و انبارها و او که در شهر بود بعضی بغارت بردند و بعضی نقل کردند، آخر الامر نایب و معتمد او را تعذیب نمودند تا دینه که در باطن ایوبحصار داشت چهار بستو زر و سیم مسکوک بود چنانکه دو استر حمل بیش بود تصرف کرد. القصه مجموع متروکات گویند که نقد و جنس و خیول با مبلغ سیصد هزار عدد می انجامد، بعد از حق السکوت ایلچی ایرینجین محقری مختصر بایرینجین فرستاد و باقی آن جمله مال را پای مال کرد و بخاک فروبرد، چنانکه آب بآب برنیامد آن بدبخت بخیل از غایت امساک از آن مال تمتعی نیافت و بهیچ خیری صرف نکرد و جمله روزی دشمن شوم شد.

قضیه دیگر: بعد از وقوع این وقایع قرب صد نفر از اعیان و معارف آقسرا و ائمه و شیوخ و ورثه مقتولان تا بیبلاق

بینلو از ظلم و تعدی ولد شنکیت بخدمت ایرینجین بتظلم رفتند، ولد شنکیت از همان اموال نهب و غارت محقر در وجه زبان بند ایرینجین صرف کرد، با آن همه ظلم مسلم داشت و داد هیچ مظلومی نداد و آن همه اعیان و معارف مایوس و منکوب معاودت نمودند. القصه ایرینجین بعد از وقوع این وقایع عزم عبودیت حضرت کرد، سیور غامیشی یافته و بتجدید احکام حاصل کرد عودت نمود و آن سال در نکیسار قشلاق کرد و مال نکیسار و متوجهات آن بملکیت بیهانه که شرح آن مطول است بدست فروگرفت و مقررات شهر چنان بشدت و عنف در حصول آورد که مجموع متوجهات و رسوم مالکی بمقرری که کرده بودند وفا نمی کرد، مالک دست تعلق و تصرف از ملک خود باز می داشت تا مگر خلاص یابد و محصلان دون دست از ریش و گریبان او باز نمی داشتند تا بدان سبب آن سال ولایت روی بخرابی نهاد. فی الجمله چون خلق بیچاره را چاره دیگر نبود التجا بحضرت خالق جل ذکره کردند. چون همت مظلومان بر قلع آن ظالم مصروف بود عهد آن مملکت نیز بسر آمد و دولت پادشاه اولجاتیو بانقضا و غبار انتقال و زوال بر چهره آن جلالت و سلطنت نشست و او نیز رحلت نمود. (ص ۳۰۱ - ۳۱۰)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹۲

حکومت و امارت خسرو عادل تمورناش نوین

در اول فصل بهار بمقر قیصریه که مستقر سریر قیصر بوده است عزم فرمود و تمکن نمود و اگرچه در آن زمان لاکوشی بوزارت موسوم بود نوین اعظم چوبان سبب آنکه از زیب و زینت سداد و عدالت عاطل و عاری بود

بر وزارت او اعتماد نمود، سنان الدین عارض را که از امراء قدیمی روم و بثبات و سکونت موصوف و بسداد و حق گزاری معروف، او را بنیابت و مصاحبت نوین و نوین زاده تمورتاش منسوب و منصوب گردانید که مشیر و محرم اسرار مملکت باشد و بی استصواب او در ممالک کاری نکنند، چه در جوامع امور قاعده کلی است که شاهد حال دو کس باشد، از آن جهت که رأی یک وزیر فطیر باشد و الحق در مدتی که قشلاق سقریه در حال حیات او بود به شرایط مهمات و مصالح مملکت بواجبی اقدام نمود و دیوان بوجود او آراسته بود و نیز مکارم اخلاق و همتی عالی داشت ناگاه اجل بر وی تاختن آورد و عراضه عارضه بدو نهاد و قندیل حیاتش در کالبد تن تیره و تاریک شد بعد از او آن سال بوزارت صاحب لاکوشی بسر رفت، در اثناء این حالات خواجه جلال بحکم وزارت و بحکم یرلیغ بتصرف اموال و متوجهات و مقررات ممالک بروم آمد، و الحق سروری کامل بود و مکتبی وزیرانه و تجملی امیرانه شامل داشت و لاکوشی اگرچه معزول بود در پناه حمایت و عنایت خسرو عادل تمورتاش از مؤاخذت و معاقبت و بازجست تصرفات ناوجب که نموده بود مأمون و مصون بود. کیف ما کان خواجه جلال در آن طنطنه که بود حکم وزارت میراند.

ناگاه در موقف شریف اردو در ما بین خواجه رشید الدین و سعد الدین صاحب دیوان مکاشفت افتاد و الفت بکلفت انجامید و موافقت بمخالفت بدل شد. القصه تیر تدبیر خواجه رشید در باب تدمیر خواجه سعد الدین صاحب دیوان بر حدقه افتاد،

چون تقدیر ازلی مطابق آن تدبیر بود صاحب‌دیوان را تحذیر سود نداشت، در میانه آن حالات که از مکاشفات مقالات از سر خیالات حادث شد بتهمتی فاسد کان واقعا او لم یکن گرفتار حکم قضا و قدر گشت و با چندین سرور دیگر از اکابر و صدور دیوان مثل جلال توره و مبارکشاه و غیرهم بعد از ضربت تیغ و جل شربت جان انجام اجل نوش کردند. القصه بعد از او خواجه رشید را نیز که وزیری کامل و باصابت رأی و ادراک اشیاء مثبت و مکانت بزرجمهری داشت، معارضات هم در حق او سعایتی نمودند و او را نیز بتهمتی فاسد منسوب و متهم گردانیدند و در آن تهمت گرد غرایب بر حاشیه عمل او نشست و مدت عمرش بآخر کشید و برید اجلش در رسید و چون اجل تاختن آورد کفایتش سود نداشت و بتیغ جان فرسای وداع تن کرد. القصه، درین حالات وزارت و منصب صاحب‌دیوانی باستقلال تمام بر تاج الدین علیشاه جیلانی مقرر شد و الحق وزیری صاحب خیر بود و مسجد جامعی در تبریز اساس نهاده است که غیر از مسجد جامع دمشق مثل آن در

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹۳

جهان در هیچ اقلیمی نشان نمی دهند.

القصه تزلزلی عظیم در کار خواجه جلال درآمد و در اثناء این حالات از حضرت اعلی ایلچیان بقلع و قمع او وصول یافتند در حالتی که دست از نفس و مال شسته بود و در غرقاب مذلت افتاده بود. خسرو عادل تمورتاش از سر لطفی که در جبلت او مرکوز است در حمایت و رعایت او هر جهد و جدی که مقدور بشر

بود در اخلاص او تقدیم داشت تا از آن ورطه هلاک بجست و جانش که در قفس تن بمویی باز بسته بود از کشاکش آن و جل باز رست و بعد از آن در حضرت او با اسم نیابت رتبتی وزیرانه یافت.

ذکر وزارت صاحب لاکوشی و وفات او

در اثناء این حالات که ذکر رفت از اوصاف ذمیمه او و تجاسر و معایب و مثالب را بعضی بحضرت نوین اعظم چوبان عرضه داشتند و از امراء مغول نواب شکایتها تقدیم داشتند و الحق وزیری غلیظ القلب بود و قساوت بر طبع او غالب و موعظه با او مؤثر نمیآمد.

القصة بعد تغير الحال و طول المقال ایلچیان بزرگ بقید او متواتر آمدند و احکام بقتل او صادر شد. چون کار از دست رفته بود سر نتوانست رهانیدن و تحذیرش مفید نیامد و تدبیرش سود نداشت و هیچ عنایت و حمایتی در استخلاص او دستگیر نشد هم بسموم قصد جان خود کرد و هم ضربت گرز ایلچی با آن سموم دست بهم درداد و علی اسوء الحال شاهین اجلش از اوج رفعت در حضيض مذلت انداخت، بحالتی که بتر از آن تصور نتوان کرد. بعضی مردم را از وفات او فراغت و بعضی را ثروت حاصل شد.

ذکر عصیان ایرینجین و عاقبتش

القصة بعد از ورود این واردات خسرو عادل تمورتاش بجهت حفظ اطراف و جوانب معدن و احتیاط حدود قرامان بصوب نکیده نهضت فرموده بود، ایرینجین را در آن بالا که رفته بود بلاء آسمانی دامن گیر شد و خار خذلان و شقاوت در راه افتاد، کوكب طالعش بدرجه احتراق رسید و آن مغرور شراب سهو را دیده اقبال خیره گشت و زلال آمال تیره شد و از سر تجبر شوم سوداء تفوق در دماغ گرفت و با نوین اعظم چوبان مقاومت آغاز کرد و کار به محاربت انجامید، آن مغرور غلواء غفلت ندانست که از دم افعی مسواک ساختن و از دهان اژدها خلال کردن بهتر از آنکه با

صاحب دولت منازعت پیوستن، القصه بعد از مقابله بسیار نوین اعظم در آن محاربت از مقابله اعراض نمود، روی بمرکز سریر سلطنت نهاد و اسباب اعتداد و استعداد متجنده مهیا گردانید و غیر بعید با رایات همایون پادشاه جهان ابو سعید بهادر خان روی بدفع خصم آورد، مسیان قضا و قدر درین شعبه در پرده غیب نقشه‌ها بوالعجب بستند.

درین حالت که نوین اعظم چوبان از قلب لشکر اعراض نمود ایرینجین از نقش بندیه‌ها قدر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹۴

غافل آن عزیمت صایب را بر هزیمت حمل کرد و بامرای هزارهای روم حکم فرستاد مبنی بر ذکر ظفر خود و پیش از آنکه حالش بتحقیق رسد حکم فاسد راند، امراء لشکر بدان حکم مطوق فریفته شدند و حجاب غفلت غشاوه بصر بصیرت ایشان شد. چون خسرو عادل تمورتاش را از مکمن خود غایب یافتند و مکان عزت خالی دست تطاول برآوردند و شکرانه نعمت او را به کفرانه عصیان بدل کردند، و بر مسکن او زدند و غرایب اقمشه و عجایب امتعه و نقود و اجناس و خیول خاص بغارت بردند و بلعبی کژک باختند و از سر غفلت درتاختند هرچه موجود یافتند در معرض نهب و غارت انداختند، خسرو عادل تمورتاش از آن جاده معلوم که متوجه بود منحرف گشت تا تحقیق خبر کند، متوکلا علی الله براهی دیگر مجهول منصرف شد و بعد دو روز سه منزل به طرف ولایت دانشمندیه نهضت فرمود، تا از پرده غیب چه فتوح روی نماید و از منشاء سعادت منهی قدر چه حقه ظفر گشاید، عقلا گفته اند که: چون آفت بمال رسد

بر سلامت نفس جای شکر است و چون بتن رسد بر سلامت جان همچنان. القصه نوین اعظم چوبان بعون تأیید الهی و تقدیر ربانی و تدبیر و موافقت پادشاه جهانگیر در همان روزی چند که منصرف شده بود با لشکر انبوه عودت نمود چنانکه از کثرت لشکر مرغ را در صحرا مجال پرواز نبود و بر لشکر مخبط ایرینجین زد و بعد از مقابله بسیار که در یک لحظه چندین هزار بدار البوار انتقال کردند رقعہ بقعہ آن معرکہ چنان شد کہ مدتہا وحش و طیر را فلک از کشتہ میزبانی کرد، و سیاع و کلاب را از مقتولان سماطی بی نہایت ہویدا شد و شعلہ و غوغاء آن مخاذیل بانہزام فرونشست. القصہ ایرینجین در آن گرداب شقاوت غوطہ خورد و در قید خسار و اسار از مضایق حرب و بوایق صلب افتاد و اندیشہ فاسد در بازار تعیب او کاسد شد و بامید دانہ تفوق در دام و جل اجل باتباع خود نگونسار گشت، و مسیبان قضا بر قافلہ عمرش زدند و پوستش بزندگی از تن بیرون کردند و کید و مکر او دامنگیر حیات او شد. القصہ چون بدان غرقاب فنا فرورفت کعبہ از پای پیل ابرہہ برست، باغ مملکت از مفسدت باغی برآسود، ہر آلت احتیالی کہ پرداختہ بودند تارہ او مرہ ترت و مرت شد، تیغ بران صاحب دولت چون عصاء موسی بر اہل عصیان ہجوم آورد، خیال فرعونیان را نیست گردانید، ایزد تقدست اسمائہ و جلت کبریائہ در بیست و چہار ساعت شبانروز دوران فلک سیصد و شصت درج آبستن صد ہزار گونه عجایب و غرایب گردانیدہ است، وقتی کہ دولت

ظالمی در وقت زوال بدرجه وبال رسد از حرکت آن سیصد و شصت درج انعکاس دقیقه بس باشد که بیک ساعت هزار شرف و دولت و عزت را با زمین ذلت و کربت متساوی گردانیده بلکه بطرفه العینی از حجاب ظلمت ظلم انوار سعادت و کرامت مهیا گرداند.

ذکر احوال تمورتاش نوین

در آن منازل بولایت دانشمندیه که توجه نموده بود و مترصد واردات فتوحات غیبی-

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹۵

التجا بحضرت رب الارباب و مسبب الاسباب کرده ناگاه از فتح و فتوح نوین اعظم چوبان بسمع اشرف او رسانیدند، در ظلمت پریشانی خبر آب حیات زندگانی یافت، در تیرگی شب حیرت بصبح نجات سلامت پیوست، خاتم سلیمانی که بدست دیو لعین افتاده بود بدست صاحب سریر صدق و یقین بازگشت، اولیاء دولت مسرور و اعدا مقهور شدند. چون پرتو عنایت الهی بر کسی تابید بطرفه العین هر فرومانده ای را که باشد از حضيض خاک به اوج سماک رساند، بسیار صفا باشد که در تاریکی تعبیه بود و صاحب دلرا از آن خبر نباشد، القصه جماعتی از امرا که طغیان ورزیده بودند و شکرانه نعمت بکفرانه بدل کرده و در آن حالت تزلزلی بی ثباتی کرده و شورش نموده و در غارت و نهب بشور و شغب دست درازی کرده، خسرو عادل تمورتاش همت بر هلاک ایشان گماشت. چه بترین پادشاهان آنست که گناهکار از بأس سیاست او ایمن باشد و بی گناه در خوف و این شیوه علامت سخط خدای تعالی تواند بود، القصه کور بوغا و بوغا از ضربت تیغ با هزار درد و دریغ سر در سر سوداء فاسد کردند، بلارغو از سبب

دست درازی پای مال و بال خود شد، ایجیل سبط سماقار از آن آتش سرتیزی که نموده بود چون باد در اطراف آواره گشت، و عاقبت جان بفرجه هیچ فرجی بیرون نتوانست بردن، گوشه حصنی که بدان متحصن شده بود شباک هلاک او شد و چون در هر مفری که بود نجاتش دست نداد ناگاه از سر برآمد با رنمای ولد سوتای از میانه بچالاکی بیرون جست و به جانب دیاربکر پیدر خود پیوست. دولت شاه مستوفی که از صف النعال قدم در صدر صفه استیفا نهاده بود غرور آن منصب نیز چنان در دماغ او بیضه نهاده بود که بروباه بازی می خواست که با شیر پنجه زند و اموال روم بی نظر و توقیع هیچ حاکم مملکت عفو صفا تصرف نماید.

فی الجملة اول که از دایره حد خود بیرون نهاد بدفع او مشغول نشدند، در آن فتور شعله فضول او سر برآورد، لاجرم عاقبت طلعه عذاب و مقدمه عقاب روی بدو نهاد، او نیز با دیگر طغاه شربت ضربت ممت نوشید. عقلا گفته اند که فرود آوردن هزار اصیل از درخت بهتر از برآوردن یک بی اصل بدرخت و مرتبت. پادشاه را با هر یک از اصناف خلق متساوی معامله نشاید کردن، با نیک نیک با بد بد باید بودن، آنرا که تلخی سازد شیرینی ضرر کند و آنرا که خشونت سازد رفق موافق نیاید. فضیل عیاض گوید هارون الرشید خلیفه را که: اگر کسی از تو پرسد که: از خدای تعالی میترسی، اولیتر که خاموش باشی، از آنجهت که اگر گوئی نمی ترسم سخن بزرگ باشد و محض کفر و اگر گویی که می ترسم بنده خایف آن نباشد که نیک و

بد و امین و خاین و عالم و جاهل در نظر غفلت بی موازنه عقل یکسان باشد.

القصه بیک لطیفه از فیض فضل الهی پای فتنه که در وجل شورش تا کعب گل آلود شده بود سرتاسر پاک گشت بهشت از ننگ مار و دیو برست بنفس آدم رسید، مایه فساد و قاعده زور تلاشی گشت سایه مکر و غدر بکاست روی زمین از فرو شکوه و حسن سیرت و آثار معدلت و سریرت خسرو عادل تمورتاش چون گل دهان بخنده بگشاد. چنانکه در بعضی احجار بسریانی منقوش یافتند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹۶

که ملک و دولت بعدالت و احسان انتظام یابد و کفارت عمل سلطان عدلست و احسان. فی الجمله چون حق تعالی خسرو عادل تمورتاش را لباس کرامت پوشانیده است و قانون دولت او بر قاعده عدل و انصاف است همچنان که دست فساد متعدیان از مظلومان قاصر می دارد یقینست که لباس کرامتی که از خزانه غیب پوشانید بتعاقب و ترادف زمان نگردهد. القصه درین مدت که با اتراک طریق صلح پیوست و باستمال و مواعید احسان امرای قرامان را استخدام فرمود، و در جوانب کافه رعایا را امن و امان ظاهر شد و هرکسی از وضع و شریف در وطن خود بی خوف تمکن یافت از حضرت علیا پادشاه جهان رسولان متواتر بطلب آمدند کیف ما کان، خسرو عادل عزم عبودیت حضرت کرد، چه سکون بی حرکت از لوازم جماد است، هیچ سایر و طایر بی حرکت بمطلوب نرسد، مرد قوی حزم دست از عزم باز ندارد و جواهر از مسکن سکون تا رحلت نکند عزیز و گرامی نشود. لله الحمد

و المنه که این جهاندار را از سکون و حرکت و مقام و نهضت مقصود امارت عوادی و اطفاء شرر و دفع ظلم و ضرر است، و همت بر آن مصروف می دارد و نهمت بر آن معطوف که پیوسته فراغت اصحاب سلامت و رفاهت ارباب دیانت حاصل باشد.

فی الجمله آن سال در آن سفر بسر برد، سال دیگر بنوازش و عوارف حضرت علیا پادشاه جهان اختصاص خسروانه یافته بطالع فرخنده و اختر میمون عودت فرمود و چون بمقر و مستقر امارت و حکومت پیوست و سایه سعادت بر کافه جمهور ممالک انداخت تقویت دین اسلام و رعایت اسلامیان چنان نمود که از آثار خیر و احسان و دفع ظلم و عدوان و قمع متعديان و متمردان امارت افعال و احوال مهدی بظهور پیوست. اتراک را که از هر طرف راه مخالفت گشوده بودند و سوداء عصیان چنانکه عادت مذموم ایشانست در دل گرفته از بأس سیاست و هم سطوت او آرام گرفتند، اتراک مشئوم چون ذئاب اند وقاحت را حرفت ساخته اند و فرصت را چشم نهاده که اگر مجال باشد فساد انگیزند و اگر خطر تصور کنند بگریزند، اگر این جنس طایفه متمردان را زاجر و مانع نباشد قوانین عالم از نهج سداد برگردد و هر کس بقوت و شوکت خود طمع در ملک کند. چون نهمت عالی رای روشن سلطان قوی است و مبین و افعال و خصایل حمیده او بتأیید الهی محکم و متین باستیلاء عساکر جراره و خدم کراره و غلمان درم خرید و شجاعان کرم پروریده دمار از اتراک مارصفت برمی آورد، و رقع هر بقعه که از عهدی بعید و دوری مدید با

دناس و ارجاس آلوده شده است و فرسوده گشته از ترک تا ترک سترک پاک می گرداند. القصه آنچه در آن باب باقصی الغایه می کوشد و از امارات ظهور مهدی یکی آنست که شراب را که ام الخبایث است و حدیث مصطفوی است از بلاد و دیار چنان زایل گردانیده است که هیچ آفریده را از ترک و تاجیک و کافر و مسلمان زهره و یارای آن نیست که نام شراب بر زبان راند تا بشرب چه رسد، چنانکه نقلست از جامع الاصول که در عهد مصطفی صلوات الله علیه شارب الخمری را در موضع حنین آوردند بدست مبارک خود خاک در روی وی افشاند و فرمود که حد زدند تا بیچهل، و در زمان خلافت ابو بکر همان حد چهل مطرد بود و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹۷

اما در زمان امیر المؤمنین عمر اصحاب و عبد الرحمن بهفتاد رسانیدند. حکما گفته اند که مستی بر پادشاه حرامست زیرا که پاسبان مملکت است و زشت باشد که پاسبان محتاج بود پاسبان دیگر. صاحب دولت آن باشد که اول سیاست بر خود راند و اخلاق خود مهذب گرداند تا بعد از آن ریاست و سیاست را اعتباری تواند کردن. در قوانین عدل و انصاف مستی بر پادشاه از آن سبب منهی و محرم است که بواسطه آن از اصلاح مقاصد و استصلاح مفاصد بازماند. پادشاه داددهنده بهتر از باران باریده، قطرات امطار بر بوادی و بحار و فلوات و قفار برابر بیارد بعضی را نافع آید و بعضی را ضایع گذارد، اما شعاع آفتاب عدل بر قوی و ضعیف چنان رسد

که همه را نافع و ناجح آید. نکته: چنانکه اعضای آدمی محتاج است بتعهد و تفقد، ولایت نیز محتاج است بعدل و عمارت، حیات عالم بعمارت است و عمارت بعدل انتظام یابد. امیر حمص نوشته بود بعبد الملک و اجازت خواسته که حمص را بارویی و سوری سازد از بیت المال که مسلمانان از خوارج ایمن باشند، بجواب نوشته بود که بوجود عدل بهیچ حصن و غیر آن بچیزی دیگر احتیاج نیفتد. القصه از تقویت و تربیت این جهاندار دیندار یکی دیگر آنست که یهود و نصاری را که بصورت لباس درزی اسلامیان چنان درآمده بودند که هیچ کس مؤمن از کافر من حیث- الصوره فرق نمی کرد، اکنون یهود و نصاری را بعلامت غیار و کلاه و دستار زرد چنان معین گردانیده است و تمیزی ظاهر شده که موجب اذلال اهل ضلال است و اعلاء درجه اسلام. نکته:

دین پادشاه قوت گیرد و پادشاه بقوت دین برقرار ماند. (ص ۳۱۲-۳۲۷)

(مأخوذ از کتاب مسامره الاخبار)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹۸

از کتاب مناقب العارفین «۱»

الحکایه: منقولست که سوم روز حضرت بهاء ولد از راه کوفه بسوی کعبه عزیمت نمود و چون از زیارت کعبه معظم مراجعت فرموده بدمشق رسید زمان اشرف بود؛ اهل شام رغبت عظیم کرده میخواستند که آنجایگاه مقیم شود، راضی نشد که اشارات الهی چنانست که یورتگاه ما اقلیم روم باشد و خاک ما در زمین دار الملک قونیه است، و چون بشهر ملاطیه بیرون آمدند در سنه اربع عشره و ستمائه چنگیز خان وفات یافته فرزندش اوکتای خان را قایم مقام پدر کرده بودند، و سلطان علاء الدین روم بنوی

بر تخت سلطنت روم نشسته بود؛ در شهر سیواس در سنه ست عشره و ستمائه خیر دادند که جلال الدین خوارزمشاه از دست مغل گریزان گشته شهر اخلاط را بمحاصرت گرفته است، و برای خود تختگاهی می طلبد و البته روم را بچشم کرده است و شقف عظیم می نماید.

همانا که سلطان علاء الدین کیقباد با ملک اشرف شام بالای ارزنجان دریاسی چومان یعنی چمن لشکر خوارزمیان را شکستند، و خوارزمشاه بجانب خرطرت گریزان گشته در دست گردان کردن کشته، شد فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین.

کشته شد ظالم جهانی زنده شد هر یکی از نو خدا را بنده شد

درفتاد اندر چهی کو کنده بودزانک ظلمش بر سرش آئنده بود و این واقعه در عشرين و ستمائه بوده. (ص ۲۲-۲۳)

* الحکایه: در نقلست که بعد از وفات حضرت بهاء ولد رضی الله عنه اندک زمانی گذشت که خبر رسیدن جلال الدین خوارزم شاه بخدمت سلطان علاء الدین رسید؛ همانا که زیارت تربت شیخ را دریافته بوسها داد و زاریها نمود و استعانت و همت درخواست کرده استعداد و استقبال او را مهیا شد، و چون لشکر خوارزمی بحدود ارزن الروم رسیدند جواسیس

(۱)- این قسمت از کتاب مناقب العارفين تألیف شمس الدین احمد افلاکی عارفی که در دو جلد بکوشش استاد تحسین یارجی از طرف انجمن تاریخ ترک در سال ۱۹۵۹ م در آنکارا بطبع رسیده است نقل شد.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۴۹۹

شاه از غلبه لشکر او بسطان اسلام اعلام کردند؛ لشکر روم را وهمی عظیم ظاهر شد؛ سلطان فکری کرد که کیفیت حال و آیین او را

دریابد، تا بر آن منوال مستعد شوند؛ شبی جامه ها گردانیده چند سر اسب بادپای بی داغ برگزید و از راه کوه با ترکی چند با لشکر خوارزمیان ملحق شد؛ امراء خوارزمی از حال ایشان تفحص کردند؛ گفتند: ما از ترکان این دیاریم، در نواحی کوههای ارزن الروم می باشیم و اجداد ما از آب آمویه بودند؛ درین چند سال سلطان کیقباد از ما عنان عنایت برتافته ما را بتنگ آورده است؛ پیوسته در انتظار مقدم عساکر منصور خوارزمی بودیم، مگر که از ظلم او خلاص یابیم؛ چون این قضیه را بسمع سلطان رسانیدند، عظیم خوش شد و بفال نیک صایب نمود؛ فرمود تا خوان خاص را گسترند و امرا و وزرا و خواص حضرت و ارکان دولت هر یکی بمحل خود جا گرفتند و آیین سلطنت را مهیا کرده ایشانرا حاضر کردند؛ زمینبوس شاه کرده ترتیب و آیین او را علی التمام و الکمال تفرج کردند و اسبان را عرضه داشتند؛ سلطان ایشانرا نوازش فرموده خلع پوشانیده وعده جمیل داد و خیمه معین کرده علوفه مرتب داشتند؛ نیم شبی مگر خوارزمشاه را در خاطر گذشت که در ممالک علاء الدین بهرجا که عبور کردیم تمامت رعایا ازو شاکر بودند، چه معنی که این ترکان چند شکایت کردند؛ چه استماع می رود که سلطان علاء الدین درین جوانب رسیده است و در عیاری و شبروی آیتست؛ مبادا که این ترکان جاسوسان او باشند؛ تفحص حال به ازین باید کردن که الحزم سوء الظن؛ فی الحال ملک مغیث الدین را که ملک ارزن الروم بود، پیش خواند، با او مشورت کرد، گفت: فردا تفحص کنیم.

همان شب سلطان علاء الدین در خواب

دید که حضرت بهاء ولد می آمد و میگفت که برخیز و سوار شو؛ چه وقت خوابست؟ چون بیدار شد اندیشید که فردا نیز تفرج کنیم، آنگاه رویم؛ باز بخواب رفته دید که مولانای بزرگ عصا را بر تخت سلطان زده، بالای تخت آمد و بر سینه اش زد که چه خفته، از غایت هیبت بیدار شد و لرزه عظیم در تن او ساری گشته، اصحاب را بیدار کرده نیمشب اسبان را زین کردند و اسب خود را بدست خود زین کرده روانه شدند؛ چون آخر شب شد، خوارزمشاه فرمود که چند امیر معتبر در حوالی خیمه ایشان مترصد باشند، تا امروز بتفحص حال ایشان مشغول شویم؛ علی الصباح تجسس کردند، اثری ندیدند؛ چه همه شان رفته بودند؛ سلطان را اعلام کردند؛ همانا که دو سه هزار سوار بهادر در پی فرستاده در عقب خود نیز سوار شد، چون سلطان علاء الدین دید که از عقب ایشان گرد لشکری پیدا نشد، عنان ریزان کرده بلشکر خویش پیوست؛ خوارزمیان خائب و خاسر بازگشتند؛ سلطان علاء الدین لشکر خود را مستظهر گردانیده استمالت عظیم داد و خزاین بسیار بخشش فرمود که بعنایت حق و همت بهاء ولد ما مؤید و غالبیم و دریاسی چمن ارزنجان لشکر خود را قرار داد؛ همانا که چند روز محاربه کردند؛ روز پنجم از ناگاه باد سعادت و ظفر از مهب انفاس اولیاء الله تعالی بوزید و از طرف لشکر رومی گردوخاک را در طرف لشکر

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰۰

خوارزمی پراکند و حضرت سلطان بر موجب اشارت «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» شاهد الوجوه گویان گشت

و خوف «الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين» در دل ایشان کار کرد و رایات سلطان، آیات سبحان، منصوب و منصور شد و وفود جنود او بظفر و پیروزی و به روزی مقرون گشتند؛ تا عالمیان را معلوم و یقین گردد که بیمن همت آن قطب وقت چنین لشکری با هیبت و ابهت مخذول و مقهور گشتند و حقیقت است که عنایت این طائفه در دین و دنیا موجب سعادت ابدی و نجاح سرمدی خواهد بود و پیوسته سلطان علاء الدین بهر مهمی که او را پیش آمدی از روضه شیخ خود استمداد طلبیده مظفر فرمودیدید بازگشتی. (ص ۴۹-۵۲)

* الحکایه: منقولست که در سرای معین الدین پروانه شبی سماع عظیم شده بود و شیوخ ابرار و علمای مختار حاضر شده بودند و آن شب حضرت مولانا شورهای عظیم میکرد و نعره های پیایی می زد؛ آخر الحال بکنج خانه رفت و ایستاد؛ بعد از لحظه فرمود که تا قوالان چیزی نگویند؛ تمامت اکابر حیران ماندند، بعد از ساعتی که مراقب گشته بود، سر برداشت و هر دو چشم مبارکش گوئیا که دو طشت پر خون گشته بود؛ فرمود که یاران پیش آئید و در دو چشم من عظمت انوار خدا را عیان تفرج کنید؛ هیچ کس را امکان نظر آن نظر بی نظیر نبود و هر که بجد نظر کردی، فی الحال چشمهایش خیره و بی قوت شدی؛ اصحاب فریادها کرده سر نهادند.

(ص ۹۹-۱۰۰)

* الحکایه: همچنان منقولست که روزی بعضی از یاران در بندگی حضرت مولانا ذکر خیرات و عدل معین الدین پروانه میکردند که با وجود پرچود او عالمیان آسوده اند و امن عظیم و ارزانی نعمت بی نهایتست و همچنان

در زمان او علماء و شیوخ و افاضل در مدارس و خواتق مرفه و جمع اند، بی حد تحسینها می کردند؛ حضرت مولانا فرمود که یاران راست میگویند و آنچه میگویند صد چندانست. (ص ۱۰۷)

* همچنان منقولست که روزی معین الدین پروانه رحمه الله در دیوان سرای خود گفته باشد که حضرت خداوندگار پادشاه بی نظیرست و مثل او سلطانی نیندارم که در قرنها ظهور کرده باشد؛ اما مریدانش بغایت مردم بدند و فضول نفس؛ مگر یکی از جمله محبان حضرتش که آنجایگاه حاضر بود، از غایت درددل تحمل آن سخن نکرده این خبر را بحضرت مولانا رسانیده؛ تمامت یاران شکسته دل گشتند؛ همانا که حضرت مولانا رقعہ بخدمت پروانه ارسال فرمود که اگر مریدان من نیک مردم بودندی، خود من مرید ایشان می شدم؛ از آنچه بد مردم بودند که بمریدیشان قبول کردم تا تبدیل یافته نیکو شوند و در سلک نیکان و نیکو کاران در آیند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰۱ کور نیم لیک مرا کیمیاست این درم قلب از آن می خرم باز فرمود که بروان پاک حضرت پدرم تا حق تعالی ضامن ایشان نشد که ایشان را رحمت کند و از جمله مقبولان خود گرداند، بمحل قبول نیفتادند و در دل پاک عباد الله جا نکردند.

رحمتیان رسته اند لعنتیان خسته اند ما ز پی رحمت قوم لعین آمدیم چون پروانه رقعہ رفیع آن سلطان را مطالعه کرد اعتقادش یکی در هزار گشته برخاست و پیاده بحضرت مولانا آمده عذر خواست و استغفار کرده بسی شکرانها بیاران ایثار کرد.

(ص ۱۲۹ - ۱۳۰)

* همچنان منقولست که روزی معین الدین پروانه اجتماع عظیم کرده کافه صدور و بدور حاضر آمده بودند و

خدمت سلطان اسلام رکن الدین هم حاضر بوده، سماع روز تا نصف اللیل کشید؛ مگر میان سلطان بدر آمده پنهانی بگوش پروانه گفته باشد که اگر سماع می نشست می آسودم؛ فی الحال خداوندگار فروداشت فرموده بنشستند؛ مگر شیخ عبد الرحمن شیاد هنوز شورها می کرد و نعره ها می زد؛ سلطان برنجش تمام بگوش پروانه می گوید که این درویش چه بی شرم کس است که فرو نمی نشیند، یعنی از حضرت مولانا او را حالت بیشتر است؛ آن معنی معلوم آن حضرت شده فرمود که شما را که در باطن خود کرمکی می جنبد و گوشتان گرفته به ملک اسفل می کشد و بسبب او چندین طاق و طرب و بردبرد می کنید و هنوز نمی توانید آسودن و یکدمه تحمل صحبت اولیاء ندارید؛ کسی را که در باطن او اژدهائی دهان باز کرده باشد و دائما آهنگ عالم اعلا کند و او را بالای بالا برمی کشد، چون تواند آسودن و ساکن بودن؟ یاران بیکبارگی نعره زنان شادیها کردند و چون سلطان رکن الدین دو نوبت کرامت عظیم مشاهده کرد، باخلاص تمام سر نهاد و مرید شد و خدمات پادشاهانه نمود.

(ص ۱۴۵-۱۴۶)

* الحکایه: هم چنان اخص اصحاب روایت کردند که سبب انقلاب دولت و فناء فنای سلطنت آل سلجوق آن بود که چون سلطان رکن الدین بحضرت مولانا مرید شد و او را پدر ساخت بعد از زمانی مجمعی عظیم ساخته اجلاس بی نظیر کردند؛ گویند: در آن زمان پیر مردی بود و او را شیخ بابای مرندی گفتندی؛ مردی بود مرتاض و زاهد مترسم و جماعتی از شیاطین الانس که بدان پیرانس داشتندی چندانی مدح او را پیش سلطان کردند که سلطان مشتاق صحبت او گشته بود؛

آخر الامر فرمود که در طشت خانه بنیاد سماع کرده باکرام تمام شیخ بابای مرندی را آوردند؛ جمیع اکابر استقبال کرده باعزاز وافر بر صدرش نشاندند و سلطان کرسی نهاده در پهلوی تخت خود بنشست؛ همانا که چون حضرت مولانا از در درآمده

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰۲

سلام داد و در کنجی فروکشید؛ بعد از تلاوت قرآن مجید معرفان فصلها خوانده سلطان اسلام رو بحضرت مولانا کرده گفت: تا معلوم خداوندگار و مشایخ و علمای کبار باشد که بنده مخلص خدمت شیخ بابا را پدر خود ساختم و او مرا بفرزندی قبول کرد؛ باسرهام آفرین و مبارک باد کردند: همانا که حضرت خداوندگار از غایت غیرت «ان سعد الغیور و انا اغیر من سعد و الله اغیر منی» فرمود که اگر سلطان او را پدر ساخت، ما نیز پسری دیگر کنیم؛ نعره بزد و پابرهنه روانه شد. (ص ۱۴۶-۱۴۷)

* همچنان حضرت چلبی حسام الدین روایت کرد و گفت که چون حضرت مولانا بیرون آمد، بجانب سلطان نظر کردم، دیدم که بی سر ایستاده بود؛ در حال زخم خورد، چندانک علماء و شیوخ در پی او دویدند مراجعت نفرمود؛ آن بود که بعد از چند روز امرای اتفاق کردند، سلطان را باقسرا دعوت کردند تا در دفع تاتار کنگاجی کنند؛ سلطان برخاست و بحضرت مولانا آمد تا استعانت خواسته روانه شود؛ فرمود که اگر نروی به باشد. چون اخبار دعوت متواتر شد، ناچار عزیمت نموده چون باقسرا رسید در خلوت جائی درآورده زه کمان در گردنش کردند و در آن حالت که می تاسانیدند، فریاد می کرد و مولانا مولانا! می گفت و حضرت

مولانا در مدرسه مبارک خود در آن دم بسماع مستغرق شده بود و دو انگشت سیابه را در گوشها کرده فرمود که سرنا و بشارت بیارند؛ همانا که سر سرنا و بشارت را در گوشهای خود کرده نعره ها می زد او این غزل را فرمودن گرفت:

نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم درین سراب فنا چشمه حیات منم در پی غزلی دیگر فرمود که

نگفتمت مرو آنجا که مبتلات کنند که سخت دست درازند بسته پات کنند الی آخره ... (ص ۱۴۷-۱۴۸)

* همچنان منقولست که روزی حضرت مولانا رقعہ بخدمت پروانه فرستاده بود در شفاعت شخصی که خون کرده در خانه یاری متواری شده بود؛ پروانه در جواب رقعہ نبشته باشد که این قضیه بقضایای دیگر نمی ماند، حکایت خون است؛ حضرت مولانا در جواب فرمود که آخر خونی را ولد عزرائیل میگویند؛ اگر خون نکنند و مردم نکشد، پس چه کند؟ پروانه بغایت خوش شده فرمود تا آزادش کردند و خصمان را خشنود کرده خون بها داد. (ص ۱۵۵)

* الحکایه: ملک القضاء و الحکام مولانا کمال الدین کابی رحمه الله علیه که از اکابر قاضیان روم بود، روایت کرد که در تاریخ سنه سته و خمسين و ستمائه بجانب دار الملک قونیه رفته بودم بدیدن سلطان عز الدین کیکاوس نور الله قبره تا امور ولایت دانشمندیه باتمام رسانیده با امثله و فرامین عودت افتد و بعنایت باری تعالی بزودی جمیع مهمات بحصول پیوسته می خواستم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰۳

که روانه شوم؛ جماعتی دوستان که از اکابر شهر بودند مثل شمس الدین ماردینی و افصح الدین و زین الدین رازی و شمس الدین ملطی رحمهم الله مرا

بدریافتن زیارت حضرت مولانا ترغیب و تحریص دادند وصیت جمیل ایشان را خود از افواه مردم شنیده بودم، اما استکبار منصب و استکثار اسباب و ارتکاب انکار مانع می شد و نمی یارستم بدآن جانب مآبی جستن؛ عاقبه الحال توفیق الهی رفیق جان من گشته برغبت تمام و جذبه درون آن شاه انام مصحوب آن جماعت کرام زیارت حضرت مولانا مشرف گشتم؛ همانا که چون از در مدرسه مبارک قدم نهادیم، دیدم که حضرت مولانا خرامان خرامان استقبال ما بندگان کرد؛ به مجرد نظری که بر چهره مبارکش انداختم عقل از من زایل شد؛ همچنان بجمع سر نهادیم و مولانا از آن میان من بنده را در کنار گرفته گفت:

می گریزی هر زمان از کار مادر میان کار چونت یافتم بعد از آن فرمود که لله الحمد، کمال الدین ما روی بکمال جلال آورده از اکملان دین شد و همچنان از علم لدنی خود زبانی برگشود که در جمیع عمر خود از زبان هیچ شیخی و قطبی و عالمی نشنیده بودم و در هیچ کتابی مطالعه نکرده؛ چون بقدر استعداد و ادراک خود از عظمت او واقف گشتم، بصد هزار ارادت و اخلاص از سلک مخلصان او شدم و فرزندم قاضی صدر الدین و مجد الدین اتابک را مریدش ساختم و چندین بزرگ زادگان و سایر آزادگان بنده و مرید شدند؛ همانا که آشفته وار چون به مقام خود بازآمدم می بینم که باز جانم باز در قفص قلب من بی قرار و پروازکنان شد؛ با دوستان عزیز مشورت کردم، البته میخوامم که حضرت مولانا را سماع دهم و مریدی را پیدا کنم؛ تمامت قونیه را طلب کردند، غیر از سی زنبیل آبلوج

خاص الخاص نیافتند و قوصره چند از نبات بهم آمیختند؛ چه در آن زمان تمامت عالمیان در کنف امان ایمن بودند؛ از کثرت اجتماعها و سماعها و سورها و سرورها هیچ نوع نعمتی بخلاق قونیه و لواحق آن بس نمی کرد؛ برخاستم و نزدیک گوماج خاتون توفاتی که حرم سلطان بود رفته کیفیت حال را باز گفتم؛ ده کله آبلوج دیگر مذکوره انعام فرمود و من تصور می کردم که آن چنان مجمع را این قدر شکری جلاب چون جواب گوید؛ باز فکری کردم که جهت مردم عوام جلابهای شهد عسلی سازند؛ درین فکرت بودم که از ناگاه حضرت مولانا از در آمد و گفت:

کمال الدین وقتی که مهمانان بیشتر آیند آب را بیشتر باید کردن تا بسنده کند؛ همان بود که «کالبرق الخاطف و الهام الهاتف» ناپدید شد؛ چندانک در پی دویند اثری ندیدند؛ علیها تمامت آبلوجها را در حوض مدرسه قره طائی کرده در چند خم خسروانی دیگر جلاب ساختیم و بشرابدار سلطان سپردم تا آبناک نباشد، دم بدم می باید چشیدن؛ اسکره پر کرده بدست من داد؛ دیدم که بغایت زبان گز و گلوگیر بود؛ گفتم دیگر آب می باید، سبونی چند باز آب ریختند؛ باز چشیدم شیرین تر از اولین بود؛ همچنان بغیر از حوض ده خم دیگر از جلاب شکری پر کردند و هنوز شیرین بود فریاد از نهاد من برخاست که این کرامت عظیم از اشارت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰۴

آن حضرتست و مرا اخلاص یکی در هزار شد که بود و الوان اطعمه را از جلاب بی حساب و قیاس باید کردن و در آن شب تمامت سلاطین و اساطین دین را دعوت

کردم؛ چندانی بزرگان جمع آمدند که در شرح نگنجد، و از وقت نماز ظهر تا نیمشب حضرت مولانا در سماع بود و بقوت ولایت و قدرت هدایت میدان را از دست مردان وقت با استقلال تمام فروگرفته کسی را مجال جولان و امکان حرکت نبود و من در صف نعال کمر خدمت در میان جان بسته تشنگان سماع را جلاب بخش می کردم و خدمت معین الدین پروانه و نواب سلطان بموافقت من بنده چون شمع طراز، بصد هزار دینار (۴) و اهتزاز، بر سر پا ایستاده بودند و بو العجب انکار و اندیشهها در دلم می گذشت؛ همانا که حضرت مولانا قولان را گرفت و این رباعی را فرمود:

گرم آمد و عاشقانه و چست و شتاب بو یافته روح او ز گلزار صواب

بر جمله قاضیان دوانید امروز در جستن آب زندگی قاضی کاب (ص ۱۷۹-۱۸۲)

* الحکایه: شیوخ اصحاب عظم الله قدرهم چنان روایت کردند که روزی حضرت مولانا در شرح حقیقت حقایق و اسرار غامض گرم شده بود؛ در عین آن حالت فرمود که حق تعالی در حق اهل روم عنایت عظیم داشت و بدعای صدیق اکبر مرحوم ترین جمیع امت اند؛ بهترین اقالیم خطه رومست، اما مردم این ملک از عالم عشق مالک الملک و ذوق درون قوی بیخبر و بی مزه بودند؛ مسبب الاسباب عز شانه و تعالی سلطانه لطیفه فرموده سببی از عالم بی سببی برانگیزانید، ما را از ملک خراسان بولایت روم کشیده اعقاب ما را درین خاک پاک مأوی داد تا از اکسیر لدنی خود بر مس وجود ایشان نثارها کنیم تا بکلی کیمیا شوند و محرم عالم عرفان و همدم عارفان عالم گردند؛ چنانک گفت:

از خراسانم

کشیدی تا بر یونانیان تا در آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی (ص ۲۰۷)

* همچنان نقل است که ملکه سعیده گوماج خاتون که منکوحه سلطان رکن الدین بود و مریده حضرت مولانا، حکایت کرد که روزی در سراهای قدیم ما با عیال خود با جمع خواتین نشسته بودیم؛ از ناگاه حضرت مولانا از در درآمد؛ فرمود که زود ازین خانه بیرون آئید؛ در حال پای برهنه بیرون دویدیم؛ چون تمامت قوم بیرون آمدند طاق صغه فرونشسته، در پای مبارک مولانا افتاده صدقات بارباب حاجات ایثار کردم و هفت هزار درم سلطانی بشکرانه آن باصحاب فرستادم. (ص ۳۳۵)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰۵

* الحکایه: همچنان حکیم جهان افلاطون زمان اکمل الدین طیب رحمه الله روایت کرد که روزی خدمت سلطان رکن الدین سعید از من التماس ترکیب تریاق فاروقی کرده بود؛ تمامت ادویه را ترتیب کرده در خلوتخانه خود بتعجین آن مشغول گشته بودم، تا حدی که خدمتگاران خانه نیز حاضر نبودند و مخارج و مداخل خلوت را بسته بودم؛ چون باتمام رسید از ناگاه حضرت مولانا از گوشه تا بخانه ظاهر شد از غایت حیرت بیخود گشته سر نهادم و طاس زرین تریاق را عرضه داشتم؛ اصلا التفات ننمود، گفت: ای خواجه اکمل الدین! اژدرهائی که درون ما را نیش زده است اگر بحر محیط تریاق شود علاج آن نتواند کرد و در حال باز غایب شد و گویند: این حکایت را هم علاء الدین طیب ارزنجانی کرده است. (ص ۳۳۷)

* همچنان منقولست که یک نوبت سلطان رکن الدین سعید غفر (له) الله که در سرای خویش دعوت عظیم کرده بود و تمامت

شیوخ و اکابر حاضر آمده، چنانکه قاضی سراج الدین در مسند صدر بود و شیخ صدر الدین در صدر دیگر و سید شرف الدین پهلوی تخت سلطان نشسته بود و مجموع اکابر زیر و بالا پر نشسته؛ از ناگاه حضرت مولانا با اصحاب درآمد و در میان سراگرد حوض فروکشید؛ چندانکه سلطان و پروانه مبالغه کردند بالا نگذشت؛ شیخ صدر الدین گفت: «و من الماء کل شیء حی»؛ حضرت مولانا فرمود «بل و من الله کل شیء حی»؛ مجموع اکابر فروآمدند؛ همانجا سماع عظیم شد. (ص ۳۳۹)

* همچنان مگر گرجی خاتون از خدمت معین الدین پروانه رنجیده بود؛ تمامت اکابر و نواب دیوان شفاعت کرده تا گناه پروانه را عفو کردن مصالحه کنند؛ راضی نشد؛ گفت: بشرطی صلح می کنم که پروانه بسه طلاق سوگند بخورد که هرچه از او التماس کنم بدهد؛ پروانه راضی شد و التزام نمود؛ گفت: می خواهم که مرا طلاق دهد؛ پروانه درین مشکل سرگردان بماند؛ همانا که از حضرت مولانا چاره جسته؛ فرمود که آن خواهش را موقوف دارد و دم بدم جواب دهد که بدهم الی ما لا نهاییه. (ص ۴۳۲ - ۴۳۳)

* الحکایه: همچنان از خدمت ملک الفتیان، نادره الزمان اخی احمدشاه رحمه الله که از سرور فتوت داران دار الملک قونیه بود صاحب یسار و متمول چندین هزار جنود و رنود در تحت تصرف او؛ بتواتر چنان منقولست که او حکایت کرد که بعد از وفات مولانا چون خدمت کیغاتو خان بالشکری گران و اسباب بی کران بر سر قونیه آمد و قریب پنجاه هزار مردم جنگی در صحرای شهر فرود آمدند و قصد آن داشت که شهر را نهب و

غارت کرده مردم را بقتل آورد؛ همانا که شبی حضرت مولانا را در خواب دید که گلوی او را محکم

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰۶

گرفته می تاسانیدش که قونیه از آن ماست، ترا با مردم قونیه چه کار است؟ باضطراب تمام از خواب بیدار گشته مستغفر می شود و می خواهد که البته سر این حال را دریابد و ایلچی فرستاده می خواهد که بشهر درآید و استحمام کرده ماجرای خواب خود را باکابر شهر عرضه دارد؛ اعیان شهر با خدمت اخی احمدشاه پیش حضرت سلطان ولد آمده باز می گویند؛ اجازت می دهد که با دو سه هزار مرد مغل بشهر درآید و قونیه را تفرج کند نه تصرف؛ همانا که چون بشهر درآمد و در دولتخانه نزول کرده اکابر قونیه فوج فوج می آمدند و پادشاه را تحفهای غریب می آوردند؛ آخر الامر اخی احمدشاه برخاست و با جوانی چند کمبری مرصع و اسبانی نیکو پیش کشی کرده تحف بسیار بنزد پادشاه برده، تنها او را راه دادند؛ چون دستبوس پادشاه کرد و برابر خان بنشست همانا که کیغاتو منزعج حال گشته پرسید که اخی اتا آن شخص که در پهلوی تو نشسته است کیست؟ اخی گفت: حالیا من تنها نشسته ام، کسی را نمی بینم؛ خان گفت: هی چه می گوئی؟ مردی می بینم ربه القد دو موی زردچهره، دستار و خانی بر سر، برد هندی در بر، پهلوی تو نشسته است و بر من تیزتیز نظر می کند؛ در حال اخی بفراست معلوم میکند که آن شکل نشان صورت مولاناست؛ گفت: پادشاه جهان همانا که صورت آن چنان سلطان را چشم مبارک خان تواند دیدن و آن فرزند بهاء ولد بلخی

مولانا جلال الدین است که در این خاک آسوده است؛ کیغاتو گفت: دوش هم او را به خواب دیدم که مرا خفه می کرد و می گفت که این شهر از آن ماست؛ اکنون یا اخی ترا پدر کردم و از آن اندیشه بد که کرده بودم باز آمدم و توجه کردم که اهل قونیه را زحمت ندهم و زیان نرسانم؛ گفت: عجب آن پادشاه حقیقی را اعقاب و عشیره هستند؟ اخی گفت: بلی، فرزند او مولانا بهاء الدین ولد شیخ شهر ماست و در جمیع عالم مثل او عالم ربانی نیست و مقتدای اهل عرفان و سلطان عارفان اوست؛ خان گفت: پس ما را زیارت حضرت او رفتن واجب است؛ همانا که با جمع اکابر اخی احمدشاه خان را برگرفته بحضرت سلطان ولد آمدند و آن روز چندانی معانی و لطایف فرمود که کیغاتو خان از سر اخلاص جان ارادت آورده مرید شد و حضرت سلطان ولد کلاه مولوی بر سر او نهاده عنایتها فرمود و همچنان حکایت انزعاج حضرت بهاء ولد را از بلخ و عقوق خوارزمشاه را و نزول آن وقایع را کماکان بیان کرده از حد بیرون انعامها فرموده بجمعهم زیارت تربه مقدس بیرون آمدند و تا قرب نماز پیشین حضرت ولد در سماع بوده همین رباعی را فرمود:

بگذار جهان را که جهان آن تو نیست وین دم که همی زنی بفرمان تو نیست

گر مال جهان جمع کنی شاد مشوور تکیه بجان کنی مکن جان تو نیست کیغاتو گریان گشته بغایت خوش شد و همچنان دستبوس حضرت سلطان ولد کرده بصفای تمام مراجعت نمود و اهالی قونیه از نو اخلاص آورده ارادت را تجدید کردند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰۷

* الحکایه: همچنان از کبار اصحاب منقولست که در اوایل حال مگر سلطان روم عز الدین کیکاوس فرزند سلطان علاء الدین کیقباد انار الله برهانها از عظمت ولایت مولانا غافل بود و در غرور سلطنت؛ اتفاقاً روزی صاحب شمس الدین اصفهانی را که وزیر او بود اعتراض نمود که دم بدم بخدمت مولانا چرا تردد می کنی و تودد می ورزی و از بزرگان دیگر ترمدمی نمائی و از آن بزرگ چه دیده که در مشایخ زمان نیست، تفضیل او بر سایر علما و فقرا از چیست؟ صاحب شمس الدین در جواب سلطان دلایل بسیار بیان کرد، در ولایت و کرامت و اصالت و اصیلی شیخ براهین عقلی و حجج نقلی روشن کرد، چنانکه سلطان را ارادت کلی در جوش آمده داعیه زیارت آن حضرت شد؛ همان روز مگر در صحراء قونیه در کوشک فلوبات با خواص حضرت بعشرت مشغول شده بود؛ سلطان برخاست و بکنار دریاچه آب سیر می کرد، از ناگاه ماربچه کوچک را بدید و آن را بگرفته و در آستین خود کرده از خزینه دار حقه زرین بخواست و پنهانی ماربچه را در آنجا کرده مهر کرد و در کیسه خود نهاد، چون بسوی مجلس عشرت باز آمد، بعد از لحظه حقه را بیرون آورده بوزرا و امرای خود نموده چنان تقریر کرد که این حقه را بمن تکفور استمبول با تحف بسیار ارسال کرد و گفت: اگر چنانکه دین شما حقست تا علمای شما بیان کنند که درین حقه چیست تا من خراج را التزام نمایم. تمامت ارکان

دولت و اعیان ملت در سر آن حقه مختوم حیران ماندند و سرگردان شدند؛ فرمود که تا پروانه این حقه را برگیرد و بعلماء و شیوخ و قضاه قونیه عرضه دارد تا بیان کنند که درین حقه مختوم چیست؟ و چون مقتدای دین ما ایشانند و چندین ادارات و جهات در تحت تصرف ایشان، باید که این مشکل را حل کنند تا صدق ما در حق ایشان مضاعف شود، همگان در شرح آن سر مکتوم حقه مختوم قاصر ماندند؛ عاقبت صاحب شمس الدین مصلحت چنان دید که ملازم حضرت سلطان بزیارت مولانا رود، این سر مکتوم را از او معلوم کنند که درین زمان کاشف مشکلات غیبی و عینی اوست؛ تمامت امرا از حیلہ سلطان بی خبر بودند؛ بجمعهم سوار گشته بحضرت مولانا آمدند و آن روز خلق عالم در آن محفل حاضر بودند؛ چون سلطان اسلام حقه زرین را در پیش آن پادشاه دین نهاد و حضرت شیخ صلاح الدین در جنب مولانا مراقب نشسته بود؛ حضرت مولانا فرمود که شیخ ما سر حقه را بیان فرماید؛ شیخ صلاح الدین سر نهاد و بعد از آن فرمود که ای سلطان اسلام! جانور بیچاره را چرا محبوس حقه کرده و ماربچه را یار خود ساخته؟ و مردمان را امتحان کردن از طریق مروت دورست؛ چه این مرد خدا را که بزیارت حضرتش مشرف گشته، بر سرایر حقه های آسمانها و ذرایر زمینها و ضمائر آفرینش اطلاعی هرچه تمامتر است و بر کنوز رموز الهی و قوفی هرچه بیشترست؛ فی الحال شیخ نعره بزد و بسماع شروع فرمود، همانا که سلطان سر باز کرده با خواص حضرت مرید و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰۸

صاحب شمس الدین را شکرانها داده در تعظیم او بیفزود و انصاف داد که در ممالک عالم ملک مثل او سلطان سترک و عارف واقف نیست؛ در خلوت سلطان فرموده باشد که جائی که مریدان او را این قوت و قدرت باشد تا عظمت سیرت و بصیرت او را که تواند دریافتن و بسر پاک او که خواهد مطلع شدن. (۷۰۶-۷۰۹)

* الحکایه: همچنان از کبار اصحاب اخیار منقولست که در زمان باجو خان شهر قونیه را لشکر عظیم محاصرت کرده بودند؛ شهریان بجمعهم بحضرت مولانا التجا آورده استعانت می خواستند و طلب استغاثت می کردند که هنگام مرحمت و دستگیریست! حضرت مولانا فرمود که هیچ مترسید که حق تعالی شما را بحضرت شیخ صلاح الدین بخشید و این شهر را تا قیام ساعت و ساعت قیام قتل و شمشیر مغل نخواهد بودن و هر که قصد قونیه کند از زخم ما خلاص نیابد و چندانک جسم مبارک مولانای بزرگ عظم الله ذکره درین خاک مدفونست، این ملک از جمیع آفات محصون و مصونست و این شهر را در عالم شهرتی عظیم خواهد بود و اعقاب ما دایما در آنجا سلامت باشند ان شاء الله تعالی. (ص ۷۲۲)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۰۹

از «رساله فریدون سیهسالار» *

اشاره

... تا از تقدیر کردگار حضرت مولانا را عزیمت حجاز افتاد و از حجاز بطریق شام عبور فرموده بارزنجان آمدند و یک شب در خانقاه عصمتیه تاج ملک خاتون، که عمه سلطان علاء الدین بود، نزول فرمودند. خاتون ملک سعید فخر الدین انار الله برهانه خدمات

پسندیده بجای آورد و التماس نمود که آن جایگاه متمکن گردد، قبول نفرمود و بزودی روان گشت و باقی شهر ارزنجان رفت و فصل زمستان آنجا اقامت فرمود. خاتون ملکه آنجائی که خانقاهی انشا کرد مدت یک سال کمابیش آنجائی که ساکن بودند ملکه اسباب ملازمان بتمام مرتب می داشت. بعد از آن بطرف روم نهضت فرمودند. چون سلطان را معلوم شد که قربت منازل حاصل شده است قصاد بیندگیشان فرستاد و استعجال حضور مبارک کرد. حضرتش اجابت فرمود. چون بصرای قونیه رسیدند سلطان اسلام با جمع ارکان دولت پذیره شدند و بتوقیر و احتشام تمام بشهر آوردند، چون بدر وثاق رسیدند سلطان پیاده شد و چند گام در رکابش پیاده رفت، چندانکه مبالغه فرمودند سلطان در تواضع بیشتر می کوشید و میگفت که:

جبهه سعادت و دولت خویش این عبودیت خواهم تقدیم داشتن و در منزلی که لایق آن حضرت بود فرمود آوردن و نه آن خدمات و مراعات فرمودند که توان شرح دادن. حضرت خداوندگار ما در آن وقت بسن چهارده سالگی بوده است، بعد از آن سلطان اکثر اوقات بحضرتش آمدی و استفادت فرمودی. چون سلطان ارادت کلی بخدمتشان آورد حضرت مولانا نیز اکثر اوقات نزد سلطان تشریف فرموده، بر سر تخت بهم نشست، در وقت خطاب سلطان را ملکه خطاب فرمودی. (ص ۱۴-۱۵)

حکایت

در وقتی که سعید جلال الدین محمد خوارزمشاه را با سلطان اسلام علاء الدین کیقباد طریقه مخاصمت قائم گشت و از مراسله به مخاصمه افتادند سلطان جلال الدین با لشکر جرار

* از رساله فریدون بن احمد سپهسالار، در احوال مولانا جلال الدین مولوی، با تصحیح و مقدمه شادروان سعید نفیسی، از

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۱۰

و کثرتی بسیار و عددی بی شمار بعدت و ابهت تمام از محروسه مراغه عنان عزیمت بطرف روم روانه کرد. سلطان علاء الدین کیقباد از رسول خویش ملک الامراء صلاح الدین کیفیت حرکت عساکر خوارزمی پی خوارزمی استماع فرموده بود و عساکر منصور خویش را فراهم آورده و اهبت و ساز مرتب داشته، بعد از حصول استعداد قرار بر آن جمله نافذ شده بود که اجتماع عساکر در سرحد ارمینیه واقع گردد، تا لشکر بیگانه در ممالک روم درازدستی نکنند. روز عزم سلطان بحضرت مولانا سلطان العلماء قدس الله سره آمدند و استمداد همت از درون مبارکش فرمودند و جهت تیمن کوس رحیل آنجا زدند و همانجا سوار شده، متوجه گشتند. چون بحوالی ارزنجان رسیدند چند روز در آنجا اقامت فرمودند و جواسیس بهر طرف روان کردند، تا از کیفیت احوال اعلام دهند. چون لشکر خوارزمی بحدود ارزن الروم رسیدند جواسیس عدت و عدد ایشان را تحقیق کرده، بخدمت سلطان اعلام دادند. لشکر روم را از کثرت خوارزمیان وهمی در نفوس مستمر گشت. سلطان را رای بر آن باعث آمد تا بطریقه جاسوسی آنجا رود و از عدد و اهبت ایشان و طریقه ای که در جنگ خواهند سلوک کردن باخبر شود. بنابراین خود را بلباس تراکمه گردانید و چند سر اسب بادپای بی داغ برگزید و با ترکی چند از راه کوه بطریق اتراک بلشکر خوارزمیان ملحق گشت. چون امرای خوارزمی ایشان را دیدند تفحص حال ایشان کردند. گفتند: ما از اتراک این ناحیتیم، قدیما اجداد ما از آب ارمویه

بودند. درین چند سال سلطان علاء الدین بر ما متغیر شده است و عنایات از ما بگردانید و بمطالبت بسیار ما را بتنگ آورده، پیوسته انتظار عساکر منصور می کردیم و این موهبت را از حق تعالی می خواستیم؛ اکنون که سهام دعا بهدف اجابت رسید و رایات همایون این بلاد و دیار را مشرف گردانید شکرانه این امنیت را بارگیری چند جهت رکاب ملازمان حضرت سلطنت آورده شد. تفصیل این معانی را چون حجاب بسمع اشرف رسانیدند سلطان را عظیم خوش آمد و بتفاؤل نیک صائب نمود. بفرمود تا خوان خاص را بگستریدند و چنانکه آئین سلاطین باشد تمامت امراء و وزراء و اهل لشکر هریک بمحل و مقام خویش ایستادند و ایشان را حاضر کردند. سلطان علاء الدین با خدمتکاران ترکان باز پس همه ایستاده بود، چون قریب بارگاه رسیدند بر عادت سلاطین زمین بوس کردند و دعا و آفرین گفتند و اسبان را عرضه داشتند. سلطان ایشان را نوازش فرموده و وعده جمیل داد. سلطان علاء الدین از دور آئین و طریق ایشان را ملاحظه می کرد، چون ارکان دولت پراکنده شدند ایشان را خیمه ای معین گردانید و علوفه ایشان مرتب داشتند، نیم شب مگر سلطان خوارزمشاه را در خاطر گذشت که در ممالک سلطان علاء الدین هر کجا عبور کردیم و از زیردستان تفحص حال و تجسس اقوال او کردیم تمامت را راضی و خشنود یافتیم، این جماعت چگونه از وی شکایت می کنند؟ فکیف که استماع می رود که سلطان علاء الدین چند روز است که در این حوالی رسیده است چگونه این جماعت بخدمت او نرفته باشند و اگر رفته باشند

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر

درین فرصت چگونه بی اجازت او جدا گشته اند؟ فرداروز تفحص حال به ازین باید کرد.

مبادا که جواسیس باشند. فی الحال ملک مغیث الدین را که ملک ارزن الروم بود خواند و با وی مشوت کرد. پیش از وقوع این فکر سلطان علاء الدین در خواب دید که حضرت مولانا بهاء الدین الولد رضی الله عنه می آمد و می گفت: ملک چه وقت خوابست؟ زود برخیز و سوار شو.

چون بیدار شد اندیشید که فردا نیز تفحص کنیم و در شب روانه شویم و باز بخفت و باز مولانا را دید که عصائی در بن تخت زده، بالا بر تخت می آمد و بر سینه اش می زد، که چه خفته ای؟

چنانکه چون بیدار شد از هیبت آن حال می لرزید. یاران را بیدار کرد و گفت: زود اسبان را زین کنید و مرکب خود را بدست خود زین کرد و روان گشتند، چون آخر شب شد خوارزمشاه فرمود که چند امیر در حوالی خیام ایشان مترصد باشند، تا امروز تفحص افعال ایشان تقدیم داریم. چون بحکم اشارت قیام نمودند و نزدیک صبح شد چندانکه تجسس کردند از ایشان اثر ندیدند. چون در خیمه درآمدند خالی بود، فی الحال سلطانرا اعلام کردند.

سلطان جمعی کثیر را در عقب فرستاد و چون روز شد خودش با تمام لشکر سوار شد. چون سلطان علاء الدین دید که جمعی متعاقب می آیند بتعجیل تمام عنان ریزان شدند، تا آخر روز بلشکر خویش پیوست.

آن جمع چون دیدند که ملحق شد باز گشتند. سلطان علاء الدین لشکر خویش را نوازشها فرمود و مستظهر گردانید و در پای چمن ارزنجان موضع جنگ را دیده بود. لشکر را در

آنحدود نزول داد. روز دیگر خوارزمیان آنجا رسیدند. روز سویم طلایه هر دو فریق را با همدیگر اتفاق جنگ شد و نصرت خوارزمیان را بود، روز چهارم همچنین طلایه جنگ کردند. نصرت رومیان را بود. روز پنجم از طرفین لشکرها بیاراستند و میمنه و میسره را بمردان کاردیده سپردند. از آواز طبل و دهل و صور و نفیر و غریو و صهییل اسبان گوش فلک کر میشد و از گردوغبار سمندان برق وش روی فلک در آن انجمن پوشیده شده بود. ناگاه باد سعادت از مهب انفاس اولیاء الله بوزید و از طرف لشکر رومی گردوخاک را در چشم لشکر خوارزمی پراکند و بیم و خوف «الفرار مما لا یطاق» در دل ایشان کار کرد و رایات سلطان علاء الدین منصور شد و لشکریان بظفر و پیروزی مقرون گشتند، در سنه سبع و عشر و ستمائه.

معتقدان را معلوم گردد که بیمن همت آن قطب وقت چنین لشکر باهیت و اهبت مخذول گشت، تا یقین گردد که عنایت این طایفه در دین و دنیا موجب پیروزی و بهروزی و سبب نجات و رستگاری خواهد بود. (ص ۱۶-۲۰)

* و نقلست از مذکور که گفت: یک نوبت سلطان سعید رکن الدین فرمود که: ترتیب تریاق فاروقی باید کرد. بنابر اشارات او تمامت اجزاء و مصالح آن از هرجای بدست آورده شد.

روز ترکیب در گوشه خانه رفته؛ بتعجین مشغول گشته و تمامت درهای خانه و مخارج و

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۱۲

مداخل آن مسدود کرده شد. چون باتمام رسید ناگاه حضرت خداوندگار ما قدس الله روحه العزیز از گوشه خانه ظاهر گشت. بحضرتش

رفتم و بعد از دست بوس تریاق را با خبزه بحضرتش نهادم، تا مگر بانگشتی مشرف کند. هرگز التفات نفرمود و گفت: ای مولانا اکمل الدین ازدهائی که در درون ما نیش زده است اگر بحر محیط تریاک باشد علاج آن نتواند کرد و در حال باز غایب شد. (ص ۸۲)

* سلطان سعید رکن الدین نور الله قبره مرید و فرزند خوانده حضرت خداوندگار ما بود. مکر جمعی از غلامان نزد مذکور تقریر کرده بودند که در شهر پیری آمده است، بزاعو نام، اما مرد عزیز است و جنیان هر شب نزد او بزیارت می آیند، پس سلطان با چند نفر از خواص نزد مذکور رفت. در وقت مکالمه سلطان را چند کرات فرزند خطاب کرد. سلطان چون افعال او تجسس کرد شخصی دید که عامی و خالی از آنچه تقریر می کردند. از آمدن خود پشیمان شد. روزی دیگر جمعی این معنی را بسمع خداوندگار رسانیدند، از غیرتی که در اولیاء باشد درون ایشان را سخت آمد و فرمود: سهلست، اگر او را پدری و شیخی دیگر ظاهر گشت، ما نیز فرزند دیگر اختیار کنیم. سلطان را از این حال اخبار کردند. امیر پروانه را طلب فرمودند و تدبیر تمهید عذری میگرد. امیر پروانه فرمود که: حضرت مولانا را بجز سماع بهیچ چیز نگرانی نیست، طریقه آن است که ترتیب سماع بکنیم و ایشان را طلب داریم. بر آن موجب تدبیر فرمودند و خداوندگار را باتمامت اکابر و مشایخ قونیه در آن مجلس حاضر کردند. بعد از آن پروانه بعبارتی نیکو تمهید عذری می کرد. بعد از زمانی خوانی عالی همت، کاسهای سیم و زر انداختند. جماعت مغنیان بعادت

سلطان سرخوانی گفتن آغاز کردند. حضرت خداوندگار سماع برداشت. بضرورت خدام باز سفره را برچیدند سلطان را این معنی خوش نیامد، حضرت خداوندگار را معلوم شد. در اثنای سماع این غزل را انشاء فرمود:

بخدا میل ندارم نه بچرب و نه بشیرین نه بدان کیسه پرزر نه بدین کاسه زرین بعد از این تمامی این غزل را رو بچلبی روحانیون حسام الدین کرده، فرمود که:

می بینی؟ گفتند: می بینیم و از آن پای بیرون آمد و سماع کنان بمدرسه خویشتن رفت. بعد از آن حال از بندگی چلبی استفسار کردند که موجب اشارتی که در سماع فرمودند که می-بینی چه بود؟ چلبی فرمود که: سلطان را می نمود، چون نظر کردم دیدم که بی سر بر سر تخت نشسته بود و از آن روز باز نقصی و وهنی در امور سلطنت ظاهر گشت. هم در آن تاریخ جمعی از امرای مغل در قیصریه آمده بودند و باتفاق امرای روم سلطان را طلب داشتند.

سلطان بحضرت خداوندگار آمد و اجازت طلبید. حضرت خداوندگار مصلحت ندید و چند نوبت که اجازت خواست منع فرمود. آخر الامر از سر ضرورت روان شد. بعد از چند روز

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۱۳

ناگهان حضرت خداوندگار برخاست و بجماعت اصحاب اشارت فرمود که: عزیزی سفر راه آخرت کرده است، جهت او نماز غایب بگذاریم و بر آن موجب نماز گزارده جمعی تاریخ نوشتند، در اثنای آن سماع برداشتند و این غزل را انشاء فرمودند قدس سره العزیز.

نگفتمت مرو آنجا که مبتلات کنند که سخت دست درازند بسته پات کنند

نگفتمت که از آن سوی دام در دانه است چو درفتادی در دام کی رهات کنند بعد از

چند روز این اشارت بظهور پیوست و خبر شهادت سلطان را آوردند.

رحمه الله عليه.

یک نوبت سلطان سعید رکن الدین در سرای خویش دعوت تمام فرموده بود. تمامت اکابر و مشایخ آن عصر را طلب داشتند. قاضی سراج الدین ارموی مسندی را گرفته و شیخ صدر الدین قنوی مسندی دیگر و سید شرف الدین در پایه تخت و باقی اکابر در همدیگر تنگاتنگ نشسته، ناگاه حضرت خداوندگار با اصحاب درآمد و سلام فرمود. روانی در میان سرای گرد حوض بنشست، چندانکه امیر پروانه مبالغه فرمود بالا نرفت. شیخ صدر الدین روی بخداوندگار کرده، گفت: «و من الماء کل شیئی حی». حضرت خداوندگار فرمود: «لا بل، من الله کل شیئی حی» چون حضرت خداوندگار بالای صفا نرفت تمامت مشایخ و اکابر بموافقت در صحن صفا آمدند. بعد از سمات همانجا سماع کردند و ذوق و شوق که در گفت نیاید آنجایگه کردند، رضوان الله عليهم اجمعین. (ص ۸۴-۸۷)

* ملکه سعیده کوماچ خاتون، که در نکاح سلطان رکن الدین بود، نقل کرد که: روزی در سرایهائی که قدیم از آن سلاطین بود با جمعی از خواتین بهم نشسته بودیم. ناگاه حضرت خداوندگار عظم الله ذکراه از در درآمد و فرمود: زود زود از خانه بیرون آید، در حال پای برهنه از خانه بیرون دویدیم. چون تمامت بیرون آمدند طاق صفا فرونشست. تمامت در پای مبارکش افتادیم و شکر حق بجا آوردیم و صدقات بارباب حاجات دادیم. (ص ۹۱)

* یک نوبت سلطان رکن الدین و امیر پروانه از حضرت خداوندگار درخواست کردند که روز جمعه وعظ فرماید. حضرت ایشان نیز قبول فرمودند. اتفاقاً حضرت خداوندگار را روز جمعه از

اول صبح استغراق بی حد بود، از سبب رجوع و غوغای خلق گریخته بودند و در خرابات در گوشه خراب مستغرق جمال بیچون گشته، چنانکه در غزلی از صفت آن حال بیان فرموده است قدس الله سره العزیز:

در خانه خمار خرابات که دیدست معراج و تجلی و مقامات افندی (ص ۹۵)

*

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۱۴

همچنان امیر محمد سکورجی نقل کرد که: شاهزاده کیغاتو، بعد از نقل خداوندگار چون باقسرا رسید ایلچی بطلب امراء و اتراک بقونیه فرستاد. جمعی از رنود از سر گستاخی آن ایلچی را بقتل آوردند. چون این معنی بسمع پادشاه رسید غضبی عظیم کرد و یرلیغ شد که: تمامت عساکر بر قونیه روند و شهر را حصار کنند و چون فتح کرده باشند خلق را بقتل آورند و بنهب و غارت مشغول شوند. در آن فرصت هر یکی از امراء دفع آن غضب نتوانست کردن، بضرورت علت را بطبیعت گذاشتند. مجموع اهل قونیه، از وضع و شریف، از وقوع آن فتنه مشوش گشتند و در استخلاص خود چاره جز پناه بحضرت خداوندگار ندیدند. تمامت بترتبه رفته، گریه و زاری و تضرع کردند و چون کیغاتو در آن حوالی رسید شب حضرت خداوندگار را در خواب دید که از میان قبه خویش بهیبت عظیم بیرون می آمد و در کنار شهر آمده، دستار را گشوده، گرد شهر حلقه می کرد. بعد از آن دو گام نهاده، نزد کیغاتو می آمد و انگشت بر حلقش می نهاد و می فرمود: ای ترک ترک این فکر و حرکت بکن و الا جان بسلامت نبری. در حال که بیدار شد امرا و باقی مقربان خویش را

بخواند. چون بخدمتش رفتیم عظیم لرزان و خائف یافتیم. بعد از آن پرسش آغاز کرد و صورت خواب را بگفت.

تمامت مقربان بیک زبان گفتند که: ما این معنی را اندیشه کرده بودیم، اما از خوف ببندگی عرضه نمی توانستیم کردن، یرلیغ شد که تمامت باز گردند. چون روز شد بنفس خویش بزیارت تره مطهر رفت و قرابین بسیار کرد و صدقات بی حد بجماعت ملازمان تره ایثار کرد.

(ص ۱۰۳-۱۰۴)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۱۵

از کتاب «ولدنامه» *

در بیان آنکه چون بهاء الحق و الدین قدس الله سره از قوم بلخ و [محمد] خوارزمشاه رنجید از حق تعالی خطاب آمد که از این ولایت بیرون رو که من ایشان را هلاک خواهم کرد.

سبب خرابی آن ولایت و هلاک آن قوم از آن شد. همچنین هر قومی را حق تعالی هلاک نکرد تا پیغمبر آن زمان از ایشان رنجید که «تا دل اهل دلی نامد بدرد- هیچ قومی را خدا رسوا نکرد» و در تقریر آمدن مولانا بهاء الدین ولد بقونیه و مرید شدن سلطان علاء الدین و کرامتهایش بعین دیدن و عشقبازیهایش بحضرت بهاء الدین ولد قد سنا الله بسره و بعد از نقلش هفت روز تعزیه داشتن و عرس دادن و سوار ناشدن او و تمامت اهل قونیه را مالها بخشش کردن

چونکه از بلخیان بهاء ولد گشت دلخسته آن شه سرمد

ناگهش از خدا رسید خطاب کای یگانه شهنشہ اقطاب

چون ترا این گروه آزرنددل پاک ترا ز جا بردند

بدر آ از میان این اعدا تا فرستیمشان عذاب و بلا

چون که از حق چنین خطاب شنیدرشته خشم را دراز تنید

کرد از بلخ عزم سوی حجاززانکه شد کارگر در او آن

بود در رفتن و رسید خبر که از آن راز شد پدید اثر

کرد تاتار قصد آن اقوام منهزم گشت لشکر اسلام

بلخ را بستند و بزاری زار گشت از آن قوم بیحد و بسیار

شهرهای بزرگ کرد خراب هست حق را هزار گونه عذاب

قهرهای خدا ندارد حد دوزخی را بلا بود سرمد

هر نبی را همین خطاب آمد در سؤالش ز حق جواب آمد

که جدا شو از این گروه حسود که ز جهل اند خوار و کور و کبود

تا کنم من هلاک ایشان را کشم از باد و خاک ایشان را

یا کنم غرق جمله را در آب یا نهمشان در آتش پرتاب

* از کتاب ولدنامه (مثنوی ولدی) انشاء سلطان ولد بهاء الدین فرزند جلال الدین مولوی بتصحیح استاد جلال الدین همائی، چاپ اقبال، تهران، ۱۳۱۵ ه. ش.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۱۶ نتوان گفت در ره آن سلطان که چها داده با کهان و مهان

چه کراماتها که در هر شهر می نمود آن عزیز و زبده دهر

گر شوم من بشرح آن مشغول فوت گردد از آن سخن مأمول

سالها آن تمام خود نشود همه عمرم در آن حدیث رود

لازم آمد از آن گذر کردن وز مهمات خود خبر کردن

آمد از کعبه در ولایت روم تا شوند اهل روم ازو مرحوم

از همه ملک روم قونیه را برگزید و مقیم شد آنجا

بشنیدند جمله مردم شهر که رسید از سفر یگانه دهر

همچو گوهر عزیز و نایاب است آفتاب از عطاش پرتاب است

نیستش در همه علوم نظیرهست از سرهای عشق خبیر

رو نهادند سوی او خلقان از زن و مرد و طفل و پیر و جوان

آشکارا کرامتش دیدند زو چه اسرارها که بشنیدند

همه بردند از او ولایت هاهمه کردند ز او روایت ها

چند روزی برین نسق چو گذشت که و مه مرد و

زن مریدش گشت

بعد از این هم علاء دین سلطان ز اعتقاد تمام بامیران

آمدند و زیارتش کردندقند پند ورا ز جان خوردند

گشت سلطان علاء دین چون دیدروی او را بعشق و صدق مرید

چونکه وعطش شنید شد حیران کرد او را مقام در دل و جان

دید بسیار ازو کرامتها یافت در خویش ازو علامتها

که نبد قطره ایش اول از آن روی کرد و بگفت بامیران

چون که این مرد را همی بینم می شود بیش صدقم و دینم

دل همی لرزدم ز هیبت او میهراسم بگناه رؤیت او

همه عالم ز ترس من لرزان من ازین مرد چیست یا رب آن

هیبتی میزند از او بر من که از آن لرزه میفتد در تن

شد یقینم که او ولی خداست در جهان نادر است و بیهمتاست

دائما با خواص این گفتمی روز و شب در مدح او سفتی

بعد دو سال از قضای خداسر بیالین نهاد او ز عنا

شاه شد از عنای او محزون هیچ ازین غصه اش نماند سکون

آمد و شست پیش او گریان با دو چشم پر آب و دل بریان

گفت این رنج هم ازو زایل شود ار هست حق بما مائل

گر شود نیک بعد از این سلطان او بود من شوم رهیش از جان

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۱۷ همچو لشکر کشیش کردم من خدمت او کنم

بجان و بتن

چون بدیدیش هر زمان سلطان باز کردی اعاده آن پیمان
شه چو گشتی روانه سوی سراو بگفتی بحاضران که هلا
اگر این مرد راست می گوید از خدا بود ما همی جوید
وقت رحلت رسیده است مرارت خواهم از این جهان فنا
زانکه گر من شوم بظاهر نیز پادشاه این جهان شود ناچیز
همه عالم شوند مست خداهمه چون من روند بی سروپا
همه از کارها فروماندهمه حیران عشق هو مانند
حالت جمله چون چنین گردد عشقشان دایما قرین گردد
نشود یافته

خورش پوشش خلق مانند جمله از کوشش

زانکه آن شهریار اهل سلوک گفت دارند ناس دین ملوک

چون جهان را هنوز مهلت هست گرچه خود نیست هست او پیوست

عمر دارد هنوز این هستی ماند خواهد بلندی و پستی

پس یقین شد که رفت خواهیم من تا نگردد خراب عالم تن

خود همان بود ناگه از دنیانقل فرمود جانب عقبی

چون بهاء ولد نمود رحیل شد ز دنیا بسوی رب جلیل

در جنازه اش چو روز رستاخیزمرد و زن گشته اشگ خونین ریز

نار در شهر قونیه افتاداز غمش سوخت بنده و آزاد

علما سربرهنه و میران جمله پیش جنازه با سلطان

هیچ در قونیه نماند کسی از زن و مرد و از شریف و خسی

که نشد حاضر اندر آن ماتم چون کنم شرح آن کزان ماتم

در جهان هیچکس نداد نشان که برون شد جنازه ای ز انسان

شه ز غم هفت روز برنشست دل چون شیشه اش ز درد شکست

هفته ای خوان نهاد در جامع تا بخوردند قانع و طامع

مالها بخش کرد بر فقراجهت عرس آن شه والا

روز و شب در فراقش افغان کرداز دو چشم اشک و خون درافشان کرد

تعزیه چون تمام شد پس از آن خلق جمع آمدند پیر و جوان

همه کردند رو بفرزندش که تویی در جمال ماندش

بعد از این دست ما و دامن توهمه بنهاده ایم سوی تو رو

شاه ما زین سپس تو خواهی بود از تو خواهیم جمله مایه و سود (ص ۱۹۰-۱۹۳)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۱۸

از کتاب روضه الکتاب «*»

اشاره

بشارتی که در باب انهزام لشکر جمیری لعین و اشیاع اتباع او که بحقیقت عفاریت انس و شیاطین بنی آدم بودند فرموده بود موجب انشراح ضمیر و سبب انجلاء خاطر گشت. شکر نامتناهی و حمد نامحصور خدای را باد که عقد جمعیت ایشان را بانتشار

مقرون گردانید و رایت مرتبه و جاهشان را در چاه عنا و هاویه ادبار نگونسار کرد و در دیده او مید ایشان خاک خسران پاشید و نقش وجود ارادت ایشان را از در و دیوار روزگار بدست «انه لا یحب المفسدین» محو کرد و از حیف ایشان نسور را سوری بنوا و سباع را اشباعی مهیا ساخت. الحق طایفه ای بی باک و مردم بیرحم بودند. شک نیست که هر دونی که بی آلات پادشاهی و اسباب جهاننداری بلکه بمجرد ظلم و طغیان و محض استیلا و اراقت دماء و هتک محارم و تزییع اموال مسلمانان پادشاهی را تصدی نماید زود بود که از دست روزگار مشعبد قفای مذلت خورد و در ورطه هلاک افتد و جمعیت او و اگرچه بعدد ستارگان و رنگ بیابان باشد به افتراق و تشتت مقرون گردد.

بر وقارست همه خیر و سعادت زیراهر که سرتیز بود زخم خورد چون مسمار

هر فرومایه که او سوی بلندی تازد زود بر گردد و سرزیر شود همچو بخار باری عز اسمه بر تکرر ایام همای آل سلجوق را تا آشیانه نسر طایر برافراشته دارد و دیده روزگار دشمن خاندان ایشان را در زیر علم نصرتشان کشته بیناد:

و هذا دعاء مستجاب لانه صلاح لكل الناس فی القرب و البعد (ص ۱۳-۱۴)

* نقل از کتاب روضه الکتاب و حدیقه الالباب، تلیف ابو بکر بن الزکی المتطبب القونیوی الملقب بالصدر، از ادبای قرن هفتم هجری، که به تصحیح آقای میرو دودسید یونسی از طرف مؤسسه تاریخ و فرهنگ وابسته به دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز در سال ۱۳۴۹ منتشر شده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۱۹

این مرثیه بحکم عموم در حق امرای روم که ایام دولتشان در شهر ۶۷۶ بانقراض انجامید در قلم آمد *

پرسیدم

از زمانه که این سروران روم گوئی کجا شدند و چه دیدند از جهان
من پارشان بغایت شهرت گذاشتم و امروز نیست زیشان نه نام و نه نشان
پروانه معظم گوئی کجا شده است کو آنهمه بزرگی و آن حشمت و توان
کو آن سوار گشتن و آن اسب تاختن و آن سروران بطوع پس و پیش او دوان
کو آنهمه عمارت و آن حکم و آن وقار کو آنهمه خزائن و آن گنج بی کران
کو هیبتش که روم چنان گشته بود از او کز گوشت میش گرگ فرو بسته بددهان
کو آن سپه کشیدن و آئین برگ و ساز کو آنهمه فصاحت و آن لفظ و آن زبان
میران که صف زدندی بر در گهش پگاه یک کس پدید نیست از ایشان در این زمان
هرجا که مفسدی و حرامی و دزد بود از بیم تیغ او همه بودند ناتوان
رومی که پر خوارج و آشوب و فتنه بود گشت از نهیب تیغش چون روضه جنان
و امروز باز بین چو وجودش پدید نیست چون دوزخی است پر شده از مار و کز دمان
وان نایب یگانه که میر فرید بود گوئی چگونه گشتست از دیده ها نهران
کو آنهمه رزانت و آن حکم و آن ثبات کو آنهمه بزرگی و آن جمله خان و مان
وان مالها که جمع همی کرد سالهاوان حلقه غلامان و آئین و خاندان
بیچاره خواجه یونس گوئی کجا شده است آن سرور یگانه و آن میر نوجوان
کو آنهمه تکبر و شاهی و عز و ناز و آن حکم در سواحل همچون قضا روان
مسکین بهاء دین که جوانی گزیده بود چون از میان کار برون رفت ناگهان
کو آنهمه فصاحت و آن خط و آن سخن کو آنهمه کتابت و آن جاه و آن مکان
آن طبل و بوق و کوس و علمها کجا شدند و آن ازدها نگاشته بر روی

دو پور صاحب از چه سبب رو کشیده اندکز هر دو نام نیست در این دهر جان ستان

آن رزم و بزم کو و غلامان همچو ماه آن جامه های فاخر و آن گنج شایگان

و آن تاج کیو نیز که چون شیر شرز بود آواز او بریده شد از جمع دوستان

کو آن سپه کشیدن و آن سبب و بروت و آن یوز و باز و طنطنه و آن گرز و آن سنان

ابن الخطیر کو شرف الدین که رفعتش بگذشته بود و پر شده تا فرق فرقدان

جائی رسیده بود که از غایت علونداشت زیر رثبت او رفت آسمان

* از مؤلف روضه الکتاب قصیده ای راجع به واقعه قتل معین الدین پروانه و امرای روم مرقوم رفته که عینا بانضمام دو نامه از کتاب «اسناد و نامه های تاریخی» تألیف سید علی محمد مؤید ثابتی طبع تهران ۱۳۴۶ صفحه ۲۳۸ تا ۲۴۲ نقل شد.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۲۰ بگلربگ زمانه و صاحبقران روم میران به پیش حضرت او همچو کودکان

وانگه برادرش که ضیادین بدش لقب آن شیر با شهامت و آن میر کاردان

گفتی که جمله مست شراب اجل شدندوز مجلس حیات برفتند بر کران

یکچندشان مراد جهان در کنار بودواخر بزور رخت بیستند از میان

چونین نهاده اند اساس جهانیان در دهر هیچکس نتوان یافت جاودان

بودند پیش از ایشان میران کامکارشاهان با تکبر با لشکری گران

روزی زمین گرفته و فرمانروا شده بر مالدار و مفلس و بر پیر و بر جوان

لیکن چو شست مرگ بر ایشان گشاده شد جمله نگون شدند از آن تخت خسروان

با تیر مرگ هیچ سپر دستگیر نیست با تیغ مرگ جوشن و خفتان کند زیان *

عماد ملک و ملت را بیمن کامرانی و سلطنت و کمال مآلی و مقدرت و اعمال عدل و مرحمت خداوند معظم صاحب اعظم صاحب السیف و القلم حاکم المشرق و المغرب ملک الحجاز و الطراز زبده الخلاق حاکم الثقلین شهریار الخافقین شرف- الملوک و السلاطین بر مجدد ایام و ترادف اعوام مؤید و مؤکد دارد و لباس فرمانروائی و دوستکامیش مجدد و اساس قهرمانی و جهانبانی الی یوم التناد مؤکد و مشید- بعد از عرض بندگی و خدمت باخلاص که از صمیم عبودیت و محض اختصاص انبعاث یافته است بمحل انها رسانیده میآید که مثال همایون بل فرمان مطاع که غیرت کلام و حد حکم لقمانی مرقوم گشته و بمدد یوتی الحکمه من یشاء از حکم قوت بمظهر فعل رسیده مشحون بانواع مکارم و بنده نوازی و آراسته به اصناف لطایف چاکرنوازی و معطر بفوایح نصایح که از نسیم روایح الهی و ارتیاح و افواح نامتناهی بمشام دل و جان رسیده بقدم اعظام و اجلال و امتثال تلقی و استقبال واجب افتاد و ندای ان القی الی کتاب کریم ظاهر شد شکر لطفی که ارادت رضیی و مساعی مشکوره و افعال حمیده و فضایل نامعدود مجلس سامی برادر صدر کبیر عالم عامل بارع افضل متقی سالک ناسک زاهد عابد شمس الدین ضیاء الاسلام عماد الدوله سید الحاج و الحرمین ذخر الملوک و السلاطین ذی المناقب ادام الله سموه بر قلم غیب نگار معظم صاحب اعظم اعلى الله شانہ گذشته بود و میلان ضمیر اشرف که بتقریر فضایل و مناقب گرایش فرموده بامعان و بتحقیق آنچه تمامتر اصغاء افتاد سمع و بصر را مطالعه و تلاوت این

خط ... پذیرفت. اگر چه از غایت وقار و درایت فرهنگ که ذات عزیز مجلس سامی شرف الدین دام سموه است بر مهر و محبت و اتحاد و ودادش بر خاطر مقرر و مصور بود اما در اینوقت که حلیه حال و فعالش به طراز توفیق زیارت کعبه معظم و اقامت بر موافقت میمون و مناسک مقدم و مشاهده مبارک و شرف تشریف محاورت و مکالمت صدر معظم صاحب اعظم معلم و مزین شد از رتبت و درجت

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۲۱

شریفش حکایت بلغت من العلیاء کل مکان مصدق و مصحح آمد.

هر که چون مهتاب یک شب بر درت بیدار ماندهمچو صبح از آفتابش تاج بر سر یافتند دادار عز اسمه باصره جهان و عرصه عالم را بیدار جهان آرای و نفعه صیت گیتی نمای خدیو معظم صاحب اعظم روشن و گلشن داراد و اقسام دشمن گذاری و چاکرنوازش را موفر داراد. توقع به کرم امین و فیض لطف قدیم و وثوق تمام دارد که همواره بنده را بسعادت ابدی و دولت سرمدی که بحقیقت امثال اوامر و نواهی آن حضرت است محسود کافه کرام فرمایند تا در تقدیم آن کمر مطاوعت بر میان جان بسته آید. اولیاء دولت منصور و اعدا و بدخواهان مقهور بمحمد و آله.

*** من انشاء صاحب دیوان علاء الحق و الدین الی پروانه**

حضرت اسلام پناه مخدوم اعظم صاحب و دستور عالم ملاذ اهل ایمان باد و دولت و سعادت ازلی و ابدی هم سوگند و هم دعای دولت را که پیوسته زبان بدان رطب است ورد و حرز شب و روز ساخته است و عبودیت و اخلاص را شعار و دثار روزگار خویش گردانیده و چون بدست

قلم و خامه سرشگی بیش نیست از تک و پوی او در تقریر احوال نیاز چه خیزد صفا و نور روحانی باید تا با دل برآمیزد و از جان درآویزد و از این سبب است که در ارسال بندگی ها تقصیری می رود و از او در حمایت کفایت که تکلیف مطالعه آن لازم باشد گستاخی نمی نماید اما چون از آن نیز چاره نیست که بهر وقت تجدید دعا می کند بوقت توجه موصل معتقد عثمان این بندگی را اصدار گردانید و تا امروز که هفتم ماه ذی القعدة است مدت پنج ماه بلکه زیادت است بیش از این تصدیع شرط نیست و از روی آنکه حرمان از امثله همایون حاصل است میگوئیم مدتی شد که ز دلدار ندارم خبری. هزار سال در دولتی که دین ما بدان باشد و دنیا تبع بماناد. و السلام.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۲۲

از تاریخ بناکتی «*»

در روم سلطان عزالدین کیکاوس بن کیخسرو بن قلیج ارسلان بود، در این سالهای مذکور به مرض سل وفات یافت و برادرش علاءالدین کیقباد را که در قلعه محبوس بود بیرون آوردند و به پادشاهی نشست، چه پسر او طفل بود، و عم او صاحب ارزن الروم مخالفت نمود.

ملک اشرف صاحب اخلاط میان ایشان مصالحت کرد. (ص ۳۸۱)

* در سنه اربع و سبعین و ستمائه (۶۷۴) ضیاءالدین پسر خطیر و پسر پروانه با صد کس از ولایت روم به جانب شام رفتند و رکنالدین بندقدار را بر عزم روم تحریص کردند. بندقدار در سنه خمس و سبعین و ستمائه (۶۷۵) با لشکری جرار متوجه دیار روم گشت و

از کوه ابلستان بیرون آمدند و از امرای مغول طوقو پسر ایلکای نویان و برادرش در عتو و تودان پسر دوم برادر سونجاق هریک با تومانی لشکر در آن حدود بودند. روز آدینه دهم ذو القعدة سنه خمس [و سبعین و ستمائه] مصاف دادند و لشکر مغول بشکست و اندک خلاص یافتند.

چون خبر به اباقا خان رسید، در صفر سنه ست (۶۸۶) متوجه ممالک روم شد. چون به ایلستان رسید و آن کشتگان را بدید بغایت برنجید و از سر غضب جمعی از ترکمانان که فتنه انگیزته بودند و اعیان روم را سیاست فرمود و مراجعت کرد. (ص ۴۳۳-۴۳۴)

* این مختصر نقل از تاریخ بناکتی یا «روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب» است که آن را فخر الدین ابو سلیمان داود بن تاج الدین ابو الفضل بناکتی متوفی در سال ۳۷۰ هجری نوشته و باهتمام آقای دکتر جعفر شعار و به نفقه انجمن آثار ملی در سال ۱۳۴۸ در طهران بطبع رسیده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۲۳

از کتاب بزم و رزم *

سلطان السلاطین ظل الله فی الارضین خلیفه الله فی العالمین (سلطان برهان الحق و الدوله و الدین احمد) خلد الله تعالی خلافته و ملکه و سلطانه، پسر مرحوم مغفور زبده افاضل الانام مبین الحلال من الحرام قدوه العلماء المتبحرین (شمس الملّه و الدین محمد) بن المولی الاعظم و النحریر الافخم سالک مسالک المشروع و المعقول بانی مبانی الفروع و الاصول (سراج- الملّه و الدین سلیمان) بن المولی الافضل الاکمل، اعلم علماء العالم ینبوع العلم و الحکم (حسام- الملّه و الدین حسین) بن المولی المعظم، جامع حقایق العقل و

النقل ناشر الویه الفضل و العدل اسوه المتبرزين (جلال المله و الدین حبیب بن محمد بن رسول بن سونج) است. و اصل و نژاد ایشان ترک است از قبیله سالور و منشأ و محدث خوارزم. محمد پدر قاضی جلال الدین حبیب بسبب فترتی که واقع شد، رخت انقلاب بر راحله اغتراب نهاد و از وطن مألوف و مسقط رأس جلا کرد، و بعد از قطع راههای دراز و طی نشیب و فراز بشهر قسطنطنیه افتاد.

قاضی جلال الدین حبیب آنجا در وجود آمد و چون ایام طفولیت منقضی شد و هلال غره صبی از افق غیب طالع گشت بطلب علم اشتغال نمود، و در مدت اندک فضیلت وافر حاصل کرد و بغزارت فضل و رجحان ادب از اکفا و اقران سبق برد. و در آن دیار بزرگی بود صاحب جاه معروف بقاضی ختنی که بزعامت و ایالت اهل آن زمان موسوم بود و در حل و عقد امور جمهور باعی طویل و جاهی عریض داشت.

آن بزرگ را وقتی گذر بر قسطنطنیه افتاد چنانک معهود کرام و معتاد شراف و عظام باشد از ائمه و افاضل آن بقعه استفسار می کرد و از بضاعت و دستگاه هریک در فضل و ادب استکشاف می نمود. در اثنای آن حال کمال نفس و وفور فضل و حسن اخلاق و طیب اعراق جلال الدین حبیب و مهارت او در فنون فضایل عرضه داشتند. از سر رغبت تمام و ارادت صادق او را طلب فرمود و باکرام و اعزاز و اعظام و اهتزاز تلقی نمود و تقریب و ترحیب

* نقل از کتاب بزم و رزم تألیف عزیز بن اردشیر استرآبادی در سال ۷۹۶

ه طبع استانبول ۱۹۲۸ م. این کتاب در تاریخ سلطنت ابو الفتح سلطان برهان الحق و الدوله و الدین احمد بن محمد است که از جانب مادر نسب او بسلاجقه روم میرسد.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۲۴

بلیغ ارزانی داشت. او را بلطائف اقوال و کرائم اعمال بنواخت و بدرجه رفیع و مرتبه منیع مخصوص و متعین گردانید، و از کرام بنات و ابکار مخدرات ستیره را که چشم و چراغ دودمان و بیت القصیده خاندان بود و صفت جمال با سمت عصمت و کمال مشفوع داشت به معونت و مؤنت خود مجانا در عقد نکاح و تحت حضانه او آورد و او را عظیم الشان و رفیع المکان مصاحب گردانید، و منصب قضا و حکومت شرعی بلدیة قیصریه و تولیت اوقاف و سائر ابواب البر با توابع و مضافات عفوفا صفوفا بدو تفویض کرد.

و از آن تاریخ اولاد و احفاد او نسلا بعد نسل و خلفا بعد سلف بدین منصب منسوب و بدین شغل موسوم گشتند و این رسم در خاندان ایشان ثابت و مستمر ماند.

مرحوم قاضی حسام الدین از آن دختر متولد شد و او هم فاضلی متبحر و کاملی متفنن بیرون آمد و در اقسام علوم مشار الیه گشت، و در حضرت امرا و صناید بعلو رتبت و سمو منزلت از پدر در گذشت و پیش همگنان مقبول القول و معتمد علیه شد و از اعظام امرای مغول چندی که از زیور اسلام عاطل بودند بر دست او مسلمان شدند و شرف ایمان دریافتند.

او دختر یکی را از اکابر امرای سلجوقی در نکاح آورد و باستظهار آن مالی

فراوان و مکتبی بی پایان اندوخت.

مرحوم قاضی سراج الدین از آن دختر تولد کرد و از علوم دینی و معارف یقینی بحظی او فر و نصیبی اکمل محتظی گشت و پیش امراء حکام قربت و زلفت عالی یافت.

در آن ایام عقیقه از بنات سلطان عز الدین بن سلطان اعظم غیاث الدین بن سلطان اعدل اکمل علاء الدین کیقباد انار الله برهانهم و ثقل بالحسنات میزانهم بسبب فترات زمان و طوارق ملوان که در خاندان ملوک سلاجقه مترادف و متوالی بود و قصه ایشان مشهور و مورخ است بحکم ضرورت وقت در حباله امیری از امرای مغول آمده بود و از او دختری آورده و آن دختر بعد از مدتی بقیصریه افتاده، قاضی سراج الدین او را خطبت کرد.

مرحوم سعید ذو العتره الطاهره و منبع الدوله القاهره شمس المله و الدین محمد روح الله روحه العزیز از آن دختر در وجود آمد.

سلطان غیاث الدین که جد سلطان است پسرخواند خاتون است و او رومیه الاصل بود خاتونی آراسته بنباهت اصل و جلالت قدر و عصمت نفس و عفت طبع و آثار و معالم خیرات و حسنات او در ممالک روم از مدارس و مساجد و زوایا و خواتق و اربطه و قناطر و دار- الضیافه و غیرها تا غایت ظاهر و موجود است و سکان و قطان بلده قیصریه بکرامات و مقامات او متفق الکلمه.

مرحوم فلک المعالی سلاله الاعاظم و الاعالی شمس المله و الدین محمد تغمده الله بغفرانه و اسکنه بحبوحه جناحه، کریمه را از حرائر بنات عبد الله چلبی ابن جلال الدین محمود مستوفی طیب الله مضجعهما که از جمله اعیان عصر و اشراف دهر بود

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۲۵

در امصار و اقطار مشهور و مذکور و مدتی متصدی وزارت ممالک روم بود در عقد زواج آورد.

ابو الفتح سلطان برهان الحقیقه و الدوله و الدین احمد بسط الله ظلال سلطنته علی قبه- الاسلام ثمره آن شجر و فلقه آن قمر است که مصباح وجود عالم آرای او ظلمت ظلم از چهره آفاق زدوده است و مفتاح دولت مشکل گشای او ابواب امن و امان بر روی جهان و جهانیان کشوده، و میلاد همایون بفیروزی و بهروزی ثالث شهر الله المبارک رمضان درت برکاته فی سنه خمس و اربعین و سبع مائه بمدینه قیصریه بود. (از صفحه ۴۲-۴۷)

* و من بنده (عزیزین اردشیر استرابادی) که بقلت بضاعت مقرر و بعدم استطاعت قائل و معترف در مبدأ حال که از حضرت سلطنت لا زالت مخضره الارحاء مخضله الانحاء بتصدیر این مآثر و تحریر این مناقب و مفاخر مشار و مأمور شدم خواستم که مضمون کتاب بزبان تازی تقریر کنم و حاصل ما فی الباب بعبارت عربی موشح سازم.

اما چون جمهور اهالی ممالک روم بزبان پارسی مایل و راغب بودند و اغلب سکان و قطان آن بلاد بلغت دری قائل و ناطق و جمیع امثله و مناشیر و مکاتبات و محاسبات و دفاتر و احکام و غیر آن بدین لغت مستعمل و متداول و دواعی و خواطر همگنان بنظم و نثر پارسی مصروف و مشغول. مبنی برین مصلحت فرمان مطاع لازم الاتباع لا زال نافذا فی الاصقاع بر آنجمله بارز شد که این کتاب بزبان پارسی مسطور گردد و این دری طری

در سلك عبارت درى انتظام پذيرد تا فوائد آن ميان خاص و عام شايع و مستفيض شود و منافع و مستودعات آن جمله را مفهوم و مستفاد گردد. (ص ۵۳۶-۵۳۷)

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ۵۲۶

تصاویر آثار باقیه سلاجقه روم در آناتولی «۱»

(۱)- این تصاویر مأخوذ از کتاب تاریخ سلاجقه در آسیای صغیر تألیف تامارا اتالبوت رایس است: Talbot Rice, Tamara. The Seljuks in Asia Minor, London, Thames and Hudson, ۱۹۶۱. P ۲۱۷- ۲۷۱ اخبار

سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ۵۲۷

۱- منار جامع خاتونیه در قونیه که در سال ۶۲۸ هـ توسط بدر الدین سوتاش بنا شده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ۵۲۸

۲- کوشک علاء الدین در قونیه مربوط به عهد قلیچ ارسلان چهارم ۶۴۴-۶۶۳ هـ.

۳- تربت شاهی یا مقبره ای که در وسط جامع علاء الدین در قونیه توسط یوسف بن عبد الغفار برای قلیچ ارسلان دوم (۹۲-۵۸۷-۵۵۱) هـ بنا شده است.

۴- جامع علاء الدین در قونیه که در زمان سلطان مسعود سلجوقی (۵۵۱-۵۱۰ هـ) آغاز و در زمان کیقباد اول بین سالهای ۶۱۸-۶۱۷ هـ با تمام رسیده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ۵۲۹

۵- سقف گنبد مدرسه بویوک قره طای در قونیه.

۶- مدرسه بویوک قره طای که آنرا وزیر جلال الدین قره طای در ۶۴۹ هـ بنا کرده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ۵۳۰

۷- اینجه مناره (مناره باریک) مدرسه در قونیه که آنرا فخر الدین وزیر معروف به صاحب عطا بنیان گذارده و توسط کلوک

بن عبد الله در سال ۶۵۶ ه. بنا شده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۳۱

۸- تزیینات سردر مدرسه اینجه مناره در قونیه.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۳۲

۹- طرح قلعه قونیه در سال ۱۸۴۳ م. که توسط روبرت کورزون کشیده شده است.

۱۰- دیوارهای قلعه قونیه براساس نقاشی سال ۱۸۲۵ م.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۳۳

۱۱- مناره مدرسه چیفته مناریا (یک جفت مناره) در سیواس که در سال ۶۷۰ ه. توسط خواجه شمس الدین جوینی صاحب دیوان وزیر معروف دوره مغول بنا شده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۳۴

۱۲- (الف) نمای سردر مدرسه چیفته مناره در سیواس با تزیینات عصر سلجوقی.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۳۵

۱۲- (ب) گوک مدرسه (مدرسه کبود) در سیواس که آنرا وزیر صاحب عطا پی افکنده و کیلوک بن عبد الله در سال ۶۷۰ ه. بنا کرده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۳۶

۱۳- سرستونی از مدرسه چیفته مناره در سیواس.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۳۷

۱۴- نمای دیگری از ستونهای مدرسه چیفته مناره در سیواس.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۳۸

۱۵- سردر خان سلطان (کاروانسرای سلطان) در جاده قونیه به آقسرا که در سال ۶۲۷ ه. بنا شده و در ۶۳۴ ه. با تمام رسیده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۳۹

۱۶- مسجد سلطان پلاس خان در جاده قیصریه به سیواس که در

سال ۶۲۸ ه. آغاز و در ۶۳۸ ه. با تمام رسیده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴۰

۱۷- قسمتی از تزیینات طاق مسجد نامبرده در پیش.

۱۸- قسمتی از تزیینات مسجد مزبور.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴۱

۱۹- قسمتی از دیوار مسجد مزبور.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴۲

۲۰- کاروانسرای ترجان که در قرن دوازدهم میلادی بنا شده است.

۲۱- رواق کاروانسرای ترجان.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴۳

۲۲- دهلیز کاروانسرای سلطان در جاده سیواس به قیصریه.

۲۳- پل توقات که در سال ۶۴۸ ه. به نفقه پروانه حمید بن عبد القاسم بن وزیر طوسی و نفقه امیر سیف الدین بنا شده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴۴

۲۴- گنبد ماما خاتون در ترجان که در سال ۵۸۸ ه. بنا شده است.

۲۵- چینه یا مدرسه خاتونیه در ارز روم که در سال ۶۵۳ ه. خواند خاتون دختر علاء الدین کیقباد دوم بنا کرده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴۵

۲۶- گنبد ماما خاتون در ترجان

۲۷- مسجد اشرف اوغلو در بای شهر که در سال ۶۹۶ ه. بنا شده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴۶

۲۸- قلعه دیوریقی که در سال ۵۷۶ ه. بانضمام مسجدی توسط حسن بن پیروز مراغه ای بنا شده است.

۲۹- قزل کول یا (برج سرخ) که در سال ۶۲۴ ه. بدست معماری شامی بنام ابو علی بن ابی الرقه الکتانی الحلبی بنا شده است.

۳۰- نمای اسلحه خانه بحری در علائیه که در سال ۶۲۶ ه.

بنا شده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴۷

۳۱- گنبد سید محمود حیرانی در آتشهر که در سال ۶۲۱ ه. بنا شده است.

۳۲- تربت (مقبره) نور الدین بن (سنتیمور) در توقات که در سال ۷۱۳ ه. بنا شده است.

۳۳- تصویری که توسط فری یار روبروکیس از چادرهای دربار مغول در سال ۱۲۵۳ م. نقاشی شده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴۸

۳۴- گنبد دونر در قیصریه. تاریخ بنا ۶۷۵ ه.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۴۹

۳۵- مقبره ای که در ۷۲۲ ه. در کنار دریاچه وان در نیمه راه وان به آخ تاوان بامر عز الدین برای همسرش حلیمه خاتون بنا شده است

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵۰

۴۶- ترتب (مقبره) خداوند خاتون دختر قلیج ارسلان چهارم بانی کوشک علاء الدین در قونیه (تصویر ۲) که در نجده در ۷۱۲ ه. بنا شده است.

۳۷- ستونی از رواق چifte مدرسه ارز روم. تاریخ بنا ۶۵۱ ه.

۳۸- آثار مسجدی ویران در دنیا شهر که امروز بنام قوش حصار معروف است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵۱

۳۹- تزیینات سرستون های در شمالی اولو جامع (مسجد بزرگ) دیوریقی که در ۴۲۶ ه. توسط احمد بن ابراهیم تفلیسی و خرم شاه بن محید اخلاطی بنا شده است.

۴۰- تزیینات سرستون های دیگری از سردر مذکور ۴۱- تزیینات دیگری از همان سردر.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵۲

۴۲- دستگیر: برنجی به شکل سر گاو از مجموعه قویون اوغلو در قونیه.

سال ۶۳۸ ه. برای وزیر جلال الدین قره طای بنا شده است.

۴۴- تزیینات نمای آک خان در آقسرای که در بین سالهای ۶۴۸ و ۶۵۹ ه. بنا شده است.

۴۵- حجاری صورت خورشید در نمای بنای آک خان در آقسرای.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵۳

۴۶- تزیینات نمای مقبره تورمتای در آماسیه که در سال ۶۷۷ ه. بنا شده است.

۴۷- وزنه برنجی از مصنوعات عصر اورتقی که در موزه ملی پاریس نگاهداری میشود.

۴۸- وزنه برنجی از مجموعه قویون اوغلو در قونیه.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵۴

۴۹- مجسمه شیری در قلعه دیوریقی.

۵۰- مجسمه شیر سنگی از کوشک علاء الدین در قونیه که ممکن است مربوط به سالهای ۶۴۴ و ۶۶۳ ه. باشد و آن اکنون در موزه هنر اسلامی و ترک در استانبول نگاهداری میشود.

۵۱- مجسمه سنگی از حیوان خیالی که در موزه هنر اسلامی و ترک در استانبول نگاهداری میشود.

۵۲- لوحه حجاری شده در جبهه چپته مدرسه ارز روم مربوط به سال ۶۵۱ ه. در حالیکه دو شیر در دو طرف درخت زندگی که بر آن عقابی قرار دارد دیده میشوند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵۵

۵۳- تصویر دو سر عقاب بر جبهه بیمارستان روانی در دیوریقی مربوط به سال ۶۲۶ ه.

۵۴- لوحه حجاری شده در قلعه قونیه که نمودار نقش عقابی است و مربوط به حدود سال ۶۱۸ ه. میباشد.

۵۵- تصویر دو سر عقاب از جبهه چپته مدرسه ارز روم مربوط به سال ۶۵۱ ه.

۵۶- حاشیه تزیینات پنجره ای که اکنون در موزه هنر اسلامی و ترک استانبول نگاهداری میشود و از آثار

قرن یازده میلادی است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵۶

۵۷- نقش حجاری شده از دهائی با بدن مار که یکی از دیوارهای قلعه قونیه را زینت میدهد و از آثار حوالی سال ۶۱۸ ه. است.

۵۸- لوحه حجاری شده از قلعه قونیه.

۵۹- لوحه حجاری شده از صورت فیلی که جانور خیالی او را دنبال میکند و از قلعه قونیه بدست آمده و مربوط به حوالی سال ۶۱۸ ه. است و اکنون در موزه اینجه مناره قونیه نگاهداری میشود.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵۷

۶۰- صورت حجاری شده انسانی در حال نشستن که بر دیوار قلعه قونیه قرار داشته و مربوط به حوالی سال ۶۱۸ ه. است و اکنون در موزه اینجه مناره قونیه نگاهداری میشود.

۶۱- سنگ حجاری شده که نمودار تصویر دو سرباز مسلح است و از آثار قرن سیزدهم میلادی بشمار میرود.

۶۲- یک جفت سنگ حجاری شده که از بالا به پائین نمودار صورت فرشته ایست و در اصل در مدخل بزرگ قلعه قونیه قرار داشته و از آثار حوالی ۶۱۸ ه. است و اکنون در موزه اینجه مناره قونیه نگاهداری میشود.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵۸

۶۳- مجسمه حجاری شده مرد نشسته ای که مشغول نواختن طنبور است و از آثار قرن سیزدهم میلادی است و اکنون در موزه استالین برلین نگاهداری میشود.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۵۹

۶۴- بشقابی برنجی که مرصع به مینا است و نام امیر اورتقی سوکمان بن داود شهریار حصن کیفا را دربر دارد که از سال ۵۰۸ تا ۵۳۹ ه. در آن نواحی حکومت میکرد.

۶۵- شیر قلاب طلائی

در موزه برلین غربی که از آثار بین سالهای ۶۳۴ و ۶۴۴ ه. است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۶۰

۶۶- درهای چوبی منبت کاری شده منبر مسجد اشرف اوغلو در بای شهر که از آثار قرن سیزدهم میلادی است.

۶۷- یک در چوبی منبت کاری شده از آثار قرن سیزدهم میلادی.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۶۱

۶۸- پشت دری چوبی از مسجد حکیم بای در قونیه مربوط به حوالی سال ۶۵۶ ه.

۶۹- محراب مقرنس کاری شده مدرسه صاحب عطا در قونیه که کیلوک بن عبد الله بامر آن وزیر مسجد مزبور را در سال ۶۵۶ ه. بنا کرده است.

۷۰- یکی از قالی های عصر سلجوقی از آثار قرن سیزدهم میلادی که اکنون در موزه مولانا در قونیه نگاهداری میشود و سابقا آنرا در مسجد علاء الدین در قونیه گسترده بودند.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۶۲

۷۱- رحل قرآن از چوب گردوی منبت کاری شده. این رحل را جمال الدین صاحبی به مولانا جلال الدین رومی در تاریخ ۶۷۷ ه. اهدا کرده و فعلا در موزه مولانا در قونیه نگاهداری میشود.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۶۳

۷۲- تزیینات داخلی رحل قرآن کریم که از آثار عصر سلجوقی است.

۷۳- تصویر رحل قرآن بصورت گشاده که برای گذاردن کلام الله مجید بر آن آماده شده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۶۴

۷۴- تصویر کاسه مسی از مجموعه موزه قیصریه مربوط به قرن سیزدهم میلادی.

۷۵- تصویر بهرام گور و لیلی در حال شکار بر قطعه قصر علاء الدین از کاشی های در قونیه که اکنون در مجموعه قویون

اوغلو نگاهداری میشود.

۷۶- تکه بزرگی از یک قالیچه که از مسجد علاء الدین بدست آمده و از آثار اواسط قرن سیزدهم میلادی است و اکنون در موزه مولانا در قونیه نگاهداری میشود.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۶۵

۷۷- تکه ای از پارچه حریر زربفت برنگ طلائی قرمز که در یکی از دیرهای شهر اورین یافت شده و اکنون در موزه تاریخی پارچه در شهر لیون نگاهداری میشود. بر حاشیه آن نام سلطان کیقباد اول بن سلطان کیخسرو و تاریخ ۶۱۶ ه ذکر گردیده است.

۷۸- تکه ای از پارچه زربفت و قرمزرننگ که از ضریح کلیسای زیکبورک بدست آمده و اکنون در موزه برلن غربی نگاهداری میشود و ظاهراً از آثار دوره علاء الدین کیقباد اول است. بر این پارچه عقابی دوسر با دو بال بزرگ رسم گردیده است.

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۶۶

۷۹- مجموعه ای از سکه های سلجوقی که از چپ براست ضرب پادشاهان ذیل را دارد.

ردیف بالا: قلیج ارسلان دوم- قونیه- ۵۸۲ ه (نقره)، مسعود دوم- ماردین- بای بورت- ۶۸۷- ۶۸۹ ه (نقره)، کیخسرو سوم- قونیه ۶۷۴ ه (نقره)

ردیف وسط: قلیج ارسلان چهارم- سیواس- ۶۴۶ ه (نقره)، کیخسرو دوم- سیواس ۶۳۸ ه (نقره)، کیکاوس اول- قونیه ۶۱۰ ه (نقره)، کیخسرو اول- قونیه- ۶۰۴ ه (نقره)

ردیف پائین: سلیمان دوم- قیصریه- ۵۹۷ ه (نقره)، سلیمان دوم- بدون تاریخ و محل ضرب (مس)، مغیث الدین طغرل شاه- ۶۱۳ ه (مس)، کیکاوس اول- قونیه- ۶۱۰ ه (نقره)

۸۰- پشت سکه های مذکور در شماره ۷۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۶۷

فهرست اعلام

اشاره

مشمول بر:

نامهای اشخاص، اماکن و اقوام و کتب

اخبار

سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۶۹

نامهای اشخاص

اباقا، ابغا، ابغا خان ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۸۲، ۳۸۴-۳۸۷، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۳۹، ۵۲۲

ابراهیم ادهم ۹۵

ابرهه ۴۹۴

آبشغا ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، نیز، ر ک:

ایشقا

ابن عوارس ۳۴۶

ابن عوارض ۳۴۵، ۳۴۶

ابن نیسان ۳۴۵

ابو بکر «خلیفه» ۴۹۶

ابو بکر بن سعد ۱۵۷

ابو بکر ربانی ۴۷۸

ابی بکر بن ابی علا الرومی ۳۷۳

ابو تمام الشاعر ۳۳۲

ابو حازم ۴۲۲

ابو حسام چوپان ملطی ۲۴۶

ابو حنیفه کوفی ۹۳

ابو سعید (بهادر خان) ۳۷۱، ۴۹۳

ابو علی بن الرقه الکتانی الحلبی ۵۴۶

ابو الفتح احمد بن محمد (سلطان-) ٥٢٣، ٥٢٥

ابو لهب ٤٧٨، ٤٩١

ابو الليث سمرقندی ٣٢

ابو معشر ٤٦٩

ابيشقا ٣٨٧ نیز، رک: آبشغا

اتابك قراحصاری (قاضی-) ٤٨٤، ٤٨٦

اتابك نور الدين (حاكم شام) ٣٩٠، ٣٩٥، رک: نور الدين

اثير الدين منجم ٢٧٣، ٤١٩

احمد بن ابراهيم التفليسي ٥٥١

احمد تركي ٢٦٣

احمد خان (پسر هلاكو) ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٩٢، ٣٩٦، ٤٠٠

اخى احمدشاه ٣٥٦، ٣٥٨، ٣٦٢، ٣٦٩، ٤٩٠، ٥٠٥، ٥٠٦

اخى احمد ٣٥٦، ٣٥٨

اخى جاروق ٣٧٠

آدم ٤٦١

ارتق ٢

ارتقش، ارتوقش بك ٤٠٤، رک: مبارز الدين ارسلان. رک: ناصر الدين

ارسلان بيغو ٣٤٢

ارسلان دغمش. رک: فخر الدين

ارسلان شاه ٥

ارغو «ملک گرجستان» ۳۴۸

ارغون خان بن ابغا بن هلاکو ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۳-۳۶۵، ۳۶۷، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۰

ارغونشاه. ر ک: نظام الدین

ارقتو «پسر ایلکای» ۳۸۴

ارقسون نویان ۳۸۶

آرمانوس ۳۸۹

ارمتای ۲۰۳

ارمغانشاه. ر ک: مبارز الدین

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۷۰

ارمیانوس ۴۰۱، ۴۰۲

ارمینوس ۳۴۶

استنکوس ۲۳۴، ۲۳۵

اسحاق بک ولد حمید ۳۷۱

اسد الدین ایاس بک (ایاز بک) کندصطیل ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۶۵

اسد الدین روزبه ۲۵۱، ۲۵۵، ۳۵۰، ۳۶۶

اسد امیر آخر ۴۱۴

اسرائیل بن سلجوق ۳۴۳، ۳۷۳، ۳۴۲

اسکندر ۴۳۳

اسماعیل بن ذو النون ۳۹۰، ۳۹۵

اشرف

۳۶۰، ۳۶۸ ر ك: ملك اشرف

اشرف (پسر-) ۳۵۹-۳۶۲، ۳۶۶، ۳۹۲ اشرف كرد ۳۵۷

اشقر «امير» ۳۵۵

اصيل الدين مستوفى ۴۶۲، ۴۷۳

اطلس ملك ۳۸۰

اغرلو جامدار ۱۹۱، ۲۹۷، ۲۹۸، ۴۰۸، ۴۱۴

اغرمه ۳۶۱

اغز. ر ك: خاص اغز

افصح الدين رازى ۵۰۳

آقبال «پسر اورقتو» ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۷۲

آبوغا ۴۷۲

اقتاش شرابسلار ۲۸۷، ۳۷۰

اقچيه اياسى ۳۴۶

آفسنقر ثيابى ۳۴۸

اكمل الدين طيب ۵۰۵، ۵۱۲

الب ارسلان ۱۵، ۳۴۲، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲

التون به. ر ك: شمس الدين

الغ خان ۳۸۰

الغو ۳۸۸

الفى. ر ك: سيف الدين

الیاس ۴۸۹

الیاس بک ۴۱۲

الیچاق ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰

امیراب پسر اغرمه ۳۶۱

امیر سیف الدین ۵۴۳

امیرشاه. رک: مجیر الدین

امین «خلیفه» ۴۱۸

امین الدین امیرداد اصفهانی ۴۱۸، ۴۲۴

امین الدین تبریزی (قاضی-) ۴۱۹

امین الدین میکائیل ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۲۶، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۴

امین الدین نایب ۳۵۴

امین الدین یاقوت ۲۹۹

اناسجی (صاحب-) ۳۴۹

آنیت هزاره ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۷۲

اوتر خان ۳۷۹

اوربنی خاتون «زن سلطان مسعود» ۳۶۳

اورتقی- سوکمان بن داود ۵۵۳، ۵۵۹

اورقعو نویان ۳۸۸

اورله ۴۲۴

اوروغ ۳۸۵

اوشین (بارون-) ۶۴

اوغول بک ۸۷

اوقتا ولد شکتور ۴۸۹

اوکتای ۴۹۸

اولجایتو ۴۹۱

اومانوس ماکوی ۳۴۳

ایاجی ۴۶۷

ایاز (ایاس) ۱۹

ایاز بک، ایاس بک. ر ک: اسد الدین، فخر الدین ایبکی شیخی ۳۵۴، ۳۵۵

آیبه جاندار «غلام» ۳۴۸

ایبه چاشنگیر. ر ک: سیف الدین

ایجن ۴۳۹

ایجیل «سبط سماقار» ۴۹۵

ایجی تتغاول ۴۴۳

ایرنجین ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳، ۴۹۴

ایلکای نویان ۳۸۴، ۳۸۸

ایلچیدای قوشچی ۳۸۸

اینه چاشنگیر. ر ک: سیف الدین

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۷۱

ب بابا اسحق ۲۲۷، ۲۳۰

بابا پسر ذو القرنين ۳۴۵

باتو خان ۳۵۱، ۳۵۳، ۴۰۶، ۴۰۷

باتيمور ۴۶۷

باجو ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۹۶، ۵۰۸

باطر، بطر ببارش ۳۴۶

باقباشی ۲۷۳

بالتو ۳۵۹، ۳۷۰، ۳۸۷، ۴۵۲، ۴۵۳-۴۵۹

بايان ۲۶۱

بايجو نوين ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۰-۲۳۹، ۲۴۱-۲۴۴، ۲۴۷، ۲۷۲-۲۷۴، ۲۸۳-۲۸۵، ۲۸۸-۲۹۰، ۲۹۳، ۳۲۱،

۴۷۸، ۴۳۰، ۴۱۰ - ۴۰۷، ۳۹۲، ۳۸۶، ۳۷۰

بایناک ۳۰۱

باینجار ۳۸۷، ۴۶۹

بجخور ۴۶۹

بخت النصر ۴۷۵

بدر الدین «ابراهیم پسر قاضی» ختنی ۳۲۲، ۳۳۳، ۴۲۸، ۴۲۹

بدر الدین سوتاش ۵۲۷

بدر الدین عمر سقا ۳۶۰، ۳۸۱

بدر الدین قزوینی (قاضی-) ۴۱۹

بدر الدین کهرتاش ۲۹۹

بدر الدین لولو «ملک موصل» ۱۰۹، ۲۰۱

بدر الدین مراد ۳۶۱

بدر الدین ولد بغدین ۴۷۶

بدر الدین (سنان الدین) یوسف ۲۴، ۴۰۴

بدون ۲۰۳

برغوش ۳۶۰

برکت ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۲۳

برکه خان (برکا، برکای) ۲۹۸، ۳۵۰، ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۱۴، ۴۱۵

برکیارق. رک: ناصر الدین

برهان الدین مدرس ۴۳۶

بزاغو ۵۱۲

بشاره امير اخور. ر ك: زين الدين

بطريق ميغال ۳۴۵

بغداد خاتون ۳۷۱

بغدى ايلچى ۴۴۵

بغدى يرغوجى ۴۴۴

بلارغو ۴۹۵

بلبان ۱۲ ر ك: خاص بلبان، عز الدين.

بناكتى (فخر الدين-) ۵۲۲

بندقدار. ر ك: ركن الدين

بنشى انج اتراك ۳۵۹

بوجقور ۳۸۷

بورلتاي اغول ۳۸۷

بوغا ۲۹۵، ۴۹۵

بوكدای ۳۸۴

بونسوز ۳۲۲

بونسور ۴۱۲

بهاء الدين شاهنشاه ۲۹۶

بهاء الدين فنلوجه ۳۶۶

بهاء الدين قانعه ۳۵۱

بهاء الدین قتلوجه (قتلغجه) ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵

بهاء الدین ملک ساحل ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۵۵، ۴۱۳، ۴۳۳

بهاء الدین والی ۳۶۶

بهاء الدین ورکردی ۳۵۸

بهاء الدین ولد ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۹

بهاء الدین یوسف بن نوح ارزنجانی ۲۶۰، ۲۶۸، ۲۷۱

بهرامشاه. ر ک: فخر الدین - ناصر الدین - مبارز الدین - نجم الدین - محی الدین

بهرامشاه جاندار ۲۳۰

بهرام طرنبلوسی ۳۴۷

بهرام گور ۵۶۴

بیاتو ۳۵۰

بیارس ۴۲۹، ۴۳۰

بیسی منجمه ۱۹۶ اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی متن ۵۷۲ نامهای اشخاص ص: ۵۶۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۷۲

بیسی (ابن-) ر ک: ناصر الدین

بیجار. ر ک: حسام الدین

بیجر بهادر ۴۲۳

بیرم. ر ک: سیف الدین - مبارز الدین

بیسوتای ۲۸۹

پ پروانه ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۳، ۵۱۳، ۵۱۹، نیز، ر ک:

نظام الدين خورشيد- معين الدين سليمان

ت تاج الدوله

تتش ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸

تاج الدین ارزنجانی معروف بفقیر ۲۹۰، ۲۹۳

تاج الدین ارزنجانی پسر قاضی شرف الدین ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳

تاج الدین امیر حاج ۳۵۲

تاج الدین تبریزی ۳۶۳

تاج الدین پروانه ۴۷۸

تاج الدین حسین پسر خواجه فخر الدین ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۲۷، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۳۳

تاج الدین خویی (قاضی-) ۴۱۹، ۴۲۳

تاج الدین در گجینی ۳۷۸

تاج الدین زیرک ۳۱۸

تاج الدین سیمجوری ۲۶۱، ۲۶۴

تاج الدین علیشاه جلالی ۴۹۲

تاج الدین کیو ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۲۴، ۵۱۹

تاج الدین المعتر بن قاضی محی الدین خوارزمی ۲۹۵، ۳۰۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۲

تاج ملک خاتون ۵۰۹

تامار خاتون گورجی ۲۰

تایجو ۳۹۹، ۴۵۰

تحسین یارجی ۴۹۸

ترکری چاشنگیر. رک: سیف الدین

ترمذی (قاضی-) ۳۲

تغاجر، تغاچار ۳۷۰، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۲

تقی سیواسی ۳۲۳، ۳۲۴

تکین تمور ۳۶۷

تگین ۳۷۹

تمورتاش بک ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶

توداون بهادر «تودون ابن سودون» ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۸۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۵۲۲

توزبک ۲۳

توقو آغا ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۸۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰

توکری چاشنی گیر ۳۵۴

توکلک بخشی ۲۹۶

ث ثمود ۴۶۷

ثنا بک ۳۷۰

ج جاجا، ر ک: نور الدین

جالوت ۴۴۸

جاولی (چاولی) بک. ر ک: مبارز الدین

جاولی سعاور ۴۰۲

جرماغون نوین ۱۸۲، ۲۰۵، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۴

جعفر منجینیقی ۲۲۶

جلال توره ۴۹۲

جلال الدین حبیب (قاضی-) ۲۸۱، ۲۸۲، ۴۱۹، ۴۳۳، ۵۲۳

جلال الدين خوارزمشاه ١٤٨، ١٥٤، ١٨١، ١٩٦، ٢٠١، ٢٢١، ٢٣٢، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٩١، ٣٩٦، ٤٠٤، ٤١٣، ٤٢٣، ٤٩٨، ٤٩٩، ٥٠٩

جلال الدين سفريحصاری ٢٩٩

جلال الدين قراطی ٩٣، ٩٦، ١٢٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٩، ٢٥١، ٢٥٨، ٢٦٣، ٢٦٤

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ٥٧٣

٢٦٨، ٢٧٨، ٢٨٣، ٢٨٤، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٥، ٤٠٦، ٤٢١، ٥٢٩، ٥٥٢

جلال الدين قيصر پروانه

۴۱، ۴۴، ۹۱، ۱۰۶

جلال الدين كيفريدون ۴۰، ۸۴، ۱۱۲

جلال الدين محمد بلخي ۴۱۹، ۴۳۲، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۶۲

جلال الدين محمود مستوفى ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۳۴، ۳۵۴، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۵۲۴

جلال الدين مينكبرنى ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۹

جمال الدين حبش همدانى ۲۲۳

جمال الدين ختنى. ر ك: كمال الدين

جمال الدين خراسانى ۲۸۱

جمال الدين خراسانى ۲۸۱

جمال الدين درزى ساوجى ۲۷۳،

جمال الدين ساوجى ۱۵۹

جمال الدين فرخ لالا ۱۵۹، ۲۰۸

جمال الدين لولو ۷۶

جمال راع ۳۳۳

جمال الدين «- نايب- حاكم» ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۳، ۴۴۱، ۴۶۴

جمال الدين حاجى خاموش (شيخ-) ۴۹۰

جمال الدين (صاحب-) ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۵، ۵۶۲

جمال الدين دستجردانى ۳۸۶، ۴۵۸، ۴۶۸،

جمال الدين محمد ۴۵۹

جمرى ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۳۳، ۳۵۶، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۵۱۸

جنید ۴۷۸

جورمیخان ۳۴۹

جوان (ملک-) ۱۶۵

جهانشاه. ر ک: رکن الدین

چ چلبی - حسام الدین ۵۰۲، ۵۱۲

چنگیز خان ۳۸۵، ۴۱۰، ۴۹۸

چوبان بک. ر ک: حسام الدین

چیلانق ۳۲۸

ح حاتم طی ۴۴۶، ۴۸۶

حاجا (پسر-) ۳۰۱

حاجب علی ۳۷۸

حاج یوسف ۴۹۰

حاجی بابا ۴۰۸

حسام الدین بیجار ۲۶۷، ۲۸۰، ۲۸۱

حسام الدین چوبان بک ۴۹، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۳۷۰، ۳۸۸، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵

حسام الدین سالار (دختر-) ۴۵

حسام الدین عارف ۸۹

حسام الدین حسین (قاضی-) ۴۳۳، ۵۲۳، ۵۲۴

حسام الدین «منشی» ۴۱۹

حسام الدین قیمری ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۶

حسام الدين يوسف ٤٤

حسام الدين يولق ارسلان ٣٤ ر ك: مظفر الدين - ناصر الدين

حسام طشتى ٤٠٨

حسن بن پيروز مراغه اى ٥٤٦

حسن بك ٤٥٠

حسين «امام» ٤٣٨

حسين «پسر فخر الدين على» ٤١٣ ر ك: تاج الدين حسين العلوى الطباطبى الشيرازى ٣٠٩

حليمه خاتون (همسر عز الدين) ٥٤٩

حمد الله مستوفى ٣٨٩، ٤٠٠

حمزه بن المؤيد الطغرايى، ر ك: نور الدين

حميد (شيخ-) ٤١٩

حميد الدين «منشى» ٤١٩

حميد بن عبد القاسم بن وزير الطوسى ٥٤٣

خ خاژوك (پسر-)

خاص اغز. ر ک: شمس الدین

خاص بلبان ۳۵۹، ۳۶۱ نیز، ر ک: عز الدین

خاص طغرل ۱۹۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۷۴

خاص قبیہ. ر ک: سیف الدین

خالد برمکی ۴۸۵

خداوند خاتون ۵۵۰

خرما (پسر-) ۴۱۴

خرسنجی «امیر» ۳۸۷

خرمشاه بن مجید اخلاطی ۵۵۱

خطیر الدین زکریا سجاسی ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۱، ۳۵۳، ۳۸۴

خطیر (پسران-) ۳۵۵ ر ک: شرف الدین - ضیاء الدین

خلیل بهادر ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸

خواجه جلال ۴۹۲، ۴۹۳

خواجه رشید الدین ۴۹۲

خواجه مصلح. ر ک: مصلح لالا

خواجه نظام الملک ۳۹۷

خواجه نوین ۲۸۶، ۲۸۹، ۴۰۷، ۴۰۹

خواجه وجیه خراسانی ۴۷۷، ۴۸۷

خواجه یاقوت ۴۹۰

خواجه یونس خان سلطان ۳۵۵، ۴۲۹، ۴۳۳، ۵۱۹

خوارزمشاه. ر ک: جلال الدین

خواند خاتون ۳۴۲، ۵۲۴، ۵۴۴

خواندمیر ۳۹۷

خورشید پروانه. ر ک: نظام الدین

د دانشمند (ملک-) ۲، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۲

داودشاه. ر ک: علاء الدین

داود بن سلیمان ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵

دجال ۳۷۵، ۴۴۷

درعتو ۵۲۲

دقیانوس ۱۵۲

دگریک ۳۷۱

دمرتاش غلام ظهیر الدین ۲۳۲

دوینی ۲۳۴، ۲۳۵

دیدار بک ۳۷۰

ذو النون (ملک-) ۳۴۵، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۳

ذیبسنی خاتون ۳۴۶

ر راوندی- محمد بن علی بن سلیمان ۳۷۲

رسودان ۱۸۴، ۲۲۰

رشيد الدين ابو بكر جويني ٢٦٤، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٧

رشيد الدين فضل الله ٣٨٤

رشيد الدين (- صاحب ديوان) ٤٧٧

رشيد الدين وزير ٩١

ركن الدين بندقدار ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٨٥، ٥٢٢

ركن الدين (- پروانه) ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٨

ركن الدين جهانشاه ١٤٨، ١٥١، ١٦٥، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٧، ١٧٩، ١٨١، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١

ركن الدين راحت سيواسي ٤٧٦

ركن الدين سليمانشاه ٥-٩، ١٨-٢٣، ٢٨، ٣٤٢، ٣٤٦، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٧١، ٣٧٣، ٣٨٤، ٣٩٠-٣٩٢، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٨-٤٠٠

٤٠٢-٤٠٤، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١١، ٤١٥، ٤٣٩، ٤٤٣، ٥٠١، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥١١-٥١٣، ٥٦٦

ركن الدين قلج ارسلان ٢١٣

۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۷-۳۰۳، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۵۰، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۴۶، ۴۵۰

رکن الدین بن کیقباد ۱۵۱، ۲۱۲، ۲۱۳

رکن الدین کیومرث بن کیکاوس ۳۳۶، ۳۳۷

رکن الدین مسعود ۳۴۲

رنبای ولد سوتای ۴۹۵

روبرکین- فری یار ۵۴۷

روزبه. ر ک: اسد الدین

روزبه خادم ۱۱۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۷۵

روم اری پسر ترکی ۳۱۱

ز زامباور «مؤلف معجم انساب» ۳۴۲

زکریا «برادر محمد بک» ۳۵۶

زکریا حاجب ۲۴، ۲۷، ۴۰۴

زکریا سجاسی. ر ک: خطیر الدین

زیرک. ر ک: تاج الدین

زین الحاج ۴۱۲، ۴۱۳

زین الدین احمد الارزنجانى ۳۰۸

زین الدین بشاره امیراخور ۴۱، ۴۴، ۸۲، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۳۴۸

زین الدین رازی ۵۰۳

زین الدین ولد تاج الدین ۲۷۳

زين الدين نيره هود ٣١٩

زين العابدين «منشى» ٤١٩

زيدرى نسوى. رك: شهاب الدين

س سابق اولاقچى ٢٥٦

سابق الدين ٤٢٧، ٤٧٥

ساروجه مشرف ٤٩٠

سارو خان ١٨٨

سارو وغللا ٣٣٣

سالور بك ٤١٢

سامرى ٤٧١

سانقسون قرچى ٢٤٨

سراج الدين ابو البنا محمود الارموى ٣٢٩، ٤١٩، ٤٣٢

سراج الدين (قاضى-) ٥٠٥، ٥١٣، ٥٢١

سراج الدين پسر بچه ٢٦٧، ٢٦٨

سعد الدوله يهودى ٣٩٣، ٤٤٤، ٤٤٦

سعد الدين (قاضى-) ٤١٩

سعد الدين اردبيللى ١٨٦، ١٨٧

سعد الدين حلبى ٣٥٧

سعد الدين «صاحيدىوان» ٤٧٧، ٤٩٢

سعد الدين كوپك ١٤٦، ١٤٧، ١٩٥، ٢٠٨-٢١٩، ٢٢٠

سعد الدين خواجه يونس ٣٢٧

سعد كوسه ٤٨٠

سعيد فرغانى (شيخ-) ٤١٩

سلجوق «برادر علاء الدين» ٣٧١

سلجوق بن لقمان ٣٤٢

سلجوقشاه (پسر-) ٢٩١

سلجوقى خاتون، سلجوق ملك «دختر ركن الدين» ٣١٠، ٣١٣، ٣٤٢

سلدوس ٣٨٤

سلطانشاه. رك: نور الدين

سلطان غياث الدين ٣٥١، ٣٥٤، ٣٥٦-٣٥٩، ٣٧٣-٣٧٥، نیز، رك: غياث الدين كيخسرو- غياث الدين مسعود

سلطان ملكشاه ٣٨٩، ٣٩٤، ٣٩٧، نیز، رك:

قطب الدين- ملكشاه

سلطان محمد ٤١٠

سلطان (ملك) مسعود ٣٤٤، ٣٥٥، ٣٥٧، ٣٥٩، ٣٦٣، ٣٦٦، ٣٦٩، ٣٩٠، ٣٩٨، ٤٠٢، ٤٣٨، ٤٤٦، ٤٤٧،

۴۴۹، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۶۹، ۵۲۸ نیز: رک:

غیاث الدین مسعود- مسعودشاه.

سلطان ولد ۳۶۲، ۳۶۳، ۵۰۶، ۵۱۵

سلمش ۳۷۰

سلوه (پسر-) ۲۳۹

سلیمان نبی ۴۳۳

سلیمان بک «پسر اشرف» ۳۵۸

سلیمان خان ۳۷۱

سلیمان شاه. رک: رکن الدین

سلیمان بن قتلش ۲، ۳۴۳، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۷

سماغار نویان ۳۸۷

سماغر ایلیچی ۳۶۳، ۳۷۰

سماقار ۴۴۵، ۴۹۵

سنان الدین پسر ارسلان دغمش ۲۹۱، ۳۱۲، ۳۵۳، ۳۵۴

سنان الدین رومی ۳۵۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۷۶

سنان الدین سنقر ۳۴۸

سنان الدین عارض ۴۹۲

سنان الدین قیمار ۱۸۷، ۱۸۹

سنان الدین یاقوت ۲۳۴، ۲۳۵

سنجار جامدار ۳۱۵

سنجرشاه ۵، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۳

سنقر آغا ۳۷۰

سنقر. ر ك: سيف الدين

سوباشى قيصر ۳۴۷

سوتای ۳۸۷، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۶۷، ۴۹۰

سوغور لوق ۳۸۶

سولای ۴۷۲

سولاميش ۳۸۷، ۳۸۸

سولميش «سبط بايجو» ۴۵۶، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱

سونجاق نويان ۳۸۴، ۵۲۲

سهراب. ر ك: نظام الدين

سهروردی- شيخ شهاب الدين ۳۵۱

سياوش. ر ك: غياث الدين - عز الدين - ملك سياوش

سيد حمزه علوى (شرف الدين) ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۵۰۵، ۵۱۳

سيد مجد الدين قاضى ۴۸۱

سيف الدوله صدقه بن مزید ۳۴۳

سيف الدوله ارتقش ۲۱، ۲۱۱

سيف الدين ابو بكر جامدار ۳۱۱

سيف الدين ابو بكر پسر حقه باز ۸۸، ۹۱، ۱۱۲-۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۴

سيف الدين اربكى ٣١٨

سيف الدين ابيه (اينه) چاشنگير ٣٩، ٤٥-٤٧، ٤٩، ٥٠، ٧٩، ٨٢، ٨٤-٨٧، ٩١، ١١١-١١٥

سيف الدين (شمس الدين) بيرم ٢١٠، ٢١١

سيف الدين تركرى چاشنگير ٢٤٠، ٢٤٧-٢٤٩، ٢٧٥، ٢٧٦، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٤٧، ٣٧٠

سيف الدين جالش ٣١٥

سيف الدين خاص قيه ٢٦٥، ٣١٥

سيف الدين سنقر لالا ٣٤٩، ٣٥٠

سيف الدين طرب ٣٨١

سيف الدين طرمطاي (طرنطاي) ٢٦٧، ٢٦٩، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٩٣، ٣٠٦، ٣١٠، ٣١٣، ٣٣٢، ٣٥٤

سيف الدين قراسنقر ٣١١

سيف الدين قزل بك ٤٩

سيف الدين قلايون الفى ٣٨٥

ش شافعى - الامام

شاه ارمن ۳۰۴، ۳۰۵

شاه ملک ۲۹۱، ۲۹۹

شاهنشاه. ر ک: بهاء الدين

شجاع الدين عبد الرحمن پسر قزوینی ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷

شجاع انیسی. ر ک: غیاث الدين

شرف الدوله علی ۳۸۹

شرف الدين ۱۴۹

شرف الدين. ر ک: سید حمزه

شرف الدين خواجه عمر ۴۹۰

شرف الدين خواجه هارون ۳۳۱

شرف الدين عبد الرحمن تبریزی ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۷

شرف الدين عبد الله کاتب شیرازی ۳۸۲

شرف الدين عثمان مستوفی ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۵

شرف الدين علی ۳۹۷

شرف الدين - قاضی ۶۸، ۷۲

شرف الدين محمد پروانه ۸۲، ۸۴

شرف الدين مسعود ارزنجانی ۲۵۵، ۲۶۲

شرف الدين مسعود پسر خطیر ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۱-۳۱۶، ۳۲۰-۳۲۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۳،

۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۷، ۵۱۹

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۷۷

۵۲۰

شرف الملک ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹

شعار- دکتر جعفر ۵۲۲

شکتور ۴۸۹

شمر ۴۳۸

شمس الدین احمد افلاکی عارفی ۴۹۸

شمس الدین احمد لاکوشی ۴۴۴، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۳

شمس الدین التون به (بی) ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۶۲-۱۶۵، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۸۰

شمس الدین بابا ۳۵۱، ۴۱۳

شمس الدین بیرم. ر ک: سیف الدین

شمس الدین تبریزی «نایب قزوینی» ۳۶۴

شمس الدین (جوینی) ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۳۱، ۵۳۳

شمس الدین حمزه بن المؤید الطغرائی. ر ک:

نور الدین

شمس الدین خاص اغز ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۵، ۳۵۰

شمس الدین خراسانی ۱۱۶

شمس الدین رسول خلیفه مغرب ۳۷۷

شمس الدین «صاحب» اصفهانی ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۸، ۵۰۱، ۵۰۸

شمس الدین صاحب دیوان ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶

شمس الدين صواب ١٩٤، ١٩٨

شمس الدين طبسى ٤٥

شمس الدين عمر قزوينى ٢٠٢، ٢٠٥، ٢٨٤

شمس الدين قاضى جق ٢٨٨

شمس الدين قزوينى ١١٣

شمس الدين گنجه ٤٢٤، ٤٢٥

شمس الدين ماردىنى ٥٠٣

شمس الدين محمد اصفهانى ٨٣، ٢٠١، ٢١٢، ٢١٩، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٤٥، ٢٤٨، ٢٧٠، ٢٧١،

شمس الدین محمود طغرانی معروف بابا ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۷۰-۲۷۴، ۲۹۲-۲۹۵، ۳۳۱

شمس الدین ملطی ۵۰۳

شمس الدین ولد صدور ۳۰۷

شمس الدین یوتاش (یاوتاش) ۲۲۳، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۲، ۳۵۱

شمس المعالی قابوس بن وشمگیر ۹۴

شنگیت آقسرائی (ولد-) ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱

شهاب الدین ابو عبد الله عمر بن محمد سهروردی ۸۵، ۹۴، ۹۶، ۲۱۷

شهاب الدین الزندری ۲۲۳

شهاب الدین محمد خرنندزی زیدری نسوی ۳۷۷

شهاب الدین الکو سوی ۱۵۴

شهاب الدین مستوفی کرمانی ۲۲۰

شهریار (امیر-) ۲۲۲

شهناز خاتون ۲۱۴

شیخ بابای مرندی ۵۰۱، ۵۰۲

شیخ حسن ۳۷۱

شیلاش ۲۳۷

ص صاحب عباد ۴۱۳، ۴۲۱

صاحب عطا ۵۳۰، ۵۳۵

صارم الدین البسارو ۲۶۴، ۲۷۱

صاين خان ٢٤٧، ٢٦٤، ٢٧٠، ٢٩٨

صدر قونيوي ٥١٨

صدر الدين بن اسحق ٢٨١

صدر الدين خالدى ٤٦٩

صدر الدين زنجانى ٣٨٦

صدر الدين (قاضى-) ٤٧٨، ٥٠٣

صدر الدين «لهاورى» روحوى ٦٩

صدر الدين قنوى (شيخ) ٥١٣

صدر الدين محمد «شيخ الاسلام» ٤١٩، ٤٣٢، ٥٠٥

صدقه بن مزيد. ر ك: سيف الدوله

صلاح الدين ١٤٩، ١٥٩

صلاح الدين (شيخ-) ٥٠٧، ٥٠٨، ٥١٠

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ٥٧٨

صمصام الدين قىماز ٢٤١، ٢٤٢، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٩، ٢٨٢، ٣٥١، ٣٥٢

ض ضحاك ٤٨٧

ضياء الدين بن خطير ٣٠٣، ٣١١-٣١٣، ٣٢٠، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٨٤، ٤٢٢، ٤٢٧، ٥٢٠، ٥٢٢، ٥٢٤

ضياء الدين قرا ارسلان ٦٦، ٦٧، ١٥٠، ١٨٦، ١٨٧، ٣٤٢

ط طاشتمور (طشتمور) خطائى ٣٦٩، ٣٨٧، ٣٨٨، ٤٤٩، ٤٧٢

طالوت ٤٤٨

طانو ٣٥٦

طایبوغا ۳۳۳

طرمطای (طرنطای) ر ک: سیف الدین

طغاچار ۳۸۶، ۳۸۷، نیز، ر ک: تغاجر

طغان- امیر علم ۲۱۸

طغول (بن ارسلان) ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۷۲، ۳۷۸

طغول. ر ک: خاص طغول

طغولشاه. ر ک: مغیث الدین

طوقو پسر ایلکای ۵۲۲

طولادای ۴۴۳

ظ ظاهر (ملک- غازی بن صلاح الدین) ۷۲، ۷۳، ۷۶، نیز، ر ک: ملک ظاهر

ظهیر الدوله پسر گرجی

٢٣٩، ٢٣٨، ٢٣٠، ٢٠٨

ظهیر الدین ابن هود ٣٨٥

ظهیر الدین ایلی پروانه ٢٢، ٤٠، ٤٤، ٧٥، ٤٠٤

ظهیر الدین فاریابی ١٩

ظهیر الدین متوج بن عبد الرحمن ٣٠٧، ٤٢٠

ظهیر الدین منصور پسر کافی ترجمان ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩، ١١٦، ١٦٠، ٢٢٢-٢٢٥، ٢٣٢، ٣١٠

ع عاد ٤٦٧

عبد الرحمن «صحابی» ٤٩٧

عبد الرحمن ٤٨٠

عبد الرحمن شیاد ٥٠١

عبد العزیز ٤٦٩

عبد المسیح. ر ک: فخر الدین

عبد الملک «خليفة» ٤٩٧

عبد المؤمن ١٣

عبد الله چلبی ٥٢٤

عثمان توران ٤٠١

عثمان ٥٢١

عراقی (شیخ-) ٤١٩

عرب پسر سماغر ٣٧٠، ٣٨٧، ٤٥١، ٤٥٣، ٤٥٥، ٤٦٧

عز الدین ١٤٩، ٣٥٧

عز الدين ارموى (قاضى-) ٣١٩، ٣٥٢، ٤٠٨، ٤١٩، ٤٣٣

عز الدين بن بدر الدين ١١٨، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٤

عز الدين «پسر مهذب الدين» ٣٥٠

عز الدين خاص بلبان ٣٦٠، ٣٦٦، ٣٦٧

عز الدين سياوش بن مظفر الدين ١٥٢

عز الدين (سلطان-) ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٤٠٧، ٤٠٨، ٤١١، ٤١٢، ٤١٥، ٤٢٠، ٤٣٩، ٤٤٣، ٥٤٩

عز الدين قلعج ارسلان ٣٤٢، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٥، ٤٠٤

عز الدين قلعج ارسلان بن سليمان ١٣، ٢٨، ٣٤٢، ٣٩٠، ٣٩٥، ٣٩٨، ٤٠١

عز الدين قلعج ارسلان بن كيقباد ١٥١، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢١٢، ٢١٣

عز الدين قلعج ارسلان بن مسعود ٣، ٦، ٢٠، ٤٧، ٣٤٥، ٣٩٨، ٤٠٢

عز الدين كيكائوس بن كيكائوس بن قلعج ارسلان ٨، ١٧، ٢٤، ٢٨، ٢٩، ٣٢، ٣٩، ٨٢، ٨٧

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ٥٧٩

عز الدين كيكائوس بن كيكائوس بن قيقباد ٢١٣، ٢٥١، ٣٠٠، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣٢٢، ٣٢٤، ٣٣٤، ٣٣٥

عز الدين كيكائوس (سلطان-) ٣٤٧، ٣٥٠، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٩١، ٣٩٦، ٣٩٩، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٦، ٤١٤، ٤٣٤، ٤٣٨، ٤٤٦، ٥٠٢، ٥٠٧،

٥٢٢، ٥٢٤، ٥٦٦

عز الدين محمد رازى ٢٦٨، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٨١، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٧

عز الدين محمدشاه ٢٦٠

عزيز بن اردشير استرابادى ٥٢٣، ٥٢٥

عزيز الدين بكربكى

۴۵۲، ۴۵۱، ۴۴۰، ۳۶۱

عزیز الدین محمد بن سلیمان الطغرایی ۳۳۳، ۳۳۴

علاء الدین داودشاه بن بهرامشاه ۱۴۲، ۱۵۱

علاء الدین سلتقی ملک ارزن الروم ۲۲

علاء الدین علی بک ۲۷۳

علاء الدین کاری ۲۹۵

علاء الدین کیقباد بن کیخسرو ۳، ۸، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۹-۴۴، ۴۷، ۵۰، ۸۲، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۴،

۲۵۱، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۹۹

علاء الدین کیقباد الاول ۳۴۲، ۵۶۵

علاء الدین کیقباد دوم ۵۴۴

علاء الدین کیقباد چهارم ۳۴۲

علاء الدین کیقباد بن فرامرز ۳۷۰، ۳۸۷، ۳۹۳، ۴۶۹، ۴۸۱

علاء الدین کیقباد (سلطان-) ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۷۱، ۳۷۷-۳۸۱، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۳، ۴۷۰، ۴۷۷،

۴۸۶، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۲۲، ۵۲۴

علاء الدین (سلطان، ملک-) ۳۴۷، ۳۵۷، ۴۰۷، ۴۲۳، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۱۶

علاء الدین ساروی «صاحب-» ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۲۱

علاء الدین طیب ارزنجان ۵۰۵

علاء الدین محمد بن تکش خوارزمشاه ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۶۱، ۲۴۱

علاء الدین نومسلمان ۱۴۸، ۱۹۷

علم الدین قیصر ۳۳۳

علی بک ۳۳۳، ۴۳۸

علی بهادر ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۴۱۴

علی پاشا ۴۸۹

علیشیر. رک: کریم الدین

علیشیر کرمیانی (پسر-) ۳۳۲، ۳۳۳

علی ملک ۴۹۰

علیجاق تاتار ۳۵۲

عماد الدین ۳۷۷

عمر «خلیفه» ۴۹۷

عمر سقا. رک: بدر الدین

عیسی بن مریم ۱۶، ۹۵

غ غازان خان «غزان، قازان» ۳۷۰، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۵۵، ۴۷۰، ۴۸۱، ۴۸۹

غازی (ملک-) شهاب الدین بن العادل ۱۲۴، ۱۶۵، ۱۸۱، ۲۰۱، ۲۳۱، ۲۷۳

غرس الدین امیر الصيد ۴۳۵

غریب ۲۳۷

غزیلبا خاتون ۳۲۶

غیاث الدین سیاوش ۳۲۴

غیاث الدین بن رکن الدین ۳۵۳، ۳۵۷

غیاث الدین شجاع انیسی ۳۵۸

غیاث الدین کیخسرو ۳، ۱۸، ۲۴، ۳۹، ۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۸۴، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۳۵

٣٤٢، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥٥، ٣٧١، ٣٨٤، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢، ٣٩٥، ٣٩٦، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤١٠، ٤١١،
٤١٧،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ٥٨٠

٤١٨، ٤٢٣، ٤٢٧، ٤٣٩، ٥٦٦

غياث الدين (والده سلطان-) ٢٤١، ٢٧٧

غياث الدين مسعود بن كيكائوس ٣٣٧، ٣٩٠، ٣٩٢، ٣٩٣، ٣٩٥، ٣٩٦، ٤٠٠، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٨٦، ٤٨٧، ٥٦٦

غيدان ٤١٦

ف فاسيل (بارون-) ٦٤

فاسيلوس. ر ك: لشكري

فاسيل جراح ١٢٥، ١٢٦

فخر الدين ابو بكر عطار پروانه ٢٥١، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٣

فخر الدين «صاحب-» ٣٥٤، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٧، ٤٠٨، ٤٢١، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٣٣، ٤٣٦،
٤٣٧، ٤٣٨، ٤٤٠

فخر الدين ارسلان دغمش (طغمش) ٢٤٠، ٢٦٨-٢٧١، ٢٧٥، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٧، ٣٠٦، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥٢، ٤٠٨، ٤٢٤

فخر الدين احمد لاکوشى ٣٩٣ ر ك: شمس الدين

فخر الدين اصفهاني (صاحب-) ٣٨٤

فخر الدين امير لاکادشه ٣٥٥، ٣٥٦

فخر الدين اياز (اياس) اعرج ١٩٨، ٢٠٥، ٢٤١، ٢٤٢

فخر الدين بخارى قاضى اماسيه ٢٤٢، ٢٤٥، ٢٤٨

فخر الدين بهرامشاه ٢١، ٢٣، ٦٧، ٧١، ١٤٢، ١٤٣

فخر الدين پسر جبر مصرى ٢٠٤

فخر الدين ابن دينار ٢٢٤، ٢٢٦

فخر الدين خواجه على ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٠٤-٣٠٨، ٣١٢، ٣١٥، ٣١٧-٣١٩، ٣٢٨، ٣٣٠-٣٣٤، ٣٥٣

فخر الدين رومي ٤٤٢، ٤٤٣

فخر الدين سليمان بن مظفر الدين ١٥٢

فخر الدين سيوستوس ٢٦٤

فخر الدين بن العادل (ملك-) ١٢٤

فخر الدين عبد المسيح ٣٩٠، ٣٩٥، ٣٩٨، ٤٠٣

فخر الدين على شرف الملك خوارزمي ١٦٣

فخر الدين على (صاحب-) ٤١١، ٤١٣، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢٠، ٤٣٩

فخر الدين كوچكى ٣١٩

فخر الدين محمد مستوفى ٣٩٣، ٤٠٠

فخر الدين مسعود ٣٦٦

فخر الدين مشرف ٣٥٩

فخر الدين قزوينى (صاحب-) ٣٦١، ٣٦٤، ٤٤١، ٤٤٢-٤٤٦

فرخ. ر ك: جمال الدين - نجم الدين

فرخ طشتدار

فردخلا اوغلانلر ۱۱۹، ۲۳۰

فلک الدین خلیل ۲۸۰، ۲۸۲

فندقدار (بیرس) ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۳

فرهاد تیرباشی ۴۹۰

فرهاد بن احمد سپهسالار ۵۰۹

فریدون نافذ اوزلوق. ر ک: نافذ اوزلوق

فضیل عیاض ۴۹۵

فقیه خوارزمی ۳۸۱

ق قاآن ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۰۰

قابوس ۱۱

قابوس بن وشمگیر. ر ک: شمس المعالی

قاضی جوق ۳۶۰

قتلغ شاه ۳۸۷، ۳۸۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹

قتلمش بن اسرائیل ۳۴۲، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۷

قتلمش (شهاب الدوله) ۳۴۲

قتلوجه. ر ک: بهاء الدین

قدغان ۲۹۲، ۲۹۳

قرا ارسلان بن قتلمش. ر ک: ضیاء الدین

قراجه جاندار ۲۱۷، ۲۱۸

قراطای. ر ک: جلال الدین

قرامان، قرمان، اولاد قرامان ۳۵۲، ۳۵۶،

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۸۱

۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۱۲، ۴۲۸

قریش (پسر-) ۲۸۲

قزل (صراف) ۴۷۸

قزل حمید ۴۳۵، ۴۳۶

قطب الدین زنجانی ۳۸۶

قطب الدین ملکشاه ۵، ۱۸، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۱۹

قطب الدین ملطیوی ۴۸۲

قلاوز (اولاد-) ۳۱۵، ۴۴۴، ۴۴۵

قلج ارسلان ۳۴۴، ۳۷۴، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۲، ۵۲۸، ۵۵۰، ۵۶۶ نیز، ر ک: رکن الدین- عز الدین

قمر الدین لالا ۱۴۱

قمر الدین ۳۵۷

قنز ۳۸۲

قنغرتای (قنقرطی، قونغورتای اغول) ۳۵۷، ۳۸۵، ۳۹۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۵، ۴۳۶

قنغور ترک ۴۷۵

قوام الدین اشهر بن الحمید ۴۰۸، ۴۱۲

قوام الدین امیرداد ۳۴۷، ۳۴۸

قوام الدین مشرف ۲۹۹

قویون اوغلو ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴

قهرمان ۳۸۶

قیرخان ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۱

قیزغان ۳۷۰

قیصر ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۳۳، نیز، ر ک:

جلال الدین - علم الدین اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی متن ۵۸۱ نامهای اشخاص ص : ۵۶۹

صرشاه. ر ک: معز الدین

قیماز. ر ک: سنان الدین - صمصام الدین

ک کارل یان ۳۸۶

کالویان تکفور ۳۴۶، ۳۶۰،

کامل (ملک-) محمد بن العادل ۱۱۸، ۱۵۰، ۱۶۵، ۱۹۲-۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۷

کرای ۴۴۶، ۴۴۷،

کر کدید ۲۹۷

کرمانول ۳۴۴، ۳۴۵

کریم الدین علیشیر ۲۹۹

کریمی - دکتر بهمن ۳۸۴

کسلو سنکم ۱۸۸، ۱۹۱

کلوک بن عبد الله ۵۳۰، ۵۳۵، ۵۶۱

کمال ۲۱۹

کمال الدین ۴۱۹

کمال الدین تفلیسی ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۹

کمال الدین حوایج سالار ۲۷۸، ۲۷۹

کمال الدین (جمال الدین) ختنی ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۹

کمال الدین ابن الراحه ۳۱۰

کمال الدین سمنانی ۱۹۶

کمال الدین قراطائی ۳۵۰

کمال الدین کابی ۵۰۲، ۵۰۳

کمال الدین کامیار ۱۱۶، ۱۴۳، ۱۶۰، ۱۶۴ - ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۸۲ - ۱۸۶، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸ - ۲۰۱، ۲۰۷ - ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷،

۲۱۹، ۳۸۰، ۳۸۱

کمتانوس (امیر-) ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۱

کندصطل ۲۸۷ ر ک: اسد الدین

کندصطبل (بارون-) ۶۴

کوبک. ر ک: سعد الدین

کوچه ایلیچی ۴۴۴، ۴۴۵

کوچوک توقچی ۳۸۶

کور بوغا ۴۹۵

کور تیمور (قور تیمور) ۳۸۷، ۴۶۸

کورزون- روبرت ۵۳۲

کوکتای ۴۴۶، ۴۴۷

کوماج خاتون توقانی ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۳،

کونادی بک بن قرمان ۳۵۸، ۳۷۰

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۸۲

کهرتاش. ر ک: بدر الدین

کهورکای نویان ۳۸۶

کیخسرو. ر ک: غیاث الدین

کیخسرو بن سلیمان ۴۰۰

کیخسرو بن قلج ارسلان (ابو الفتح-) ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶

کیدبوقا ۳۸۲

کیر الکسی (الکس) ۵۴، ۵۸، ۳۴۷

کیر خایه رومی ۴۰۸، ۴۱۵

کیر فارد ۹۷، ۱۰۳

کیر لوکا ۳۴۶، ۳۴۷

کیر واردا ۳۴۸

کیغاتو (کیخاتو خان) ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۴۹، ۵۰۵، ۵۰۶

۵۱۴

کیفریدون. ر ک: جلال الدین

کیقباد. ر ک: علاء الدین

کیکاوس. ر ک: عز الدین

کیوک خان ۴۰۸

کیومرث. ر ک: رکن الدین

گ گرجی (پسر-) ۳۴۹

گرجی خاتون ۴۰۶، ۵۰۵

گیو. ر ک: تاج الدین

ل لاکوشی. ر ک: شمس الدین - فخر الدین

لالا. ر ک: سیف الدین - جمال الدین - قمر الدین - مصلح

لشکری ۳۶، ۳۹، ۴۵، ۱۱۹، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۹۲، ۴۰۴، ۴۱۴

لولو. ر ک: بدر الدین - جمال الدین - شهاب - الدین

لیفون

۹، ۴۰، ۴۴، ۶۰، ۶۷، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۱، ۳۷۴، ۳۷۵

لیله کاتب ۴۹۰

لیلی ۵۶۴

م مار طاو کوستا ۳۴۳

مأمون «خلیفه» ۶۹

مبارز الدین ارتوقش بک ۳۵، ۵۳، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۲

مبارز الدین ارمغانشاه (حاجی-) ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۰

مبارز الدین بهرامشاه ۴۱، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۰-۷۲، ۷۸-۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵

مبارز الدین بیرم ۲۵۱

مبارز الدین جاولی (چاولی) بک چاشنگیر ۴۱، ۴۴، ۸۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۸-۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۳،

۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۶، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸

مبارز الدین عیسی جاندار ۴۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۶۵، ۲۲۷، ۲۳۳

مبارکشاه ۴۹۲

مجد الدین پسر چاکر ۳۶۳

مجد الدین ابو بکر عیسی ۸۲، ۸۴

مجد الدین اتابک ۳۵۴، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۱، ۵۰۳،

مجد الدین اسحاق ۲۹، ۳۲، ۵۹، ۴۱۹

مجد الدین اسماعیل ۱۱۴

مجد الدین طاهر بن عمر الخوارزمی ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹

مجد الدین طغراتی اسدآبادی ۱۵۷

مجد الدين محمد ترجمان ۱۹۷، ۲۲۱، ۲۴۸

مجد الدين محمد بن الحسن الارزنجاني ۳۰۷-، ۳۱۰، ۳۱۳

مجد الدين محمد (صاحب-) ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۱

مجد الدين قراحصارى (قاضى-) ۴۸۱

مجد الدين مرندى ۴۹۰

مجد الدين (قاضى-) ۴۱۳

مجد الدين اميرشاه ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۴-

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ۵۸۳

۴۴۶، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۸-۴۶۱، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۳-۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۴-۴۸۶

مجير الدين محمد بن المعتر ۴۳۹

محمد اقبال ۳۷۲

محمد بك ۳۲۳، ۳۳۰

محمد بك پروانه «پسر معين الدين سليمان» ۳۵۶، ۴۱۲، ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۲۲

محمد پسر ملك اسماعيل ۳۴۶

محمد خان ۳۷۱

محمد خوارزمشاه. ر ك: علاء الدين - جلال الدين محمد سكورجى ۵۱۴

محمد مصطفى (ص) ۳۶۵، ۳۷۵، ۴۹۶

محمد يحيى ۱۹۶

محمود الب ۷۸

محمود طغرائى. ر ك: شمس الدين

محمود مستوفى. رك: جلال الدين

محمود بن كامل ٤٧٣

محمود بن محمد

الكريم آقسراني ٤٠١

محمود سبكتكين ٣٧٣

محمود وراق ٤٥٨

محي الدين (قاضي-) ٢٩٤، ٢٩٥

محي الدين ابن الجوزي ١٠٦، ١٠٨

محي الدين بهرامشاه ٣٩٠

محي الدين مسعودشاه ٥، ٣٩٨، ٤٠٣

مرنقش (اتابك-) ٣٩٩

مستظهر «خليفه» ٣٤٣

المستنصر بالله «خليفه» ٢٢٣، ٢٣١

مسعود ٣٩٥

مسعود بن ناصر الدين محمود (ملك-) ١١٨، ١٢٢، ١٢٣، ٢٤٤

مسعود بن كيكاسوس. ر ك: غياث الدين

مسعود بگ ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٩

مسعودشاه. ر ك: محي الدين

مشكور- محمد جواد ٣٣٩، ٣٤٢

مصلح لالا (خواجه-) ٢٧٧، ٢٩٣، ٣٥١، ٤٠٧

مظفر الدين ملك اربيل ١٠٩، ١١١، ١٧٨، ١٨١

مظفر الدين «امير» ٣٣٩

مظفر الدين البيورك ٤٤٤

مظفر الدين پسر عليشير ٢٢٩

مظفر الدين طغرائى ٤٦٢، ٤٧٤

مظفر الدين محمد ١٥١، ١٥٢

مظفر الدين محمود ٢٤، ٤٠٤، ٤١٠

مظفر الدين موسى بن العادل (ملك اشرف) ٧٢، ٧٦، ٧٨، ٨٠، ١١٦، ١١٨، ١٢٤، ١٤٨، ١٤٩، ١٦٥، ١٨١، ١٨٥، ١٩٦، ٢٠٧، ٢٣٣

مظفر الدين يولق ارسلان بن البيورك ٣٣٦، ٣٣٧

معاذ بن جبل ٤٦٢

المعتز بن محى الدين. ر ك: تاج الدين

معتصم «خليفه» ٣٣٢

معز الدين قيصر شاه ٥، ١٠، ٣٩٠، ٣٩٨، ٤٠٣

معين الدين «امير» ٣٥٣

معين الدين پروانه «سليمان پسر مهذب الدين على كاشى» ٢٧٢، ٢٨١، ٢٨٦، ٢٨٨، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٢٢، ٣٣٢، ٣٥٠، ٣٥٢، ٣٥٤-٣٥٧، ٣٦٥، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٩٢، ٣٩٦، ٤٠٠، ٤٠٨-٤١١، ٤١٥-٤٢١، ٤٢٣-٤٢٥، ٤٢٩-٤٣١-٤٦٢، ٤٧٠، ٤٧٦، ٤٧٨، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٤، ٥٠٥، ٥٠٧، ٥١٢، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١

مغيث الدين طغرلشاه ٥، ٩، ٢١، ٢٣، ٤٠، ٤٣، ٨٤، ١٤٨، ١٦٥، ٣٩٠، ٣٩٢، ٣٩٨، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٩٩، ٥١١، ٥٦٦

مفرزوم ١٧، ٢٤، ٢٦، ٢٩، ٤٠٣

ملك ابراهيم ٣٤٧، ٣٤٨

ملك اسماعيل پسر ذو النون ٣٤٦، ٤٠٣

ملك اشرف ٣٨٠، ٣٨١، ٤٩٨، ٥١٢، ر ك:

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بى بى، متن، ص: ٥٨٤

مظفر الدين

ملک پهلوان ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۷

ملک الروم ۴۰۸،

ملک سیاوش ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲ نیز، ر ک:

غیاث الدین

ملکشاه ۱۵ نیز، ر ک: قطب الدین

ملکشاه بن الب ارسلان ۳۴۳

ملکشاه پسر بالتو ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰

ملک صالح (اسماعیل بن العادل) ۱۱، ۱۲، ۲۲۵، ۳۸۲

ملک ظاهر ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۸۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰ نیز، ر ک: ظاهر

ملک عادل (ابو بکر بن ایوب) ۱۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۱، ۱۹۱ نیز، ر ک: نور الدین ملک عزیز بن ملک ظاهر ۷۲، ۷۶، ۱۶۵

ملک غازی. ر ک: غازی ملک

ملک فخر الدین ۵۰۹

ملک قطب الدین ۳۴۵

ملک مظفر الدین ۳۵۷، ۳۷۹، ۳۸۲

ملک معظم (بن الصالح) ۲۳۲، ۲۳۴

ملک معظم (عیسی بن العادل) ۱۲۴

ملک منصور صاحب ماردین (حمص) ۲۰۱، ۲۲۲، ۲۲۳

ملک منکوچک غازی ۲، ۲۱

ملک ناصر صاحب حلب ۲۲۳، ۳۷۱

ملوطای «پسر هلاکو» ۳۴۹

ممرش (ولد-) ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱

منتشا ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۹۲

منده بک ۲۳

منکوتمور «پسر هلاکو» ۳۴۹، ۳۵۷

منکو خان ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۵۰، ۳۵۳

۳۸۲، ۴۰۸

منگلی ۳۸۶

موسی «پیغمبر» ۴۹۴

موسی بک ۳۷۰، ۳۷۱

مولوی - جلال الدین محمد ۳۴۱ نیز، رک:

جلال الدین

مؤمن ۴۷۰

مؤید ثابتی - سید علی ۵۱۹

مهندب الدین (علی الدیلمی) ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۷۰، ۲۷۲

مهندب الدین علی کاشی ۳۵۰، ۴۰۸

مهندب الدین مسعود ۴۷۶

مهدی آخر زمان ۳۷۵، ۴۹۶

میرخواند ۳۹۴

میر ودود سید یونسی ۵۱۸

میکائیل. رک: امین الدین

مینوی - مجتبی ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۷۲، ۳۷۷

ن نایشی نوئین ۴۱۶، ۴۱۷

ناصر الدین فارسی ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰

ناصر الدین ارسلان بن قیماز ۲۲۴، ۲۲۶

ناصر الدین برکیارق ۵، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۳

ناصر الدین بهرامشاه بن مظفر الدین ۱۵۲

ناصر الدین علی چاشنی گیر ۲۰۶

ناصر الدین یحیی بن محمد المعروف به ابن الیبی ۲، ۱۹۶

ناصر الدین محمد مستوفی ۴۸۱، ۴۸۴

ناصر الدین یولق ارسلان (خواجه-) ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵

الناصر لدین الله «خلیفه» ۴۵، ۹۴

نافذ اوزلوق- فریدون ۳۴۱، ۳۴۳

نجم الدین ابو بکر

نجم الدين ابن الخبير ۲۲۶

نجم الدين بهرامشاه جاندار ۴۸، ۱۹۴

نجم الدين ابو القاسم طوسی ۹۶، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۳، ۳۵۱

نجم الدين طوسی (پسر-) ۲۶۴، ۲۶۵

نجم الدين «صاحب-» ۴۴۶، ۴۴۹

نجم الدين فرخ ۲۹۱

نجم الدين قيرشهری ۲۴۱، ۲۶۱

نجم الدين نخجوانی ۲۷۰، ۲۷۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۸۵

نجیب الدين دليخانی مستوفی ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۹۹، ۴۰۸، ۴۱۲

نصر الدين عبد الجبار ۴۳۶

نصرت اميرداد ۲۵۲، ۲۵۹

نصره الدين پسر سنان الدين قیماز ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۵۱، ۳۵۲

نصره الدين پسر فخر الدين علی ۴۱۳، ۴۳۳

نصره الدين چلبی ۴۷۳

نصره الدين حسن بن ابراهيم ملك مرعش ۴۰، ۷۴، ۷۵، ۸۰

نظام الدين احمد ارزنجانی ۴۵

نظام الدين احمد بن محمود طغرائی ۸۳، ۱۵۱

نظام الدين ارغونشاه ۵، ۳۹۰، ۳۹۸، ۴۰۳

نظام الدين اميرداد ۳۵۹،

نظام الدين حصیری ۲۱۷

نظام الدين خازن ۳۵۲

نظام الدين خورشيد «پروانه» ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۵۲، ۴۰۹، ۴۱۰

نظام الدين سهراب پسر مظفر الدين ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۴۹

نظام الدين على بن ايلتمش استاد الدار ۳۶۱، ۲۸۷

نظام الدين يحيى «پسر خواجه وجيه» ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۷

نظام الملك ۹۴، ۳۸۹

نظام گنجی ۲۲

نفيسی - سعيد ۵۰۹

نوای صاحب ۳۶۷

نوایی - دکتر عبد الحسين ۳۸۹

نوح ۴۸۴

نوح الب ۲۳

نور الدين ابن سنتيمور ۵۴۷

نور الدين جاجا ۳۵۴، ۴۱۴

نور الدين حمزه بن المؤيد الطغرائی ۸۳

نور الدين خزنگی ۳۸۵

نور الدين پسر طلاقى اخلاطى ۱۱۶

نور الدين سلطانشاه ۵، ۲۷۰

نور الدين شهاب ديوانى ملطيوى ٤٨٢

نور الدين عبد الله ٢٧٧

نور الدين پسر قراجه ٣١٩

نور الدين كماخى ١٦٥

نور الدين محمود ٣٩٠، ٣٩٨، ٤٠٢، ٤٠٣

نور الدين ملك عادل ٣٧٩، ٤٠٣ ر ك: ملك- عادل

نور الدين يعقوب جاندار ٢٦٨

نور الدين ينبوعى (قاضى-) ٤١٨

نوشين (بارون-) ٦٤

نوشين روان ٣٧١

و وايوز ملك ٢٧٠

وصاف الحضره ٣٨٢

وفا ملك ١٥٤

ولد جاهى ٤٨٧

ولى الدين پروانه

ولی الدین خطاط تبریزی ۲۶۳

ه هارون الرشید ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۸۵

هلاکو، هولاجو ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۲، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۸۱، ۴۸۶

همام الدین جاندار ۱۷۷

همام الدین شادبهر ۲۸۱، ۲۸۲

همایی - جلال الدین ۵۱۵

ی یاغلاقو ۳۸۶

یاغبسان بک (یاغی بسان، پسر ملک دانشمند) ۲۴، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴

یاقوت امیرداد ۱۹۴

یاقوت. ر ک: امین الدین - سنان الدین

یرنقش (اتابک-) ۳۹۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۸۶

یزید ۴۳۸

یعقوب قباقلاق ۳۴۷

یغلاقو سکورجی ۳۸۸

یلان نوغو ۱۸۸، ۱۹۲

یمین الدوله محمود بن سبکتگین ۹۳

یوتاش - شمس الدین ۴۰۶، ۴۰۸

یوسف. ر ک: بدر الدین - سنان الدین - بهاء الدین حسام الدین

یولق ارسلان. ر ک: حسام الدین - ناصر الدین - مظفر الدین

یهلوش «ملک فرنگان» ۳۴۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۸۷

نامهای اماکن و اقوام

آب آمویه ۴۹۹

آب ارمویه ۵۱۰

آب جابور ۳۹۵

آب خابور ۳۹۸، ۳۹۰

ابخاز ۲۰، ۲۲، ۲۵، ۹۲، ۱۶۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۳۹۱، ۳۹۹، ۴۰۶،

ابروجق ۳۶۷

ابروق ۴۴، ۸۹، ۲۴۶

آب سیواس ۲۹۴

آب قلقل ۴۱۷

آب گرم ۱۵۰، ۲۵۳، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۵

آب مندروس ۳۵۰

ابلستان ۵، ۹، ۲۱، ۴۴، ۷۶، ۷۶، ۸۰، ۲۲۲، ۲۴۶، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۸۴، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۰۲،

۴۰۳، ۴۰۶، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۹، ۴۳۰، ۵۲۲

اتراک. ر ک: ترک

احمد حصار (صحراء-) ۲۸۱

آخ تاوان ۵۴۹

اخلاط ۱۲، ۱۱۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۷-۱۷۹، ۱۸۵-۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۳۶، ۲۶۰، ۳۴۹، ۴۹۸، نیز، رک:

خلاط

اخیان ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۶

آذربایجان، آذربایکان، آذربایجان ۲۹۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۲، ۳۹۶، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۶۱

اراکلیه ۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۴۰۳

ارامنه ۳۸۴ رک: ارمن

اران ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۷۳، ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۵۱

اربسوی ۱۵۲

اربل، اربلستان ۱۱۱، ۳۹۹

ارتقیان ۳۴۵، ۳۴۶

اردوی احمد ۴۳۹

ارز روم، ارزن الروم ۲۲،

۲۳، ۴۰، ۴۳، ۸۴، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۵، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹-۱۹۱، ۲۰۲، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۳، ۳۱۴، ۳۲۸، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۸۱، ۴۸۸، ۴۹۹، ۵۱۱، ۵۲۲، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۵

ارزنجان ۲۱، ۲۲، ۶۷، ۷۰، ۱۴۲-۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۴۵

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۸۸

۳۴۶، ۳۶۲، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۸، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۸-۴۴۰، ۴۷۲، ۴۷۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۹-۵۱۱

ارکلیه ۳۴۵

ارماطوسون (قلعه-) ۳۶۷

ارمکسو ۷۱

ارمن، ارمنستان، ارمنیه ۹، ۳۰، ۴۳، ۶۴، ۶۵، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۶۱، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۴۹، ۲۸۴، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۷۴، ۴۰۴، ۴۵۶

ارمناک (قلعه) ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۵۷، ۳۹۲، ۴۱۲، ۴۲۸، ۴۳۷

ارنیق ۲۶

اسپرته (سپرته) ۲۴

استنبول (استمبول، اسطنبول، اسطونبول، اسلامبول، استانبول ۸، ۱۳، ۱۴، ۳۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۴، ۵۰۷، ۵۲۳، ۵۵۴، ۵۵۵

اسفندیار ۴۵۰

اسکندریه ۳۳

اسلحه خانه بحری ۵۴۶

آسیای صغیر ۳۴۲

اصفهان ۴۸۶

اشرفیان، اشراف ۳۵۵، ۳۶۸

اعراب ۴۳۵

اغازی ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۸۸، ۴۸۹

افرنج. ر ک: فرنگ

اقبال- کتابخانه ۵۰۹، ۵۱۵

آقچه دریند ۱۹۲، ۳۵۴، ۳۸۴، ۴۸۰

آفسرا ۵، ۷، ۱۸، ۴۴، ۸۴، ۸۹، ۹۴، ۱۷۷، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۰،
۳۶۴، ۳۹۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۳-۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۷،
۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۰۲، ۵۱۴، ۵۳۸، ۵۵۲

آقشهر ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۸۸

٥٤٧، ٥٠٩، ٤٤١، ٤٣٣، ٤١٣

آقشهر ارزنجان ١٦٨، ٢٣٨

آقشهر قونيه ٨، ١٠٢، ١٥٠، ٢١٣، ٢٤٨، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٩٦، ٣٢٦، ٣٢٨

آكچوك ٢٧٥

آك خان ٥٥٢

اكراد. رك: كرد

اكريناس ١٤٦

اكسون (مغاره) ٢٨٠

الاره ١٠٣

الاشهر ٣٧، ٣٧٠

الاطاغ ٣٢٠، ٣٨٥، ٣٨٦، ٤٣١، ٤٤٥، ٤٤٦

آلاكليسا ٤٨٤

الامان ايلي ٣١

التوتناش ٢٥١، ٢٩٦، ٣٢٧

الموت ٤٧٨، ٤٧٩

النجاق ٤٢٩

اماسيه ٥، ١٩١، ٢٢٧، ٢٢٩، ٢٤٣، ٢٨٣، ٣٣٦، ٣٤٦، ٣٦٢، ٣٨٩، ٤٠٣، ٤٦٣، ٤٧٨، ٥٥٣

آمد (ايمد) ١١، ١٠٩، ١١٨، ١٩٦، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٢٣، ٢٢٤-٢٢٧، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٨١، ٣٠٧، ٣٤٥، ٣٤٨، ٣٥٨، ٤٠١، ٤٠٣

آناطولي ٣٤١

انامور ١٤٢

انجمن آثار ملی ۵۲۲

انجمن تاریخ ترک ۴۹۸

اندوسح ۱۴۲

اندوغی (قلعه-) ۴۷۵

انطاقیه «انطاقیه» ۳۴۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۸۹

انطاقیه ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۷۳، ۳۸۹، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸

انطالیه ۳۳، ۳۶، ۵۱-۵۳، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹

آنکارا ۳۴۱، ۴۰۱، ۴۹۸ رک: انکوریه

انکورک ۴۰۷

انکوریه ۵، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۸۴، ۲۱۲، ۲۱۴، ۳۳۲، ۳۶۹، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۳۷، ۴۸۰،

اوج ۲۴-۲۷، ۴۱، ۷۴، ۹۱، ۹۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۰، ۲۹۷، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۸۶، ۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۶-۴۳۸، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۰

اوجات و «اوجها» ۳۸۷، ۳۹۳

آوجی قیا ۴۶۷

اورخال ۲۵۰

اورین «شهر» ۵۶۵

اولاغ ۴۳۶

اولتی ۱۷۸

ایاصوفیه (دیر) ۴۱۴

ایران ۳۴۲

ایزینک (شهر) ۳۴۳

ایلبصار ۴۵۰

ایمد. رک: آمد

اینجو، اینجوها ۴۳۹، ۴۵۰، ۴۶۷، ۴۸۹

اینجه مناره «مدرسه» ۵۳۰، ۵۳۱

ایوبحصار (قلعه) ۱۷۷، ۲۹۳، ۴۱۷، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۹۰، ۴۹۱

ب بادیه عرب ۳۴۷

باریمون ۲۹۲

بازار بنلو ۶۰، ۶۱، ۷۴

باغبنک ۱۹۳

بافره ۴۷۶

باشگرد ۹۲، ۳۸۸، ۴۷۲

بالانرا (دکان) ۴۶۵

بای بورت ۵۶۵

بای شهر ۵۴۵

بدلیس ۱۸۶

بدوستان

۳۴۴

براكنا ۲۵۰

برامكه ۴۲۲

بربر ۳۰

برج سرخ ۵۴۶

بردول (قلعه) ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۱۷

بورغلو ۵، ۳۱، ۲۱۲، ۲۵۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۳۳۳، ۴۰۴، ۴۳۸ ر ك: بورغلو

بركوب ۴۸۵، ۴۸۶

برلين ۵۵۸

بزرگ ۲۵۹

بصره ۴۶۰

بغداد ۹۶، ۱۱۱، ۱۹۷، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۸۴، ۳۵۱، ۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۱۱

بكشهر ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۱

بلخ ۵۱۵

بلخيان ۵۱۵

بمبئی ۳۸۲، ۳۹۴

بنی اسرائیل ۴۳۱

بهسنی ۳۴۴

بورغلو (قلعه) ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۹

بیره ۱۹۵، ۲۳۲، ۴۰۱

بیکارباشی ۳۱۱، ۳۳۲، ۳۶۲

پ پارس ۲۳۷

پاریس ۳۴۱، ۳۴۳

پرگری ۳۷۹

پل توقات ۵۴۳

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۹۰

ت تاتار ۱۰۷، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۹۱، ۲۳۴، ۲۴۱، ۳۲۳، ۳۴۹، ۴۴۰، ۴۴۹، ۴۹۰، ۵۰۲، ۵۱۵

تاجیک ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۲، ۴۶۴، ۴۹۶

تبریز ۲۳۷، ۲۹۴، ۳۴۹، ۳۶۴، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۵۷، ۴۹۲، ۵۱۸

تربت خداوند خاتون ۵۵۰

تربت سلاطین ۳۵۰

تربت شاهی ۵۲۸

ترخال ۳۶۳، ۴۶۴

ترخیلو ۳۳۲

ترک، اتراک ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۶، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶-۳۲۹، ۳۳۳، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۵، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۴-۴۳۸، ۴۴۶-۴۴۹، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۹، ۴۹۶، ۵۱۰، ۵۱۴

ترکستان ۲۷۸

ترکمان، تراکمه ۲۲۹، ۲۸۲، ۲۸۶، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۸۴، ۵۱۰، ۵۲۲

تفلیس ۲۰، ۱۶۰، ۱۸۶، ۳۴۴

تکفور ۳۷۷

تل باشر، تلبشر ٤٤، ٧٤، ٧٥، ٨٠، ٣٤٤

توربغا حصاری ٣٥٤

توقات ٥، ٧، ٢٣، ٢٨، ٣٢، ٤٠، ٨٤، ١١٥، ٢٢٩، ٢٤٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٣٠١، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢٥، ٣٥٤، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٩، ٣٩٥، ٣٩٨،
٣٩٩، ٤٠١، ٤٠٣، ٤١١، ٤١٩، ٤٣٠، ٤٥١، ٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٣، ٤٤٧

توقات چای ٢٤٠

تهران ٣٧٢، ٣٨٩، ٣٩٧، ٥٠٩، ٥١٥، ٥١٩، ٥٢٢

ث شهان ١٣٩، ١٧١، ١٨٧

ج جامع خاتونیه ٥٢٧

جانست ١٣، ٥٤، ٥٧، ٥٨، ٤١٦، ٤٧٦

جانیک ٣٥٣

جرجان ١٩٧

جزیره ٢٢٠، ٢٣١

جمشکزک

۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۳۴۸

جنگین قلعه ۶۱، ۶۲، ۱۳۸، ۱۴۰

جوسق کیخسرویه ۲۸۳

جهود ۳۳۴ ر ک: یهود

جیحون ۴۶۹

جیلان ۳۸۶

چ چاپخانه کمال ۳۴۱

چاولی ذواق ۳۴۸

چینوق ۲۶۲

چینی ۳۳۳

چپوق (چیق) ۸۸

چرکاب ۲۴۲

چشمه حسام طغرائی ۴۳۵

چمن لشکر ۴۹۸

چیفته مناره (مدرسه) ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۵

چین ۳۷۵

ح حازم ۳۴۳

حجاز ۹۲، ۵۰۹، ۵۱۵

حران ۱۶۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۲۳

حرملو ۲۷۱، ۲۷۲

حری ۱۷۱، ۲۸۷

حصن کیف (کیفا) ۲۲۵، ۵۵۹

حصن منصور ۱۹۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۹۱

حلب ۱۰، ۷۲-۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۱۲۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۷۱، ۲۹۴، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۳۰،

حماه ۱۹۴، ۱۹۷

حمص ۱۹۴، ۲۲۲، ۳۵۷، ۴۹۷

حمی ۳۴۳

حنیسن ۴۹۴

حورسین ۳۷۹

خ خاخو ۳۴۸

خان خواجه مسعود ۲۸۰

خان روزبه ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳

خان سلطان ۵۳۸

خان علانی ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۵۲، ۴۹۰

خان عاه عصمتیه ۵۰۹

خان قیماز ۳۲۵

خراسان ۲۰۵، ۲۳۷، ۳۴۳، ۴۰۴، ۴۵۱، ۴۵۹، ۴۷۷، ۴۷۹، ۵۰۴

خراسانیان ۳۶۹، ۴۳۱

خریبت. ر ک: خریبت

خرتبرت (قلعه) ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۸۱، ۳۴۹، ۳۷۹، ۴۰۱، ۴۸۱، ۴۹۸

خروقی ۲۶۱

خزر ۱۳۲

خلاط ۳۷۸، ۳۸۰ ر ك: اخلاط

خلخ ۱۸۳

خلوه (دیه-) ۴۷۶

خوارزم (خوارزمیان) ۱۵۴، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۷۶، ۱۸۸-۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۷، ۳۹۱، ۴۰۴، ۴۹۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۲۳

خورنق ۱۴۷

خوناس ۳۴۶

خونلس ۲۶، ۳۰۸، ۳۳۳

خوی ۴۵۹

خیام- کتابفروشی ۳۹۷

د دار السلام ۲۲۱ ر ك: بغداد

دارنده ۲۵۹، ۲۶۲ ر ك: لارنده

دانشکده ادبیات تبریز ۵۱۸

دانشمند ایلی ۲۹، ۲۲۴، ۲۳۲

دانشمندیه، ولایت دانشمند ۳۴۵، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۲۴، ۴۳۷، ۴۴۳، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۸۳، ۴۹۴، ۵۰۲

دانشمندیان ۳۹۰، ۳۹۵، ۴۰۳

در بند کوکسو ۴۲۸

در بند یونس ۱۸۳

دروازه ارزنجان به سیواس ۲۴۱

دروازه اسب بازار و چاشنی گیر بقونیه ۳۲۴

دروازه پول احمد بقونیه ۲۸۷

دروازه سیواس بقیصریه ۲۴۲

دریای خزر ۱۲۹، ۲۴۷

دریاچه وان ۵۴۹

دفرکی ۳۱۸

دکرمای چای ۳۲۶

دلای ۴۵۰، ۴۶۷

دلوجه

۴۲۷، ۴۲۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵

دمشق ۸۰، ۱۲۴، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۹۵، ۳۱۸، ۳۷۱، ۳۸۵، ۳۹۷، ۴۹۸

دمورلو حصار (قلعه) ۳۷۰

دنیا شهر ۵۵۰

دو بوته اقسرا ۴۳۵

دودان ۳۵

دورکی ۴۰۱، ۴۸۲

دوزخ دره ۱۹۳

دولحصار (قلعه) ۴۸۷

دولو ۴۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۴۱۳، ۴۲۵

دوناب ۲۹۸

دیاریبکر ۱۲۴، ۲۲۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۸۸، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۲۳، ۴۳۷، ۴۶۶، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۸

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۹۲

دیار ربیعہ ۲۲۰، ۴۷۷، ۴۸۱

دیار غرب ۳۵۷

دیار مصر ۲۲۰ ر ک: مصر اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی متن ۵۹۲ نامهای اماکن و اقوام ص

۵۸۷:

ورقی (قلعه، مسجد) ۵۴۶، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۵

ر رأس العین ۲۲۲، ۲۳۱

رباط پروانه ۴۳۶

رباط پسر راحت ۱۸۲

رباط خواجه مسعود ۴۳۵

رباط علائی ۴۰۸، ۴۸۹

رباط قلج ارسالان ۴۰۹

ربعان ۷۴، ۷۵، ۸۰، ۳۴۴

رقه ۱۹۹، ۲۱۱

رمان ۱۵۲

رودخانه خابور ۴۰۲

روزبه یازسی ۵۱، ۸۹، ۲۹۶

روس ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۷، ۳۷۵

روم ۱۷، ۲۳، ۳۶، ۳۷، ۷۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۲-۱۹۶، ۲۰۲-۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۴-۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۷، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۱-۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۲-۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸-۳۵۵، ۳۵۷-۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۶-۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۷-۳۸۲، ۳۸۴-۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹-۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۱-۴۴۹، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۷، ۴۶۹-۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶-۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۴-۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۴، ۵۰۹-۵۱۲، ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵

رومیان ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۹۸، ۴۵۸، ۵۱۱

رها

۴۰۱، ۲۱۱، ۱۹۹

ز زبطره ۴۰۲

زره ۱۱۷

زمنتو، زمندو (قلعه) ۱۱۵، ۲۱۰، ۲۲۰، ۴۲۵

زمند ۴۰۶

زنجیرلو ۹۴، ۹۶

زیله ۲۹۲

س ساروس ۴۲۵

سالمه (قلعه) ۴۱۴، ۴۳۵، ۴۹۰

سالور. ر ک: سالور

سامیسون ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۰

سدیر ۱۴۷

سراو «سراب» ۳۸۶

سرخوان (- سورا خان؟) ۳۲۸

سرماریه ۳۴۹

سروج ۲۱۱

سغد «اهل سغداق» ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸

سغداق ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۱، ۳۲۳

سفریحصار ۲۹۷، ۳۲۷، ۴۷۴، ۴۷۵

سقریه ۳۳۲، ۴۹۲

سقسین ۱۳۰

سلجوقیان، سلاجقه، آل سلجوق ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۳۸، ۴۰۱، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۲۴

سلخاه. رک: سولخاد

سمیران ۳۵۸

سمیساط ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۷

ستلو ۸۴

سنجار ۱۸۵، ۲۰۱

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۹۳

سندصو ۱۵۴

سواحل ۵۳، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۹۳، ۴۲۹، ۵۱۹

سوتاق ۲۹۸ نیز، رک: سغداق

سورا خان، سرخوان ۸۴

سولخاد ۲۹۸، ۳۳۵

سپس ۴۴، ۶۰، ۶۱، ۶۶، ۹۷، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۸۲، ۳۱۶، ۳۹۲، ۴۵۷، ۴۸۰

سیمره ۳۳۱

سینوب ۵۴، ۶۰، ۱۳۴، ۲۷۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۶-۳۳۷، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۱، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۸، سینور حلب ۴۳۱، ۴۷۳

سیواس ۵، ۱۸، ۴۸، ۵۴، ۵۹، ۶۸، ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۱۰۴-۱۰۶، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۵۷-۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۱، ۳۳۷، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۶۶

شام ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲

۵۲۲، ۴۹۸، ۴۸۱، ۴۸۰، ۴۷۵، ۴۷۲، ۴۳۳ - ۴۲۹، ۴۲۷، ۴۲۵ - ۴۲۳، ۴۰۴، ۴۰۳، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۰ - ۳۸۷، ۳۸۵، ۳۸۴

شامیان ۳۴۳، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۶۶، ۳۸۷، ۴۳۰

شروان ۲۴۸

شماخی ۲۴۸

شیراز ۱۵۷، ۲۳۲

ص صمیصاه ۳۴۴

صندقلو ۳۳۴، ۴۱۳

ط طاطوان ۱۸۷

طرسوس، طراسوس ۶۰، ۲۴۹، ۳۵۰، ۳۶۰

طغزلو ۴۳۸

طوز اغاج ۲۸۱

طوغطاب ۱۹۱، ۱۹۲

ع عادالجواز ۱۸۷

عثمانجوق ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۸، ۴۲۰

عراق ۹۲، ۲۰۵، ۲۳۷، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۵۱، ۴۵۹، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۰

عراقیان ۳۹۸

عرب ۷۹، ۱۱۸، ۱۷۰

عربگیر ۲۱۰

علائیه ۹۷، ۱۱۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۳۴۸، ۳۶۹، ۳۹۲، ۴۱۲، ۴۱۹، ۵۴۶

عموریه ۳۳۲

عنتاب ۳۴۴

غ غرغروم ۳۵۹، ۳۶۰، ۴۱۳، ۴۵۶، ۴۸۰،

ف فرات ۸۱، ۱۴۳، ۱۹۴، ۲۱۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۴۰۱

فرنگ، فرنگستان ۱۴، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۵۱، ۵۳، ۹۰، ۱۲۸، ۱۳۸-۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۵، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۸۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۹۹، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۹، ۴۶۴، ۴۷۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۹۴

فرنگان ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۶۹، ۴۷۹

فلوبات (کوشک) ۵۰۷

فیلباد ۳۲۴، ۳۲۸

ق قازاوا ۲۹۲، ۳۳۱، ۳۳۲

قازاوه (صحرای) ۳۸۷

قادیسیه ۳۹۸

قاهره ۱۹۲، ۱۹۴

قبادآباد ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۹، ۲۳۰

قفجاق ۹۲، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۷، ۲۴۷، ۳۳۴ ر ک: قفجاق

قبروس (جزیره) ۳۴۷

قراباغ اران ۴۸۶

قراحصار دوله ۳۰۸، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۶۰، ۴۱۹، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۵۱

قراقرم ۳۹۶ ر ک: غرغروم

قرامان، قرمان، قرامانیان ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۹۱، ۴۱۴، ۴۲۴، ۴۵۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۶

قرايوڪ ۲۴۸، ۲۹۶

قرتاي (قراطاي) ۳۵۵

قرق بيڪار ۳۶۸

قرم ۳۹۲

قزل كول ۵۴۶

قزل ويران ۲۹۰

قزوين ۳۱۶

قسطمونيہ ۱۳۴، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۶۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۶۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۵۲۳

قصد مونيہ. ر ك: قسطمونيہ

قفجاق ۳۵۲، ۳۵۶، ۴۰۷ ر ك:

نیز: قبچاق

قلعت الروم ۳۶۹

قلعه قونیه ۵۳۲، ۵۵۶، ۵۵۷

قلعنده ۲۸۴، ۲۸۵

قمر الدین ایللی ۳۲۱

قوزاغاچ ۳۲۷

قوسیہ ۳۹۵

قوش حصار ۵۵۰

قونیہ ۷، ۱۸، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۳۲-۳۵، ۳۹-۴۱، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۳، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۶، ۱۰۴-۱۰۶، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۴۵، ۲۴۹،
۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۸۵-۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۹،
۳۲۳، ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۳-۳۵۳، ۳۵۵-۳۶۴، ۳۶۶-۳۶۸، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵-۳۹۷، ۳۹۹-۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۸، ۴۱۰-۴۱۲،
۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۳-۴۳۷، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۵، ۴۸۹، ۴۹۸، ۵۰۳، ۵۰۵-۵۰۸، ۵۱۲، ۵۱۴-۵۱۷، ۵۲۷-
۵۳۱، ۵۳۸، ۵۵۰، ۵۵۲-۵۵۵، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۶

قویلو حصار ۸۴، ۱۱۲ رک: نیز: قیلو حصار

قیرشهر ۱۵۲، ۲۳۰، ۲۴۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۱۴-۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۵۵، ۴۶۵

قیصاریہ ۵، ۴۰-۴۴، ۶۰، ۶۵، ۶۷، ۸۸، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۹۹،
۲۰۳-۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۱-۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۷۵-۲۷۷، ۲۷۹-۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۱۰، ۳۱۱،
۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۱

قیصریہ ۳۴۴-۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴-۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۴، ۳۶۶-۳۷۰، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۹،
۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۹۲، ۵۱۲، ۵۲۴، ۵۳۹، ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۶۶

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۹۵

قیلو حصار ۴۰۳ رک: نیز: قویلو حصار

قیماس (کریوه) ۳۵۶

ک کاب ۲۶۲، ۲۹۳

کاخته ۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۳، ۲۵۹، ۲۶۲، ر ک: کخته

کاروانسرای التونبه ۲۹۸

کاروانسرای ترجان ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۴۵

کاروانسرای سلطان ۲۶۸، ۲۶۹، ۵۳۸، ۵۴۳

کاروانسرای علاء

الدین ۳۵۱

کاروانسرای قراطای ۳۱۱

کاروانسرای لالا ۱۰۶

کالتوروس ۹۷، ۱۰۳

کانچین (قلعه) ۲۸، ۲۱۷، ۳۲۲

کاوله (قلعه) ۴۰۴، ۴۱۲، ۴۶۷ نیز، رک:

کواله

کتابخانه ملی پارس ۳۴۱

کخته ۳۴۸ رک: کاخته

کداغره ۲۹۹

کدوک ۴۰، ۶۸، ۸۸، ۳۲۲، ۳۴۸، ۳۵۴

کرج ۴۰۴

کرد، اکراد ۱۱۸، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۴۶، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۲۳، ۴۹۸

کردکوه ۲۰۵

کرفراک ۱۱۸

کرمان ۲۳۷

کرمیان ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۶، ۳۲۷، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۳

کعبه ۴۹۸، ۵۱۶

کفرسود ۲۲۷، ۲۲۸

کلیسای زیکبورک ۵۶۵

کماخ ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۶۱، ۳۱۹

کنطالور (قلعه) ۳۴۸

کنکری ۴۰۲، ۴۱۴، ۴۶۲، ۴۷۳

کنلر (دیه) ۳۶۱

کواله (قلعه) ۳۴۳، ۳۶۸، ۳۷۱، نیز، رک:

کاوله

کوتاهیه ۴۱۳

کوسه طاغ ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۵۰، ۳۵۰، ۴۰۵، ۴۱۰

کوشک (قصر) علاء الدین ۵۲۸، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۶۴

کوشی دره ۶۱

کوغانیه (حصن) ۳۸۵

کوغونیا (کیغونیه) ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۱۹

کوفه ۴۹۸

کوکری ۶۱

کونیه ۳۴۳

کیسون ۳۴۴

کیغی ۳۷۹

کیقبادیه ۱۲۹، ۲۰۷، ۲۰۸

گگ گذرپیرت ۸۵

گرج، گرجستان ۲۰-۲۲، ۲۵، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۳۸، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۴

گر جیان ۴۰۴

گنبد دونر ۵۴۸

گنبد سید محمود حیرانی ۵۴۷

گنبد ماما خاتون ۵۴۴، ۵۴۵

گنجه ۳۷۷

گور سرخ ۱۹۷

گوک مدرسه ۵۳۵

ل لابدخانه سو ۲۴۰

لادنق ۳۴۶

لادیق ۲۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۸، ۳۳۳

لادیق سوخته ۸، ۹

لاذقیه، لاذیق ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۹، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۶۸، ۴۰۴

لارنده ۸، ۱۹۱، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۵۷

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۹۶

۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۷۰، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۶

لاکادشه ۳۵۶

لشکری ایلی ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۵۲

لولوه (قلعه) ۴۴، ۳۱۴، ۴۲۷، ۴۷۵

لیفیون (قلعه) ۳۴۸

لیون ۵۶۵

م ماردین ۳۴۴، ۴۰۱، ۵۶۶

مازندران ۳۷۹

مافغا ۱۴۲

مالیه (صحراء) ۲۳۰، ۳۸۷، ۴۵۵

مدرسه بویوک قره طای ۵۲۹

مدرسه خاتونیه ۵۴۴

مدرسه صاحب عطا ۵۶۱

مدرسه کبود ۵۳۵

مدرسه نظامیه ۳۶۹

مراغه ۱۵۴، ۱۵۵، ۵۱۰

مرزبان ۷۴، ۸۰، ۳۴۴

مرعاش، مرعش ۷۴، ۷۵، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۹۰، ۳۴۴

مسجد اشرف اوغلو ۵۴۵، ۵۶۰

مسجد اولو جامع ۵۵۱

مسجد جامع دمشق ۴۹۲

مسجد حکیم باشی ۵۶۱

مسجد سلطان پلاس خان ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱

مسجد سوختگان ۳۴۷

مسجد جامع علاء

الدين ٥٢٨، ٥٦١، ٥٦٤

مشهد صحراسى ١١٦، ١٤٥، ٢٠٩، ٢٤٢، ٣١٣، ٣١٧

مصر ٩٧، ١٦٥، ١٩٢، ٢٠٠، ٢٩٤، ٣٤٩، ٣٧١، ٣٧٥، ٣٨٢

مغان ١٨٣، ١٩١، ٢٣٥، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٩٠

المغرب ١٣، ١٤، ٣٠، ٣٧٧، ٤٠٣

مغل، مغولان ١١٠، ١٥٤، ١٦١، ١٨٢، ١٨٣

١٨٥، ١٩٠، ١٩١، ١٩٦، ١٣٤-٢٣٨، ٢٤٥، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٦-٢٩٨، ٣٠١-٣٠٣، ٣٠٧، ٣١١، ٣١٤-
٣١٩، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٧، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥٣-٣٥٨، ٣٦١، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٨٢، ٣٨٤، ٣٩٢، ٤٠٥، ٤٠٨، ٤١٠، ٤١٢،
٤١٦، ٤٢٠، ٤٢٤، ٤٢٥، ٤٢٨-٤٣١، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٤٣، ٤٤٧-٤٤٩، ٤٥٢، ٤٦٧، ٤٦٧، ٤٧٥، ٤٨٣، ٤٩٣، ٤٩٨، ٥١٢، ٥٢٢، ٥٢٤
٥٣٣، ٥٤٧

مفارقين (؟) ٣٤٤ ر ك: ميفارقين

مقبره تورمتاي ٥٥٣

مكه ٣٨٩، ٣٩٤، ٣٩٧

ملاحده الموت ٤٧٩

ملطيه، ملاطيه ٥، ١٠، ٢٩، ٣٢، ٤٠، ٤١، ٤٤، ٥٠، ٧٤، ٨١، ٨٤، ٨٥، ٩٧، ١٠٦، ١٠٨، ١١١، ١١٨، ١٢٠، ١٢٤، ١٢٥، ١٩٤، ١٩٦،
٢٠٠، ٢٠٤، ٢١٠، ٢١٦، ٢٢٢، ٢٢٩، ٢٣٢، ٢٣٤، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٦٨، ٢٧٢، ٢٨١، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٩، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٨٢، ٤٩٨

مليفدون ٣٣٢

منازگرد ٣٧٨، ٣٧٩

منداس ٢٧٦

منشار (قلعه) ٥٠، ٤٠٤

موت اوا ٣٣٠

موزه استالینخ برلن ۵۵۸

موزه اینجه مناره ۵۵۶، ۵۵۷

موزه برلین ۵۶۵، ۵۶۶

موزه تاریخی پارچه ۵۶۵

موزه قیصریه ۵۶۴

موزه ملی پارس ۵۵۳

موزه مولانا ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴

موزه هنر اسلامی ترک ۵۵۴، ۵۵۵

مؤسسه تاریخ و فرهنگ ۵۱۸

موصل ۱۰۹، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۸۴، ۳۴۴

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۹۷

۴۸۷، ۴۸۱

موق ۳۵۷

میافارقین ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۶، ۳۴۴، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۰۲

ن نجه ۵۵۰

نخاخ ۱۸۴

نخجوان ۲۳۷

نصاری ۳۸۴، ۳۹۷

نکیده ۵، ۴۴، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۷۹، ۲۹۱، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۵۴، ۳۵۷، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۶۵

۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۷، ۴۹۳

۴۹۱، ۴۱۹، ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۰۳، ۴۰۱، ۳۹۰، ۳۶۲، ۳۴۶، ۲۹۲

نورینان ۴۲۶

نهر کالی ۱۵۲

نیسابور ۱۹۶

و واسط ۳۴۳

ولایت بالا ۳۵۲، ۳۴۹

ولاشکرد ۹۲

ویرانشهر ۸۱، ۳۶۱

ه هاویک ۲۵۹

هایوک (قلعه) ۳۴۷

هرقلیه ۳۶۷

هشترود ۳۸۶

همدان ۲۹۱، ۳۷۳، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۹، ۴۸۷

هند ۱۵۴، ۱۵۶، ۳۷۵

هوشیار (قلعه) ۳۹۱، ۳۹۹

هورون (کوه) ۳۱۷

هینو (هونی) ۷۵

ی یاسی چمن (چومان، چومان) ۳۷۹، ۴۰۴، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۱۱

یینلو ۴۲۵، ۴۸۴، ۴۹۱

یدی قاپو ۳۳۲

یلدوز کوه ۲۹۱

یمن ۱۹۲

اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، متن، ص: ۵۹۸

نامهای کتب

الآثار المولویه فی الادوار السلجوقیه ۳۴۱

اسناد و نامه های تاریخی ۵۱۹

الوامر العلائیه: ذیل غالب صفحات در قسمت تاریخ ابن بی بی

بزم و رزم ۵۲۳

تاریخ آل سلجوق پادشاهان ۳۴۱

تاریخ آل سلجوق در آناتولی ۳۴۱، ۳۴۳

تاریخ ابن بی بی ۳۴۱ ر ک: سلجوقنامه

تاریخ بناکتی ۵۲۲

تاریخ سلاجقه آسیای صغیر ۳۴۱

تاریخ گزیده ۳۸۹

تاریخ مبارک غازانی ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸

تاریخ و صاف ۳۸۲

جامع الاصول ۴۹۶

جامع التواریخ ۳۸۴

حیب السیر ۳۹۷

راحه الصدور و آیه السرور ۳۷۲

رساله فریدون سپهسالار ۵۰۹

روضه الصفا ۳۹۴

روضه اولی الالباب ۵۲۲

روضه الکتاب و حدیقه الالباب ۵۱۸، ۵۱۹

سلجوقنامه ابن بی بی ۳۴۴ ر ک: تاریخ ابن بی بی

سیره جلال الدین مینکبرنی ۳۷۷

مثنوی ولدی (ولدنامه) ۵۱۵

مختصر سلجوقنامه ابن بی بی ۳۴۲

مزامیر داود ۳۷۲

مسامره الاخبار و مسایره الاخبار ۴۰۱، ۴۹۷

معجم انساب «تألیف زامباور» ۳۳۲

مناقب العارفین ۴۹۸

ولدنامه (مثنوی ولدی) ۵۱۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

